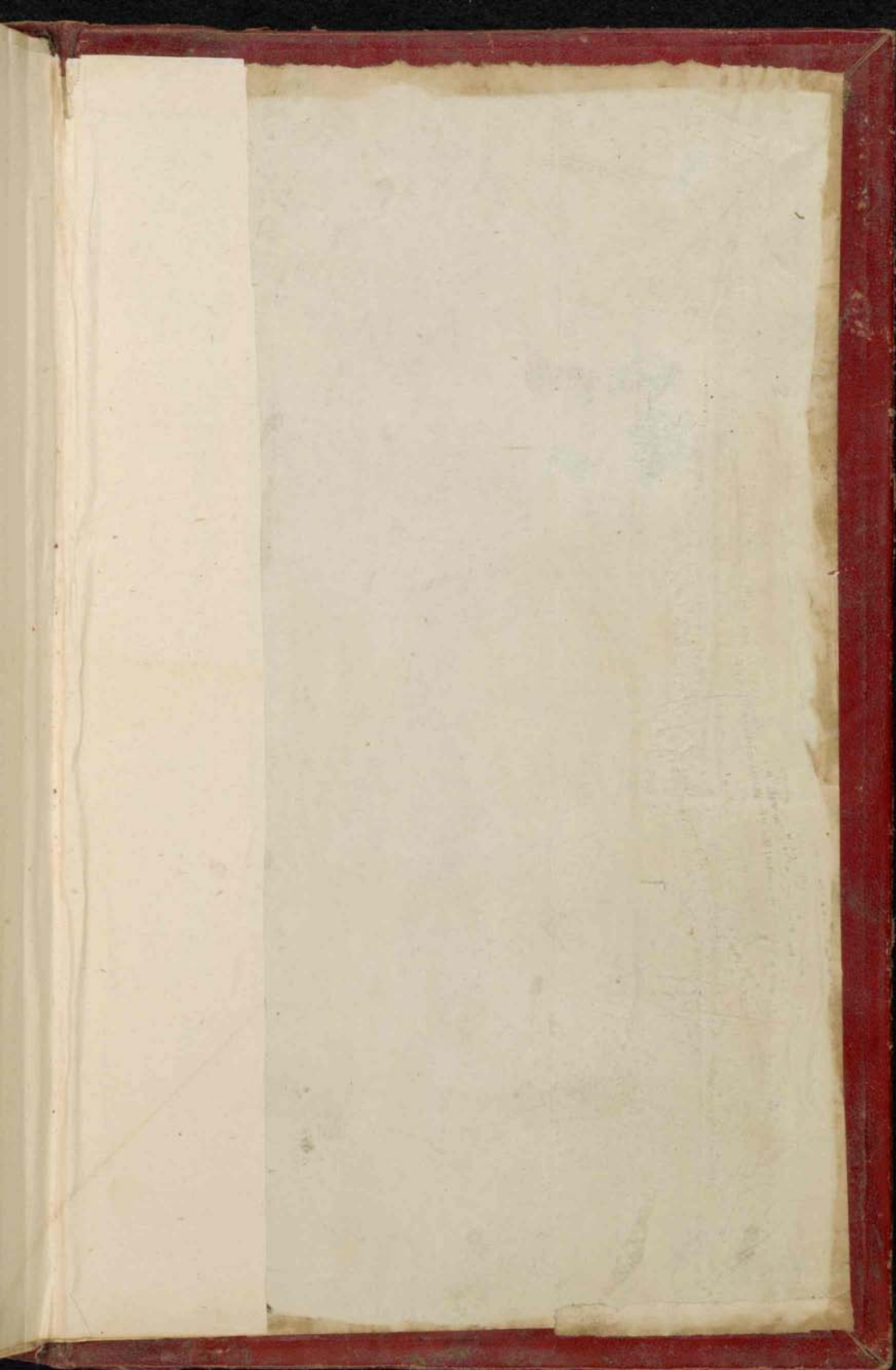


LIBRARY OF CONGRESS

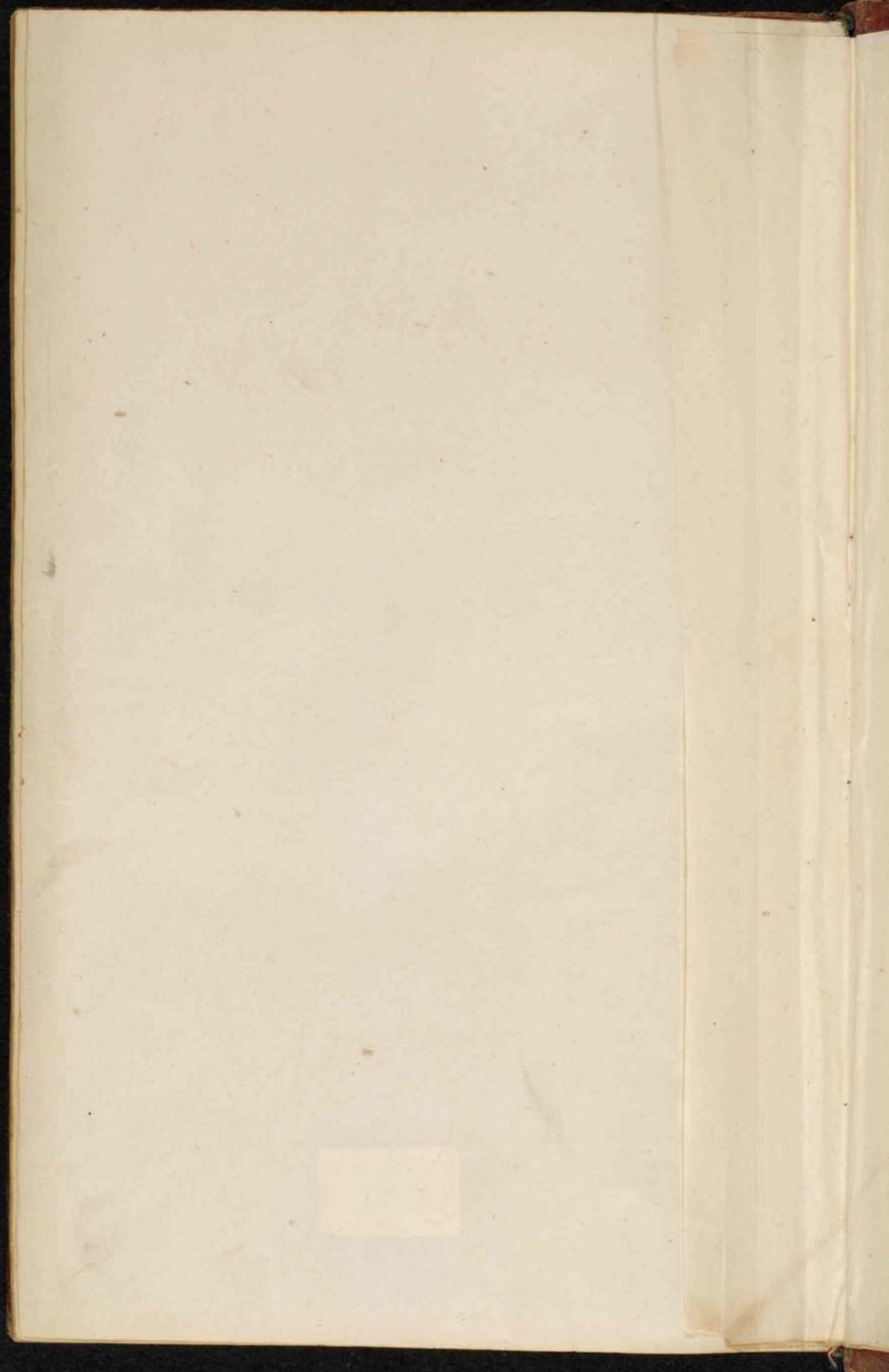


0 006 219 648 8









LC Control Number



2001 310185





# فهرست کتاب عمل الصالحین

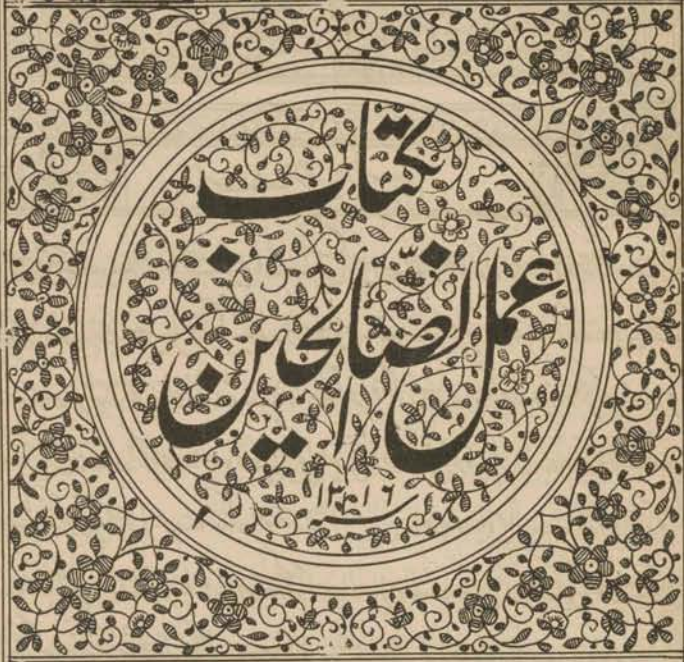
ص صلاح سطر ۱۹ ۱۹	ح حرف ۱۵	ف فاء و حاء و ال و لام و نون سطر ۱۵ ۱۵	تقدیر و اولان و مکالم ۸	ب بابه ۲
تقلید سطر ۲۲ ۱۶	تشویه سطر ۲۲ ۷	تدبیر سطر ۲۲ ۵	تخمین سطر ۲۳ ۳	ا اغال سطر ۲۱ ۶
باب اشاء ۶۵	باب الشاء ۵۸	باب الباء ۲۶	باب الفتن المركبات ۲۵	تکلیف سطر ۲۳ ۱۸
باب الدال المعجمه ۲۰۵	باب الدال المعجمه ۱۸۰	باب الخ المعجمه ۱۴۰	باب الخ المعجمه ۹۸	باب الهمیم ۶۷
باب الصاد المعجمه ۲۰۵	باب الشین المعجمه ۳۳۶	باب السین المعجمه ۲۷۷	باب الزا المعجمه ۲۷۲	باب الراء المعجمه ۲۰۵
باب الضمین المعجمه ۲۷۰	باب العین المعجمه ۲۵۸	باب الظا المعجمه ۲۵۶	باب الطا المعجمه ۲۳۲	باب الضا المعجمه ۲۰۹
باب الهمیم ۵۸۱	باب اللام ۵۶۰	باب الکاف ۵۲۸	باب القاف ۲۸۸	باب الفاء ۲۷۷
خاتمه الطبع ۷۹۰	باب الیا ۷۸۲	باب الہا ۷۸۱	باب الواو ۷۸۰	باب النون ۷۵۵



مِنْ الْجَمِّ فَقَدْ أَمَّتْ الشِّرَاءُ

لؤلؤان پسر پادشاه افغان نامی منیر قاطع بخت ساداتین حضرت ضیاء الملک الدین امیر عبدالرحمن خان زنده کلا و دولتیار

نادر الوجود که برای صحت ابدان و سلامتی جان بر شش شفاست

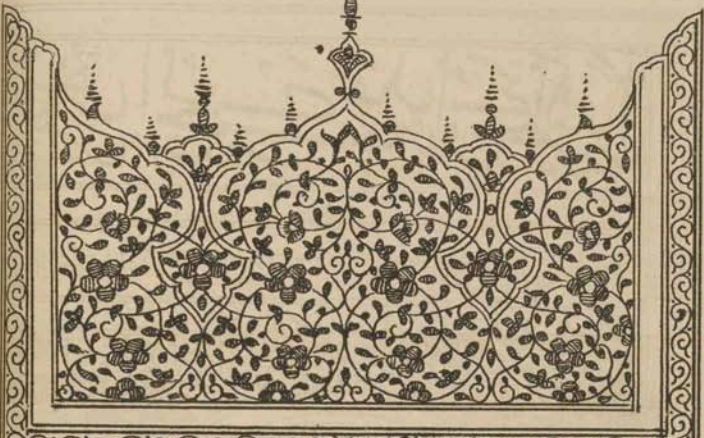


که یک خانوادگی هم نهاد و طباطبائی از علمای افغان امر و شاعر مؤید با تمام تمام قد و غلام حله کبوش

لال محمد خان محمد زانی هم چهار خانده که

مطبع السطیبل طبع شد





بسم الله الرحمن الرحيم

شایسته عمل صالح که پسندیده اصحاب صلاح باشد پاس کمی است جل جلاله که ادوی نمودن حکمت بالاعتدال  
 و هو الحکیم العظیم و خیرة مثل الایح که برگزیده ریاضت اصلاح باشد تا این علیجیست عم نواله که تدوی نشان از او  
 کامله است و هو العظیم الحکیم لمولود بقدرت و الشفا آفرید و بکشف در دو آفرید بزوار حکمی که فری از  
 حکمت اسطقیات اضداد از کربن برمود و فرید کای علیجی که ایامی از فرمایند ترش چهار باب تریب و مولود هر شا  
 جلال است الله که جحد و کمال است الله که بوجوه لاش خیال الوالغرم به خیال محال است الله که بقدر کمال  
 ماناک به تفصیل است الله که فریاموز از هر و به کمال که ما سال الله که بوی خضوف و کوی کوفت که بی در  
 وبال است الله که بخرض فرینش بخرزات پاکش به بخرض وال است الله که جعل کل با وجود کمال عظمت و ادوی معرفت که  
 و جبریل انبیا است معرفت در پیدا حکمتش حیران ان خود موحوم قاصد آرا صفتش عقل و فهم عاجز از کمالش خیر  
 یکس موی صفاتش کس نیافت به با وجود آنکه شد عالم دلیل در بارنا چه یاراکه در وصف ذات پاک و به  
 نموده اش یکام تواند رسید و جانرا چه طاقت که در صفات چگونه نش یکلام تواند پیوست قطعه هر  
 صندبان کرد اگر در کام من یک موی تواند کنه های تو به غرق انعام چون انعام لالیب از زبان بکنند هاست  
 نغمه های تو به صلوة و فرافزون اند و تجا به بیرون از عدت شروع بر قوی منطبق است لقب شمی نسبت با کمالان با کمال



فهم فطانت در حکم نماز نشیمن بر بیت و مساجد انبیا است عجاظ و کرامت در مطبک زانوش عجب صورت مملو لطف  
 ای سبک از آفرینش آیت است و بی غرض از بجز دانش گوهر کجاست تو به آفریدار نور خود جان آفرین جان به صد هزاران آفرین جان  
 سزای تو به بود جانت از ازل کجند اسرار حق در نیت این مای حکمت در دل اناتو به سنج بر غیز از قدم و اجاست  
 که ویرش به لب از مولد ما تو به پای بر کرسی اعظم زد بعلم تو به دست عرش عظیم افشاند تعقا تو به سوی دیدگانی شد  
 روی باد تو به تن به پشت باز در دو عالم هستت الای تو به انبیا از باده همت بجز شرح بر کوه اولیا در خرد خجالی می تو  
 این همه عصیان با امر و رسیدن نصیبت به بر امید بر نوبه وعده فر داتو به مهر ز نامی قرش کاف خورشید مطیع شمر سینه  
 و مرید به کافر و زهر قدس با ربه زبرد ساکک خیره زانوش و عارف صدیقه قدس که از آنکه خدا خوش تانند از باده  
 عاصی چنانچه چرمنوده تا که نام نایش بی سلام و نجات و زرو و با است و چه فرخنده همیکه کم کرامت شایع در دو  
 و صلوة آتم و نکال اخنی قهر الکونین نام اگر مین از شرفت این محمول الا فلاک مروج اللؤلؤاک شرف الاراکم و مخدوم  
 الملائک محمد بن عبد الصلادق الوعد الایمن سید الانبیا و المرسلین خاتم پیامبایها الذین آمنوا اطعموا الله یا ان صلوا علیه  
 بعد از صلواتی و در رسالت پای مع و ذیری و امامی امیری لازم است که صدیق کبر و فاروق عظم و ابو  
 الافرزه و نشان نشان ایشان ثل لا اتمکذ علیه اجر الا المودة فی الفرض با اشارت بایشان  
 و آیت وافی هدایت قال الذین آمنوا معناه اشداء علی الکفار کنایت از ایشان و له ایضا حلیشان بشیرت است  
 بغض ایشان نزدیک است هم فی المرح از دل چو کنی نفاق بر پاک بهرگز نشوی پلید و ناپاک و در مع خلیفه آنکه  
 بهرخصش بوجهم و ادراک جان کرد تا در شب غار از بهر خدا شاه لولاک به مال سر جان فدای او کرد و یا که نه  
 عباشت در خاک به باد انداخته ای بخرش و وجهه سبحان افلاک پنهانی شهن اذ بهانی الغار و رقیقه با تحقیق  
 و الملقب بالعتیق ابو بکر الصدیق رضی الله تعالی عنهما التامی منکر مشو و محی نظر کن به تعریف خلیفه دیگر و بغض  
 خوارج و روضه و در شرک منافقان حد کن بغضش که دلیل کفر و کین است چون اهل حقین دل بدرکن  
 خاک ره او که نور دیده است چون کحل آید تر کن به هر کوره مهر او سپوید کام و در پیش از سنگ کن به این  
 و المنیر الناطق بالحق و صلوات سمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنهما الثالث ان شهید صنفه الله بهرگز کلام بود  
 آگاه بهر دیدم سیرت خاین به خاین که یحیا و کمره به کی طعن زنده روی قرآن به جز ظالم مد بر جفا خواه به نیست ملاک جا

وَسَلِّوْا وَسَلِّمًا

از بهر هوا و منصب جا بهی راه رود بر ارضه تا آنکه قند بزم و چاه به پیشه بقیل المشول بالنظران به جامع القرآن عثمان بن علی  
 رضی الله تعالی عنہ الرابع آن معدن علم و دین و ایمان و وان منبع بحر جود احسان و ویرانه دین ترست آباده معهوده کفر  
 تو ویران به مصباح نبوت از توروشن به شکوه ولایت از تو با بان به مخصوص بر ادبی با حمد به مخصوص بر ادبی با حمد  
 در جان و دل بکینه است بهرت به ای و ای بران ل و بران علی به غنی سید الاوصیا و رابع الخلفاء مقصوداته مقصود  
 ولی حضرت معبود ندل صنم قریش و معرفت قدیه حبش قایل کله لو کشف الغطاء ما از ددت یقینا مخاطب کریمه الیوم  
 اکتلت لک ذینک و اقممت علیک نعیمی و درینت لک الالهة ذینا فان الالهة منکم الالسام و رب الکرن و ایا  
 نفس النبی و حاصل راتیه و حافظه و نادای امته و ذیالباسه و با جلاله الیه المعصوم من الزلزل و غلظت من الخلل المهندب  
 و بطهر من الریب و الموبین فی الماتمقین و قایلیم از جملد علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنده لظلم علی را قدر بنمبر شناسد  
 که هرگز پیش را بهر شناسد و اقربا و اوصیا از من ابنا نامه تجا و اولاد و سرانجا و اعلاما و منار و اساده ابرار اما اللهم اجعلنا  
 من نخب سیین و لایتم و تسک بنذل عصمتهم و دان بدینهم و طاعتهم و حبی اللهم علی منها بهم و تتم و توفی علی بهم و  
 و لایتم و بغنی علی بهم و لهم فادعی بوم خشری و حین نشری با ما شهم و خشر فی زمرتهم و بخامن آفات الدینا و الاخر  
 بهم و ولایتم و متابعتهم بکفک و تتم با حکم الحاکمین اما بعد عرض میدارد در بحر این مقاله و سود این رساله قلیل  
 عدیم الا سقا عرض صلح بن محمد بن محمد صلح اغانی اصلا و الهی مولد او الباقی موفنا را کیست که در ترکیب موشه  
 متفرق و در بعض نسخ بی ترتیب و عدم اجزای ترکیب و تخمیر و زمان ادراک و قدر شربت دیده و مهربان که از اف  
 رجال حمیده و فعال شنیده و آنچه دین است نعم عدت و آوان الم تو اما ان امتحان خود مجموعم سازد که انانی خیر و صلاح  
 و طواف فوز و فلاح را رفع علی باشد اگر چه درین مقول حکما عظام و اطباء ذوی الاحترام رحیم الله تعالی بوم القیام  
 قرا با دنات و کنشات بسیار تالیف کرده اند که این نسخه در مقابل آنها قابل دیدن لایق شنیدن نیست و چه بسا که  
 شنیدی حکم که قربان کنده بهرام کوری و نه چون پای بلخ باشد زوری؛ هر چند درین از نه اندله و امکان از له این شهر را ضعیف  
 کار را و منبع ترین را میداند و بعد از یاس اهل تری به جای این عجزه و خیمین عهد و ما کیرن و فرغ از داغ و معالجه سفها نمود  
 و چند نوان رونو مطلب عم است که بی احتیاطی غلط و اشهره بر دیر و رایج فواج فواکه و افای و صحت یا بند و یا بحر دیده  
 عضو و اوف و اصح و سالم گردانند این هر وقت از است که اشراقیان است ازین نعل شسته و مشایبان از این عمل کشیده



ملو لطمه کوی که علت بر او آنگذیر که مصلحت بد را فاکند و هیچ یک از بلاد و نژاد هندی از بنی نوع انسان در  
خداق الطبا این نوع نامعقول معمول بوده حکیم نظامی نظم جهان شریعت هر یک از رخ شریعت و بجز شریعت با کبریا  
و ظاهر از این سبب است که طباسعی در طلب معرفت او و بی نیکنند و عطاران تبدیل میفرشند و در صنعت این  
فن موقوف بر شناختن او و به وقت آن که خاصیت اوست اما درین زمان اکثر اکثرا او و به بدله شایع بود  
صنایع گردیده و اثر از ترکیب طبی و غیره در این ضعیف در بغداد در قحطی سوده بوده غیر از کثیر عطاران بودی دیگری  
نداشت و گفت بر آدم هر سال با ناطه می رود و تجارت محموده تعلق با او و مخصوص اوست پس این ضعیف قدر  
برای امتحان طلبیدم و یک شربت بر صبح المزاجی دادم بعد از ساعتی شورش و سوزش معده دتی و تبوع آورد  
و همه اعراض حب الملوک ظاهر شد آنکه قلبی را کوییده در فغان آبی تخم علی الصبح در زیر فغان زرنج ساید  
کردم و در ذائقه اش حدی احساس نمود و در آتش زنجی یا قهقهه اینم که اعراض مذکوره و قوت مهلت از  
السلامین و نکش از زنج و نیل و لزجت و جمیت آن از غمزت و است روز دیگر که بنده و نمودم اقرار کرد که گمان  
که شغل من نیست اما مال مطلقا بچکس با من مطلع نشده و سوگند یاد کرد که دیگر این کار نکند و در وقتیکه عازم صفهان بودی  
در منزل شهر وان دو جمل ازین محموده مذمومه بود از همان بهودی و در اصفهان یک جمل را عطاران امتیاع نمود  
و جمل دیگر را بطرف رشت نقل کردند و هیچ طبعی با این شاعرت نبرخورد و عارفی تحقیق اینی نمی کند و الحال محموده این  
دوران و هندوستان همین است از قبیل محموده او و به معدوم بسیار است چون تقشور و سکه صید آوریان از قحط  
اعرابی کل محموده واقایا و غیره که انشاء الله در مفردات موسوم تحت الصالحین مذکور خواهد شد و نیست که طبها اصفهان  
بتحقیق او و به بدله ضرر و داخل در ترکیب کرده و بعد از تحمیر عظیم مشاهده نمودند تا بران بیکارگی ترک  
کبار فرموده اند و شفا هر مرض را و دوا می هر عرض را منحصر در این اتن دیده اند با آنکه بعضی بخیرالادات از آن ندیدند  
و اگر بی اهل تفاوتی در مرض تحقیقی در علم هم رسیده سواى امراض صدور و مجاری بشرط شرایط از بسبب احتمالی خواهد بود  
و غریزی در بنیاب گفته قطعه کویا خلق نکرده است حکم ازلی در صفحان بخیران بحر سلمان و محسوس موضع و محصیه و محصیه  
آب آب صین شیرخ و مغز فوس و این نژاد است بر کمال عقل و قدرت و زیرکی و یکاست نهایت دیانت که  
که تا حق برجام غالب است داغ که مرکوبش دشمنان شکل باشد کمال معصیل اصفهانی و بزوال مردمان اندک و یک در عقاد

اما بعد از گرفت و در پیریب لازم است که تا کار بغذا براید توجه در او نشود و تا مرض بدو افسرد علاج شود رجوع به سوا  
 سر نکنند و اعانت به و مرکب خفیف فرغ شود بمعا جکیل مرکب نگردد و اگر دوا می مفرد در دهن ضعیف علاج می کنند کافی دان  
 از این تجاوت نماید زیرا که دوا می مفرد هفت طبیعت از مرکب اگر ایجا تا دوا می مفرد را تصور خود کافی نیاید در خصوص علاج  
 که آنرا ترکیب یابد و مرکب آنکه در دوا می مفرد در دهن ضعیف و در دوا می مفرد در دهن ضعیف و در دوا می مفرد در دهن ضعیف  
 و باره طلقا با جها و اطبا می یونانی این مانع در او مملکت نندازد تا انواع و اقسام امراض شاخص معین تا هیچ که از تمام  
 بعلاج نیز در دهن ضعیف است و دوا می مفرد یکی حفظ صحت و دیگر از امراض اما شق اول بسیار سهلتر و بهتر است  
 علاج را طبیعت ذوق باید که بر شخص و معاجرا و اعتبار تمام و اعتمادا لا کلام باشد و طبیعت جاد و در میا شد و صفات و  
 شروطن آنرا فارابی بیان نموده و مقهور محمد یوسف الطیب شیره و طرازی که قطعه بیان میکند قطعه آن شریفتر از فارابی است  
 چه شهادت دارد باینکه و عهد ما چنین انما حکم عفا و کیمیا دارد و اگر بر فرض محال پیدا شود و بسا باشد که مرض از مرض  
 باشد که معاجرا پذیر باشد و اگر معاجرا پذیر باشد سبب معاجرا همیا باشد و زمان معاجرا بگذرد و اگر اسباب معاجرا  
 باشد شاید مرض طاعت طبیعتی که اگر مرض طاعت کند تا یک قوت در مرض فاکند بزمان معاجرا و وقت بگذرد  
 و اگر قوت در مرض فاکند و معاجرا شود اثر ضرر دوا از جهت تحلیل حرارت غریزی و غیر آن در بدن مانده اما حقیقت  
 منحصر است در ضروری آن بر اولو الابصار پوشیده نیست در آن مناسبت است که حضرت حکیم علی الاطلاق حل نشا  
 چنانچه با کمال خدایم فرموده بشریب و انیر ما مورساخته در اخبار آمده که نوی من عمران علی بنیا و علیه صلوة و السلام در سکه  
 دوا میل فرمود که آنکه در سکه را کرده و تمام خواهد بود و حق تعالی حل ذکره با ووی فرستاد که ای موسی ایامی بخوابی که مکتهای با  
 کنی در آنجا رخا و آنها و دعیت نهاد و ایم برای نفع است در عتاقه بعزت و طلال خود قسم بخورم که تا دوا می تجوی نشا  
 ندیم و حضرت فرقیل علیه السلام را ازاری در سینه و طرح بر کرم رسید و بعد از معاجرا بسیاری از اطبا از اجابت او شکر  
 و انجابت از زمانه جبریل علیه السلام نازل شده گفت حق سبحانه و تعالی آ و دعوت لغما میفرماید که ای فرقیل که  
 انجیر را در پیرون بروی سینه و حکمت بال آنحضرت علیه السلام فرموده عمل نموده و صحت یافت این اول حکمت که  
 بحضرت اویس علیه السلام نازل شد و سینه اش آن بود که عاقره و عقیمه در آن مان بسیار بودند و آنروزی فرستاد  
 ایام بسیار داشتند و چون حکمت حکیم علی الاطلاق حل جلاله و عم نوال نام و ناقص نمیشد بجهت هر مرضی که در پیرون  
 علم



تغای در آن معنی فرمودند که از آنجا که طبع و قوت و حبیب از اعیان صلی الله علیه و سلم مردم دو میفرمودند  
 و یکی غسل فرمودند آنحضرت را آنشاید روز دیگر لیک حق را اجابت گفت اقوام او آمده گفتند یا رسول الله  
 تو قوم ما را کشته زیرا که غسل فرموده قصاص را قبول کن آنحضرت صلی الله و سلامه علیه بیت را طلیده و با او از بند  
 فرمودند که ای غسل تو چرا این مرد را کشتی غسل بعد از تحیت و سلام گفت یا رسول الله کبیر مع اعضا و جوارح این  
 گردیدم و همه در دما را ساکن گردانیدم که موت را نگاه آن قوم مجمل و مفعل بر کشیدند قول تعالی نزل الانس اما <sup>کف</sup>  
 و همچنین از آنکه اظهار رضوان الله علیهم منقول شده که با صحاب باقی مردم دو میفرموده اند حضرت امام رضا  
 علیه التجه و الثنا بالناس مامون رساله و حفظ صحت نوشته اند و مامون امر کرد که بر کاغذ بجز طلا نوشته شود  
 بنزیه ساخته و دوائی جامع که تغای بسیاری از امراض مهلکه دانست از ایشانست و منقولست شخصی آنحضرت  
 رضی الله عنه پرسید که شخصی دو امینخورد و گاه هست که نیکند و گاه شفا میاید فرمودند که تعالی حل شان و تصدق  
 اسما و دو را فرستاده است شفا را میفرستد هیچ دردی نفرستاده مگر آنکه دوائی برای وی فرستاده و فرموده است دو بخورد  
 و نام خدا بگوید در وقت نخورد در حدیث وارد است که همین که دوا از کوفه فرقیست فرمانست که اگر امر شود  
 که نفع کند شفا میبخشد و اگر مامور شود بضر ضرر می کند و مرطیب با آنحضرت عرض کرد که من چرا احتیاجی بزم و تامل  
 و این می کنم فرمودند باکی نیست گفت دوائی تلخ که سمیت دارد چون اخریق و غایقون بدیدم میدم فرمودند  
 باکی نیست گفت شراب و بوزه میدم فرمودند که در حرام شفا نیابند دیگری با آنحضرت عرض کرد که آیا  
 و این سوخت فرمودند که بدستیکه حقیقی گردانید در دوا برکت و شفا و نوری بسیار و چیزی نیست بر کسی که ملا و کند  
 بان اما بانه اطباء و معالجین نیست که گفته اند اگر کسی در خواب بیند که ترسم است همان ساعت که بیدار شود تصدق  
 و دوا خورد و دوا را مانه خدا دانند که چون کرسنه غذا نخورد بعد از چقدر و زمیر دالبته مریض چنین اگر دوا نخورد  
 و قصد ملاک خود و ناخرمانی الهی کرده است و اما در حالت صحت مذموم است و نهی وارد شده بصد صحیح از  
 امیر المؤمنین علی رضی الله و وجهه و رضی عنه منقولست که مسلمان نباید دو کند تا غالب نشود بیماری صحتش  
 و حضرت صادق رضی الله علیه و عنه فرمودند که هر که صحتش را بر بیماریش غلبه باشد و معالجه کند و بدین از وی بزرگ  
 باز فرمودند که هر که با نجالت و دوا بخورد و اعانت بر کشتن خود کرده است در حضرت موسی بن جعفر رضی الله عنهما فرمودند

تاکنون نباشد رجوع معالج طیبان میکند که این انتعاشات کردن است که اندکش بسیاری کشد بپوش حضرت امام محمد باقر رضی الله  
 تعالی عنه پس بداند و اولون طیب نصرانی و یهودی و مجوسی فرمودند باکی نیست بزرگنیکه شاید قدرت آبی است  
 جل علی پس بر هر مومنی لازم است که بقدر وسع و امکان حفظ صحت را منظور دارد و معالج بآن نماید تا چنان شود و چون  
 احسان نصرانی و یهودی و مجوسی نکرد و چون دانند که مرض غیر و فرس است در خوردن دو و تا اخیرا جایز ندارد و بر هر  
 لازم دانند که هرگاه مرض حکم شود بر آن شکل باشد و در ایام صحت بریزند که بر نیز در صحت است تا پذیر نیست در صحت  
 چنانچه گفته اند که فی بعضی کما تخلیط فی المرض و تا تواند در سفر و حضر بدن را ب حفظ صحیح دارند که نقل طیب حادق  
 مذکور شده و دیانت عطاران از آن شهرت نظم طیب بر خست بق را برنجور بخوابد به کلبه بر طبع فرزند خود را که بخوابد  
 انناس از گرم کرام دریا از خاجد عظام چنانست که این نیمه نمیمی و این امیسی را که موموم است بعل صلح و شملت  
 بر مضر و محتویت بریت و هشتم یاب و در برانی بی بر چند فضل مرتب است بر ترتیب حر و ف تجم و تا بر این  
 که بر نیکو لیس پرخرد آن طیب با آنکه مرا چون پدر در بر با صحت که قتمش این نسخه را علت تیاج نصیبت که شست  
 بدن با عمل صالح است که چون بر سه و نسیان که لازمند انسان است مطلع شوند بجه ایم این مجرم و نسخه تقیم این است  
 عنوض صیح فرمایند قطعه شعل خوش طینان پاک شست و گرم صفو و عدل انصافست به عمل جلالان بر بنیت و حد صفو  
 که و لافست و و انان تو کلت علی الحج الذی لا یزال و لا یموت و در مومجی العظام الریمه و هشتم فی الحج الذی لا یزال  
 و لا یفوت و هو العظیم الحکم مقدمه در روزان و مکایل و احرار و اصلاح و اغسال و محیص و قدیر و تشویه و تغلیظ  
 اداوی ابریق کبستره و سکون موحده و کسر راه همل و سکون تخانی نماید است و مومگوندی غریب ابولوس تقیم  
 و نم موحده و سکون و او تا و سین جمله شش یک شقال سیاهفت یک آن گویند یک دانگ و بعضی یک دانگ  
 نیم دانسته ابولون تقیم تیره و موحده و سکون و و نم لام رقیه لاط است که دوازده و جو باشد ابان اغسل دو مومگوند  
 دو موم و از روغن کین و نیم اردیب کبستره و سکون را همله و فمخ دال همله و موحده شده در هر روز  
 گویند و متعل صریان است کبلی است فراخ بقدر بیت و چهار صاع و آن شصت و چهار من است از  
 که از چاه من تبریز یاده است از ره بفاری بر گز گویند و واقع دوازده دل بریا بنیت است از تقیم موم  
 سین همله با فوفانی و الفج شقال شش درم و دو دانگ و یار چهار شقال و نیم و بولی شش درم و در هر خطه



و بقول صاحب تئک هتا طبشی شش دم و دوتک شش دم و بقول شیخ الرئیس شش دم و نیم و در صرح ده در سنگ و بقول بعضی  
ربع کم چهار مثقال و بقول اصح بکثیر شاهی است که بگوید هشت ماشه باشد و هور در عوام بکسر هزه و سکون این است  
افریق بر وزن ابریق و آن مابین هفده او قیه است نابت اقیه سکونافن بخت هزه و سکون کاف و ضم هم سینه  
و سکون و او بانون و الف و ح و ف و سکون نون دوازده درم و نیم و گویند سیزده درم و بقول ابن بابلی از جنس ت  
هزده درمی است و از جنس شراب دو او قیه است و نیم خمیت و از جنس عسل سه او قیه چهارم حصه او قیه ششم  
حصه آن سکونافن بقوفانی نامشته بر وزن مذکور هزه مثقال است اناب از روغن کهن درم و از عسل دو  
طل در نیم و اقیه هزه با او و الف و کسر قاف بیت چهار او قیه است او بولو بضم هزه و سکون و او و ضم مو  
و سکون و او ثانی و ضم لام بولو است او بقیه هزه و سکون و او و ح مو حده و سکون قاف یک او قیه است او قیه  
بقیه هزه و سکون و او و کسر قاف و قح تحانی در تذکره هفت مثقال است و نیز بعضی هشت و نیز در جماعت هفت و نیم  
و گویند چهارم و نیم مثقال بود صاحب نهاییه گویند او قیه قدیم چهل درم است و مختلف است باختلاف شهرها و نزد  
المطابره درم است و نیم حصه از هفت حصه درم و آن یک است است سویم حصه تار و گویند بوزن زر هفت مثقال و نیم  
و بوزن سیم درم سنگ صرح دم سنگ باشد و صح موافق رساله اوزان میر محمد مؤمن تبر آبادی هفت مثقال و نیم است  
اولین شش هزه و سکون و او یک او قیه و گویند هفت مثقال او یک او قیه با قلابی اسکندریه مو حده و الف و ح  
قاف و ح لام و هزه یلینه مانیره است که شی و ح باشد با قلابی مصر سیریل و هشت و نیم بیانه است یک درم باشد با قلاب  
یورانی شش قیر است که بیت چهار جو باشد و گویند نیم درم است و از با قلابی طلق مراد نیم درم است بالمش زربالش مطلق است  
سکان تار شش مثقال و دو دانگ بالمش نقره هشت درم و دو دانگ در اگر بکسر شش مو حده و سکون با هله قح دال الف  
و ا هله مجهول است و ضم سیریل در صغیر یک درم است و سیریل در صغیر مو حده و سکون سینه و ضم فوفانی و سکون او و نون و ح  
سه او قیه است و سیریل شش خمی بند که بکسر مو حده و سکون نون و ضم دال هله قح قاف و بعضی یک درم و گویند یک مثقال  
و گویند چهار دانگ گفته اند که چه از خود بزرگتر باشد در بیات طائفه دیگر یک درمی دانند بجهان بضم مو حده در اوزان سه  
طل است و سیریل بوانوس سه او قیه و نیم بولوس بضم مو حده بولوس است زر و نیم بولوس است و وزن سندیست  
مقدار چهار مثقال تا ننگ تا هندی و الف و سکون نون و زیت هندی یعنی نیم حصه سیر شاهی و گویند یک درم و صح

بوزن هندی چهار باشد تر سه کسب فوقانی و کون را همله و کسب نیم فتح سینه قراط است تو معترض طوح است  
 قوله ولو کچھ نیم فوفا و او بمول و لا فتح نیم در لغت اول و در لغت ثانی فتح لام و نیم شمال است که شصت توجو باشد  
 و گویند و ویست پنجاه و دو جو است بس تو پنجید هم است سه قراط و بحجاب شمال شمال نیم سه قراط و اصح موافق  
 رساله اوزان نیم شمال هفت است که دوازده باشد باشد صغیره کسب نیم فتح را همله شده در وزن از زیت مقدار دو  
 و از شتر اشتاد رطل و اصل صد و شتراد رطل و گویند جزه طلقه است چهار رطل و جزه صغیره چهار رطل صغیر چهار رطل  
 و غیره و از دصاع جو این شش قطره می جرابین و جرابین و عین جرابین کسب نیم و کون را همله کسب نیم تا و کسب نیم تا  
 از جمله شمال جلوز نیم نیم و لام و کون او و از نیم جدول در وزن چهار دانگ و گویند و درم جو شش خردل  
 جو تا و جویتا رطل جزه طلقه نیم نیم و کون او و فتح را نیم جدول و غیره و نیم تا زنجیریت و در بعضی شمال  
 و در طلقه شمال و گویند چهار شمال جزه ملکیشش زنجیریت جزه نیم طبع نون و کون صد یکدستی کون  
 یک بند و در بعضی کمال جزه قف چهارده ماونا جو رقی فتح نیم و از نیم رطل و است اینه جو این  
 نیم و کون او و کسب تا و کون تخانی و نون جدول شش قطره و گویند ش قراط و است که یکصد است و قیو شود حا  
 با همله و الف نیم و کسب نیم شمال حا ما صغیر دو شمال حایب فتح حا همله و موحد شده از نیم  
 از سد شش است که یک جزه و نیم است جزه و نیم باشد و از شمال عبارات از دو شعیر است که چهار از به باشد  
 جبهه یک بیون الیک است که رنی که کجی نامند جزه طلقه نیم فتح حا همله و کون را نیم فتح نیم و نیم فوقانی بقول  
 قریب به درم و بقول ابو الفتح چهار شمال حصه نیم است خردل کتخدق دوازده فلس است خرنوب از رطل  
 آن را و کفیر است خرنوب نیمه چهار جزه نیم است و سبب زبیدی خرنوب که غایب و کون را همله و نیم و الف یک دانگ  
 و نیم شمال است خرنوب نیم فتح اول کسب را همله فتح تخانی شده چهار شمال است و اوق بادل همله و الف یک کون  
 معرب از دانگ فانی است و آن چهار رطل است که شصت جو یا گویند چهار رطل و گفته اند که شصت شش شمال است که  
 سرخ و یک نیم ربع سرخ باشد و گویند دانگ چهار توجو است و بعضی گویند شش جبه و متوافق رساله اوزان  
 میر محمد مؤمن ستر ابادی اصح چهار سرخ و ششم حصه سرخ باشد دام بادل همله و الف یک کسب شایسته که چهار شمال  
 باشد و بعضی دام را پنجید هم می دانند و آن پنجاه است که یک توجو است باشد در خمی کسب رطل همله و کون



مهله فوئخ خارجمه و کسیریم کفقال و نیز بعضی بکدرم و بعضی گویند یکدم و نیم و نیز بعضی در خم مرتب در هم است گویند  
 نش ابولوست هم ابولوسه فیراطه و هر فیراطه چهار جوینارین همقادود و جو باشد و این قول شیخ الرئیس است و گویند سه شش  
 درم کسیر دال مهله فوئخ را مهله شش دانگ است که چهل و هشت جبه باشد و گویند نیم مثقال است و پنجم حصه دانگ  
 که همه همقاد و جو باشد و گویند بیست و هفت سرخ است و نیز بعضی درم پنجاه انگ است که بیست و پنج در میانه باشد و گویند  
 چهار سانه و گویند یک انگ است مطابق رساله افغان اصح رساله و یک سرخ در هم درم است در خمیان کسیر دال  
 مهله و سکون امله و کسیر مجر و سکون هم با تخمانی و الف و نون هر چه بر آنکشت برداشته شود و آنش در خمیت و ورق  
 نفع دال مهله و سکون او شش را مهله است که یک و نیم باشد و ورق اطکاکی بضم دال مهله و سکون او فوئخ را مهله و کسیر فاف  
 و قحیمه و سکون نون اطکا مهله و الف که کاف بیت و چهار قطه و ورق انطالیقی هفت نیز او دیت مثقات  
 و ورق بعد از چهار طبل است دینار کسیر دال مهله شش دانگ است ذره بذال مجر بر وزن ااره حصه و دوازدهم طبل است  
 که هر قطره و از ده ذره باشد و صد ذره یک جو باشد و ورق بر وزن دوزق بذال مجر بیست و یک است رقی لغته  
 هندیت و جنبندی تیر زمین است و آن چیز است سرخ که پنجم فروس گویند فافسی و عوام جبال خون فرو گویند و پنجم  
 عیون الدیک و ابوان میباشد و متعل در او زان ان بلاد سرخ او است طبل بعد از آنیم سر عاقبت که دوازده آید  
 و بیت سار و نو و مثقال و یکصد و بیست و هشت درم و چهار سیم بکدرم باشد یعنی چهار حصه از یکدرم که آنرا هفت است  
 کند و موافق رساله مذکوره نوده سیر شایسته طبل مدنی یکصد و بیست مثقال است طبل مکی صد مثقال و از طبل  
 وقف مراد اطبانود مثقال شش پنج میگوید طبل سیر است سامونابین مهله و الف بضم هم و سکون او ابوان  
 و الف یک علامانیم است و نیز بعضی سه فیراطه سیر ابوان بضم سین مهله بار امله و الف و کسیر موحد و خم تخمانی و سکون  
 او و نون مجول نیز درم است سرخ رقی هندیت در وزن که مذکور گردید طبل الصنح سین مهله و سکون اطکا مهله شش درم  
 و نیز بعضی هفت درم و بقول شیخ الرئیس دولتا است که هر چه صغیر سه اوقیه است که هر چه کبیر بضم سین مهله و قحیمه  
 و سکون را مهله و قحیم و سکون با و آنرا صد فیر گویند و اوقیه است و در نیز بعضی هفت اوقیه که هر چه مطلقه بعضی پانزده  
 که شش هزار چهار یک است است و گویند بیست و چهار قطه است بعضی دیگر بیست و هشت است ال اند که هر چه بود نیم نیم  
 ستم طبل سیر صغیر سه و نقص نیم مهله و قحیم و او و سکون نون و کسیر فاف سین مهله مجول دو دیت همقاد درم



سیر شاست که گذشت سیر سهند قریب یک سیر شاهی چهار شاست سی الوزن پنج سین هملد و نیم تخم نان شده  
و سکون لام فتح و او سکون زایم و نون هجول بدوزن شاکرین نیم کصال نیم هملد نعد دست شامونه بر وزن  
با بونده مرغ نیم سحره و نیم سحره بوزن ش خردل است صماع کباع عصاد هملد یک مثل ثلث مثل است و  
ال حجاز ثلث مثل و تردال عراق و گویند چاه است یعنی چهارم و گویند مثل عرفیت و بحاب درم هملد و  
هفتاد و دو رم و بحاب شمال تصد و نوزده شمال بحاب چهل و شش و یکصد و یکصد و نیم است و گویند چاه  
و صاع خردل درم است از برای آنکه من چهل سیر است و سیر چهار شمال نیم پس صد و هشتاد شمال است صد و نیم  
نفع صاد و ال هملد و فاو سکون با چهارده شامونات صد و صد و نیم شامونات و گویند هفت شامونات  
صواع جمع صاع ضافه بضایه محمد و از ده قطه است طالون اباطا هملد بر وزن مارون ناقیه است طالیطون  
باطا هملد الف و کس طاهله نایه و سکون تخم نانیه و ضم طاهله نایه و سکون و او بانون یکصد و بیست پنج مثل است  
و گویند صد و بیست مثل است طلیکه هر یک و از ده اوقیه باشد طالیطون اباطا هملد و کس لام و سکون تخم  
و ضم طاهله نایه و سکون او و نون یکصد و بیست و پنج مثل است و گویند صد و بیست طالیطون طالیقون  
بقاف ع ح ظا دویم لغت است از نهاده و زرش یک است طبع طاهله و ضم سین هملد و سکون او بر وزن باج دو  
و گویند و جوطو طولن بضم الطائین و سکون الو اوین ناقیه است طو لولون بر وزن مذکور لام عوض اظا  
دویم از شراب بیست اوقیه و از زیت ناقیه و از غسل سیر ناقیه است عراما نفع عین با هملد و کس لام و کس لام  
یاد و دانگ و نیز بعضی ربع درم عراما نفع عین هملد و سکون اباطا هملد با نیم لغت است از آن کوه و چندم غراما نفع عین  
و سکون اباطا بر وزن عرامای مذکور ربع درم و گویند نیم نیم و بعضی دانگ نیم و بعضی دو دانگ گفته اند عراما بانون  
و الف زیاده بر غراما لغت است از آن فتح نفع و سکون فانی ده مثقال است یادم فیل کفیل شش تفریق کفون  
پایه است که در آن یکصد شانه و طل که دوازده مد باشد و صاع نردم چهارم و گویند پنج قطه است و سکون اباطا  
بیست مثل است فلیجا نفع فاو سکون لام فتح فو فانی باجم الف و اباطا هملد و کس لام مثقال و نیم و گویند نیم مثقال  
نفع فاو کس لام و سکون تخم خار هملد و سکون او بانون هجول دو مثقال گویند شش مثقال فلس فتح فاو سکون  
لام ش قراط است و هر قراطی دو نفر فیل یعنی سقراط فلس نفع و سکون لام فتح سین هملد و سکون فو فانی



شش تیرست قوافل و سنج فابا و اولف ضم نون و کون او ثانی باسین مملو بمول یکا و قبه و نیم و نیم سنج قاف و سکون  
موصوفه و سجاد مملو چنانکه بکبر الکتان گیرند قبه بضاد مجمره تقد که در کف کجا قبه بک گف قراضه تقد که گشت  
گیرند و آن از یکدغی تا دو دغی باشد قراضه سنج قاف با مملو و الف و سین مملو یکا و قبه و نیم و قوافل سنج قاف  
و را و الف ضم نیم و سکون و او سین مملو سه و قبه سنج قاف انطاکی بکسرف هر دو و قبه سنج قاف بعضی چهار طبل و نزد  
طائفه شازده و او قبه است و گویند صدوسی و پنج ثقال است قضا انطاکی یک طبل و نیم است قضا شراست و قضا  
قضا عسل در یونان یکا و قبه و نزد بعضی یک طبل و گویند یک طبل و نیم بوده و گویند دو طبل و نیم بوده قضا قضا سنج قاف  
او قبه سنج قاف قیرونی صد شتاد ثقال است قضا مصری هر دو و قبه است و گویند صد و پنج ثقال قضا سنج قاف  
پناه است رو که است او قبه باشد و گویند نه طبل و نیم و سد است که این تیرست او قبه باشد و گویند صد و پنج ثقال است  
بروزن جبرجد و از زده است و شش قضا یک تیرست قضا هر روزن قضا پناه است که است و پنج باشد و گویند سنج قاف  
یک طبل است قضا کبر قاف و سکون نون باطامه و الف سنج قاف هر شتاد ثقال و گویند شتاد هزار ثقال است از تقر و کجا  
از امام نیم و ششم رضی الله عنهما منقول است بری پوست کا و است و دینار سنج و سفید و نزد بعضی یک پوست کا و کبر  
طلا و قبه و گویند چهار هزار دینار و بعضی گویند هفتاد هزار دینار گویند شتاده و گویند هزار و قبه و گویند صد و  
طبل است قضا سنج قاف و سکون نون سنج قاف ثانی و سکون لام پناه بزرگ قوافل سنج قاف با و اولف  
و ضم نون و سکون او و سکسین مملو و سکون تخانی و نون یکا و قبه و نیم است بقول شیخ از تیرت دو ارد و سه  
و از شراب یکا و قبه و نیم دغی و ثلث آن از عسل دو و قبه و ربع زیاد و گویند شش ثقال قوافل سنج قاف از آن هر  
یک معنی قوافل و نیم قاف و سکون او و ضم طامه و سکون او ثانی و کسر لام از شراب است قبه و از تیرت او و از  
سبزده و قبه و گویند از شراب دو و او قبه است بقول فلانی هفت او قبه و طویل و ضم قاف و سکون او و کسرها مملو و سکون  
هفتاد و دو و ثقال قضا کبر قاف و سکون شتاد با مملو و الف چهار جگر خرنوب است گویند نیم دانگ گویند ربع دانگ  
یک دانگ باشد و بقول اقرائی دو دانگ ششم صد در نهایت و غرولت از دینار و آن نصف عشرت در اکثر بلاد  
از نام خرد است از تیرت چهار دینا قاف است ثقال که قضا سنج قاف و سکون مملو سنج قاف سنج قاف سنج قاف و سکون  
دو دانگ و کجی لغت نه است و سنج و سبزده و کبر و کشت که قضا سنج قاف و سکون از مملو سنج قاف سنج قاف و سکون



در دم چهار سال گفت شش ساله از اربعه تیر گویند گویند گویند کاف و کون او شش بر او گویند طرس گویند که در این شش ساله از اربعه تیر گویند  
 کوزه کوزه است کاف و کون او با موحد قبول طرس کاف و کون او شش ساله از اربعه تیر گویند گویند گویند گویند  
 کیسه صندرم و کسریه یک کوزه کاف و کون او شش ساله از اربعه تیر گویند گویند گویند گویند  
 و شش ساله از اربعه تیر گویند گویند گویند گویند گویند گویند گویند گویند گویند  
 و کسریه کوزه طرس کاف و کون او شش ساله از اربعه تیر گویند گویند گویند گویند  
 و کون او شش ساله از اربعه تیر گویند گویند گویند گویند گویند گویند گویند گویند  
 مشقال کسریه کون مثله با فالف لام حجاب دم بکیرم و حصه از نفع حصه است از کدم و حجاب طوجا چار  
 طوج و حجاب شصیر و نود و شش حجاب طوج حجاب حسیب و چهار نود گویند چهار مشقال کسریه شصیر است و  
 دویم مشقال کثفت نخود باشد گویند بکیرم و دویم گویند مشقال پنج مانده و گویند گویند گویند گویند  
 پنج مانده باشد و صح موافق رساله اوزان بر هر دو من است بر امدادی و در دو اکل کند چهار مانده باشد و دویم سرخ یعنی که مذکور  
 ملاحظه نمود و ال جمله شده یک طلع ثلث بطل عراق گویند و طلع بقول افعلا و طام عنوان الله هم دوست بود و دوست  
 و صاع در زمان حضرت یزید کایات علیه افضل صلواته و بیانات شایع بود چهار مدت هر انس او قیه و نیم شصیر شش  
 و ربع استار است مطبوک کسریه سرخ سیم و کون این جمله و ضم طاهر هله کون او و کسریه نون از زیت او قیه و از شراب است غنم  
 از غسل چهار او قیه و نیم است مطبوک صغیر از زیت شش خیمیت از شراب بیت غنم و از غسل شصیر است و بعضی کسب مطبوک  
 آید و صغیر و در زود قیه که چهل و شصیر باشد کمال کسریه و کون کاف با تخمانی و الف با زار گویند گویند گویند گویند  
 کاف شده و کون او و استار و نیم گویند یک صاع و نیم گویند یک صاع و نیم گویند یک صاع و نیم گویند یک صاع و نیم گویند  
 بقول آفرینی از دار و یک کیرم یا یک مشقال گویند و مشقال بقول مولانا نفیس از کسریه و عمل و حجات چهار مشقال و کسریه  
 و چوب منافع نیم نون شده دو و طلع بوزن بغداد بوزن دم دو است و چاه و هفت درم و نیم شصیر هم بوزن مشقال  
 یکصد شش مشقال بوزن استار چهل استار و از او قیه است چهار او قیه است من الفطایحی از زود و قیه است و هر استار شصیر چهار  
 مشقال من می استار و قیه است گویند است یک است من مصری و من الفطایحی یک است من قیه طبی چهل شصیر  
 من استار که گذشت باطل نون الف و کسریه و کون لام حجاب از زار کسریه و شصیر استار و استار و گویند بوزن



وزیر خدی و او قیر و در مصالح لطیف است مثال در خیره و دوسا یا هفت اسار بطل لغت از این سخن است چون در کتب  
 و تشدید نیم او قیر و کوبید است در م نصف نصف صاع لغت بکون و در مجموعها و در لغت جمع لغت است چون که قاف و کون  
 است طیر لول و استخ نون با او و الف بخیرم و کوبند و دانک و قبل شتقال و قبل بخیرم و این اص است بطل استخ نون  
 و سکون تخانی و قح طاهله و سکون لام کبلی است کمی بمانند آن بنیدر او قبل بفتدم و کوبند و اسار و این شل شیخ ابوطی است و  
 بفتح و او سکون سین مملک صاع و آن بیصدیت طن دابل جازو چهار صد شتادل است نرد امل عراق بر مقدار اختلاف  
 ایشان در مقدار صاع و بیعون و مثال نیم و قمر کس و او سکون قاف یک است و قیره او قیرت و کیل لفتح و او و کاف  
 سکون تخانی قح لام بیت و چهار کیله یا مین سخن با و الف و کسیریم و سکون تخا و نون مجهول بیت پنج اسار و چهار ابولو قبل  
 بیت درم سفیده صد عدد یا صد درم از خیری موم صنم ما و کون او و کسیریم قیرت یک مینا ربع او قیرت است  
 در خویل و زان بعضی بعضی بخویل هم مثال طریق آن چنانست که از درم نصف خمس با جمع کنند و این در متاقیل است مثال خورا  
 دانسته شود که چاه درم چند شتقال پنج نصاب نصف گرفتیم که بیت پنج باشد و خمس آن در مجموع آن بی و پنج استیم چاه درم سی و پنج  
 تخویل استیم بر عدد درم چون صبح افزوده شود در حاصل گردد مثال پنج نیم باید نیم که قبل و در شتقال چند درم است  
 پس می افزاییم هر درم که صبح و قبل دو است بر عدد شتقال مذکور میاید نیم که چون در شتقال شصت درم است در تخویل در نیم  
 ما و در شتقال بطریق او نون ما و در شتقال باید یک در او و در شتقال اینچ باند است شتقال است مثال هر گاه بند  
 که چهار دانگ هم چند شتقال شود باید یک حساب کنند و آن بی و در وجه محسوب کرد و چون نون را وضع کنند بیت شصت  
 بوزن شتقال میمانند آن نیز قیرط و جر است شتقال بخویل ما و در شتقال ما و در شتقال باید یک در او و در شتقال اینچ باند است شتقال است مثال هر گاه بند  
 مجموع اجابت درم خواهد بود مثال در قیرط و نیم چند درم است باید یک در او و آن بی و یک جبهه نیم شود چون هم از آن چهار  
 جبهه نیم است بر آن افزایند سی و شش جبهه می خواهد بود آن چهار دانگ هم است الله اعلم بالصواب اما احراق نون  
 آنرا و اراق رشک کرده در بول و فرو می برند که در آتش سرخ میکنند و در بول فرو میزند و در شغل نشین می شود و در اندو  
 استعمال کنند بعضی براده کرده در ظرف اینرا تهر و کم نون در ریخته بکفجه آهن میگردد اند تا خاک شود پیش سه شتقال میافواید  
 نیز احراق کنند بهین توایر شیم را بقرض بریز کرده در ظرف خالی آبیاری شده بر سر کاش کند شسته بهیم میزند تا قابل سایدن شود  
 باید که از نند که خاک سر در یک کسح نمود کافی باشد اقل میاید که نوزده گو کنند و کیشی نون باید نور نهند و اگر که کنند بهتر باشد



انزب بکنند و کله او پاک کنند و بشوند و نکلی باشند و در شب که کج کلک گشت شب باشد ریزه ریزه کرده در آن کتبه و کتبه در تنوری بنهند  
 و روز دیگر بکشایند و از پوست و تخوان جدا کنند بزور بطریق ابریشم است ششم تیر بهای عقیقت با مایه اول و ثوبین پشنگان کنند  
 آنگاه ریزه ریزه کرده بوزاند بوجه راد طرف آیین بخیزد بالای آتش تند نهاده بدیند تا آیین سرخ شود پس پان گدازند آست  
 بریزند تا خوب جوش ندهد و صد گند پس شش رات از طرف آیین پوشیده آتش کنند تا جوش آید و سرخ شود و از آب بنهند  
 تا سه مرتبه و در مرتبه سوم بطریق سرب در آتش میکند از دو بعضی در یک گنای آتشد آتش میکنند که اجتن فروری شنید تین الباقلا  
 چون در حمام ضما د کنند تا بجزیب که مانده باشند لای کند بگرد گاه با قلا و د کوزه کنند و در آتش بنهند و مشورت با سوز جویند  
 جاش است خشایش نوعی که درین الباقلا د کوزه حلزرون در طرف طین کرده در تون آرد تورا کوزه کاشی که  
 با شیشه گری بنهند یا دره طین بل البقره کوزه کوزه ریزه بالا و آتش دهند تا سفید گردد و از نیم سنجیده شویچه آرزایند و کوزه طین  
 کرده باید آتشد بوزد که رطوبتی مان مانده قابل مایند که در خمبثا کجک در بعضی برم آیین گویند آتش سرخ کرد تا هفت  
 مرتبه در سر کلفیه تا بنده از آن خشک شود و محی کنند و بنده بیان آرزایند آب قرص کنند و در پارچه سفال ده مغال بزرگ بریزند  
 و در نفس کل حکمت گیرند و در آتش اختار البقره ریزه بالا داده آتشد که پوشیده شود و کوزه آتش مانده باز آرد و ده آلا  
 سنگ ساق صلیب کنند تا مانده مسکه کرده باز در آتش بنهند تا هشت مرتبه و این در نهایت قوت و کمال خمبثا  
 د کوزه آب طینه بنهند و آتش زغال بنهند تا قابل سخی کرد خمبثا البلو ط سردست و خشک سهال و نموی را نافع باشد چون  
 نیمه بخورند و ده دم با شرب صوفیا نافع بل معده را خشک کند و چون در خرقه بنهند و ضما د کنند و چون سرد شود و  
 بنهند تا سه روز بوسیر را نافع باشد و آنچه گوشت زاید که در پوست خنجر بیاید باریت و مسکه و سپه که ضما د کنند نافع  
 باشد و آنچه شرح محصل و غیره فاضل و نقد اعصاب سود مند است و این تیر مانده بزور و حاشا است **خمس**  
 اعراق این بهاند سوزت خطا طیف بکیر به جای آن او بطریق سرطان کیش در تون بنهند و اقام تراجات  
 بعد از آنکه سخی طین کرده باشند د کوزه نومی طین کرده با بوز زر گری و سرش را حکم نموده در آتش بنهند آن بدینکه خسته  
 و سرخ شود و بعضی ناک پاک را خاک را بر روی آتش میکند از نو میبند تا سرخ شود زجاج بکیر بنفشه آتش  
 سرخی کنند و آب شخار فر و میبند تا مفت شود و قابل مایند که در زریخ را د کوزه طین کرده و سرخ کوچی از آن  
 و اسکند از نموی که دو دیاه بر طرف شود در آنند و در شیشه طین سرش با کدازند تا دو دس بر طرف شود بهتر است یا



مانند قوت رمانی شود سرطان کهری در وقت کلاب در برج اسد باشد بگیرند سرطان داده و علامت ادگی او است  
 که سرگاه سوز بر پشت او فرو برزند طوب سفیدی ظاهر گردد و سر و اطراف آنرا جدا کرده و احشا را از سیر و ن کنند  
 آب خاکستر حوب تاک و نمک بشویند که پس آب پاک شسته و بعضی در کوزه مطین کرده کیش در قون می نهند و  
 قوی همچنان درست در دیک چون انداخته حرکت میدهد تا قابل سخی گردد و هر شخص کلب کلبه بستم تو در دیک  
 سخ غیر بر سر بوززند و تا چهل روزینا مانند سرطان کج بر طبق بهرست سرب آنرا و قهای بسیار نرم کنند و آن  
 چنانست که سرب را گویند بطرفه همین برسد که ندان با سنگ و همین که پس شود بر هم چینی و بار که پس شود بر هم چینی و کرمی کنند  
 تا مانند ورق آهوی شود و برای صد مثقال سرب یک مثقال گوگرد سائیده بر آن می باشد و در کوزه نوی کرده زیر و بالا کشته  
 با سفیداج می کنند و در کوزه فخامی نهند و با آب نشینند با کچو آهن بر هم میزنند و هر چه رویش میوزد می بندد بر کنار می  
 یا اینکه شورانند تا همه خاک شود و اگر عوض گوگرد سفیداج کند بهتر باشد طهارت بسیار است و بعضی این نوع محروق میزند  
 سرب سه درم نریخ هم پیش کبدم فلفل دو درم سرب را در مثال بگذارند و نریخ سائیده را بر آن ریزند و کچو میمانند خاک  
 شود پس بر هم نند و آنچه مانده جدا کنند و همان طریق نریخ میدهند تا کشته شود پس شین و فلفل را سائیده مخلوط ساخته در شربت  
 نیم تخم میدهند تا بک تبول و این همه ریاج را زایل می کنند و تبهای بلغمی و سوداوی را نافع است و بجهت رفع بلغم بسیار  
 و ضعف با تخفیف طوبات نکامیچین میازند سرب ده مثقال و نیم سرب را گداخته با سیاه غلوه سازد  
 و در دیک نهاده بر روی کاغذی دو بر دو غلوه بطریق حلقه ده مثقال کبریت فارسی سوده بریزند و سردیک را با  
 دیگر بپوشند و آتش نرم کنند تا کبریت بگذارد و غلوه را در خورد پس پروان آورده و غلوه را بساید و اگر برای رنگ خواهد  
 سرب هفت سار و نیم قلعی نیم سار کوره بوندند و بوززند و این رنگ زرد بسیار خوبی میشود و اگر با توپال پس کبر  
 مدقوق یا بزمند فروجی میشود و اگر با جورد سنجینی و اگر لاجورد را بیشتر کنند و رنگ را کثرتت و و عیار رنگه است  
 نیست سنگ پازره مثقال سرب مذکور است و دو مثقال و عیار کاشی کران اینست رنگ چهار جزو و سنگ  
 و عیار میلکس آن نیست رنگ کبر و سنگ شین آن و اگر رنگ سفید خواهند عکس این کنند یعنی قلعی هفت سیر و نیم  
 و سرب نیم سیر سه در طرف مثال کچو سوراخ داشته باشد بر روی آتش نهاده تا مثال سخته شود و بر فخر کج و لطیفه نماید و بعضی  
 مکر کنند و قومی یک عدد احشا البقره شتی خرفنی را در زیر یکی را در بالا نهاده بعد از آنکه چرب کرد و باشد و آتش در هفت تا سوز



و بعضی دیگر بر روش کاو چرب کرده که کوره خدای نهند تا سنج شود و برخی نرم ساینده با پیوسته بر روی آن نهند  
و چندان بگذارد که دو دان بر طرف شود بعد بدست و حاشای محروق سازند لطفات است به طور سلطان بسوزاند سنج  
آنچه برای سوزنست بر طاق بریان کنند تا از جوش آید و آنچه بجهت خوردنست بر بالا گذشت نهند و بدست از جوش  
سنج مقرب سنج نهند و از ابوق و سفید مهربه نامند و از این طریق حلزون بسوزاند و بعضی اطباء سنج  
گر قبلاش بر بند و چون سنج شود در آب بجوانند و هر چه در آب رود استعمال نمایند صدف حلزونست که گفته  
صمغ عر در صف آب نرسیده و ریخته و صف را بر روی آتش نهاده بچوبی بیدی حرکت دهند تا بریان و سنج  
عسل خطاطیف بضم عین مملو سکونین مملو بنه است که از کان برقع کینه طبعش سرد و خشک است جهت  
طلق آن زوده است و نافع است علیه البول الاماضی است و مصلحت کثیرین است کیدرم صمغ کینه شایدا در دانه کوزه  
کرده بگل حکمت کینه و کیشب تنور نهند عقرب سنج کرده و مشابه را بریزند و بر آرد و قوچ را عظیم سودمند باشد  
بکینه عقربهای ترک که لاغر و ضعیف بزند در شیشه یا ظرف مس در آتش محتمل در قون یا در تنور کیشب بگذارد و اگر ضعیف  
شود و نباشد بکینه بوی گرم خست نخچه و آب بران باشد هر سه هم نهند عقرب ایران متولد شود تحقیق در آتش  
و در آب سلی یا آب صاف اندازند و مگر کنند تا قابل شوی شود و آرد بوی که دره و سسرس لیمونه دیگر بکینه و منغی است  
بخار بگذارد و در آتش نهند تا سنج شود پس در آب اندازند و مگر کنند تا خفیت رسد و در اسهال کنند و در طرف  
چندان در آتش گذارند که نغال شود و لا در آنرا صفحهای ریخته کرده و در آتش سنج نموده باب بلبله و ابله و اظفر  
نمایند تا بابت رتبه و بیشتر هر چه نقل در آب می نشیند بر دارند و استعمال کنند بعضی بدست و آسن مقرب دارند و در  
زادن فولاد باقی فزات حکماست حدی قرار نداده اند و قسین کرده اند و گویند حاصل است که خوب خاک شود و بعضی  
نما صد آتش باید و قوی مگر گفته اند و جمع هم تصفیه که حد خاک فولاد است که قدری بر روی آب ریزند و کشت کند  
آن ریزند هر گاه بگذارد بنه زوده فولاد هم چنان بر روی آب بماند و بآتش نشیند و این تمهیدی است که اوست و کمال  
قوت آن و در بیشتر روز وقت نیک خود اکثر امراض را نافعست و مجرب است صلیح آن امراض حار را بالخاصیت و سفید  
بعد از آتش سنج طبع کند در سنج سماق و باز آتش بر بند و طبعش در آتش دادن است که آنرا لیمون که در کز باشد و این  
در میان و از بالا آتش نادر کرد و سرد شود بر آورد و بار سنج طبع نموده باب و آتش بر بند همین نخچه چنانچه مذکور شد چنان



و در امراض غلیظ و ضعف با که از ضعف است و برودت اعصاب باشد آب یا سفید تر است قرن المایل قوی است  
 قوی در حال بخناید و در دوش بر ساکن گرداند که نیشخ گوزن را در کوزه یا شیشه مطین و تخور یا کوره صداران یا شیشه ساز  
 نهند تا مانند پاشیر غلیظ شود و صلبش سرد خشک است سده ماره را یکسایه شش نادانگی و ضرر به مصلحتش را بفرستند  
 و احراقش مانند سرطان قطران در قح مطین بگذرانند تا بصف رسد پس بچوب باریک بر دارند و در هوا بگذارند تا خشک شود  
 و باز عاده نمایند تا چنان شود که توان سایدن قلعی بعینه مانند سرب است قلع قدر از اج خضرو نیل قویا نامند و آنرا تا  
 باقی زاجات احراق نمایند تا کاغذ در ظرف کنند و آتش آن اندازند و طرفی دیگر بر سر آن نهند که در وقت صبح  
 که بر باریزه ریزه کنند هر یک را بقدر با قلابی در کوزه نومی مطین کرده در آتش تند چندان بگذارند که سوخته و کاشک سرخ کرد  
 لاجورد کجی سر لوح و مفرجات و همچون بخاج بگیرند لاجورد بخشی و او چنانست که خطهای طلائی دارد و بسیار صفت  
 و اکثر کهای آن طلائیست در کوزه زگری یا انگری تا بند تا بسوزد و سوخ شود پس بر سنگ سماق سائیده مانند  
 عجا شود آنگاه بر وزن گمان بشیند و کم کم لاجورد بخورد و روغن میدهند تا هنگامیکه دیگر لاجورد بر ندارد پس در آب  
 گرم بنهند روغن نرم شود و باز لاجورد آن بشیند و تکرار عمل کنند تا مانند موم سرد سخت شود بعد از آن آب گرم نموده و در  
 در میان آب گرم می مالند آنچه اول بر آید لاجورد اعلی است و در دویم وسط و در آخر سطل و لاجوردیکه اول گرفته شود  
 قیضش بوزن طلای احمرست ما ذریون جالی و حاد است روشنائی چشم را بنفید و احراقش بدستور خشت البلوط  
 ماز و در روغن زیت بریان می کنند تا مش شود و اگر زیت بهم نرسد در روغن کچند و اگر آنهم نباشد در یک بریان  
 مرجان را چون همول دارند بدستور آهن است موی سر مانند ششم است قهره براده قهره را گرفته و طعم آهن آب  
 و نمک بچوشانند بعد از آن شسته و قدری گوگرد بر آن پاشیده نیک بوزانند و بعضی هندیان بگیرند براده آهن را و بر  
 زینخ سرخ در عوگک تشویق کنند و هم وزن وی نمک آمیزند و در کوزه مطین تا پنج مرتبه تکرار کنند و طلا را نیز چنین  
 نمک در بوره مذکور شود و در حلازون دهنه شند یا قوت و عشق ذکر یافت شب و احجار صلبه بطریق  
 با قوت است با اصلاح قلیل و آنرا غصل بصل ازیز بصل انفار و بفارسی پیاز خوکی و اهل جبال این بلاد علف  
 کرک گویند و خاق الذئب هم است و گویند چون کرک پای بران نهند و لوح صبر کنند لنگ شود و اگر مدتی بماند  
 ببرد و ظاهر آنجی سبب علف کرک عرب یا غنیمت خاق الذئب نامند که بنزد قلیل و بکار چوبی فی شش را برین



کنند و بجز کوفه در تنو معدل نهند تا خمیر چرخ شود بر او نذر شده کشد چنانچه بهم سپد در سایه خشک کنند بلا درخت  
 که بی اصلاح استعمال نکنند که نصیحت عظیمی کند و امراض مشکله علی الرضا عرض شود چون بالبخولیا و اکل و سرسام و جرب  
 و جزام و اوجاع شدید و دندان عاقره شدن و ازاد و یه سمیهت و احتراز از آن لازم گردد ضرورت در ایام  
 مسرود و مطوب اصلاح بر و غن کردگان کنند و من قبر یار و غن کعبه یا نکر مصلمات اویند و طریق گرفتن روغن آن  
 که عمل بلاد گویند چنانست که سرش را قطع کنند و کلین انوبه که باش داغ کرده باشد بلاد را گرفته و سرش را ازین  
 تار و غنی که تار و چکل پس بر و غن جو رسا و می مخلوط کرده در مبدل المزاج و غیره و کار دارند و بدین طریق غسل کرده  
 بهتر است که بگیرند جاج دراز کردن و کل حکمت گرفته بلاد را نیم کوفه کرده در آن ریزند و باید سرش را بر دارند  
 بطریق نکلیس که در ادیان کورست استخراج کنند پیش که سم قاتل در نه بلا بل عبارت از دست و این سمیت که  
 هیچ تریاقی مقاومت آن نمیتواند کرد و انواع میاشند بل الوان و غیره و شش شش تریاقی دفع ضرر آن نمیتواند کرد  
 هندیان هر چه داند گویند که قسم آن اصل ترکیب نشود یکی از آن جمله است که هر گاه اندکی از آن را ساید و بشاغ  
 کاوش بالند خون ازین و نکش جاری شده میرد و اگر یک شتر قریب بینی انسان بردارند عاف پیدا و در  
 نادر تر بنزد عاف ساکن کرد و گویند فضل آن درون سفید و ن سیاه است که بخش سلطه و سرش چو شاخ  
 کوزن باریک و اکثر ایشان بلا غسل استعمال کنند اما منقول بنازند داخل ترکیب نکنند که پیشی و بز  
 و گویند اگر کسی سرور یک کعبه بخورد با همان مقدار کار و مهر در یک کعبه نیرد و در ششم بقدر شست کعبه  
 شود و متی باین وزن مداومت نماید دفعی از امراض مزمنه متعاده در بدش نماند و گویا آب حیات خورد  
 اطباء هند رساله علییه در دفعهت این نوشته اند و جد و اوار را نیز قسم ازین دانند و اصلاح است که در کعبه  
 و چوبی بر سردیک پر آب کنند و کبسه را او بر آن چنانچه تر آب نرسد و باش نرم سه ساعت و بیشتر بچونانند  
 بر آورده در سایه بجانند و استعمال کنند و این خیره و ای غر و کبھی باین تا شتر شاه نموده چه مفرد چه مرکب در کعبه  
 که انشاء الله کوزها بر شد و لوق را کبشب در آنجا ساید پیش شکر کرده بوزش متفر دانید و اخیر هر دو را با هم کوفه  
 بوزن هر دو عمل بالند تا بکسان شود آنگاه استعمال کنند و در ادویه یا سبب بار و غن کجا و یا کعبه یا زیت در آنجا  
 کبوهند و استعمال نمایند و بی صلاح استعمال نیست در مدینه و پیش است اما در شیر کابو یا سکرین نماند آنگاه آب شده



شیرم تا یکسان زود تیره کا بخینند و هر شت ساعت یکبار شیر را عوض کنند و اگر نخواهند که بچهار اوج شام و صفر و بهمان  
 بلغم و سودا استعمال کنند سبار دیگر آب کاسنی و آب غلب بادیان بخینند و خشک کنند ما ذر یون اصلاح این چ  
 شیرم است اما در سرکه و نه کام استعمال با کینز و روغن ایدام شیرین معمول دارند محموده را ساییده در که گمان بسته در جوف  
 سیبایی هند و ریزه در همان سیبایی بر موضع سوختن نهاده بگمیر که قدر آتش نهند تا نخبه شود پس بر او زرد و ساچنگ  
 کنند و بعضی آنچه در دم بی اربان بشزند و بعضی در محروم و صلاح آنرا با کافور کنند و قومی با اهر و طائفه بکفیه و در سرد وجود  
 یا مشک یا ستر تیره یا انیسون بیک از اینها که خواهند اما غسل او و یا یک گیرند زوره آب ناریده و بر روی طرفی نهند که  
 اندک آب بزنند و بگذارند تا نرم و اشود پس از غبال مویز و بنزد و در طغاری برزند و آب بسیار بر هم نزنند پس <sup>نشین</sup> نهند تا  
 شود آن آبر را ریخته بهین طریق نغست مرتبه بکر کنند و اگر مراد و نقش باشد آب مقوم را در طغار بگذارند علی اصباح روغنی که بر سر  
 ایستاده بردارند پس بچسب سوختنی بار و روغن کچمد مزوج کنند و با آنکه مجرب است قلیمیا آنرا ساییده بر تنک ساق  
 با آب یا کلاب بسایند و در کاسه دیگر بریزند و هر چه گشتی که در کاسه اول مانده مگر بسایند و در همان کاسه بریزند و باز  
 بسایند تا پنج مرتبه و باید چنان تخی شود که در شتی آن بر زبان و گشت محوس نشود پس نهند کبش تا صاف شود آن آبر  
 ریخته نشین را خشک ساخته دیگر باره بسایند و قلیمیا همین دستور بسایند اما دو مرتبه و اگر بچسب هم باشد تا سه مرتبه و بعضی گفته اند که  
 کوته و خیمه مدت ده روز بسایند و هر روز بشویند و تصویل کنند و آب تازه کنند و بسایند و بعد از ده روز خشک کنند  
 و استعمال کنند رفت باید چند مرتبه بگذارند و در آب گرم بریزند تا که در تن آن نشین شود و هر چه بر روی آب می ایستد بردارند  
 سویق آرد و جو و امثال آنرا که خواهند در معده ترش نشود و فحش زایل گردد باید آب بسیار گرم بر آن بریزند و بگذارند  
 تا بر آید پس آب سرد بر آن ریخته بردارند تا پنج حدسی هر چه کوچکتر و سرخ تر باشد بهتر است و در کنگ که زنگ کرده باشند  
 هم خوبست و هندی سفید ضعیف است آنرا مانند قلیمیا آسود کرده دو مرتبه و اگر برای سرهم باشد تا سه مرتبه شیش روغن  
 کچمد را آب نمک بسیار بر هم زنند و آبش نرم بچسبند پس از آب نمک جدا کرده آب صاف بسیار بچسبند و بر هم نزنند  
 و روغن را از روی آب بگیرند و اطباء هندی بهتر مغول کنند بدین صفت که بگیند شیش روغن کچمد و آب دو جزو و یا شیش  
 کنند و بسیار بر هم زنند و صاف نموده مگر آنرا نماند تا صافتر شود و سفید و بچسب شود و لطیف و اگر روغنی مگر کچمد  
 شده باشد روغن را در طرف کنند و با پنج چندان بر هم زنند تا چ آب شود پس روغن را از روی آب بردارند و با کلاب است



پس اثر دارد و باج و کلاب بهتر صبر بعضی از برای ایاج قیقا و خورنوا و تبا س از هر یک و مشقال جو کوب کرده در  
 رطل آب جوشانند تا نیمه آید صاف نموده بر رطل صبر سائیده یا آب مذکور از اول بگذرانند و قفل آنرا جدا کرده در  
 در آب نشیند خشک ساخته نه مال نمایند بعضی بقدر مع صبر نهین اضا فادوی کرده اند و اگر کرا بسو کند دفع حرارت  
 آن با بکله بشو طین امنی و داغستان و قیولیا و هم بطراز باید آب بهم زنت بسیار و از پرچ نازکی بگذرانند و بنهند  
 نعل نشیند آبر بر بخیر کل را خشک نموده بردارند کبریت مغشول سبتور اطهار بند یکیند که در زرد آتش نذیده فایز  
 و نرم سائیده در ظرف آهنی باروغ کاه و آنقدر که آنرا بسو شانند آتش نرم بگذرانند و از خر قو که بر سر کاسه شکر کادی تپا  
 صاف نمایند تا در میان شیر کاوریزد و بعضی خر قو بر سر کاسه حکم بته و کو که در سائیده را در آن ریخته و در کوزه کوچکی  
 آتش هم کرده بر سر کوه که در میکرد اند تا از حرارت کوزه آب شده در کاسه ریزد و این را کو که در معنی و کند که مغشول  
 خوانند بهتر از دوی که بار داند و گویند چون هر روز یک دانگ آنرا سوده بایک او قیقلیب کا و تابست روزی یک  
 بپوشند جرب و قروح و بهن را سود دارد و زایل کند و طبع را تعدیل دهد و حفظ صحت نماید و بعد یک که هرگز تفسیر در ایاج و  
 بر و طاری نگردد و در نود و صحت و تقویت در قوی و جویس و کاسه جی رسد و کسب کامل ضعف نیز در  
 زایل کند و چون با بیلیجات سوده بر روغن بادجان که آنهم آن گرفته باشند جرب کرده ناستا بخورند اما چهار ساعت  
 غذا نخورند پس قدری لطیف تناول کنند تا شش ماه موی سفید راسیا کند خج که دیگر سفید شود و خرام و فایز شنج و بل  
 و سعال قدیم و بواسیر را دفع نمایند و حرمت بصر و قوت سمع و حواس بنایت تصویری رسد و چون یک دانگ آنرا با طلق بر  
 محلوب مگس سائیده باروغ آنکه کادی حب کرده همال نمایند تا یکماه منافع مذکور مشاهده شود و شرطش اول تفتین  
 در ایام شرب استخوان جو ضرات و بنایت آنچند حرارت غالب باشد و انقبول و جلاء و حرکات عینیه و اغراض است  
 و اگر عمل نشود بیشتر و مذکوره باعث امراض مهلکه و اعتلال صعیب بگردد لا جورد در احراق مذکور شد بعضی کرایا  
 تقیید بینند و بانگ روغن زیتون میجوشانند و کمر اعاده می کنند تا مثل نجار شود لگ از چوب و خاشاک  
 پاک می کنند و ریوند و از خر راجو شانیده از آب آن انگ داخل لاک می کنند و کم کم از اول ایرون می کنند و هر چه  
 مانند تصور سابق آب مذکور همان عمل می کنند و هر چه از اول آگندند و در نه آب تین شده باشد خشک نموده هنگام حاجت  
 بشود و لو بایک کلاب بسو کند تا هیچ از آن باقی نماند و ششین را خشک سازند هر جان همین نخوست که



نو کوزه کور شد و در سبک مثل آن نیک آفتخار آب بزنند که چنانست آب سرد آن آب شده باشد یک گنیم روز سه بار بزم  
 زنده پس بجد آب کتد بهین طریق با چهل روز بعد از آن خشک نموده تمام کتد موم را بطریق زفت غسل مهند نوره در  
 مذکور شد شب با چون هر جان مغسول نمایند اما تخم صندل چون بهنفره در میان بوسان لعل و غیره باید که در ظرف  
 کرده بروی آتش نهند و بچوب بیدرم منزند تا بریان شود باید در ظرف کتد و زره سنگ یا سفال اگر کم کرده در میان بند و حرکت آید  
 و مگر کرده تا از کتان زایل شود اما تدبیر آن براده از در ظرف آن آب باغمال آب ناید که کرده آتش سرخ سازند و آب پلججات  
 ناهر که کاس ساید شود آله هر یک بر کوزه بزرگ را و در شیر کاه و ناز یک بشازد و زعفران کتد پس آب قراح شده بکشد و در  
 خشک کتد و قهقهه آتش در او در کتاب بیدنگ می نامند گاه بهمان آب میجو شام بیار قوی تر و بهتر فرایخ زنی شود  
 بهترین آنست که بی خاک بی سرب و دخان که بریند و در پسته و سنگین وزن که چون در آتش زیند از آن کم شود و در  
 چون ذره از آن جدا شود در وقتیکه بدست بماند و بعضی مدت چهل و زیاده در آب میخ نهند و بعضی آب سماق کتد  
 و برخی آب لیمو و قومی باب نایخ و بهتر است که اول بوزانند پس مغسول نمایند قلمی است پیشین تا غسل دست بعضی  
 و قلمی را مانند تو بنای کتانی بد کند اندر دست از خار و شاگ پاک کتد و با شیره و حرقه و یا شیره برساند و در سبک  
 کتد و از کرده و جار حاکت نمایند و در شیشه کرده محکم نگاه دارند تا قوی سازم ساید و کوفه و بجهت ساید در ظرف چینی بمانند  
 و آنچه را صاف کتد پس از نوره کتد بخره صاف مگر پرورد و در شیشه کتد سماق اندازند و با برقی نج آب خوره را صاف  
 کتد و با آنکی بسایند و هر چه خشک شود باز آب خوره سرد کرده بسایند تا بغایت سوده شود پس در شیشه نگاه دارند  
 خشک نازد و کوفه و آب از اگر قهقهه خشک در آن خوب است و بعد از بزرگ و زرد و نود و پنج شش بار مگر کتد  
 ساید و را تا پانزده روز در خل آنم خیساند و بعضی شیره و بجهت بوسید آب کتد نامی خیساند و باید بعد از آن آب شسته بر  
 بادام با کاه چرب کتد در اینج بنامی کوزه خار و بنرکی لاله کوزه در عراق عرب در نوح سماق حله و عوام این  
 کوچک بر وزن کوزه این خیره در کابل دیدم که بر نبات هندی بودند و طاهر آنچه هندی باجر کتد بهتر باشد و  
 در قدما بر کبالتان دیگر دیدم و کینه بر مرض ایجولیا می کلب کلب مجرب دیدم چنانچه در کتد مذکور شود دیگر کتد  
 نوی آب نندید و کتد و شش را با چرخ کتان نونا رنگ بندند و کوزه را و از کوزه برسد یکی که سرکه در آن باشد چنان  
 و بکنار غذا بخار سرکه در دیک بخورد و در اینج نهند و در سلاخه سنج سین مهند و سنج حاکم و نیز بضم بین مهند و



سمجود یعنی عوام خراسان نمانند و شکر که بضم شین صحیح و کسر را هم یعنی بول بزیر کوی و عبرتی بول این صلی و سهند است  
 و قاطر صاف کشیده از اسب است لاجت آقایی نامند بگیزند هر چه مانند و از آب خاکشک بول کا و آنقدر که از آب پاشند  
 در آفتاب یاد آتش بدست آید و صاف کرده در ظرف کتند و سبت و دیگر در آفتاب گذارند تا مانند غسل  
 غلبه گردد بول یکشنبه زود سر که خوب آید در سبزه کشند ما در یون بگیرند تازه آنرا و شش روز در جل خیزند  
 و هر شش روز سر که تازه بپزند تا هر روز پس بر او نهند و در آب شیرین بشویند و در سایه نهند تا خشک شود بعد از آن  
 بز چهار ساله رو فیکه اول انور رنگ یکدیگر در چ کتند و خون اول و آخر آنرا کتند و خون وسط را در ظرف نک یاری  
 گرفته در آفتاب نهند تا خشک شود و اگر دو بخارنگا دارند و اگر طرف نک بهم نزد طرف سفال هم خوب است اما نشود  
 ادویه قیل و صلاح مذکور شد اندر وقت بلین آن یا ساجمیر کرده بر چوب که آوده در نور معتدل بیاورند  
 تا خشک شود و اگر با سفیدی بضمه بارد گیر بکشند و با چوب که نشود نماید با عدال نزدیک شود و چینه نماید  
 نذاده باشد سفید بضمه با صفر و مرکب سفال نمایند و در امراض که کباب و عجب توحه کباب باشد جهت آنکه خدیج آرد  
 و مسام ظاهری کند پس مواد در طبقات چشم و عجب باطنی آن مجتنب یکر در در تحلیل از بیدار در و تجارت  
 در آنجا مذکور است قرصه حادث می کند و این مکرر دیده شده است افسوس و امثال آنرا اصل بخت  
 در رتبه و در کل گرفته بخت تهنوت معتدل نهند تمیج در که کرده سر کین الاغ را در آب بچوشانند تا بچینه شود  
 مفسد کند شماره طرف او امثال آنرا چون بیخون شوی سازند شوی بعد از تقشیر و اخراج دو پرده اندرون  
 آن بیخ آن کل سب و کتبه اضافه نموده در لته تری است و بجز کتبه نشود نماید محمود در صلاح دانسته شد و یک  
 مرفوم شد اما عقیده و غرض و طبله و امثال آن بیرون چندان پرشته کند که شق شود و بلوط و غیره را آنقدر که  
 تغییر یابد اما طبله را در زیرت یار و غریب و نیم کوب کند و پخته نماید و جویا کند که نوز و عقیده بزرگ و در آن  
 اما انگلیس بضم غ اچچه معمول طه است بگیرند پوست خراج آنرا و بشویند آب و نمک بار و بشویند آب گرم و در آن  
 و استعمال کنند و اگر خواهند که مگس شوشه کوفه و در بونه کرده که در کوزه در اختیارش دهند و یکدور فرود  
 ننگند تا خود بونه را بشکند و بر این صفت آن سنگ که است بطریق ضیه در کوزه خنلادی یا کوزه کوزه گرمی  
 نامگس کرد در لجه بر این صفت طلا در کوزه خنلادی طلا با کتبه در سر سب کتند و در آب نوشاد اما نماند سبت و یکبار



بنهالداخته در آب ریخته پس بر سر کنگ سماق صلابه کند که به معای خاطر ساینده بشود و بکلیط لاسرین موش مانند سرت  
 و اگر طوعم خمر است ناینه خالی ماکان و اگر هر بار برونه را بعد از آنک بایند همان عمل کند و اطباء سینه گندید براده ریخ  
 سخ و هم چندوی نمک و در کوزه طین تاخ مرتبه بکس بشود و و نقره را هم همین طریق بکس کنند و بعضی طلا را ورق نازک  
 می کنند و با قلند و فریشای سوده و یک تخیف بمانند و سرش را شده و وصل نموده آتش تند میدهند و قومی دیگر کینه  
 اشرفی را در هر قدر که نیما بخورد و بخوردش میدهند و فرس و کحاف آنرا کبریت کرده و در خمیر کرده در فن بندند تا قریب  
 بسوختن رسد و اگر کنند این قسم بهتر و قوتش بیشتر است و چون چند بار سرب کداخته را در آب ریزند آنگاه ذهب زیاده  
 گردد و بلون خود باقی باشد فولاد براده آنرا باهل شمال و شخرف نیز بهل شمال لید و شمال شخرف با براده فولاد با صبر  
 تا سه ساعت سعی کنند و در آفتاب خشک کرده در میطلس اختار بقرانش دهند و هر مرتبه دو مثال شخرف را باراده بکند  
 بهین طریق آتش بر بندند تا شخرف تمام شود پس چهار مثال روعی کا و عمل و است و نکر تا عم هر یک شده باراده بچق  
 بلخ نموده آتش دهند و نگاه دارند و قدر شربت در زسان دور بچ و در تابستان یک بربخ با بر کنگ بول بخوردند  
 بلخی و ضعف معده و ضیق نفس و نهم نهم نافع باشد و مجرب و غوث باه زیاد کند و شهوت را بر انگیزد چنانچه از با  
 سینه شود و ضعف بنیاد و دو حس نفس اقوی کند و در پیری قوت جوانی پیدا آورد و در فقره در احراق مذکور شد با  
 الالف من الم کباب : آب بنان به نوره قح آن کون موحد و قح زا مچ خشک میباشد و تره اما آب خشک  
 ظرفیت بزرگ مثل ظرف کارزان که با لاد با آتش در فراخی مساوی باشد و در اندونش کرسی چنانچه بعضی  
 در آن تواند نشست و سر آنرا بد و نصف پرده می کشند که در میان هر دو نصف بهم ملاتی باشد و سوراخی باشد چنانچه  
 کردن انسان در آن کینجد و در کودی کند که در عمق و فراخی بقدر ظرف باشد پس آن ظرف را هم با ساقه بر دور آن  
 تا یک ذرع بنین را حفر کنند از جانب پایان نا از هر طرف یکو جب بگرد و هر گاه خواهند که بگردش آتش کنند تا گرمی  
 بآن ظرف رسد اما نه آنقدر که نافه شود بعد از آن مریض را در آن ظرف در آند و بران کرسی نشاند و سر ظرف  
 بهمان دو نصف پرده پوشند بطرقی که سر او از بن پرده بیرون باشد و ساعتی توقف کنند تا عرق آید پس بر آ  
 اما آبرن طب چنان باشد که موضعی با نند از سر با بقره یا غیر آن آنقدر بلند که مریض در آن تواند نشست و آنگاه  
 گرم بر کنند یا سرد و بنشیند در آن با بخوابد چنانچه در حمامات شام می باشد و ایشان مغس کوبند و باید که در این آنقدر



و این از اقسام طهارت

باشد که فیکه ریض و آن می نشیند شش بیرون باشد و در دست که طبعی با نام سر بران نصب کنند تا در وقت شب  
 و خوابیدن ریض سرش ابران طبق بندازند که در فتنگی ناید و تب دق را سود دارد و ص کدوی تر و جبارین و کما بود  
 و کل غنیه و کل نیلوفر و جوشن سیم با هر چه هم رسد در آب جوشانند و آبرن نمایند پس بیرون آورند بر و غنیه یا با دام یک  
 بادام تدسین نمایند آبرنی که فایده قدیم و قوه دستخا و غنیه را نافع باشد ص گنبد چند عدد خفاش و با شونیزه دق آبرن  
 سازند آبرنی که مفتت حصاهه مشانه است ص ورق الکنز و ورق نخصه و برنجاسف و پودینه و سکرین کوبیده  
 و بند عصفر کوفته و جوشاننده تا پنجه بود پس بطول سازند آبرنی که عیر العول و بادامی سرد است و در ص خشک کشته  
 و با بونه و اکلیل المک و عنبه و شبت و غنیه الشعلب و ورق خطمی و سوس کندم و بادیان و فزقنه و پوست خنک  
 یکدیگت در ص آب جوشانند تا بشت رسد آبرنی دیگر که اورام کلیه و مشانه را نافع باشد ص با بونه کتان و سبزه  
 کندم با فدر شریح آبرن کنند آبرن دیگر که همان نفع دارد ص لعاب حله و کتان و مرده و اسفزه نیم گرم آبرن  
 آبرن دیگر که در اربول کند ص سی سیرنا اسفرم ورق خار با بونه بند شبت و خار حک و قرطیم هر که او در پنجه  
 معمول است جوشانند آبرنی که در اربول کند ص برنجاسف و اکلیل المک و شبت و بادیان و تخم کنز  
 و کرفش و بهل و ورق سداب ترا توی استعمال نمایند و باقی در بطولات در صابون مذکور شود تا شانه  
 ابکا به بدین رنگون بود با کاف و الف نسوج نیم لغت فارسی است بازی مری گویند و اختراع حکمای کلدانیست  
 و آنچه از خمیر جوسانند بهتر باشد قوت محده بدید و چشم طعام کنوی نامز آنرا کنند و طویات محده را عظیم نافع بود و نشانه  
 کند و او جاع منحل و و کین عرق النسا را سود دهد و عرض کلب را نفع کند و قطع و مطلق بلغم و اعدیه  
 بود چون نباشا اندکی بخورند و گرم شکم کنند و چون غرغره کنند جذب بلغم بسیار کنند و در قتهای قولنج دخل می  
 و استعمال است ص نان تازه از خمیر جو گرم در خم آب ناندیده تازه بگذارند و سرخم را پوشیده تا سبز شود پس کوفته  
 و پنجه با سکر که نیمه خمیر کنند و در روز آفتاب بگذارند و مقداری از دوی حاره کوفته و پنجه در خمیر بمانند و هر روز  
 قدری بر سر آن کنند تا خشک نشود و در روز دیگر بدوشاب خمیر تازه کنند پس در آفتاب بچکانند و قرض است  
 نگاه دارند و اگر کبرطل ازین خمیر در پنجه طبل سرکه نند که نیمه در خمیر کنند و کبسه پراز دار و نامی گرم چون فصل و پنجه  
 و قرض و در آب صبی و زیره کمانی و کر دیانیم کوب نموده و سرش را دوخته در خمیر اندازند و مدت دو ماه از اول



تا آخر آسد و آفتاب بگذارد نیکو باشد با نریز و انرا جمع بز و این معنی لغویست اما در اصلاح اطبا چیزی باشد که  
 اغذیه را بدین خوشبو کنند مثل توابل که آنکه انرا در اشیا تر و خشک داخل شود و توابل در اشیا باره قطره وید آنکه جنبا  
 لها در سه حال آنرا در طعمه برای نجاست اول پنجه کی طعام را بر طرف کند و لذیذ بطعم کرد اما طبیعت قبول و هم  
 دوم آنکه زهومت بوی گریه آنرا بیزد و خوشبو کرد و اندام متناق شود طبیعت آن سو هم آنکه سردی مزاج غذا را بیزد  
 و تعدیل و اصلاح آن کند چهارم آنکه غلظت و عسرهضم آنرا نایل کند و لطافت و آسانی هضم دهد پنجم آنکه چون  
 با خلط لازجه بجمده از لغم مزاج ویرا لطیف دهد و از فساد باز دارد و این تدبیر کافیت باصحاب ابدان بلغمی مزاج و  
 و کسیکه در بدن او فضول بلغمی بسیار باشد و اکثر آن که تنگی بالآت غذا سازند و کیفیت کیموسات را تبدیل کنند  
 و آن قاقده و قر قفل و داجینی و فلفل و نجیسل و عطران و زیره و کشمش و دد و آله صری سفید را همه طعمه  
 چون زیره و باج که آنکه ساخته شود از آب غوره یا سرکه قطره تعطیر آنرا بعد و سبل کند از سراج مری در باب البیم از مری  
 مذکور شد انشا الله تعالی اما ناسیا کبر الفیج بجز به مانند الف و فون و لفت ثانی و کسیرین بهله با تخانی و گویندی  
 آن در اول الذیبت و گویندی یعنی ناقدا امراض است و قیل آیم و بهتر کنم و این ترکیب نافعست بیماریهای کبر و سوزن و  
 و خون بواسیر و حوض قتی و نفث دم و همال بلغمی و در در کرده و مشابه را و اگر شب خورد و بر آن سپند سخت شود  
 باشد و اگر جگر که نباشد بدش نیم وزن را بوند نیم وزن دار فلفل کند و اجزای این دوازده جزوه است و وزن  
 برابریم و خورش سرد است مربع درجه اول و خشک است در آخر دو درجه وقت خوردنش بعد از شستن باه و قوتش  
 ناسه سال و عمرش تا هفت سال نفع این و فلوینا یکمیت و قدرش برش از نیم درم تا یک درم دیشره کاسینی بارب بی و  
 مانند آن حص مرکبی و عطران و فیون و چند بیدستر و بند آلیخ و قطعه قلع و دما و تخم خجاس و سنبلی و عاقفت و سنج را  
 بزگویی سوخته و جگر که خشک کرده اجزاساوی کوفه و خیمه با یکین بپزند اما ناسیا صغرا منفعت این ترکیبیت و  
 سموم موام عظیم نافعست اجزای این نهمه شست و با برنجه دیگره وزن اول چهل چهار درم و از ثانی پنجاه و دو درم  
 مراجش سرد است در مربع درجه اول و خشک است در آخر دو درجه زمان ادراکش بعد از سه ماه و عمرش  
 تا شش هفت سال قدرش برش مقدار فنتی حص مجر سالیله یا ایسه عطران قطه سنبلی مرصاف عبد اللسان  
 سلیخه فیون که چهار درم عصاره عاقفت شست درم رب السوس یا سهل السوس محلوک دوازده درم با این

عمل بها محین  
 در اشیا باره قطره وید آنکه جنبا  
 لها در سه حال آنرا در طعمه برای نجاست اول پنجه کی طعام را بر طرف کند و لذیذ بطعم کرد اما طبیعت قبول و هم  
 دوم آنکه زهومت بوی گریه آنرا بیزد و خوشبو کرد و اندام متناق شود طبیعت آن سو هم آنکه سردی مزاج غذا را بیزد  
 و تعدیل و اصلاح آن کند چهارم آنکه غلظت و عسرهضم آنرا نایل کند و لطافت و آسانی هضم دهد پنجم آنکه چون  
 با خلط لازجه بجمده از لغم مزاج ویرا لطیف دهد و از فساد باز دارد و این تدبیر کافیت باصحاب ابدان بلغمی مزاج و  
 و کسیکه در بدن او فضول بلغمی بسیار باشد و اکثر آن که تنگی بالآت غذا سازند و کیفیت کیموسات را تبدیل کنند  
 و آن قاقده و قر قفل و داجینی و فلفل و نجیسل و عطران و زیره و کشمش و دد و آله صری سفید را همه طعمه  
 چون زیره و باج که آنکه ساخته شود از آب غوره یا سرکه قطره تعطیر آنرا بعد و سبل کند از سراج مری در باب البیم از مری  
 مذکور شد انشا الله تعالی اما ناسیا کبر الفیج بجز به مانند الف و فون و لفت ثانی و کسیرین بهله با تخانی و گویندی  
 آن در اول الذیبت و گویندی یعنی ناقدا امراض است و قیل آیم و بهتر کنم و این ترکیب نافعست بیماریهای کبر و سوزن و  
 و خون بواسیر و حوض قتی و نفث دم و همال بلغمی و در در کرده و مشابه را و اگر شب خورد و بر آن سپند سخت شود  
 باشد و اگر جگر که نباشد بدش نیم وزن را بوند نیم وزن دار فلفل کند و اجزای این دوازده جزوه است و وزن  
 برابریم و خورش سرد است مربع درجه اول و خشک است در آخر دو درجه وقت خوردنش بعد از شستن باه و قوتش  
 ناسه سال و عمرش تا هفت سال نفع این و فلوینا یکمیت و قدرش برش از نیم درم تا یک درم دیشره کاسینی بارب بی و  
 مانند آن حص مرکبی و عطران و فیون و چند بیدستر و بند آلیخ و قطعه قلع و دما و تخم خجاس و سنبلی و عاقفت و سنج را  
 بزگویی سوخته و جگر که خشک کرده اجزاساوی کوفه و خیمه با یکین بپزند اما ناسیا صغرا منفعت این ترکیبیت و  
 سموم موام عظیم نافعست اجزای این نهمه شست و با برنجه دیگره وزن اول چهل چهار درم و از ثانی پنجاه و دو درم  
 مراجش سرد است در مربع درجه اول و خشک است در آخر دو درجه زمان ادراکش بعد از سه ماه و عمرش  
 تا شش هفت سال قدرش برش مقدار فنتی حص مجر سالیله یا ایسه عطران قطه سنبلی مرصاف عبد اللسان  
 سلیخه فیون که چهار درم عصاره عاقفت شست درم رب السوس یا سهل السوس محلوک دوازده درم با این



از طول ضعیفتره حال بعضی ارطال گفته اند و معناه رطوبت و اختراع جالینوس است که بجهت جاریه پادشاه روم ساخته بود چون دردی در جگرش بهم رسیده بود که ملک را از انباشت منع نمود و معلق بسیار بآن جاریه داشت پس جالینوس حکایت کرد جالینوس این رنگب را ساخت نفع می کند و جاع نمک و خداوند امراض برده رطبه را و جمادات مختلفه را و فوایح و اوجاع رحم و بل ضیق النفس را و ملاحظش بر روغن لبان سی و سه و روز آن بغیر روغن لبان صد و چهارم هفت م زمان ادلاکش بعد از شش ماه قوتش تا هفت سال و گفته اند تا سه سال و تا ده سال بکجا می شود در کرم است دیگر چه و نیم خشک است در دو وجه و نیم ترشش تا بمقال ص فزونی و عطران سیخ حاما ایقون آفاقا قطه مصاف بنیل تصع عربی خندقوتی و مروج و غیره و قصل و کندر و ق و سماق و کبریت زرد و عیسایله یا نایله و قصل سفید که بجز درم عاقر قضا و تخم فلینا و کل سرخ خشک و تخم تریج و کزک و تخم سداب و ناسخا و تخم شقوق و کل چهارم باد و روغ بگذرد در ده درم قرطم و زنجبیل بگذرد در دو درم بعضی فضل سفید میکنند تا خشک بگویند و تر را در بل شرب بخورند سه روز تا خوب نرم شود و با عمل بقدر کفایت بشنزد پس یک او قیر روغن لبان در آن ریخته و یک سکنجبین و بر بالای آتش نهند تا دو سه جوش بخورد بعد از آن بردارند و در ظرف شیشه ای بپوشانند در میان جو گذارند از طول کبیر دفع قریب صیغیه و در باه و لافاطه صوفی قوی و زمان عمر این تا سه ساله قدرش آن گفته اند تا سه مقال ص فزونی و عطران ایقون سیخ حاما آفاقا همگی قسط تلخ و بنیل طیب صمغ عربی تخم خندقوتی بنیلا و غیره و فزونی رومی بگذرد و مقال دانته بل و او کله صید و رویان و در روغ عقری و در دندان و تخم خرد و تخم قحیل و فله و آهسین و خشک عربی و تو دین بگذرد مقال صمغ الطیب فزنی مقال بویدان و روغن کافور و کوفی بگذرد و مقال دارچینی و قنقل زنجبیل بهارون املق بگذرد مقال مطصکی عود خام یا بیشتر عربی بگذرد بگذرد در دو درم خشک کی نمیدر خور و آب سحر فندق و لسته و توره و خور و جله خوره بگذرد درم اجزا کوفه و تخم خرد را بکافور و نرم مالیده بکبارند پس در بچوب و کل سرخ و کافور آن و اشته بگذرد مقال شقیق نموده و صمغ حوتانند و صمغ هندیشم خرد و روغن حایرین کاسی و خرفه بگذرد و مقال نرم کوفه و شیرو کرفه تاب سی شیرین و آب نار شیرین و آب سکنجبین بگذرد و مقال ایها را بکجا کرده باشد مثل آن قند و عمل کف که قریب عوام آورده سر و کنند و دار و بادان بیشتر در باقی تصع نیز و سگون راه مصلح و قح دال مهله با و لافه کسر لاهم و قحیم حولی است بغازی اما که و شهر صحره و این لانا را



و مسکه که اخیرتیزه اسفند یا جعدی صلیحت نامان صاحب سودا و خشکی بزرگرم و ترست در دوم مولد کبوتر مرغ و خوش  
 صالح باشد و بزرگتر کند و تراوت بخشد و از تولد سودا و خرام باز دارد و بهترین است که از گوشت کبابان مخصوص  
 صن بگیرد یا کباب بنزند کند و به پزند تا کف بر آورد پس بریزند بر آن پیاز بریده و خودیم نکتسه با کشیزه و صطک و  
 نمایند آنگاه بمیویا سرکه و سرکه یک را پودند تا آنچه شود **طریقه اول** قهوه ایون جهت سودا و عقیده مرغ و ما بخوبیا و بخون  
 بارده دماغی سودمند است که در کوهی نو عقیده شود و اجزای آن ده است و زرشک است سه درم فراخ گرم است اول  
 دویم و خشک است آخر در جود و نیم زمان ادراکش از چهل روز تا سه ماه و عرض تا چهار سال و قدرش از زرشک تا پنج  
 صن بلبله کبابی است درم بلبله و آله از هر یک درم تا کی و قهوه ایون و سرکه یک یک چندم شطیح هندی سه درم آبلون و  
 نکت قلعی که در دم بسفاج یکدم با بلبلین مصفی باشند و بعضی شطیح و بسفاج و اطو خود و کل سرخ هر یک شفا  
 میکند **طریقه اول** اگر نافع است استرخام سده را و بواسیر باطنی را و باه را وقت در اجزای این ترکیب زرده خروست  
 و زرشکی چهار جز و فراخ گرم است در آخر در جود و نیم خشک است یکدم جود نیم زمان ادراکش بعد چهل روز تا  
 و قوش تا سه سال چهار سال تا شش و شش سال بلبله بیاه یکدم و آله قلعی و در قلعی یکدم جز و تخمیل و نوزیدان قهوه  
 و شطیح هندی و شفا قلعی و بیاض یکدم کبوتر نواری سرخ و زرد و تانان لعصافیر و حب قلعی و کبوتر قشر و کبوتر زرد  
 دو جز و همین یکدم جز و بصل کف که در بیشترند **طریقه اول** بر بوق انواع دیدار دفع کند و معده را قوی و بصیرت برگرداند  
 و یقین عابد تا نوزاد ایل کند اجزای است بلبلجات مساوی بر نکت بوزن هر شش شش بقدر در شش هر جز  
 صن بلبله زرد آله و بلبله هر کدام جز و بر تق یعنی بر نکت سر جز و بصل بیشترند **طریقه اول** جد و اول عمل اجزای  
 در دو گرم و کزینگی بوم و موم نباتی و فنج نکت و سرعت از نال را نافع باشد اجزای این شش چهار است شش شفا  
 صن بلبله بلبله آله یکدم شفا جد و از نفس کفقال با نبات و عمل بیشترند **طریقه اول** هرگز کتکی و ضعف قلب را دفع  
 کند و کرافنی و حبش شکم و ریاح آنرا وضعف آنرا ضمه را ایل کند اجزای این شش هفت است شش تا چهار شفا صن بلبله یکدم  
 آله یکدم چندم آبلون مفرض زرد باد یکدم در می زعفران آنگی بصل بیشترند **طریقه اول** شش شفا یکدم نافع است  
 او جاع بواسیر استرخام سده و معده و ضعف آنرا و سخن معده و مقوی باه است اجزای این است جز و زرشک صد و  
 دو درم فراخ گرم است اول در جز و نیم خشک است در دو جز و نیم زمان ادراکش تا دو ماه و قوش تا چهار سال

ندرتش دو مثال و نیم ملیه باده و بلیه و آنکه در اثر امتحانی و شیخ هندی و کوش و آن خواه و صفه فارسی بکده کوفیه  
 سبب لیب و حما و سبب و پنج بکده در دم و اینی چهار دم فقلل دار فقلل ناز شک ناک سبب بکده نیم و غیره در کوفیه  
 نیم نوتا در نیم درخت بکده بکده بر سه درم عمل و روشن کا و انقدر که کفایت کند اطر فیصل نندی نافع است صرع  
 و ککات و خدر و خسته و فاکج و قهوه و برص و بقی و جزام و انواع صلع و شقیه و امراض عین و بواسیر و هم امراض  
 سوادی و بلخی و صفراوی را و سهل است تخمیف و اسهالش بروش موافق اکثر لزمه و طبایع و در زستان و تابستان  
 توان خورد و بعد از غذا قبل از آن توان داد و اگر از زین شیافها سازند و جمول نمایند همین فواید مان موجود شود  
 در فوایح و انواع ریاح سفید و مقوی صده و سهل اخلاط لانه اجزایش نسبت به زرشخ و پوشش نیم مثال است  
 سرد است بکده رجه و نیم تنگ است در دوزج قدرش زرشخ مثال نیم و بحسب فرج ص ملیه باده و پوست ملیه کا  
 و زرد و بلیه و آنکه گفته بکده مثال گل سرخ هم مثال دندان قشقه و بکده مثال نیم و روشن بادام شیرین بار و غرغره  
 اجزا را کوفیه و بخیه اندک درشت تر چنانچه نیم به اطر فیصل است سه وزن آن قدر بیشترند و اندک عمل تیز در فقلل  
 تا شک نشود این خمیر در کانی که بچیک بوده بدین معجون نموده در خوردن و قوت سهله از قند عمل بهتر بود  
 اطر فیصل دیدان که همای نزدیک و خورد و حب القصر را بکشد و اخراج کند از برای این هر یک چهارده است  
 و زرشخ و پوشش درم و چهار دانگ زراخس که درم است و خشک در اول درجه سوم قوتش تا دو سال و عمرش تا سه  
 و زمان ادراکش همان روزیکه ساخته شود و قدرش درم تا چهار درم ص بزرگ قهقه درم درم و حب الفیل و فقلل  
 بکده پنجم قبیل و زرشخ و همین رومی و همین نامی و شیخ ازینی و کج هندی و غرادل سفید و سعد و تخم فقلل  
 و راه خشک بکده نیم اسار با کبکین صغری بیشتر اطر فیصل است بهر چه خداوند بیار بهای صفرا ویرا سود دارد و زرشخ  
 و تار یکی نیم که از بخار صده باشد را بکند و سهیل تخمیف باشد از این نیز درم است و زرشخ که صده و پنجاه و یک درم  
 و دو دانگ زراخس که درم است در درجه دوم خشک است در آخر درجه دوم زمان ادراکش همان روز قوتش تا دو سال  
 و در سه سال ضایع میشود قدرش زرشخ هم مثال ص پوست ملیه زرد چهل درم و کابلی سه درم ملیه و آنکه بکند  
 شایخ پانزده درم سالی ده درم کل سرخ یک اسار انیسون و مصطکی هر یک پنجم درم اجزا را بر روغن بادام شیرین  
 و با کبکین بیشترند و اگر طوبت غالب بود چهار مثال تمهید صاف نماید و اگر سرد محمود بیان یا کند سهیل



بیشتر کند و بهتر باشد **طریقل** شایسته دیگر این پنجه جرب قویا و خارش و سفید و خشکی زبان از ایل کند **خشت** است  
 و زرش صدوی و چهار درم زمان ادراکش همان زرقوت و عمرش چون اطریقات دیگر مزاجش گرم است و دیگر که جرب  
 و نیم خشک است در آخر دو درجه قدرش بن کثیف است چهار درم صلیبیه زرد چهل درم و کبابی سی درم بلبلیه و آله از هر یک  
 ده درم سناکی ده درم سناسترج سی درم ربونجینی و کزبره یا سه از هر یک ده درم اخرا را کوفه و پیچیده اندک است  
 و بر روغن بادام چرب کرده بوزن آن گشایش بیشترند یا قند **طریقل** صغیر یا فستق تر خامه در طبوبات از او  
 و رو بر آب کوه کند و درین را تیر گرداند و بویس را نافع باشد اخرا این مرکب سه است مزاجش سرد است در ربع خشک است  
 در آخر دو درجه زمان ادراکش چهل روز قوتش تا سه سال قدرش شش دو درم تا دو مثقال صلیبیه و بلبلیه و کبابی  
 و شیر آله بلبلیه و روغن کاک و کزبره و پیچیده و بزرگان انگین بیشترند **طریقل** عروق **صغیر** عروجه منی و ودی و نذیر از ایل  
 کند و معده را از اخلاط فاسده پاک گرداند از پنج است صلیبیه بلبلیه آله یک چهار درم زرد چوبه دو نیم درم نظرون یک درم  
 بعل بیشترند بعد از آن که بر روغن کاک و چرب کرده باشد **طریقل** خدوی سطله و غده و عقد و شبط و خازیر و خاق از ایل  
 و همه پاره های سوداوی و بلغمی را نافع باشد و خاصیت این بسیار است اخرا این است جرب و زرش نود و دو درم شش درم  
 دیگر که جرب و سردی خشک است اول درجه سوم زمان ادراکش بعد از دو ماه قوتش تا سه سال قدرش شش چیدم صلیبیه سیاه  
 پانزده درم بلبلیه و آله و کزبره یکدست هم قیوم ده درم سناج و بطوخدوس و سناکی یک چهارم شش بطیج و غار قون  
 یک درم هم مصلکی خسر بوا و قزل و قز قزبل جور بوا یکدو درم نوشادر ده درم غده خشک کرده که بر گردن گوشتند  
 می باشد چیدم با انگین بیشترند و خدک کردن برده ده درم کوبند نام هم شود و نوشادر سوخته نیم درم با هم می آمیزد و شش  
 نیم درم بخورد خازیر را ایل گرداند باذن الله تعالی و امثالش قرن الماعا اگر بوزانند و هر روز تا دو درم بخورد  
 خازیر را ایل کند **طریقل** فعلی که بویس و سرفه و ضیق نفس بلغمی و انواع گرفتگی و گرانگی شکم را دفع کند اخرا این چهار است  
 صلیبیه و بلبلیه و آله و قفل سفید مسکوبات برابر هم بعل بیشترند **طریقل** قزلی گرانگی شکم و بادامی مختلف است  
 دفع کند و تهها طعام آورد و حره البول و معده را و در او را نافع باشد و قوت سمع و بصر را تیر گرداند از این شش  
 بلبلیه و بلبلیه و آله و کزبره و قز قزبل خرد و وزن عمل بیشترند **طریقل** قطار تالیف مؤلف که امراض بویس  
 و نواصیر و همه امراض از ایل کند صلیبیه و بلبلیه و آله و قطار مساوی بصل حب یا مجون کند شربت **قطار**

اطریفل کسب معده و اعصاب در وقت بده گرم کند و طعام بکوارد و مثانه را قوی کند و قوت باه را بقیقید و بواسیر را  
 نافع باشد و لون بشه و رصاف کند و باد را بشکند اجزا در دوازده است مزاجش گرم است در یکدیگر و نیم زمان  
 دو ماه بعد قوتش چهار سال قدرش بیشتر و مثال ص ص بلبله کابلی و بلبله و آمله بوزیدان بسیار و میطبخ بندی  
 متعاقب یکدیگر و نویرین و چین و سان همصاف یکدیگر و کوفه و خجسته و عن کاه چرب نموده با کبکین بسازند  
 اطریفل کشتری معده را قوت دهد و در کوشش چشم کسب آن بخار باشد نافع باشد و صداع حار را دفع کند  
 و بخارات را از سر باز دارد و ترس را اگر کند اجزا چهار است و اگر سه وزن عمل بیشترند سر خواهد بود و نصف ج  
 اول خشک است آخر سه دیده و اگر شش بیشترند سر خواهد بود یکدیگر خشک است اول درجه سوم زمان او را کش  
 چهل روز تا دو ماه قوتش سی سال قدرش بیشتر و مثال شوشتر بگفته ص ص بلبله و آمله و کزبره یا بسکه کز  
 کوفه و عن بادام چرب کنند و بعضی کزبره را مساوی همه بلبله کنند و هر گاه حکما کزبره یا بسکه بکنند او را شش  
 خشک است نیم آن اطریفل ما مان بگذر بهق سفید و سیاه را رابل کند و سیاه میوی را نگا دارد و امراض بلخی  
 و سودا و یرانافش باشد و این قهیر برص امتحان نموده بعد از مدتی خالهای سیاه پیدا کرد و این سه خالها هم پوست  
 صحت تمام حاصل شد و دیگر نمودند و این صحت در باره ساقل بود اجزا حبیب و وزش یکصد چهارده درم گرم  
 گرم یکدیگر و سه پنج خشک است اول درجه سوم زمان او را کش بعد از دو ماه قوتش چون باقی اطریفیات قدرش تا  
 چهار درم و بسب مزاج ص ص بلبله کابلی بهیت و آمله بکده درم برنگ پزده درم میطبخ و سعد و نیم یکدیگر  
 ساقچ پیچیدرم بسفایج و اسطوخودوس بگذرغت دم غایبوشش دم و آمله درم کند و مصطکی و قزقل و غیره بود  
 چون هر کدام دو درم قطران را قفل نماز خشک یک چهار درم با کبکین صفتی است بطریفل متخضیریل طبوبات معده  
 و قوی این نافع است و سایر ضعف مضم را اجزا این سه نفع است گرم و خشک در آخر درجه اول قوتش چهار سال  
 زمان او را کش چهل روز قدرش بیشتر و مثال ص ص پوست بلبله سیاه و کابلی و بلبله و آمله و نیم یکدیگر و کز  
 برابر و عن کاه چرب کنند و با کبکین صفتی است بطریفل مقل بوا سیرانافش باشد این نفع چهار جزو است مزاجش  
 گرم است در اول درجه دوم خشک است در آخر درجه دوم زمان او را کش بعد از چهل روز تا دو ماه و قوتش تا سیال  
 و چهار سال قدرش بیشتر تا پنجم درم پوست بلبله کابلی و بلبله و آمله اجزا ساقل مساوی همه قفل را درم کلاکت عمل کنند



و بادو انامی دیگر با یکدیگر مصفی بشیر نظم عقل ملین چشم و سودا دفع کند و بواسیر را نفع کند و این ترکیب است چو آ  
 و زش یکصد و بیست درم مزاجش گرم است در یکدیگر و نیم خشک است در اول درجه و سوم زمان ادراکش و قوتش چون باقی  
 طریقات قدرش ترش تاد و مثقال و نیم ص پست بلبله زرد و بلبله سیاه و آمله مقشره و طوخودوس و افیمون و سفیج  
 قنطاریه که در درم مثل و مغز فلووس خیارشیر که در درم مثل و فلووس را باب کند تا که تا حل شود و دارو را بر وزن  
 چرب کرده با یکدیگر مصفی بشیر نظم عقل ملین که طبع را نرم کند و بواسیر را نافع باشد از غیر و غیر و عمل شریک است  
 افزان پنجاه درم شربش هر شب و مثقال ص پست بلبله زرد و کابلی و بلبله سیاه و آمله که در درم ترید بنفید  
 مصطلک سه درم مثل رنق و روغن بادام که در بیست درم عمل نیم من آب کند تا بقدر حاجت مثل را در آب کند تا  
 حل کرده و دارو را که کوفته و نیمه روغن بادام چرب کرده بعمل بشیر نظم عقل ملین که با دایمی سوزا و بواسیر نافع باشد  
 و شفاق مقعد را دفع کند از آن جهت مثقال مثل و مثقال در آب کند تا حل کند و پنجاه مثقال  
 عمل صاف را بقوام آورند و هفت مثقال افیمون و سه مثقال آمله مصفی کوفته و نیمه در آن مخلوط کرده همچون سازند  
 شربت و مثقال اطریقی که طبع را نرم دارد و محدوده را از صفرا و بلغم پاک کند و دو انامش ده خبر و وزن آن هفتاد و  
 اشت درم مزاجش گرم است در اول درجه و دوم خشک در آخر درجه و دوم زمان ادراکش چهار روز که ساخته شود و  
 نادر سال شربش تا پنج درم ص پست بلبله کابلی و بلبله زرد و بلبله و آمله که در درم مثل و سوس و کل مسخ هر یک پنج  
 ترید بنفید درم نیم خلیل و بطرح که در درم شاترج و دو درم با یکدیگر مصفی بشیر نظم عقل ملین خداوند عرق مدنی را سود دارد  
 و اگر در روز توالی بخورد ماده این علت را از بدن پاک گرداند و بعضی است روزگفته اند این ترکیب شربش و است  
 مساوی مزاجش گرم است در اول درجه و دوم خشک در آخر آن زمان ادراکش هر وقت که ساخته شود و قوتش در  
 قدر شربش از آن دو درم تا سه درم ص پست بلبله کابلی و بلبله و آمله و نیم خلیل و ترید موصوف و قلیل از آن مساوی  
 بادام چرب کرده قاندر برابر دو انام با یکدیگر صافی بشیرند و تجربه رسیده که روز یکشنبه در اول صبح یا شنبه بنفید است  
 سگ تازی بصاحت و هند با کیکه زایل گردد و اگر دفع نشود شنبه دیگر در هند کاکیت ضعیف سیار این لایه را  
 و عظیم و درم شنیدی در عقوبت هم رسیده چنانچه لاجرم نداشت و روز شنبه فریاد میکرد چون هم افغان کل و حب الماکول را  
 سائیده بر بنامم و نیم از اسلول از ندها چهار روز که درم سیاه شد و در روز اول آرام یافت هر روز هر چه سیاه شد شانه

روان باشد و مریض شدیم و در روز پنجم عرق ظاهر شد بسطری فی قبی چون در یکساعت تمام چهار روز دیگر تمام برآمد و صحت  
 یافت حکایت از یک عطره زادند شرقا و صیفه نویسه یا نیکو قلم و بعد از هفت ماه آن عرق نیکو شد و فخر لغزش یافت  
 دیگر میگفت در عین دارم کفتم شامی باشد که ششم روز شگافه شد و در پنجم عرق ظاهر شد و قبل ازین بدو سال  
 درین مدت با این بلا مبتلا بوده و چون در شب ظاهر شد و دوا می دیگر نبود قدری حب الملوک را سائیده و قویق  
 و بر روی عرق نهادم علی الصباح مقدار شیری شیر برآمده بود و باندک سرب از آبته و چغندر تا عصر شرب و یکی بر  
 و قرص را که کرده بودم روز دیگر تمام برآمد و این شیری شیر بود و در دوا مانع از آن شده و در سه روز صحت آن  
 التیام یافت حیث یافت اطریکی که چون مداومت نمایند بواسطه قطع کند از این ده خروست و زرش و مقدار  
 چهارم و قوش سال مان ادراکش بعد از دو ماه قدرش زرش دو مثقال صلیب و بلبله و آمله بکده دم بسکه آب  
 شمی و صدف محرق و تاج کاکوی محرق یکدیگر هم شیبانی و تاج کاکوی بکده دم فعل از ق سیت دم در کاکوی  
 معلول کرده باشد مقدار مثقال یکصدی بشنید اطریکی که بنی سفید را سود مند باشد فواید آن را بر این نسخه بنویسد  
 وزن آن صد گرم زمان ادراکش دو ماه قوش سال قدرش زرش آن مقدار که هر روز پنج دو مجلس اجابت کند  
 بلبله سیاه و بلبله و آمله و سنکلی بکده دم دو قوش سه درم صلیب سه درم قشون یا قشون پنجم درج دو درم قوش  
 سی درم کوفه و چغندر چندان مصفوف بشنید اطریکی که بنی سیاه را زایل کند و نافع باشد از این نسخه چهارست و  
 مسای زمان ادراکش دو ماه قوش سال شش درم صلیب کالی بلبله سیاه و بلبله قشون یک درم و بموثر شیبانی  
 اطریکی که با شام را سود مند باشد از این نسخه هفت خروست و زرش سی و هشت درم قوش سال زمان ادراکش  
 چهل روز تا دو ماه در تابستان ده روز تا سیت روز قدرش زرش چهار درم صلیب زرد و زاده درم بلبله سیاه هفت درم  
 آمله هر یک پنجم درم و در دو قوش کاسنی و قشون هر یک دو مثقال از کوفه و چغندر و روغن کل که چرب است و کاسنی  
 بشنید اطریکی که بنی برص بواسطه فیه و هم اعراض از زایل کند بزودی و بهترین اطریقات و نیکو ترین برکات است  
 درین باب از چهار زبان مسای شرب بلبله و مثقال صلیب و بلبله و آمله و بلبله از اجزا اولاد را شسته کنند و در  
 کوفه یا خراگیر روغن کاکو چربند بر صلیب بشنید اطریکی که بر صر و سکون طایر و کسرا و هم شسته و تاج کاکو و کاسنی  
 و یکو شسته می برند با با گوشت گرم و تر باشد و یکو شسته سرد و تر و با شیری کثیر اغذایه و مولد غلط غلیظ و آنچه از این



جهت سل و سبای حاره و ناشی جهت اخلاط اری و کین صحت خون آنچرا از درینج ترتیب و سریع ایضاً تر از آنچه  
 از خود کندم و نشایه میزند و قافض تر و بکتر است و از کندم کثیر لغذا و از نشایه بدو نیز اکثر است انچه لو لوی بقیح جزه  
 سکون غین میخورد و موحده یعنی گرد رنگ و از رنگی است بالنسبت است با دمای سهل و جرب را سود میدهد و قروح  
 عینه را ناخت و تقوی چشم میکند هرگاه از عقب احوال حاده تعالی کند ص قویای کرمانی مغول و شیخ محسن  
 کندم نیم جانویس است درین نوع بعضی ششده م مروارید یکرو پیچیدرم نبات اضافه کرده اند و زنجیره دیگر توتیا و ج  
 یکدیگر اندر و ت مدبر و شاف مایا یکدیگر دیده شد و قطعه خون فاخته آنرا فرستد که از ضربه و قرح باشد زایل  
 کند اما نویسیج همزه با فاولف که در قروح تخمائی ادویه خوشبو است که طباً در علاج مرضی فعل باغذیه میکند بجهت  
 قوت اعضا و عین از حی و قرقن و زعفران افشرجات ربوب گویند و این عرب از فتره فارسی است از  
 باشد چو شانه تا غلیظ شود و قولی که خون روغن لبان است در باب الرا گفته شود که کیزی الحاصیله از زنجیره  
 فرنگیت سخن و محقق مانع عفونت وقوع الماشج منصفه بالعه و نافع است امراض سکنه و شرا و خشک کننده  
 رطوبات فاسده است و تقوی معده و امحا و محلل رجاج و مانع نزول معال جالی صدر و سخن معده با  
 و زایل سکه و در و ضعف بعضی قوت با صره و دل تر کند نه فهم و زمین و کن صداع و اکثر اوجاع و غنت  
 حجر کلیه مشانه و حافظه مقال زرد و لوانا دای بد و بر طرف کننده ربع و مایخولی و نافع است اکثر امراض حاره را  
 و باره را با کیفیت قدر شش تا دوازده قطره و قوش هر چه که تر شود بیشتر و ص گنیزند تجاری و زعفران سبزه  
 و صبر زرد اجزا و ابرو شربت کند پس بر روغن کبریت چنانچه چهار گشت در روغن مذکور غرق شود و یکماه در  
 گرم نهند و سرشته حکم بوبند و بعد از یکماه مکرر کند نقل انبی را برق خمر تا یکماه دیگر پس صاف کند و جمع کند و مال  
 اول و ثانی را بر قطعه نماند که سیرین کسب نزه و سکون کاف و کسیرین جمله و کون تخمائی و قمع راه هله و سکون تخمائی ثانی در لغت  
 یونان یعنی ثانی و نافع بود کسیرین فیض حرارتش نباشد و قروح نافع باشد عدد دارو باشد است ص سفید اج از شربت  
 است مثال صغ عربی که تیره و قهیمای فضا هر یک هفت درم اندر و ت مربی و افیون از هر یک یکدرم کوفه و خخته  
 چون را و اگر قروح باشد باشد و میل ششم رساند کسیرین اج هر هفت حرارت شدیدی که چشم باشد زایل کند و سخن  
 حده را پاک کند و قروح نافع باشد و شرم را قوت در ص افیون نافع مغول نشایه که شربت در صغ عربی چهل و هفت درم

اجزای از برنج چون خیار ساینده چشم کشند که سیرین هم بر نخل دیگر همان نفع کند مثل شکر شسته و شسته و شسته و آب جوی و آب گلاب  
و در جان و قشرها که بگذرد مفید است در وقت دم که سیرین را در نیم دانته شود و کل جمع کرم است به نفع اول آن  
پاچیه است و هر نسبت که از پای چنین باشد از برغانه در پاره پاره که یکسان باشد طبع این هم همان جوینست و گویند سرد است  
و گویند معتدل بجهت ناز و بواسیر و نموی و قوق و خراج نزلات و در سر کشنده و سرد خشک و گرم و لغت الدم و اگر  
مفوقه تب دق و دشواری بول و خلط سوخته و خویا پس اگر ضمیم شود لطیف ترین غذا است و منعم در فراجان  
و محدث قوی طرز جفت خود مصلحتش است آب کشنده یا سرکه است باید که زعفران کوش و در اضنی بر سزند و زعفران  
جو از رخ زند الوی هر بار در بیات مذکور شود طبع هر بار در با گفته شود در سیار دیوانی مغزی حابر المود است در احتیاج  
و از تابغات بهر طاعت مصلحت جگر و سینه را سود دارد و سده بکشاید و در بول کند و سنگ کرده و مانند را بریزد  
و ابتدای استقامت است سود مند باشد و ضعف بزرگ را کم کند و در او با چهارده است و زش پانزده دم و نیم سوای  
نخمس گرم است در اول سه درجه و خشک است در آخر دو درجه بعد از ده ماه استعمال توان کرد تا ایام عرش و سال است که  
ضعیف شود و قدرش در مقدار فدی باب گرم ص دو قوه و کون کرمانی و خود بلسان و پنجه و قوه و ملنا و فصح از خود  
تخم کوش که بگذرد در غفل و قطن و قطن سفید که نیم گرم است در دم نصف کرده و در نصف و در عطران مکده و در نیم  
سینه بعد از خمیر شمال کشنده هر بار در موضع گفته شود تا اندک ایام است هر چه را عمل و شکر پرورده باشند  
اندکان خاصیت است که در آن هیچ را فواید میدهد و انواع استقامت فایده میکند و بعضی امور از نفع است هر نسبت  
در پیران و ضعیف فراجان و کوهکان که طاقت مهمل ندارند و اگر مهمل اندک بیشتر عمل کند بینه تحلیل و قوه و بعضی از  
میرود بطریق است که اگر در بلاد گرمی باشد بعضی ایمان بر یک برند و بر بینه گفتند سر شکر آن کند و اگر یک عضو بود  
عضو را در یک گرم دفن نمایند که نافع و درم با کلید شود و اگر یک نرم که در اول گویند و اهل عراق را در دیک ترک  
چون گرم کنند چنانچه در نوزد و اندکان نمایند که آب بکسره و سکون بن و کسره کاف با موصوفه و الف ادویه  
گویند که جویند و سر را به بخاران میدانند که است چند در دندان و مواد نزلت پس پوست تخم شکر آب شکر کل  
مسایجی جویند و سر را به بخاران بدانند عرق بر چنین کشند که آب همه صلیغ مزمن و مواد بارده دماغ صفت  
آب نذیده را در آتش فروغ نمایند و در شراب اندازند و اگر غلیظ باشد آب بهتر است پس سر را به بخاران بدانند که آب



دیگر که سرسام و صداع کرم را سود دارد و تبرید و ترطیب باغ کندصل و ورق کدوی ترشید غمگام بود و تخم آن با پودش در کلک  
 و بقیه نیلوفرو کل ریجان و ورق سیدمر را جو شانده کتاب از نقدی دمای صغیر خمره و کون یون و فتح قاف و کون  
 را عمل بخت نمانی بلا بدست گویند لغت رویت چون جزو عظیم این نسخه بلا بدست پس می است با بقدر باغش  
 و بهن و بر بعضی امراض مغزیه عذرا و ما است اوزن آن صد و پانزده درم مجرب گرم است در سیرج درجه خشک است  
 دو و در زمان ادراکش بعد از سه ماه قوتش تا سه سال قدرش ترش کتقال صلیبک سیه و بلبله و آله کدی دم کند و زوفا  
 و تخمیل و قفل و عمل بلا بدست بخورد عمل بقدر صیاج نقد دمای کسیر کتاف حبیب امراض باره منزه اعد دارد و رویش سرد  
 و ترش و است هفده درم مجرب است بیکدی که نیم خشک در دو و در زمان ادراکش سه و قوتش تا سه سال گویند نمان ادراکش باغش بود و بعد  
 پنج سال قدرش ترش کتقال باید در ظرف صینی انقوه باشد صلیبک سیه و بلبله و آله کدی و شد م شونیت چهارم طیار  
 شد درم قافله مقدم شد درم عمل بلا بدست و قفل و داخل و عمل قلمه و اینون بکده و از ده درم جزا کوفه و حبه  
 هشتصد و نماند که آب گرم کرده باشد ترش نقد دمای کسیر کتاف منقوست از منهای نفع میکند ترخا عصب و دو  
 و نمان و صرع و صداع و وجاع معده و سینه و جمیع اوجاع بارد و را عدد اجزا نوزده است و زن آن تخمیا چهار صد  
 و مجاب هم پانصد نهاد درم مجرب گرم است در بیکدی و در پنج خشک در بیکدی و نیم زمان ادراکش بعد از سه ماه قوتش  
 تا چهار سال قدرش ترش کتقال یک گرم صلیبک سیه و بلبله و آله کدی و شد م شونیت چهارم طیار  
 از خورا و نینجی حبیبان مقشر قفل بکدی اوقیه صطک عمل بلا بدست و متقال حبیبان تخمیل صیغوطری بکدی بکوفه  
 غالیون شست درم ایراد و اوقیه پوست خراز یا نه طریل سکه نگوری نخرطل ادویه آنچه خشکست بکوبند و بوسند  
 سوی پوست خرابدان که آنرا در سکه خیاستند روز بعد از آن در یک پاکیزه بچشانند چند جوش بخورد از آن فرود  
 صاف کنند و تبرید و مع باطنه عمل صغیر بچشانند با نثر نرم تا اوام گیر و غلیظ شود پس ادویه کوفه را در آن ریزند  
 و بکوبند و مخلوط کرده در ظرف قهوه یا چینی ناشی کرده شش ماه در میان جبهند نقد دمای کسیر که مصرع و را نماند و دور را  
 کند و امراض مانعی را که از بردت باشد دفع کند عدد دروهای این ترکیب است فرزش سی و هشت درم قوتش تا  
 قدرش ترش بکدرم آب گرم پوست بلبله کابلی و بلبله و آله مقشر و کتخک و سوزن که چندم جدید تر بکدرم  
 عدد هلیه و تخمیل و صغیر عمل بلا بدست درم عمل صاف و زن بلا نقد دمای کسیر که منقوست از شرح اسبابیان و نمان



و جمع امراض بلغمی اگر از غلبه بلغم و طوبت بود و نمودن و زوده قدماست و گفته اند که قوت حافظه تیره سر از تمام این بلغمی  
که آنچه در خود سالی حفظ میگردد و دیگر و حفظ کند و گویند این صفت در چشم است که از منهل بیخ متعول شده با جز این نیز در هر زمان  
تغییر نشانه قوتش چهار سال قدرشتر که خیال آب گرم عسل را در یکا و قیصر بقوه طری شصت مثقال غایقون بیت  
چهار مثقال سنجبر زرد که در دو ح ترکی و قحطان و در آینه مصطکه که در شش مثقال قسطح و بند لیساب و فلفل سفید که در شش مثقال  
قحطان و کوفیه جزا که کوفه و خیمه با سه وزن آن یک مضمی بشنند قدریابی دیگر و این همچو زنبق اسد المراج گویند و این همچو این  
مراج اگر بگذرد باید بعد از قسطح و سنفالنج و قوه و عشته و بر صفت خندلیان قیصر را در قوه و خط را زیاد کند و پلان فرزند با  
مواق باشد و طبها متفقد بلغمی مزاجان و پلان را در ماه مجوی ازین تهر و ترکیب این ناقصه باشد و از موده است اجزا  
این کیشب تروست و زش صد و بیست درم ایام تخم شش ماه قوتش چهار سال ششتر تا دو درم آب گرم صمغ حلیل  
حاقوق صا و غیره قسطح فلفل در اقل و در ح حلیل بلاد بکده درم سدب حلیت زرا و جز طبا یا حلیت این طبخ جدید  
خود را بنید که چقدر م کوفه و خیمه بار و غن جز به مانند و با سه خندان او و یک پنهانی بشنند انقدریابی دیگر و این کیشب  
مبدل المراج سربع الاثریت که مفلح را تب می آورد و در حرارت بر می افروزد و دامای طوبی و دامی را و بعد از تحلیل شده  
و فایح و قوه و عشته و سکه و همه امراض بلغمی اسود دارد و اجزا این همچو دهست زش صد و شش درم زمان سه ساله این  
شش ماه قوتش چهار سال قدرشتر درم آب گرم صمغ حلیل و در ترکیب طبخ حاقوق صا فلفل بکده درم قحطان  
متن بکده درم قبله سیاه و آله بکده پانزده درم عسل بلاد بیست م کوفه و خیمه دو بار و غن جز دره مثقال بلغمی  
انوش را روی ساده این کیشب از طبها بندیت و فخریت آرزوده و ظهور و افصح و خفمان و مقوی و حضا و غیره خوشه  
آورد رنگ بشه را صا کف و بوی دمان و عرق بزرخو بشو کند و معده را قوت دهد و قهتهای تمام آورد پیش اطعام  
و بعد از آن توان خورد و کبر را سخت ناقصست و مقوی قلب است و منفرج تمام اجزایش چهارده با آله و مزاجش گرم در او  
در جرم و خشک در دو درم و ربع زمان ادرکش بعد از چهل روز تا دو ماه و قدرشتر تا دو مثقال صمغ حلیل سنجبر  
سند چدرم و نقل سبب مصطکه اسارون بکده درم صمغ حلیل و قحطان سبب قاقلیتین جزو بوا بکده درم و کوفه و خیمه  
و کینه در کطل آله بکده درم نطل آب بچوشانند تا بطل آید فرود آورند و در دست با نند و صاف کنند از پشت غزال  
و باد و طبل غایقون جری یا عسل بقوام آورند پس از او ما بدان سرشته همچو سازند و من عوض اسارون و جود قماری درم



و در کوزن نیم این خم شش حال و در چهار شش حال سوده و پنج شش حال طباشیر فروم و بدل بسا سیکه کوزن نیم جو بود  
کرد فعل قوی عجیب و خاصیت غریب کرد و در مری و خفان یکسری بضعف قوی و دل جگر لرزاید کرد و خفان کشید  
ساکن کرد بلکه درین افضل و دو لیسک از آن بهل آمد و این تاثیر و اکثر دیده شده و دو طبل نیم قد و طبل نیم عمل داخل  
کردم افوش در وی الوانوی متعزیت قوی دل داغ و معده و جگر را قوت بخشد و آنها آورد و طعام بگوارد و میاهاست که  
بشرکت معده و جگر باشد و در نشاء و کنگشک آرد و صحت و آید که در جوش جان و سعادتی آذین کهرای شیمی بکند و شفا  
عود خام و طباشیر و سبیل و کلال ازنی و این نیم متعزیت که شش حال بخورد و در سینه و سینه و این که در شش حال شایسته  
سی شش حال زرشک میداند و آنرا در بکند و شش حال هر سه را بهم جوشانند و صاف کنند و با سچندان آرد و کوفته و نیم عمل  
قد بر شش حال فوالمالی بفتح غمزه و ضم نون و کون او با میم و لاف و کلام دلغتی نمایی با غمی با حل است چنانچه نمایی شربت و ما  
بمعنی عمل است مراد ایشان ازین شربت است که از عمل میانه بطن و در وی میلون یکم در عمل هر یک است و در جو زرد که در وقت  
می دهند و وقت طلوع شرای بانی و بعد از یکسال بر بیدار شدنش فعل نیز به عمل است افوش در وی الوانوی متعزیت کنی  
و جارش مریخ خوانند معده را قوت دهد و خرد را اضم کند و رنگ و رو بر سرخ کند و بوی دمان خوش کند و جگر را قوت دهد  
تراکیب بسیار است اجزایش غیر آلوده و ازده جزوست زرشک شصت شد در نیم زمان آرد کاشن بدارش ماه قدر شتر در شش حال  
و نیم عمل الوانوی متعزیت کافیکه در دو درم گل سرخ شد درم سجد درم مصطکی چهار درم قوئل آسارون قاقلیتین بسیار که  
درم ششک نیم درم آتیشی درم بابک فین کریکب کند افوش در وی الوانوی در یکم مریخ عظمی باشد و تقویت قوی کند  
د قلب و معده و در حفظ قلب و خفان و خوش را بضعف عظیم قلب را زایل کند و باه را قوت تمام دهد و برباح معده  
رحم را دفع نماید و دمان و عرق را خوش کند و فواق را دفع کند اجزایش است نیم جزوست از آن سی و شش درم شربت  
قدر شتر درم درم با قوت رمایی یک شش حال ایشیم متعزیت الوانوی که کهرای اسنبل ایشیم شرب و کلال بخورد درم ششک  
مرجان درم کلال نیم درم کافیکه در دو درم آسارون همدان سفید پوست نیم درم زرد چوبی زرشک میدانه  
عجیب شهب بکند و درم ششک ترکی که درم ورق طلا و دو دانگ آنکه در نیم طبل قد و نبات عمل سه برابر آرد و باقی دریا  
نون در نوشد از نو شود ثبات اندک او کسومالی بضم نزه و کون او فوخرج کاف و ضم سین مهله و کون او معنی کسومالی  
از سر که عمل سازند و کسومالی سر که معنی سر که معنی او کسومالی یعنی سر که خط و باب نمک او دامالی بضم نزه و کون او و دال جمله



او و بعضی کمال مال یعنی سل که عبارت از شراب گل باشد و در و مالی بضم نزه و کون او و ضم دل و در جمله و کون او و ثانی  
 باز اهل بیت نزد نو ناسین که یکگزند از نسل کبیر و از آب باران و در خود در آفتاب نگاه میدارند تا آب ز قیاسل میماند و او  
 بضم نزه و کون او و ضم نون و کون او و ثانی یعنی شراب گل کمال کبیر نزه آب شور با سرکه دار است که با گوشت میزنند و  
 نای گرم ناکوفه در آن کنند و گویند شور بای سبک ج است که از هر بی صاف کرده و سرد شده باشد و نجیب الدین گویند  
 که انال با گوشت کا و بر قانز نع عظیم یک نیل اراج قنچ نزه باستانی و اهل شترخ راه هله هم کسیت از سه سات مهلمات  
 آنها منعی آن در وی است بواسطه آنکه عمل اول است و در وی مرکب سهل که در قدیم قرار داده اند اراج بوده و خوش  
 ازین قنچ سرد و داغ است و اوج آن بظهور است که نشای این علم بود قبل از وضعی بود از غیر ارجینی و مخصوص ملوک و سلاطین  
 بوده و در ساله و کتب این فن در میان مردم بوده و بهر طریقی بسیار درین علم تالیف نمود و چهار سنانها ترتیب داد که بفرمان  
 رامکانی دیگر کار نباشد و پیچیده و دو و غلام در نیاری صرف نگذرد و مع کر دشاکردان از اصحاب ملوک سلاطین امر او در  
 اول دوا و دنیا و اجانبه ابا بعد از آنمون که در این فنون الله علیه قیصر و م بعد از سنوات بسیار قشر اشکاف و بر روی  
 سینه شمس حجی از علاج یافت و در آن دج کاغذ موقوفه ید و کتوب بود در آن اسطرغریه امو عجبیلین فن قدس الله روحه و  
 ضریح اراج الکافینس ارنج او دالک علی نیا علیه السلام و سوانه و تجارت اوم لقیام قیل که غنائف و بعضی منوب که  
 بساطین ملک صالحی حضرت برادر سلیمان علیه السلام بود و در و برادر حضرت لقمان علیه السلام بحال علم و حکمت  
 آراسته و پیراسته شدند اکثر اوقات حضرت لقمان بدیدن او علیه السلام آمدی و او را نصیحت و موعظه نمودی و در و علیه السلام  
 قبول کردی و گفته اند که اول خلافت را حضرت عزت جل ثنا علیه لقمان عرض کرد که قبول کن و در علیه السلام قبول کرد و در ابتدا حال کتوب  
 شخصی بود پس آراشد و ز نعام حکاکت سلام الله علیه سونانی نام شرفین و ستورید و س است و شهریان فنخار کاغذینس  
 و در اکثر تب معروف هم چاری یعنی سودای و غلظهای غلیظ خام را سود دارد و ابتدا فرود آمدن آب چشم را بار دارد  
 کلو و کیک نفی و کنگلی آواز را بر و خفاوند و در معده و کرم و جرم را بطریخ سداب سود دارد خاصه اگر بر قیاط جنید بر سر روی  
 زیاده مکنه و خفاوند در پشت و کلیه خصیة را بطریخ کرفش سود دارد و خفاوند عرق انسا را بطریخ قطور بون خاصه اگر چهار  
 عصانه خا که بار بوی اضا که گفته و در آب قیوم هم سود دارد و مخصوص الکلب یا یکدم سرطان نهری محرق تا  
 و خفاوند جرب و قوبار را بطریخ شاهر و غید است و در باقی امراض بطریخ قیوم عدد ابر است و چهار است و زن آن است



پنجمه و هشت دم نر جن کرم و خشک که آفریده بودم و قوتش تا هفت سال و نوزدهم و بعضی ده سال دیگرال قوتش قیامت  
 سال حکمی کنندمان بادا کش بعد از شش ماه و قدرشتر از نیم شمال تا چهار شمال ص صم حظل میت و در دم فراسیون  
 بطوضه و س خربق سیاه کاردیوس محمود فلفل سفید و فلفل بکند و او قیه در شمار این بیل چهار او قیه است بصل الفار شو  
 فرقیون صبر زرد و عطران و خطیانا فطرالیون اشق جاوشیر کیکو قیه جده و دارچینی ککنج و مر و سبل و آذخر و پودینه کوا  
 و زرافه گرد و کدو درم با کین بسترندلیاج اندروانرا حکیم صبح همزه و کون من و ضم دال همله در همله و سکون او ایتم  
 و هفت کسرا صحر و سکون سبب حاذق و حکیم کایست از حکما فلاسفه که زیاد کرده در تریاق فاروق قرص افغانی لویان  
 ترکیب از دست چهارم امراض بارده دماغ و معده و مفاصل شوج و صده و ضربه و سنگی و عضاد و در پهلو و معده و نفیس  
 و در دیگه هفت در او ام صلبه بچینند کنند موضع آن در چهارم نیم آب غب الثعلب جهت دم معتدله و غن کل  
 و چهارم قوج سر انگشتان با سر کصفا نند و در امراض زمان غرغره کنند باقی طریق استمال شحن ایاج الکا عانس است مان  
 شحیر شش ماهه در شترش از یکدم تا چهار دم ص داری صلیب سیاه و صلب لوزیره عیدان بلسان شحاح آذخر و طوطی  
 سه او قیه و کوفه پش و ورق آب باران و در یک مخالفین بچینانند تا نیمه صاف نموده گاه دارند و کبطل صبر  
 باب باران شتر چندان در آفتاب کاندان تا خشک شود پس بآید و دیند کوب صبر را در آفتاب بسانند تا نیمه باران  
 کند پس در آفتاب عطران هر کوه کدو و قیه در نیمه کدو یک قیه سایه در شترش یک گاه در لیاج اندروان حکیم ککنج و کدو لایق است  
 خروست قوت و خاصیت زمان در کسرتن و شحاولی قدرشتر از یک شمال تا چهار شمال ص صم حظل صید بصل الفار  
 غالیون محمود خربق او درون قور و یون کدو چهار دم نیم و قوی و در نیم کاردیوس قوس و قیل صبر صوطری بکند دم حاشا  
 هوقا یقون سراج و آسیون جده بکند فلفل اسود و عطران و دارچینی و فلفل سیاه صبح قتی جاوشیر ککنج خندید ستر قطرا  
 زرافه و طویل یک چهارم بصل بسترندلیاج بقرط حکیم جهت رطوبت معده و در کدو رنجار فاسد و تولد شده باشد و  
 و عم و خوف و سایر علل سودای و بلخی را ناخست اجزا این با پزده خروست و زرش چهل یکدم و نیم نر جن کرم خشک  
 در دو در ربع در جزمان در اکش شماه قوش چهار سال تا پنج سال قدرشتر از یک شمال تا چهار شمال ص خطیانا کال  
 زرافه و ندر صحر و صلیب دارچینی فطرالیون کاردیوس و بطوضه و س فلفل کون مصطلک یکدم چهارم حجازی چهار دم حب البان  
 و عطران یکدم و نیم شتر در دم حظل شندم با کین صغی بسترندلیاج بصل حکیم این نیز بقرط است و او را بقرط اول

و چون طبعش نامزد و بعد از آن اوضاع این علم هست اکثر کتب قدیم اترج اوست حکما تا کردن او ویند تا خداوند عزوجل  
 این ایاج بنزدوست زن آن چهل دو درم و نیم منافع قرینت باغ اول طریق شمشیرش ستوریا رجات مگر قوتش با  
 قدرشتر و مشال ص قارالها و قلیل سفید و سیاه و اقلیل و کادریوس کد چغنیقال زعفران مرغی محموده بکد و درودش  
 یکدم با یکم صغری برشند ایاج جانینوس و اصل جانینوس بود زمین مجر و نه کلام و کونانی قوم یون و کوان در یونان است  
 کوشیرا بشنجان که طفل شیرتیت میان درم از تربیت میاقتدیس این تقریب را جانینوس خوانند و معرب  
 آن جانینوس است از جمله شست حکیم است که بوج و آب که با صحت طب بداند و و خاتم الکبار بوده و در علم طب  
 کتاب تصنیف کرده و دو سیاه طفل او وجود تحصیل کرده پس بصرفت و به تحصیل عقاید قدیمی آنجا ماند و تحقیق است  
 او ای سیاه کرده و بعد از آن آنچها با کمال حکیمان مذاق دیدند بگردن سینه گویند و او آخر او را همایلی حاضر شد  
 و معالج خود مشمول شده جد و چند زیاده از حد و بی فایده میگردد علت برتیر شد پس مردم زبان طبعش کشوند که با وجود  
 در معالجه خود حاضر شده است آخر طبع مردم مثل ایشانرا بخورد و فرود می آید که در دند و ناک اروی با  
 زده بفرود تا همراستگد آب تمام بسته بود پس گفت ازین رو بسیار خورد و موهلا فایده میکند و علم تجربی در حدیث  
 ای قطعاً سود می بخشد کمال حدیث و فصل الخطاب فاصل حکم الناطق بالصلوابع من عند علم الکتاب صلوات  
 علیه اذلی یوم حساب ایایا ایها المغرور تب من غیر تاخیر و لان انوه قدیانی و توصیرت قانغابیل مات مطاها  
 و نعمان با ایاج قانطون بسیرام و جانینوس بطون او این ایاج از دست و منافع این از نوعوریا شیرت و از یاد  
 تا ممر و لطیف تر خداوند قوه و فایده و شنج و تر خاوشانه را سود دارد و بول آمدن بیدار باز دارد و خطبهای غلیظ و فرا  
 ازین پاک کند و قوا و نافع باشد از این است چهار است زن او دو است و مقدم فرجش گرم و خشک در در  
 و نیم قوتش از شش سال تا هشت سال که قدند است سال هم خوب است نفع میکند و قدرشتر از یکدم تا چهار درم  
 صغری و طفل غایقون غسل مشوی شش و سیمونیا و خرق سیاه و موهلا قیون فریون بکشد تره درم بسنج ششقه  
 همین مثل کادریوس که مقدم مجاری کونج و دراز و نطویل در جرح و قلیل سیاه و سفید و از چینی و جادو شیر  
 و چند بتر و فطر اسایون که چهار درم بوضعی طیبان و صغری و صغری که چهار درم نهاده کرده اند و بعضی نسخه را فراسیون  
 آورده اند و وزن بسنج و قیل کادریوس و فراسیون نه درم کرده اند از اجزا را کوه و تخمیا با یکم صغری برشند ایاج



تا لیون با نخت قلب حده رو کسی را که نهانی در حده او باشد نفع حده لایل کند و در نضم و علل ارحام را نافع است  
 و اگر بول کند و این دوا می عیبت از برای بگودین کسی را که اوجاع کلیه باشد و اگر از خون جنس نماید یا صاحب صمغیه  
 و سوسن را که نفع آید سرد بخورد و گندمی کند که تیره و با یکدیگر نصب شود در حده او تا ده و نیم مثقال بدیند و اگر که در حده او  
 ورم باشد یا در سایر اعضای باطنی او ورمی باشد نافع است یا بد با العمل یا باشد و یکدیگر محتاج باشد با بول یا خون جنس  
 یا طبع با دیان بخشد از نافع است و از آن صد و چهل مثقال ص صبر صد مثقال ص صلب سبیل غمغان در اجنبی آسار  
 حب لبان بگردید و یا باج روض حکیم تخمین سهل معروف یا باج روض بوده است پس روزگاری سه پیکار دیگر بسیار  
 و یا باج نام می نهادند و یا باج از بهر آن باشد که از دوی سه پیکار چون بن و تخم حنظل تیرید و شکر قند که از ده اصل باشد و دوا می بگردید  
 مصلح است یعنی با دانه بعضی بدتر از کبک گردن بس تدریج دار و دوا می سهل می نهند و طبع آنرا میداند که مصلح آن باشد  
 و در آخر دیر تر شدند و جهاسا نغده و از نافع آن باج و بسیار بیدار و دوا می آن استغنی شدند و شربت یا جابجا را چهار مثقال میدادند  
 اندوختی نمک که از نافع اربعین گردید آن گردید که در دانه و طبع قیمون میداده اند و آن گردید همه چهار بهای بلغمی بود  
 و دوا می کند و اگر شعل را نافع باشد و در امراض مزمنه عظیم فایده مند است اجزایش پانزده جز و در شصت مثقال مزخض  
 گرم در دود جز و نیم و خشک در دود جز و پنج زمان ادراک قوت و قدر شترش چون باقی ایاجات ص صمغ حنظل است شفا  
 حکم دیوس ده مثقال غایقون ده مثقال کبکج و جاوشیر که شست مثقال فطر السایون فلفل سفید و سیاه و زرد و نند و صرغ مک  
 پنج مثقال و اجنبی سلیخه و طوخوس زعفران جده مرکب که چهار مثقال ص صمغ راحل کند و همه را با یکدیگر بسند با طبع قیمون  
 بدیند و بعضی نسخ سلیخه و طوخوس که شست مثقال کرده اند یا باج شاپور بن سهل دفعه قریب است یا باج روض و این  
 نسخ مفیده جز و است از آن یکصد و پنجاه گرم نهم گرم و خشک در دود جز و نیم زمان ادراکش قوت فعل و قدر شترش چ  
 ایاجات گردید ص صمغ حنظل است دم ص صبر خردم خوتنجان ده گرم کما دیوس است دم کبکج و جاوشیر که شست دم  
 نذوفند و صرغ فطر السایون فلفل سفید و سیاه که پنجاه گرم سبیل سلیخه و اجنبی زعفران نخچیل مرجاری جده مک و دودم با یکدیگر  
 بسند و در نسخ چهار نخت این جز و اضافت کما فطوس غایقون و سیون کرده در دوا باج شیخ الزین بن حکم الا  
 فاضل اطبا الانام ابو علی ابن عباد بن ابی الطی تجا و زنده آنها و عن سیات نافع است که امراض سوداوی بلغمی یا باج بسیار  
 بسیار یکویست اجزایش پیش پنج جز و است وزن آن هفتاد و دو گرم نهم گرم است و خشک در آخر یکدیگر جز و شش رسال

فقد شئت ان يقال او مقال من فرق بين يادهم ثم غفل ان يقال انهم فقال انك تنهيك بدم خاتون ودم مقال جزا  
نم مقال ورق كل سرح درم فقل سیدک مقال نعل ودم مقال ورجلها سارون جب اللسان حاشا صغر كرش ووفو  
نذر لجر بکده درم لسان الثور درم بندش انفرم ووزنجوشک بادرنجیویه بکده درم ثم ارج چهار درم نعل خشک دودر  
قیمون درم و نیم انگلیس شندیل ارج قیصر مضمی ابراج دانسته شد انقدر انجست یو بانی یعنی تخم هست و چون خبر غم ابران  
صبرست صبر صیغاب تخمست از چهار ابراج قیصر گفته اند یون بر کینبیر از ابراط هست گویند بقرطاشا که در غنیمت است  
تانه اندیس است علی بنیا و علیه صلواته و السلام آنحضرت شهوت است همس هر سه درم حکما و آترو بانی طرفین گویند  
عربی خنیخ نامند و عربی توج خوانند و در فرغان مجیدین در کت مثلث زیرا که چینی بود و هم ملک و هم حکم و تمام  
شاگرد است سلام الله علیه با و بعد از تمام این علم شریف از میان مردم بر طرف شد و در کینبیر نهایی بعضی که نهان  
و بی آموختند احدی را که از اهل اهل میدانند و بقرطاشا خود شایع کرد چنانچه قبل از این مذکور شد و این ترکیب شریف  
پاک میکند معدة را و دماغ را صاف میکند و کورت جو اس را زایل میکند و ما را از اخضای خدا میکند و چون معدة  
و کمر صلب کند و طبیعتها را نیز از دماغ فرو کند و خداوند تعالی و کرانی زبان و استخوانها و اوجاع مفاصل و قوی را  
دارد و لها از بهر جوی تصرفی کرده اند و چیری افروده اند و چیری کاهیده اند و بعضی دار و دار را بسا که کرده اند اما در  
انچه لطافت نافع است و معطلی که تیغ معدة است و کینبیر و جهران از بهر زایدین اغلاط است اما صاحب صدا  
گرم از غمرا که کینبیر و بعضی کل سرح و چینی ملاوندی و غمیا را از غمرا نیا که در دود عرض آن و در دود کینبیر  
در اسهال ماری میدهد و طبیعتها را وضعی کند و اخترا او دارد و گاه باشد که بعضی اسهال کینبیر کند اما در ماری  
خطر را لطیف کند و حب لسان معدة را قوت میدهد و تحمل میکند و بعضی طیمان فلاح او خبر از او نیند که از صبر  
باز دارد و بعضی ابراج را خشک بکار دارند و بعضی او را آن یکین کنند و هر چه یکین شتر شود همال زودتر کند  
شیخ الرئیس میگوید که من جواب آن می گویم مقل راحل کیم و یا جرات متبل بچشم و اوصاف کیم جمیع صبر را مغول کنند  
از چه محمودان اما همال کینبیر و آنکه تب بسیار که من باشد توان داد و بیشخ میگوید که صبر مغول کینبیر است که تب  
و او در ضرر زکرم و همال ابراج اندک باشد و در ترش باشد که در دود همال کند با این خبر و است غرضش کرد  
خشک است در اول دجربوم و قوش اگر رغوفا باشد تا یکسال و اگر همچون کینبیر چهار سال و قدر شترش دود در



ایستانی یا مال را از اینجای بطلب کند و وقت خواب فرو برند و حق است که همه ایا را جاتا با الایتمون حل کنند  
 و نه مال نایدن سنل و ستم و ستمگی و در چینی و آسارون و حبلسان و حیدرلسان و غیره و بعضی صبر  
 مثل باقی دارد و کندیلج لوعازیا الحکم و از زلاندن هلمینوس سنج همزه و کونین مبله و فتح قاف و کسلا م و کون  
 تخانی و ضم نون و کون و اوین مبله و از زلاندن دین است علی بنیاه علی الصلوة والسلام و کونیند طلموس مج و تخانی  
 و کونیند معناه ما خاب سن امله و کونیند لوغوزیا الحکم فامل حاذق مبارکی بوده و دین فن شهرت تمام دارد و این ترکیب  
 از دست و نخبه بسیار مبارک است و منفعت آن بسیار است و مادامی بدرا اقرن می کشد و بهالش برنج و تعب است  
 و همه پاریها سرد و یوانکی و صرع و گرمی و فلاج و سرفا و سکه را برید و معده را پاک کند و سده جگر کشاید و جنس را فرود آورد  
 و شکلی نفس را زایل کند و همه پاریهای بلغمی را که از بلغم خام تولد کند بر طرف کند و تهای مختلف و همه پاریهای سودوی و آب و جاع  
 مفصل و قعر و عرق النساء و از جلب و ریشهای آهن را که بر سر باشد و هتق و برص و قوبا و قشره و فزرم و خازیر و قو  
 اما سبک سرد و سطران را بر او خراش سی و شش جزوست وزن آن بود درم و مزاجش گرم و خشک در دو درجه و نیم زن  
 در کاش بعد از شش ماه و پنج همدین این بسیار میگوید شش بعد از شش سال باطل شود صاحب تذکره میگوید قوش  
 تا چهار سال است و قدر شش تا چهار است قال با کیدرم بلغمین شحم تخم فلفل خردم اصل نهار شوی غایقون  
 محموده خربق سیاه و هتق و قور و یون که چهار درم فم چون کما دیوس مثل صبر کیدرم حاشا هوفایقون ساخ  
 فزاسون جده سینه فلفل سفید سیاه و اقلل در چینی و عطران بیفاج و کینج جاوشیر و جذبیدستر و فطر اسایون و در حجاز  
 در زلف و یول و عصافه هتق و فم چون و حمانا و تخمیل که در درم خطیانا اطوخدوس که کیدرم و نیم با کیدرم صغی سبند  
 ایاج بو قشرین الحکم یعنی بقراط خراش با ترده جزوزش چهل و یکدم مزاجش گرم و خشک در دو درجه و پنج زمان ادراک  
 و قوت و قدر شش بنور باقی ایاجات ص خطیانا از زلف مدج سینه و چینی فطر اسایون کما دیوس اطوخدوس  
 فلفلون مصطکی که کیدرم مصاف چهار درم حبلسان عطران که کیدرم و نیم صبر شیره درم تخم فلفل شدرم با کیدرم  
 ایاج بو قشرین که کیدرم این نیز جزوست وزن آن چهل و دو درم و نیم مزاجش گرم است در دو درجه و پنج خشک در دو  
 درجه و نیم قوت و شش بنور باقی ص قرا حجاز فلفلین و اقلل کما دیوس که نیم فمقال عطران مصاف محمود  
 که در درم شق کیدرم با کیدرم شش ایاج سخی این با سوز از سحر است و نه است بوا سیر و تهای آهن و صداع بلغمی و قو

سودا و زایل کند اجزش دوازده است و زرش شانزده درم نازجس گرم است دیکه جو نیم و شکست دیکه در هر درم ربع  
صنعت نهیون خطی با ناقصه صبیه زیره سیخ عصاره آهسته نیم گرم عطران صندله یکدیکه درم خصص عصاره غافک یکدیکه  
ایلیج بنفشه دیگر غنیمت تهای کند و از نایل میکند آنها را و بکرسه را پاک میکند اجزان چهارده است و زرش صنعت عصاره  
نازجس گرم است و خشک و در او اضر در جو دویم و ترش است و با راجات سابق صنعت سلو خودس چندیم صحنکی و صندله یکدیکه  
سرد مقلق آذر عصاره آهسته عصاره غافک یکدود درم نیم سبیل داغی آسارون سیخ عود و لبان حب لبان  
یکدود درم صبر مطهری مثل هم با یکدیگر بنام البکباد و مخرج سمرقند از باد مهر و این بر کرباب انکا فرس است  
سده بکرسه و سپر کشاید و باد نار است که صبر و بلغمی و خسیق تنفس و سترخان بان که رسیده باشد یکدیکه از نایل کند و شکست  
اجزش شرد درم هشت و زرش یکدیکه و شرد درم نازجس گرم است درم ربع درم شکست درم و در صبر و زین نالی  
بعلازش او و زرش تا پنجال هفتدیش با یکدیکه درم و نیم صنعت زرد باد و زنج قیون چندید ستر عاقه و قفا فلفل و اذ قائل سیخ  
همچون سبیل سیخ سفید و سیخ سفید سیخ آبله جا و شیر عطران یکدیکه شدم حلیه است درم و مرارید نافسه دود درم پاره  
یکدود درم کهن دو وزن او و بیا و مخرج دیگر در نفع قریب است با اول اجزش دوازده جز و زرش شانزده  
قوتش تا سه سال زمان او را کش بعلازش شاه قدرش شش درم صنعت نزل اسپند یکدیکه درم زرد باد و زنج عاقه  
فلفل و اذ قائل و سیخ و آسارون و قطع نیم و نیمیل و عطران یکدود درم کوفه و حبه با یکدیگر بنام باد ادم  
در باب هم مذکور شد انشاء الله تعالی با سلیقول معناه جالب انور و قیل لملوک قیل اون الزمانی از تحركات  
که ذکرش پیش نموده گذارند و بر حافظ صحت عین روشن با ذکر چنانچه حافظت بدن را حجت است محافظت است  
این عضو شریف حجت است و هموست که انبار باشد که از خلفای نبی عباس بود در قاهره بود و جاری خوشن  
کند تا سی سال دیگر زندگانی کرد و در نامی مساجد و مدارس جامعهای ایستاد و می گفت ایها انجس لیضه لاجری  
بدرید ایها اناس امام و پیشوای خود را رعایت کنید و هیچ متغیر از حجاج هیچ عضو ای اعضا بیشتر از چشم نیست پس حفظ  
کردن آنحال جنایی عقل خواهد بود که نشیند از حضرت حکیم خیر و عظیم بصیر عمل جلالت که میفرماید و من کان فی ظلمه  
اعلی فهو فی الاخره اعلی فاضل سینیله و اشارت بعضی دیگر فرموده اما آنچه بالکلیه و بالخاصه است  
و احتراز از آن لازم کرد دست و عمار و دود و غلبه و باد بسیار و نظر کردن در چشم آفتاب و هر چه شفاف و درخشنده باشد



و کتاب خطوط طغنی و کمالهای قیوق و سر برهند در آفتاب تن و کر کردن کمال طعمه مخروم چون بریان و کباب استخوری  
 و فرط کمال سیر و بیاز و کند ناوتره تبرک و باد روح و حدس با قضا و کز نیک گشت قدید و مای شور و سرکه و چتر مای شور و  
 طعمای یک غلیظ و قلیح و مخربانند و شب در وقت خوردن بر امتلای حده خوابیدن و در حالت سیری جماع کردن و عادت  
 برقی کردن و امان نیند و غم و همه سکرات کردن در حمام گرم مکت که در چن حمامات شام و روز بسیار خوابیدن و  
 بیدار بودن و باد و شمال سخت چون بد بخت و هوای سرد و گرم که در صحت عدل بیرون باشد و آب چشمه گرم و بخارات رود  
 بویهای بد که بر و فصد بسیار و حجامت منوالی و تخمه بسیار و مکت در مکان بسیار تاریک و دیدن بسیار در برف  
 و نظر کردن در قوس خورشید و اگر نکشفت اینها میکند و چندین مردم را این ضعیف نایمانند که در ماه نگاه کردن کوف  
 و بعضی اندک باصلح آمد و اکثری نایمانند و این مجربست و دو دیسباف شخرف فریاد کردن و در وقت جماع نفع  
 زن نظر کردن و در بلاد مشتری هر چه قابض باشد بسیار خوردن و کثیر تر و آب خوردن بسیار و رنگی صبر بسیار کردن  
 و موی زرد کردن و اکثرا اکل خرفه و کاه و جو خربزه و انکور و جوز تر باعث در چشم است و ترشنگه آن شیرینی نباشد و  
 قلم صده را بر بخاند و زباند و چون سنج و برف و منجرات جماع کردن بسیار و زینون نفع و شبت و خردل و کلمه و شمشیر  
 کوری آورد و چشم کورتر بشکوری و بشود هر چه از آن سازند خصوصاً پنیر شور و هر چه خشکی مفطر دارد چون ملا در و فون و کجای  
 گوید نظر کردن در چیزی سیاه با صبر و زبانی دارد و میگوید که رنگ طبیعی چشم اگر کبود باشد بهتر است سیاه آنکه کبودی  
 میگرداند و در حرا زیاد میگردد و ماده و بر این قوی میشود و مینایی و سیاهی رقیق میازد و در حرا و غلیظ میگرداند و آنرا  
 و شنج ابوعلی بنابر حمد الله گوید افراط جالب نوس در مدح زرق سبب آنست که از زرق بوده و در طاطالین کحل و اما آنچه با  
 چشم است در روز برف سرمه کشیدن و روغن بلسان و برودمان و آب بادیان مساوی با نگر کشیدن و آب بادیان  
 هر روز کشیدن با صبر و قوی میگردد و در دو تقاشین نفع بسیار میدهد و آب انارین از هر یک جدا گرفته و در شیشه کز  
 و شکر شیره را حکم بتدریاقاب نهند و در ماه صاف کنند پس ازین آب ده سیر و فلفل و صبر و در فلفل و نوش  
 که یکدم ساینده داخل کنند و در چشم کشند هر چند که تر شود بهتر شود و آب پیاز سفید عمل و آنچه مجرب است آنرا  
 ترش را بچوشانند تا بخیم آید و نصف آن آب صاف آتش نذیده آبخیمیت روز در آفتاب نهند و ازین بهتر است  
 انار ترش و آب بادیان و زهر و گاو و علی است که آتش نذیده باشد و کحل آن نفع بسیار میدهد و کحل بر بخنجر چشم را



جلا مید و چکانیدن کلاب در چشم را با آن صحت آنرا نگاه میدارد و با صره را قوی میکند و بوی کلاب کوه  
 و روغن گل و نمنق و نیکو فرگرم نه از اجزا هست و بگوشت و غیره در اجزا جانوس میگوید که ضعف بصیرت را بوی مشک  
 در شبانه روز چند نوبت این میکند و قوت تمام میدهد و میل طلا و آبنوس همچنین خوب است و موی سر را شانه کردن هر روز  
 از باهتر نگاه موی تافتن و بروغن گاو چرب کردن و نظر در روی خوب است حاکم عادل و منبر و آب ان و خطه خوب  
 و کبودی و بیاض و شیخ الرئیس علیه الرحمه گوید که بوی در صحت و سیاهی در مرض مفید است و نظر کردن در چشم کوه خروید  
 صحت عین نافع ترول آب است به نظر کردن نذب اضطر که گوشت شہو قطبیت جدی بر علی که چشم حادث است  
 زایل شود و قوت با صره را بیفزاید و مالیدن دست با همچنین گاهی دماغ ا پاک کند از غلط بچوب قویا و اراج  
 و نفع کند بخارات از چشم خوردن طریقی که تیری بعضی اوقات کشیدن جواهر سرد و توتیای خوره و کلهای بکر که  
 مقوی بصیرت و حمام معتدل و در باب غلبت صاف غل کردن و چشم را در آن باز کردن در تابستان چنانچه  
 فایده میدهد و اگر کسی اکثر فروزه خالص خوبی را در کشت کند که کوز شود و محتاج بنیک نگر و طریقی تری و  
 چشم کشیدن و میل و کیفیت آن در باب الکاف و کحل نکور شود و قوت همه کلهای تا کمال میباشند و مان  
 استمالش همان لحظه که ساخته شود و کلهای اجار معدینه داشته باشد چون تی و سره و قلمی که آن را لهای بسیار  
 قوت خود باقیست و واجبست که همه داروهای چشم را در آنگونه نگاهدارند و این نسخه نافعست تا یکی چشم مقدر  
 ترول آب بیاض و حله و جرب سبل و ظفره و دمعه را و نشرف و طوبات کند و با صره را قوت میدهد  
 اجزایش بیت عدد است صلی ز بچ و قلمیای تیره که در دم و در اکثر نسخ ده درم سه ختہ بخردم نمک اندک  
 ساج هندی و سفید اراج از زیر و قفل بودار قفل سول طبیست و در سفهانی احمدی الون بکد و درم نمک  
 و آنته و قفل بکد بکدرم صبر مقوی و عصاره ما بینا ربانی بکد بخردم صاف و اما دران جنی و نوشادر  
 و عروق اصف که سه درم پوست بلبله زرد چهار درم اجزای جدا جدا گوته و چون غبار ساید و میل طلا در چشم  
 کشد با سلیقون چشم خفته است ببول بیاض و ظفره و غلط جهان و در باقی منافع چون با سلیقون کسیرت  
 طریق ترکیب و تماشا نیز همان طریق اجزایش بازده است صلی سیمیا تیره ز بچ که در دم سه و ختہ بخرد  
 مغزول و نمک نائی و نوشادر و جده و قفل و دار قفل بکد و درم و نیم قفل داشته بکد بکدرم با سلیقون و کز



که از زخمی است جرب چون نظره و کند و در معجزگی را سود دارد عدد در و نایش نیز بازده است فصل قلع و دار قلع و جرب  
 یعنی بکشد سیاه و زرد کند چدرم صبر مقهور بکدرم و نیم بند چدرم شکوف چدرم تخم و قلع که چهار دم نوناد یکدم پاشوی  
 عام است و معنی ظاهر و در جذب نادر از سر زخمی دارد و اقسام صدراع رافع میکند و اکثر جملادوی پاشویه را در ظرفی گنجی  
 و بی آنکه روی مریض اگر داند سهام میفرمایند و بسیار مشاهده شده که از جهت بخار و صدراع بسیرام انجامیده و در  
 و جرب است که روی مریض را بگرداند و مقدم راس مینی را بر و عن گل جرب دارند پس پاشویه کنند پاشویه که صدراع و سایر  
 رافع که در کل نبتة خطمی که کثرت بسوس کندم دوشت بچو شاند تا نیمه آید و چنانچه طاقت بیاید پاشویه کنند  
 و اگر دستها را نیز در آن گذارند و رنگ در داند بهتر است و بوق الخلاف بسوس و خطمی و جازی و با بون و کل الملک مفرد  
 با مرکب هر چه برسد پاشویه کنند و اگر شب باشد با فرصت شک آب که م پاشویه کنند پس اثر کند و بر اهل بصیرت  
 از باب خبرت پوشیده نیست و آن در کتاب قیمی از پاشویه است بار و ط بسیار خوب بگیرند خبر و آتش سراسر  
 و ذوقال میدی که بر سر شاخ باشد یک اسار و کو که در جرم سرخ اضا شوره را در دیک چون آب تبوام آید  
 و ذوقال در آن ریخته بر هم زند تا شوره در ذوقال جذبش دالگاه گوگرد را انداخته جذب کنند بان پس در آن  
 میکنند تا سابی ابل کیودی شود بی هیچ نیکنید و این بلاد فرنگت فرون با نقتهمار یافته و خاص بسیار آریان  
 فصل کرده اند و گویند بیضه زجر و محض را محجرب است در طلایه صمده نیز کار دارند اما آنچه این ضعیف تجربه کرده در میان  
 دارد و هر غشغ غشغ و قونج ذاتی را محجرب است و کبرات تجربه شده چنانچه قونج مهلک با بقدر ربع مثقال آده شده  
 تقابافت و خضع را و ارام هم بود سه روز سائیده با قدری آب بطریق قوه نیم گرم شامید صحت یافت در  
 زنایز و عمارتین رافع می کند و قوی صده و خم اوست در امراض حاره بالخاصیت تقص دارد و قریب است چنانکه  
 بندی در همه امور بخوبی است آنچه به بقوت قلب است تمام نمایند و در دوش را بدان بگیرند و اگر در غلایان  
 توکی کند و در آن نماید مان گیرند و فرو برند تهتمه بهتر باشد و آنچه به تهتمه است مینی و پیشانی را بدومی دارند تا عرق  
 بر جبهه پیشانی نشیند و هر چه برای روبرو وضق نفس است در او با تراش نهند و دوش را بدان گیرند با طریقی که بگیرند  
 نیز که یک شبر یا شتر باشد و در دافر و میرد بالامی آورد و آنچه به تهتمه بوا سیر است باید طغاری را سوراخ کنند و در پیشانی  
 نخست بر جبهه باشد زیرا بالخاصیت شکل شرف میکند پس دو آنرا نیکه مذکور خواهد شد بریزند و در آنها نشیند بقدر طاقت



و اگر تاب آورده عروق بواسیر شود و آب بسیار از افواه عروق آن برورد و بیک روز نفع کند نیز نخمیر بر او  
 و خاصه مجرب در اسان آنرا موش گیر نامند و شاخ کرک در چسباعت آنرا می کنند تا بایه منیکه از سر طهار بر تیرند و در قطر  
 پرازش بر نشاندند و اگر شیر مکن باشد بیطبخ ورق مورد کرکت تا بقصد بخوری که مقوی است در داغ است و حقان  
 و غشی ضعف اسراف است عود ذی نانی و قطب شیرین صندل سفید یکدوم مشک کافور یکدوم کرم کوه  
 و نیمه کلاب برشند غلوهما سازند و هم نام حاجت بخورند بخور که ضعف در داغ را قهجا شد و مقوی روح  
 جوانی باشد و نفسانی بود و هیالان ضعیف و محروم را جانزافا هم در صفتیانی را که قهجا شد را خالی کنند  
 و از کلابی که صندل در آن خمیده و کافور و مشک کرده در حضور مریض در مجرب زیند که بخور آن بشام رسد بخوری  
 که تقویت در داغ کند ص صندل سفید عود قاری میخراسته نبات سفید یکدوم کلاب سرشته در ص صندل  
 ساخته کافور بخور یکدوم که آن مقوی داغ باشد و ضعف را زایل کند و شاه محفوظ شود و دل آسوده گردد  
 صندل سفید و عود هندی و تخم بنفشه یکدوم گل نایخ و بنبل طبیب یکدوم کلاب عرق کل نایخ یکدوم  
 آب یک پیاله مجموع را در یکدوم سرنگ کنند و در حضور مریض بمجاش دهند و بگذارند که با آستنی بخورد و بخال آن  
 بداغ رسد بخور یکدوم که سده داغ را بکشد و زکام گرفتار را سود دهد ص باطل و مویس کندم قدری در سر که رنگند و  
 خشک نموده بخور کنند بخوریکه زکام و نزله را باز دارد و منع زیادتی رطوبات از مخرج کند و در ابتدا و هم نام نافع باشد  
 اجزا خست ص کند سفید یا سه مجازی قطب سدر و کافور کوه کله که سازند بخوریکه چندی سر که ص نایخ  
 سرخ قفل مساوی بخوریکه بود وضیق نهن اناض باشد ص م صاف سنج قطب زعفران وی بکوبند و بشرب کنند  
 و خشک کنند بخوریکه مجرب است ص زیتخ زرد را و زیتول بروغی کافور سرشته اقرص کنند بخوریکه بر آستین مریض باشد  
 ص میخراسته با زوحب لفا و مساوی کوفیه بعمل سرشته بعد از ظهر سه روز بخور هر روز یکدوم بزیر دهن دود کنند  
 و بقرنفسیکه در اول بخورات مریض بواسیر بود که در شعله لدارند پس مانند نماید بخوریکه همان نفع کند ص سدا  
 دار شمعان یکدوم بروغی کافور سرشته و ایستاده در زیر خود بخور کنند بخوریکه بچه و شمشه بر اسیر و آن در ص کفتر قهجا  
 گوگرد اجزا و اسیر و کافور سرشته بخور نماید بخوریکه هتاق صم را بیل کند ص کبریت خاکی نر و روغن زیت کبریت  
 و بر آتش اختاپود دود کنند بخوریکه ملاذه اقاد را نافع باشد ص چوب شبت را بخور کنند و در نازد و آن میداند



چند مرتبه تا بحین باینکه خود را فراموش کنید و بحال جای خود میساید بخورید که دارالذی اوجاع و ثور و جراح و قروح و  
اکله کام و خشک و حلق و سحر و آنچه از ثور غیر باشد هفت صل سیم است بخورف لبان الذکر چوب صینی است و باینکه  
صلایه کرده بر رو کاغذ کبود بماند و چون خشک شد در سرد کرده سرد سرد در سه بار هر بار یک قطعه را در غلیان کشید بخورید  
مقطعه بوا سیرت چند روز و مختلف نمیکند در بطنیکه تصدیر عمل نشود صل گیرند ناخن غلیوار و بطرفینیکه مذکور شد برو  
طفا نشیند و با شکت بی لجهال بخورند و باید اطراف خود را پوشند تا دو و بیرون نرود و در هر روز که کند و اگر ننگ  
بار و غن سرف مکرر کند بوا سیرت اساطند و اگر بعد از بخور از ضرر نوب نطول سازند تهر باشد بخور یک بوا سیرت اساطند  
گردان صل سندان نمید و خنظل و هزار اسند و شان مرغجاری سداب و غمزروت همه را برابر کوفه و تخمه قرص کشند بهمان  
و سنوبان شنبلیله تهر بخور کند بخور دیگر که بوا سیرت و غن آمدن از دار و فصل و سندر و سن شام کوزن  
و شام کزدن و کزبان کدو کوفه و تخمه کبوتر سبزه و قرص ساند و آبش کزد و کند بخور یک بوا سیرت  
باشد فصل از قنقلم کنگل با دججان کدو و بخور نماید بخور یک بوا سیرت اساطند کنگل فصل زرنج سرخ و فصل بلا دریم شهر  
دو کند بخور یک بوا سیرت اساطند فصل سنج کبر و خنظل و سنج هزار اسند لاد و سورجیان و فرفیون بقطریه سبزه  
بخور نافع که بوا سیرت اساطند فصل شانه عیاج و ناخن و فیل و تخوان های و شام کوزن و سم کبوی و سندر و س و ام آب  
و نوشادر و کوان شتر و ختره زرد آلو و نقالو و شام کزک و سرطان اگر از مورد و سماق و کزمار و دوزخ نوب و خاخر بخور  
خنخاش خنظل هر کدام باشد مفرد یا کرب که نطول سازند و کز نماید بوا سیرت اساطند و بکنند بخور یک بوا سیرت  
صل کبوتر ک بار و خنظل را و پنهان خشک کند و دو آنرا بطریق معمول در مقعد گیرند و باید عریان شده لحافی در  
خود گیرند چون عرق بسیار جاری شود در شکی که پراشیر باشد نشیند در دم بوا سیرت پرده شده در شیر می اقد و اگر تخلی با  
تا پانزده روز بخور یک کله کام و دغان و حلقوم و جمع بد زرا ایل کند و دندانها نیکه بعضی ریخته بعضی مانده شفا دهد و  
این علت را صحت ده صل کپور سائیده باد باغ کلابان مخلوط نموده کم کم در غلیان نوب کشند تا پنج یوم و در پنجم باد باغ  
مذکور به شامی همان عمل کند و هر دو با هم همان فصل کند بخور یک کله غیرس نافع باشد در روز سوم صل حاشا و فونب پزند  
در سرکه و بخار آنرا بینی میگیرند و پیشانی را بموی سوخته انسان با سکه سرشته بماند بخوری الخ غیر سیده است مگر سیرت  
بخار سرکه را در قی نوبل مژه بعد از خرمی و چون از سده صفات باشد زرنج سرخ شونیز پودنج حلی هر یک از اینها مجموع



در آن اندازند بی رابد و آن دارند بخورد که هر که صبح را بحال آورد و صبح فریاد مانع قنبر کسان هر گویند مصروع را بخورد  
 بخورد که بحال آمد صحت میابد والا امید صحبت آن نیست بخوردی و نمیند که با سنگینی بزند و ضعف کوشش  
 مژگوش شیخ فستین بود شیخ صغیر بنده آب کوش را بخورد آن دارند بخوردش بزند فستین و مبرل و قنبره و گوش را بخورد  
 بگرد و غره به پلین شیخ و سکنجین بند جالینوس کوید پوست مار و جگر و زرد و نطویل و بلاد را جز او با سایر ظاهر و پنهان  
 بیکند بخورد شیخ کف فروع و جروح و تور آنشک را در هفت روز میل کند مجرب است کس شیخ فروع عاقر قرحا کف فلفل  
 جو را با سادی مقدار نیمه بخورد و اندکی در فلیان نو بکشد فغان نخورد یا خود بریان بر شش و چهل نام این کبیر است  
 بود چون از نفس در ساعت ظاهر پیش کما خواستد که نطق با آن آسان باشد بر شش کفند بعضی این نسخه را نوشیدند و او را  
 کرده اند حکیم سعید فضل المتأخرین حکیم عماد الدین محمود در سال افیون بگوید که شیخ در قانون از جالینوس حکایت میکند که  
 من این دو را در خواب دیدم که گفت من از مخمرات فیلین طریط طوسی ام و صنعت من کسی را که برون نزدیک باشد  
 عظیم است و با صلاح می آید در دمای را که در امراض مزمنه حادث شده باشد اگر صاحب در قوه انجمن کنیست  
 تناول نماید و باید سپرز و نفس الاصاب مودی پس شیخ و در دهم که از آن خوف الاک باشد طرف میارم و کسی  
 که گفت اللام باشد یا خون قوی میگرداند باشد و از من قدری تناول نماید جالینوس میماند او هر که او و هر علت که در مباح  
 و احشا حادث شود و سعال خنق و فواق و نوازی که از سردی و باغ جلق و سینه میزنجیر باشد ساکن بگیرد نام اجزای شیخ  
 هفت جزو است وزن آن چهار و هشت مثقال فراخ سرد است بگردید و خشک در آخر درجه سوم زمان در اکثر اعیان  
 نشاء قوش از خیال آن ده سال شیخ سدید گوید تا پانزده سال قدر شش بقدر خود آب نیم گرم و هر گاه در عظیم باشد  
 نیم مثقال فصل غنبد الراجح کدایت مثقال افیون ده مثقال عطران نیم مثقال فرفیون و سبل عاقر قرحا کد  
 یک مثقال عمل بقدر حاجت بر شعشای ابوالبرکات بغدادی سود مند است مرضهای قلبی را از نه نوعی و در دهم  
 که از یاد گرم و سرد باشد و خواص بسیار دارد و صاحب منہاج تفصیل ذکر کرده از این شتره جزو است وزنش نود و دو درم  
 مازن گرم است سر بلع درجه خشک است در دو درجه و نیم زمان در اکثر اعیان شش ماه شش نیم درم فصل سفید فلفل  
 و فربخش قوری بند الراجح بود که ده درم عطران زرد و نطویل جطیانا عسل سیان جد و اگر چهار درم جلیب افیون  
 صاف کفنت هم عاقر قرحا سبل زردین بکند و درم چند ستره فرفیون بکند که درم عمل مصفی بر شتره شعشای مصفی



این کتاب در کتاب مختار آورده و میگوید که فرموده بنیامین شیخ ابوالبرکات که باید در قلبت تور داشت و میگوید چهل سال  
 نفع است غیر آنچه معالجان بدان طبیعت نصف کند اول آنکه ذات الجنب را مقدار یکمقال در سر روز هر روز دو دانگ یا نازد  
 در دم ششم خرفه و خیار با شربت صندل در ایام سر روز در آب بخیزد متعوق دو اوقیه علاج فستقی و بنفشه یکد چند مرتبه پوست  
 پلیده نزد و کابلی و پلیده سیاه یکد سه دم البتیم طم چهار دم در سه ل آب بنزند تا یک ل آید و در آن دو اوقیه فلوکس  
 خیار شنبلیله کندیس با یکمقال برشاید بدهند و برای درختین ده قیراط هر روز دو قیراط در نیم ل مغاب و الوان بخیزد که بگوید  
 اوقیه چوشانیده باشد برای برقان هر روز دو قیراط در دو دم آب بادیان ده دم شراب اصول در تب دق هر روز  
 جدا جدا کافور یا آب شیره غره و شیره و تخم خیار و خرفه و تخم خیار و شربت صندل و در ذات الری هر روز قیراط یک  
 ما شکر که در آن سرطان کوفه و تخمه باشد یک اوقیه شربت صندل و در عرق النسا خیمه اطاب آب تم سندی که در آن  
 کلفند مخلول باشد و در حال طب مطلوب است قیراط ریح و پیران باندگی عمل و آب گرم و در حال مابن مقدار نخود  
 در آب خیار تازه نیم ل آب و در ق کاهوبان ما شکر که در آن خخاش و نیلوفر تخمه باشد و در عرق النسا و در آنکی با شربت زعفران  
 و در بویونج اصل سوس و بادیان و زعفران اصل مصفوف و در فواق جدا با صیغه نیم نرست و روغن بادام و در فواق  
 استغراقی دو جبهه صبح باده و اوقیه آب نار شیرین و سه دم روغن بادام و نیم دم بندر طومانا و در سه دانگ آب خیار  
 باکد و شربت صندل و در نیم دم بادام صمغ عربی و دو دم گل قبری در نیم ل عا سیدانه و یک اوقیه شراب و اگر آب خج خون باشد  
 در صلیب کا و بیدهند و در محض خیمه اطاب هر روز باده و در نیم ل تخم بجان یکد یکدم با کلاب و بیدهند و در ضعف معده فاق و تخم خیار  
 قیراطی در نیم ل آب بادیان دو اوقیه کلاب و صمغ هر روز یک قیراط در دو اوقیه اصل یکمقال سد خشک علی الریق در دو اوقیه  
 یک اوقیه نیم قیراط فاق و در تخم صیغه جبهه با یک ل شیره تخم خرفه و باد و اوقیه شربت خخاش و در عبادان فاضله از نیم مقال اینچیزیم  
 کابلی و پلیده نزد و در دم آب شربت صمغ و تخم صیغه صبح یک قیراط با خیمه اطاب و کوبک و کثیر اطاب صاف پایت و جلاب  
 بیدهند و در تخمین لون و تصفیه شیره است و دو قیراط در نیم ل شراب اصغر معطر و یک اوقیه جلاب بیدهند و آنچه قوت باه صبر  
 سه قیراط در نیم ل شیر کا و دو اوقیه تخمین برای تحقیق جبهه در آب و در کاهوبل کرده و چه نامی طلا کنند و قطور نماید  
 دهنف و در نیم ل همان سوسو عمل کنند و در جمده و او رام و قو با جبهه آب کاسنی حل کرده طلا کنند و در مدای صعب در نظر  
 حل کرده و در نیم ل چکانند و در دندان جبهه با قلیله عا قرقه و شیر کا و حل کرده آن مضمضه کنند و در خنجر حصه در آب کش



یا طرخون حل نموده ملائکتند و در خوانق چه در بول صبی حل کرده ملائکتند و در استای نرول چه در آب ناشیرین حل کرده  
در چشم کاتبه چند فریبانی و در وجع غرجه در بد با قدر کافوطلا نمایند و در غشه چه با چند ستر در بند کهنه حل نموده  
سودا کنند و بجزیره استرخا و فانی الحیه با صاف در آب عوج تر بمانند و بخورند و در جمله ملائکتند و چه بویاسیر در شراب حل کرده  
در بویاسیر بمانند و در نواصیر الرضیا و چه در عسل با حبه شک در کلاب در شراب حل کنند و بخورند یا با حبه عظیم منافع و اول  
فوائد آن چه بموم شسویه و مله و غصه است و فحمت سرد و در اولت بصیر طینس از آن در کام و ترله تقویت و صورت و حسی است  
ساقین کوشش بن دندان و رفع بوی از دندان و فالج و اقوه و در عشه و سیلان لعاب فرکاح و تقویت مذکره و حاد و در  
گشت ثقل زبان و خوانق و تحلیل بلغم و صفای دم و کشودن صوت و رفع سبات بهری و دهر سباتی و در فالج و حصر  
و برفوت تقویت چه سکه و تقویت آن بضع دم و چه در بول و انواع اتفاقا و در بل و کثرت عرق کبی خوی و حلی بدن  
و تخمینی که صلا عرق ناید و تقویت با حرارت غیر زیاده از فروز و موی و تا بوب را دفع کند و موافق بعضی نسخ که خواص مذکور  
بجای و مفصله در آن بطور است این نسخه است اجزایش هفت است و از آنست که چهار درم فلفل سیاه قیون یک درم نیم  
سخت چندم زعفران دو درم فرقیون عاقر قضا سنبلیله یک درم باسوزن سبیل بسزند و در ظرفی باغلی کنند برشته  
او با کرات سخت دیگر که قایم تمام تریاق کبر است و جمع منافع تریاق ازین حاصل است اجزایش هفت است و از آن  
بجز هفت تیش پنج خود نمایند در صلب الطیب عاقر قضا زعفران قاقله بندینج ازرق خرق سفید فلفل سفید کبرخو  
فرقیون دو جزو فلفل بسزند بر ششای دیگر که تقوی و مخرج باشد و تقویت صده و کبر و خصان نیز نماید و با راهت  
و تحلیل سراج کند و در باغ را قوت به دور در عضا و مفصل الا سود دارد و خواهدش بسیار است اجزایش شده است و از آنست  
درم تیش یکدانک بعد از شاه تمام ص زرب درونج قیون روغن لبان فلفل سفید بندینج یک درم درم صبر  
زراوند طویل فلفل سبیل در اجننی چطبان فلفل سیاه و فلفل یک چهار درم زعفران دو درم و نیم خریدت سرگردم  
سردم فرقیون درم صبر کهنه بر صلی کبر کثیر نوع عظیم الفایده که نافع است بر صبح و بوق و با صفر و حکه و صبر  
نرم و غشی را و فصل و حفظ از زیاده و نیا ترا دفع کند و هر امراض سوداوی و بلغمی را از ایل سازد و این از ترکیب حکما است  
اجزایش شش جزو است و از آن یکصد و شصت و چهار شقال قدر تیش کثقال ص پوست بلبله و بلبله و آمل و غیر  
هندی یک چهارده شقال جوز بواخیر بواخیر کند و مو فلفل دار فلفل فلفل کوی سنا و شک نافع کندنش عصاره فلفل



سایخ هندی بگفت منتقال پیش چهار منتقال روحن کا و قدری فایده بوزن ادویه برود و هر طوطی پیم را شکر کند  
 و سفارش را باز دارد و چشم را خشک از فصل شام مخول ده درم سبخت پنجم در وارید کر یک منتقال نبات دو دانگ  
 بدست و صلابه بوده تعمال کند بر و در حصرم حرارت و سلاق و در معده را نافع باشد صل توتیای کرمانی مخول سبخت روز  
 در آب غوره پرورند و باز بسایند و مگر کند بر و در حصرم دیگر جرب میاض و در معده و سلاق بول و نظیره را سود دهد و  
 این نسخه بزهر است توتیای کرمانی را شسته و آب غوره پرورده در پوست بلیله زرد و نیل و زرد چوبه بکند چرخ در  
 و اما در چینی بگردد درم پوره از منی نیدم نو نو کر یکد شک هندی بگردد بر و در حصرم سبخت سبل و سلاق جربی را که در  
 باشد و در معده را فیصل توتیای کرمانی و پوست بلیله زرد و زرد چوبه بکند چرخ در و افضل مایزین آنکه بگردد درم کوفیه و  
 آب غوره سبخت با پرورند بر و در حصرم فیض توتیای کرمانی و عروق اصفر بگردد درم قشر بلیله صفر و نیل بگردد درم  
 و دیگر شک هندی درم کوفیه و تخم آب غوره پرورند بر و در حصرم سبخت سلاق و در معده و جرب و تعالیای غلط خجانه  
 سبل رقیق صافی ماده را با وزن الله تعالی صل توتیای کرمانی و کرک بگردد درم نیل بلیله زرد بکند چرخ در و افضل مایزین  
 بگردد درم و کشت نکند منی دو درم چهار من به آب غوره پرورده خشک کند بر و در معده را منقول زرد چوبه صل ایازین  
 که با تخم خرد باشد و کر صاف کرده بکنن این آتش ندیده صاف حد درم در یک نکلین با هم چیشاند و کف برداشته  
 بقوام آورند بر و در فکلی سبخت سبل و در معده پرورده که در چشم دامنه باشد و نفع که در جهان باشد و بیاضی که در عین دامنه  
 باشد اجزا شش است صل فبال انحاس و در تخم و زنجار بگردد درم پوره از منی صبر تلخ آنکه بگردد درم کوفیه و چرخا جرب  
 بگردد از آن و بر که بر و زرد خشک شود و بسایند و تعمال کند بر و در تخم ضما و میشو و بر دندان قطع میکند که خواجگار  
 شود از آن و تقویله نمیکند نفع خروج دم می کند از انسان صل ورق در و عذبه و کزیره یا سببه بند البقله و طباشیر طبرستان  
 و جلا رساوی ضما و کند و بعد از آن بر که و کلاب مضغه نماید بر و در کافور خارش و خورس و در حار را نافع باشد صل توتیای  
 کرمانی مخول پنجم کا فور و جرب و در تخم این از تالیفات جانوس است بغایت معقوی البصر و حافظه صحت و قطع  
 و معده و بیاض و حکم و جرب مزمن و تحلیل درم ناهخت و سی است بجلا اجزایش دو درم است صل توتیای کرمانی ساق  
 نحاس محرق بکند بجز و صبر فیصل و افضل و شام مخول با مقتالی شش سه بدل آن بگردد خرد مایه اعوض معر شمشیر  
 زرد بکند بر و خرد ساید و پنج مرتبه آب انارین پرورده در آفتاب گذارد تا نگاه دوباره ساید از جرب نیز برود



چغت بیاض و سلاق بول و ظفر و راص قلمبای تفره زید بچر کیده دم مس سوخته پچدرم بیفاج منقول و نمک  
 اندرانی بکده دم اندر قفل چهار دم کاغذ نیم دم بزرگ دار و اکثرت منافع بزرگ دار و گویند و از جود او  
 های فارسبان است و نضت آن چون فلونیات و تریاق است و در قوی نضت ناخت و سکن همه درد ما است  
 اجزایش میت و نخت جز و زرش صد و چهل مقدم مزاجش گرم است درج درجه خشک است و آخره در زنا  
 ادراکش بعد از شاه ووش تا به نشتال قدرش بیش کیمثال باب گرم حصن زعفران و بندینغ سفید یک است تا افغان  
 و قویون یکدست دم سبل لینی بکده و دستا راج و قفل بکده چهار دم قفل سفید دو دم مرواید بکده و نوشاد و محمد است  
 و کاغذ و خشک و قافله و داری و سلیحه بکده یک دم قفل نیم شست دم هزار بند عاقر قرحا و داخل بکده چهار دم سکنج می  
 چند بکده دو دم زرباد در رنج عصبی و روحی بسان بکده شست دم عمل مصنف بقدر حاجت اول دار و کافور  
 رنگت پس با کبکیش و اگر با عمل بل شرابیش نیک باشد بزجلی امراض سوداوی و امراض بلغمی را زایل کند و جز او  
 برص را سود مند باشد و این ترکیب انانیه ای نهد است اجزا پانزده است و در همه امور چون شیش است صلیب لیا آنگه  
 و پوسته سطح سندی بکده چار دم جوز بود و خیر بود و شور کند و در مجازی و قوه و داخل و نارسک کند شش و عصاره  
 سفید و ساق بکده شست شمال ش سفید چار شقال پسته مر باد باب یکم گفته شود بصلیه پیاز است گرم و بر است  
 سفید و قوت باه آورد و بر مزاج سفید بود و مضر و برین مخصوص کیسه عده او گرم باشد و زنگبا و سما قبا صلیب  
 ص گوشت را بجمه کند و در روغن بریان نماند و در وزن گوشت پانزده و قدر در رضی فزیره و کثیر و نمک نیم  
 و پزندانها شود و اندر آب دانسته باشد که نوز و گوگرد و چوبه و زعفران کند بهتر باشد و پیچیده و اگر سیرافضل کند  
 اشیاست و در دینه طبیعه علی ساکنها الف اف سلام و پیچیده گوشت قهیر با مثل آن برنج و ادویه حاره بقدر که  
 اثر احقر کرده و باز خالی کرده را پر کنند و با آب و روغن بسیار پیچیده تا خفته شود و آنرا بصل مٹی گویند و در باد  
 نفاذ تمام و در بطبخ مربی انشا الله تعالی در بیات مذکور خواهد شد بنا دق است که انواع استقرانافع است و  
 اکام باره و در مع مفاصل حاره را زایل کند و آن جمیع بنده است باید که قدر فذنی باشد و از جب بر که گزیند اجزا پانزده  
 دوازده خرد است صلیب زنده قفل مویز و قفل داخل و در قوه و ساق و برنگ کابلی و نارسک و  
 مدینه یک کیمثال نبات و زرد بکده شست شمال عمل آنقدر که پس کند و دانه بادق کند خوراک یک بادق بنا دق



حرق البول و عسر البول و قروح کلیه و مثانه را نافع باشد بجز چهارده است ص مفرغ خمر زره و خیارین و کدو و مفرغ نمک  
 بکندرم بند خمر و عظمی و بادام مفرغ کتیرا و نسیانه و رب السوس و خشخاش سفید و گل امینی و تخم کرفش بکند و در دم کوفه و خسته  
 بالعباس خمر بنادق بنانند هر یک بجز آن سه در دم هر یک کی را با شربت خشخاش آب گرم بخورند تا دقیکه نوشن بول  
 ویش کرده و مثانه را نافع باشد ص مفرغ بنندوانه و خیارین و کدو  
 بکندیت درم کند و جمع عسل  
 دم الاغین بکند در دم اقویون سه درم کرفش بکندرم بنادق سازند هر یک در دم بنادق دیگر که همان نفع دهد بجز این در دم  
 ص مفرغ خمر زره و خیارین و کدو و بادام شیرین و کتیرا و رب السوس و نسیانه و گل امینی و خشخاش سفید مساوی بشود  
 خمر بنادق سازند تا دقیکه درم کرده که از حرارت باشد ویش کرده و مثانه و بول الدم و عسر البول و سرفه را نافع  
 باشد ص مفرغ خمر زره در دم و رب الخیارین بجز درم و کدو و خمر و عظمی مفرغ بادام و کتیرا و نسیانه و رب السوس و خشخاش  
 سفید و گل امینی و کرفش بند بکند و در دم و در بعضی نسخ بند بکندرم است بدو رب العباب بند قطونا بنادق کشفش  
 هر چه در پی که در باب سیم مذکور شد و ان شاء الله تعالی بطنه تصحیح شد بدیاطا مغرب است بهت فارسی است که شیرینج شهور است  
 کثیر العذا و معوی بدن است و البته در ماده خون و جوهر منی بقیه درینه را نرم کند با نفع و غلظه اما بطی الانحدار است  
 باید بعد از خوردنش بخواب روند خواب داز و بر بالایش دیگر طعام نخورد خصوصا طعام غلیظ و ترش و اما درین بلاد  
 هستی گویند و زماش مفرغ و مفرغ و اندکی حمه آرد و فلفل پیازی بزند و صفت آن شهور است و بعضی مردم اندازد برب  
 با گوشت هر سه میکنند و قوی برنج را نیم کوب بزند و برخی برنج را درست می اندازند و قند کوفه را بالایش میزنند و جوی  
 با شیرینی بزند بعضی بالغ غم مرغان آن غذای جدید است همه ابدان و مزاجها را لایسازده آن که نیم شربت  
 کرده باشند که البته در جوهر خون بقیه یاد قرونی بسیار که چیز دیگر با آن برابری نکند و خوبیکه از آن متولد شود اکثر غذا  
 دل شود و زودی بوی رسد و تداک کند آنچه در بدن مرصیان فوت شده باشد و در جوهر دل بقیه یاد و در خوبیکه  
 ماده قلبیه است و در بعضی امور قایم مقام گوشت شود و بهترین آن با سینه پزنده است که گوشت آن بهتر و سینه پزنده  
 باشد چون آبکیان و تدریج و تپوچ و قیج و کبوتر و باید تازه باشد و ایام بران نکند تا باشد و نه بجا گرم نهاده باشد خصوصا  
 در بصر و صیغه بالنیات جمع کنند و نه سفیدی آنرا در امراض مزگان و حجاب متعجبیکه دران رمد باشد چه آنکه خدا آورد و مسا  
 ظاهر را بکن پس و او در طبقات چشم و حجاب یا طنی آن محتسب کرد و در تحلیل باز دارد و بخارات مخفی بیشک موجب است که در



و این گستره شده است اما بعد از شیخ زینکند و اگر زنده شدش هر چه نزد و بگرم بیانشا منع کند سیلان مواد بر ما که از او بنا  
 برسد به خورد و اگر زنده نماند باید چنان شود که تمام منفعت گردد و در لزوم بی دکان باشد و در صورت لزوم عمل بخون شود و چون  
 عقد تمام باید پس محتاج شود به ضم قوی و صاحب معدة ضعیف و بعضا از اعضا باشد و سفیداش میضم عاصی شود و حلاطه در  
 تولد کند و موافق تجربیان قهر که اگر اندک بوی آتش آن رساند نانی بگما بگرم شود و در صورت البتله ارضش خوشنوت معدة  
 نافع باشد و زودی عمل بخون صالح شود و اگر اندک سخت شود به ضم معدة نافع آن بناورد و آنچه با آب پزیند خوشنوت معدة  
 و معا و مناز را زایل کند و با سرکه مواد را از این جهت باز دارد و کلمه بنده و از همان فی معا و زب نسف کند و زرد ابل تجر  
 با سرکه بد باشد و چینی مطبخ آن بر با ضم عاصی شود و آنچه بطابق پزند از آن بدتر باشد و ردی گپوس باشد از برای کج تجر  
 بخارات و خانی و فاسک کردن بجه طعام و شحم و مضه عارض کرد و محمد بن زکریا رحمة الله علیه میگوید من دیدم که دو مردی یکدیگر  
 حجامت کردند و پیش انجامت بیضه خورده بودند و هر دو را همان روز قوه پیدا شد یکی پیزهی بود و دیگر جوان جوانی  
 گوید که زیاد از صد کس دیگر و ز قصد کردند و همان روز بیضه خورده بودند بجه مرض که تهاک گردیدند که در کسریا  
 بسیار کرده بود و کم خورده و را هم حرف دین بلا شخصی را دیدم که از آرقونج دشت و گاه ازین در دشت کسایت  
 یک روز بیضه بسیاری خورد و قصد کرد همان شب فوت شد و مردی را که پنجاه سال دشت و قوت ده مرد زیاد  
 دشت و بخوردن بلا و معاد بود و چنانچه داده دانند و زیاد بخورد و یک روز عصری قصد کرد و بعد از قصد کوی خورد و بعد  
 دو ساعت سکوت شد و علاج نیافت و سپر پوشیده را دید که قصد کرده بود و در پیش از قصد بیضه خورده بود و چنان  
 روز کسی را نینداخت و چناب بخورد و میخلبید و از کلمه عاجز بود و بعد از چهارم روز بجه تیر و جن تند صحبت یافت  
 که در معا و معدة و سیندنگار ناید نهند بخوردن بیضه بسرام و ابلا دس گرفتار شدند و بعضی تهای محرقه و دق بشر  
 شدند و اما اگر برین نفعها پیشی از کسب طبها نهند بهر جرم و برص عظیم النفع است امراض سودای را زایل کند  
 این چه در بیق امتحان بود و نیز از چهارست فرزند بیست و هفت دم و نیم بعد از شش ساعت تمام قدر شش بعد از تصفیه تمام صفای  
 نایک شغال و ناده و دم بتوان خورد هر گاه از قشش بوزن او و او را بهک خورده شود که فاخر است ص صلیب ساه و  
 شیطیح بندی مکنده دم در فعل چند پیش سفید و دم و نیم از او کوفه و تخمه بر و عن کا و چرب کنند و با عمل ششند  
 پشوشن را و در آخر خوب و نافع و در نماند و است باب التاتریاق اربعة این را با قیت که ساخته شده گوید



اقلیدس حکیم کبیر بنده و سکون قاف و کسر ال ممله و سکون سین ممله منصب وزارت ملک مژم زاد دشت و مختص آن  
 و موسی که او کرد از اجلا بقراط است و گویند نالیف اندر و ماخر اولی و منفعتش است که کزیدن عقر و عکبوت جمع  
 چار بهکسر دو باد که غلیظ که در حده و جوف روده باشد و در حکم و سپرز و صرع و خفقان قلب صدراع عتیق و سموم  
 هوام و دو اب را سود دارد و اگر نریز از بچ از نریان افندیاد شوارزاید یکقال ازین تریاق فرورد و سهل آسان باریهند  
 اجزایش چهارست قوتش ناد و سال بعضی خیال گفته اند و زمان ادکش بعد از ش ماه مازجر گم است در دود و در نیم  
 و خشک آن آخرد و در جده شترش یکقال باب گرم صحن خطایای رومی حب الفارز راوند طول مکی بعضی بجای تر کفند  
 تریاق انسان در دندان که از برودت باشد و تخمین نزلات و حلق سینه و اورام بارده و رطوبات غلیظه که در حوالی  
 و سینه باشد بغایت نافع باشد و هر گاه قدری از آن بر دندان نهند در لحظه در در اسکن کند و مقدار تخودی بر دندان نهند  
 و خوردن مفید بود و در ایشان شدت صحن جدید تر حلت فلفل تخمیل مبخسایله آفیون ساس و کپکیشند تریاق  
 و تریاق الافاعی جمع تریاق که گویند و ماخر قدیم است و گویند یا غلیوس حکیم است و غرض از ساختن این دفع  
 سموم و زهرش هوام بوده و این است مشق است از نام حیوانی مؤذی که آنرا یونانی تار یوق میگفتند و اندر و ماخر ثانی  
 بعد از نهار و صده و پنجاه سال قرض افغی نگلیس کرد و جانینوس منافع و محاسن فضایل آنرا بیان کرد و شیخ ابوعلی سینا در  
 فلیب میگوید تریاق که هر سرد و بطوس دو ترکیب است که یک ترکیب دیگر در قطع با ایشان نبرد در ملائمت مزاج انسان است  
 آن در تقوید دل از آنکه توحش و مقاومت با جمیع سموم و عصلای اهل نظر جازمند که باریت یافتن نالیف این دود و بارشاد و حیاتی  
 اهمیت و ابر که آن وحی است یا شیمی و چیک از طهارانه جانینوس و جمعی را پیش زوی بوده اند این مکان نبود که این قسم نفع  
 ترکیب است نخواهد شد و چون الهام آبی ساخته و پر دخته شدند یا در آن نعیمه متوقع بود عمل بعد از تجربه شخصی در خصوص  
 حرمت آن از مضموم ضعی اندر غنه سوال کرد حضرت فرمودند که لا باس بر گفت یا این رسول الله گوشت افغی داخل دارد  
 لا اعتد علینا تا طریق استعمال آن چنانست که ماگزیده را یکقال با چهار اوقیه شیر آب بدو مضموم کلک با یکدم سطران  
 نهری سوخته و گرم زده را با شرباب بوزگزیده را با سکه بدیندم هم با سکه طلا کنند و از هر دفع حضرت چیزی نیا نیا کار چون  
 و شوکران و قویون و مانند آن در شرب خداوند شهوت کلی را با سه اوقیه شرباب میونس دهند و خداوند ناص که گرم شود  
 نیمدم در آب گرم و صاحب برقان لحال ایکت مس و طبع اسارون و نیسه را یکفندق با سکه که نوزج و صاحب متیق است



یک ترس و کوفتگی کین عین غصلی سرد و زیانی و سرفه بطنی و خداوند در سینۀ و پهلو را یک مس در سه و قیر شرب یا در آب  
 گرم و خداوند صبح را در کین عین غصلی حل کند و بدان غرغره فرماید و خداوند فالج و عتسه و مانده آنرا با اما الا اصول و غیره  
 در ماه صبح و مبروص را در ماه صبح و قوی را در پنج بادیان و زیره و دهنند صاحب در کرده و مانند را در پنج کزغوش و بهمال  
 خونی و پنج اسما را با آب سماق و خداوند خضیر را در دو دانگ در هر محل کرده بدینند و خداوند نقاش الدم را در اول صلت آب سکر که  
 مفرج و در آخر با ماه صبح دهنند کسیر که بچشم بخت بصوت باشد در ماه صبح بدینند اگر تریا قرا در ماه صبح نند در آن گیرند  
 نگاه دارند تا یکبار در صواب باشد و از پنج خضیر یکبار که رفته باشد و از چینه یکبار که در شکم مادر مرده باشد و پنج سداب یکبار که شمع  
 یا بهل یا ترس بعضی طهارت قرا است که در تریاق حرارت نیا در صورت و در تمام نصف شقال آن توقف نماید  
 و در تمام چهار شقال آن کونی و فلافلی توقف نمی نمایند و حرارت تریاق از آن کمتر است و آنچه بعد از آن تریاق و کسیر و غیر  
 از آن ظاهر میگردد در لیس که تریاس از آن که آن بخوان کرد اما آنرا شریفه قوی که از تریاق ظاهر است بدینست حرارت  
 و در چینه کثرت برودت بلکه سبب خاصیت است چه اگر انسان معتدل المزاج در اوقات و از آن معتدل یا بارده تناول  
 نماید شرب آنکه سرد تر و اگر در سرد و قوی قلب منصف عظیم خواهد یافت و محض محفوظ خواهد ماند از خشونت دمانی و حرکات  
 رویه اخلاط امین خواهد بود و بچکی از سموات را در وی اثری نخواهد بود و قوی با تمام قوت یا قوتش در خواهد شد و  
 جوانی و پیری ستباید تا شنده ماه تمام کنند و بعضی شماه گفته اند و هستال حکم آن کوهی که هر روز قوت آن می آید  
 و در شهرهای گرم ناده سال در بلاد سرد سیر تا بیست سال حکم آن حکم جوانی دارد و در بلاد گرم ناسی سال در کمال قوت است  
 و بعد از آن قوتش نقصان میزند و تا پنجاه سال رسد و بعد از آن در پیری باشد و در شهرهای سرد بعد از پنجاه سال نقصان  
 تا بیست سال رسد و در وقت بدیجه مجونهای دیگر آید چون دوشنگ و غیره و گویند ناسی سال بر آن گذرد  
 امراض تمام نباید کرد و اگر ضرر و بر باشد کمتر از شربت آنرا جایز داشته اند و از سی ساله شصت ساله را از یک شقال تا سه شقال  
 بحسب ضعف قوت فرموده اند و بجهت جرم و برص و تهلاط عقل و فالج و قوه و شنج و تهلاط و صرع و رفع همه بعد از تقیه  
 با اما الا اصول تا نیم شقال تا جهل روز عوط نمایند و طلاء کنند اما اجزا آن شصت و چهار غیر و است وزن آن چهار شصت  
 شش شقال قوتش زمان درک و قدرش ترش جهان نحو است که مذکور شد و باید که التبر در ظرف نهد که در آن با  
 آن چنانست که شخصی در آن می چوبن محمود بدینند و در وقت عمل آن مقدار با فلافلی تریاق بدینند که در حال شمع عمل



مسهل نماید خوب است و اگر حیوانی بایس از اجزا چون حمد و نه قدر تریاق بخورد اندک پس اضمی آنرا بگرد و نه را بکند نیکوست اگر در وقت  
 یا حیوان دیگر را در وی قال داده بعد از آن تریاق بدینند آن حیوان نمیرد و همچنین خون منجم را بکند و همچنین خون در وقت  
 مار کند آنرا بکشد و قرص قیل است و هشت مثقال در بعضی نسخ چهل مثقال قرص اضمی و قرص اندر خون و قلع سب  
 و در بعضی اقویون بکندیت چهار مثقال و قرص در هر تخم شکر بری هفتاد و بیون آریا غالیقون رب السوس روغن بلبلان بکند و  
 مثقال و در مجاری و در غفران و در تخمیل و در آوند چینی و قهقهک است و بود نه کوی و در آسایون و قطر آسایون و قطر تلخ  
 و قلع سفید و در قلع کند رنگ طبع و قلع آذر و صمغ لیمو و صمغ بنبل هندی و جده بکند شش مثقال و صمغ تخم کفش سیاه لوس  
 تخم سندان بنید گادیوس نام آنجا قیوس عصا نه لیمو است بل رومی ساج هندی تخم خطیانا بادبان کل تخم قلع  
 محرق حمام و حبه بلبلان میوه فالیقون و قوه و دو تو باز و صمغ عربی قرمانا آسایون آقا قیابند سیر کسب که چها  
 مثقال معالیه بود جا و شیر و قطر بیون و قیق زرد و مدح و بعضی لویل کرده اند که دو مثقال عمل مصفی ده رطل بغدادی  
 یا با اسهل بل شرب میخانی است رطل و باید هر چه خوب و خج و برک و کوفه باشد و تخم و قرص را جدا جدا مانند خیار بسایند  
 در خیار آن تیر بیون زرد و زرد بیون بسیار یک بیون کنند و بعد از آن هر یک را جدا جدا نمایند هر چه صمغ و بیون  
 و عصا را است نیم کوب کرده شش بار زرد شرب جمهوری یا مثلث یا عمل بخیر است تا خوب حل شود و هر چه با عسل  
 چون جمل و شرب و روغن بلبلان در وقت ساختن دو برابر روی آتش نرم بعد از قوام عمل مخلوط کنند و عصا را تازه از آنجا  
 بنقوع ندانند و در ترکیب داخل کنند و اول دو بار یا سه بار در آفتاب بسل مخلوط نمود پس مخلوط آنرا بکند همچون ساری بیون  
 بلبلان چرب کرده هر دو برابر روی خاکستر گرم گذارند و دست مرتبه و شش مرتبه بزنند و روی آنرا با چرخ نازکی بپوشانند  
 تا چهل روز و گویند بعد از هر چهار روز یک مرتبه میزند تا دو ما پس در ظرف طلا یا نقره یا چینی با قلعی کند چنانچه عمل تنفس خج  
 باشد و جدا بیکبار سه پوش را بردارند و دیگر روز بگذارند تا ریح آن شود و روز دیگر با محکم کنند تریاق شامانی این را بعد  
 تریاق از بجهت ساختن چهار ضربه بر آن افزودند و شامانی گشتند قوی را بکشد تا صبح شده بکند و طحال کند و گزیدن خج را  
 فایده دهد و باد مار را بکشد و این قوی از تریاق از بجهت است اجزایش بعد شش مثقال است قوش چهار سال خج را  
 مزاجش گرم و خشک در آخر دو درجه زمان در کس تا چهار ماه قدرش بیش از مثقال ص حبیبانی می و حبب افاز زرد و لویل  
 ریون چینی پوست سنج کبر قلع تلخ عروق صمغ اخر اساموی نیم مصفی بیشتر تریاق در بعضی نسخ ذال معجم با لوس کون



موصوفه بهمال فخریت از جهت فساد معدده که گاهی اطلاق میشود که هم رساند و گویند گاهی هم طعام میکند و در معدده و در وقت  
و غذا نمیرساند جمیع بزرگای که تفرغ شود از جانب فعل فطرت متفرغ متصل و در انتظار یا و بهمال و مکرر شود و مند بود و در  
سی و چهار عدد و در نش صد و پنجاهم مزاج سردست و خشک نان ادراکش بعد از ده روز و همان روز هم نباید و در  
بحسب قوت مزاج و مناسب حال که طبیعت صحت از اندوخته آن صل مردار یکدیگر و در میان و که برای می روی و عین  
سرخ و در شب زود علاج و طباشیر و طریب و کزبره یا بنه قهوه و صندل سفید و همین و قهوه و سعد کوفی و کون و بزرگ صلی  
گردیا معص انضطین ارضی و شادنج حدی مخلول و صمغ عربی وارد کند و آورد و غبار و حب لاس و عذبه و دانه عناب قهوه  
پوست بیرون بسته و حب النسب دانه انکو بزرگ بکند دم و ورق نقره دم بند بقیه قهوه شش یکدیگر دم خود خام  
بپزند بکند و دم رسب و سر جمل و مور و کد پناه دم همچون کند تریاق سرطان عرض کلب کلب از فو و اجزای  
سردست و در نش سیت دم زمان ادراکش بخام حاجت قدر شش نیم مثال ص سرطان محرق دم دم کند و در حطبنا  
هر یک یکدیگر عمل آنچا دویه بدان سرشته شود تریاق الطین این تریا قسمت آن زوده کسی را که زهر داده باشد یا جو  
زهر را گرفته باشد هر گاه بدیند در ساعت قی کند و قوت زهر از بدن تمام بکشد بعد از آن هم بدیند تا نش پاک  
و اگر تریاق افتاده باشد که زهر داده اند یا نه بدین تریاق معلوم شود از زهر آنکه اگر زهر داده باشد قی کند و الا قی کند  
اجزایش دو جز و در نش هر چه خوانند زمان ادراکش همان روز که ساخته شده و قوتش تا سه سال قدر شش یک حدی  
در صوفیه العمل مزاجش گرم است و خشک در آخر کبد بر و نیم گویند قدر شش نیم مثال ص حبال فارک مخلوط  
بر وزن کا و قوت کرده عمل بسزند تریاق عسکری مغرب گزیده را مجرب است اجزایش چند و در نش مسک  
زمان ادراکش بعد از چهل روز و در زمان دو ماه قدر شش دو دم ص طلح شقوق حج که بجز طیبیا از نو و طول فستق  
وزن عمل بسزند تریاق غزوه این یا فرغ زه ساخته و خلیفه تریاق فاروق است در همه باب چنانچه کید است  
ذوی الهموم را سود مند باشد و داخل باد نامی غلیظه که در معدده و احشا باشد و او جاع کند و طحال را و صرع و سکه و حنظل  
و جمیع امراض بارده را ناهمت و اجزایش پنجاه و یک و در نش با قهوه قهوه و صفت مثال فخم مزاجش گرم است را و در نش  
و خشک و در دو نیم زمان ادراکش بعد از شش ماه قوتش تا سه سال و ناهمت سال بترکند آنکه در کمال قوت قدر شش  
یکدم ص حمال حنظلیا لکت قی سادج مایا و قهوه یا و چینی آذوقه مکی سبل مندی شکر ارج مفسر ساق شامی قهوه



قطع نمک بکند و از دره شغال قلع از مرقل اندر ق عصاره لیمو لیس بکشد شغال و عاقر قضا در این راز با کبر صفت  
 شخم شبت بکند الما لک آسارون فردمانا فینون نار دین ایون قلیقی قلع الکروم ورد الدفلی نیون فو کد شش شغال  
 زعفران بی شش شغال فطر سالیون دو قوقل منبل رومی بکشد شغال آیر سا پازده شغال لبان ذکر و بند کبک  
 میت بهشت شغال تلخه ورد احمد و قرص اندر خون بکند شغال شخاش سفید قلع سیاه بکشد شغال روع لبان  
 میت چهار شغال عصاره قصبوم و بیج کاسنی بکشد شغال ورق تبرج سبزه شغال قلع بوی چهار و نیم شغال  
 شخم سداب یک شغال اصل بقدر حاجت تریاق فاروق تریاق کبیر تریاق فاروق است تریاق  
 کشف الهموم منقعی باغ و پازیر هموم و قوی با و جهت خون و صرع و مایخولیا آبی زنجوش شمال شود و برای فالج و کما  
 بارده دماغی و عسر البول و حجر المثانه کلکین آبی کفش و ترب و جهت لقم و سرفه و نفث الدم و حقائق و ضعف  
 معدة که از حرارت باشد آبی کاسنی و اگر از روت باشد با کلاب یا عرق ادیان و جهت سفا و سبز و برقان و قوی با  
 نیون و برای امراض معد و بوا سیر آبی عتاب برای مفاصل و نقص آبی کبک و رازیانج و جهت هموم و جزام باشیر  
 تازه دو شیده و در برص بهیق با عمل بنوشند و طلای آن در امراض مذکوره و او را نخست غرض معتدل ایل بجزارت  
 و قوش تا میت سال زمان ادرکش بعد از شش ماه قدر شش از یک شغال تا شش شغال ص منخ شخم سبزه و پوست آن بر ک  
 بکند و شغال حلیب اجنیا تا سبیل لطیب تریاق بکشد هفت شغال پازیر معدنی سبزه دانک زنب دروغ طریال  
 بهکم سرخ و سفید نیون بکشد شغال نرم که بر بکند و شغال عود زناقی هفت شغال مر و اید چهار شغال عود از دست  
 شش شغال کلاب سبزه پازیر ادران حل کنند و بکشد بگذارند و مر و اید را در شسته کرده آب نریخ ادران ریخته و سبزه  
 محکم کرده در حمام بگذارند و بعد از چهل روز با عود پازیر محلول مخلوط سازند و سه وزن ادویه میل بقوام آورده را  
 نرم بگذارند و محلول را در آن که کم ریخته بر هم زنند و بعد از آن ادویه را اضافه کنند و اگر پازیر معدنی نباشد پازیر حوی  
 بدل سبزه غیر الکتند تریاق نادری تریاق کبیر تریاق کبیر که غریب کزیده و فینون خورده را بغایت نافع باشد پازیر  
 چهار اوزانش شانزده درم زمان ادرکش وقت حاجت قوش تا سه سال شش تا یک شغال نیم ص نیون درم زرد و نود  
 در جج جدید سر کد بکند قلع سدرم تریاق کبیر که نافع و ضرر ننگ و فینون است و ضرر جو را لائل را زایل کند از ایشان چهار  
 وزش و او قوش سه سال شش یک فندق ص اهل طبیعت جدید قلع با کمین مجون کنند تریاق کبیر سبزه



و هم لپاره روز بخار را از بدن دور کند حدود دو اسه است قدرش در وقت شام و یک قوطیه با شراب صحرایی و گریز فویش  
 تریاق و گریز که تسهیل لادت کند و فوایج و دردها و فوایج معده را قطع کند و معده را خفته و باغایت نافع باشد فویش  
 اجزایش باینده زمان در گذشت بعد از چهل روز تا دو ماه بیشتر در دم صحرایی و حجازی حسب الفنا قطع فویش سرد است  
 چند بیدار تریاق و فوایج فلفل شونیز حلیت همه مساوی و بعضی بپوشند و آنچه باقی مانده فویش صحرایی و معده را کند  
 چون آنکه در کت کوفه و بیخه بروغن زیند شتر بزخم مار و معده را نهند در دباغیا صفتی ساکن گرداند و با قلا  
 کوفه بدوشاب سرشته فی الحال در ساکن کند و چو گل گوشه چینی در پیش بسز که زرده کند لک و در وقت که زرد  
 فصل کند و فوایج و بیخه و سایر کوفه همین عمل کند و چون گرم را کوبیده بر موضع معده نهند در دم در دفع شود و کس  
 در دراد دم ساکن کند و گریز فویش را شوق کرده که گرم به بندند در لحظه در ساکن گردانند با صفت و اگر روغن گرم  
 در وقتیکه فلفل در چله باشد در کام او ماند و بهتر است که در وقت تولد کاشش میگرداند و در کامش میماند که زرد  
 زهر معده را که زرد در دو در کند و چون در یا معده را که زرد یکبار چنگ در معده شامند در دم شایا با طباطبائی  
 اندک که در حبس الطین را ساینده چشم پاکزیده مانند فویش صحرایی کند و اگر سیراب روغن بدیند قوت زهر را کم کند  
 و اگر چهل شغال را بشیر آب میو با گزیده بدیند فی الحال شایا بدو اگر سیراب کوفه بر موضع پیش آن بندند هر کار که کند  
 گوشت را و بر زخم آن بندند قوت زهر را کم شود و اگر سیراب بشیر بندند چینی و جد و زینت بعد که شغال مهربان  
 و بیخه که مذکور شد ناهست و گویند با جیل دیانی هم شغال ساینده بدیند و قدر طلا کنند نافع است و اگر ضرطین را با یک  
 تنوع بچیده بدیند با ورق تبر زهر را زایل شود و اگر سیراب جوانی بودی که زنده چه مار و چه معده را چه تریاق و چه زهر  
 هنوز در بدن او مانده باشد فلفل بود چیدم روغن کا و بیست و پنج درم بخورد قوت زهر را کم کند و زایل گردد و اگر  
 نافر کرده باشد ضرری ببدن نرسد و ضرر هم بودی تریاق چون مس خراطین باشد بیخه تریاق آن نرسد و نرسد و  
 خاتم لوک و لایق کلبل سلاطین است انشاء الله در باجیم در ضرطین مذکور شود و این صنیف نخبه بنوده و ازین بهتر  
 دوائی بیاقه و چون کبیرا معده را که زرد یکبار چنگ کند که او و فلفل باشد که در پیش با زرد برین درست برده صحت چهره  
 بماند در دم در مریج ساکن شود و اگر بگریز یا خمر و نهند که نخبه باشد که در دم اندک آب بر خفته زرد و طرفی در میان نگاه دارد  
 کتاب در فوایج زرد را با بلوغ و نهند تا بخورد در لحظه در ساکن و پیش زایل کرد و حسب مصلحه زهر بهتر است بیخه را



و تعلق بر باد صفت میم در نزد کور خواهد شد ان شاء الله تعالی بلیسیه لغاری کاجی و قومی آنکه گویند و باز می جو گویند تعلق فوقانی  
و سکون الام و کسر موحده و سکون تخانی و تعلق فون ارارد یا تخالی نیزند و بعضی عمل کنند بعضی دپس و قوی قوت که آنرا کنگ  
نامند و بعد بر اقطر و در که مظهر را در اندک فانی بر و برخی شیر در آن کنند و آنرا که در اول نف دهنند بیروغن لذت تر باشد  
در یک غلیظیدن است بعضی اوقات جناب آن بشود و مضا و طبیعت نیست و درم را در ساعت تحقیق مبدد صفتش  
چنان است که در هوای بسیار گرم متعبر بر نه شده بر و یک گرم غلظد و اگر زمان باشد با غلظد دیگر بر کرد و یک آن  
گرم کند و مراغه نماید و هر روز گرم کند و احتمالاً لازم دانند و در تقویت معده و جگر کوشند و درم دیگر عود نکند و قابل استخ  
فوقانی با و اولهف کسر موحده و انامی گرم که در طعام کنند چون زبیره و قشع و نمک فاضل و در تجویف و در ارضی و غیر آن  
و انخواه و شوتیر و بادیان و کشتیر و فریق میان تو ابل و ابان زبیر است که تو ابل شمال بشود در اشیای با به و ابان زبیر شهاب  
و خشک و افایاد و نیز خوشبوی را گویند که طعام را مملکت چون قنقل و در ارضی باب الشا باد بطیوس است  
با موحده و لهف و شخ و ال هملد و کسر امهله و سکون تخانی و ضم فی هملد و سکون و او جالبیوس گویند که این همچون مبدد  
پیش از زمان بزرگ کرده اند و این هم پادشاه آن زمان است که حجه او نام او ساخته اند و داخل ایارجات بزرگ است  
و خواهد و خاصیت این بسیار از انجم است که سود مند بود در مزاجهای سرد و در جگر و معده و امعاء و سپرز و کلیه و  
و درم خصیه تنهایی که نه و قونج را بکشاید و امراض مزمنه را سود مند باشد و بلغم غلیظ لریج را دفع کند و نسیان را تا یکی  
چشم و عسر النفس را از ابل کند و بیز از غلظهای فاسد پاک کند و باد را با بگند و سوز و جگر را بکشاید و شقی را  
نافع باشد و جزام و برص و هق و قوبار بر طرف کند و منانه را از رنگ و کلینین را از رنگ پاک کند و اخلاط دریه را  
اندر از ابل کند و مقوه و در غشه و فالج و صرع و سکنه و جمیع امراض باره زنده را که از نو و اولم بود نقاد به وقت بذرا نکند  
اجزایش است و پنج خرد است وزن یکصد و سه درم فراخش گرم است و خشک در اول درجه سوم قوتش تا چهار سال است  
سید این البیان گویند است سال صرع و مجزوم و مقوه را مقدار حدی باب شهبانج مدته سوط کنند زمان ادراکش  
بعد از ش ماه قدرش بیش چهار شقال در پنج فموم و غار بقون ص ص قصبه قوطری پانزده درم غار بقون است درم غفار  
و ارضی و ج مصطک روغن لبان بگده درم ریون پی بگدرم و نیم خود لبان حسب لبان فر بقون قنقل سفید  
قنقل سیاه و در قنقل خنیا نارومی قنقل اذخر کند و درم قنقل کادریوس فمومون یک چهار درم اسارون سیخ شنبلیله



سبل سدوم و غیره نامی که یکدم باکین صغی بر شد تا در بطوس صغیر در منفعت نزدیک است گبر و درین فوج  
وقت و زمان ادرک و قدر شربت و درهما فعال ص صمبر زردی دم غایقون بیت دم خضر آن بوج و در خجسته  
سوزنجان پنجه یکدم دم کادیوس فلفل بیض و اسود اسارون خورد بلسان بکند و در دم جدید چهارم حرکتی سبل  
بکند یکدم باکین صغی بر شد تا در بطوس صغیر در منفعت نزدیک است گبر و درین فوج  
و هبته تیرا مندرج و فالج و لقوه و سکنه و تشنج و نسیان و عشه و خوف و خبث نفس و متفقان و خیال فاسد و معطل  
و در اندرون شوش و ماد های غلیظه و در مفاصل جو قفس و در رحم و دوار و متعوط جنین و هبته نگاه داشتن جنین  
اهانت و سوطان هبته صلع و تیفه نافع است شیخ ابوعلی سینا مگویدین از خواص آن هر چه گفته اند نفسی ندیدم که در  
زبان و گوشتی آنرا سود دارد زمان ادرکش بعد از شماه قدر شربت مقدار نخودی آب پنجه را زیاده و کم ترش و سوطان بعد  
حبه آب شامه یا پنجه آب مزکوش و وقت اتحاد آن هنگام طلوع شعری یا بی ص ص مشک خالص جماعتان البسان  
فقیون نشان غلیظی تخم سداب اشبه کبریت صغیر آنرا التبر و آنرا مع جلی و کافور و قزق و سفید و سیاه و سیاه یا بعد  
ما میران جلی تخم بلبلون کف لکب اصناف صفرخ کاسنی حب الملک کت برکت و خردل بیض بکند و درم و کوبه  
ساق هندی سلیمونی غیر مفرقه و جوزی و او قحاح او خ جدید تر و تخم چر و تخم ز و فرا از هر یک ده دم طلا و قهره سائید  
زرب و حب البلسان شو تیز زاج الاسا کفر تلعب پوست کبک بکند تخم مغال ارب تخم خام غیر محرق فلفل سفید  
و تخم شبت و تخم آن و خطیبا انسان الصفا و ارض بلخ هندی صغیر فارسی عاقور عارز و زنده جرح بندق هندی اهل  
عراق و و هرا جشان شش بندان بکند چهار دم فلفل سبل تلعب قطع حرمل عدان بر سیاوشان فاقه بکند درم  
ابر سیا سیاه تراب الاربعه بالکثرت بکند یکدم صغیر سدوم فحاح بیت عدد تخم زو فاف و خشک بکند سدوم فلفل سیاه  
در فلفل بلبلون بیض زرافه و طویل بکند بیت درم کلیل الملک چهار دم و نیمه زرافه و اوسه بکند چهار دم و در دانه  
آنچه خوب است زیت خویاستد و باقی را کوفه و نیمه و کوبه را سائیده بشرب کنند بجای آن آنچه فایده مقام آن باشد  
و باس و زن آن عمل مخلوط و خروج و همچون نمایند لوم بر یا همه بیماریهای سرد و سرد و در رطوبت حده را کم کند و طهارت  
کوار و و هبته را نافع باشد و پیران و سرد را جانرا سیاه سفید بود و باه ایشان نیز از قوش سه سال زمان ادرکش  
بعد از شماه قدر شربت در ایام سرد و متفان ص گبرند سببهای بزرگ دانه و مفرقه کنند و در شربت تازه خویاستد



یکشنبه روز پس با کمین بسترشند و نیک بچوشانند و قاقلمه و خیر و او بخیل و در آرنی بکد یکدم و نقل و در افضل چون  
 بوار خضران بکد یکدم بکوبند و بنزد و بدین انگبین بشنند و در فکند و بخوابانند تا هموار گرد پس بکند رند باب الحیم  
 جبار الحیم و لطف و کسر موصود و جبار کبیر معناه توار کند و مکنه جبار یکم عطف و ضربه و کسر و جبر رافع باشد  
 آفاقا معات صبرین از منی دقیق مظمی اشراش بکفر و حی کند و بیاض لبس برشته بر موضع سنگینی بینند و بخند  
 یا بر چنانچه هم است جباری کفریض آفاقا معات لبین جبار صمغ عربی دقیق الکندر دم الاخون صبر اشراش غلبه  
 نومی المرنندی و کرسنه کوفه و خیمه در بیاض البیض باب مورد تر سرشته بوبندن و طین جبار مفرد ناغت  
 و ورق مورد سود با قوه و دمنده است و طین جبار و جبار الحی کفایت میکند و اشراش و دقیق الکندر کافی باشد  
 جد و از صرب زرد و از فارسی و ماه پروین و ماه فرین و سبیرانی امته بود او بر بی بوط الارض و بهندی نریجا  
 گویند و آن بختیج و فاقان چهار نوعست قیده و سیاه زرد و بنفش قیده و سیاه زرد و بنفش خطائی و این ضعیف از همه کد خطا  
 آند بودند و جد و آرد و بودند استماع افاد که انواع آن در یک محل میرود اما سفید درین بلاد نایاب است و زرد  
 و بنفش معمول نیست سیاه بسیار و بنفش کمتر باشد و بهترین بنفش است که ترش تر بنفش باشد و رنگ ندادده باشد و  
 نیل باشد و چون بر پارچه سفید باند بنفش تره خوش رنگی کند و هر چه بزرگتر باشد بهتر باشد فی الواقع دوای مبارک  
 و تریاقیت بلاذیت در سع و دلخ حیوانات و همه هوام مؤذی مفید و دافع همه مومم بالخاصیه و حکایتی که حساب  
 اختیارات میکند درین بلاد درسته هزار و صد و هفتاد و یک نطفه پور پوست و این چنین است که شخصی در مدینه  
 قدیمی دشت و دشنی قوی عجزه را مقدار دو و مقالیش داد و آن عجزه در حالت شدت بر رفت و گفت این  
 وج را از ترکستان آورده اند و چه این مرض بسیار نافع است آن شخص کتقال را کوبیده باب کرم تناول کرد  
 و در ساعت همان حادثه با و روی داد و چشمهاش از کاسه بر خوانسته بهوش گشت طیبی را آوردند و بعد تحقیق  
 و دیدنش همان حکایت بخاطرش سیده همان جد و آرد را بهمان صورت فرمودم و هر باقی بسیار کرد و انواع زکها و بعد  
 هفت ساعت عرق بسیار کرد و شفا یافت و آن در معده قدیمی کلی بالکل زایل گردید عیش کرم و خشک  
 در اول درجه سوم جد و از بنفش طمش در اول شیرین و بعد از آن تلخ و قاجم مقام تریاق کبیر است در همه افعال  
 قلب و مغوی اعصاب ریه و احشا و فاد در مجرب مومم قی پیش و افامی و سایر مومم قباله و قشع و محلل و منج و مسکن هم



دوای فابری و باقی اعلی و اسافل بدن و معوی باصره و باه چون با شرب کنه یا شامند نغوض و تقویت  
 آورد و چلاب ربع لاریل کند با بعد از شقیه تا هفت روز در وضع مضرت همه نه برای نباتی و حیوانی و معدنی کند  
 و استهوار را بر اکثر دو او رام حاره و بارده و صرع و خولج و غفونت اخلاط و استقا و عمر البول را نافع باشد و همین بدن  
 کند و در چهار حصه و برقان و وقوع و امراض بارده را سودمند باشد و طلای آن پاک کتفه جلد بود و چه در  
 دندان و در چشم و با سر که همه طاعون و دفع طاعون و دفع برص و بهق و کلف و نمش و حصص و خبلان موضع  
 و با مفید و یکی از فواید این ضعیف را ماده از سر فرو آمده در پاک بالای چشم بخند تا اس غطی کرد و سرخ شکل درنگ  
 دوسه نوبت طلا کردم زایل شد همان کس را سبب نوع سوم که از بخارات گرم و سرد معوی عارض شود حادث شد  
 و احتلاط عقل بهم رسیده در هر وقت یافت و هر فرد و نوبت بخورد و هر مرتبه نیم مثقال با کلاب سوده وادی  
 و عاقره را بعد از هر دو روز که تا رسید و فرزند ساخت حامله شود و در اول رازیل کند و ماده که موله آنهاست بر  
 و در غنچه از وی بیرون مرضی که تریاق فاروق نافع است این دوای مبارک آنرا زایل کند و امراض بار  
 با کتفه و امراض حاره را با نجا صیه بر طرف نمایند و قش تا بسیار را لها شتر نیم مثقال و از هندی یک مثقال هم در  
 شده و شدت اوجاع شدید هم که خمر بر باد با بربنی ذکر شود چند ضرر اطمین چون این مس را بشوند و در آن  
 مطلقا نه اثر نیند و اگر اثر کرده باشد اثرش اطل شود و سوم صحت یابد هر چند هم پاک و قال باشد و گفته اند چون  
 خستیش نیند و دو اثر اکثر دو خاک کند و این ضعیف یکبار اجرا آنرا طلیده غطی هندی که قرص را بر آن نیند  
 یا قه آخره که در قه بسیار میدم چون تحقیق کردیم دانه چون از نین هقدار خود بهم رسیده و کمر و غنچه  
 گزیده از نویم مجرب بود و دونه قالدیوک و دواج داده این جدا داد و آن ایسان نهاده شد از سر بر طرف  
 کرد و چون مضرت آنها رسید و از کجا بیابات و نوادرات و لایق خواتیم قاصره و اکاسره و صفت آن  
 بگیرند خراشین اندین سرح که زمین یا با باشد هندی بشود کپطل و یک شیار فرنگدان پس پاک بشوند و در کپطل  
 شرب کا و خراش است تا بوز دو خاکستر شود پس مثل و کنار و جابلعل و شیر زره که کنه غسل و طبله و طبله و آله و اشخار و شمر  
 شتر و خنده و شمش دروغن کام کند نیم مثل در ساد خراشین مخلوط نموده بسیار را بکوبند و با یک گردانند پس  
 در اشخار بفرستند و یک بالند و فرصهای تنگ سازند و خشک کنند بعد از آن کودی بکنند با آن خری یک



و بیازند چو بهای خجک و دوزیر و بالای آن چو بهانند و آتش دهند بسبب این که او چون دوسه روز شود و آتش بر طرف شود  
 خاکستر را سپون کنند و بشویند فانه نامی مس خراطمین را بستانند و بشویند پس بگذارند و از آن بکین ساخته در کشت بکنند  
 و اگر خراطمین را با شکار ساییده در بوت کتند و آتش بکنند و متعج حادی بدینند شاید و گویند چون خراطمین تازه زدند  
 مس اندازند آب لیمو و سر دیک را محکم کنند بسپوش و دوزیر دیک آتش کنند جدا تمام در دیک در سر پوش متصافند  
 و نیز بعضی چنان است که با خراطمین در ظرف سفال کرده و با صندل و قالی روغن جایش و زرد عمل و سه درم نگار بکنند  
 و بنهند تا کتند شود پس فرسها بکنند و در میان ظرف در آتش بپزند چون بسوزد زره را برابر دارند و آب کنند حلقه و  
 مری در صفت میم نشاء الله تعالی مذکور خواهد شد جلینجی قفاحی نافع است ضعف دل و خفقان را و مفع است  
 کل سبب شیرین بکن که بر بگذارند تا طوبت آن نشف شود پس بکین قند بسایند و هر روز بریم بنزد تا چهل روز و اگر  
 و بخار بکند باید جلینجی قفاحی سردی معده و جگر و سرفه و سوزانند که از سردی باشند زایل کنند اما محروم از  
 باشد مصلح با دیان است طبعش گرم و تر است در درجه اول اصل بنوریکه در جلینجی قفاحی مذکور شد معمول دارند جلینجی  
 قوت معده و دماغ بد و دل را قوت بخشد و از صفات است اصل بگیند شکوفه بی و بطریق کل انگین بد جلینجی قفاحی  
 مقوی دماغ و معده و مخفف طوبت غیره معده و غیره و دین و در در مفاصل و قفس و فواید وقت تنگ کرده و مشا  
 چون بگرفتن تر بد جو شایند و صاف نموده بنوشند که رغو و فواید و استخار زبان و ابتدا مفاصل را نافت گرم  
 دوم در بد و خشکی معده قوتش تا چهار سال حضرت بیکر و مورث عطرش و مصلحش شخاش است ششش و طبعش پانزده  
 و از جم آن چهار شقال و باید بخش از ش مثل آن آب باشد تا بثلث رصص کل عمل مسا چهل روز در آفتاب  
 جلینجی قفاحی چون علی متصل بود مند بود که معده و سرفه و سوزانند که از سردی بود و دفع باغم و قوت  
 معده و باضمه را بعبادت نافع بود صس بستاند و رق کل تازه بکین سفید دوسمن و اگر چهار من بکنند شاید و بخار  
 در خیم قفاحی معمول دارند جلینجی قفاحی را قوت دهد و خفقان غشی و ضعف دل و سودا دفع کند بکنند  
 کل کاو زبان تازه آنچه خواهند و با قند در هم مالند و اگر تازه نباشد خشک آنرا بکباب تر کرده توان ساخت و هر دو  
 در هم آمیزند و در آفتاب بگذارند تا چهل روز صلاب که اصطلاح طب است و معرب کلاب فارسی است و گاه تمام  
 در شفا میفرمایند نیست و حال مجرب بطلاق می کنند و از این جمله قفاحی و خطای می بیج در معالجه می شود پس بکنند کل

جلینجی قفاحی نافع است



سین آتش نرم چو شاند و کفک بردارند آنچه آید و بنهدم نغفران بوده در وی حل کنند در حالت گرمی وقت صحت  
 در آب بیکند و می آسانند جلابی شیخ الرئیس اختیار اوست و گاه طبا طلاق جلابی بیکند شیخ اراده بنمایند  
 معتدل است در حرارت و برودت گویند بابل است سردی و تری گویند میل گرمی دارد و حافظه صحت است  
 تری بخشد و از خافق میکند و نورش بنده و جگر و معده و شش در دل را می نشاند خصوصا اگر آب تازه آن شیرین کنند  
 و بعد از سرد شدن بنوشند بلکه در آب برف سرد کنند در صورت قایم مقام آب هندی است و نیز در عصاره طریب  
 آن و تری تب را بشکند و سوزش را دفع کند بعضی با کبرکسج و کلاب تلخ و تند می اندازند و آن نافع در معده سرد  
 اگر گرم بنوشند و در صحت صاحب فیه و فحیر سوج و زلالی معده و نور را که از وی اجتناب کنند که اگر آنکه شراب است آن  
 و باید طرف را ببالب بکنند بلکه مع آن خالی باشد تا غلیان بگیرد و پارچه بسیار بر سرش نه بندند و خمر مگر فریبند  
 از غلیان آن انضایع نشود اصل را لور یا عصاره آن دو و قه آب شیرین در وزن آن بکین تمام آمدند جلابی  
 که طبع لزیم دارد و در شتی طبعی پسند را سود دارد و خدوند قوی و فایده و قوه که با علامت صحت است و نیز در آب  
 و جابا عمل با شکر کین است پس آتش فیه بنده و کفک دارند و بنوام آنند قباب سرد یا میزند و اگر است که باشد در سر عصاره  
 در سر کلاب آگند و بنوام آن را در طبعی بهترین است که است عمل المصلاوات آن است لطیف در دوزخ و کلاب و در اول کین  
 بریزد که آنکه خون از وی آگند و کین کین در دوزخ و کین صحت در دوزخ و کین صحت است نه از وی او که قابض است از وی  
 که خوب نرسیده باشد پوست کیند و پارچه پارچه کیند و در آرد سفید یا میزند و میزند و کیند از نمانی پس در یک شیخ  
 اندازند و آرد خمیر کرده را بریزند و بریان کنند پس بر آورده بطریق فرصهای کوچک آنها کرده بریان کنند با  
 در جابا بنزد جو از آب طبع وی گرم و غلیظ است بابل تویست بدن را غر فربه کند و پارهای سرد واقع کند  
 و وقت منی را بریزد و اگر آگنده و خون تیره تولید کند و مضره سرد و جگر است و مصلحتش اما ترش قبل از آن صغیر است  
 یا خشک لیم چهار طبل در یک کنند و ده طبل آب بران بریزند و آتش نرم چو شاند تا مهر شود پس صاف کنند  
 بغیر بال با جو شاند با یک طبل بنات کوبیده و نیم طبل عمل و بنهدم نغفران و یک طبل شیره حقیقان میدهند و شولند  
 پس یک طبل شیخ با کین در طبع طبل جوز پوست کینه کوفه و چون تیار شود در طری کیند و گاه بیادام شیرین است  
 و بعضی از وی عصاره سازند جو از آب بخور گرم و تر است خشونت سینه را بر دوزخ را نرم کند و می را بفریاد و بول



اگر یک عسل الا نهضام باشد و مصلحش شکر است صفتش جواز بیخ بسازد جواز الحیم نیز است که از نان خمیری که بر عسل  
 گرم و زیت با عسل انخت سره خشک و خشونت تشبیهش با و نایب است لاغرانه بخندان را بد زرافه کند طبع  
 نرم دارد و اگر آنکه اختار امضرت مصلحش صلهای طویر بود قبل از خودش که گاه تولد نکند و یک کرده و اول  
 سد باشد مصلحش سرد مزاجانرا عمل و گرم مزاجانرا شکر صفتش چنانست که مانع میده خمر را در آب شیر تازه بخوبی ساند که  
 باید و ضرر به بالار و رخ بادام با کجی بریزند و با عسل شکر با حلاب شیرین کنند جواز لب الخمر در گریزند آن کندم پاکیزه و  
 دیر تر کند و یکی از این شیرنهاوی اضافه کند و برابرش آن جز بندد و در نور بنده تا بر دهن البه دبا و خیراید و غولاد  
 البه جواز لب الخمر صفتش فانی حوام منقوع سبب مصلحش بود و گویند معتدل باشد و جوهر دماغ را تطریب دهد و روی  
 بقراید چون ضمضم خود را با بطی ایضم باشد و مصلحش حموضات قبل از روی صفتش گریزند ضمضم بادام و یا ناله کند فریزه  
 بالایش روغن بادام و قند و گوشت کیان پاک کرده و بنیزد تا گوشت بپزد و جواز لب الخمر شش است  
 که با شکر و روغن بادام سازند و گوشت کیان طبعش گرم و زیت با عسل بخوراید و شکلی دماغ و سره و خشونت  
 سیندوش فرزند قوی را کینه باشد نایل کند و صاحب لاله گرم و خشک را نفع کند و گاه مضر بود اما ضعیف و مریض  
 کند آنها را از جهت مکتب مضمومی مصلح آن خوردن میوهای قابض چون بهی و ام و دو غیره صفتش شکر کیان در آب  
 حل کند و بقوام آرزو قوام رقیق پس ربع حصه آن بمید کند و شکر حصه شش خاش باید با آنش نرم بنیزد تا  
 شود در وقت فرو آوردن زعفران و قدری کلاب باید اضافه کند و بعضی نصف شکر عسل کنند و روغن  
 بادام **العطائف** اگر با جوزه عسل بادام و شکر سازند بهتر است گرم است و معتدل در طوبت و سیرت  
 تا زود تحمل بصفوت شود مصلحش نضر حل شیرین است ضمضم بگیند قطایف بر کرده از بادام و شکر بریان و جوانب آنرا  
 در پیله بنهند که در زیر روی و جاج باشد و بنیزد پس جواز لب الخمر اگر دانه در گمان قطاف لاله بر پیچیده و در پیله شکر  
 بادام و شکر بنهند مانند که در قطایف بنیزد بریان برسد و روغن بادام پس سببش نهانه و نیم طلعت بعضی عوض بادام خورد و عوض آن  
 روغن جو میکند و بالایی آن گشت نیاکین بنهند جوزه و شکر و کون و ذلال جوهر شکر و صوده کعبا مانند که گوشت نان شیر شکر است  
 بی فواید باز و گاه بگوشت گویند که شکر است که بنهند در زیر آواز آن کندم و بنیزد تا برانند و باقی بنفشه شکر با عسل  
 و ضمضم صلبان بلخ و طوبت معده است جوهر در آب المیزان است دانسته شود جوهر شکر کبابش فانی یعنی گوارنده و فرق میان جوارش



و همچون نشت که همچون تلخ و شیرین خوشبو و بد بو خراش نرم باشد و جوارش خوشبو و خوش طعم و درشت می باشد  
 دست که هرگاه طیب خا که کپی ترتیب بدوی نور آرا کند نشاند و بر می صحنی و غریبی شودی آنرا اعتبار دهد و کینه و  
 آنرا استعمال نماید آنچه بر عظم است بدل فرزند و او دینه پاک با کینه نو که در وقت تعیین آن و حال نضج آن فرموده اند که  
 کند و خاک آن بچکبایا پاک کند و هر کچه قوی است در آن و سنگین جدا جدا بکوبند و هر چه ادویه حدیث در آن و آن بنشیند و قدر  
 سماق بسیار با کالی یا آنچه معین شده و جواهر بسیار نرم صلا کند چون بخار و ادویه معاین را خوب نرم بمانند  
 جوارش و اطریض و صوف را درشت تر کنند و باقی ترا کبب با هر چند نرم کنند بهتر باشد و متعفن تر بود جانسون میگوید که  
 کمونی بکار دهم و آن نضج که از آن توقع دهم نیا قلم بکار در بول آورده از آن رنج بسیار دیدم نمکین شدم که مزاج من  
 بدین حد بناه شده است که در این روز در نفعت می باشد و مضرت می یابم مناسبت شد مکان بر دم که از آن بسیار نرم  
 بوده دیگر باره ساختم و جوارش را درشت تر کردم نفع آن ظاهر شد و دم که نهلاط جوارش را بسیار نرم بیا کرد و در حد  
 نکند و متعنی که حکم علی الاطلاق جل شایه عظم بر نه در آن و دعیت نهاده بد را ممنون کند هر چه صمغ و عصاره است  
 در شراب غیر آن تر کنند چنانچه مثل آرد آب کنند و عنبر در روغن بعد از آن در دروای دیگر بماند خوب هموار  
 و با کین صاف از موم جدا کرده و موم بر دست در نستان سوزن او عییل کنند و در تابستان دو چند و در ظرف طلا  
 یا قلعی یا چینی نشیند یا گاشی کنند و باید چاکشت آن ظرف ناص باشد تا اگر کبی باشد که بر جوشیده در مزن تا باشد و در  
 را نشکند و معاین که بر لگه گاه بیاید چنانکه تا سجا از روی برود تا و قیبه تمام شود بعد از آن نگاه باید داشت و قیمت است  
 جوارش است گفته اند سه سال با نیتیرماند بعضی گفته اند که تا در طعم خود تغییر نیابد و درک توان کرد که چه ترکیب است در فعل خود است  
 و هر گاه نیتیر آن کرد و در تغییر کرد و بکار نیاید و بجایده باشد و زمان اولک جوارش است از یکما تا چهل روز با جوارش است  
 سهل از جانر و تا قوش باقی باشد و فرق میان جوارش و همچون نشت که ادویه جوارش خن و ادویه معاین باشد و  
 و خوشبوی بود و در جومات شیرینی تلخی و تیزی و تندی و کیره الراجح و انواع طعوم و رایج جوارش است از جمله حد  
 با صلح آورد و شتهای رفه را باز پیدا کند از این نخچه و مزاجش گرم و خشک و درشت است و در دم قدرشترش و در شفا  
 صل نهاده در دم و در خام و صطکی که بخیزد قشر آرج و پوست بیرون بسته در دم قدر مفید کین باید ادویه را کوفته  
 با قدر موم بکرم یا نیتیر و بسیار است کرده آنگاه بر کوسک نخچه هموار کند و بکار بندد و در همه جوارش است همین قاعده است



جوارش اطعمه دیگر که معده را اصلاح آورد و بسوزد کسی را که در طبعش می باشد و در معده مندا باشد اجزش خیر و او خفاقی ترش است  
 چهاردهم حال اول آنکه بیشتر در بیهوشی می مانند تا هم اگر در وقت غریب صاف کند و با کفیند و نبات بقوام آید  
 و بر سر و تنک نیز جوارش ابرج باد که را بنکند و طعام را بکوارد و بکوارد تا خوش کند و لوز را بکند و کند و مفتح است  
 یازدهم و هفتم زن آن بی و نه درم و یک کنگ نیم مازح که در کت در اول درجه و هفتم زمان تمام قوت در اول اجزای  
 مذکور شده شش از کتقال در درم صفت است با کنگ شکیدم و قطن جز بود و اقل فلفل خیره را چینی خولجان  
 در اصل مصلک که یک کنگ درم شکتبی دانگ نیم یک مین سفی بسزند جوارش است همانا کف محله بن کسب از بی و هفتیه و  
 نافع باشد اجزش هفت است مازح گرم است در اول درجه و هفتم شکت در درم و هفتم قطن در و سال شش در حال  
 سبب مصلک کل رخ کت اول و بی و چینی ترید یک کنگ درم و بی و ن در درجه و هفتم هم بی و سه که کل بسزند و گفته اند که  
 فرجه را چون ترش ترند و سعی بخورد اگر در شش باشد بر شیر دانه و در خلاص جوارش قهوه کرده سردا گرم کند و باه را نیز  
 بسیار و محفوظ تمام آورد و در بیابان طبع را در اجزش بی و هفت است غیر از فایند وزن آن شش درم و هفتم فایند  
 مثل آن مازح گرم است در درجه و هفتم شکت در یک کنگ در نیم شش درم و هفتم با اعلی علی الریق در درجه  
 نفع قضیب کا و سوان کرده و سوره و خصیه شعلی به یک کنگ درم کرده اند و قطن را از شش تا هفت و گوید فلفل از شش  
 در اجزای و معاینه بیست و هفت است تلخی آن اصل میون بذل صعل و لحم و طبعه و کرات فخر و حصر و خج و  
 و حب که در اول آن اجزای و کج و قشر و تب و درین وجب الصنوبر و حب لاشه و قطن شوی یک کنگ درم و هفتم شش قطن  
 خولجان در اقل سرتقو یک کنگ درم و چینی جز و یونین یک کنگ درم فایند فون هم یک مین سفی بسزند جوارش  
 بضم هم بود و کونین هم که فانی و کون فانیب سایان این از انتمندان رضای بود از بزرگان ایشان چنانچه  
 شش و هفتم در جرج و بدش جرجیل هم حکما فاضل لها کمال بوده اند و کتب ایشان نماند و هفتم گوید که از درین  
 و ایمان خود بر با ششم اگر چه گرمی را با بیاض و این بهتر دیده باشم و این ضعیف کرد تجربه خود و یک کنگ درم و هفتم  
 و پنج شدید را بکشد و قوی و غمنا از باز دارد و کتسب را از بایل کند بخصوص با دمای بوا سیر را و در باه بیفزاید اجزش در  
 وزن آن بی و یک کنگ درم یک کنگ درم است و هفتم درم و نیم است مازح گرم و شکت در اول درجه و هفتم زمان  
 ادکش بعد از چهل و شش است از آن بجز هم درم و نیم است همانا شش درم است صفت محموده انطاکی ترید و هفتم



یکه چنان فلفل قاقه صغیر بکند سه حال تجزیه داری یعنی اوله فلفل بسیار جو را بکند و متقال و نیم اجزا را کوفه و نیم جزا  
 نبات را در آن ریخته بسیار هم نهند پس با کبکین باقی بسزند جوارش صفت موافق نسخه فلانی صفت قوی فوج را و بلغم  
 و معده باشد و ریاح بواسیر و وجع خاصه را و باه را زیاد کند با جزاده جزوست و زمان بی و دو درم غیر از نبات صغیر  
 بکند مقدم و نیم فلفل تجزیه یک چهارم قاقه داری یعنی با کبکین فلفل جو را بکند سه حال فلفل نبات نیم کوفه و نیم جزا  
 معجون سازند جوارش انجدان نافعست نفخ نکند و معده و باد های غلیظه را جزانه جزوست و زرش نو دو یک درم زرش  
 گرم است خشک دو درم جویع قدرش برش دو متقال صغیر فلفل گرم کرفس یک درم دوازده درم انجدان سیاه چهار درم  
 انجدان سفید سه درم فطره سیاه سیون آمیزان قوی حاشا سیاه سیون بکند شش درم بصل صغیر بسزند جوارش انجدان  
 نوع دیگر که همان نفع کند و روغن را ازل کند و جشامه صغیر را بر طرف کند فطره انجدان است قدرش برش دو درم فلفل  
 دار فلفل یک چهارم آریا تجزیه یک ششم آسوان را زیاد صغیر تا خواص حکم کرفس یک درم انجدان پخته درم کبکین بسند  
 جوارش انجدان معده و کسر را کسیر که جویع است باشد و کرده سرد است را سودمند است اجزایش برده  
 و زرش سرد دو درم زرش گرم است هر دو درم خشک دو درم جویع برش دو درم بلخ بادیان سیون و بصل صغیر  
 صغیر ان سیاه درم نیم جویع و کند با کبکین شش درم تجزیه بلبله یک درم مقدم نامخواه کرفس سیون قاقه صغیر زره کبکین  
 داری یعنی یک چهارم بلبله سیاه قرقه یک درم مقدم فلفل دار فلفل یک چهارم سیون درم فلفل یک درم کبکین صغیر بسزند جوار  
 انجدان گرم که ریاح معده را ازل کند و همان نفخ دهد که مذکور شد با جزاده جزوست اولان چهل درم مقدم شش درم  
 صغیر فلفل دار فلفل یک درم مقدم آریا تجزیه یک ششم سیون بادیان صغیر کرفس نامخواه یک درم انجدان پخته درم  
 بصل بسزند جوارش انجدان سیون با سو فلفل و جویع خاصه و قوی راومی سنگ زنگ یک شانه و کرده را و او را  
 بول و همال طبیعت میکند اجزایش صفت جزوست شش درم صغیر فلفل صغیر فطره سیاه سیون فلفل صغیر یک درم و نیم جویع  
 چند درم سداب خشک زده درم نیم جویع و مغز بادام شیرین بکند دوازده درم کوفه و نیم جزا و نیم کوفه و نیم جزا صغیر  
 جوارش انجدان یک درم نافعست قوی را و باد را و بلبله طبیعت همال بلغم میکند و از معجنات تری است برت اجزایش  
 چهار قدرش برش تا مقدم صغیر کبکین زرد لیمو خوب و بسیار نرم بکوبند تا مانند حلوا شود پس بادیان درمی کوفه و نیم  
 و کبکین یک درم دوازده درم بول را تری کوفه شد هم را با هم مخلوط کرده با صغیر صغیر را بخت بسزند جوارش را



قطع میکند سه سال در پی غیرت اجرا شده است اوزان یکصد و شصت شربت ششقال ص ششک تخان سیب  
 تخان پنج یکدوم در طباشیر کبریا آر دکتری فو قل یکد چهار دم کل سرخ حب لاس یکد شصت بند حاصل مقلی بر فدیوم  
 حب لاس پاره دوم نیو فرغ خان ناه بود یکد چهار دم سماق شصت دم کافور سه دم برب ارج باب فلع نشیند جوار  
 بد و زعفرانی معده و باضم طعام است و دفع بادای غلیظ میکند با جز این شست فروزش چهل و یکدم مزاجش گرم است ششک  
 او خشک است در دو درجه شش شش سرد ص گشش ناخواه یکد دو دم مصطک خولجان غرقه فو قل یکد سه دم حب لاس ساد  
 بیت دم آبل چیدم که مصفی بشند جوارش بسیار است و سرد و سده و او اضم رافع باشد و بادای غلیظ را می  
 اجزایش یازده جز است و زرش شصت و سه دم و نیم و قدر شش ششقال ص بسیاره فرقه فاقه صفا و کبار بخیر  
 دار فلفل در اجنبی آسارون یکد چیدم فلفل و دو دم فو قل یکدم نیم قدر فیدیت دم کوفه و جیبا کلمین ص صی سهند  
 جوارش آباد این جوارش اسلبان نیمه علی بنیا علیه صلوة و سلام ساحت صاحب دمعه سرد اوسود دارد و نیا  
 رافع کند و ذهن را لطیف رنگ را سرح گرداند و کیکه این جوارش را میزداید از سرخ و ریاضت و خشم و غضب  
 و غم نگار دارد و از ما شربت بسیار و شربت نیمه سکر است پرمیز کند و طعام اسفید را چ باشد اجرا این ترکیب در ده است  
 و زرش نو دو دو دم مزاجش گرم است در دو درجه و پنج ششک است را اول در جز سوم زمان در اکثر اعداش ما فو قل سرخ  
 السید که یکد پنج سال ششش و دو دم پنج گشش و بادایان ص فلفل بلبله سیاه بلبله آله جدید است که چهار دم  
 و بلاد و جشک و کربلر دو حب آنها یکد دوازده دم سده شصت دم داروهای خشک کوفه و نیمه بر و غن پاک و خربند  
 و بلاد را یکد اندر عمل آنرا گیرند و بلاد در عمل یکد اندر و بیامینند و بهم سهند پس با دو وزن او و یکد مصفی سهند  
 و گذارند جوارش تر بد جوارش مندی است که مذکور شود جوارش سرخ جوارش ارج است که مذکور شد جوارش  
 قلع خارج تقویه معده و احتیاد باغ و باضم نافع است اجرا آن مغنت و ششش ششقال ص ششک سیرین جوار  
 از پوست و تخم پاک کرده با شربت بجای بخوشانند تا مگر شود و از پر و زرن بیرون کنند و با نیمه گل نگر سفید و گل  
 عمل مصفی بقوام آوردن فلفل و در فلفل و فو قل یکد دو ششقال بیخیل چهار شقال زعفران خود پند یکد پنج شقال  
 کوفه و نیمه بدان بشند و در نیمه بگرفلس و در فلفل نیت و ششک یکقر اطم است جوارش ممری مغنت  
 جمیع در بهار و بلبلول را در مخصوص است بقولنج اجرا جزوست و زرش چهل و هفت و نیم مزاجش گرم خشک است



درد و درد و غیره از آن کجای بر شات سهل همک همان و رک ساخته شود قدش بیشتر باشد هم بوجه از منی زیاد  
 کرمانی قطراسیون تجلیل فلفل سفید بکند دودوم و نیم محمود و نیم جرد هم که متقا مفر با دم شیرین قشر ورق سداب بکند  
 دم خرمایا یکشنبه زرد سرکه انگوری بخیا نندین خوب بکوند و ادویه کوفته و نیم زردان مخلوط نموده بدوزن  
 نیم عمل مصفی بسند جوارش تمی گری در دفع قریب با اول اجزایش است است فززش شدت نه دم بغیر خرمایا دم  
 مزاجش گرم است دودرد و نیم خشک با اول دودرد دم قدش بیشتر و متقان نیم صمغ صفا صمد و یکشنبه زرد سرکه  
 بخویا نندین بدست لایه صاف کند و سداب خشک تجلیل بکند سیزده دم فلفل سفید دم بورد از منی نیم  
 متقا دم متقا کبکصد و پنجاه عدد محمود پاتره دم تریب دم کپین مصفی بسند جوارش تمی گری دیگر که هست  
 پتهای کند و باستان فرستان روان خوردن این ترکیب سهلی است بریخ و شفت اجزایش است فززش جز  
 اوقیه و نیم که کبکصد و پنجاه و نیم دم و دو دانگ باشد مزاجش گرم است و خشک دودرد و نیم بیشتر دودوم صمغ صفا  
 سفید بکند یک اوقیه محمود و دو اوقیه نیم خرمایا متقا دو اوقیه متقا دم متقا مفر با دم شیرین ورق سداب یک چهار اوقیه  
 سابق کپین بسند بعد از آنکه راد رسد خویا نندین باشد یکشنبه زرد جوارش تمی ناغ و دیگر که از منی بن اسحق  
 قویج و پنج محده را اجزایش شرف و بیشتر چهار متقال فلفل تجلیل بکند دودوم و نیم سداب اوز قشر یک چهار دم محمود  
 دم و نیم خرمایا چهار اوقیه یکشنبه زرد خرم خویا نندین اخته پوست اک کند و زردیزون بکند نند و ادویه  
 و نیم زردان مخلوط نموده کپین بسند جوارش تمی نیم خرمایا فلفل جوارش جانفوس اجزایش را خاصیت بسیار  
 هماندم را قوت دهد بوی دانه را خوش کند و با دانه را بشکند و بسیاری بولک از نری شانه بود باز دارد و سرفه  
 بلغمی را بر دوا را قوت دهد و لوز را صفا کند و بادای اسود و بوانکی را بر دود و در کراسردی باشد و فززش و جوارش  
 سودمند بود و با سیر و یک کرده لودف کند و سیای موی را نگاه دارد که سیر است و یکروزه جمال کند ازین امر  
 مذکور یعنی باشد با نثره است خراج شکریا عمل مزاجش گرم است خشک آخرد و جز زمان ادکاش بعد از ده روز که  
 ساخته باشد و فززش چهل و چهار دم قدش بیشتر و متقال علی الترتیب و اگر بعد از طعام بخورد و با باشد و هر چه گفته  
 باشد بهتر شود و صمغ صفا قله و چینی خوانجان و فلفل آنکه صد گونی تجلیل فلفل سفید و فلفل قطره عری  
 بلسان اسارون حب الان صعب الذیره بکند دودوم مصطکه روی ده دم قدش فزید بوزن ادویه کپین مصفی بسند



جوارش خنر منقول از توست طعام لاغرم و باه را زیاد میکند تا قی بسیار و قوت معده و قلب و حکم میزند اجزا  
دوازده جزوه است ز قش وای جزئی و چندم قدیشتر تا بقدم صحن شیرین که بر کل در خرم آب عمل بچو شاند  
تا پنجه و دس در اوان سنگ کالند و از پر ویزان بیرون کنند و باد و طبع صاف بقوام آزند و این ادویه کوفته و خسته  
که درشت تر باشد داخل کرده همچون کنند بر محل مصطکی در چنینی جو را بود آقل قرض لسان اعصاب غیر زعفران و خون  
سنبلی کله در دم تقابل چندم است جوارش حب الاس قحمت نرم طبیعتی قوی که از باغم و طوبت باشد و در بعضی که  
از معده باشد و معده را قوی کند و مهال فی بلغمی از دار اجزایش است دو جزوه و درش چهار صد و چهل و چهارم و  
دو دانگ ز اجزای گرم است در نیمه در خشک در اول درجه سوم شش سال ششتر تا شش سال حب الاس خشک کین  
بلبله یا به و بلبله و آلمه و طایفه که چندم فلفل در فلفل تخمیل بگردد و مصطکی و قر و ما آفله و کر و یا و چون و چون  
سنبلی بلبله قافله که چندم جو را خوش و ناخواه بگردد ماسخ مهندسانا که چهارم در عمل بقدر حاجت جوارش  
حبه خضر اغنبت با اسیر در معده و بدبضم و در طبیعت را و این ترکیب پزده جزوه است وزن آن صد و چهار  
درم ز اجزای گرم است در درجه و نیم خشک در اول درجه سوم ششتر دو درم بدفع کا و دو عقداوی ادا میگردانند  
مبجوده باشد شیرینج حبه خضر اصل بلا که پنجه تر که شش تا شش که پزده است چهار تا سار بلبله کابلی و بلبله و آلمه  
همه شروع انوی تخمیل در فلفل سرخ کابلی ماسخ هندی شیطج هندی که چهارم فلفل و سرخ و سرخ و سرخ دو درم بر  
و روغن کا و بقدر کفایت همچون کنند جوارش صفا جوارش بلا در است جوارش حب الاس شش خار جمجمه و موم  
و ضم منشته فارسی بریم آهن و چرک آن هندی لوه و کیت گویند اغنبت صاحب معده سرد و با اسیر و سر بهار آلمه  
در و اصف مسخ کنند و پنجه طعام پدید آورد اجزایش دوازده است اغنبت الحمید وزن آن یکصد و بیست و نه  
خشت الحمید مثل آن ز اجزای گرم است و خشک در درجه اول ششتر دو درم یا ششتر یا دوغ کا و سکه که فلفل  
جمجمه و بلبله کابلی و بلبله و آلمه و روغن سوسن تخمیل جو خام جو را ماسک گل سرخ سنبلی از هر مصطکی  
بگردد درم خشت الحمید تیز بوداده مثل جمیع بنیاست بشند جوارش خشت الحمید دیگر قوت میدهد معده  
و حکم سرد را و نفعت خروج خون و بهر را و اعانت میکند ضم را و قوت میدهد قلب اجزایش است دو درم شش  
هفت سال و بیشتر شش در مثقال با اسیر بر مواته ص و در کل سرخ صندل صفا صندل بلبله کابلی و سنبلی



محل ارضی کثیر غلبه کاذب و زبان در صحنی کبابه قافله تصدیکه قرقه صد کوفی پست بیرون است و قلع محض زرشک  
 حب اس لاس پست پنج بکده درم خبث الحیدیکه سه مرتبه هر مرتبه چهل روز در کسر شرب بکر که ده سائیده و خشک کرده باشد  
 سی درم سه وزن آن عمل صاف نبات که با کلاب بقوام آورده باشد سه شرب جوارش خبث الحیدیکه یک کربان  
 خاصیت دارد جوارش دوازده ساعت زرش صد و نود و شش درم زمان ادراکش بعد از شش ماه و نهنش است ل قدر  
 شش درم ص ملید یا ملید آگه در بنز و فلین ل در اقلل تخمیل معده طبع منبل طبیب که غشوه درم یکم کوش  
 و کرفش یک چهارم خبث الحیدیکه در صد درم بروغن کاه و موت کرده به وزن آن عمل صاف بسترند و در نهنز  
 دیگر خشک یک درم کرده اند معلوم نشده که کک لک است یا کک جوارش خبث الحیدیکه یک چهارم این درم  
 بیه قدر فساد مزاج را بصلاح آورد و ضعف نهم و غفونا تر از طرف کند و معده و جگر را عظیم قوت دهد قوی کج  
 دوا بر ابری آن کند و رنگ رو بر این رخ گرداند و ضعف ساقها و هتقان که سبب آن کثرت بردت باشد را  
 کند و ابتدای برقان و سوراخینه و تهامی لمی و بواسیر و انواع هممال آنرا باضع باشد بشرط آنکه استقامت در حرارت  
 نباشد و بعضی ازجه با آن ترمو وقت کند و بعضی زمان میباشند که رنگ ایشان زرد و مزاج ضعیف و ناتوان  
 و بیج دوائی بایشان بخسارند که گرم و تر و نه سرد و نه خشک درام زرد و ضعیف و همیشه لالان و تخیف بکله از در  
 و اخذیه مضرت میانند و آخر باستقا و برقان می کشند و این ضعیف قوت باصفا کرمی که مانع نفع ادویه و اعاده است  
 این را دفع کند و برقان فاش را نیز دفع کرده زرب شدت قوت معده و جگر و چهارده روز با جدی داده نشده و آن  
 قلی عباد الله و سفا خواهد خلق الله و کند بخورم که ننیده ام ترکیبی را که در قوت معده و جگر نفع ازین ترکیب باشد لیکن  
 باید تقصیری در معرفت و او مرض شود و جوارش شش عدد و شش یک صد و ده درم زمان ادراکش همان روز ترکیب  
 قدر شش تا چهار شغال بود و کاه که سگاش گرفته باشد و شش بر باشد به کتد بندک بقدر یک بکلو فروز و مال  
 کم کم آب روغن میاشامند و غذا دیمدت اگر چهار بر چلا و ویلا و کاه و روغن کتد سائید اگر چاشتها قهزندان با روغن  
 و شام هم چلا و هم مناسبت و مرغ ملا و کاه روغن اگر گاهی خورده شود میتواند شصت حب لسان حاصص بپزده درم  
 مانحو ابر تخمیل قلع در اقلل بکده درم روغن کاه و خبث الحیدیکه شصت درم و کاه حب لسان میت درم شش  
 و خبث الحیدیکه درم و فافع بوده و فاقوی در اثر عمل آن نشده بکیر خبث الحیدیکه پاک را زوا صلح کبلون روغن شام



باشد و هر چه نوز و هر که بکند تا خون صید نیز در دست تر مانند واریزه بسیار کوچک و هفت آب بشوید تا چهره  
 بسیار نرم است آب برود و طرف آهین کرده اندک بریان کنند و روغن گاو که در میان بال اندیس بردارند و باز روغن  
 مانند و با او مخلوط نموده بشکریا قوام داده بشنند و گاه غسل و قند و بهترین است یا نگرسیاه پاک کرده بشنند تا بپزد  
 بایش همه در دست باشد مخصوص حب الرمان خیسیل و علامت صحت است که تکم قبض شود و چهار روز بر فراضه گذارد  
 جوارش خوب است که رافع کند و زرب و بهمال صید بر لایل کند اجزایشش خرد است و فرزند مسادی زمان او کش  
 هزار روز که رفت در شترش سه دم صخر خوب شامی میدانه زیر درگرمانی بدرجب الآس و پوست کنار و بلوط  
 و کشیز که بفروی کوفه و پنجه بر بیهی یا سب آب بشنند جوارش خرد خوب نوع دیگر که همان نفع دهد  
 اجزای این تیشش خوب است فرازش سرد است در یکد جز اولت خشک است در آخر دو در جز زمان استمال نفع قد  
 شترش بدستور اولی است صخر خوب بطی بلوط کلنار دانه انکو که از سر که بر آورده باشد خرد خوب حب الرمان  
 یکد جز و حب الآس دو جز و زرب بیهی نیمه نماید جوارش خسرو جوارش غیر است چون پادشاه را با جوارش  
 خسرو میگفتند و همیشه ملوک فارس آن مداومت دانسته اند باین مسمی شده و در غیر مذکور شود جوارش  
 خوب لیجان نافع است که حکم را و ادما را تحلیل میرد و ضم طعام می کند اجزایش چهارده است قدر شترش  
 دو دم صخر لیجان قزوه قزقل فقل سفید یکد دو دم سبیل اچینی نارنگی که است دم دار فقل شتر دم تخم شتر  
 کفش چون کون گرمانی یکد یکدم طلا بفرود دم بغانه نگری و عمل وزن ادویه همچون کنند جوارش خرد زمی  
 قوت دهد و بهمال ابا زار دو چون ارطکامی خورستان فارس و تالیف ایشان است خوری گویند جوارش سرد  
 و زرش هزار و هشتاد و دو دم مزاجش سرد است بر ربع در جگر در اول در سوم قوتش سه سال قدر شترش  
 شتر آب بخل صخر حب الآس یکد نیمه جوار با پوست نیمه طبل قزقل قاقلیز چون بوده گرفتار بوده نه یکد  
 دو اوقیه بسیار کویق نیمه پنجه چهار و قیقل بیلد کابی بیلد آنکه یکد و قی اجزای با غسل بل شرب ریحانی چون  
 دهند پس خشک کنند و آب بر جوش دهند و با خشک کنند کوفه و پنجه مثله عمل مصفی بشنند جوارش خرد یکد  
 قبض کم و بدی ضمیف معدده و سر که از اجزایش است پنج خرد و زرش چهار و نه صد و سی دم و چند آنکه جوار با جود  
 بیلده معدده مزاجش معتدل است گرمی و سرد خشک است در یکد جز اولت زمان او در کش بعد از دو ماه شترش



قطعه قره سبیل طبیب حسب اسان سیخ مکده درم جوزبواچخندد فاقله قزل نیون اکلیل المکلت طیح بند کپه  
 درم یاسه سد درم پنج کالی پشت درم بهت چهار درم زراوند طول ریوندی پیسته مکده درم سعد نیخیل مکده نه  
 تصب الذریه قافل دار قفل یکد چنبرم بلبله سیاه دو اسنا بلبله ده عدد حسب آس نیم قیتر کراکده که کفایت کند  
 همچون ساخته در طرف نیشیا یعنی کند جوارش خوزی دیگر که فغمت ضعف جگر و معده و سرگانه را در بعض  
 تکم و بی ضم را واقع میدکسانیکه در دست زده باشد و ادربول میکند اجزایست جبروت و قوش خیز  
 جوزبوا بلبله و حسب آس یکصد و سیزده درم حسب آس مثل آن جوزبوا چخندد در نیمه دیگره اسنا نیخیل اضاف  
 کرده اند زمان ادراکن بعد از دو ماه مزاجش گرمست دیگر که نیمه شش درم قطعه قره سبیل حسب البلس  
 سیخ مکده درم جوزبوا چخندد فاقله قزل نیون اکلیل المکلت طیح بند نی نارشک یک چهار درم بیاسه درم  
 پنج کالی پشت درم زراوند طول شسته از هر یک چنبرم بلبله کالی مقشره و اسنا بلبله ده عدد حسب آس نیم  
 مجموع اجزا را کوفه و نیخیل مصفی بسزند و اگر بشک طبرزد همچون کند بهتر باشد و گویند مقدار شربت چون از اولی  
 سرد بخند جوارش خوزی دیگر که فغمت ضعف اسکه معده را اجزایش شست و قوش چهل و یک درم مزاجش  
 گرمست در دو درجه و نیم خشکست در دو درجه و دو نلث قوش خیال شیش درم و مقال اصل بلبله سیاه مقل از  
 هر یک درم صر صرف مقل و چنبرم ناخواه صر فارسی مکده درم حسب المجدید بر سه مکده درم با این مصفی بسزند  
 جوارش خوزی الف محجین که کرایه از نی ناهفت ملاست معده و مزاج و قوا معاف فریکه دان باشد خوزی را  
 مرکب در جوهرت وزن آن یکصد و چهل و پنجم مزاجش سردست در ربع درجه خشکست در آخر درجه دویم زمان  
 بعد از ده روز قوش آدو سال قدر شش درم با چهار درم قوش مویز که در سر که جو شانیده باشند و چون خبار ساند  
 سی درم حسب آس شصت درم قزوب جلبار گزماز مکده درم کند ناخواه مصطکی سجد بلبله یکد چنبرم مکده مقوم  
 با عمل مصفی بسزند جوارش خوزی فغمت ضعف جگر و معده و کلیمه سانه را و خلط غلیظ را پاک سازد و با غلیظ  
 را دور کند اجزایش شانزده جوهرت وزن آن هفتاد و نهمت درم نیم مزاجش گرمست و خشکست در دو درجه دویم قوش  
 یکدرم و نیم بعد از چهل روز صر از صنی خود راس یکدرم قزوقفل و قفل قفل سیاه در قفل سبیل اسارون یکد چنبرم نیخیل یکد  
 نفع استند مزاج بوا قفر مکده درم مصطکی نیون رازیانه سیخ مکده درم با این مصفی بسزند جوارش زراوند با اسنا



البخر گفته شود جوارش تخم نافعست با دمای غلیظ را و طعام را بگوارد و سهال را بازگردد و صاحب هضم را سود دارد و نفوی  
 معده و رود ضعیف است حکایت شخصی چاه و چخاله ذات الحیث شده بعد از هفتده روز او را سهال توی می شد  
 شبانه روزی زیاده از بی مجلسش اجابت نمود و بعد از هفتده روزمان فطیر و گوشت دروغن بسیار خورده بود  
 مقطع و الطبع بود و در بهمان جوارش ثغایافت اجزایش نیست است فزش نود و سه درم نگر طلی که یکصد و بیست و نه درم  
 و چهار سیم یکدم بشود مزاجش گرم است در یکدج و نیم خشک در یکدج و سه سیم قوش سه سال نشترش و مشقال نخمل  
 بیست درم صمغ عربی خیره پاک کرده درم قرقل دارچینی یکدج نیم جوز بواعد درم نقران درمی نشانه گندم چهل درم  
 شکر طبرزد یکدرم بطل بعد از جوارش سیره یکدل الریاح غلیظنی البین و کجود اضم و فضع قبولج الکابین عن الیرج و البانوم  
 یسهل اسهالا خفیا الما فین البورق و یجیر الغدا عن العده و یضع الحما مض و الا برده و یضع فی مضرة الادویة فی المظنفة  
 اجزا با نهمه در نهاناناد هم قدر شترها بقدر اتم الی سبقتص کون کرمانی بدرصد درم تخم فلفل ورق سدا  
 خشک کدی درم بوره ازنی درم کوفه و تخمه بیه وزن آن عمل بسزند جوارش زیره نسجه سی بن صهار بخت  
 نافع است و جاع اخترا که از برودت حادث شده باشد و دفع بلغم کند از سیران و مقوی معده و ماض طعام  
 و شهوت کلی و جبالا مض را زایل کند و نفعست مزاج سرد و سودا و کورا و بلغم را از ایشان بچند و فزش چهار صد و  
 هشتاد مزاجش گرم است و خشک در دو درج و نیم قدر شترش مقدار فندقی است آب گرم بعد از چهل روز باید چول  
 زیره را بخوانید که مضر فندان است حص زیره در یکین ورق سداب یا بر فلفل تخمیل بکده آسار بوره ازنی بیست  
 یا یکین مضعی بسزند جوارش سیره انجالیوس و مین جانینوس شهرت که از کار بکما عظام و مشا سیر الیبا کرام بو  
 بعد از آن هر کس بی تحصیل علم طب در یکدش زیره نافعست این ترکیب با دمای سرد و محلل است و نفع میدهد و قوی  
 و کسی را که طعامش نضم نشود و این نیز خج و سست مزاجش گرم است در آخر درج سوم و خشک است در دو درج نیم  
 ص زیره در فلفل سفید و سیاه و در فلفل یکدج و بوره نیم جز و عمل بقدر حاجت جوارش سیره یکدج و کیم صمغ سردی  
 و جبالا مض شهوت کلیه و خواص است که از کیموسات غلیظه بلغمی باشد و نافعست بهما گنده را که از سردی و کیم صمغ  
 اجزا این نیز خج و سست در آن یکصد و هفتاد و پنجم مزاجش گرم است در دو درج و نیم خشک در دو درج و نیم  
 بکمال و نیم حص زیره در کرمانی پانزده آسار فلفل و تخمیل و ورق سداب خشک آسار بوره یکدیت درم کیمین بقدر کفایت



جوارش نیره که یکین نیم چهارم است نشود اسار که با صد و هفتاد درم باشد مزاجش گرم است و خشک در دو درج  
و نیم ص زیره که یکین فلفل و تخمیل که نیم من بوده ده اسار یکین بسند جوارش نیره که دیگر پنج خروست وزن آن  
دو است و نود و چهار درم مزاجش گرم است و خشک در دو درج و نیم ص زیره که صد درم فلفل و تخمیل و بوره  
که در و چهار درم سداب خشک چهار درم که یکین بسند جوارش نیره که نافع دیگر که عده را گرم کند و باد را بکشد و در  
شش رایر دوسه را بکشد و اگر کسی از قولنج درخ باشد پوستان همچون را بکار دارد و از قولنج امین شود اجزایش هجده درم  
یکصد و شصت و شند درم مزاجش گرم است و خشک در دو درج و نیم شش درم ص زیره که صد درم شش  
بیت درم فلفل ده درم قهون سی درم بوره نان شند درم که یکین است که او بی بدان سرشته شود همچون کتله جوارش نیره  
دیگر نهمت درم که از بروت باشد و تب بیع و سهوت کلبی و تهای مغبی و دود او بر او نافع بسیار که بر از نافع  
میشود شدت برودت معده و جشای حامض آب فتن اندازد تا باز دارد و چون اکثرت فضول مغبی باشد این  
نخ خروست وزن آن دو است و شصت و هفتاد درم و یکدک مزاجش گرم است و خشک در دو درج و نیم شش  
مقدار فدی آب گرم ص زیره که گمانی تیز و ورق سداب خشک تخمیل فلفل که ده اسار بوره انبی ده درم انجلی  
کفایت جوارش نیره که دیگر که اجزایش چهار خروست و زرش صد و سیزده درم و یکدک مزاجش گرم است در دو درج  
و نیم خشکست در دو درج و سه درج فلفل سلو و نیم تخمیل چهار درم زیره در بقلو و شست و قیو بوره انبی دود عمل فلفل  
عاجت جوارش نیره صلی استانی صاحب مزاج گرم را نافع باشد و در فصل که تاوانخ اواز نیست تابستانی نام نهان  
انجا بر اشت است اوزان غیر از تخمین و عصا به بیت و هفت درم و نیم مجموع ده شربت است ص صمغ و گل بیخ  
طبایش که در درم و نیم تیز بود و صوف ده درم مغز تخم خیار و که و یکدک درم تخمین و عصا به یکدک درم تخمین را در  
حل نموده صاف کرده بقوام آورده دو انا را بدان بسند جوارش نیره صلی استانی هفت قولنج را و خشک است فلفل  
بزرگ و قوی است اوست اجزایش ده است و زرش یکصد و نود و نیم درم مزاجش گرم است دیگر در و سه درج خشکست  
داول درج سوم قوش سه سال شش درم ص صمغ قهون یکین صمغ صاف پاک دو درم تخمیل فلفل  
که چهار درم و انبی درم قافله صمغ و کبار و عطران یکدک درم مصلکی خردم محموده ده درم تیز و صوف سی درم  
اجزای او که و به را بکشد که گوی خوب است و شراب قوی تر است پس از آنش فر و گرفته کیامت بگذارد که



طوبت با کلبه برود و بعد از آن به ناخوب بکوبند و از پشت غریبال بیرون کنند و غسل را با آتش آهسته طرح کنند و اندک اندک حرکت دهند تا قریب افتاد پس به رادان ریزند تا غسل جمیع اجزایش برسد و طوبت بش نطف شود از آن فرو بگردند و او به رادان ریزند و بر هم ریزند تا خوب بکند که مخلوط شود پس طرف پهن را بر وزن بادام با شیخ چرب کنند و آن معجون را بر سطح آن ریزند و بدست هموار کنند و سه روز بگذارند تا خشک شود و سخت گردد و بعد از آن بکار نیزیند  
 پارچه و بر پارچه چهار مثقال و در ظرفی کرده سه آنرا به بندند و وقت حاجت بکار برند و بعضی اطباق در دم مشک داخل کرده اند جواریش سفیر حلی سهل نفست تقریب فاصل را هر گاه میاضیف باشد اجزا دو جزو است قدرش شش آنقدر است که یکدانه یک یا دو دانگ محموده در آن باشد صلی گینه زعفران میانه چند پدیشش را بیرون کنند و در دم محموده بجای نغم کنند و شش را با پارچه بسته در جگر بندند و در صورت عدل بریان نمایند و بپزند تا سه شود و آنرا کافور یا جدا کرده در او کون سنگین بکوبند تا خوب حل شود و غسل مصفی بسند جواریش سفیر حلی سهل دیگر از هر دو نوع قوی تر و نافع تر که از ضعف ترکیب محموده اجزا غیر از غسل و رب دوازده اوزان باشد و پنج مثقال ششش دو مثقال ذیم صلی فلفل دار فلفل مصلک زعفران و زنب طباشیر عود سعدنا تخواه که سه مثقال تریز موصوف پهل مثقال محموده پاترود مثقال رب سی دو طبل عمل طبل جواریش سفیر حلی سهل دیگر که همان نفع دهد اجزایش چهار است و زش چندیم و چهار دانگ مزاجش گرم است در دو درجه و در خشکت در دو درجه و نیم ششش یکدم صلی قزوینی چهار درم فلفل تخمیل یکدم دو دانگ محموده یکدم سنجوی که در اول مذکور شد بسازند و با نیکین بر بند جواریش سفیر حلی مسک طبعیت را به بند و نفع دهد ضعف معده و قوی و بدک بضم ر و زنگ و در کربانیکو گرداندا اجزایش ده جزو است وزن آن دو است و نود درم مزاجش گرم است در ربع درجه خشکت یکدم درجه و سه ربع ششش درم صلی قزوینی یا صیفانی یا خوشبوی شیرین و غسل کف گرفته یکدم درم به راد که چنانچه سابق ذکر شد جواریش سفیر حلی سهل و زعفران یکدم زعفران فلفل دار فلفل تخمیل یکدم چندیم پهل ششش درم قافلیک با فلفل سفید طیب آچینی زعفران یکدم درم بدستور مذکور بسازند جواریش سفیر حلی مسک دیگر که ششستنی طعام محموده معده است این شش جزو است با غسل وزن آن هزار و پهل و هفت درم مزاجش گرم است در شش درجه اول خشکت در آخر دو درجه ششش چون فندی پیش از طعام و بعد از دو ساعت از طعام بخورد صلی عصاره سفیر حلی و عمل یکدم ششش سرکه انگوری دو طبل تخمیل چندیم فلفلین یکدم درم آچینی دو درم زعفران عود خام یکدم درم بدستور محموده



جوارش سفر جلی معمول بصره مغز نافع است بطبلان شهوت را کسی را که بجز ضعیف شده باشد و وضع از نفع  
 معده میکند اجزایش بعل پنج خروست و زرش که هزار و یکصد و پنجاه و سه دم و نیم مزاجش گرم است قریب در  
 خشک است سه درجه و ربع شترش دو دم ص ص شیره مغز لطیفه منقاد و قطره روی عمل صغنی مثل آن که کرک کو  
 یک قطره نیم سه را با هم طبخ نمایند و کف بگیرند پس تخمیل سه او قبه و فلفل سفید و او قبه و کوفه و خیمه دران ریزند و  
 آوند و بکنارند در ظرف چینی یا آئینه چنانچه دستور است جوارش سفر جلی همکد بکار خاوی نفع میکند در اطلاق  
 بطرف وضعف معده و قی و سوء الامعاء و یکه میکند بگزاره آنها ای طعمای آورد اجزایش شکر است غیر از عمل و سه که در  
 شترش آیکفان چهار شقال ص ص جل مطهره شرفا و در حل آن مقدار که آنرا بپوشاند بپزند تا مهر اگر در پس بگویند  
 و از غراب بیرون کنند یا که در عمل صغنی با آنش نرم بپوشانند تا معتقد شود پس این ادویه را با آن مخلوط کرده همچنان  
 تخمیل فلفل در افضل یک چهارم گرم قش ناخواه بکشد م عطران دو دم جوارش تقصیر جوارش تقصیر است و فصل  
 این قوم گرم کردید جوارش سلیمان جوارش بلا دیست و در باب موحده خبر بیاقت جوارش ص ص سفوف  
 سفوف الجالی گویند نفع میدهد زنان آهن را و از ایشان شهوت رود و از این میکند چون گل گشت و غیره و قوت  
 معده میکند و آنها ای طعمای آورد و رنگ و رو بر اینا بویسگر و اند اجزایش دوازده است قش سی و نه دم و یک قطره  
 یک طبل که یکصد و بیست و شش است م و نیم است مزاجش گرم است در آخر دو درجه خشک است در کله همه نیم شترش دو دم  
 ص رزنا در قش ناخواه بکشد دو دم کند زگره گرم زگره گرمانی دو دم کتبخه شرفه دو دم تخمیل فلفل در افضل سه شقال  
 و اجنبی بکشد دو دم نبات یک طبل ادویه را کوفه و خیمه بکطبرند که در بیشتر جوارش ص ص دیگر همان نفع کند اجزایش است  
 و زرش چهل شست دو مزاجش گرم است در آخر دو درجه نیم و خشک است در دو درجه و ربع شترش دو شقال ص ص کتبخه شرفه  
 گرمانی تخمیل بکده دو دم فلفل در افضل یک پنج درم و اجنبی دو دم قاقلیقین بکشد دو دم نبات کعب الغزال بکشد ص ص دم  
 جوارش ص ص قاقلیقین اسهال صفرا و بر او مقوی معده ضعیف است اجزایش شش خروست قش شترش نهاد دو دم مزاجش سرد است  
 در آخر یک درجه خشک است در آخر سه درجه شترش نیم درم ص ص قش سی دو کتا و سو قه سبک کفک کفک بعد از خروست  
 بکده دو دم شرباب سبک نبات بیشتر جوارش ص ص قش دیگر از خاوی نافع است طلاق لطن و احتیاطا قوت میدهد اجزایش  
 شترش دو دم ص ص ساق دو دم حب آلاس چندم حب الرمان لجام ص سی دو دم و تلوسی در قمع عرب دو دم و نیم کتا



مشک کوفه از هر بیست یک کباب مجون کند چوارش اندود و الهسته نیز کونید مجونی است که فاطمون برای سکنید  
روی ساخته و چون کیسالم تمام خورده شود از بیست جوارش الیه کونید و دو الیه لوک نیز خوانند چون همیشه پادشاه  
آزما استعمال شناسانند هرگاه مداومت نمایند کیسالم کامل باقی نماند دردی در بدن الا که این ترکیب زایل نماند  
از او نکند از که موی سفید شود و ناسور سیاه و سرخ و سفید و جمیع زهرها را در زبان مفاسل را دفع کند و با صبر و احتیاط  
و رنگ اصافه میکند و قوت جماع میدهد و حواس را قوی نماید و بر من بهیضین بود و دفع میکند و این را سبب اللذی  
گفته اند از جوارش چهارده جزوه است و ترش سوای فانیند و ویست و ده مثقال فزاج کرم است و داخل در ده جزوه است  
در آخر در هر دو نیم ادریکه کوفته و نیمه باغیانده مجون کنند پس چهار کنگد هر یک دو مثقال ربع و هر صیاح یک کباب  
فر و برند بآب سرد تا یک مثقال قوتش تا سه سال در آن سال از محمولات و لینیات بقولات آخر که کنگد  
بلبله سیاه بلبله آلمه کبکدی و ش مثقال شونیزیت و چهار مثقال فلفل شوق و در فلفل تخمیل فلفل مویه یکدوازده  
مثقال فلفل نارمشک معده یکدو مثقال کبابه چینی عمل بلاد کبکدی مثقال فانیندنجبری سه صد مثقال در هر جزوه  
فلفل شوق و در فلفل تخمیل فلفل مویه یکدویت و دو مثقال بلبله سیاه بلبله آلمه کبکدی و شت مثقال قدر شش  
دو مثقال و دو دانگ نیم فرموده است و این ضعیف جمع کردیم که بر ایشان بچهل نرسیده بود استعمال کردند  
و با مراض مبتلا شدند و برخی بن چاه که کبکدی و دماغشان کرم بود آنها نیز نضر شدند و موافق قیاس قدر شش  
زیاده نمایند پس باید که بن مزاج و هوای بلد و ضعف قوت بخورن اصعب کنند و قدر شش را فزاد و حال بریض  
و بردشت مزاج آن مشخص فرماید تا ضرری ضایع بر مرض عاید شود جوارش سوس مجرب است از حکمای روم است  
ضعف معده و کبد و مقده است که را باغ باشد از این شش است قدر شش تا دو در صص انجان با یک طبل صص سوس تا  
جونی بطل بادبان ناخواه که در کبکدی چهار و فیه کوفته و نیمه با سه چند ان عمل بسزند و بنهند جوارش سبب است که از جوار  
باشد مجرب و مفید است صص سبب سی مثقال تخم کشته دره مثقال مصطکی یک مثقال کلفند آقابی ده مثقال سوس کوفته  
یا بریفت مثقال کل سرخ و دو مثقال کوفته و نیمه بر سبب بسزند شربت و مثقال جوارش شش هزاران چون  
این مهمل را پادشاهان مجرب استعمال کرده اند و مهمل ایشان بوده می باین هم گردیده و از اقرعات فارسیان است  
چهار صد و یکصد و یک کبکدی که نیم تنها باشد و در دو مهمل کند از جوارش سبب و سه جزوه است با شکر ترش



یکصد شصت هشت درم مزاجش گرم و خشک در دود ربه و نیم قوش سال شتریش چهار درم صحن سنج هندی کشکول  
 فلفل دار فلفل قرمز قاقا قاقا نقل نارنگ سافج هندی نشانه کنده مصلکی قاقا کبار ارضی سنبل تیزه یا نچوا  
 کشش ابدیان همین بگوش درم پنجمون تریبکده دوازده درم حموده درم نگر طبرزدست درم بانگین همچون کند جوار  
 شهریاران نجوی دیگر نفع می کند سردی معده و جگر را و ما صفر را و ره و سودا را نافع است قویج را چنانکه از ده آ  
 بانگر و زش غیر نگر شصت هشت درم و نیم نگر شش هم مزاجش گرم است و خشک در اول درج سوم شتریش چهار درم  
 صحن سنبل قرمز ارضی یکصد سنبل طیب جوز بویایل خود و بزرگ مصطکه حب لسان زعفران یکصد چهار درم و نیم حمود  
 سه درم شتریش درم حب سنبل شکر سلیمان برای برابری بانگین شتریش شهریاران دیگر نافع است صده و  
 سرد را و قویج را بکشاید و سودا و بغم را بیرون آورد و اجزایش میت جزوست قش یکصد و سه درم مزاجش گرم است  
 در دود ربه و بیخ خشک دیکدر جبه و شش شتریش او با را بقدرم و ضعف را بخندم صحن سنبل قرمز فلفل دار فلفل  
 قاقا جوز بویایل و یکصد درم تحمیل مصطکه نارنگ که ارضی سنج هندی نمک هندی یکصد درم حموده درم سقر  
 حب سنبل چهار درم بسفاج چندم تریب و فانی یکصد است درم پنجمون ده درم کوفه و نیمه بانگین بسر شند جوارش  
 مجرب است که تخیل معده و تقویت ماضیه دفع بغم و رطوبات نافع است اجزایش ده جزوست شتریش دو درم  
 ص قاقا کبار ارضی فلفل دار فلفل ارضی سنبل فلفل زعفران یکصد فلفل یکصد سنبل کبکب شقال پنجصد  
 مقوم بسر شند جوارش صندل نیمست سودا صمغی را که کاین باشد از نرات اجزایش جزوست قدر شتریش چهار درم  
 ص و ق کلر خلبانی خالص و صندل مقاصیری یکصد چند مصلکی سنگ مسک سنبل خود یکصد شقال نارنگ  
 بیدانه چهار درم کافور دو درم کوفه و نیمه برب بهی بسر شند جوارش صندل دیکر که همان نفع دارد و اجزایش چهار است شتریش  
 هفت درم شتریش کبکال و نیم صندل مقاصیری ده درم زعفران و طباشیر که درم کافور مقصوری یکصد درم  
 عمل صاف و دو و طل شراب کل تازه همچون کند جوارش طالیسفر نافع سردی معده و باد های غلیظ است تقریباً  
 پنج جزوست نگر طبرزدخیزل و بانگر شش جزو شش چهل و نه درم و بانگر شصده چهل و دو درم و نیم مزاجش گرم است در آخر  
 دود جزو خشک است در ربع درج قوش سه سال زمان در اکش بعد از چهل روز شتریش دو مفضل و نیم صمغ طالیسفر  
 چندم تحمیل است درم فلفل دوازده درم سنبل قرمز یکصد درم نبات پنج درم بسر شند جوارش



طباشیر کیم یکصد و پنجاه و نافع و مناسب است گرم مزاجانرا اجزایش نخب و زرش کیمقال و پنجاه تک و نیمه نخب  
گرم است در آخر درجه دوم خشک است در اول درجه سوم و مجموع یک شربت است ص سیم کیمقال محمود یکدانه کل  
و طباشیر و زعفران یکدانه یکدانه و نیم عمل یابسات سه دم جوارش طباشیر دیگر که ضعف معده و سوء المزاج آنرا زایل کند  
و معده را قوت دهد اجزایش نخب است و زرش نوده دم نخبش دو مثقال در آب آبی نخبه یا نخل ص طباشیر ده  
کل سرخ و سماق پاک کرده یکدم در مکنار قافله کبار یکدم مصلکی خورد زرنانی یکدانه دم آب سیب یا بی نخبه بشنود  
در بعضی نسخ در دهمه دم جوارش طباشیر جبر سهال صفراوی کند و بطنش اساکن گرداند اجزایش نخب  
هفتاد و پنجم نخبش چهار دم ص کل سرخ طباشیر حسب الاسب یکده دم نخبه خاص صغیر عر یکده دو دم مکنار  
عصاره نخچه انیس یکده مقدم بر بیهی یا سبب بشنود جوارش طباشیر دیگر که همان عمل کند اجزایش نخب  
و زرش میت و یکدم نخبش سه دم ص کل سرخ ده دم طباشیر خردم کبابه دو دم و نیم کافور نیم دم مصلکی در  
یکدیکدم و نیم شکر بر برجه همچون کند جوارش طباشیری که ضعف و سوء المزاج معده را زایل کند و طبع را قوی کند  
اجزایش چهارست و زرش میت دم نخبش سه دم طباشیر کل سرخ یکده دم خود خام مسک یکده خردم کوفه  
و نیمه بر بیهی بشنود یا سبب جوارش عنبر جوارش کسریست در فصل کاف گفته بود انشا الله تعالی جوارش  
عنبر یکدم و نیم مکر کند آن بطوریکه در ربع باره صلیبه است اجزایش ده خردوست و زرش شصت دم و نیم و  
دانه نخبش دو مثقال ص نال دارچینی دار هلفل تخمیل جوز بوا یکدیکدم ار و سارون و نقل و زعفران یکده نیم  
عنبر نخب و مشک یکده دو دانه نبات مصری یکطل جوارش عنبر یکص عنبر کیمقال قدر مقوم مکن عنبر لاد  
عل بوده بر و نک نیزند بطریق معمول جوارش خود مسک مقوی معده و منجن نخب بیض افراط و ضم طعام یکد  
و نشف رطوبات معده بنماید اجزایش شانزده است و زرش سی دم مزاجش گرم است در یکده در ربع خشک  
در آخر درجه قوش تا دو طعم خود باقی باشد و ادراک طعم آن توان کرد و گفته اند با نخبمال قدر نخبش دو مثقال  
ص سبب طبیب سبب رومی نیم گرم فرش انیسون مصلکی یکدیکدم خود سه دم قرفه دو دم سیاه دو دم و نیم قرفه  
یکده دو دم لیکد کالی فرخ خشک یکده دو دم و نیم جوز بودم و نیم مر اخور سه دم کل سرخ قصب الذریر یکده دو دم  
بیشتر بشنود جوارش خود صفت شیخ الرئیس ابوعلی باد مار را بشکند و حقان و دلسکی را زایل کند بجز سبب



حکماست اجزایش توزه است و ترش سی و شش درم و نیم و پنج نخود فزانش گرم است در آخر دو درج فزانش  
 چهار سال قدرش ترش کنیقال ص عود هندی را از یانه ترش و ج سنبل یکده درم بیاسه نارنگ سبزه  
 زرنبا در ترب یکده کنیقال دارچینی سنگی نخیل فلفل قنقل یکده درم لسان الثور خجدرم کافور دانگ و نیم شک  
 دو دانگ در نسخه دیگر کافور ربع درم مشک ثلث درم است بانگین بسزند جوارش عود و لکین تیز سنج ابو  
 تجاوز الله بحیث تقوی معده که بایوست باشد اجزایش هزده است و ترش ثمت و هفت درم فزانش گرم  
 و خشک است در آخر درج دویم شترش کنیقال ص ل نخیل دارچینی سنبل زعفران فلفل فرنجشک زرنبا یکده  
 خجدرم سبزه زرنبا سبزه هندی قنقل یکده درم عود خام هفت درم عنبه و لاجورد یکده کنیقال کافور دو دانگ است  
 موصوف چهار درم نمک هندی درمی بصل مصفی و سنگ طبرزد مجون کتد جوارش عود و دیگر لادن تمیز یافت  
 ضعیف و مضعی معده و حقیقا از اجزایش و ترش هفت درم و نیم شترش درم و نیم ص عود هندی سه درم است  
 تریخ دو درم دارچینی انیسون یکده یکده درم زعفران نیم درم کوفه و نیمه بانگین بسزند و بعضی پوست انج درم  
 کرده اند و بیست درم سنگ طبرزد بصل مری با بیله سسته اند جوارش عود و دیگر معده و دل را قوت دهد و  
 موافق باشد اجزای اینج شست جزو است و ترش پانزده مثقال شترش کنیقال ص عود خام قنقل  
 سبزه زرنبا فلفل فرنجشک دار فلفل یکده و مثقال زعفران بانگین مجون کتد جوارش عود و نیم  
 با ضمہ را قوت دهد و شتهای طعام آورد و بلغم و طوبت را دفع کند اجزایش دوازده است شترش کنیقال ص  
 قنقل مصفی یکده درم قافله کبار قرف پوست تریخ بیاسه سنبل یکده درم جوبار نخیل دار فلفل زعفران یکده  
 عود خجدرم با قند و با بصل مصفی بدستور معمول بسازند جوارش عود و دیگر معده سردا گرم کند و شتهای طعام  
 آورد و با ضمہ را یاری دهد اجزایش سه است و ترش شترم قدر شترش تا سه درم و نیم ص قنقل دو درم  
 سنبل یکده درم عود زرنبا قی علی خجدرم بانگین نبات را در کلاب یکده ازند و بقوام آورده فریگیند و تیزترند  
 پس در او نمای کوفه و نیمه را بدان بسزند و باز تیزترند و بر روی سنگی ریخته هموار کنند و بجایزیند  
 و کاهدارند جوارش عود نوعی دیگر معده را قوت دهد و بصلاح آورد و شتهای طعام را زیاد کند  
 اجزایش سه جزو است و ترش شست مثقال شترش سه درم تا سه مثقال ص عود فماری پنج مثقال پوست



پنج دو مثقال مصطکی یک مثقال نبات یکین بهمان دستور با زنجوارش حالبیوس جوارش حالیه  
 و گذشت جوارش فلاغلی چون فلفل سفید و سیاه و دار فلفل داخل این ترکیب است فلاغلی نامند است  
 سردی معده و جگر و مضم و بسیاری بلغم و رطوبت را که در بدن غالب باشد و بدی هضم که از سردی  
 و باد های غلیظه هم رسیده باشد و ته های بلغمی و برع را زایل کند و در اربول نماید اجزایش دو اربو  
 خرو و زرش صد و چهارده درم مزاجش گرم است در اول درجه سوم و خشک است در دو درجه و نیم و در  
 یک درم آب نیم گرم علی الریق ص فلفل سفید و سیاه دار فلفل یک درم او قیه و در بعضی نسخ دو او قیه و در  
 یک و نیم سنبل طیب و حما یک چهار درم تخم کزک و سیالیوس روی و سیلخه و اسارون و در سن  
 یک درم عمل مصفی سه وزن او دویه جوارش فندار یقون نامخت در دشت و معده و ضعف  
 اسرا که از برو دیت که مولد یح است بهم رسیده باشد اجزایش دوازده است و زرش چهل و پنجم  
 مزاجش گرم است در دو درجه و برع خشک است در دو درجه و نیم زمان ادراکش بعد از ششماه قوتش چهار  
 سال بیشتر نیم مثقال ص فلفل تخم سنبل طیب یک درم مصطکی نامتخوه یک چهار درم کزک و فلفل  
 یک درم زیره کرمانی سیلخه حب بلسان عاقوقه یک درم سانج یک درم انکین سه وزن اجزای جوارش  
 فنجوش فنجوش فاد سکون فون و فنج حیم و ضم فون و او و جبول شراست که از عصر غیب با او دویه قابضه  
 سازند و در فاسی جنبش الحدید را گویند یعنی کوارنده که در آن جنبش الحدید است و بعضی چنوش نیز آمدنی  
 پنج او دویه کوارا نامخت معده ضعیف را و صاحب بوا سیرا و کونز و بر اصافی کند و باه را زیاده سازد  
 اجزایش دوازده است وزن آن یک صد و نود و هشت درم مزاجش گرم است در دو درجه و سه ربع خشک است  
 در آخر درجه سوم ابن البیان گوید قوت مجونات جنبش الحدید بعد از ده سال باطل بشود زمان ادراکش  
 بعد از ششماه بیشتر در دو درم ص پوست بلبله کابلی و بلبله و آله تدبر فلفل دار فلفل تخم سد سبطی هند  
 سنبل یک درم تخم شبت کندا یک چهار درم جنبش الحدید در مقلو صد درم با انکین و روغن کاه و شند  
 و بعضی عوض روغن کاه و روغن بادام کرده اند و در دو درم مشک اصافه نموده اند جوارش فنجوش دیگر که  
 مشک است و مقوی معده و سخن است و قطع میدهد بوا سیرا و باه را زیاده می کند و مجرب است اجزایش است



هشت خروزش یکصد و بیست درم و مزاجش گرم و خشک در آخر دو درجه و نیم زمان ادراکش بعد از شش  
 قوش تا هفت سال و در اکل الصانع گوید دو سال نبش دو درم ص بلبله کابی بلبله شیراز فلفل  
 زنجبیل زبیره کرمانی شمشبک کرفس گندناجر خرم کلم کاه و ردام سیرینیه حد و اچینی و فلفل جز و او که یک درم بیاسه  
 فاقین یک خود خام مشک بنی بکد دو درم حب الرشاد سفید او و قیض الحمید بر مثل همه با کین صغی  
 بسند جوارش فنجوش دیگر بخت صاحب حد گرم موافق است این پنج شش فر و هت غیر از خبث الحمید  
 که مثل است و زش بیت و چهار درم مزاجش گرم و خشک است در دو درجه و نیم نبش دو درم نبش ص  
 بلبله کابی بلبله و شیراز اصل السوس محلوگ کل سرخ آخر که دو درم خبث الحمید بر برابر بک طبرزد و آفتاد  
 که او به بدان خمیر شود جوارش فنجوش نافعت صاحب حد سرد و بواسیر و سردیها و رنگ و رو یا  
 صاف کند و اشتهای طعام آورد و از دوازده است غیر از خبث الحمید و زش صد و بیست درم خبث الحمید  
 مثل مزاجش گرم و خشک در دو درجه و ثلث قدر نبش دو درم و بهتر است که هر ترکیب که خبث الحمید از  
 باب دوع مسکه گرفته خورده شود ص بلبله کابی بلبله و آله مذیروج سوس و زنجبیل و خود خام و جوز بواک  
 سبیل او خمر صعلکی بکده درم خبث الحمید بر بوده مثل اصحیح بک طبرزد همچون کند و باقی معاین فنجوش  
 در فصل خاد خبث الحمید که زش جوارش فلفل معده را قوت دهنده و دندان را محکم سازد و بوی دمان را  
 کند و شکم بیند و طبع را باز دارد و طعام را بکوارد پیش از طعام و بعد از آن توان خوردن نبش دو درم ص  
 فلفل رسیده بیت و از نیم کوب کند و شب در شیر قنوع سازند و خشک کرده دانسته یل و فلفل و شنبک  
 سه درم صندل سفید خود هندی زعفران کباب گشته بکد دو درم اجزا با فلفل کیش در کلاب بخویساند و خشک  
 کند و انکی در شیر خجسته با یکم قند قوم بسند و بر سنگ ریزند و پن ساخته بکار دیند جوارش فواکه دل  
 و بکر و احش را قوت دهد و قوی را باز دارد و صفر را دفع کند و متعل بران دفع خار کند ص اما را ساین و آب  
 حمض و سبب آمد و دو نخوره و زشک و غرور و جوی و سماق مساوی هم بچشانند تا یکم به چاریک آید و یک  
 شک که حمض و همیور پس از آنش بردارند با فند قوم بکلاب داخل کنند پس تیر میزند تا آب حمض و همیور از  
 تیرزند تا بقوام آید بر سنگ ریزند و بکار دیند جوارش فنجوش نافعت در معده و بکر سرد و درم لود



اعضا و در اندونی که از برودت باشد اجزایش بزخروست و زش کبصد و فوزه در خمی مزاجش گرم است و خشک  
 در دودرجه و نیم قدرش در دودم ص قویج نهری و بری فطراسایون بکدر دوازده در خمی گرفتن و اقلع حاشا بک  
 چهار در خمی نخیلش در خمی کاشتم شانزده در خمی فلفل چهل در شست در خمی سیالیوس پنج در خمی عمل بقدر کفایت  
 جوارش فیروزه نوش کبر فاختانی محمول و خم را ز جمله و او محمول و از زج و خم نون و او محمول نانی معنی او و خم  
 مبارک است نافع است بادامی غلیظ و بادامی رحم و بوا سیرا و تقوی باه است و رنگ و رویرا صاف میکند و کایا  
 گرم میکند و زرف دی که از بوا سیرا باشد زایل میکند اجزای آن بیت و شست غیر از جفت الحمید و زش صد و چهل  
 هفتدم و نیم جفت الحمید مثل آن مزاجش گرم و خشک است در دودرجه سابع قوش چون قویجوش زمان ادا  
 ششاه و قدرش در دودم بااست گا و که اندک ترش باشد و مسکه اش را که رقه باشد یا بنیدوز خوب و مفتوح  
 پیانی بخورد ص بلبله کابلی و زرد سیطرح و کرفش بکشد م بلبله و آمله بدینا خواه و تودرین و فلفل و کتخه قشک بکند  
 چهاردم قوش و سیل جوز بوا زخیل فلفل و بکشد م خیر بوا قسط سیلخه قوش بسیار خوبانجان نادرشک بکشد م  
 ده دم شنگ و متقال عجب کتفا الحجت الحمید در برابر همه روغن کا و ده سارا بکنین صیغی بشزند جوارش فیروزه  
 نوش دیگر قویجرا بکشد بادامی غلیظ را بکنند و پچیدن شکم و نسیان و عطلهای زنان حامله را که از سردی بود  
 دارد اجزایشش خروست و زش شست و شست درم مزاجش سرد است در اول درجه و نیم خشک است در آخر  
 درجه سوم زمان ادا کاش بعد از ششاه قدرش در دودم ص قویج نهری حاقه قرحا سیل زعفران بکشد م  
 ایون بند لنگ بکشد م درم بکنین بشزند جوارش قویج هرگاه غشیان اشدا دیابد و آنچه صاحب قویج خورد  
 بی دفع کند اجزایش بزخروست و زش سوار مزاجش سرد است در آخر دودرجه خشک در دودرجه نیم زمان ادا کاش قوش  
 شش در دودم و نیم ص محموده و نقل مصطکی تکدر فلفل نخیل قرفه جوز بوا و فلفل اجزای سوار بشیر و برش و عمل ششاه  
 هم مزاج که در پنج نموده بقوام آوند و ادویه را بآن بشزند جوارش قصیر م قوم پادشاه بود دروم و هم حکیم بکار  
 بقراط سنوآت بسیار قوش را شکافت بر رو سینه اش در خمی از عجاج یافت و در آن مفعول بود و مکتوب بود در آن  
 اسرار حکمت و امور غیره این فن در این ترکیب از دست نافع است قویج و سرد چهار و اخراج فضلات غلیظ می کند  
 و نفع میدهد تقریر را اجزایش بزخروست و زش آن بانگ بکشد درم مزاجش گرم است و خشک در دودرجه و نیم قویج



سرد ص در فلفل نخیل بلبل زرد محموده ترید کند و وزنده دم گشش ناخواه عاقر و حامل طهرزد کند شرم نگرش از  
 دم با بکین بیشتر جوارش قصیر و گریخ بود و خضار و صبح و دردمعه و مهار که از برودت باشد و خوراصاف کینا  
 و باضمه را وقت به تنگی نفس و فواق را زایل کند مجموع اجزای سازنده است زنان ادراکش بعد از شش ماه قدرش  
 مقدار نخودی ص چندین تر سبب السوس سینه قطع موصاف فلفل سیاه دار فلفل ایون و میوه زعفران <sup>طهر</sup> نخل  
 بکند مردم جوشید کند مشک انگلی زرباد و روغ عقیبری مروارید بکند مردم کوفه و بیخه با سه چندان عمل بیشترند  
 جوارش کافور نافعست ضعف جگر و معده را و باد های غلیظه را و یاری میدهد ضمیر اجزایش است و چهارتا  
 دوشش سوار از خش گرم است در اول درجه دوم نکت در دو درجه و بیخ قدرش در دوم ص کافور نخل و روغ  
 قاقلیخه یو آب کباب کاشم قرق و فلفل سه منبل سیاه صندل سفید فلفل دار فلفل دار چینی شیطج نار مشک شغال  
 خولجان جوز بواریخیل سعد فلفل و اجزای سوسج جوارش کافور افزای از اول اجزایش است و یکجود  
 نگرش صده و هفتادم شمایا نگرده افیه و نیمه دو وزنده دم ترا خش گرم است در یکجود و بیخ نکت در  
 درجه و بیخ نیش در دوم ص نخیل فلفل دار فلفل قرق و ساغ منبل شیطج خوب و صندل حسب بلسان قاقلیخه  
 دار چینی قرق نار مشک طالیغ سعد طباشیر عود هندسی بکند مردم کافور ریاحی مشک تنبی بکند مردم نیم  
 نگر طبر زده اوقیه و نیم عمل بعد صاحب جوارش کافور در یکجود ضعف معده و سوزش و باغ غلیظه را معده بود  
 اجزایش یازده است نیش نکت ص خرد بواریخیل فلفل دار چینی سیاه قرق و نار مشک قرق و کافور  
 زعفران اجزای سوار با بکین بیشتر جوارش کافور که سهال صغیر و بر باز دار نیش در دو مقال ص زرب کینا  
 سوبق سبب و غیره و نیم بکند مردم شاه بلوط و کل نبل و کرمان شاهی بکند چند مردم حسب ارمان پانزده دم  
 کل سبب حسب لاس بکند مردم طباشیر کعبه با فلفل بکند چهار دم کافور سه دم بشراب سبب و حاض بیشتر جوار  
 کسروی کبک کاف و سکونین هله و فنج را ز جمله و کسروا چون اکاسه و بدین جوارش مداومت دهند  
 و هم بلوک فارسی از اینجست کسروی و خسروی خوانند چون جزو علم این ترکیب عنبرست جوارش عنبر گویند  
 نافعست امراض بارده را و سود مند است کلین را و باه را زیاد میکند و فایده میدهد فالج و قوه و غیره و  
 و خط و دهن را زیاد و نیماید و نشف و طوبست معده میکند و ضمیر را نیکو کند و انقباض و فواق مزاج است



وید اسمعیل مغفور صاحب دین و سیکوئی شخصی برنج در دمه دشت و بسیار معالجه کردن علاج نیاف تا آخر این  
 جوارش تخفایافت اجزا این شده جزو است و زش نشاد و سه دم فزیش گرم و خشک است در آخر دوجه قوش ناسه سالک نجاش  
 زمان او را کش بعد از ش ماه قدر شش کفقال ص قافلین بیاسه و اجنبی بکده چهار دم نخمیل دار فلفل بکده دوازده دم  
 مصری منیل طبیب مصطکی غنبر بکده دودرم قزقل زعفران بکده دودرم جوز بواجیدرم قزقوشک تبنی بذرنج سفید آفیون  
 بکده یکدم روغن بلسان شندرم افیون بکده کلاب بخویسانند و غیره در روغن بلسان بکده اند و داروهای کوفه و حشره را  
 بروغن مذکور چرب کنند و بعمل کف گرفته بشنند و آفیون محلول را در آن ریزند و نیک مخلوط ساخته در ظرف طلا یا  
 یا چینی یا شیشه کنند و بعضی سرخ در افزان تقادوت بسیار بود و بعضی ادویه آن مقصود و آن استخمد و کزنبیت قطنیز  
 بیاسه و اجنبی بکده چهار دم نخمیل دار فلفل بکده دودرم و ادویه مصطکی غنبر بکده دودرم قزقوش زعفران بکده دودرم  
 چندرم مشک یکدم دزخه دگر قزقوش دودرم است و قزقل و زعفران بکده دودرم است و این شش دگر است پو  
 ترنج خود بندی کبابه قزقل قاقله خور بواکه چندرم ناروشک اینون تخم کزفش جنید ستر آفیون بذرنج بکده دودرم  
 روغن بلسان دودرم برک بالنگو تخم زنجوش زعفران بکده دودرم غنبر کفقال غنبر را در روغن بلسان حل کرده بعمل  
 همچون کنند شربت تا دودرم و این ترکیب بر دوت معده و ضعف بدن و بادوهای و بواجیدرم است همچو  
 ککفقد تقاضاست را دفع کند و تقویت معده وجودت معضم و باقی اشتهار اناغ است قنیشب و افشک است  
 و پاد سردی اطراف و بقیه فضلات ایام هماری را با در دفع کند اجزایش هفت است و زشیت و شجقال  
 شش دوشمال و نیم ص اینون را ز یا شصطکی و اجنبی دانه قاقله صغار بکده دوشمال ککفقد شجقال کنجیز  
 قدی ده شقال ککفقد و کنجیز با باش نرم توام آورده ادویه را با آن بشنند جوارش کفنی در فصل را بجه  
 گذشت جوارش کند عسی صهارخت این جوارش ایوب خنده معده را گرم کند و طعام را کوار و اسهال منعی  
 سواقیه را با در و اجزایش ده است و زش صمد و تقاد و دودرم و نیم فزیش گرم است در اول درجه و دوم خشک است و بکده  
 و نیم شش دوشمال کند شصت دم فلفل دار فلفل بکده دودرم شکر شصت درم نخمیل و فونجان بکده دوازده دم  
 جوز بواجیدرم خیر بواکه چندرم مشک تبنی چندرم باکین صغری بشنند جوارش کبجد دزخه مذکورند جوارش لولو  
 متوی غنبر کافیه و معده و مصلح حال رحم و حافظ جنین است از قهلا و مجرب است و در حفظ قهلا جنین شرط است که در وقت



آن شتریش کی بختبازیش مفیده است ص اولوعا قرفرا که یکدم نخمیل مصطلکی بکجا دردم زربا در و سنج کوفتش  
 فاقه تیطح جوبوا بسا سه قرف که در دم همین قافل دار فلفل که سه درم دار چینی خدیو شکر سیلانی برابر جوجوارش  
 مستی که باه راز نیا ده و کرده را گرم کند و بسیار نافع است اجزایش دوازده است و زرش سوا شترش یکقال ص  
 بلون شقال نخمیل تو درین لسان اخصا قرف بد برمان البری که پنج شکر طبرزد خفاش این همین اجرام ساد که  
 کوفه و تیج بعسل مصغی است ز جوارش متوکل که مویب است بلویند نافع است بدی ضمرا و مقوی کجاست و اسرار  
 متوکل همیشه زین جوارش تناول کردی زیر انگفش تجربه معلوم او شده بود اجزایش یازده است با شکر و زرش نضر  
 شکرش شقال و ده درنجی اگر درمی یکدم باشد ده درنجی هفت شقال بشود برین تقدیر وزن او دویست و شقال  
 باشد و اگر یکقال بود وزن آن شانزده شقال خواهد بود و شکرش بله او دویست و پنج گرم است در دود در جوجوارش  
 در آخر دود در شترش شقال ص سبل قرفل دار چینی جوبوا فاقه کسک که یکقال فلفل سفید نخمیل خدیو شکر  
 درنجی لبان و زرفید چهار درنجی شکر طبرزد شل همه با کمین صغی همچون کتد جوارش مسمن بد زرافه و رنگ و ویرا  
 صاف و باه راز نیا ده کند با اجزایش شترش و است و زرش و ای زرافش گرم و خشک است در یکدرجه و نیم قدر شترش پنج  
 ماده جربا شتا و آب کتد شترش ص تقرابا دام و قندوق و پسته و حبه الخضر و صغور و شهدا بعسل مصغی بشود  
 پس جب کتد یک بخار جزی جوارش مهبل نیم و صغرت بی شقت اجزایش چهار است و زرش سی و دود در  
 زرافش گرم است و خشک در اول درجه سوم زمان ادا کتد وقت ترکیبش قوش سه سال شترش خدیو ص نخمیل  
 عود قماری که یکدرجه بر سفیدیت درم محموده انطاکی دود درم و نیم شکر طبرزد با عمل صغی بشود و شمال آن جوارش  
 مهبل نافع و کتدی از اول مقوی معده و فرخ اخلاط و فضلات اجزایش پنج خرد و غیر آنها درش است و درم شتر  
 گرم است در یکدرجه و پنج خشک در سیزده درجه شترش چهار شقال ص آب به و سبب که چهل درم عمل و کتد  
 چاه درم به رابا هم طبع نماید تا قوام آید پس این او به کوفه و حبه را بدان بشود مصطلکی عود دار چینی که چهار درم  
 زرفید سفید یا ترده درم محموده دود درم جوارش مهبل و کتد و اق محروم و مزاج این پنج درجه است و زرش پانزده در  
 و نیم زرافش گرم است در یکدرجه و نولت خشک در اول سه درجه قدر شترش دو شقال ص ترد موصوف ده  
 درم محموده یکدم طباشیر عطران کل میخ که یکدم و نیم شکر طبرزد شانزده درم چنانچه رسم است همچون کتد جوارش







آوند و فرود گیرد و تیر بران میزند تا حر آتش بر طرف شود آنکه مصطکی ساینده را بران ریزند و باز تیر زنند تا خواص  
مخلوط شود پس بر سنگ ریزند جواریش منفرج تا لیسف کشدی بحیث دفع خرن و تقویة بدن و معده و کولون  
زنگ رخسار و بوی دمان و عرق بغایت مؤثر است و بعینه نمنخوش داروی ساده است مگر در وزن الم  
قدرش بیشتر است و مقال است ص کل سرخش مقال حد مقال و نقل مصطکی مثل الطیب آسارون که  
سه مقال قزو زرناد که دو مقال سیاسه جو را قافلتین یکد مقال آنکه مدبر وزن همه در سه طل آب بچ  
تا بطلی باز آید و از پر و پن پر و ن کرده با یکطل نگر مقوم سفید بشند جواریش مقولیا تا بفتح میوه و سکون  
قاف زجر و محض و بواسیر را نافع باشد اجزایش چهار است و زرش بازده درم شترش سه درم ص تخم تریک  
بریان کرده و کمون گمانی مدبر یکد یکد م مصطکی شد م بلبله کابلی سه درم بروغن کا و بریان کنند و بلبله را کوش  
و تخم تکلاب بشزند و تخم تریک را کوفته باید داخل دو آن کنند جواریش مثل شقاق مقعد و بواسیر و با  
مقعد را نافع است اجزایش هفت جز است و زرش مقدار و چندم مزاجش گرم است در او ابل و جود و خست  
دیگر در جویم شترش سه مقال ص بلبله کابلی و بلبله و آلمه تر و ع النوی ایون مصطکی یکد درم تا خواهه خنجر  
اجزا را کوفته بروغن تخم شقاق و چرب کنند و بیت درم مثل در آب گل کرده ادویه قوق منخول مدبر وزن  
بشند جواریش الملوک جواریش النذبت و مذکور شد جواریش نارمشک طبع نارم سازد و فوایح را کلبا  
و بادامی روده و معده را بشکند اجزایش شش است و زرش چهل و دو درم قدرش ترش تا سه درم ص جو را یکد  
قافله در اجنبی یکد و دو درم نارمشک و نقل یکد سه درم و در نقل چندم نیمیل شد م محموده بیت درم نبات سی درم  
جواریش تا نخواه که معده را قوت دهد و باه را بفریاد فرودن بسیار و آنها را زیاده کند شربت سه درم ص تا خوا  
تخم کزک یکد صبت درم و زنج تیر مصطکی عاقر حاکم یکد درم و نقل نیمیدم همدانه دو درم با سه وزن ادریس ص صفت  
یا نگر سفید جواریش سیان دراموشی و بلاد را از ابل کند شربت یک مقال ص زرافنده جرج مثل سیخ  
نیمیل قافله در اجنبی و نقل خولجان یکد درم قفاح اذخر دو درم غلاقیون جاشا اقیون یکد سه درم ترد ساد  
بفجاج قفط سفید جاکا ادریس یکد سه درم کوفته و پیچیده به وزن آن عمل بشند جواریش منهدی نیست  
قونج و در پوست و مقال و قفس را اجزایش بازده است و زرش غیرتگر یکصد و پنجاه مقال شکر صد مقال



مرازش گرم است دود در جوی خنک است در اول درجه سوم قدرش از چهارم تا ده درم ص محموده و شغال قاقلمین  
 یخسلی و ایشی قهقهه نارشک قرض فلفل بکده خنقال تربد و صوف و شکر بکده شغال عمل بقدر حاجت جوارش  
 هندی دیگر که از ذخیره است صاحب قونج و وجع مفاصل و قنرس و ضعف معده را سود دارد از ایشی بازده است  
 وزن آن صدقه شست درم و دودانک فرازش گرم است اول درجه سوم خنک است در دود در جوی قوش و اول  
 شش درم بانی که در اصل طبع هندی سابع هندی بسیار که چهار درم جو بود آنخواه که دواستار فلفل و اول  
 فلفل کپنج استار یلیده سیاه سی استار قرض چندم فاینده استار نارشک دواستار فایده را بقوام آورند و اول  
 کوفه و خیمه بدست و معارف همچون سازند جوارش هندی دیگر ناهفت قونج و سردی معده در مفاصل  
 و قنرس را از ایشی بندوده است و زرش چهار صد و شاتر ده درم فرازش گرم است در آخر درجه سوم خنک است در  
 درجه و نیم شش درم ص طبع هندی بسیار که چهار درم جو بود آنخواه که دواستار قرض چندم فلفل  
 و اول فلفل کپنج استار یخسلی خج استار یلیده سیاه سی استار نارشک دواستار جو بود دواستار فایده استار جوارش  
 هندی دیگر که مهمل ناهفت قونج و اجزای این نسخه در جوی است درم فرازش گرم است در اول درجه  
 سوم خنک است دیگر درجه و نیم شش درم ص تربد بنفید چندم و اول فلفل سد درم کربدر زرش  
 چهار درم علی الریم همچون کند جوارش که حقیقان و در معده و بیماریهای رحم را سود دارد و پسرانرا سخت مواض  
 بود و صاحب خیره و غمرا کند که گوید در بلخ شخصی را در معده قدیمی بود و بسیار عالج کردند عالج نیافت آخر این  
 جوارش نمایافت از ایشی غده جویست و زرش شصت درم و نیم کیمیا فرازش گرم است دیگر درجه و نیم خنک است  
 در دود درجه و نهمت زمان ادکاش بعد از شش ماه قوش خجال قدرش شش درم ص پوست نرنج خود هندی  
 قرض کبار قاقلمین جو بود که چهارم نارشک انیسون کرفش چندید ترافیون بندار لیم بنفید برک باد بخوبی  
 شخم تر کوش غمرا کند درم روغن لبسان دود درم غنبر کتقال غنبر را در روغن لبسان بکند از دندانیون را  
 بکتاب عمل کند و همه دارو را با یکدین بشیند جوارش که ناهفت رطوبت قلب و حقیقان و ضعف آنرا  
 از ایشی برده جویست و زرش نود و چهار درم فرازش گرم است در آخر درجه اول خنک است دیگر درجه و نیم شش  
 سه سال شش کتقال ص بکده بام و آری در زباد و فخر ششک قشور ارج المده بکده شش درم ابریشم خام بخوبی



لسان انور بکده درم سدوس سه درم کز بره یا سه با درج بکده درم هشتین هج بکده درم ششک غنچه بکده درم مصلحی  
سه درم عسل مصغی بپزند جوارش بچیت کسی که بول میکند در فاش از فطر حرارت اجزایشش است هفت از جنس است  
دراول درج دو نیم خشک در آفران شترش دو درم آب ریاس ص بلبلند در بلبله آنکه جفت بلوط جلد آن که  
اجزاء سوار برغن گل چرب کنند و بشکر طبرزد بپزند و خصیه کوسفد بریان کرده و خصیه بزازوده است و گوشت  
خرکوش چمن و سر بریان کرده آن و سگیل آن چند مرتبه بگریانند و چندان خروس سائیده بوشند همان فایده  
و هامت کردن آن مهرب است و مقدار دو درم هم سوخته ماغریل عسل هر روز تا چند یوم تخلف نمیکند و قلب  
خرکوش بریان نافع است جوارش بچیت بکده بول میکند در فاش از افراط بردت اجزایش نیز هفت و شش چوب  
هشت درم مزاجش گرم است در او از درج اول خشک در یکدر جودیم شترش دو درم ص راس تخم کتان بلبله  
بکده درم پنج خطمی نغبت درم آقا قیام کند تا میا بکده درم شب یامانی مقوسه درم عسل صاف بپزند و اگر  
ریحان دو شقال مار دان شقال سوده باب گرم بنجام عشا بخورند زایل شود و اگر شترش فکده که بخورند  
بهین عمل کند و سوتیر بریان بهین فعل کند و خصیه العبا حیل بهین خاصیت دهد و دو درم خونجان بر روغن کا و جود  
کرده چهار شقال عمل سرشته مجرب است و اگر در هوای گرم این مرض بیشتر شود کز بره یا سه درم نگر سنج چهار درم  
سوده هر روز تا چند روز بخورند نافع باشد و پوست بیضه با کیکان در روغن کا و بریان کنند و هر روز یکدرم بخورند  
تخلف نمی کند و خونجان سائیده هر روز یک شقال سه یوم آب سرد مجرب است جوارش که تقویت معده کند  
طعام آرد و مجرب است و مفید و ملین و مدد اجزایش چهار است و زرش میت و هفت شقال و نیم شترش سه درم  
ص پوست بلبله کابلی میت و چهار شقال عود بخور فاقلتین بکده دو درم کوفه در شراب و کلاب مساوی  
یک شبانه روز بخیسند پیش صاف کنند و نیم طل شکر سفید عراقی مقوم کنیم شقال غنچه شهاب خام  
دان که داخه باشد بسازند باب احکارا هم لجه حابس جبارت است از شی قابض یا راع که سگیل  
و منع ورود فضلات کند عند اکثر آن چون رعاف و طمث و عرق قوی هر چند در قایل و فزاج و ادا  
و جوارش معین است در نیجایه قلبه می بین میشود حابس رعاف که در ساعت خون بینی را بپزند  
ص عصاره آله آقا قیام بکده درم کا فور جید دان حل کنند و در بینی برکشند حابس و یکدرم که مجرب است



ص شب یانی قلقدین فلقطاشخ کوزن محرق مغول و وع و مازو و کاغذ هر سه محروق و کاغذ را بر آب  
 حایس دیگر که رعاف را قطع کند ص سرکین تازه هر از فشرده آب آنرا سوط کند حایس دیگر که خون نبی را بر  
 دارد ص نخل که کوتر با خاک دیوار باران خورده آب سرد سرشته فینک کند و کج بچند ساعتی کنند و با سرکه بچند  
 پیشانی ضامد کنند بایستد و کرد اسیا را قوق کند یا آب مورد سرشته در بینی نهند قطع شود و اگر کایا خسته  
 چون عمل کند و اگر این بی چوب می آمده باشد خصیه رست را بنزد بایستد و اگر این بی رست باشد خصیه را  
 بنزد بویستن بازو و مایه فایده دارد و محقق یانی خالص را اگر در کشت کنند یا در عامه نهند مادامیکه آن  
 باشد خون نیاید و علامت نیکی آن است که چون در کشت باشد هر چند فضا دیشتر زدن خون پرود نیاید و چون  
 یکی را خصه کرده باشد و خون جاری باشد در کشتش کند در دم خون بایستد و هر گاه با کسی باشد که در دیا  
 افتد عرق نشود و اگر یکی را بنزد در آب بسیار اندازند آب فرو رود و اگر هر چند در آب باشد حایس دیگر که  
 عرق را باز دارد گل سرخ با یک مورد ص عرق نماید حایس طشت که خون حیس را بنزد در ص قرض که با  
 یک حال کل از منی بگذرد و نیم کوفه آب و ورق لسان الحمل یا فرفریا یا سماق یا کاسنی بچند حایس دیگر که  
 صغ عربی لسان الحمل بر میان غلوه که شقال بر روغن کاهو کپرت کند و فرفریا و بنزد حایس دیگر که با گل سرخ  
 بگذرد در کوفه و تخم برب به یا سیب یا مورد یا شراب انجیر در دم بپزند حایس دیگر که ص قرض کلنا  
 کل از منی صغ عربی بر میان بگذرد شقال برب به یا مورد یا سیب در دم بپزند و این یک شربت تمام است  
 حایس عرق مازو را کوفه و تخم برفی کل سرشته بر بدن مانند حایس دیگر که بزودی من عرق کند ص مورد  
 کنار مازوی سبز که جزو کوفه و تخم آب غوره یا زریا مورد سرشته مانند حایس دیگر که کثیر تشنگ سماق  
 متقی برنج سفید شده بگذرد در مطل آب بپزند تا یک مطل آید پس صاف کنند هر روز بیت شقال  
 یا شامند حایس دیگر که آب میت چند مرتبه در دست و پا بشوید تشنگ شود حایس باین ص سرکه یا  
 چهار شقال آب زریا آب و ورق مورد بماند و کل از منی و برک که چون غبار سیاه بر بدن افشانند همین عمل  
 کند حایس روغن کل و روغن مورد بر بدن مانند و هر وجه با بپزند و روغن مورد همین خاصیت دارد و بر سر  
 ورق بید و گرم و مورد زرد ورق به چون بخوابند همین نفع کند حایس فی که قوی و مویز را زایل کند ص



طباشیر سوده بنیدرم سماق و دودم آبت بخورد حالبس دیگر که قتی صفراوی را زایل کند صل شراب انارین و سیس  
و به و ریاس و سماق هر کدام که باشد قتی ما زایل کند و قتی کرافتی اطفال و غیر آنرا آب نفع تازه زایل کند  
و حرارت و عطش را بر طرف کند و مره صفرا و برامغ کند از یقین بعد و صفراوی متحرکه و مچی را باد  
دفع کند و کثیره آبت ترنج یا بموهر زور سد مچرب است حالبس که قتی بلغمی و سوداوی را بر طرف کند  
صل جوز بو آنقدر که ششش باشد و قتی سر روز تا چند روز بخورد و جوز بو او قفل باطل چمچین مانع  
باشد پودنه با سکه کفک و نار اصل چیری ساییده چند مرتبه مقدار ربع مثقال موافق باشد و در رابضه او  
باب انار بدیه بلغمی و سوداوی باب پودنه سود مند بود و جوارشات فاکه مناسب است اما جابا یک  
مای نو پاکیزه تحصیل کند و تا ممکن باشد به تبدیل راضی نشوند و بعد از خوب هله خوردن آب کرم حالبس  
تا آنرا بکند از و غمکش زود تر شود و اگر باز در اثر عمل کند دیگر آب کرم بیاشنا مند تا معده و رود را از آن  
اخلاط بشوید و یا بجوز بر اعدا ترکیب در پشت غمبال نهند و در سایه خشک کنند و تر بر دار بوغن کل را  
بادام و روغن کا و چرب کنند و غار یقون را نیم کوب کرده از نو مینه نیز بکنند راسته که آن چیزها نیکه به اول  
نیشود شکل ناخن چیده است سمیت او است و سوج دار و نیز با دیکری بگویند و بسیار نرم کوفته چون غبار  
بس وزن نموده ترکیب کنند و قوت همه جویات مهمله تا دو ماه است و تا شش ماه نیز نیکوست و بعد از  
یکار می شود که در جنبش سن بلج کبک و جو سیکه ادویه کبار دارد تا یکسال تیر قند و هر چه کج ادویه بخورد و در چون افنون  
بند اینج تا سه سال تیر قوت میدهد و این ضعیف جنبش قطعی ساخته بودم و بعد از سه سال خوانتم امتحان کنم فعیکه از آن  
بس آمد و صحت که تا مزاج و قوت فصل و طریق ترکیب و کمال منافع و مضار و مواعیات مهمل را ندانند اما حال تا  
تکالیفی در بایتم و مهمل گفته شود تا بجا جوع کند اما در لفظ صحت است که هر دانه را جاب گویند و واجب است که در  
هر دو را که خواهند ساخت کرده و بر سازند تا چشمش را جوب گویند و بعضی صحت جقبص است و بعضی  
برای اسهال برخی برای تعویت یاه و را بچشم است و جزوی که به حال و همه آنها باید که در و خورد و نیز بکند  
مسک است چمن جلق خقون حب الذریب و لبتس من حبش بسیار و غیره البته باید کوفته بعد از آن که در آب کرم آن خورد  
بعضی آبا عسل و بعضی رابعق آبا عرق بر چه مناسب آن است بخورد که جوب است و هر دانه که در آن ضرر نیست



عبارت از فرض حدیث غیث محو که بقای آنکس میقتضی کند چون آن درین زمانه ما بسا که هست مطلقاً  
 بشوئیر و قرض غیث که نزد اطباء بجز غیث بهر آرد می کنند و این علت است در همین زمانه ما که شرفاً و عظاماً و در صفت  
 گویند مصراع عکس زند نام یکی کافور و در عراق و عرب و این هم را مناسبتی است چنانچه درخت درین صفت  
 و در این علت نیز بدین انسان صفت فرعی می کند و بقای آنکس مطلقاً و آنکس و در آنه آنکس بعضی اطباء  
 افریخی گفته اند و بهنگامی و باد ترکان خوانند کسرفانی و سکون را جمله و در سینه شصت و هفت و در هندوستان هم  
 رسیده بحدوث آنکس و آنکس نیز گویند و گویند بیخ و شش آن بود که فرمان فرمای هند از قوال فریاد کس  
 طبیب عامل حکیم کامل طلب کرد و او در نظریه عاقل و پزشک کامل با تحف و هدایا ارسال داشت و مدت و از  
 سال و طبیب عزت و احترام و محکم دولت و اکرام مغرور و کرم بودند اما در نیت نه پادشاه را عارضه رود  
 و در ارکان دولت و میان سلطنت را مرضی عارض کردید و مردم بلده از عجب هم تقریر لسان با ایشان رجوع  
 نمودند پس معروض داشتند که حکیم علی الاطلاق جل شانزه عظیم بنانه خدا یگان عالم را از آفات عالم علوی مطلق  
 و الام روحاً و جسمانی در حفظ و جرات خویش نگاه دارد و چون در نیت مایل صید را رجوع باین زندگان  
 امید داریم که من بعد نیز بوجود احدی از دو تن و آنان ایندگاه مراد پادشاه ایشان را مرض فرمودان و طبیب  
 عاقل با بصیرت آن دو کامل صاحب غیرت که از دلی با گره آمده توطن گزیده بودند و ترک وطن ما و او که  
 پنج نفر را بر چو پندیدند و گفتند و در دیار بایار و تبار و همدرسان و استادان نامدار حکیم و اکثر شملع و آنکس  
 پرسند چه جلیه جویم در صورت بوطن زرقن و تبر و سخن خلاف نطقن خوشتر صلاح دان دیدند که رسمی از زبان  
 بر صغیر و فرکار باشد و یا استخشی یاد کار با مدکس با طرف فرستادند و صیفهای صحیح که وصف نتوان کرد و  
 و چینه که شرح نتوان از عقیبت خالی گرفتند و حمد و نهیهای اعی و بویز نهیهای حریص شو و چلی را که هر یک چون  
 تابه و بدیهیات و چون خرس هند سیاه و بدخلقت بدان جوران شکر لب مهر لقا و بدان سپر زندان همین  
 ما و سیاه عقد دوام بشد و شیشه زین باطل بنک فساد دودام شکستند و چون مزاج حمد و نه صفراوی و در  
 نهایت حرارت مبنی شاد شدت حدت میباشد در هم آنها محرق شده و ثبوتات صغیر در هم صغیر  
 آنجا بریهای پری بگریخند و آنان بس که بر هم رسیده آنجا آنها را حضرت فساد و فحورین شوئی و هم آغوشی همچون



فرمودند و دانگ زمانی فاعل از مفعول و قابل از مفعول به این آتش سوزان حریق دین بجز سیران عقیق غیور کرده  
 سرایت بوزرای عظام و امرای ذوی الاحرام کرد حکمای یویان طبای هند بر خدی می و کوشش کردند بجای نریزید  
 دست و پا زدند و نریزید و آهه بشه غریبه و ساخته علت قبیح عمیه را بعضی نگاه کیوان بارگاه رسانیدند پادشا  
 ازرقن اطبا فرنگ نام و دانگ شده با میان و دو تو همان سلطنت در خصوص طلبیدن آن در طریب اردو  
 و فیلسوف کاتر اشاره نمود و چون یقین شد که بسا فرقت در نور دیده در اگره قامت کزیده اند متحصرا اشارت  
 فرمود بعد از تعبیه بوسی فرمان جهان متاع چنان امر و مقرر شد که علمه در بار معدلت مدار و رعایای صناعت که  
 بانرض قبل اند بجز نریزید صحیح است باینده ایشان نیز خدمت بجای آوردند نخست قبول بر دیده نهان  
 و ابواب استوح صحت بر سر و مرضای این علت کشاند و آنرا افعال کاغذی از اینان که بابی مملان بهر  
 خراب فرصت قلیلی علیلان تقیم راصح نموده بحال اول آوردند و از پادشاه و امر اخلاص فاعره یا فاعده و از باقی سکن  
 بلاد عمل بسیار و از اطبا فرقتی نمودند که رفته بولایت دست افتاد این آتش سوزنده و بلای کننده را تا قیامت  
 در بلاد هلام گذاشتند و علم طبع و هلاکت از برای خود بدالاتا با در افراشتند و در سنوات سابقه در حکمت خراسان  
 مسموع میشد و دیده میشد و الحال همه جا سراسر است که ده و مانند فلکان بجز در راف و گرفته بلادی نیست که از این  
 و مملکت نیست که از این زمین نباشد چون مرست خدایان واجب و نورانان لازمه زیرا که سرباید چندین صفت  
 مشکله باعث بسیار از مرض هلاکت نباید که هر کس از شیب است و کثرت جماعت باشد بل که از جهت  
 غلبه و اهل شرب قهقه و معاقه و طوس در میر و شوال الغریبه و بعضی آنرا شمیدن و در یک لحاف خوابیدن حادث  
 میگرد و این ضعیف مشاهده نموده زانکه طفلی یکساله را شیر داد و در طفل جو شیر پس پستان او درش پس پستان  
 پدرش هم بل لبیت که خنده نفر بودند و چون یک از دیگری پرسیدند که در مدت ششماه هم بدین مرض مبتلا شدند طبای  
 هر بلاد و فانی و ترکیب است این علت ترتیب اده اند اما طبای فرنگ بعد از مهل قوی چون نمین که سنگلی است  
 ذبی اللوان در آتش سبک از چون سرب سیاه چون سرب و براق و صفت این ضعیف در ولایت قاین در لوا  
 دره سلیم سرخ آنرا کرده و یا قده و فرنگیان گذاری کنند و با بعضی نخته در سلام و در مهبهای کران میفر و شنند  
 از آن جو بوحاصین میانند و با لوان مختلف بعمل می آورند و آن سهلی است قوی و فوج اخلاطه شسته و خونی



و بهال بعد از آن چوب چنی میهند بدتو یکم معمول است و ایشان و بعضی مغربی نیز علاج کنند و تجرب رسیده که کرم  
این مرض این حال که هر کمخوضات و برودت را برادر نمیداند خورد و اگر افراط واقع شود و جمع افاضل و و کین و نقص و قروح  
عارض میگردد اما طبیبای هند و ستان جو بات بسیار کسب کرده اند که مافوق آن تصور نیست و بهر که انفع است  
ضرر نیز است بل خطر کلی در ضمن آن تصور است که قلی که حضرت کی دارد اما طبیبای خراسان بطریق که از  
طبیبان کسبیده معالجه می کنند به سهلای خفیه مانند خیار شیر و سنا و بلبله و غیر آن قوت این سهلای با عماق بدن  
نمیرسد و وضع اخلاط متحرکه نشدنی کنند و این مرض از احتراق اخلاط اربعه بهم میرسد اگر دفع کی از اخلاط شود و بهر کی  
باقی خواهد بود و اگر از دو شود وی دیگر برجا خواهد بود که نیکه تخفیف حاصل خواهد شد که در بعضی اخف حاصل شود و  
از اوقات عمد خواهد کرد و مختلف میشود و صعب و قوت داده و بدن من مزاج هوا و اکثر وقت اخلاط و شسته  
بیطیب مرض عرض و چون طیبی نیز مرض را ظاهر و علامات آنرا در کمی کند علاج عرض نمی کند و در صورت  
مرض زیاده میشود زیرا که عرض تابع مرض است نه مرض تابع عرض و مگر دیده شده که چهار چوب  
سال پیش مرضی بهم رسیده که در هیچک از کتب آن اسم مذکور نبوده و از مرض رسیده شد که این مرض علت ننگ است  
چرا که در کتب قدیمین تجربیافته و در بعضی افرا که در قبل ازین چهل سال و پیشتر این آمار کشیده بودم در حدیث طلقه  
اشری از آن ندیده ام و بعد از علاج صحت یافته و با کثر حالجات نه از یک کله یوانی متضرر شده و باعث نیز علت گریه  
چنانچه در صفهان اشیر حار اکثر امراض باره را معالج می کنند و متنبه نشده مگر اینمانند و صاحب این مرض این  
انصر و سگات و قوه و علاج و کوری و کوی و کوی و جزام و کله دمان پی و بدن ناصور سرخ و سفید سیاه و انواع دیوانه  
و امراض مهلک و اعوجاج عظام میکند هر گاه در عضوی محصور باشد و عضوی که ماده آنرا قبول کند ضعیف باشد و  
در لحم غد و دغد و شبط و او رام مفاین و الب و قیروس و ناصور یکم عیبه فساد و در این جاری باشد و عضور امعوب  
و خصوصین درین جلین را و بسیار دیده شده که عظام دست و پا را مانند چوب که کم کنند که کرده و از ضعی دیگر این قسم است  
مسموم شده و این جب نامست انواع و اقسام این مرض البطر بر نیز قوی و مجرب است بعد از تصد سهل و بهترین  
جواب است این نیز از اختراعات کلوسوس فیکست و مگر نمود می کند و ماده آنرا جذب کند قیوم فوات غور و شسته  
و مواد فاسده آنرا از آن بجزرون میکند و اگر ختم صابری قلی از شربت آن کند و شسته را م تا اول نماید بیدر دو قوتش غمورا



نایل میکند اما جهت که مطلقا سیوه تخم کدو بسیار دید و شد مکنند و آنه خوردند و خربزه تناول نموده در همان روز نظر  
 و سگات و خنک کشته و ششی شرب کرد و هاند کوری ششی رسیده و در همه حیوانات اخصا از نیات و جموضات  
 و بقولات اثمار و فواکه لازم دانند و تا چهل روز افاغ خوردند که باعث عود مرض سبب کس عرض خواهد بود  
 که معالج امر کند بر بعضی خورد از هوا محافظت کند اگر چه هر چند بخورد و ناپا نترده روز بخیران بنی ملک پس هر چند خورد و در وقت  
 دهان حیوانی بسیار نازاد غیر مخل بار و غن و اگر از شد و عمل و نبات و سکر خواهند بران افشاند و میند که رساند  
 و شیرین کند و با قدر نان در شیر و قند بخورد مجربست و بعضی برنج نیکش و کربلا و اگر در تابستان باشد از  
 مریض حار فالوج نیکوست و برنج با شیرینی و فرفنی و مرغ پلا و وینیک از اینها هر یک را خواهند جایزست  
 نخود که هفتاد بهترین اغذیهست و سواهی این طعم دیگر جایزست که به عصر عظیمست و اگر خواهند که در آن کمتر  
 جوش کشند سیلانی آردار و نیک گرده در روغن گل و یار و غن زرد بچوشانند تا آرد بسوزد و انگاه در آن کوب  
 کنند جوشی بقدر محسوس ظاهر میشود و جوشی که درین حالت هر شود چون حیوانات دیگر نیست که مرغ کف و شرب کنند  
 مگر تخلیطی واقع شود و بسیار بوده که ازین بگنند آن خون بسیار آمده و این علامت صحت و اثر سرعت است  
 و بعضی اسهال آورده و در برخی عرق و در قوی عرق و قبض طبیعت پس اگر خواهند هفت روز در آن خوردند  
 و عصر خیر بانه و ماین دوا و غنله ساعت فاصله دهند و آرد چهار دانهدو وقت یا شش دانهدو وقت  
 و یاد دانه بدو وقت تابست و کمر و زرد چهل و دیگر و بزنج خوش عرق و قبض نمی آورد و مرضهای مزمن را  
 میکند و باقی برای طیب حازق موقوفست و بهتر است که اول تقیه عروق و حساب کنند بقصد و محبت است  
 و خوب هله مخصوص صلیب مرض دوسه روز یا بیشتر و بسیار بوده که این مرض در جلد بوده و احساس نمخوردن در  
 بهین مهل مرض ایل شده و در بسیاری که محتاج بلینت طبع بودند که تقاضا خوب هله نموده چاره یافته علت دیگر  
 نکرده و نامکن باشد بی مهل آن این حسب باقی خوب است که گنند و در جوش فلان اجداز دوازدهم پوست خرت  
 سنبل از جوشانیده با آب آن غرغره و مضمه بکند و باشد و اگر ضعیف شود کجخت و ودع و قلعند بر سره عروق  
 سنون باز تص احد کوفی و اگر نهدی باشد ناقصه و قوی تر است فلفل آنخواه پلمانی هر چهار سواهی حاجت  
 مانده خورد و هم که نماید پلمانی را اختیار کنند که اجزایش ثب و پوره و سیاه باشد و همین اجزا را با آب طرقا باید



آن سلطانی که از خراسان و بلاد فرنگ و همدار خان می آید که آن هم الفار و سیاه است و هم ملک است و هم کرم  
 و زوده ریش میکند و پاره پاره میسازد و در او رگن و هندی و الچکند و یکپور و بعل و ایش نامند و علامت خویش  
 است که بسیار صلب و براق باشد و مایل بزردی و قرصهای بزرگ است هر یک یک مثل و بیشتر آن دگر یکی  
 سفید و مفت و زرد رگن چنانچه بامیدن گشت ریزه ریزه میشود و این است که هم ملک است و استعمال آن گنج  
 جایز است و اگر قروح بسیار باشد در اسافل و در ایض ضعیف باشد بعد از سهیل بقدر طاقت ازین دوا هر روز تا  
 چند یوم مقدار ضعیف و شام بخورد و دوا را بقره بگیرد و اگر هر روز قدر نیم درم در غلیان بکورد چون تنباکو کشند  
 و دوا را فرود بزند تا مفت روز غذایان نخورد نیمک یا تخم در بیان نافع است صفتش خوف عاقر قرحا کوفل  
 جو لطیب مساوی اما بسیار شده از ادویه بخور بعد از غذا چشم ضعیف شده و آخر کور شده اکثر باین کحل  
 میاشده اند و آنچه فرمن بوده در سه ماه بیشتر علاج شده پس بگیرد قیامی طلای خالص و ورق طلای شیرینی  
 یا طلای خالص مساوی یا طلا نیم خور قیامی کچور و در سحر ساق ساید و میل طلا در چشم کشد پنج میل تا مفت است  
 و محصور و هجبت که در بخوری از سیاه و خرف یا سلیمانی و هر چه از سیاه ساخته باشد اجتناب کند  
 آشک از اطباء بگویند ناهفت این مرض را صلیله سیاه چهار درم قلند شکر یک درم کوفه و چشمه  
 در ظرف آهنی و چوبیکه در شش فلوس نصب کرده باشد بآب بمواد ساعت سحر کند و جب کند هر یک  
 چون نخود شغلی و هر روز سه حب تا پنج خورد باندک آب و احتمال نمود که در حب آشک بعضی این  
 سازند و گویند پزیرند از حب قلند بلبله سیاه وزن آن نادر و ز آب سحر کنند و مقدار کنار که بجا کنند  
 علی الریق یک حب تا دو حب آب بمو بخورد بآب غوره و بعضی اجزا را مساوی کنند و بعد از دو ساعت آن  
 و است میخورد حب آشک دیگر ص طباشیر بلاد هم الفار سفید کات هندی سفیدی مساوی کوفه و  
 جیبا کنند مقدار فلفل روز اول یکدان و هر روز یکدان بیزاید تا چهار روز و دیگر هر روز چهار دان بخورد  
 که مجموع هفت روز باشد و غذا شیرین بخورد با قدر نیمک حب آشک دیگر اگر قوی و اسهال شود روز  
 نفع میکند و از سمیت این حب و باقی خوب هندی هر گاه دوا می سعی داشته باشد احتیاط کند که ضرر نکند  
 شوبای پنک و شیر برنج باشد و قطعاً غذای دیگر نخورد و اگر ماده اکثر لطیفی باشد و با جمع المفاصل و در کین و در کین



یا عدد و تخمین جب تقع بلوغ میکند و از باد سرد و هوای سرد خود را محوطه کند از آنکه باد بیدن نزد اگر چه در قلب  
 الا سبب آنست که کات سفید و خاکستر خرابه که در ظرف یا سبب آنست که کات سفید و خاکستر خرابه که در ظرف یا سبب آنست که کات سفید و خاکستر خرابه که در ظرف  
 چها کند چون فلفلی علی الریق بکدانه فرو برند و در خانه نشینند و خود را گرم به چیز چاشنی که در کف فرود  
 و ناسور نوا صیر واقع کند و طریق استعمال و کابیدن و افروندن برای طیب است صل متعجب از فلفل نخل  
 سبب حب الملوک مبر مساکو کوفته و شیخ فلفل حب کند شترش تا سبب حب و کفند تا سبب و چهار در شیخ  
 اگر کیر رو بیاد و روزی مرض را رحمت داده بدهند و باید چنان کنند که بنده مرض تحلیل نرود و پرنه در آنست  
 تا هنگامیکه بلانند که مرضی در بدن باقی نماند پس بیدر خندار از باره و کم رنگ تر می کنند تا آنچه از اخلاط فاسد  
 دفع شده بدیش خون صلاح بهم رسد و اکثر آن سهل روز است حب آشک کیرین خیزنیافت صل تا خود  
 اگر شنبه از بلوغ سیاه متغیر حاصل بلاذخیر مکه که بخدمت حضرت مساوی با قدسیا جه که کند چون دانستق صبح و شام  
 بکدانه بخزند و اگر دوسر روز از حب اول بخزند تا فو مات عروق کشاده و قطع شود مانده اخلاط خسته دفع شود  
 بهتر است و غذای این تیرمان بنیک حب آشک بکیر گاه از دست و پا و کم افاده باشد و میوههای  
 بهر شیخ باشد و در کام و قضیب او فقه با باشد مجرب است عودت پانزده سال از پاشل بود و اگر افاده و تمام  
 از در فیا و میکرو جان ضعیفان حب در روز نهم اول طمست آورد تا چهارده صحت یافت غذا شوربا  
 گوشت چرب با باز بر دهند و صبح بخیزان و شام سه دانه یا چهار دانه بپزند خوش قلبی دارد و جماع آنکه این  
 باشد زایل کند صباب و متهال سبب این است که در سحر آب لیمو صلا کند تا سیاه ناپدید شود پس  
 حاقرق حاصل کند و متهال داخل کرده سحر بسیار کند بر فلفل چها کند حب آشک اصل اجزا  
 هفت است شترش شود از نخب آن چهار پنج مرتب آب سرد نوشند چون خواهند قطع اسهال شود دست  
 را آب گرم بنویزند صباب حب الملوک بیدر تحلیل فلفل دار فلفل تا خود آشکارا اجزا سبب  
 آشک که اهلایونانی عجیب آنست که یکب کرده اند آشک او جاع مفاسل و جعضا را سود در صل  
 فیه که متهال تریه و صوف غاریقون لاجورد و مغول بلبله سورجان بکند هم محوده ذلک کوفته و شیخ کلک  
 حب کند شربت دودم غذا خود آب کند بنیک و گفته اند اگر هر روز مقدار یک نمجان که در سبب شیخ شغل



از بول اللغ سیاه بخوردن بی برهنه و تعب این مرض را زایل کند جرب است حب اطریلال که مجرب است و با آن  
شده صیالحی که طریلال باشد و عاقه فرج و طایفه و جندید تر از هر یک بگردد با عمل جب سازند و بخوردند از تقویه  
و وساعت در آفتاب صبر کنند و آن موضع را با قناب دارند هر گاه همان روز را بگذرانند نه با و الا بعد از یکماه باز بکشند  
بخزند و باید تا سه روز هر روز در آفتاب بنشیند و آبله از آنجا نماند البته و اگر بعد از دو روز یا سه روز دیگر بسوزنی شکاف  
آتش را اگر قصبه کنند تا خود خشک و اگر جلیج شود سه مرتبه باید خورد و اکثر اطباء از هر یک پنج نخ خود می کنند و از این  
و محو ضات مخمر سازند و بر بالای حب باید شراب انگوری یا شامند ص عاقه فرج و اطریلال و پوست کبک  
و سبب کبک و احدا میقالین بسیر کند و عمل بسیرند و مقال بدیند و یک ساعت در آفتاب بنشینند چنداگر  
کند و آبله زنده حب این الحارث تهای یعنی را زایل کند و بسیرت دفع بهش سفید و سیاه کرده اجزائین سیزده  
خون اجزاجل و کبک و نیز اجز کرم خشک در آفرود و در جود قدرشش هر باد و مقالی غذای و اجزاج ص بلبله  
سیاه و زرد و صبر زرد و عمر روت قمل کبک شحم الخطل بکبک خرد و خردل سفید صقر فارسی شویز زرد کرمانی کبک  
بیزر و صطل که بجز صمغ ادراب کنند تا حل شود با قناب و طاس رویین و در اول ماه ابدان بسیرت حب این  
ظاهر القع است در وضع ریاح و صفر و باد و سایر و بلغم خام و بهق و جرب در زمستان و تابستان توان خورد و این  
در جود است و در شصت و چهار مقال از اجز کرم است دیگر در جود شکست در آفرود و در جود ششش  
مقال یک کرم نصف شب ص بلبله زرد و سیاه و بلبله نر و عین النوی که دوازده مقال آله شش مقال شطرج  
در قنطاری که شحم مقال خرد بوالخ اندرانی بکبک مقال ترب و صوف صبر و صوفی که سه مقال کوفه و شمشیر و غنم  
بشقه جرب کنند و در سایه بچکانند حب از راقی یعنی کچله و بتازی قوس اجزاج کونیند امراض ریحی و بلغمی و  
اوجاع مقال باره و غیره از این است ص کچله را یکشنبه روز در شرف قوع کرده باشند و مقهر کرده تا کوفه این  
شود پس خشک کنند و بکوبند و قنطاری و اصل الخطل بکبک شش مقال شکر سفید صاف کرده مقوم عمل مقال  
کوفه و بیخه بدان بسیرند و بقدر خود بزرگتر که جدا کنند و از یک حب تا دو زیاد هم داده شده تناول نمایند  
و در زمستان منقش بهتر و تمام تر است حب اختلاف انداختن خون اجزاج است ششش دو دم و بعد از آن  
حوی بخزند لذیذ اندر ده بیض ص سباق حص کدوم پوست انار نیم دم آب بخرجل بسیرت حب سازند



**ح اختلاف** بگنایست قروح امعاء و اختلاف دم را و قبض میکند نمک را ص پوست نازش بازگردد  
 و آنچه چون قفل حب کند نشترش بازدهد **در حجت الجاج** نسبت نوبت همه بیشتر باشد ص ترید یکدم و  
 دانگ قنبون نیدرم عصا نه تنه عصا نه فاخت کله و انکی بر شیم تخم نخل مقل انیون صصلکی بکله و انکی بآب قراح  
 سازد **ح ازراقی** که کتیه های بلغمی را زایل کند فالج و قوه و غشه و همه امراض بلغمی را سودد به شربت نادر و  
 بردشت مزاج ص مالکنگنی که در وایت هندی ازراقی بدین کوشش ناخواه شونیز نشترش و اندر هر یک چهل مثقال <sup>شش</sup> تا <sup>شش</sup>  
 افیون چهار مثقال بغیر افیون همه برابران کند چنانچه نوزد و افیون را آب حل کرده ادویه کوفه و نیمه لبدان بسزند  
 هر یک بقدر دانبتق و ازراقی به الجاج است و حضرت آن کمر ترا کبب حاره است و شهابی استعمال شده شخصی را  
 استرخانی در یکپاشنده بود چنانچه مدتها بود که نیکمیر شده بود و بقوت عصا حرکت نمیتوانست کرد این ضعیف  
 کله مدبر را خوردن پایش که طلقا دراز بود و جمع غشید بعد از یک ساعت چنانچه کسی کانی را خم کند پایش جمع شد و  
 یافت و دیگر برادری ضعیف بود و قوت ناضحه نداشت و بلغمی که غذای دماغ آن بود ناچشمه بقیه شش رسیدن سخت  
 و البا بکان تل نداشت ماه هر دو اینکه دادند فایده نکرد و طبها خودش از حیات او مایوس شدند این ضعیف همان  
 حساب اول را دادم در مفسده روز صحبت تمام یافت و در بیت و در ویم بحام رفت و اثرشرت لغو شد شکایت میکرد  
 و گفته اند اگر کسی خواهد که مدامت با آن نمایند بکند آنرا بخورد و بعد از چهل و پنج روز یک شش دیگر را چمین در هر  
 چهل و پنج روز یک شش دیگر را تا در یکسال بکشد و خوردن شود و اگر شسته خواهند بهین طریق می خوانند تا دو سال بکند  
 و اندر سد و اینرا نیز می نیست شهاب را می کند و همه امراض بلغمی را زایل کند باذن الله تعالی **ح اسطوخودا**  
 ناضحت صرع و مایخولیا و امراض سوداوی و بلغمی و دار الحلب را اجزایش بازدهد شترش سرد دم آب  
 گرم ص پوست بلیکه زرد و کابلی بکند چدرم ترید هفت درم و نیم صبر درش درم و طوطوس قنبون فاقیون  
 بسفنج کله درم تخم نخل کبدرم و نیم قفل قوتجیلی بکله یکدم کوفه و نیمه آب قراح **ح حبت حاکم خقون**  
 هزه و سکون صاده جمله قرح طار بکله و کون سیم و کسه خارجه و سکون تخمانی و ضم قاف و سکون و او معاهه متقی <sup>شش</sup>  
 البارده تن را از اضراط چنانچه بلغم و سودای غلیظ و غیره پاک کند اجزایش دوازده گرم است و زرش چهل و چهار  
 مزاجش گرم است در اول درجه سوختگست در دو درجه و ربع شربت دو مثقال آب گرم ص بلیکه کابی باشد







ورق الخیال و لید لک و جرد و کرم نجح عرب رنگ فارسی و حب القنب و بند لقیب عرب کنبه کنوی فارسی و  
 شهدانه عرب آن شداینج خوشانند حب امساک یک کبریا فیهست هم امساک کند و هم قوت یخزاید و هم غنیمت را بکند  
 معاربت انزال شود و در وقت انزال انزال کند اجزایش هفت است یعنی عمل و قد شترش آنقدر که در طبعی  
 تخیزد و در هر حب برایتی غنیمت تا یکماه تمام کند و غیر آن تا در برایش خوربوا بسا در چینی و نقل حرمل آفون بکند  
 کند ریاضه شدم نیمه رسا بکند و آفون را عمل کند و با است و پنج مثقال قدر فیصد بکند و این حب عمل آفون  
 و این حکایتها که ذکر آن در مقام موجب طول کلام و باعث تفویل این رساله است حب امساک یک کبریا فیهست  
 حرمل شتر بند لک کبریا مثقال آفون و دو مثقال چون نخود چها کنند و نادوب بخورد حب امساک یک کبریا فیهست  
 فاضل و در هر حب بیسایه در چینی خلیل بکند و درم کا قوره مشک بکند و درم کا قوره و شکر در روز عمل چها کنند  
 نخود بقدر بر دشت مزاج بخورد حب امساک یک کبریا فیهست حب امساک یک کبریا فیهست نیم خام و نیم بریان است  
 شخاش شانه خورسیا شدم فیهست درم با اندک عمل هفت شربت کنند و اندک شیر و روغن میانند  
 بعد از آن حب امساک حرمل خلیل خود بریان قدر سخن کنند مساوی چها کنند مقدار بق و هر شام مقدار یک پل شرب  
 کا و شکر گرم و عقشب بخورد و نادوب تیره توان خوردن حب امساک یک کبریا فیهست حرمل خوربوا در چینی بکند کبریا  
 شدم آفون نیمه رسا عمل بکند هم چها کنند حب امساک یک کبریا فیهست حب امساک یک کبریا فیهست حب امساک یک کبریا فیهست  
 و در فاضل خوربوا بکابیش معمول بکند و درم شرب انکوری دو مثقال در ظرف چینی با شیشه کرده بعد از آن که جو  
 کرده باشند و نانش را بکل حکمت حکم نموده چهار روز در سر کین بپزد و فن کنند و بر آورده دست سخن طبع نمایند  
 و روغن بلبان هر کس مشک خالص بکند در داخل نموده سخن کنند و هر درم پانچ حب کنند و کهدار شترش صبح کی  
 و شام کی حب امساک نافعست قدر شترش یک حب سه روز بار در من را سوددهست خوربوا بسا در نقل  
 مشک کبریا فیهست مصری بکند مثقال شش چهار سرح کوفه و شکر چها کنند چون فاضل بزرگی و اگر کا فور و آفون  
 بکند یک کبریا فیهست الیک یا بند و عمل حب کنند و اول گوشت نان دو پیازه خورد پس این حب را بخورد و بعد  
 حب نخود بریان نموده و بی پوست بعد از آنکه ساقی بکند و توجبه شوند و در زنان گوشت با علی و نان هفت  
 حب امساک که نوحه تمام آورد و بطوانزال اثری تمام دارد و اجزای هفت است و از آن است درم نیم باقیهست



حب سازند هر یک مقدار خود ص و دو خام قرفل قر و کباب فلفل بکدر سه درم زعفران نیم درم بانگود و دو درم قرفل  
 تخم بابونه لوگو بکد یک درم حب ایلیج تنقیه دماغ می کند از فضول غلیظ و اخلاط بلغمیه از هر چنانچه بقوه و فایده و صرع  
 و نسیان مسکه و او جلع عین معاده چون قهقهه و دو درم بصل و جرب و نارکی چشم و غشاوه را جزایش هفت است  
 و مجموع یک شربت است اصل ایلیج قهقران بید بکد یک درم تنبیل غالیقون نهیون بکد یک درم تخم الحظل نمک هندی  
 بکد یک دانگ و نیم کوفته از هر چنانچه که آید بآب بادیان حب ایلیج دیگر که گفت غلتهای سرد و معده را که پروین  
 فضول را از آن با جزایش سه است شترش دو درم و نیم حب ایلیج قهقران شش درم بلکنه زرد چهار درم بلغم هندی دو درم  
 و نیم کوفته و شیخه آب کرفش حب سازند حب ایلیج دیگر که پاک میکند سرد و معده را از فضول این نیز یک شربت تمام  
 حب تنبیل ایلیج قهقران بکد یک درم بلغم هندی نیم درم محموده دانگ تخم الحظل دانگ نیم حب النجیر پاک میکند از  
 وقت معده میدهد و خوشبو میکند گشت راحص خود هندی قرفل صطکی که جزو پوست برنج دو درم و کبابه در چینی که  
 کوفته و شیخه شرباب یحانی و جلاب مقوم بشنند و در زین بان بزند حب النجیر و کرفس خود صطکی قرفل بکد و آب است  
 ریحانی سه شته حب کنند و بوضع تحت اللسان حب کبویان حب راحب النقرس کونید چون او جلع مفضل  
 دیگر فوزی ایل کند از این جهت بر او کونید از این جهت قدر شترش سه درم آب گرم ص صبر زرد در تریه و ص  
 بکد شش درم پوست بلکنه زرد و بوزیدان سورنجان بکد دو درم نهیون محموده بکد یک درم قرفل بکدرم و نیم آب حل کنند  
 و دار و ما را بدان بشنند و حب سازند حب برکی سرد و اطراف را پاک کند و او را م را زایل کند از این جهت دار و ما  
 درش بیست و سه مثقال نیم درم گرم است و خشک در دو درم و نیم اقل شربت آن سه حب اکثر آن از سه  
 و شربت تمام دو درم است در وقت خواب تا مواد از نیمه اعضا جذب تمام کند سه مال این دوا بقدر رسمی و  
 طبیعت است اصل ص صبقه قهقران تخم الحظل بکد گفت مثقال زعفران تنبیل در چینی حب بلسان اسارون ص صطکی  
 اقسین روی محموده زرد بکد یک مثقال نیم مثقال کوفته و شیخه آب نیم گرم حب سازند و دست را در آن حالت  
 بادام چرب سازند حب ص کد بر ص را زایل کند با بلغم النجیر می گویند که زنی در بصره برص را علاج کردی و  
 علاجش بود مند بودی بن بصره ششم با بده معرفت کرفس و از او ششم این حب را میداد و طلائی میفرمود اصل  
 نخیل فلفل خربق سیاه ایلیج قهقران مسادی گیرند و باز در آب شرباب حل کنند و دار و ما بدان بشنند و شرباب



سردم و این دارو را طاعت کنند صحت طریح سرد را زود بخوان سرمای سوخته را که سرخ با سرکه شکر طلا کنند در سباج  
و سودا را از معده و دماغ پاک کند بر شش دودرم و نیم است صس ایاج قفیرا دودرم سباج دودرم تخم کبک  
مطلوعه و سوس قفیرا بکند و دودرم و نیم بر بند شست در محموده شوی بکند و نیم آب جیب سازند  
خداوند در سر چشم در دقیقه مانع باشد و دماغ را از ضلالت پاک کند و لازم است که قبل از قیام تمام نمک است  
جیب قرض و عروق بنفشه شود که غرض عظیم میکند و بعد از قیام تا وقت اجزایش نیست است مجموع شش  
صس بنفشه شک دودرم بر بکوک و صوف بکند در لبوس و پوست بلبله زنده چون بکند نیم درون  
سرخ محموده شوی بکند و این کوفه و نیمه آب خالص کوبند بنفشه دیگر نیز از چای گرم را مانع باشد و صلاح  
زایل کند اجزایش شست بر شش و در مثال بعد از قیام صس بنفشه نیکو فر بلبله کابلی بکند و دودرم صس بنفشه در ک  
سرخ بکند کوفه و نیمه آب ریخین جیب کند بنفشه دیگر فست صنف معده و بصیرت و این کی چشم را و بنفشه  
میکند از فضولات صفراوی و بلغمی و مجموع اجزایش شش جز و یک شربت تمام است بنفشه دودرم بر بند  
بکند در لبوس بلبله زنده بکند نیم درون محموده شوی بکند بکند آب قراح کنند حرالیه برای استفا  
طبی را مانع است اجزایش جز و است شش سردم صس بنفشه دوازده درم میوه شند محموده چهارم  
سنبل طبیب سینه بر بند صس بکند و دودرم تخم ان بکند و نیم خاققون سردم ما نیم کوبند و جیب  
اجزایش سی و دو جز و وزنش سه صد و هفتاد مثقال فزاجش گرم است در اوایل در جز و نیم خشک در دو ص  
خافض سیاه است مثقال فلفل سفید جدا و جیب بکند تخم طحال از چینی زنده با سعدیه سایه بکند دوازده مثقال  
سنبل طبیب دوازده درم و پنج تخم صحرایی محموده شش مثقال مال بوا بکند مثقال دراقفل شش مثقال تخم صس کابلی  
مثقال تخم ان سیر زنده خالص سی مثقال کرفش است و دو مثقال جز و ابیاسه بکند هفت مثقال ساج سینه  
کتابه آسارون جیب الفار صاف بکند شش مثقال تخم زنجبیل کوبند مثقال قمره دو مثقال طحال کماله مثقال زنج  
لبان هفت مثقال افیون خالص سی و دو مثقال صمغ و کلاب بقدر حاجت بخورد در وزن لبان کل  
و افیون را در کلاب و بطریق هم بود جیب سازند جیب حق که بهن سفید و سیاه و برص را زایل کند شربت  
دودرم صس ایاج قفیرا چند میوه چون دودرم بحر لا جوید هفتم محموده تخم کبک خربق سیاه بکند دودرم سنبل



اینون بکدرم کوفه و خیمه آب کرفش بکنند حب بهق اجزایش ده خمر و سبب شترش دو درم ص ص بکدرم  
 و دانکی و نیم عاریتون ابرج فقیر امیون از هر یک چهار دانگ بلیله سیاه شیطرح عصاره فنتین بکدرم و دانک  
 محمود شش تخم قمل اینون بکدرم و دانک بلب قراح با کرفش حب سازند حب بهق که بهق و برص بزرگ کند  
 اجزایش هفت است مجموع یک شربت تمام ص ابرج فقیر مقال لاجورد شسته سبل اینون تخم قمل محمود  
 کثیر بکدرم و دانک کوفه و خیمه آب کرفش حب سازند حب بوا سیر که باد بوا سیر و در کرم و ما و تپه گاه و در بند  
 ناسود دار و اجزایش ده خمر و سبب شترش دو درم آب کرم ص صبر شدم هزار هفتاد و شش شوق غافیلون  
 عصاره غافیلون حب لیل بکدرم تخم کبکج ده درم تخم محفل سه درم قمل دو درم آب کندان حب کندان حب بوا سیر  
 دیگر بوا سیر باطن و در دمای کرده ناسود دار و اجزایش این نازده است و شش مساوی شترش سه درم آب کندان  
 ص نینباد و پنج بلیله سیاه و بلیله شیطرح نوشاد عاقر قرحا فلفل دار فلفل تخم کندان قمل مساوی بوز آب  
 کندان حب بیرونی بیدار آب کثیر تر چند با نفوخ کنند و باز شک کنند پس در سبکین تر در فن کنند تا  
 کرده و باور قریح ساییده بجا کنند مقدار فندق یکب کفایت باشد حب الینوس که بحت نفوخ و بلند و آرا  
 بگارت ساخته است اجزایش است شربت سه حب با سه پال شراب آب تخم و نفوخ ص ص مخر عصفور که  
 در قوت بجان صید کرده باشد شاقول مصری تخم پیاز سفید کفش خرا که دقیق الفحل کونید تخم کندان ناغلب مصر  
 بزرگ قریح که صید مساوی مشک قدری بجا کنند بوزن هشت تخم آب جرجی حب حلیق این حبی است  
 حاد بلغم و سودا بیرون می آورد و باد را نیکو موجب نفخ است سم باشد می شکند و در زستان و تابستان توان خورد  
 و در زستان شیره کزنب حب کنند و در تابستان بکلاب بعد از یک ساعت از شراب آن غذا بخورند  
 اجزایش تیره است وزن آن چهل دو درم مزاجش گرم است در اول درجه و سوم خشک است و آخر درجه دو و یکم  
 دو درم ص در این صنی زعفران قسط سبیل طامامها در یوس حب البان محلب قرف غافیلون بکدرم  
 مرصاف قرفل بکدرم درم صبر شترش ترده درم حب جاوشی شریق النفس و بوزا زایل کند و چون  
 تقع جاوشی درین مرض بسیار است و با اعصاب مضرت دارد باید که در زمان تعمال آن عصاره را بدین  
 کنند با دمان طیب اجزایش در دست اوزان بکدرم و یک شربت تمام ص ص جاوشی تخم محفل بکدرم آب بیا



حل نموده چند ساعت با مالسل بدین حد جامع از این جمیع میدهد بدینا از بنم و صفرا و مده سود و سورا  
 هر گاه یکی از این فصلات باشد و گشت ز بار که از این مواد باشد پاک میکند و عدده را دفع میدهد و کبر و تقویت  
 میکند و دفع میکند تپهای مزمن و ساکن و بکیر و در جمیع اخلاط را و شفا میدهد انواع حرب قروح را و بواسیر را جز اینست  
 دوران چهل و نهشت دم مزاجش گرم است در یکدیگر و نیم خشکست در دو در و کثرتش تا دو درم چون  
 دو ساعت از شب بگذرد وقت خواب **صل ایاج** فقیر است چهار درم پوست بلبله زرد و سیاه یک درم  
 مصطکه اینون چهار غاف غصانه آیتن یک درم کل سرخ چهار درم مقدار طفلی جنگند و وقت خوردن  
 بر روغن ادام شیرین حرب بکند **جد و ار که** مهبی و قوی و فوج و فط و مسک تمام باشد **جد و ار خطا**  
 خصیعی است بسیار که در جمیع حال فاقه کبار و نولجان خور بوا و عود قماری سنبلیله طیب حد کوفی نار مشک  
 مایه شترابی اینون گرش لیون صمغ عربی لعل بقوت شب بر و اید که بر یک درم مقال جنید سکر کنتر افیون  
 یک درم مقال زعفران و نقل یک چهار مقال درق آفر و طلا و عنبر شهب یک یک مقال پاد نهر و مقال کوفه  
 باب صمغ عربی و عرق اچینی چهار کند **جد و ار** یک که مسک تمام باشد **صل** خور بوا هر چه خواست  
 از رخالی کند و هدیام و مشک افیون در نیم مایه در درون خور کنند و شش را اعلم نموده در پوست خوراک  
 که اندک تخم داشته باشد بگذارد و بخیم آرد و خود با غلط چهار گشت بگیرند پس در روغن کابریان کنند آنقدر که نوز  
 از روغن بر آورند و از خمیر پوست تا توره جدا کنند و در اچینی نیم مقال کباب اچینی و نقل تخمیل عاقر قاقیل  
 جد و ار زعفران بوزیدان خصیعی طیب مصری مشک یک درم مقال باب صمغ عربی چهار کند و چون نخوردت  
 حاجت بکبار فرو برند و بکبار در دهان نهند و تا دو دانه میتوان خورد **جد و ار** این نیز فوج و مسک با  
**صل** جد و ار خطائی مقال زعفران افیون یک درم مقال شک نیم مقال افیون از کلاب حل کنند و بر  
 خود چهار کند **جد و ار** یک که آن نیز اساک تمام کند **صل** جد و ار و نقل خور بوا و نقل عرق  
 مصطکه بسیار تخمیل در اچینی سیلانی یک درم درم مشک اعلی کافور یک یک درم افیون چهار درم چهار  
 مقدار نخود شربت تا دو **جد و ار** **جد و ار** و اگر از این کند اجزایش چهار است و شش است دو  
 درم و نیم شتر شرب درم نیم بلبله سیاه و زرد یک چهار درم محموده درم و نیم صبر عسوطی درم درم آب شکر و شربت



**حب جرب** یکدیگر همان عمل کند از این نخبت مجموع آن یک شربت است ص ص بقوطری بلبله زرد بکشد  
 و رقی کل رخ محمود بکشد و آنک و نیم کثیرا و آنک بآب شاه تره حب کند حب حکمتش نافع است تبخ  
 اجزایش چهار جز و وزنش شش درم و نیم شش درم و دم آب کرص بلبله زرد و عصا غافث بکشد و دم حلیت درم  
 و نیم حرف ندم آب حب کند تعلیق **قندان** مار بر را زایل کند و شاخ سوده کا و در طعام چمن و شاخ بقره  
 بدستور دو استخوان که بر کنار بال خروس است چون بر مروج بماند دفع تب کند تعلیق چشم است حرس  
 چون خرد چیده همان نفع دهد و در عکبوت که در کف تنیده بدست چشم است موش کند لاک و دانه  
 هم چنین **حب حظل** از طباطباند سهل بلغم غلیظ بلغم و دافع امراض قوی چون دافع فیل و در دیای فزونی و غایب  
 و امراض اعصاب شش آس چهار حب و بقدر دشت مزاج و بعد از دو ساعت بلا و باروغن کا و که مصلح  
 ص بلبله کابلی زرد جوهر اندانی با شیره حظل تر تا سرد و بسیارند و مقدار بقی چهار حب **حب طیب** انواع  
 حره البول و سوزاک را نافع است هر گاه بعد از دو سه روز یا شیره چون پرده عکبوت چیزی بیرون آید بکشد  
 که غلظت ص ص حطیب یا در افضل میل قد بلبله بلبله اما بکند درم سلاجیت درم کوفه و حیض  
 میوه بارک بکین چهار حب کند و یک درم هر روز بخورند و درخت بکین را این چهار در شهر زرد و کابلی که بودال است  
 دیدم و آنرا در نخبت می گفتند و شمش را در نخبت بسبب شمش بدان نخب **حب حقلان** نخب چون  
 از طوبت بلغمی باشد فو اجمی قلب یاد و عده اجزا شست و این شربت تمام است ص ص تردید  
 درم غاریقون سفید نفعی بکند درم خودنی تخم حظل مقل از رقی بکشد و آنک شک و در غفران بکشد و حب  
 خیران خازیر و عدد و سلور نافع باشد خازیر که از طرف پشت گوش براید و چون دست بر آن  
 بسیار جلب باشد و مطلقا حرکت نکند و با پایان کردن آمده باشد و بمرام و دیر است این نخب میل نیاید با  
 اش و شوار است و مرکب علاج نشوند و قریب دو سال پر پیز فرمایند از تولدات بلغم سودا و معتاد کنند  
 او را با کل سم الفار و میش و زنجیره و الایان معالجات یونانی مشکل که علاج پذیرد و خازیر که از گردن پان آمده  
 باشد و در کردن و تو اجمی سینه و جانب دل آمده باشد و تب نرم و گاهی نافع و شیره داشته باشد علاج آن نخب  
 مشکل است مگر آنکه قوش قوی باشد و تب شسته باشد و بعضی را بهمال شود و درده و قح و صدیدی آید و این



بدست و قسم دیگر چند رنگ باشد تا سه طل و بیشتر علاج می باید و این ضعیفان جب را بعد از ضد و بجز غیر کبریا  
 و موثر است و علت مذکور لایزال میکند و احتمال لازم دانسته چنانچه در مقدمه از خشک سبب یافت و هم در این  
 و سودا مانع از این میکند جب باید با کسب اجزایش زشت جزوت و زشت بیت و سه در دم پیش کید  
 ایاج فقیر سه درم فایقون دو درم و نیم تخم محفل یک درم و نیم عترت چهار درم ترب مقدم درم نو سار و  
 جاوید محموده یک کتقال کوفه و نیمه آب کند نایا کربن جب کند و اگر گوشت مار را خشک کرده به پهنه  
 بزخاری طلاء کنند نافع باشد و اگر هر روز دو درم تا سه قهقه بخورد لایزال گرداند آنرا و سکنین خشک خیزد چون  
 مانوان باسل و سرکه بسایند و بزخاری ضماد کنند ضایا بدستخوان استخاری را تحلیل میدهند چون بر سنگ  
 و طلا بسکده باشد و هر قریطی که پیه خوک دانه باشد نافع است و پنهانی تحلیل داده و دفع از یاد آن میکند  
 و پوست خوک هم اگر بسینند پاره آرزو کوفه و پوست نهاده بسینند نافع باشد و بیخ کسین گوید که مامده را در  
 سفالین مینشاندند تا خاکستر شود و با سرکه عمل آمیخته شود و با المناصفه و طویح کند بسوزد باشد و اگر سکه  
 کمر را بر صاحب خنایز بسیند با حیصه ضایا بدو گویند که زخمها از زیت بریان کنند چون بسوزد و بجز کند  
 با شمع مخلوط نموده باریت بخوشاند تا سایه گردد در دم هم کند نافع باشد و گفته اند اگر سر روز هر روز نه دانگ کفایت  
 با نفاصه لایزال کند **درم** ایاج و هم شربت نام اصل خود سه درم تخم محفل و اق ایاج فقیر درم  
 نیم شغال تلخ و دو دانگ حب دیملان کسان دراز و حب القرح لایزال کند و فرود آورده اجزایش سه  
 و زشت هم قناد و یک درم زخراش که هم است و خشک در اول درجه دوم شربت بچیدم آب راس که بفارسی دغرا  
 تا تران و تارنگ کونین ص کلداریه فلفل سفید بزرگ کابلی مقشقیل نمک هندی بکچیدم ترس مقدم شمع  
 ارضی ده درم تربیانزده درم قسط و هم که مقدم حب دیملان دیگر لایزال بر افیون اجزایش هفت است  
 و زشت سی و درم شربت دو درم و نیم آب که هم اصل تربده درم فقیون چهار درم حب سیل سه درم و نیم شربت  
 سه درم تخم محفل دو درم محموده دو درم و نیم صبه قطری مقدم حب کند حب دیملان دیگر که محبوب است  
 میکند اجزایش شش و زشت بچیدم و دانگ مجموع شربت کسب اصل شمع ارضی و هو المعروف بالحمشه شمع ترکی که  
 شکر خراسانی کونین و قشیل و زشت که کلداریه نامند و حب سیل مقشور تربید و صوف و بزرگ کابلی مقشور

و مقشور



و فستق رومی و قرص بکندرم محمودانک در شراب اصول مخلوط نموده حب کنند و چند عدد مفرغ خورند  
 بخورد و بعد از آن آب کرم یا کرم یا شامه حب **الذنب** او سوم است بخت الصبر و تجربه بیشتر با ذنب است  
 که کما با ذنب مساوی بیج میگردد و در لون نیز شایستهی ذنب است در دوازده ترکیب فایده الحاکم حسین بن عبد  
 سیاست خداوند در سر و چشم را سود دارد و ضعف باصره را زایل میکند اجزایش نیست است و در چشم چهل نیست درم  
 مزاجش گرم است در یک جزو نیم شکست آفرید جزو نیم شیش در دو درم و نیم صبریت درم بلبلید زرد در دو درم  
 کبیر محمود و غزل بکند درم کل سرخ بخردم کوفه و نیمه ککلات بشنند و کبیر **الذنب** دیگر از شامه  
 که جرب است نافع است امراض سر را و جلا میدهد چشم را پاک میکند بدن را و بعدینه نفع اولی است مگر آنکه درین  
 صبر را مشغول کنند و محمود را پنجم درم و قدر شیش بکندرم و نیم **الذنب** دیگر از شامه پورین سهل نافع است  
 امراض سر و بدن اجزایش سبز و است شیش در دو درم صبر بلبلید زرد و صبر صبر صبر صبر و کبیر  
**الذنب** شامه دیگر که همان فایده کند و کرم مزاج از شامه است اجزایش است او را ن غیر محمود و در دوازده  
 شیش در دو درم و نیم صبر محمود که کبیر کفاح بلبلید زرد و نیم کاسنی بکند و مشقال ترب و صوف نیست مشقال حب  
**حب البرق** لؤلؤ لؤلؤ راه امله و سکون موصد کفای نفس را گوید صبر ترب یا ایچ فقیر فایقون عصا ره غافث  
 نقشه که بکندرم ابرسا فایقون بکندرم در محموده دانک مثل کل سرخ تیون صعلکی بکند و آنک آب حب **الذنب**  
 یا الیمیمی هب امراض لال صاحبه زجوا فیه الولد و قال لفاضل العلامه فی شرح کلیات التوح ان هذه لعنه همها ارجا  
 بالما المهل لان من نه قطعه لعمه المولده فی الرحم صبر ترب سفید بکندرم و نیم فایقون ایچ فقیر فایقون بکند چها  
 دانک قطور یون و فقیق با نیز جرح عصا نیست و می بکند و دانک شحم مثل محموده کدره جبر مثل تیون بکند و آنک  
 آب بادیان حب کنند **حب** که عشه و فالج و اسه خا و امراض بارده رافع کند اجزایش شش جزو است شیش  
 در دو درم صبر سفید شش طریح هندی بکند شحم مثل بکند چهار درم ایچ فقیر افر فزا بکند بکندرم حب کند و غلیظ  
 بلاذ جرب است **حب** یوندا نافع است هم قای رقی را که با حرارت باشد اجزایش شش جزو شیش بکندرم  
 و نیم صبر ریزند و مشقال عصا ره غافث شحم کاسنی بکند درم فایقون پنجم با ذیون بدر بکندرم **الذنب**  
 کبیر از جود سکون موصد لغت عربی است بغاری سر کین کونید فویج صعب را در حال کبشاید اجزایش شش



وزش پانزده درم شش سدوم باب گرم طنج بادیان حص نزل الذهب کبر بالای خار یا خاک یا سانسک است  
 باشد و باید ضعیف باشد و آموان داشته باشد چهار درم بر صد چندم کشش آبیون کند سدوم بدستور حب کند و اگر  
 سیرکن آزاد پوست پلنگ بته تعلق کند قو نجر ارایل کند یا در پوست ابل و در ششم کش و اگر در شکر و کبریت  
 و روده کرک از نزل آن تهرست و منفعت آن تیر جان کوش میگوید که من دیدم صاحب قو نجر که نزل از نزل  
 بر تپیکاه خود بسته بود بر میان ششین شفا یافت سید جمیل رحمة الله میگوید که من بسیار از سدوم کبر و صله سیه با  
 قویتری و مقدار یک با فلادان کردم و بر تپیکاه قو نجر بستم منفعت عظیم دیدم و اگر قو نجر بر پوست کرک کشند  
 و بران خسته قطع تمام دهد و اگر کرمی ارمان سازند و بر میان بندند چمنین باید هر سال کمر او کند و عقرب بر شو  
 همین عمل کند و قرن الا بل محرق و صغ قو نجر شدید همک را در دم شفا دهد چون کیتقال ارمان بسیارند و حسیه  
 ناخت ز حیر و همال را و فیکه حرارت تب نباشد با فراش شمشیت و زش سوار شش دو درم حص جنید سیر  
 اسارون و جیر سالیله نینج سیاه کند مساوی باب حب کند حب ز حیر و کبر که جبر و اسهال طبعی را باز دارد  
 اجزای این پنج شست و زش مساوی شش نان حبصل و صاف از قو نجر جنید سیر افیون چهار کتک قطع  
 فلفلی حب ز حیر یک که ناخت ز حیر و حص و ضعه را هر ایش چهارده جزو شش حص عصفرا قاقا کل  
 مسید یا سه کند و اگر سید سیاه و ارمان ضعه عربی جنید سیر تعلق افیون جلنا یک جزو حب الاس نذبا حاضر کند  
 دو جزو با شراب و باب مورد ز حب کند چون خود حب سیر پنج حسیه انواع اسهال خیر و دو شیطا یا گندی  
 و انواع اسهال ز حیر که ماده اش بسیارند ز حب سیر و مختلف یکدیگر و باقی قویست و معمول این ضعیف است و اقتراع حکانه نیم  
 شش از یک حب تار حب صلیب که نینج و رقی را ورق و ورق کند و میت و دور و در آب برک سینه  
 تازه نهند و تا به هفت روز یکبار ایش را کش کنند پس در آورند و میت و دو ساعت آب بقله مایه که فاک  
 سرخ مرود و ضعیفش ضعیف و دو بهندی مری گویند همان آب کوشه و شترده سرخ مرود صی کشند  
 کرده بگذرانند تا خوب خشک شود پس بگیرند کوزه بزرگی که پانزده طول یا میت طول ششم سینه یک بند و قوس را  
 در وسط کوزه گذارند و زیر و بالای ششم سینه بزنند تا کوزه پر شود از اطراف و بالای ششم سینه بزنند و چون سرد شود  
 بیرون آورند و فکند و کیتقال ازین محرق و شله افیون تازه بهم برشته و خسته خرابا بر آورده و در



خراگند و سرش را باندک خرابی دیگر بسته و در خمیر کرفه در زیر فروج کتند تا خمیر خوب بچسبند و آوند و بهمان طبع  
 خراب او ایون جهان کتند مانند اش حسبی خج که بود از ایل کند شربت یکدم با مال اعل بدین منحص زنج ساییده و چون  
 غبار بر اش بسپارند و جهان کتند بقدر فلفل و اگر نفس شک کرفه باشد بوره چهار دم تخم پندان اصف آن  
 درخ او قیه مال اعل بدین در حال کتاید حب زرد می اختراع هر دم می رسد مومن دلیلی ابن محمد  
 نمان طیب که بجهت امراض حاره و منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج حکم و عصبانی ریشه و نملات حاره را کتاید  
 اجزایش بیت و شش است بنشیند و در دم اصل آله به بکتاب شفاش سفید تخم قره کتاید کتاید در دم تخم  
 و تخم کدو و خیار و کل تخم باداغستانی ابریشم متعوض محرق بهمنین پوست نابج کل کافور بان فاقه معدنی طبا  
 کتاید شغال عصاره زرشک متعخم کاهوشا مثل سنج کتاید کرفه کدو کده مثقال زرد ورق کرفه کدو مثقال  
 مشک و کافور کتاید مثقال غبر کتاید مثقال با شیره زنجین و شش زشت و شربت یب و امثال آن کتاید در بعضی  
 امزجه و آید و کتاید و مرجان کتاید چهار مثقال ورق طلا و عنبر دو مثقال اضافه کرده اند **تخمس** کتاید کتاید  
 و مقویست و فری که این حب را بخونند باید که غذای شام در عصر خورده شود چه در امتلا می معده دو انگلی  
 دارد که تغیر میگرد و در میکند و شاید که قویج یا هیضه یا تخم حادث شود و غذای آن فر باید طعم غلیظ  
 الا انضمام باشد و این در همه جویات مسک شرط است اجزایش هفت است و زرش مساوی بنشیند کتاید  
 یا بنشیند شش شرف قرضل جو بود از چینی نعمران عاقر قرحا ایون اعل حب سازند چون نخود حب  
 زنج که در خاصیت مانند حب زنج اول است و همه بهمال بوا سیر از ایل کند خواه خون صرف و خواه  
 صفرای صرف و بخواهم صرف و خواه مخلوط ابرسم همه را نافع باشد و اگر در طبعیان داشته باشد آب غوره یا  
 حب کتاید و اگر شش شدت داشته باشد اعل حب کتاید و خدا فلفل شربتی یکج یا دو حب ص کل  
 خالص بنندی مخلو کتاید نخود و مثقال ایون چهار مثقال حب سپر ز بسیار نافع است اجزایش  
 هفت جزو شش کتاید با مال اعل و امثال آن حب پوست خج کبر یوندم جان محرق کرفش عاقر قرحا  
 نمک هندی یک کج و حب سازند و معالجات کلیه حال را در نفوف و اقراص جویند **حب حال سلول**  
 و مدقوق را سود دارد اجزایش دوازده بغیر شکر و زرش چهل و چهار دم مزاجش سرد است دیگر در نیم تربت











جهاکت چون نخود شترش تا چند وقت انومص افون م صاف نشانه گیز اصنع عربی رب اسوس مقدسینا  
 بلعاب بیدانه جب کتند جب قمو نیا از تحركات مغفور بهار اوله و غیر الله که در خلاصه ذکر کرده است صفا  
 بهسولت تام و در آب آویخته زرد آخوردن بهتر باشد شترتی یکبص کتند جب الملوک بد برهم چه خواهند  
 و بعد در جوی دانگی محموده شوی سائیده بآب یو جهاکتند مقدار خود و وقوع و در سایه خشک کتند جب کسبج  
 بلغمی چون فالج و لقوه و اوجاع مفصل را نافع باشد اجزایش فزوده است و زش صد و ششدم مزاجش گرم است  
 در آخر دور در خشک است در اوایل درجه سوم شترت تام سه درم ص کسبج شق مقل جا و تیر شحم مخل کلده درم  
 تحیل فلفل در افضل شطیج ناخواه جدیدتر بکده درم بلبله کالی بلبله آله بکده درم تریجمود بکده چندم فخران  
 درم سورجان سه درم صبر شترت درم باب کتند جب کسبج خداوند در زانو و سرین و تریگاره را  
 دارد اجزایش شست است و زش شاتره درم مزاجش گرم است و خشک در آخر دور درجه شترش دو درم آب گ  
 ص کرفش نزار اسپند شحم مخل غاریقون بکده بکده درم کسبج مقل ایاج فقیر بکده درم تریجمود درم کسبج  
 جب کسبج خلد و قونج و چهارها نیکار باد بود خاصه باد خلیط سورداد و حیض را بکشد و فو و دا و را فخر  
 هشت جزوست و زش چچاه درم مزاجش گرم و خشک در اوایل درجه سوم شترش از دو درم تا سه درم کسبج  
 صبر کرفش غمزوت بلبله زرد بکده چندم تریجمود درم شحم مخل سه درم محموده دو درم جب کتند جب کسبج  
 قونج در حال کتند یا اجزای این سه جزوست وزن آن بیت و سه درم و دو دانگ مزاجش گرم است  
 و خشک در آخر سه درم شترش از یک درم تا یکتقال ص کسبج شحم مخل بکده درم محموده سه درم و دو دانگ  
 سداب جب کتند جب کسبج نافع است هم قهای قی را چون از بر بوت بکشد باشد و هتقراغ طوبت کند  
 اجزای شست است اوزان بیت و هفت درم شترش دو درم ص صبر اقمیون بکده چندم غاریقون تین  
 محموده بکده درم کسبج شدرم مصلکی انیسون بکده بکده درم کسبج دیگر که همان فایده کند با جزا  
 جزوست اوزان سی درم اگر بعل بیشتر شترتی چهار درم و اگر جب سائیده شترت دو درم باشد  
 ص کسبج ورق باذریون غاریقون بلبله زرد بکده چندم آسارون ریون عصاره غاف تسبل انیسون  
 بکده درم ص کسبج کسبج که وجع قونج و معده و امعاء و نفرس را نافع باشد اجزایش جزوست و



دو بیت درم شترش دو دم و نیم ص صبر بلبله زرد کینج کدی درم تخم لفظل غمزوت کله ترز  
 درم تربیض صدرم و در بعضی نسخ پنجدرم تخم کرفش اصافه کرده اند حب کینج که فالج و امراض بلغمی نافع  
 باشد اجزایش شش جزوه است و زرش برزده دانک و برنج دانک مجموع یک شربت تا مص کینج شش  
 مقل جاوشیر تخم لفظل هزاره پنجدرم دو دانک صبر ندرم تربیچار دانک باب کند ناسه شش حب کینج  
 که مسمی است بخت قویج اجزاسه است او زان پانزده درم و دو دانک شترش یکمقال ص تخم لفظل دو دم  
 محموده سه درم و دو دانک کینج ده درم باب سداب حل کند و حب سازند و بخورند حب کینج سه تا  
 طعی را نافع باشد و حیض را بکشد و وجع طهر را بیل سازد اجزایش جزوه است او زان بیت و دو درم شترش  
 سه درم ص مصلکی صبر هزاره پنجدرم یکدم دو درم تربی کینج یکدم مقدم حب کند حب کینج قویج کینج  
 و ریاح غلیظ را دفع کند اجزاسه جزوه است او زان بیت و سه درم باب سداب حب سازند ص کینج تخم لفظل یکدم درم  
 محموده سه درم حب سازند حب کینج دیگر از قرابادین بناور نافع است قویج و اوجاع معده غلیظ و فالج را  
 و در طشت است اجزایش شش شترش دو دم و نیم آب گرم نافع است انشا الله تعالی ص صبر بقوطری کینج  
 کرفش غمزوت بلبله زرد یکدم پنجدرم تربیض پانزده درم و اگر احتیاج شود بقوت آن سه درم تخم لفظل اصافه  
 کند و کینج را در آب کند تا حل کرده ادویه را بدان سرشته جهای کوچک کند چون فلفل حب کینج دیگر  
 که باد را بستند و فلفل و او را مخصیه نافع باشد اجزایش شانزده است و زرش سی و سه درم شترش یکدم  
 ص کرفش هزاره پنجدرم مصلکی زعفران یکدم یکدم بلبله کالی انکه کینج مقل ارزق یکدم دو دم قطرا سالیون  
 فودنه اذرق قطره زنباد و روخ اسارون یکدم سه درم باب سداب کینج مقل را حل کرده ادویه را بدان سرشته شود  
 حب السلامه از منج نافع است امراض بلغمیه و قویج اجزایش شش است و زرش بیت درم و یکدان کینج  
 فلفل تا دو ماه و نیم و پنجمین است جمیع خوب مسهلته شترش یکمقال ص تربیض و صوف ده درم حب مقل سه درم  
 شیرم با ذریون کینه یکدم دو درم بذر کوشث مقال کوفه و خج آب مقل حب کند حب لیمانی در فصل  
 الف در مقدمه اشک گذشت حب مندروس بوا سیر را خشک کند و طعام کوارد و خون رقتن را از آنرا  
 باز دارد و باه را قوت دهد اجزایش شش است و زرش سه درم قوش دو سائش شش ص صلیح پنج شش حب



سند و سن قشر البیض الی خارج شیطیح بذراکرات هکچهار دم نوشا در دو دم پس کینه زبخت الحمید که چند  
دانش برده باشند و باز سخن کرده بکتاب تا خوب سخن و رنگین شود و وزن او و مقل آنقدر که دار و ما بد  
جب شود حب سورنجان منقول از جماع و منہاج نافع است او جاع مفصل و تقریر را جز این است  
و وزن یکصد و سی و چهار دم مزاجش گرم است و خشک در یک ربع و ثلث شنبزش از دو دم تا سه در ص  
قطور یون بار یک خیمه گرم ترید بصدقه قدرم سورنجان صدرم کینچ چهار دم عاقر قرحا دو دم صبر مطوی  
شدم شحم لفظ غاریقون فوه هکده دم جدید تر کیدم باب کربن جها کند حب سحر ریحان است  
نافع است او جاع مفصل و تقریر او و ههال بلغم میکند از اعماق بدن را جز این نیست است شربش از  
دو دم تا سه در ص صبر مطوی سورنجان غاریقون ترید بلبله کابلی وزرد که جز محموده است  
جز و باب بادیان جب کند حب سورنجان در یک بار دستور استان اجزا است نافع است ص  
سورنجان بلبله زرد که یکدم تر غاریقون که یکدم نیم خیل ربع در محموده فون که شش دم مقل رزق آنقدر  
که بان سرشته شود حب سورنجان از این تلیندا جزایش چهار است شربش دو دم و نیم ص صبر سورنجان بلبله  
که جز محموده سدسج و حب سورنجان مغیرا چهار است اوزان که مقال ویندرم و جمله کیشرت ص صبر در  
سورنجان نیمه تمونیا ربع درم کل سرخ یکدانک جب کند حب سورنجان در یک بار شرفدی که در استای مقال  
حاره مجرب است اجزایه ضرورت اوزان شتا در شربت دو دم و نیم ص صبر چلدرم سورنجان صری  
و پوست بلبله زرد که بیت درم بعصاره غیب شعلب جب کند حب سورنجان صغیرا که فحنت تقر  
و مفصل حار را اجزا چهار است اوزان دو مقال و ربع دانک مجموع شربت تمام ص صبر سورنجان که  
یکدم محموده ربع درم کرفش دانک حب سورنجان که در مفصل و تقریر را در حال ساکن کند  
ده اوزان چهل یکدم شربت دو دم بطنج زریه ص فون زیره که مانی فلفل سفید و فلفل مقرب الفرم که  
دو دم نیم کینچ یکدم نیم خیل فریون که چهار دم صصلگی شدم سورنجان بیت دم با این حب کند حب سورنجان  
که بزویا گویند که در مفصل و تقریر را ساکن کن اجزایه است اوزان چهار دم مجموع کیشرت ص اینچ  
دو دم سورنجان و بوذیلان که یکدم حب سانه حب سیما بیت ای آتشک و جزام و فرخ فون محمود



نافع است و طریق اول و شرب احتیاط آنست که مرقوم گردیده بود پیمان بخور معمولداند و شربت یکدانگ با  
و بحسب قوت مزاج و موقوف بر برای طیب است اصل سیاب و روق خامقرا دام و بسته چهار جز و هشت آنست  
سه درم مقل کثیر اصمغ عربی و عترت رت ریوند چینی و تربدغیش جز و هشت یکد پنجم عاریقون نشانه غمخوار  
مصطک چهار جز و هشت یکد و درم کا فمحموده شوی و روق ملای خالص جد و ابر چهار جز و هشت یکد یکدم بسیار اجناس  
و آب لیمو بکشد و اجزا کوفته و چینه را بدان بسترند و حب سازند مقدار نخودی و اگر مقدار آن خود آب نینک کنند  
بهرتر باشد و اگر هر روز مقدار خوردند که مجلس اجابت شود برین نغیرند و قویر آنگه اندازند تا بکامیکه مواد غیره آن  
لازل شود و حب سیاب بسیار است و حب یک بی مضرت نبوده و یک آن حب مذکور و حب دیگر که در فصل اصف مذکور  
شده و از باقی جو بات یقینی نامکن باشد احتراز لازم دانند **حب شامی** است و حب و حکله را بر آنش  
چهار است و زرش کرده و نیم درم شترش یکقال ص بلبلکه زرد و سیاه یکد پنجم صبر مغول فندم و محمود یکدم  
و نیم محموده را در آن بیا نند آب شاه تره و در سایه خشک کنند تا هفت مرتبه پس آب شاه تره بسترند و حب  
**حب شامی** ترکیب این ضعیف است نفع است جروح قروح و حمیات بلغمی و بهن و و جرب آنست که را بر آنش  
است است و زرش در ده درم شترش آنقدر که هر روز با شرب دو سه مجلس اجابت کند ص عود قماری قفل  
قرنفل صبر سیاب کوگرد و سلیمانیا یکد مثال درم حب الملوک در بره مثال درم اول کوگرد و سلیمانیا با هم خوب  
نموده پس باقی ادویه را داخل آن کرده تا سه روز آب مطبوخ بزیاید و کینند **حب شامی** بر م حب شامی  
طبی نهند ثابت بن فروا جز سه جز و هشت شترش سه درم ص پوستیخ شرم جز و هفت ابرادام مقشره فانی یکدم  
حب سازند **حب سیاه** رفیق لیل یعنی سبعل لیل و نیام علیه فعله و لا یوذی و بنوعی الیغ  
و اجدده و بهل اسهال اخینقا ص صبر مغول دو درم مصطکی نیم درم کوفته و حینه باب بادیان حب کنند و هر  
یک شرب است **حب سیاه** حریت قوت بصیر نافع باشد و در سه درم و در معده را سودمند بود و عصا  
دماغ را از اخلاط پاک کند اجزایش است و زرش هفت و نیم درم شترش تا دو مثال ص صبر مغول سه درم  
بلبلکه زرد و روق کل ص مصطک تربدغیش یکدم محموده شوی نیم درم چون نخود چهار کینند **حب سیاه** که در کما  
نفع در ص پوست بلبلکه کالی تربدغیش یکد پنجم کل سنج چهار درم مصطک دو درم صبر برابره آب حب شامی



سحری ربع و سایر پهای نر مندر این است و قاطع حادث افیون اجزا هفت است اوزان چهار مثقال دودم  
 نیم شش ربع ص افیون جوز الماش یک یک مثقال نعنعان دودانگ کل سرخ دودانگ و نیم تخم  
 گل ارمنی یک مثقال ریوند چینی یک چهارم با شیر و شیر خشک برشته **الشفای** جهت رفع حادث افیون  
 جوز الماش درم نیم تخم ریوند چینی سه درم مقدار خود حب کند **حب** درم نیم تخم  
**حب** بی طرح که صاحب درد سین و عرق النساء در پشت و گردن و زانو دارد و غلط از خواب بیدار کند  
 اجزایش بیت هفت است و زرش سی مثقال و یک چهارم نرازش گرم خشک است در آخر دود و نیم شش دودم  
 ص کبریا شوق جاوشیر قزقون یک یک درم صبر قزقون خارقیون یک یک درم نیم یک زرد و سیوان پنج نیم  
 برج یک درم و نیم زرد و سیوان قزقون دوق درم و نیم حب یک درم و نیم دار فلفل تخمیل ناخواه زرد افیون کرفش  
 زعفران خردل شطرج خود روح لمبندی یک چهارم دانگ آب کاکج حب کند **حب** بی طرح صغرا و جاع  
 مفاصل و عرق النساء و وجع کله را نافع باشد و قریب است با کبر اجزایش ده جزوست و زرش چهل و هشتاد  
 نرازش گرم است در آخر دود و نیم شست در اول دود سوم شش دودم ص بلبلک زرد دودم  
 بیت درم نیم تخمیل شطرج لمبندی تخم اعطل یک درم قفل دودم قفل دار فلفل یک یک درم خردل سفید درم قفل  
 چهار درم باب که زنجب ساند **حب** بی طرح دیگر از جوی ناهفت ربع مفاصل و عصب و قاع  
 و قنوه و احتباس طشت را اجزا این سیزده جزوست و زرش چهل و پنجم شش دودم ص ترب و صوف  
 ده درم صبر زرد بیت درم نیم تخمیل خردل شطرج لمبندی و ج ترکی یک درم دودم قفل دار فلفل عاقر قرحا یک یک  
 فانیه اسانی چهار درم با کرات حب ساند **حب** بر اسپهال اخلاط بلغمی و سوداوی و صفراوی  
 میکند و پاک میکند و دماغ را و بالغ است در اخراج اخلاط محرقه مراریه و از در دماغی که با کرات شش  
 و زرش بیت و شست درم باب کرفش مجون کند و بر روغن بادام حب کند و وقت کس با جلاب بلع نماید  
 شش دودم ص صبر معمول ده درم بلبلک کابلی و زرد یک یک درم زرد و مصلکی یک درم و نیم و نیم دودم شوی  
 سه درم **حب** بر لابن بلبلک اجزایش شست و زرش بیت هفت درم شش دودم و نیم ص صبر  
 ده درم زرد بلبلک کابلی مصلک یک یک درم قزل ازرق دودم زعفران یک درم قزل را در آب کرفش حل کنند



وادویه را بدان سترتت سازند **حب** که آنرا **حب** الذیبت خوانند فصل ذال محمد کور دید **حب** که  
 از می انقبالوس که باطن گرم و ظاهر سرد باشد میزند یا بعکس و بعد از قیام شربت دود در صحر زرد  
 در درم بلبله زرد چهار درم مصطکی سه درم کل سرخ نیمون کثیرا یکدیگر در **حب** سر دیگر خداوند که خواش را سو  
 دارد و اجزای خجست و زرش دود درم و سه دانگ و نیم فراخس گرم است در یکدیگر و نیم خشک است در آخر دود در  
 و مجموع یک شربت است **حب** سر بلبله زرد یکدیگر در محموده کل سرخ یکدیگر دانگ و نیم کثیرا نیم دانگ آب  
 شاه تره یا کاسنی جب کنند **حب** الصدر سه فرقه کهن در بود وضیق النفس را نافع باشد و امر اسحق  
 سود مند بود اجزایش هفت است و زرش چهار درم و نیم و دانگ قدر شربش یکتقال بار اصل **حب** غالی  
 تر بد نمید یکدر درم صبل **حب** ششم **حب** محظف ایاج قیصر غر زوت بکدر درم عاقر قرحا نیم دانگ آب جگ کنند  
 و **حب** سازند **حب** سرع مصرع را نافع باشد مواد غلیظه را از دماغ فرو آورد اجزایش یازده است  
 یکتقال و نیم و ربع دانگ مجموع دو شربت است **حب** ایاج قیصر نیم درم قیومون سلطو خود و سب عیاج  
 ننگ هندی خایقون بکدی نیم دانگ تر بد بلبله زرد ششم محظف کثیرا محموده بکدر دانگ کوفه و خجست سازند  
**حب** سرع دیگر که صرع و فالج و عشه و تب بلغمی را نافع باشد و اختلاط لویه را بر اندازیش شش است  
 و زرش خجستال شربش یکدیگر در **حب** محظف محموده خربق اسود قل بکدی یکتقال فرقیون و نظرون بکدی نیم مثال آب  
 که **حب** سازند و اطبای هند گویند که زرد نکیت که بر دخت عشر می نشیند چون آنرا با نکره شمس آو  
 بسوزانند و درینی تقوی کنند آب بسیار ازینی می آمده و از جوشش یکصد تا سه عدد گرم خواهد افتاد و ماده این  
 مرض همان گرم است و جانوری دیگر هم در هند وستان می باشد فصل بیجم هم می رسد بسیار کوچک  
 محظف سرخ و هندیان پر بهوتی نامند و این را سوخته تقوی کنند همان عمل کنند و آنرا خوانند که در زبل است  
 شسته در وقتیکه قره بنیزه آید یازوی مصرع بندند فایا بد و آنرا تحف انسان خجستال با یک شرب  
 آیتحه علی الریق نافست و آب باد بخان کلی چون سه قطره برینی صرع چکاند و برتها افتاده باشد  
 مجرب است و اگر از هم چهار خاتم سازند و در گشت کنند صرع را رایل سازد بخا صیت و کباب بکرن  
 همچنین و هم سوخته آن هر دو نیم مثال همان فایده بخشد و چون کم بخر بستوک را وقتیکه قره زاید انور باشد



شکاف دندان دو سنگ یابند یکی سفید بگناه برص و معقود اقلق نماید ثخا باید اگر سرخار پشت را بترسین برند  
 که آدمی را بان کشته باشد برص و دوازده آونزد جمال آید **عش** این حب از یک متاخرین است  
 ناخت ضیق نقش قدیم را بشین حب مزاج با مقدار آب گرم که خورده شود **فصل** دو جز و در پنج جز  
 دوازده جز با قذری که حب شود و گویند آیکه از زقطوع میچسبند بانات از برای ضیق نقش مجرب است حب  
 عرق اینها مجموع آن کیشرت است اجزایش سه جز هست و زش مواص صبر قوطری بلیه زرد دوسو خان که  
 یک گرم و قمار الحمار دو و قیه زیت یک و قیه کویچو شاند تا هرا شود و در پشت و سرین و مفاصل مانده آبلکه کند و صحت  
 یابد و اگر قمار الحمار نباشد خصل کند و بدین مضرات جماع است خصوصاً در امتلا و سخی **عش** هر چه چون اجزای آن  
 ده جز و هست حب شوره خوانند فاج و قوه و غشه را نافع باشد شربت دو در صص تحمیل فاعل دار فاعل شیره  
 سصد سطلکی و از چینی سبیل سیخا سارون اجزا مساوی حب سازند حب حصص انار شاد مرزب  
 مرق را ناخت اجزایش شربت است باب مورد بدین صص غصص خضر افراع انسان لصفها جلتا خرنوب  
 سماق کند و صاف صمغ عربی باب مورد بشند **عش** هم از میر محمد موسی مرجم هیچ نفوس است بعد از  
 ساعت و اثرش تا دوازده ساعت باقیست و گویند که چون باب سرد خود را بشویند نفوس طرازل شود و چون  
 در زمان داندیک شبانه روز آب نموده و با نریا و عطریا ز دو بسیار خوش مزه است شترش نیم مثال یا  
 از عشق شرباب یا شیره تازه یا آب منقوع حب انار شاد یا حصص پیر یا شیره اعرابی و شربت شک حب  
 خولجان مصطکة قزقل اجزا سوار بقدر قدرتی حب سازند **عش** عطانی ناخت سرد فرطی را و وضی  
 نافع و مجرب است اجزایش است اوزان دوازده مثال شترش نیم مثال صعلک البطم ایقون زراوند در صص که یک  
 کند و صاف میوه سابله که در مثال حب غاریقون که در وضی نقش سازایل کند حب  
 سه جز و هست اوزان یک مثال و یک گرم جمله کیشرت باشد ص غاریقون چهار دانگ و نیم تخم الحنظل  
 یک دانگ و نیم رب السوس یک گرم حب غاریقون نخه دیگر بحیث رب وضی نقش که با  
 یا حرارت باشد اجزا چهار است اوزان دو درم و دو دانگ جمله یک شربت صص نقشه رب السوس  
 یک گرم غاریقون یک دانگ و نیم کثیر انیدانک حب غاریقون دیگر بحیث وضی نقش



بارد اجزایش است صمغ تخم الحنظل بوره بکشد کث درم غاریقون رب السوس بند الاخره ایرسا  
 بکند نیم درم حب کنند و مجموع این یک شربت است حب غاریقون نافخت ضیق نفس را  
 که با تب باشد اجزایه جزوه است و مجموع شربتی صمغ غاریقون ربع درم رب السوس تنقبه بکند یکدم  
 حب سازند حب غاریقون ضیق نفس بلغمی و طوبی را مایع باشد اجزایش است صمغ  
 رب السوس فراسیون تخم الحنظل مرصاف غمزروت بکند یکدم غاریقون سه درم ایاج فقیرا  
 چهار درم تربد بخچدرم با نهمیج بسبند شربت دو درم است حب غاریقون استقازنی را سوز  
 دم هر گاه بهمال با فراط شود ترک کند اجزایش چهار است و زش میت و چهار درم شربش بکند صمغ  
 غاریقون نبات بکده درم عصاره خافت ریوند بکند دو درم حب غاریقون سه درم بلغمی را سوز  
 و سینه را پاک کند اجزایش شربت است و در بعضی نسخ محموده اینون بکند یکدم اضافه کرده اند شرب  
 سی درم شربش دو درم صمغ غاریقون مرصاف تربد ایاج فقیرا بکند یکدم ایرسا فراسیون بکند  
 تخم حنظل غمزروت بکند دو درم حب غاریقون دیگر از ذخیره سده را بکشاید و استقا و پمارها  
 بکند را سود دارد اجزایش جزوه است و زش میت و هفت درم شربش شمش درم صمغ غاریقون  
 تربد مرصوف ایاج فقیرا بکند یکدم ایرسا فراسیون بکند سه درم تخم الحنظل غمزروت بکند دو درم سوز  
 محموده بکند یکدم حب خافت نافخت درد بکند و تبهای مختلفه مرض را و در ابتدا استقا و  
 اجزاده جزوه است اگر و بیض را سرفه باشد بوزن همه رب السوس زیاده کند شربت یکمقال صمغ  
 فینتن رومی ابله زرد مصطکک زعفران ریوند کک مغول نیون شاترج ایاج فقیرا با توج حب  
 خافت نافخت حیات حقیقه بلغمی و برقان و ربع را اجزایش سه جزوه است و زش برابر شربش  
 یکمقال صمغ بقوطری ابله اصفر عصاره خافت کوفه و از صیر حقیقه باب خالص حب سازند  
 حب فایح اجزایش نه است و زش بخچدرم و سه دانگ شربش یکمقال با مارا لصل ایاج فقیرا  
 تربد رفید غاریقون نیون بکند یکدم تخم الحنظل نمک هندی بکند نیم درم فلفل مصطکک کثیرا بکند و دانگ یک  
 حب سازند حب الج و دیگر طیبیان قدیم گفته اند که بهر پاک کردن عصاره سیج دوائی با این برابر نمیکنند



یکهفته دوازده قیراط دهند و هفتۀ دیگر شترده قیراط و هفتۀ سوم بیت و چهار قیراط بدهند تا بسوی کوشش  
 قیراط رسد و باید بعد از هر هفتۀ یکهفته صبر کنند و یکهفته بدهند و باز یکهفته آسایش یابند و هفتۀ دیگر بدهند  
 چهارست و زرش سی و پنج درم صمغ الحظل صبر مقل بکده درم فرقیون پنج درم حب که تند حب فالج  
 دیگر محمد بن زکریا میگوید نفع است این حب بزرگ است و زود اثر میکند مجموع یک شربت است  
 اگر دوزخید شتر صمغ الحظل قطور یون دقیق از هر کدام چهار درم مقل آن مقدار که دارو نماید آن شتر شود  
 حب سازند **حب فرقیون مغلوج** و سترخی را سودار و در طوطیهای خام را که با عصاب فرو آید  
 باشد دفع کند اجزایش شش جزو است و زرش هفت درم شربش دو درم صمغ الحظل فرقیون مقل  
 بکده یک درم صبر دو درم آب کزنبج نماند و چون خراگام بانگین شتر بماند در دست و پا نکند حد را  
 باشد و خشک باشد در جام و بماند تا عرق کند چند مرتبه زایل شود باذن الله تعالی پس بآب گرم شود تا  
 یوم چنین کند و خراگام بانگین که نه هر روز یک شغال ساید و فالج و قوه و سنک کرده و مثنی از زایل کند  
**حب فرقیون سترخی** را نافع باشد اجزایش است و زرش دو درم و دودانک و نیم مزاجش گرم  
 در دوزخ و در اولت خشکت در دوزخ و نیم و یک شربت تمام است صمغ کبک یک درم مازویون  
 نیم درم و تخم دودانک فرقیون دانک و نیم خراگام دانک طبع هندی شده حب قلمکار را کمل اجزایش  
 نافع است او طبع جوف و سوزن و اولدغ هوام و ادویه قتاله را و صلح ارحام است و عین است حب  
 اجزایش نیز جوف است و زرش سوا شربش دو درم آب گرم صمغ انبر بارین اصول قطور  
 طویل کرویا قفل دار قفل قطره صاف نبل کوفته و نیمه حب کند حب قوقا با از جالکوب  
 عملانان فاع خوری تمام با عملان هم اجزایش فاع خوری فاع خوری فاع خوری فاع خوری فاع خوری فاع خوری  
 حبش تیر در سرست قوقا یا کشند سهال بلغم و صفر میکنند و از معده و در ماخ و سهال اخلاط متخلف  
 میکند و کثیر النفع است شفا میدهد از امراض متفاوت کابینا بلغم و درد های چشم متعاقب و مقوی است  
 و قایم مقام ابرجات کبار بود اجزایش پنج جزو است مزاجش گرم و خشکت در دوزخ و نیم شربش  
 یکمقال صمغ صمغی عصاره شنبلیله صمغ محمود صمغ الحظل اجزا مساوی آب کرفش جوشانند که



حب قویا که از عاوی اجزا این نیز تخم و زرش و زرش بیوش درم و دودانک مجموع شش ده شربت است  
 ص ایاج فقیر ده درم و نیم تخم مفضل سه درم و دودانک محموده دودرم بر بد اسطوخودوس یک درم  
 حب قوه و این حب نیز از جانینوس است و زیاده از نفعت حب خورده نمیشود و کسی را طاقیان  
 ص تخم پیاز سفید قاقلمصری مخ العصاره فیکش فرا کند زکری چون نخود حب سازند حب قوه دیگر  
 قوت و اسماک آورده اجزایش ده است و زرش هر ده درم شربش بحب قوه مزاج ص قرقل جور بود  
 فلفل نغفران سیاه دارچینی تخمیل بکدودرم مشک و کافور بکد بکدرم با غسل کجند مقدار خود  
 حب قوه دیگر که لذت است همانند چو نخود و در دمان گیرند ناسا و اگر در ذکر و قبل مانند لذت  
 دهد اجزایش چهار است ص حاقر قرحا سونج دارچینی کباب حب قوه محب دیگر که بسیار نافع است  
 و کسی را که لغوط وی عند المعامله فرومی نیند سودمند است شربش یک حب باشد که او ص شقاقل خجق  
 پنجه شاعرانی بهمنید بکد و شقال و نیم بایه راد کلاب بکدازد باقی را کوفه و پنجه در شقال غسل بها  
 کند و همه را بایت و یک حب از حب قوه که موثر است بلغمی مزاجان و کسانرا که جگر و کبد در دمان  
 سرد باشد بعد از سه ساعت لغوط می آورد اجزایش سه جزوست و همه کیشرب ص عصفور زرد که در  
 ایجان گرفته باشد یک شقال دارچینی و نقل بکد نیم شقال ساینده در مقدار پنج حب کند **فصل** در شربت  
 تقیه معده از رطوبات و تقویان چون هر روز بعد از طعام یکبار تناول کنند رطوبات لزج را خارج نماید  
 و معده را ضعیف نیند شربت یک دانگ تادو دانگ ص ناسخه زیره که در میان چون بلبله سیاه و بلبله سفید  
 مصطکه هر ده درم صبر قوطری مثل همه آب و ورق ترنج چهار دانگ هر حب یک دانگ تادو دانگ **فصل** در  
 اخلاط فاسده را بصلاح آورد همه او را مریزایل کند جمبات بلغمی و دواوی و انواع سهاران نافع با  
 و علت آتشک از طرف کند حکایت شخصی را مرض آتشک بود بعد از مدت با انفضل که آب پای است  
 تا از او دست چپ از مرقق ناشاندا صورتش زباده بر پانصد سوراخ دشت همه چشمه چون کلمه کلمه  
 نیم زرد و نقش و بکود و تیره و بسیار صلب مبراق چون شیشه و چهار پنجه او را سوار میکردند این ضعیف سینه و در  
 او را زین حب داوم و هر پنج شش فبت الخلاق بیش پس صلابت و تغییر لون زایل کردید و سوراخ هم آمده



شفا یافت و انواع امراضیکه پیش باده آتشک باشند این جب مبارک است و بر طرف می کند علی علیه السلام  
 پیش بلغم و سودا باشند نیز شفا می دهد حکایت دیگر زیاد صفهان و حج الورک شدید شد چنانچه خود  
 آنک حرکت از خود می رفت و از شدت درد شب و روز فریاد میکرد و طببا آنجا گشتند اما این شدت و جوی در  
 ندیده ایم و شاید تا چهار ماه این مرض کمتر شود و این ضعیف علی الریق بخندان ازین جب ۲ ادم در نیم روز خوب  
 بدیش گرفت راه می رفت و در روز دیگر هم خوب و صحیح و سالم گردید حکایت دیگر صیغیش ساله را در صفهان مرضی  
 که در یک سال اکثر طببا علاج میکردند مطلقا فایده نداد و نکش مایل به صفت فاش تب تند لازم و دشت این  
 تا پنج روز هر روز در پیشش فرمودم وقت خواب یکمقال شخ از منی با بادان کو فقه مقدار جوزی خورد و وقت  
 روز دیگر هر روز سه ناله و گاهی بخندان ازین جب ۲ ادم و افضل را هر روز پنج ش ازجه اطلاق وقع میشد در  
 رقی بلاذیت و کم بسیار یافتند چنانچه والدش گفت زیاده از صد و بیست گرم شمریم و آن همه بعد از آن  
 صحیح و سالم شد این جب مبارک بی غیرت و کم در امراض صفراوی داده شده و صفراوی همی را بر آورده و  
 زایل گردیده اجزایش است و زرش شده و نیم مقال شترش با نازده انده غلیظه عاصیه داده شد و در  
 بدیش کاه و پوره بر آورده دشت مقال تجلیل سه مقال فلفل و فلفل آنکرتی فارسی بکند و مقال شکار بیان کشت  
 و نیم مطبوخ تهیه کنند مقدار فلفل و هر یک جب یک مجل اجابت میکند و یک ریب دیگر که مهبل است  
 غلیظه از جهت ارا عاق بدن و او رام بارده و استقا و حمیات بلغمی و سوداوی و جراحات مزاحات است  
 ناخت و نزدیک است بجز اول اما از آن قوی تر است و غیر از صاحب رای صائب و طیب عاق  
 از استعمال این قسم خوب است لازم دانند اجزایش دوازده است و غیر از جب الملوک و زرش سوا شترش تا ده  
 هر دانه برابر ماش ص لیل بیلید آله زرخ زرد و زرخ فلفل و افضل ش معمول شکار کبریت زرد سیاه یک  
 اندکی همه مساک و جب الملوک برابر همه سیاب صبر زرد که درق آنرا فشرده باشند تا سه روز تخی نماید جب که قوا  
 عضمای سر را که سرد باشند نفع کند و معده را از اخلاط فاسده پاک سازد و فالج و لقوه و در اشکب را نفع نماید  
 اگر یکدم ازین جب و یکدم ایاچ قهیرا جب کنند و بخورد چشم را روشن کند و مانع ترول آب گردد و اخلاط  
 فاسده را از بدن بیرون آورد و ص صبر قوطری محموده شخم غلظت عصاره فنجین مصطکی بکند و آنک که از



باب حب سازند حب لاجورد زعفران است بهن و صرع و سگات و سبات را اجزایش هفت است و درش سه  
دم شش کما قال صل ایاج فیصله بنجدیم اقیمون دودم لاجورد سه همدرد محموده تخم کحل سبل انیون بکد دود  
حب لاجورد یک شربت فغ تبخ کرده اجزایش هفت است صل لاجورد بنشی محموده انطاسکی  
اقیمون کتیرا بکد دانگ نیم بر بر یون بکد نیم صبه قطری دودانگ حب سازند حب لبان کپون  
بخوانند پنج باه کند بقوت تمام نیم یک پنج دوائی بان رسد اجزای سه شش یکدم صل بکند دودم پوت  
بلادر کوفه و در یک سنک یا اس کتد و سخن بطم انقدر که آنرا پوشاند و آبش نرم بچشانند پس کند که  
سایده بر بالایش بنخیزد نرم نرم بچشانند تا منعقد گردد و بهر کوفه آن نهدانگ محموده خالص ساید داخل  
کند و در ظرف شیشه یا چینی نگهدارند و وقت حاجت مقدار دم را حب نموده در دمان گیرند حب لب  
اندر بهای گرم و سفردمان گیرند کنگلی بنشانند خاصه اگر باز لب یورب غوره و انار و مانندان بچشند  
و در سایه خشک کند و باز بکوبند و رب سیوه بسزند اجزایش خیمت مزاجش سردست در دود و در رب است  
در دود ربص تخم خیار مشه و کدوی شیرین و خرفه بکد و تخم کاهو نیم خورب السوس مثلد العلاب مذقوقنا  
ببزند حب لبشغش که با نامتجان شده صل جدید تنه نیم محموده دانگ سایدده حب کند تا خشک  
پس بسایند و بانگ العسل بنوشند آنکه یک یا له دیگر العسل از عقیبان بنوشند و قهیر نم وزن چند و نیم  
و قفل دانگ و نیم محموده شوی کردم و فاندۀ عظیم یا قتم و این کثیرت است حب لقهوه بهایش شست است  
و در بنجدیم دود دانگ شش کبدم و نیم صل بر یکدم نیم ایاج فیصله اقیمون بکد چهار دانگ سورجان  
نیمدم با نیم پنج تخمیل بکد دودانگ محموده قفل بکد دانگ باب حب سازند حب مازریون ستهای  
رقی را سود دارد اجزایش پنج است و درش میت و چهار دم مزاجش گرم است در آخر دود نیم خشک است  
در دود و نیم شش دودم و نیم صل ریونند عصاره غافق تخم کاسنی بکد سه دم غالیقون بنجدیم  
مازریون مدبره دم حب مازریون دیگر که مهسل ماه صفر است اجزایش سه جز و درش میت دم  
شش دودم صل مازریون مدبره دم و در محرب السوس بکد نیم باب غب ثعلب حب سازند  
حب مازریون دیگر که خاصیت حب اول دها اجزایش سه جز و است و درش دودم و نیم تخم



بیشترتص صمغ مازیون مغز بادام معشک کدو درم شکر یکدرم و نیم جب سازند جب مازیون نهنج و کزک  
 اجزا هفت است او زمان سیزده درم و چهار دانگ شترش تادو درم و نیم باکسجین بآب کاسنی بآب  
 غلب صمغ مغز بادام بخارین و کدو یکدو درم کل سرخ و مازیون یکدو درم و دو دانگ مصطک  
 و کزک یکدو درم بعصاره به بیشترند جب مازیون قوی که استقارقی را نافع باشد اجزا چهار است  
 یکدرم و نیم یکدانگ غیر از نبات و همه بیشترتص صمغ مازیون مدبر یکدرم سحیح نیدرم فرغیون  
 یکدانگ و نیم نبات سه وزن او در جب سازند جب مازیون دیگر که همان فصل کند اجزا هفت  
 او زمان ده دانگ و همه بیشترتص صمغ تو بال مس دو دانگ فرغیون یکدانگ و نیم ننگ هند  
 صمغ الحام یکدانگ مازیون مدبر نیدرم جب مخلصه بجمیت عقرب کزیده مجربت چون در اول  
 فصل یکدانگ و نیم بخورند تا سال دیگر او را عقرب نیکتره مگر آنکه عقرب را بکشد و باید در ساعت شب دیگر  
 و اگر عقرب حراره باشد چرده باشد هم در لحظه در دو وجع را ساکن کند و از مرکب نجات یابد اجزا  
 او زمان مساوی هر جب مقدار خود شربت یکدانگ صمغ مخلصه در دو وجع عقربی زراوند طول  
 با قدری کثیرا جب سازند جب مالینجولیا که مجرب است شترش هر مقفه یکمقال بخورند اجزا شش  
 شش جزو است صمغ ایبرج قیقراق قیقراق یکدو درم لاجورد و غول غالیقون یکدو درم محموده درم  
 قرنفل بحری دو درم بآب بر جب کند جب مهمل بجمیت حیات و وضع صفرا نافع است اجزا  
 هفت است شترش تادو درم بآب مطبوخ شامتره صمغ بلبلکه زرد عصاره غافق عصاره آستین  
 مصطک کل سرخ یکدو درم صمغ جزو محموده دو نعلت جزو جب سازند جب مهمل که در حجاب  
 دموی و صفراوی دهند اجزا شش است وزنش سی و یکدرم شترش یکدرم صمغ تر بدو درم  
 کل سرخ بخورند کثیرا بآب السوس بسیار یکدو درم صندل دو درم و نیم کا قور نیدرم محموده  
 چهار درم جب مهمل که در تبهای صفراوی دهند و جمله بیشترتص صمغ کل سرخ بآب  
 عصاره زرنش یکدو درم محموده مشوی صندل یکدانگ اگر حسیلاج شود از جوی تا طویلی کا قور  
 کند جب مهمل که تبهای بلغمی و سوداوی را زایل کند و قویج و تنها و امراض نیران نافع و مغلطه غلیظه



عقیق را ز عروق و مفاصل بر آوردن شترش از یک حب تا دو صحره صحره فرب حب الملوک مدیر تجرید تر ساق  
 یکدیگر بدم باشی که و تخم بلغم نمایند و باشی که شاند تا غلط شود بسیار صلا می کنند پس حب کند مقدار نخودی  
**حب سهل** که سه سال مواد غلیظه سوخته بخورید کند و بشرط احتیاز ایل کند از آن غذا طعام بنیک شترش که آنچ  
 و کند از شام صحره شترش کندش یکدیگر حب الملوک مدیر بدم باز ده گندم حب سهل که همان عمل کند  
 سیاب حب الملوک مدیر تجرید فلفل و اقلیل ناخته آنکه هر هفت مساوی شترش پنج نخود و چون خواهند عمل شتر  
 کند از عقیقش چهار پنج مرتبه آب سرد بخورند و اگر خواهند که قطع شود دست و پا را با آب گرم بشویند **حب سهل**  
 دیگر که وضع مزمن بقیاده و آرام چندین ساله را که پیش آتشک باشد در پنج ساعت زایل کند خواه در تمام  
 بدن باشد و خواه در عضوی از اعضا محصور باشد و تخلف نمیکند از آن جمله شخصی هفت سال درد شیمی  
 در استخوان ساق پا در دو پا داشت و بعد از عصر شروع بدرد شد تا صبح و تا عصر ساکن بود و پنج صبح  
 ترکیب کرده دادم و در دوش همان روز ساکن گردید و بعد از آن حب آتشک اول او جاج جیلین و ماده آن  
 علت نایل شد حکایت شخصی را وضع مفاصل صفراوی بود و طی مدت پنجاه روز او را سفوف بخور  
 و فلوس و خیار شنبه و غیره میداد و هیچ فایده مرتب نشد و جمیع مفاصل و بدش عقدای کوچک بزرگ  
 بود و هیچ معالجه تجلیل نمی یافت این ضعیف همین حب را دادم قبل از ظهر شری از او رام و درد مفاصل  
 نبود و همین یک روز بیض شفا یافت و کرات و مرآت تجربه شده و نافع بوده و او جمیع مفاصل از هر چه باشد  
 در سه ساعت ساکن میکند باذن الله عزوجل اجزایش خبث شترش از یک حب تا دو حب و در بعضی دان  
 هم داده شده حب الملوک مدیر سه دانه سلیمانی که هندی یکپور گویند سه نخود قرقل چهار دانه فلفل  
 چهارده دانه ناخته نیم مثقال همه را سه حب کند و سه روز خنثیا کند و برای مرض اول که نقل شد چون  
 ناخته بزرگ کرده بودم تا یک ساعت تجدیری آورد و در همان فرصت وضع شد ساکن شد **حب سهل**  
 هرگاه اراده تیلین صحره باشد می از آن بخورند نقل را رفع کند و تجلیل بر ذوق را وضع کند طعام را و شتهای  
 خدا آورد و در آنجمله صحره حب دو مجلس سلاق کند اجزا با نگر یازده صحره است و از آن مساوی هر چه  
 نخودی صحره مصلی تجرید در چینی قرقل ناخته شک فلفل و اقلیل محموده شکر طبرزد یکده درم و اگر در



خواهند اذ و یکسبه هر کدام دودم و نبات و محموده بکده دم کنند **حب مهل** از خیره در گوش مکنی  
 آنرا هر گاه از باد باشد و گری آنرا هر گاه از زنده و کثرت بلغم و سودا باشد و دو مجرب است و در مجرب است  
 چخت و زرش چخاه و هفت دم و نیم شترش کنیقال بدتور بسیار بخورند و بخوانند و بحسب مزاج در وقت کشت  
 بفرزاید و بکاهند و هر شب میدهند غذای لطیف سریع الا الهضم تناول کرده تا صحت یابند **حب سبزه**  
 بیست دم شخم قفل عتروت بلبله زرد بکده دم و زرش و دیگر عتروت ده دم و نیم کثیر است در **حب مشک**  
 نافع که قوت دل میدهد و بوی دلنا خوش کند اجزایش دوازده است و زرش ده دم و دودانک ص **حب سبزه**  
 و شمشک قفل نار مشک کبابی سه قفل خوانجان سعد کوفی بکده دم قافله جوز لطیب بکده دم **حب مشک**  
 دودانک یاب و کلاب و صمغ عربی حب سازند **حب نوره** اسهال مفرط و زخونه و بخی و سوجان  
 باشد بکده صبح و یکی شام فرو برند و اگر بیشتر خوردند هر روز سه دهنم شاید نوره غیر مطفرا ساید مثل  
 آن افیون نرم جدا کنند چون عدس و ماش **حب اولی** که خنازیر و عذ و عقده و سلعه را زایل کند اجزایش  
 پانزده و او زرش چخاه و هفت دم شترش دودم **حب سبزه** بلبلان خود بلبلان آسار و منصفی  
 دار چینی خفزان بکده دم صبر شانه دم اقیقون ده دم اسطوخودوس شخم قفل بکده دم **حب سبزه**  
 دم نمک هندی دودم محموده چهار دم حب سازند **حب سبزه** بی از خمرغات رجوم بهار الدوله  
 مهل مبارکی مومی قوی بود و می کشد بلغم روی و سوداوی تحرقه را از اعماق بدن و استعمال نکند که  
 عذالضرقه در ابدان قویه و اغریه که قبول ادویه مناسبه سوداویه نکند **حب الملوک** مبرود  
 هر چه مقدار یک سدر بر بی کیش باشد **باب** لیمو ساید **حب** کتند از قنطاری زبر کترو هر چه کثیر  
 و موقوف است بر رای طیب کامل هر قدر که صحت داند **حب بلبله** که صفت خون بوی  
 کند هر چند نرم شده باشد صبح کوب بار و خون کا و و شام **باب** غذا و پیازه و نان کتند انداختن  
 روزنه اولی باید خورد شود و کونید اگر غذا بورانی کند ناگند و این **حب** را با آب عذبه حل نمایند  
 و برینه نهاده بر با سوهند بویاسیر را بکنند اجزایش دو و خور و زرش پنجبرم و باقند هندی پانزده دم  
 میشود و هر چه بر این بقی بزرگی **حب بلبله** سیاه چهار دم شخم صفائی بکده دم قند هندی ده دم **حب سبزه**

که حیات بلخی و ناقص را نافع است و بعضی بی کات آب صحراب می سازند و اوراق آنرا کوفته و فشرده  
آتش را با دو اساید مجبب کنند و در ناقص آب کرم و در ترب کرم آب سرد می دهند و سبزه زرد و زعفران  
می شود و آنکه از اجان و لطیف طبعانند بنده ص زینخ زرد نور و غیره مطلق کات آب صحراب آب فاقص  
سازند **چندی** دیگر چون باورق قنول خورده شود هم ریاری دیده و هر گاه سبب و کبر و زورده شود  
صناع و معال و تب و انواع راج را زایل کند هموم یا کب یا ورق ریجان یا با نکود بنده ص فشرده حاصل  
دو دم سیاه یکدم شوره لآب کرده سیاه را در ظرفی نخی ریخته قندوب را در آن ریزند و سرپوش بر آن نهند  
پس بسایند عاقر قراچین جو بربا ساسه قرفصل کوفته و تخته باشه تخمیل ترجمه کنند چون فلفل بزرگ حب  
مشک و کبر قوی و انفع از اول اجزایش شاترده و درش دو دم و نیمه آنک در سایه خشک اندر شیشه  
کنند آنکه بسیار نافع است **صل سبل طیب** قرفصل و قفل ساق هندی سده پوست کبک یکدم مشک  
و مخشک کبابه جو طیب ساسه قافله جو نغان بادنجور تخمیل یکدم کرم مشک و آنکی کوفته و سبزه ساسه  
با کلاب و آب بود و صغ عربی بسبب **حب مهمل** که بهیت ضعف باه مجرب است اجزاده جزوه آ  
ص ایاج فیکر تبخید یکدم حب سبل ایون یکدم **حب سطل** غایقون عاقر قراچین **حب سبل**  
بزرگ یکدم دانک و نیم محمود کتیرا که دانک کوفته و تخته کلاب حب سازند **حب مهمل** حب سطل  
که از رخ غلیظه و سده که از غلط غلیظه است و شین و دوی را زایل کند ریسل شیر یکبار دارند اجزای  
شترش یکدم ص ترید فید و دو دم **حب سطل** دو دم پوست بلبله کابلی دو دم آندوت ربع دو دم کتیرا و دانک  
**باب حب کبر صطکی** که آروغ شترش زایل کند بعد از آنکه فی کرده باشند بنده اجزای هفت است  
اوزان یازده مثقال و نیم شترش دو مثقال **ص صطکه** قافله کبار کون مدبر یکدم و مثقال ترید فید  
یک مثقال غایقون نیم مثقال نبات سه مثقال حب سازند **حب مفاسل** ترید فید یک مثقال  
سورجان نیم دو دم **حب سطل** حب سبل نمک هندی تخمیل محمود که یکدم دانک مقل و دو دانک کتیرا  
**اصوج** آب قراچ حب سازند **حب مفاسل** از زبان کنیز اجزایش هشت است و شتر مساوی  
شترش دو دم و نیم سورجان اوزیدان ما نیز پنج عدد الصلیب قطور بون دقیق بلبله هندی



ترید بکبر و آب گرم حب کنند و گاه یکد انگ محموده اضافی کنند حب مقل که چون رشب خورده  
شود در دو سه رات کین دهد و بغایت نافع است و چون سی روز مداومت شود بواسیر ظاهر می و پنهانی  
و انواع آنرا زایل کند بعون الله تعالی و هر روز یکمقال عظم محرق انسان با عمل حب نموده چند روز  
بواسیر و وجع المفاصل را زایل کند البته شترش دودرم است ص ص بلبله سیاه و بلبله و آلمه مقل ارزق  
یک چهار دم تربید بخید گرم ناک هندی خیدرم سنبل الطیب زعفران دارچینی سنجید که دودرم مقل را  
در آب کند تا حل کنند و او دیر بادن سرشته حب سازند **مختل** دیگر که در مقده و دوا و بواسیر  
سود دارد اجزایش چهار است وزش شش مقال شترش دودرم ص ص بلبله سیاه و بلبله آلمه یکمقال  
مقل سه مقال باب کند تا حل کرده او دیر بادن بسزند و حب کنند **مختل** دیگر که عبور اسود  
و طبع را نرم کند اجزایش ده جزوست وزش بقا دو پنجدم شترش هر با بادا تا سد دم ص ص بلبله کابلی بلبله  
بکده دم بس که با صدف محرق قرن ابل سوخته بکده پنجدم شب میانی دودرم ناخواه سه دم مقل  
بیت دم باب کند تا حل کنند **مختل** دیگر که شقاق مقده و در آنرا وضع کند و طبع را نرم کند  
و محرور را مواش باشد اجزایش چهار است وزش بغیر زنجیری و پنجدم شترش دودرم ص ص بلبله کابلی  
بیت دم مقل ده دم کتیرا پنجدم انجیری دانها پنج در آب کتیرا زنده تا همراه شود پس صاف کنند و  
مقل و نیزه را در آن حل کنند و پوست بلبله را بادن بسزند و حب نمایند **مختل** دیگر که چون  
متوالی نباشند اوجاع معده و بواسیر را ساکن کند اجزای آن ده جزه و اوزان صد و چهار دم شترش و شقا  
ص ص بلبله سیاه بلبله و آلمه مقل یک چهار دم ناک هندی صغیر مصطکی سوزنجان اشق هزار سپند  
شیطرح ناخواه بکده شست دم صبر زرد بیت دم تمیل کینج هر یک یک دم مقل کینج را در آب کند تا حل کند و او  
بلکه شتر **مختل** دیگر که خون آمدن از بواسیر را باز دارد اجزای آن جزه و وزش نود دم شترش  
دودرم ص ص بلبله کابلی بروغن گاو بریان کرده سی دم که بر باد شقال مقل جمل و پنجدم  
منترن بضم میم و سکون نون و کسره فوقانی مغفاه بوی بد بو شخ فوقانی بد بوی شده اغاظ  
را کم میکند و سد عظمی کشاید و نافع است و جمع مفاصل و خاصره و هوق و جزم را و دانیل را

نایل می کند و این حب معروف است بحب ما با فی اجزایش بیت و چهار اوزانش یکصد و هشت درم  
 مزاجش گرم است در دو درجه و ربع خشک است در دو درجه و نیم شترش تا دو درم اصل اشق سکنج جاوشیر  
 مقل صبر حر مل بلبلک تخم غنظل بکدرش درم شترش سیون فرقیون سیطیح هندی سورنجان بکدر پاردم  
 تر بدده درم جدید تر عایقون بکدر دو درم محموده سه درم زعفران فاقله سنبل پنجه تخمی مفید مصلکی دارچینی  
 خونجان بکدر یک درم صمغ اکو قه و آب خویسانیده خوب حل ساخته اجزای کوفه و پنجه را بدان بشینند  
 و چهار کنند چون فلین **حب مستن** اگر بکر نافع است اوجاع قولنج و قهرس و درد پشت و زانو را چنان  
 می سازد بزرگ از غلط غلیظ نرح اجزایش بغیر فرقیون دوازده است اوزانش هشتاد و پنج درم مزاجش گرم است  
 در دو درجه و ربع خشک است در دو درجه و نیم شترش و درم اصل اشق سکنج جاوشیر حر مل بلبلک تخم غنظل صبر زرد که چون کوفه  
 شد درم دارچینی سنبل زعفران جدید تر بکدر دو درم فرقیون یک درم صمغ را در آب کند نایا کر ب حل  
 و ادویه را بدان بشیند و چهار خورد سازند **حب مستن اصغر** که پاک می سازد غلط غلیظ زجر از پشت  
 و زانو اجزایش هفت است اوزان هشتاد و دو درم مزاجش گرم است در دو درجه و نیم خشک است  
 در دو درجه و ربع شترش دو درم اصل اشق سکنج اشق جاوشیر مقل ارزق مرصاف بکدره درم شترش  
 بیت درم تخم غنظل دوازده درم بدستور مذکور حب سازند **حب مستن دیگر** که در سکنج اوجاع بواسیر  
 و مقعد و مفاصل آن نافع است چون مداومت نمایند تعدیل مزاج می کند و صداع را زایل می کند اجزا  
 دوازده درم و شترش یک مثقال باب میر مقل تر بد عایقون صبر بکدر و صطکه عقیص را زینج  
 اینون جو را شتر و حب البان محموده بکدر نیم جز و حجر ارنجی بالا جو در ربع جز و باب کند نایا کر  
**حب مقل** که بحیثیت کشودن بواسیر عمیا نافع است اجزای هفت اوزان چهل درم شترش  
 دو مثقال اصل بلبلک سیاه بلبلک کالی بکدره درم مقل پانزده درم سکنج سه درم تخم سندان سفید  
 درم باب کند نایا کر حب مقل نافع است بواسیر او فایده تمام دهد و تلین  
 طبع کند اجزای هفت اوزان سی و هفت درم شترش تا سه درم اصل پوشت بلبلک کالی پانزده  
 درم مقل سکنج بکدر پنجم فردل سفید دو درم تر بدده درم هر دو صمغ را باب کند نایا کر نموده ادویه را



### مقل محک در قبیل باب موحده مذکور شد حسب منتن

بدان سرشته تجسازند **مقل محک** در قبیل باب موحده مذکور شد حسب منتن  
 نفع می کند و وجه خاصه را و وجه مفاسل و تقرس و هر دردی که از بلغم خام باشد و صفرا و فالج و سودا را  
 بر طرف می کند اجزایش با نزهه خروا و از آن چهل و پنج درم فراش گرم است و خشک در دو درجه و نیم شیش  
 دو درم در اول شب با آب نیم گرم حل می سازند و در هر مرتبه از آن آب نیم درجه یک سکنجبین  
 که چهار درم تخم لفظل سه درم محموده دو درم فرقیون چند یک ستر در آن چینی زعفران مسکه یک درم بیدستر  
 حب سازند **حب منتن** که معروف است بعشره الاودیه و همان عمل کند **حب منتن** از بیدستر تخم لفظل  
 سکنجبین مقل جاوشیر راس حل عقروت بلبله زرد و انبراساوی جو یک درم قوم شد جهل که **حب نایب شک**  
 مہبل سریع الاثر است هر چند یکبار سهال می کند خلل رایج مقوی معده و دفع قویج و در معده است  
 که از قبیل اس باشد و بغایت نافع است اجزایش شست است و زرش است و یک و نیم مقل محک  
 مصلطه که ترقض و اچینی فضل نایب شک یک یک مقل و یکدانک محمود شوی شکر بلز در یک درم **حب**  
**القطر** از جانوس است و این چینی است قوی اصل و نافع مزاج و اوقود و تقرس و قویج و امراض معده  
 و عرق انبار و مفاسل و همه بیماریهای بلغمی را و زایل می کند آنها را و با دمای خلیط را بسکند اجزایش  
 نیز از قطره دوازده جز و زرش شصت و پنج درم قوش تا دو سال و این ضعیف بعد از سه سال تمام  
 گرم اثری که از آن بماند تمام باقیم و کونید مضر حکر است و مطش زیت است و کونید قویج و قویج  
 می کند مطش کثیرا و آب عتاب است شیش تا دو درم سه حصص بلبله زرد و صبر تخم لفظل با نزهه خروا  
 جنید تر خروا و شش مقل سکنجبین جاوشیر صندل و اگر یافت نشود دو درم زرش اشک کنند و لفظل یک درم  
 بطریق تعارف **حب سازند** **تقرس کبر فون** و کون قاف کسر را بهل و این از قور و زرش  
 که عبارت از آن گستان پای باشد و درین مرض پوست خیمه دراز شود و این **حب** در ساعت آنرا که  
 میکند اجزایش ده است و زرش چهل و پنج درم شیش دو درم آب زیره ص صبر تخم لفظل با نزهه خروا و شش  
 دار لفظل متزج القرم یک درم دو درم سکنجبین فرقیون یک درم چهار درم مصلطه که شش درم و نجان است  
 آب را زیاده **حب سازند** **تقرس کبر فون** و کون قاف کسر را بهل و این از قور و زرش  
 که عبارت از آن گستان پای باشد و درین مرض پوست خیمه دراز شود و این **حب** در ساعت آنرا که

سور بخان بوزیلان ایاج فقیرا بکدردم فادانیا مقل بکده دم آب کرنب حب سازند حب العرس  
 که دیگر و زقرس را زایل کند اجزاسه است اوزان چهاردم و همه کیشرت تمام ص ایاج فقیرا دو دم  
 سور بخان دم بوزیدان دم حب النکته خوشبوی میسازد بوی دمان را و نایل میکند بوی آنرا و پاک  
 می کند دماغ را و اشتهای جماع می آورد اجزایش دوازده است و زرش ده مثقال و نیم درع مثقال و کیمیه  
 در وقت جماع در نریزبان می نهند و چون آب شود فرو میزند ص راگ مال قرقل جوز بوابسته  
 عود قاقله کبابه دارچینی صطکه بکده مثقال مشک کافور بکده مثقال کوفه و نیم خمر عقیق حب سازند  
 حب النکته دیگر که همان خاصیت دارد اجزایش دوازده است و زرش نه مثقال و دودا که گنجا  
 سازند صبح و شام یک حب در دمان دارند ص قاقله جوز بوا قرقل کافور دارچینی خوتبخان فوفل بکده  
 بکدردم پوست ترنج کبابه بیاسه بکده یک مثقال سعد دو دم مشک تپی دودا یک بکلاب حب سازند حب  
 النکته دیگر که همان فعل کند اجزایش ده جزو است و زرش ده مثقال و نیم ص قرقل مشک قرقر جوز  
 قاقله بنبل پوست ترنج کبابه بیاسه بکده یک مثقال سعد دو دم بکلاب جهما کند حب النکته که همان  
 فعل کند اجزایش است و زرش مساوی چون خود جهما کند و هر صبح و مسایکی در دمان که برین  
 سگ لشک قرقل قرقر جوز بوا سعد بنبل پوست ترنج عود خام آب زردا کوب سازند حب منبتن  
 که شدت طلق را آسان کند و بچه را بیرون آورد اجزایش چهار است اوزان سه دم و نیم مجموع کیشرت است  
 اهل دو دم حلیت ایشان فوه بکده نرم حب کنند و با ملات نافه بدیند **حب منبتن** مختصر که بچمرد و زرش  
 را بیرون آورد اجزایش جزو است اوزان سوا شترش سه دم ص مقل مرغی اهل حب النکته  
 دیگر که دمانا خوشبوی میکند و بخار را زایل نماید و اگر خواهد که معده از فصول عقیقه مفیده پاک شود  
 مخلوط سازند اجزای را با ایلیج فقیرا و کافور نیم دم کنند شترش یک مثقال باشد ص جوز بوا قاقله فوفل  
 کافور قرقل دارچینی خوتبخان بکده یک دم مشک دودا که حب **مندی** دیگر که گران شکو  
 در دمان و وجع نهر و معال را زایل کرد و اکثر امراض بلغمی و سوداوی و آتشک فربک را نافع باشد  
 و اگر دمانها بهم نشسته باشد و جفت شده باشد ساید بر دمانها اندک نشاید البته اجزایش چهار جزو است و زرش



شربش تقدیر است مزاج و قوی است ص سیاه که کور فاسی شجره بکد و در دم جب الملوک مذبحه از  
 با شیره و آن سه روز می کنند و مقدار خود چهار ساند حب هندی که غی خالص و غیر خالص و تپیکان با طبع  
 ریح زایل کند اجزایش دوازده جزوه است و از آنش چهار درم شربش تا دو نخود اگر اندک حرارت کند شربت  
 از قند و کلاب اندک اسفرزه دهند ص نحیل قفل و آرفل شیطرح حکار عاقر قرقا بلبله امله دار چینی  
 بکد یک درم شربت عمل آفون بکد و درم هفت و بیض قصب الذریره و سر روز باب نحیل سخی کنند پس  
 حب از حب هندی که تیر زدا ساکن کند و زایل گرداند اجزایه جزوه است و زرش علی سوسن  
 یک نخود غذا خفیف بریم اضم خورد ص توتیا که کافل آفونها نایند مقدار خودی حب هندی  
 دیگر که جرب است غب خالصه را و می صفراوی را اجزایش شربت و زرش ساوی اگر حرارت غلبه کند تا  
 روز بخورد و بسیار بوده که طریقت شدید را فر و نشاند شربش ص یکدانه با شکر سفید ساینده و بند و پیام  
 و غذا ریح کم روغن بهتر باشد ص شربش در شجره قفل و آرفل حکار تا سه ساعت باب لمیو سخی کنند تا شربت  
 سازند چون فلفل حب هندی دیگر که جربت جمی مواظبه و غب خالص شطرنج بود مندرست در صی ملی  
 و در صفراوی دو حب باب لمیو بند اجزایش هفت و زرش شش مثقال و نیم ص سیاه کربت فارسی سفید  
 فلفل و آرفل نحیل بکد یک مثقال جو را مثل نیم مثقال باب نحیل ترجیها کند حب هندی دیگر که شربت  
 و زرد و کام و امراض بارده را مفید اجزایش چهار است زرش نیم درم شربت تام انان رجب و کدک  
 حرارت زیاده شود که بر بند که علامت وضع مرض است ص شربت ممول و آرفل قصب الذریره بکد کند  
 حب هندی دیگر که بعد از قهقهه نافعست بغایت تپهای صفراوی را زایل میکند و چشم نکور را در غنای  
 و در حیات با اندک شکر سفید سوخته بدیند و در چشم کم و پهال عمل شربش دو حب اندک زیاده هم توان داد  
 سیاه صغی کربت مدبر در شیر کاوش مدبر جو را مثل بلبله زرد بلبله آمل نحیل خشک و آرفل ریح و در  
 هر دو جزوه را مساوی وزن گرفته و اول دو جزوه نخستین را با هم ساییده تا از ساییدگی مانده پس داخل کم کرده و  
 باب بیکره سخی نماید و چهار ساند چون فلفل و اگر بیکره نباشد آب قراح کافی باشد حب هندی دیگر که  
 شجره شده و تخلف نمیکند غب خالص شطرنج را نافع است و با کدکیران و مرطوب فرجان هر روز تا دو حب

و آب بخزند و اگر مرض نایل شود فیهما و الادور و زدیگر هر روز یکب بدیند البتہ نایل میشود باذن الله عز  
وجل و ہندیان این جب را رام بان گویند رام خدا را گویند و بان تیر را یعنی خدمت و تیر خدای  
جل جلالہ و عم نوالہہ کہ خطا نشود و اگر جوان و در طوبی نباشد یکب بدیند و اگر حرارت علیہ کند قدر  
شیر و حلب را نبات و یا کلاب بدیا شیر کا و کفہ اند و خدا تا ہفت روز یعنی شکر جلا و یا خشک موشک گند  
و فاقہ گویند دیگر چغری نخورد و قطعاً چربی و ترشی و گوشت نخورد و اگر نہی ضمیر عظیم است اجزش دود چغری  
و زرش بہ جزو صلح الفارغ فیہا بند و جزو تو سائی کرمانی دوز و در زرباب و ورق کہ بلہ سخی نمایند  
کہ سکہ را ندید کنند و تو تیار تیر یکب سوزیکہ در تیرش گذشت اما سکہ را در ورق رس و تو تیار است  
کہ وی تلخ و اگر در آب خلص مدبر کنند ہم اثر میکند و در بلاد کہ کہ بلہ نباشد آب و ورق ریحان جب ساق  
جب ہند کہ چون آب ساند و در چشم کشند تہای صفر آو و بلغنی را رایل کند صلح ارض خرد بلبلہ  
آمد تا رنگ قرمز فلفل زرد چوبہ دار فلفل قوم ہر دہ جزو مساوی بشیر سخی کنند و جہا سازند چون  
و تن جب ہند کہ اما سکہ می کند ہر سہ اجزا پنج کھنند و در سایہ چکانیدہ اول بلا و بخزند و بعد  
یک ساعت و تیر یکب ازین فرورزند و انقبض شیر کا و بنوشند صلح زنجفر اقون تکار یکب یکب  
کہ ہندی رتی و جب لعل تیر گویند و آب و ورق جوز المائل سخی بلع نموده جب از تہ جب ہند کہ یکب  
راض بہت اجزا خبث زرش میت یکدم و نیم تہ زرش دودم صلح حرمل جوز بودا اچینی یکب چدرم کندی سیا  
شدہ اقون نیمدم عمل جب از تہ جب ہند سکہ اما سکہ می کند بقوت تمام اجزایش دوازہ جزو  
ورزش میت و پنج درم تہ زرش یک پیش اجزاء یک ساعت صلح جزو علم سہ درم ناخواہ خصلہ شکر یکب  
فرہ یکب شکر و نقل تیر سہ درم عاقر قرقاصطک و نقل جھلی یکب دودم جوز و انغر تہ ہندی کا فور شکر یکب  
یکدم اقون چہار درم عمل جب سازند ہر یک مقدار تنق و بعضی مشک داخل میکنند جب یرقان  
اجزا آن سہ جزو ہست ورزش دودم و یکدانگ مجموعش یک شربصل صبر یکدم غالیقون چہار دانگ  
محمودہ دانگ و نیم صبر را مغول و محمودہ را مشوی کردہ آب کاسنی جب کہ تہ جب ہند کہ  
از قرابادین ابن سرفیون در فصل ذال المجرود دیدان دہشتہ شربصقوی البایاج فقیر تہ ہندی یکب



حبیبیل ایسون بکنیدرم غایقون عاقره قواخصه لب بکنیدرک و نیم محموده کثیر الیکد الکلاب جربلسند  
 حب میسک الطبیعه فی الفوارجره ص ص افون جزوا قاقا جزون سماق ثمره لطر قاحب لاس بکدابعه  
 باب صغ حب کند شربت خدرم حب میسک الطبیعه تیز از قرا بادی نذکره اجزایش سه جزوه است قرش  
 سه دم و نیم و جمله کثیرت است ص سماق دودرم بازوی سبز بکنیدرم پوست ناریندم شرباب کینند  
 حب میسک الطبیعه دیگر که بهمال غوزاد مع کند شربش تا پازده حب آب ب روص پوست انار  
 ترش بازوی سبز ساوی کوفه و حیثه آب و سرکه بنزد ناکه بقوام آید و چنان شود که حب توان کرد  
 جیبا کند چون فلفل حب میسک الطبیعه دیگر که اسهال بلغمی را لایل کند اجزایش خبث او را نش  
 علی السویه شربش دودانه تاسه دانه ص افون مرصاف زعفران کند رسند روس جیبا کند مقدار  
 نخود حب میسک الطبیعه که حج و اسهال دم که از بواسیر باشد نافع است شربش کج ص ص کج و کج  
 شام غذا چلا و خشک ص حصص هیکه که رس و رسوت خوانند هیکه در مکه مشرفه رسوند بزوزن الوند  
 چهار شقال مویشی مثل کوفه و شش چهارده حب کند حب بی نفع من وجع المده و فتح السوداء و بیاثر  
 اربعه افزانه سوا و اشترت ثلث الدرهم ص کین ص ص مقل غایقون حبی که چون کنقال بعد از تفرقه خورد  
 شود تا بکماه احتیاج بعد از شود که و اسان الحیوانات بری مانند آمو و کوره خر و طیور و حتی بر کمان  
 و از بوب آنچه میر باشد هر را سائیده شک نموده باروغن بقبضه و بادام حب سازند و در رفوف بقبضه  
 اکل این است حجر آلیس با ذره جو نیست در زمان ملک خسرم زاد که از ملوک فارس بود  
 و ابر قلیس کیم که بقدیر اعظم است منصب وزارت ملک با و تعلق داشت شخصی در کوی بزکوی ار  
 خوار یار جد کرد و این سنگ را در شیردان آن یافت و نزد ملک آورد ابر قلیس بجد بقبضه زندان  
 داد هر یک امضی بود همه صحت یافتند بغیر از کثیر که او ناری خورده بود و مرضت دید شخصی  
 نیز او کرده در واقع داروی شریف و تریاقی کبیر است و فح بسیار نیکویی و از جد و ابر تیرا مادی  
 عملی بسیار باشد و شکل که شناخته شود و خالص را امتحان چنان است که در شیر بسیارند اگر شیر را بنزد  
 کند نیکوست و اندک خاکستر کف ریزند و با نذر بر خاک کفر کثیر ریزند و گویند بر آنگ مانند نم

کنند یا بنظر خاص است الا علی است بعضی روزن فریاد را با تش سرخی کنند و بدان فرو میزند اگر کشوری  
 فرورود و در او براید چنانچه ابره را زد کند خوب است اگر زود فرورود و در دو سیاه بر این خوش است  
 است که حرارت ریز را برافزود و جو اسرا گویند و محافظت قوامی بنمایند و فرج و شکفتگی آورد چون بر موضع  
 کشید که مار نهد محکم بچید و تمام زهر بکشد و تا کشد جدا نشود و اگر کسی را زهر داده باشد چون همان لحظه در آن  
 کبر و نفع تمام بخشد و اگر چند عدد آن را در کاسه چینی بگذارد و شیر بر آن دو شند و زمانی توقف کنند که قوت پذیر  
 بکشد پس زهر را بموم بپزند قی کند و از ضرر مخلص شود و بسیار غم و اندوه و ضعف در ازیل کند چو در  
 مفرد و مرکب در علاج ادر و بیخه و مجموع زهر با و گردیدن خسرات بجز لبتن نمیرسد اول تحویل آفتاب در برج  
 حمل هرگاه مقدار چهار قیراط با کلاب بیانشا مندا سال دیگر قوت و قدرت بسیار در خود مشاهده کنند و  
 نطفه خاطر باشند و اگر در سن کامل باشند هر سال در اول بیع یا در اول خریف بشرب پاد زهر عادت کنند  
 و از بقولات و محوصات و حواضات نطفه ملاحظه نمایند تا تمام عمر بقوت باشند و نشاط و شکفتگی تمام در طبع  
 مشروط بهفت شرط نخستین آنکه تن تقضی باشد و دوم محروم نباشد و سوم در کرم و سرمای سرد تمام  
 کنند چهارم پیش از شروع آب آن تهیه کرده باشند پنجم احتیاط از محوصات و بقولات و لبنیات و اطعمه غلیظه و  
 مفدمات معده و حرکت خفیفه و همه اعراض نفسانی واجب دانند تا بیست روز بعد از اول شروع وقت  
 خوردن لباس پلایسهای نرم و مقام دلگشا بودن و سرد نشین و بعشرت مشغول بودن به تقیم آنکه آن  
 شش قیراط زیاد نخورد و در سال و نیم و کذا و کذا که در این طریق استعجالش مقدار چهار قیراط را  
 بر روی سنگ سماق رسانید مثل عیار کلاب آینه و قلم را در دهان گرفته فرو برد چنانچه بندند تا  
 پس ششتری از کلاب و نبات بیانشا مندا و بر فرش نرم بکشد و از این پهلو بآن پهلو میگردد و در پس  
 اندک راه بروند تا حرارت افزوده شود و قریب بد و ساعت غذا میل کنند اگر باین دور بخوردند  
 و بهتر است صحن پاد زهر کرده بکشد یا قوت عمل لولو فیروزه نشا پوری بکشد و درم مشک خالص در  
 طلا و نقره محلول زعفران جدا و زعفرانی مومیایی کافی بگذرد و تا آنکه جدا جدا کوفه و خیمه سخن بلنج نون  
 چنانچه دستور است بشیر نبات بقوام آورند و مقدار خود جدا کنند و در سرد نمایند و تا سه روز زهر بر نشین



کلاب و نبات فرو برند و شروطن کوره را بجا آرد تا مدعا حاصل شود و بیخ وسی ضایع مگردد هر کس را  
خود اجتهادی کرده و ضرر یادیده گمراهن طریقه کارین ضرر متصور و مطنون نیست حیث بقضم جامه کسین بهای  
بانیست که از بسوس یا نگر و روغن بادام می برند و گاه از عیجان مثل نشاسته و آنرا هر سه نیز گویند و با  
آماله فنج نمزه و فوقانی و الفستق لام و لیبی هم خوانند مولوی گوید بیت فخر زاری آرد در ایلی کند  
پیش مرغان ریزد و قتی کند حیونی که ذیابیطسه را نافع باشد و زیابیطس خ ذال مجرب است و الفستق و کس  
موصود و سکون تخمائی ثانی و ضم طاهله است که آب بهمان طریقه بگردانجامی بول براید و بعد از بولانی  
تث شود و با آب غورد و در دم بول کند نسبت این مرض بشرب نسبت زرق الامعاست بعد و کس  
طعامیکه میل نماید بماند متور از خود دفع کند و مضمی این بر بی دولا باشد و ازین جلالت کاستر کند  
تولد کند و بعد از قصه و قرص کا فور و قبل از آن این جویع بیخ کند ص گبند سه عدد بیض مرغ منقوع در  
سکه یکبار و پس قدری شیر بر افکنند و بچوشانند تا قوام گیرد و علی الریق میل نماید حیوی می  
قوت دهد اگر چند شب به شرب وقت خواب یا بر نشاسته بوشند ص خصیه شامب غلبه و غلبه و غلبه  
و قدق بکلیتقال نکو طبر زده متقال شیر کا و نود متقال بچوشانند تا قریب قوام رسد میل نماید و کس  
حیوی که ضعف دماغ و صداع دایمی لازم را نافع باشد ص خود خام را بریان کنند پس مقشر نمایند  
و نشاسته و خشاش سفید بکند متقال روغن کا و دوازده متقال قند سفید چهار متقال زعفران چوب  
معدن مسکه بزرگ بزرگ ص خود سفید را شیر بکند تا شیر را جذب کند خشک کند یکبار و در  
و کشک جو نان میدانه پاکیزه بکند جزو کشک کند م بر جزو اگر نان میدانه را بچوب و کتند بهتر است  
و کشک کند م را بپزند و اندکی زیره بر افکنند چون بچوشند نان خشک کوفه و شکر در افکنند و بمقدار  
نانه بچوشانند تا قوامی گیرد و پیش از خوردن این جوامد ام او را نیک بانند چند گانه اندام سرخ شود اگر  
یکبار و شش سفید و در جزو مغز بادام بپزایند و است حیوی همین دیگر ص شیر تازه دو وطل آب طلی  
بپزند تا آب برود و شیر بماند فایده کبکویه روغن کا و کبکویه را افکنند و بچوشانند تا قوام گیرد بر نشاسته  
حققه بقضم جامه و سکون قاف و شخ نون دارونی چند است که در آب میچوشانند و در راه دبر قابل

با نبود آت آن که متخته کویند نیزند و واضح این علم نظر است روزی در شتی نته بود و بمعالجی قوی  
 می پرداخت و هر چه می میگردد و چه علاج نیافت ناگاه منجی را دید که ماهی بسیار خورده و منجی  
 در کنار دیار زمین افتاد و غلیظ دارندت در پس کشان کشان خود را لب دیار ساند و منقار را  
 از آب شور دریا پر کرد و در خود نهاد در ساعت نکلش جاری شده متفرغ گردید و باز رجوع نمودن بسیار  
 کرد بقراط ازین واقعه تعجب تمام رویداداران علامت مشخص کرد و آن مریض را بهین آب دریا  
 فرمود صحت یافت پس تدریج دلیر تر گشت و داروهای نریز را جهاد کرد و چنانچه مشهور شد و در حیرت  
 مدح هفتنه وارد شده است که محصوم فر مؤفهم کمان کرده اند که نکل را بزرگ میکند تحقیق که عمل کرده اند  
 بآن مردان شایسته و هفتنه از جمله علاجهای قوی و عمده و بزرگ است متعجب است که در متفرغ فصل  
 و نسکین اوجاع قویج و امراض دماغی چون سکنه و صرع و سرسام و فالج و کیکه زنجی بر سر او رسیده باشد  
 یاد ما غش ماسی واقعی باشد و کسانی را که از سهلالت بواسطه ضعفی معده قوی و ضعیفان شود و جذب  
 مواد از علی باطل وضع تجارت بدماغ و امراض کلیه و مثانه و امعاء و حج آن و ما نخویلیا و در چشم و صرع  
 نافع است و ج معالجه چون هفتنه است مضرش کثرت تعمال آن حکم را ضعیف کند و کوری می آورد و آن  
 را قتم حرف تجربه نموده و مشاهده کرده شخصی را که معاذ بان و آخر کور شد این هفتنه را با نبطه بسیار خصل  
 امر نموده کحل از ورق طلا و قلمیای ذبی مساوی الکحال فرمودم در کتبه از نیت روز صحت یافت  
 انبساطه باید داشت که اگر در وی هفتنه اندک باشد بوضع نمیرسد و اگر بسیار باشد سستی و نفع و تکرار  
 می آورد و باشد که ذخیر کند و اگر سخت گرم باشد غشی آورد و همال خون و اگر بسیار سرد باشد با کبیر  
 و طبع اجابت نکند و اگر غلیظ باشد روده را الوده کند و مثانه را زحمت دهد و اگر بسیار قیق باشد خصل  
 نکند و درین صفتها باید معتدل باشد که در قویج که قیق بهتر و در صبح غلیظ او نیت و از پنجا و مثقال کتر باشد  
 در هفتنه قویجی صعب و صاحب درد معده و درد اندامها و سپرز و سده از فطور یون چاره نباشد و چاره  
 و بزهر و هزار اسپند و شحم سداب نافع باشد و در بعضی هفتنهها آب گامضه و با شد و بسیار باشد که کبرین که ترو  
 فر قون و چند بیدر مقدار دو دم بفرمایند و اگر در سرد و سرسام ملغمی و ما نخویلیا و در چشم و در گوش و در چشم



چاره نیست و در حقنه محوم بزرگ و بوره نشاید کردن و عوض آن لعاب سفید زره و کلسنا محوم طبع بنفشه و کلسنا  
باید کرد و از جهت تب محرقه روغن گل آب یکیم یا میزند و حقنه کنند و از برای سوزش رود و در ایشان آن  
خشکاش و روغن گل حقنه کنند و در پیش حقنه افیون و صبر و آب گشاید تر نباید کردن دستور این عمل تدریج  
کلی چنان است که پیش از حقنه کردن شربت مقوی چون کلقتد و مصلکی با اندک شوربای مرغ با توابع  
و در خلوصه هرگز دستور نکنند و از جمله پارچه های کرده و کمر و وجع و رگین مریض را به پشت بخوابانند  
سر بزنج را بر باش بنهند و میان پشت بر زمین چسبیده باشد و در قویج و در زفاف و مانند آن مریض را  
بر ناف خوابانند و شکمش را آویخته دارند و سر و سینه او را بر باش گذارند و بر طرف در میل کنند و در وقت  
هوای بسیار گرم و سرد باشد احترا کنند و از سرفه کردن نگاه دارند که بسیار است که از سرفه فواق بهم رسد  
و اگر احیاناً سرفه و فواق عارض شود سینند بموم و روغن چکنبند و لوتی بدهند از طباشیر و لعاب و روغن  
بادام و قند و در فواق صرغ صرغ آب گرم دهند با کلاب گرم و در امراض دماغی و غیره ابتدا بخندانی  
کنند پس حقنه حاده و اگر جذب کند مواد را و بریزد با غل و نم بزرگ کرد و دو گمان افند که حقنه خنک کرد  
فلا یفزع من ذالک و یعاد الحقنه ما حقنه اگر از پوست پاچه آهوبره باشد بهتر است و الا پاچه بزغال بود  
که در طرف باریک آن فی مائوره وصل کنند و سر نیز خوب تر باشد و همو کنند و نیزه وقت حاجت  
چرب کرده تاب دهند و در روده فرستند پس دوار از حقنه دوار از حقنه را افشرد و نگاه اندک باز گذارند تا بگذرد  
و باید که از روده بندگشتن سلی نباشد آنچه بروده و اگر آب بیشتر از پنجاه مثقال باشد چنانچه ششاد فغان  
البته بهتر خواهد بود و اگر چند عدد باش و لحاف بر روی هم چسبیده سر مریض را زیر و پاهایش را بالا کرده  
ناخچه باشد و این طریقه اختیار این ضعیف است و زود قطع می دهد و بعد از آن کم را بر روغن مناسبت  
و حکم را بطرفی که می کشند تا ریزد یک اجابت طبع حقنه آسان کرده رافع دهد و اوام صلبه رحم را نافع باشد از  
صل لعاب غلیظی حکم کتان لعاب حلیله ما را اشیر بگذرد دم روغن کنجد مغول پنجم سهال نماید حقنه  
آسان کرده و لایفغ باشد و در دیشاند و سنگ کرده را بریزد از اجزایش نسبت ص کسک جو سوس  
کنم خشک پریا و شان غلیظی برک چنند برک کرنب بگذرد و روغن کوفتی را کوفته همه را جوش داده ص

کند و روغن بنفشه خلوص خیارشیر بکده در آن گنجه تخته کنند حقه استر خا و فالج و امراض بلغمی لایف  
باشد از ایزده جزوه است بغیر آب و روغن صندل کی چند مرتبه با بونه قلم برید یا بخر کوفه بکد یک فن  
پرسا و شان باد بجز قیظور یون دق بکد و درم کسرخ پانزده درم آب برک چغندر و روغن زیت بکد  
چند مرتبه سهال صفراوی و کراتی کتابت و سده باشد نافع است و مجرب است از ایشان یازده ص خناری  
و درم بنفشه چند مرتبه بفرسد درم جوز قشرده درم پستان بیت دانه غلب لعلاب پوست بلبله درم  
کدوی نیم کوب بکد چند مرتبه با لعاب بند قطونا و روغن تخم کدو شیر خشک حقه نماید حقه او جاع مفصل  
و نفوس و وجع ظهر که از سج و بلم باشد نافع بود ص با بونه اکلیل الملک خشک حله مغرب القرم  
کمان بکده درم انجیر زرد غائب پسان بکد بیت درم کسرخ مقل بکد و درم برگ چغندر یکد تبه چنانچه  
رسم است بنزد و صمغ رادان جل کند و سل صاف و روغن کادو و انگام بکد مقدم و روغن سون  
و خیری بکد چند مرتبه مروج ساخته بدست و معارف و در کند حقه او جاع مفصل عرق انسا و امثال  
آنرا نافع است ص حله مغرب ادم تلخ بید یا بخر کمان بکد مقدم با بونه شبت بکد چند مرتبه با لافا پاره  
دانه خشک بیت درم سورجان خربق سفید مقل تخم شبت سداب بکد مقدم قطور یون دق بیت  
درم اشق کسرخ خاوشیر اغفل بکد درم انجیر زرده دانه غائب بیت دانه پستان چهل دانه بعد از  
طبخ نیم گل بار و روغن کادو و روغن بکد مقدم حقه نماید حقه دیگر او جاع مفصل را نافع باشد ص جاوید  
یک کسرخ جنبد استر اشق حظل لسان العصفور بکد چند مرتبه غائب دو و قیه تخم کمان با بونه شبت خشک حله  
بکد چند مرتبه کوفه درده گل آب بچوشانند تا بده گل آید و بکیرند یک گل آنرا و نمک و بوره بکد یک درم  
مصفر و روغن یا همین بکد یک اوقیه مخلوط نموده دستور کنند حقه باد بوا سیرا نافع باشد ص آب در  
شبت و کرب بکد سی درم روغن حبه الخضر بکد چند مرتبه فانی بیت درم حقه با به باران بفراید ضعف  
وستی کمر اسودار در ص آب خشک تازه بیت درم ورق چغندر دسته حله یک کف پی که دره برتر  
کله بر حقه آن بکدی درم آب قراح شیر کادو بکد سل بچوشانند تا بید آید صاف کنند و شیر گرم در  
بدستور همود دستور کنند حقه با به باران بکیرند و قوت مجامعت بد هدر و بد زافره کند ص کافور



وخصیة آن حلیه بوزیدان دانه حلیب خا خشک تخم نخل کدیک کف و نم در دو من آب بچوشانند و بنزدن  
شود و صاف کنند و بیت دم روغن حبالبان باوی یا میزند و حقه کنند حقه باهیه که ماه را زیاده  
کند و همین بدن کندصل دنده تازه پیدایط و کوبه بچ و آب بچ خشک و مویریدانه و مغز پنه دانه و حب بزرگ  
وجه الخطر و حلیه و گمان بکدام مقدار که مناسب باشد بائیش مزوج آب بچوشانند تا همراشد و قدری  
نرس و خیری دران یا میزند و حقه کنند سه روز متوالی هر روز بهین دستور حقه باهیه بکبت سه درام که  
در جماعت ضعیف باشد سوددهصل تخم گمان حلیه بکده و قیه تخم ترب کویه تخم جریتم و قیه خشک  
و خرما بکدیت دم مفرج بکویه بندر الاسخه دو و قیه مجموع را در چهارطل آب خالص پنج دهند  
پژولت باند صاف کنند پس روغن و پیدایط و پیدایط و پیدایط و پیدایط و پیدایط و پیدایط و پیدایط  
مطبوع یا میزند و دستور حقه نماید حقه باهیه دیگر باه را قوت دهد و ضعف کمر را سودمند باشد صل کلم  
و پاچه و خایبر و کوسفند و تخم بار کوفه و کندنا و تخم خشک و حلیه بکدیت در سه رطل آب بچوشانند  
تا بکطل بماند و صاف کنند و روغن جوز و حبه الخضر و روغن پنه دانه بکچدرم در پنج یا میزند و پیدایط  
حقه کنند حقه باهیه که بغایت قویست بشرط آنکه تازه روزی بارشرت کنند و هر سه روز یکبار حقه کنند  
و بعد از ده روز جماعت کنندصل مفرج پنه دانه حبه الخضر حب القرم پیدایط و خروس بکده درم همدانه  
بیت درم رویان دریائی ده درم خایبر کوسفند و قضیب کا و بکد دو عدد دلیون بیت درم مجموع را در  
طل آب خشک تازه بچوشانند و بائیش جوش دهند و صاف کنند حقه که برودت رحم و احتباس جنین گمان  
در قبل حقه نمایند و تا ممکن باشد اساک کنند که آب حقه زود دفع نشودصل اشق مقل سکنج بکده درم جاب  
چند بکد کرم کرفش ناخواه را زبانه سیالیوس با بونه حلیه بکده درم سئل بکدرم آب شیر تازه بکد چهل درم  
بچوشانند تا بیه آید و چهل مثقال آرنبار و روغن کا و نازه و عمل صاف بکده درم روغن بکد بیت درم  
حقه که برودت رحم کرده و احشا و مثانه را نافع است و اگر برودت غالب باشد روغن بزرگو  
و زینق اضافه کنندصل روغن بادام جوز و روغن حب القرم بکده شست مثقال روغن زیتون شش  
آب بوزن نیم بچوشانند تا آب بیه آید بحسب احتیاج دستور کنند حقه که بواسیر و اورام بواسیر و قعد

سودار و ص آب بزرگ خجاری و آب برگ خرف و لسان الحمل و آب عصاره عصی الراعی بکده درم  
درهم آمیخته زرده بیض مرغ ده عدد روغن گل ده درم حقه تبهای گرم صغراوی و سرسام گرم رافع بود  
صل غناب پستان بکده پانزده دانگ حلخلی سبوس چوبکدیک کف بنفشه نیلوفر بکده درم فلوس خیا  
شیر روغن کد و بادام بکده چند درم بطریق رسم دستو کند حقه تبه بوا سیر که انواع او جاع آنرا سودا در ص  
مغز زرد آلودی تلخ را بکوبند و روغن آنرا بکشند و ثقل آنرا در آب بالند و صاف کنند و مقدار بمقدار درم این  
آب پانزده درم از آن روغن بهم زنند و نیم گرم حقه تبه تبههای گرم و لجن رافع باشد صل مقطر  
نیم کوب کل حلخلی سفید بنفشه بکدیک کف غناب ده دانگ حقیقت دانه روغن بادام برنجین بکده درم  
بوره اشنی و نمک بکده نیم حقه تبه تبههای حاده و امراض دماغی رافع باشد صل غناب بیت دانگ حقیقت  
سناکی بنفشه نیلوفر کل حلخلی کشک چوبکد چند گرم سرخ روغن کنجد بکده درم حقه تبه صغراوی که کروز  
در میان میکرد و آنرا غب خالصه گویند و در ص بنفشه نیلوفر حلخلی با بونه بکده درم سبوس کند گشت  
انجیر خندان پستان خجاده دانگ کشک جو گشت اصل السوس نیم کوب چند گرم برگ چند بکده روغن بنفشه بادام  
ده درم حقه تبه غیر خالصه که شطرنج غناب خوانند و اکثر تبههای صغرا و بر ازال کند صل سناکی بنفشه نیلوفر کافور  
بکده درم کل سرخ چند درم غناب حقیقت آلو بکده بیت دانگ کشک چوبکد کف ایلاب برگ چند بکده بسته  
حلخلی سفید گشت اجزاد درم طبل ابلج ده بند تا یک درم آید فشارند و صاف کنند و فلوس خیار شیر  
و سرخ و شربت بنفشه بکده درم در آن حل کنند و کمر صاف نموده درم روغن بنفشه بادام در آن بیامیزند  
حقه تبه شربت جمع دهن بان فزق و سوس بکده کبوقه روغن روس البقر و چای آن بکده و قو  
روغن کاکیان و روغن ترب بکده نیم و قیده شرح مثل آن سورجان کوفه قطور یون بکده هفت درم و در  
دیگر سورجان ده درم است خشک دو قیده بر سر آب بچوشانند تا نیم درم بماند پس روغن بادام داخل کنند  
و بدستور دستور کنند حقه تبه تیر که خلط از دماغ فرود آورد درم بلغمی و سکه و صرع و فالج و مانند آن نافع  
باشد صل شحم الحنظل گشت بیفاج نیم کوب دو مشت پودنه دشتی بکده تبه اقیتمون گشت نیزند و صاف  
و باده درم روغن با بونه استعمال نمایند و اگر درم بوره و هفت درم آگامه در آن حل کنند قوی تر باشد حقه تبه



چون که در قرحه از اجرب قرحه شانه را در حلال غطلی سفیده درم جلبه جو مقشره بکشد که کما کج چن درم تخم جنایی و  
 گتان بکشد درم جوش دهند و صاف کنند و لعاب کنوج و عسل و قلو س خیا شنبه و روغن گل بکشد  
 ده درم حقه حاده جهت برغش و امراض دماغی نافعست صل شحم الحنظل و انجیر و پوست کبر  
 بکشد درم فودنج دشنی چن درم قرقم دو درم جوشانیده باروغن زیتون حقه کند حقه حاده و فصل فودنج  
 گشته حقه خارش و دغذغه که بسبب کرمهای خورد باشد بود در حص با یونه کلیل الملک درم سه  
 بوی مادان برک سداب ورق دخت شقالو بکشد چن درم برک چن درم سه روغن مختره شقالو ده درم  
 یازده آووی تلخ نمک زهر و کا و بوره ازنی بکشد درم بدینوز مهود بسازند و دستور کنند حقه که خدر و امراض  
 بلغمه را زایل کند صل شحم الحنظل شبت جلبه بکشد درم پانزده سیراب بچوشانند تا بنیمه آید با هر ده درم روغن  
 سید انجیر حقه کند حقه که در پشت و درک و ابتداء عرق النساء و در دمای رحم رافع میکند خشکی که از کثرت  
 جماع باشد صل با یونه کلیل الملک شحم نیوف که چن درم جو مقشره کفی پستان سی دانز بهر سل آب بچوشانند  
 تا طلی باقی ماند و بکشد نازین آب بیت درم با هفتقال روغن تفسه و روغن کیان و سید که در ده  
 دهن الشمع و مسکه بکشد چن درم حقه در دو اسیر که بسبب م مقعد باشد تسکین در حص و ورق جنایی  
 کربن بکشد بفضله در کطل آب بنزند و صاف کنند و دو عدد زنده بیضه و ده درم روغن خسته زرد آووی غ  
 دان بیامیند حقه در دو اسیر دیگر که در موحده گذشت حقه که در ب و حج و زرق اما معار نافع است  
 صل کل سرخ برک مورد تر و دان آن و جلزار بکشد چن درم جفت بلوط یا قلب آن چهار درم چهار کطل آب  
 بچوشانند تا بکشد و نیم باند و صاف کنند پس زرده بیضه و روغن چرب که دره یک و وقیه و از رخام که  
 در طین انضیر باشد ساییده و از هر بر تخم صغری کاغذ سوخته و نشانه مقلو و سپیداب و آقا قیاد و  
 الاخون کوفه و خیره ساییده بکشد چن درم حقه که ریش روده را سود مند باشد صل جا و رس مقشره سرخ  
 بکشد شبت پیر بنیت درم برک کل سرخ خشک بنزند و صاف کنند و آب و ورق لسان الحمل بکشد  
 و بر مقدار که بکار برند کل ازنی سفیداج دم الاخون و در ماد صغار البیض بکشد درم روغن گل ده درم  
 حقه که زجر و اهبال و قطن قرحه معار اجرب است صل آن بکلمات سوخته سه درم سرخ سرخ و زنج

وراحت و شبانی و مار و ابلک آب نذیده بکده درم افیون بخردم آفاقا بلوط صمغ عربی دم الاخوین بکده  
 چهار درم نرم ساییده باب مورد سرشته قرصها کنند و یکمقال آنرا آب برنج مطبوخ و روغن گل سرخ هند  
 داخل کنند هفت روز الا معاد در آن مجهد در زرب ذکر یافت حقه که حج و حیرانافع است برنج شسته  
 است درم عدس مشده درم جو مشه پانزده درم کلنا فارسی بخردم در دوطل آب جوشانند تا یکطل بنام  
 صاف کتد پس بنیاد ازیز و طین قهری و کاغذ خسته که یکدرم نرم ساییده و باد و عدد زنده بینه چشوده و دم  
 روغن کاودران و نبالند تا دم مزج شود آنگاه هفت کنند حقه که حج و خون نکم را سوددهی با روغن شب ساییده  
 محرق آفاقا دم الاخوین و روغن سوخته صمغ عربی نشسته مخلو بکده درم اجزا را کوفته و بیخته در آبیکه در آن  
 برنج سرخ و کلنا و برک مورد که گنی جوشانیده و صاف کرده باشند یا میزند و دو عدد زنده بینه چشوده  
 و ده درم روغن گل حقه کنند و شیر خراجله است برایش یا بر او چون سنگ تاب کتد با ما الشیر و سدر و س  
 مسوق بلخ و قروح امعا و رحم راشادهد باذن الله تعالی حقه که حج امعا را مفید بود و ص آب برنج بکده  
 و سوبق جو مطبوخ و پیکره بزیمیک بکده و یکمیزان ادویه را پس کاغذ مصری سوخته و صمغ عربی و آفاقا  
 و دم الاخوین بکده یکدرم با صفا بلهض مخلوق درخل خم مخلوط کنند و حقه نماید حقه که حج را نافع باشد  
 تخم صوف و برنج سرخ و جاورس و عدس مشه که یک قصبه و روغن گل و کلنا فارسی مورد و سکن  
 اهل و جفت بلوط بکده چهار درم در دوطل آب جوشانند تا یکطل و نیم باند صاف کنند و یکمیز چاه دم  
 ازین آب با صفا بلهض مخلوق بسکر و شراب و زرد در دو قرص بیوقیطید پس و استعمال نماید حقه سر  
 دموی و قویج و صی را نافع باشد صل خجانی نخلی سفید بیدانه بکده بخردم در صوبه در دو من آب بنزد تا نیم  
 آید و خیار شیر و شیر خشک بکده درم روغن نغشته بادام پانزده درم در آن یا میزند و بدو حقه کنند حقه که حج  
 قطع کند ص آب برک سلق چاه درم روغن بادام و شکر سرخ بکده درم بوره دو درم حقه که سرسام گرم و کما  
 ساده چون دانه بجزب و ذات الریه و غیره را نافع باشد ص کشتک جو نغشته نیلوفر که یک تهر غاب پانزده درم  
 محیط سی دانه با بونج خردم همه را در دو من آب جوشانند تا نصف باند صاف کنند و یک سیر کسر سرخ و کما  
 روغن نغشته بادام حقه که سرسام گرم و تهیای گرم را نافع کند و این ملائم است از حقه اول اصل کشتک



است درم لعاب پنجه دروغن که و بکده درم سفیده بینه خام هفت عدد حقه که سکه و فالج و لقوه که  
 و صرع و همه امراض باره ماغی و قونجی بلغی را سود دارد حکایت شخصی را که از بیم رسید و برادران شخص در نا  
 قبل این بهمین مرض فوت شده بود چون خودش را عارض شد همه اقوام دل از حیات او برداشند خود  
 تیر تدارک مردن وصیت کرد و آنچه روز اول تا عصر قریب بهلاک رسید و از جمله اعراض یکی آن بود  
 که چهار کس دو بازوی او را گرفته بودند و نفسش بترتد شک میشد که گویا نفس آخرین است و چون مضمونش  
 می کشید و گاه چون نفس لصدا و روح غیر از دل در جانی دیگر احساس نمید و لیس در دم و درمک آسانجونی و  
 و نفس زلفبار و امید پنج ساعت حیات با و بود این ضعیف بجهت تسلی خاطر اقوام او و بیانی آنها چنین  
 فرمودم و مگر از نیم ساعت بخوبی بپای خود برخاسته میدی و در مجلس اجابت شده شفا یافت چنانچه در آن  
 تا سه ساعت بلعب زد مشغول بود و آخر شب انار و هندوانه بسیار خورده تا صبح گاه قرار و گاه بی آرام و در طلب  
 صبح صادق مرض خود نمود مقدار یکفقال شنی فرمودم در ساعت همه آن اعراض بدرغ شد تا حاشا که  
 کردید و یک هفته او را از آب منع کردم شب یوم غافل برخواست بکنا خضر زرقه و آن غریق بحر بلا و حریق در  
 بهلا آنقدر آب خورده بود که پشوش و بی شعور و جیس افتاده تا سحر و از سحر تا قریب به صال تمام بدن سرد شد  
 و احساس نفس نمیشد مقدار یکفقال دو الهمسک بکلاب حل کرده بکفش تخم دل و دماغ او قوت یافته  
 بعد از خطبه پشوش آمده سخن گفت و در روز دیگر ازین معجون منجور و در چهارم صبح و سالم گردید با دوزن  
 الحی الذی لا یموت و پوچی لعظام الریمیم شحم المظلل قطور یون دقیق ناخواه شدت جلد سداب  
 بکلیت سکنج دو درم بوره ارنی وزیره کا و منله روغن بادام کویو کیه همین شده مجموع را در یکطل آب بنفش  
 تا بنیمه آید صاف کنند و روغن بادام و کیهین سکنج را با زهره کا و دران یا بنیمه حقه دیگر که سکه و فالج و لقوه  
 و صرع و امراض باره دماغ را از این کندن شحم المظلل قطور یون بار یک ناخواه شدت انجان جلد سداب  
 بکلیت سکنج بوره ارنی زهره کا و بکده درم روغن بادام تلخ عمل بکده درم در یکس آب بچوشانند و  
 کنند و بوره زهره را دران حل نمایند و هر گاه جذب مواد از اعلی با سفل شود مواد رطوبتی محده در او نکل و شنا  
 جمع کرد و کرم برک شود و یه ماری آرام و بیقرار و مضطرب شود مگر از کندن حقه را خوف نکند و مریض را با دماغ

که خطر عظیم است و آن علامت صحت است حکایت شخصی از دو سال مهمل هر ساله عادت کرده بود در هر  
سال مهمل علی کرد و طیب دیگر و امهمل داد آن نیز فعل نکرد و روز دیگر هر روز یا نترده شغال سنا یکی  
کوفته باشیر کاو میداد اثری از اجابت ظاهر نشد و نکش از شکم مستقری بزکتر و براق نیمه بدلی که برای کسی  
باشد و نفس تنگ و درد شدید و لخط از دردی آسود و شب و روز فریاد میکرد و غش وضعف لخط لخط زیاد میشد  
و چون بگذرد و بود و او دیده حاضر نبود کما حاجت گیر و نبل نیم زوره باو نمود قدر بادیان و شوخ و حله و سپهر  
شخم الحظ در آب جوشانده تحقیق کردند در کمتر از نیم ساعت مهمل عظیم بر وطاری شده اخلاط متصفیح  
بسیار دفع شده شایافت و در همان ساعت که کمرنگی طاق بود تا سه روز دیگر شکم طعام و شراب از زبان  
گرفتند و شیر کاو تازه میدادند و محتاج بدوای دیگر نشد و هر گاه اخلاط از بدن مجده آید و اخراج نشود  
مذکور تولد میکند و اگر دستور کند البته میکشد حصه که سوزش صفر از روز و ماکند و محوری مزاج را فایده  
دهد و نشسته نیو فخر حلی بیوس جو بگفتی نمانی چندم غابستان بگدایت دانه برنجین و فلو س خیار شیر کند  
روغن کدوده در حصه که صدراع بارد و سبات و امراض دماغی را که از اخلاط بارده باشد سود دهد و خشک  
ثبت با بونه سنا بگد بقدر حله چندم اصل بس محکوک نیم کوب سه درم بادیان کز نش بگد و درم شق  
مقل بوره اثنی نمک طعام بگد نیم درم گنج دانک در شش طل آب طبع کنند تا بپزد و دوطل بماند صاف  
کنند و بوره و نمک طعام را در آن حل کنند و روغن و عمل و آب گاه بگد سه درم در آن سیامیزد حصه که  
انگلیکه و قلت بار اضع میکند حص خشک ترنج سلق بگد پنج قبضه قلب جوز و قلب لوز و قلب پی بگد  
یک ک قیر غزبره و نخود یک طل این هر دو را با هم بچشانند تا همرا شوند پس صاف کنند و چه را آنرا بگیرند  
و با یک و قیه فایده هر روز همین مقدار و بهمان دستور حصه که عرق لسان و امثال آنرا جدا حصه زمسک لسان  
دستور کنند چه چند سال آن شود بهتر حص جدید تر سه جا و شیر باز و کد و شغال و بعضی  
سه شغال کنند مقل مثل قرقون کی شغال در پانزده شغال روغن قطره امثال آن حل کنند و حصه نماید  
غیب شطرنج و تهای دیگر در فصل فوقانی نمیده نه حصه فالج و لقوه و بیغش و امثال آنرا سودمند است  
ص ثبت با بونه مزنجوش حرمل قرط حله کتان و ورق سلق بیوس کند م حطل و اینها را بخیر قطور



دقیق بکدیگ کفای بخیز زرده مد جو شانیده با بل و روغن زیتون و آبکامه بکدیگ بمشال حقه نماید حقه فایق  
 و سکنه و کزازه و امراض داغی بارده یکی است و مذکور شد حقه فاطمه بقرح الرحم و قطع الدم ص کلان رس  
 شب یمانی زاج سره کاغذ سوخته نمون بدریغ کل از منی نفوح غل سائیده باب جلاب و آب کثیر تازه و شب  
 در قبل بنزد بعد از آن که روغن گل چرب کرده باشد حقه که قرطامعارانافع باشد و بغایت قابض است  
 برنج پانزده درم عدس حقه آر دو جو بوداده بکده درم کلان رجعت بلوط پوست نازش بکدی خرم در دو درم  
 آب چوشانند ما همراه شود و سی قشال آنرا با سفید آب و گل قبری و صمغ عربی اقاقیادام الاچون حصاره کثیر  
 بکدی قشال کاغذ سوخته کیشال و نیم زرده بیضه چیده و غدور و روغن گل سرخ نهند شقال حقه فونج در دو درم  
 و ریاح آنرا زایل کند ص با بونه اکلیل الملک شک قطور یون دقیق سبت گمان بکده درم ورق سلق  
 زرد بکدیست و چندانه نخاله جواری بخیزم در دو درم آب چوشانند تا هشتا و قیه ماند بکدی نصف آنرا  
 و حل کنند در آن فلوس خیار شنبه و کرسرخ و روغن نقشه بکدیگ اوقیه نمک دو درم اگر کفایت نکند بریزند  
 آب باقی مانده را بهین دو حقه فونج بر آکنده می کنند ریاح آنرا و اسهال اخلاط لزج میکند ص  
 یا خشک و سداب تر بکدیگ قبه قطور یون دقیق بخیزم خطمی سه درم سلق با قه آنچیزه چندانه خطمی  
 با قه و نخاله جواری بکدیگ کف در سه درم آب چوشانند تا ثلث ماند صاف کنند و بکدی نازین نیم درم  
 شیرج دو درم بلخ خمیر و حقه کنند اگر اجابت نکند آب با قه بریزند بدستوریکه مذکور شد حقه فونج ریج را  
 در ساعت بکشاید و فایده عجب کند ص ورق سداب تازه آنچو خواهند بکوند و آب آنرا بفشارند و روغن  
 زیت مقدار آب داخل کنند و چوشانند تا نصف ماند و از آتش فروگیرند و بکینج و قعل و چند بکدیتر  
 و جاوشیر بقدر حاجت درین روغن حل کنند چنانچه اثری از صمغ خماند و چند روغن معلوم نشود صاف  
 و سه بار بکرباین روغن حقه کنند حقه فونج بسیار نافع و عیب است ص زرده بر بیضه غیر صلو قه با هفت  
 مشقال و نیم روغن گل و یکدرم مردارنسک یکدرم و نیم هیدراج حقه فونج که سداب درم رود ما  
 با تبت و کبکی و صمغ عربی بود در سه درم سائگی بنقدرم نقشه بلوط بکده درم جو مقشیر کو خطمی سفید  
 کندم بکدیگی ورق خبازی و چغندر بکده در سه فلوس خیار شنبه و کرسرخ و ریجین و روغن نقشه با و ام بکده

ده درم ترتیب دهند حقه قونج ورمی در فصل سن در سه سام دموی دانسته حقه قونج ریجی را مفید بود  
 ص قنور یون دقیق صقر فارسی بکند خردم ورق سداب و فودنک بشد خردم تخم کبکدرم کوی شاند و صاف  
 پس عمل و روغن بکند که ده درم خردم کبکدرم کوی جاوشیر بکند خردم در آن آمیزند بدستور حقه قونج هر گاه از پوست  
 نقل باشد و در حص تخم کتان جلینطی با بونه بکند خردم غایت پستان بکدریت دانه بسوس کندم یک گف  
 روغن بکند که سرخ برینین هر یک پانزده درم عمل ده درم زهره کا و دو درم نمک و بوره بکند خردم حقه قونج را  
 نافع باشد ص جلینطی تخم کتان انجیر غایت پستان نقه با بونه غلیظ سفید لکلیل الملک خشک است بسوس کندم  
 بکندی با فایده روغن بکند که ده درم بوره اشوی دو درم نمک هندی یک درم بدستور ترتیب دهند حقه قونج  
 بادی و بخی را کبکدرم بادیان نیون کرفش شست هزار سپید بکند خردم در کین و نیم آب بنزد تا نیمه  
 صاف کنند و هفت درم بوره و پنجاه درم ازین آب حل کنند و اگر ده درم روغن با بونه بیامیزند و  
 باشد و اگر ده درم شکر ناعم یا فایده با آن حل کنند نیک باشد حقه قونج ریاح قونج ابر کانه کند و شند  
 و در دو الم از استکین در حص سداب و بت هر دو از یک قبضه بنزد در زیت شیرین یا پیرون رود و  
 هر دو در زیت پس حقه کنند حقه لینه استعمال بشود در امراض حاد و ص کبکدرم کوی قیقه کفی نیلوفر  
 خطمی بسوس جوی در کتان بته بکند خردم بدو غل آب بنزد تا هشت اوقیه باقی بماند پس با آن صاف  
 کنند و پنجاه درم ازین آب شکر سرخ کوی قیقه و نیم و کتقال نمک خمیر بریزند پس اگر اجابت کرد بهتر و الا آب باقی را  
 دستور کنند بدستور حقه لینه دیگر از اول قوی تر ص لوق لپار چربا چرب صغار کنند و آنجیز زردیت عا  
 بقه خشک جو نیلوفر کوی قبضه خطمی بسوس جوی در صقره کتان بته بکند خردم با بونه بنقدم در هفت  
 بجز شاند تا ملت بماند و یکمیز ازین آب هشت اوقیه و یک اوقیه و نیم مرقفوس در آن مالیده و دو اوقیه ک  
 سرخ دو درم نمک سر و بدستور سابق معمول دارند و بسوس آب بچنه و نظرون دو درم رود تا از نقل پاک  
 و طبع لوق با نیت همین عمل کند و چند ریاح را بچوشاند و پنجاه مثقال از طبع آن با ده درم روغن همین  
 فصل کند و اگر نقه و کاشک جو کبکدرم درم آب دو من و نیم بنزد تا سی استار بماند پنجاه مثقال ازین کاشک



ودائمی محمود در آن حل کنند نافع باشد و در تبهای محرقه بیت درم روغن گل باب نیم گرم حقه کتد حقه یک  
 بغایت قویست ص کلک کوسف یک عدد کبوتر بچر سه عدد نخود متشر یک کف مغاث بوزیدن تقابل کتد  
 درم بیوسه و روغن دانه حلب یکد چندم شیر تازه ده درم اجزا را با کله در شو بچرخه و مهر اسامه صاف  
 و مقدار پنجاه درم از آب کله بار و غنها و شیر آمتخته دستور کنند حقه بهی در فصل موحده مرقوم گردید  
 که بخوردی از اجاز نافع باشد و موافق ورود مارا از گرم پاک کند ص پوست درخت شاه توت و درخت نانا  
 ترش بکده درم در کطل آب نیندوی درم این پنج بایست دم آب برک درخت شفا لوت حقه کتد حقه دیگر  
 رطوبان نافع باشد و رود مارا از گرم پاک کند و رطوبات بلخ را براند ص تخم لختل قطور یونق فسیح  
 بکده درم هر سه اجزا را در کطل آب طبع کنند تا نیم طول بماند صاف کتد و زیت عمل بکده درم کتان  
 درم نمک نیم درم در آن حل سازند حقه معده که در اکثر امراض نافع است ص قرطم ده درم عنایت  
 محیطی انبه بنفشه الثعلب یکد چندم جانی دو درم جو شسته درم برگ سلق ده عدد سبوس کندم چندم ترخون  
 روغن بادام بکده درم چیا شنبز پازره درم پوره ازمی یکدرم حقه نمک قرطم معاد و مهال دم و بران  
 باشد ص کشک جو لعاب برنج یکد کرده بز بکدی متعال صاف کتد و سفید آب و نشاسته و آقا قبا  
 کلنا را بکنیم درم زعفران شیاف ایض بکده درم زرده بینه پنجه عددی باده درم روغن گل در باون  
 تا هموار شود چون مرم و در لعاب برنج و کشک جو مخلوط کرده دستور کنند حقه نرم حقه کتد است هتیاچ تکمراز  
 حقه درم سر و سپز و کرده را رایل کند باید چند بار کمر کنند ص تخم کتان یکشت برک کتد کتد حقه  
 بکده سبوس کندم یکشت در کیه فراخ بندند و آنچه سه عدد و تخم خیار و خیار شکر که شیر خیار کوبند تخم خربزه بکده  
 نیم کوب کرده در دو من آب نیند تا نیمه صاف کنند و پنجاه درم ازین آب سه عدد بینه پنجه بماند تا همچون  
 مرم شود و بایست م شیخ دستور کنند حقه ورم صلب که در کرده و مثانه بود تحلیل کند ص باون کتد  
 اکلیل الملک تخمی سفید بزرگ کتد روغن سوسن ده درم حقه درم کرده و قروح آنرا نافع باشد  
 سوزش کرده را ساکن کند ص کشک جو سبوس کندم بایست که عصی الراجی آری رقی لسان الحمل یکد  
 دهند و صاف کنند و م و ترش روغن گل آینه زحل و آنچه بخت همین است باید غذا کباب شور بای گوشت

توقلی باشد و از حوضات و اقدیه ملوحه اجتناب نمایند و پوسته بذر بروغن بنفشه با دام چرب کنند و در فتنه حمام  
معتدل حرکت با اعتدال پوشیدن لباس نرم و از عرض آفتاب و پریشانی خاطر و حرکت عینف ملاحظه کردن و از آن  
تحلیل آورد و در بودن جمعیت خاطر بقیدی و غمی و نشاط و طرب لهو و لعب از اسباب غیبی و همین است  
اما اگر در دور و غن بسیارند سرد و غلیظ و در خضم و مولد غلط ماری و سودا و کسب خصوصاً در مجربین است  
لطیف تر و بهتر است آنچه از غن شکر سفید سازند بر طعام شکر آورد و آنچه از تخمین سازند مضمعه است آنچه  
از دس بنزدیک رگوار و مولد غم است حلوائی است که خاکه خان احمد گویند بزرگه کند و باه را قوت دهد و فی الزمان  
گرداند نص برنج نشسته تکمیل داک بچوشانند آنچه شود و کما کل مقربا دام متغیبه نگرفته و در طبل قد سفید و کما کل  
روغن کافور غفران بوده کما نقل مشک تی یکدانک کلاب یک پایدانش نرم کچو زنده تا آنچه شود حلوائی است  
من انکور اگر قهصاف نمود و خوش آورد و کمن نشسته راد کلاب حل شده صاف کرده مخلوط نمایند مغز تریه و بادام  
که چه ایک خلال کنند و صفا فدان کنند و جو شاند تا بقوام آید و گویند نیم مثقال مشک سوخته داخل است در  
آب نید و بار بر رو شنبها کنند و بر آن ریزند و هموار نمایند و سه روز بنهند تا خود را کیده و حلوائی بدم در سنت روز و باغ  
فوت تمام در حل مقربا دام خرم آرد بسیار نرم روغن کدو شش مثقال بادام و خرم را در اندک آب تر کنند و شب بگذارد و صبح  
خسته خرم پوست بادام بر دارد و بهمان آب شینه بسیارند و بهمان آب آتش نرمی کنند و آرد در روغن بریانند  
و بادام و خرم را در روغن کدو حله میکینند تا بسته شود و بردارند حلوائی برنج آرد برنج صد مثقال روغن زرد  
مشک شیر و سمن کلاب سی مثقال شیر را با سه وزن آب بچوشانند تا خوب بچش آید پس آرد برنج و روغن پرا  
و کچو نیز زنده تا آنچه شود و روغن آید و پرشته شود بعد از آن بسته کوفه بر روی آن ریزند و بر سمن زنده بردارند حلوائی  
برنج بی روغن کدو بزرگه کند اما در خضم شود ص برنج و شکر یک کچو نیم حان یک مثقال و نیم برنج را کوفه در آید بچش  
و در صافی ریزند و آب سرد بشویند و شیر و شکر را در دیک ریزند و برنج کدو را در آن حل کنند و شکر چنان  
شسته داخل کرده آتش نرم کچو نیز زنده تا بسته شود حلوائی است پنهانان قوی و سمن ص شیر و قند سمن بر کوفه کمن  
مغز تریه کوفه پنجاه درم شش عقیده شکر شک دانک کلاب پنجاه درم بر دارد و سمن آب بنزد آب تمام شود و کلاب  
و شیر را اضافه کنند و کچو خوب زنده تا از یک کدو جدا شود پس مغز تریه و شش را در آن ریزند و مشک را ضا



نمانند و در جالی کنند و در دست با مانند تا ایشان شود و او نغز بال بیرون کند خلوا می بلاد مزاج را تبدیل دهد و کما  
 بلغی و سوا می رافع باشد و ذیبن و حفظه را نیز یکس بگیرند و روغن بلاد یکجور و روغن کبچر و روغن آرد و جیحان نقد که کفایت  
 کند و روغن باد را در دست بند بدستور که خلوا می بندد و عمل مصفی نیز بهر کف کف الکا هفصل و قیاس و در چینی  
 و بادیان و بسا و جوز بوا و قرضل که کبچر و سایید و بران ریزند و خوب مخلوط نمایند و هر روز شقای از آن بخورند  
 خلوا می بهضیه مقوی باه و در لذت بی مثل و در لطافت معیدیل و در نزاکت بی نظیر ص کیمیزند زرد  
 هر چه جوانها ز سفیده جگه کنند و لذت کنند تا هموار شود پس فایند یا نبات را با نذک کلاب بقوام آورند و چون  
 در غلیان اقد در همان لحظه زده را در صافی مشک اندازند و دست بقاشند و حرکت میدهند و قدر کلاب  
 و مشک و غیره را در جوش بنیازند خلوا می بهضیه نوع دیگر ص شیریه قنده صد دم آرد صد دم کلاب  
 چاه دم روغن نیم من صندل دو و شقال مشک دانک زرده بهضیه سی عدد آرد در روغن بریان کنند  
 تا روان شود و بنهند تا سبک کرد و زرده را در کاسه و شیر و را با کلاب و زرده دمان ریزند و آبش نرم کیمیزند  
 تا بر روغن آید پس مشک و صندل را بریزند تا شخم شود و اگر شخم جدا شود خلوا می ترکیه بر خلوا مشهور است  
 آنچه از نشانه سازند و واقی است سینه و خلق و قرحه مهارا و ترسیب اعصا نماید و سل و سرفه و تب و  
 نافع باشد ص نشانه را در آب بچوشانند تا بقوام آید و طبع باید و نبات یا شکر صاف کرده اضافه  
 میکنند قریب انقاد قدری روغن بادام شیرین و مفر تخم کدو و شمشاد سفید مخلوط کنند و آنچه از  
 ترتیب دهند جهت امراض مذکوره نافه و سرد ترا قسم اول است ص تخم خرفه را شیر و غلیظی گرفته  
 بگذرانند تا نشین شود و سیاهی آنرا بگیرند و بریزند و حلیم آنرا نشانه مساوی بچوشانند و شکر و روغن  
 بدستور اضافه کنند و چندین بآتش نرم جوش دهند که روغن جذب کرده را دفع کنند و آنچه از برنج را  
 مقوی بدن و مولد خون صالح است و بعضی تر خلوا را چنین میسازند ص نشانه و روغن کیمیزند  
 که یکین اول نشانه را ساییده در روغن بریان کنند و آب گرم بران بچوشانند و چندین بچوشانند  
 شود خلوا می سرد کبر الفع و الذاز سابق ص نشانه و قند و روغن که یکین شیر چارم و حل  
 شقال غفران یک شقال و نیم نشانه را در آب حل کنند تا نشین شود و آنرا بریزند و سه مرتبه



می کنند پس از پارچه بگذرانند و در پانزده گزده قند و شیر و روغن را با آن سیامینند و بر آتش نهند و کفچه میزند  
باشد چون بسته شود زعفران و کلاب سیامینند و بسته و با دام را آمیختن از آتش برگیرند حلوای ترک مغزی صندل  
شیر و شکر خام را با نیم من آب بجوش آورند و بکفقال زعفران بوده رادان ریزند و صد و پنجاه درم آرد میده را  
با نیم من روغن در دیک دیگر بریان کنند و شیر و باد میمان آرد و روغن ریزند و کفچه میزند و بگذرانند تا رو  
کم کم سپرون آید پس کلاب سی درم ضایع نماید و فرو گیرند حلوای ترک نوع دیگر صندل سره قدیم من نشاسته  
چهل درم روغن سی درم زعفران بکفقال مغز پسته ده درم کلاب پانزده درم شیر و باد میمان رادان یک گز تا بقوام  
آید و نشاسته و زعفران را با کلاب بکنند پس در دیک کنند و کفچه برتند تا دست بهم دهد آنگاه روغن رادان  
ریزند تا مانند خانه زبور شود حلوای ترک دیگر صندل سره قدیم یک گز نشاسته هفتاد و پنجم درم روغن شصت  
درم کلاب بیست و پنجم درم حلوای جزر قوت باه آورند زیرا که لنیز باشد صندل جزر شیرین نجوف کنند  
سه من و نیم و تبراشد شیر و قند سه مثقال بعد از آن که خوب مهر شده باشد داخل کنند و روغن صد مثقال  
کلاب بیست و پنج مثقال مغز پسته سی مثقال خشخاش سفید ده مثقال و باید سه من و نیم جزر را صد درم آب  
و چون جزر پخته شود با شیر و نشاسته و کلاب کفچه میزند تا دست بهم دهد پس روغن رادان داخل کنند  
و چندان حرکت دهند تا روغن را پس دهد پس فرو گیرند حلوای جزر را لذت اول و دوم و موقوفی  
جزر کوفته یک گز صد درم نشاسته بیست درم روغن صد درم کلاب بیست و پنجم درم مغز پسته سی درم  
خشخاش ده درم درم آب پزند تا پخته شود سپرون کنند شیر و نشاسته را با کلاب پزند و جزر رادان  
ریزند و کفچه بران رتند تا دست بهم دهد پس روغن بریزند و پزند تا روغن پس دهد حلوای جوز را مثل  
اوجاع را ساکن و امساک منی کند صندل تا قوره نیم من بیازرم بکوبند و پنج من شیر اندازند و قدر کباب  
و آبش بیازرم بجوشانند چند آنکه نصف آب برود پس صاف کنند و مایه برتند چون ماست شود سکه کز  
بگیرند و نصف آن زرده بیضه خام با ده مقدار عمل سرتنه آزار درم نجی حلوای سازند و چون آتش برخواستند  
دشت عشق مجموع دارچینی و جوز بو او بادیان کوفته دران ریزند و زیاده و کم آن موقوف برای طب است  
حلوای ضمیرا که این آرد نیم من روغن صد و پنجاه درم نجیل مسوق پنجم درم خشخاش بوداده مقدار و موقوف



مقدار روغن را در یک بریان کند و فرو گیرد و کچھ زنتد اندک سرد شود و صغرا در آن ضافه نماید و کچھ  
 ناست بهم بدین خوب کند و نسیس را پس روغن کند و ریخیل قدری در آن ریزند و باسته و نسیس  
 بر هم زنتد حلوا می خشت در بهشت گویند و کفته شود حلوا می دانند و چینی شیر و قند من در می  
 صد مثقال روغن صد و پنجاه مثقال آرد و کلاب بکدویت و چغقال مغزیه دو اوزده مثقال شیر را در  
 کنند و در چینی ساینده را در شیر ریخته و آرد را در روغن بریان کنند و شیر را در میان آرد و روغن ریزند و بر هم  
 و فرو گیرد حلوا می خستد ریخیل در روغن و کبرک کد نصف ریخیل را در آب که بجوشانند بهمان آب  
 و ش مثقال آرد چغرا در روغن بریان کنند پس شیر را کشت پیچ نموده با هم مزج نمایند حلوا می لاس العصار  
 شیر کرم حل میفید مقدار و پنجم درم مشک قدری روغن بادام یا کچھ صد درم مغزیه کوفه صد درم آرد  
 بوزن حل نشاسته صد درم کلاب بیت درم خمیر ترش بیت و پنجم درم آب صد و پنجاه درم شیر با عمل کلاب  
 بجوشانند تا یک کشته بشد و فرو گیرد و خمیر ترش را با آب یک گرم حل نموده و نشاسته را با آرد میدوده در آن میان  
 و با هم خمیر کنند چنانچه روان باشد و روغن بادام پانزده درم در آن ریزند در جای گرم نهند تا خوب  
 و جوش زنتد و از آن شیر به قوم اندک جدا کنند و مغزیه کوفه در آنجا ریزند تا خمیر شود و آنرا مانند قند  
 رست کنند و در میان خمیر ترش زنتد و در روغن اندازند تا پخته شود بعد از آن در شیر کرم تا خوب  
 شیر را بخود کند حلوا می سفر حل مقوی صده و کبرک و مولد غلط صالح و معتدل الکفیه است حل میگیرد  
 پیغمبر متقی را و نیز در آب و نصف آن کلاب تا ماهر شود و آبش برود و عمل کف کفته باشد که مقوم  
 بقدر یک شیرینی آن مطلوب باشد اضافه کنند طبع دهند تا منقذ شود حلوا می سوان موافق بودین  
 کثیر غذا و مولد خون غلیظ و جهت درد کمر و تقویت باه و مصحاب نافع است حل میگیرد آرد منمو و بزبان  
 این بلا و کجکی نامند کبیر فوفانی و سکون تخمانی و جیم و کس کاف فارسی و سکون تخمانی ثانی و آرد کدند مساج  
 اول آنرا بجوش آورند و اندک اندک ریخته بر هم میزنند و بجوشانند تا طبع تمام یابد و غلیظ گردد پس قدری روغن  
 زرد یا کچھ اضافه کنند و چون روغن را جذب کند شیر و کبرک یاد و شب بقدر شیرینی که خواهند اضافه نمایند  
 و چندان بجوشانند که روغن را پس بدین مغزیه و جوز و نارچیل و شهدانه و ریخیل و سیل و جوز و آرد و قند



وفاضل و دآچنی از هر یک قدری اضافه کنند که بذایقه موافق آید و اگر مشک و عجن بنفشه از اینها بگویند و عوام  
 شویز و مقز جوز بسیار داخل میکنند و فایده و توایل قدری در اول داخل میکنند و دآخر روغن آنرا کمی میسند  
 و این روغن اکثر امراض بارده را نافع است **حلوائی سبب** دفع و خاصیت چون بنفشه است و نیز  
 ساختن شیر بهمان طریق **حلوائی شیر** شیره قند نیم برنج یک چهار یک شیر کیمین و نیم بعد از چاشنی شیر را  
 مخلوط و برنج کوفته را داخل نموده بچوشانند تا بقوام آید و روغن پس در **حلوائی شکر** پاره مولد خون  
 منصف ایام کینید و موافق هوای که از بلغم تنگون شده باشد و مسن بدن و مضر حکر کم است **صل** آرد کیند  
 بسیار نرم را با روغن در آتش نرم بریان کنند و شکر مقوم را اندک اندک در آن بریزند و نیم زنده تا منصف شود و  
**شکر پاره** بهتر از اول **صل** شکر صد دم روغن زرد نیم من آرد یکصد و پنجاه دم با دیان تخم بجان قدر  
 کلاب سی درم شکر را صاف کنند و بچاشنی قرض رسانند و کلابان بریزند و تیر چپ و رست بزندان است  
 بکنند و سه عدد سفید بیهضه بران زنده و بنهند تا خشک شود پس روغن را در دیک کنند و آرد در آن بریزند  
 تا آرد و روغن بوی گیرد و تخم مذکور را سوده در آرد و روغن برشته کنند و بگذارند تا آرد و روغن خشک شود و کشت  
 در آن گرم شود بعد از آن آرد و روغن را در خمیر بریزند و بهم زنده تا دست بهم دهد **حلوائی شیر و شکر** پاره و شکر کیمین  
 قند و مقدار روغن است و پنج مثال مغز بادام دوازده مثال شیر را جوش دهند تا قوام کیده و قدر قوام  
 داده آتش نرم کنند و بوزن قدر شیر داخل شیر کنند و با کفچه چند مرتبه لست کنند و باز همان مقدار شیر برشته  
 تا شیر را شیر در خور پس با دام ساییده را در شیر باقی انداخته در شیر هلت کنند چون قریب بقوام رسد  
 را دور کنند و بر روی کشت بهند و کفچه میزند تا بسته شود و بردارند و اگر شیر را اندک جوش دهند و نیم وزن  
 قند داخل کرده جوش داده که اندک قوام گیرد و قند باقی کشت چ کرده بدستور مذکور بنفشه **حلوائی مقز**  
 شود **حلوائی طپور** مسن مقوی بذست **صل** گوشت ید نیم مغز فربه شنبله رازم کبوتر بنفشه کیمین و تخم  
 و در میان قند و عمل طبخ نمایند و روغن کا و اضافه نمایند و با استکی کفچه میزند تا چشته شود و پخته کرد و دآخر روغن  
 مقز کوفته بکنند و بپاشک کلاب غفران محط کنند و هر روز مقدار یک قوی میل نمایند **حلوائی فالوج** از **حلوائی**  
 نشاسته عدل و در منافع مثل آن اما مضر معده سرد و مریضه را جان است **صل** نشاسته قدری شکر که با



بیشتری شود چندان بچوشانند که چون سرد شود بند پس در طبعی کنند و بکار بسوزن بریزه ریزه کنند بعضی اندک  
 تر میکنند و در صافی مس سنجیدند تا مانند پاپایا لایه قوی بر عفران و زنگهای دیگر اوان میکنند جهت برکت  
 و خواهر طبع در بعضی صحیح و با شربت قند و کلاب قری ثم بجان سهال نماید جلوی فای فوج معرب فای فوج  
 و این برین موی است صفت نشانه تو و مثال شیر و دمن قند و شکر دو مین با دمن شیر مخلوط کنند و در رسد کنند  
 آنرا با بقیه قند چوشانند تا قوامی گیرد و باز شیر باقی را بیا مینزد و ربع قدر اضافه کنند و نصف یک قدر را قوام  
 با متغیر ادم مقشر و آرد نخود پخته مقشر بریان کرده مزوج نموده در ظرف ریزند جلوی فای فوج که در صفت نشانه تو  
 شیر و دمن می مثال قند سفید شده آرد نخود قری در شیر و آب بنهند و لنت کنند تا بقوام آید پس قند را قوام  
 و با آن بسزند جلوی فای فوج کثیر الفلک و بی و مس بدن و متفکر کرده و جهت خشونت حلق و سرفه و طول عمل و  
 منی نافع است و بیوست طبع را زایل کند اما مس در وضع حکر ضعیف و در مدعه سرد و طبی اهل ضعیف است  
 برنج را با آب شیر چندان بچوشانند که هر اشود و دیگر بقدر حاجت اضافه نمایند و بنزد تا بنشیند جلوی فای فوج  
 صفت شیر بکن برنج بیفت آب نه بیت و دو مثال پس از سن اندک بکوبند و خوب نرم کنند در شیر ریخته در آن پس  
 نرم بچوشانند تا بنشیند و قند مقوم را با آن بسزند و مزوج سازند و در ظرف ریزند جلوی فای فوج نیم شیر  
 قند ریخته در آن پس با نیم از آن آرد میزد را با صدم در روغن در ظرف بریان کنند تا خوب بنشیند و در شیر  
 در آن ریخته بچوشانند تا با نشان شود مانند آرد آنگاه قری با دیان کوفه داخل کنند جلوی فای فوج کثیر  
 حلویات جهت سرفه و خشونت حلق و بیوست طبع نافع و سریع الاضداد است صفت کز بکین سه جز و صاف کنند  
 و با یک جز و دیگر خام و قری آب بچوشانند و کف سفیدی بفضله برابر آورند و چون با خر قوام رسد قری  
 چون بران زنند تا خوب سفید گردد و بعد از قوام تمام چون سرد کنند با اندک حرکت تنگت شود در آن وقت  
 بوداده و ناراجیل و هر چه خواهند اضافه نمایند جلوی فای فوج کز بکین قوی و آرد از اول صفت کز بکین صاف کرد  
 با سفیدی بفضله بکیر شیر قند چاه درم مشک دو دانگ عمل صدم بر بیضیت و پنجه و کلاب چاه مثال  
 مقربه صدم چاه درم چاشنی با آتش نرم بقوام آورند تا آرد کشف و گیرند و کف میزنند تا سرد شود پس سفید را  
 دیگر بکنند که کف کنند و در آن ریزند و هم میزنند و کف میزنند تا محلی که چاشنی آن چنان شود که بکنند و گیرند



پسته بریان و مشک در آن ریزند و در ظرف گند حلوای گلشن بر شیر و گاو را بقوام قیط آورند و فرود گیرند تا سرد شود  
 پس سفیده پازره عدد بیضه باسی درم کلاب در آن ریزند و بریم تند و چوب درخت لیمو برزند تا وقتیکه بر سر برست بایستد  
 دو مثقال صندل در کلاب سوده داخل شود تا مخلوط گردد و آنکه کل سرخ ریزه کرده را بر بالای آن ریزند و بریم تند  
 حلوای گل تند شیر و قند یکین و نیم گل زرد نیم نشاسته سی درم کلاب پنجاه درم روغن نیم من آب دو من کل  
 خوبیه نمایند و با آب بنزند تا آب تمام شود پس شیره را با کلاب در آنجا ریزند و کچورزند تا شعله شود و در شیره هم دهد  
 و روغن را مرتبه مرتبه بخوردش بدینند تا روغن را پس بدو پخته شود **حلوای الطیف** لذیذ شیره سمن روغن زرد  
 نیم عمل صد و دو مثقال چهل عدد نشاسته چهل درم کلاب بیت درم مشک ذرات شیره و عمل کلاب را بقوام قیط رسانند  
 و مشک مسوق بالذک آبی در آن ریزند و روغن را در تاب بریان کنند و سفیده بیضه را بگردن زده تمام نام برست  
 بایستد و نشاسته خشک مسوق نخول را در سفیده بیضه ریزند و بریم زنده و مقدار فندق برداشته در پهلوی هم چسبند  
 و در روغن اندازند تا شش تا هفت عدد در شکل مثلث بر گرداند تا پاست و روی آن چسبند و در بشیر و چاشنی اندازند تا شیره  
 شیره کند و عملی آن چنان است **حلوای کشمش** نو و مثقال روغن ششاد و مثقال کشمش را با روغن آتش بریان کنند و کچور  
 است کنند پس شیره قد مقوم را در آن ریخته چون بسته شود بردارند و اگر بادام کنند نیم وزن عمل نیم وزن کشمش برسد و تورا  
 حلوای کماج کشک را کوفته در روغن بریان کنند یکین روغن و کشمش یکین را بقوام آورند و در آن ریزند  
 و قدری آب لیمو اضافه کنند حلوای ابوب سا حلوای طیسور قوی تر و بغایت سمن و میوهی است صفت مغز چوب خندان  
 و کچور قشر پسته و بادام و حبه لیمو و مغز حب الفلفل و انکلیک و حلخوزه و پنبه دانه و کتیرا که کویقیزم کوفته در کابل قند  
 که در تخم نمایند تا معتقد کرد و قدر شک زعفران و کلاب اضافه کنند و قدر شربت ده درم باشد **حلوای سمن**  
 که هیچ با هم برودان باشد تقویت اعضا و ارواح نماید و در باه فایده کلی باشد صفت زرده بیضه صد دان نیم پسته  
 کنند در سرخ و روغن کاه و نبات بکند شصت مثقال زرده را بسیار بهم مالیده با گرد مخلوط کنند و باز بهم مالند  
 تا خوب مخلوط گردد پس با روغن آتشکی تمام بریان کنند و ادویه کوفته و چوبه را با آن بسیار میزند و کچورزند و بردارند  
 قرض بسیار چه چرخیه که با بکل نوبل بکشد درم جوز بوایخمندان هر صبح ده درم بالبن صلیب خورد **حلوای**  
 سمن بدتر از بر کند و مردم را غرام سفید بود صفت کشک کوفته یکین در روغن کاه و بریان کنند طسه عمل کشمیر



روغن کاو و یکدم زعفران و یک شکر کاو مجموع را در پانزده گند و طبع نماید و در آخر تخم شامس سفید و مغز بادام و پسته و  
قدق یکدیگر کوفته در آن زیند و بدستور روغن طبع نموده بریان کنند **حلوائی مسمن** شهبور بسفوف صمغ کبود سفید  
و کشکک چاه دم در شیر خفیا نند و خشک سازند مغز بادام و تخم شامس یکدست دم کعب الغزال صد دم کوفته  
و نیم صبح بست دم با یک پیاله شیر نوشند **حلوائی مسمن** دیگر بد زرافیه کند و قوت باه را زیاد نماید  
و جماعت را یاری دهد صمغ کبود آرد کوفته سفید و آرد کندم یکدیگر کوفته باروغن کاو و بقدر کفایت بریان کنند و چنانچه  
و قد سفید و آب یکدم من کف زیند و در آتش زرم طبع نماید و یکبار یک مغز بادام مقشیه کوفته و یکقال زعفران  
و یکدانه کشک و یک پیاله کلاب در وی اضافه کنند و بعد از پنج صبح یک کرجه بخورد **حلوائی مسمن**  
دیگر هم بد زرافیه کند هم سببی باشد و هم منی بفریاد صمغ بادام مقشیه و جوز و قدق و پسته و کنجد مقشیه و پسته  
و مغز حبثه الخضر و انار جیل و جعفر زهره یکدست سیزم کوفته با یکطل آرد میده و یکطل روغن کاو و یک قس  
طبع نماید و در آخر یکدانه کشک و یکقال زعفران و یک پیاله کلاب اضافه نمایند آتش زرم با آتش کوفته  
تا حلوا بر روغن زیند شود پس بردارد **حلوائی مسمن** در بریان مسمن و پسته و لذیذ باشد صمغ کبود بریان قد سفید  
یکدین شکر دو من روغن کین و نیم مغز پسته و نیمقال عمل و شکر بقوام آورند و نشانه آب یا سینه یا کباب  
عمل آید و از صافی کلم در شیر و معوم زیند و باید مقدار آن چاه شقال باشد و یکفکر حل میکند تا آب شکی آب  
نشانه خشک شود و آب شیر به مانند چاه شقال نشانه دیگر بهمان طریق آمیخته بقوام آورند تا چهار مرتبه  
و چون قریب بجای رسد شقال آب نشانه با شقال روغن اضافه کنند و در وقت برداشتن کوفته  
را بر بالای حلوا زیند **حلوائی مسمن** کرجه صمغ کبود بریان کرده مقشیه کین روغن و شکر یکدین و نیم شکر  
دو من و یک چهار یک بطریق معمول بسازند **حلوائی مسمن** کرجه صمغ کبود بریان آرد کوفته روغن شکر یکدین شکر دو من  
ربع آرد در روغن بریان کتید و شیر را جوش داده از آتش فرو گیرند و بشکر آمیزند و باز بجوش آده در آرد  
شیر اندازند و لست کنند و چون بسته شود بردارد **حلوائی مسمن** کوفته سفید شکر نیم من مغز بادام مقشیه  
کلاب بست و پنجدم بیهضه شکر عد شیر را با چاشنی رسانند چنانکه دوری شکر بشد فرو گیرند و تیر چرب است  
برند تا سرد شود پس سفید بیهضه را در میان آن اندازند و با کلاب تیر چرب رست بزنند تا و فیکه از تیر چرب

شود فروگیرند و با تیر ترند تا سفید و خشک شود و مقربا دام کوفته در میان آن ریزند و بهم برانند تا دست  
بهم دهد و در ظرف پهن کنند و تنگ کنند و ببرد جلوی شکونی زر در صحن سیره نیم من مقربا دام مقربا دام  
سجدرم زعفران یکمقال شیر و را بچاشنی مصطکی آوزده فروگیرند و تیر ترند تا سرد شود و مقربا دام کوفته  
در آن ریزند و بهم برزند پس در طبق نموده ببرد جلوی شکونی زر در صحن سیره صراف کرده سه صد درم مقربا دام  
نصف آن بضمیت و پنجد کلاب سی درم مشک دو دانگ بقوام آورند چنانکه یکبار بکشد و آتش آن  
مقدار چراغی باشد پس سرد کنند پس سفید بضمیت کف زده بریزند و تیر ترند چپ و دست با آتش کم مقدار  
که چون تیر برابر دارند جلوی استبر را بسید پس فروگیرند و مقربا دام بریان کرده در آن ریزند و بهم برزند و در طبق  
در آفتاب بگذارد و خاها های زعفران بر آن ریزند جلوی شکونی زر در صحن سیره شکونی زر نیم من مقربا دام  
کلاب میت و پنجدرم بسازند بتورا اول و قدری مشک داخل کنند جلوی مقراضی صحن سیره چهار یک  
نشانه چهار یک کلاب قدر مقربا دام و پسته بکده صحن سیره قدر شکر را بعد از صاف کردن بچوش آورند  
و نشانه را در کلاب خمیر کرده اضافه نموده بچزدند و روغن کچد چهار یک کم کم بخودش دهند تا روغن را  
در خورد و چهار یکی شیر و چاشنی نبات رسانیده در آن ریزند و بلوب و مشک اضافه نموده بر روی سنگ  
ریزند و ببرد جلوی الذی لطیف صحن سیره نیم من عمل صد درم آرد نیم من روغن سه صد درم مشک و در  
کلاب چینه درم مقربا دام مقربا دام پنجدرم آب قدری شیر را با عمل و کلاب بقوام رسانند و فروگیرند و شک  
داخل نموده آرد را به مقربا دام و پنجدرم روغن و اندک بچیز کنند تا مندم ما بچه و مقدار چناه درم از شیر مقربا  
و مقربا دام کوفته در آن ریخته خمیر کنند و مقدار پنجدرم از آن خمیر بر میدارند و پهن میکنند و از آن مقربا دام و شیر  
برابر بچیزی در آن میان نهند و در هم بچید و منقاش کاری نموده در روغن خدای انداخته تا پخته شود پس  
در شیر گرم اندازند تا شیر را بخورد و بردارند جلوی شکونی زر در صحن سیره کثیره غذا و سیرع الا سحره لطیف  
و موافق اکثر ارجو جهت ناختمین وضعفا احساس و مند و بهترین حلویات است صل برنج کوبیده  
و اندک بوداده را در پایله کرده و قند سفید را در آب اندک حل ساخته پس مقدار شقال مجموع آب و کلاب عرق  
بیشک با آتش نرم بچوشانند تا بقوام فالوده آید اما محمول بدانکه فصل و منفعت جمولات و در خجالت است





افزون بندلینج که دواگ یا مساوی جمول نماید جمول حکم رحم احداث کند بر تبه که زرق را بر نیاشد باید که گفته است  
 کند و در وقت جمول و ایام آن ظاهر نمیشود بعد از ترک آن حکم شدید ظاهر میشود و بهم میرسد و تا ششماه هم  
 حص القحوان اهل آینه انجمنان پنج دخت فندق آسان سبزه زنجوش را بخورد و موش مساوی از هر یک کند  
 با شیر حیوانات سترته جمول سازند و اگر روزی یکدانه را جمول نمایند همین اثر دارد و اگر مجموع او دویه هم نرسد  
 بعضی از آن کافی است و جمول نریل این علت نیز همچنین همین فعل کند جمول حکم و اختلاج فرج و جم  
 نافع است حص انفع نار دین کل نسیرن خشک کل بنوفز ورق سدر لاجورد با تویه باروغن زیتون سترته جمول نماید  
 جمول در در زیر شکم عوارت را نافع است حص درق کل ظمی سفید کتیرا سفید مساوی ساییده و چشم پاره  
 که بر روغن بادام چرب که باشد مخلوط نموده جمول سازند جمول سیلان منی و طول با تراشف کند و در جم را نفع  
 دهد حص سگ رامک و فخران که یکدیگر ماقاع آلوده فحاح اذ صرعه لادن که نیم درم که ناز و بازو بود  
 آورد که دوا آنک مشک تبی طویحین اطرا کوفه و حید با فانی نفعه و کلاب بسترند و قبلها کند جمول فرج  
 فرج را نافع باشد هر گاه از استعمال دواهای حاده صرف شده باشد و در صعوب آنرا نباشد حص برک  
 کل ظمی کتیرا در آنک مغسول آب بطریق تو یا سفیداج الرصاص شسته آقا قیالکار که دود هم به بدو رخ  
 آنکه که دوا نام سترته شود هم سازند و اگر موم داخل شخم کرده بطریق موم بسازند روا باشد جمول و دم  
 و امحار سود مند باشد حص شخاش سفید را کوبیده با شیر تخم باروغن کل سرخ و آنک زعفران و موم جمول  
 سازند و موم دیا غلیون را باروغن کل حل کند با شیر زنان یا آب بارنگ همان عمل کند جمول که کوه که در  
 راپرون آورد و آنرا که زراییدن دشوار باشد سود دارد اجزایه جزوه است حص مرصاف جاو شیر خرق سفید  
 بزنجو کاه و سبزه شنباد و شیاف کند جمول که بوا سیر را زایل کند حص سورنجان نیم درم بر روغن کهنه که سفید آوده  
 جمول نماید و خست الحدید و رصاص سوخته هر گاه در رو نموده جمول نماید و نیز تخم زرد در روغن کل بوا سیر  
 و طاهری را زایل سازد و موم و قحوان و سورنجان که یکم تقال روغن سه شقال مرهم نموده جمول کند ظاهر  
 و باطنی را بر طرف کند و ضماد قوچ نهری محالجه ابراهیم خلیل الرحمن است و حب العنب سوخته با سرکه نافع  
 و بخورد بزرگ در چون بخورد بسیار نافع است و شاخ کرک و طرقا و ناخن فیصل و شاخ ایل هر یک که باشد بخورد



و همچنین بلاد و بخور ابل تاج روزا زرا ایل کند و جب العطن کند لک و بخور تسبیح بار و غر کنان آرزو ده  
و بار بکبر را چون ساید هضاد کنند دیگر روز فایده تمام دهد و هم سوخته آهو بو اسیر را ایل کند چون باغ  
و بران جمول نایند و خوردن سیر بریان کرده را تا بست روز امتحان کرده اند و قدر را چهره روز دردم  
باب بخورند حیرت و دوع سوخته باب لیمو سره جمول نایند تخلف نمیکند و بخور قلی حنظل و سنج کشش و دفنی  
و شنان حمرل و اندوت پیشل شتر هر یک که باشد نافع است جمول در ده های سخت در حمرل پیشل میکند  
موم سیه مرغابی بکند شقال قمل ازرق و ورق گل ظمی تخم کتان بکند شقال عسل عایل فلوس غار شتر بشند  
باب الحار الجحیمه بر آن تابع بود در فراج بزاج حی که از آرد وی سازند که آنیکه کس قوت محمله میکند آفریم  
کردن و از ساییدن و آرائش کس حرارت و بهترین ناهنا است که از کندم فربه و پاک از شواب که  
در زمین سخت رویده باشد چون زمین خشکایی بی گیاه و بی نباتات ردیده و آفت زریده و خشکارد و ک  
نفع حاصله و او و الف و کسر از جمله کدم بسیار خشک که بسیار نرم نباشد و بسوس آنرا کمرقه باشد و جو  
کرده آنقدر که ترش نشود و در نوچه باشد یا بر روی کشت و سنج بسیار در آن زده باشد و بعضی بی سوس  
بپزند و فیلور دشته و زیند و قوری خمسرفی و طابقی و آشی و سکی و مدفون خاکستری و درین به کام احوال آن  
مختلف است در خوبی و بدی و یکی یکنوی و غیر از آنان خمیری و فطیری که تنگ باشد و بدیر سرشته شده باقی  
ناهار دیت و عادت بران باعث امراض صعب است خیر الازر تبه زنت از پنج جوهری که در  
سرد و خشک است و گویند معتدل است بسیار دیر بضم باشد که با شیرینی خورده شود و نان مید و مرغ  
بدر مصلحت تک و روغن بسیار و سیر تا مقدور باشد خوردند که مولد قوای حی و سده که بر و پسر باشد که  
ریاضت و تعب تمام روی دهد و بعضی در کرده و مشابه تو لکند خیر الباقا سرد است و تر سرد  
نفع کند اما در سرد و کرانی آن حادث کند و مولد ریاح و درد شکم باشد مصلح آن صغره و پودنه و جوارشا  
باشد خیر البلو سرد و خشک است تکم رفتن و خون حیض و بواسیر را باز دارد اما در درد قوای خشکی  
مصلحت صربی و شیرینی بسیار باشد خیر القرمشش را پاک کند و طوبت را ایل کند و بواج حیض را بر  
و گرم شکم را یکشد اما حواس را بر تیره کند و دیر بضم باشد و غوزا بسوزاند مصلح آن شیرینی باشد و در خیر الباقا

گرم و خشک است قبض شکم کند و هتقار باغ بود قویجان و صاحبان خنکی بیزا منفر باشد ملاحش بشیرنی و در پی  
 بسیار و شراب مزاج دهنند و مجام رونند خمر المحمص گرم و ترست بول برانده باه را زیاد کند و بیزا فر کند  
 لیکن در معده و در کرده و قویج آورده مصلح آن نمک بسیار است خمر لطف گرم و ترست و موافق تر و بیشتر  
 همه ناهنا است و معتدل است در اکثر مزاجها مصلحش خمیر بایه و نمک است خمر لطف معتدل است و در  
 تر و بکتر از نظیر بهتر است که با گوشت بره و بزغال و کوساله خورد خمر شمشیر سرد و ترست که سایر که در است  
 داشته باشد نیک است اما سرد مزاج را نفع و در معده و قویج آورده دفع ضرر آن گوشت یا حلوا و مقید  
 و توایل کند خمر العدس خشک است و کونین معتدل است در گرمی و سردی و البته سردی غالب است بر آن  
 آنکه وجهه دمش و بهمال را سود دارد و عمل سوداوی چون تب و یوی و دیوانگی و خوابهای پریشان و یوی  
 و طاعون حادث کند دفع ضررش را جوارش قویج و شراب صافی کند خمر لغت نان خشک است که در  
 زرده باشد و کونینان خشک است که کوفته و خیمه و خیمه کرده دوباره چسبند و کونینانی است که بکشته  
 باشد مصلح خشک و موافق مزاجهای سرد و مضار خمر خمر لطف غلیظ و در میغم باشد و مانع از اسهال که کاخ است  
 کند و در شکم و سنگ کرده و سده بکند و دفع مضرش را جوارش است که خمر کاخ گرم و خشک است  
 مردم برنج کش را نفع کند و عماران سازد و عماران سازد و کونینان که در دفع مضرش بشیراب که نه شود و خمر کاک  
 گرم و خشک است خون را زیاد کند و زود کوار و در جرب و خارش آورده مصلح آن نیز شراب که این باشد خمر لوی  
 سرد و ترست نغمه را نرم کند و بول براند و همین بدن کند و لطف و ریاح و در معده باشد صلاح بسیر که و سندن  
 و سداب کند خمر ماش سرد و ترست صاحبان تب و حرارت نفع کند و غذا ننگ دهد و باد نکند دفع  
 مضرش بخارش زریه و سندن کند خمر مغول قلیل لطف باشد و بر معده طافی شود اما ثقیل شود اگر است  
 سکی و خنکی آن و گرم مزاجان را غذای شایسته است و مولد امراض سوداوی است و مهزل و مضعف بدن  
 و غلط حال و مورث حکم و جرب نو اسیر لایما معنادیان طرقتین است که نان خمیر را آب گرم بکند و آب  
 آنرا بریزند و گرم کنند تا قوت خمیر از آن برود پس بار دیگر میزنند و کونینان با است را کونین و آب بر آن  
 بقدریکه آنرا پوشاند و یک ساعت بگذارد پس آب آنرا بریزند و سه بار بکند که تا حرارت از وی برود خمر المله



کبیریم و قح لام مشد و بفارسی نان کجاج کونید و آنرا بر کونک می برند و بهترش پنجه و غیره آلوده بجاکشند  
 و آنرا طب و غلط و از دی از نان فرست و شایسته است اصحاب یا صفت او آن بلین کم است و ساعی بر بالا  
 معده بماند و با زخرد شود بعد از آن شلک خورند یا شیر و کزنجیر می خشک است معتدل غذا نیست آن شیر است  
 و خون آن صاف و شیر باشد رده جگر و سنک کرده و مثانه و باد قوی تو لکن بعد از آن گرم مزاجانرا کبیریم  
 و سرد مزاجانرا جوارش کوفنی باید خورد و خدیص بصل و هله و ضم خا جمیع است علی الاطلاق یعنی آرد باب شتر  
 از هر خوب که باشد خدیص با جمیع است از وی است و بکتر از فالوده و موافق معده و شش و دماغ خصوصاً آنچه  
 و روغن بادام سازند و آنچه بروغن شیر بخت و عصار غناب سازند و حده فاسد شود و مضر حکم باشد و غیره  
 اناریا سبب کنند و گاه بر حده نقل کنند و تخم هم رسد و مطلقاً کرم و جگر کرم را موافق نباشد و در حده آنها  
 فاسد شود و باید البته ص انار ترش کنند یا کجین یا ریختن وی کامه اندازند و فصل است که از این است مانند  
 طبخ کرم است و قاشق لایص نان خشک لایم کوب کرده باروغن کچر کبند با عمل یا نگر یا دین کبند  
 انار کندیم پسند و شیرج و قوی و خوش شرح شیر میکند و قدری کلاب طایفه کیر طل آرد جوارسی و شیرج مشک  
 می کنند و میکردند تا بوی ترشگی بماند و سه طل نگر با عمل قوام داده باد بس اضافی کنند و آبش با تخم  
 و کچر کبند تا روغن از آن جدا شود و اگر معمول بشکر بود قدری طبرزد کوفت زیر و بالای وی نهند و بکافور خوشبو  
 و جماعه مغز بادام و فسق اضافی کنند و کروی با شیر و کلاب طیار میکنند و زعفران مخلوط می کنند و خدیص  
 مسخ در طب معوی بدن است امراض عصب و قوی را نافع بود و باه را بنقر ایصل جز را پوست کنند و اندک  
 جوش دهند بر آب میانش را در آورند و کوبند نیک و بر طبق نهند تا آبش نشف شود پس در باون سنک یا چوبی  
 بکوبند و عصاره اش را بگیرند و در پانکه کنند و آرد بر آن ریزند و پسند آنگاه عمل و روغن بادام یا جوارضا کنند  
 چنانچه تخم سبب خدیص الفحل سرد است نافع است معده ضعیف را و آبهای طعام آورد و در حده انقویت  
 بگیرند و مقله و در خاکستر کرم پنهان کنند تا پنجه شود و داناش را در و راندازند و بسیار چوخن خدیص الفحل  
 خدیص الفحل سرد است بیزا ترتیب هر دو عمارت را دفع کند و صداع کرم و سرد خشک و نفست الدم و در  
 و ش را نافع کند و حباب سودا را صالح بود پس بگیرند که دو آنچه در اندرون دارد از شرم و شوکال کنند و در

دهند و برزند بدست و خویض الجوز بسازند جلیض الگور گرم با عدال موافق همه مزاجهاست و غذای صالح  
 و بزرگ بر سازد و دماغ گرم و خشک را ترتیب تقویت دهد و بیداری که از خشکی دماغ حادث شده باشد  
 گرم و خشک و خنثی و سینه و نفث الدم را زایل کند و سگم را نیندازد و صمغ مقربا دام مقشرم کو قطل و سکر طبر  
 کوفه قطل در دیک کتند و با سه و قیه کلاب که در اند تا با دام کوفه با هم می آمیزد و با یک طبر نیم سکر طبر کوفه  
 بران برزند و تر دیک نهاد قدری کافور در کلاب حل کرده اضافه کنند و حرکت دهند تا صبح تمام حاصل شود  
**خسف** امر انا الله تعالی در برایت گفته شود خرم همهم و تشدید نام پوست بیضه پاک کرده شسته قیض  
 بقیع قاف و کون تخم القتی است از آن گویند با ضم و کون الزرار همهم نام دو چشم است خواهد بود و یا کرب  
 خرم بزرگ حل بخار و بیاض و حرم و غلظت چشم را زایل کند و ناخن زداید و خواهر را بر طرف کند و پوست  
 بیضه خرد بر عقد نصب پوسیده و خاکستر صدق لاکو شمشیر از آله و بر نصب دهند فرنگ قیمیای طلا  
 مغول و راد اجنه مسرادی همس ربع جزو بول خاش مشه خرم کو چک پوست بیضه پاکان نق شده  
 در آب شیرین بخیناند و پاک کنند تا کنده شود و چند نوبت مکرر کنند تا در آب کنده نشود و نشود در خشک  
 ساخته بانبات سفید ریائیده در چشم کشند خرم معلی جهت دفع بیاض نافع است صمغ کیزیل پوست بیضه  
 مذکور شمع آوردند و با صدف سوخته و بند سوخته و سیرکن و سرطین خطاف و سیرکن سوسمار و بوره آهنی  
 علی لهویه مخلوط نموده باز سه بزکلیک سرشته بسایند چون بخار و با عمل قیق احتمال نمایند و قبل از آن  
 چشم را با چار طبع نابونده و اکلیل الملک و سداب جلبنه دارند و اگر خرم بدر با سکر با سیرکن سوسمار و کبوتر  
 و خطاف بسایند بیاض غلیظ را که از آنکه پدید آید باشد زایل کند خرم که نافع است قروح چشم کو باکی که  
 در قرینه پیداشده باشد بر می کند صمغ محرق مغول و شامخ مغول خضاب که موسی را سحر و کبوتر  
 کند صمغ شب یامانی هم که غظان پاک فروری آب خراب شده بر موسی ریش مالند خضاب دیگر که همین  
 عمل کند صمغ خادری شراب با هم برشند و مالند بعد از یک ساعت بشویند و باروغن از خرموی که پدید  
 خضاب دیگر که همان فعل کند صمغ زنجار آهن باب زجاج برشند و بر موسی طلا کنند و بعد از چهار ساعت  
 بشویند و طریق گرفتن زنجار جدید است که پارچه آبی را صقلی نموده چنانچه مانند آینه شود در ظرفی نهند



تذیر سر آن کنند و بعد از دور و زبرد دارند و زنجار آنرا بگیرند و زنجار الحیدر که متصل است درین نسخه این است و  
صاف نشوره با تویه باب خمیر کرده یکشانزور بر بندند همان خاصیت دهد روز در چوبه دو و قیما با سه و قیما  
نیم طبل از دو و قیما حاق در آب خیسانده تا ده روز بر هم زنند پس آب آن موی را تر کنند و چون خشک  
تکرار نمایند تا مانده مرتبه و بیشتر خضاب سیاه میوراسفند گردانند و اینها با حجت تسخیری صورت کنند صل کل ترین  
و پوست شخاش یک جزوی کوفته و خیمه و قدی کا فور داخل کرده بکباب بشینند و مالند و مفرس از این  
باطل کند و اگر بر وی سفید بر وی خضاب که که همان عمل کند صل سگین کبوتر و پرنسوک و اسن و ماش و غیره  
و کو کرد کل که یک جز و کوفته و خیمه باز هر که کا دوسر که گفته بشینند و بر موی مالند بعد از آن که موی را تر کرده بکباب  
دو داده باشد و بعد از زمانی پاک سازند و مکرر بگو کرد و دو کنند و چون خواهند که سفیدی بر طرف شود  
یا همین حرب کنند و دو کبریت موی را سفید گردانند کرباب تری کنند و بدو آن میدارند و کباب  
کا فور موی را تر کنند و بگو کرد سیاه یا لاند و بعد از دو ساعت بسره که سرشته مکرر کنند موی سفید  
و سر کین خفاف باز هر که کا و همین سل کند و گویند اگر ضفیع را باروغن بزق در شیشه کرده چهل روز  
آب دغن نای طلای آن موی را سفید کند و طلق مخلوط بکبر سرشته موی را سفید کند و چون بر تویا بشینند  
سیاه شود و خضاب میراسیاه کند و ملائم دارد و سیاهی آن مدتی بماند صل حاده دم و همه در دم  
مازوی بنبری سوراخ چندان زنه نوشتا در دار سنگ بکند دو دم مازور در روغن زیت بریان کنند  
و یاد یک بوزانند مجموع کوفته و خیمه باب پوست جوز تازه یا آب آله یا لیلید بشینند و بعد از سه ساعت  
خضاب کنند و دو ساعت بگذارند پس آب گرم بشویند خضاب که موی را سیاه کند و خضاب نیگوست  
صل خست الحیدر و خست الرصاص بکافر و جو شاند در سر که چون غلیظ شود خضاب کند خضاب  
دگر صل مازوی مشوی در زیت یا محرق در یک در مثل آن آله و بر ابرش ریخت کوفته و خیمه باب  
گرم بشینند و ضما کنند و بعد از دو ساعت بشویند خضاب که صل مازوی بنسره قدر که خواهند در  
بریان کنند و بعد از ده روز مازونک زنجار و شبانی بکعبه در آون روغن دست سرب یا آب آله است  
و خضاب کند و بعد از دو ساعت بشویند خضاب که صل و پانزده در دم حنجرم کوفته و خیمه روغن



چرب کنند و با تخم کتند و شب برایش مالیده صلاح پاک گرم بشویند خضاب که موی بسیار را سیاه کند  
و براق نماید موی سبز و کثیر او را و تخم شب یاقوتی بکند چدرم نو شاد چهار درم نمک اندرانی دو درم  
در زیت یا روغن جوز بریان کنند تا شق شود پس با چیزی که کوفه و خیمه پاک بشوند و با چهار ساعت بکند  
اگه احتمال کنند و بعد از شش ساعت بشویند خضاب که نیشترش تا شش ماه بماند ص نایجل را سولخ کنند  
و مغزش را بر آورند و هر هفتدوم آنرا باد و درم براده آهن بکدرم بوره کومیده در میان نایجل کنند  
و سولخ آنرا بهمان باره که از آن برداشته اند سرد و نموده بکل حکمت یک ساعت در نور بگذارند بحدیکه روشن  
نرسد پس روغنی که در آن شمع باشد سه مال نمایند خضاب دیگر که کونیند تا شش ماه اثرش باقیست  
و همه نور را سیاه از هر چیزی بمانی هر ده مثقال آن یک مثقال بلخ اندرانی و نیم مثقال زجاج داخل کرده بکسر  
خمیر کنند تا یکماه در آفتاب بگذرانند و بعد ربع آن غلطی در وقت سهال اضافه نموده آب شتر خضاب  
و ساقی در حمام بکشد نمایند خضاب که قوی تر از اول ص و در تخم دو سمره را جدا گانه در آب انداخته  
آفتاب بگذرانند پس صاف نموده تا سه بار تجدید کنند تا آبها بسیار رنگین شود و براده آهن در سر کفر سیاه  
را در آفتاب بگذرانند تا باغایت سیاه شود و مازوی سبز را سیاه بهمان دور تا باغایت غلیظ گردد و در دار  
و آبک ابالمنافع سیاه بهمان این بپزند بحدیکه چون بر مرغ را دران فرو برند موی آنرا سیاه کند و آن  
بعد از نگار داخل هر در سنک کاهک می شود پس بکیر ذرات خنای و سمره در سنک کاهک بکند بحدیکه در آفتاب  
و سر که در آهن خیسایند بکدر ربع خرو و هم را مخلوط نموده در زرد و بازای هر طلی سخت و زجاج سیاه بکند خضاب  
نمک اندرانی دو مثقال پوست جو تازه نرم ساینده اضافه نمایند و یکماه در آفتاب بگذرانند و نیم سفیدی آلود  
استحان رنگ آن کنند اگه آب غلطی سه بار مرغ یا مسوکی آلوده قدری از آنرا بچوشانند تا غلیظ شود و چهار  
سازند و در وقت تهیه با مرغ بر بنت موی با نند خضاب که از طبهای هندست و کونیند تا یکسال سیاه  
آن باقیست ص بلید سیاه و آله بکند ششال سر که آلوده بچاه مثقال پوست نار شصت مثقال کوفه و خیمه  
باشیر کاه و جوشانیده یکماه در زبر زمین دفن کنند پس بر آورند و قدری بر محاسن بالند و کشت بر مرغ در آن  
کیرند و بعد از غلیظ را بکنند اگر سیاه شده باشد باز بشویند و حکما بپند گفته اند که در آخر میزان آب باغیچ



در سایه خشک کنند و کوفه و پنجه مقدار دو مثقال هر روز بخورند در بیت روز موی از تنش سیاه برآید و در  
چهارده روز بخورند و هر روز دو نوبت میل کنند همان عمل کند و کونید مجرب است خصایص کونید نیکو  
بیت صل برک سدر و بازو و آله و جنبت الحید و وسمه و دانغ فرمای سوخته نراج سیاه پوست اندر زخم  
بلبله سیاه بکند چنانچه در کبریل مسکه و مثل آن روغن زیتون بچوشانند تا روغن بماند و روغن هم قریب به  
رسد پس صاف نموده استعمال نماید خصایص کونید مجرب است صل بلبله سیاه جنبت الحید آله نراج زرد  
ماز و باتوریکاه در سر کف سیاه بچوشانند تا غلیظ گردد و چهار ساعت با آب استعمال نماید خصایص کونید مجرب  
بن ذکر یکا کونید در حمام خصیه را در آن می بنهند و مسکه در دهان بگیرند که مباد اندک راسیاه کند و داده سال  
اثرش را باقی دانسته اند و گفته خون بزغالده سیاه که کمتر از یکا به باشد بر روی کاه و کچک کنند تا منعقد گردد آنکاه را  
کنند و ده مثقال آنرا با خمیخال راسخت و شکر نراج سیاه و دو مثقال ملح اندرانی نرم سایید و از هر چیز پخته  
مخلوط کرده در شیشه کنند و شیشه را تا کلو در سر کین تازه سپ گذارند تا جمل روغن خصایص کونید که بسیار نیکو  
صل مدارک است آنکه آبش وزن آن آب بخویسانند و سه روز در آفتاب بنهند و چشم سفید استخوان کنند  
هرگاه سیاه نمند صاف نموده بار دیگر مذکور را ترافند رسس اضافه کنند تا با استخوان رسد پس صاف نموده  
دو سمره را آن خمیر کرده قدری قرضل اضافه نمایند و قرصها ساخته استعمال نمایند و متفق علیه طب است که  
چون در طوب قوی بینی بگذردم از نراج سبز بلخی نبوشد موی سفید ساخط گردیده سیاه میسر وید و چون نراج کونید  
سم است و مضرتش و حفظش و اهمیت چون بروغن زیتون صحرائی هر روز تدبیر نمایند موی سفید کرد  
و همچنین هر روز یک عدد بلبله سیاه بخورند و همیشه در دهان میدارند و جویند ام و او شمر است و آنچه سفید شده باشد  
بعد از مدت یک سال شروع بسیاه شدن میکند و اگر موی سفید را قطع نموده در حال بزهره خطاف چون  
آن یکد آنک نوشاد و ضما دکنند و قدر جز از هر آن معوط کنند موی سیاه بر وید و کونید که زهره که بسیار  
نراج و زیاده و زهره و روغن یا باتوریکاه بر سرش مالند هرگز موی سفید نشود و علق را با مسکه در شیشه کرده چنان  
در سر کین است فن کنند و استعمال نمایند بر موضع موی قلع و کبر سفید بر نیاید و همچنین حج البقر را بر موضع کونید  
استراکنده باشد از برص و از شعله کونید زرد و روغن نازیل که نیت پیچیدم بلبله سیاه سه دم نوشاد که

اینکونضاب است و اگر برگ بنزایا بقدر آب که آنرا بچوشانند آنچه شود و قطره از آب بروی کار دیانصف  
 آهن صغلی بریزند و چون آهن را سیاه کند انگاه صاف کنند و مادامیکه سیاه کنند باید چوشانند پس آنرا  
 بچوشانند تا قریب انقاد در سجم آنرا بچوبه بر سر نهادند و آب بنقد و از آب گرم حل نموده پنج موی اندود  
 دیگر بپوشند و یاد حاشا شمساعت میکنند و این موی را سیاه کنند و دست را نکندند زهره کلان سیاه باشد آن درش  
 مانند سیاه نیکوست اگر بیضه تعلق از اهل روز در بزل فن کنند پس بر آورده بر ریش مانند ریش را سیاه کند و کسین  
 کبوتر آب تعلق بر آرد آورد و سیاه کند و گویند که زهره بزرگ از کزن سیری برابر و مال سیاه کند و مفسر است از حد  
 با کوفیه شیر که و چون بنوشد و بر سر شود و بسیار است که دیگر موی سفید شود و مادام که سیاه بماند فلاطون  
 که حصیه شفاق نهمان را باریت بچوشانند و سروریش را بران بماند سیاه کند سیاه خوب در رنگ کبوی و شقایق  
 نهمان جو زنبق دروغن مورد هم را مخلوط نموده چون بماند سیاه می کند خضاب هی عمل کپل آبی نین  
 بر هم زنند و در قوع نهند و بچکانند تا تمام بچکد پس راج قبری کوفیه و سونش حدید بچندم در آینه و یکشنبه روز نهند  
 تا آب رخ شود وقت حاجت دست را بآب نونش دریا لاید و در آفتاب بدارد بده از آن آب که خضاب  
 دیگر صنی تازه بنظمی را با چنان ریزه ریزه نموده مانند گشت و بقیع فیه بچکانند پس را با آن ترک ده در دست  
 بزند خضاب فضی که مانند نفوفات شود ص سفید رصاص سه و قیخار دو و مقال صمغ عربی براده  
 کافور یک مقال همه را کوفه و بخیه سفید سفید آمیخته بماند خضاب لاج ردی خاد و مقال نیم راج زرد و نوره یک  
 مقال صمغ عربی دو مقال کبریک مقال لا جورد و مقال کوفه و بخیه بیاض بیض و سرکه بزند خضاب و موی  
 و بخار و غفران مسا و بعد از خواب بزند و یک ساعت بگذارد خضاب اللع که مخصوص سلاطین و لایق خواجه است  
 ص کسیر پنج درخت جوزا و خالی کنند در موسم خرافت و شسه را روغن محض کرده در زیر درخت ندر کور و فن  
 و ریشه بزرگی را از ریشه های آن درخت قطع کنند و در اندون شیشه کنند چنانچه در روغن غرق باشد و در آن  
 شیشه را جل حکمت ببندند و در فن کنند تا مومی که برگ بر آرد و شمه دهد آنگاه شیشه را بردارند و قدری از زهر  
 بدنمان شانه مالیده بروی سفید بگردانند خضاب که موی را سیاه و خوشبو کند ص پوست جوز تر  
 پوست انار شب بمانی مس سوخته لادن مساوی کوفه و بخیه و ساییده لادن را در آب گرم حل نموده و



بدان برشند و ضباب کند خل الخمر است که میگردند عصاره انگورده جزو سرکه تند میگردند و در ظرف نمالند  
 خواخیم یا کوزه و سرش بجل حکمت مسدود کرده چند روز در آفتاب نهند و این بهترین سرکه است و متصل طب است خل  
 ساوج بالقصه و التندید و بسیاری خلایویانی او کو بضم مزه و سکون او و فتح کاف و ضم سین و بغازی  
 و آنرا از انگور و خرمای و مویز و نکر و عمل و انجیر و انجوبات چون برنج و جو و ارزن میسازند بهترین است  
 طیب الراجح طبش سرد است در دویم خشک است در سوم و گویند سرد و خشک است در سوم و گویند سرد  
 از دو جو مختلف یکی حار و دوم بارد مگر اینکه جو هر بارد غالب است بر جو هر حار و هر دو جو هر لطیف و هر چه  
 در آن بیشتر است گرم تر است و غیر آن سردتر و گفته اند که مرکب است از جو هر ماضی قاضی و جو هر ماضی قاضی  
 و جزواری پس ترشی بسبب ارضیت و تیزی بسبب تارت و حلاوت بسبب یانیت است و فعل عکس  
 و لطیف و خل لطیف از آن کو تیزی آن دغدغه دینی رساند نزدیک بوییدن و اکثر اجزای آن بارد است از  
 قات حرارت که موجب حرارت است و لطافت آن جو لطافت آن است برای آنکه تغییر میدهد جو هر ماضی را در آن  
 می افتد چون در زمین و سنگ و چمن کجین و آن قانع و لطیف بود و اخلاط غلیظه را و بر آن باطن  
 بول و با عمل آنرا خون مرده را قلع کند و او را مفاقر بار از سعی باز دارد و جیره را به طلاء کردن بود  
 دهد و خوردن و طول نمودن او هر دم را از سعی باز دارد و عقل و روح را سعید از سعی باز دارد و دینار و سینه  
 و برص و داخل رانق کند و قوت او را میفکند و چون قروح خسته را بآن بشویند و آنکه رانق را از قروح  
 باز دارد و همچنین جله آنرا و چون انجیر در آن آهرا بنزد روزش عضو و دشتی آنرا از ایل سازد و نافع است  
 سوختگی آتش را و هیچ دو برابر می بماند و آنکه در آن و اگر با حاشر شده بماند کند از در که آینه زنده و حرارت  
 شود و در روز خشک کند و بار و عن کل ارضیت با صوفی بر سر نهند صدمع گرم را ساکن کند و خوردن  
 گرانی گوش را برود و وی و طین آنرا از ایل کند و باید بعد از بخور بخواند و قطورش گرم گوش را کند و  
 اش اش را قوت دهد و دندان متحرک را قلع کند و بیخ دندان را محکم نماید و خون که از بر کردن دندان جاری باشد  
 باز دارد و اگر چه بر القطع باشد و علت های دندان و در با نافع باشد چه حرارت چه سردت آنرا فروغ است  
 نشکی را فرو نشاند و مواد را از ریختن بد داخل بدن باز دارد و غلبه خون و صفرا را راکن کند بقوت آن

و آنچه مستحیل بلغیر شده دفع کند بقطع مضرش اکثر آن مضرت با عصاب و عضای عصبانی خون  
 معده و حر را که برودت بر غالب باشد و آنرا که در پشت زین غلیظه داشته باشد و بعضی سحج عارض  
 شود و بزرگتر از آن که در باوه را ضعیف کند بقطع کتب کفایت است و جمع باشد و ضرر شدیدی میکند صحاب سودا و سرفه و  
 الا عصاب لا بدان لا غوار باب نزله و برودت قلیل الدم و مشیخ را و سیاه فام و سبز رنگ باونی اللم  
 و تشار منقطع گرداند و ضررش بیشتر است که در کان و زنان و خواجگه سریان و اول صحت را که غشاش بیشتر است  
 است چون جاز و صلا و متوجع المسامحین اهل بلاد گرم را مانند حجازیان و هندیان و بلاد طبرستان شامیان  
 و اهل حلب و روم راحل الفضل آن مقوی بدن ترخی و لاغری بود و رنگ بشه را نیکو گرداند و صرع و سرد  
 دوار و در سرد و وجع عصاب با نافع کند و قوت با صره را تیر گرداند و چون سبب بخار و وی ناشایخ کند بصا  
 تیر گرداند و اگر در گوش چکاندگانی را برید و سامعه را تیر گرداند و اگر در گوش قرص باشد و آنرا ساکن گرداند  
 و مضمضه بوی لشه را محکم کند و دماغ را خوشبو گرداند و بخار را زایل سازد و آواز را صاف و غمور را قوت دهد  
 و خونیکه از بن دندان جاری باشد باز دارد و طوبات دمان و لشه را نشف کند و دردش را ساکن کند  
 و ورزش را تحلیل دهد و عضای رطوبت را قوت دهد و شرب آن رطوبت و سرفه و خفق نفس را صحت بخشد و تب  
 ریه را جلا دهد و معده و جمیع عضای باطن را سود دهد و در آنرا دفع کند و نزلات که از دماغ بر می آید  
 و همه عضا منحدر میشود منع کند و طعام را هضم کند و صلاست سبب را تحلیل دهد و غلبه مره سودا را فرو نشاند  
 و حیض براند و خنای رجم را دفع کند و سنگ کرده و مناز را بشکند و بر آورد و رجم و رگ و عرق لیسار را  
 سود مند بود و باید در ابتدا نیک اندک برایشانند و هر روز قدری بنفشه را تا بکامل شود دکانه که اوقیه  
 و نیم خورد و از بن صافه منشی مگر بر صحت عصل پاک پاکینه معتدل الحیم و قریب و الاغری و بزرگی آنرا  
 و بکار چوبین با هر چه گند و در رشته قطم سازند چنانکه یکدیگر بخورند و اهل روزه و سیاه فامند پس بکین این عصل  
 در پشت من سرکه الگوری اندازند و دو ماه در آنرا بنهند و در تابستان گرم تا از گرمی آفتاب بپوش آید پس صافی  
 کنند و کاهار بند بعضی مثنوی کنند بخوبی که در مقدمه ذکر شده و در ششده بر سرکه در آفتاب می بنهند و شیخ ابوعلی بنایمان  
 چنین بیانند عصل خشک کرده در سایه خرو و سرکه انکوزه خرد و عصل ادر آن بکشد و شامه آفتاب بیکدازند



پس صاف نموده بر میدارند بعضی طببا فصل شش من کنند و دوازده ظل سر کنند و قوی فصل تازه را شمار  
 در سر که میگذرانند و صاف میکنند و این سر که قاطع کیموس غلیظ است نفع از قوام دیگر بعضی طبها خالصه و دیگر  
 در دست جزو سر که چو شاسته آنها شود صاف است همان میکنند خلصه سر که است که بر بالای خمی است و گویند  
 سر که است که بطریق عرق از قوع وین می کشید باشد و بهترین قوام او است شرفیه در استعمال و هر گاه نیکو استعمال  
 قایم مقام در مثال سر که ساده تواند بود همسر و نقشه بر نقشه خیره و کاو زبان که در ضعف ضعیفی برین نقصان که در  
 اجزا است شش شش چهار در ص و ورق کاو زبان کیلانی صد مثال صندل بنفشه است که شریف است که در  
 چهل مثال بعد از طل آب بخویند یکشنبه روز و مقدار است طل عرق بکیند و باره طل قند و باره مثال  
 شیرین بقوام آوردن کاه عجب بکیرم مشک شش خود ورق نقره و چاه عدد ورق طلا عدد داخل نموده تیر نهند  
 بر جان نافع است نفت لدم و زرف آرزو فی الدم و سهبال رموی و صفراوی و خفان کرم و ضعف قلب  
 اجزا خجسته شش آرد و مثال و نیم ص ص جان کج که برایشی شمی طباشیر بکیرد و در صندل سفید و مثال  
 نقره میت عدد کتاب سی مثال قند غیر طل بدین مومول بسازند خندقیون کبیر شخ خامه و سکون بون که در  
 و سکون بخانی و خم قاف و کون و او شربی را گویند که غسل و شراب کهن یا مثلث سازند بلغت یونانی و گویند  
 کند را خدیقون و شراب تازه را خدیقون یک نیم طعام را بکوار و پیران و سرد مزاجان را نافع باشد و مولد  
 و حکم را سود دارد و سده را بکشد قد شش شش تا میت در ص کیند شراب که هر چه طل عمل صاف یک طل نیم  
 خچرم قاقه مال بکیند درم قزقل زعفران بکشد کدنگ و آچینی قاقه سیاه بکشد کدنگ نیم مشک نیم درم  
 و زعفران را جدا سازند و داروهای دیگر را کوفه در صره کرده و شراب بکنند و آبش نرم چو شاسته و صره را بر ست  
 میمانند تا بقوام جلاب آید پس مشک و زعفران را در وی حل کرده بکشد از خدیقون صغیر که همان فایده دهد  
 تجلیل سبل طبیعت قزقل بکیند درم خود بندی و آچینی بکشد درم زعفران دو درم و یک درم سگ بغدادی و خدیقون  
 مشک اجزا را نیم کوفه کرده در ظرفی که تانی کنند دو من شراب کهنه غسل و چو شاسته و بقوام آوردن مشک  
 و زعفران را ساییده را در آفرودان ریزند و تیر بسیار بنزد چنانچه زرم است باب الدال المهمله دارو یک موی بر خوانند  
 و دراز و سیاه که غسل برک مورد تیر بریان بر بخار کف کوفه و خجسته مساوی باروغ زیت شسته استعمال نمایند

موی بر ویانند و دراز بکنند و از زیر شدن و چین کاهدار در صل بطون ازب قصب کا و خشک کرده هر دو را بسوزانند و تم سوخته را مع و شخ کا و پیش محرق با توبه با پیه خرس ضما دمانیدار و غن کبند و اگر اجزا تمسک باشد بعضی از آن کفایت میکند در وی دیگر که از آنها قوی تر است جهت تطویل شعر و تویید و شوق آن فرغ است موی ص ائله سی مشقال بازده مشقال پوست بلیله تخم مورد و شکله میلوب کرده در پشت طول شراخج میسند بچشاند تا تبسل آید صاف کنند و این ادویه را بران برینند و روق و تخم چند بیت بچندم چنان پانزده درم مصطکه بر سیاه و شان تخم گتان بوداده بکد پانزده درم سعد و کند بکد چندم سه شانزده و بکد از آن است بچشاند تا ثلث بسوزد صاف کرده با صد مشقال روغن کبچو کوشاند و روغن بماند و شویند سوخته با سیاه و بهالند و میرا بر ویانند و خر سره روبا با خاصیه همچنین و سم بر سیاه و خر سوخته با ریت همچنین و کندش سلاید بار و روغن بچشاند کذاک حتی در پشت دست و دو عدد جوز را با پوست آن و دانه خراگه مشقال بسوزانند چنانچه توان سایدند که سیاه بسوزد بار و غن زیتون با گل سرخ و پانزده دانه فلفل موی ابر و غیره را بر ویانند و بادام تلخ و فندق هر دو سوخته در باق بار و غن زیتون همین عمل کنند بوجه رضی دو درم و نوشا درم سوزانیده با سرکه که نه طلا کنند در سره و زرشک که موی را میرا ویانند و مغز عجون الدیک سرخ را در طرف و بین با چوب مورد سایدند با قدر سرکه تا دور و زنه پس در حلی کنند که خالی باشد و کل حکمت که رقمه در پانزده عدد ضما بقره فرسخ و لحاف آتش دهند تا آتوق که در دوش بر طرف شود مقدار پنج نخوزارین دو او دو مشقال و نیم روغن کبچو مخلوط کرده بماند در شب و روز با آب گرم بشویند تا در بیانی را بهلند در سم روغن مذکور شود انشاء الله تعالی دار و سیکه منع رویدن موی میکند ص براضی بماند و غن کنه که در کوش سگ می باشد و مغز سرکه و سهند و آهک همچنین تخم مورچه و بندر لنج و روغن آن و بندر قطونا و ایفون با سرکه مصعد بدستور و اگر بعد از گذن آهک را با سرکه کبچو شاند و بماند همچنین روغن سنگ پشت و قلع و روغن زلونی که در طرف قلعی خشکانیده باشند و همچنین زیدالجهار شری ترنج بعد از قلع و نوشا در محلول زرشک کا و و برک خشک توت باخون و طوطا موثر است و غن نفخاش و مغز سره و جگر او از دور قویان عمل است و چنانچه سایدند با گل بعد از قلع موی تخلف نمیکند و صمغ عربی بار و غن زیتون کذاک دار و سیکه موی را بجمد کند ضما برک چند بار باز و آرد حله و بندر لنج و مر در سنگ و سدرو آهک هر یک همین اثر دارد و ماز و و کنج



و یک سر و وجب آن و کز او در آنکه آنکه کل برشوی و بیدان که بزوا یک آب نیده نیم خواب و آب و ورق سلق تهال  
 نایندار و میکمه مویرا سفید کند و چون خواهند که در دم پناه شود بیکه و نشاسته بشوید مصل فرغ افشاش ساینه و برنج  
 کا و سرشته نطوح کنند و گوگرد ساینده با شراب این امیزند و بر روی مالند مویرا سفید کند و چون بریش را زکند و در  
 گوگرد دارند سفید شود و اگر ورق طرخوزا که بکند و نیش ازند و بر موی سفید مالند مانند خون سحر شود در ویکه  
 که چید یکی مویرا زایل کند ص روغن قیسه و کجند و روغن قیسه مفرد و روغن کجد آب و عمد لعابات و طبع مرغ  
 چند دریند توت سفید و سیاه جید را زایل کند دار و میکمه مویرا رقیق کرد اندک ص خاکستر جوب زرد و  
 و قدر صبر آب مالند و بچیت بد بوئی آن زعفران و سده مخلوط کنند و ورق قیخ هینرست و کل خوشبو و  
 و برجان و کل مرغ و سده و از قمر شربت دار و میکمه مویرا بستن ص آبک شش مثل آن آب قیخ کنند و  
 بنهند و تجدید کنند ص صاف کرده بقدر ثلث آبک زینخ زرد اضافه کنند و در آفتاب گذارند بحدیکه چون بر رخ  
 بآن رسد بر آنگاه تهال نایندار و اگر سفید و خشک شود قدری از آن داب بر رخ و شیر و آرد و جلاب نشاسته  
 کرده ملا کنند در ویکه چون بر عضوی مالند و یک ساعت صبر کنند موی آن صحنو با سانی قطع شود و باعث گردد  
 ص اشق را در سر که حل نموده تهال کنند و یک کف بیایند اگر داخل نوره کنند قوت آنرا منع کند در ویکه چون  
 بساینه و بکام و زبان اند بایتم بسیار دفع شود و اگر در هر روز و هر شب مالند بایتم بسیار بر آید و مرض بلغمی را زایل کند  
 و صلق و خجره و قصبه دماغ از طومات فاسد پاک شود ص زخم قفل در قفل قصبه الذریه با نسوید ساید  
 هفت روز در آن خم بنهند و چون خشک شود تهال نایندار و میکمه نافخت در دندان را هر گاه از حرارت  
 باشد ص آقیون نیلانک روغن گل حل کنند و بنبرایان آلوده بر دندان بنهند دار و میکمه انواع در دندان  
 ص حوق کبریت چند قطره بچکانند و شخصی را در دندان بود از شدت آن فریاد میکرد و چون شب بود در  
 حاضر قدرت زنی خیار کشم بر دندان نهاد بعد از آنکه در دندان ساکن شد و دیگر یار در دندان بود دندان  
 و مدتی بود که بیقرار بود و هیچ معالجی بود و میکمه در مجرب گفت خنصر ع را بیکه و دوش را بر دندان ما رو ف گذار  
 چون دوش زرد شود بر داروان شخص جهان کرد و بعد از آنکه دوش زرد کرد دید و در دوش ساکن شده بود  
 خود کرد و مجرب دیگر امتحان کردیم تخلف نکرد در ویکه چون بر دندان بنهند و یک ساعت صبر کنند برید و

بایزده ریزه شود باید بنهای دیگر رسد ص ص اخصاف و شب یمانی مساوی و شخم صفح مجری همین عمل کند و بگوید  
 همچنین و شاید شخم صفح نهی نیز همین عمل کند هر گاه س شش در در ساکن کند شخم بطریق اولی البته دندان را  
 از رخ و بن بر میکند و در و سیکه در دندان را سوراخ دارا نافع باشد ص فلفل با ترو عاقر قرحا با ترو سیباز و در آن کم  
 و دو انار بدان بسزند و شیافهای خورد کنند آنقدر که در سوراخ دندان بکیند و اگر کسی رازنده بر کسی آویزند که در دندان  
 دارد در ساعت در دوش ساکن شود و در فرقه به چنانچه نمیدارد و سیکه پوستهایی که بر که در ناخن بر خیزد نافع باشد  
 ص مصطکی سه درم در روغن گل بگذرانند و در دو دم نمک هندی بدان میانیند و بر آن موضع بندند و در و سیکه  
 نقاب معده و در دستانه و سول و هم را سود مند است ص آلهه مقشره شقال در اجسنی و پوست پسته بکشد شقالی  
 نفع خشک را بایات بچشاند و در و ایار در آن ریخت بنوشند و غذا بکند پلا و ایار کو  
 پلا و یا شورهای ریختن با بول بسیار خوردند و در و سیکه هر گاه شیر در معده لهال بسته شود بیخاج را سایید و طلا کنند و یا سنج  
 وجد و در مساوی کوفه و حیثه آب گرم ضا کنند و در و سیکه کنه نعل را بر دص شب یمانی مرگی کل سرخ برگ مرود  
 مردار سنگ یک قدری کوفه و حیثه بکباب آسخت اول نعل را با آب نان بشویند پس طلا کنند و مردار سنگ فقط چینه  
 فلوس سیاه را چون آب بساند و مگر با نند همین عمل کند و در و سیکه کنه نعل را بر دص شب یمانی را در آب حل کند و با هیار  
 بدان بشویند و آب برک سوسن و مورد و همین عمل کند و در و سیکه ص ص عرق دست و پا کند ص آب سبزه  
 آب بنزد تا حل شود بخار کنند و دست و پا را مگر بخار آن دارند و در و سیکه نوزش و با هیار را زایل کند ص  
 ننگ را در شیر بساند و بر دستها مالند و آنرا بگشایاری و ورق الفیال و نایله کفر و غیره و علم و کتب و گو گویند  
 و در و سیکه عرق البول را نافع است ص شب یمانی سوخته و نبات مساوی کوفه و حیثه بکباب بول آب و شیر  
 یا شاند و هر وقت که بول کنند بخوند تا هفت روز بیشتر نیم شقال و در و سیکه عرق البول و بول الدم را نافع است  
 و مجموع کیشتر است ص آلهه عرق ص ص عمل بکند و متفان آن هفت روز بیشتر بخورند و چون صهل الهنبا است  
 در قدر آب تقوی کنند و تا آبها تمامند چند روز سود مند باشد و در و سیکه البول را زایل کند ص و در و سیکه  
 را آب سایید و بندد و یک و قدر روغن بانیم و قهنگر نامی در محال بکشاید و چون ورق حنا و کمر خام و سیکه  
 نیزند و بر شاخها دکن بکشاید و اگر ایشان را یکی بگر مورچه بندند و در سوراخ دیگر فرستند چون مورچه ناپدید شود دیگر



گشاید مویز پارس و آنند و زنی کند و کشته کرد و باذن الله عزوجل دار و میکه صفا کلیه و مشتانه را دفع کند و کجنگ  
از طفل را صل خشک قرص کاغذ مقروانه کند و ی آبی و مقروانه آوبا لوبک نیم مثقال بندر بکلیه کمال همچون عسل  
نیم مثقال و اگر حاضر باشد بنجر ایهود سائیده نیم مثقال خشک را با بوب بکوبند و حلیم بقدر را نیز کرده و شیر بپوشانند  
را داخل کرده بچرخ ایهود سائیده مزوج نموده بپزند دار و میکه مجرب است و تخلف نمیکند و مستعمل این ضعیف است  
حکایت شخصی هفت سنگ طولانی بعضی مقدار باقلای بعضی بزرگتر در جلد خصیصه بعضی ظاهر و بعضی دیگر پنهان  
بود و در نرون مجاری چند عدد دیگر بود و این ضعیف باین طریق تنیده بود و در اجام کفم هر روز مقدار یک گرم بخورد که  
مسکوبات باشد و در پست و هفت روز همه سنگهای نمایان و آنچه در نرون بود ریزه ریزه شده افشاده و هفت  
و باقی مققات مجرمانه و حصوات یکله در غوف و قرص همچون گفته شود انشا الله تعالی دار و میکه کنگ  
شده را بموضع رساند ص کینه شاخ کاو و بسایند آب و هر روز یک مثقال آن آب سرد با کلاب بنوشند و کلاب  
خفیف خوند دار و میکه نایل نایل کند ص لخم الحیدرم با سه درم فرمای کوفه بخوند و با نذر بران دار و میکه  
نایل را قطع کند و نایل نایل را قبول بضم منگ و سکون و او نیز گویند و اهل بهرات آبله کی و قد ناریان تا شاکش شمع نون  
و هفت فرسخ شین مجرب و سکون کاف اهل قستان کالی کبک فتح کاف فارسی و هف و کسر لام و سکون تخمانی و کاف  
و هندیان زرخ نامند و این دانه های سخت است و بعضی ریشه ریشه که کبک شست و سه تا و پاره های موش و کبک شست  
برک درخت انجیر و کمر ببالند نایل میکند در چند روز و ثمره الطر قابله که چمن و گویند زنی آزموده است و بول  
مجرم است دار و میکه بواسیر ظاهر و باطن را نایل کند و مجرب است ص کینه یکدر ص لخم الحیدرم با دو مثل آن آرد  
و خمیر کنند و در زیر آتش گدازند تا چشمه شود آنگاه بخوند دار و میکه بواسیر را قطع کند ص شب یاقتی موخت نبات یا  
حمول کنند و در محل آن برینند تا ساقط کند دار و میکه بواسیر پرون آمده را سیاه کند و بکند ص فلفلون  
و این پودنه گوی است در بلادی میشود که بیشتر عمده را آنجا برف باشد و این ضعیف در کوه میکه مشهور است سنگ  
قریب بریند امیر کرم الله وجهه دیده و اینکه اظهار علم کرده اند که کاکوتی است غلط محض است و کاکوتی تخم  
مشکل شمع است بوزن زر کران هر دو برابر و سخن خسته زرد آگوی تخم بنفشه و طلا کنند و بکلام برینند دار و می  
دیگر که نافع است ص شمشیر بنفشه را بشویند و خشک کنند و سبوی را بر کنند و بکلم کج که در خشک نموده

و بزمنش برنگ کلابی و نمک کهاری سفید شده اجزا مساوی سه هفته متوالی بخورد آفتداری که بسته است  
 شود در عقب آن دوغ ترش در هفته اول بیرون می آید و در دوم است می شود و در سوم می افتد دارو  
 دیگر صفتی که بزرگ نه دانه بسایند با مسکه و بردانه ها طلا کنند مگر همه بقصد داروئی دیگر که گرم رانج  
 باشد و بواسیر را سود مند صفتی که فو و صعب بقدر برداشت طبیعت هر روز بخورند و قدری دیگر با مسکه  
 نموده برمی نهند داروئی دیگر که بردانه های بواسیر ظاهر طلا کنند تا بپاشد شود هر روز یکبار یا دو یا چنانچه  
 سوزن بران فرو بردن حاسن نکند پس چند روز ماست و جلا و بر نهند یا هم سفید یا ج تا زین کنده شود  
 و برهم بد کند یا روغن صفار البیض صپ کنند تا صحت کرد و در و طها گفته اند که باید البته یکدانه را بکنند و قلم  
 قطع کنند که بعد آن امراض مختلفه عارض می شود و علاج نمی باید ص کات کلابی و حوض صکیده هندی یکدانه کتفا  
 و نیم هم انار کلغل کافور یکدانه کتفا سائیده و شافرا کرده به کام حاجت آب ساید طلا کنند و بعضی دو شفا  
 کافور و نیم شفا مال شک میکنند و روغن فلفل مجرب است و کونین فلیق مجرب است با نجا صیت سیلان دم  
 که از بواسیر یا عضو دیگر باشد زایل میکند و گفته اند اگر کسی هنگام عتیا بدیند و شجره که در بالان بگوید بواسیر  
 فلان ابن فلانی پس سحر باید و چنین گوید و حقتن دیگر هم باید و تکرار این سخن کند پس بر کند از این رویش  
 دیگر از این بواسیر شخصی تر کند شود از این روغ و چون خنجر از سوزن برزند تا میرد پس در شیشه کنند تا خشک  
 شود و بسایند و پارچه کتان مقدار بواسیری سبز و اصل یا لالایند و خنجرای سوده را بران افتاد و یکسای  
 صبر کنند تا اثر بخورد و بعد از آن پنبه باروغن گل جرب کرده بر نهند و منی خرد چهار مرتبه تا چهره بویا  
 را بیندازد داروئی که با نجا صیت بواسیر را خشک کند و بیندازد اجزا در حوض کیند سرهای شو  
 و نزدیک آتش خشک کنند و بکوبند و پنبه خشک کهنه کوفته و چشمه در هم آمیخته یا شامند داروئی که بواسیر  
 بیندازد ص صنفع سرطان بکند دانه در گلک زغالی بگلین روغن کشند پس سوده و فاقه که در حقتن  
 شب یا منی ده شفا هم سه بار روغن سائیده و خوب مخلو کرده در لانه نموده بخمیر کند و در کین تری  
 آتش دهند آن گاه برداشته و اندکی از آن بر روی پنبه تری ریخته بر روی دانه بواسیر نهند و پارچه سوده  
 لنگه تری بندند از سه روز تا چهار روز استجا کنند و بعد از آن خمر زده بوداده را کوفته با شیر عورت ترخوده و نیم



کرده بااست یابرج بخت بنهند تا بقیدسرم سرخ و شخرف بنهند تا صحت شود دار و میکه سیر الا شربت میکنند  
 بویز ایدر دو و تعب صل شب یک استار در دو سار کا قد چید و در آتش اکلر خا البته بنهند تا محرق کرد پس نرم  
 بیایند و در یک تار و عن کا و در طرف مغالین کلبن الحامض در آن بایه کرده باشند با چوبسید بمانند سارخ  
 و عفو نت نهد بعد از آن بپکه نهد بدان تر کنند و بر مقعد بنهند و پیاچر بر بنند از صبح تا شام و از شام تا صبح بپد  
 دارند تا هفت روز یا زیاده همه بر طرف شود و این را در بوا سیر غایب میکنند دار و میکه حب القرح و حیات بکنند و  
 اخراج کند از معدن سنگ کا بلقی مشرد و در دم تر بنفید شد قبیل دم حبس ایل و نمک هندی بکنند مردم کوفته  
 با مویرختی سرشته وقت خواب بخورند و بخوانند از روز و اگر پیش از آن دوسه روز شیر و شکر یا شامند بهتر است  
 دار و می دیگر که کبر تجر بر شده صل تر قس ایل تجر حب ایل بکنند مردم دهنه ترکی دو دم تر بود رنگ  
 بکنند مردم سیه دانگی با شیر و شکر یا میند و علی الریق نوشند و مجموع کشت است بعد از آنکه چهار روز شیر و شکر  
 باشند چیزی دیگر نخورده باشد دار و می دیگر مجموع که چهار بکنند و اخراج کند صل گینه قدر قریه هندی  
 و بخورند و بعد از ساعتی مقدار دو دانگ حلیت متن را فر و برند و عطش تمام صبر کنند بعد از آن موازی ایزد  
 دم فوفل کوفته منقوع را که آتش را گرفته باشد از عقب آن بیاشامند و گویند در وقت خواب چون قدر می  
 سیاه بخورند علی الریق مقدار پنج قیل ساینده را با دوع بخورند همه دیدار از دفع کند و مقدار یک شقال هر روز  
 بار و عن کنجبین عمل کند و چهار دم پوست انار در آب جوشانیده و صاف نموده بعد از آنکه یک شب قدر  
 سیاه خورده باشند همه که چهار فر و کنند و چون شامی را با آرد سرشته از آن آتش بنند یا از آب مطبوخ آن و  
 آرزاساق یا فروت یا شیر کنند دیدار بر طرف شود و ضماد برک شقال و بر ناف و حوالی آن تمام شب و شویر  
 ساینده و بحصار نفع سرشته بهمان دستور همان عمل کند و مفرقه شقال و چمن و ورق شقال با سکر و  
 و نم و زرفوی ترست و آرد زرس همان فایده دهد اما با مکی و سکر که و شراب بهتر است و قطع با تریاق فاروق  
 و سکر که نافع است بدستور مذکور و قلند تمام شب همان فایده کند و بخورم یک مکک و عصا حنظل تر با شویر  
 اما بخور قبیل گل شقال و پوست درخت توت و شویر و بهمن سرخ و بوزیدن و در صاف و قیصوم و پو  
 و نایخ و تریاق فاروق و سترش و صرمل و بودن بری و سیر و حب المقلب و جوز السرو و کا کوفی و قرمانا و شویر

و کاهوی تلخ و پوست کبر و شهدانه و پیاز ترس و روغن فاز و لفظ سفید و حلیث و سندروس و شنبه و ربخ  
 کابی و کر و یا در منه ترکی و فاختره و جوز بدان هر یک از اینها مقدار شربت آنکه مصلحت دانند بزنند  
 بجهت حیات با جهت حب التریح نیز در مقدار شربت آن مانند و در ترکیب نماید و بطبع پستان نافع و کل مغز حیرت  
 و عمل لفظ سفید در حمام آورده است و روئیکه بیع را در دروز دفع کند و حلیث منق و نخود نمک است خود در شازده  
 کند و کاسنی کشید که در شغال نیم دار فلفل یکتقال و بیع همه سه حصه کند و هر روز یک رسد از  
 آب جو شاند تا ماه را شود و آنجا بوشند دار و سیکه تهای بغنی و اکثر امراض بغنی را نافع باشد شربش ده خود  
 بجهت هر مزاج صلاح دانند و شربش معمول یکتقال تخمیل دو شغال فلفل چهار شغال از فلفل شدیه یا شغال  
 کبریتش شغال بطبع شغال باشد و شربش نیز که در شغال و سیکه در دشتید باره را سکنند  
 و زایل نماید و تخمیل در شمعان جوز بودا که سه جزویش کوفته و نیمه نیمه و آب مورد بر موضع در دیدند  
 و بالایش برک بیدار بزنند و بزنند دار و سیکه صبر عرق کند و ورق مورد گل سرخ صندل بچوشاند  
 و جامه را بدان تر کنند و بوشند دار و سیکه خنای را سود دارد و زیت کند و ص کینه زرد کوبه و خوشی و خوردند  
 و باندازد و نیمه در خمیر نان کنند و نیز در مقدار که نمک میکنند و میخورد و اگر بسایند که با نان بخورند همین عمل  
 و مانند آن بخورد تا ماده آنرا بخیل بر دو کند که دیگر ماده آن جمع شود و شخوان شتر خنای را کوچک را را کند  
 و بزرگش را تخمیل دهد و گویند شاش قرن الماغ چون بوزانند و هر روز یکدرم بخورند و شب طعام بخورند  
 هفتبرطف شود دار و سیکه ناسور را کند و ص کینه بول کلاب بر پنجه نهاده بر بند چند مرتبه کونید و با  
 پنج دین بر کند چون بکار کند دار و سیکه برص را زایل کند و بجز که در ماند بکرات ص هم خنای را سوخته و  
 ساییده با عمل بزنند و بماند و گویند هم کاد کوی همین حکم دارد و موران بزرگ کوهستانی را چون سخی کنند  
 و بر موضع برص نطوح کنند نافع باشد و پیوسته همین عمل کند و آنجان طاهوس همین اثر کند دار و سیکه چون  
 عرق مدنی بزنند و کساحت صبر کنند عرق مذکور بر روی آید ص حلیث منق و بر پیوسته هم ساییده همین کنند  
 و بر تبه بزنند دار و سیکه شهاب را زاده کند و خون و لطم را زایل کند و ص تخمیل را کوفته آب آتار قرص کنند  
 هر یک دو شغال نیم مقدار یک نخود حلیث در هر حب گذاشته در روغن کاه و نیز در حلیث را در و کرده

اینجا شازده و تخمیل از بزنند دار و سیکه کابری



باد و وزن نبات مقدار یکتال خیم بخورند دار و میکه معین است در باهس نخود قشر و روغن کاه و کنگر  
 یک چهارم نخود از کم کوفه در شیر بخوبی ساند پس در روغن و کبرینند تا مانند فالوده شود علی اریق بخورند و چنان  
 آن بیشتر است در روغن دیگر که قلع کنند در باه و بعضی مهوران نیز قلع کنند ص عاقر قرحا فلفل نخیل کبر کوفه  
 زرد و صندلیت عدس عدس مصفی صد و پنجاه درم علی اریق قبل از طعام و بعد از طعام تا توان خورد در دار و میکه  
 چون چند روزی نماند بکشود ص کنجریا در دو درم مشک چهار درم با چهار درم علی و کیشل شکر کاه و کاه  
 دار و میکه چون در شته بنزند و در آب اندازند مایمان همه در آن مکان سبع شود ص مرق غیب الشلب  
 سایه با خون خرگوش کمر بسایند و در شته بنزند و اگر خواهند که همه در یکجا جمع شوند چنانچه بدست توان گرفت  
 یکیند نظر و خون بزین شکل بزوار جوهر چهار برابر کوفه و چغیر باشد در جای که مای باشد جمع شوند و اگر در  
 کتان کنند و در آب اندازند همه بر آن سبع شوند پس بدست بگیرند دار و میکه چون بهر بنده بخورد در دو درم ص  
 یا با قلا یا نخود یا هر چه که باشد در آب پنج آب نیزخ ترکند و برهنند تا خشک شود در شطوعه ص برادر  
 سنگین بخوشا تدا بقوام آید و چیزی از خوب در آن نفوق کنند چون کلنگ بخورد شوند پرید و جوهر از خیر قوی  
 چون نفوق کنند قوی و مگر کنند پس در سایه خشک کرده در مکانیک یک باشد بریزند چون نخود و چغیر و کاه  
 خجیر قوی خجیر کرده چغیر دار و میکه همه کزیدن را و تحریب با نجایه سود در ص آب یک برک توت کوفه  
 و خجیر روغن دنبه شته برهنند و با قلا ی کوفه بد و شب شتر نهان عمل کند و مغز جوز و انجیر و سیه کوفه  
 خاصیت بد دار و میکه جهت کز در ده نظیرندار در چنانچه شخصی را کزیده بود و از شدت درد فریاد میکرد  
 ضعیف گفته بر کف دشت نهادم و گفتم بآب دمان ترکند و دوسه مرتبه بو کنند فی الحال زرد آب بسیار  
 متخین آب بسیار از شمش آمده شفا یافت ص نوشاد و نوره خیم ص ص و هر دو مساوی و کوبید چون  
 کسی را کزدم کز در خری مگوس سوار شده و آهت بکوشش کوبید که اعتراف کزیده فواد در ماکن شود و باقی مفا  
 فعات در باب فوفانی در آخر تریاق ذکر یافته دار و میکه ناهمست جبر و حله که در کاه و سعه که آنرا قشمش خوانند  
 ص قشر بلبل شدم سنای یکی دو درم شانه و مثله فستق یک درم و نیم کوفه و چغیر شمش سه شنبه شتر بلبل  
 جوزی باشد در مهران بدل عمل و لطف قوی میم و مکون با با اهل نام طیب بند است که این همچون راسته

و کونید برا هله و الف و فتح میم و سکون با بار اثانی است و در باب اول که گفته شود و اول من فتح ال مط و ضم  
 موحده و سکون ا و روغن کنان است و سید لور و سناه همچون کل سابق و قیل الما خود لور و هوسن بر  
 ابی المنابر خمون بن موسی الیهودی طیب و ذوالاموی علیهم السلام من النخال اللبیدیة وقال ابن الخیر من تلامذته  
 البرکات نافع است تقا و امراض حکمرا و منافع این بسیار است ابر الف غیر کل میت خرو و زرش چهل درم شترش کبدر  
 نامکمال هر روز صبح قبل از نماز غسلک لباشیر و از چینی اذخر اسارون قطشیرین چشش غافث تخم کثوث قو  
 لکت منول تخم کاسنی کرش را و نذینی حبلسان قشود و قفل بل عمود بخور که یکدرم زرد ز منوع مثل چه سبه  
 وزن آن عمل صاف کنگر فقه بشند و سید لور و دیگر نافع است تقا و امراض حکمرا و تقوی سده آن میکند  
 ابر ایا زده است صبح قبل از نماز و صلیک سنج زعفران لکت منول صندل مقاصیری لباشیر قشیر یون چینی  
 یکدرم کل سرخ برابر چه کوفه و پنجه بسده وزن آن عمل بشند و حمر قی تقوی دال هبله و سکون جاهد قی و تخم کبدر  
 یعنی باد مهرد و منحد کننده ریاح و کونید مضمی آن فرو آورند حیض مساکن کنند باد باشد و قیل معناه المرد  
 المتی و از اختراعات جالیوس است سده حکمرا و سپرز الکتشاید و بادا را بشکند و سره بلغمی و ضیق النفس را  
 و استخار با ناز که از سده باشد بکشاید و لیل کند و حیض را فرو آور و در افراش میت و سه جزو است قشیر پانصد  
 پنجاه و پنجم قشیر و نیم فرا جین گرم است در یکدرم نیم خشک است در دو درجه و نیم قوش تا سه سال زمان او کاش  
 بعد از چهل روز شترش کبدرم نیم ص تخم سید یکین و نیم کند رده درم زرا و نذ طویل و مدحرج ریون چینی یکدرم  
 درم زرباد و روغ یکدرم چهار درم حبلسان مصطکی زعفران اکلیل الملک سبل طیب بکده درم اینون سانه  
 تخمیل قشیر یکدرم سار صبر زرد چهارده درم قفل شدرم خرق سفید کل سرخ شویتر کدش استار فلفل سیاه  
 درم عمل دو وزن ا و وی همچون کنند و خسیما بضم دال هبله و سکون خابجه و کسین هبله و سکون تخانی با سینه  
 ثانی روغن لباسرا کونید و خان دوده تخوم و ادان هر جوانی حکم خاص همان حیوان دارد باشد و لقا  
 و حرارت و اکثر دمانا نافع است قوت بصارت بالعکس دو کدان به ضرتهم است و مولد امراض بسیار و طر  
 اتحادش چنان است که چرخ پر روغن بشمی کند و باندک قیل می افروزند و برایش سرپوش می کنند  
 و بعد از ساعت سرپوش را بر میدارند و هر چه بران چسبیده است بر میگیرند و باز مگوس می بندند تا هر چه

کونید برا هله



سپوش بسته شده در چرخ بزنند و سنوان این بلاد را عادی جاری شده که بغیر از یوم الربوع در ایام دیگر دود  
 نیکیزند و میگویند در روزهای دیگر دوده گرفته نشود و در ایشان مجرب است **دخان افمی** ضعف  
 را بیل کند و گفند ضعف با صره مشایخ را که یاوس العلاج باشد را بیل میکند صیه افمی و کبوتر تاز و  
 و عمل سرشته در آفتاب بگذارند اجراماوی و چشم کشند غشاه و ترول المار را بیل گرداند **دخان طبع**  
 چشم را بیل میکند و اکل کوشتهای آن را نافع باشد ص ملتد را تنج اخذ نماید **دخان جلاوی** طبع کرم است  
 در سوم و خشک است در دوم قوی تر و نافع از زباد است و نافع است از ضعف عصاب و تر بل اکاه طلاء  
 و آثار و قروح را بیل میکند و چون چشم کشند سفیدی آن را قلع کند و چون طلا کنند با نخران و سندر کس  
 استرخا جض فتر بل آنرا سود دارد و بخوردن سینه را پاک سازد از لزوجات و چرک و معال خشک افمی  
 کند و چون با نخران سیاشا مند در لایق و تقویت دهد و نحقان بر قان و تمقا و جوات سپرز را بیل  
 و بلغم خام را زنده برارد و با اینون قولنج تحلیل دهد و این مجرب است و مفرد سنگ شانه و کرده را  
 و برارد و اگر بر و اسیر طلا یا محمول کند نفع بلع کند و چون بخورد هر روز اقل از شربت آن عرق بدو را بخورد  
 و نیز معطر کند و گویند قدر شربش تا چهار قیاد و ضرر سینه و مصلح شرج و معصع و محفف محروران  
 از یک نخود نقره ایند ص لکیزند کوزه سفالین یا دیک سفال و جاویرا کوفه در یک کنند و کاغذ بگریه الو که در  
 و بر سمانی محکم چیده بر سر دیک بنهند و اندک زغال در زیر آن برافروزند و اندک اندک میدوند تا  
 تصعید شود و بعضی کوزه بر سر دیک بنهند و قومی در دیک بالا جو قشر میکندارند و در زیر آن فیکه می  
 و نایده در چرخ نهاده برمی افروزند و این بسیار سفید و خوشبو و جوهر دار و قلی میشود و برخی جاویرا جو کوک  
 در دیک بزنند و پاید بزنند بر سبایا میکندارند و سر شو معکوس برمی نهند و میان سرپوش استی زنده بر سر  
 شدمی ریزند تا چهار مرتبه پس بر میدارند و این بسیار تر کز قه شود و سیاه است این را طابانی و میصا  
 میگویند و چون مدتی بماند از بی بند **دخان جص** این **دخان جلاویست** و چون از بلاد جاوه می آید  
 بجادوی **دخان لب** چون سوی را بیدار کنند و چشم کشند دیگر زوید و چشمش را بر موی ابروی بخند  
 بریاند و انبوه سازد و همچنین شخم این برص را بیل سازد با لیدن و با شخم افمی شعر زاید را بعد از قلع بیل

و خان سیمیلوس بفتح دال همله و کوس سین همله و کوسیم و کون سخانی و کسرام و ضم سخانی نانی نصی تبا  
 یونانی و خان را پنج مویهای ریخته شده بار و یاند و روانی شک که از قطع ناخند پیدا شده باشد یا سبک  
 بازدارد بطریق کند ریگیزند و خان بفت بهت نیکو کردن سخان و قرحه چشم و تقویت باصرو و مدد و غیر  
 چشم و دفع ریخین مژه بغایت موثرست و خان سمک بصارت را تیر کرداند و چشم را از غشاوه جلاد بدهند و تر  
 را می کشند و چینی چشم با عسل کد اخته همین فعل کند و خان بند روس آن چشم را جلاد و وحلی را برید و خان  
 و میسوس است و خواص گذشته است و خان ضمر و خان شده است و خان طین قاسلاق و شرناق و مدد رازیل  
 کند و ص یکیند و چوهای کتر و قرحه شک و برافروزد و سر پویشی بر سر آن نهند و چون خاموش شود باز رو  
 کنند و هر چه بر سر پویش چسبیده است بر یکیند و خان طین آن تخریب در خواص بد خان زیت است و در خان  
 زیت سیل و سیلان و طوبیت و غلبه جفان و سفیدی چشم و نزول الما را نافع باشد و قوت باصرو را زیاد کند  
 و خان قزایر در دو شست گرم است و خشک و مقوی باصرو و پاک کننده و مجربیل و ناخنه و گوشت زیاد  
 و جروح سفیده و خان کلام بفتح کاف و کون هم ضرر است و نکور شد و خان کند چشم را نیکو کند و  
 مژه و سلاق و دمعه و خاش را سوددهد و ص چنان است که کند را در چرخ برافروزد و طاس باطریق قزایر  
 بخوید که نکور شد بالای چرخ تعبیه کنند چنانچه چرخ آفر و ختم باشد و هر چه کند روخته شود دیگر بریزند و خان  
 یعنی تکام است و خان لوفضه بصر را نافع باشد و قوت باصرو را قوی کند و این امتحان شده و خان  
 مرطوبت و پاک گوشتهای چشم را نافع باشد مانند کند ریگیزند و خان معده و خان لبنی است و خان لفظ  
 صرح را نافع بود و با احتمال سفیدی را بردارد و با استنطاق زکام و نزله را نفع کند و بر شرکان ریخته باسه که چون  
 موی بر ویاند و آب سبکین تازه سه مژه ریخته بار و یاند و با عسل سلاق را زایل سازد و چشم کدوی تلخ که دریا  
 خشک کرده باشد همان عمل کند و باغ و تخم از باریت مساوی همان خاصیت دهد و چون بر شرکان با استنطاق  
 ریخته باشد بر ویاند و دیگر بریزد و دو الا الفقه بغایت مقوی باه باشد و لغوط تمام آورد اما الفقه شتر اعرابی درین زمان  
 نایاب است و علامت جوش است که چرب باشد و مال بصفت و از خشش شمال زیاده باشد زیرا که این ضعیف  
 بلده طبعی است که بعد از آن شتر خادیم که عطاران از صابان آن شیردان شتر و کورقند از میکشد و پاک میکند و در اول



برنج با عراب یا میوه فروختند و اعراب از همان شب اول آنها را بر کرده دهنش را می بستند و خشک میکردند با غلط آن است  
سهلی از ایشان میگرفتند و در ایام حج حجاج بهای گران میخریدند و مردم با طرف دیار بعید می بردند و حج که  
بصارتی بود که تحقیق این معنی کند و بگوید که شیردان چاشنی شیر بکلیز فیل هم دو طلع بیشتر شود این است که او میبرد  
نفع میکند شربت یکدم ص مایه شتر اعرابی و مایه کوفتد و مایه کافور و قصبه سومان کرده آن و خوشنجان  
و شحم است که ضروری بآل مجون کنند و الوصل تویستی کند و بغایت برودان را نافع باشد و غوطه آورد  
هر شب بخام خواب دو لقمه بنوشند و بخوابند آب پازنقید دو من غسل مصفی کن بچو شانه تا آب سرد  
بماند و الوصل بنوشند که و تپهای بلغمی را برید و معده را قوت دهد که چنانچه نفع ظاهر باشد اما باید که  
از آب گذشته باشد شیرین تا چند ص تر بدیده درم نخیل مصطکی بکند چندم شکر طبرزد بر آب که گرم بنوشند  
البرنجین باه را قوت دهد و محروزی فراخ نافع و موافق باشد شربت هر شب وقت خواب یک لقمه باشد  
ص ترنجبین سفید پاک بی خاک یک طلع باشد آن آب خشک تازه بر هم زنند و خاوشاک آنرا بکند و بنهند  
یکم در نا اجزای ارضی آن ترشین شود صاف کند و خاکی که در زیر مانده دوریزند و دو طلع شیراضافه نموده  
باشش لایه بقوام آورند و الوصل بنوشند که کف صفا به هر گاه از حرارت باشد و دهنش را زیادت کند و جو  
ناز نافع باشد و هر شب وقت خواب یک لقمه بنوشند ص ترنجبین تازه سی درم بدستوریکه دانسته صاف کنند  
در آب و دو طلع شیراضافه نموده بقوام آورند و اجامع از حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه منقول است که  
شخصی خدمت آنحضرت از مرض سل شکایت کرد فرمودند که ازین دو مقدار یک خود آب گرم بخورد و هر شب آنشیر  
چنین کرد شفایافت و یکی از صحابا امام رضی علیه و آله و آله خدمت آنجناب از شدت سر فکند و نوسکایت کرد  
که آب بادبان بگرم بخورد و فرمودند که بجهت آزار پزیک حبس آنرا با آب سرد با آنک سر بخورد و برای درد  
چپ کعبه آنرا با آب گریخ کرفش و برای درد پهلوئی رشت با آب گریخ زیره و بجهت سهال آب مور و پنجه بخورد فرمودند  
که اگر کسی را ماریا عقرب گزیده باشد یک کبک بک حلیت بخورد در ساعت شامی یابد و برای فالج و لقمه یک بار  
آب مرغوش سوط نمایند و حضرت امام محمد تقی رضی الله عنه فرمودند که برای سرد معده و درد آن و حفظان قلب نافع  
هر گاه با آب گریخ زیره بخورد و روایت است که شخصی خدمت حضرت امام علی تقی رضی الله عنه عرض کرد که در امیای که

عرب زده است و همچنان است که هلاک شود فرمودند که بخواند با و دای جامع را از این شش است زمان او را که شش  
شش ماه خواهد بود چون فلونیا در شش ماه ششش دو نخود اصل سبیل قاندر نهران عاقبت خواهد بود و فرقی نیست  
که فرود نمون دو جزو کوفه و از هر یک تبیل صغی نه شند و از تخمک معوی باه باشد و از سرور از سرود من شش  
مرصع و شام یک معقبه شش آب خشک تازه یکن فایده بخوری دو من شیر کا و پنجن مجموع را در آتش برنج  
بجوشاند با آستکی تمام بیوام آوردوسی درم شش است و ده درم مارچوبه و پنجره نصیبه شش کوفه با  
یا میزند عند التروال من النار و از تخمک دیگر که بغایت معوی باه باشد و ادعیه منی را پاک کند و رنگ  
کرده و مانند باریزانده ششش یک معقبه شش خشک خشک را بکوبند و کمر آب خشک تر پرورده کند و باز  
خشک کند و در چهل درم فایده که با شیر قوام آورد و باشد بسزند و از تخمک انحضرت نام موسی کاظم  
رضی الله عنه منقول است که هر کس در دهان داشته باشد و خون ازین دندان براید و یاد کند و یاد باشد  
باشد و یا لب سبخی باشد ص کبیر حظل تانه رسیده را و سرش را بر دارد و معتز را بشنود و از نخل انخل  
سازد و در گل گیر و بر روی آتش نهد که بیدار شود با آستکی تمام پس از آن وقت احتیاج بقدر نانی  
و دندانها مانند پس بسیر که صمغ کند و اگر خواهد و طرف ریزد و هر چه خشک شود که بر اویش ریزد و هر  
کند تر بهر است و از انخل که خنق بلغمی و سودای را نافع باشد چون بدان غرغره کند یا بر خنق حل  
طلا کند از این شش است ص نیز اسپند تخم ترب حلیت مرصاف بوره ازنی فوتاد رسای کوفه  
و خیمه بسبب شند و از انخل که ص و کنیدن عجب و زیلا را نافع است این است تب در کینین در است  
حوانات زهر دار در شراب بعد از آن که چهل روز گذشته باشد شش مقدار خودی ص حلیت فلفل سیا  
مرصاف رن سدای چهار جزو مساوی با سه چندان عمل کند که ششند و از انخل کبیر خصیه چهار جزو  
خشک شده مقدار دو درم کوفه و خیمه با شراب یا شیر یا گنجر زنده را وقت عظیم دهد و نخل شکر کا و یا یک  
خونجان علی الریق همان نفع کند و بهمین معنی با عمل مجرب است و اصل جوز الیه پیچر و زوالی هر روز یک درم  
مجب عیب است و چون سه عدد بیض مرع که همان روز کرده باشد غنیده آنرا بخورد و آن روغن کا و کند  
و در هر ضعیفه یک درم فلفل سائیده و بندرم بذلج که کرده نیم بر شست نموده وقت خواب بخورد و وقت عظیم دهد



تودی با بکر همان فایده دهد و پیاز و تخم فزنده بیضه بار و فغن کا و پخته نافع است و چون بکچر شکم صد درم  
 میخربیت درم نبات و یکدرم قنصل را بچوشاند و بقوام آورد و بخورد عظیم مجرب است نفع ایستانی نافع  
 و خصیه تجلب بزرگ و مشتقال عمل امتحان شده و حلیث یکدرم بچون درم درم تو درم درم درم درم درم  
 در آب بخوبی سانس از آب بر آورده در خمیر کند و در قرن تون بنماید نگاه کوفه و تخم باد مید و کسرس جوی  
 سازند و بخورد نفع عظیم قوی بخشد و خصیت کیش را در شوخ نکند و کوفه و تخم بوش آرد عدس بر و تخم کاج  
 سازند و هر روز پنجغال بخورد و حرف را چون با مائیش محو و تر ناول نماید نفع عظیم آورد و انجم کله  
 و چهار الو خوش جام و طهوج و دراج و نعام و عصفور و کبک نافع است و خصیه کوساله متعقی تمام دهد و نیم مثال بر جان  
 مصری با قدری فایده و شیر تازه تا سه یوم چون بخورد علی الریق قوت تمام بخشد و در الحطاطیف الکبیر نافع است  
 خاق و در جاع بالای سینه راه گاه بخورد یا طلا کند بر خارج خلق اجزایش است و یکچیز و زرش است و پنج او  
 گرم است قریب یکدرم و نیم سنگت در اول درج سوم زمان ادراکش بعد از دو ماه قوش سه سال نترش نکند  
 در کنگلی کچر سوسن و بادیان پخته باشد یا در پنج اینون بنوشند یا در کتاب حل کنند و بدان موضع طلا کنند  
 اینون کرفش تا خواه قحاح اخرا ایراد از چنی همان را زار و ند طول شب بمانی حرل مر صاف اصل السول محکم  
 سلخه نخران یکد کوفه همچون قره قومه تمام کل یا کل خشک بکد و و قیه قط و ماد الحطاطیف که در مقدره  
 از تازه آن بگیرند که سه و قیه سبل نشانه کنند یکدرم کدیم قیه مازوی نارس میانه شست عددیاده عدد کوفه  
 بعسل کف گرفته بقدر کفاف همچون کنند و بعد از تخم در سه روز سه چهار بار غرغره نمایند و بر خارج خلق هر  
 میالیده باشد و اگر بعد از قیه دوده حمام و شب بمانی و نمک اندازی مساوی تر کرده با کشتن در قرن بر  
 خاق مانند نافع باشد و آورده است چون بگر کنند و اگر ضعف را شکافه بکوبند چنانچه تمام و در  
 عظیم نافع باشد و ریسمان کبودی که افعی را بدان نخر کرده باشد چون بر خلق مخوق بندند غایبند و  
 الذب یا زبل کلاب که چند روز شخوان خورده باشد صفر و کیمین یا شرب نیلوف و تخم زیره و ن باد فرب  
 یا چ کوفته آن بالند و مند است و تا سه روز غذا ندان تا طبیعت بدفع مرض مشول شود بهترین در مجالست  
 دو الحطاطیف الصغیر که همان فایده دهد با جزایش بغیر از دوازده است و از شستارده او قیه کرفش اینون

ناخواه حمل در ارضی صاف زرد و نوبل بگردی که قوی کل سرخ دو و قهقه قطع و در ماد خطاطیف بگرد ساو قید بسیار  
 سبیل بگردی قوی مازوی سبزده عدد کوفه و حجه و قهقه قطع و در ماد خطاطیف بگرد ساو قید بسیار  
 و مجرب خواب ابوعلی سینا بخاورد و سینه و سینه میکوید این علاج آورده است اما باید چهار از آب خورد  
 که مدار بندص بگردی زخاش سخت عدد و بکشند و پاک کنند و در یک مغال دهند و سر که بر سر آن کنند و بکل  
 در توری دهند تا نرد و بگردانند تا سرد شود پس سرد یک را بکشند و در سر که بماند و هر باید مقدار دو در هر مبد  
 دو اوالدنی از کج ذوق بضم ذال مجرب و سکون را زمله و الف و جیم و ذوق بود بدل الف و ذرا ج جماعه و در عرو  
 عرب ذوق کفر نوب و درین بلاد کوچک بر وزن کودک و بعضی کوله خاک کونند و این ضعیف در فند ناید  
 بر نباتی نشسته بودند که ستمل نبودنی شناخم و در کابل در دامن کوه آن در کانی که آنرا شکر کرده گوندانند  
 حلاوت و کوارانی آبش بر نبات بند با چرا میکردند و این قیم بهتر از باقی اقسام او خواهد بود که بر غیر آن چرا کنند  
 از جهت قلت حرارت و کثرت ادرا او و مردم میز او من فرموده اند که معوض الکلب را قطعهای  
 خون نمید یاول شارب آن دفع میشود و عوام را اعتقاد آنکه سگهای کوچک سبب کزیدن سگ بوانه سگوان  
 شده این دو اخرج آن میکنند و آنچه این ضعیف مشاهده نموده برای العین بیان میکند حکایت چنین نام  
 جوانی را سگ بوانه کزیده بود کزیدن آهلی دست چپ او را ز موشش نکشت بالاتر و این شخص تا سراج صحیح  
 معالجات از دوا و عوده و فسون بعل آورده بود فایده نمیکرد و مادرش بیمار او میکرد و از جمله اعراض یکی آن  
 بود که در روز فی الجمله آرام میکرفت تا در شیطانی درین سه سال یک ساعت خواب نکرده بود و سکیت تمام بد  
 علاج دارد وی پر و حرکت میکند و چون شدت میکرد احساس میداد که آورده معروفه مقوده چون سزین  
 متحرک است و چون شب میشد تا صبح فریاد میکرد که ای مادر مرا بچاقصیر میکنی و فلان فلان چرا مرا می  
 و کزید و زاری و الحاح و زاری و بیقراری میکرد تا صبح صادق مید مید این ضعیف ناشایسته همین دوا که  
 مذکور میشود و نسخه قدیم متعلق علیه است باو میدادم و چون چیزی نداشت که آن زن نماید کفتم از برنج خام سر زرد  
 ساخت و دوا می خورد و در آن می نشست و بعد از چهارم که جهای سیاه بشکل سبب و مویدا را زنجاری  
 می آمد و تا زرد که جهای سیاه بسیاری آمد و بعد از آن سفید تا چهارم که جهای کوچکتر و سفیدی آمد و بعد از آن



تا هضم چیزی بای باریک سیاه بروده مانند بیضه صفادع که در بهای ایستاده میباشد و از آن کرم سیاه دعا را  
متولد شود و آن کرم دمش میافتد و صفدع شود همان شدید از یک نوع و بیشتر تا در فرعی می افتاد و جای کرم کوچک  
سفیدی در میان آن روده چسبیده بقدرایش بزرگتر و کوچکتر و در شهر دم خون قیق آمدن است که ماده این است  
همان امعای باریک بوده چون یکی می افتاده دیگری بزرگ شده و همچنین دیگری بعد دیگری می شود چنانچه  
دعا حاجب الترع و کمر و شایده شده و همچنین در جابه و طمو که تیره لیسوز کرمهای سیاه او این بعضی تاده ساعت  
بماند بعضی تار و زردی که حرکت کند مانند کرمی که در اسب دیوانه زید قدر ذریع با مسکه کا و داد خونهای  
بسیار زیاد از شتاد مرتب در آرد و چون شست روز گذشته بود هنوز صورت حیوانیه معلوم نمود و این شش  
یافت و این قصه اگر اندک تیره واده شود آنها به عطش و سوزش متناهی آورد در کت دهم و دو از دهم و مسکه  
زیاده از شتاد مرتب در آرد کرده و سوزشی در متناهی اش احساس نموده پس معلوم شد که صلاح آنرا مسکه تیز تر از  
میکند و هیچ مصلح بر آن نمیتواند شود چون کرمهای سیاه بر آید باید تقدیر به بند که آنچه کوچک است تیز تر باید و دعا  
ایشان نیز خارج شود و الا ایتمس آن است تا باعث چه علل سوداوی شود و حکما فرموده اند که این دو  
را در یازدهم و هفدهم بدیند و ملوث که عروسک گویند از اقسام او است صل بگیرند در پنج و دست و پای آنرا  
گند بجز عدس مفرشته زعفران سبیل قزقل و اچینی بگذرد پس جزو نرم کوفته و خجسته و خجسته که گندم هر یک دو دانگ  
شترش هر بابا و یک قص و در آیزن و کرم ما یشتند غذا خود آب مرغ فری خوردند و از الرخیم من الحاموی الکبیر  
هنا حبر حبیب و قدر بر خلق کثیر ابر او اما حد عشر و نه تا سه عشر و نصف هم شتر نصف هم از اصل و انان  
صرف اهل و بند قطونا سقلوبین بگذرد و دم کون کرمانی مدبر مقلوب و بند الکراش و ثبت و خجسته و بن  
و کرفش و بند النج بگذرد و نیم افیون سه دم دو از الخبیل ناض است انواع او رام بارده و هفتاد و هفتاد  
و وجه بگو اکثر امراض بارده را و ضعف قوی بارده معده را شترش تا نیم شمال با هر چه مناسب مرض باشد صل  
یکرطل حلیت شستن و طبع سیاه هندی بگذرد که یقه هر دو را کوفته و خجسته و خبیل را همچنان درست در کوفته گذ  
با هم مخلوط کنند و آنمقدار آب رقی بیاورند بر زید که چهار گشت از سرد و بگذرد و سوزن را که گندم در سینه  
قریب ده روز بگذارد پس بر آورده در سایه بگذارد و بعضی هندیان طبع مذکور را چنین میبازند که بگذرد

از ننگ خمیر چه خواهند کوفته و چشمه در کوزه میکنند و آب مطبوخ فوه را تیره کرده در کوزه بطریق سابق در کوزه  
 فخاری نهند چون سرد شود بر او رند بعضی دیگر در ظرف آهن گذاشته و سرپوش بر آن نهادند میدهند تا سرد  
 شود پائین میکنند و آب بر آن میریزند جوش میزند و صد میکنند و باز بر آتش می نهند همانند سوتو تا سفت  
 و بیشتر نماید اما میکند چون در بونه کنند مانند سرب بگذارد و نگاه تمام کنند و در اطهر آن کزیدن سکه را  
 نافع باشد و گفته اند شرط اراق بحیث این امر وقت است که آفتاب در آید باشد و یا مقابله قرنا باشد و شعرا  
 یانی طلوع نموده پس سرطان نهی سوختن جو خطیانا و کند بکند و ساینده بآب روغن کاه هر روز یکفعل  
 یا شانند و هر روز یکفعل اضافی کنند تا چهار شقال برسد و اگر هر روز یک قطعه با نواقص آب یا شامند  
 مفرد مجرب است باید بر موضع زخم می از روغن زیتون و جاب و شیرو مسکه بگذارد و اگر مدتی از کزیدن سکه  
 دیوانه گذشت باشد هر روز دو قطعه بخورد از خاکسترش با آب و اگر سه شقال از اراق او یا یکفعل و پنج خطیانا  
 با شراب نوشند همان خاصیت دهد و اطبا گفته اند که این را باید در یازدهم یا هفتم که از کزیدن گذشت باشد  
 بدیند و از جربات خون کلب صحیح است بریان کرده همان کلکتب در همان روز فایده کلی دارد و نیز کلکتب را  
 امتحان کرده اند در همان روز اولان یار و در دوم کشتند آنرا و القه را بار و جوسرشته بگذارد تا خشک شود وقت  
 حاجت دودانگ بدیند تا سه روز متوالی هر روز همین مقدار و تعلق نبات سکه نافع است آنرا همچنین  
 تعلق پوست شغال دوا آنست جوارش آنست است که در نیم کیم گذشت دروالتبسم فضول از جبار اندوه  
 سودا را دفع کند بجز آنست جفروست و زرش ده درم و یکدانگ و نیم شترش دودرم ص شرم بدر چهارم  
 اقبسون اقبطنی و صبر زرد بکند دودرم بلبله زرد بکندم کرفش زبر که ماننی نهیون کرمانا بکند یکدانگ نیم بکند  
 سازند دوا الحاقیر دوا آنست دوا الفرس نافع است خفصه معده را که سبب آن برودت و طوبت باشد  
 بجز آنست شربت زرش سی و یکدرم شترش دودرم با شراب کهنه ص بلبله سیاه بر روغن کاه بریان کرد و خست  
 بکند در دم حرف مقبول بخورد تا خواه صفقراری بکند درم دوا القسط نافع است در دم معده و حکم را جازش ده  
 جز و زرش دودرم است و بخورد مزاجش گرم و خشک است در دودرم جو نیم قوش تا چهار سال بدیش دوا  
 الک است و دوا الک که شترش دودرم ص دار چینی بلبله خط بکند سی درم نهیون کرفش بکند درم سارون



نه درم زعفران شست درم ریوید صینی ده درم قفاح او خرم صاف بکدبیت و چهار درم عمل سه وزن او در او  
 بکسیریت نافع است حمیات بارده جمعی ربیع و بلغمی و سعال خصوصاً کهنه و نفث الدم و ضیق النفس را و نفع میکند  
 که از او استرخار و تنقا و پسند را و در بول است و اعراض سنگ کرده و مثانه نمیکند و نافع است که زیند ان را و  
 رقیقی ظاهر و دفع ضرر از وی کشنده مینماید و اکثر او جاح کهنه بلغمی و سودا و ایراسود مند است فتر دیک است  
 درین باب که معاد که کند با تریاق فاروق با جزایش بازده بخروزشش نود و هشت درم مزاجش گرم است  
 در آخر دو درم خشک است در نصف آخر درجه سوم زمان ادراکش بعد از شش ماه قوتش سه سال بیشتر نمیکند  
 پیش از ظاهر شدن تب با گرم و جهت ربیع و تب بلغمی باب کفرش و با دیان ص کسیریت صغیر از این صغیر  
 سینه صاف بکدبیت درم سدآب قط کدده درم ایون زعفران بکد دو درم سنجیده و از دره درم قفل سینه  
 دو درم کوفه و بیخ میل همچون کند و الکرکم البیض الکافور و سکون الراء و البیسم نام زعفران است و اینکه درین زمان  
 در عراق عروق الصخره گرمی کونید از جهت شایسته لون است و این باز ترکیبات جالیفوت سود میدهد در  
 کهنه را که در جگر و پسز باشد از سردی و مواد غلیظ و میگذارد جمع سدآرا که در آلات غذا باشد و بر طرف میکند  
 غلیظ را و اگر در بول میکند در دره و مثانه و رحم را که از غلیظ غلیظ بوده با شقیق میدهد و نرم میاز و صلابات  
 که در دره و مثانه و رحم است و سود میدهد تنقا را اجزایست خروست و لکان هتاد و سه درم مزاجش گرم است  
 دو درم و شش خشک است در آخر دو درم قوتش کونید تا هفت سال و کشته اندیکسال زمان ادراکش بیشتر  
 پنجم روز تیر جایزه شش کدبیت ص زعفران دو از درم مؤد و قواسرون ریوید صینی غلظ  
 هایون نیون بکد چهار درم مثل شش درم قط سنجیده قفاح او خرم لبان بکد یک درم فوده دو درم رب  
 السوس عصانه غاف جده هو لو قندریون بکد سه درم روغن لبان نیم او قید ص صاف چهار درم  
 اجزا را کوفه و بیخ بروغن لبان چرب کنند و عمل بسببند و در بعضی نسخه سه درم کبر روی کرده اند  
 الکرکم البیض نافع است ضعف جگر و سردی و معده را و صلابات آنها نرم میازد و اگر در ابتدا ای تنقا  
 بخورند منع آن ننماید و رنگ در ویرانگی میازد و سود میدهد اکثر امراض فتر را اجزایش هفت درم  
 مزاجش گرم و خشک است در آخر دو درم قوتش تا چهار سال زمان ادراکش بعد از پنجم روز قند شش

کتفالی صل بلخیز نختران سبل مرصاف قطه فاح اذخود اجنی اجراماوی عمل مصفی بشند و اول  
 بخت قطع خون شریان نافع است جانوس میگوید بهتر ازین دارونی نیست کس میزند کند مرصاف  
 چون بخار و با سفید بخیض سرشته با نسیم خوش بر جاحت نهند بسیار رویدد و اول الکلیس هر چه ضعیف  
 و اندازی آتقای و برودت معده قشج سده و او را بول و ریزانیدن سنگ کرده و مسانه نافع است بهترین  
 دارو است از برای جگر بخرایش سی و چهار بخروست و وزش دو سیت و سی و چهار دم و نیم مزاجش گرم  
 و خشک اول در به سوم بدش و اول کرم شترش یک قدق بادوی و واقف ص لک تمی شت درم مزاج او گرم  
 معتدرا جینی سانج هندی و نقل بکند خردم کما قطوس مو و مرصاف زوفای ایاب بکد چهار دم سبل  
 دوازده دم و دو گوش فطراسالیون زیره کرمانی تحصیل بکند شت درم خطیابا نار او ند مدح بکند مقدم  
 زعفران سه دم آسارون مقدمر فوه پانزده دم حب لبسان بلخیز مصطکه قصب الذریره قعل زازق بکند  
 مقدم رب السوس دوازده دم و نیم ریونیدی پانزده دم جده آذخر بکند سه دم فلفل سیاه قطع بکند  
 درم سیالیوس روغن لبسان بکند سه دم و نیم داروای خشک را بکوند و آنچه کد اقتنی است دران بکند  
 در شرب انگوری یا ما عمل بدل شرب همه را با یکین بقدر کفایت بشند و اول الکلیس غیر نافع است  
 ضعف مکر و معده و سردی و صدمات آن و حتی سپرز القشج سده می کند اجرائش شت و وزش پانزده دم  
 مزاجش گرم بخت در آخر و در وقتش تا یکسال زمان ادرکش بعد از عمل روز قدر شترش کتفالی صل  
 لک معول قطه حب الفاروس جلد فلفل بکند دو دم ریونیدی سه دم عمل بقدر احتیاج و در نسخه دیگر بکند  
 فاح اذخر کرده اند و اما در یون تنها و امراض بلخی و سوداوی را نافع است اجرائش شت و وزش چهار دم  
 و نیم شترش دو دم صل ما دیون در بچل انحر قهون بر بد سفید بکند یکدم زیره کرمانی بلخ هندی پوست بکند  
 بکند یکدم کوفه و جینه عمل بشند و اول شکابک و نافع خضاب که از شرب حاد است شده باشد و معده را  
 قوت میدهد با جرافت است اولان شت و وزش شت و نیم درم ص کل سرخ لبان شترش کافور  
 که با اولو بکند فوا و احد اشک سدس جزویات آب سیدیش بشند و اول شک تلخ بلخ و پوست بکند  
 بیرو آمان خنجر و خفقان سودا و بر سودا در اجرائش پانزده دم شت و نیم مزاجش گرم و شت



دیگر چه وسیع قوتش تا دو سال شش بگذرد صفتش رومی هب سقوطی روی قد چینی بگذشت در  
 ناخواه عهران گرفت بگذارد ممشک ناردین سانج هندی مرصاف بگذرد درم خندید بگذرد  
 ونیم باکین بگذرد و الممشک در نافع است تحقیق که حادث شود از خوار و تقویت میکند جمع قوی را  
 اجزایش است جروست و زرشش درم و چهار دانگ فراخ معتدل است یال بیروست خشک است  
 در آخر دو در جزشش نیم مثقال ص کل سرخ طباشیر کثیر خشک لسان الثور که با مرجان بگذرد و لو که  
 نیندم مشک که آنک بشکر طبرزد آب سببش مجون کند و الممشک در کتفان گرم غنی را که  
 سبب حرارت باشد و مدقوق و ملول را نافع باشد اجزایش غیر مشک دوازده جروست قوتش اسل  
 شش درم ص که با مر و اید مرجان و ورق کل سرخ نذر جله بوده کتف خشک کا و زبان آکه نذر  
 بگذرد درم ابریشم مقض صد لین بگذرد درم زخمال بگذرد مشک نیندم کوفه و بیجه و جوهر الکاب  
 سائده باه وزن او بیقصد مجون کند و الممشک در دیگر اجزاده جروست و فلان است  
 هشت درم ونیم شش کتف ص طباشیر کل سرخ صندل سفید کثیر خشک نذر جله هر دو بوده که  
 چهار درم مر و اید که با مرجان ابریشم مقض بگذرد درم مشک ترکی نیندم بنر آب سبب بنر  
 بگذرد و الممشک در دیگر نفع چون اول اجزایش ده جروست و زرشش هر دو درم ونیم شش کتف  
 ص مر و اید که مرجان که با صندل سفید کا و زبان حره کثیر بوده و ورق کل سرخ طباشیر بگذرد  
 مشک نیندم با شراب فاک بگذرد و الممشک در دیگر مقوی عضانی ریه و موافق محموله  
 است تحقیق با و ناقتین را اجزایش هر دو خواران شصت و نه مثقال قوتش سه سال شش کتف  
 ص غنچه کل سرخ طباشیر کثیر خشک ابریشم مقض کل کا و زبان که با مر و اید که زرشک بیازند  
 شش حره صندل سفید بگذرد مثقال فوفل کل ازنی شسته بگذرد مثقال نشاسته دو مثقال مشک کتف  
 غنچه و ورق نقر بگذرد و مثقال ورق طلا بگذرد آب نارین رب سبب کتف ص عرق بیوشک و کتف  
 بگذرد مثقال قند سفید دو وزن او بیست و معمول بسیارند و الممشک شیرین که گرم نامند  
 های سوداوی و خفقان و تکی نفس و صرع فالج و لقوه و تب ربع و بادامی زنان آستین را نافع باشد

گشت روی را بکند و قوت بخورد و نمند باشد و متفرج آرموده و مجرب است و منع بسیار دارد و اما بالا جماع از آنج  
 اجزایش هفتده جزوست و زش چهار دم و یکد آنک نیمه از جنس گرم است در آخر در جا اول خشک است و یکد  
 و سه ربع زمان آردا گش بعد از چهار ماه قوتش ناسه سال و بعضی گویند دو سال شترش کمقال ص ص زرباد  
 در پنج یکد یکدم و نو یکد که با سداب بر تسم مفرض یکد یکدم و نیم همین قاقله انتمه مصری سازج هندی سبیل  
 و قفل جنیدیه یکد چهار دانگ بخیل دار قفل یکد دو دانگ مشک دانگ نیم یکد سبب شند و آوار  
 لمشک که در پارهستان سبحان معمول بوده در ایام بی برید و مید و فالج و لقوه و تقوه و تقمان و صرع و  
 و وحش و حش قفس و استخا و کزازی را که عارض شود از امتلا و تقویت دل و معدة یکد و پاک میازد از نرو  
 شفت طوبیات الیکند و اعانت میکند بر مضم و مجرب است و غیره کایت شخصی را که زاری بهم برسد و  
 شخص صحت یافت و در آن شب بلبس و مشغول شده آرد و نه و آن بسیار خورده مرض خود کرد در آنجا  
 تیز جریات و ما یوس شدم مقدار کمقال آتیر باد و دم غایاقت و مرتبه ثانی آب بسیار خورده بود در آنجا  
 و از جمایا بیوس و جنس جانداش آوردن چنانچه تمام بدش سرد شده و مطلقا احساس نفس نمیشد مقدار نیم مقدار  
 از آب گرم حل کرده بگفتش بخند و حال بحال آمده شد دست گشت و تقویت عضای رینده و معدة  
 قوی و دفع شادان و بطرف کردن ریاح غلیظ بواسیر و صلاح مزاج مجرب و آرموده و عمل این ضعیف است و اما در وانی  
 باین خاصیت دیده شده در حم لده متحرکه و غفرله و اسکنه فی اعلی عین اجزایش شازده جزوست و زش صد و یکد گرم  
 فراختر گرم است در آخر در جد و نیم خشک است در آخر در جد و نیم قوتش چهار سال زمان آردا گش بعد از چهل روز تا دو ماه و نیمه  
 گفته اند در سهان ساعت ترکیب بسا داده شده و قلع بلخ زیادده از حد کرده و هرگز در زرد این بی نیست شامانده  
 قدر شترش نیم شمال آب گرم یکد گرم ص زدنبا در پنج و آید که با جان یکده درم بر تسم ششم به همین سبیل  
 سازج قاقله و قفل یکد نیم شند دار قفل بخیل یکد چهار دم مشک سه دم یا قوت و ورق طله یکد مشک  
 بعضی صفا فکده اند عمل کن این بر تسم را خوب مفرض کرده چنانچه مانند غبار شود و با جواهر صلابه کنند و در حق نما  
 تا هیچ معلوم نشود و اگر تسم خد باشد در ششم آن دانگی شامل کنند و بسیار چو شامتا قوت خود را پس در  
 داخل عمل کنند با قدری قند بقوام آورند و با عمل همچون کنند و در اول مشک دیگر که قائم قام است



اجزایش با نزهه جز وقت و زمان ادراک و قدر شترش بدستور دوا لیسک نکور است ص زرباد و روغ  
 بکد یکدم مروارید بکهر با جآن بکد یک شقال همین قاقله سبیل شسته و نقل بکدره شقال ابر نیم جام درم و نیم تخم  
 فلفل بکدره درم شگ نیم شقال عمل سه وزن ادویه دوا المشک حلوا از این بیان اجزایش ده جز است  
 و زرش بست یکدم و سه دانگ شترش نیم شقال بتراب سیب ص دایمی سبیل جوز بوا قده قاقله صند  
 و نقل خوتجان دار فلفل عود هندی بکد درم و نیم زعفران درم شگ سبب نیم شقال و در تخم دیگر  
 نبات سه اوقیه بسجیل آب سبب همچون کنند دوا الملوک دوا البقا قیر است دوائی که از جهت گرد  
 عقرب و مار نافع باشد ص آهک در زده بیهضه مرغ مخلوط نموده بر زخم بزند و با قلع ماد و شتاب همین  
 عمل کند و اگر زخم را در روغن بچوشانند و صاف کنند و کسی را که زخم گزیده باشد در موضع گزیدگی مالند  
 در در ساکن کند و اگر زخم را کوفته بر مکان در ماند درم ساکن شود و نمک سوده بار و عن چرخ  
 بهمان خاصیت دهد و ورق تاک چغین و لعاب بان کندک دوائی که چون بر آتش نهند از دود آن  
 جانوران گزیده بگریزند ص زفت روی گوگرد شاخ گوزن باد آورده مسا کوفته و نیمه زفت را گدازند  
 و دواها را بان بپوشند دوائی که بیوشی آورده هر گاه یک شقال از آن بخورند ص فیون بخورند شخاش  
 و درم در سه رطل آب بچوشانند تا رطوبت آید و با نیم رطل گندم پاک بچوشانند تا آب برود پس گندم خشک کنند  
 دوائی دیگر که همین عمل کند و شقالی از آن مسک باشد ص شخاش سیاه تخم کاهو بکد بخورند بپوشند و شقال  
 بچوشانند و صاف کنند و با قند بقوام آورند و اگر شنبه را در شراب رنگند بخورند و چون سر که و گلاب بپزند  
 یا در قه گاد به برف سرد کنند و بپوشند بیوش آید دوائی دیگر ص فیون و پوست شخاش برابر کوفته  
 باب و رقی سفید در نیمه بقدر دانگ در شراب بپوشند بیوش کند دوائی قوی تر از آن ص فیون  
 پوست شخاش پنج بندک بکند سفید عا و قه و حار از کوفته و نیمه قدری در شراب بپزند و در کپور را بسوزند  
 ص سرکی زرنج بر یک راجد سایید نیمه در خمیر کنند سرکی که بخورد بیوش گردد اگر خواهی که بیوش آید سر  
 بشویند و گندم را چون با گوگرد و بول بچوشانند همین عمل کند و هر خوب را که باز زنج و گوگرد و بذر انج  
 بچوشانند همان فعل کند و جعل را در گردن خرنبند بیوش شود و مرگ مایه مایه را بیوش کند

پ



یکه سگ را بشود و والی که مدتی از آب استغنی سازد و این را اکثر در سفر همراه بر سینه بندد کمون کرمانی را تلف داده  
 و کوفه عمل برشته مقدار جوزی وقت صبح بخورند و والی که سه روز از آب و طعام استغنی گرداند نص مغز بادام قشر و کباب  
 بلعاب هفزه قرص سازند هر یک سه دم و هر قرص این عمل کند و والی که چهل روز از طعام استغنی سازد بر روغن و عمل  
 همچون سازند و قرص سازند هر یک چهار شقال یک قرص را باب سرد مالیده شربت کند تا ده روز از طعام استغنی باشد  
 و در چهل روز چهار قرص که مجموع شانزده شقال باشد نص پوست خج خجاری و تخم خرفه و خیار و سلق و کتان و کشمش و قند  
 و زیزوفنی یک چهار شقال را مطبوک و یکد بیضه غراب را چون خشک کند و بسایند با سرکه در تونور بخورند قدر برابر آب  
 در تمام آنها نشانه نشوید و والی که کشته را محکم کند و گوشت رفته را بر ویانصد کند در او اندام حج دم الاخوین گرسنه  
 پنج نوسن با نسوی کوفته و تخم کبکبجین غصلی بر بندد و استعمال نمایند و والی که درد دندان را ساکن گرداند نص  
 عاقر قرحا و زنج بکده سه دم و مرصاف یکدم یک شترانه بست شقال با شیر گاو بچوشاند و جب سازند و بر دندان  
 دوائی که صلا سید دندان را خوشبو سازد و نکبت راص جو مقشر محروق طخ اندرانی زبد الجب بکده سه دم  
 عاقر قرحا کبابه گرانج یکد چند دم سابق چهار دم شب یانی دو دم قرقل شده دوائی که قطع دم کند نص گلکنا  
 قشور گندم دم الاخوین اندر دست رصاف سحکو فی سوخته قرن الابل کاغذ بر دو سوخته گل آرنی شسته  
 یکد جزو دوائی دیگر بجهت قطع خون از جراحت ص گلکنا خون سیاوشان شادنج مغسول  
 با نسویه دوائی که قطع خون از شریان کند نص بیاض لمبین نوره غیظنی پتچر گوش خطوط کتان به بندند  
 بر موضع خمد دوائی که بدبوی عرق زیر لب را زایل کند نص مرصاف دار سنگ بکشدت دم شب یانی دو دم  
 دوائی دیگر نفع کند در وقت خروج از جام بالذص بخت درق گل یکده دم مصطکه سه دم دو ص  
 بالظید است بفاری آب آهن تاب گویند و بیونانی دو ص گویند و چون با شرباب مزوج کنند قطع آسپهال کند  
 و مخصوص الکلب را نافع باشد نص پارچهای آهن پاک را سرخ کنند در آتش و مکر در آب اندازند تا قویک  
 آب بکوش آید پس سرد کنند و بدهند و هسن صفر روغن بیضه است و هسن حل روغن کبکب است  
 و هسن حلوق بضم ضاحیه و لام و سکون داد و روغن زعفران است و هسن الرنبت روغن توم است  
 و هسن السراج روغن تخم کتان است و گویند روغن بندر کتان است که لا جور داخل آن میکنند و یا حل کنند



در آن سندهوس را و این را روغن گمان میگویند و داخل شود در دمای ارواح و همین اشبع نیز و عن کتان هست  
 و همین اشبع و روغن سندهوس است و این را لادن است و این از درخت حاصل میشود در درو که مسکن حضرت  
 ابریم خلیل الرحمن بود و میزان میکند از آن درخت چنانچه از درخت توت سیلان میکند شیر و سیانل بزرگی و قوت  
 و حاصل را لادن سلطانند و خوش آرا بر زمین و اطراف می برند و چون قطعه کنند بسیار تند و تیز و خوشبو و بهتر از لادن  
 سلطانی است و هیچ سنگی است بنیز و فیر و بچی که در معادن فلذات از نجارات آنها سنگون میشود و در همه نجاسی  
 ز نجار معدنی است که در صافی هوا صاف و در تیره و گی آن تیره نماید و فرنگی عبارت از پوست بس طایوی یا سیانل  
 بس بزرگ و هر چه کاکه آن زرد باشد طلایی گویند و سفید از آفره گی و سرخ آراسی و سیانل آن حدیدی  
 و گویند میسایند از او کاکه آراسی مانند بر کار و قولادی به رنگ که بر آید همان لون نسبت دهند فلفلی که هر گنگ است  
 و این ضعیف در شام دیدم که در یک قطعه آن دو جوهر بود یکی درخ و یکی بجز اینی چنانچه در کوهستان انبساط است  
 بهم میرسد که قطعه های قریشی بآن بجز گردیده و گویند در صید ستر در کوهی که معدن زرد است بهم میرسد که در کوه  
 در درجه چهارم و گویند عکس این است و هم قابل است بخوردن و تریاق عموم است ایضا بعد از شرب سم و با صفا را توت  
 و قلع ریاض چشم کند و با سکه که بوا و معده سوادی و بوق و برص و حوط کاکه آن باب سلب صرع را زایل میکند و نفوخ آن  
 با شکر تاسد و فیه جرب است اگر صحیح کند چون بخوردیم کشند تریکی و مقیدی و ناخند و آسوخ از آن پاک کند و از همه  
 بیماریهای آن سود دهد سیاهی لول و توتیا و رفع حباس بول و آب کند چون در چشم ایشان کشند و گویند چنانچه  
 بدل آن میشود و از جمله کج ادویه است که بدل ندارد و اجیانما خورد شود شراب آراتی و ضم طراب عارض شود  
 و درین صورت علاج آن علاج عموم باشد بلکه هر سی که علامتش قریب بیان باشد و یا قودا بکسر و آل موط  
 و یا آتسانی و الف و ضم قاف و سکون و او با دال ثانی همه سیوانی شراب شخاش را گویند که با پوست چغندر  
 سبز ترلالت کند و سرفه خشک را نافع باشد جالینوس در ابتدای ذات الحجب و یا قودا فرموده تا ماده را ساکن  
 و پزیزند و بیمار را خواب آورده و شیخ الرئیس میگوید کسانی را باید داد که ایشانرا خواب نیاید و آنرا که خواب می آید  
 نباید داد از بهر آنکه ممکن است که ماده را غلیظ گرداند و نفث دشوار شود و شکر با عمل ضرر  
 دفع کند اجزانه جزو است شترشس هفت درم باب گرم ص خشخاش سفید با پوست است مد

در آن سندهوس

بدرطبی که تصدیع عی بدین بیان بماند چندی در صال سوس و در دم قند قطوناده درم مجموع در شش ظل آب باران  
 بچوشاند تا مهر اشود و بنماید صاف کند و باکین قند قوام آورد و گویند خجاش سفید نافع است مطلق الف را خواهد  
 از حرارت باشد خواه از برودت و یا میسر و قیل یا میسر و یا سین رب توت است دریا سقویطوس نفع دال مصلحت  
 و الف فتح سین مهر و خم فاف و کون و او و کسر لام و سکون و تخمانی قنار و صمط مهر و سکون و او و ثانی بلغت یونان چو  
 گونی است و دنیا چون معرب است از دنیا گون فارسی دنیا یعنی زر و گون یعنی رنگ و یک بر یک ای قدر علی  
 لته لغاریه اکل و نامور گوشت مرده را نافع باشد و گوشت تازه بر ویانص زنجیر مرغ زرد بکشد مرده  
 ده درم نوره غیر مطفایان زده درم زنگار درم کوفه و تخمه لبر که بر برشند و قصبه کنند باب الدال المعجمه ذرو  
 ادویا باشد که بر جروح و قروح چشم و بدن پاشند و واضح آن بقراط است و بهتر آنکه در آخر فصل بر بیع باشد  
 کساخته شود و تا سه روز از زرد نکند و در روز چهارم بناید پاشند و هر گاه ضرور شود جز به پیک نباید کشید  
 و در وقت حاجت باید پیک را بگرداند و بشیاف اخر همین بخازند و در امراض دیگر غیر از زرد ذرو را بسپارد  
 همه ذرات تا یکسال زمان ادراکش همان روز که ترکیب میکنند ذرو را کله تویایی زنگی کفلاس و عظم  
 زیم انسان مجرب است ذرو و سبب آخر مرده را نافع است اجزایش چهارست ص عنزوت مدبر نوشت در  
 صمغ عربی و شکر طبرزد بکشد درم ذرو را ربعه گوشت بر ویار جاجت و خون قن از از ازابا زار در و عاق  
 نافع باشد ص عنزوت که درم الا خون ذرو و صمغ سرکه کنه و در درج که سبب آن رطوبت است  
 زایل کند باید که ساعت بقفا جو ابتدا تر و اطاهر شود اجزایش است ص عنزوت مدبره دم شینا  
 مایه پنجم ذرو زرد زعفران گل سرخ بکشد چدرم افیون چهار دانگ ذرو و صمغ دیگر که ستمل اطباء است  
 بیجبت رده و در روغ اطفال نفعش در دم ظاهر میشود عجیب النعل است جز آنست ص عنزوت  
 بکده درم نفعش سه درم ذرو نماید ذرو را عنبر از جالیوس است در شش خیم و با کسل  
 و جرب را سود میدهد و قروح عتیقه را بر میکند و قوت میدهد چشم را هر گاه در عقب  
 احتمال حاده استعمال نمایند در روغ راص در باب الف در اعبر دستند ذرو اندر  
 قرحه را پاک میکند نشاسته سه درم سفید آب و عنزوت بکده دو درم ذرو و رسیاض



منقول است که شخصی شکایت بخبر تابی عبدالله رضی الله عنه از بیاض چشم کرد فرمود <sup>بسیار</sup> در فصل نفعی دار فلفل که در کوه در  
نوش در پاکیزه صاف یکدم بر سه را بگیر و بسای و در جریب و ن کن و بهر شیئی سه میل کش و ساعتی صبر کن که مفید است  
روی دیده را قطع میکند و گوشت چشم را پاک و در در آنرا ساکن میکند در و بر بیاض بفرماید تا بیاض تمام شود  
چون بیرون آید مقدار طسوجی بر سفیده افکند و صبر کند تا ساعتی که در و ساکن گردد و آنگاه بزبان بلبیب بند چشم  
از سفیده پاک گردد هر چند قوی باشد عدد دو امان است صحت بخونیا زبد الجرد بنه فرنگی تو تابی میهند  
بعراضب بوره از منی شکر جازی بکند چقدر ما میران و ج بکده درم این هر دو را در صد درم آب بچوشاند  
تا آب تازه درم آید و سه بار در او های سائیده با آن سائیده خشک سازند و در آب گینه بکشد از اند  
در و بر بیاض دیگر ص برطان حرق قلیمای نقره بر لرضیح سوخته زبد الجرد بر بیاض سادی و فک زبیرین  
خاک حرق و کلس سحوق باش آن نبات و اندک شک مجرب است و زبل الطراف پچنین و خرطام با  
جب العطن و نبات سادی همان فعل کند و عروق الصخر با شیر دختران حجرالس سائیده نافع است و اگر  
سندروس راصل کنند و در چشم بچکانند از همه چیز مجرب تر و بهتر است و زبد کبر سائیده بار و قن جب العطن  
مفید است و ناخن فیل مفید است و دندان شتر و کفتار از موده است و خرطراف با عمل پچنین در و در مد  
در ابتدا آن و صلا بیاض نافع است صحت تو تابی مد بخول مربی با الورد اندر دوت مد بر نشاسته  
صمغ عربی بر چهار سادی نبات سفید ایضا و در آنها اندر دوت دو جزو باید در و در میم که زخم تیر و شیره و کولدر  
زود التیام دهن صحتان سردی کات سفید بکند و متقال قلعند کیمتقال بسایند چون خبار در و در  
که سبل گرم را زایل کند چون بان ادیان کند صحت قبطی و واتسه یکجز و شکر بزر در و جزو و بعضی هر دو  
سادی کنند و اگر سرد تر خواهند نبات را نصف آن کنند در و در شالیسه که معمول و مجرب است در و بیاض  
و بهترین در و درات چشم چنانچه رد یکروزه را در ساعت ششامید بد پچنین دور و زده و سه روزه را  
و معمول است نزد اطباء که تا سه روز نگردد و دو یکچیم نمیرسانند و تا قصد توفیه نکند خوف میکند و کرد  
میدانند و او را در مد که نه هر چند نرسن شده با شت قروح عین را شفافی بخشد و همه شورات  
و قروح و د بیل آنرا هر چند معالجه پذیر نباشد و کوبای قرینه آنرا پر میکند بزودی و باید در و در کتد

اول چشم ز سائده در درد قروح و وسیله و ملاحظه کند چون سوزش ساکن شود مرتبه ثانی همچنین تا سه مرتبه و هر روز  
 دو مرتبه چنین کند که تخلف نمیکند ص گبیرند روح تو تیار او در ظرف آهن بسوزانند تا خوب سفید شود بعد از آنکه  
 دو سه بار خوب کرده در آب سرگین چهار ریخته باشند پس سائده چون بخار از حیر بیرون کنند و آب حنّاء  
 شوق بعد رده وزن آن و بیشتر دطاس برنج با طال یا چوب درخت تم یا آنوس یا عناب که در سرش فلوس  
 نصب کرده باشند یا بس پاک گرفته باشند مقدار کمی کنند که خشک شود و از گرد و غبار بکند آرد  
 پس دوباره سائده در در نمایند در و غشاوه بکنین بچر باشند بجمد و الف و فتح و او پرده و پوشش چشم  
 که بر سائده و گویند شکبوری ص فلفل دار فلفل قبل مساوی چون سرد سائده هر شب در چشم کنند  
 و چون فلفل یا دار فلفل یا سرد و برابر بکنند که سرد شرح کرده باشند یا شند و بر بالای انگشت نهند  
 و ابی که از آن تراوش میکند بردارند در چشم می کشند چند روز شکبوری را می برد و بینائی را تیر میکند و  
 رویان همین عمل کند در و قرطاس نافع است ضربان و اکل را و پاک میکند زخمها را و گوشت نو میروید  
 ص کاغذ سوخته زرنج سفید که دو اوقیه زرنج سرخ چهار مثقال زرد کوبیده نیم مرو کند و روغن مس سوخته  
 بکند و مثقال کوفته و تخمیه استعمال نمایند در و قروح قروح لعین و مورسرخ را سودده ص سرد صغافری را  
 سوخته و شادنج شسته مساوی چون بخار و شادنج مخل کفایت میکند و قروح آزار میکند و در و رسائیه  
 و الفح شاست در و کافور خارش و سوزش چشم را میفکند و ص توتیای کرمانی مخلو چندم کافور دو جبه  
 بسایند چون بخار در و رولولو حرارت چشم و در رافعیت ص صدف سوخته دو دم لؤلؤ شسته دم کافور دانگ  
 در و معلی کضمیق حدقه را زایل کند شق عفران بکند و مثقال زنگار چهار مثقال بعلضبت مثقال صغ عربی  
 مثقال بالکین بر شند در و معلی دیگر که همان خاصیت دارد ص فلفل شق بکند جزو روغن بلیسان بنزد و نظر  
 جزو شق را در آب بادیان عمل کنند و بار و عن بیامیزند با کین بر شند در و معلی دیگر مخصوص جرب ص  
 صبر سوخته جزو نوشت در نیم کوفته و تخمیه بصل بر شند در و ملکیا گویند بقراط با الهام که این در و رسائیه  
 و قبل معناه آنه منسوب الی اللها که سر عظمیوره و از پنجه در و پنجه و ابتدای رسد را نافع است ص اندوت مدبر  
 شاسته صغ عربی نبات هر چهار مساوی زد و کند در و رنور که سوختگی آتش و روغن گرم و مانده از آن





نوتیای کرمانی مغول ده دم پوست بلیزر و صبر قوی در اقل فلز زرد چوب که شست در مفضل دو دم از هر یک  
 در وری که نافع است از جت در چشم که گشته شده باشد و سرخی و آب رفتن آن ص صغیر از زرد نیستی  
 و نشانه در وری که سه چهارم تب قروح چشم را شفا دهد ص با دهمه سائیده به سفید مغول بکند که متقال نوتیای  
 مغول نیم متقال شب یا سخته دو دانگ نبات سفید به متقال در و سازند در وری که بیاض و سبب جرب  
 و طفره را نافع است از آنش است ص شسته اندوت مد بر معمول زرد الجرح صغیر عوی عیون الکیم کمتر  
 بکجز و نبات صینی در و جز و اگر ماده سبل و طفره غلیظ باشد عیون را بوزن نبات کند در و که نافع است  
 حکماق و جن و ظلمت و جرب و آنرا قروح او از هر در اجزاده جز و است ص سائید زرد نیستی  
 محرق و جرح انسان محرق و شسته معمول بکند و متقال شکر طبرزد زرد الجربیزر قطونا بکند که متقال  
 اقلیمیاضی فضا و در تب بکند نیم متقال و پنج دو دانگ در و سازند در وری که ضعیفی چشم و نزول را  
 سفید بود ص حب الفار مقشره در صغیر عوی در صحت ضعف چشم باب سائیده و برای نزول و  
 منع آن با بول کودک نابالغ و در باب نزول بیخ او دیده براره فسی نمیرسد و تخان شده و اگر نزول  
 آب لؤلؤ صافی باشد و شکر شریان صغیر را بشک مصعد و متعجب الملوک داغ بر نهند و تانه زرد  
 بکند از ندیس حرام مغز و برنج نیمه با است می نهند و هر روز دو سه مرتبه گوشت کنیده را حرکت میدهند  
 تا سفید و مصلح را جو ب می کنند و میگذارند تا جگر و رطوبت بسیار از آن برود تا پهل روز که آب  
 در چشم رفت بر میگردد با دان الله تعالی در هر دو چشم باشد هر دو طرف را داغ نهند و بکرات این ضعیف  
 امتحان کرده انواع نزول متحرک را و آنرا که حرکت نباشد بغیر از مهت چاره نباشد در وری که  
 که جرب را سود دهد ص زنجار قلمیای نقره نوشادر مس او در و سازند و صحت که چشمی که جرب را  
 مطلقا و صلا سرتنه و نشاسته و صغیر عوی زرد سازند که ضرر عظیم میکند در وری که گوشت نوبر ویاند  
 و خون از جراحت و تخمین بند کند ص اندوت دم الاچین مر کند گلکار گل آرمی بکند نیم جز و عدس مقشر  
 جز و در وری دیگر که خون از جراحت باز دارد و حوی که از بن دندان آید باز دارد ص کات بکند  
 گلکار بکند و متقال و نیم روی سخته شد خون سیا و شان پنج متقال در و سازند و چون پوست بکند





فوکه چهار سار بیل زرد آمله بیلید یکدشت سار فلاح ایس خرق سفید مس مرا خور بند بچ بری بند لاج بسانی  
 خشک بسانی شیطح زرنک جبارج مقشر زعور است نیز اس هندی همین سرخ و سفید آن لعصفر یکدچهار  
 شقال جوز بواسی دانه تخم گز حمانا یکد شدیم فویون فویون جنید ستر یکد سه دم بلیله سیاه چهار دم  
 سازج حلیه مو قطر آسیا لیون دو قور یون چینی یکد شدیم فایده سفید بوزن ادویه عمل شود روغن کاوشل  
 فایده در سه طل آب انقدر بچوشاند که بخواهد عمل در آن ریخته و ادویه را بروغن کاوشل کتند و فایده  
 و عمل را در ظرف بزرگ کرده ادویه را در آن ریخته چندان برهم زنند که جمیع اجزای یکدیگر شود پس بر آورد  
 و در ظرفی کند که چند گاه عمل در آن بوده باشد و بعد از شش ماه بر آورد در امهران الصغیر در نفع و قیسه است  
 اجزای این شصت و سه جزوه است و زرش نیز او صد و هفت دم و نیم فایده برابر نیمه ادویه فخرش  
 گرم است در آخر دجه دو نیم خشک است در اول در جبهه سوم زمان ادراکش بعد از شش ماه قوتش  
 تا چهار سال قدرش تیش یک شقال و نیم باب گرم ص و ج ترکی قطع تلخ زرد اندر ج و طویل بلیله سیاه  
 و کابلی بلیله آمله شیطح هندی خشک زرنبار و همین سرخ و سفید یون چینی در روغ نخود  
 سیعه یکد ستر جرب الرشا حرمل یکد دو ستر فلفل در فلفل زنجبیل یکد پنج است  
 کرفش کر و یا سعید است تخم پیاز جرجیه زعور و تودرین تخم گمان و گندانه  
 و جند قوی و بیادیان و دمانخواه و تخم ترنج مقشر خرفه فوئیج ناچیل حلیه مرزنگوش  
 کمون کرمانی تخم شبت و جرز یکد سه دم فلفل سیل اشنه سازج فاقله و فو  
 راسن جوز بوازه نصب الذریه زرنب یکل الملک مرا خور حلیه سیاه یکد است دم  
 سلیمه بسا سه جبال اس زرنک ساسان الحصار فی سبیل یکد است و چهار دم گل سرخ خشک بخوریم  
 فایده بوزن جمیع ادویه اجزای کوفته و ریخته بروغن کاوشل کرده بعمل گرفته آنقدر که کفایت  
 بر شند را یک بفتح الیم او کسره هم عربی است بفارسی آرام دار و آرام نگیر و معناه هیچ نشاند و کسره  
 چون قدری مشک بان میامیند ساک گردد و بخالین بسیار است و گویند عصاره آمله است و طبعش سرد  
 و خشک ص ما زوی بی سوراخ یک شقال آمله مقشر دو شقال بلخ که خوره خرامست و پوست انار رسید



بکیم شقال کوفه و بختیه باب بچو شاند تا یکسان شود پس زاج سفید و صمغ عربی بکدر ربع شقال عمل صاف  
 سر شقال و صبا سازند را مک برنج و دیگر ص ماژو در ظل پوست نار بکری کل کوفه و بختیه باب و سر کوفه  
 و چهار ساعت بگذارند و در یک تن که چون گویند بچند جوش دهند تا اندک رطوبتش کم شود پس  
 از آتش فرو گیرند و در همان دیک بگذارند تا سه روز آنگاه سه اوقیه زاج سفید پاک و نیم ظل صمغ عربی  
 سائیده با آن مخلوط کنند و سه رطل دروشاب یا ل با آن مخزوج کرده اندک بچو شاند با آتش نرم  
 و ت یکسند تا چنان شود که قرص توان ساخت و اگر چو آهند بین البان یا روغن بادام چرب کنند  
 و قرص سازند را شب معده را قوت دهد و در آزار ساکن گرداند و جگر را صاف کند و شکم و حرارت  
 ساکن گرداند و اگر بیشتر خورند طبع اجابت کند و گویند است از صلیب سرد ترست و آب از ماژو در ترست  
 و نجیض از بهر دور سرد ترست ص بگیرند و روغ ترش و کیشب در جای بنهند و بانداد آب زرد فانی بر سر  
 می آید را شب این است مطیب ترش میگوید در امراض معده الرائب عظیم النفع ربوب انکفوا  
 و غیر از اینچو شاند تا غلیظ شود در ساطون بچو راه بهر بین هم و الف و ضم طما و سکون و او سر است که میازند از ترش  
 و ل با نادر رساین بفتح راه بهر یاسین و الف که تحت الفظ بندیت عبارت از یکی که از طلا و نقره و مس و فولاد و زنجیر  
 و سرب با هر کدام اینها کرب سازند ترش الالمبار و پاشیدن آب سرد بر روی از جو استقرافات است ترش  
 بخت بر نفعین حرارت غریزی و قوت آن اخراج ماده میشود و نافع است غشی و کرب را که حادث گرداند از غده  
 ص بگیرند آب سرد و سه مرتبه بر روی زنند و گلاب بهتر است رعیده بفتح راه بهر و سکون عین بهله  
 دال همبل و سکون تخماتی و فتح دال همبل تا فالو فتح است صفش در راه همبل گذشت بفتح راه همبل و کین  
 معده و سکون تخماتی و فتح فاطعانی است که از آرد و شیر میسازند و آنرا التی شیر میگویند و  
 می پردازد در معده احراق نکور شد و روشنیایا خضر آن بقراط است و معنی آن جالب  
 و گویند در شیشار ابر باقی روشنا با گویند و بعربی حجر الروشنا یا و حجر النور نفع میکند  
 ضعف بصر و معده و غشاده و سلاق گرم و خیالات و جرب و حله و متبل و اجنه  
 و بیاض عریق را و حافظ صحت عین است اجزایش چپاده است ص برقیشای زکی



دقعی: واقلیمای قضی: و بوره: بکدر بعدرم: زبد البحر: بلیله کابی: زنجاره: بکدر متقال: زعفران: بمرق  
 بکره: دار فلفل: صبر زرد: نوشادزه: بکدر یک متقال: مقاطیس سوسه: وراحت که بازده مرتبه یا بیشتر  
 باب کرم شسته باشد بکدر چغقال: مانند عصار در سنگ سماق بسایند و در شیشه نگهدارند و سبایا دیگر  
 و گویند و سبایا بفتح را: جمله و سین جمله و فتح تحتانی و الف و فتح فون و الف ثانی بلغت یونا بمضی:  
 مقوی البصر و جابجرا الوهن است و گویند مخرج آن فیما عورس است تا فیهست ضعف البصر و غشاوه  
 و جرب و بل و ظفره و بیاض عین را مجموع سازده جزوست ص شایخ شسته: نخاس محرق اظہیما  
 قخته: نمک شسته: بوره انزی: فلفل سیاه: و سفید زبد البحر: بکدر چهار درم: دار فلفل: صبر سقوی  
 سیل: بکدر چار درم و نیم: زنجبیل: و آمله: بکدر دو درم: زعفران: نوشادزه: بکدر یک درم: سبایا  
 و شمع طبعی بجهت قوت بصارت نظیر ندارد و مراره آن بجهت قوت بصره و فتح غیا لام خیرین را د پوستش دمعه و  
 چشم را از این میکند و غناش که از لحم آن گرفته باشد مجرب است در شیشی بفتح را و سکون باد که شربین مجرب و سکون  
 تحتانی لغت عربی است لغای آرده که از کج سازند و بهی و سفید شتهای و فلفله مصلحش سرکه و عمل است  
 مخرج آن فیما عورث حکیم است که مصنف در دست و هشاد رساله است علوم مختلفه در جمله تلامذہ حضرت است  
 رو بآنت که اص و در این میوه که باشد در یک سنگ یا گل یا این طلا یا نقره کند و میخشانند تا بقوام آید  
 پس خرد و زرد آفتاب نهند و بعضی اعتبار با آفتاب نیست آنچه سبب به است بیدار پوست و تخم پاک کند و در  
 جوی یا سنگی بکوبند و آتش را فشرده و صاف کرده میخشانند تا مرغ آن برود پس صاف میکنند و باز میخشانند تا مرغ  
 دیگر میرود و نصف آن تا میماند بصورت نصف زن آن شکر طبرزد یا قند بکند بجهت حفظ آن فضا و الا  
 بنگر نیست فرق میان بود اثر آنست که در رو بکدر فلفل آب فواکه شیر و در شکر شیر و آب فواکه که است  
 و قوت رو بکدر تا چهار سال است جانپوش میگوید سر فصل در زدن بهتقال ماند و در قوت  
 باقی بود و فصل خود را بنمود تا مزه آنرا ادراک تواند کرد در قوت خود باست قال شیخ السید یاکر نقابها  
 و بنی عصاره انبر ما یخمس عشره سنه قدتها یوناقه صفت طعمها کما کان لم تهر التبع عن قوتها نقلت عن خطه  
 و هم هم بالصواب الوحیات تمیبه صفا و ایا فاع با و طبع را نرم کند هر گاه سیسی در طبیعت باشد



و علقش را سکن کند ص گیکه ندالو و دانهش بیرون کند و در آن قدر آب بچوشاند که پوشیده شود و پزند و بردارند و صا کند و دوباره بچوشاند تا ربع بماند در آب درگ قابض سرد و خشک و مسکن حدت ص صفت سرد بدستور الو بسازند در آب فیتیمون مانند آن سهل مره سودا و امراض سوداوی باشد ص فیتیمون را یک شانه زرد در آب گرم تر کند با نش بسیار نرم بچوشاند و صا کند و قدر دیگر بچوشاند تا اندک غلیظ شود پس در آفتاب نهند و گاه گاه بر هم میزند تا خشک شود و اینعت از گرد و غبار محفوظ دارند در آب نار ص عدده را قوت دهد و چهار راز یاد کند و در دیگر اسودا و امراض دموی و صفرا و بر اسودند باشد طبعش سرد و خشک است ص گیکه ندانه انار و از پوست و تخم جدا کند و در ظرف گلین باشد لغاری کند و با چوبی که مثل تخمه باشد بر آن می نهند و میفشاند و صا می کنند پس در یک گن اسنگ بطریق کله را نو کند و بعد از آن در آب مسرقی و سهال باز دارد و ص صفت با نافع با طبعش سرد و خشک است ص گیکه نذر ما ناسیده که سبز باشد دانهش را سیر و کند و بکوبند و بفضا کرده بدستور سابق معمول ازند و اگر خشک باشد آنک را اصل کرده بکوبند و آب که در این سبب می کشند در آب سهال سودا کند برقی و اکثر امراض دایره راناف با و در زیر می که در دم بیضاج می کشند ازین بعد هم کفایت کند بیکه نذر بیضاج و مخلوقه کثیر در آب گرم تقوی عکند و بدستور فیتیمون بنسبند در آب قیروقی مطیب ص صفت مطهره شفا در دهان و سنگ قته تقوی عکند انتر گرفته بچوشاند و کف می سازند تا بقوام آید در آب نیم سرد و خشک است ص صفت قوت میدهد صفرا را نسبتا و خشک را سکن کند و حضرت سوم راز بدن زرد دارد و نافع است از قبا طلاء و لیباق العین ص دستور است که در آب گذشت در آب این سه راز در آب مطیب است محمد بن کر با میگوید که من از زرد در آب ساختم قوت آفتاب محموده قریب با فایند ششم و میدادم سهال فولکری منزه دار و ندادم همان خوب است که در بیضاج مذکور است در حین خنق بلغمی راناف با و بخورد و خون بنی ندانزاد او را هم و سستی از ازاله کند ص پوست جوز را با عصاره زرافه بچوشاند تا دو حصه بماند و یکی رو درین زیر عصاره و انگبین مصفی که بیخ قسط مثلث یک قط بچوشاند و گیکه نذر بکوبیده نیم و عطران بود ترکیب بکوبیده ساییده و بکوبی در آن کند و با میزند در آب غسل محمد بن کر با میگوید که تخم خنق نیز با ساختم و با منزه ایدام و کثیرا و سکر بیشترم و میدادم منزه و اگر اهیست دار و کثیر بودی

در امثال بلغم



و با سهال بلغم و در دسره گوش سودمند بودی و رب خطل مستغنی میکند طیب را از تلخ شدن دماغ عسبه  
 و یک شقال آن عمل ده شقال شحم آن میکند ص بگیرند آب خطل تر بر چه خواهند و بچوشانند تا اندک غلیظ  
 شود پس در آقاب زرد و غبار نکا داشته بر هم میزند تا منجمد گردد در رب خشخاش شافح نافع است  
 از لاتی که از سر سینه میآید ص بگیرند پوست خشخاش با دانه آن یک قطه در چهار قطه آب لغوع  
 یک شبانه روز پس در دیک سنگ بپزند تا فیه را شود صاف کنند و نقل آنرا جدا کرده باد و قطه آب  
 بچوشانند تا مزه در آن نماند پس صاف نموده یک قطه عمل یا نبات با هر دو داخل آن آبها کرده بچوشانند  
 تا بقوام لعوق آید و در ظرف نگهدارند رب ریاس سرد و خشک است التهاب صفر را ساکن کند و شتهای  
 آورد و مقوی معده و جگر باشد و مفرح و قاطع قی و تشنگی و غثیان و مسکن مدت صفر او برای  
 و سنت و جنون و بخارات و حترافات نافع است رفع مستی و خمار می کند و قطورین با صره را قوت  
 میدهد ص بدستور تلخ تریت بدند رب زرشک معده و جگر را سودمند بود قی را باز دارد و التهاب  
 صفر را نافع با و شکم بوسند ص زرشک تازه را با قدر آیمالند و صاف کنند باز زرشک پخته را با آب کج نشانند  
 تا فیه را شود صاف کنند و بچوشانند تا بقوام آید رب صفر حل مذکوشد رب السوس معتدل است قصبه شش نافع  
 باشد و ریش شانه را زایل کند و شکلی را قطع کند و قوت دویه حاره را بشکند و سره فرغی را ساکن کند ص بگیرند  
 پنج همک که فرج و بوی و بویو ناعلوف را گویند یا خشک آنرا خوبیا شده تا هیچ سیاه پوست نماند پس کوفه و چوشاننده و صاف  
 نموده بچوشانند و غفاری نخته را قباهند و هر روز بر هم میزند و از گرد و غبار محافظت می کند تا خشک شود رب  
 معده قوت هدی و غثیان را باز دارد و مقوول و دماغ و جگر و جهت خفقان و غیره نفس نافع است ص لطیفه  
 در بد دانسته عمل آوردند رب سیتش سرد است آفر در جاول و در رطوبت بیوست معتدل غلبه صفر  
 و غثیان ص سهال صفر اوی و قی آنرا دفع میکند و دفع میکند غم و الم سود اویرا و مضر سهال د موی است  
 ص بدستور سیتش برین بسازند رب ه قوت که قوت شالویندا و جماع صلیق و خاق دمو و صفر اویرا نافع  
 ص بگیرند شانه قوت بدست میماند و از پارچه صاف میکند چنانچه یکدانه داخل آن است پس بچوشانند تا بقوام آید  
 رب عر و هر دو خشک صفر نشانند و شکلی را ساکن و طبع را بوسندند و را باز دارد و نافع است از تهائند و خمار



و نیکو فشرده بیت که مسافران بحر و بر را از چهل و پنج فرسخ و کج و کول علی آید و هم چنین است آب یاس  
 و نارنج و ترنج و لیمو و صندل و سبب است رب قرصیا تشنگی نشاند و شکم بوند و سیلان فضل را آید  
 باز دارد وحدت خون و صفرا را ساکن کند و قوت معده بدهد و غشیان و التهاب معده را مانع  
 ص بگیرد و ابوالوی شیرین که از اگیلاس گویند و کوی آنرا که بر وزن عکله و چکه دانند گویند و فشرده  
 کرده بدست و غوره رب سازند رب لیمو سرد و خشک و مقوی معده حار و قلع خلط غلیظ  
 از به و مطلق آن و سکن غلیان خون و صفرا و التهاب معده و عفونت خون و شوره و سرخ و صفرا  
 و دمل و ورم لهات و حلق و کرب و غم و قوی صفرا و غشیان و تقلب طعام و مکنه تشنگی  
 و سیمه و جذب مواد حار و معده و جهت درد سرد و آری که از خلط بخار غلیظ باشد و تققان سودا و  
 و غشیا و فطر الغب و حار و سموم و ام وادویه قاله سودمند و در طعم بهترین و شیرینا و بهترین آن لیمو  
 که در عمان میباشند و لیمو را و بکار چوبین شق میکنند و دو چوبی کند و شکم بر آن نهند و می فشرند  
 نموده بقوام می آرند رب مور و معده را قوت دهد و حج و سهال و سویرانای با و نفث الدم و سر فرسود  
 مند با و ذیابیطس را زایل کند ص بگیرد تب تم مورد نازه یا خشک و مانند رب زرشک از ندرت رب ریح  
 این ریح کیست ترتیب کیش نیز همان دستور طلیحند که از این گیاه که بسیار آید می کنند و صداسه درم سهال  
 کند و اگر قدر محموده ترکیب دهند قوی با و بخت است و صابان ایسه سهال نیز بهر نسبت ص بگیرند  
 پیلند زرد و بشکنند و در نیشه کنند و آب در آن انداخته در آفتاب گذارند و هر روز شش بار شش بار می چنانند  
 تا آنکه بکین شود و طعم پیلند را بنامند و چند با چنین کنند تا طعمی و قوی در آن می آید پس آهار یکجا کنند و اندک جوش داده  
 بقوام می آورند در آفتاب نهند و هر روز شش بار تا یکسان شود پس نگاهدارند و سخن واضح در آن  
 سقر اطرس حکیم است که سقا و ظالمون بوده و گویند فیما عورس است که سقا و سقر اطرس است و او شکر داتا قلیس  
 شاکر دسلیمان علیه السلام و او شکر دلقمان و همچنین می شود تا آغانا میمون که شیب است هر سه  
 حضرت درین است علی بنیا و علیه سلام همه و گویند اهل روعن فستق را گرفت استعمال کرد و ظاهر این فستق  
 حلیان بوده که از فستق الهادیه گویند و در غایه و طیب و نافع است و در کسر دیابیطس بسیار مفاوون

نکار از آن



اتخاذ آن از طریق طبیبی الهیای یونان چنان است که از نار صاره چون باوند و زکس و خیری در یک  
 رطل زیت خوشبو یا کجند مشول چهار اوقیه زهر کند و در شیشه کرده پهلر و زرد آفتاب بنهند و گاه تا سه روز  
 از نار را آورده و بر آورده و روغن را صاف کرده ملو می کنند و پس صاف کرده نگاه میدارند و از  
 بارده چون نیلوفرو بنفش و گل سرخ در هر یک رطل روغن دوازده اوقیه ملو می کنند و همانند ستور مکرر  
 می کنند و چهل روز در آفتاب می بنهند و این بسبب سالم بودن آنست از تعفن و فساد و اگر در عوض  
 شیخ روغن بادام شیرین کنند شاید و گویند که در ظرف چینی یا شیشه زخمی کنند و چهل روز مقدار یک ذراع  
 نزدیک آتش دارند و همان نحو مکرر کنند چنانچه حرارت آتش بمقدار آفتاب باشد مجربست و ادویه  
 متخذه از صول و بند و رچان است که بگویند و در آب نقوع کنند پس بچوشانند تا خوب میزوزم  
 شود و قوی که دارد پس دهد صاف کنند و بار روغن اضافه در یک سنگ یا حیدر یا مس سفید کرد  
 با آتش بسیار نرم تا آب برود و روغن بماند و ادویه آنرا فاسد و ضایع میشوند مگر روغن بان و پهن  
 که با آن سازند سنگ و بدبو میشود اما طریق طبیاء هند چنان است که هر روغن که مراد باشد یا هر  
 که مطلوب است در یک گند و عرق کنند و روغن از آن عرق بردارند پس در شیشه کنند و در آفتاب بنهند و از قلی  
 آنکه بار روغن قه جال کنند که بمانند و همچنین است زردیشان و رات خشک و همه چون بادیان صندل و بجا  
 احتیاج روغن ندارد قاعده طبیاء افرنک در بند و رچان بنبت و نیون است که میگردند و رطل و ربت  
 رطل از موم خونی با دو اوقیه نمک در سبب چکا بقوع و اهنق و از هر یک رطل دو اوقیه روغن میگردند و روغن با  
 چون قه رطل بسا و جوز و خیره را میگردند از هر کدام که خواهد چهار رطل و میگردند جو کوفت با زای هر رطل یک اوقیه و نمک  
 و خونی ساد را از موم خورده با سدر پس و قبضه نمک دیگر اضافه میکنند و چکا بنبت و چکا کاب طربالت دراز کردن  
 که مایل از قه نامند و بسیارند و روغن از رواتی بیرون آید زهفت رطل فادیه هفت رطل روغن با  
 استخراج روغن انصم بطم و صمغ دیگر و اول آنها میگردند و صمغ دو رطل سه وزن آن اود و قبضه یک  
 پس چکا کنند در حال اول بروج آن بیرون آید و بعد از مردن آتش روغن آن چون هند که ادویه سفید  
 هر یک رطل روغن یا رطل آب ده درم موم خورده و چکر م نمک ساید و کند و بچوشانند تا آب نیمه آید سرد کنند



در روغن را از آب جدا کنند و همچنین مکرر میکنند تا سفید شود اما اطباء هندی کجور و روغن و سرکه و آب  
 نمکرم در شیشه میکنند و می نمانند آنگاه روغن را از روی آب میگیرند و تکرار میکنند تا سفید و پاکیزه میشود  
 و جهت عطورات تا مدتی مکرر میکنند بسیار سفید و خوشبو و لطیف میشود اما قوت ادنان با تغیر یافتن با  
 در فصل خود باست و چون تغیر کرد و بد بوی ساخت چنانچه استعمال نتوان کرد بکار نیاید و روغن سوسن  
 زیاد از هفت سال نزد این بیضاعت ماند و بعد از آن چنان سخت شده بود که تدبیر بدن نمیکرد  
 و بار روغن دیگر گل نیشد در قلعہ شام دیدم و بسیار بزرگ را میبردند و روغنهایت را به تعب تمام جدا  
 میکردند و بیرون می انداختند و می گفتند زیاد از پانصد سال است که این روغن را در این قلعہ ذخیره  
 کرده اند و باید هر شش ماه خبر گرفته باشند و چون بویستند که سخت میشود دیگر روغن بر آن ریزند و ادنان کباب  
 چون بان و بیسان و زیت و قط و کافور و موسک هر چه گهنه تر میشود قوی تر و بهتر است مگر اینکه چنان  
 شود که تدبیر بدن نکند درین صورت فاسد است هر چند قوی تر شده باشد و واجبست که روغن را  
 در ظرف شیشه نگاهدارند و الا چینی و سرش را استوار و محکم بوبندند و روغن چرب که روغن خشت نیم  
 گویند حکما از جهت کثرت منافع و سرعت ظهور دهن المبارک خوانند و خاصیت بسیار دارد و از نقطه شکر  
 و لطیف با و نافع است کسیر که آیفون رده با و با عقرب کزیده باشد و موسوی بر ویاند در لجه و سر و بدن  
 مندهست درد مفاصل عصبان و اکثر امراض بارده را قوتش یکسال ص آج رسنی سنگ آهک آب  
 چندانکه خوانند چون با دام ریزه ریزه کنند و در آتش گرم با کوره ملادی بنیدازند تا سحر شود پس بر آورده در  
 اندازند با سید اچیرس بگویند نرم و بطریق تنگس روغن کشند روغن آس نافع است از کله و دانه بصل و صندل  
 و هر مرض گرم را و مارت و باغ را بورد و مویر از این سخن نگاه دارد و هر چه ریخته با بر و مانند ص بگیرند آب مورد  
 سه جز و روغن کج و خضول کج و آبش نرم بسیار چو شانه تا آب و در روغن بماند و اگر جهت موا باشد در  
 در آفران مل کند و چون برک مورد کم آب است بگویند نرم و مانند ک آفبدره آبراش جز و روغن را کج و کند  
 و بعضی گل مورد را در روغن کج و خضول می اندازند و تا چهل روز تا آب میکذارند و هر ده روز یکبار روغن را  
 کرده درق را اعاده نمایند در روغن مله و بر سیاه و توگرداند و فطوحیا و تقویت عصبان کند و خروج مقدر

در کله



از این کند و بخت سرعت نهوض لظال بسیار و دندست ص آمله پوستیغ صنوبر مساوی کوفته  
 در آب بپزند تا ماهر شود و صفا کند و نصف آن روغن کبچد با نش نرم بچوشانند تا آب بپرد روغن  
 کبچک سوختگی را نافع باشد و مجرب چون باروغن کبچد مزج کنند و مالند و بانگ زریخ زرد سیاید  
 موبر است در ص گیرند کبک آب ناز سیده و کم کم آب بران میریزند تا نرم میاشند و بگذرانند تا سرد  
 شود پس در طغاری ریزند و هفت آب بشویند و آب چشم را شب بنهند علی الصبح روغنی که بر سر  
 ایستاده باشد بر در اندر روغن ابو حلسا به چوبه و یار لنگ کونید بفارسی نافع است و رام و جز  
 چون با قدری شمع بگذرانند چنانچه مبرم شود و سوختگی آنش را ص گیرند به چوبه و پوستهای آنرا از چوب  
 جدا کنند و در کبچد مفصل اندازند با نش نرم بچوشانند تا قوت خود را پس دهد و روغن بسیار سرخ شود صفا  
 کنند و بگذرانند روغن اهل و این روغنی است شریف نافع است مض و قویج و زرد لظال و فتر  
 و بایامه مناسبه فالج و امراض دماغی بارده و ضعف برودت قوی را و پاک می کند کتین و مشابه را و قوی میکند  
 دیدان و سودمند در غشه و شخ و جرب و قرو عقیقه و عرق النسا و قرقس و شقاق الیدین و الرطین با بالیدن  
 بگیرند قره العرق و کوبند بر پیش در آب گرم ریزند در مکان گرمی تاده روز پس بکاتند و بگیرند روغن زرد روغن  
 اخر مستی و مانده عصارا سودد و جرب حله و قویا بر ص نافع باشد و درده عصاب و فالج را سودد و جرب  
 هر چه خواهد باروغن کبچد یا بادام شیرین یا زیتنه در شیشه کنند و مکرر صفا کنند و گل را مکرر کرده روز یکبار تا پل  
 روز روغن صیدت بخت تقوه و غشه شربا و طلا نافع است ص گیرند تخم و در حراس روغن کشتند و اگر  
 بر کازا کوفته و فشرده باروغن زیتون بچوشانند تا روغن بماند همان نفع کند روغن اسد نمادان بکرو  
 و اقیقین و قضیب و مقعر و جماع و قطوران باروغن تخم نجره در لیل جهت نعوذ و سرعت آن از موده است  
 ص گیرند پستانرا و کبک بگذرانند در قویا یا نقره کنند و هنگام حاجت استعمال نمایند روغن سرب نافع است  
 این روغن سرطان کله و غانقبا و همه اقسام قروحات غیثیه را ص گیرند سرب صا کرده مکرر در قد هر چه خواهد  
 و کلکس کند پس در فل نقوع نماید و خشک کند تا نش مرتبه نگاه در جا سرد نهند ص میشود پس بچکانند با قلا  
 طونه یا یال الرقیه در اول آن سر کیر و روغن می آید و آخر روغن سقیل که نافع است کتلیغی را نافع باشد



مواد بلغم را بخلیل دهد باید در سکنه بر مهر های پشت کردن بمالند و در لقوه و فالج همچنین بر میده اعصاب  
 میمانند و بر عضو ما و فخر با ایتیل هشت است ص قیل تازه چهار اوقیه در یکن روغن زیت انحصار  
 بیزند که توان بدست مالید پس بمالند و صاف کنند و ماقه فرما و چند بیدستر و زعفران و قسط و در فربون  
 یکدیگر شقال : مشک نیم شقال ساییده ضماق نمایند و روغن شق صرب آب چسک خمر اسامینی  
 چون آب میچکد از نانش و مال در محال قستان او شک میگویند و در لغت بچلوی آب را او بود  
 مومره و شک نیز بچسک نزد یکت طبعش گرم و خشک است در آخر در چند دریم محل و مطلق  
 جصا و مخر جنین قابل این نافع است بو ذوق النفس را که از طوبت و بلغم باد و در کجا و در کین  
 النساء و فالج و موز و مفاصل قدر یکدنگ سرتی باشد یا مایه متاخص شق بکریل سه وزن اود و قضا یک  
 یکدنگ و در خارج اهل عرق آن می آید و بعد درون آن روغن آن و روغن نیامه سدر و می زریل یکدنگ  
 پنج ستاره قطره درم : سلیقه و قصبه لذیره : یکدنگ درم بحسب میسان : بمصلک یکدست دم کوفه در  
 کند شنباز و ز بعد از آن با کریل نیم روغن مورد جو شاند تا شرب و در روغن زرد روغن ان قار قیس  
 و فالج سکون امهله کسفا و سکون تخم اوسین بچهل روغن تخم ان سب روغن قار سیون روغن  
 بلغت یونان روغن آفستیمون و جگر و همه اعضا را در در گوش نافع باشد بقطره کردن قریب است روغن  
 با بوز ص بدستور با بوز بسازند روغن آفستیمون دیگر یکدست روغن عضا بارده و متواخا است ص روغن کین  
 قضاخ ازخ و آستین یکدرد و قهقهله و در زرقا نند روغن افعی در صیا نکلا و در روغن قانچا و طها نند  
 نافع است امراض بلغمی را هر گاه ش هفت ذر بخورند درم سهوه کند قوت بسیار بخورد و منشا بد کند و در  
 خورد ریپر شود و اگر پیستمال نماید کما از پی رحیل ظاهر شده با زایل شود و بیست سه میدان با ص  
 پنج افلی را و پاک بنویسند و ریزه کند و روغن خردل تسقیه بمالند و بقرع و ایتیق روغن کشند روغن  
 قسم دیگر گفته اند که چون هر روز یکدرم بخورد بفرمان میم علم و جل بعد از باس شیخوخ جان گردد و موی  
 سفید ریخته موی سیاه بر آید و اگر جوان بخورد بیست و دو که جوزی خورد جوان گردد ص گیرند پوست  
 در آخر فرقی در آتشک کند و چون بر میده یکریل و نیم روغن کا و اول مصفا کند یکریل در یکدست

الذی



و مرش مستحکم ساخته در بنا بر جو یا کندم سه ماه بگذرانند روغن انجوان بیفتخ سده و در رابول کند و مقعد را بجا بیشتر  
 بر دو و با سیرا بصلح آورد و صلابات را نرم سازد و لجمال را نفع کند ص بدستور روغن بابونه عمل آورند  
 روغن انیمون نافع است جمیع امراض داخلی و خارجی را و نافع است حمیات را قبل از در و روگاہ از ان  
 حب می سازند و سادوس گوید من روغن انزایمیکرم مسهل است بی مشقت و اذیت و میسر هم در امراض استفا  
 و جین را چنین سازند ص روغن انیمون بکوفیه: مسهل نفع آن: عنبر و درم: زعفران بخردم عرق می آورد  
 در ساق و اقصا ساکن میکند ص انیمون: و شکر: مساوی می کنند و قطعه کنند با قلاطونی شترش مسحت است  
 روغن انیمون پنج دیگر ص انیمون دو رطل: بکبریت مساوی می کنند و در بوتنه خاده بر آتش نهند تا کبریت  
 بسوزد و چیزی از ان نماند پس از بوتنه بیرون کنند و سخی کنند با غل مقطر و بچکانند از قرح و نیش تا سکه تمام مقطر  
 کرد و انیمون باقی بماند در قرح پس برابرش کردل کند و بصاعده شکر می کنند و بچکانند تا با بماند چیزی از صاعده  
 بیشتر نکند و تنه و هنگام قطعه کرد قری غبر و عرق دایمی دهل کند لطیف میشود و بعد از پدید آمدن روغن دهل  
 قرح میماند روغن انیمون قرح دیگر که نافع است فو قرح سرطان جرم و جرمه نیمه سیرطان اصل انیمون پنج  
 خواهند بگیرند و سخی کرده در ضل مقطر بچکانند تا سخی شود و صاف کنند و دیگر سیرکه برزند تا رنگش  
 ببرد پس صاف نمایند و مکرر نمایند تا رنگی در ان نماند پس بچکانند ضل مقطر مصبوغ را تا بچکند  
 ضل و باقی بماند روغن در زیر قرح پس دهن کنند در زیر لطن فرس تا چهل روز آنگاه صاف کنند  
 و بماند در روغن انجوان نافع است سرفه بلغمی و عرق التاس و مفاسل و استقا و فو قرح  
 و قلع بلغم است ص گل سیرگیند هر چه خواهند چون بهل معمول دارند روغن انجبره در رپول  
 و حیض و عرق و شیر و مہی و نافع است در بوار و بفضیلت کنج را بانند محکم با سبب و قطور ان در رطل چمن بدین  
 روغن قلم کرانیکه ضعیف است ص گبرند بندر الانجبره و در فراس روغن انزایمیکرم روغن انیمون نافع است  
 نواز از منیق نفس و در معده ریاح از او استقامتی لصل انیمون دو رطل در بست رطل انجبره و در وقیح بلغمی کنند  
 پنج شش روز نهند آنگاه قطعه کنند از هر یک رطل آن دو وقیر روغن بر می آید و باید در همان گرمی مغز را از روی سیرگیند  
 روغن اصل امراض بده چون تنوع و خج و مندر و خسته یا نافع با و حمل اوارم و صلابات ص گبرند پندیرا



و با قدری نمک بگذارد و در ظرف مضبوط نگذارد و روغن بان نافع است و اجاع و امراض بارده را بچون  
 فلفل و لقوه و عرشه و قشج و ختلج و محمل و ارام مگر و سپرز و بوا سیر باشد و ضماد آن با عنبر جهت نزلات بارده  
 و سردی دماغ و صرب و حله و تقشر جلد و قلع آثار قروح مفید و شرب کیشقال آن با آب و غسل هیچ قوی  
 و مهمل و با آب و سرکه جهت تنقیه جگر و سپرز نافع و بجهت درد گوش و در وی و طین و روغن فانیل مزین  
 و بوا سیر و شقاق کهنه و زخم کردن عصاب در دندان سودمند است و چون در دیوب و عطریات آن  
 کنگر که کشکج نشود ص بدستور بادام یا اهل بگیرند روغن بادامیان جهت سردی و در عسر النفس و ریاح  
 و قویج و در رطل و هیگاه و قوت باصره و ضرایح سنگ نشانه و کرده و اوجاع آنها نافع است ص بدستور  
 بگیرند روغن بادام شیرین معتدل است در گرمی و سردی و بغایت مرطب و موافق تشنج میسی و در  
 رومی که از تنی و ضربیه سرد و خفته و شرب و چکانیدن او جهت کرده و نشانه و عسر بول و قویج  
 و اعانه بفرج حصات و شرب آن جهت گردن سگ دیوانه و در دمده و با کثیره او شکر جهت سردی  
 و جهت تصفیه شش و روغن ضراد و سیه هله و جویباره مفید و نافع است چمن را و دوام تدبیر بان بر همه بوی  
 پشت جهت قهرس و روغن خمیده پیران سودمند و تخمین سرسام و ذات الخشب و غیره آن با آب گرم  
 نشوون ملل موثر و ضراحت ضعیفه است و مصلح صطک قد شربش تا شقال ص مشهور است بان  
 بگیرند چنانچه قویج مزه بادام و تقشر کند پس خشک است و بهاون چوبین کوفته تا چهار شود پس بریزند بر آن روغن  
 قویج همانه ای که است و چمن باشد قواوسین کیونیم و قیه است و قیه شش مشقال و بماند و خمیر کتیب سباعه  
 اعاده کند و بماند و خمیر کند و بیشترند تا روغن را پس بدیش روغن دام تلخ و بجهت محمود بدیش روغن  
 بانیلو و با کدو و ناروغن گل پس در کجاره آن یک قواوس آب جوشان بریزند و بگیرند روغن که از چهار  
 یک قاطول روغن میدرد روغن بادام تلخ در اول دویم گرم مایل برطوبت و محض و مهمل خلط غلیظ و در  
 معده و نواجی آن و با او نینا جهت درد کرده و عسر البول و در سپرز و روغن حصات و تخمین دماغ  
 قروح و طرب و خرازا و قطورا و بجهت درد گوش و در وی و طین و کشتن گرم گوش سودمند و آن مخرج خنجر و شمیر  
 و طلا آن جهت تابش بدیش روغن خسته زرد آبی تلخ و شربش تا چهار مشقال ص بدستور

در دانی



که روغن بادام شیرین است روغن بایونه گرم و خشک است با اعتدال اسکن صدر و شقیقه و خشکی پاهای  
 و پهلوی که از سردی باشد و درد در اساکر کند و تمدد و گرانتر آسود دهد و محلل بادامی باشد که در زیر جلد محسوسه باشد  
 تحلیل برود چون بر بدن مالند عرق آورد خصوصا با عرق خاص بدستور اقوان سازند روغن استق  
 عرق النساء و فاعل و اعیا و تعب نافع است صس بگیرند باشته را با بر و جمع عزرا بچشانند تا ماهر شود و آب  
 صفا کرده باروغن زیتون بچشانند تا روغن بماند و روغن برنج سفید و قرمز و روی و سر و بدن را زایل کند  
 برنج پاک را گرفته در روی مجوعه ریزند و تبر را گرم کرده بر روی او نهند و بشازند روغن سیاه بر روی مجوعه می  
 بردارند روغن برنج اسف فرج گرم است و چون مالند بر بدن موی بر ویاند و در همه افعال چون <sup>روغن فستق</sup> روغن فستق  
 روغن بسبب اسه نافع است ریاح و اسیر و معده و سرعت زلال در درجه خواص چون جوز بو است صس نیز با  
 جوز بو است روغن پسته مقوی غالیه با و خوشبو کند طعمه و سوسو آن با مشک جهت تقویه و تقوین حافظ  
 و تقویه دماغ مجرب و با عسر جهت زلاله و سوسا و مواد سوادوی در فرج هموم نافع است صس بطریق بادام بد  
 روغن کشند یا در فراس روغن لبط شمش بهترین شوم و گرم و لطیف و ملین و محلل با قوت نافذ نافع است  
 استاق و درم پستان را با راد با قلا و سود مید رسعال اشتر با و طلا در روغن بطعم باه را قوت مید هد بمالیدن  
 و خوردن شترتیش سردم روغن بلادر و آنرا غسل بلاد گویند گرم و خشک بدرجه چهارم و از جمله سموم و محل  
 و مسخن و ملطف و مفرج جلد و جهت امراض بارده دماغی و حصان و رطوبی و تقویه حفظ و ذهین و رفع رطوبات  
 و بطن و تقویه اعصاب و رفع سلس البول و نسیا و فالج و طقوه و غشه و ضد روجتاج و قطع نایل دوم و خیالان سایر آنرا اول  
 نافع و بخوران تکرار مستطاد با اسیر اما مضر و درین محرق خون مهورت پوست با و جوشش آن و بدن جنون سرسام و  
 مسلسل روغن جوز و مغز آن را آن مارا اشعه و روغن و هندوانه و مقدار و متقال او مهلك قشر تیش از ربع درم تخم  
 بدش پنج وزن آن فذق و ربع آن روغن بلیسان سرد آن نظر روغن بلیسان الحقیقه روغن بلیسان  
 صمغ ذخی است این است که خالص از اجزای و با سر نشویند پاک میشود و اول از نجر حضرت محمد علیه السلام  
 علی بنی ا و علیه السلام در عین الشمس باغ فرعون بهم رسید و باز بر طرفش و دوباره بحضرت علیه السلام شد عاگردن از نجر  
 آنحضرت بهم رسید و حال معدوم است این که روغن بلیسان میگویند روغن شام است که اعراب این



الطهرین از بر روخف و صفر اجمع می کنند و این فقیر یا ایتام بان کوهستان رفته در نقش شبیه است بدخت  
 تبه الخضر اگر در ورق که ریزه است مانند ورق مغزوب از میان سنگ می رود و بعضی شبیه ام میغان که  
 فرقی نداشت مگر اینکه این را خاری نبود و همان شکل و ستهما از شاخهایش جدا بود و قسم دیگر از آن فرغوش  
 فروشته چون بید مجنون و او را قش بسیار کوچک و بعضی کم درق و قسمی پر ورق و در بولی و طم شبیه بد  
 بطم صغیر که در خراسان دانه آنرا کوب میگویند و این در پانزده هم سلطان بود و هنوز دانه اش ز سید بود و در سل  
 ثور و نوز نیز دیدیم و در آب شاخهایش بکار میزنند و قطره قطره روغن را میگیرند و در ایام و در و در علاج  
 در باب السلام میخ می کنند و بدل بلیسان میزنند و مردم بهیچ اسم بلیسان میخند و بالمراف میزنند  
 و این نیز صمغ اوست و سایل است چون کهنه شود بسیار سخت میشود و مخان این روغن در زرد در آب  
 چنانست که قدری را بر سر کاروی کنند که در همان مکان بسوزد و نشه نکند خالص اوست و آنکه  
 بدست میآورد و با نگشت <sup>که بگفت</sup> لم یعمد دست چپ پذیرگوست و فی الواقع روغن بسیار خوبی است و اکثر  
 امراض بارده را نافع است و در همه افعال و خواص قریب است به بلسان حکایت ضعیف  
 بنمیدارد ایام نفاس خواهش بخیار و همدان بهم رسیده بود از سبب اندک عطشی و نوان او را  
 چند روز شبیه بذر صید و خیار داده بودند و همدان و خیار بسیار هم خورده بود و بکر در رفته عارض با شده بود  
 جفت شده بود و بدش سیاه و زبانش گرفته ماند میت چس و حرکت قاده بود و خوشی و معالجه ممکن نماند  
 روغن گفتم تمام بدش را ندیدم کرد و ندید بعد از یک ساعت بحال آمده شفایا و همتیج بر تبه ثانی نشد و هم چنین چندین  
 مرتبه در وجه ظم و حذر کهنه تجربه شد بعینه در آن خاصیت بلسان موجود بود و بعینیت که خواص بلسان  
 حکیم عظیم باین بنحیده باشد چنانچه در قرون سابقه درتی چند سال شیمیج معدوم بود و هیچ وجود نداشت و در  
 مرغان که دی است از دماقتند و یک چند وقت از عوان در مکان هست و چون انجش در شکل به شیمیج است  
 در ابی انگار دانشمندی تحقیق نمایند و ام آنرا استعمال کرده قوی تر و بهتر از شیمیج یافته و آخر عطاران  
 خرید مبروم میفر و خشد و طلق در مدد و در میگردند و شفای یافته و درین چند سال در خان آنقدر تم  
 میگردند که تمام بلاد را کفایت بود و اهل آن ده موجب میگردند که ما هرگز ندیده ایم بلکه نشینده ایم که عشرین ششم

کتاب



کرده باشند چون شکر فراوان قوی و متردین بسیار آورند تخم از دختان بر طرف شد قنار که  
 حسن الخاقین را منفعت بلسان است که زول الماء را با کمال فایده دارد و روشنی  
 چشم را بفراید و سردی رحم و عسر البول و سیمم سموم چون غایق الزمر و افیون و قطر و لیس هوام را  
 باشد و چون دود آنک با طنج یا سخاوه یا شامند سنگ کرده و مثانه را بشکند و بر آورد و امراض  
 بلغمی چون فالج و غشه مزمن را مجرب است شربا و طلاء و ضیق النفس و ربو و نفس الانصباب درد  
 گلو و حرقت بول و سلس البول و امراض متعدد را مفید و تصادش بجهت استرخاء و قضیب و رفع از  
 و تغییر رنگ و خج و درد های رطوبی و جراحات و پاک کردن چرک سودمند و حمل آن معین عمل  
 و در درم و قطور آن در گوش را مفید متجانس باید بسیار تیره و یا بل سبخی باشد و زود در آب  
 حل شود و آب را بقوام شیر کند و در آب کشند و شیر را بجز سار و دو شیم چون همانند و آب کشند  
 از آن نماند و در پیشیدن آنک باز آید و با قبض باشد و هر چه غیر این باشد شش است افوی خوش  
 بسیار است این ضعیف است و در روغن کشید بسیار جوشانند تا سیاه شد بعد از یک سال از روغن لیساق کشند  
 که در تجان کوروش تا چهل سال و بعد آن که وزن نیم آن یا دو وزن آن تیون گهنیت یا روغن ازنی که بپزد  
 در آن جوشانده باشند و گویند روغن سیاه است اگر روغن تیون با هم قناد مثل آن آب بچوشند  
 تا آبها بسوزد و در آن فعال از آن بهتر استند و گفته بدلتش روغن وادی یا روغن ناچیل و دانک و نیم  
 زیت گهنه و گویند روغن ازنی مثل آن و نصف زن آن آب کافور و بعضی گویند که نیم برابر زیت گهنه  
 و آب میمان یا دو وزن زیت خالص و بعضی گویند در امراض بارده روغن آبر و قدرش تا نیم مقال و  
 بلو معدنی چون شامند و مقدایه درم بشکند و بر آورد سنگ زده کرده را مجرب است عسر البول اصل که بپزد  
 معدنی چرخا بپزد و تخم کند و هم و زرش شوره و دانه با گوگرد بسوزانند و بویا متعین بپزد و بپزد با  
 آنکه در عرق نعنع کشند و درت بعد از آن صاف کشند عرق و نیم جن بسوزانند بشوره یا گوگرد  
 طریق و بشویند و در عرق بچوشانند تا وقتیکه حل شود و بپزد از عرق را تا غده شود مانند کاس حل شود  
 این رنگ جکحل الرطوبه علی بنده المتوال استخراج اذنان جمیع الاجار روغن نیمه با دام در خاک اندک سید علم هر چه



غسل الصلوة والسلام فرمودند که بر شما باد بر عن نبضه بدینکه فضل روغن نبضه بسیار روغن با چون  
 غسل این سیت است بر سایر مردم و بسند صحیح از حضرت ابی عبد الله رضی الله تعالی عنہ منقول است  
 که بدستی که روغن نبضه گرم است در زمستان سرد است و در تابستان گرم است از برای اجامه و  
 از برای شمنان و اگر بدانند مردم که درین روغن خاصیت است هر آنکه بر او قید را با یک دست  
 قیمت کند اطباء گویند خشکی دماغ گرم و بخوابی را زایل کند و صلابت مفاصل را نرم سازد و جرب را فایده  
 تمام دهد و بدن را ملایم گرداند و صحت نافع آنکه هار و چون کند و دماغ را قوت میدهد و با غنای  
 فعل الفعل روغن گل که آنیکه قطع میکند بحال و قشرش را و ساکن میکند حرارت قلب و تب مطبوعه  
 روغن نیلوفر است در تحلیل اورام صلبه نکت و نصف نش اهل ص مغز را دام شیرین شاد را و غیره و بکم  
 و زمانی در اقباقا هند را طوبی نش و این نیز چون آن گل نبضه تازه با مغز بادام میزنند و در بطریک را  
 بزرگ کرده بدو نفر حرکت میدهند این یک طرف آن اطراف این هر نبضه کم شود دیگر میرزند و در  
 با زیر مرغی و علی اصباح نبضه که در او کرده نبضه نمیکند و در دیگر آنیکه بیشتر و خشک کند و بطریق  
 میکند و بعضی نبضه تازه را با بادام شیرین مخلوط نموده مساک یا نبضه دو وزن در خراش میکنند و در  
 میکند و قوی بطریق روغن گل بسیار در وقت اول فصل است و روغن سنج نافع است در صفا و مسرور و  
 و حوطلان جهت رفع بخوابی و در در خراش و قطورش جهت در گوش و حملش فزیل است و جهت مانع  
 شتر چوپور را بکنند و جانند و مگر کنند دیگر زود و چون را بنج سفید را با نصف آن تخم کاه و شلت  
 گویند روغن گیند تریاق بر سام و مواسن یا لیمو یا تندرست شتر با و تندی و معواصن نیز اینها که وقت  
 گرم شتر در اقباقا اندک خشک نموده بگیرند و در شتر قدیم گویند گیند گیند روغن اسیر فایده کلی دهد و اسیرا و در  
 از اساکن گرداند ص مغز در روغن زرد آلو بکند مردم مقل در دم بیعیه سایه بکند مردم در دم آمیخته بخورد  
 و مقل را در آب کند ناسل کرده با هم مخلوط کنند و جانند تا مردم شود پیش معقد را بدان جرب زنده  
 بو اسیر بیکر که همان فایده دهد و مجرب است ص روغن دانند و آکوی تلخ در دم بیعیه سایه بکند مردم  
 در دم مقل را در دانان جل کنند روغن بو اسیر بیکر بخواهد در صراطین در روغن کبدر بریان کنند تا بسوزد

دانند و قی



و از روغن براند و باده دوم دنباله یعنی اتعاج بادنجان بسایند و روغن را هموم روغن ساخته اجزا  
 ساییده را با میزند و بر موضع بویاسه مالند و بجهت قطع خون بانگ که زوشتعال نمایند روغن  
 بویاسه دیگر که دنباهای آنرا ساخط کند ص گوگرد زوینج را با لمانصفه بسایند و روغن کبجد تسقیه  
 کنند و قلع و زئبق تقطیر نمایند و درین تسقیه دادن باید بروی آتش زرمی باشد و چون قوت سک را  
 مکمل بجافور حوضش کنند و هر روز تا نه روز در آنها بویاسه ظاهر بمالند سیاه کند و بیندازد و شیره  
 یا غصص تازه همین عمل کند و شیره خرنوب همین فعل کند و کافور صعد چون هر روز قدری بخورد و با  
 مسکه کا و هم کنند از این کافور خرنوب بزرگ ندانند بسایند و با مسکه کا و مخلوط نموده بردانهای آن طلا  
 کنند همه بقیقه و آزار و درد و سوزش همه برطرف شود و چون ششم سفید را بشویند و خشک کنند  
 و سبونی را پکنند و بگل گرفته و خشک کرده آتش دهند و بوزن آن ششم بزرگ و ملح کهاری  
 مساوی سه هفته بیانی بخورد تا مقدار که نیک شست برداشته شود و در هفته اول بیرون  
 می آید و در هفته دوم سرخ می شود و در بیوم فرومی قدر روغن بمی قابض است و شایسته است هر روز  
 که در آنخارش باشد و کجلی و بسری و کمودت جلد و قروح رحم و لیسع هوام و ضرر و ذریا روح را بخورد و آن  
 رحم را بقا تا طبع روغن شش اقطاب قطه قطه طبع رطل: از خرا و قریکینا زور بگذارد تا نگاه آتش زرم بریزد  
 کنند و سرش را با بگذارد و بر سرش ایفیا حصر بر بندد و غم جل در آن بریزد و دنیا بگذارد تا قوت آنرا بگیرد و  
 روغن بمی ناصحت جهت تقویت مدهص بگریز باینی و طبع و نجویسانند در آن سبل: و در نقل بسیار مصطکا  
 افیتن رومی بگذرد و بیلو شدم بعود هندی خنقا یکساز و زیر کج شانند تا بیرون رود و قوت ادویه  
 پس بوزن آن روغن گل داخل کرده بچوشانند آتش زرم تا آب برود و روغن کاندرو روغن دیگر که انوا  
 ضعیف مدهه را از این کند و روغن گل سرخ بگریز آب مثل چوشانند تا آب درین خرد و مصطکا بگذرد  
 نسل بگذرد و غیر خام ربع مقال ادویه را ساییده و غیر ادرا کند اخته استعمال نمایند و اگر غیر تا خوش در آن  
 فکند و در آن بگذارد تا کام جوش آن روغن بگریز و خشکست در بده دویم غمش کلکف و حرب و تسقیه  
 طبعی و حسب القرع و در مفضل انقلاب هم وصلابانی که در عصا یا شاد ز طوبی است نافع با و سبل بلغم بوده







میکند صلابت و سطنات را از این کتف و منش را در دشتی جدا و اما آنرا ص کبیر نه بیضه هر چه خواهند  
 و نه ش را صل کرده دشتی بمالند و نزدیک آفتاب یا آتش دارند تا روغنی که دارد بچکد و الا بطریق اول  
 کبیر نه روغن بیضه دیگر که چون مکرر بقیص ماند قوت قوی دهد و عین را بحال آورد و اگر شور است  
 ظاهر شود مکرر بمالند و اگر رنج دهد بچند روز از روغن اول بمالند و چون بهتر شود و بار بمالند از نختنه  
 یا نتر شتر و در زیر قیص کتف طلا کنند و گرم میکنند و بمالند تا با عصاب آن برسد ص سبک تخم کتان  
 زرد بیضه صد و بیست عدد نختت یک را بسایند تا مانند غبار شود پس باز زده صحت کنند تا خشک  
 و اگر تا سه روز بسایند قوی تر و فاعل باشد پس قطعه کنند و بعضی سبک را ده مثقال کرده اند و این بیشتر  
 مجرب میکند روغن بیضه دیگر که امراض بارده عصاب و اجاع بارده را نافع باشد و اگر بر روغن  
 بمالند خرد و ز قوت نیکو بخشد و چون مبرود مقدار یک انگه هر روز بخورد در وقت بدن زایل کند و  
 آورد ص زریخ زرد سیاب بجز روغن و قنطاریه و عرعره و زنجبیل و زعفران و دارچینی بمقل از نوق به کرد و قنطاریه  
 نوقه و نختت باسی و شش زرده بیضه آمیخته بسیار صحت کند و بار در بیضه گذاشته و ستره را محکم بسته و زیرش را سوراخ  
 کرده و بطریق طبع از کبیر خیر می زند که گناره آداب باشد و گنجایش هفت است بیضه داغ و آنرا سوزنجا کنند  
 هر بیضه که سوراخ و سه پایه قرار دهند بر آن بالا بیضه از غل بر زنند و با دست نندار و روغن آن کبیر در زیر آن طبع  
 طرف هند تا روغن از موضع آن بچکد یا این طریق تنگ کبیر نه روغن بیضه دیگر که این نیز اطباء هند و مجرب است  
 نزد ایشان و جمع اطباء متفقند که چون موضع بیضه را از آن که تراشیده باشند بمالند و مکرر کنند مبرواید  
 ص کبیر نه بیضه مرغ و نیم زشت کنند آنگاه زرده آنرا بطریق یکسان کنند و چند عدد گس ده را داخل کنند و مکرر  
 میمالند بر جا که خواهند و گویند اگر موش خورد در روغن زیت یا کبیر نه زنده تا مگر گردد و این روغن را کف  
 دست بعد از آنکه ستره کشیده باشد بمالند موی بر ویاند و پوست سیر سوخته باریت و را دم سبک است  
 و شو تیر محرق خمچین و فلفل مدقوق یا پنجه زخمچین و عمل و جب الفار و مغز بادام و شو تیر همه محرق و کتف  
 و مغز سر فر کوش همین اثر دارد و گفته اند که چون کتف را با روغن بیضه فماد کنند در خصاموی بر ویاند  
 حتی در کف دست و دودانچه و زربا پوست آن و دانه مرغ را بکفالت بسوزانند چنانچه ساید و دانه کبیر را سوزند



و بر روغن زیتون یا گل سرخ یا زرده عدد قفل ساییده بمالند همان عمل کند و بپوره ارضی و نوشا در  
یکدم سوخته با سرکه گهنه بمالند بویار در سه روز بشیر و تکرار آن در هر سه ساعت میر و مانند و از  
سخت روغن تا توره نافع است و جاع حاره مقعد و بواسیر را و چون کفهای یا را بدان هر سه  
و بر زمین نهند اما سگ نمی کند و سرعت انزال را زایل گرداند ص تا توره سیاه میگوید در شش  
گردن درازی کند و کل حکمت گرفته دهن تیشه را بموی سپ یا لیف خرا بگیرند و بطرفی که  
معمول است تنگیس کند روغن ترب در گرمی شیع بر روغن زیت گهنه است و گرم تر از آن  
چون در گوش چکانند در داسا کن کند و در حوالی کرده گاه و پشت و ز نار مالیدن در اربول کند  
و سنگ کرده و متاندر را بشکند و بر آرد و تدبیر آن جهت دفع شش که بعد از امر ارضی هم رسیده باشد  
و فالج و قوه و هتق و برص و خشونت بشیره و جلا آن نافع است بدش روغن دایم تلخ ص آب سرخ  
روغن کبوتر و چون با روغن بماند بهتر است که در وقت غامی دانه آن برک آنرا کوفته باشد و روغن  
آن می ترست و گفته اند که آب نهایی آن که بدو ورق با مقدار کمی قیحت اخراج سنگ نه مجرب است  
و اگر تر با سوران کنند چهارده درم بذال لفت در آن دهه و باز سورانخ آنرا سپاچه تر بکوبند و بگردانند  
آتش نیز نندنگ نه را فراغ کند و باید سه روز عمل درند و عمل بخورد روغن مساج بار روغن گل در کرده و در  
نفع کند و باه را قوت بدو قطور آن گوش گرمی صداع و شقیقه را زایل کند و مالیدن بدن برع را زایل کند  
و گردن خج دش را سودد هر روغن نعلب چون بر دست و پایها مالند یا بر بدن ز سر تا کجا بدارد و با زیتون  
بارده را سودمند بود چون نعروس فایج و عوطو آن آب کرفش مسا و در سه روز یکبار نافع ترید خرام است  
بفتح حیم و الف کس و او و کوننی چون بلاد جاوه میآید شپو است و می آن صمغ ضر دست که حسی آن  
حسن بخواند و مکام و میوانا و میلوین مانند خواش در بار در دغان ذکر شد و روغن همان دغان آتش  
که جوهر کونیند بدش لادن است و مصطک با توفیر تیش یکدانک و روغن جریضه را استوخ  
همه بکون گوید و در خکهای است میکنند تا ضر برودت آنرا زایل کند محلل و ملطف است و طلا آن را در  
دندان صفاق رحم و تپها و در دمای بارده مفرغ با سود باشد و تحلیل گرم گوش و اورام صلبه کند و تف



سد اعضا کانی نیان فالج و لقوه و خلاج و کرانی سامعه که گفته شده باشد نفع کند شترش تا سه درم  
 در ملک سدر روغن چراغ ایشانست و عوض روغن میخورد و اکثر ایشان ماهی را در آن می سپزند  
 روغن جلعوز ه حب الصنوبر کبار نامند بجز کوبستان کابل و در آن ملک آن دیده نشده است  
 دو مکان دیگر در هم خیرشیه نیاز و که تاج و کاج کونید و این بیشتر بوستانی است و اینکه در عراق حب الصنوبر  
 نامند جلعوز ه نیست در ملک عرب چون مسقط آنرا میام کونید بحرف الف اول بادام و در فخرش  
 خیرشیه بجز است و شترش هم همان شکل مگر اینکه چون بشکند مغز طولانی شکل مغز جلعوز ه در آن مانند شیرین مزه  
 و بی تاثیر و اهل هند دخت این را دخت نار میگویند و همیشه در تخموز و شاد در میان برف سبز فرم باشد  
 و قطران را از روغن آن میگیرند و روزی میگویند و در کابل اکثر در نا و در وازه های که از جوب است و بسیار  
 خوشبو است و بارش شبیه یار ناز و واز میانهایش دانه های جلعوز ه موجود و روغن آن را فایج و لقوه  
 و مد و کز و وعشه و استقا کرده و شانه و اوجاع مفصل بارده را مفید و سریع التاثير ص الطریق روغن  
 بادام روغن گیرند روغن جنبطیا نام امراض بارده مگر و سپرز را سود دهد و اوجاع مفصل را نفع کند  
 با بونه کلیل الملک بمرز بخوش و والسیاه: نسل الطیب: و رقیق: خاک: بکده درم: جنبطیا نام بارده درم  
 جوز بوا: بوزیدان: سورنجان: بکده چدرم: عاقر قسر: حاسه درم: اجزار ایملوب کرده  
 در سه من آب نجویند کتبا زور پس بچوشانند و صاف کنند و دو من روغن زیت یا کج  
 بر سر آن کنند و بچوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن جوز صراست اسعوط آن فالج و لقوه و وج  
 سودد و شرب آن همچنین و بطریق طلا نیز سودمند با و چون آکله و اوصی خیمه کالند زایل کند و این عصبها  
 و اوجاع بارده بقره و بوا و در العلب قمل مفید است آساندش هر روز و متقال هفت یوم اوجاع و کین را زایل کند  
 اما مغز و رو با عسل بدهند بلش روغن جوزندی و کذا با العکس ص اتحادش مستور بادام و بعضی کدکم  
 ستمو ملوای همان می بزند و سونیز و مغز بادام قلیلی و مغز جوز بسیار در آن میکنند و در آخر روغن آنرا میگیرند و جمع  
 امراض بارده بلغی با نفع میکند و سریع التاثير و مکرر تجرب شده است ترخا و لقوه و وعشه و حذر و شنج را  
 غلیظ سودمند است روغن زبلو اگر م و خشکست قابلین در سیوم و مفرح و مسکن و مقوی ه و غیر هم و هم معده و ک



دیگر و حافظ حرارت غریزی و مزبل اورام بارده خوشبو کننده عرق و بول و بوی دنان و محمل بریان  
 و رافع کلف و خش و عسر بول و فشیان و استقامی لحمی رافع و بر طرف کننده درد های بارده طبعی و  
 فالج و وعشه و قتلج و کزاز و تشنج و سودمند تر تش تاد و دانک با ما با الاصول و مانند آن صس بعینه  
 مانند فلفل است روغن جوز السرم و منق نوازل میکند مطلقا و مانع نزول آب است از چشم طلا هم  
 بگویند بریش و بقرق شراب بخوبی مانند پس در حمام ماریه بچکانند و روغن را بکینه ندر روغن حب اللم  
 چون بار و روغن زیتون و کند ریبا تا مندا عاده باه مایوس العالج میکند و روغنی که قلع منکوس گرفته با  
 چون بر عضا می تاسل و کمر بماند نعوفا و درد دردهای صعب بارده و سستی و سده عصاب از ایل  
 کند و خوردنش همان فعل کند و فالج و لقوه و تشنج را سود دارد و چون بر مهر های پشت و گردن کند  
 کمر رموی در حید و بدن برویاند بزودی و بعضی باین طریق کینه ندر صس شوختر بریان کرده یا غیر بریان  
 بست درم مغز بادام تلخ سی درم با هم بگویند و روغن کشندر روغن حب القطن او جاع بارده  
 نافع است و باز بدالج بر نزل سیاض عین صس حب القطن با نیم بریا نکرده بگویند و با چهار روش کینه ندر  
 تا یک فن آید و با چهار وزن آب گرم بر سر آن ریخته همان دست و پوستاند و در مرتبه سوم طریق کوه سبزه  
 از روی آب دارند و پوستاند تا آب مخروج بر طرف شود و روغن ندر روغن زردالو و شفا لولان  
 طریق کینه ندر روغن حبه الخضر گرم و خشک است بر ضد و میوهی و مصلح بلاد و موعه صبا دومی مزبل  
 بارده و طبعه و ترسان مصفا و از مفتحه شده و بر قان کوان در دکم و زانو و فالج و لقوه و با سه جهت جمع  
 و برودت عضا و تدبیر آن همچنین جهت اعراض مکره نافع و سودمند است اعیار او مقوی ضد مده بارده  
 بدیش مغز جو و گفته اند بسته و بادام است مسا و این ضعیف دیدم سر پوشیده که مدت معتاد بختنج و دب  
 از این طبع هم رسانید در تمام بدن بعضی سسل و غیره صحت یافت بسیار خوردنش مورت عطش تو لذت  
 و مصلحتش تا تاثیر قدرتش تا سه درم صس بدستور روغن بادام کینه ندر آب گرم میزند و میفانند تا در  
 بکشد و بعضی از ابلض اسان بعد از آن روغن را گرفتند در آب گرم میمانند و چلیب از گرفته و روغن را  
 بر بالایش ریخته روغن سیازدی بلان ترید کرده میخوردند در زمانها روغن حبه السودا حب البرک است

اول در



روغن حدید نافع است جمیع سیلانات را چون دو سنطارینا و عراف و زرف الدم و نفث الدم  
 براده حدید هر چه خواهند بنویسند بر که و نمک باره تا پاک شود پس آب صاف بشویند و در کبچر و آب  
 گوگرد و دوجر و آب در مکان گرم بنهند تا مل شود پس خشک کنند با تنخیف و آنگاه تصعید نمایند  
 و دیگرند صاعد روغن در مل رطوبت مل سازند <sup>مصلحت</sup> با الفاروق مل می کنند پس میرانند بر ازان و باره  
 می کنند ازان سرکه را و گرا می کنند تا میماند روغن در زیر قرع و منافع کثیره الما اول روغن صرغ  
 گرم و خشکست بدرجه سیوم محرک باه مدهین و محلل ورم سپرز و قائل چنین و قسام دیدان و تریاق تو  
 سوزی و رفع استرغای بدن است و اخراج مواد فاسده میکند و نافع است قویج بلغمی و ریجی را با آب  
 گرم و با محسل سرفه کننده در دپهلورا و ذایل میکند زحیر را بخوردن و بر شرح ماییدن و نافع است امرض رو  
 ص بدتور بندوات دیگر است یاد فراس بگیرند روغن مل گرم است و خشکست در سیوم محرک باه  
 و فتح سده دماغی و مزیل فالج و لقوه و عرقه و ریاح عصاب شربا و ضحادا و چون خسته کنند بان عرق الصبا  
 و در دم و برودت کرده و رحم را مفید است ص بطریق حرف بگیرند روغن خشک نافع است <sup>الاول</sup>  
 فتح شدیدان است تا چون بر عازله نکند و بان خسته کند و با ذلیل چکانند ص خشک کوفته درم پنجه  
 همادرم با شیر بخوره و روغن کبچر محلول یک سرکه و با تنخیف میجوستانند تا آید و در روغن ندر روغن  
 خشک دیگر عسر البول نافع است محرک ص بگیرند از آب خشک نهی سرکه و با تنخیف میجوستانند تا آید و در  
 با روغن صبی لبان جاوست مذکور شد حلیه تند و محلل و ملطف <sup>صلا</sup> و با منضج دیله برای پوسته  
 در روی هم میرسد و سوی و نیکی و رخساره و چون اندک آن بیامیزند شقاق را زایل کند و درم مقصد او با  
 کاف جهت جلا بشود مفید است و در حیض و سقط <sup>مصلحت</sup> منتهی جهت ص حلیه هر قدر که خواهند بگیرند و در  
 این جلد بر اریان کنند و اندکیت با کبچر بر سران کنند و بکس خون بگیرند بعد از آنکه میکوب کرده باشند  
 روغن طلسم بنوعی دیگر گلین و محلل جراثیم نافع است عملات رحم را حتما و هر ولادت او را ممتنع و زحیرا حقا  
 و نافع است بریه و سغه و حرق آتش و سبزی بدن هر گاه از سره باشد و پایها با شمع و خیسلان را چون  
 با دوینغنا سب و جماند ص حلیه نه مل : زیت شش رطل : تصب لذریه رطل : سعد و رطل نهیفت



و روغن گل کند و هر روز در کت عقیق بپاشد و بند سه مرتبه پس بغیرند و بردارند روغن حلیله نوع دیگر  
 در روغن نقوه مذکور است روغن حلیله کرمی که در زیر ایل کند و دوی و طین را نافع باشد و در  
 بر قویب مانند قوت دهد از او چون اندک قطور نمایند نعوذ و قونج و صرع و فالج و لقوه را دفع کند  
 مانند شق اند نمایند روغن جمص در قوت باه نافع است و چون با عسل با دو به با سیرتیب در نفا  
 مقام رویان باشد و اگر با شونیز استخراج نمایند در همه امراض باره نفع کند ص نخود را نیکوب کند و در قرع  
 مطین نموده بطریق تکلیس روغن کشد روغن جمص کرم و خشکست در سیوم و تند و یا قوت نافه و  
 بغایت مقوی و بی وجهت تکلیس در دندان و امراض نه مجرب سود میدهد و در دمای باره و  
 و قوبار اص نخود نیکوب را در قرع مطین کند چنانچه گلوئی قرع خالی باشد و از لیف یا موی در گلوئی  
 قرع کند تا به سنگ تکلیس آرد و نخود از گلوئی قرع بیرون نیاید و کوره ترتیب دهند که دو طبقه داشته باشد  
 که گلوئی قرع از طبقه اول بلطف نفل بیرون باشد چنانچه شکم قرع در طبقه اول ظاهر بود و باید قابل  
 قرع وصل نمایند و بطرف شکم قرع آتش سر کین یا زغال اندک بر او فروزند تا روغن از لیفها گلوئی قرع جدا  
 روغن معدنه سرد را گرم کند و چون بر مواند و بر اسیاه کند و حرق انساوا جمع مقال نافع باشد  
 در زخوش است ص ورق حنا چهار کس در مین آسچو نشا و صا کند و یک طبل روغن کنجد ضاگر و بچون آتاک برود  
 و روغن نذضا نموده نگاهدارد روغن بقول بقیورید و مسخ و طین مفتوح و شایسته امراض صعب جسم و  
 و فترق اتصال چون زان ماموم روغن بامیه نذ و صندبه و امراض رحم و صفاق و دم و انشین و در دندان بچون  
 میسازند ص بدستور نسبت سازند که این روغن غلط مجرب است را با شکر صفتش در قم مذکور است روغن غلط  
 مقوی آب است امراض باره و نافع با ص بگیرند غلط سبز هر چه خواهد و کینجک میسازند در آب از آن گفته  
 باشند و بچون شاند تا مهربان شود آنگاه صاف کند زیت یا کنجد را ضا نموده بچون شاند  
 تا آب برود و روغن بماند و اگر بطریق طباطبایند بگیرند بهتر است ص بگیرند غلط کینجک : و آب  
 دومین : و روغن پنج سته از بطریق کلاب یک شند و روغن را از روی آب بردارند  
 آن گاه خنجرید ستر آن بیا میرند و همه احتیاجش را با این طریق گیرند بهتر است زیرا که بسیار دیده شده که

دواد نیز دیک سوخته روغن ازان بهره نیافته و بحال خود مانده بلکه زکش تغییر یافته و هر چه بایات  
 است ازین قیل سبت کرد و یز یا سبکه داخل میشود و قوتش در اذنان روغن خود فحیم جا، جمله و زامحه  
 بغازی نوز کونید و از پوست و شخ آن روغنی میگیند و مشهور است بر روغن که با و از اروس می آید  
 موثر قوی و قریب و روغن بلسان و خوشبو و گرم است و خشک در درجه سیوم و قایم مقام آن  
 روغن حواصل قطان درین بلاد از اقطان میگویند و در ملک سیستان و گرم سیر بسیار بیاشد و  
 روغن زرد قریب بسرخي محلل و مطلق سریع النفوذ و دروق و عصبانوی و عصبانوی و متوسمی آن مین  
 عروق و جل و در امراض بارده بسیار نافع حکایت این ضعیف در سنه هزار و صد و هفتاد و دو  
 و ج غطی در درشدیدی و عظام طبلین هم رسیدن چاه دو شاز و زین پوش بودم و هر چه معالج کرده  
 بودند نفع نکرد و این مرض از اکل کاهوس که بر نهانیم رسیده بود و مجر داییدن که تبه زایل شد و بار دیگر  
 شدت سبک بود که در تبا از مرتبه اولی بدتر و درین بار چهار روز بخود بودم و چون صبح روز پنجم اند  
 پوش آمدم طبلیدم ماییدن همان بود و در دردن همان مرتبه سیوم از خوردن سیاس بسیار هم سید  
 و با افضل آبی در شفا نمیکه با و بود و دبعیت نهاده زایل شد و تکرار تجربه شده مجرب است روغن حیا  
 استر فاعصبا و صفال و ا، التعلب حرام را در عصب ماییدن یده دهد و نافعست قوبا و هق برص سفه  
 و جلائی تار و تر خامقعد را و خشک بوا سیر را و بریزاندا خوردن یکده که هم سبت ص یکیند روغن کج چهار ل  
 و ما سیاد از شعد داده عددوزنده در دیک مسین کند و چنان محکم کتده سردیک که بخار شین نیاید و با تش  
 پوش دهند تا مار نادر روغن مهر اشوند زرد و چون سرد شود ملاحظه کند که بخار آن باغ زرد روغن صرغ  
 سیدانجه است روغن خردل خنقاو رحم و پها آینه و تحلیل درم کوشن درم کاسخت نافع باشد و گرانی بسیار  
 سر چند کتده باشد سودد و فو لاج و امراض بارده را دفع کند شرتش سه درم ص بدستور روغن بادام بگیرند و رو  
 خشک لفظ فارسی است بمری خشک پندی گوهر و نامند و گذشت روغن خنقاو چون بدستور رو  
 کل کیند مسکن جرد کا حاره و اوام و شرب آن بخت که و سر قحاره و قطورش جهت کوشن سفید و گرم  
 از او سوزند و روغنی که از تخم آن کیند و سوزد و منوم چون کفهاد است با و بی بدان چرب کیند بسیار



روغن تخم فاش عرق النساء و اجاع مفاصل و فالج و عشته و در درانورا با جالیدن زایل کند و در  
 قطر در جلیس چکانند بر اندوگرفتی از اسودد در ص خفاش بزرگ هر چه خواهند در روغن زیتون یا زیت  
 بچوشانند تا ماهر شود و صاف کند و گندارند روغن خل مشهور است بدواء الهیست جهت  
 شوری که در صول شعر و مسامحه به جهت جمع مواد لطیفه تحت جلد و فراس و صرب و کعبه  
 ص روغن گل سبب متقال با بود متقال هر که بچوشانند تا روغن جانند فریون و تیطیرج هندی  
 و کهر با و در تیانج: کهدا لکی: و کاغذ سوخته: و دایمی: و دانه ترنج سوخته: و راسخت: بکف متقال  
 در او در آن حل نموده استعمال کنند روغن خلوق: آماس: حم و تنج: بلخی: را سود دارد و همه امراض بلخی را نافع  
 باشد و حرار غریزی را بر فروز گرم و خشکت نافع است قرطیس را چون بر سر مالند و متشاق کنند و  
 بر آن منافذ که داخل نخیر است و نافع است جمع نده را و پاک میکند قروح را و صلا با هم و نفع ام از قروح  
 جنبه را که در آن به رسیده باشد که با هم و غفران مغز قلم بالصف آن روغن بند و عوض کنجیزیت آفاق  
 اندوکی را پخته کرده در ص غفران حلیم باشد صم: قصب اندزیره چند صم: همی کند صم مراد رسد که خوب ساند  
 حل کند و غفران قصب را جاش در رسد که کند و روغن صم: را با این ساند و کف بچوشانند نرم تا سر که  
 برود روغن حل کند و روغن متقال و مانا اضافه کرده اند روغن تخم ماره این تخم کونید و حل نیز کنند  
 صم کینه اندازد در روغن زیت یا کنجیزند بطریق خفاش در گوش و خفاق و بو بهر از ایل کند و بکند  
 عمل آن را ایندازد روغن خنیز را بنیوس گوید که پیری نمک آن یا میسای خالص کری در زار از ایل کند  
 و مغسول آن و رام ماره و شومره را فایده میدهد و با فلفل و عمل سمرق عموی بر ویاده و کندن آن صحیح است  
 سودد در درجه و مقعد و سوختگی آتش را نافع باشد و اذیت سرما و برف را دفع کند البته و اگر از استخوان  
 آن بطریق تنگیس روغن کشند و با چه را بدان آوده بر قصبه نینب و بورق پیدا بخیر به بند مخلوق را در سردی  
 بکند و همین تا بهفت روز نشاید که درین مدت آب بیدن نرساند عمل کند و باید در ظرف چینی نشیند  
 روغن گل سبب نافع است در گوش که بر او تصحیح شده و در روغن متقال را و بو اسیر را بطلان کردن و مالیدن  
 و خنیز را سحر و حاصل بدستور روغن بکینند روغن صم: چون با هم صم: کند متشاق مقعد و کشتار

الذکر

زایل کند و ملطف باشد و چون با چلیپ بندالغیا بخورند سنگ شانه و گرده رنگند و بر آرد و قه  
و او جاع بارده را سود دهد بنا و حمل اندر خض و صغیر خنین و طلای آن در امر رحم و مفاسل را نافع باشد  
و با تخم انجیره و عاقر قوچا که بمالند تقویه باه کند و مویرا قوت دهد و معوط آن مغش سده و باغی باشد  
قد شتر تنس تا چهار دریم است ص گینه نکل نسوی زرد را و بدستور روغن گل چهل روز در روغن کنگره  
بگذاردند و مگر کنند در روغن در این صیغ می کنند و غنوت را و تقویه عضای ریشیه میکند و صغیر را بیاورد  
و چیزی با آن نمیرسد و در ولادت هر گاه بگذرد ببار طریق ص در این صیغ کوفه هر چه خواهد بود باقیست از  
در کلاب نجویساند و بچکانند بصفه خود در اکثر نرم یا خاک کرم سیرون می آید از آن سه جوهر یکی سفید  
و دیگری زرد و سوم سرخ حار پس بگذرد روغن آنرا از روی آب روغن در این صیغ نفع دیگر ص بگذرد در  
بجوهر باقی مع کنند در کلاب است چهار ساعت پس بگذرد ص و بنیق و بردارند روغن از روی آب روغن  
و در ششگان سهال و ضعف معده را نفع و در این صیغ در ششگان که بپندی که با ممل  
کویند پوست درختی است سرخ چهل و نیم تقال بنوع و بلسان سی و نیم تقال قره قند ص بگذرد در روغن پازره  
شغال نمیکوب کرده باشد صد و پنجاه تقال روغن کنگره بدستور معمول دارد روغن در آب کرم است  
و خشک در درجه بیستم طلایش مفاسل قدیم را زایل کند و بر ص در ادا الثعلب و سر قه بار در نافع با و شکستگی استخوان  
و سیرون قنقن آن در وضع و کوفه کلی عضاد و کرم کردن عصاب و عضای باطن و کجرا از امفید و کونید اگر انار را تمام قه  
کنند و پستانرا مثل آن روغن زیتون آن گذاشته باش کرم کنند چنانچه در صغیر شود و کوب برود و ادا الثعلب بویاند  
و بولسیر و نواصیر و صغیر را زایل کند و مالیدن او بر بدن طفلان حافظه نضرتهای باطنی نافع آن با روغن در حاجبه  
ملین بابت و یوا و سودا و روغن طلای کرم آن سرجهت تا آنچه یاسودند و نافع است شقاق و ضعف و جمیع امراض  
یاسیر را و چون در کتب علم از معلوف کنند در صورت روغن ابتدای حزم را نافع باشد در روغن در اج تری  
قیقوی و روغن بفسار سی در بخار روغن مرعک قاری کونید با روغن از قی در کوش را زایل کند و حمل صلابا و عصاب  
باشد روغن در مضمه بفساری در کونید نافع است ناض و تهارا و امر اضرا دره استفا و درم باره معده و قاتل  
تمام دیدان است و صغیر و عصاب و حمل ریاح و سودمند است تحریب کزیده زیتلا زده و هموم باره و افواق



و محض را در درو کین و عسر النفس را ص بطریق روغن خجری بگیرند و دست و پاهای هندی تر است و آن روغن  
 روغن دلخین بچک ماهی است بغازی خوردن و مالیدن آن در در مفاصل را زایل کند و اکثر امراض  
 بارده را چون در جوف خطل بگذارد که اگرانی سامعه را نافع باشد ص روغن آنت که میگیرند پوست کز  
 و ریزه ریزه میکنند در دیک کرده میچوشانند تا روغن شود زیرا که پوست آن تمام روغن است روغن  
 دو ال زبل نافع است بویبر و امراض متعده را ص بگیرند خشک کنند از او کوفته بطریق سنگین روغن  
 کشاید ساید ه بارو روغن زیت مخلوط نمود و چهار روز در آفتاب نهند و از تازه پتروان گرفت روغن را  
 که بغایت قوی اثر است و بویبندن موی ص بگیرند زیرا بچ که در عراق عرب در نوع کونید بخار جهل و درین  
 کوچک بر وزن کودک بال و سرش را بر دشته و ساییده سه درم بایکوقه روغن بان بچوشانند با کش  
 بسیار می و با مشک و عنبر خوشبو کرده استعمال نمایند مگر تا موضعش آبله زند چون بهتر شود باز  
 روغن ذو حمة افنجیه است و در فصل بجزه مرقوم گردید روغن زهر ب از نخر بر کوس فرنگی ناخته  
 تهای عقیقه را بدستیک نزع میکنند عقیقه را و پاک میکنند عروق را و زایل میکنند جرم و برص و آنتک  
 امراض طره و بارده داخله و خارج را و قوت عظیم میدهد عقیقه را و فاذا زهر الامراض لاصحی لاصد و لا تعد فورا  
 شترترین قیراطالی قیراطین روغن آن بچید و جربت ص بگیرند براده طلا به چنوبند و کلک کنند زیرین بکشد  
 آنگاه ص کنند بخل مقطر و عقد کنند بر آتش تا روغن گردد و دیگر عقد شود و با زای هر وقیه از آن بکشد  
 کنند و بعضی میگیرند روغن طلا و حل میکنند در سرکه قطره یا آب لیمو پس میرانند از آن سرکه یا آب لیمو  
 مکرر میکنند تا روغن شود و اگر قدری مر و ارید ساییده داخل نمایند بهتر است روغن زهر ب  
 ص بگیرند طلا می کلک هر چه خوانند و در حل مقطر کنند پس بچکانند از آن سرکه را نگاه در زیر قوه  
 خلد و نیاق و ق مساجی شاند و نهند در موضع گرم چند روز دوباره بچکانند از آن آب لیمو یا عسل در زیر  
 میماند و روغن همانست روغن لاجت از حرعات بایند و فصل المتاحین کیم عماد الدین محمود و غصه  
 گوید که این روغن دو اعلی ای مقدار نفع و اثر ظاهر شده که از این روغن مبارک خصوصاً در انواع قروح و جرح و آفتک  
 و قوبا و جرب و شقاق است با و تمام داء الثعلب در دکوش و صدمع بار در اجرب است و جملگ کیمایان است

بک



جمیع امراض مذکوره را اولیای نافع و آزرده است و قوتش بر طرف می شود و هر چه گفته تر شود قوی تر شود  
 اجزایش سی جز است اما طریقی تر کیش چنانست که در کشتن سیلاب با تمام تمام نمایند و باید قدری سر که با  
 آب لیمو یا آن دو معنی بسایند و حای ساییده را اواض آن کرده میسایند و هر چه خشک شود آب لیموی اندازند  
 تا سه روز پس صمغ حللول در دل را اضافه آن کنند و بسیار بسایند تا مانند موم شود و باقی اجزای کوفته و پیچیده  
 را در آن کتد و مرفوع نموده باز با بقعه دست کتد و بعد از آن با کلاب ساییده در آن نمایند و صابون را با کلاب در آن  
 و بیه و موم را بکند از دو صاف کنند پس مجموع روغنهار را یکجا کرده صاف نموده در ریالید بگوشانند آنگاه بردارند  
 سنگ و شرف را داخل نمایند و هم میسایند و مکرر سعی کنند که هر چه بیشتر سعی کنند قوی تر و نیکوتر آید پس در نظر  
 و از گرد و خبار محفوظ دارند اما قانون استعالتش چنانست بعد از تصد و سهل و فراغت چند روز بجهت توبه  
 غیره و غیره سه مرتبه بدن را با این روغن تمدن کنند و ابتدا از میان دو ابرو در عرض چهار انگشت  
 تا تیر کردن و مهرهای پشت بمانند و استخوانهای سفید بارق و باز و همچنین آمده بمانند و روز پنجم صدیک  
 بهمان نحو در دینا در هم حصه سیومها بهمان دستور در روز پنجم بجام روند و اگر از تندیین اول دویم از صحت ظاهر  
 شود احتیاج بنگار نمانند و غذا بخورد آب بی نمک کنند و در جوش دادن تخم بستان افروز  
 در میان کشتیر خشک کوفته و پیچیده در آن پاشند و لعاب اسپرزه در در آن گیرند و بر پوست  
 ریخ بادام کوبی غرغره و مضمضه نمودن نفع تمام دارد اما الاجتهاد از سایر محوصات و بسنیات  
 و بقولات و فواید اتمار واجب دانند و از عوارض نفع و هوا سر ما و حرکت عینف و جماع  
 محترز باشند و رخت پنبه را بر پوشند هر چند نموز باشد که علاج کلی قهقش مسامست و این ضعیف  
 در مرض آتشک تیره و طی که انشاء الله تعالی کوفته باشد شتوالی سر روز را بیده و موجب یاقه و این فعل در سیماست  
 نیز آن مگر آنکه بعضی صلاح بعض دیگر آرزو او بدین میکند چون اگر در او بعضی گفته معدوم باشد باید سیلاب  
 باشد و گفتن تیره و طی کفایت باشد پس جد و اخطالی آزرده زربنا و جندی تیره بمصلک بکند زربنا و بند  
 صابون لغاری بمغاث بزفت رومی را تیاج بجا و شیره چلچلت بمقل ارزق بتق سبک بمصاف  
 بگرد و متقال سور بخان قط بجزی برک حنا بگرد و متقال سیماچ و متقال صابون زربنا و



با بونه روغن گل سرخ: و زیت کهنه: و زبس: و خمری: و موم زرده: و پیرا کرده بز: بکند و متعال: و اگر  
 کهنه و قوی باشد و مریض قدرت و توانایی نداشته باشد سیب را تا شش متعال کند اما تصرفات  
 که درین روغن کرده اند و قروح آتشک: تو تیا و مردار سنگ: و تخم خرف: بکند و متعال کرده  
 و عیقت: و حب الفار و عاقر قرحا و جنرا از سنه انداخته اند و بعضی روغنهار نیز بر طرف کرده اند  
 و اکثر روغن مورد ولدان و گل کرده اند و در مرض داد الثعلب روغن مورد ولدان اضافه کرده  
 اند و این تصرفات مناسب مزاج و وقت مریض موقوف بر حدس طیب است روغن را راتی  
 در قدیم سوسن آزاد را این نام بخوانند و گویند سوسن سفید است و این ضعیف کل سفید بسیار  
 خوشبوی تند بوی در کل قریب بیا سمن سفید و در بو نیز قریب بان مگر اینک بیا سمن شامش بسیار  
 بلند میشود و از ده ذراع در شام دیده شده و این زیاده بر دو ذراع بود در باغستان مدینه طیبه علی  
 ساکنها الف الف سلام و تحیه در وضعی که از اعوالی میکوبند بجز قریط و آنرا از اوقی می گفتند  
 و بزرگداشت و زرد آنجا عیالیز بود و العلم عند لید و چون علم الکتاب یافت و جامع عصابا و ستر فایز  
 حسن بدست خویشی از نذر روغن را زیاده بادیان کور شد و روغن بنفشه و سفید یا از ادرین ملان در تریاک  
 و شال سویان شال را بر پوست آن می نیند صاف پاک سیر می کنند و طبایع فرموده اند که از روغن آن چشمها را  
 و یا فلفل سحوط کنند فالج و لقوه و عرسته و امراض طوبی مانع و صداع و عقیقه و سبل و غشاوه صرع و صدراع  
 الحتم عبارتست از اطلاق تخم زایل میکند و مکرر با تخم قدیج بر شده فایده کرده حکایت شخصی از تریاک  
 بر سخوان سنی مابین هر دو تخم زده بودند در چهار روز لقوه شدید شد چنانچه آخر فریاد آب خوردن  
 عاجز بود این ضعیف مقدار و متعال و عن این بطریق و عن بادام کرفتم و روغن لقوه با میالید و این را  
 سحوط میکند و تا چهار روز سحوط گرفت هر روز آب بسیار زیاده از تخم زایل می خورد و چون بجز کور  
 و مهر های پشت او میالید تا باندک فرصت شفا یابد اگر مار طریقی روغنش را بگیرد که خطا را طبیب هندی  
 از تریاکه متعال شد بیک قدری بقوع کند تا نرم شود و صبح در شیشه مطین کرده بطریق تکسیر و عن شدند  
 آنگاه کام و در آن آب اسب آتشک غیر آن باشد چون بوزد و بار باندیک صحت تمام حال میشود و بجز



روغن زخم چون آزانده کنند و با چهار قطره روغن زیت بچوشانند تا مهربان شود و تدبیر بان  
 رافع جرم و داء الحید و داء الثعلب است و بعضی مردان خواش را میگویند و قومی موش کیر روغن  
 ریحان فایز و مفصل و درد زانو را توردن و مایلدن سوددهد شستن کیمتقال با نمبو قیو  
 آب زیره که افادیه در آن نخته باشند و غذای زیره باج و چون بمالند هم نفع میدهد ریحان ز  
 هر قدر که خواهند بوبند و آبش را افشوده نصف آن روغن کنجد مغسول با شش فم بچوشانند  
 تا آب برود و روغن بمالد و روغن زاج نافع است بهای و بانیه حرقه و طاعون را بفتح سز  
 و قطع عطش میکند یا بعضی اشتر بنام صیل بگیرند روح از آن بریده با آب میت آن بر لفظ کنند و نسبی نگاه  
 بچکانند قطره از باعرق و بر سر انده عرق را از آن باقی ماند روغن آن روغن زیت نافع است قروح عسیر  
 الازمان را با صمغ البطم یا عسل و قروح فیه را چون با شحم زیت مخلوط کنند تحلیل میکند صلابت و باق و چون  
 بر موضع موی کشند بر ذرایل کشد و قروح انف دیه و بواسیر و عاقرنایا و سر طاز را که پلا کند یا آنچه میسازند  
 است بان سوددهد زیت بچوشانند و دوزخ انفر ناک و هر دو را حتی بلیغ کنند این نهند در روغن زیت  
 و بند تا آب شود و آفر متعل شده پیران نماید و زیت بماند روغن این مکان طلب نهند تا حل شود و زیت  
 انگاه بچکانند مخلوط را تا بیرون رود روغن روغن زیت خشکی و شقاق را نفع کند کس بکینند هر دو زیت  
 بکند و متقال سیاهیده با آب متقال روغن و مغز کیند و بچوشانند و بر هم نهند تا غلیظ شود و لیکن همچنین در  
 آب سرد زیند و چون سرد شود و باره بگذازند با شش نافع مایه است آتش در روغن زیت و الو بوسیر را سوددهد و در  
 از از ایل سازد و از روغن نام ضعیف تر است صندل شام بجزا و خرا میسوزند و در چرخ میوزانند و بدستور بادا  
 توان گرفت و بدو روغن بچوشانند این ضعیف و روغن زرد آلوی تلخ در شمشاد فصل می میان می شود  
 آتش بدهد و آفر روغن خضران روغن بلوق است روغن زیت بکیند و قروح حضرت امام حتی نافع رضی الله تعالی  
 عنه مقبول است که در روغن زیت بنفشه ای بنفشه در دست و از خواص است که چون بر سر قضیب مالند و مشک  
 قدری بچوشانند و بعد از ظهر مباشرت نمایند تا قروح برسد و نافع است قروح معده و در کیمه و سل الجوان که بریده با مالند  
 صندل باقی زده است روغن بلوق نافع است قروح باطل کردن و خوردن نفع میکند قروح کیمه و نماند از هر چند سرد را





وپنجار و چوبش را عصا میسازند و غرغنه بر خار و درختش کوچک و چوبش بند در بند پر خار و سیاه و گلش  
 بسیار سرخ روغنش نافع است امراض سوداوی و بلغمی بار در او چون خدر و فالج و ادرار فضلاته و  
 قحط سد او و ارم بارده را نافع است روغن سم ابرص که بنام سی چلیپا سه نامند که بخار برز را تجلیل برود  
 چون بردار الثعلب و داء الحید و بر سراقع جانند موی بر ویاند و تولول و بوسیر را ازین بر اندازند  
 سام ابرص کیعد در یکوبه روغن کبچر باش خم میخوشانند تا مضمحل گردد آنگاه سه درم خاک ستم ماده گاو  
 در آن میامیزند و از برای داء الثعلب لادن کنند عوض سم ماده گاو و روغن سام ابرص بنوع دیگر که صورت  
 بکند و چشمهای پلید را زایل کند ص سام ابرص عددی خاک ستم ماده گاو خاک ستم که بند زیر کفش  
 هر چه خواهند اول چلیپا سه را در روغن خردل ملایم بریان کنند تا بسوزد آنگاه رما در آن ریخته بسیار  
 بسیار بسایند تا بیخ درستی در آن نمائند روغن سدای برودت کرده و شانه و رحم و سترخا و عصاب  
 و در کمر نافع باشد در دهان کن کند و قویج را بکشد و باد و نفخ را بخیلین برودت کرده شانه و بریزند  
 و ادرار بول حیض کند ص ورق سداب تازه را در شیشه کنند و روغن کبچر بر آن کنند و سه بازنگار کنند و زق  
 و هر بار از ورق اول صاف کنند روغن سداب دیگر در شانه و کم کرده و رحم و سترخا و در پهلوی و تحمل بیخ  
 وضع کرد و کرانی مسامع است و چون حمام نمویقیه میاشناسند عشته را زایل کنند و قنده بان بعضی قویج بر کوبند  
 سودا و روغن سداب یکجور آب چهار جز و روغن بیون ده جز و بوجوشانند تا روغن کبچر روغن کرومیر ادرار و سیاه کند  
 و حافظ آن باشد از سقوط و تسقوص بگیرند و برگ از او مثل آن مله را مخلوب کرده در آب هم که بکشد تا روغن سیاه  
 بر صاف کرده بار روغن کبچر بناغم بچوشانند تا روغن جانند روغن سرطین نافع است بولیمه را بطلا کردن حجر  
 در ویامیند موی از هر جا که خواهند بگیرند چنگ نهی و هر یک را در نصف ساندیس سیزند و آگ زیت  
 تا جوشد و آب بر طرفش و در روغن جانند و شربت ق خواب بمالند بر پیش و بخانند و علی الصاب آب گرم بپوشند  
 زدیگ بشویند پیش آنکه تا وقتیکه حاجت بان جانند روغن نافع است برودت معده را صعد کوفی یکا و قیه دو  
 شیار و در آب تخم قلع کندی که بچوشانند تا وقت خود را پس بدباش خم آنگاه بمالند و صاف کنند و چهار سو  
 زیت صاف اضافه کرده بچوشانند تا آب برود روغن سر فصل در مذکور شد روغن مسکن کرم و خشک است



در هر بیوم تند و تیز و قائل دیدان و خنین و مدربول و حیض و نافع است ربو و تهقا و او جاع و قائل  
 و تفرس و او رام بلغمی و تهامی آرزو و سود میدهد صرع و خدر و کزاز و فالج و لقوه و غشته را و نفع میکند که  
 کی هوام بودی و هموم را و مهمل است قوی و زایل میکند آثار جلد را ص کبیر نیکو و بطریق شوق اخذ کردن  
 نمایند از آن روغن سندر و مس نفع میکند جمیع امراض درغ و عصب را چون صرع و تشنج و فالج و دفع میکند  
 جمیع هموم را و زایل میسازد امراض و بانیه را آب قطر اسالیون و انواع امراض مثانه را و قوت میدهد به  
 همه اعضای رئیس را و تهامی بخشد از زلزله منزه و زکام و امیسه تریه نقطه و لفظان و خاصیت که با دار  
 چون باین طریق کبیر نفع سندر و مس هر چه خواهد باشد مثل آن ریک ساییده بچکانند بمایل الرقیه پس  
 با سرکه بچکانند و مکر کنند تا چکه مکر که و بماند روغن در زیر قرصه و بعضی دیگر میسایند که با با با عرق شراب چند  
 روز روز و عطیتری کنند تا روغن میماند در نخل قرصه و این سهیل طریق است و بهترین آن روغن سندر و  
 قتم دیگر بجهت شفاق بجز عضو مجرب است ص بار و روغن بادام سایید و حل کنند و آب تریه  
 نرمی بقوام آورند و روغن سندر و مس دیگر که معروف است بدین الصوابی نافع است جرب گهنه و فاصلا  
 خایره و او رام مقعد و قوبا و الیام جربا مات و رفع آنها میکند ص گویند سندر و مس را بار و روغن کتان  
 بقوام می آورند و روغن سنبل نافع است اکثر امراض بارده را و باد های حادثه که در امراض باطنی باشد و گرم  
 میکند و حر را و ساکن میکند در گوش را که از برودت باشد و نفع میکند قویج و محض ریجی را و چون قطره  
 بچکانند سود میدهد پستانه بارده را از اعلال آن ص قصبه اندریره: و سعد: و ورق غانزه و عود بلسان و سار  
 هندی: و وراسن: و واخره: و اهل: و آس: و قرومانا: و مرزنجوش: بکند و او قه جو کوب کنند و در مقدار  
 خراب که از اینها ستانند و روغن شیرین بهفت طول و نیم باتش نرم بچکانند تا شش ساعت پس فرود آورند و چون  
 سرد شود و صاف کنند و بیکه نیکل سرخ و سیلین و عصاره مورد تر بکند و او قه ریاضینی: بما ما بکند و او قه جو کوب کنند  
 و در دیک کنند و بریزند بر آن خمر و آب جهان و روغن را و بپزند مثل اول تا کساعت و حرکت دهند پس با آن  
 تا سرد شود و صاف کنند پس بیکه نیکل: و میعه: و قرقر لعل: بکند و او قه ریاضینی: بلسان شش او قه پس در و پیشک را  
 بپزند بطریق اول و چون بپخته شود در غنهارا در آن بریزند بعد از آنکه صاف کرده باشد و حرکت دهند تا غنهارا در آن

روغن سورنجان در معاصر و قمر و اوجاع عصاب رانافع باشد چون بیان تدبیر کنند صوم و در  
 مصری آب کرفش تازه بکده درم بنصب الذریزه بخورم و نیم دو را بیکوب کرده آب کرفش بخورند  
 و باسی درم روغن کنجد صاف بچشانند تا روغن بماند روغن موس برودت و حنظل را در سوودن  
 و کرده و شانه را گرم کند صلیخه قطره بصلکه حبیب لسان زعفران بکده درم بخرقه فلفل یکدیگر  
 کل موسن سی عدد وزدی کدی میان اوست دور کنند و باداروئی کوفته و نیمه در شسته کنند و یکدر حل  
 و نیم روغن کنجد بر سر آن کرده چهل روز در آفتاب بهند و این ضعیف را کل مفرد آن گرم بسیار محلل و مطلق  
 و قوی عصبان غریب امراض بارده با قلم سنج و ملین است و نافع الضمام فمراحم را و درم کرده را و پسر است  
 از باقی روغنهای که بجهت امراض زنان ساخته اند و نافع است سحر زو توری که تکیه است بریه و تالیله  
 که در روگم سرد و صفت تاریکی حادث شده باشد از زهره و غیر رنگ و محلل ناض است شربا و محرک بول است  
 اما بدست معده را وقت شوت را و عورت تنوع و عقیان است و بعضی مفرد از روغن بیان میازند با روغن  
 دیگر و مختار است که ریت انفاق برطل و رخ او قیصب الذریز و رخ طل و ده او قیصب صبا بخرطل بر آب ریجا  
 تقوی کنند پس بریند با روغن و بریزند بر آن رطل نیم قر و مانا و آب باران بچشانند تا خوب سید و بکشد و در  
 و پسر رطل نیم هر اکل موسن سفید بیدارند و بدست حرکت دهند پستان روغن صاف کنند و بکشد از بند و پسر  
 روغن زرد روغن سیاه که بجهت قوت باه و انعا و شتهای نظیر ناز در سرش مقدار و قطعه با ورق تانول بخورد و  
 در زیر ضعیب مانند قریب بخیص صوم کباب است و بمقال و دست علاج تابست دور و زخمی کنند و باید در عینه  
 طریقه العینی دست بر نازند تا روغن شود تابست نه و پسر الرجم کنند ضری میدان برسد و قوت بر باشد  
 روغن سیر و این درین الاربب گویند زیرا که میانان است آن نافع است هر مرضی را در او اعاده با میکند بعد از  
 و از این میکند تعقد عصب او و اوجاع ظهر و صدب و بواسیر و قطیظ البول برودت سرد را و رنگ را سبز میکند  
 و اگر رستان بمالند در بدن احتیاج با شش بخورد صلیخه بکشد نه و ممتد خرد و فرغیون بخار یقون بخورد بکشد  
 ثلث جز و نفل سداب بکشد ریح جز و با هفت وزن آن ریت بچشانند تا ملکت بماند پس بردارند روغن  
 شاطل نصاری روشنک گویند و بر شمشاد را بچخته کرده اند نافع است فالج و لقوه و جوشه و صرع و مفاسل



و عصاب و امراض بارده دماغی را چون بخورند یا بمالند ص شاطل صدق تعال و یصد شقال شراب  
 نجویسانند و شباز و زینس نچاه تعقال روغن کجند با آن بیامیزند و عرق کشند و روغن در از روی غش  
 بزرند روغن شبت ملطف و محلل و مسخ و نافعت ایما و درد مفاصل و تهیج اطراف در  
 اعصاب و قشریه و لرز و تلبین صلابات را و بعضی چنین گیرند ص بگیرند عصا زه از اطلی  
 و یا نیم رطل روغن زیتون سارخم بچستانند تا روغن بماند و آب برود و قومی تازه آنرا میگیرند  
 و در روغن می اندازند و در آفتاب می نهند و در دوسه روز یکبار صاف میکنند و باز مکر میکنند  
 برخی چنین میسازند و این در دکوش را نافعت است روغن شبت بذر الشبت و خشک بکد کیوی  
 کوفه با کین روغن کجی چهل روز در آفتاب میگذاردند و اطباء هند با هر روغنی که خواهند در دیک  
 میکنند و عرق آنرا میگیرند و روغنش را از روی عرق میگیرند و اطباء فرنگ مانند ایسون اخذ  
 کنند و طایفه دیگر از اهل یونان چنین گیرند ص شیخ بکقط: بذر الشبت نیم کوب دو او قیچ چهل روز  
 در آفتاب گرم نهند پس بردارند و صاف کنند و این اعیار ابر و در مجربست منافع ترست از روغن  
 اشستین و با بونه در ناقص و یستقرید و ص چنین میگیرد ص روغن پازره رطل و هشت و قیل  
 پیمان در آن انداخته یکسازد و نجویسان ص صاف نماید و مکر کند روغن شفتالود و روح گذشت  
 شقایق لاله است مویر اسبیه کند و محلل و منضج بود اگر بر جده سرد مالند گرم کند و گویند چون نجان  
 چنین از آن روح نموده سعی شقایق النجان ص بگیرند لاله چو خواهند دید و تورا زار دیگر سازند  
 شو نیز وجه السود گذشت روغن شیخ روغن در منبت و هند یا از آن روغن میگیرند و عطر در نه میگیرند  
 در هندوستان نیزند و در آنجا عزیز الوجود است و یونانین میگیرند ص روغن جاده اطلی و ورق شبت  
 بوکتساز و زردان میگذاردند پس بیفتارند و مکر میکنند گرم است و خشک نافعت انضمام حر و صلابات  
 و متبلس لحت و میوه حلقه دم را روغن شیخ ص صفت ایما جهت التیام زهها تازه مجربست و محلل و در  
 و مقوی عصاب است ص در دوجوبه بر تعقال پوستیخ در خشک پوست چوب سوید و صیل السوس خلک  
 چوب کز پوست خا میخلان با بنوس آب رقیق نیم بکد چم تعقال و ورق خنا بهو چوب سیل الطیب

مقال



متقال نقد صید و متقال نیم جوز به از اسک: کات بندی: بلغا تر آینه: که یقینان تمامه کوفی  
 چهار دانگ: جدوار و دانگ: روغن کنجد و بیست متقال و پهاور و روغن بوسیل و برک خا و اول السوس  
 و پنج خار میخلان: راز به صد متقال آب نویسیانده بچوشانند تا نبلت رسد صا نموده باقی ادویه را با آب  
 بچوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن شیخ صنعان دیگر قلیل الاجرا که حوم میرزا مومن و بیلی تخم فرنگ  
 اندر اقیام زخمهای تازه بهتر از نسخ اول است و میگوید ترتیب نسخ اول ظاهر ادکان را الی بخش صل السوس  
 به چوبه پوست درخت صنوبر پوست درخت میخلان به چهار مساوی: بیکصد متقال باشد صد متقال روغن کنجد  
 از پسته دانه و تخم گمان گرفته باشند و سه روزن تریاب با نش زخم بچوشانند یک کف کنند تا آب بسوزد پس  
 صاف نموده به متقال غایند و روغن همه همراه هم زدهند میان روغن خردل است که سرفه گویند روزن عنبر  
 روغن صندل که عطر صندل نامند بسیار خوشبو و لطیف و مقوی دل و دماغ و زایل کننده صداع و  
 معمول است اکثر آن خوشش است ص بکیر ند چوب صندل سفید یازده که چرب است و اگر چرب نباشد چیزی ببل  
 نمی آید براده کنند و بکنند از آنکه چند روز بماند در کلاب یا آب تقوع کنند یکشنبه روز یا نهمه کمر آب و نش من  
 در دیک کنند و یک سرچرخ را در سرپوش دیک سردیگر را در قرآقا بیدسته فراح دهن نصب نمایند و پیش  
 چنان حکم نمایند که بخایرون زود و باید در ظرف بزرگی باشد که هر ساعت آب آنرا عوض کنند و بکنند  
 که بسیار گرم شود بدستور کلاب گرفتن و آنقرآقا به باید بر من آب بکیر و چون در ظرف خالی کنند و روغنش را  
 در همان گرمی دست طاقت داشته باشد بردارند و با همان عرق را با نیم من آب دیک ریزند و در تبه  
 چهارم صباغ نکنند همان عرق را در دیک کنند پنج ش مرتبه از اول تا با عرق کشیده شود و هر بار روغن  
 را بر می دارند و باید هر بار یکین ابراسوخته حساب کنند و هر میکفته باشند که دیک هنوز دو این حساب باید که خوب  
 بلند ریاد وقت پائین کردن آنچه و در پیش قرآقا به بیک کنند و بپوشند که دیک گرفته اند و نش صندل  
 تندتر از آنش کلاب میکنند و آنجا که معشوش میسازند چنانست که روغن با دام یا کبچد مخلول یا چیزی دیگر با صندل  
 در دیک میکنند و چون بلعرق بر می آید بکیر ند قدر که بپوشند در کلاب روغن صندل اصل میکنند و در ایشان  
 با میز شهور است روغن صبر و روغن حسی لبانست روغن صندل عریا و چون دست کیر ند خوب بهم



مانند دست از آتش فروزد چون برزدان نهند و ساعتی صبر کنند بی درد و الم از بخ بر آرد و چون اطراف  
 و احتشای آنرا انداخته پایمه کرده بز در آب بنزند تا مهر شود آن روغن را جمع کنند بواسیج را از این کله  
 روغن طیر طیر و آن دردی محسوس است که اکثر از فرنگ بنام و ملک روم میرود و شیبیه است با قدر و آتش در  
 آنجا کمال و نور دارد و در او توتیر همین است نافعست قروح کاینه را که از آتشک فرنگ با و چون قلیله  
 بیاشامند در اربول کنند بقوت تمام و بی مضرت و ننگ مشابه را بشکنند و بر ارض بکیرند طیر سبزی  
 خواهند و بسیار بسیند و بنهند در مایل الرقبه و باید قایل بزرگ و قراح و حکم و صل کنند فانه شدید القوه  
 فی الخروج و در زیر آتش محدل کنند و بتدریج بیشتر کنند تا بیرون زرد آب و روغن و زرد نظیر کنند  
 پس بکیرند روغن را از آب روغن طیر طیر بر سر چوایی بکیرد و در مکان تری بگذارد تا صل شود و این  
 استعمال شود در جلای آثار و تخمین لون و جدر و روغن طیر که نافع است قروح شش را و سودمند است در زمان  
 چون بویند یا چرب کنند بان بینی و منجیر بر ارض بکیرند طیر تمام چوایی و در عرق شکر کشید و بکیرند  
 منقطع کن با قلاطونی در اول آتش محدل کن و بتدریج آتش آنها نظیر شود و صاعده و مایمت آن خراج شود که  
 روغنش را بکیرد روغن طیر نوع دیگر نافع است قروح داخلی و خارجی را با بعضی ادویه است آن قطع  
 کبد و طحال میکند و نفع میدهد بر بول را و مانع است نوازل او قمل بسیار دیدن ارض بکیرند طیر چوایی  
 و بوزان نام گلکس گردد و سفید شود پس آب گرم کن و صاف کن و صند و چمنین حل و عقده میکن تا بخت  
 آنکه عرق کن در صاعده شراب و دفن کن در بطن الفرس سرد و پس مقطر کن از انصاعه را باقی بماند روغن  
 در زیر قعر روغن طلق قالوا من حل الطلق تنفخی عن الخلق نافع است قروح و صلابه را و امر اخراص را کرده  
 و مشابه ارض طلق مگلس هر قدر که مراد باشد در سر که مقطر کنند آنکه بچکانند از آن جن مقطر را و بکیرند  
 وصل کنند در رطوبت را روغن شود روغن طیر سیاقه طامجه و تخم و الفیاسیم میان بانی را بکیرند بلغت  
 نافع است علل بزرگ بود و معال فم من فالج و تقوه را و چمنین روغن کیرخ از در آن چمنین با تخم سب  
 صل و ش روغن شقایق کیرند روغن عروس جراتا و جربا سود بخش روغن کینی بهفت متقال بکیرند  
 فارسی کیمتقال در آن بگذارد تا عروس و اشود و بار روغن مخروج گردد و هر گاه که را مشود در آن روغن

افقار



افتادن کنند و اگر حیاتی که در اندک آبی بران افشانند باز با احتیاط تمام و آتش بسیار گرم تیار کنند  
 روغن عروس و این را بسبب ماهیت لون بر نسج اول عروس گویند نافع است جرب و قوما را  
 بیا لیدن ص زینج خرد و شیخ چها خرد و در یک سفالین کنند و بچوشانند تا سرخ شود و نیز خرد بسیار  
 اندک اندک بنیدازند با کف خوب که سرش همین باشد بر هم میزنند و آهسته میچوشانند تا طابوی شود  
 و آتش روغن در کسره و آنکه سرد یک را بطبق بپوشانند تا آتش خاموش شود و چهار پنج با چینی کنند و هر گاه  
 خواهند که جرب و قوما را کنند همان حضور را ساعتی در آفتاب بدارند پس آب گرم بشویند روغن  
 عصافیر بحیث نعوظ کج خشک بچکه بر بر نیارده باشد در زور آخ زور آن آویزند پس سوراخ آنها  
 را بر چزند تا زور آن از آن خم بسیار زده هلاک کنند پس در روغن بیا همین باز کسرا نندازند و سرد مگر  
 بپوشانند و آتش نرم بچوشانند تا جهر اشود پس صاف کنند و یکدانه ک فریون را صلا کرده داخل کنند  
 و در شیشه تمهیر کرده بگذارند و وقت حاجت بکف با مالند و پارا بر زمین نهند و چون کف پانزین  
 رسد لغوظ فرو نشیند و بعضی در روغن گاومی بزنند و در قضیب و حوالی آن میخاند روغن عقرب  
 سنگ را از شانه و دل را از کرده بشکند و بر او این بسیار نافع است و حجر سبت و در دشت  
 در ایل کند و چون بر او سبب خشک کند و بریزند و صمغ با زایل کند ص عقرب زنده فرید و عدد  
 یا شتر و قتی که سه چهار روز از ماه باقی باشد و شیشه کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و چهار روز در آفتاب  
 نهند و روغن عقرب هر گب چنین سازند ص روغن چینی سعد کوفی بنجطیان یا پوست کبک بکند  
 یکو قیده جزای میگوید کرده در شیشه کنند و روغن بادام تلخ بر سر آن بزنند و یک هفته در آفتاب گرم نهند  
 صاف نموده عدد عقرب زنده در آن اندازند و دو هفته دیگر شیشه را در آفتاب گذارند و وقت حاجت  
 قطره در حلیل چکانند و همیگاه و خاصه و اچرب کنند و اگر مقدر ابدان جرب کنند چنانچه تا یک انگشت  
 نفع تمام کند روغن حلق که قضیب را بزرگ کند و قوت تمام دهد ص میگرد علق سی عدد و روغن  
 سی منقال آتش فم بچوشانند تا زونا بسوزد پس صاف نموده استعمال کنند و اگر در شیشه کرده بعد از  
 چهل روز صاف سازند بهتر باشد روغن حلق بدستور اطباء است که نعوظ تا آورد و قضیب را حکم سازند



حص روغن مالک کنی در و شقال روغن کنجد چپا شقال علق که بخصتین حاجت رسانیده باشد و سرشته باشد و شقال  
 فربز و صد و روغن نیکو بر باره فریان کند و سخی بسیار خود که بهداند از روغن علق هم دخل نکند و در روغن غنبر بسیار  
 مار و قوی الراجی و مقوی دل و دماغ و معده و کله شام و شربا و طلاء قدرش برش نیمه انگ صغیر شقال بگل  
 ارضی شصت شقال بگل را ساییده چون خیار و غنبر را باش بسیار کم که داخل و با گل سرشته در قوع کند و بنوعی از اینها  
 قوع دیگر بنام پنجه موی است بر لوله بنوعی نهند و چکانند روغن محمود که عطرد و گویند و خود بسیار است قسما بعضی در  
 و در ناتی و قماری و در بوق و هند و بعضی اولیک گویند و این زبولین صنف است با صلاح حجاز ووردی از اینها  
 قیمت باطلا مسکوت و درین زمان غرق و هند شهرت روغن در قوت تو خمش بی نظیر است و مقوی  
 قوی و رافع خفقان ضیق النفس و سرقه و متعاقبش و عیان و امراض سرز و مقوی با و مفرح قوی الراجی و در  
 عفت و در بول و باضم طعام شربا و ما فاضلین و حوامل و با در جمیع سموم ص بدست و صندل که بزرگ  
 غن جوین الیدیک چون بر کف دستها و یا باها مالند و بعد از ساجی است شغول شوند اما مسک منی کند  
 عیون الیدیک و جوز المائل مساوی نیکو قوه تیگس روغن کشند روغن قمار فتح فونات عروق و محلل  
 و دافع مانده کی و او جاع عصبانجامی و قشره و جمی بارده و درد کوش بار و طینین و نزل و جرب و حکه  
 و قوبای بلغمی و داء التعلب قروح ابریه و پیرین عضا و مانند شرب آن قابل کرم معده و بسجود رافع در  
 شقیقه است و شربش معشی و مقبی ص در شام بسیار و شربش شبیه بوق مورد که انیکه از آن برتر است  
 و عطاران آنجا بدلسانج هند میفرشند و گویند بر ارسال عمر میکنند یکم ندخم از اوزان روغن کشند و بعضی  
 از خضاره و درق آن تخم آن بارو غن زیون ترتیب میدهند و طبایع الفسار باب میخوشانند باش این نرم میکنند  
 و آب بر آن میریزند و میگذرانند در زیرین تنگین تار و غش سیلان کند و قوی میکند بارو غن کنجد نیز از آنکه  
 بیشترند و نقل از امیر نندیش زف تر و غن فاحمه و آن دخت خاسته کل از ارجار و بجز فاحه که  
 در آنجا بزرگی دخت آثاری میشود و در قش در فصل جامه گذشت روغن فندک بسیار خوب و مطرب و رافع است  
 امراض باره عصبانرا و محلل و مضعف و مقوی دل و دماغ است ص کل کلاب و کل بجز و روغن زکس و یکدیگر  
 و نیم بیل شقال ز قزل و کافور بگذرد و شقال زعفران که شقال آب بهفت من در سه مرتبه در دوا لطیف کند

و روغن را از روی آب یک سیر در مرتبه دوم تا سیوم روغن فرغیون فالج و تهر فارانیغ بوده هر دردی که از سردی باشد  
 بطرف کندیش روغن غارص قطن تلخ ده درم: عاقر قرحا هفت درم: میوینج سرد درم: نیمه را نیم کوب کنند و چهل درم آب  
 کهنه بپزند تا خش برود و یک شس بماند پس بزرده در روغن و دو درم فرغیون ساییده بیندازند و آتش بر دارند  
 و روغن فغصنه نافع است به سبب امراض باره سرو حاره از ابا خاصیت و همه امراض عصابا اوسده که در پسر و عکرو و عصبان  
 خاص نوشتار در وطل: اینچهار طبل قطعه کنند در اول آتش نرم و در آخر تند تر کنند تا یکس درازین قطرش اوقیه  
 و از روغن تفره باریک بسیار نازک دو وقیه و در شیشه کنند در جا گرم بگذارند تا قهوه حل شود آنگاه صاف کنند و بشوند با  
 لیست اگر چند مرتبه تا پنج ملحوی در آن بماند پس تا چهارده روز در خرق تر کنند و در مکان گرمی گذارند که جلی شود جلی غلیظ را بخر  
 ای را از فغصنه دیگر در خاصیت چون اول است ص فغصنه مملک را در سرکه مقطر سازند و در مکان گرمی در اندک مدخل  
 بکنند که میشود پس حمام باریک و معتدل سرکه را از آن برساند باقی ماند روغن در زیر قرحه روغن قحاح الکرم و قحاح  
 که از آن بزرگ است روغن گل مگر اینکه آن تلخین بطن و تخلیل میکند ص بکیزه قحاح الکرم خوشبوی و بکیزه نازک  
 روغن مرمه شود پس دریت اتفاق اندازند و حرکت بسیار بدیند آنگاه پیفشند و اگر کر کنند قوتتر باشد و بهتر روغن قلیله  
 در جرب با صطلح بل بند روغن یا عمید است و اینجان باشد که روغن کنبه مغول را اینجا بچند کوزه در ریابنم و هر چه  
 بپزد آن خواهی میگرد و گل کاسیم پیفیدار آن می اندازند و هر چند روز از گل اول صفا میکنند و احاده کل میکنند که  
 بر که تمام شود و مطر بیک در روغن فلیعل نافع است جمیع امراض باره را و زایل میکند و سایر او فغسل از فضل  
 روغن فغسل بسیار و قویست و حرقتش کمتر و نهضتیی که در فضل هست درده درم در نیم درم این روغن چون  
 شترنش بر قطره با نیاسب العله ص بدستور روغن بسیار که بپزند روغن فندق گرم و خشکست سرفه باز  
 زایل کند بخوردند و مالیدن و در رو سینه و جگر که از سردی باشد دفع کند و تثنین بان کزیدن <sup>در رو سینه</sup>  
 نافع باشد ص بدستور بادام بکیزه روغن قوم که از مجموع آن کیندم نگاه در بدن طلا کنند منع نکایت بدو  
 و اتفاق حساب و قطع آثار را زایل کند چون بضمیمه بمالند تهوت را بر انگیزند و عصابا که از قوت بد  
 ص در مجموع آن گفته شود آنست که روغن قوم که با دو نیز تیتب میدهند در بین جمله در دست  
 شد روغن قاقلمه مغز و مطر و این بر اعطر قافله گویند با هم و فرج قوی دل و معده و جگر و خوشبو کننده عرق بریا



در آن و کسریاج معده و امعاء و جفتها و قی و غشیان و در درجک و سده آن و جهت سرح و سنگ کرده سود  
 مندست من سبیل کلان کین و ستار آب ده ورن آن یک رسد بر اسوخت حساب کنند و چهار رسد را در رو  
 دو منی بمن تریز بر دارند یا قله را نیم من تریز کنند و آب یا پنجم آن و عطرتش را در چهارم آن از رو آب دارند و در  
 پنجم من شمعال عطرها قه شود و طریق و نیک اول صفت اینها بطریق جوز و آب سیاه میگرد و در قیوم رخ و نیک اول  
 روغن قشاد الحمار بگیرند قشاد الحمار و بکوبند و بنفشه آبی از یک طبل زیتون شله میجو شتابش قه تمام است زرد روغن  
 آن نند روغن قشاد الحمار نوع دیگر گرم است و محلل قوه مد و جض و مخرج خین و رافع کلف و شور گرم کوشم قنفل  
 و ریاح آن ترش تا یک دم ص کبیر شکر تازه آنرا در زیره ریزه کنند و با مثل آن روغن زیتون چهارم زرد را قشاد  
 کنند که گلدان زرد روغن قنفل گرم و خشکت در درجه سوم نافع جمیع امراض بایده و هم امراض جگر و معده  
 و معده را بگناه از بروت باشد و قوت میدهد بار و اح را و سود میدهد امراض سودا و سیرا و قایم مقام روغن  
 از ذهل و خارج در معاصین کبار و انقیام بر آقا طریقه و نفع میکند امراض باغ و ضعف بصیر را چون بنوشند قدر  
 قیل از آن با بعضی مطبوخات مناسبه و از آن جوارش بسیارند با شکر و تمهال کنند زایل میکنند همه امراض مذکور  
 و نواز قیوم را ص بر قوه بند کبیرند قنفل و با زای می طبل از قنفل که قوه هم که از عرض همک طیار کنند  
 و در اکرم نفع کنند کبیر طبل قنفل را در ش طبل آب بنویسند در جا گرمی یاد این فرس تا چهارده روز  
 بچکاند بقیع و بنیق و کبیرند روغن را از رو آب روغن قرا صیبا باغی آلبو با کوبند و کوی آنرا جدا کنند  
 کبیرش را کیلاس سنگ کرده و مشابه را بشکند و بر آرد و عسل البول تقطیر آنرا زایل کند و بر آقا حمار و جرب از شفا  
 بطریق روغن زرد آلو کبیرند روغن قه طم آنرا کاپی و کایر و کافیه و شکله و بعضی محض و کابلیان محض کوبند  
 بلا بسیار باشد و روغن را در چینی میوزانند و قریبست بر روغن کتان قایم مقام روغن انجیر و سب  
 نافع باشد و اگر کرم معده نماید و محلل او را و عصبان باشد و ضمه است روغن قمر قریبست  
 و تمهال و تکرار آن مدتی غشیان را بحال آورد و کمر تجرب شده است قیوم نیکتقال یا پنجمتقال  
 کاوانک جوش دهند و حتی بسیار کنند در حتی پس چند شب مداومت کنند آن و در روز هم مالند روغن  
 قریح نافع است بخوابی خشک دماغ و محض صفراوی و دل و تهها حاره و حرارت دماغ و مالنجی لیا و ش

بسیار

یابس و سرفه گرم و تحلیل صلابات را بدیش روغن بریضه یا نیلوفر و بعضی از تخم آن بدستور بادام گرد و  
برخی درصین عدم آن خوف آنرا کوفته باثلث آن روغن کنجد بقوام می آرند تا روغن بماند روغن قزح  
تحلیل صلابات کند و موی دریش و سر و بدن برویاند ص بدستور نذکره را تخمش بکیندر و پنجهین بادام تلخ  
همان فیده کند روغن قطره مستعمل از قانون اوجاع معده و کبد و وجع مفاصل و هر خاصه صاب را نافع باشد  
بدیش روغن ایرصاص قطره تلخ: شنبه: قصبه الذریه: سنبل الطیب: سناج: سبزه: راسن: سیلخه: بکدر کوفته  
مرصاف نیمه و قیصر از این مخلوب ساخته یکشب در آب بخویسانند و با پنجر طل روغن کنجد بر جوش دهند تا آب  
برود و روغن بماند روغن قطره دیگر نافع است ریح خلیط و فالج و لقوه و ضعف عصاب اعضا آلیه  
و ناقص و کزاز و شوخ را ص قطسی درم: سیلخه: ورق مرمانوز: وان عدم: بموضه مرزخوش بکیندر درم  
بلغو کنند و با شراب بکنند و شبان روز بخویسانند پس بنیاز نذران زیت نقاق یک لطل و کوشش تا خمر بورد و زیت  
باقی بماند پس صاف کنند و سنبل هندی: ورومی: و میعنه: و قرضل: و جوز بواز: بکدر متقال: چند میدتر سبزه  
ساییده چون غبار داخل کنند روغن قطره دیگر که همان نفع دهد ص قطره تلخ پانزده درم: مرمانوز شش درم  
در سرکه شراب یا خمر کشتا روز بخویسانند پس یک لطل زیت بران ریخته بدستور معمول لعل آورند روغن قطره که  
در عیارستان معمول بود ص قرضل کیو قیه: قصبه الذریه: سنبل هندی: ورومی: بمیه: ایرصاص: قرفه: آ  
قطره تلخ: بکدر و او قیه: راسن: دم الاغون: زنجبیل: سیلخه: بکدر کیو قیه: مرصاف نیمه و قیه: بکوبند بریش  
و بخویسانند در فل محمد و شبان روز و کوشش تا بایرون رود قوت ادویس صاف کنند و بریزند بران زیت  
انفاق: و شرخ: بکدر یک لطل و کوشش تا آب برود و روغن بماند روغن قطره از منصور ص قطره تلخ ذوا قیه  
چند میدتر: قرفیون: عاقر قرحا: فلفل: بکدر چهار درم کوفته و نیمه چون غبار روغن خیری یک لطل بر آتش نرم  
کندارند و این ادویه ساییده را داخل آن کرده بردارند و در پیشه کرده بیست روز در آفتاب بنهند روغن قطره  
دیگر که نافع است در ریه و معده را چون از برودت باشد و موی برویاند چون بالند و قوه صابست و تقوی  
آن یکصد ص قطره تلخ درم: سیلخه شش تا روان عدم فیده مرزخوش بلغو نموده یکیشا روز در فل خمر قزح  
کند پس جوشانند تا قوتش بر آید و یک لطل زیت یا شرخ بعد از آنکه صاف کرده با کوشش تا خصل برود



وروعن مانند روغن قسط دیگر قریب الماخذ صلیب النفع ص اخره استین بسنل بکدر و درم قسط کویا  
 بطریق اول بچشانند و صاف کنند و با یک طل زیت بچشانند تا آب برود و روغن بماند پس با مصلحی و کند زرد  
 بکدر و درم ساییده در آن رز زینچ حاصل شود در روغن نگاه بردارند روغن قصب بچت اوجاع مقال و اللیام  
 تخمها مجربست ص زرد شده را که تمام خشکیده بماند بکند و چند روز در روغن زیتون یا کنج بکند از زمین با قوع  
 مسکوس لقطیر کنند روغن قطران گرم خشکست در خرمیوم ماطه سجاد و موانع عفونت آن قائل قلم گرم مع  
 چنین مخرج کن و با قوت تریاقه و موانع و با وطاعون و مخفف سخن و محلل شود و با ذب خون بظاهر جلد و  
 جالی آثار و جوی بعضی گوشت زخمها است بدون احداث درد و اللیام مهند زخمها و صفادان جهت جرب  
 انسان حیوان و رفع قمل و داء الفیل و دوا و سق و صداع بار و در زخمها قطع خاصه زهره را و کزیدن  
 و رفع خناق و ورم لحات و طلا آن بر قضیب باعث تطویل آن مفع عمل از موده است و با آب و فاجیت  
 گوش و دوی طنین و سوسند و اکتالش رافع سیاض که در زینه باشد و سفید بدش عطسه سیاه و ما و شمش  
 تا یک شقال ص میگیرند بزخ درخت جلعونه را بر میزند کیش را و روغن میکنند و سر دیگر را در دیک میکند از نند  
 که روشن شده مانند چرخ بر روغن تعلیم میزند و از سر یک در دیک است روغن قاطر میکند و درین ملاک  
 کوهستان دار الملک کابل بسیاری آید و شهر است روغن زرنه و تران کر از آن میماند نفاش و سوس  
 و جوش و کنه را از ایل میکند و سیاه قوی بر می آید و روغن قطن مهبی و مطلق پاک کننده و رافع سرد و مضر  
 و همه امراض بارده را سود مندست لطریق افاد و یکمیزند یا در اس چنانچه در مرات میگیرند روغن قح مرکب  
 که جرب رطب و یا اس و رطب و کی های که ازان پوست میخیزد و خارش عظیم میکند و اکثر دشت و تنها گرد  
 میشود بعضی گاه زرد آب میدهند نافع است ص پوست تاجیل کوی است روغ سیر تریز و کند سیر تریز روغ  
 که دانه است سیر باشد زرد رنگ سیر نیم تریز روغ کوب مثل کند شمش سیر و کبیرت فارتش ندره بکند  
 ایند و جزو ساییده و برای دیگر را میگوید با هم مخلوط سازند و قوع مسکوس میچکانند اکثر اطبا مهند یک  
 میزیند و سه پایه در دیک می نهند و سیاله در بالاسه یا میگذاردند و سرپوش مسکوس بر رویک نصبت میکند چنانچه  
 قبه سرپوش در میان سیاله باشد و اندک بالاتر و گرد اگر در سرپوش را بچسبند و در میان سرپوش آب بر میزند

و چون گرم شود آب از آن خسته آب سرد دیگر بریزند تا پنج مرتبه مکرر شود پس بردارند در میان سیال آب بدیو بماند  
 و بر بالای آب قطرات روغن سیاه انگاه از همان آب و روغن بردشته و گرم کرده بعد از آنکه موضع روغن بر روی  
 تراشیده باشد مکرر بماند و اگر مغز زنده شغال و نیم بر دارسنگ و فویون بکشد که شغال بخل عمیق دوازده قطعه  
 صل خوده بماند مکرر زایل کند باذن الله تعالی و قد سیاه نرم که بپندارند گویند بر آن می نهند و میسکند تا تمام از  
 بون کنده شود و صحت یابد روغن فم مساج بطریق پس ارباب صنایع میساج کوس فرنگی ناخت تمهید و  
 و جروح و سفید تر و خشک و قوبا و خراز و کلف و خصف و جلا زخار را و دوشید تاثیر فی نبات اللطین بکند  
 که هر چه بخواهند بهتر و در صاعده شراب نعنع کنند پس قطعه نماید با قلاطونی و قطعه کنند تا آب از روغن جدا گردد  
 روغن قهقه که باز رو و میرز گویند و در کوهستان این ملک شیر هلاله ضم خا حمره قهقه نام نامند و این ضعیف در  
 سر جالبه و معرفت نباتات بعضی ادویه منقوده که درین ملک بود در قهقه بود اول آنجا خرسی را بکلوله زده  
 بودند و در قهقه آردیدند و کلوله دیگر بر آن زدند و آوردند و این تخمیر شده بود در موضع خمر روز  
 باز رو را غلوه درازی کرده بود و موضع کلوله مثل شیاف رسانده بود و در جرح فی الجملة التیام باقیه بود و در  
 رحم را نفع کند و شیمه و جنین را بر آورد و بوی برفه کهنه و جرع و بوی برفه قطعه عضله و امراض حصه و بوی برفه  
 بلغمی را زایل کند و جراحات را التیام دهد و گزاز و لقه و کلف و آثار و خرازی و دل را بر طرف کند  
 شترش چهار تخم شترش نهی که در کینج ایراد یا قه روغن قهیر و آنرا قار و جویر بحجم عوض قاف گویند و این  
 درینا که منترلی بعد دست در راه شام چشمهای آنرا دیده یکی را همین قه میسکند و دیگر را همین دبی و  
 و یکی را لطیف آبش گرم و شور و از آن نمک میگیرند و در اول صبح سفید و در ظهر غلیظ و کدر و در عصر و تمام شب  
 تاب بر می آید چنانچه از همین قه در شبان روزی چهل عمل بر می آید و از هر افرش که بریت میگیرند و اکثر همین قه  
 قه رست و اند و بویهای ایشان قه بود و از بهودان پرسیدم گفتند ما این را خمر و کفر میگویم و قطعه کفر الیه  
 همین باشد و آنچه از همین قه دست اطایفه بچیت اقرع آفوده بودند و قه و جرح و دل را بآب علیج  
 میگردند و این بسیار صلب و خشده و از آن خوشتر و بهتر بود و قطعه از فها باشد و اول اقرع و فها  
 آنرا می اندازند و بعضی قیل مینامند با نفع است تخمیر آن فها هوار نفع میدهد مکرر و بوی زور بو



و ضیق النفس را ص بدتور موم بگیرند و عن کاوی در دگر و مناصل و ریاح و جزایم را نافع است  
ص بگیرند گل کاوی که تازه کهنه باشد بتور باران سازند و خون کوز نافع است چنانچه محرق و دیوانه  
را با پنجه سلطت دانند و در قرح خشمه با دهن عرمانند ص بگیرند کا خورد را بکرم حل سازند و بگیرند زخون  
از روی آب با صاعده شربت بگیرند و عن کبریت که ما الهیا و عن عقرب که گویند و درین سخن است رست  
بیشمار و اکثر امراضی که الما از معا لجا آن علاج باشد بخوبی که قدر از آن شمه از خوابانند که خود شود و نفع می آید  
الله تعالی و در حل و آنچه شخ محمد زوی در تذکره خود تحریر فرموده میان آن لازم دانست و در صایغ نیز با کلاب  
بر موضع درد طلا کنند و در قرح بجام ز قه پاک بشویند و پنجه مساک و قه بآن آلوده برهنند و تریه اگر موضع قرح  
موی بر نیاید و در موضع راسته با بکرم و یکدم روغن و در دم آب تا مخرج خود فرو بردن آلوده بماند  
از انقدری طهر آن بینه آلوده برهنند تا سه دفع کفایت باشد و در لکه دندان در آن لته قطره را در سوزان  
چکانند و بر لته بمانند و اگر دانهها پوسیده باشد و کرم دهنه باشد واک بدان آلوده بمانند کرم را کشند و  
خلم کنند و وضعف با هر روز یکدم یاد و درم با کلاب بخوردن عظیم دهد و در سوزن زایل کند  
ضیق النفس است یوم یوم یکدم باده درم کلاب مالخویا و قه لاط سده درم کلابا چند روز بخورد و بعد  
طعام بخورد و در حمره العین کرم زایدان یا دمه وضعف بکرم مخرج با قلم چشم کشند و در موضع تمام کلاب  
بماند و در قرح برص گوشه چشم با قلم و در کشند چنانچه جای دیگر زسد و زلفت الم و اما س ظاهر از دل  
بماند و در قوط ملاذه و در زگیل بماند و نیم درم با کلاب کشند و در کی یا و سوت محضا بجام رفته موضع  
را که کشند و بشویند که سرخ شود آنگاه بماند و در برص سفید و سیاه ده روز یکدم باب بشویند پس در روز  
بجام روند و آن موضع را که زسد تا سرخ شود پس با مرغ بماند و چون بعد از مالیدن آن عضو سیاه  
تاده روز بماند تا سیاهی برود و بر تک بدن آید و در کسه بار بجام ز قه در بدن آید و در بوسه یا بوسه  
بالدفع کرد و در آبله رنگ دوازده روز در زگیل قحان بخورد و در جرحت بماند و در قرح گوشن کلاب  
در چکانند البته صم دفع شود و در طاعون بر طاعون بماند و پارچه تیره آلوده بر موضع آن نهند و در صباح  
با کلاب بخورد و در جرم پهلوزر روز یکم قحان با کلاب بخورد و از موضو و ملوحیات و دسومات و انقب

حاده و فلق اجتناب نمایند و در شکم و شک مثانه یکم نشاند و در دل و جراثیم نظا هر می و باطنی  
 چند روز متوالی بخورد انواع قروح و جروح را زایل سازد و در قمرس پست و کبر و باکلاب و در ترقاق تشق  
 بالند و دوازده روز بخورد و در تب سرد و سرد و سرد باکلاب به چندان بسیار مانند و بجهت تسهیل  
 از اول ماه تا پانزدهم سرد و سرد باکلاب بنوشند و بجهت تقویت موی سر و شش و سیاه شدن آن  
 که هرگز نشود باروغن بضم مرغ غمزج بالند که گزینند و بجهت سلس البول در حمام باروغن زیت  
 مخلوط نموده بعد از عرق کشیدن نمایند و غذا کمتر سازند و در فالج بحمام رفته بالند و بجهت تعویض و قوت  
 و مساکت می هر روز با یکدم آب قند یا خمر و بخورد و قوت تمام دهد و در صفت و به سرد روز هر روز  
 یکم مثال یا چاق و متقال نبات شربت نموده بخورد و بجهت قوت یا ضعیف یکم مثال نیم با عرق می شکون  
 آفتاب عرق گوگرد با طعام ضعیف معده و بدیضم و در کرده و مثانه را زایل گرداند و در قولنج خمر یا  
 عسلی بخورد و بجهت متقال کلاب دخل کنند و در سده بکرباد و متقال سباج عرق گوگرد بنوشند و اگر این  
 روغن بکاغذ بوسید چون بر آتش دارند سیاه شود و خوانا باشد و خاصیت این بسیار است که گردیاک اهل اکثر  
 ندیده را در شیشه کرده سرش را بخرما و خاکسنگ نموده و زمین را کنده بر آن بسوس کند و نموده و شیرادر میان  
 گذاشته باید از چهار طرف شیشه بسوس باشد بعد از آن خاک حفره را بقدر چهار انگشت بر او آن نخته با زمین را کند  
 بعد از آن کتش زبل بر بالای شیشه افروزند و در شبان روزی یک مرتبه ملاطفت نمایند که چون بسوس از دست آتش نماند  
 گردانیده میل بر تنگ سوختگی نماید بگذارد تا سرد شود بردارند و اگر تمام روغن نشده با آغاده بیمار روغن کبریت  
 نافع است امراض یارده از عفونت و غیر آن را سود میدهد ته با خنید و با نیه و غنیمت و با نیه و غنیمت و با نیه  
 میشود در قروح و جروح و بواسیر و قروح الفم و کامل شده و امراض معده و جگر و سیز و زخم و مثانه و مفاصل و از  
 جهت امراض مفاصل با میاه مناسب چون باد الاصول و در تبها هر روز و مطبوخ اکلیل الجبل مثل شرفیت  
 و در طبع قطریون و شراب و در ربع باب لسان الثور و در طاعون مطبوخ ترب شراب مخلوک در  
 اندک تریاق باشد و در جرح الطبخ فادینا و در حال الطبخ زوفا و در بطلان شهوت مباح فستقین در معده  
 و قولنج باب با بونه و بجهت برودت جگر و متقال آب ارسا و در سده و در سیرز طبع پوسنخت که مال الا



و برای آتشک فرنگ باب شاهتره و بجهت قتل و صراج کرم باشیخ باوشنگ یا فستقین برای  
 در درج الطینج اجماع بر خمر البول با شراب صول آب و ورق هند با و بر آن قس و جع المصلطیح کیا  
 فیطوس و قرق رویه و جرج خیمه میماند بر آن ص کبریت هر چه خواهند مثل آن ریک ساییده در مال  
 کنند و بر آتش خیف مساوی الحارقه بنهند چنانچه کبریت تصحید شود و در دو شب دور و روشن بگذرد  
 کبریت نوع دیگر و خوش جانست که گذشت ص کبریت کبریت و در جع هند و در آنقدر که که شش  
 از بالایش بگذرد در زیل فرس چهار هفته دفن کنند پس مظهر کنند تا مکی بچکه و باز و شیشه کرده تا سه چهار روز  
 بطریق اول دفن کنند پس بردارند و آب را از آن برینند تا باقی مانده عرق و روغن و باز همان طریق دفن  
 بهمان نحو هشتر و پس بچکانند بصره و بنیق و بعد از یکماه صاف شود و روغن کبریت کبریت و بنیق یک  
 زنده طلی بنوشاد چهار وقت بخند و در آب محلول آنقدر نمک کنند تا نگاه بچکانند با فاطونی پس بچکانند  
 آنرا و روغن در زیر جرمه مانده را بردارند و استعمال کنند در ضایع و دخل بدن روغن کبریت جرا  
 حات عصب را بکنند ص کبریت مسحق و روغن تخم گمان مساوی و سبوس کندم قدر در وقت تعظیم  
 دخل نمایند پس کبریت و روغن را طبع دهند تا سرخ کرد و بعد از آن تعظیم نمایند با فاطونی روغن کبریت  
 جرب و قویا و خارش را بغایت نافع باشد ص کبریت و روغن دینه و روغن کبریت مسحق هم میخورد پارچه  
 که با سبب اند و خوب این پیچیده روشن کند و مطرق در زیرش بگذرانند و سر را زیر کبریت ناروغن آن طرف بچکه  
 روغن کبریت دیگر که چون بر پوست ظاهر و باطن کنند چیدر و کوشش زیاده را دفع کند و عرق فاسد را  
 مضحل است تخفیف تام دهد ص کبریت زرد اعلی آتش نندیده بجز و در مثل آن روغن کبریت و روغن کبریت  
 اول بکرباس مالیده و بیخ همین کرده سر زرد شده ناروخی که دارد بچکه روغن کبریت دیگر که زخمها و جوشها  
 و در اندام قروح سیرج الا زشت مکر ناروخی ص کبریت که در فاسی چهار شقال سحر نموده در چهار وقت  
 روغن کبریت بچکانند تا سرخ کرد و خوب مخرج شود روغن کند و یوست دماغ و سرسام و صدراع  
 و مایه لیمو را نافع باشد و معضض صرازی را زایل کند و بها حاره را سود دهد و تشبیه شقال بدین  
 نگو شد ص بندتور روغن بادام کبریت روغن کند و روغن کبریت که سرد و روغن طبع سرد و خرد و در روغن کبریت

بدر



و بیوست دماغ و تشنج خشک و سرفه کرم و بخت نرم کردن صلابات بسیار نافه است ص جوف کدو باره  
 و ن شک یا چوب کبوند و آب از اگر قه چهار روز و روغن کنجد خون کج و آبش خم کجوشانند از روغن نذر  
 گراش خوردن ماییدن بوی را نافه باشد ص آب کند نایکن روغن کنجد نیم من بدست و بویوشانند  
 مانند و اگر تشنج روغن کبیر نذو تیر و بهتر باشد و امراض مقدر از و بصلح آورد روغن کشش در فعل و خواص  
 مانند روغن کلکت ص کبیر نذو طلوع و کوفه زره پزده کنند بر قدر که خواهند بود و تشنج نفاق و تشنج  
 حرکت دهند بلا فاصل پس در زینل کنند و بفشارند و نگهدارند روغن کل کلاخ از حکما بندست نافه است  
 فالج و درد مفاصل و عیال و الا انار و تقویت کورا و شرب آن جهت تقویت کبر و معده و کلیه نافه و در حضر  
 و بول است و امراض باره را سود مند ص بیلد کاب و بیلد کاب و املد بیکده درم جفعل دار فضل بزنجبیل کشند  
 جاوشی شوق بکنج بیکد پنجم درم بر بید پنجم درم خشک بکرب تازه بسدانه بیکده درم در هزاره  
 شقال آب کجوشانند تا نیمه آید پس با چهار صد شقال روغن بید بخوشانند تا روغن کلیه آید  
 معتدل بود در گرمی و سردی لطیف ترین ادیان بزرگ تر دفع تدبیر آن مقوی مانها خشک با و هم فیه  
 و در و سیکه از حرارت بود سود دارد و در آشتا میدن سجم معا و بیوست و خیر را زایل کند و جرب حله و مزاج  
 و در و سیکه گرم باشد و چون آب تنایا شام قطع کند آنخبره متصاعده را بعالز تقیه و مقاوت کمو  
 و کوبند بدش روغن خیریت ص بدستور روغن بادام بسازند روغن کلای آمیز ص دایم را زایل کند و تقویت  
 دماغ و عضله کند و عطری بسیار خوشبویست ص کبیر نذو روغن صندل که مذکور شد در هر یکین تری کلکت  
 روغن انداخته چون با عرق بر آید کبیر نذو که گرم از روی آب بدستور یک در صندل مفهوم شد و این  
 نوع بهترین قسام است بسیار عمل آید ص صندل بر اچ میزد روغن بادام دو سیر و شنبازور در کلکت  
 تقطیر کنند بقرع و این روغن گل حصری او جلاء مفاصل را زایل کند و در دینت و کمر رانفغ کند  
 ص کبیر نذو جق حصر برینخ بویانیم من روغن کنجد کجوشانند تا آب برود روغن گل زرد گرم است و  
 باد و امراض باره را نافه است روغن گل سرخ مایل است بگرمی و دماغ با با اعتدال آورد و با فیه و کوا  
 دفع کند و با سکه جرب را دفع نماید و چون با سکه بماند دفع ص دایم کند ص ورق گل تازه در شیشه کنند



تا پخته شود آنگاه روغن کبچر مخلوط بر آن بریزند و پهلر و زرد آفتاب نهند و روغن گل سرخ مرکب بر کبچر  
 القوی است و بلاذخ و قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارزه و با قوت هله و مسکن التهاب معده و  
 گوشت زخمها عمیق و جفیف رطوبت آن و رفع کننده ماده خشک آن و حقه کردن آن بر زایل کننده قروح  
 و ضمه بآن مسکن درد دندان و نطوش مقوی دماغ و حاکس جهال مراری و سهل اب راز و  
 همه عصا و تحلیل برنده مواد فاسده و درد آن مسکن کننده دردها و نافع است و سودمند و طایبان  
 و کلاب کن درد و راجع بخار است و ما موافق او رام آن و رافع زخیر و درد و ما و قطوش نافع  
 گوش و تدبیر بآن و با سرکه و آب و ورق مور در رافع عرق و پا و قروح و جوشها حاره و رابان مطبوع  
 خوردن آن بک زرخ و صابون ذریاج و مثال آن مفید بدلتش میوزش روغن نغشته و بوزش در آن  
 شربش تا یکویص کبیر نکل بی قاع در روغن حل اندازند و شیشه چون سفید شود صاف نموده مگر کبیر  
 مرتبه و اگر آب شده تازه آنرا مثل آن روغن کبچر یا زیتون شش تا روغن با همان کیفیت دبر روغن  
 سفید مایل است سرد و در قایده نزدیک و روغن گل ص بر این تیره با طریق بسیارند روغن کبیر  
 با و محر البول را زایل کند ص در ستور چون کبیرند روغن کام ضربه است و قوم شد روغن کبیر  
 زایل کند و معده و معار قوت دید و امراض بارده رافع کند و قوام دید از قتل نافع و قروح معار است  
 و سرکه کبیر و عسل انفس را میفید با و چون سلیلی از ابر میسلی کند و چشم رساند و چند روز در او دست نکند  
 و سلاق و بیاض در معر از زایل کند ص مانند با صمغ کبیر و صمغی و روغن کبچر و کبیر خنک است  
 و شیشه را در یک ب کرده رسا بر شیشه بندند آتش کند تا آبخش آید و جرات کند و روغن کبیر در او  
 شستن الجور و بکار آید و فعال عجب از نوع اول است روغن کبچر گرم و تر است قیح و همین و ملین و زایل  
 خمر قات فلذ و حره البول ناهمت و فایده میدد رسال خشک و تشنج یاب و قرحه ریرا و عتابان و چشم  
 زایل کند و نار شدن و و فکلی آتش و جرات که از نوره بهم رسیده باشد اما بطبی الهضم مرغی معده و  
 مزاج مصلحت شنبه است بانگ محم و خوردن آب ایمو و آبگامه و مثال آن شربش آوده در روغن کبیر  
 گردید روغن که بر با عیند در سندروس خواص و طریق استخراج آن که شد ما سندروس که بر با شرفیت که با

افز

کهر برای خالص از طرف روم و مغرب می آید و اول روم از آن صند قنجا و نیهای غلیان می آید و از آن می سازند و از آن می سازند  
 و کافوری آید و عوام در قان بدست می آورند و مهر بر قان مهر زردی گویند و در نسخه مراد همین است و کهر با  
 شمع عیار است ازین و آنچه در دستهای زنان می آید که در علمیت که در مهندسیان  
 و در حلب و مملکت فرنگ و فرنگیان از سدر و س می آید و این آنچه خواصی نیست و بدل کهر با نیشود اما نافع  
 و کیفیت اتحاد آن در سدر و س مذکور شد و سخن کهر با دیگر شهر بخوبی است و در خاصی مجرب یا قنجا با نیشود  
 کند و سخن لاله و سخن ثقیاق است و گذشتت روغن لبوب بجز بتری می بخشد بدن را و نافع است از  
 هر مرض یا سبی ذرایل می کند اما مرض سوداوی را خصوصاً صداع و جزام و مایخولیا را در مینا و شربنا و معوطا -  
 در امراض حاره بار و سخن که در باره با نقطس نفع میکند فالج و لقوه و راص روغن پسته و بادام و فوفن  
 و صوبه و سوسم و تخم که به و خیاره مساوی گرفته با هم مخلوط کنند و روغن نخله سلیمانی معده و جگر را نافع بود  
 و فالج و لقوه و سوسم و تخم که به و خیاره مساوی گرفته با هم مخلوط کنند و روغن نخله سلیمانی معده و جگر را نافع بود  
 سازد و پانزده آن تین کردن نفایت سودا در ص روغن ایسین و فوفن و زنجبیل و زنجبیل و کدو و مثقال  
 عود و وسک و کدو مثقال اجزاء کوفته و نیمه و سائیده داخل کنند و در شیشه که ده چهل روز  
 در آفتاب نهند و روغن لسان العصافیر مقوی باه باشد چون قضیب و کبج را ن و پشت را بدن  
 چرب کند و بر و وضیق نفس را سود دهد و باغفران و عسل بعد از ظهر فرج نماید زنان عاقره عاضی را  
 حاکم کند ص بدستور روغن بادام و خیار یا بطریق اینون اتحاد نماید و روغن لقوه نافع است  
 امراض باره و عصبانید را و مجرب است لقوه را و این نسخه از شخص مجرب بود که لقوه را با آن علاج  
 و میندانتت علاج هیچ مرض دیگر را و هیچ میکرد و بهر شغالی بدینار با و منکر بود معالجات اطباء درین باب است  
 قاضی فتح الدین بعد از احسان بسیار از و آموخت ص حله و شونیز مساوی بریان کنند و در  
 آهن تاغیر با بد بزرگ آن و نوز پس اضافه کنند قدری زیت کهنه تا در خورد انگاه تبکیس تطهیر کنند  
 روغن لوله قوت میدهد اعضا می رسد و روغن لوله قوت میدهد اعضا می رسد و روغن لوله قوت میدهد اعضا می رسد  
 و غنی و حقیق از او زیاد میکند شیر و منی را و نفع میکند جمیع قروح و بواسیر را شیر با قدر شترش یک قیرط



بامیاه مناسبه صر مر واید ساید در آنقدر سر که مقطر که آنرا بسوزاند بقدر دو انگشت بنهند در مکان گرمی  
 تامل شود پس رطوبت آنرا در حمام ماریه پیرانند از آن پس باب صاف مکر بشویند تا محو نمیشود  
 نماید آنگاه در مکان رطب نهند تا روغن شود تامل کنند بعد عرق پس برانند عرق را تا باقی بماند  
 آن روغن نور الحلو و المرد فصل موحده سبق یافت روغن باذریون خداوند استقار  
 باشد مقدار شربت آنقدر که صحت داند باشد شربت اعرابی ص ورق ماذریون یکبار که در سر من آب  
 بجوشانند تا نیمه آید صاف کنند با سدا و قبه روغن بادام تلخ بجوشانند تا روغن بماند روغن پسته  
 النوم چون درینی بچکانند خواب نیاید اجزای هشت است ص نوشادر: نمک نفعی تخم ترب: پسته  
 خوزه: لعل سیاه: پسته سبیل: پاک کبج: مساوی کوفته آب بزند و صاف کنند و با وزن آن روغن  
 بیدارنج بجوشانند تا آب برود روغن بماند و در خواص گفته اند که چون چشم راست خشک کرده اند  
 با خود دارند خواب نیاید چشم بوم که در وقت کشتن باز باشد چون تعلیق کنند در گردن همچنین بعضی  
 گفته اند که چشم گرگ را خشک نموده در چشم شند خواب نیاید و گفته اند اگر چرک گوش سگ تازی  
 باز رخ و روغن کتان مزوج در خرقه بسته در گردن آویزند خواب ببرد و روغن مبارک و این  
 روغن لقوه نامند چته لقوه و فالج و کزاز و عرق النساء و دوالی و نفرس و تحلیل ریح و هیچ با و  
 طعام و قطورشس بکته گرمی و گرانی سامعه و سده صماخ و ذرور و فرزه آن جبت جمیع امر  
 رحم نافعست و در فصل لام گذشت روغن مبارک دیگر روغن جربست در فصل مزبور  
 یافت روغن مجموعمه روغن خوشبونی و عطرنیکونی است ص بگیرند سبیل: جوز بوا: گل  
 سنجید: سنبل الطیب: ریشه و الاعلف هندی: بکده متقال: میعه سالینج متقال: مبارک نارنج: پسته  
 متقال: مشک: عنبر: وزعفران: بکده و متقال: کافور: متقال: قزقل: متقال: پسته: متقال: پسته  
 و گل کلاب: بکده صد و بیست متقال: بهفت من آب بریزند بوزن تبریز و شش عرق  
 بردارند روغن از بالای عرق بگیرند و عطاران یک متقال آنرا زیاده بر بیست متقال  
 دیگر میرند و باز خوشبو و معطر است روغن مرزنجوش گرم و لطیف باشد فالج و عرشه است

انوار

عصاب و شقیقه و صداع بلغمی و سودای را فایده دهد و محلل ریاح و مفتوح سده باشد و چون قطور کنند  
 کرمی را ذایل کند و سده دماغ را بکشاید ص مرزخوش نیمین روشن کجند چهارمین بدستور معمول ساز  
 روغن مروارید در لوله نمد کور شد روغن مرجان نافست جمیع امراض سیلانیه را چون امراض سیلانی  
 ن عروق و قروح خبیثه و ساکن میکند در چشم سیلان و موع آنرا خشک میکند بطل کردن و منع نزای میکند  
 ان کما ان کما ان قوت میدهد امراض قلب مانند غشی و خفقان را ذایل میسازد ص مانند رواریست بعینه روغن  
 روغن بادام تلخ کوی قوتش چون قوت روغن بلسان و مانع عفونت است التیام جراحات دیمیکند و بدل قیام مقام  
 قوی تر و روغن بلسانت در همه باب ص مکیه تدر صافشش و قیه و بسایند و بقرق خمر تر کنند و دوازده  
 نند با درونش و زرد بطن فرس و فن کنند پس در جام ماریه تقطیر کنند تا صعود کند عرق و جاندر روغن در زیر بر  
 است نماند نگاه نگاهد از اندام احام ماریه نزد بعضی آنست که میگینند یک عمیقی و بر کوره نصب میکنند و تا  
 در گردن از چوب دران میکند از نود ظرف مخصوص حل را بر سر سه پایه می نهند و آنقدر آب در دیکه  
 کوشش که چهار انگشت فاصله آن تا تحت ظرف باشد و سرپوشش دیگر را با خیمه ولته مستحکم میکنند  
 فن همانند بخار آب بیرون نیاید و آتش قوی از سرگین و امثال آن میکنند بحدیکه آب ایجوش  
 سیل بماند و بخار کند و هر روز یکبار باید روزی یکبار سرپوشش را بر میدارند و آنچه آب کم شده است  
 آن جهت اضافه میکنند و باز سرپوشش را نصب نموده سنگ گرانی بر سر آن می نهند تا در دو سه هفته  
 است اصل میشود و آنچه بجهت پریدن مایعات است احتیاج بسرپوشش ندارد روغن مسکه چون در  
 بزیل چکانند خواب نیاید و اگر خواب بسیار بر کسی غلبه میکند باشد و خواهد که دفع شود بمداومت همین این  
 انتقال بر مقدم دماغ قطور آن زیننی ایل میشود ص بگیرند نوشادر پنج لفظی پتخم ترب و سپندان و وند  
 و درونش و فلفل سیاه و وزنجبیل و کاجنچ مساوی کوفته باب بچوشانند و صاف کنند و بوزنش  
 تر بر کینه بچوشانند تا آب برود روغن همانند نگاه قدری در سینی چکانند یا همانند روغن شمش المر  
 در بریت سبیل قوی و قائل گرم معده و با ایفون کن همه اوجاع و قطور آن در گوش مزبل و جع گوش  
 و محلل او را مفعده و شست حصاثه نشانه و کرده و نافعت است اسپر باطنی و ظاهری و زحیر بار در ا



ودر باقی افعال مانند روغن بادام تلخست و روغن خسته زرد الوسی شیرین ص در زاجحه گذشت  
 و روغن مصطکی معده را قوت دهد و صلابات آنرا نرم گرداند و اما ش گوش بن دندان و زبان را نافع  
 باشد ص مصطکی بودا و قیه روغن کبدر طلی ریشینه کرده سرش ابرسیامی بسته چوبی در سردیک نهاده ریسما زرد  
 و دیگر با آب کفند با جوش آید و شیشه در آن تا شپه وقت که مصطکی حل شود باید بار و روغن کوفته مخزج کر  
 در شیشه کفند و دهن شیشه را مضبوط بکنند و روغن مصطکی بطریق سنارطوس الحرامنی و قرابا و قی  
 بسیار بهتر و اقوی تر و سیرج الاثر شایسته است جمع امراض رحم را گرم میکند گرمی و تنگ نرم میکند  
 است چون در ضمه معده و زرب و قروح امعا و ضیالات که در چشم حادث شود و نیکو میکند رنگ ر در ایس  
 ص کبیر مصطکی دوطل و در قرع کفند و سه وزن آن آب و دو قبضه ریخته آنگاه قطعه کفند اول روغن  
 برمی آید و بعد از مردن آتش روغن آن روغن مقل امراض بارده را نافع باشد و بواسیر را خشک گرداند  
 ص بدستور روغن مصطکی بگیرد روغن ملح ساکن میکند او جاع را چون طسلا کفند بر آن خصوصاً  
 سمخ البطم و روغن بابونه و جرجسبت و جح مفاصل و فقرس و تخج مفاصل و اورام داخله و فوق او از روغن  
 اوست که طیار اصل میکنند و استعمال میشود در انواع امراض ص ملحه رطل طین انحرش  
 شوره شش درم همه را در قرع کردن بلنکند که وسیع باشد و اینقی انصب کفند و آتش نرم کفند  
 تنگ کفند تا مائیت آن بچکد پس مائیت ازان بچکانند تا روغن در قرع جاندر و روغن ملح  
 دیگر و این در حل ذهاب بینظیر است ص حل کفند تک ادر سر که قطه پس تقطیر کفند باز عاده  
 مکرر کفند تا مائیت آن برود و روغن در زیر قرعه بماند روغن منوم که چون بر سر مالند و قدر  
 در بینی چکانند خواب خوش آورد ص جوز مثل خریق سیاه به یک جز و پسته خشخاش بنه  
 تخم کاهو پسته کوفته و بیخته در آب بچوشانند و صاف کفند و آب از بار و روغن که بچوشانند چنانکه  
 بماند پس صاف کفند و هنگام حاجت کله و سر و بینی و کف پا را بدان چرب کنند و روغن منوم  
 دیگر که چون سر و کف پا را بدان چرب کنند خواب آورد ص تخم خشخاش بود داده و در رطل  
 کاهو نیم رطل در تخم آمیزند و بطریق روغن بادام روغن کشند و روغن منوم ص امعا و قروح

ان

و جروح و امراض صدر را نافعست ص موم کبیر و کل ارمنی و جزوی کل ابسانید و شمع را آب نموده بر  
ریزند و خوب حیر کنند آنگاه لفظی نمایند و غنی شبیه به لفظ سفید را آید و غن موم دیگر گفته اند بر پوست  
الغض را جربست ص کل ارمنی و منک و خاکستر کزبه و خاکستر زیزه و خود بکده مثال پستخ  
و چغشقال بدستور مذکور لفظی کنند و غن موم در حرارت دماغ را نافع باشد و موم را از ریختن بجا دارد  
ریخته باشد بر ویاند و سود میدهد که و داء الثعلب و صراع و هر مرض حاره را و مقوی اجضا و ماثل  
ماده و جهت لیتا هم زخمها و قروح سر و بشور و شقاق و سحج و استرخای مفاصل و سوختگی آتش و سیاه کردن  
سوی و منع عرق و بخار و در ماست ص بگیرند و در مودرا و بکوبند و آب از دیگرند یا بجوشانند  
گرفته بوزنش و غن تیون بجوشانند تا آب برود و جهت حرارت و قوت دماغ کل آنرا بدستور کل سرخ  
چهل روز در آفتاب میگذرانند و مکرر میکنند و غن میعه کماست و غن نار دین بون  
و راه جمله و کسر زال جمله و سکون تجانی لغت رو میست سبیل رومی را کوبند و منفعت این روغن بسیار  
در دمع و قویج و معض در جگر را بخوردن و مالیدن نفع دهد و قطورش در گوش در آتش کین  
و سوط با آن صراع باره و شقیقه و زکام را فایده دهد و تدبیر آن استرخای عصاب اسودد دیگر  
بخوردن قویج و معض و باد نایکه در خرابو بشکند و چون در اعلیل چکانند استرخای شانند نافع کند  
و چون بر کرده و قضیب بماند نفوذ آورد و جمیع امراض باره را مفید بود ص قصب الذییره  
سعدیه و ورق غاربه و عود بلسان یقط تلخ نار دین بسا فح هندی بر اسن اذخر اهل پورق  
قرومانا بر مزجوش بکند و و قیه و نیم کوب کرده در شراب مزوج باب نفوق کنند و با هفت رطل نیم  
روغن بدستور مذکور بسازند و کل سرخ و سیلخیه و مرصاف و سبیل الطیب و قرقل و و قیه  
بکند و قیه بنجوز بوان بنجوز قیه و روغن بلسان شش و قیه ادویه کوفیه و بیخته بدستور اول در شراب مزجوش  
و در همان روغن بچوش دهند تا آب باز برود و روغن جانبد باز صاف نموده از کرباس صاف کنند  
و دیگر بار دلیتیک کرده بار و روغن بلسان میعه جوش دهند و در هم زنند تا یکی شود سرد کرده در شیشه کنند  
روغن نار دین به نسخه دیگر که همان نفع دهد ص نار دین قصب الذییره سعدیه و ورق الغن



عود یلسان پلک پسادج بندی بزرگ موردن اذخره پهل پراسن پقرمانا پمرنوخش پیم کوفه پوز  
یکشنبه روز بخوبی سازد و روز دیگر جوش دهند و صاف نموده باروغن کجند بچوشانند تا آب دوروغن بنمان  
روغن ناردرین دیگر اورام صلبه معده را نافع باشد حص قسط به صطکی پیکده درم پوسیدن بنمونه  
سعدن اذخره قصب الذریره پیکه یکدم و نیم پوزم کوفته پیا یک رطل روغن کجند در شیشه کنند و سرش را کج  
بویند و یک هفته در آفتاب گرم نهند پس صاف کنند و دارو ناراد و باره گرفته و کوفته پهمین دو و نیم  
سیوم و هر مرتبه یک هفته در آفتاب گرم نهند و سرشیشه را محکم بویند و روغن ناردرین فواید کج که همان  
فعل کند حص روغن بان یک رطل پندرین ششدرم پس سعدن قصب الذریره پوصطکی پاذخره پیکه یک  
کوفته بست روز در آفتاب گرم بگذارند و بعد از آن صاف کرده بگذارند و روغن نارنج که عطرها  
گویند مفرح قوی التفریح و قاتل کرم کرم قوی و غشیان پیا زهر سموم و لدغ عقارب سموم باره دیوانی و مقوی  
و باه و جهت سده دماغ و نزلات بارده در دینند و قوی بوی و عیش و خفقان خوشی سود مند حص بستور کج  
و روغنش را اگر گرم از روی عرق بردارند و بهترین پوست نارنج چهارست در آن روغن بسیار است و روغن  
ناجیل نافع بلغم است ریاح بوایسر و افسردار و روغن کما از نایل کسنگیرند در دماغ حاضر و ورک ضعیف باره  
بمانند و آنچه با و تعلق است سودده و استقنای طوبی را از نایل کند حص اتحادش پستور روغن بادام است و روغن  
مانخواه نافعست حیات منمنه را و انواع دیدان آبکشده و ششها را زیاده کند و اورام را تحلیل کند  
لینه را زایل کند و گرانی سامعه و فایح و لقوه و امراض اعصاب و عسر النفس را بر طرف سازد و در دماغ  
و اورام باره را سودده حص بستور با دیدان روغنش را بگیرند و روغن نخاس نافعست قروح و بواس  
و همه قروح حبشه و ساعیه و اکل را حص بگیرند نخاس محلس و حل کنند بک مسکه و بنهند تا سبز شود و پسته  
از آن مسکه را و دیگر مسکه بر آن ریزند و قلیل نمک و بگذارند تا سبز شود و چینی مگر میسکنند پستی  
از بنجار آن بس بچکانند از آن مسکه را تا باقی بماند و روغن سبزی در زیر قرع روغن بن کس گرم کرده  
یا همین است مسومند است و جح سر و وجح مفاصل بارد و اعصاب مقدر اگر هر چند منوش شده باشد  
اورام سر را تحلیل دهد و دماغ را بکشاید و صداع رطب سودا ویرا نافع باشد و فصول دماغ که بر دماغ

فکر





بیزند که چهار انگشت بر سر آید و بعد از یک شانز روز بدون جوش صاف کرده و سدباریدستوار را بر آن  
 کنند پس صاف آنرا باربع وزن آن روغن کجند بچوشانند تا روغن بماند و بعضی نوره و قلی و در زیر  
 میگیرند بکدر جو و در آب آمیخته در آفتاب می بینند و هر چند روز آب آنرا صاف کرده همانقدر که بخواهند  
 و تا سه مرتبه تکرار میکنند یا بیشتر تا وقتیکه با تخم آن رسد پس باروغن کجند بچوشانند تا روغن بماند و روغن کجند  
 که میاض را زایل کند و بهوق اناغ باشد صفتش در پنج شقال زبد البحر ده شقال همه را با هم سیاه کرده در بوی  
 آتش دهند تا جوش خورده سیاه شود پس بر آورند و بگویند و در پیاله چینی نموده خانه در زمین بکنند سرش  
 تنگ میانش فراخ و آب بسیار در آن ریزند و چون آب فرود پیاله را رانهند و چون حل شود بر آن روغن  
 کنند روغن نیلوفر سرسام و صداع گرم و خشک اناغست و از روغن بنفشه سرد ترست و منبسط  
 روغن بنفشه یار و روغن گل ص مثل روغن بنفشه ترتیب دهند روغن و روغن اورام مفاصل و او را  
 و او را بلغمی از ازل کند و تشنج بلغمی و فالج و لقوه اناغ باشد صفتش در شش روز زعفران  
 پس بچوشانند و صاف کنند و با مثل آن روغن کجند بچوشانند و اگر یک گن و روغن کجند بچوشانند  
 پس در سیر روغن کجند اضافه نموده مانند کلاب ردیک کرده عرقش را بگیرند و روغن از روی روغن  
 لطیف تر و قوی تر و بهتر باشد و از همه خشاب احتشایش باین طریق نیکوتر است و در روغن  
 مسمی بکلاب بهترین عطر مانیکو ترین شموها و نافعست غشی و خفقان را و خواص این از صدیان  
 ص گیکردن کلاب دوسن تبریز و آب کیمین نیم تبریز و آبش نرمی عرق بگیرند کیمین نیم اسوخ  
 کنند و اگر دو آنته خواهند همان کلاب کیمین و کل دوسن و آب نیم من کیمین کلاب بگیرند و نیم من اسوخ  
 کنند و از این چهار سن سه خود عطر گرفته میشود نوع دیگر ص کلاب را در ظرف مسن فراخی قلعه کرده کنند  
 وزیر از سنگ ریزه اندازند و آب جاری در زیر دیگر متر بند و در مکان سردی که شمال شسته باشند  
 میخورد تا سه شب ساز و زنند و چون سرد شود دست ادر آن ظرف برده از روی آن و کنار نا و میانش عطر  
 مایه در صدف پاک پاک کنند و بچین میکنند تا باقی از عطر در آن نماند پس در شیشه کوچکی کنند و سرش را بسته  
 دهند و تا دوسه روز در شیشه ابدست گرفته سر زیر گیرند تا آنیکه با عطر آمیخته است برود و صواب در آن

کلاب

انگاه حکم تبخیر و زرد آفتاب نهند و تا از آب لای پاک کنند در آفتاب چهل روز بگذرانند استنش چنانست که اگر هیچ باشد  
 یا قوی گویند و اگر کمتر در آفتاب گذشتند باشد و سبز رنگ باشد آنرا مردی گویند هر کدام باشد باید چون اندکی  
 بدست مالند که گرم شود لحظه لحظه بوی آن بیشتر شود و تند گردد چنانچه قریب بصداع رسد و عطر امیز است  
 که در اول که بویش بد باغ میرسد احساس بوی صندل میشود و تند می شود و در اول که بویش بدست  
 باشد و چون پیشه آنرا در دست مالند که گرم شود مثل روغن گداز شود و بعضی در هر من گلی که قریب  
 سه طول و نیم باشد میشتاق نیم عطر صندل در دیگر می اندازند و بهتر است که در قرآفتاب ریزند و قوی می شود  
 و این بجهت رفع صداع بهتر است و اگر زمین غلش سر زنگ باشد بهتر است که در قرآفتاب ریزند بیشتر  
 روغن میسید و زمین زرد کمتر و دیگر زمین و زمین سیاه از آن کم تر و طریقی ترکیب است از عطر مذکور  
 در زیاد و نقصان و خالص آن میر بهر نفع صحت بداند و فراخور مزاج هر طایفه که مستحسن باشد مختارند  
 روغن در بدستور اهابا، فرنگ، خوشبوی، ترانز شک، مقوی قلب، شربا و شما و جمیع حواس است  
 و باطنی را قوت دهد صلیب بگزیند گل کلاب هر چه خواهند و بگذرانند تا رطوبتش خوب نشف شود و پیش  
 بزرگ کنند و کلاب گلها را بپوشانند و سرشینه را حکم بسته پانزده روز در رطوبن فرس فغن کنند پس آن  
 آورند و قطعه کنند بر خاکس که هر بار یک باقش معتدل باقی نماند چیزی از نمانت آن آنگاه بچکانند آن را  
 بنا معتدل تنها تا آب برود و روغن بماند در زیر قرع روغن در اول آنرا کله را از ایل کند و در اول  
 و قوبار اناغ باشد و گویند طلای پیه درل قضیب قوت دهد و بزرگ گرداند و گوشش بچنین همین  
 اثر کنند صلیب بگزیند و در روغن زیتون بپوشانند باقش نرم تا قریب بسوختن سد با بار روغن  
 بگذرد و بعضی اهابا میگزیند از اول چهار جرد و علق و خراطین و دیگر جرد و تیکیس روغن میگزیند و این  
 قضیب از ایل میکند و بزرگ و دراز میازد و استرخای عصاب آنرا دفع میکند و مجلوب و عین  
 بنکار عمل تا چهل روز مجال اول می آورد و روغن و زرع بجهت بواسیر حار و امراض مقعد حرج است  
 ص در ضا حجه گذشت روغن میسید نفعست هر از چون در جام بر کف هر دو پمالند چند روز مکرر  
 و سودمند است امراض بارور اجالیدن نگاه بخوردن و در گوش بار در اصل است و روغن بادام آن



روغن کشند روغن یاسمین و آنرا یاسمین میاس سفید گویند و بعضی اطباء آنرا زرق المنته اندوزند و گویند که  
 و کبودش در شام در تنهای بزرگ میشوید و آنرا بلیک خوانند لقیح موحد و لام و سکون تخمائی و قیح لام ثانی و کون  
 کاف این اثر در سفیدوست که بهندی چندلی گویند گرم است با اعتدال رطوبات لطیف میدهد کلفت  
 زایل میازد و صداع بار در اسود میدهد و چون با مغز سبب بر بر جاکه جانند موسی بر ویانند و بخت عظم  
 جربست چون در اعیل بچکاند ص بجمیت که در از نارد انته شد روغن که بر ص ابرنگ بدن کند  
 مداومت نماید زایل کند ص آب باد بخان سیاسه رطل روغن کجند کیر طل بچوشانند با تش فخر نام روغن  
 انگاه اطرا و شیطرح بندی و تخم ترب و چل شقایق و دوفه و بوج باد بخان عاقر قرحا بخردل پشونیز بلادر و تخم  
 بکد و در دم و تخم کوفته درین روغن بامیزند و دو ماه در آفتاب بنهند پس صاف کرده استعمال نمایند و غمی که  
 سخت کند و نعوذ آورد ص پیاز کس بچجد بکوبند و در پنجاه درم روغن یاسمین بچوشانند و جانند و صاف کنند پس  
 خطایی پیشک بکد بکدرم سائیده داخل نمایند و وقت حاجت قضیب و خصیه فکرو میسار آنها و کف آنها  
 چرب سازند روغن بکیر که جان نفع دهد و در لذت جماع مفید ص عاقر قرحا در دم و در این می کدرم و در این  
 نیم درم پیشک و وجه کوفته در پنجاه درم روغن یاسمین داخل کنند و در شیشه کرده است و در آفتاب بپزند  
 دیگر که جان عمل کند ص فریون بلفظ پوره سرخ بخردل بکد بکدرم پیشک بتی حبه کوفته و بخته در روغن  
 یاسمین بامیزند و است و در آفتاب بنهند و بدستور اول خصیه قضیب را آنها و کف با مار ابدان تبیین کنند و  
 ذکر ابر بزرگ و سخت گرداند و نعوذ آورد ص گرم خراطین ده عدد در روغن زکون بچوشانند و صاف کنند پس عاقر قرحا  
 سفیر نینه دانه درم فریون نیم درم مشک و دانگ کوفته و بخته و سائیده در روغن بامیزند و بکام حاجت بگردانند  
 و بعد از ساعتی بصحبت مشغول شوند روغن دیگر که ذکر ابر بزرگ گرداند و استرغای عصب آنرا زایل کند و چون آنرا  
 مکرر بمانند و اگر پنج هدهد و سه و ز صبر کنند پس جانند و غذا در نیت نان و کباب بیان می پندیز خوردن ص زنجبیل  
 و شک ایض و ویش و نوشاد با قدر سیاه بار روغن میخیزد پارچه جانند و بر چوب آهن بنهند و روشن کرده در از  
 و هر روغنی که بکد بکدرم روغن دیگر که نفع بسیار در ص شخرف مغز حباب لطین بکد بکفقال در روغن کف  
 نه شقال در روغن ابر بیان نمایند و ادویه را داخل نموده بچوشانند تا کف روغن بسوزد انگاه بردارند و بسیار صلابه

السمال





مداومت کنند موی سیاه بر ویانند صبح مور پانزده شقال و دو سه سی شقال در چهار صد شقال آنگشتان  
 تاب نیمه آید رضا نموده با صد و بست شقال روغن کنجد بچوشانند تا روغن بماند پیش شش شقال لادن در آن گل کنند  
 و روغن ذرا بر موی بر ویانند و روغن بھینجین روغنی که موی را سیاه کند وقت بد صبح آهسته مقصره  
 در سه رطل آب بچوشانند تا نیمه بماند و اگر در خم شوشانند بهتر است یک رطل آب مورد تازه و روغن بنفشه شله بچوشانند  
 و روغن بماند کاچو خرم لادن در آن بکند از دوا که خواهند که منع رویانیدن موی کنند موی را بکنند و چند نوبت  
 روغن بچوشانند و مکرر کنند موی زوید روغنی که چون بپوشند بدن از همان مکان شسته موی را بکنند  
 ص زبره سفید و کونید سیاه و روغن زرد و بھینه و پوست سیخ خنظل مقلیه در زیت انفاق قنفل بچوشانند  
 از شب چون بماند بهم جاکه خواهند موی بر آید باب الزا المجد زرعوئی کرده را وقت بدوستی  
 و اعضاء التوحیت بخشد و نفوذ آورد و بجهت قوه باه نظیر ندارد اجزایش چهل و شش و از آن در پوست چهل  
 و شش درم و نیم قوتش تا چهار سال زمان در کفش بعد از چهل روز تا دو ماه قدر شترتیش دو درم محروم را در  
 مبرود را و غذا نخورد آب و کباب و قلیه که پیاز و زردک بسیار داد و دیده حاره دشته باشد و اگر بر صبح  
 بست درم قدر سفید در یک پیاله شیر گاو حل کرده بپوشند آنگاه دو را یا بعد از دو این نیز مناسب است  
 بزهر زرد و کرفش و شیت در از یانند یا ناخواه یا مغر تخم خربزه و خیار و پوست سیخ کرفش و بجز  
 الفلفل و حب الزلم یا ریحیل و جلغوزه و یک پنجدرم یک سبب است قنفل و فلفل نموده یکا چینی و فلفل  
 زنجبیل و تخم سبب و جرجیر و واصل و حب الرشاد و بذرا لکراث و واجره و خوجنجان و جوز بون  
 در سلفل کل قنفل یک سه درم پمصلکی و کندر و زعفران و عود هندی و یک چهار درم پهلون  
 شقال مصری و بوزیدان همین لسان العصفور و غصیل شوی پخصیه شعلب و قضیب گاو جوان و دو درم  
 کش خرم خشک و در ده یک درم و عیش شیب و درم پشک شکی پنجدرم و عسل بوزن تمام او دین روغنی دیگر که  
 باه کند بقوت تمام اجزایش بست چهار جز و وزنش بود و پنجدرم حرش گرم است در اول در شب  
 خشکت در یک درجه و ربع زمان در کفش بعد از دو ماه قدر شترتیش دو درم ص بلون پشقال  
 تو درین و ستر قنور لسان العصافین یک پنجدرم زنجبیل و بذرا اللغت و ورطبه و فلفل و واصل و جرجیر

بذرا اللغت

و بذر الحمر و کرات و خولجان و جوز بوا و دارچینی و دار فلفل و بوزیدان و اسفیل شوی و بکده درم و بکده  
 ده درم و فایند بوزن همه بعسل بسهند زرعومی دیگر اجزایشان زده جزو سبب و زرش کبکد و چهل  
 هر ص و پنجم در زمان اگر شش بجز زده ماه قوتش تا سه سال شترش محروم و او درم و او بخش ده درم شکر یا شیره  
 و سرور و تاجا درم غذا کباب قلیه زکسی و نحو آب و اگر میزد تا پنجم بخورد و از دناش با العسل را و او  
 و اگر کبکد باشد روز و دفع کند ص تخم کرفش و شلغم و پیاز و حب الرشاد و بلیون و چلغوزه و حب لطفل و  
 حب الزم و بهمنین و شقاق صبری و بوزیدان و لسان العصافیه بکده درم و صلیت و خردل سفید و فلفل  
 شاق و نیم بکده پنجم درم و روغن نارچیل و مسکه گاو و انقدر که ادویه چرب شود و عسل سه وزن و از زرعومی متفوق علیه  
 را قوت نامه در رفع نزدیک است بجزارش ستفوق عظیم نافعست تقویت معده و باده و اعضای رسیه و کرده  
 و زرش و کمر و آلات بول را و قریب است به بسند و نیم اجزایش نوزده و زرش چهل شش و شقال شترش و شقال  
 درم و ص بلیون و شقاق و تودری و پناف ستفوق و لسان العصافیه بکده کیشقال و پنجیل و تخم رطبه و شلغم  
 و بوزیدان و جوز و ترمه و تریک و جو حریه و پیاز و وگندنا و خولجان و جوز بوا و دارچینی و دار فلفل و بوزیدان و بکده  
 زرش و شقال و انجیره و دو شقال و با فایند بسهند و بکده زرعومی دیگر که کرده و پشت را قوت دهد  
 و کرفش و میزاید و نفوذ آورد و باد مار را بشکند و طعام را هضم کند و سنگ و ریک متشانه را بریزاند و در لذت محبت  
 مور که بکده پنجم اجزای آن زده جزو زرش کبکد هفت و نیم شقال زمان دراک و قوت است و رساق شترش و دو شقال  
 و خولجان و شس کرفش و بادیان و تخم جزب و است و حب الرشاد و ناخواه و مغز تخم خرنوب و حب کرفش و بکده پنجم  
 درم و ص قرفه و زعفران و قرفه و مصطکی و عود و بکده ده شقال و بیاسه و قرفل و فلفل سیاه و کبابه و بکده شقال و پنجم  
 درم و ص بکده بسند و این ضعیف بجهت شخصی این معجون است تخم و پنج دوایی که هر یک ده شقال است و شقال کرم و  
 و درم و شقال و نیم مسکه صید ایران و فرودم و درر و نیم ترکیب شروع کرد بخوردن و کیشقال بخورد تا روز سوم تا شب و ز  
 در اول بکده که گفته باز نیم شقال گفتم بخورد با انهم طاقت نیار و ترک کرد و ایضا تا ربع شقال بخورد همیشه شکی بود  
 در شدت نمود و کثرت با شرت زرشک با خونرا و صفرار افرو نشاند و طبع را خوش دارد و اگر میزد خورد و صلاح  
 و صید با نا و حلواهای عسل و معجونهای گرم کنند و این لغت فارسی است یعنی شور با نم زرشک صحت و تونیر باج است



اما عوض سرکه زرشک کند بی زیره و ادویه زرشک مبر باد مریات مذکور شود زردک مبر آن نیز در نیم  
 در صفت مبر گفته شود انشا الله تعالی زر قون در شام سیلقون یونانی سیلقون بغاری سرخ پهنندی سندی  
 گویند نافعست جهت ویانیدن گشت رفع ورم تجمها و تنقیه چرک آن مبرون گوشت زیاد و گوشت مریه و قطع بدین  
 زخمها و سوختگی آتش بازداشتن سیلان خون و قرصه امحاص بعد از آنکه سرب گشته باشد در دیک کلین با چون  
 که از چهار طرف آتش لب باشد شوره دو آتشه و استخوان ساییده هم آمیخته بکفیه آهن بر هم میزنند ازین و بر آن  
 و حرکت میدهند تا همت در که خواهند رنگین میشود ز لایسیر بغاری حلوا می لبسیا نامند مولد خلط صالح و درین  
 و بنایت مسمن بدن نجیف مقوی کرده و جهت رطوبت شش و سرفه نافع اما مسد دست مصلح  
 سکنجید و انارست زنجبیل مبر با بتر است که از تازه انکه پهنندی درک گویند مبر با بازند و باید بی  
 و بزرگ باشد و غسل مبر با کرده باشد نص انشا الله تعالی در رسم مبر با در فصل نه ایچم مذکور گردند زنجفر مقبول  
 جهت قوت یا ضمه شویها و نفوذ و تب بلغمی بسیار نافعست شربت یک نخود ص بگیرند یکبار نیمه زنجفر طولانی  
 که میشتقال باشد و پیش سبزه و ایفون بکده نخود هر دو را ساییده و قاقله صفار و قرفل و جوز الطیب بکند  
 کوفته و بخیته با پیش و ایفون مخلوط نموده در طباق آهن کرده و شخرف را در وسط آن نهاده سعی در شغال  
 عمل کم دران ریزند و با آتش زغال نرم میجوشانند تا بسوزد و خاکستر شود پس بر آورند و قاقله و قرفل  
 و جوز بوا بکند نیم شغال کوفته و بخیته باز بجز سایید و مخلوط کنند زنجفر مقبول دیگر که بجهت  
 و قوت با اثر قوی دارد و بدن را فرید کند و پر قوت سازد و اگر یک هفته بخورد شش تکمال  
 و عظیم نافعست و مجرب تر شش یک برنج با ورق تانبول ص شخرف پاک بقطع طولانی که بجهت شغال  
 و پیش سفید چاه شغال بسیار نرم بسایند با آب زین کیند خیمه کنند با آب تلخ و زنجفر را در وسط آن نهاده غلظت  
 طولانی یا چرخ بچم بچیده بران بدوزند و در سه من طب و عن قرفل اندازند و در دیک کرده سه پوش بران  
 بناده سنگ سنگین یا لای سپوش بند و کند اند که بخار بیرون رود و اگر هر چند شوره عظیم از دیک  
 و در اول تا سه ساعت آتش معتدل بدیند و تا سه ساعت دیگر آتش تند کنند پس بکند تا درین  
 و آن روغن نیز برای آفتاب و قوت باه و امراض مزمنه نافعست قدر شش ربع شغال و تا نیم شغال مبر و در زنجفر مقبول

کند

در کمال اشتها را قوت دهد و در باه سرودان میفزاید قدرش تیش نیم تخم دبا و ورق تانبول ص زنجفر و شقال که یک پیاله  
 در پی آن کشند در بیضه مرغ بنده بعد از آنکه سفیده شش اخراج کنند و باز دهنش را خوب محکم نموده و بار دماش که گفته  
 دو گشت خشک ساخته نگاهدارند پس در روغن کما و بریان کنند تا آرد بسوزد و آنگاه بر آورده استعمال نمایند زنجفر مقبول  
 در درک کرم دیگر که جماعت ا قوت قوی دهد و شتهار از یاده کند شش چهار برنج باشد ص زنجفر شش شقال نیمه  
 نیمه در میان شانزده عدد سخی کنند باز دره آن تا تمام خشک شود پس در بیضه خالی کرده پ کرده پوست سفیده بگزنه  
 و لادن در روغن دیگرند و باید اول در میان این سیمه آنگاه بار گیرند و بلشته بوزند و در میان آوزان بگذرانند آنگاه  
 دست هر یک مسین بایزند که شصت رطل آب در آن باشد و از آب سه گشت بالا باشد پس پنج تانیا  
 هر بار از شش می کنند تا نایکله آب خشک شود پس سرپوشی بر سر دیگر گذشته دور آنرا محکم گیرند که دم سخت گردد  
 و در گذار آن سر شود با ورق تانبول با جوز بویا و قرض بخورند زنجفر مقبول با فولاد شهوت بایفزاید و همه امراض  
 که در کمال ضعف معده باشد زایل سازد و اشتهای بسیار آورد و قوت باه را عظیم کند شش یک برنج در تابستان و در  
 جوهر الطهارت در رختان و بجهت سرفه و ضیق النفس ملغی بحسب قوت ضعیف تا دو نیم برنج ص زنجفر و براده فولاد جوهر در یک  
 نهاده در اصل شقال روز اول دو شقال زنجفر را براده سخی کنند یا شیره صبر سقوطی تا سه ساعت آنگاه قرص کنند در  
 آورند تا خشک نمایند و در دست رطل اختار البقر که آنرا در میان سفال نهاده و سفال دیگر بران گذشت باشد آتش در  
 در کمال که در روز پنجین و شقال زنجفر براده مذکور ساییده و آب صبر تا زنجفر براده مضموم شود تا سبب شش در روغن  
 زنجفر در کما و غسل و ماست و شکر تا مکه چاشنی شقال سخی بلوغ کنند و آتش دهند آنگاه استعمال نمایند زنجفر مقبول  
 در کمال که قوت عظیم آورد در باه و شته باشد شش نیم برنج ص گیرند زنجفر که یک قطعه باشد و در شش چهار شقال یکصد و  
 و شقال آتش در پیاز سفید و یکصد و یک آتش در باد بخان و پنجین یکصد و یک آتش در غظل آنگاه با بول بز ساییده  
 قرص ساخته در قدر اختار البقر آتش دهند و باید در سفال باشد و سفال دیگر بر روی آن نهاده در شش را بگل گرفته  
 شش در بعضی صد پیچاه آتش در پیاز سفید و همین مقدار در باد بخان زنجفر مقبول دیگر که بسیار آتش  
 شش در بوزان یک برنج ص بگیرند بیضه با یکمان سفید آتش آرد و کنند و دو شقال زنجفر که یک پیاله باشد در آن  
 داخل ساخته و مانند پوست سرش را به بندند پس صفت ضما کنند آنرا از آرد دماش و هر بار در آفتاب بخشکاند



نیک پس در کین و غن کاوانداخته در دیک کودی چنانچه بیضه در روغن غرق شود تا ز مایکله از آب شرب  
 نرم تریب بسوختن رسد آنگاه برآوردند و با پوست بیضه ساییده نگاهدارند و با ورق تابنول با پوست  
 یا قرنفل بخورند زنجفر که سه بخورد گیریم چند جمع کشتهای هندی خوردش بصورت سست و کجانی فرود  
 اندزیرا که تا کسی معتاد بان نشود طبیعت قبول نوعی از سم را نمیکند لطیف طبجان و نازک مزاجان  
 علی الخصوص هرگز ترکب آن نشوند اما نفع بلیغ و خاصیت عجیب میدهد مفتوح مسلمان و ابل با کرم  
 و آنها که شغل و صناعت ایشان نزدیک با تش سست و سرد مزاجان و پیران از البته تمثال میکنند نیز  
 ابل سردی که از جهت تسدید مسام طبیعت از هضم درون عاجز میشود و ضرر با اعضای بنیه میدهد  
 و امراض مشکله مختلفه باطنی بهم میرسد و چون درین شخاص که مذکور شد نافعست و مگر تجربه برسد بود  
 و بعضی را مفرح ریحانی ضرر میکند و دوا و الا مشک فایده نمیکرد بانکه روزی و شربت قلیلی یک یک برنج  
 بود منتفع میشوند ص ص بگردید یکپارچه زنجفر و در ظرف آهن گذارند و ده رطل آب پیاز سفید کم کم بران  
 میریزند چنانچه پوشیده باشد تا همه با بر طرف شود و بر میدارند و تمثال میکنند زیلور کسبتر آنچه و سکون  
 تخمانی فم لاه و سکون او مرکبی است که نافعست طلعوزا و از جمله سمیات است تیون در باب الهمله  
 گذشت خاصیت منفعت آن زیره باج امراض مرکبه انا نافع باشد صفر از انباشند و طوطی و زعفران  
 را موافق با ما برای محرور زعفران نکنند و شایسته است جمع طلیح را و بهتر از همه غذایه جامضه و اگر بخواهند  
 باشد بهتر است نیز باج نسبت با سفید باج غذا کمتر دهد و از جهت اذعان آن اقویا را تجویز نگردد و صلا باج  
 حی احمی شطرنج و نافع تمام آنرا و جهت تا قهیر کج از بیماری صحت یافته باشد زیرا که صفر از انباشند و فرو نشاند  
 و شورش غمز اسکن کند بلغم را قطع کند و طول با ترا اجلا بد و سز که بشاید و صد اخطا را اطفا بخشند و در قویا صحت  
 بیفزاید و در لافحت بد و خون معتدل میداند و با وجودیکه برای معده خوب است و هم برای معا و صاحبان باج و  
 سردگر آنکه نافعست با شطرنج و مزاجهای گرم راص بگیرند گوشت تغلی قهیر کرده طلی با گوشت مرغ در دیک کنند  
 و با چربا چربی قدری شریخ و خود پوست کنده رادران اندازند و آنقدر آب داخل کنند که بر سر آن آید و چنانچه  
 و کف بمیدارند پس سر کله انگوری نیم رطل و شکر طرز کوفتن بر رطل بریزند و چند جوش بگرد بپزند پس غصه بادام

لوزان

مقشرترین را کلاب شیر کشیده داخل کنند و چون بچینه شود مکرر کشیند خشک کوفته و بخته و غود و سودا ب  
سایده در آن کنند و بزعفران رنگ دهند و بعضی بانطریق میسازند ص گوشت بره یا مرغ خانگی اشترفته  
کنند و در یک نهند و پاره دار چینی و تخم مقشر و روغن کنجد یا کافور آب آنقدر که از بالایش بگذرد و بنیاید  
و با آتش نرم بپزند و کف بردارند و نیم ظل سرکه و دانگ و نیم ظل شکر و مغز بادام در کلاب شیر که گرفته  
در حکم کرده داخل کنند قدری کشیند و سودا و سه شاخ و زیره سیاه اندکی نیز اندازند و اگر نشانه میصف  
در آن کنند شاید و بعضی زرشک میوه خشک اضافه میکنند و فواکه در اغذیه مایه کرد و سیب ترش  
و به ترش و امرود و زرد الو و مویر منقی فواکه است فواف سودا و استقواء و مالچولیا و این طعام قلیل لغذا  
شطر الغب طار و تاسه را نفع بسیار میکند و برای امراض منفعت کلی می بخشد و این غذا در اغذیه مثل  
سکنجبین است در اشربه و قومی چند سازند محمد بن زکریا گوید این را از اغذیه معتدله است و مصلح هر چه که  
و جمع نافع بسیار درین مضمر است و از اخرازان و احرار آن سالم و محمود را مفید ص پیاز را با بازیر  
قطعه کنند و در لادن بکوبند تا هم شود و بروغن بادام بریان کنند تا از بازیر بوی بر آید آنگاه آب  
بر آن بریزند و بپزند و سرکه و شکر سفید آنقدر که پاشنی باعتدال شود و اندکی آب گامه داخل کنند اگر کنگر  
و بکریا مطهر کنند بهتر باشد و الله اعلم بالصواب **باب اسین المهملة** سامط بسین مهملة  
و کسیر مهم و سکون طاه مهمله شیر ترش فنان بی نمک و شیر چون ترش شود فاسد گردد و شراب آن بهر چه  
بجایز نباشد و طبعش قوت سمیه بهم میرساند و در همیشه و چیدن شکم حادث میکند علاج نیست که  
میکند تا معده پاک شود و روغن نار دین گرم کنند و بر معده میمالند و اگر در معده بسته باشد علامتش  
و عرق سرد و فاض باشد علاجش بکثرتال پیز یا خروش با یک اوقیه سرکه که نهنی یا شایا خردم خوردند با  
یا سرکه یا شایا سفید یا معرش سفید باج و سفید باج است رباب همه بسته شد سحر نمیس با کسیر مهم  
و کسیر مهم و سکون سحاح و کسیر فنان با سحاح ثانی معنای اروی گرم قبل بلعش بعضی معده و قبل معنای ثانی از ترش  
بجالیوس است جمیع امراض بار دوی غلیظ و سودا الهضم و سودا الاستمرار و قویج و عسر البول را نافع باد و در سینه نیز فواید  
و نشانها را زایل کند و چون اندکی روغن سوسن حل کرده بر موضع مارگزید طال کنند دفع نمیکند چون آن اندکی پیش از



فرزجه سازد باده مای غلیظ که در رحم باشد تجلیل برد و تعدیل کمی ولد و حیض نماید چون در روغن بنفشه حل کرد  
زن از آن بیاید و بخورد کند بچه را در شکم نگه دارد و محتاج نماید از سقوط و سده مگر اگر بکشاید و صلاحت آنرا تجلیل کند  
و معده را گرم سازد اجزایش بغیر از زعفران دوازده است از نش سصد و هفتاد درم و نیم قوتش تا سه  
زمان در اکث بعد از شش ماه مزاجش گرم است در آخر دو درجه خشکست در اول درجه سوم قدر شش  
در عسر البول مقدار خود و شراب حرف و بجهت تخمه یکمقال شراب حرف در باقی امراض نیم مقال  
باب گرم در ناشناختن جنید ستره افیون پدایر چینی فودو و قو و اسارون پیکده درم و نیم  
و دار فلفل پخته در فضا قطعه یکده حصت نرم زعفران ربع اوقیه کوفته و بخته بانگین پشدر نیم درم  
دیگر این همچون خداوند مزاج سرد و بیماری ثامی سرد و باده مای غلیظ و خداوند در دندان و غوره شده  
آن و قوی و عسر البول که از بلغم بود سود دارد و سدسبک کشاید و صلاحت آنرا تجلیل دهد و معده  
گرم کند و تخمه را زایل سازد و در نفع قریب است به نخل اول اجزایش دوازده است از نش سی  
و یکدرم و نیم خربش گرم است در آخر دو درجه خشکست در دو درجه و ربع زمان در اکث بعد از شش  
قدر شش نیم مقال باب گرم ص جنید ستره افیون پدایر چینی اسارون فودو و قو و اسارون پیکده درم و نیم  
فلفل و دار فلفل باز و قطعه یکده حصت نرم زعفران نیم درم باز و بانگین حل کنند در مای کوفته و بخته بانگین  
سخون بقدر سید و ضم فاجحه شوره با گرم کرده را گویند از عربی پرسیدند که شما شور بار چه میگویند گفتند  
که در چه میگویند گفت سخون پس سوال کردند شور با سرد را چه میگویند گفتند آنرا در زمان غایت یک که ما هرگز نماندیم  
که سرد نشود سرد که با نواحه در خل گذشت سرد نه که خداوند مزاج گرم را سود دارد و دمع را باز دارد اجزایش  
هفت است از نش چهار درم و سه دانگ ص شاد و خنفسول و قوتیای شسته و قرقین یکدرم و نیم  
و سبک بنیدرم نشیا مامینا و صبر زرد یکدرم و نیم سرد است که دمع خداوند مزاج سرد و تر را نافع باشد  
چرخ است از نش چهار درم و نیم بغیر سبک ص فلفل نیک بندی پیکدرم پدایر فلفل و درم یکده است  
سرد است زن ادویه سیاه چون غبار سرد که عضله چشم را سود دهد و دمع نافع با اجزایش چهار است ص سخون  
لیله سخته نیک بندی نیاز و قوتیای کرمانی تا غلبه پرورده یا غیر پرورده سرد است که دمع را باز دارد

درم

وعضلهای چشم را قوت دهد اجزایش چنانست و زرش ده درم و یکدنگ نیم و ربع دانگ صفتی  
 که مانی نیست درم: سرمه اصفهانی سوخته یکم ششاد پنج شسته نیم درم: اقلیمیا طلا چهار دانگ: بیابند  
 بخار و باب بلبله زرد و غوره و سماق پرورند و باید آب بلبله و جرو آب سماق کجیز باشد سرمه دیگر  
 که دمعه را زایل کند و سرخی آب دویدن را منع کند و عضله دیده را نفع کند اجزای او جروست صفتی  
 بزرگ کابلی عددی را در خمیر بی نیک کنند در خشت بچینه نهاده در توره بنهند تا بریان شود و خمیر سرخ گرد  
 نگاه آراوده از پوست جدا کنند و خستهش را دور اندازند و چون خشک شود باید یکدنگ زعفران سیاه  
 سرمه دیگر که مژگانها را ببرد و نیکو کند و آنچه در بختیه باشد بر و باید اجزایش: و جرو و زرش پنج درم صفتی  
 سوخته در کوزه سفال سه درم سنبلی رومی و درم سرمه دیگر که مژگانها را نیکو کند و آنچه در بختیه باشد بر و یا  
 و چشم طفل و غیر طفل چون در کشند سود دارد اجزایش نه جروست صفتی: از زرش سوخته یکم کرم نمک  
 مرصاف: و توبال نحاس: زعفران: یکدنگ: در فلفل: یکدنگ: نیم: پخته خرمای سوخته در کوزه سفال  
 سه وزن همه در روغن بلبانگ که داخل سازند سرمه که دمعه سلاق و حرمت آن نافع باشد و جرب صفتی: کل: پاره  
 کا و بسایند فسیله در آن بناده و در پیرغ کرده دوده آنرا بگیرند و در سرچوب که فلوس سیاه در آن نصب کرده باشند  
 روز در ظرف مس بسایند چشم چشمند سرمه که خیره گی و تیره گی چشم را زایل کند اجزایش بازده است  
 و زرش مساوی: این ترکیب از اطباء هندوستانست صفتی: در فلفل: پنج پخیل: بلبله: بلبله  
 آله: نیک اندرانی: بزبدالجرج: بزرگ کابلی: زرش سرخ: پوست بیضه مرغ مساوی سرمه که همان نفع  
 اجزایش شصت است او زرش سوا بعضی آب میسایند و برخی شش میسایند پس آب سایه سنگام  
 در چشم میسایند صفتی: مغز خسته بلبله: فلفل: در فلفل: آله: در چینی: قوتیای کرمانی: اصل السوس  
 که چشم را روشن کند و از ریم و اوساخ پاک سازد اجزایش شش جروست او زرش مساوی صفتی  
 و مغز خسته بلبله: آله: مقشره: در چینی: قوتیای کرمانی: اصل السوس محلولک بسایند آب سایه سنگام  
 کنند: سنگام خواب: بسایند چشم کشند سرمه دیگر که همان فایده دهد و همانست معمول دارند اجزایش  
 صفتی: مغز دانه بلبله: فلفل: در فلفل: آله: در چینی: قوتیای اصل السوس علی السوابت: سه: دسه: جهانبند



سرمه که جرب را زایل کند اجزایش چهارست صص صبر زرد پخته در چغندر کبی پسته بلبله زرد  
 مامیشا با سوپ چون غبار ساینده اکتحال نمایند سرمه دیگر که دمعه را رفع کند صص بلبله سیاه در اسفند  
 یک کلاب چیتکم کشند سرمه که دمعه را مجرب است اجزایش شش است صص شسته نمک کوفته و از  
 دو جزو پودری توپای کرمانی پودر لوب، پودر جاجان یک کف ریانه مرصاف یک گل قند پخته شیشا پسته سندی  
 نصف شسته ساینده چون غبار سرمه که اکثر امراض چشم را نافع باشد و جهت قوت بصارت لطافت  
 نافع است باید در استلا مرده و سکر و جنابت و در هوای ابر و باد های سخت و الوان و خضوف و کوف  
 و در وقت زلزله و تحت الشعاع نباشد صص سرمه اصفهانی سوخته بقناد و پنجمشقال توپای کرمانی  
 دو مشقال و نیم پودر لوب، بکر پنجمشقال یا میران چینی یک شقال و نیم پودر طلا یک شقال یا میران چینی  
 ادویه را غیر از طلا تا شش روز با احتیاط تمام اول باب بلبله بعد از آن با کلاب سنگ چغندر  
 و روز نیم و رقیبای طلار انداخته حتی نمایند تا نه روز تمام شود انگاه در شیشه کرده نگاه دارند سرمه را  
 بفتح تبین جمله و سکون او جمله با دال الف و ضم را، جمله و سکون او معرب است از سرداری و فار  
 یعنی در وی خشک ساینده که بعد از صاف کردن در بلبله بر سر آن بزنند سرطراط بضم سین که سرد  
 حلوی فالوده او در رسم حلوا کند سحوط بفتح تبین و ضم عین جمله سکون او هر چه سیل و مایع باقی بماند  
 تا بدماغ رسد یا در وی خشک که چون رسانیده باشند و بروغن یا نبات دیگر آینهخته چنانچه بان جنس  
 و جاری باشد و بهیسی توان بالکشد فرق سحوط و نشوق است که سحوط روغن است یا غیر  
 آمیزند که چون جاری باشد یا آب که به بینی میکشد و نشوق هر چه خشک باشد سحوط سرد و دمای خشک  
 را گویند که در ماثوره کنند و به بینی برسانند و از طرف دیگر لطف کنند تا بدماغ رسد اکثر امراض بهی چون  
 پسته در حایه هوشی استعمال کنند بهتر است که بعد از تنقیه سحوط کنند و قبل از تنقیه خوف ضرر و از یاد مر  
 منظون او بعد از آن نفع بسیار میدهد و این قیفه از اسرار است سحوط که با سیل و بهیسی نافع است  
 اجزایش چهارست صص کش درم: صص چهار انگ پرمصا دو دانگ حوض کبی و انبی و نیم آب بخوش  
 عدس چهار دانگ و بعد از تنقیه هر روز تا سه روز در باد یک حب با شیزان و روغن بنفشه ساینده در سینی







زایل کند اجزایش چهارست ص طباشیر و در دم بنفشه کافور یکدیگر میخردم بنوعی که در آن یکدیگر را  
همه را ساییده قدری از آن بار و عن نیلوفر بچکانند سحوط در دم که از گرمی آفتاب باشد یا شایع  
سودمند باشد ص آب رقیق کاهوی و کدو و کاسنی و روغن کدو و روغن بنفشه با هم بکنند  
با شیر زنان برین می کشند سحوط دیگر که در دم گرم را فایده دهد ص آب کاهوی و کدو و روغن بنفشه  
و نیلوفر و کدو بهم مزج کرده با شیر زنان استعمال کنند سحوط دیگر که در دم گرم که از حرارت آفتاب  
دفع کند ص کافور و صندل و آب کاهوی و سرکه و روغن کدو بهم آمیخته سحوط نمایند سحوط که همان  
ص آب کشیزه بنفشه کافور صندل سفید سرکه آب کدو و روغن نیلوفر و بنفشه با هم بدست  
کنند سحوط دیگر که در دم بلغمی را نافع باشد ص صبر زرد و صندل که در بعضی جندیدتر  
ص قلع و کبرک یکدیگر میخردم بنفشه انگلی همه را ساییده آب مرزنجوش برین می کشند سحوط  
که در دم سرد را سود دارد اجزایش سه عدد است ص مویز یا بنفشه بنفشه تره زعفران بنفشه قدری  
در روغن زیتون گل کنند و دو قطره درین افکنند و به نفس کشند سحوط که در دم سرد را در ساعت  
دهد ص نخودرم ص اصل السوس یکدو در دم بنفشه در دم با شیر زنان سحوط کنند سحوط که در دم  
که از بروت با فایده و لقمه را سود دهد اجزایش چهار جز است ص جندیدتر بنفشه زعفران زهره گرگ سوس  
سلق سبزه سحوط کنند سحوط که در دم بلغمی و دوار را نافع باشد اجزایش چهار جز است ص صبر زرد  
جندیدتر زعفران قلع سفید در قلع یکدیگر میخردم بنفشه کاهوی آب مرزنجوش سید و مشک  
حاجت با شیر و تران سحوط کنند سحوط دیگر که در دم سرکه بنفشه و فایده و لقمه را زایل کند اجزایش  
خزق سفید چهار درم بنفشه مزج سرد درم بنفشه و کدو و کدو و کدو و کدو در دم ص صبر زرد  
یکدیگر در جندیدتر زعفران بنفشه یکدیگر میخردم سحوط که در دم از اخلاط پاک کنند و فضول آنرا بیدار  
عصده قشایه شویزه مسادی بروغن سوسن سحوط کنند سحوط دمه که دمه را قطع کند و فضل  
و در دم چشم را نافع باشد و مادار از دماغ فرود آورد و اجزایش سه جز است از آن اندک از آن درین میخرد  
ص زهره کلنگ و زهره گرگس آب چند سحوط که رطوبت دماغی را بر آورد و دماغ را از رطوبت پاک کند

اجزایش

اجزایش سه جزوست ص شونیزه فلفل پکنش پیکد قری کوفته و بختیه بروغن گل آمیخته سه سوط کافور  
سعو طریاحی که در سرمای اطفال میباشد زایل کند ص صبر سقو طری چهار دانگ پشکر طبرزد یکدم  
کنش سه درم چندیند ستر محصفه زعفران پیکد چهار دانگ کوفته و بختیه باب مرزنجوش چهارگانه بوزن  
یک جبه سعو ط کند بروغن بنفشه سه سوط که رعاف را باز دارد اجزایش مغفیت است ص کافور پسته  
ص صبر هر دو سوخته اقا قیاقه کند بر مصاف پشاد پنج شسته پکافور نیم ساید بصاره باد روغن تخم  
سعو ط کند و در بینی بر کشند سه سوط دیگر که در ساعت خوز این بند اجزایش سه جزوست ص عصاره آملنه  
اقا قیاقه یکدم سه درم پکافور جبه در آن حل کنند سه سوط که بل و غلظ اجنان و رطوبات آنرا زایل کند چهار  
ص کنش زعفران پیکد یکدم صبر سقو طری پخص سندی پیکد دو دانگ بکوبند و در بند و نامر  
جبه کنند و خشک نمایند و وقت حاجت بروغن بنفشه و شیر زنان حل کنند و بچکان سه سوط که سده  
و همه باد نیکه در سرد روی باشد زایل کند اجزایش است او زان سیزده دانگ جب سازند مقدار عدس  
ص کنش تازه درم زعفران یک دانگ پخص دانگ نیمه مصاف دو دانگ صبر سقو ط  
چهار دانگ باب مرزنجوش تر بر کشند سه سوط که سده دماغ و تخمین بکشاید و صدای بلغمی را فایند  
دو اجنه چهار است ص شونیزه چهار درم در مرزنجوش دو درم تر بدیه نوشتار پیکد یکدم کوفته  
و بختیه در آب مرزنجوش در روغن سوسن بادام تلخ بنامیند سه سوط که سدر و دارو را نافع با  
اجزایش نه جزوست ص سکنج اشق پجاو شیره بوره ارمنی صبر پیکد نیم شقال پکنش  
زعفران پیکد دانگ نیمه فلفل در فلفل پیکد یک دانگ کوفته و بختیه باب مرزنجوش جب سازند باب  
در روغن بنفشه سه سوط نمایند سه سوط که سرسام گرم را نافع با ص آب گاهو پعرق سید کافور پسته سفید  
یکد قری نیم آمیخته سه سوط که سخته و خشک انا نافع با و نار فارسی و خازر که در گردن شایا و باد که در  
یانش ص عسروت سفید مصاف زعفران پکنش پهر چهار ساد باب مرزنجوش جب کند چون عد اطفال  
یکجینا و در روغن بنفشه بزرگ سه سوط که سخته و صرع و فالج و لقوه را نافع با اجزایش است ص پیکد یک  
کنش چندیند ستر زعفران پکنش پیکد یکدم باب مرزنجوش آب سب یا شیر دختران آمیخته قطره در بینی میکنند



سعوط که شقیقه سرد را سود دارد ص روغن بادام تلخ در روغن مغز دانه زردا لوبه که ام جزو آب است  
 در یکی شند سعوط دیگر که شقیقه را زایل کند و روشنائی بصر را بیفزاید اجزای سه جزو است ص فشانید  
 نفل مساوی کوفته و بیخته بر روغن کاه آمیخته در وقت حاجت بآب سرد آمیخته سعوط کند سعوط که شقیقه  
 را زایل کند اجزای پنج جزو است ص زعفران پز نخیل عاقرقانه نبات کوفته و بیخته بر روغن کاه  
 آمیخته تا یک هفته سعوط کند سعوط دیگر که شقیقه را هر چند کهنه باشد زایل کند ص زعفران بیاض بجزو سرد  
 سایده سعوط کند و بلوط هندی را چون آب سایده دو قطره صباح در سوراخ بینی چکانند اگر در بطن  
 رست باشد برف چپ و چپین برعکس رفع کند و آنرا هندی سمند بهیل گویند و چون در حام سرد  
 آب گرم دارند پس روغن فسق سعوط کند در ساعت ساکن کرد و اگر پوستی عارض گردد در روغن  
 سعوط نماید سعوط که صداع را زایل سازد ص زهره گرگ زهره زهره و عصاره معلق مخلوط  
 درینی چکاند سعوط که صداع را که از مواد غلیظ باشد نجست ص ایارج فقیرا با جاشیر و بیض  
 فزیون یک درانگ پشک جبهه سایده با شیر زنان سعوط که بصر را ص سبب آنست با  
 بد با نافع باشد ص معیابی بجز بوا عین شهاب پشک یک یک درم سایده با قدر آب آمیخته سعوط نماید  
 صداع شقیقه چون از حرارت باشد زایل سازد اجزای آن چهار اوزان سدرم و یک درانگ هر دو در صداع یک  
 با گلآب درینی چکاند ص افیون پطاشیر زهره سفید یک یک درم زعفران یک درانگ سعوط نماید  
 و در گوش که از حرارت باشد ص افیون کافور بذر البلیج با سوسیه کوفته و بیخته بقدر حدس شیات  
 و تادو عدد آنرا باروغن بنفشه سایده درینی سعوط کند و در گوش قطور نماید سعوط که صرع را نافع  
 اجزاء و جزو است ص صبر عصاره قشرا اعماره یک ربع درم بهاء العسل استعمال نمایند سعوط که صرع را نافع  
 چون سرد و سعوط کند هر روز مقدار غلیظ ص روغن میثقه در حوام هندی گویند و شالیان  
 میشود صفتش در فصل او مملو در روغن بکر کوبش و سعوط عارره و باه همین عمل کند و تعلق ندانند  
 و روغن میثقه که مذکور شد سخته و دوار را نیز زایل کند سعوط که فالج و لقوه و استرخا اعصاب و جنب  
 و پرویتکه در اعصاب بود نافع باشد ص عصاره معلق و عصاره بیخ حنظل تازه یک یک ملعونه

بکدر



کند و دوانگ با شیر زان استعمال کنند سحوط که لقوه را نفع کند لقوه در خانه تار یک نشیند و سه روز سحوط  
 گیر و شفا یابد ص بگیرند و غنیمت بخورند که هم روغن مذکور شد استعمال نمایند و اطباء فرموده اند که پوس  
 بالای رتبه را مقدار عدسی سائیده آب رقیق سلق یا مرزنجوش سحوط کنند و بعضی معر از سائیده سحوط  
 کنند سکنه و سدر و مالنجولیا و دوار را شفا بخشد در جانب صبح و قطره و در طرف سقیم یک قطره میچکانند  
 میوزاند و استعمال مینمایند سحوطیکه لقوه و فحاح و صرع و امراض سر که سبب آن برودت است  
 ص عطرشاه در دم بگذردش تو مون یک سدرم پنجم حنظل درم چند پوره احمدی فرفون زهره گاو  
 بگذرد درم کوفته و بیخته و شیا ف نموده آب مرزنجوش سحوط کنند سحوط از قانون فحمت لقوه و کافور  
 و استرخاء و اعضا و ارتعاش جمیع اوجاع بارده رطبه و سد یا یک از برودت و رطوبت در عضل و  
 عارض شود با لجن جاریه سحوط نمایند که قفیه سده و تنقیه دماغ و سر از فضلات کند ص شیر خرد حنظل  
 آب رقیق سلق تا یک قفصه بگذرد ملحقه شونیزه و اسفند بگذرد درم سوخته داخل نموده در وقت  
 سازند سحوطیکه در رخ و در سراطفال اسودد و در اجزایش پنجم ص کنش بحدض کنند  
 بگذرد درم پنجمه زعفران بگذرد درم پنجمه غلوه با کرده وقت حاجت بشیر زعفران با روغن نیشبته درام سبزه  
 سحوطیکه بر قانز اسودد و سر ایگ کند و سد نار با کشاید ص موزج جلی سوسن بگذرد درم پنجمه ص  
 و پنجمه آب که چند سحوط سحوطیکه بر قانز اسودد و سر ایگ کند و سد نار با کشاید ص موزج جلی سوسن بگذرد درم پنجمه ص  
 که خواهم بگذرد و ل نامزد در کوبش کابل بسیار بسیار و بازش سبب است بجز اسما و تخمش نیز و بسیارند و سبب است  
 قدر کوفته و بیخته یک درم فاشق آب بچوشانند تا سه چهار قطره آب بماند سحوط گیرند و بعضی همچو آب سحوط  
 کنند و اگر سائیده نفوخ کنند هم نفع میکند و گفته اند که بخر باد بخان جنگلی را چون بکسل یا دیو میل در چشم  
 بر قانز از ایل کند سحوط جهت تقویت حافظه و مداومت بان موی و ریش آساید که صخر کلنگ است  
 و زهره آنرا قریطی نرم سائیده با روغن زیتون سحوط کنند ساعتی بر پشت بخوابند و سحوط زهره و طاجیه  
 کردن موی سفید گردانند سحوطیکه تخلیل ریح داغی سد بلغمی اسودد و در اجزایش پنجمه ص  
 خندید تیره مشک فرفون یا با سوه مقداره با روغن زیتون و امثال آن سحوط سازند سحوطیکه خلاط را



از دماغ بر آورده و دماغ را پاک کند ص گل یا همین سفید سه عدد در روغن بمانند و در بینی چکاند سه وعده  
 که ناف هست از فالج و لقوه و صداع کاین از بردت و شقیقه نرسد را ص فودج حبلی یکدش قطره  
 یون و قیق: مرزنجوش خشک: ایر سابه پرنج مساوی کوفته و بیخته آب سینر سرشته در سایه خشک  
 و وقت حاجت مقدار نخودی باب مرزنجوش سه قطره سفید سحر چلیا سهیل و مسک با جیم  
 در رسم حواش بندگوشند اما سفوف هر چه بخت بقض کم است از جیره و صبح باید مقلوبانند  
 در سفال آب بنیده و بر هم میزنند تا پرشته شود آنگاه داخل سفوف کنند باید بد زطونان و لسان کحل  
 نکونند که کوفته آنها سم است حب الرشد و ریجان و مردنی اگر کوفته نشود بهتر است چون در او  
 دیگر بگویند و به میرزند بدو مقلوب را داخل سازند و اجزای سفوف را بسیار نرم گویند اگر مراد قرض  
 باشد و اگر مطلوب تسلیین با نرم گویند و مر و ارید: و مرجان: و لبد: و کبر با را جلد جاد با کلاب  
 سماق سیاه چنانچه مانند عصاره شود و سیح درشتی از آن نمالند آنگاه با دویه دیگر مخلوط سازند و ایضا  
 بشویند بخوبی که در مقصده ایراد یافته تا از سنگ در مل پاک شود و محمود را شوی نمایند بدستور معمول  
 نیز باشد و پوسته از ابرازند و بر روغن کما و یا بادام هر که بگویند و لیس با از لکون و غایق نوز اندک منودند  
 و گویند آن شیشه ای که شیشه است بنفش گرفته آنها سم است اگر کوفته شود و باد و مخلوط گردد خوف کلک است  
 از آن تر از کفند و او را کوبند و تا محکم باشد بیل را ص می نشوند و دوی کنند و پوسید را استعمال نمایند  
 و اصول که بیوت گفته باشند بدو یک نسخه کوفته باشد و او را قیسه بیخته با داخل دو انگشت در زشت است که  
 و در تابستان آب سیس می نمایند و قوت فانی بعضی گفته اند یک است و قومی گفته اند زیاده یا یک است آنچه در  
 تابستان و گویند و ماه سفوف قلیا تا و حب الی و طین سرطاد و لوب و و سایر سفوف فاشته تا یک سال سفوف  
 زرا سفید بود و محل رایا در مجرب است ص شماره عاچ و و بنا یک یک شقال کوفته بخوبی بجایز هر شب  
 و وقت از گفته اند و بجایز آن با بر دزدی کند با که بر نه بان علق حکیم در از قرحم و گویند چون بنز استایوس  
 چند روز بخورد مجرب است بول فیل ماده که بر زمین زینت با پیچیدین از جلع یا بجایز آن سیسایوس است  
 در کوهستان این بلاد بنات با نذر عان نامند ظاهر این لفظ ترکی با لغاری گل می گویند و گویند چون بعضی

فوائد



حیوانات بی‌مغز که در آن چرخند چرخه عقیم و عقیمه و اولاد بسیار آوردند پس گوید چون مردمانی عصر بول کنند بعد از آن  
 مباشرت نمایند آن حامله شود و همچنین اگر عاقر و برگی که از بول سگ خیز شده باشد بول کند حامله شود و مردمانی  
 بی‌کام جماع چون آن بر خندان پس مجامعت کند حامله شود و یک خرگوش را چون حمل نماید و پوزین را  
 آنرا چون بعد از هر سه روز بخورد برادر حامله شود و رحم آنرا چون کباب کند و بخورد و تخلف بین کنند  
 سفوف که ماس جگر را در ابتدا نافع باشد و حرارت آنرا ساکن کند و خون آمدن را باز دارد و  
 چهارست و زرش علی السویه شترش کمنقال بآب به شیرین ص ریون چینی بگلنار به چون سیاهان  
 شنبه عالی بن خواجها ابو علی سینا رحمة الله گوید ریون چینی فکل ارمنی با حب الاس منجحه از سودم سودمندترین  
 چیز است سفوف که احتلام و سیلان منی را قطع کند و سرعت انزال را نافع باشد شترش  
 بادوغ سرد کرده خوردن ص بذرا سداب و افلیخه و ایرسایه بکدو درم بگلنار به ورق گل سرخ بکدو  
 بکدرم و نیم بکوبند و به نیزند سفوف که احتلام بسیار سیلان منی و سرعت انزال نافع باشد چون  
 از حرارت باشد شترش و شقال بآب انار ترش بخوردن ص تخم کاهوی و نیلوفر و گلنار به کوشینک  
 و گل سرخ و شندانه و تخم سداب بکدرم درم سفوف که احتلام بسیار از زبل کند هر گاه از حرارت  
 باشد شترش کمنقال در ناستا بخوردن ص بنر جلده درم بذر قطونا درم بکشینک خشک بکدرم و نیم بکدو  
 کوفت چندی به شترش کفته شود و مغزش را دور اندازند و دیگر بکوبند و مغزش را داخل کنند سفوف از عطاس  
 بنام اکبر و معلم اول اوست و اسطود لغت نمان بمعنی فاضل است پدرش تقویس برادرش تقویس  
 نام داشته اند و هر دو را حکما کنند و اسطود از همین کلمه شهبونانرا غرق کرد و او شاکر و افلاطون است و شاکر  
 سقرطیس و شاکر فیثاغورس و شاکر دانیال کلس شیب است شیب شاکر در سست و بر سست حضرت  
 ادریس نبی است علی بنیفا و علی بنیسلام و آنحضرت از کثرت تدریس سی بادیش و این علم شریف محرم  
 اوست و مدت سیصد شصت سال در نزد جد بزرگوار اجدش آدم خلیفه الله علیه سلام سر خوانند اسطود  
 و ارام و زار ترش بجمع مال اشتغال نمیدوید مردم گفتند اذخار مال از کجا پسندید نیست چکان مال از کجا  
 میکنند لغت را بی آنکه محتاج بدانها نشوند و بعد از وفا افلاطون اسکندریه مدینه مکه رفت و مرده بنگر و صدو



کتاب زنفون تالیف کرد و علم منطق را وضع نمود و بلیناس که صاحب طلسمات غیر طبیعی است  
 شکر او است گویند جالینوس نیز شکر او است استاد هکنده روز و نیش بود و این سفوف را به  
 اسکندر ساخته است نافع است رب فساد معده را و زردی و برابرد و دفع کند طعام کوار و درونی  
 خوش کند و مفرح باشد در تفریح نظیر ندارد و جهت بخار و قطع عرق فاسد بدوی بدن مفید و سوس  
 زایل می کند و معده را قوت دهد اجزایش سبب است و جزوست غیر از شکر و زرش چهل یک یک گرم  
 گرم است یک یک درجه و دو شکر است در ده درجه شکر قدر شکرش از یک درم تا سه درم قبل از طعام  
 از طعام قوتش تا دو سال ص قرفه ساج هندی پیچود قاقله اسارون یا قیصر کمره از آن  
 هندیست پرمطکی پهلک با پخته شکر و شکر پزیر که کرمانی پیچنی باشد پهلک  
 در غفلت قرفل ندارد امک پیچو با پهلک پهلک درم پشک پیچونه پهلک یک یک درم پشک  
 مقدار دار و مانگند سفوف که استقامی اجزایش نافع باشد و مجرب است اجزایش سبب  
 و زرش شکر درم و نیم شکرش درم وقت خواب عرق بادیان ص عود خام قرفل آمله ص  
 کل سرخ یک یک درم پیچنی درم یک شکرشک طباشیر خالص یک درم سفوف یک یک استقامی  
 نافع باشد و باد را بشکند اجزایش نه جزوست زرش دوازده درم شکرش درم ص قرفل بادیان  
 انیسون اسارون قسط پیچنی یک یک یک درم پزیره کرمانی سدرم پندل لطیب و سجده یک یک درم  
 که سهال عمومی زرش درم نافع باشد اجزایش چهار است زرش سوا شکرش سه درم ص کربا کل  
 دم الاخون پیسفوف دیگر که سهال معده را نفع کند شکرش یک شکرش اجزایش شش جزو زرش سی درم  
 شکرش درم ص سماق درم حب الّاس درم و آنرا دانه مغلوبه یک یک درم پیچنی پزیره درم ص ص  
 گلخانه یک درم سفوف دیگر که سهال معده را بغایت نافع باشد و شکم به بند شکرش یک درم  
 شاه بلوط پزیره دانه مویز مساوی سفوف که سهال باز دارد و کم را در سینه بندد اجزایش چهل  
 شکرش درم با سهال شاه بلوط سه درم ماز و پیوسته یک یک چهار درم بگرد سماق شش درم حب الّاس  
 که سهال را مفرح نافع باشد اجزایش پنج است شکرش درم ص حب الّاس شاه بلوط پنجاه شکرش بود

اندر



خرفب بکده و درم پشمخ عربی درم بسفوف که اساک باه آورد و مجربست شربتش و شقال  
ص مغرب القطن خشک پخته بسیار که نوشته قمر بندی آرد و نخود پریان که کله چهار شقال سلاطه  
و نبات بکده و شقال خشک خوب بسایند چون همزه و بابائی او و به بسایند و طریقه تصفیه سلاطه  
در مقدمه مذکور شده بسفوف از نسخه دیگر ص هر چهار اجزای اول از هر یک چهار شقال سلاطه یک شقال  
نبات نصف هم باب قراح سفوف از سفوف که امراض کبد و تیج و مقدمه مستقار اناغ باشد  
و معده را قوت دهد و طبع را نرم دارد و اجزایش نه جزوست فرزش نسبت ندوم و نیم شربتش و درم  
با کبجین ص گل سرخ مشت درم زرشک بیدانه پنج درم سبزل مصطکه رومی عصاره غایت  
عصاره فستق رومی ریون چینی بکده درم و نیم فقلح از خر و رب السوس بکده و درم سفوف  
که امراض سوداوی را نافع باشد و طبع را نرم دارد و بواسیر را فایده بخشد اجزایش نخبست شربتش و درم  
ص سید سیاه بکده کالی بیسفاج بکده و درم انقیون سردم بجزا رومی بکده و سفوف انیسون  
را پاک کند و اخلاط غلیظه ادرغ کند با دارا بشکند اجزایش نه جزوست فرزش نسبت مقدمه شربتش و درم  
باب گرم ص انیسون پانزده که کرفش کند بکده چهار درم فقلح از خر و قسط تلخ مصطکه پوسیده  
انقیون بکده سردم فایز بر این سفوف که در ام پسر ز نافع باشد شربتش مقدار که در انکشت از بند با  
با کبجین ص کبجین خشک و کبکشن پاک کنند خشک سازند و کوبند و شش و باه و کلشن پسر و کوبند و خر  
بکده پدید شود خشک کده شربت درم کبجین پخته است پوست کدوی خشک سوخته و درم کبجین همان خاصیت  
و بیشتر درم پاچا و شقال بندر جلد باخل الحریا کبجین همان فعل کند و فوّه سوخته کبجین مقدار یک شقال همان عمل کند  
و شیخ الرئیس میگوید آنچه من آزموده ام پرسیاوشان و بند افنجی و زوفای مایس بکده و درم کوفته بخیه شربت  
سردم کبجین و مقدار هفت شقال ورق اسان محل خشک که سوخته است و تخم ترب و درم و نیم با کبجین و درم  
و بنده و شقال کبجین بنوری یا ما الاصول همچنین فوّه و ازده درم کبجین نوزادند طول از سایه بکده درم شربت  
با کبجین شربت فعیست با طبع فستقین یا کبر و ورق سیده که عرب گوید در سایه بکده با باد و درم  
استان کده و ورق سید همان فایده دارد و سبزی کبجین پوست بیخ کبجین بنوری شربت فعیست



و پوست کدوی تلخ سوخته و ساینده آب گرم هر روز یک مثقال از عقب آن یکد و لغمه روغن زیتون  
 جاسوت و ورم سپرز از ایل کند سفوف دیگر معده را سودا در ورم دراز از رو دنا پاک کند  
 اجزا این چهار است فرزش شصت درم بغیر فایده مزاجش گرم است در یکد وجه و نیم شکست در آخر دور  
 شربتش دو درم ص یلید کابلی : و آمله منقاه و برنگ کابلی : یکد درم : پزید مو صوف سی درم : پزید  
 ادویه سفوف بن و رنخ ز ایل کند و باد نار تجلیل بر اجزا باشد که دوازده است شربتش دو درم  
 انیسون : یکون : یکد و با قافله که با : قره پناخواه : یکد درم : قافله صغایه : قفل : نیمین : فلغ  
 یکد و دانگ : شکست درم سفوف یک کاین بندی مانند و در شهر بز در ریان قطران  
 دو درخت عظیم دیدم و در آنجا درخت سیح و دانده اش ادا نه تسبیح یک گفتند بسبب شبست حس آن بد  
 سبب و انبای زرد شکل تنق چون هر روز یک تیر بخورند و از آنچه منافی مرض است اخرا از کنند بوا سیر ز ایل  
 کند شترش یک مثقال و فراخور مزاج ص تخم کاین ده مثقال اطفال الطیب سینه : بذرا لنبج خشک : یکد  
 درم : قرض یکد درم : سفوف بلوط که معده را قوت دهد و اسهال ابا از گیره شترش سه مثقال  
 ص بلوط شاه بلوط : دانه مویزه آرد کنار : یکد درم : پزید خروب : نبطی : حب آس : شکست درم  
 سفوف بلوط دیگر که همان خاصیت دشت شترش سه مثقال با ص دانه محاص : تخم مویزه : حب  
 صمغ عربی : یکد درم : حب آس : بلوط : یکد چادرم : شترش سفید یکد درم سفوف بوا سیر که بوا سیر است  
 و ریاح آنرا چون سردی و ذائقه با ص فلغل : شامه مساج و تخم عاشره که عاشره تجمین ابا بنا : شکست  
 پنجم آمله منقاه زانسان سفوف بوا سیر دیگر بوا سیر شک کرد و در طرف با ص کافور اوجو که در نظر  
 و صبرج و شام قله و خود بخورند و قدر با بادار سنگ ساینده دانه با سفوف بوا سیر که چون دست هر  
 با و روغ و غدا برنج سازند چه دانه با و این شک شده چغندر ص انکت : هم بر آینه پوست یلید دره قصب  
 کوی زمین یکد بنال : شیطرح بند کاند : ابلاد : اجزا : اسکو و گویند اگر بنال ساینده با سکه بخورند  
 طلا نماند چو روز بوا سیر چو من و واقده حلیت منق چون کاند تاسه روز از این نیفتد و شور و را چند روز  
 ساینده بر دانه های بوا سیر ظاهر می آید و بر آتش زمبالند هم مضمحل می افتد اگر هر روز مقدارش شش مثقال آمله و قله

کافور











پاک کند و نمدرم بوره با نغمه شقال آئینه شای سفید محرق دیکو قیاب کرم همان عمل کند و روغن جبنه حنظل  
 در نوبت با بخود خوردن و مخلو از ان ساختن نفع یلین دهد و بادام تلخ با نغمه همان سو دده و همچنین خاک ستر کرب  
 سبطی و خاکستر بیضه مرغ که چوچه از ان در آمده باشد جگر الیه و مساوی شربت میلقه باب خشک  
 خوردن سیاه یا شرب کهنه و خرد الیک همان خاصیت ند و گفته اند اگر بپوشند موزه را که در زیر آ  
 سخته آهن باشد چنانچه معمول بلاد توران است بخا صیت این علت نایل شود **سفوف** که حوامل را  
 فایده دهد و مقوی معده و کبد با وادار را بشکند اجزایش چهارده جزوست شربتش در دم با کلاب  
 صحر و اریز سفته عاقر قرحا یک یک درم بزنجبیل مصطکه رومی یک یک چهار درم بزربانیه در روغن  
 کرفش و روغن پسته و روغن فلفل و دارچینی یک یک دو مثقال و تودرین با وایان یک یک یک مثقال **سفوف**  
 برابر به **سفوف الحوامل** دیگر شهوت گل خوردن شهوت آردینه زنان بستن از ایل کند شربت یک مثقال  
 سازند صانیو کرفش زیره کرمانی یا ناخواه یک کده درم فلفل سفید شش درم و نیم فلفل پنجه درم  
 و شام خورد **سفوف الحوامل** دیگر همان نفع کند قوت معده نیز بد شتهها آورد و رنگ رخساره را  
 کند شربت و درم صبح و دو درم شام صحر زربانیه کرفش یک کده درم یا ناخواه یک کده یک کده سد درم  
 چند بیتیر خدرم زیره کرمانی است درم بکوند و بپزند **سفوف الحوامل** دیگر یک سیانف و جرب است  
 در جوارش نیم کده شت **سفوف الحیات** که بتا و حب القرع را بنیازد و رود ما از کرم پاک بجز بپزند  
 بر صیاح سد و یک یا لیه شیر گا و با شکر بپوشند و در روز چهارم این دوار در شیر عوض کر آخته یک دفعه میهند  
 چنانچه بوی آن بد باغ زرد و غنا بخود اب بشیره قرحم خوردن اجزایش شست است و همه یک شرت است  
 شخ از منی پترمس شربنگ کالی قنیل پتر بسفید یک یک درم بنک هندی آفستین خرب الیک  
 و در دم یا بشیره بطونخ انداز همان عمل کند و پوست درخت شلوت تا هفت درم چون بچوشا و بیاض  
 همان فعل کند و درم قنیل سایه یا بشیره یا است مگر تجربه شد و پانزده درم طبع در مننه ترکی همچنین و طبع خبی درم  
 شفتا لو کده **سفوف حرم نوبت غامی** ه و اسهال آنرا از ایل کنه اجزایش چهارده جزوست شربتش تا یک مثقال  
 خرفه و سبطی باینه زیره کرمانی ساق تلخ آن را در الیس مصطکه بلوط کشنیزه گلزار فارسی اجزایش **سفوف**



که خفقان گرم و دل گرم را سودد ارداج چهار اوزان چهار درم و نیم و دانگ شش شش که خفقان  
 سبب ص کل سرخ و طباشیر بکند درم یک زره یا بس دو درم کافور نیم دانگ سفوف و صفت جمع ص  
 سوداوی و بلغمی حتی شیب غیر طبیعی ارفع میکند حکم کسیر در دشتش مقدار نیم خود نیاک خود ص  
 ص قشر ضعیف که جوهر بر آند باد و صد سبب و خفقان آب شبت نمائی مکرر شسته خشک نموده و  
 بروغن کافور شسته آتش زنده چنانچه تغییر یابد پس با عسل سخن کنند سخن بلغم آن مقدار که قرص در دست  
 کرده کل مطین نموده در کوره فغانند پس بر آورند و با عسل قرص سازند و سخن نمایند تا شش تریه کنند  
 با رفتم با عرق نمرد ستور و ناسه و زهره امراض از ایل کند باذن الله تعالی سفوف که خفقان  
 نفع کند اجزایش هفت است شش شش سه درم با طبع افسنتین ص نفع آید هر بار با شب بیاخته  
 بکند درم نوزادند ص در و پنج بکند درم نیم و او برید یک درم پشکر طبرزد و درم سفوف که خفقان  
 دفع کند و سی بازار دار دشت شش سه درم با بطسوج کافور در آب انار محصور نشود ص تخم کاج  
 و کرب پز رشک پیدانند عدد شش شش سماق یک کل سرخ و طباشیر از ساسو سفوف که خفقان  
 آورد اجزایش پنج درم شش شش یک درم ص کند و عود خام یک یک درم پختخاش سیفیداد درم درم  
 تخم کاج پنج درم زعفران دانگ پنجاه است درم سفوف و روح خفقان سردا سودد شش شش  
 با شکر کینه یا مارا العسل ص در و پنج عقربی یک کاوز با یک شش درم زرنیاد و درم درق کل سرخ  
 بکند درم بکوفته و بخیه سفوف سازند سفوف زنب دلب و خلفه اسودد بلجرا ایش بازده جرو و شش  
 ص تخم حماض زرشک است اندانه موریه کشیز بوداده یک کل سرخ و خرفوش شامی بلوطه طباشیر یک یک درم  
 بکند درم چوب المان درم سفوف با بطس ص عرق نعنی کل ارمی کلنا پشما بلوطه یک یک درم پشما کلنا  
 بکند درم صندل سفید درم شربت سدرم آب انار شش سفوف اجا چهار روز و نیم است ص ساق انیسون  
 بکند درم پشکر چهار درم سفوف سازند علی الرقی سفوف ص حیرت قویست که شخصی شکایت که حضرت امام محمد  
 رضی الله عنه از غیر فرمودند که کل ارمی بکند و بر روی آتش ملایم و بدیند زیر بار ظرف و شخصی حضرت امام رضا  
 القیوم و الثنا و شکایت داز در پیش شک فرمودند جوهر یک درم بر روی آتش بکند چون مغز شش میان شش

نکته



و بنوعی سفوف زرشک جهت تقویة عده و جگر و حدیث کم نافعست اجزایش شش ح بودست  
 دوازده درم شربتش کینقال ص ناخواه پسماق زرشک بزنجبیل و حب الزمان بود ادوی  
 شکم و درم شکم بزرگست درم سفوف زنجبیل رطوبت معده را از ایل سازد و اشتها آورد و است  
 تنگی مان را برطرف کند اجزای سه درم شربتش سرد ص زنجبیل ده درم بیادیان بجز درم مصطلک  
 که گرمیات برده درم سفوف پسند باد و نفع که در معده باشد در و ده بر طرف سازد و اخلاط غلیظه و رطوبت  
 را در معده راد دفع کند اجزایش شش است شربتش کینقال با عرق بیادیان ص انیسون پیکرش ناخواه  
 شربت بجز درم دفع از خرفه قطعه پمپصطکه پیکر سه درم پسند سی درم پکوفته و بخته با قدری فانیه مخلوط  
 کینقال سفوف سپهر که سپرز و در و باد را از ایل کند هر گاه از حرارت باشد اجزایش چهار است شربتش سرد ص زنجبیل  
 درم ص بزرگ و جز نازج پیکر ده درم تخم کاسنی و خرفه پیکر بجز درم سفوف که سپرز را نافع با و باد را  
 بجز درم بزرگ و درت باشد ص تخم پندان سفیدی درم بزم بکوند و بسکه که تند بربشند و قرضهای کوچک کنند  
 سفوف در و تور بیا لکنند تا بسوزد پس کوفته و بخته حب العقده و کزماز و پیکر بجز درم اسقوی و قند زیون  
 پست بجز درم و هر روز سه درم بکینقال و خشک آرد کینن تخم پندان شش یک آرد کوفته  
 و بخته آرد بربشند و نان پزند و بطریق نقل با سکه که تند بجز درم سفوف سپهر که سپرز و اما سن زنجبیل  
 ص کینر زخفاش بکینشد و شکم را پاک کند و خشک نموده بکوند شربتش آن مقدار که بسکه که بکینشد برود  
 و با سکه و بکینشد شربش و باه و جگر از خشک کرده باشد همان نفع دهد و سپهر زب و گوره خرد یک باشد  
 و در درم همان فایده کند بکینچین و پوست کدوی تلخ خشک کرده و سوخته مقدار دو درم بکینچین همان نفع  
 و سده آنرا نیز بکینشاید و شیره دو درم بذرقله با عسل الخمر بجز است بکینچین و فوة الصنغ سوده بکینچین  
 نفع کینفوت شقال رقی سان اکل خشک بکینچین و تخم ترب و درم و نیم با سکه که و اب کینک بسکه که بکینشد  
 بکینچین بنوری بمبتور با ماء الاصول و اگر فوه دوازده درم و پوست کینر کوز را و زنجبیل و ایر سا که در درم  
 کوفته و بخته بکینچین شربش بربشند شربت کینقال در طبع افسینش یا کینر بکینست نافعست و ورق غرب است  
 خشک که کوفته و بخته بوزن دو درم هر صباغ بکینر از سوده است بکینچین برگ بید و گویند بربزی کینر بستور



غرب نموده است پوست بچ کبرکین بدوری ترش نفع کثیر است بوی علی سینه رحمت الله گوید که تا بچ  
 آرموده ام این است پرسیاوشان بحسب العقد بزوفای بلس یکدو درم به شربت سردم سکنجبین  
 یک شقال کلر و باه با شرب بنوشند سپرز را فی الحال زایل سازد و قضیب گو ساله بکچین و سپرز شک  
 خاریشت با شربت عمل سپرز را بگذارد و اگر تاسه روز هر روز مقدار نیم شقال خاکستردن یک کوزه  
 ترهلو آینه نخورند و بر بالایش چند لقمه حلوانی ورم و در سپرز با بکلمه زایل کرد اند با زن لته جزو  
 و ریشهای باریک شلم را چون ساییده با عمل بخورند سپرز و عسل بول را زایل کند و بول طولانی  
 تا یازده یوم هر روز کف جساوه آنرا و وجع آنرا بر طرف نماید و ادویه مفرده سپرز را زایل کند با  
 کبر محل و کندک پوست بچ آن بحسب ایمان با سرکه و بوزید آن بچین یک مغسول سکنجبین  
 گرفت و تخم بچ انگشت وزراوند و خطیانا و حلیثه و فوفیو بچ بری و کراش و فستق  
 و مغز دانه تخم و سنبل و غاریقون و بادیان و برگ تخم آن و انیسون و اسارون  
 و وجع و ازخرب و زرشک و انجیره و دشمنه و کثوث و مانخواه و بادام تلخ و فستق و سنبل  
 و عود النور و تخم ناپ و زراوند مدح و شیر شتر و جرجر الماء و بچ لسان الحمل و مرده و دافنیل و مغز بادام  
 و اشق شراب و ضماد و مقل ارزق بچین و صغره و شاه ترج و شکامی و اسطوخودس و جاشین  
 طویل و تخم کاسنی بهر یک اینها مفردا سده سپرز کشاید و ریخ آنرا تحلیل دهد و عسل بر یا با سرکه و کسر  
 با سرکه و بچیر با سرکه همان فایده کند اما ادویه در سپرز او حلیثه شراب و اکلا و ضماد و جوز بو و مرغانه  
 برگ کزبانکه و کلم خام و پخته آن باخل کهنه و فرفیون و بلطم بهر روز درم و سپستان بخوردن هر زمان  
 کردن روغن بادام تلخ خوردن مالیدن بول خودش تا پانزده روز و بیشتر روز کف و صاف  
 و بخرس و تخم ترب و درم بچین مالیدن با گرم و تخم کرفس همان خوب و سکنجبین و خطیانا  
 و بلیک کالی و جنث الحیدر سایند با سرکه آشامیدن بهر یک ازین ادویه مفرده مذکوره خوردن باعث  
 بریان کرده مجربست و کلر و باه با سرکه هر روز و شقال اما درم سپرز ضماد بخوریم و جاجلیه و صاف  
 و نیس با سرکه و آرد حلیه و نظرون و جنث الحیدر و انجیره و ضرل سایند و ضد سوخته و فوفیو و جوز

در



وسرکه و عسل و زعفران و مغز قهوه و و دوق و پوست کبر و اشق و ووج بهر یک از اینها مفرد یا با سرکه  
 چون ضما و کنند نافع باشد و پوست سیخ که چون ضما و کنند مکرر و مقدار یک مثقال از آن بکنجین حج و صفت  
 با سرکه و سکنجین شربا و ضما و ابول صاحبش شربا و مغز کنگ با عمل بکنجین و بول شرا عربی همان نفع و کنگ  
 مغشول هر روز تا پنج روز مقدار دو درم بکنجین و م صاف آن نفع دهد و کعب گاسوخته بکنجین کند که ضما و  
 چون با سرکه بچشاند فایده عظیم دهد و سکر دل در تنور بریان کرده صلاست و ورم آنرا از ایل کند و تخم زرد که با سرکه  
 شربا و ضما و شیر خرد و حرور را سود مند باشد و در ضما و ورم و صلا و سده باید آن مقدار بنهند که بلکه کند تا  
 ویکرتبه و بیشتر ضما نمایند در محو و روانای گرم در برود و م طوب و ای سرد استعمال کنند شربا و ضما و او  
 و اطفال کمال احتیاط امری دارند و در پیران فایده هر چه تقویت ارواح و اعضا قوی نماید بل آنرا با صفت  
 بخت چون جان سرخ که قلا ده ازان بسازند برابر سپرز و تابست و باز کنند و درم از آن روز و سکنجین  
 نفع عظیم دارد و در ظرف که از درخت کز ساخته شده تا چهل روز آب طعام خوردن و تعلق بصل العصل  
 بروی سپرز تا چهل روز و تعلق شیطرح بر گوش چپ مطول هر چه میل ورم است رافع صلاست و کنگ  
 و دفع اوجاع آن چون هفت عدد حلوون کوچک در هفت انه لیمو داخل نمایند و چون حل شود هر روز یکی با اجماع  
 بخورد و صلا نیز ارفع نماید حجرت سفوف که سح و اسها و ریشها بکنند عدد و معار انا نافع با ص کنگ نیز  
 و بچند آن بگشاید تا شورش و خشک ساخته و بریان نموده شربت کیدرم یا بیشتر بنهند و حاجه ابو علی سیدیا سیکواید  
 از پلاس کینه بسوزاند تا سیاه شود و بسایند و مقدار نیم درم بدهند سح و اسهال کینه را نافع با سفوف  
 سرقه که اسهال با سرقه نافع باشد اجزایش خمبیت و زرشن درم شربتش دو درم ص حبالتش شایلو  
 خشتا شرب و او ده پزخوب شامی بکند و درم پم صغ عربی رم سفوف سلطان سلمان پزخورد و درم پم  
 قیسی پم صغ عربی پختا شربا پم سفوف پم صغ تخم خربزه بکند پم درم پم کوفته و خجته شربت کشتا سلطان  
 کند سفوف سلطان دیگر که سلول ابغایت نافع باشد اجزایش شربا و صست شربتش تا دو درم صغ  
 سلطان ده درم پم گل ارضی پم طباشیر پم صغ عربی بکند درم پم کیترا دو درم پم نشاسته کشتا سفوف  
 سلطان دیگر که سلول ارفع بلین کند اجزایش شربا و صست قدر شربتش و مشقال صغ بعینه شربا و



مرا نیکه درین نسخه منزه خمر خیزه نیست و خوشش سه شقال کثیر است سفوف که سرعت انزال را باز کند  
 ص در فصل الف را حاکم گذشت سفوف که سلس البول دفع کند اجزایش شش جز و سبت و زرشک است  
 شتریش در دم ص کند زاج لاس سعد بن خولجان بکون پشایلو سفوف سلس البول در کوص  
 شایلو پنجاه درم بکندرسی رم بکشینه خشک یا کزده صمغ عربی بکدود درم بگلنار بکدو نانج بکدو پنجم درم  
 شتریش سه درم باب خالص سفوف سلس البول محرب دیگر اجزایش چهارده جز و سبت باشد که قدر شتریش چهارم  
 ص شاه بلوط پنجم درم بکشینه خشک بکدرم اصل السوس بکدو انور بکدو چهار درم بذر جلعوت نیم درم بکدو  
 مصطکی پورق گل بکدو بکدرم سعد کوفی بکندر سفید انیسون بکدو بکشمال سنبل نهیمی بر سفوف  
 شکر طرز در شل همه سفوف سلس البول دیگر که معروف است بسفوف بلوط نفع میکند سلس البول او  
 میدد و عسلکها مثانه را اجزایش شش جز و سبت شتریش و درم با کلاب ص حفت بلوط بکدو مغز بلوط بکدو  
 داننه میز بکدو به طباشیر و در احمر با قلع بکدو بکدو بکشمال بکدو بکدو بکدو بکدو بکدو بکدو بکدو  
 سفوف سلس البول دیگر که قطیر البول نیز زایل کند اجزایش خجسته و زرشک و سبت و در دم ص  
 شام دو درم و اگر با تقطیر و سلس البول تشنگه شدید می باشد که هر چه می باشد و در دفعه شام  
 بیاشانند و بد قطونا و خدار از مذاق و آب غوره و زرشک و اشال آن ترتیب دهند ص بلوط شتریش  
 کند زکری که کشینه خشک بگل ارمنی صمغ عربی سفوف سلس البول دیگر که یک البول سلس البول قطیر البول  
 اجزایش شش جز و سبت شتریش سه درم صمغ و درم شام ص بلوط محلب سعد بن صاه خولجان خرد  
 زاسن یا بس علی التویه سفوف سلس البول دیگر که همان خاصیت را در اجزایش بجمعدا و زرشک  
 ص بلوط پنجاه درم بکندرسی رم بکشینه بزر در خل و مقول و گل ارمنی و صمغ عربی بکدو درم بهما طریق رسول  
 سفوف سماق که هم ببندد و اسهال حیدر ابغایت نافع باشد تشنگه باشد اجزایش شش جز و سبت  
 شتریش یک شقال ص سماق ده درم بحال لاس و انار داننه قلو بکدو پنجم درم بخرنوب بنطی با نزه درم پنجم  
 گلنار بکدو درم سفوف سماق انسا نافع کند اجزایش شش جز و سبت شتریش سه درم با سکه  
 کلی درم بسور بخان و شیطرح بند کدرم بزعفران بنمدرم سفوف ربخان نهیست اورام داده

۳۵  
بکدو درم

مفاد







سناکی پیکچندرم: لاجورد: محموده: غاریقون: اقیقون: پیکدشقال سفوف سودا: دیگر کبریت  
 شربش از یکدم تا دو درم با الجبن ص: بیفاج: اقیقون: پیکچندرم: برگ زبان: بادنجوبه  
 یکدم درم: پچرا منی شسته یکدم سفوف سودا: دیگر لارا: اگر کشید لایق نیست اجزا شربش در هر  
 با شکر شرب آن چهار درم با ما، الجبن و درم شربت یکدانگ محموده شوی اصل کند قوی تر شود  
 ص: بلبله کابلی: سیاه: ولسان الثور: وبادنجوبه: پیکدشقال: اقیقون: بیفاج: تخم شاهانه  
 غاریقون: یکدم یکدم: پچرا منی: لاجورد: پچرا منی: اسطوخودوس: مغز پسته: مقل: یکدم یکدم: اندک و کل  
 مصطکه یکدم درم: شکریوزن: همه سفوف سودا: کبیر که منافع ایر از اول شربش است هر دو درم  
 رازیل کند و بغایت بالغ النفع است اجزایش با کف خردوست و بعضی خچدرم بند بادنجوبه لایق  
 اند پس مرده جزو باشد شربش بقدر درشت هم مزاج که مصلحت اند و یکدانگ محموده اضافی شربش  
 نمایند با گرم میل کنند ص: بلبله کابلی: و بلبله زرد: پسناسکی: کاکوریا: اقیقون: پیکچندرم: بیفاج: تخم شاهانه  
 یکدم یکدم: اسطوخودوس: انیسون: مصطکه: یکدم و شقال: پتر بدسیفید: غاریقون: یکدم درم: پچرا  
 وارمنی ساینده: یکدم شقال: مغز پسته شدم: پشکر طبرزد: برابر همه دویه و در نسخه دیگر شکر نبات  
 شربش از هفت درم تا ده درم سفوف سودا از خط قاضی فتح الدین با جرده جردوست از آن  
 و پچرا منی شربش تا هفت درم و اگر هر بار یا یکدانگ محموده بخورد سه سال تویر کند ص: بلبله کابلی: و  
 و سیاه: پچرا منی: یکدم چهار درم: پسناسکی: پنبغشته: یکدم خچدرم: بیفاج: اقیقون: یکدم هفت درم: بند  
 بادنجوبه: یکدم: لاجورد و درم: شکریوزن: همه سفوف که سیلان منی اقطع کند و سرعت  
 انزال آنافع باشد ص: در فصل حمزه در اختتام مرقوم گردید سفوف شب شربش  
 نافع باشد و آنرا که سرفه باشد مستعد آن ندهند شربش تخم شقال ص: شب میانی مقل: نبات ش  
 و حره البو را نیز در فنیاید سفوف شب ابتدای آمار که از ضربه و صدت و جگر و اقبش نافع با و حره را  
 و خون آمدن باز در شربش کیشقال آب شیرین ص: یونده: کلانار: خون سیا و شایا: شب میانی: همه  
 سفوف صدف از اطلالی بندت شاهی تقه و موطنه در بلخ و لیغور مارا نافع با و گویند خب خاص است

سودا



سود دهد و گفته اند سونوخس با دار عرق دفع کند اما در حقی صفر اوی و دومی بوی کمال اجزای است  
 شترش کجیبه تا دو جبهه باندک شکر صدف محرق بزیرخ زرد بکشد شش مثقال بقلعند چهار مثقال  
 آب صبر تا نیم روز تخی کنند پس قرص ساخته و خشک کرده در سفال نهند و سفال بگردانند و در زرد  
 راجل حکت گرفته کودی از زمین بکنند و چیل من حطب انشاء البقر نیم زیر و نیم زبر بالا شترش آید  
 و چون سرد شود بر آوردند سفوف صرع که گویند صرع اطفال و غیره از اجزای است صفت آن است  
 بسایند چون بخار شترش در دم در بنا سفوف صرع که ماده آنرا از دماغ بر آورد اجزای با نیا چنان  
 جزوست در نش کثقال نیم و نیم قراط مجموع بیشتر است ص غالیقون یک مثقال یک گل نیم مثقال  
 زراوند صرع نیم قراط یک شکر طبرزد مثل همه بسفوف صمغ بادامی بوا سیرا یک کجند شربت و در دم  
 آب گرم یا شور بای چرب ص صمغ کبک و نیم پوست بکبر و در جزو سفوف طباشیر در ک سود  
 و خفقان انا فاع باشد اجزایش هفت است وزن آن درم و چهار دانگ مزاجش سرد است بکشد  
 و نیم کجست در دو درجه و ثلث شترش در دم بکجین ص گل سرخ طباشیر بکشد در دم بیشتر  
 در دم پاسبید لولو و در مریجان بکهر با بکشد در دم کافور یک دانگ سفوف طباشیر یک کج در دم  
 و خشک مضالی را سود دارد اجزایش در جزو است وزن شش است و هشت درم شترش سرد است با انار ش  
 ص گل سرخ طباشیر بکشد در دم پسماق بکشینز بوداده بکشد در دم بسفوف طباشیر یک کج میاید  
 کج که در اما علیا وسطی با و قطع آن ان یک کج سرخ یک کج ص صفر اوی و دومی در اذن اجزایش در اذده است  
 و زرش یک ص دست درم شترش تا دو مثقال ص تخم حماض برسی بذر الیجان و بذر المردیه و خرقه  
 نشاسته بگل ارنی ص صغ عربی بپروغن بادام چرب کرده و طباشیر زرد و خشک سفید و بذر لسان  
 الحمل بکشد در دم دو انار کوفته و خیمه بغیر از بذر قطونا و در سیمان و مر که بعد از تمهید سیمان در است دماغ  
 کند سفوف طباشیر که سود المزاج قلب و معرات آنرا از ایل کند اجزای چهار است و زان در دم کج است  
 قدر شترش مثقالی آب سیب یا حاصل ترخ باریب بقرص کزبره یا سبزه و در دم طباشیر گل سرخ بکشد در دم  
 کافور قراطی سفوف طلق ضعف معده و باه را نافع با وضعف مضمرا از ایل کند ص بکشد در دم بکشد در دم



کند چنانچه شتانی و شبتانی و شتقال نیم پاسب سرشته بر اوراق طلق طلا کند و سپاچه سفال بسازد  
 کند و بسفال بکیر آزا بسپوشند و کنار نایش را بگل حکمت گرفته در پانزده غسل اخته البقر فرش  
 و مخالفش دهند و آنچه این حقیر سازد اول طلق را آتش میدهم پس آب یا کلاب بسازند  
 در بوت بزرگی بعد از آنکه خشک شده باشد همان طریق آتش میدهم و مکرر میکنم در مرتبه دهم مانند  
 سرخ میشود و سفیدش تکرار عمل کلابی می شود و منفعت آن نافعست صرع و ذرب نام آتش  
 را و مسمن بدست و در شیر و منی میفراید و مضم طعام کند و جزام و همه ثورات از ایل کند  
 کلینتین برابر بزند و انواع استسقا میفید بود و حررات غریزی را برافروزد و شترشانه خود در  
 سفوف طین خفقان دل گرم را سود دارد اجزایش نجیب و زلزله درم و نه لنگ اجزایش  
 در یکدجه و نیم شکست را اول در بیسوم و همه یکشترت است باد و غ کاوس کشید خشک کل امینی  
 بکند که درم طباشیر بود که با یکدیگر درم کاو فز لنگ بسازند و استعمال کنند سفوف طین دیگر که  
 استسقا و اسهال را بر این نشسته جزوست زلزله مساوی مزاجش سردست و خشک را در  
 اول شترش سه درم بر بید یار آب اس ص بند قطونا و بذر المردیه و نشا مسفرم پاشاشه صغری  
 کل امینی یکدجه بود و نشاشه را بوداده نرم بکوبند و یکدیگر مخلوط سازند و بر و غن گل چرب سازند سفوف  
 طین دیگر که نافعست زجر و قرحا معاکر من و خروج الدم را اجزایش نه جزوست شترش سه درم بر  
 مورد یار آب به ص بنر حاض بری ریحان و بند قطونا و حرف و در جله بهکی محمد ص یکدجه نشاشه  
 مخلوط دم الاغین بی یکدجه درم صمغ عربی طینی بر و غن کل و کل امینی یکدجه درم صمغ عربی یار آب یکدجه  
 را بکوبند و باد و نامی دیگر و بند قطونا و بند ریحا را درست داخل کنند سفوف صمغ که چون سفوف  
 حامله شود و بر بست بعون الله تعالی هر روز درم نباشا بسپوشند با و عمل صغری و زجر و درم  
 کنند و مغز شتر را بعد از طهر چون پاپیه یا شیم محمول کنند تا سه روز پس جمعست اقع شود همان عمل  
 سفوف عیاده معده شتر را سود دارد و کماضعیف را فربه کند اجزایش نه جزوست و غیره که در  
 در سه جبه شکست اول در جبه سیوم شترش یک شتقال ناد و شتقال یکدجه بکار دارد و روز دو بار اول



برینار و یکبار وقت خواب در آمدت که این سفوف میخورد گوشت نخوردن مخصوص کتشته حب الاسف  
 بلوط مصطکه یا زوبه و جودلسا پوست انار یکد چهار درم بزنجبیل کندر یکد یکدم پنبه پنجاه درم سفوف  
 عشبیه ربو و ضیق النفس اناج باشد اجزا سه جودست و دوزده مجلس اجابت کندص عشبیه پمقل بیفان یکد  
 دانگ نیم سفوف عشمه ربو و ضیق النفس را سود دهد هر گاه اخلاط از اعضا و عضلات تقصیر بدین شوی آید  
 و این همه در این قسم ماده غلیظ لزج جوداروی حاد دفع نشود حکمای هند این مرض را بدین سفوف معجبا  
 میکنند ترش یکد یاد وجه ص بگیرند انخواه و در شکر العشره شانزده زنجبیل سی در سای خشک کنند و با قند  
 قویو لیا که طین قویو لیا گویند داخل کنند با آب گرم میخوردن لخته لخته بلغم از دهان دفع میشود و امراض این شوی با  
 عروق و غذایش بیدریغ باروغ کبابا سفوف عینین که عینین اجمال آورد و باه را قوت دهد در اجزا  
 ویر از اناج با شربت شرم خود با شیر گاو و بوشند و وقتیکه عده خالی با و طعام زگی میلا و گوشت مرغ گو  
 و خشک یکد کندص بگیرند چهار جودارو او میانش را خاگ کنند و در یکی چهار تخم در بنج بکنانند و یکی اصغر  
 و یکی اصطلک و دیگر براندر بنج بکنند و قبهای آنرا با فون بگیرند و در شیره جوز امان که اندک تخم دشته با  
 بگذرد پس یک ادیک در بنجان نموده بگیرند و در آتش سوخته انشاء البقر بنهند تا بسودین آرد و در چهار  
 با هم بسند سفوف عود بجهت طوبت معذور یا غلیظ که در آن تنولد میشود اجزا شربت  
 می شربت درم شربت درم با شتر ایدیه خوشبو ص مصطکه یک کبابه قنقل یکد پنجم درم عود هندی شربت درم  
 سبک المسک مشقال یک شکر طرز درسی نرم بکوبند بسیار نرم و بنیز در سفوف عود دیگر بجهت تقویت و صلاح  
 بخارات متصاعدا از آن بسوی دماغ نیز داجد آن چهارده جودست ز نش خپاه درم و یکدانگ نیم  
 شربت درم شرب پنجم ص ایلج کابلی آمله یکد پنجم درم کرویاء مدبر کیشان زوز در ضل خمره و کزبره یا بسبب  
 یکد ششدرم بادیان یا ایسون یکد سه درم اصل السوس محکوک پنجم درم عود قاری سدرم بد شعله  
 مصطکه دو درم بجان مشقال پورق رده درم یکا و زبان پنجم درم شکر بر این سفوف غیب است  
 مرکب نافع با شص تخم کاسنی و کشنیز و کرفش یکد و مشقال نیم و دار فلفل یک شقال و ربع همدار حصه  
 و شب گفته در آب تقوی کنند و صبح صاموده بیانشان سه و ز سفوف عینین دیگر که غب خاص الغب



و تپهای بلغمی در کرب انافع باشد شتریش و خود بانگ عمل یا شکر بخورد ص صحت کبریت فاسی نکند  
 بیش معمول ث فضل در تخمیل بیکار بکند درم پناوره در فضل بکند بخورم بیکر و بشیره بخیل و بیکر  
 دیگر بشیره ورق جوزا مال سخی کند سفوف فای که ندرین علت خاصی در اجزا و جوست  
 هر یک نیم شقال و جاکیش سرت است هر ما داد باید و ادص از او نه طول و فضل سفوف فای که  
 فای که از ایل کند باذن الله عزوجل ص ص کین گو تر و شکر طبرزد و مسک و یکدم بند سفوف فای که  
 هر گاه از سرد باشد و حشاء حاض ارفع کند اجزایش پنج جزو از نش و از ده درم قدر شتریش و از  
 ریجانی یا شتر خود یا بید مسک ص سبیل مصطلک با قافله سعدنی بکند و درم پنج و چهار درم  
 فواق که فواق اقطع کند اجزایش سه جزو از در نش درم ص کون سفین کند پاک بکند چهار درم  
 یکدم با کلاب بخورد سفوف فواق دیگر که فواق امتلائی از ایل کند اجزایش سه جزو از در نش درم  
 و چهار درم شتریش درم با شتر انار منغ ص کل سرخ بکند یا بکند بخورم بزرگ کبینه انده درم و خود  
 شلو و انکه سخی صندل سفید طباشیر سبیل بکند و درم پز عرفان کافور بکند و درم انک سفوف فواق  
 فواق شتریش که از امتلا و ساد شده باشد اجزایش سه جزو شتریش ميثقال باب غام ص تخم کرفش حلی و سبیل  
 عمل السویه سفوف فواق که فواق بلغمی ارفع کند اجزایش سه جزو شتریش درم ص کوفش قطر اسباب  
 بکند و درم و نیم درم و قوی پوست بیرون اسپه بکند درم پز انیسون پودینه اسارون قطر تلخ پزیره کرمانی هر  
 دو درم و پنج یکدم بکند و گفته اند که آب ترب خوردن فواق صعب اینشانند و چون شایسته شایسته ترین داد  
 و بهترین راوی است در لحظه فواق شدید را ساکن میکند البته سفوف قابض اسهال مراری و حوض و سبیل  
 دهد و اسهال موی را ساکن نماید و فواق ص کبرند صغ حبی هر روز تا سه روز مقدار شقال تا چهار شقال از آن  
 ساید بخورد و بجهت صج باب گرم بنزدت البقوم عمل آید و کم کم بیاشامند هر روز تا سه مرتبه سفوف قابض  
 که ضعف مده یا اسهال و تب بع از ایل کند و اشتهای طعام آورد اجزایش از ده جزو شتریش درم  
 بایسته ساد هر صبح و شام ص کون کرمانی و بنطی که یکشان روز هر دور در سر کز نیساید و خشک ده و در  
 باشد بکند سی درم چسب الان ساید بخورم بکشید زود داده است هم آرد و قوی و آرد و سبیل و آرد ناروان

بکند







و نقره که شقالی نبات که از کلاب بقوام آورده باشد برابر همه سفوف لوی یک نعلت خفقا  
 و سایر اوجاع قلب اجرائیش دوازده جزوست زرش می یکدرم شربش یکدرم صن بک گاو ز با  
 هفت گرم بسد لولو بکر تخم زحمان که با یکدرم درم حروخام سوخته سعاد بنذر فرنجشک  
 و بنذر باد بخوبی یکدرم درم بجزار منی پزیناد درونج یکدشتقال شکر نبات برابر همه سفوف لوی  
 خفقا ضعف دل از گرمی باشد و دهند بود اجرائیش شست و زرش مایه درم شربش درم درم  
 سبب ترین صن که با یکدرم لولو بکر یکدرم درم طباشیر صندل یکدرم یکدرم پکشین پک ارضی  
 یکدرم درم پکا و زبان سه درم سفوف لوی خفقا گرم را سود دارد اجرائیش زرش درم  
 و نیم دانگ بر صبح باد و گاو و بندص گل ارمنی پکشین یکدرم یکدرم طباشیر یکدرم یکدرم  
 کافور جو دانه نیندا نگ سفوف ماسک البول در سل البول مذکور شد سفوف مسمن که خبری آور  
 اجرائیش نبات شست شربش هر روز علی الریق سی درم باشیر گاو تاز و ص ارد نخود سفید  
 در قدری سرکه و آب سیانید کیشا زو پس خشک کنند و برنج شسته خشک کرده و نان می خشک  
 کشک جو و کشک گندم یکدرم درم مغز بادام مقشش شصت درم پختاش سی درم پکشین  
 من مجموع را کوفته با یکدرم مخرج سازند سفوف مصطلک طبع را فرد آورد و فضا لیک در معده  
 دفع سازد و معده را قوت در سیری که سینه که توان رود و اگر بعد از طعام بخورد طبع بهتر اجابت  
 شربش در وقت حاجت مقدار چهارم سه و زنتوا اصل مصطلک که بود و فند سفید و جرو با گرم می نماید  
 سفوف معض که معض قوی در حال ساکن گردد اصل اوله بادیا یکدرم شقال باب است  
 خود یا کمتر فیون اصل نموده بشوند سفوف مصل از بر اکلوس فرنی که سینه یکدرم جمع کیشا زو پس خشک کنند  
 اجرائش شربش نیم درم با کافیسطوس صن سناکی نوسون پزیناد تر بد محمود و عظم خفقا صن  
 سفوف مقوی ضعف و معده را بر طرز سازد شربش یک نخود باورق باورق باورق باورق باورق  
 صن یکدرم سلاخه مغزول ادر طرف آهن کرده بجز درونج زرش زنج ساید میندازند و بدسته صدیک  
 تا دوش برود سفوف مقوی که حکم را قوت بدو دل افحت بخشد و صلاح دهد آنچه فاسد را و شکر

عنه



غلیظ را اجزایش فزوده است فزانش کیصه است یکدر شتر شتر بخورد ص بر الیهند اصل الیهند باد بادیان بگذرد  
 بذر بادیان پنج نمک یکدر دو اوقیه کاوزبان و بنفشه یکدر هفت درم کشنیزه کر و یا هر دو در خل خردم و محض  
 و پوست ترنج اصفه یکدر بخورد بزور و مغزینیه یکدر سه درم عود بخورد را اسن یکدر دو درم مصطکی یکدر  
 صندل مقاصیری دو درم یکک منقی مغول طباشیر یکدر مشقال انیسون شش درم شکر سفید بر همه  
 سفوف مقوی دیگر که تقوی قلب معده باشد و بخارات معده را زایل کند و اصلاح اخلاط سودا  
 نماید که تصاعد بوی باغ با وضعف عین اسودد اجزایش است یکدر پوست فزانش شاد و چند درم شکر  
 هر شب وقت خواب چهار درم صلیله کابلی بندق مقشره محض یکدر کوقیه کز بره در خل خردم و  
 الشوری و پنج نمک پوست برنج بذر الیهند باد آمله بلبله سیاه یکدر بخورد تخم بادرنجویه و دریا دوز  
 اسطوخودوس درونج البرشیم یکدر سه درم صندل عود طباشیر لاک مغول بلور بلور بکر مصطکی  
 یکدر دو درم شکر سفید بر همه سفوف مقلیا تا چون حرف را بسریا مقلیا تا گویند و آن جزو اعظم  
 این صفت است الیهند اسفوف مقلیا تا نامند نافعت اسهال کهنه و زرق الامعاء و کثرت طوی  
 معده را قوت میدهد عضلها مقعد و مستحکم میکند آنرا اجزایش شش جزو است فزانش سی چهار درم  
 شتر شش سه درم ص حب الرشاد بریان کرده یک اوقیه و نیم کون مدبر مقلوبه و تخم کندی نبطی یکدر  
 بلبله کابلی و سیاه مقلوبه و غن کاویار و غن گل و مقل ارزق یکدر سه درم کوبند همه را و بسیار  
 نیزند و اگر حب الرشاد را درست داخل کنند بهتر بود اینها میگویند آنرا هم کوبند **سفوف مقلیا تا دیگر که**  
 و بویاسیر را نافع باشد اجزایش شش عدست فزانش چهل شش درم شتر شش سه درم با گرم ص سپند  
 سفید قلعوی درم نیزه مدبر مقلوبه تخم کتان مقلوبه تخم کندی نبطی یکدر دو درم مصطکی سه درم بلبله  
 کابلی لقی اده بر و غن کاویار و هفت درم سفوف مقلیا تا دیگر که نیزه بویاسیر را سودد اجزایش شش  
 فزانش سی یک مشقال شش درم مشقال ص حب الرشاد است مشقال کون مدبر مقلوبه مشقال تخم کندی  
 کتان و بلبله سیاه در زیت بریان کرده یکدر دو درم همه را کوفته و خیمه بوی حب الرشاد سفوف مقلیا  
 دیگر که سودد اجزایش شش فزانش فزوده درم شتر شش سه درم با گرم ص حب الرشاد مقلوبه و بذر و فله و نیزه



بریان کرده مگدی نرم بکلی از منی شکره پخته صبح عربی بوداده بخورم بگرفش دو درم بسفوف کنند چون وقت  
 یکشقال نیم جبر الشداد و مشقال بقدریاه و هشت مثقال آب قراح شب تقوی کرده علی الصباح قدر  
 شیر تازه در آن دو شیده بنوشند اسهال بلغمی و زجر را در حال شفا بد بسفوف ممسک مقوی باشد  
 معرودان و مرطوبان که جگر و دماغشان گرم نباشد صلیب گیرند پوست شیطرح هندی به شکل  
 مساوی هر روز یک کف دست بخورند سفوف منوم که خواب آورد صلیب خود خام و  
 خشکاش سفید پانزده مثقال پتخم کام و پتخم شقال پتخم کاه و پتخم شقال پتخم شقال پتخم شقال پتخم شقال  
 که بدن الاغر کند اجزایش شش جزو پوست و زرش شانه زده درم شربش هر روز یک درم با کفند بخورند  
 استراحت کنند صلیب کشته دو درم پناخواه پنداب پیکون کرمانی پیکه چارم پمیر زنجبیل  
 پوره ارمنی پیکه یک درم پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون  
 شربش دو دانگ صلیب زنجبیل پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون  
 و سدر روس پیکه چار دانگ کوفته و پخته و اگر هر روز یک مثقال یا بیشتر سدر روس کوفته و پخته  
 مشقال کبجین آب سرد بخورند تا سه هفته بدن را الاغر کند و اعصاب قوت بگوشت با سخت  
 و هیچ مضرت نرساند سفوف پناخواه فحست ریاح معرودان و در پسر را و تقویه یا ضمیمه کند  
 را از قوت و حرکت باز میدارد اجزایش در جزو پوست پناخواه پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون  
 نشاسته اسهال و سحج امعا را فایده دهد اجزایش شش جزو پوست زرش مساوی یکدیگر و بعضی این سفوف  
 شربش تا بخورم با کلاص نشاسته پخته صبح عربی پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون  
 سفوف نفث الدم اجزایش پانزده جزو پوست زرش مقناده و سه درم شربش دو درم پناخواه و آب کف  
 و اگر حرارت بسیار نباشد درم کند داخل سازند صلیب روق و در پیکه شیر پیکون پیکون پیکون پیکون  
 شسته بندر جمله پیکه پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون  
 بگردد درم پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون پیکون  
 بارد و در مفاصل سرد از ایل کند ذوق الله عزوجل اجزایش پانزده جزو پوست باید ابتدا از زمستان کنند

نادر



تا وسط بهار و بعد از استعمال این دو تا چهار ساعت چیزی نخورد از ماکول مشرب بعد از تنقیه بدن  
 بخورد شربتش هر روز یک گرم ص ناخواه اهل نورق سداب یابس تخم کرفش بادیان پودوقه کبکب  
 فوه پمغز بادام تلخ سبیل قطشیرین زراوند مسج نکدیم جزو سفوف نقرس دیک ص سوجان  
 بوزیدان پورق گل پساوی سایه و انتقال نیم مجرب است بیرون ساییده با زغن گاو چون لطیف کنند  
 در دانه اساکر کند باذن الله تعالی سفوف منک معده را از رطوبت و بلغم پاک کند و او جاع فعال  
 نافع باشد و بهر مرض که سبب آن امتلا باشد زایل کند اجزایش ده جزوست و زرش یکصد سی و دو گرم  
 شربت سه گرم آب گرم ص منک طعام سی درم پلفل سبت درم پزنجبیل پانزده درم تخم جبر پانزده  
 نوشادریه فلفل سیاه کرفش پودنه دشتی یکمده درم ایسون هفت درم بکوند سفوف و صج سیر  
 که با حرارت باشد سودد بد ص گل سرخ پبار که مدبر در خلخ خشک کرده پزرشک میدانه بوداده و یک  
 پوره ارمنی پاستقوله قند ریون پوان عدم فکده اصل الکبره مکده درم پترة الطرقات غار لیقون مکده  
 شربت هر روز تا دو مشتقال باشد شربت یا مارالجن یا سنجین یا آب چوب گز سفوف درم حکم را نافع باشد  
 اجزایش نخبست و زرش و ازده درم و یکدم زیاده شربتش تا پنج درم باشد شربت گرم کرده کف گرفته  
 ص لک منقی پطباشیر پگل سرخ یکمده درم تخم کاسنی یک کشورت یکمده درم سفوف که جمع  
 را نافع و مجربست غذا مرغ و نموداب اجزایششت اوزان پانزده مشتقال شربت یکدم ص ایسون  
 دو مشتقال پفاقله پدایچینی پزنجبیل پگل سرخ تخم کاسنی یکمده کینتقال پریوند کینتقال نیم قند مکده  
 کینتد سفوف که وج کلیه را تسکین پد چون از حرارت باشد به کیشرت است با شرب خشخاش شود  
 ص بنز الینج دانگی پافیون قراطی پمغز مکده پزرفه قشتر مکده یکدم سفوف که وج مشا را در حال نشا و این  
 کیشرت است ص بنز الینج دانگی پافیون پدناگت مغز تخم خیار دو درم تخم کاهو یکمده سفوف که وج کلیه را نافع باشد  
 چون برود باشد شربتش یکدم ص سبیل قطشیر و مانا پامانا کرفش نسا و سفوف که وج کلیه نشانه و  
 البوال انزال کند شربتش دو درم صبح و سه درم شام بشرب خشخاش ص مغز زباد الینج سه درم پمغز تخم خیار  
 و خرفه و خشخاش سفید مکده درم پناسته پکثیر پربالسوس یکمده درم پندر الینج سفید دو درم سفوف که وزنه







و شقال بادیان کبکویه بشکر بوزن سه سفوف بفتح سد و الکید که همان نفع دهد اجزای این نفع پنج است  
 و زرش سی درم و یکدانگ نیم شربت سرد درم ص پنجم است پنج که چهار درم پنجم کاسنی بادیان یک کبکویه زرش  
 شقال اصل السوس نیم و سه سفوف بقطع شهورت الجماع من الرجال النساء ص ششده پنج بندر البقله  
 شربت یکد جزو پنجاه و دو و شربت سرد الفضا بندر الحن بقله پنج شکت اجزا سوا با عدس نخ مرند شربت  
 بقله سفوف بقطع و رود المندی حرب ص اصل السوس و درم پنجاه چهار درم پنجم کاسنی  
 و درم پنجم شربت یکد جزو پنجم شربت سرد درم سفوف یکد بول که قوت میدهد عضله و مشابه  
 و خشک میکند رطوبات معده را اجزای پنج جزو است زرش سی درم قدر شربت چهار درم ص سکنجبین  
 سکنجبین اسطوخودوس کندر بلوط بریان کرده یکد جزو پنجم شکر درم کوبند و بپزند سفوف یکد بول  
 اجزا چهار است و بعضی پنجم شربت میکند و علی الریق بخورد مگر م و غذاه قهقهه سماق بخورد شربت یک شقال  
 بلوط بقتله درم ص صاف پراس یکد جزو سفوف پنجم کثرة البول عن حرارت اجزای این جزو شربت یکد  
 شربت سرد درم ص پنجم جزو پنجم و ورق گل ارمنی صمغ عربی بکثیرا بنشاسته مفرغ که و پنجم شربت یکد درم  
 شکر بوزن سه سفوف بفتح الزیاطیس عن حرارة اجزای این چهار است شربت سرد درم ص هر دو در دانه و در  
 یکد جزو کوبند سفوف بفتح الزیاطیس از دستور مارستان اجزا پنجم است زرش سی درم شربت سرد درم  
 ص خبث الحیدر مصری مذاب بقله شفت و زرشک کرده و بوداده و درم بقتله کندر مقوق فی الحلی کلینوز خردم  
 طیار شیر چهار درم یکد جزو سرد درم شکر ان و درم کوبند سفوف پنجم که خیر از ایل کند اجزای این جزو اول شربت  
 و شربت سرد نیم و یکدانگ شربت بزرگ ایل درم و کودک اود دانگ ص حرف ایض و اهل بندر قطونا  
 هر سه قلو یکد درم کوبند کثره و بندر اللرات شربت پنجم شقال و انیسون و بندر کرفش و بندر البلیج یکد درم  
 و نیم و ایفون سرد درم و یکدانگ و در بعضی نسخ ایفون نیست سبب کثرت تخدیرش شربت  
 سرد درم است سفوف که طبع را فرود آورد و سینه و معده را از رطوبات پاک کند اجزای این  
 و زرش یکد درم و چهار دانگ و مجموعش یک شربت باب گرم ص تره سفیده غاریقون یکد جزو  
 نیک هندی و رینو پنجمی یکد درم و دانگ کوبند سفوف که حرارت کدر را تسکین دهد



و اسهال صفرا ویرا باز دارد و تخم را دفع کند و غلبه خوز را زایل کند و آنرا که آبله بر خواهد آمد سودا را  
اجزایش یازده جزوست و زرش شصت و هشت و نیم درم شترتیش و دو درم با شراب یا عصاره  
یا بیوص گل سرخ زده درم پنجایش سبت نرم بهماق و تخم حماض به عدد سقش زرشک میدانند  
خرفه پنجاه ش سفید یکم پنجم درم به صنوبر سفید دو درم و نیم پنجم کافور درم سفوف که معوی معده و کله  
و غلبه صفرا که در معده باشد بشاند اجزای هشت و زرش سبت و دو نیم درم سبت شترتیش و در معده  
بآب سرد ص و رق گل ده درم پنجایش پنجم درم بهماق پوست بیلند زرد یکم سه درم مصطک یکم  
قد سفید بوزن همه بکوبند سفوف که معض و در معده و فنج آنرا نافع باشد نفث رطوبات  
کند و طعام را هضم گرداند اجزایش چهار عدد و زرش ده درم شترتیش سه درم ص بادیان یکم  
یکم سه درم پناخواه یکم و فیا یکم دو درم بکوبند سفوف که نافع است از جهت زد معده که بکوبند  
حرارت باشد اجزایش نه جزوست شترتیش یک مثقال بآب انار و شراب انار ص که بر پا یکم سرخ یکم  
پنجم درم به عود خام دو درم به زرشک ده درم به آمله قشره طباشیر یکم سه درم به سبیل الطیب یکم درم  
زعفران یک کافور یکم دو دانگ بکوبند سفوف که رنگ اسخ گرداند شترتیش نه درم دو درم  
ص زوفای خشک ده درم زعفران سه درم قد سفید برابر هم دو سفوف که ستر خانی از زعفران  
باشد اجزایش چهارده جزوست شترتیش یکم درم بآب گرم یا شراب کهن ص در چینی به جاما به سبیل  
یکم سه درم به ساج سبک پناخواه به زرا و نذ طول به شبت به کرفش مصطک به سیسالیوس دو قوی یکم  
مروارید یکم که بر پا یکم شله بکوبند سفوف که انبیه را بشکند اجزای هشت و زرا ن سبت سه درم شترتیش  
سه درم با سه که معزج بآب یا آب سرخ در او پنجم درم به زرقطونا کوفته درم به تخم خرفه یکم شترتیش یکم سه درم که شترتیش  
سفوف جهت شمی و وی فحمت اجزای هشت و زرش دوازده مثقال شترتیش سه درم به شراب ص تخم کاه بود و سبیل  
و پنج انگشت یکم سه مثقال به سعد و مثقال کلنگار فارسی یک مثقال بکوبند سفوف که سنگ از گرد و مثقال طفلان یک  
اجزای سبب و سبت شترتیش سه درم بآب خشک یا چلیبیت را لیا را با هر چه رساند اندر معزج خربزه به صغیر سبیل  
و اگر قدری حج البه نوسایده و بند قرصیاد اصل کتبه شترتیش با سفوف که دید از قطع کند اجزای هشت شترتیش

تا دو درم



تا در دم صس ترس نکندش پیونج مصری بیکدکثقال پینک هندی پینتین وی بیکد و در دم  
کوفته و بخیته بقطسیاه برشند و زهره کا و چون خشک شود بسایند و بپند سفوف که شهوت جماع مردان  
و زنا نماز ایل کند اجزا پنجست فزنتشش جز و شترش سد رم باب عرفه ص بندر البلیخ پتخم خرفه پتخم کاهوه  
بیکد بجز و پینلو فرد و جرد و در نسخه دیگر عوض بندر البلیخ شهذراخ سفوف که بمان فایده و دبا جراسه ص تخم کما  
و خرفه و پختکشت اجزا سوا نترت یکثقال آب عدس سفوف که پس زرا نانه با ذرایل کند ص جان  
سوخته بکدم بیکتره او دانگ بسایند سفوف که اسهال بواسیر را نافع باشد ص تیواج خطایی نیمه مژ  
کل نیلو فردم بیکوبند و بعضی و متقال تیواج را میسایند و با ماست چکیده میخورند در دم ساکن میکند  
و مجربست و پیلید سیاه در روغن بریان کنند و کوفته و بخیته و شکر سفید در آن آمیخته مقدار در ذوال  
بخورند و چون قهوه را بریان کنند در دیگ کوفته کم کم بخورند نفع کند و شجره که اصل معبری است  
گویند چون کوفته و بخیته باشد سفید کویعد دو کنار بخورند اسهال و زجر کهنه را مقید باشد و کل ملتان  
و با العباب حل چون بخورند نفع کند اگر آمد با آب یا دوغ بسایند و گرد ناف چون طوقی بماند و کنار  
و هند پس شیره زنجبیل تر در میان آن پر کنند و زمانی صبر کنند فی الحال شکم بندد سفوف که در ب  
مزمین مزق ابر طرف کند ص بکیر ند طویای کرمانی هشت مثقال در آتش سرخ میکنند و در کین  
ماست چکیده می اندازند تا بست و یکم تبه سرخ کنند و در ماست سرد نمایند پس بسیار سخن کنند  
و باد و متقال بیاسه بسایند و برع مثقال بپندک سرد و بعد از آن چند لقمه نان چرب بخورند سفوف  
کپوشن قویاد و رسازد باذن الله عزوجل ص آله با دیان بیکد چهار مثقال بپیند و بسایند با پیر ص کنند  
و مقدار فلفلی را فون داخل کنده نبوشند و زیره سفید مغلو و غیر مغلو باشد سفید اسهال خون و بلغم چش  
و فویکند باذن الله تعالی و زیره سفید سوخته با ماست آب و غ همان عمل کند و چون لفظ و بیت  
مساوی کوفته و بخیته مقدار چهار مثقال بخورند تا هفت و زمرعه ضعیف ا قوت بند اسهال پینتی را  
ذرایل سازد سفوف که پیونج برادر سه و نصح کند اگر چه جروح و قروح غایره با مقدار شیری گوشت آن استحض  
و قروح خبیثه شد با و مغلوب و معیوب و شلوان همین علت اشفا میدد باذن الله تعالی اجزا چهار است



اوزان معلوم همه راده شربت کنند و هر روز سه نوبت بخورند تا سه یوم و بگوراک باقی را بخورند و در  
 هوش دهن سنونی که در او خرسونات نوشته میشود استعمال کنند و بعضی مسح بر پهنه نموده اند اما چون  
 باتفاق و موافق عقل و نقل و قیاس و تجربه سخن است البته برهیز از ننگ و حموضا و بقولات لازم  
 دانند ص قرض شانزده دانه پهلعل سیاه بست و دو دانه آسکندنا کوری دو توله نرس کپور دور  
 کوفته و خجسته باب سفوف کنند سفوف که حسن بول زنان کند در فرش اجراهشت است  
 کیشقال شب در میان ص سعد کوفی بنار دین پسنبل الطیب پیرسپانک سیخه پشه نمانه بر  
 شیطرح هندی سفوف که ادا بول شد یکدین بهتر که صاحب آن قاربتا که لیک خطه ضبط بول کند  
 علت تنگ عرض نمانا میشود اجراهشت است از هر یک کیشقال مجموع کیشرت تمام است ص  
 روفرا فودنج هنری پانغن خشک پنخود سیاه جاما پخشک برک پخشک سفوف که منع خرن  
 کند در خواب بیداری اجراهست جروست شرتیش و متقال ص بزرگرفش رومی پوفاری پانخ  
 باویان پشبت پنخیمجان پنخگرفش کوهی پجده پفرسیون پساوی سفوف که خرن  
 را از اسفل کند پنخیکه قادر باشد بر ضبط آن رنوم و یقطه اجزاده جروست شرتیش کیشقال پانخ  
 باشد خصوص در آب کشته ززالوص جوز بوا پانانخواه پانجدان پاذریون پوجروش پانخ  
 سوخته پخرال سفید پورق سرد خشک پورق سرد خشک پنخملیون پابسل سفوف که  
 دو دانگ بخورند بعد از تنقیه تاده روز محتاج بطعام نشوند صفت جگر حیوان که با از عروق  
 و در کلاب انداخته بعد از چند روز دو درم زعفران و اندک مشک پیمانک کافور آینه در شمشک  
 و بکوبند سفوف دیگر جگر آهوبره راتنگ ساخته در سایه خشک کنند پوزنش مغز بادام قش پانخ کوبند  
 بنفشه آینه خشک کنند و روغن بادام و روغن کلم مکر بخورند مقدار کیشقال آن بعد از تنقیه بدن  
 محتاج بغداد نشوند و گویند جگر اشتراک بکند و پوزنش لوز مقشر و شکر کوفته در سایه خشک مقدر  
 در غلغله تا کهنه احتیاج بطعام نیفتد سفوف دیگر لوز تازه مقشر یکشب ریش تازه پانخ  
 در آفتاب خشک کنند تا پانزده مرتبه مکر پس بوزن آن دانه قرمندی با آن صلا یی نموده بار و غن

بوی قزاق



یا جو زنجور بعد از تقیه بقدر جوز بوابی تابست و ز محتاج نشوند سفوف که طبع را قبض کند و خواب  
 و مزاج را اصلاح آورد و اسهال که نه را زایل سازد صمغ تلخان جوید و گندم پخته خاش سفید کشیزه هر جا  
 بریان کرده بانیات مدنی بخورند سقن بفتح سین مهله و کس قاف عسل طب سقر قع بضم سین و قاف  
 و سکون راه مهله و فتح قاف ثانی معرب سکر که و آن شکر است که میسازند از ذرت یا حب دیگر  
 سکا هین کبیر سید و سکون کاف مدینه و فتح ناسر که است که لشکران از قلقند و آهن میسازند  
 سیاه کردن چرم سگ بضم سین نوعی از عطیات است که از مشک و رامک سازند نیکوترین  
 آن صینی است و آن چهار قسم است سگ المسک سگ کر اش و سگ الجلود و سگ المسک  
 و بعضی از عقیق و بسایه و صندل سفید و سبیل و عسل سازند چون زرافه نهند سگ الجلود  
 و چون زرافه را در آب بیایند و بخورند سگ ابا آن بسبب شد سگ الما خوانند و چون ناکه گویند  
 با آن باینند سگ الا کر اش گویند و اقسام او مایل گرمی در افعال نزدیک است امک و مواف  
 شفا الا سقام گوید که سگ المشک تقوی اخشاء و محلل و مفتح و مبهی و مفرج و جهت در دل و مغال  
 و اسهال از طرف حیض نافعت صفت چنانست که میگیرند و طل آب غوره خاک که بگویند  
 مازوی ساید بچوشانند تا قریب بقدر آتش بردارند و با زای هر طل ازان سبل الطیب لسان العصاف و با  
 و ورق جوز بواج و قر نعل و قاقله کبار و صغار و کباب و عود هندی و شی شقال در اچینی و قوی صندل و غیر  
 زعفران بچرم و صمغ عربی که طل همه را نرم ساید و با ناکه که قریب بقدر آتش بپاشند و قصبه خشک کنند  
 اقرص از هم ساید با ده درم مشک خالص و با صمغ قرض سازند و بعضی این طریق میسازند سگ الما که  
 و باب می هستند و ظرف سب و غن خیری با زبق هر چه می کنند و میگذارند کیشب علی الصباح شک فای  
 و بار امک می آیزند و سخی بلج می کنند و قصبه های پس کرده بروی غرابال و مین می نهند و روزی بیشتر  
 میگذارند و هر روز بزرگ دارند تا سخت خشک گردد پس سوراخ کنند در رشته را زمی کشند از این هم تا باشند  
 و القلقه و میان هر یک قرض یک که بزیند تا از هم جدا باشد و بچسبید و در سایه بیاورند تا کمال کامل بو  
 بگذرد و چون که نه شود خوشبو شود و فعل آن تو شیر با و این صنف بعد از صنف اول بهترین اصناف است



و همچنین مرقم را که خوانند ترکیب کنند سبک باج بکسر اول معرب از سر که باسی فارسی است یعنی اش کر که در  
 سر است گویند معتدل است هر چه با سر که بر نذر صارت گوشت اناقص کردند و قلیل الغذا و سرین  
 باشد و صلی بود در زمانه و بلد اگر مردم فریه و اصحاب خون بسیار و جگر صفاوی و دومی و برقان و  
 و اصحاب کم ریاضت و کم حرکت را سود دهد و شهوت اوقت بند و صفر را جمع کند و غلبه خون  
 باشد از ضرر تشنگی است که وجع مفاصل و اعصاب و خشونت سینه و خجوه و سرفه و قویج و اسهال  
 مسه و سوزش سوای سوزش امعاء و احام و تقطیر البول و حرقت آن حرقت شانه و کرده و در دیش  
 بدود را اصحاب سودار اشالیته بنا مضر است بکسانیکه علت مژدر اعتقاد داشته باشد و ضعیف  
 و لاغری باشند و ضرر میکند شارب او و یه سهله را ص گوشت پایا چا چا یا مرغ را نند بکنند  
 و میجو شانند در آب بعد از جوش نگا دارند تا نشف شود ما پست آن پس بایز و کرات و جوزاضا  
 و بریان میسازند پس آب را جدا میکنند و آب سرد میشوند و با با با زیر گرم و بقول و سرکه می پزند و  
 یا شکر شیرین میکنند و بر عفران رنگ میدهند و بانان میدهر و غنی شیرمال تناول مینمایند طریقی  
 ص بسیار و گزره گند نابه و پودینه و سداب و کرفش و و ورق ششیرا ترخ و شیر و بادام شیرین  
 اضافه کرده بر عفران خوشبو خوش رنگ میکنند و برای محر و کشیزه و اسفناج و کدو و هر چه  
 باشد میکنند و جهت سرد زیره میله و فلفل و دار چینی و حله و شلث و اغل بسیارند  
 دیگر گوشت اریزه یا مرغ را از نند جدا کرده نیم چخت سازند و پیاز و زردک و کند نار را چند  
 داده از جوش گرفته با سر دیشویند با گوشت سرکه و ادویه خوشبو تر اینچتر و اشکر و عسل جاشنی اده قدر  
 داخل کنند سرکه ضمیرین و فنج کافتد بفارشی سرکه ایلو ج قند مکر است سرکه شکر است که از  
 بنگاله می آید و آنرا کانسره نیز نامند و بهندی شکر ترشی سرکه سیلیمانی چون سرخ را طبع دهند و صا کنند  
 آن جدا شود از آن سرکه سیلیمانی گویند سرکه طرز و نبات او هر است از تبرزد فارسی یعنی مایه درخت  
 تا بشکند یا برنج خواهد بشکند از کثرت شدت سختی که دارد و آن بهترین شیرینی است و مخماری شکر  
 پس کسی که بسیار صاف و سفید و شفاف شبیه نمک طرز دما باشد چون در دمان دارند و آب است

ادار



آواز را صاف کند و سرفه را سود دهد و سینۀ او شش و قصبه از او صاف باشد و اگر بالا جوید و پاشمیزند و پنجه زنی  
 سود را مفید بود و سیه سرفه را از ابل کند و گاه مضر بود بمعدۀ گرم مصلحت می یابد می خوش است سکر ناعم  
 بلسان شامیان سکر احمر است اما سکر احمر که معمول این بلاد و هندوستان و دارالملک کابل است شکر است  
 که در اکثر بلاد هند پیدا شد صاف آن سکر سرخ است در آن قندیه که گرانند بزم کاف قاسی مسکون  
 بعد و این سکر احمر که در هند شکر تری و کنا سر و اهل طب شکر احمر و مردم شام شکر ناعم گویند بغیر از دارالملک  
 بنگاله در مکانی دیگر ظاهر اکثر خواهد بود و اندر اعلم بالصبوب سنجبین معرب از سرکه انگین فارسی و عیش  
 بقره طبع گرم و منقسم هزار و دو است شصت قسم ساخته اند شیخ الرئیس میگوید سنجبین احکامی فرس ساخته  
 اند پس بوی ناین رسیده منعش است که تشنگی بشاند و صفر را ساکن کند و کام و دانه را تر دراز  
 و رطوبت را که بسرفه سخت و بدشواری بر آید باسانی براندازد و منده اند همای اندرونی را بکشد  
 و غلطی قی را باد را بول از رگها سیر و ن کند و بسیار است که طبع را بچندان و اسهال آورد  
 خصوصاً در ارضه اطفال و باید بسیار ترش نباشد که سنجبین ترش اثر قوی کند و هر چند نفع کند ضرر  
 بیشتر کند و آنکه از سنجبین ترش بزودی نفع نیاید علامت آنست که علت ما خست است و ما  
 نفع پذیر نیست و خامی و غلیظی بدان حد است که سنجبین آنرا لطیف نمیتواند کرد بلکه غلط  
 میکند زیرا که هر چه لطیف است از وی جدا میشود و تحلیل میرود و باقی لزوج تر میشود و در قوت می شود  
 لطیف میشود و بسرفه برمی اندازد باسانی و گذر نامی دم زدن اپاک میکند مضر ترش را مراضه و اینها  
 عصبی غلیظ است چون معده و رحم و ضرش اینجست است که عصب سرد است در آن غنیت یکد قوتش  
 باشد بخفاقی میکشد و باه را ضعیف میکند و سحج الامعا و محذور و مصقول اسهال است میرساند خصوصاً  
 ترش که در آن دو ضرر است اول آنکه سرفه را زیان دارد و سبب آینه می باشد که در تن خلط صفر یا  
 شور یا تر باشد آرزو از بد با معا آورد و موجب سحج گردد لایما اگر امعا ضعیف باشد ترش شمر آن  
 بر طیب لازم است که اندر حال قوت محال ماده و کثرت قوت در خلط آن نگاه کند که ما و نفع پذیر  
 یانه و امید خلاصی بسیار است یانه اگر امید می بیند و ایام زمستان باشد سکر گرم بدید تا خلط غلیظ را براند لطیف کند



واگر تابان آب سردی باشد تا تشنگی را بنشانند و قوت تب را بکنند و حرارت نایر را ساکن گردانند  
 و سدمای اندرونی را بکشاید و البته باریف و نوح ندهند که خلط را لطیف نینکند و لعاب زمان مرض  
 لزج میشود بدین سبب رحمی محرقه و مطبوعه و غب بکین محتدل با آب یا کلاب آیمه سوانق ترست درین  
 بلغمی بندوری و عضلی با کبیرا و لیت ترست بمصلحت ما الشعرست بدلتش جلاب شراب سینو فرفر قوتش تا  
 روفس میگوید زود فاسد میشود و سریع الاستحاله است بعفوت و چون بقوام غلیظ آید در بلاد مرطوبت  
 هشت سال بماند و در بلاد حاره تا سه چهار سال شربتش از کویقیه تا دو ووقیه سکنجبین اصولی نفعست  
 و عطش را سد نماز میکند و جلای معده میدهد از بلغم اجزایش سبب سواهی سرکه و شکر و زعفران  
 قدر شربتش یک ووقیه تا دو ووقیه ص خل خمرده رطل آب شیرین نقد که حدت سرکه را بکنند و  
 کرفش و بادیان بکشدشش ووقیه تخم کرفش بادیان پانسیون بکهد دو ووقیه کوفت در سرکه است  
 یکشنبه روز بخویسانند و با قش همواری پرزند تا سدس آن کم شود پس از آنش فرو گرفته صاف نمائند  
 بریزند بر جوی ازین طبع دو وجر دو از شکر و پزند تا بقوام آید و اگر خواهند سد رم عفران در خر قیسه در وقت  
 بوشیدن میان آن انداخته بر هم مالیده تا قوت خود را پس دهد انگاه در آورند و سکنجبین بقوام  
 سکنجبین اصولی دیگر نفع میکنند از بقایای تبهایی بلغمی و سوداوی و تقیح سده کبد و تنقیه مایه و  
 آن میکند اجزایش چهار و سبت زرشن سبت درم شربتش دو ووقیه ص پوست کبزه و بیخ بادیان و بیخ کرفش  
 و بیخ کاسنی بکند چدرم پسر که صادق المحوضه صد درم آب صاف سبت درم باره رطل شکر بدستور اول سبت  
 و کله درند سکنجبین اقیمونی که با ما را الجبن خورد میشود مراض سودا و اریا نفع با اجزایش سبت درم زرشن با زرد  
 شربتش سبت مثقال با کطل را الجبن ص اقیمونی و بیخ کبزه بکهد سبت مثقال بیخ قیسه کیه مثقال بکهد  
 و یکشنبه روز در کطل سرکه و کطل آب بخویسانند پس بیخ کبزه را در کیه کرده همچو شانند تا آب سرد یک کبزه کبزه  
 آنجا کیه اقیمونی را ابتدا زنده که تا چند جوش بخورد و صاف نمایند و باد و ولایت چناه مثقال قف بقوام  
 سکنجبین اقیمونی هر گاه مزاج بسیار عاربا اجزایش سبت درم ص اقیمونی بیخ کبزه کاسنی تخم کاسنی بکهد  
 تخم کرفش بیخ کاسنی بیخ بادیان بکهد دو درم تخم خیار چدرم ادویه را بدستور سابق در و رطل آب سرکه

باز



و در وقت پنجاه شقال قند مکر بقوام آورند سنجبین اقیمونی که خداوند مایخولیا و امراض سوداوی مانافع  
باشد اجزاد و جرسوست و زرش شصت گرم شترش تا یکوقه ص اقیمون در غرقه کتان بسته بیسافج شقی  
یکدی گرم بیسافج را یککوب کرده جدا در غرقه بسته با یکین قند سفید و یکچارک سرکه در دیگر سنگ کجی شانی  
و هر خط بدست میمانند آتش بسیار نرم و چون قریب بقوام رسد اقیمون را در دیگر اندازند و اندک شتر  
داده پس هر دو صره را فشرده اندک جوش دهند سنجبین اقیمونی دیگر که امراض سودا و برانفع که در طبع نرم  
دارد اجزایش چهار جرسوست و زرش و چهل گرم شترش تا یکوقه ص اقیمون بیسافج شقی  
پس که کابی بکده درم پخل الحرقه درم پندیکین بطریق مهود و معمول دارند سنجبین اقیمونی دیگر که در  
ماز الجبن کجا آید بجهت خداوند مایخولیا و امراض سودا اجزایش جرسوست زرش سی درم شترش از چهار  
درم تا پنجاه شقال ص سرکه تند پنجاه درم پکا و زبان پخوشک اقیمون بکده درم پدستور معمولی است  
نیم من سنجبین سازج طبع نماید سنجبین اقیمونی که در ما از الجبن معمول است اجزایش سه جزو بعینه نسخه  
که مذکور شده باندک اختلافی در وزن ص اقیمون بیسافج شکوفه بکده درم خرق سیما یک شقال  
هر یک اجزا در غرقه بسته و غیر از اقیمون یکشان روز بدستور سابق در نیم من خل الحرقه بخولیا است و با قند  
بقوام آورند و بست درم ازین در شیر بز جوش دهند تا بریده شود و چهل گرم ازین با الجب و یکسانند  
سنجبین اقیمونی که مایخولیا و اصحاب توحش و صرع را مانافع باشد اجزایش بست یک جزو بست ص  
اقیمون نه درم بیسافج پخته بکده درم پکا و زبان پرسیاوشان پخم کاسنی پدیر سا پکشت پد  
یح کاسنی بکده چدرم پد حاشا و ورق گل پکسا در یوس پکده چهار درم پخوشک پد در نیم من پز پد و در و رخ  
پرس سفید سازج پد قافله پسنبل پکده درم پکفند افتابی بوزن همه او پد را در سرکه آب کنند یکشان روز  
بدستور مهود بخوشانند و با یکین قند بقوام آورند سنجبین پد نور می محتدل که سبک گشتاید بول اندوا  
که با صراحت تب با نفع کند و تشنگی نبشاند و بهمای گرم را فایده دهد اجزایش شترش و اقیمون از پنجم درم  
تا یکوقه ص پست پخ کاسنی پخم خرنه و و خیارین پکده چدرم پد پستیخ بادیان سه درم پخم کاسنی درم نیم  
را یککوب کنند و در سه رطل آب سی شقال سرکه بخولیا سازج با یکین قند بدستور که دانسته شد بقوام آورند



سججین بنوری معتدل که سده بکشاید و شکم بیند و معتدل بود اجزاده جزواست شترتین تا در  
 شقال با عرق مناسب ص تخم کاسنی و دخره و حماض و بخارین و درازیا نه و کرفش و کبره در  
 رخ بادیان و کاسنی و تخم کثوث بکند و درم اجزاد است شقال سرکه و پنجه شقال کلاب غویش  
 متعارف با نیمه طل قند بقوام آورند سججین بنوری معتدل سده بکشاید و نفع سده سپر کند و بول  
 و تپهای مرکب را سود دهد اجزایش هشت جزو شترتین تا ده درم ص تخم کاسنی و بادیان و دخره و کبره  
 بکند بچدرم پوست بخر کرفش پوست بخر کاسنی و کرفش بکند مقدم همه را با نمک کوب کرده در سه ل آب  
 و سی شقال سرکه کیشب بخویساند و با کین قند بستور متعارف مهور بقوام آورند سججین بنوری  
 دیگر که سده بکند و سپر زرا بکشاید و معده را از فضول پاک کند و بول براند و سوء لقیه و استسقا را نافع باشد  
 اجزایش ده جزو است شترتین شقال ص تخم کاسنی و بادیان و کرفش کثوث انیسون و کبره  
 پوست بخر کرفش و بادیان و کبره بکند مقدم عصاره غافث ریونده بکند و درم کوفتی اکوفته در  
 آب و یک ل سرکه بخویساند کیشب از وز پس بدستور مذکور کین قند بقوام آورند سججین بنوری  
 ابن الیمان نفع میدهد سده بکند و سپر زرا و ضعف معده و تپهای بلغمی و دایره و مبرود المزاج در وقت  
 را اجزای چهار است اوزان است بچدرم شترتین ده درم ص بزرگ کثوث و کرفش و انیسون  
 بکند بچدرم تخم کاسنی ده درم در یک ل نیمه خل الخمر و در دو قبه آب قراح بخویساند و بدستور  
 بعد از طبع پنج ل سرکه مملو بقوام آورند سججین بنوری که همان فایده دهد اجزایش  
 چهار جزو است ص کرفش یک و قبه بادیان انیسون بکند یوقیه و نیمه تخم کاسنی دو قبه  
 رطل خل خرد و یک ل آب بخویساند پس بچوشانند تا قوت او بیهیرون شود صاف کنند و با ده ل سرکه  
 آورند سججین بنوری بر تپهای صفر اویرا نافع با وسه گای جگر و معده را بکشاید و در اربول کین  
 اجزایش شرب بنوری سرد را بدستور مذکور بقوام آورند و ربع قند سرکه اضافه کنند و بچوشانند تا نفع شود  
 و بنوری را بچیند بسی هر گاه دو شاب سرکه را مساوی کنند معتدل خواهد بود و اگر گرم  
 خواهند سرکه را اضافه کنند و اگر گرم تر خواهند دو شاب را زیاد کنند و این در نفع از سججین قندی است



و در تقطیع اخلاط و تسکین صحت خون و صفرا از آن ضعیف تر صلیب گیرند و شاک  
 پاک بی خاک هر چه خواهند و با قدری کلاب بچوشانند پس صاف کنند و با سرکه صادق الحلو و صندل  
 آورند در دیگر سنگین سنجیدنی نافعست از او جاع صدر و ریه که حادث شده باشد از تقطیع  
 غلیظه لزبه و نفثه انتصاب درد مایه ندامت و سرین و تقویت دل و جگر و همه اعضای بدن میکند  
 و در اربول میکند و صرع را نفع مینماید و اگر سرکه اضافه شود نفع میدهد امراض جگر و سپرز و اورام  
 آنها را و سده مایه آنهارا و مفتت حصاة و مدر بول حیض است سود میدهد از یرقان سیاه و صفرا  
 و بهیچ شیئا سفید و تبهایی سوداوی و ملطف اخلاط غلیظه است قوت میدهد لثه و از این میکند  
 او جاع دمان و دمان دامیه و او جاع آنرا و از شراب سموم قتاله سودمندست خصوصاً فیون و شوکران  
 و قوت می بخشد لثه و شهوت را و دفع مینماید جمود دم و لبن از شکم و از علق چون خرغره کند بنان با خرچ کند  
 بآن اندک اندک از سرکه و نفثه که از قرضیه و سیلان فضول که از دماغ جلق میریزد و خواستنی و او را هم ملا  
 متا قطره و همچنین استقا و حله و جرب غلیظه و هم و حزن و اکثر آفات را صلیب گیرند را سرکه بزبان هر دو می  
 و بعضی اهل جبال تا رنگ نامند و آن نجی است که بعضی از آن تلخست و بعضی شیرین و تلخش ماکول نیست و بعضی  
 ورق ریاس ورق گیاه دیگر بآن پهنی دیده نشده و آن مردم خام و بر یا او را میگویند و مان می نهد و در وقت  
 عدم جویوب میل میکنند و خالی از حلاوتی نیست و در سر حد کمال و فور دارد و در سر که بزرگ گشته است  
 کمال در طرف جنوب بسیار است این ضعیف شده نموده و فاغنه این را با نغز میگویند بضم نون و فتح عین و در همه  
 اهل جبال معروفست و عرب زنجبیل شامی و زنجبیل الحجم و زنجبیل الکلاب گویند و در مغرب کلمه جوج جوج  
 و عطاران ایران تلخ و شیرین از اعوض قسط تلخ و شیرین میفرشند و متحمل شیرین است از خاک کل  
 و پاک کنند و پوست در آنرا نیز تراشند و ظاهر اوقات تریاقیه بیشتر در همان پوست رویش باوریزند  
 صد شقال و غل حمر که پخته سصد شقال چهل روز بخوابند پس صاف کنند و یکوزن و نیشکر و دووزن  
 حسل غل خوب بپزند تا بقوام آید سنجیدنی استنی التخذ بالید و روالاصول و منافع این قرص است  
 در اربول و حیض و نفثه و تباه کلیده و مثانه و تقویت عده و تقویت مایه جگر و سپرز و تلطیف اخلاط این قرص



اجزایش چسب شتریش نیز چشمال ص راسن نایک در سایه خشک شده سه سل و نیم ریزه ریزه کند  
 و ده رطل غل خمر بران ریزند و پوست بخی بادیان و پوست خ کرفش یک یک و قیسه و بادیان  
 اینسون یک یک نیم و قیسه یک یک بران ریزند و چهل روز بگذارند پس در یک سنگ کنند و دو وزن کف  
 عمل بعد از آنکه صاف کرده باشند سرکه را از او بیا عمل صاف کف گرفته و بوزن سرکه یک کف  
 و گویند بعد از مدت مذکور اگر بچوشانند او نامهر اشود و آنگاه صاف کنند و عمل و شکر داخل ساخته بقوام  
 آورند بهتر است سنجیدین او ندی برقان در دیگر را که از گرمی با سود در او اجزایش چهار جزو است  
 شتریش یک جزو با کلاب ص تخم کاسنی یک کوفته بست درم نیم تخم شامه تره و کثوت یک کده در درم نیم  
 چینی بچدرم کوفته در یوندر را در کیسه کرده و با دوین دیگر در دو من آب بچوشانند و موم کیسه را بست  
 بمالند تا شیره آن تمام رود پس صاف کنند با یک فن و چهل شقال سرکه بقوام آورند سنجیدین را و  
 دیگر در دیگر را سود در او رسده بکشاید و طبع را از م کند اجزایش شش جزو است شتریش چهار شقال  
 کاسنی یکاوز بان بادیان ص در یوندر چینی سه درم پتر پرفیند و بیفان فنجنی تخم کاسنی یک کوفته یک کده  
 غار لقون بچدرم در دو من آب بپزند تا نیمه آید صاف کنند و با لچپارک سرکه و یکمن قیقه و او آورند  
 و بهتر است که غار لقون را از مویند نیز گذرانند و بچدرم نیم کوفته و بخیه بعد از قوام که یک با این  
 و انکشت طاقت داشته باشد داخل آن کنند و تیز بزنند تا خوب محفوج گردد سنجیدین مانی تری  
 و محرقه و جگر گرم و معده گرم را نافع باشد و تشنگی بنشانند شتریش تا یک کوفته و نیم ص آب نارترش و شیرین  
 نیم من سرکه لچپارک قدیم من بچوشانند و بقوام آورند و اگر عرض سرکه فرمندی کنند و او باشد بچید  
 سافج ناهخت حیات حاره و تشنگی افر و نشانند و سه دارا یک شاید و قلع و قمع و بلغم صفت کنند  
 سو میدد شتریش تا یک کوفته و نیم ص قد و سرکه رست مزه مساوی یکم و بیشتر و ترشتر و شیرین  
 و قوت ترکیب کنند سنجیدین صدف حلی این احوالینوس ساخته و ضامن شده جمع امراض معده را بشود  
 حرارت میوست بسیار داشته باشد و جالینوس بازای هر طلی یک کوفته نیم کده معده را قوت دهد  
 آورد رسده جگر بکشاید و ناقهارا سودمند بود شتریش چشمال با کلاب با عرق بیشک با صفت

لای



سفر جن مطیب قرونی یا سطر اصفهانی زغوری مقلد کندی منقی و در ماون سنگی یا چوبی بکوبند و آتش را  
 بکس کر فیه بچشانند تا بنیمه آید سر که بچراک قند کین بقوام آورند در دیگر سنگ بعضی عوض سر که آتش  
 کنند بکنجین سفر جلی دیگر از این بیان معده را قوت دهد و جگر را نفع کند و سد مارا بکشاید و مضطرب  
 و ساکن کند بقایای حرارتی که مانده باشد از عقب حیات حص آب بیصفت که مذکور شد داخل  
 بکند رطلی و نیم شکر محلول بخورل بقوام آورند بکنجین شالیسته تالیف این ضعیف شده بکربکشا  
 و پیرقان استقا و غب دایم و مطبقه و ربع مزمن و تنهای کهنه قی صفر اویرا زایل کند و بول براند  
 شربتیش بکلیعه با عرق کاسنی حل نموده بنوشند ص ما را البند با المروق چهار سن بقتنه و خل خرد بکند  
 در رطل بقوام آورند بکنجین ایشی عسل ببول را سخت نافع باشد ص کینه ز شیبانی دو درم در سر که  
 بخوریا نند کثیرا و ز پس صاف کنند با شیر بزد و ز مناسب یا مفرد با عرق کاسنی نیمند بکنجین الصندل  
 خفقال جارا سود مند باشد و حمی و قیه را فایده دهد و ضعف دل که سبب آن حرارت باشد نافع بود و طبع  
 ببدن و شربت چهار پنج شقال با کلاب آب ص صندل مقاصیری سی شقال بگشینه ششک بختقال  
 صندل بگشینه ز اسنور در آب غوره و سرکه در ظرف چینی بچولیا نند و با کین آب باران دیگر سنگ بکشد  
 بچوشانند تا لث آن برود پس آتش فرو گیرند و صاف کنند و نقل صندل را با قدری کلاب بنویند  
 چندا که موزه صندل در نقل نماند و دیگر باره صاف کنند و باد و ویست شقال قند سفید بقوام آورند  
 و نیم شقال زعفران در ظرف کتان بسته در دیگر اندازند تا بچوشد و در آخر از دیگر بر آورند و با قدر کلاب  
 و کلاب را در دیگر داخل کرده بعد از قوام آتش فرو گیرند تا نگاه صندل سوده و بطن بشیر بکشد شقال کما  
 قیسوری خندرم ساینده در آن مزوج نموده بکندارند بکنجین عسله مضهای بلغمی تنهای کهنه را زایل کند  
 و تقویت معده و جگر و تفتیح و سده آنرا نافعست و با لیس با عدل شربتیش پنج شش شقال ص کینه  
 خل الخروع عمل مصفی منزوع الرغوه مساوی بقوام آورند بکنجین عسل یا البحران کیموس غلیظ و عرق النساء  
 و وجه المنفصل و مصرع و نافعست کینین را و شرب ایفون بذر الیچ و غرغره بان خنق را زایل کند ص کینه  
 پنج قاطولی بلخ بجرمی یک قاطولی بعمل ده من آب ده قاطولی بچوشانند مجموع را تاوه جوش بخورد بر دارند



سکجین غنضلی ضیق النفس سرفه در بود وسعال بلغمی بالغایت نافع باشد شترتیش چاشقالب باغ  
 گاوزبان یا آب گرم ص سرکه غنضل یکبارک عمل صغنی نیم من بدستور معمول بقوام آوردند سکجین  
 غنضله دیگر از ابن تیمیذ نافعست اخلاط غلیظه و فساد لون و سوء القیهر را اصل خل غنضل چای  
 شکر یکریطل بقوام آوردند سکجین غنضلی مرکب بود ضیق النفس سرفه بلغمی استقدا سودمند بود  
 جنین میت کند اجزایش با سرکه ده جزوست خل سکجیل بادیان به حلیثت عاقر قرحه بودند  
 اکره در دم گرفتند زیره قره و مانا یکدیگر درم اجزا گرفته در یکجا یک خل غنضل بخوبی ساند و یک هفته در آب  
 گذارند پس بالایند و با عمل وقت بقوام آوردند سکجین قوه الصنع استقدا وصله پیز و درم یکبارک  
 شده باشد نافع باشد و تقه شده کند اجزایش مقیده جزوست شترتیش شش درم ص بادیان به پوچ خان  
 و یخ کبره و کاسنی و تخم کاسنی و وایسون پنک به زونا و فوفه و خافت پشنتین برومی یکده درم  
 کشوت و کرفش و پوستیخ کرفش عجده پسنل اسارون یکده مقدم در صد درم سرکه در آب  
 آب نفوع کنند بدستور متعارف با یکدیگر قه بقوام آوردند سکجین با ذریون که مهسل با صفا بود  
 را براند و استقدا نافع باشد خل الخمره استار آب قراخ نیم من رقیق با ذریون یکوقیده سرکه در آب  
 یک هفته نفوع سازند پس بچشانند و صاف کنند و با یکدیگر شکر طبرزد بقوام آوردند و اگر محض آب کلاب  
 و یکریطل آب بر اضاف کنند بهتر و قویتر باشد سکجین که مرضهای صفراوی و حمیات حاره را نافع باشد  
 و اسهال صفرا را باز دارد و در ابتدای ظهور آبله اگر بدینت رود مند باشد ص سرکه انگور می گلاب  
 یکدیگر یکبارک یک گل سرخ خردم در سرکه و کلاب بخوبی ساند پس بچشانند و صاف کنند و با یکدیگر قه بقوام  
 آوردند سکجین که منع بروز آبله کند خل الخمر صد درم کلاب به عرق مید و یست درم ذوق  
 چندم پوست به و چوب رح تراشیده و کلنا به یکده درم سه روز اجزا در سرکه و کلاب خوربا  
 دو سه جوش دهند چنانچه هم هست با صد درم قه بقوام آوردند سکجین که معده را قوت دهد و بی نهایت آورد  
 ص صغریه و ناخواه زیره یکده درم آب به کلاب به سرکه یکده سی درم اجزا در سرکه و کلاب خوربا  
 و چشانند با قه بقوام آوردند سکجین که حرارت را ساکن کند و سده بکشد و تهاکی تران نافع باشد

مکملی



تخم کاسنی و گوشت پیو و برگ گل سرخ و تخم شاهتره یکدوره درم: اجزا را نیکو فته کرده در کویقه سرکه  
و کویقه آب بخوسا نند و بدستور مذکور باقی بقوام آورند سکنجبین دیگر که معده را قوت دهد و حرارت  
را ساکن کند و سده جلر کشاید و غشی و خفقان و توحش را بر طرف سازد ص انا درانه: دوز شکست که بخا  
درم: پتر سندی سی درم: آلومی خنجر است دانه: براده صندل مقاصیری پزده درم: پر یونچینی  
یکدوره درم: تخم کاسنی: بنادیان یکدوره درم: اجزا را نیکو فته کرده مجموع را در نه من آب بخوسا نند و بخوشا  
تا نصف آید بقشازند و صاف کنند و پنجاه درم آب غوره و سی درم آب سیب است درم آب پیو  
آب پیو و پنجاه درم سرکه و یکمن قند بقوام آورند سکنجبین دیگر که سده بکشاید و برقان که سبیش حرارت  
جگر باشد سوددها جزایش پنج جروست شربتش کویقه با عرق کاسنی ص تخم کاسنی: و بیخ آن: یکدوره  
درم: افستین رومی: و عفاش: یکدوره درم: پر یونچینی کوفته سه درم با ص درم سرکه و یکمن قند بقوام  
سکنجبین دیگر که برقان سیاه کما زنده سپرز باشد سوددها جزایش پزده جروست شربتش ده درم  
بیخ بادیان و بیخ آذوقه یکدوره درم: پنخ بادیان: و کرفش: یکدوره درم: ایتیمون: یکدوره: استقو لو: قند  
کزمانج: و تخم کرفش: بادیان: یکدوره درم: مجموع را در سرکه خوسا نند و بخوش داده صاف کنند با  
بقوام آورند سکنجبین دیگر که حرارت خمار و صفرا را بنشانند و اسهال صفرا ویرا باز دارد و کسی که  
ایلبر آمده باشد نافع باشد ص سرکه: و کلاب: یکدوره: یکبارک: و برگ گل سرخ پنجاه درم: کلنا راسبی: درم  
در سرکه خوسا نند سه شب باز و پس بخوشانند و صاف کنند و با یکمن قند بقوام آورند سکوب دارو  
آهسته آهسته بر بدن ریزند و لمحه با بستند و باز ریزند و بقول ابو الفرح از نظول رقیق ترست استعمال میکنند  
این القماش رقیق و چون از اقسام نظول است پیرستعمل نیست بزرگان نبرد است سلیطه و غنیمت  
در باره آن مذکور شد سماقی صفر را بنشانند و غلبه خون اساکن کند و صحاب معدن ضعیف را کثیر رانافع باشد  
ص گوشت بی چربی را بخوشانند تا مهر اشود و آب سماق که در ظرف آهن چشایند با ویشتر از در ظرف چینی کشته  
تا اجزای ارضی آن به نشینند و صاف کنند خاکش را ریزند و آهن پاک در آتش سرخ کنند در آن اندازند  
تا محفوضت آنرا چنید پس قاتیق شور با کنند و بار بخوشانند تا خوب بچینه شود گوشت را دو کزنند و شور با



یاشامند و اگر طاقت نیاورند با قدری نان بخورند سحر و بفتح سین و سکون سم و کسوف و صمغ تخم کبک  
 و او معروف است بسمنه و سمنو و هر ترکیبی که بدن را فریاد کند سمنه خوانند سمن بفتح سین مهله و کسوف کبک  
 چرب بهترین آن گوشت طیور است و مطه که قریب بر مرغ خانگی باشد مثل کبک و تیبو و تیزج و بهترین مرغی که  
 و بزرگت که زیاده بر یکسال و کمتر از ششماه بر آن نگذشته باشد بعد از آن گوساله و شتر جوان و از وحوش  
 و بزغاله بزگوشی است گوشت حیوان پیر و بیمار و بسیار و بسیار لاغر و موجب امراض بسیار است و زوی  
 گوشت خوردن ممنوع است زیرا که مضم آن طبیعت دشوار است و مداومت آن خوردن آن  
 باعث قسوت قلب است و تیرگی باصره و بلاد و دعروض صفات بهیمی می خوردن آن عشت  
 ارواح بدنی و مسقوط قوتهای اوست در شب خوردن موجب تخمه و جمع آن با شیر و تخم مرغ مطلقا  
 جایز نیست و بهتر آنست که گوشت را بکزد و بکند و نکشاید بیاورند و اگر زمان باشد  
 نشده است نیکوست و باید مبالغه در کوفتن و پختن آن کنند و آب گوشت غیر ما را الحامیر و لکن  
 و موافق ناقصین است و آنه که قوتشان ضعیف است و بلوغت شایمان روغن اسمن گویند  
 سکه صیدا از چشمه که در نواحی صیدای شام است بیرون آمد ماه شباط و زبر ماه و سوار و گویند زخم  
 نشوند تا غایت شوند و هر یک شید بام ابرص و با نقدر و بفسر چشمه اش مکنز در کینز است و اشام مکنز  
 بزاج و خواص آن نیست و فزنی شخصی امول کرده و اجر فی بیان قرار داده و از آنان جو بهای ترکیب کنند  
 و مردم هر چه با بپنج شرفی بیشتر می کنند قریب با پنجم نیست ضرب مردم شام حکایت می کردند که آن  
 آباد بود و اتفاقا عیدی بود و خلق تماشای عیون انبار و سبزه زار و اشجار بیرون آمده بودند و مردم را  
 در شب آب آبخیزه شد و چند نفر آتش میزدند از آنجا که عادت عوام است که هر گاه یکی کاری بکنند در میان جمعی  
 اگر چند کار ناشایسته باشد اگر ایا مانع نشود همه مطالب آنکار و در آرزوی آن فعل عبت شک تنگ عاری  
 پس مردم هر چه بختند و هر یک از آن آب شام میزند و بعد از ساعتی بطور مردان و خواهرش در زبان  
 بر تیر رسید که ضبط نمود و توانستند که دو هر یک بطرفی رفتند و بشغل دفع این مرض مشغول شدند هر چند  
 و تلاش کردند که شاید آبی بر آتش فشانند فایده نکرده و چند چند و چند نمودند که عنان گیری نفس سرکشند

موی

سودی نه کشید و آخر مردان با بر لبه موس نکند شد و زنان با طیفغوس نکند و قاحال احدی حرمت  
 مسکن در آن مکان نینکند و کسی در آن نواحی اوطان نیکزیند و در ابتدا ای ظهور ایشان قوت شهوت سنا  
 کفی از بنا گوش آنها ظاهر می شود و بر روی آب می آیند و مقدار کمی صند انان از کثرت غلظت بملکات  
 می انجامد و بعد از سفتن قور چیزی آن نیرسد و این ضعیف جزوی در اصل زرعونی کردم و اثر عظیم و عقل  
 دیدم و گفته اند زرش در زک و ر ماده اش در انات این فعل میکنند و العلم عند الله العظیم الحکیم سلیم سوسه  
 از غذا می شهوست مبرش سبنوسق و سبنوج است سمن بن و مینج باه و مقوی اعصاب است  
 آورد و ریح غلیظ تو کند گرم است و غلیظ و طویل الکت است مرعد مورث عشق و نجارات اصحاب  
 که در ریاضت قوی المعده را شایسته باشد چون بهنم شود غذا بسیار در مصلحت سر که باشد آب که ترش  
 بعد از آن شلش با کچین ص آرمیده گندم را بار و رغن خمیری کشند پس که در گوشت قیمه را با پایا زود  
 حاره در آن چیده در روغن سرخ مینمایند یا در توری بزند و بعضی بجهت اصلاح ضرر آن با تبطریق ترش  
 میدهند ص آرمیده در انان باریک و تنک ساخته گوشت کوفته با پایا زرم بخته از آب لیمو و سماق  
 ترش میکنند و در آن پیچپ روسه گو که کرده در روغن می بزند و آنچه درین بلاد معمول است  
 قیبه میکنند با قوایل و نحو دیار و اردش را تنک کرده از قیبه و غیره پر میکنند و بار و رغن می بند و سنان بی بی  
 مرادی ناسند و بهر نیت که کرده چون ایشان بیدارین نان می بزند و بهدیجه آنها میفرستند سنون چون آن  
 صفای جلادان هم اینند که رشت کنند و تنک زجاج و سفال حسینی را بعد از آنکه سوخته بریا کرده و خوب ساینند  
 داخل در آن کوفته نمایند و آنچه بجهت استحکام دندان ماند غبار ساینده و اصول حشایش را در کوزه نوبی کشند  
 و در تون یا تنور بپزند چنانچه در فصل احراق در مقدمه ذکر شده و دیده شده که عوام شهباز در دندان می کشند و چون  
 و این روش مؤثر نیست سنون بفتح سین مراد از زودار و ماست که بردندان و غمور لته جانند و چون  
 که بهمال کنند با کجشت سیاه یا وسطی که باب نان تر کرده با بگردار و نهند و بردندان لته جانند و ما را  
 گرفته سنوالی است و میگردانند که عاب آب از آن برود تا میکساعت در روز دو یا چند کنند یا بیشتر زودتر  
 نفع کند و قوت سنو با چرم است سفوفات است سنون کلمه که هم امراض لته و ماکل آنرا سو دهن بکنم صحت



قلی بزیرخ پمغص دکافور پساوی ساینده وبروغن گاوچرب کرده در میان کنی کند و سر آنرا بزیرخ بکشد  
 زیر آتش اینا کند تا بسوزد آنگاه برداشته دوباره ساینده سنون سازد سنون آکله که آکله بن دندان را  
 کند و گوشت نم بر ویاند ص شاخ کوزن سوخته و نمک اندرانی کوفته هر دو را بعل سرشته در سفال  
 گذاشته بسوزاند مقدار درم ازین پودر مغفران پوسنل و مصطک و پمداب و صغره یک یک درم  
 سازد سنون آکله که آکله دندان را سوزاند از حص پوست انارین پیکدی درم باز و پگلف  
 آکله سوخته شب میانی محرق یا عاقر قرحا یک کده درم پمساق پانزده درم پتنگ مندی پونشاد  
 یک پخدرم پسنون سازد سنون آتشک که قروح آتشک که در دندان کام و بن دندان باشت  
 نافع بود حص کجخت و قلعند و وودع هر سه سوخته پشجر فوم دار سنگ بقدر نصف وزن هر  
 سنون سازد سنون قروح آتشک که در دندان و زبان کام باشد دفع کند حص سیلانی مندی پ  
 قلعند سوخته ساینده پاشند بر زخم و جالند بر موضع جرح سنون ایض جبه استحکام دندان و  
 بن دندان رفع خون آمدن و منع گرم خوردن و ریختن مواد از دماغ به بن دندان مفید بود و بن دندان  
 را دفع میکند و دندان را جلا میدهد و چون باروغن زیتون قطران سرشته بر دندان در دندان  
 بند رفع الم آن میکند و چون باسکه نغمضه نمایند دندان متحرک را مستحکم کند اجزایش سی و یک  
 ص عاقر قرحا و ج و عذبه پکده شش شقال پپوست انار پمغص خضر پکندر پگلنا پگل سرخ  
 لود لویه بسد پخرف چینی پکده شقال پیر ساچهار شقال پشاح گاو کوهی سوخته پعاج سوخته و  
 بلبله زرد پطباشیر پتخم خرفه پنتاسته پکتیر پکیشیر پتنگ دادده پعدس پازهر یک سفت شقال پزهر  
 نمک سنگ پصدف پصلون پشب میا هر سه سوخته پکده شقال پتیم پفلن سفید پعود پکده شقال  
 بساینه نرم و دود آنگ گافور اضافه نمایند بجای ساینده جهت استحکام دندانها و گوشت قلاع آن پسته  
 بیج دوانی برابر اینست که سه چهارم تخم حنظل را کند در غلظت بطریق قیاس کند سنون که استرخا کند را سوزد حص  
 گلنار پشب میا پعود مندی سوخته پزرا لورده عذبه پطباشیر پتخماق پسعد کوفی پبلبله سوخته و نمک  
 سرشته و سوخته پکده دودرم پقرفل پخرفه پکده درم پخرف چینی پکلف ریانه یک یک درم پکل چهار درم پعود

۴۱۴

سرد کرده اند سنون سور بخان که ضعف سازد نافع باشد اجزایش هفت جزوست ص سور بخان هر  
 قرض پسعد کوفی بنعذبه پوست بلبله زرد صندل سفید بگل سرخ اجزاساوی سنون سازد سنون مصطک  
 ضعف انسان ولته را زایل کند ص مصطکی بنک اندرانی پشخ کوزن سوخته فضل سفید هر چهار مساوی  
 سنون که حافظ صحت انسان است ولته و دندانرا محکم کند ص شام کوزن سوخته عذبه پسعد کوفی بنعذبه  
 بیک چهار درم پنج اندرانی یک درم پنون سازد سنون که دندانرا پاک کند از سواد و چرک و ضامناید ص نک  
 اندرانی وجود و عفض اخضر و عود بنهر چهار سوخته بزبدالجزیر سماق پیرجان سفید سفال چینی بنعذبه بقلمه  
 دار فضل پکلنار فارسی قرض عاقر قرع اجزاساوی پانگشت مالند و سواک کند سنون که دندانرا  
 جلادد و لته را محکم کند بوی نامز انخوش سازد اجزایش هفت است ص شب میانی سوخته پشخ سوخته  
 و چوب تنگ سوخته بکدره درم عاقر قرع چهار درم بگل سرخ قرض سعده بکدره درم پنون که دندانرا  
 جلادد و سفید گرداند اجزایش شش است ص عود هندی بنک سعده پوست بلبله پیر چهار حرق  
 فوف سفال چینی بکدره پوسه انگشت مالند بعد از آن سواک کنند سنون که بوی نامز انخوش کند  
 و دندانرا محکم سازد اجزای پانزده جزوست ص صندلین بکلنار بگل سرخ بکنز نامز پرامک بصطک کوفی  
 عود یک قرض بلبله زرد بکدره پنجم درم پاکافور پشک بکدره انگ کوفته و بخته سنون سازد  
 سنون هر گاه از دروی آتشک توهم بوشش زمان و رخ دندانها بهم رسد مالیدن این سنون  
 منع بوشش آن کند عدد اجزاده است ص زرراوند گرد پبرگ مورد پکندر بکلنار سعده پنجم  
 دم الاغین پماز و پخر فده اجزاعلی السویه سنون که قطع میکند غنی را که جاری باشد از بن دندانها  
 عدد دو ناهشت است ص عروق الصفر و شب باقا قیابکلنار سماق بعفض پوست نامز  
 نک مساوی سنون سازد و بعد از مالیدن آب لغج سماق و روغن گل مالند سنون که پاک  
 میکند دندانرا از سواد ص سعده زبدالجزیر بنک اندرانی کوفته و بخته سواک کنند بان پشخصه بکلنار  
 کند سنون درد و جنیدن دندانرا سودد چون بکام آب خوردن دندانها در و کند چنانچه از آب چنانچه  
 باشد عدد ویش شش جزوست ص سعده کوفی بلبله بگل کانی ورق نم زنجبیل فضل دار طلح مساوی با شش



یا سمن سفید سه چهارم تبه تقیه دهند آنگاه خشک نموده مکرر بردند آنها بالند سنون که برجم افتادن دندان  
 و زخمان که سنون جالی و غیر آنها را هرگاه از ماده سرد باشد سود دهد ص شجرف به فضل و در اطفال  
 ایون به عاقر قحط بکند و در دم و نیم به بیش سفید نیدرم هر هفت و اراجدا باشد و به تجلیل ترسخی نوزده  
 مخلوط نموده بسیار سخن کنند تا خشک شود بردند آنها مالند و در دندان گیرند در اندک زمانی دندان کشاید  
 باذن الله عزوجل سنون که لته مسترخیه و محرک دندانها و در آنها از ایل کند و گوشت نوبر و مانند اجزا  
 ص شجرف به مرقشیتا بقلق هر دو سوخته دم الاخون بکند یکدم به کات سفید نیدرم در شیر نوزده  
 سه مرتبه تقیه دهند و هر بار خشک کنند و بکوبند و با ز آب لیور نخته سخن کنند و مرتبه چهارم ساینده کله  
 سنون که دندان را پاک بجلاد و بوج آنرا حکم کند و بوی نامز او خوش کند اجزایش نه جزوست ص  
 هندی خچیرم به سبیل کف دریا بکف شیشه اختار بنک هندی بکند و درم به بلیله نوزده و اگر  
 قطه بکند درم به کوفته و نخته بسبب لکشت یا مسواک بالند سنون که بوی نامز او خوش و دندان را حکم  
 و جلاد و گوشت پنج دندان را بر ویانند ص سفال چینی بکف دریا به اختار بنک ندرانی بکند درم  
 جو سوخته به عود سوخته به سبیل خنده حب الاس به شب سینه سوخته به عاقر قحط بکند و درم به قفل کلبا بکند  
 سنون که چون بر دندان مالند گوشت بر دندان را بر ویانند ص پوست انار ترش و پلمیزه رو به گل سرخ  
 گلنار نماز و به عذبه به شب سینه به گل بکند جزو سنون که درد دندان را ساکن کند و بادای غلیظ که بر دندان  
 باشد تجلیل بر دم و نیز به فضل عاقر قحط بکند و درم به پوره ارمنی سرد مزه و ناز و نطول یکدم سنون که در دندان  
 و گرم دندان را بکشد و دندان را از نخبین بکاهد اجزایش هفت قسمت ص عاقر قحط به سوخته به تجلیل نوزده و نطول  
 بکند یکدم به زعفران و درم به ایون و دانگ به پوره ارمنی و درم بکوبند سنون که دندان را محرک انافع با و چکر بر  
 مزین آنرا از ایل کند اجزای نه جزوست ص فضل دانه بیل کلان به کات هندی به عجز و ست سفید بنک سینه  
 و در سوخته فلفل به شب سینه بی محروق در طابق بقلقند اجزا اسنا و سنون ساند سنون که در کله امراض  
 آنرا از ایل کند و قویت آن نماید و گوشت نوبر ویانند ص کات به سینه به جزو با و در چینی بکند چینی قطه  
 تلخ اندر و ست سفید گلنار فارسی به طباشیر به کل به بذر قطن و ناز گل سرخ به کل سفید به سپاسگر کنی به انار دانه

سای

مسامی صبح و شام سنون سازند سنون که جهت رویانیدن گوشت بر دندان سود دارد ص آرد  
 گرسنه معبل سرشته بر روی آجری گذشته در تور نهند تا با حراق رسد پس کنند و دم الاخوین به یک پنجم  
 ایر ساپز را وند کرده بکند و درم سنون سازند سنون دیگر که همان نفع دارد ص بیخ کبر به ابل به عاقر  
 ایر ساپز گرسنه آرد جو بالو پی سنون که حضرت امام رضا علیه التحیه و الثنا فرمودند که چون ناشتا بر دندان  
 مالند بلغم را دفع کند و دمان را خوش بکند و دندانها را محکم سازد ص بلیله زردی عاقر قرحا به یک یک مثقال خرد  
 دو مثقال بسیار نرم بسایند سنون که فحست از جهت درد دندان که سبب آن ورم لثه باشد ص خرفه  
 کشیز شک به سماق به عدد سقش به صندل سفید عاقر قرحا به کافور مسا و بر لثه و دندان لثه بعد از آنکه کلا  
 و سرکه یک ساعت در دمان گرفته باشند سنون که خون رفتن از بیخ دندان ابا زرد ص شب بمانی سوخته  
 یک درم به نیک بریان کرده و درم سماق سه درم سنون که آنرا سنون الملوک گویند درد دندان را سود دهد  
 و بوی مانرا خوش کند ص مصاف به ابل به جوز السرو به عاقر قرحا به انویه سنون که زردی میسای  
 از دندان بیرون و بوی دهن خوش کند ص عذبه به زنجبیل به زنبق البحر به دار فلفل به قاقله به یک درم به نیک  
 ده درم به جو سوخته هفت درم به سنون سازند سنون که بیخ دندانرا سخت کند و خون رفتن را باز دارد ص  
 پوست انار ترش ده درم به شب میانی هشت درم به عاقر قرحا به کل سرخ به عذبه به یک چهار درم به طهندی  
 پوست بلیله زرد به سماق به یک درم بکوند سنون که دندان سیاه شده را سفید کند ص  
 پوست بلیله زرد ده درم به فلفل چهار درم به حمام سه درم به ساغز هندی دو درم به مازوی سوخته  
 درم سنون سازند سنون که تحریک اسنان و سقوط آنرا نافع باشد بغایت اجرائیش  
 یا زده جزو است ص سماق بریان کرده به غنچه گل سرخ به جفت بلوطه شب میانی به سعد بریان  
 کرده به مر و اریده به عذبه به صندل سفید بگلایب مالیده و خشک کرده به رامک به بلیله زرد به حبت  
 مقلوبه مسامی سنون سازند سنون که قلاع را نافع باشد و بوی مانرا خوش کند وین دندانرا محکم  
 گرداند ص شیاف میثاق به طباشیر به تخم اسنان الجبل به پوست بلیله به برگ تریتون به عذبه به شب میاسامی  
 بکوند و بوی سوخته آنرا چون با غسل یا سیزند و بر قلاع اطفال مالند بجز است سنون که قوت میدهد دندانرا



و متحکم میکند نشه را و خوشبوی میسازد نگهت را بغایت سودمند است اجزا نشانزده است ص فلفل  
 عصف محرق بدودع سوخته و عنبر و خرفه چینی و موصاف و وقره الطرقات بسد بزدا البحر همدر نشه  
 و درخل الخراطفا نموده پس مصطکه و جلا ناره و زراوند گرد و ایرسایه و شب عیانی و کندر و بلبل برک  
 غصص سماق بپوشند هم مساوی وضاد کنند و بعد از آن بخل الخمر و قلع سماق ضمعه نماید سنون  
 و این سنون نیز نشانزده جزوست و همان نفع کند و بغایت نافعست صس بویخته نسبت درم بپوشند  
 و عمل نیکو کویه و نیم و یکو قیض الخمر بپوشند و در صها تا زک تنک کنند و بر طاجن آهن بناده در تنور بنهند تا کبابی  
 رنگ شود و زغال نشود پس بگیرند از آن سی درم و فلفل و زراوند مدحرج سحده و موصاف و زراوند  
 بکده درم بپوشند لکرم سوخته مطفادرخل خمر و کلناره و ایرسایه و مازوی بسز سوخته مطفادرخل الخمر و تنک طما  
 محرق و یکد چدرم بپوشند و مصطکه و یکد کیشقال و قرفل و کبابه و عودا بنجونه یکد شقال بپوشند و بسیار زرد  
 نیز زرد و وقت حاجت استعمال کنند سنون که جلا میدهند از آن وقت نشه میدهند و جنب طوبت  
 آن میسکت و لطیف میکند خلط غلیظ آنرا و طرد ریاح میکند این شهر است نزد اطبا بسون مامون اثرش  
 شش جزوست صس تنک هندی طلی سعدیم رطل و شیخ کبوتیه و زراوند مدحرج نیم و قیه کوفته  
 و بخته بعل نخل سرشته و شراب بجمانی یا بسکه شراب یا شراب و قطران مساوی پس اقراض نخل  
 کنند و در کوزه کرده بطریق سابق در تنور احراق نمایند و کوفته و بخته نیم و کبوتیه و زراوند مدحرج نیم  
 داخل نموده بسایند سنون که دندانرا جلا دهد و پاک کند از او سلخ و سفید کند صس بد البحر و تنک سوخته  
 اجزا مساوی سنون دیگر که همان عمل کند و از آن قویتر و سریع الاثر صس تنک سنگ و ضد سوخته زراوند  
 ریخی سوخته و جو سوخته و سفال چینی و با تسویه و مسحقونیا و زجاج مسحق و سوزج در حال دندانرا جلا  
 سنون که دندان متحرک را محکم کند چون اول مضغه کنند از او بیه مانیکد در مضغه مذک خواهد شد بعد از آن  
 بردن آن متحرک بپسپانند صس شب عیانی یا سحده مصطکه و خاکشراخ کاکوهی و یکد جز و نیم و بسبل لطیف  
 خشک بسد یکد نیم جز و نیم سنون که جهت استحکام نشه دندان خوشبو کردن آن قطع بومی آن تحلیل او در  
 بسلان آب نان مفید است گویند این را نیز سنون مامون بنید صس تنک سوخته ده جز و نان سوخته هفت جز

خود هندی شش جزو پیک سه جزو دیگر مانع: فلفل و دار فلفل و زنجبیل و زبد البحر فاقله و بکند و صغیر  
 با سرکه قرص ساخته تشک کنند سنون بجهت رو یابیدن گوشت بر دندان و لثه و لعفن آن و در  
 دندان آرموده است ص طباشیر بگل سرخ بکند سردم و پروارید بگل ارمنی بپزشته و درم الاخوان  
 بکند و درم بر جان سوخته و صندلین بر صاف بچرب کالنج بجز مانع نماید بر آن بکند بکند درم بک  
 سه درم و گویند بک مغز بجهت سنون که جهت کنند دندان قایم مقام کلیتین است و  
 آن میکند ص عاقرقاج پوست حنظل پوست چوب قوت پشیرم و ماززیون پوست سیخ کبریت  
 زرخ زرد مساوی ساییده سرد و زرد سرکه بخسانند و اول حلیت را با نیم وزن آن قلع از زرق در سرکه  
 حل نموده او بیه را بدان بپزند در وقت حاجت احتیاط کنند که بدن آن دیگر نرسد بلکه دندان صاف  
 سخت بموم و لک غلاف کنند پس آنرا بر آن نهند سنون که دندان متحرک را محکم کند ص سوخته  
 و سرخ با نسویه سنون که قلع سود او بر ازل کند ص میزبیدانه پانسون با نسویه  
 سنون که لثه شترخیزه و درم که لثه را نافع باشد و کده شدن دندان و لعفن لثه را از ایل سازد و دندانها  
 محکم کند و نظیر این مشابه نشده است اجزا چهار است و زان مساوی ص قلع سوخته در طاق و لایون  
 محرق و در سفاک و فلفل سوخته در خرف سر پوش بر آن نهاده تا با خراق رسد و سوخته در شب با او  
 نشویند یا در روز دو بار بماند و در کند دندان نک بطرزید و فلفل سنون سازند سنون بجهت قلع نام  
 ص شبت سانی پناز و پدید و برابرسنون سازند سور نیتجان ضمیم سکون او و فتحه جمله و سکون  
 و کسوف قانی و سکون تختانی و فتح مجیم و الف با نون ثانی بی تحریک اسم سنون است امله و ناصور بخ دندان را  
 نافع باشد و خون رفتن از لثه باز در دص مره نوشاد و زنجبیل و ایرسانه عاقرقاج اجزا برابرسنون  
 جهت قطع خون و تقویه لثه و دندان سودمند است ص پوست انار سه جرفه گلنار و ماز و شبت سانی  
 عاقرقاج بکند جزوی سماق کبیر و نیم پیک هندی نیم جزو به با سرکه آب انده مورد قرص سازند سور نیتجان  
 دیگر که آگاهان لثه را نافع کند ص پوست نارین خسته انده بیلد زرد بکندی بر ماز و گلنار و شبت سانی کافور  
 عاقرقاج بکند درم هسا پانزده درم نوشاد و نک هندی بکند چدرم کوفته و خیمه بکند که لثه شترخیزه کلو بهاساند



و وقت حاجت بگویند و بردندان کشته مالند سوخته چنان دیگر استر خاورم کشته را نافع باشد و زدن از  
 از چکر پاک کند ص پوست نار و درم بگلنار بزرچوبه شب میانی بازوی که بکند م سویق  
 عربیت بفارسی تلخان گویند و آن عبارت است عرف اطبا از جویب یا شمار که بآب غشیا نهند و خشک  
 کرده و بریان کرده و آرد نموده باشند و از حضرت ابی عبداللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ منقولست که سویق  
 ساخته شده است گوشت زربن میرویاند و استخوان را محکم میکند و خوراک پیغمبر است در حدیث  
 فرموده که سویق هفتاد بار بر طرف میکند و متعارف از آن هفت قسمت است اما صفت آن شمار چنانست  
 که پارچه کرده خشک سازند و چون خشک باشد اندک بود بند پس بسایند و اطبا گفته اند که جویب  
 بعد از بودادن الدتیکبار بآب گرم و یکبار بآب سرد بشویند پس آرد کنند و این اصلاح آنست پس  
 آن آنست که با اعتدال بریان کرده باشند و کم بسوس باشد و از خواص کلی سویق عموم آنست که اگر  
 تر کنند و بیاشامند گرم از اجزا اصل بود و تشنگی فرو نشاند از ایشان اگر بی آب بخوردند رطوبت معده را  
 و بله ویران کند و باید متصل آن آب بیاشامند و همه وی قوی و غشیا را قطع کند و یقین آن در اضعه کند  
 بخلاف مطبوخ نفع کمتر باشد و همه اصناف آن شکم را قبض کند سویق الارز نزدیکست با اعتدال تشنگی  
 و حرارت را فرو نشاند و معده را تقویت دهد و قوی و غشیا را سود دارد ص گینه بزرگ پاک  
 پاکیزه را و آب بجویانند پس خشک کنند و اندک قف داده بگویند سویق انار سرد است  
 مسکن صفر باشد و معده را نافع بود و شتهای طعام آورد ص گینه دانه نار و در آفتاب خشک کنند  
 بریان نموده بگویند بسیار نرم سویق خرفوب نجمت لبش معده و اسهال مسحرج و طبع بیخند ص  
 خرفوب اکثر قف بگویند و بیخند سویق سبب خشکت و خافض غلبه صفر اوقی صفر و انیسون  
 و مکر اوقی بود و کم را به بند ص سبب انقشر کنند پس منقی سازند و خشک کنند آنکه او داده بگویند  
 سویق سبب شش از سبب شیرین قایلین تر و در تشنگی غلبه صفر و حبس که نافع است بهمان صفت سبب  
 کنند سویق سقر حل جالب طبع و قوی معده ضعیف و ساکن کننده حرارت قوی و از سبب سبب صفت  
 بسازند سویق لشعیر طبع وی سرد و خشکت گویند سرد و تر است را اول در سریش از سردی کند سبب

سویق  
در تشنگی معده

بودن

و برودتش زمان بسیار در معده بماند چه جهت جذب نمودن آن آبرو در جوشیدن زیاده از کندم  
 و صراحت بدین فرولشاند و آن بالغتر است آنکس را که محتاج بسردی و تقطیه بود و چون سفوف  
 یا همچون آب نارین ساکن کند صداعی را که از بخار و احتراق اخلاط پیدا شده باشد و خواب آورد و اگر  
 بآب بپزند و باندک شیره خشکاش یا شانند سیندرشت را اطایم کند و بلبه معده را خشک نماید و قوی و غشیان  
 صفرا و ریاز دارد و معده را قوی گرداند مگر اینکه مولد نفخ و ریاح است و باید بعد از بودادن چند بار با  
 بشویند پس خشک کند و باشکر بخورد و اگر غذای اطفال سازند یا آنکه بطریق حریره یا عصاره بسازند و با  
 بخوراند اطفال را موافق باشد و ایشانرا فریب کند و قوی و غشیان را دفع کند و چون شرباب رد همچون  
 و روغن گلاب آن میانند سود در کج کثیر الاختلاف را که بغیر سهال بود و همچنین حریره آن آب شیرینک  
 خشکاش ریان کرده ساید قروح امعاء دفع کند و درد در حام را ساکن گرداند و نفوق سفوف آن  
 اغذیه است اصحاب تب سوزش و تشنگی که از تب عارض شده باشد زایل کند ص مشهور است سویوق  
 العدرس حضرت صادق رضی الله تعالی عنه فرمودند که سویوق حدس تشنگی را بر طرف میکند و معده  
 قوت میدهد و صفرا و فرومی نشاند و معده را پاک میکند و همچنان غمزه فرومی نشاند و در آن شفا  
 بمقدار دست ص آن معروف است سویوق الغبیرا بفارسی چند است خشکست سردیم  
 قابض است شکم بپندد و دفعتی کند و سرفه و سحج صفراوی و اورام گرم را مفید است و مصلحت  
 فایده ص کمیند و اندک بوبنی دهند پس بسایند و بردارند سویوق القرع سرد تر است تشنگی را  
 فرو نشاند و سرفه و درد گرم سینه را سودمند باشد و طبع را نرم کند ص بدستور سفرجل بسازند  
 سویوق القمح شکم بپندد و ملین شود و سینه باشد و بدترتری بخشد و تشنگی آنرا زایل سازد اما آنچه  
 دیگرند و نفوق بسیار را کمیند و ص بدستوریکه دانسته شد بشویند و باقند بخورند سویوق الکشمیری مقوی گرم  
 و ضعیف باوشکم را بپندد و انضا صفرا را از معده منع کند و تشنگی ایشانند و سهال ادفع کند ص کینر نام و بطریق  
 تقاضی نمودارند و آنچه از امرو گوئی سازند و در بهاره آنرا امرود چکوبند قابض و قویتر است سویوق البتوق قوی  
 و درنت سرد است میگویند قرش در حرمین الشریفین بنق بفتح نون و سکون مع حل خوانند در هند میر نامند



سرد و خشک باشد در دویم معده را تقویت دهد و شکم را بینه دص چون غیرت سوطی را که  
 بشین مجربست معناه مخلص الا که در باب شین مجربه که انشا الله تعالی سید مباد در بیان  
 کرده و الله اعلم و احکم و هو احکم الحاکمین باب الشین المعجمه در شراب بفتح شین مجربه را به جمله الف  
 انکور بر گویند جوش خورده باشد بخودی خود و شیرینی از آن فته باشد و اسم اصطلاحی خمرست منزه طبا  
 اطلاق میکنند بر شرابها و مراد در اینجا انواع اشربه است از شمار و از مار و اوراق و فواکه و بذر و خشک  
 و اصول و نبات که کسب میشود و شراب آب فواکه و غیره را گویند که باشکیا غسل بقوام آورند چون  
 سکنجین و شراب سیب و این اشربه اختراع جالینوس که برای سرخس ملک صفالیه ساخته بود و بعد  
 گفته اند که واضح اشربه فینا غور است و جمع بر آنند که از نظر طریقت اما از مار طبعه چون در فم  
 و نیلوفر باید که تمام شکفته باشد و دوسه روز بر آن نگذشته باشد خصوصاً از مار که بزرگ و در چهار وزن آن  
 باران که متی بر آن نگذشته باشد آب آنها را موصوف بصفا چندانکه زداطبا مشهور است آنرا بشین  
 که غلیان کنند و از حطب مسموم و ردی باشد چون قوم و عشره بچوشانند و بهتر زغال است که از حطب  
 کوبی و امثال آن باشد تا وقتیکه آب از نیمه کمتر شود و بدست میمانند و میفشارند و بچوب پسته  
 حرکت میدهند و چوب انار و انجیر را دور دارند و به نیم وزن آن قند بقوام آورند و بوزنش نیز  
 جایز است اگر ضرور اقتدا خشک آنها یکبارک قند کمین میکنند و هر آبی که شور و تلخ باشد جایز است  
 اما در احمد در بلاد شمال زمین سرخ قویتر است و بنفشه در بلاد سرد و تر چون طربستان بهترین است  
 سال بر آن نگذشته باشد و نیلوفر بهترین آن کرمان شامیست که از چشمه نیلوفر خیزد بسیار سرد و بزرگ  
 و خوشبو و معطر و کمبود آن ضعیف سفیدکن ضعف از کمبود و بیفایده اما از مار یا لسیه چون  
 خدوس و زفا و فسنیق کمینند از هر کدام که خواهند پنجاه مثقال در دو من آب که مابیشتر بخوبی کشند  
 پس بچوشانند و صاف کنند با لیس قند بقوام آورند اما اوراق چون کس و کافور زبان و لسان  
 المحل از هر کدام که مطلوب باشد کوفته و فشرده و جوشانیده و کف داشته و صاف شود برایش قند  
 بقوام آورند اما شمار چون لوت قراضیا و زرشک تازه آنرا مالید و از لته باس پاک بیرون  
 کنند

پایه

چنانچه پوست و دانه آن بماند پس آنرا در یک سنگ کرده بچشانند و کفش بر سر داشته بوزنش قند  
یا شکر صاف کرده داخل کرده بقوام آورند اما فواکه چون سیب و به و امرود بگیرند و منقش کنند  
پس منقح در مایون سنگ یا چوب بگویند و آتش گرفته صاف نموده چند جوش بدهند پس بساوا  
آن قند بقوام آورند اما بذر را بچوب کرده در تابستان بکشیا نوز در زمستان سه شبانروز  
بجوئیسانند پس بچشانند و صاف کنند و با قند یا عسل بقوام آورند اما احتساب چون صندل و عود  
و کادی بسومان بسایند و براده آنرا همانروز در آب غوره یا گلاب بجوئیسانند بکشیا نوز یا آب جوی  
مطلوب باشد پس بچشانند و بدستور معمول ترتیب کنند اما اصول چون کرفش و کمانسی  
و اصل السوس باید چوب میان آنرا بیرون کنند و پوست بیرون آنرا پاکیزه و سفید بکشند  
و در سایه خشک کنند پس بچوب نموده در آب تقوی نمایند بکشیا نوز و اصل السوس باید بجوی کشند  
که مطلقا سیاهی در پوستش نماند زیرا که اطباء اتفاق کرده اند که ما آنرا دوست میدارند و مداوم  
خوردن آن میماند و چون بیشتر بفضلهش آفات تنفس میماند و حبس که پوستش بر تمام تن  
شود و سوج آنرا سواد در آن مانند اما نباتات چون بیاس و حماض بکار چوید بکافند و بهاون سنگ  
چوب بگویند با قند مسا و بقوام آورند اما آتش بر کوبه چون آتش بر شیم و سگ آنچه مشک و زعفران است  
بلوغ داخل کرده بریم زنده تا خوب مزج گردد و آبشیم خام صیقلی خوار می آید بکند در آنی که طلا یا نقره  
بجوئیسانند اگر اندک شل کوفته داخل نمایند و بچشانند تا قوتش تمام بر آید بیشتر با و عنبر را در ظرف طلا یا نقره یا  
یا صینی کنند با قدری شیر قند یا عسل و در یک گلی بنهند و آتش کنند آنرا حرارت جوش آب عنبر جوش  
انگاه داخل قند مقوم کرده بچوب بیدی بر هم نینزند تا مخلوط شود و اقیتمون اباید در لته کتابت در هر  
بیمه از نژاد و سه جوش بخورد انگاه بدست بسیار بالیده و شیره اش را گرفته با دویه بگیرد قند بقوام آورند  
اما قوتش گفته اند از سه سال تا چهار سال حالینو میگوید بچنین نژد من نامفت سال ماند و در قود خود بود آب  
بیر تا هفت سال بود و تغیر کرد و مراد ازین آب آبی است که دو ثلث فته و یک ثلث تانده با و قدر شتر  
آن چنین بچیند از یک قویه سه تا دو وقیه و فراخ حال و مزاج بر بیماری صلاح دانست آب اسهال حاضر



و اسهال صفراوی و امرش صدر و ریه و نفث لدم و زرف آنرا نافع باشد ص حسب آس تازه کوبند  
 و آب آنرا بگیرند و اگر تازه نباشد خشک آن کچکارک نیم کوب کنند و در نیم آس بچوشانند و ص  
 کنند و با یک قند بقوام آورند و اگر قدری طباشیر سوخته در آن میزند بهتر باشد شراب آس ککله  
 دسوی و سح و دونه سنطاریای کبیدی و زرف لدم را سود دارد اجزایش هشت هشت است شربش  
 هفت درم ص مله شکر پسته انجیر گلنار فارسی و ورق کل سرخ و بذر الحماض بری و خربزه  
 مکد و درم پندل سوخته سه درم حساب آس یکوقیه بدستور هم و دجوش دهند و صاف کنند  
 بر شیرین در رب انار شیرین یک کلبه است درم پرت زرشک ده درم کلاب یک کلبه بقوام آورند  
 چینی کله دارند شراب الوسی ملین مهسل صفرا و بلغم باشد شربش بقدری که مراد باشد از اسهال  
 ص الوسی سیاه صده و فرسندی کچکارک پرتب سفید کل غنچه تازه یک کلبه است شقال  
 کنند و در نیم آس بچوشانند تا یکس آید نیک بمالند و صاف کنند کین تخمید صاف کنند  
 بقوام آورند و یک شقال محموده سائده را در آن حل کنند شراب مله عده گرم را قوت دزدل  
 بخشد و شهوت طعام آورد شربش چهار شقال باشد ص مله منقی سه و قیه کوفته در سه طل کلاب  
 نقوع کنند و صندل مقاصیری بخورم پرم و عود قاقله یک ربع درم زرشک سه درم بچوشانند از  
 قوت آن استا ز پس صاف کنند و با یوزن و نیم آن شکر بقوام آورند شراب بر شیر معدود و گرم  
 در و خفقان و غشی و خوش را زایل کند و نشاط و فرح تمام آورد و شکم بندد شربش و شقال یک کلبه  
 کلوز باوید شکر سیاه ص بر شیم خام خوارزمی صیفلی المنظره بی اللون فرغ الطاق جلیجک  
 از فیکه بلو بعضی ایشیمی را دانند که هنوز نه پخته باشد یعنی روشک سوخته با قوت آنرا کفند و پختن خانه  
 انکیانات با طرف می برند مقدار پنجاه شقال در آن یک دران طلا یا فقره مکرز آس تاب کرده بچوشانند  
 و بچوشانند و صاف کنند پس کلوز بان و بادرنجوبیه و کل کلوز با و فرنجوشک و ورق کل سرخ و سوزن  
 و اشنه مکد و درم مجموع را در کلاب خسته و جوشانیده صاف کنند و آب بر شیر اضماعه نموده در دست  
 آتش نرم بچوشانند و بتا و قند سفید بقدر کفایت بقوام آورند پس لولو بکرسائیده و کمر با و شرب

درم

دو درم پیاکلاب پو و صندل سفید بکلاب سینه سدرم پو عینر شهب یک درم پو مشک خالص دو درم پو  
مجموع این اجزا را بعد از قوام که نزدیک آن رسد که انگشت طاقت آن آورد بیامیزند و بسیار تیرند تا  
مخلوط شود شراب ابریشم از ارشاد و امل و لی الدوله بگردان اشار ا قوت دهد و سده را بکشاید و جمع  
بارده را نافع باشد و قوت به از یاده کند و نشاط آورد و شربش چهار درم باشد ص ابریشم چند باشد و زرد  
آهن تلب انداخته باشند جوشانده صاف نموده یک اوقیه و نیم غولجان بعوده و ح تکی مصطکه بکند  
زعفران یک درم صلا کیه کرده بعد از قوام داخل کنند بایکین قند و دو اوقیه غسل شربت پزند شراب  
ابریشم دیگر بجهت تقویه دل و اعضای ریه و رفع خفقان بارده بوا سیر و توشش سوداوی و اقسام  
مانجولیا سودمند است شربش تا پنج درم ص ابریشم صد مثقال یکشانه زرد همزاد و پنجه مثقال  
آهن تلب پنجویسان پس بچشانند تا شلست رسد بقیه شربند و ابریشم را دور اندازند آنگاه گل گاوزبان است  
و پنجه مثقال پادرنجویه پانزده مثقال پادرنجویه و گاوزبان را جماد رسد رطل آب بچشانند تا ثلث بنا  
و آب آنرا اضافه آب ابریشم کنند و با صد مثقال شکر سفید بقوام آورند پس عینر شهب و ورق طلا  
یک مثقال و نیمه ورق نقره پودر و اریده مصطکه بکند و شقال در آن حل کنند شربش ابریشم  
که موافق اکثر مزجه در دفع مواد سوداوی و خفقان و تقویت قلب و اعضای ریه و مجده قبا  
مانجولیا و هموم و توشش فحست شربش چهار درم ص ابریشم صد مثقال در عرق گاوزبان و بید  
و شاه تره و کلاب از هر یک شش صد مثقال آب سیب شیرین و آب امرود شیرین و آب انار شیرین  
و آب به شیرین بکند و لیست مثقال پنجویسان پس بچشانند تا ربع رسد در وقت جوشانیدن مصطکه  
سینل مندی پودر بوا و بسا سه پوزعفران یک مثقال پسیل و قرضل و عود بنساج هند یک مثقال و پنجه در صینی  
سه مثقال همه را کوفه دریا چربته در آن بچشانند و بعد از آن آب ابریشم رسد ابریشم و ادویه را فشرده آب  
آنرا با شصت مثقال شکر سفید و لیست مثقال غسل بقوام آورند و عینر شهب و ورق طلا یک مثقال و ورق  
سه مثقال و مشک نیم مثقال در آن حل کنند و اگر قویتر خواهند مصطکه پودر و پنجه زعفران پودر و عینر شهب و عود  
پسیل و صندل پودر یک نیم مثقال کوفه و پنجه اضافه سازند و بعضی شکر را همزاد و لیست مثقال و غسل



مشقال میکنند: و زعفران را بنحو شانند بکده ساینده بعد از قوام در آن حل میکنند شراب ابریشم که قوام  
قلب دفع خفقان و غشی نماید و صداع و امراض سودا و ایرانا نفعست ص ابریشم خام سی مشقال  
مشک خالص نیم مشقال: و عنبر شهب و ورق طلا: و نقره: بکده کیشقال: عرق کاوزبان: و وکلا:  
و آب نار شیرین: بکده پنجاه مشقال: و ورق بید مشک صد مشقال: آب سیب شیرین صد پنجاه مشقال:  
بنات سفید شش صد مشقال شراب ابریشم عظم که خفقان ضعیف قلب و معده و قوی را زایل کند  
و در اکثر امراض صفراوی و سوداوی بی نظیر است ص عنبر شهب چهار مشقال: مشک دوازده زعفران  
مصطک: بکده کیشقال: و ورق طلا و مشقال: و عود هندی: و سیل: و سنبل: و ساج: و دارچینی: و فلفل: و روغن  
بکده نیم مشقال کلاب مکر: عرق بید مشک: و کاوزبان: بکده در من: و عرق نیلوفر: کرمان: شامی: و  
شاهتره نیم من: و صندل سفید ساینده: و عسل مصفی: بکده ده مشقال: ابریشم: قند مکر: و بنات سفید  
بکده صد پنجاه مشقال: آب سیب شیرین: و بید شیرین: و انار شیرین: و امرود شیرین: بکده سی مشقال: و  
مهر بسازند شراب ابریشم که در تقویت باه و اعصاب ریشه و معده عجیب اثر و مقوی است باه  
و فرج و نشاط می آورد و محرر است ص ابریشم مقرض خام ده درم: و صندل سفید: و عود غرق: بکده  
دو مشقال: و نیم: و سونان: کرده کیشب در کین کلاب بنجیساند و صبح با تیش نرم بچوشانند تا به نین  
پس صاف نموده بایک فن سفید بقوام آورند پس دو درم عنبر شهب: و مشک یک درم: و درق طلا  
چهار مشقال: و ورق نقره دو مشقال: و نیم: و زنده بقوام آورند شربت پانچ مشقال شراب ابرج صفرارسانند  
و معده را قوت بد و ضعف دل و خفقان از سودا و المزاج با نفع کند و شش سرد و کسست شربتش مفید در  
بگیرند حاضر آنرا و آبش اگر فته بوزنش قند بقوام آورند شراب او خرمه و جگر را قوت بد بادا را بشکنند  
و سده آنها را بکشاید و سوء القینیه و استقار اناغ باشد شربتش مفید در ص از خرد و مصطکی اصل کوس  
بکده نیم اوقیه: و پوست لیجه: اسارون: و دارچینی: بکده درم: و عود ملیسان: اشنه: بکده شش درم: پوست بجز کبر  
کمون: پکرویا: بکده درم: و زوفا: و مشک: بادیان: پکروش: بکده شش: تخم طحلی نیم اوقیه: در چهار رطل: و  
بچوشانند تا نصف بماند صاف کنند و باد و رطل کرسفید: یک رطل: و عسل بقوام آورند شراب اسطوخودوس

صرع و مایه لویا و صداع باره و جمیع امراض دماغی که سبب آن برودت باشد مفید بود و طبع را نرم دارد  
 اجزایش در او زده جزوست شربش شش مثقال تا یک و نیم ص اسطوخودوس پیرسیوشان پودری صلیب  
 بکند چدرم اصل السوس پکا و زبان بادیان پوست بیخ کرفش تخم غنمی بنفشه پکل سرخ بکند درم  
 مویر منقی پستان بکند پنجاه دانه پهمه در آب بخویسانند و جوشانند و با لیمون قند بقوام آورند  
 شراب اسطوخودوس ضعف باغ را زایل کند و دماغ را قوت دهد ص اسطوخودوس چند مثقال  
 از چوب نیم رطل یکیش از زرد آب گرم بخویسانند پس آتش نرم جوشانند و با چهار رطل شکر محلول و یک  
 عمل بقوام آورند شراب اصول سده کباشاید و تبهایی مرکب منمن را سود دهد و سوء القیهر را  
 نافع باشد اجزاد او زده جزوست بخیار مویر ص پوست بیخ کرفش و کبر تخم بادیان دانیسون پستیل  
 کثوت پکا و زبان پیرسیوشان بکند درم ریون چینی سیلنه ترد تراشیده بکند درم  
 زنجبیل کیدرم مویر منقی بکند درم اجزای اینکوب کرده و خویسانده بدستور معمول با لیمون غسل بقوام  
 آورند شراب اصول دیگر ماده را نصف دهد و سده را یکشاید و بادمار اشکنند و سوء القیهر و اسهال  
 و جمیع امراض باره که در معده و جگر و پسرز باشد سود دهد اجزایش چهارده جزوست پوست  
 بیخ بادیان پودری پوست بیخ کرفش و کاسنی بکند درم پوست بیخ کبریا زده درم تخم بادیا و کرفش  
 و کاسنی بکند درم انجیر زرد بست دانه مویر منقی چهل دانه فحاح اذخره سیلخه اسارون  
 سنبل بکند درم قند سفید یکین بطریق محمود بسازند شراب فسنیقن یکیش شیخ الرئیس خوب بود  
 سیاحتجا و اندونه و از حجاب اوست ضعفه و سقوط شهت را نافع با لیموس میگوید که گویی از طبیبان پیشین  
 را که در معده ایشان خشکی بسیار بود با فسنیقن علاج کردند که فسنیقن که جمعی که در معده ایشان خشکی و حرارت بود  
 شده بود آب سرد علاج کرد و از فسنیقن با زرد آتش سودمند بود و معده که در آن خلط صفاوی باشد تحقیق  
 فسنیقن زبان کرده این شراب مطلقا زبان ندارد اگر چند طبیب ازین اشاره غافل شده باشد اصل فسنیقن  
 رومی صد درم در شش رطل آب طین نماید تا نصف بماند پس به رسیده را در خمر گرفته در زیر آتش کنند که  
 پخته شود و نگاه از پوست دانه پاک سازند و نرم کوفته و فشرده صاف نمایند و مقدار یک رطل از عصاره به نگو



در آب فستین داخل سازند و بعد از آن هفت و نیم سیرانگین در آن اضافه نمودند و آبش گرم بقوام آوردند  
 و فستین دیگر معده ضعیف و کمر و پسر را سود دارد و طبع را نرم کند و بادهای و دمار را دفع کند و نیز  
 اصل افستین رومی چاه درم یک کفش سی درم یک سیلخه است درم مجموع را در دوس آب گشاندند تا شش  
 پس سیلانید و یا یک فنز بقوام آوردند شراب فستین دیگر سقوط اشتها و ضعف معده را زایل کند و شش  
 شش شقال صن فستین رومی صد درم بود و پرخطل آب بچوشاندند تا نیمه آید بلکه سیطل رسد صفا کنند  
 در خمیر گرفته و بریان کرده ثلث رطلی شرب و غسل کند پرخطل بقوام آوردند شراب فستین دیگر که در  
 گرم معده و ضعف در آزار زایل کند و صفر ابراند شش درم با یک درم صبر سقوطی یا بیاض  
 چهار اوقیه گفته اند با صبر یا آن صن فستین رومی پنجم درم یک سرخ هفت درم پشانه دره درم  
 سیاه است عددی مورب هفتی است درم در سندی مثله در سمن آب بنزد تا بد و است درم آید صفت  
 و با غیر سمن کرسیف بقوام آوردند شراب فستین دیگر که معده را از اخلاط فاسده پاک کند و در  
 رومی پنجم درم ورق گل است درم در سندی مثله در سمن آب بچوشاند و صاف کند تا  
 بقوام آوردند شراب فستین که نافع است باذن الله تعالی امراض جگر و معده و غلظت پسر و  
 که متولد شود از حرارت ریح و قولنج گرم و تفتیح سدنا میکند و اخراج اخلاط فاسده نماید از طریق  
 و هو شراب بدیع صحیح و یوزخنی کل الاقات و سیرج الاثر است شربش یک اوقیه آب گرم و چون  
 طبیعت خوانند و قیه در آب گرم حل کنند و ربع درم محموده شوی آینه با آن مخلوط نموده بماند  
 بادام پانفشیه یا شامند صفرای محترقه را زایل کند و معده را اصلاح آورد و سد های کبر و پسر و اره را  
 و در ریحان فاحش صبر کرم محموده یکا نگ درج طل آب گرم تقویع کند و صفا کرده سی درم از شراب  
 سیامیند و در قولنج سی درم آب گرم بچوبند با چلیب بنرا بطبخ و در اینها احتیاج لازم دانند صن فستین رومی  
 کوش پنهفته اصل السوس خراشند بکده درم پسر یاوشان پنج اذخره فراسیون بادیان و انیل  
 یک پنجم درم پسنل سندی و شیشه عافت پسیلخه قطه سندی که کفش پسنج سندی بود و صبر  
 بکده درم پنه را کوفته در هفت رطل آب جوشان کیشا از روز بخورند پسر آبش ملائم بچوشاند تا نیمه

فصل

و نقل آنرا در متبذویم در نه رطل آب بچوشانند تا بر طبعین آید صاف نمایند و آب اول ثانی را با سه رطل شکر صاف  
سفيد پاک کرده و سه رطل رب عنب بقوام آورند و کفش را بکبرند بعد از آن قافله زعفران به صطکله  
در چینی سارون به یکدیگر دم ساینده چون بخار و در کيسه نموده در ديگ انداخته قریب بقوام آن کیده افزون  
بردارند و بگذارند تا سرد شود پس در ظرف پاک کبر و عنغن گل یا بادام یا کهنجد چرب کرده بپزند بنگهدارند  
شراب نیتن <sup>یک</sup> که قریب است در نفع باول <sup>صفت نیتن</sup> و می و وقیه بخوبی ساند پس بچوشانند و صاف کنند  
و با یک رطل شکر سفید بقوام آورند شراب نیتن با چوب کبای مرقی را نافع باشد و معده را پاک کند و طعام  
و طبع را نرم دارد و هر گاه معده پاک شود و طعام هم گرم گردد و نقل طعام دفع شود بخار نماند و ماده علت  
برگشته شود <sup>صفت نیتن</sup> و می و در سه ورق گل سرخ بست نرم به تر بسفید غار یقون به یک چهارم <sup>الطیب</sup> بستن  
دو درم در چهار رطل آب بچوشانند و با نهمین قند بقوام آورند و این از زوده اشتراب امر و اسهال را  
نافع باشد و مقوی معده و احشای بود <sup>صفت نیتن</sup> کبره ندام و در انبهج که در مقده ذکر شده و با زایش قند سفید بقوام  
آورند و قوت قافله در کوبی آن بیشتر است و در تقویه معده نیز از آن قویه شراب انار ترش مزاجش سرد  
و خشکت نافع است از قی و غلظت صفراوی ساکن میکند عطر را و قوت میدهد معده را و اشتهای طعام  
می آورد و غشای و قی را از ایل میکند <sup>صفت نیتن</sup> کبره ندام انار ترش بچوشانند در ديگ سنگ تا صاف آید  
بوزنش شکر سفید بقوام آورند و شتر طانست که شراب انار با تخمش باشد و آن چنانست که انار را پوست  
و در آن سنگ یا چوب شمس میگویند پس صاف میکنند شراب انارین قی را باز دارد و معده را قوت دید  
ساکن کند و فواق انباشد <sup>صفت نیتن</sup> آب ناین چنانچه مذکور شد و من با یکین قند بقوام آورند شراب انار شیرین  
قی را بپزند و معده را قوت دهد <sup>صفت نیتن</sup> آب ناین شیرین و من با یکین قند بقوام آورند شراب انار طبع  
نرم دارد و تبهای صفرا و بر طرف کند شتر قیه کوبیه با کلاب <sup>صفت نیتن</sup> انار ترش و شیرین بکلیکین <sup>صفت نیتن</sup> تر بتر  
نمک و فته و وقیه تر بتر در خرقه بنند و در آب انار افکنند و بچوشانند پس آورند در آن باله بشارند و چند  
نموده شوی و یکدیگر زعفران سوده در خرقه بسته با یکین قند و آب انار بچوشانند و چون قریب بقوام آید  
خرقه را بر آورند و بدست میمالند و فشارده دور اندازند و بعد از قوام آنش فرود گرفته سرد کرده در ظرف



چینی بکهارند شراب انار منعق قی و غشیان را باز دارد و تنوع را نافع باشد و اسهال صغیر و ایزه را  
 شربتش کیو قیه ص آب نارین که با تخم آن افشوده باشند بگیرند و صاف کنند و بچوشانند تا به نیمه آید هر کس  
 از این آب و مثله قند و نیمه مصل آب نفع از آب کوفته و فشرده را از خاک پاک کرده با آن بقوام آوردند  
 انجیر را اسهال هموی و نفث الدم و سیلان طمث را نافع است ص صندلین به یکدخنی شقال به پوست  
 انجیر هفت شقال به اقا قیاد و مشقال به قند نیم من بدست و معهود متعارف شربت پزند شراب انجیر  
 دیگر که اسهال هموی و ذوق سستاریا و نرف الدم را سود دارد در شربتش کیو قیه ص پوست انجیر به پوست  
 گلنار فارسی به ورق گل به تخم حاضری به خربوب شامی به یکد دو درم به صندل سوده سه درم به حبث  
 کیو قیه به بدست و جوش دهند و صاف کنند آیس به شیرین به ورب انار شیرین به یکد بست درم به شرب  
 ده درم به کلاب یک پیاله به بقوام آوردند شراب انجیر کرده و مشانه را سود دهد و منی از زیاده گردانند  
 را قوت دهد و در دپشت راناف بود شربتش بختیال ص انجیر سفید دو من در پنجمن آب بنیزند تا یک  
 و نیم من آید صاف کنند و باز دو من بخورد در پنجمن آب بنیزند تا آن به نیمه آید بدست بماند و صاف  
 از دانه انگاه مکن و نیم غسل بر سر آن کنند و در آیینی به و خولجان به و قرفل به و سنبل به یکد یکد رم به عطران  
 نیم درم به بطریق معمول ترکیب کنند شراب انجیر دیگر کرده و او عینه منی اگر کم کند و قوت به را زیاد  
 کند و سرفه را نافع باشد و سینه را نرم و بلغم را دفع سازد شربتش بست درم باشد ص انجیر سفید سه  
 خشک پنجمن به صلبه سه من به هر دو را تا دوروز بخورند در آیتانم شود پس مالتش ملایم جوش دهند تا که  
 بگذرند و پنجمن غسل صاف اضافه کرده باز باقیش نهند پس ملیون به و تودرین به یکد دو درم به سنبل  
 قرفل به و انجینی به و عطران به یکد یکد رم به جو کوب ده در صر و بسته در یکا کنند در آبش ملاج بچوشانند و نوزاد  
 آمدن کیسه ابر دارند و شراب انجیر از شراب انجیر طبع را نرم کند و اگر به رافه سازد و رنگ را رنگین کند  
 و بدن را باطراوت دارد و نافع است به سورا قبل و بعد از حد و ش آن و ضیق النفس با دعا تجلیل می برد  
 زایل میکند و بد زاستخین میکند هر گاه محتاج است بسخننت با و حرارت غریز را بر افروزد و باه را قوت میدهد  
 شربتش کیو قیه و نیم ص انجیر زرد نیم کیل مویز سرخ منقح سه قیه در ده رطل آب بنیزند تا نهار شود و شربت

بلانه

بنامدین از پشت غربال بیرون کنند و رابع رطل فایند سگری در آن ریزند و خوبان <sup>در چینی</sup> در آن  
 ریخته اند که یک گرم و نیم کوب کرده در کیسه کرده در آن اندازند و حرکت میدهند تا مزه خود را پس در بقیه  
 آوند و چند شراب انگور باه را قوت دهد و شهوت جماع را برانگیزاند و بدن را فربه کند شربت در  
 ص آب انگور رسیده بخمر صاف کنند و بچشانند ملایحه و تخم شلغم و جرجیره و بوزیدان <sup>و بیلین</sup> و بزمین  
 و لسان العضاویه و حب الفلفل و تخم گزبه و سوربخان یکدخدرم اجزاء را اینکوب کرده در کیسه کرده بسور  
 معجون بعمل آورند شراب بادرنجبویه را قوت دهد و خفقان سرد را فایده باشد و قویش سوداوی را سودمند  
 بود شربت از آنوقت حاجت بخردم بموشند ص بادرنجبویه تازه آب انرا گرفته بدستور مذکور با نیم وزن  
 آن قند یا ساسی بقوام آورند و اگر تر نباشد بطریق کاوزبان از خشک آن بسازند شربت بالنگو  
 گرم است مقوی معده و دماغ باشد و حج و اسهال را دفع کند و قویش سوداوی و خفقان سرد را سودمند  
 ص بدستور بادرنجبویه ترتیب دهند شراب پنجمه جوش که ضعف معده و کبد در دیشت <sup>مفاصل</sup> اوجاع  
 و امراض بارده چون فالج و لقوه و استرخای عصاب را سودمند و بول براند و بدن را فربه کند و بشره را تازه دارد  
 و باه را برانگیزاند شربت در دم ص آب انگور رسیده ص گوشت توغلی فربه بست من بدعود  
 بندی ده درم بزخم آن <sup>مصطکه</sup> خوبان بدوز بوانه یکدخدرم فلفل پاسب باسه بزربانده سعد  
 یکدسر درم سیلخه بزنجبیل بدار چینی عاقر قرحا پسنال الطیب یکدیکد گرم و نیم کوفته کرد  
 در کیسه کنند و در یک اندازند که جوش در هر لحظه بدست میمانند تا آنکه گوشت همراشود  
 و اگر قدری نفع در یک اندازند بهتر باشد و بعضی بالنگو و نفع داخل کرده اند و کیسه را فشانند  
 بقوام آید صاف کنند و باز جوش دهند و بقاعده کمر بقوام آورند و در آخر دودانگ مشک یکد گرم  
 و کربل کلاب داخل کرده سرد ساخته در ظرف شیشه یا چینی بکند از شراب پنجمه جوش در ضعف  
 و طر و کرده را فایده باشد و جرح ظم و مفاصل و لقوه و فالج و نیمه انرا سودمند و رنگ بشره را صاف کند  
 دماغ خوش کند و باه را قوت دهد و شهوت جماع را از یاده کند و بول براند و قوت حافظه را از یاده کند  
 و با نار آبشند و پیرانز انبساط سودمند است شربت کبوقیه و نیم ص آب انگور رسیده شیرین ص گوشت



فریبست من پود هندی ده درم زعفران پنجم درم قرفل بیاسه بکده درم جوز بواب مسکه پنجم  
 بکده پنجم سیلخه یک با به زرنه ناید سیل سعه زنجبیل پد اریصنی عاقر قرحا سنبل لطیب بکده یک درم  
 اجزا را بیکل گرفته در یک کینه کند و سرش البته بدستور سابق بچوشاند تا مبراشد و یکطل کباب و در  
 عمل صاف داخل کرده مگر بچوشاند و کف بردارند و در آخر شک خالص بکده زعفران زود درم  
 کرده سرد نموده بکده ازند شراب بنور که ادا بول کند و حیض بکشاید و سنگ از کرده و مشابه  
 ویرقان و سده کبد و طحال را نافع باشد و تها می کهنه را زایل کند اجزایش شانزده است شتر منق  
 تا پانزده درم ص تم کاسنی پو بادیان پو خربوزه پو خیارین پو وکله پو و قرحم پو بکده چشمال پو پوست  
 کاسنی پو و گل غافث پو و تخم ظمی پو و اصل السوس پو سنبل لطیب پو انیسون پو بنفشه پو کا و زبان پو  
 بکده ششقال پو کوفتنی را کوفته و مجموع را در پنجر طل آب بکشاید و ز نقوع کنند و بست درم مویر منق  
 ریخته بچوشاند تا درو طل بماند صاف سازند و با یکمن قند بقوام آورند شراب بیضاج اسهال  
 اخلاط غلیظه سودا و یر میکند و امراض سودا و یرانفع میهد و منافع بسیار دارد در شتر منق تا سه و قیص  
 بیضاج فتقنی پنجاه و پنجم شقال پو مویر منقی سه اوقیه پو غاریقون پو ماده سفید چهار درم پستان منق  
 الاقاع سه اوقیه پو الوی بزرگ لیجم پو و الوی بکو بکده چهار اوقیه پو تر مندی دو اوقیه پو تخم ظمی پو خیار  
 کا و زبان پو سناملی پو بکده درم پو شاخ بادیان ترده شلخ پو گل بنفشه بست درم پو اصل السوس پنجم  
 تم کاسنی شش درم پو بعد از دق و نقوع بچوشاند و با چهار طل شکر سفید بقوام آورند شراب بیضاج بکده  
 نفع دهد امراض سودا و یر بسیار نافع و سودمند است شتر منق درم ص بیضاج پنجر طل پستان پنجاه  
 اصل السوس هفت درم پو کا و زبان ده درم پو گل بنفشه بست درم پو سناملی منق پاک کرده از چوب تخم ششقال  
 سفید چهار درم پو مویر منق سه اوقیه پو نیلوفر تازه گل پو بادیان سیزده شاخ پو چوب ظمی پو تخم انیسون  
 بکده درم پو در شش طل آب بچوشاند و بچوشاند تا نیمه آید پالایند و با سه طل شکر دو اوقیه عمل  
 بقوام آورند شراب بیضاج سافج کلام امراض سودا و یر نافع باشد شتر منق بکو قیص بیضاج فتقنی  
 در یکطل شکر و یک اوقیه عمل بقوام آورند شراب بنفشه مزاجش سرد و تر است تب صغری می شتر منق

الصدر

الصدر وذات الجنب ذات الریه رانافع بود و تلین طبع و ادرا بر بول کند و در کرده را دفع نماید سینه  
 و خجسته را نرم سازد و شربش از هفتدم تاده درم باشد صنفش تازه یکم در چهارم آب بچوشانند تا یک ثلث  
 بمالند بسیار بدست بمالند و فشرده بایکمن قند بقوام آورند و چون خواهند که تلین زیاد کند بنفشه را مکرر کنند  
 و اگر تازه بهم رسد چهار یک گل بنفشه را یکمن قند کفایت باشد شراب بنفشه دیگر که طبع را نرم دارد و ذات  
 الجنب و ضیق النفس و سرفه گرم رانافع باشد شربش یکم و قیه آب گرم صنفش تازه نیم من پبه دانه درم  
 خطمی و جاززی به اصل السوس محلوک بکده درم همه را در سه من آب نقوع کنند یک شاز و ز پس بچوشانند و  
 کنند و با نیم من قند بقوام آورند شراب بنفشه مرکب دیگر شصه و ذات الجنب و ذات الصدر  
 گرم و بیمار بهای گرم را مفید بود شربش هفتدم باشد صنفش تازه یکم بیدانه و تخم نخل  
 و صغری و پی و کتیرا به مغز تخم خیارین بکده درم همه را در پنج رطل آب جوش داده تا ثلث بمالند  
 کنند و بایکمن قند یا فایند بقوام آورند شراب پودنه مانند شراب لغاع است در فعل و عمل و در  
 مذکور شراب تا ترنگ یعنی راس فاست از ریاح غلیظه و مقحده جگر و نفخ اوست و فست  
 آزار معده و رطوبت ردیه آنرا و مقوی قلب است و بر طرف کننده حرارت آن و نشاط می آورد  
 و سود میدهد اما مرض عصب را شربش بختقال ص اسن است و بختقال به البرشیم مقرض و پوست  
 ترنجشک بزرگ فرنجشک بلسان الثور بکده درم پنج کوب کرده در دو رطل و نیم آب یک شاز و ز نقوع کنند  
 و روز دیگر بچوشانند تا ثلث آن بمالند و صاف نمایند و بوزنش نبات ساییده و شکریه ز فروع الخوخ  
 داخل کنند و در وقت طبخ در چینی بچوب بلسان پسنبل و سیلخه زوفله اسارون مصطکه پانسیه در رطل  
 قنفل و عود الخوخ و عود ریح و عود زعفران بکده نیم درم در یکسه کرده در دیگر انداخته بدست و سابق بچوشانند  
 و نزدیک قوام یکسه را برداشته و فشرده با آتش نرم بچوشانند تا بقوام آید آنگاه مروارید کبر و لاجورد محلول  
 و چهارمی شسته بکده بختقال و ورق طلا و نقره بکده و ورق داخل کنند و تیر بزندان خوب مخلوط شود  
 تا ترنگ دیگر که در دفع ازان بیشتر است ص بکینه در سه من ستریزه ریزه کنند صد شقال میا و نیز یکم فستقلو  
 آن خشک شود پس در صد شقال آب شیرین با آتش نرم در دیگر سنگ بچوشانند تا باقی بمالند ازان یک ثلث



و یکبار روز نهند پس صاف کنند و بدو وزنش غسل نخل منزوع الرغوه بچشانند و کفش را بر میسازند  
 و در چینی یا خود بلسان پسیلخه اسارون بزوفای صطکله یا نیسون پادایان یا قرفل یا خود قاقلی  
 در لفظ یا هلد شش مثقال یا کوفته و در کیسه کرده سرشس او و خسته چنانچه مکرر مذکور شد مبدم حرکت  
 میدهند تا قوت او و بیرون رود پس کیسه را فشرده و شربت را بقوام آورند و در ظرف طلا یا  
 یا شیشه یا چینی یا فلزی نگاهدارند شراب ترنج در فصل همزه در اترج گذشت شراب تفاح در فصل  
 مذکور شود انشا الله تعالی شراب قمر نندی مسهل صفا باشد و قی صفا و قی و صداع را با زرد  
 و معده را قوت دهد شربتش با نرزه درم باب کرم ص قمر نندی نیم من در آب خوب ساینده است  
 صاف آنرا بگیرند و بایک من قند بقوام آورند و اگر خواهند که اسهال زیاده کنند یکدرم محمود و  
 ترد سفید محلوک مدیون و نیم درم زنجبیل سوده اضافه نمایند و گفته اند که قمر نندی بسیار ترش است  
 میخوشد و در طل و نیم شکرده در طل بطریق ترتیب بسازند شراب قوت در دکلو و خناق را سینه  
 شربتش کیوفیه و نیم ص ص گیند آب شسته توت و از کرپاک بیرون کنند صند چنانچه مثقال باخچر طل شکر محلول است و  
 و این نوع قوت ترست بگیرند آب شاقوت صاف کنند و بچشانند تا به نیمه آید و بهر نخل آن طل  
 قند سفید صاف بقوام آورند و چون شست درم از ریشه آن با سه اوقیه انجیر که در نود مثقال آب  
 چخته باشند و به نیمه آمده باشد مسهل قوی سوداست و این ضعیف شخص سمنی را دیدم که  
 باغواهی اسوان ریشههای آنرا با پوست درخت آن زیاده بر مقدار شربت آن معلوم شد چنانچه  
 بوده شب تقوع کرده علی الصباح جو شاینده و آشامیده تا عصر قریب و بویست چاه مجلس اطلاق  
 و در ظهر چنان لاغر و نحیف شده بود که چپکس او را می شناخت و ناز شام رحلت کرد شراب کندن  
 همزه گذشت شراب حمل صرع را زایل کند و صداع کهنه و ضیق النفس و سرفه رطوبی را ببرد و امراض باره  
 چون تقوایا و غیره را بر طرف سازد ص کطل تخم سپند را در سی طل آب بچشانند تا برنج برسد هر روز از آن نرزه  
 تاسی روز نهند و جهت اعاده عمل ناک در وقتی حاصله میشود باشد و بعد از آن نرزه سه روز از آن شربت  
 بنوشند تخلف نمیکند در حمل و امتحان کرده اند شراب الحسک فحمت عسل المول اوی شکند و شکر

۱۱۱

کلیه بلبرون می آورد بطریق بول شربتیش تا پانزده درم ص گیند آب حسک تازه نیم حل بشکر شکر  
 عمل یک اوقیه بقوام آورند و اگر تازه ان باشد هر سه اوقیه شکر از یک برطل شکر کنند بعد از آنکه کوفته و جوشان  
 آتش گرفته باشد شراب حب لاس شراب آس است و گفته شد شراب حاضرمعه دول  
 و در مغز ارقوت دهد و شتهها و فرج آورد و وحدت صفرار بشکند و تری را باز دارد و ماخصه را قوت بد و رفع  
 مستی مضار کند و خفقان حار را از ایل نماید شربتیش تا دو اوقیه ص گیند حاض تازه و این را ترشک گیند معنا  
 تصغیر کما مض آنچند در کوه قیتول قند نار میر وید در مکانی دیگر دیده نشده بسیار لطیف و خوش طعم و خوش  
 و گوارا و لذیذ بلندی که شرح نتوان کرد و این بلایق شرب حکما عظام و سلاطین قوام است ص گیند و  
 در ماون سنگ بگویند و صاف نموده چند جوش بدهند در یک سنگ آنگاه بوزنش قند سفید اضافه  
 بقوام آورند شراب جنبش الحیدر معده را قوت دهد و ماخصه را قوی گرداند و لون را نیکو کند و با  
 بواسیر نافع باشد اجزایش است و در جرب و سست شربتیش هر روز سه اوقیه ص بندگرفش پوزانیا  
 زیره کرمانی یا انیسون یا نمانخواه یا صغری یا انجدان پکرو ما پکا شرم کشید شکر پفلفل در ارفلفل کند  
 در چینی و سبیل الطیب بقره پیچود بواجتم جری پیاز یا سعد کوفی یا زنجبیل پکد یک شقال پخت الح  
 در شقال پدشش مقابل ادویه شراب بچوشانند تا نیمه آید صاف کنند شراب حراسانی شکر  
 ایل خراسان است صفر براند و تپهای صفر اویرا و مزاجهای گرم و جوانان نافع باشد شربتیش است درم  
 بازه درم گلاب شیر گرم یا شامند ص آلوی بخارا پترندی پکد است درم زنجبیل پشیر شربت  
 پانزده درم پهمه را شب بخویسانند و صبح صاموذه با یک چباریک قند بقوام آورند و در آخر دو دانگ  
 شوی ساییده داخل کنند و بسیار لت کنند تا پهمه اجزای شربت مزوج شود شراب الخشخاش سف  
 و ضیق النفس در سختن نزلات انافع باشد و هر نزل که از سر بسوی سینه می آید و سهر و قروح صدر شوی  
 سودد و ماده رفیق را غلیظ کند و تپهای حاده را ساکن کند شربتیش کیوقیه باب گرم صخشخاش سبیده  
 صد عدد با تخم بگویند و در شش برطل آب در روز قنوع کنند پس با شش نرم بچوشانند تا نیمه آید بماند  
 و با کین قند بقوام آورند شراب خشخاش دیگر که در اول نزله و زکام حار بجهت تعدیل قوام قنوع و منع لصبنا



بحلق بعد از فصد اگر قوت مساعده باشد استعمال میکنند شش نشانه در دم صص تخم خشخاش نیم نم از آب  
 آب پیزند تا نصف بماند صاف کنند و با یکین قند بقوام آورند و اگر ماده بسیار باشد قدری پوست  
 خشخاش داخل کنند شراب خشخاش دیگر که صاحب سرفه و نزله و کسی را که خون بسرفه براید و مقید  
 سل باشد نافع باشد صص خشخاش تازه با تخم کبکوفته را در هفت من آب بران بخوبی مانند دور و زانو  
 و با نیم من سیفنج و نیم من عمل بطریق معمول ترتیب کنند و در آخر آقا قیاقه و ععفران و کمر کی و گلکانه  
 لخته الیس به یک یک درم کوفته و حخته در آن مزوج کنند شراب خشخاش دیگر که سرفه و سینده را نفع کند  
 و زکام را دفع نماید صص بزر خشخاش شسته بریان کرده سی درم مغز بادام مقشدر بریان کرده بست درم یک یک  
 و با یکین قند بقوام آورند و فرو گیرند و کشتقال زعفران در کلاب حل کنند و اضافه نمایند و تیر برزند  
 تیزدن خشخاش بادام را در آن حل سازند شراب خشخاش مسلول را و کسی که بسرفه خون براید و  
 شدید که شب بیدار در دفعست اجزایش جزو است صص خشخاش سفید و سیاه به یک پنجاه درم و تخم  
 بذر الیسی سفید به یک درم نیم یکوب نموده در پانصد درم آب پیزند تا ویست درم بماند صاف کنند  
 لعاب اسپغول در صد درم سیفنج داخل نموده بقوام آورند شراب خمار که در دفع خمار سودمند است صص  
 آووی سیاه و قمر سندی بیدانه به یک یک درم سیب و عنب پنجاه دانه پودرش رطل آب بچوشاند تا بدو رطل آب  
 بیالاند و آب لیمو و آب سیب و لیمو به یک یک درم سیب و لیمو به یک یک درم سیب و لیمو به یک یک درم سیب و لیمو  
 خندقیون در باب خارج محمد تحریر یافت شراب نار و نچنت مقوی اعضای ریسبه باشد شراب  
 بلغی را نافع باشد و نیسان را از ایل کند و باه را زیاد کند و ماضمه را قوت دهد و پیر از اموات باشد صص  
 آب انگور رسیده شیرین صد من به شیرین سه من به سبب شیرین دو من سیب به درم مقشدر کنند  
 انگور اندازند و نیم من کلاب آب صاف سه من در آب انگور داخل کنند و بجوشانند و این اجزا را یک یک  
 در صره بسته بخوبی که مذکور شد تا قریب بقوام رسد کیسه ابر آورده و آنرا فشرده و باز بکلاب مالید داخل  
 مذکور نموده بجوشاند تا بقوام آید و در وقت فرو گرفتن عنبه و مشک به یک یک درم داخل کنند اجزا را گشت  
 دار چینی و قرفل و صطک به سبب الطیب سیاه کبابه به غیره و باه و خولجان به یک یک درم و عود هند که کبابه به درم

سه درم پنجاه نفران دودرم شراب دیاقورا شراب خخاش است بلغت یونانی که با پوست نخته  
باشد و در فصل دال مهله مرقوم شد شراب دیمقراطیس الحکیم بفتح دال مهله و سکون تخمانی و کسیر میم  
و سکون قاف برای مهله و الف و کسر طاه مهله و سکون تخمانی تمانی از اطباء حاذق است و گویند  
این شراب بکار داشتی همه عمرت درست بودی ضعیفی حکم و پسر زوتیاهی مزاج را سود دارد و در  
تاسی درم ص اریسافلفل سفید یک یک یکم پسیلخ چهار درم پم صاف پاشنیتن یک یک چهار درم پکوفته  
و نخته در صره قوزی بربندند و در قرابه افکنند و در هفت رطل و نیم شراب انگوری بر سر آن بریزند و  
را بگل گیرند و بعد از چهار روز در آنند و یکد ورق عمل بآن بریا میزند و بعضی گفته اند که ششماه بنهند سطر  
و دیمقراطیس الحکیم بدستخیزد دیگر که همان نفع دارد بعد از غذا و قبل از غذا یا شامند و مداومت آن  
حفظ صحت میکند مادام الحیات ص اریسایم متقال بیادیان پفضل یک یک یکم پسیلخ چهار درم  
نرم بسایند و شش متقال خم خوب کهنه مزوج سازند و در ظرف گرفته و سرش را بگل گرفته چهل روز بگذرانند  
شراب دینار مولف این نختی شوع نصرانی است معناه بضم مو حده و سکون خا و جمیع یعنی العبد و شیخ  
بفتح تخمانی و ضم شین مجر و سکون او یعنی مسیح و یسوع بسین مهله و الیسوع نیز بمعنی یسوع آمده و او  
از جمله حکما حاذق است در ایام خلفای بنی عباس او حکیم مشوکل بوده و در شرح جنید و در جبرئیل حیرت بخشین  
حکما عصر خود بودند و وجه تسمیه این شهرت بدینا را از آن جهت است که در متقالی را از آن سیکندیا طرایح  
یکد اند و بزرگ شوت اینز بسربادینار گویند دل جگر را قوت دهد و طبع را نرم دارد و در کشتا و ذرات  
و شوشه سوار القینه و سقار امفید و تشکی اینشان در شترتین هفت درم ص تخم کاسنی نکوفته و ورق گل سرخ یک یک  
بذر الکشو پنجم درم ص تخم کاسنی پنجم درم پکل نیلوفه کاو زبا یکد درم پفتین در کتان بسته درم پنجم درم رازر رطل  
تا بطل ایضا کنند و با یکر قند بقوام آورند شراب دینار که در کشتا نیز قاف و شراب جگر اسود دارد و ادرا بول کند و طبع را  
سازد شترتین درم با عرق کاسنی و امثال آن ص تخم کاسنی بیادیان یکد پانزده درم پپوستیج کاسنی بیادیان  
و کرفش یکد پنجم درم پکا و زبا و ورق گل سرخ یکد درم پنمغز نه تخم یکد پانزده درم پکشتوت پنجم درم پنجا و کرفس  
بجویساند و بچوشانند و مبالند و با یکر قند بقوام آورند و در آخر سه درم ریون پنی کوفته و نخته مزوج سازند



قطر یرون دقیق بسوزند و صاف کنند و هر صباح سیاشانند همین نفع کند شراب نیار که همان فعل کند  
 از شکم درم: بذراکثوث درم: صندل مقاصیری دو درم: تخم کاسنی سه درم: آب کاسنی دو قطره  
 چهاروقیه: پشکر چهارطل ترتیب کنند شراب نیار دیگر تخم کاسنی یک گوب در سه مثل آن آب جوشانند نصف مایه  
 و با مثل آن شکر سفید بقوام آورند شراب اسن بنفعش همانست که در فصل فوقانی مذکور شد ص کبیر  
 شسته ریزه ریزه کرده در رطل در دو یک سنگ رسی رطل آب جوشانند تا ثلث نشان شود بمالند  
 و بازای هر دو رطل ازین آب یک رطل عسل صاف این ادویه را کوفته در کیسه کرده در آن نمازند بطریق  
 و حرکت میدهند تا قوت ادویه بیرون رود و در شراب نگاه و آورند و خوب بمالند در آن بقوام آورند و در  
 اسن برجهم نرسد از شکش بسازند در تخمیل: دارچینی: یک گنجشقال: قرفل: دو شقال: مال سه شقال: سبیل: یک شقال  
 شراب و ندر امراض جگر و سپهر را فایده دهد و سده بکشد و طبع را نرم دارد اجزایش جوشش درم درم صاف  
 چینی درم: درم: ترید سفید: تخم کاسنی: بلطاج: غاریون: یک گنجیدرم: زنجبیل: یک گرم: اجزای جگوه که یک شقال: آب کاسنی  
 و صاف کرده بایکین بقوام آورند شراب او ندر دیگر که قفج سده کند و معده و جگر را قوت دهد  
 را و ندر چینی کوفته و خیمه پانزده درم تا سست نرم در سه رطل آب گرم بکشایند و زنجبیل و آبش نرم جوشانند  
 و با سه رطل نبات بقوام آورند شراب ساطون از اقسام نمرست امراض بارده بسیار نافع  
 و مقوی حرارت غریزی و تمد آن شتر شش چهل شقال ص چهار هزار شقال آب انگور رسیده  
 صاف را آبش نرم جوشانند و کف بردارند و هزار شقال عسل داخل آن کرده جوشانند تا  
 آید و این ادویه را کوفته در کیسه کرده در اول طبع بیندازند که تا آخر آن جوشد و بعد از آن که شیر و شدن  
 که در کیسه را فشرده بیندازند و سه درم زعفران در آن حل کنند و در شیشه یا گنبد یا در قرا به شراب  
 چهل روز در آفتاب گذارند هر چه کهنه تر شود بهتر باشد و ادویه صره این است: قاقلیتین: قرفله: قرفله  
 در غلغل: یک گنجیدرم نرم بسازند شراب مان المرسک صغریه: مزمل قتی و مقوی معده و جگر و بایا فایده  
 حش سرد و خشکست ص کبیرند اندان نارترش نیم رطل: سماق پاک کرده از دانه ربع رطل چهار رطل آب کاسنی  
 و بنزد تا بدو رطل آید و صاف کنند و در ورق اترج: و مثلغنیج: و دو شقال قرفل: و یک شقال کسک

بقوام

وچند گرم کندر پودسه درم پوست بیرون لسته: ویکه رنگ زعفران: پهمه را کوفته و بخته بدستور مچو  
 در کیسه کرده و بمدم حرکت داده از اول طبع تا آخر پس در آورده و فشرده بانه رطل شکر توام گیرند  
 و اگر ورق اترج ترش نباشد و نفع تر ممکن نشود از خشک آنها بگردم داخل کنند شکر آب بر  
 مزاجش سرد و خشکست اسهال صفراوی و قوی را باز دارد و تشنگی را فرو نشاند و تبهای تند عطش شسته  
 را از ایل کند و معده را قوت دهد و اشتهای غذا آورد شکر شنبلیله درم ص ص بگیرند ریاس تریپا کیزه  
 پراب را و برگش را دور اندازند و ساقش را بکار و چوبین پاک کنند و در ناون سنگین بکنند و در  
 سنگین بچوشانند و کفب در اند چون پنجه آید بوزنش قند سفید بقوام آورند شراب ریحانی بنیان  
 بلغمی را نافع باشد و معده را قوت دهد و پیر از موافق باشد ص آب انگور رسیده صاده صدمین درم ریزند و  
 قند باشد که چینی در آن داخل سازند پس در چینی بقرقل: بسیاره: چوز بوا: بکده درم و نیم نیم کوفته کرده در کیسه کرده  
 در آن اندازند و سرخ را بچ گرفته بعد از ششاه استعمال کنند شراب شکر جگر و معده را قوت دهد و تبها  
 صفراوی را سودمند باشد و اسهال ا باز دارد و دفع زحیر و غشی کند و باندک و غن کلمعض صفراوی را از خود  
 ص ص بگیرند زرشک تازه رسیده را بر بیم مالند و صاف کنند و بوزنش قند سفید بقوام آورده داخل نمود  
 بقوام آورند و اگر از خشک آن خواهند بگیرند بکین زرشک در سه وزن آن آب در یک سنگ بچوشانند تا  
 بیالایند و بایکین قند یا بیشتر بقوام آورند شراب کام زکام و زله و سرفه را سود دارد و سینه املا بکند  
 نرم سازد شکر شسته درم با قدری آب گرم ص پستان پنجاه دانه بچنابست انه: مویر: مرقعی: بایزده درم  
 اصل السوسن شله: پشک جو: پوست خشخاش: بنفشه شگ: بکچندرم: بایخچر سفید: دانه: بزوف: پریاوشان  
 بکده درم: پوست بادیان: چهار درم: بایکین قند سفید چنانچه رسم است بپزند شراب فاسفزه بلغمی و نفس  
 در بورا نافع باشد و سینه و شش از اخلاط پاک کند و طبع را نرم دارد در شکر شسته درم با عرق بادیان بایک گرم  
 ص غنابسی: عدو: پستان پنجاه دانه: پریاوشان: اصل السوسن محکوک: بزوفی: خشک بکده هفتاد  
 گرم نظمی: و جنابسی: بکده چندرم همه را در آب ران نقوع کرده بدستور بایکین قند بقوام آورند و در بعضی نسخ  
 مویر: دانه بست درم: عنصل شوی: بزراوند: گرد: مصطلی: بکده درم اضافه کرده اند شراب فاسفزه بلغمی



تافع باشد و طبع را نرم سازد شربتش بکوفیه باب بکرم صص عناب بست دانه پستان پنجاه دانه پنجه  
 ده دانه اصل السوس پموزیدانه بکده درم بکثیره دانه پنجه خطمی بکده پنجه درم پنجاه درم مقادیر درم پنجاه  
 خشک پازوه درم یک کف هر درم آبی جوشانند تا نصف بماند صاف کنند و با دو قوطی  
 شربت پزند شراب و فواید دیگر فحمت سرفه و تنگی نفس را شربتش بکوفیه صص زوفای خشک بادیان  
 کرفش اصل السوس محلوک مجرود درم مخصوص بکده پنجه درم عناب پستان بکده بست دانه درم شربت  
 بخوبی مانند و پزند تا نصف بماند پس صاف نمایند و بوزن آن شکر سفید شربت پزند و بکده شربت پزند  
 دیگر فحمت سرفه را که حادث گردد از نزلات و سینه را نرم کند از خشکی و سود میدهد بدی نفس را  
 درم باب گرم صص اصل السوس موصوف بست درم پنجه بادیان بکده کرفش و پرسیاوشان و روز  
 بکده بقد درم دانه بادیان دانه پنجه درم پنجه خطمی و خبازی و تخم خیار مقشره و جو پوست  
 و کثیره بکده درم عناب پستان بکده چهل دانه پموزیدانه سی درم پنجه سفید دانه و درم  
 آب گرم نقوع بکده و معمول بکثیره شکر و ده استا عمل صاف شربت سازند شراب فاساد  
 ضیق النفس انافع باشد صص زوفای خشک نیمه لیکشایز و زرد آب گرم نقوع کنند و با چهار قوطی  
 محلول بقوام آورند شراب السوس و زعفران و فحمت امراض سودا و یرقان و خوشحال کنند نفس را  
 کننده فکرهای فاسده و نیکو کنند هضم و کاسه ریاح و مدر بول و گرم سازنده کرده است قوت جمیع  
 میدهد و سودمند است زنان حامله را در وقت حمل و نفاس و مقوی اعضا کینه است و مقدر است  
 مزاج و با الجمیع میدهد امراض سودا و بلغم را اگر بخید فاسد باشد و برح کینه و جمیع امراض مانجه بادیان  
 زایل میکند و فکر را قوت میدهد و رفع میکند ضراغذیه فاسده را و خوشبو میکند جشارا و برطرف میکند  
 آرزو پنجره اجزا پنجاه و نه است قدر شربتس را و کوفیه صص حب اللس تر پنجه بجان قنبری بکانه و بوزن  
 و حاشا و پوست بیرون پسته و پوست سیب و بوبه و تخم بادریج و سینره و مرزنگوش و کزبره و بیزه  
 و سهو و فاریقون پسان العصافیر بگل سرخ و صندل سفید و سرخ بادیان پزرا و گرد بقیع  
 ناتجوه سیلخه ابریشم خام بجمعه بکا و زبان اسارون پودنه نهری بصعتره قنطور یون قیق بکده و حاشا

قطعه بندی





در آخر با آن میانیزند و در نسخه دیگر قند سفید سه رطل و دو مثقال مصطکه و نیم مثقال زعفران و دو دانه انیسون  
 است این شراب مجرب است شراب سماق قوی و غنیان با زردار و معده را قوت دهد و انداختن  
 از هر عضو که باشد ببرد شربتش بکوفیه و نیم درقی و غنیان با کلاب و در بستن خون آب و ورق اسنان  
 الحل و مانند آن حس سماق را در دیگر سنگ آب بچوشانند و صفا کنند و یک شب بگذارند و علی الصبغ  
 آنرا برداشته خاک زیر آنرا بریزند و اگر چند مرتبه آهسته آهسته بکنند تا عفو صفت از محتوی آن برود و بیشتر با بوی خوش  
 بالصف آن قند بقوام آورند شراب سبزی در معده و جگر و سپرز و تبهای کهنه را نافع باشد شربت  
 حس سبزی الطیب چهل درم در سه من آب بچویسانند و بچوشانند تا دو حصه بماند صفا کنند و بادون قند بکوفیه  
 آورند شراب سبیب صنعت عالی بنوس فم معده و دل را قوت دهد و قوی را باز دارد و صفقا را سود دهد  
 تقوی دهد و قوی اسهال صفر ویرا باز دارد شربتش نسبت درم ص گبرند صیفی با معطر طبع است  
 و متقی کنند و کوفته و فشرده آب سیب و من با نیم من قند بقوام آورند شراب شسته معده ضعیف  
 قوی کند و فضا و معده را زایل کند و رنگ رویرای نکوسازد و اشتها می طعام آورد و جگر را قوت دهد  
 بکوفیه با کلاب حس آب سماق بخوبی که در شراب سماق مذکور شد دو رطل آب بر بطریق که در شراب  
 و کبجین سفر جلی تکرار یافته بکریطل سرکه خمر بست و پنج مثقال عرق آن بسصد مثقال پس بگیرند چند باره  
 الحدید نوزاد او را و اساخ پاک کنند و در آتش زغال سرخ کرده در آب سماق و سرکه که بهم آمیخته باشد  
 فرو برند و مکرر کنند و بهتر است که آب سماق چهار رطل باشد و خبث الحدید را در آن می اندازند و با کلاب  
 میکنند تا آب سماق و سرکه نصف بماند آنگاه آبرافضا کرده با کریطل و نیم قند بقوام آورند و در آخر این  
 کوفته و خیمه داخل آن کنند و تیریزند تا خوب مخلوط شود و بخیل بکوفیه و خود قماری نیم و قند پوست  
 بسایند شراب شیر خشت تلین طبیعت کند و اسهال اخلاط صفر و نیاید و تیراز عروق خراج کند  
 و سهیل بنفشه با صن شیر خشت صد درم در چهل درم آب حل نموده بماند و صفا کنند بقوام آورند در آن  
 در آن سدی درم الوخی را او بست درم کل بنفشه تقوی که باشد صد درم قند داخل نموده بقوام آورند نیم درم  
 مشوی داخل کنند و تاسی درم بقدر خابوشند شراب صخره تبهای بلغمی را در پنجاه میکا زخمت قوی است

زایل کند

از ایل کند و قویج ریجی و جشار بر طرف سازد و معده را قوت دهد شربتیش در تبهای بلغمی تاسی در دم کرم  
 بنوشند و در قویج ریجی پانزده درم تاسی درم با ماء الاصول سیاشانند ص صغرفارسی پناخواه بنجید  
 کل سرخ بودنه بگشینه پیکر سه درم هموز بنیدانه سبت درم در دو سبت درم آب پیزند و پیش از نوبت  
 ساوقیه سیاشانند و در باقی امراض با یکرطل عسل بقوام آورند شراب صندل در اتقویت به شفا  
 نافع باشد و تشنگی نباشد شربتیش پنجشقال با جلیب بذر جله و قشر یا کلاب حص صندل سفید رومان گرد  
 چرب سبت مشقال یکیشا زرد در کلاب نقوع کنند پس با قوری آب بچوشانند و بدست مالند و شیره انا  
 بگیرند و با یکم قند بقوام آورند شراب صندل خفقان گرم را بغایت سود دهد و تب محرقه را هرگاه  
 که سرفه نباشد و اگر سرفه باشد در کلاب نقوع سازند شربتیش چهارشقال با شراب سیب یا شیره خرفه شربتیش  
 آن حص صندل سفید کوفته و خیمه چهل درم کپشلی پیچدرم در صد درم آب لیمو با آب غوره و ده درم کسر  
 سبت مزه و یکین کلاب کتک یکیشا زرد و پس جوش دهند تا نیمه آید سرد کرده بدست مالند و صا کنند و چون  
 قند سفید جوش داده و کف گرفته بقوام آورند و بعد از قوام یکدرم زعفران سائیده در آن حل کنند و یادار کسیره  
 در اول جوش در آن اندازند و هر لحظه بدست میمالند و می فشارند پس نیمشقال کافور و ده درم طباشیر سوخته  
 و ده درم میخک سوخته در آن حل کنند شراب صندل یکدینقاهت از ایل کند و مریض از بد حالی آورد و قوت تمام کنند  
 و شقال حص صندل سفید کاو زبان کل کاو زبان با در بنجویه یکدوازدهشقال نیمه ورق کل سنبلیله یکد نیم و قیر  
 و قهوه یکد و درم بیدمشک و کلاب یکد یکرطل او و پیرا یکیشا زرد و درم ق کلاب بنجویا سب و یکرطل کلاب یکد درم گرد  
 بچوشانند تا یک شلت سبند و با یکم قند بقوام آورند انکاه که سز شود طلا و نقره را در آن ررق بیندازند و چو  
 صندل برجمین زنده مخلوط گردد شراب عذبه فحمت قند فاقوت سبده معده را که استعمال است نام  
 شربتیش کویقه حص عذبه و او قیه و نیمه حب لاس پانیر مارلس قرص میانی پشمره طرقال یکد نیمه و قیه زرد  
 سعد کوفی یا زوی سبزه بلوط با پوستش کلان را که رویا پنجم حاض خرنوب سبلی با دیان بلیله کاغذی اینست  
 یکد درم کوفته در آنقدر آب که انرا بسوزاند یکیشا زرد بنجویا سب بچوشانند و صا کنند و در وقت تخم  
 و جان چوب تر بود یکد پیچدرم عود در آن اندازند و باد و طول شکر سفید نیمرطل عسل بقوام آورند و در وقت



پایین آوردن طباشیر و لک منقح و صندل قاصیری به یکدیگر هم وصله و عود الخور به یکدیگر هم وصله  
 قرص عود و قرص زرد به یکدیگر هم وصله و سائیده در آن سائید شراب عرق السوس مکرر برفع کند  
 عیتق و جمیع امراض که در سینه و شش و هر دو پهلو از نزلات و ربو و کفکی نفس و قتیق سده را و ادوی  
 و شراب اصحاب حمی است معتدل است در مزاج ایشان و نفع بسیار دارد در شربش که قوی باشد  
 آب لسان الثور ص اصل السوس محکوم مجرب و شصت درم به کر بره سبز و پختن سفید به یکدیگر است  
 زوفای خشک به تخم طی به بادیان به اینسون به یکدیگر درم به غناب به سپستان به یکدیگر صد و نه در چهار  
 رطل آب گرم تقوی کنند مکرر و کامل پس آبش نرم چو شانند ثالث بمانند صمانند و باد و رطل آب انگو  
 و یک رطل فایز بقوام آورد شراب عرق السوس که فحمت اصحاب حال و حجت الصوت او  
 در نفع باول شربش همانست و در ص عرق السوس محکوم مجرب و در رطل جو کوب سازند و یک شربت زرد  
 بخویسانند پس آبش نرم چو شانند و بمانند و صمانند و بوسه رطل آب انگور و فایز و شکر و ربع رطل  
 بقوام آورد شراب غسل معده و جگر گرم کند و ماضمه اقوت دهد و اشتها آورد و پیران  
 موافق باشد شربش چو شقال ص سنبل الطیب به قاقله در چینی به عود به میل و جوز بود که یکدیگر  
 نیم درم اجزای آن خوب کرده در سه رطل آب چو شانند تا در رطل بمانند صمانند و با پنج رطل صمانند  
 دهند و کف دارند و بقوام آورند و در آخر یکدیگر وصله کرده با آن سائید و مزوج ساز شراب غناب  
 و در سینه و سرفه و غلیظ خون و تبهار اسکر کند و هر گاه مویز منقح بخواه درم به اصل السوس ص صوفت درم  
 خیاشن به رطل درم در افزایند از آن که گرم را نافع بود شربش درم و بیشتر آب سرد ص غناب جرجانی  
 سالم من السوس نیم رطل در دوسم آب بخویسانند به دست بمانند و صمانند و با یک رطل بقوام آورد شراب غناب  
 هر که آب انار و اول بهرست و نافعتر از اجزای هر دو است و زان صد و بی چو شقال قدر شربش پانزده درم و شربش  
 ص غناب یک رطل به کشید خشک به عدس شریح کاسنی به یک در و اوقیه درده رطل آب طبع نماید ثالث سوس  
 آن شکر صمانند بقوام آورد شراب غناب حفظ صحت میکند معده را قوت میدهد حرارت اسامی افزون شربش  
 ص آب انگور است رطل آبش نرم چو شانند تبرع از آن و پس دوازده رطل شکر و سه رطل غسل و صندل

نصفی

مقایسه می گویند منقوع یکا و قیبه نیم در خرقة نازکی بندند و در شش رطل گلاب بچوشانند پوصاف مساوی  
 و در وقت فرود آوردن بذر عفران و عود و عنبه یک نیم شقال در آن حل کنند شراب عنبه تپهای کهنه  
 و در معده و اعضاء امفید بود و ضعف دل و دماغ و خفقان ببرد و نافع باشد شربت شخمی شقال با قدری گلاب  
 ص عمل کیمین در دمن آب صاف بچوشانند و کف بردارند و بقوام آورند و عنبه شهبه و عفران  
 یک یک شقال سوده در آن اضافه کنند و خوب بهم آمیزند اما اگر عنبه را در وقت درمی آب نبات حل کنند  
 در روی آب بخویمه دیگری را پر آب کنند و قدری شیر نبات با عمل دیشبیه یا ظرف دیگر کرده بر روی  
 آب بنهند و زیر دیگر آتش کنند تا انحرار آب عنبه بگذارد آنگاه در غسل با قدری موم مزوج بنشینند  
 تا هموار شود بهتر باشد شراب عنصل سرفه کهنه و ضیق النفس را سود دارد و طبع را نرم سازد و شربت  
 ص انجیر خشک آنه پهنصل شوی هفت گرم و نیم میوزیدانه پانزده گرم و انیسون سه گرم در قدری آب  
 و سرکه بپوشانند تا سه روز پس کیمین آب اصل کنند و بچوشانند تا مظهر اشود بمالند و صاف کنند و با یک رطل  
 عمل صاف بقوام آورند شراب عنصل دیگر از موم میرزا مومین دلیلی سرفه کهنه و تنگی نفس موم  
 سوداوی و بلغمی سده اشها و تقویت معده و دماغ را نافعست شربت شاده شقال آب بطبخ پیرایه  
 و اشال آن بیاشامند ص بسیار عنصل سبت شقال زوفای خشک اصل السوس و کا و زبان  
 پیرایه و اشان اسطوخودوس و غاریقون سفید یک نیم شقال پهنصل خشک پادایان پیرایه قودنا  
 یک سده شقال در صد و پنجاه شقال سرکه و چهار صد و پنجاه شقال آب دو شب باز و پنج میسانند و بچوشانند  
 تا نیمه آید صاف کرده با صد شقال شکر بقوام آورند از ادویه مجرب همند زهره کا و سبت  
 چون تنها فرو برند و غذا گوشت کا و کنند گویند در کروز تنگی نفس از ایل سازد و اگر تا هفت و زهر روز تا  
 خود فاقند را با قند سیاه حب کنند و فرو برند و اندک آب گرم بر بالایش بنوشند ضیق النفس قوی  
 ازل سازد و غذا مایش پلا و بروغن گاو و باید مریض بر تعب این دو اطاعت داشته باشد زیرا که قوی است  
 و عطش اندوه می آورد تا سه روز و گویند خاکستر استخوان حمام و حتی بقدر دوسرخ پاپان فحیبت با نبات  
 باد بخان شتی را چون قطعه قطعه کرده بانگس طبخ بچورند همان فایده کند و گویند زهره موش صحرا یکی کعبه در



فروزند تا سه روز یا موش خانگی و غذا تا هفت روز نان خشک بی نمک خوردند و را قمر حروف در تمام  
 مار را دیدم که چند نفر خوردند همچنان گرم گشتند یک بهره را گرفته و سرش را باز کرده تمام آب آن را  
 فرو برد و اطباء از تکمیل آن احتراز کرده خصمت نفرموده اند مگر شیخ که میگوید من تجربه کردم که هر  
 ندیدم و سنج العنکبوت را نیز با قند سیاه گفته اند مجرب است و اینها مخصوص پیران و فرط طبع  
 مزاجان است و همچنین بیکار قلو و دو مثقال و نیم با ده مثقال غسل تا دو سه شب وقت خواب لغو  
 کنند و اگر از حرارت باشد صبح و شام هر وقت تا چهار مثقال بزد قطنو را را آب گرم میل کنند و سه روز  
 نمایند شراب عود و تبهایی که نه را دفع سازد و معده را قوت دهد و بوی دمان را خوش کند و ماضی را  
 قوی گرداند و همیشه را سودمند باشد اجزا هفت است اوزان سی درم و نیم شتریش هفت درم که  
 ص عود هندی یا آمله قشقرق بکده درم پسنبل پقرنفل مصطک جوز بوانه بکده درم و نیم مجموع آن  
 کرده در لته گمان بندند و در سه چهار کلاب بچوشانند تا قوت خود را پس بد پس با یکمن قند بقوام آورند  
 و در آخر نیم درم شک ساینده در آن حل کنند و بعضی اطباء عوض آمله سکا المسک کرده اند شراب عود  
 مقوی معده است و بخور از ایل میکند و ماضی را قوی میکند و فواق انباشانده و قی و هشیان را باز دارد  
 و رنگ انصاف و نیکو سازد اجزای او از ده است اوزان چهار درم و نیم شتریش شش درم ص عود هندی هفت  
 بکده درم پسنبل الطیب پقرنفل مصطک جوز بوانه بکده درم پقاله پوست سیرون پسته و درق  
 فودنه پزیره کرمانی بکده درم مجموع آن کوفته در خطی گمان برشورند و در سه چهار یک کلاب بکمان بچوشانند  
 و کیسه اینک میماند تا قوی در دو اماند پس با یکمن قند بقوام آورند و فرو گیرند و در آخر نیم درم شک  
 در آن حل کنند شراب عود و ترش مقوی معده و عضای بریه است رفع غثان بدی ماضی بخار است  
 نافع است اجزای زنباق چهارده است اوزان سبت سه مثقال نیم شتریش چهار مثقال ص آب شتریش  
 و سبب شیرین آب انار ترش و انار شیرین و آب به ترش و شیرین آب لیمو بکده صد پنجاه مثقال با مثقال  
 قند بقوام آورند پس عود قاری پنج مثقال پندل ساینده با درنجوبیه بکده سه مثقال پگل سبز پقرنفل  
مصطک بکده و مثقال پسنبل الطیب اسارون پیاساسه سازج و ورق نقره بکده مثقال پسته

دور نظر



و ورق طلا که بکند شکر آرد آن حل کند شراب عجمی سبب نیست خوانش را و بسیار سودمندست محصل بکند  
 آب برک عجمی و ظاهر آردین بلا بوره کهنه نامند در عیش پر خرد و شبیه بد رخت گلبنه و موش چون شاه  
 و از آن کو چکیزه و خوش و اکثرش خوردست سرطل باطلی شکر و کبوقیه غسل صاف بقوام آورند و گویند  
 چون بیخ آنرا بر روز کبوقیه در آب بچشانند تا بشکست آید صاف کنند و بیاشامند چهار پنج مجلس اجابت کند  
 و جزام را از ایل سازد تکرار عمل و مسهل سودای سوخته است و باید قبل از آن بدور روز اسفید باج خورد  
 باشد و روزی سوم طبع آنرا بنوشند و چند مدت مدامت نمایند و قروح رطبه و جرب و کله و آثار را  
 زایل کند شراب غوره مغزبش سرد و خشک حرارت معده و تشنگی را بنشاند و صفر را ساکن کند  
 و صید شراب و طعام گرم و چرب است و منع فضول کند در احتشای زنان حامله شربتیش دو اوقیه محصل  
 آب غوره دو من بچشانند تا یکس آید پس با یکس قدر بقوام آورند شراب فاکمه از میناج این جنه  
 قوت میدهد معده و احتشاد و قطع میکند فی صفرای مراریرا و نفع میدهد جامل را از افتادن چنین  
 شربتیش کبوقیه و نیم حص آب به دوام و در آنرا ترش و زرد و هر چهار مساوی بچشانند تا به نیمه آید بوز  
 شکر محلول بقوام آورند و بکند شراب فاکمه دیگر که همان خاصیت دارد ص آب امرو  
 و سیب ترش آب انار ترش زعفران بدستور اول پزند شراب فاکمه ترش قابض از فوکه شیرین است  
 متوی اعضا و احتشاد ناهین و زایل کننده فی و غشیان و صاحبان بلینت طبع را موافقت صحت  
 ترش و به ترش انار ترش و امرو و بکند جزو آب بپزند و نارنج و حماض و زرنک و سماق بکند نیمه در آن  
 حب لاس بکند بر جزو قدر نصف اجزا بقوام آورند و قدر مصطلک بگلکب سایده داخل کنند در  
 قوام شراب فاکمه شیرین محدود قوت دهد و بکند رانغ باشد و فی راد فکند و صفر را بشکند زنان آب شیرین  
 سود دهد ص آب سیب شیرین به شیرین و انار شیرین و امرو و چنین بکند جزو آب نعور و حب لاس بکند نیمه در  
 کلابه عرق میدزنگ بکند بر جزو قدر سفید بر اجزا بقوام آورند شراب فاکمه مسهل طبع را نرم دارد و  
 گرم را نفع کند و تنهای صفر و برادغ نماید و قوی نفلی رادغ نماید شربتیش دو درم باصل انجیر سفید است  
 منقی ده میراوی سیاه عنب بکند پانزده دانه پشمش درم پستان پنجاه دانه پشفتا لوی شکند و آ



همه را یکشب در آب بخویسانند پس بچوشانند و صاف کنند و دو درم بنفشه خشک در خر قلابه و نیم درم زعفران  
در خر قلابه دیگر و هر لحظه بدست میمالند تا قریب بقوام لته نار آورده و فشرده بکند رند در ظرف شیشه  
یا صینی شراب که معتدل مقوی اعضای ریه و سایر قوی ضعیف اشخاص از ازل کند و فاقه بین اینها  
وقتی را منع کند شربتش نسبت درم ص آب نار ترش و شیرین آب ترش و شیرین آب سیب ترش و شیرین  
آب ام و در ترش و شیرین بکند کچر و آب ولانه و آب رشک بکند نیم جزو با نلث آنها شکر سفید بقوام  
و بعضی کچر و آب انگور اضافه کرده اند شراب که دیگر که اصلاح معده ضعیف کند امر آن است  
ص آب سیب و بیه و کلاب بکند رطل شراب ریحانی شش رطل بقد سفید و رطل بقوام در  
شراب فحینه نوش سرعت انزال از ازل کند و معده ضعیف را قوت قوی دهد و رطوبات  
آزرا بر طرف کند شربتش درم تا پانزده درم ص آب انگور خام شش رطل شاقق باز و بکند در گل سر  
سعد کثیفه مشک بکند در صغره بکند دو درم زعفران بمرکی پشنت سانی بکند یک درم پشنت سانی  
منقال بچوشانند تا مثلثی آید صا کنند و استعمال نمایند شراب فحینه نوش معده را قوت دهد و فاضله انومی که در  
نافع باشد شربتش پانزده درم است ص کرفش پاد بیان بزره امینون پانچوازه صغره انجیر پانچ  
کشیزه فلفل در فلفل بکند در اریصنی بسل قرفه جوز بوا تخم سیاه بجزیره سعد زنجبیل بکند سه منقال  
جست الحیدر که بسیار نرم نموده باشد منقال ادویه جو کوب ادر شش رطل حصیر کور شیرین بچوشانند  
چند آنکه نلث برود و نلثان بماند و یاز بچوشانند تا نلث بچوشد و نلث بپزد شراب و پنج نافع حسیه  
و نفس الانصاف جزام و میضنه است رافع گرم معده و مد عرق ص نلث نفع بسیارند شراب بقد  
رطوبت و بلغم لزج را از معده شفاف کند و صاحب مزاج سرد را نافع باشد شربتش از پنجم تا ده درم باشد  
زنجبیل در اریصنی بکند پنجم بکند سه درم بقد فلفل ده درم و نیم و بعضی کس که کرده اند اجزا بکوبند  
در هفت رطل آب بچوشانند و صا کنند و پانچم بقد سفید بقوام آورند و نیم درم مشک سه درم داخل نموده بر نیم  
شراب الکاوی نیست آبله و حصه کثرت خن او صفر و شربا و جگره و غایه فارسی او افکاره اند را طبع که بکند  
بروشده با کثرت از اینها شامند بدهد از نر و توب نفع شود و بصلاح آورد مزاج را و با شتهای آورده مرض را

دین



و این ضعیف مدتها بود که در نقص آن بود ممکن نمیشد و درین یافتیم و در حین نیز بسیار سست فضا  
 دروای که مشهورست بود ای فاطمه رضی الله عنهما و در اینجا چاوی شهرت دارد عوض کاف غریبی  
 فارسی درین کاوی نامند و در هندوستان کپوره گویند درخش تا دو قدم شود و شدیدت بخت  
 و در خش مانند ورق خرما و ازان کوتا تر و پر خار و بغیر از سبزیهای دیگر ورق ندارد و گلش بیست  
 تمام دارد بگل خرما و بسیار شیدیهست بد خشکه عرب آنرا دم گویند برون روم و گلش بسیار خوشبو  
 اینکه درخت این از روم کوچکترست و در بلاد سرزمین خلیفان و در عربستان از کل و برک آن جمیل  
 میدانند و خشک می نمایند و سوان ایشان بر بالای صلی و صلی مرصع می پندند بسیار عزیزست و خا  
 در آن بلاد و این ضعیف این شربت است هم در روز دهم تب جدی بطنی که سنش دو سال و نیم بود و او  
 در همان شب تبش ساکن شد و بهوش آمد و غذا طلب کرده گفتم تا نان بدهند و در سیوم قریب بخت  
 داده آبله بر آورد و دیگر از این صبح زیر پیر نکر و صحت و سلامت گذشت ص کبیر ندیوب کاوی را میگویند  
 و قمرندی بکدی نیرطل : و ورق گل برع رطل : پس بنندی : و لاک مغول : بکدی چهار درم : بادیا : و پوست  
 بکدی درم در چهار رطل آب چیشاند تا بنیمه آید پس آب نارین : و خل الحرقه بکدی نیرطل : و جلاب قوم خیرطل  
 سازند و بقوام آورند شراب لکاوی دیگر فست امراض مذکوره را و دفع میکند ضرر و با و غم را نیز درم  
 صوب کوی : و عیدان الرزیا پنج : و بادیا : و فشره : و اصله بکدی نیرطل : قمرندی منقی از تخم کوی نیرطل : و زرد  
 منقوع غرطل : پس بنندی : و کس مغول منقی از چوب بکدی چهار درم : براده صندلین منقوع در چهار وزن آن آب کیشاند  
 خیساند پس چو شانند با نش نرم تا ربع بماند بماند و صفا کنند ز خرده کتانی و اضافه نمایند بر آن خل خرد و رطل  
 و آب نارین و شیرین : بکدی نیرطل : چو شانند با نش نرم و با شکر سفید بقوام آورند و در آخر کافو قمرندی  
 سایه بکدی نش نرم داخل کرده بجزند تا خوب مخلوط گردد شراب لکاوی دیگر یعنی نسیخه اول است بماند  
 تقاوی در اوزان فست آبله و حصه باد سرخ و ماشر و جمیع امراض دمویرا و سکن حرارت قوی و اخلاط محتمه  
 ایند کس بکدی نش نرم با و جهت قان حرارت جل و معده در دفع شکر عرق مننه اخلاط و نیکو کون بوی نان  
 کوزست شربش از در و متقال تا بکوی قیه و اطفال را بکشفال ص صوب کاوی نیکوب : و شاخ بادیان : و تخم آن



و پوست سنج آن و قند مندی منقی از تخم ولیف و عناب منقی بکند یکطل پهل سرخ نخل و صندل  
 کت منقی بکند چهار درم صندلین بکند ده درم یکیش از وز در چهار مثل آن آب نقوع سازند و بکند  
 تا برع رسد صاف کنند و باد و رطل سرکه و آب انارین بکند رطلی بچوشانند و بقوام آورند و باد و رطل  
 نبات چند جوش دهند و از سر آتش برداشته کافور و زعفران بکند سه درم سایند و در آن حل سازند  
 گاوزبان دل اوقوت دهد و سوداوی مزاج را نافع باشد و خفقان از ایل سازد و شربتیش تا دو  
 ص آب گوزبان تازه یکمن باشد قند سفید بچوشانند و کف بردارند و بقوام آورند و بست  
 گلاب در آن حل ساخته چند جوش دهند و اگر گوزبان تازه باشد پنجاه مثقال گوزبان خشک  
 بچوشانند در آب قدری گلاب و صاف کنند و با یکمن قند ترتیب کنند شراب گاوزبان  
 که در تقویت دل و از له عشتی و خفقان از اول قویتر باشد و بغایت مقوی باه و دل و دماغ بود  
 آن خمیشتال با کلاب و عرق بید مشک ص گوزبان بست مثقال بگل گاوزبان و مثقال بادرنجبویه  
 تراشه صندل و ورق گل سرخ بسینا لطیب باشند بکند سه مثقال مجموع در دو رطل آب و کلاب  
 بچوشانند پس بچوشانند و صاف کرده با یکطل قند قوام گیرند و کف بردارند و در آخر یکدرم زعفران  
 مشک و دو دانگ کافور اضافه نمایند شراب گوزبان دل اوقوت دهد و توخس و سواس ضعیف را نفع دهد  
 سودا و یراز ایل کند و محروران را نافع باشد ص گوزبان کیلانی ده مثقال پنجبیش خیمشال صندل  
 دو مثقال و نیم و ورق طلا ده عدد و ورق نقره پنجاه عدد و عجب شرب انگ شیم عرق بید مشک در دو رطل قند سفید  
 گاوزبان یکیش از وز در عرق نقوع کنند و بدستور سازند شراب گوزبان جهت تقویت قلب و توخس و سواس  
 نفعست ص گل گوزبان حل شتال بادرنجبویه بست مثقال جوشانند صاف نموده آب اباد و بست  
 شکر سفید بقوام آورند شراب کالنج در زمار را بر دوریک کرده و متان را پاک کنند شربتیش دو اوقیه با ما  
 نسبت ص کالنجی شتال در دو من آب پیزند و با یکمن قند بدستور شربتیش شراب کبر و البکر خیمشال  
 سینرا و قصبه یه و سرفه را شربتیش کویق با یکرم جرحه جرحه ص بکند پیس او شان سبز تازه را یکطل در آب  
 نقوع کنند پس بچوشانند و صاف کنند و با چهار رطل شکر محلول و نیمطل عسل صاف شربت پیزند شراب کبر

در دشت راناف باشد و کرده را قوت دهد و باه را برانگیزد شربت شرب وقت خواب بست درم شنبه  
 ص که شسته از سنگ ریزه و گل که شیرین باشد و از زمین که کمتر آب خورده باشد بگیرند و شیرین آنرا بپزند  
 و ریزه ریزه کرده در دیگ سنگ اندازند و در آب عذب یکین و سرش را یک یا گل مسک بگیرند چنانچه  
 بخار بر نیاید و آتش نرم تهی بپزند و مالند و صاف کنند و مثل آن غسل صاف اضافه کنند پس سبیل  
 و خویجان و دوار چینی و قرفل بکند یکدم و زعفران خردم در کسه کتانی نموده در آن اندازند و بپختند  
 میمالند و باز با قدری کلاب مالیده و فشرده داخل کنند و بقوام آورند و نگهدارند شراب کشوشما  
 نخست مرصفر اوین او پنجاه صفر ایکه شیشبا با آن یرقان و سوزش معده و جگر و سده و متباس  
 طبیعت و معالجه میشود آن نوجوانان در تابستان و هوای گرم و محروم از جان منتفع می شوند  
 از آن دفع بلغم می یابند و سیرج الا شربت شربش کبوقیه است باب سرد ص بند کشوش چهل درم  
 گل خشکه پنجم ششاهتره یکدست درم پنجاه و می بکاو زبان بند و رد عرقی بکده درم اولی عذاب است  
 یکصد دانه مجموع را یکشب در دوازده رطل آب گرم بخیسانند پس بچوشانند تا چهار رطل آب بماند و صاف  
 کنند و سی درم ترنجبین پاک که حل ساخته و خار و خاک آنرا گرفته باشند داخل آن کرده در سه رطل  
 سفید قوام آورند شراب لسان الثور بخوی دیگر که جعفر ابن خرازی جهت طفلی ساخته بود  
 که یرقان و قی صفر او حرارت بسیار و قی معده و فرغ و سهر و اعراض مایخی لیا با او بوده خوشک  
 مزاج و ضعیف البدن بود پس نفع کرد و شفا یافت بعون الله تعالی عز و جل شربتش هفت درم و نیم باب سرد  
 و اوق گاوزبان چهل درم پکثوت و گل خشکه یکدست درم زرد و شکامی در میان بخانی و در میان  
 یکده درم دره رطل آب گرم بخیسانند بدست و معمول پس بچوشانند و صاف کنند آنگاه که رطل آب نارترش  
 و یک رطل آب کاسنی مغلی مرق چهار رطل شکر سفید آتش بپزند و بگیرند قرفل و عود و صمغ و قاقه و جوز  
 و زعفران بکند یکدم حق کرده در کسه دوخته کرده چنانچه کمر مذکور شده ترتیب دهند شراب لسان الجمل  
 ناطع خون از گلو و بینی و طمشت و بواسیر شربت سی مثقال ص لسان الجمل سه سالم از عفت و ناست شوند آب  
 عذب پس بخرقه خشک کنند چنانچه اثری از خاک در آن نماند بکوبند و آتش را گرفته مرق سازند و با یک رطل قوام



شراب لیمو سرد و خشکست محده را قوت میدهد و شهوت طعام می آورد و مضمض را نیکو میکند و صفرا  
 دفع مینماید و قطع قی تشنگی و غثیان و خما میکند و خفقان را و صدراع گرم را سودمندست شربت شنبلیله  
 حص بگیرند آب لیموی عذابی بگیرند در دیگ سنگ بجوشانند و کف بردارند و با نیم من قند بقوام آورند  
 شراب مثلث آب انگور است که دو نعلت او بسوزد و یک نعلت بماند و منافع آن قریب است  
 بخمر مولد خون صالح و مقوی باضنه و موافق صاحبان آبله و حصه ذات الجنه ذات الصدر و عین  
 باه در سردان و انکار آن مضر محروران حص گویند عصاره انگور را بجوشانند که نصف رسد و بپزد  
 و چون سه حصه برود مثلث و برنج را میفنج نامند و بعضی میفنج و مثلث را یکی دانند شراب المذکر  
 بجهت ضیق النفس شربتش از یکوقیه تا دووقیه بآب گرم ص فراسیون چهل درم با ارسنه اصل السون  
 موصوف بزوفایا بس بودنچ یکدست درم پو ست بیخ بادیان پد کرفش یکد درم درم پمزه  
 متشده و مغز حب الصنوبر حله بادیان انیسون یکد پنجد درم قرفه پسته یکد درم  
 مویز منقی صد درم پد عنب صد درم پد انجیر بست درم در بست چهار رطل آب گرم شده را حرارت  
 یکیش از و زنجبیل ساندین بجوشانند تا رطل بماند و برهم مالید کف کرده با دو رطل عسل صفا و یک رطل فین شکری  
 گرفته بقوام آورند و یکد درم عطر آسیاده در آن میزد شراب المذکر بجهت ضیق النفس سرد قدیم و در بوته  
 و نیم ص اسن اصل لوس موصوف پرسیاوشان پد چوب خطی سفید پکل نفشه یکد شد درم فراسیون درم  
 یک چهار درم اسطوخودوس انیسون یکد درم مویز منقی و اوقیه پد انجیر شده کاوز بان بخورم تخم خار  
 یکد درم پکل پمزه پانزده عدیه شکر سفید و رطل شرب انگور بخل بقوام آورند شراب المذکر کا کافر  
 که فحست امراض مکرر و معدسه آنها را و پسرز و ستقا و امراض سوداوی را و مقوی اعضای بدنست  
 و خواص بسیار دارد شربتش یک اوقیه یا یکوقیه شراب در حص آب هند با می کف نشه صد درم آب بادیان  
 کف گرفته و کلاب و آب نار شیرین و دترش و آب کاوز بان و آب ریون و پد پلغره یکد درم  
 تخم خارین پد و حله یکد و یکد نیم اوقیه پد زرشک یکوقیه آب به به سبب و امروده و حاض و ترنج یکد  
 سی درم پد الطراف چهار درم پد لک منقی سرد درم تخم کشوث عراقی مثقال بجوشانند آب شربت ناله پد پس شربت

در این

و ترنجبین به یکدیگر بستند و در طبل بعد از آنکه اوویه را صاف کرده باشند بقوام آورند و چون  
 نزدیک شود که سرد گردد و این ادویه ساینده را در آن آمیزند و یونیدنی کثیفال بجز اونی و ولا جور و تخم  
 و عود قاقلی به یکدیگر در بحریر خام محرق و در نسخه دیگر مقرض و مر و ارید یکدیگر و تخم ریحان و بادرنجبویه به یکدیگر کثیفال  
 طباشیر و شقال و کافور قریصوری بخردم به خوب مخلوط نمایند شراب الحراق که بسیار فحشست سود مند است  
 شتریش تا کیویه و نیم ص اقیمون قریطی صدره و افستین رومی به کل نبشته به یکدیگر بخواه درم به هلیله بندی می  
 فودنج نبری بست درم به مغز فلوس پنجاه شنبه درم در بست رطل آب نقوع کنند کیشانه و زگیل شانه  
 تا ثلث آن بماند و با هفت رطل شراب و در تازه بقوام آورند شراب مزخوش تهیای بلغمی  
 و امراض رطوبی را زایل کند باذن الله تعالی شتریش بخردم تازه درم ص مرزنگوش تا با بونه یا ذغره  
 عاقر قضا به یکدیگر در آب بدستور خوب ساینده و جو شاینده و صاف کرد باسی درم عمل بزند شراب  
 میسوط یعنی کسی که چوب زده شند هر گاه در قی افتد و فم معده او ضعیف شود شتریش ده درم آب  
 سرد کرده جرع جرع بموشند ص آب به آب سیب و آب انارین به یکدیگر رطل آب لیموی  
 و نارنج به یکدیگر رطل کلاب یک رطل به همه را با هم آمیخته بچوشانند و با یک رطل قند بقوام آورند و مثل آن گلاب و عود  
 و سکنجبین یکدیگر در پوست بیرون بسته درم به صطک بخردم ساینده آن یا مینند شراب مسهل از مردم میسر  
 و بلغمی امراض بارده و ضعف معده و دماغ و قیحه سده و امراض سوداوی فحشست شتریش ده شقال ص  
 سناکی بیگل سرخ به یکدیگر شقال نبشته به شقال بترند به غالیقون به فستین به یکدیگر بختقال پکوش و اسطوخودوس  
 مصطک به یکدیگر شقال به سنبل الطیب و شقال به عناب به پستان به یکدیگر اندر چهار صده شقال آب کیشانه  
 بخویسانند پس بچوشانند تا صده شقال بماند و با صده پنجاه شقال شکر و ترنجبین با المنا صده بقوام آورند شراب  
 تهیای بلغمی که شند زایل کند معده را قوت دهد و امراض بارده را نفع کند و میرا از اسهولت عظیم کند شتریش درم تا پنجاه  
 با کلاب ص عمل و قند به یکدیگر در دو سن آب بچوشانند و کفش گرفته بقوام آورند و در آخر خشک شافق و عطران  
 به یکدیگر شقال نرم ساینده اضافه کنند و تیر بزند تا مخلوط و مزخوش شراب مغسولی شراب ثلث است شراب مفصل  
 مفصل بلغمی و استرغای اخصار را سود دهد و سهیل بلغم و رطوبات لریج باشد شتریش بلوقیه ص پوست بیج که در کوش





مفروض سازند بعد از آنکه بکباب سوده باشند و اگر میاه فواکه بهم رسد شکر را چهار رطل کنند شراب مبرج  
 صایران و سرد مزاجان را موافق باشد و معده و گرده و او عیبه منی را گرم کند و حافظه را قوت دهد و باه را  
 برانگیزد و نیان را بر طرف کند و اشتها های طعام پدید آورد و رخساره برافزورد و سرخ کند شترتیش نسبت  
 با کباب در وقت خواب بنوشند و باید معده خالی باشد ص مویز سیاه قمر به رطل آب یک بشویند و  
 کیزه کنند و در ده من آب یکشان روز بخویسانند و باز تخم آب اضافه آن کنند و در پاتلیکه کرد  
 باتش نرم است که چو شانند تا مهر اشود پس از کر باس یک کیزه صاف نمایند و بگذارند که ته نشین شود  
 و مکر از کر باس بگذرانند که خوب صاف نشود پس در یک کنند و باتش نرم جوش دهند و کف درازند  
 بعد از آن قرقل و و سبیل و و دار چینی و کباب چینی و بجز بوا و بیاسه بکنند و بصطکه بکند سه درم  
 در صره بسته در یک افکنند و در آخر یک درم شکر سوده با آن بیامیزند و بچند اند شراب ملائکه  
 شراب راسن است شراب میبیه لغت فارسی است یعنی شراب دبه معده را قوت دهد و قوی فوا  
 را باز دارد و خداوند در دگر را سود دارد در شترتیش سی درم ص کیزه ند آب به ترش و من شراب  
 که نه خوشبوی است من باتش نرم با هم چو شانند و کف بردارند و چرخش کر یا غسل داخل آن کرده بوم  
 آرد و اگر قویتر خواهند بنجیل بصطکه یا قفلتین در او چینی بکند چهار درم و قرقل زعفران یک درم  
 فخر کرده در یک اندازند و چون تمییب بقوام رسد در آورده و باز بکباب مالید در آن یزند و میخدرم  
 اضافه کنند شراب میسوسن این نیز لغت فارسی است یعنی شراب سوسن و دت معده و ضعف  
 وضعف جگر و غشی که بسبب استفراغ مفرد باشد و جوع البقر و اسهال قوی و خروج دم وضعف ریه  
 سودمند است شترتیش نسبت درم ماسی درم ص کیزه نکل سوسن چهل عدد و مراد گل سوسن سفید بتانی است  
 اطرافش را بیدازند و باز ویش میانش درم مالند پس قطه و قرقل و و قصب الزریه و واسان و همه بیکو  
 سینل و بصطکه بکند و درم پنک اندرانی و سیلخه نکوبت بکند سه درم و عود بلبلان کوفته چهار درم زعفران  
 مشک بکند و در انگ و روغن بلبلان بیازیت یک درم نیم و مثلث چهار من در شیشه کنند و سرش را حکم تیره را  
 هند که باوشال بوزد بعد از شش ماه بردارند شراب میخدرم عربی از میخدرم فارسی است یعنی بعربی عقید العنب



نامند در دویم گرم و در اول خشک محکم باه و طین طبع و موافق سینه و شش و آبله و حصه و مقوی باطن  
 و معده اما ناخفت و مضر و رین و اکثران مولد صفراوی غلیظ مصلحش آب فوکه سرد و ترش  
 دو شتاب انگوری است ص آب انگور را بچوشانند تا زیاده از دو نعلت بچوشد و غلیظ گردد و بعضی  
 میگیرند آب انگور سفید شیرین بیدانه را در پاتیله میکنند و میچوشانند و کف بر میدارند تا مثلان رفت  
 ثلث باشد شربت میخ میخ ماز بر میخ است که در مدبر آن پسیل بجز بواه و قفل و امثال آن اضافی  
 باشد شربت نارنج تشنگی و لبب ابشانند و تسکین غلبه صفرا کنند و شتها آورد و صفراوی ابله  
 و محرور از افعی کند و خمار را دفع سازد و قوی را قطع نماید و صداع را از ایل کند و ماغ را قوت بخشد  
 حار را بر طرف کند شربت کبوتر نیم ص بکیند آب نارنج و در دیک سنگ بچوشانند تا به نیمه بماند  
 بوزن آن قند داخل کرده شربت پزند شربت کس گرم است ضیق النفس و بور اسودد  
 کیوقیه ص برگ کس سالم از عفونت را کوفته ربع طل کشا زور در آب گرم بچوشانند و با شربت  
 و صا کنند و با کبوتر و عسل بقوام آوردند شربت المغنص فحش فنیان و تنوع و فواخ خضر  
 شربت کبوتر نیم ص نعنای تازه یکطل در سه طل آب پزند تا به نیمه بماند صاف کنند و با یکطل سفید بقوام  
 آوردند شربت نعنای بجهت تحریک شتهای عظیم فحش و تقویه معده میکند از اخلاط سوخته و قوی  
 و فوین نماید و بر اثر ادویه با سید است در سرعت اثرات قوی دارد اجزا با عسل نجیب ص آب نعنای  
 سرخ بکست شتال شب میانی کینقال نزم ساینده با نو شتال خمیر مایه در هر دو و سیت است  
 پس صاف نموده شتال عسل بقوام آوردند شربت نیلوفر سرد ترست صداع حار و تبهای حاره و سرد  
 الجنب ذات الریه را نافع باشد و خشونت سینه را فایز و دل اوت بد تشنگی را ساکن کند بچوشد  
 شده باشد از حرارت ایل کند و طبع را نرم دارد و این همه خاصیت در نیلوفر در معطر کرمان شامی است  
 و در نیلوفر کبود این خواص کمتر و سفید را کم و ضعیف است شربت کبوتر نیم ص کل نیلوفر تازه در  
 طل آب بچوشانند و با کبوتر بقوام آوردند و یا از خشک شربت پزند شربت در اوج ضعف معده و خفقان  
 سودد و فرج آورد شربت کبوتر نیم ص یک نرغ تازه از گرد و غبار شسته پاک کرده چناه و ورق در شربت

باز

با شراب جمهری هفت و بگذارند و در ظل غسل اضافه نموده بدستور بسازند شراب و مکر رحمت  
 صفراوی محرقه و مطبوقه و لیغوریا و انقیالیوس امفی باشد و تشنگی بشناسد و سهل صفر بود اگر پنجشنبه  
 صفر و بلغم را براند شرابش سی رم در آبیکه از بخ و برف سرد کرده باشند و الا محض آورد و هر بار که آب بخ  
 و برف میاشناسد حاجت برانگیز اند ص ر ق کل یکرطل در ده رطل آب چو شانند شیهت طل میاند مالید  
 صاف کرده بایکن قند بقوام آورد و چون خواهند که قویتر شود تا هفت مرتبه ورق گل را بهمان آب چو  
 و چون سفید شود بیشترند و در اندازند و دیگر گل بنیله پیش بایکن قند بقوام آورد شراب در مکر  
 از گل خشک دیگر که همان نفع دهد و در اسهال قوی بود شرابش چهل درم باده درم سنجی پانسیخ  
 گل سرخ خشک یکرطل در چهار رطل آب صاف طخ کنند نوعی که سرد یک بسته باشد و بخار آن بر نیاید چندانکه برع  
 از آتش فرو گیرند و بست مالیده و صاف کرده بایک رطل قند شراب پزند شراب پلیله زرد تهیای  
 و اوج مفاصل گرم را سود دهد و صفر براند و طبع را نرم دارد ص پوست پلیله زرد ده دانگ جویوب  
 نموده در ظرف شیشه کنند و قدری آب بر سر آن کنند و سه روز در آفتاب بپزند صاف کنند و ده دان  
 دیگر را جویوب نموده در آن اندازند و سه روز دیگر بگذارند تا سه مرتبه با قدری آب و بعد از نه روز  
 برداشته صاف کنند و با صد و پنجاه مثقال ترنجبین پاک بقوام آورد شراب پلیون  
 شان را از ریگ پاک کند و باه را قوت دهد شرابش پنجم مثقال ص پلیون سی مثقال در دو سر کن  
 و با نیم قند بقوام آورد شراب هندی جهت در کوفت و رحم و جگر و معده و درم سپرز و عرق النساء  
 و نفث لدم و ربو و فواق و خفقان و قرطاحا و تهیای آیره و گزیدن هوام و درد کمر و مفاصل سفید است  
 شرابش از ده مثقال تابست مثقال ص انجیر زرد پادیاں یکصد و پنجاه مثقال بکینا زرد سه زن  
 قنوع سازند پس چو شانند تا بثلث رسد بعد از آن صاف نمایند و با شیره گل سرخ تازه سصد مثقال و صد  
 مثقال قند بقوام آورد و صد و پنجاه مثقال ریوچینی که بکلاب تر کرده باشند و به پانزده مثقال عرو  
 گا و جرب کرده باشند در آن داخل کنند شراب که فواق و قوی و غشای را بر طرف سازد و معده را قوی  
 شرابش پنجم مثقال ص زیره کرمانی پانسیون پودنه بکنند یکصد و درم نعل خشک صغره پادیاں به  
 تا پنجاه



بکدری بدستور با نیم من قند بقوام آورند شراب دیگر که همان نفع دهنده است ه درم بگلکلاب میسوزند ص کون : انیسون : سعدی : سنبل : پوست بیرون پسته : ورق گل سرخ : بکدری بچند درم نیم قند شراب آب بچوشانند و با یک رطل میسوزند بقوام آورند شراب که اداریض کند و بچهره را میندازد شربتش با زرد درم باب گرم ص فودنج خوشی : دارچینی : انیسون : رومی : ابل : سیلخه : اسارون : میخک : بزم : بزم : بزم : انیسون : بکدری درم : یکیشاز و زنجبیل ص صاف کنند و با قند و عسل بقوام آورند شراب که صاحب آبله را سودمند بود و زود روز کند جمله کیشرت ص انجیر رسیده سی نرم : مویز نینانه درم : بادیان سه درم : در یکین در نیم آب بزند و صاف کنند و بقوام آورند شراب که نفث الدم را سودمند بود و تهایی گرم را سودمند بود ص آب خیاره و میندوانه : و کلاب : بکدری رطل : صابون نیم رطل : امر و خشک ربع رطل ص صاف نموده با نش نرم چوشانند تا نصف بماند مگر ص صاف کنند با یک رطل قند بقوام آورند چون سرد شود که با باد و شادنج حدسی : و طباشیر : بکدری نیم درم سودده در شربت میسوزند و درم میسازند شراب که معده را قوت دهد و بلغم را دفع کند و قوی را با زرد در شربتش کوفیه ص زیره کرمانی چهار درم : مصطکی سه درم : انار دانه است نرم : نفع تازه بچ شلخ : سوسای مصطکی ص در چهار رطل آب طبع کنند تا یک رطل بماند ص صاف نموده با نیم رطل قند بقوام آورند شراب که بغایت معده باشد و طعام را هضم کند و بوی دمان را خوش کند و پیران و ضعیفان که معده ایشان در وضعیف باشد سودده شربتش تا پنج درم باشد ص پوست ترنج زده درم : زنجبیل ساج : قاقلیه : قرنجشک : و زرد بکدری و منتقال : قرنفل : مصطکی : سنبل الطیب : بجز بوا : بکدری درم : و عود هندی هفت درم اجزا را بکوبند در کیسه فراحی کنند و در سه من کلاب بپزند و صاف کرده با دو من عسل و یک من قند بقوام آورند و در رطل خشک سوخته : و یک منتقال زعفران ساییده داخل کنند و در هم آمیزند شراب که ضعیفی دل و دماغ را سودده و درم و منتقال المزاج را نافع بود شربتش ه درم بود ص گل کاو زبان : بادرنجبویه : سطوخودسن : گل کاو صندل سفید : بکدری درم : عود هندی یک درم : قرنفل : پوست بلبله کابلی : آمله : بکدری درم : بادرنجبویه : سنبل الطیب : درم : مویز نینانه نیم رطل : قند سفید یک رطل اجزا را بکوبند در چهار رطل آب بچوشانند

ن



طبخ نمایند و بایکین قند بقوام آورند شراب که قوی و غنی از قطع کند و بلغم را دفع کند ص زیره سفید  
چهار درم پسته یک سه درم پانزده تریسبت درم پسته و نفع عده بکده شاخ در چهار رطل آب  
بجوشانند و با سه رطل شکر بقوام آورند شراب که امراض سوداوی و مالچولی را نافع بود و رقیق  
اسهال سودا کند شربتش ده درم و آنقدر بقیه ای که پنج شش مجلس اجابت کند ص تخم کاسنی پخته  
بادرنجویه بکده درم پانزده زبان سه درم بادرنجویه بهفت درم و نیم پانزده ایرساده درم و نیم اصل السوس  
بچهره بادیان پسیق خستقی اللون بکده درم ادویه را کوفته در آب صاف بخورسانند و صاف  
کنند و کلاب آب سیب شیرین بکند نیم رطل اضافه نمایند و بایک رطل قند بقوام آورند و نیم شقال عصاره  
و دودانگ مشک خربق سیاه محموده بکند یک درم اضافه نمایند شراب که تهیای کهنه را نافع باشد و  
مزاجها را سودمند بود قدر شربتش پنج درم است ص شربت شسته ترنجبین بکده درم پانزده شیز  
سبز شکله آب بر شیرین و آب سیب بکده است درم همه را در قدری آب جوش داده صاف نمود  
بالتش ملایم بقوام آورند و در آخر یک درم محموده سوده و یکدانگ کافور بدان حل کنند شراب که نفع  
وقی و غشیان و فواق اسهال را شربتش دو اوقیه ص بگیرند آب انار ترش و شیرین او پوست لادن باز  
و کوبند را من سنگ یا شخم آن و بیشترند و آب انار کوفته صاف کنند و بجوشانند تا نیمه آید پس بوزن نیمی  
نیم رطل صاف و نیم رطل آب نفع شربت پزند شراب که فواق را بنشانند خاصه فواقی که بعد از طعام  
واقع شود ص زیره کرمانی پودنه انیسون بکند بکده درم پانزده و من آب نفع شانه نیمه یک صاف کنند  
و در هر دو بچوشند شراب میل کمر کمر و خمیازه را کوفته باب انار شیرین و مثال آن بیشترند شراب که بضعف  
معدده و عرق که با پوست طبع و حرارت مزاج باشد فایده دهد و هم یک شربت است ص سفید و شقال  
کلیس چهار شقال قند سفیدی ده شقال ترنجبین شقال عصاره شقال بقوام آورند شراب که پانزده  
و زردین فحیست و کرب و خفقان را زایل کند و غشیا را بر طرف سازد و اشتها را بر انگیزد شربتش یک اوقیه  
ص آب رشک آب سیب شیرین بکده ص شقال آب لیمو آب ترنج بکده ص شقال آب لیمو  
بقوام آورند و آید که آب ترنج حل کرده باشد مقدار شش شقال اضافه آن کنند و گویند در صورت قایم مقام



ترباق فاروق است شراب که جهت اسهال و زرق الامعا مجرب است چون با سفوف قابضه بخورند  
 ص آب به پوسید و او رو به یکدیگر طبل و سی مثقال حب آس ادران خوبسایند و جوشانند تا بپزند  
 پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر اسهال بلغی باشد در وقت جوشانیدن عود هندی پسند مطب  
 مصطکی بسک از هر یک سه مثقال در پارچه پنبه دران جوشانند شربت بغش شین مجرب و سکون را در  
 و فتح موصوفه قدرتنا اول در او را گویند یعنی قدر خوراکی آن شعیر محمص جو و خود بیشتر را گویند که با هم  
 شتاق قمر باوشلجم مر باد باب الیم در صفت مری گفته شود انشاء الله تعالی معمول بغش شین و غیر  
 شمرست در باب فون مذکور خواهد شد شلیشیا چون صاحب عصر دانش سهو کرده بود مجرب باشد بل  
 کرده و در رشته نوشته بیون الله الحکیم ابحلیل شوموم دو امانیکه بویند چه تر باشد و چه خشک بجهت  
 دماغ مغز و مصلح فساد و عفونت فاسد و مقوی است بمضری و شرط است که ادویه کوفته و خنجر  
 چون غبار داخل گلاب یا سرکه یا چیزی دیگر همچنان خشک در پیش بینی دارند و بوی آریا لاکتند تا  
 بدماغ رسد و چنان کنند که رایحه آن بحلق برسد یعنی ششام رایحه اول باید از راه دماغ بیرون  
 و بار ششام نمایند متوالی و پی در پی تا دو ساعت بیشتر و هر چه بیشتر باشد بهتر است و مکرر باشد  
 شده که مریض به تها در پنج بیداری و تب و کرسنگی و عطش مستلابوده و بیخ دوایی علاج نیاید  
 و در یک ساعت کمتر از آن بشوموم و عطوس صحت یافته و این علاجی است بزرگ از خواص دفع بلغم  
 آن غافل بناید همیشه در مرضی منظور نظر دارند و چون ضرر شود تا مل نکنند زیرا که حفظ دماغ بر هر گشت  
 چه در صحت و چه در مرض اگر در حال صحت هم شوموم را استعمال کنند باعث قوت مانع مواد فاسده  
 از چشم و گوش و سبل منع میکنند بخارات متصاعده را از دماغ و منبکد ار که مواد رطوبتی در دماغ جمع شود  
 و باعث صرع و سکات و فالج و اختلاج و باقی امراض دماغی گردد و بلیات سیار و انشاء الله حکم شوموم که  
 ام الصیبا و صرع را فایده کثیر دارد و جزو است ص عود فادانیا و چند بیتره و کاه و دانگ آب زنجوش حل کنند  
 شوموم که خواب آید و دماغ را قوت دهد جز این نیست ص کل شله همزه و بیخ قلع به عهران شربت یکدیگر  
 بندرم با جزا را ساید آب زنجوش شوموم که دماغ را خشک سازد و صدمه گرم را نافع باشد با جزایش چنان

در بار



ص آب برک کاهو بن و خیار بن و کلاب بن و صندل بن یکد جز و در شیشه کرد و بویند شمووم که دماغها تنگی  
 اف باشد و تری بخشد اجزایش هشت است ص آب خیار بن و آب کشینز بن و آب سیب بن و کلاب بن و کاهو  
 بن و کل بن و فرفره بن و خبازی بن و خ تفاح بن یکد قدری در شیشه کنند و بویند شمووم که دماغ را قوت بد خواب آورد  
 اجزای سه جز و هشت ص تخم کاهو بن و خخاش بن و کشینز بن شمووم که زکام را در ساعت نفع کند و ناس  
 و جاذب رطوبات گرم و سرد آن باشد و چون عقیق کزیده بآب دمان تر کرده بوید در آرزو  
 کند از بدن بطریق رُغاف در لحظه در و ساکن گردد ص نوشادرنه نوره نوره نوره نوره نوره نوره نوره نوره  
 یکد رست ریخته بآب دمان تر کند و بویند شمووم که زکام و نزله را از ایل کند اجزای سه جز و هشت ص  
 نخعیل یک مثقال و نیم نشونیز بوداده و نوشادرنه یکد یک مثقال سرکه مقدار که مخلوط شود شمووم که سرسام  
 گرم را سود دهد اجزای پنجست ص آب سیب بن و امروده و کلاب بن و صندل بن و کافور بن یکد قدر  
 شمووم که سرسام گرم و صداع را از ایل کند و دماغ را قوت بد اجزای پنجست ص سرکه بن و کلاب بن و کافور  
 بن و صندل بن و آب کشینز بن یکد قدری در هم آمیزند شمووم که سرسام گرم و صداع گرم و تهیای تنگی  
 نافع بود و منع کند بخار را از دماغ اجزایش هشت ص آب سور نامزه و آب کشینز بن و آب سیب  
 بن و کلاب بن و صندل بن و کافور بن با تسویه شمووم که صداع گرم را نافع باشد و منع عفوونت بکند ص  
 صندل سفید بن و کشینز بن یکد نیم ساینده با کلاب بن سرکه بویند شمووم که صداع را نفع کند بخار آورد  
 اجزای پنجست ص تخم کل بن و خ تفاح بن یکد یک مثقال بن و افیون بن و زعفران بن یکد دو دانگ بن کافور یکد قدر  
 و نیمه در آب کاهو بامیزند شمووم که صداع سرد و فراموشی را سود دهد اجزایش هشت ص جز بوداده  
 مرزنجوش بن و فلفل بن یکد یکد گرم بن بسیار بن پودنه کوهی بن یکد دو درم بن آب سیب بن ششدرم که صداع  
 سرد را فایده دهد و دماغ را گرم کند و بسیاری خواب نطبعی را از ایل سازد اجزایش هشت ص لادن  
 قیصوم بن مرزنجوش بن یکد یکد گرم بن زعفران بن خدرم بن عینر شهب بن و دانگ بن فلاح بن و خرد درم کوفته و نیمه  
 در لته بن بندند و بویند شمووم که صرع را سود دهد اجزای چهارست ص سداب بن مرزنجوش بن شنبه  
 کوهی بن یکد جز و نیمه مایده ساینده بویند شمووم که سرد دماغ بکشد و زکام گرفته را و کند اجزای چهارست ص



شونیز بوداده چو جنید ستره عود فادانایه عود هندی پیبوند شمووم که رطوبت بسیار زینین برود و کما  
 را سودد بد بر عاف ما، اصف چون دوسه روز پیوند صل بندال که دو آست هندی غور میسکند  
 جوز الماشل و در کوهستان دارالملک کابل بسیار است او راق نباتش زندانه دار دباخارهای ریزه کوه  
 پیبوند و اگر چو شانند و سعو ط کنند دیگر تبه کفایت میکند شمووم که چون مکر پیبوند پیوش میکند صل  
 و ایفون پمسادی در ظرف کرده آفتقدار آب که چهار انگشت از آن بگذرد کیفیت در زبل فرس زدن  
 کنند تا متعفن شود آنگاه بخور و در آقاب هندی صاف نموده پیبوند شویط را بقیع شین و کس و  
 و سکون تختانی و فتح طار ممله باراه ممله یعنی خلاص کننده بزرگ بلغت بی نانی و بتنازی مخلص الک  
 در باب میم ذکر شود انشا الله تعالی شور با چرم شین و او و جمول دراه ممله با موصده و الف شویط  
 که از گوشت و نمک آب سازند شیاف کبسر شین مجربه با تختانی و الف در و مای مرکب باشد بر کوه  
 و بعضی بزرگ بمقدار انگشت وسطی و قومی برابر شش انگشت مضموم صاحبش میکنند و آنچه ایفون است  
 برابرخته نغزها و سنج که از راه دبر استعمال میکنند و مخصوص بعین را کویکتر میسازند و لوله میکنند و غیر  
 کویکتر و بزرگتر می برند و برخی بلند چنانچه بدست گرفته شود و بر روی سنگ کالیات ساندند  
 و در چشم میکنند یا تقطیر میکنند قاعده ترکیب اصل ترکیب دار و مای شمش است که طبعیت بدانند که مقصود از  
 چیست و منفعتش در آن با چینه است یا آنچه بخار آید تر و با منفعت باشد بیشتر کند و مصلح آنرا کتر و بدست  
 آن چقدر است که کیفیت فومی تیز دارد چون رنگار و زرخ مقدارش با اندازه مصلحت کند و آنچه از به صلاح  
 بیشتر کند تیزی و کثرت آنرا بشکند اگر کیفیت آن بد آن جنس است چون توتیا و شادنج مقدار آنرا بیشتر کند و کثرت  
 ضعیف کند و آنچه تیزی حدت نه از چو آن سفید لاج آبار مقدار آنرا نیز بیشتر کند و صمغ و کیترا که نفع بسیار  
 کمتر کند و کیترا و حلیت در شیاف است تا تر و بیشتر کند زیرا که در شیاف مراتب مختلف است و فعل در  
 قویست فایده آب باران آب غوره و بادیان مساق و بلیله و مرزنجوش بهای است که قوت در آن زیاد  
 و باید و اما از چند نوبت به آن کنند باز خشک کنند و مکر کنند تا قوت سرد و پدید آید خصوصاً در  
 آنست که دار و مارا بقر چشم رساند و اندرون طبقات آن ایفون بجهت محافظت از دست لاقون

باید در دای



باید دوامی نوازده و پاکیزه و بیخشن بهم رسانند و آنچه کوفتنی در ناول آن بنین کوبند جدا جدا و دو و او را با هم بکنند  
 زیرا که زود کوفته میشود از قوت سیکردن و باقی میسوزد و کینه نوبوزن است بعد از کوفتن با سیاه پستی  
 تمام و آنچه را مغسول میکنند برستوریکه در مقدمه ایراد یافته بسایند و بشویند و خشک سازند پس در نوز  
 با روویه دیگر در سنگ سماق بسایند تا با هم مزوج شود انگاه آب چکانند قطره قطره و میسایند تا هموار  
 پس لوبک کنند و شیاف سازند تا بمقراض بریند بطریق که قنادان شایسته را قطع میکنند کویکتر و با تر  
 در ریشته غریب نهند و زیر و بالیش را با پارچه نازکی بپوشند و در سایه نهند تا خشک شود انگاه بردارند  
 و در ریشته که سرش انجم بسته باشند نگاهدارند احتیاج اوقات کیمب فصل بهار بهتر و موافق شب  
 و آنچه آب غوره و بادیان و امثال آن مدبر و پرورده کنند در آخر فصل بهار نیکو تر آید احتیاج را نغذیه  
 باید دانست که علاج کلی در همه امراض چشم قطع ماده سست و تلطیف غذا و تعدیل طبیعت احتیاج چنانچه  
 مذکور شد و چون رمدا از غلبه دم باشد ضروره عدس یا ماش و روغن بادام و نان باب غوره فرمایند و رب سیاه  
 و انار ترش و اگر از صفرا باشد غذای مذکور و اسفنج با تر بنهدی و چاشنی آن فکند کنند و برک خرقه یاد  
 که روغن بادام یا کاک و چاشنی آن آب لیمو مناسب است اند و حکیم لیب و کمال ادیب زرین دست  
 ترشی را مطلقا منع فرموده است اگر از بلغم و سودا باشد خود آب بازیره و ماش و گوشت چوپرن مرغ  
 یا دراج و اسفند یا چخته و مسکه گاو بانان و کمر و در رمدا شترانی که در و اسفنج و ترنا و چیزهای سرد  
 و آب غوره و زرشک فرموده اند و از اطعمه صفراوی حذر کنند خصوصا گوشت و شیرینی و چیزهای  
 تیز و شور و معمول اطباء این زمان شور با برنج است یا اسفنج تدبیر فصد در رمدا بلجمه در انواع  
 فصد کنند مگر در قسم سوداوی بحسب قوت و سن و وقت بحسب قلت و کثرت مگر اگر قوی باشد  
 بردارند بخصوص اگر جوان قوی باشد خون بیشتر گیرد و اگر پیر یا کهنل کمتر و اگر مد قوی باشد و مرود ضعیف  
 کم بردارد و یکبار بر نردار و بل چند دفعه هر مرتبه قدری گیرند و اگر مد قوی باشد و خون صفرا با هم بود با صفرا  
 صرف باشد پس از فصد یک هفته مسهل دهند و زرین دست گوید که من از نمودم فصد بلسلیق اگر کفغ بلغم بکنند  
 از برای آنکه جذب میکند بسوی اسفل و باید فصل از آن دست شسته و در آن چشم زیاده با و اگر دوباره احتیاج



افترقیقال بکشاید تا ماده از نفس عضو برداشته شود و جذب کند و اگر ضرر شود روز دوم و سوم فصد  
 کنند و گفته اند که در جلد رمد استفرغ خلط غالب بفضده مهبل و حقه میکنند تا مادامیکه بشود و در  
 چشم نکشند تدبیر شراب مهبل در روز باید بعد از فصد منضج دهند چند روز و بعد از آن مهبل صفا  
 دهند اگر ماده صفراوی باشد یا مرکب از خون و صفرا پس نقوع ملیده زرد و بنفشه و قمر مندی آوینی  
 و خیار شنبه و سرخشت و ترنجبین و غیر اینها و در بلغمی مهبل بلغم و بعد از فصد تمام قرص بنفشه و قبل از فصد  
 ضرر عظیم دارد و حب شب بسیار سودمند است و در سوداوی بحب اقیقون استفرغ نمایند در مد  
 مرکب علاجش شکل باشد و باید بفضده مهبل تدبیر لطیف فرای با صواب فرمایند هر که در  
 در هوای گرم و تابستان زود صحت یابد و در شهر گرم همچین در زستان هوای سرد و بلاد سرد  
 دیر ماند و خول حمام انواع مده را به کند در آخر و در اول ضرر دارد و نافع باشد بخصوص در زستان  
 و هوای سرد نافع باشد و در مد چون دیر ماند و کهنه شود معالجهش شکل کرد باید بزودی علاج کنند تا  
 جایز نماند تدبیر بر پیچ و حبست که بر میز کنند از طعامهای غلیظ و از شراب و جماع و بهشته شبها و شیرین  
 و گوشت و خرمالو و پیچ و مویر عظیم ضرر دارد و خلط و حده باشد و آب بسیار که بخورد و حده کنند از تخم کرفس  
 گفتن و بانگ داشتن و گریبان تنگ بستن و بر بالای چشم خنقن موی کردن حضرت مخدر را بسیار  
 کم استعمال کنند مگر در حالت ضرورت که بادوای دیگر باشد در وقت شدت و چون بسیار در چشم کشند از آن  
 سر می کشند چشم را تا یک کند چنانچه دیگر معالجه نشود و هرگز بحال نباید جالینوس گوید که بسیار گسار باید که  
 و ششوی بر باد داده اند از چیزهای مخدر چون افیون حضرت مخدر از آنجا نوم است حضرت مخدر در  
 گوید که خوردن آن و پیاز و گندنا و همه مخرات حضرت سیاض البیض است که در امراض کان حجاب  
 در وی مد باشد آخر که کشف است آنکه خدر آورد و مسام ظاهر را بنده کند پس او در طبقات چشم حجاب طبی  
 محبس گردد و از تحلیل باز دارد و بخارات ملذ و بیشک قرصه و بنره و تولد که غلیظ است بن دقیقه خافل شود و علاج  
 در دو چشم اولاً باید سبب در چشم دانسته شود که از چه سبب از چه خلط است بحلاج سبب مشغول شود تا سبب و زوال آن  
 و نیار آمد تا هفت روز و در اول بیشتر دختران بسیار در چشم بپوشند و باید از آن جوان و تندرست باشد



ویا روزی نباشد و کهن شیر نباشد و چیر سی تیز و تند و گرم و سوزنده نخورده باشد و آنچه در در آرام دهد  
 چون سفیده بشروط مذکور و لعاب بیدانه و بذر قوطنا و لعاب بالنگونیرا که چشم عضو است که در در  
 قبول کند و در ابتدای در در سح دوایی جایز نیست بجز از فصد و مسهل و ذر و شالیند بسیار نافع و بجز  
 انواع در در ابی تشخیص در ابتدا و انتها و گفته اند که در خانه تاریک نشینند و حذر نمایند از جایهای روشن  
 خصوصا خانهای چکاری حتی فروش و بستر سفید نباشد سیاه یا کبود یا سرمه رنگ باشد و دستارچه  
 که چشم می بندند و آنچه چشم را بدان پاک میکنند باید سبز باشد یا کبود و بر بستر بخوابند و مخدره را بلند کنند  
 بطرفی که کج می کنند و دمدم چشم را از مص پاک کنند که مص چشم را ضرر عظیم دارد و بدر آورد آن چنان  
 که پارچه پشمی سبلی چسبند و از سر میل مص ابر میدارند و مص بفتح را جمله و سکون می چرک بسیار چشم را  
 گویند و بعد از تقیه تام سفیده بضمه با ایون اندک در صعب آنرا بنشانند و شیاف ایض ایونی بنا  
 و قران ساینده قطور نمایند و در ابتدا در در از ذر و رات گفته اند پر سبز کنند و چنبرین در قرصه که بسیار میکنند  
 خصوصا قبل از تقیه بدن در زینهار در اول رمد در و یک در آن غمزوت باشد نکند که ضررش از  
 بیشتر و چنبرین خواب روز عظیم زیان دارد و اگر از شدت در در شها خواب نیاید جلد کند و معالجه  
 نمایند بمشومات ایون و قفاح بوسیدن خواب آورد و صندل مقاصیری بکلاب ساینده بوسید و بنفشه  
 و نیلوفر و خشاش و روغن خشاش در کف پا و دستها خواب آورد و در در که تیز تا اول استفراغ نکرده باشد  
 مع علاج نکند و اجبست زردار سطو تراشیدن سر مقراض و دلک بر جلیبن نفع میکند مراد و اگر بعد از  
 ما در چشم ریزد در اینجا از منبها و نیلوفر و بنفشه ضامدی سازند و ویرا آب باران و کلاب ساینده و در یک  
 پوست خشاش و بنفشه و نیلوفر و گل در آن جوشانیده باشند چشم را بشویند ضما کند و در و بنا گوش پیشا  
 را از صندل سرخ و مامینا و کلاب آب عوج و آب جلد و هر چه نیک سرد و قابض باشد همه دما از چشم باز دارد  
 و اگر در از سوء المزاج بی ماده باشد رگها پر نباشد و جفنها آمانند آرد و تخم ورم نمیکند و در معاندک آمیزد و  
 پاره و تا وقتیکه آب از بینی میرود و دمعه می آورد و مص پاره پاره می آید علت ماده در تراب با در زو  
 قفس و تحلیبن با در چون شیاف ایض غمزوتی و شیاف ر و ذر و رملی چون خواهند که در چشم در و زدن



بر فوق چشم را باز کنند و نگذارند که جفن باز گردد با هستگی تمام بر میگرددند و بهما صورت تیباجی خوردند  
 و در میان موق چشم افکنند چنانکه در درون چشم افتد در دشت بد کند و شفاف بود با بسیار فحشت و اگر  
 بعد از تنقیه و ملطیف سرخ باشد و آب میریزد دلیل است بر آنکه ماده در نفس طبقه طعم با طبقات چشم  
 محبت است علاجش ابوتیای پرورده و نشاسته کنند که نشفاده مکنند و پاک کنند از رطوبت بد و اگر در  
 آماسی باقی مانده باشد اقا قیوم و در عفران و در مخرج و صبر طلا کنند ماده آنرا باز دارد و آنچه در عصب بود پاک  
 کند و علامت انحطاط است که در معده کم و در صندک شود و جفن بر هم گیرد و این بزرگتر علامت است  
 بسیار چشم را درین وقت بشیاف احمد لین علاج کنند و در حمام معتدل و نمدیرند نشینند اما در ملخی با باطن  
 علامتش آساقم است چنانچه سفیدی از سیاهی برگردد و سرخ باشد و اشک کند در ابتدا اشک چنانچه  
 بکشد و آب گرم بشویند و چون علت زرد و قوف افتد بشیاف احمد لین و بعد از آن غنچه کشند و درین  
 زینهار در وی سرد و مخدر نکند که علت زرازشد و نفع نکند و در د و علت از یاده کند و در سوادی  
 از تنقیه بدن بحب افیتون و مطبوخ آن و برود حصر و مانند آن کشند و بقراط گوید چون صلح بر از آن  
 سوود از زیر که ماده آنرا بزیر کشیده و این ضعیف سویرا دیدم که بغیر از کشط معالج دیگر سوودند  
 و عروق سرد چشم متلی و پر آشوب بعد از سه ماه دیدم که چشمهایش تنگست و صحیح اما بسیار ضعیف و فقیر  
 پرسیدم گفت اسهال دموئی عارض شد بمن چنانچه نمی توانم گفت و کسی باو شنید که حقه زرد  
 از من رفته دانستم که سبب آن بل خون است اسیر بوده که بسر بر شده بود و چون تفتح یافت و بزفتش  
 صحت یافت و چون تحقیق کردم همچنان بود اما در ماشرافی علاجش ماشرست از فصد مسول  
 اخراج صفرا و درین نوع باقتیاط تمام بشند که چشم بسیار ضایع میشود اما در دنج استفراغ کنند بر آن  
 و اگر ممکن باشد بفضله اسهال و حجامت میان هر دو گفتند تدریج لطیف اگر کودک شیر خواره باشد بفضله  
 و غذای لطیف است چون اسفنج و ماش مقشر باروغن بادام و اگر ضعیف باشد یا قروح از چشم بر آید  
 پریز کند پوشش کوفته تازه در آورده باشد از شکم آن اطفال خورد و شیر خواره را نفع تمام دهد اما در  
 زایل کرد باذن الله تعالی طریق تقطیر شیافات چنانست که در چشم که مد باشد مطلقا قیل





صمغ عربی بکدر سه درم نشاسته و غمزوت بکدر دو درم با لعاب زقطو تاشیاف سازند شیاف ابيض  
 غمزوتی دیگر که فحست مدحمت او رکهار اپاک گرداندا جزایش خبثت صمغ عربی شسته شست  
 غمزوت مبره کتیرا به وافیون بکدر یک درم صمغ عربی چهار درم بدستور سفید میضه سبزند و شیاف کنند  
 ابيض غمزوتی دیگر فحست مدر او قرصه را پاک کند و مندل گرداند عدد دو انا هشت است صمغ عربی  
 دو درم غمزوت مبره سدرم توتیای کرمانی مغسول سه درم کتیرا دو درم صمغ عربی چهار درم اقلیمیای  
 مغسول دو درم وافیون نهدرم نشاسته دو درم از حریر خیمه سفید میضه سبزند شیاف ابيض کافوری  
 رمد موسی مصفر اویرا نافع باشد درد و سوزش استمکین به عدد اجزایش صمغ عربی سفید با زیر مغسول  
 غمزوت مبره سه درم کتیرا دو درم نشاسته پنجم درم وافیون نهدرم کافور دو دانگ بدستور با سفید میضه  
 سرشته شیاف سازند شیاف ابيض افیونی قرصه و مده بلغمی مده غلیظ را نافع و در مفرغ صعب  
 سودمند اجزایش است صمغ عربی مغسول شست درم انزروت پرورده وافیون کتیرا بکدر  
 صمغ عربی چهار درم کندر ذکر نهدرم مجموع غبار ساینده شیاف کنند شیاف ابيض افیونی  
 فحست ریش چشم را عدد او بیستش جزوست صمغ عربی کتیرا نشاسته بکدر یک درم سفید  
 پنجم وافیون اقلیمیای نقره بکدر یک درم بدستور موهود شیاف سازند شیاف ابيض افیونی کندر  
 و ریش بلیدر انا فحست و ضربان آنرا بنشاندا جزا هفت حسنه و ست صمغ عربی غمزوت مبره  
 مغسول بکدر پنجم صمغ عربی چهار درم کتیرا سه درم نشاسته دو درم وافیون اقلیمیای  
 بکدر یک درم با سفید میضه بدستور شیا کنند شیاف ابيض افیونی دیگر که نافع است رمد و در  
 آنرا جزا هفت است و قریب به نسخه مذکور بانک تفاوتی در وزن صمغ عربی مبره و سفید  
 بکدر پنجم صمغ عربی دو درم کتیرا و نشاسته بکدر شله اقلیمیای نقره وافیون بکدر پنجم ساینده  
 و خیمه باب بادیان شیاف سازند شیاف آبار که قرصه و مورسج و حرارت جفن انا فحست در صمغ  
 بنشاندا و صفر را پر سازد و جرح را مندل گرداندا جزا آن نه عدد دست صمغ عربی نقره و قطره  
 شسته و در خیمه و سرمه اصفهانی و صمغ عربی و کتیرا سرب سوخته بکدر شست درم وافیون بکدر

بدر

شیاف سازند و در نسخه نورالعیون اجزاده جزوهست نه جزوهست یک درم: و ایفون و درم آورده است  
 شیاف آبار در دفع قریب ببول است اجزا چهار جزوهست باز یادتی هفت عدد میشو <sup>سخته</sup> و درم  
 کثیر و صغ غریبی: یکد شد درم: ایفون نیم درم: و بعضی اقلیمیاب: و سفید آب: یکد شد درم: یکد چرب درم  
 اند شیاف آبار بنوع دیگر قره و مور سرج را دفع کند و حرارت جن بر ساکن نماید اجزایش هشت جزوهست  
 ص اقلیمیای طلا: و قوتیا: سره صغفبانی: عذروت مربی: یکد: یکد و درم: سرب سوخته درم  
 دم الاغون: ایفون: یکد یکد درم شیاف آبار دیگر که نافعت مور سرج و ریش و حرارت مغز که درم  
 باشد و بقای شتره اجزایش یازده است ص اقلیمیای طلا: سفیده ارزیز: رو سنج: یکد هشت درم: دست  
 صغ: یکد: یکد: ارزیز سوخته چهار درم: سره صغفبانی سی درم: علی الزم گرفته و سایده کند درم  
 ایفون: بر صاف: یکد یکد درم و نیم شیاف سازند شیاف آبار دیگر جهت رفع آثار و الحام قره  
 سودمند است ص سرب سوخته: نحاس محرق خول: سره صغفبانی: قوتیای شسته: یکد نیم درم  
 کند چید درم بآب بسایند و شیاف سازند و ادویه مفرد نافع که رمد را زایل کند بسیار است از آنجا که خیال  
 حی العالم و مامینا و عصاره آن در ساعت و منفیش چون طلا کند بر فاجح چشم سبب آنوس سوخته  
 در مد یابن بچین و کشنده تر باشد بزنان مساوی در مد حار و قطور تر شی ترنج در اول محض او و مغز  
 همان فایده کند و سفرجل حلوی بچته در ابتدا در معده نماید و شیره لسان الجبل یا سیاق قشاد و خضول یا عود  
 هفت و نقوع پنج زرشک ز آب همان عمل کند و مسکه مغزول یا آب نخبته و با کلاب سبب تیره بندد  
 و حلوه و خفخاش سایده با کلاب چون ضاد کنند نافع باشد و اسفنداج رصاص با سرکه و کلاب بچین درم  
 صندل و کلاب و کافور و درود و ضماد زرده و بیضه و کلاب شیر زنان و زعفران مجرب است در یق صایم  
 و کینه کلسی و در خرقه وسیع پیچید چنانچه نمید و بر بازوی هر دو بندند الممشاکن گردد و اگر کینه در دانه زرد چوبه  
 در سنگ را با کلاب بسایند و پیچیده داشته در چشم بند بعد از مجربند اگر ساکن باشد با مکر کند که بزودی ایل میشود  
 انشا الله تعالی هرگاه که کمی وقتیکه نارمی بندد و برابر دانه مورد شده باشد زنا شست هفت عدد آنرا بکند بدندان فرو برد  
 تا سی سال در چشم نمیشود و جالینوس در این مسویه عمل کند این مجرب و غیر گفته اند که یک عدد آنرا خورد در ایون روز یکشنبه



بدندان کیند و فرو تا هفت سال از در دچشم این باشد شیاف ابی ناصر جهت تقویت چشم و رخ  
قبول آفات و محنت اجنان و جلای بصیرت است اجزانه جزوست ص گل سرخ: صمغ: آلو: و صمغ  
بکده درم: جضض و مثقال: اقلیمیای نقره یکدرم: نشاسته چهار درم: توتیای شسته بندی یکدرم: عسل  
چهار درم و نیم: اقا قیا یکدرم و نیم بآب بپزند و شیاف سازند شیاف احمر حاد بسل و نظره و شیاف  
وسلاق را نافع باشد عدد دار و مانه عدد دست ص شاد و نج مغول ششدرم: صمغ عربی پنجدرم: پسته  
زاک زرد لاری سوخته: بکده و درم: افیون: صبر قوطری: بکده نیمدرم: زعفران: پرمکی یکدکانه  
و نیم: زنجار و درم و نیم همه را ساییده بدستور همود و شراب الگوری بچینه بپزند و شیاف سازند شیاف  
احمر حاد دیگر از نور الیون فحمت کرگشته و سل و ناخنه و لحم زاید را قلع کند و بیاض را زیل از عدد درم  
هشت است ص شاد آب سوخته درم: پوری سوخته و قلع طار حرق: بکده هفتدرم: زنجار صافی  
صمغ عربی پنجدرم: افیون: و شب میانی بکده و درم: زعفران یکدرم و نیم شراب کهن بپزند و شیاف  
سازند شیاف احمر حاد دیگر نسخه علی بن علی فحمت بسل و کر و لحم زاید و سفید و کمنه جنی عدد درم  
نه است ص شاد و نج مغول ششدرم: صمغ عربی پنجدرم: پسته و صمغ: قلع طار سوخته: بکده و درم  
افیون نیمدرم: زنگار صاف: و درم و نیم: زعفران: پرم صاف: بکده و انگ و نیم: صبر قوطری نیم  
بدستور سابق بشراب کهنه بپزند و شیاف سازند شیاف احمر حاد آذوده است نافع: بکده و درم  
و گوشت زیادتی را اجزاده جزوست ص شاد و نج مغول ده درم: صمغ عربی هشتدرم: زنگار صافی  
سخت چهار درم: قلع طار سوخته پنجدرم: کیترا سه درم: شب میانی یکدرم: افیون: و زعفران یکدکانه  
رصاص پنجدرم شیاف احمر لین فحمت آخره ششونت جنی و اول حرب بسل و در چشم لاله نظره  
باشد اجزاده جزوست ص شاد و نج شسته ده درم: پسته هشتدرم: صمغ عربی یکدکانه صمغ: بکده و درم  
لولو بکده: مرجان سرخ: سازنج بندی: بکده چهار درم: دم الاخوین: زعفران: بکده یکدرم: آب ان شیاف  
سازند شیاف احمر لین فحمت بقایای رمد را ص کیترا: صمغ عربی: شاد و نج مغول: بکده جزوی: صمغ  
دم الاخوین: زعفران: بکده نیم: و شیاف سازند شیاف خضر حرب بسل و بیاض را نافع: با اجزای هشتدرم

درم



سه درم با اقلیمیای انقره: اشق: صمغ عربی: سفیدآب ارزیزه: از هر کدام دو درم: و اشق: اورآب  
سلب: باقی او ویرا صل کنند و داروهای دیگر را کوفته و بجز بریخته بدان بسپزند و شیاف سازند شیاف  
انخره دیگر اجزای سه جزو است: ص زنگار سردرم: قلع قطار سوخته ششدرم: اشق یکدرم: باب سدا  
اشق اصل کنند و شیاف سازند شیاف خضر دیگر غبخت سبل: سفیدی اثر و کمنه جنین: انخره پنج است  
ص نخباصانی سه درم: اقلیمیای سیم: اشق: صمغ عربی: سفیدآب ارزیزه: یکدرم دو درم: باب سدا  
شیاف سازند شیاف خضر سلاق و جرب و صکه و غشاوه و سبل را سود دارد اجزای پنج است صمغ  
تلعی: صمغ عربی: اشق: یکدرم جزو: زنجار: پشادنج: یکدرم نیم جزو: شیاف سازند شیاف خضر غبخت  
و ناخنه و سبل: میاض: ادقوی: و عجب است اجزای هفت است ص نخباصانی سه درم: قلع قطار سوخته  
بورق: زبدالجزیه: یکدرم: زیزخ سرخ دو درم: نوشادر نیم شقال: اشق شقال: اشق را باب سدا  
صل نموده شیاف سازند شیاف اسود حرمت جنین را از ایل کند و باد مایک در چشم باشد سوددها جزو چهار  
ص مس سوخته: ایفون: یکدرم جزو: دوم و ارید یکدرم جزو: اقا قباد و جزو شیاف کنند شیاف اسود دیگر که تا  
باد مائی را که در چشم باشد و جنین کشیدن: طلا کردن اجزای این نسخه هفت است ص مس سوخته: ایفون  
یکدرم و نیم: زعفران: و شیاف مایه: یکدرم: لولو: کبره: و بسند: یکدرم: اقا قباد: چهارم: باب سدا  
سازند شیاف اسود: نو صمغ یکدرم: سبل: اسوددها جزو پنج است ص اقا قباد: اصلی شسته: صمغ عربی: یکدرم  
رحمت بخورم: صمغ صاف: ایفون: مصری: یکدرم و نیم: باب سدا: بیان شیاف سازند شیاف صمغ قطیفان  
یکدرم: سترغای جنین: طلعت بصر: و مقدره نزول: اناغ: باشد اجزای این نسخه جزو است ص اقلیمیای طلا: قلع: ایفون  
یکدرم: درم: صمغ عربی: عصانه: مایه: یکدرم: ششدرم: جانزروت شمربی: ننگ: هندئی: زیزخ: زرده: یکدرم  
پوره از می: و از درم: باب سدا: بیان شیاف سازند شیاف صمغ قطیفان: الحیکم: بنه: دیگر: سترغ: جنین: طلعت  
اناف: باشد: مقدره: نزول: المار: اسوددها: جزو: او: زده: اص: اقلیمیای طلا: زعفران: قلع: ایفون: پوس: پیل: زرد  
صمغ قوطری: مصری: پوره از می: یکدرم: چهار درم: صمغ عربی: شیاف مایه: سبانی: پخته: زوت: یکدرم: شقال  
نک: هندئی: ننگ: نیم: زیزخ: زرده: دو: ننگ: باب سدا: بیان شیاف سازند شیاف صمغ از جهت: نزول: آب: تاریکی: می



فحسب اجزایش هفت است ص عززوت صمغ عربی شفاف همیشه بکشد درم پوره اریز  
 فلفل سفید بکچهار درم زرنج زرد دو درم زعفران یک درم و نیم شفاف سازند شفاف صمغ عربی  
 ابتدای نزول آب و غشاوه و بیاض رقیق و سحاب معه و جرب سبل که منزه باشد اجزایش هفت  
 ص شفاف همیشه عززوت بکشد درم پوره اریز فلفل سفید بکچهار درم  
 زرنج سرخ دو درم زعفران یک درم و نیم آب بکشند شفاف سازند و جرب سبل  
 و سلاق و سوزش چشم و بیاض اجزایش چهار است ص زنگار کشند درم صمغ عربی آتش  
 بکند دو درم بازرو بکند درم آب سداب شفاف سازند شفاف و الیوم چون یک روز چشم صمغ  
 ازین جهت بر الیوم گویند ماده را از چشم باز دارد و ضرابنا ساکن کند و مزاج چشم را با خدا آورد و در  
 چشم را درست کند اجزایش هفت است ص شفاف همیشه عززوت بکشد درم زعفران دو درم  
 یک درم و نیم آب بر آن شفاف سازند و سفیدی میضه حل کرده در چشم قطور کنند شفاف و یوماد دیگر  
 حیثیت دارد اجزایش پنج است ص گل ترپان زده درم زعفران هشت درم ایفون سفید بکشد  
 صمغ عربی هفت درم بهمان طریق شفاف سازند شفاف و یوماد موافق نور العیون مدافع کنه کرمی  
 و درم بنشانند و در تسکین اجزایش هفت است ص اقلیمیای نقره پوره و پنجه بکشد شفاف  
 بکشد و متفان ایفون زعفران بکشد شفاف سفید بکشد شفاف بیاض مسخونه درم پوره  
 زنگار دو درم سکنج اشق بکشد یک درم و عدد و ایا پنج است آب میلان بکشند شفاف بیاض دیگر  
 و سبل از ایل کند مقوی فحشیم باشد اجزایش پنج دو از ده جزوست ص اقلیمیای طلا و توتیای سفید  
 صبر قوطری پو توبال خلص پوره پنجه پشادنج بکشد جرب و فلفل در فلفل نوشاد زعفران بکشد جرب  
 بحری محرق پیکت سازنج بکشد جرب و بعصاره باویان شفاف سازند شفاف صمغ عربی سفید و اجزایش  
 صعب در ساحت تسکین اجزایش هفت است در آخر مد توتیا و کند بکشد چهار شفاف کلاه کند  
 اقلیمیای سفول اثمد و سخته صمغ عربی صبر قوطری بکشد جرب زعفران ثمر ایفون بکشد چهار جزو  
 آب شفاف سازند شفاف جرب سبل و شخم زاید را نیز نافع باشد اجزایش هفت است ص سازنج سفید



صمغ عربی بخدرم به زنجار سردم پس سوخته قلع طار سوخته بکند و در دم بزعفران سه درم بیفون <sup>موصفا</sup>  
 بکند که درم بآب سداب بسزند شیاف جرب بیکه که همان فعل کند اجزا پنج است حص زنجار سه درم  
 سفیدک از زینة اقلیمیای نقره پشم عربی باشق بکند و درم بآب باران شایف کنند و چون خنقار او نیم  
 وین در طوبت آن مغوس ساخته در چشم کشند جرب نع و کهنه را زایل کند و رب انار ترش تر چون آن آنها دوست  
 بگذرد و سه روز نتوانی برین عمل بجای آرند جرب که اطباء از معالجه آن عاجز با زایل کند باذن الله عزوجل و <sup>غوی</sup>  
 پوشیده در آفتاب نهند تا منقذ گردد پس قرص نموده و قرص ابرس سوده در کشند چشم جرب از ایل کند  
 و عصاره فراسیون را بطریق رب لکمان نهند مجرب است اگر آب انار برین در ظرف مس سرخ نوبت و ام <sup>م</sup>  
 جرب سلاق را فسخ کند و عخص ساینده و جفن را از ان پر کردن مجرب است زعفران خالص و خرد افان <sup>ا</sup>  
 بکند و انگ رب غوره هشت درم بنار لید بقوام آورد و بر موضع جرب بر نفس جفن کشند و بکیر اقلیمی <sup>ا</sup>  
 ریزه ریزه کنند و بسجس بسزند و در کوره فخر نهند و سرش را بگل حکمت گرفته بعد از ان باز گذارد  
 و کوزه را در آغز نهداده بد مند تا وقتیکه دو سفید از ان براید پس برداشته و شراب بران ریخته تا سرد  
 شود بسایند و در جرب شدید و تا کل و حکمه و رطوبت احتمال نمایند و چون آب خوره را بجوشانند  
 تا بنیمه آید صاف کنند و در آفتاب نهند تا عقد شود پس قرص کنند و در سایه خشک کنند پس بر <sup>س</sup>  
 ساینده جفن همانند مجرب است و لطوخ زرنج فحمت شیاف جلا بجهت صنف بصیر رطوبی و نروان <sup>ا</sup>  
 فحمت اجزا چهارده است حص قوی تپای کرمانی شسته بآب زنجوش تازه که شب مانده باشد شسته خشک کنند  
 پس زنجبیل دلفل و دار فلفل و و ما میران بکند و در دم نوشادری بکند پس زعفران بچضض بکند و صمغ <sup>ع</sup>  
 اشق و روغن پزنجار اقلیمیای نقره بکند نیم درم با یادیان ترشیاف سازند شیاف حلیمت <sup>ا</sup>  
 نزل المار از ایل کند اجزا سه جزو است حص حلیمت خربق خنده بکند درم بکچک سردم بچسب <sup>ا</sup>  
 شیاف خربق که ابتدای آلات اسود دارد و درین بلاد آنرا پتیسر نامند بفتح موحد فارسی و کسر فوقانی با سکن  
 احتراقی و از نهند میاید بخیمت مخروطی شبیه بجد و ارگرا نیکنه برین سفید است و پر که تر و نسوان بجای گوید چون <sup>ا</sup>  
 دارد از نام الصبیان امین با و اگر محرومی با خود دارد بوی از بویا با و ضرر رساند و از خیمت بد بوی تر گفته اند <sup>ا</sup>



شهرت داده اند که اگر در نزد کسی باشد و نزد حامله رود اسقاط حملش شود و اگر طفل از پهلوی بیرون نیامد با  
 بیدر اماطن عوام و نسوان اعتباری در تجربیات ایشان اعتمادی را مدامی نمیشد و طوائف با  
 خواست آنرا تذول گویند بفتح فوقانی و سکون فون و صم و او سیاه آنرا بپندگی کتکی مانند بصر کاف  
 و سکون فوقانی و کسر کاف ثانی و چون محل اشتباه بود توضیح نمود صم بگیرند خریق سفید بکوفه بکسر  
 صم و سکون او مهله و فتح موحده و سکون قاف و بفتح اول نام بچه ذئیب است فلفل سفید نیمه یک  
 یکدرم بآب ترب سرشته شفاف کنند و آب پیاز تنها و با عسل کشیدن خیالات اسود دارد و حلاوت  
 و آب بر لبر و پیاز سفید مطلوب است و حلیث کشیدن و خوردن سودمند است و زهره خروس  
 کردن همان فایده دارد **شیا ف خوزی** بوش در بندی است **شیا ف خلوتی** خلوق نام زعفران  
 بادامیکه در چشم باشد پر کنده کند و آماس ملحه را بنشانند اجزا هفت است **ص** شادنج مغول و شادنج  
 سدرم و افاقیا کثیرا صمغ عربی پسنبل زعفران یک یکدرم بآب شیا ف کنند **شیا ف خلوتی** خوزی  
 همان صنعت دارد اجزا شش است **ص** مس سوخته افاقیا دودرم یک کثیرا صمغ عربی پسنبل زعفران یک یکدرم  
 بآب بران بر شند **شیا ف محه** نافع سیلان تری چشم است اجزا پانزده است **ص** اقلیمیا شند  
 اصمغینا افاقیا یک یکدرم فلفل سیاه و وینیل و زهره و ورمضا یک کدرم بافیون یکدرم پسنبل  
 ندرم در سخت و از دودرم صبره و جند و شادنج هندی یک کدرم پشکر خردم صمغ عربی است  
 سازند **شیا ف نرج** این لفظ فارسی است نگیسه را گویند رنگ خاکستر را بزره نامند معریش در  
 شعر زاید را تجلیل برد و سلاق مسوختن چشم و سد و جرب کند و سومی یا دوهل کند و اسود دارد و تقو  
 اجزا است هفت مجزوست **ص** صمغ عربی و وکترا اقلیمیا و اسفندج از ریزه مرصا صبره و زعفران  
 سرخ و قلعطار سوخته پس سوخته دار فلفل و فلفلین شادنج حدی پشسته زردچوبه پشکر  
 تو بال مس سوخته یکدرم درم پشکروت سدرم قاطر لدم افاقیا یک کدرم نیمه پشکروت حصص می پسنبل  
 خوشبوی و مازوی سوخته یک کدرم همه را ساییده با یکدرم باز و سه درم شق که بآب سبب و تری شق  
 باشند شیا ف کنند و چون بل نازده فرس با عسل بامیزند و چند روز بر مژه مانند سلاق را از ایل کنند

بوقلمون

بخیه از طبر و یازده شیا ف دینار چون معرب از دینار گون فارسی دینار یعنی طلا گون یعنی ننگ است  
 از بی اللون جرب بیاض و سیل و ظفره را سود مند باشد و بصره را جلادها جزا چهارده است ص اقلیمیای  
 سفید از ریزه بکده درم بکثیرا در صراف بکده خردم برواریدنا سفته هر جان قاطر دم چکیده بکده  
 چهار درم بزیرخ سرخ بونبات ایفون و اقا قیا بکده خردم بنشاسته زعفران بر سخت بکده دو درم  
 شیا ف دینار چون دیگر که سیل رقیق را بردارد اجزایش چهار است ص زرد چوبه پشادخ مخلوط  
 شیا ف ماسینا ص صفر ساوی باب باران شیا ف سازند شیا ف دینار چون دیگر که نفع است  
 در مضمون سیل و رگهای سرد اجزایش شش است ص شخرف س سوخته بزیرخ سرخ بونبات سفید  
 اشق بکده درم زعفران زرد چوبه بکده درم شیا ف سازند شیا ف دینار گون که  
 در چشم و گرمی و سرخی آنرا و طفره را اجزادوازده است بجز اقا قیا ص اقلیمیای طلا بزر و سوخته بکده درم  
 بسید لولوبه خون سیلوشان قاطر بکده درم و دودانگ بکثیرا زعفران ص صراف زرد چوبه پشادخ  
 بکده درم و چهار دانگ بزیرخ سرخ شکو طرز بکده درم و نیمه اقا قیا بکده درم و چهار دانگ پشادخ  
 آسود کند و درم آمیزند و بسایند و آب باران بسزند شیا ف و شنیایی بیاض اقله کند ظفره و سیل و  
 و تاریک چشم اسود دارد اجزای پانزده جزو است ص شادخ مخلوط و سوخته اقلیمیای فضی ننگ سینه بوره  
 زنگاری دار فلفل بکده چهار درم فلفل سفید و زرد لجه بکده هفت درم ص صفر سبیل لطیب و قرفن زنجبیل  
 بکده چهار درم زعفران خردم پو شادخ و دودانگ باشد شیا ف و شنیایی بنو حدیکه نو چشم را نافع باشد  
 و زیاد کند و جرب از ابل کند عدد دار و ما هفت است ص اقلیمیای قلند فلفل بکده درم زعفران  
 زرخ بکده درم پو شادخ خردم ص صغری ده درم بشراب کهنه شیا ف سازند شیا ف زعفران ص صغری  
 ساز ابل کند اجزای چهار است در بعضی نسخ بز ص اشق زعفران بزخار بکده درم زعفران درم  
 دیگر که درم جاوشیر اضافه کرده اند شیا ف ننگار فضیست چشم زاید ناخه و سیل و کس طره و عدد را عدد  
 هفت است ص سفید ارشته اشق ص صغری بکده درم بنشاسته خردم زنگار صانی پانزده درم اقلیمیای  
 قمره درم ایفون بکده درم شیا ف سازند آب سلب شیا ف ننگار دیگر که جرب سیل بیاض را نافع باشد



اجزاسه جزوهست ص رنگاره صمغ عربی: اسفنداج: مساهوی آب سلب یوج شفاف سازند شفاف  
 رنگار دیگر که جهان عمل کند اجزاسه جزوهست ص رنگار چخدرم: اشق سه درم: پیداب و درم آب  
 شفاف کنند شفاف بلیغی از دستور ارستان فحست در چشم سخت او قرصه و بشره آنرا و مورسج و در  
 و پیرون خوشتر و مکنه را اجزاسه جزوهست ص ورق گل تازه بنمادد و مشقال: اقلیمیا کفره: صمغ عربی  
 یک چهارم مشقال: ایفون سه مشقال: زعفران شش مشقال: پسنبل: و زنجاره: و توبال الخاس: یکدو مشقال  
 مرصاف چهار مشقال شفاف سازند شفاف سیل که سبل از ایل کند اجزایش نازده جزوهست ص  
 زنجبیل: فلفل: و دار فلفل: یک اندرانی: بیلید: بیلید: آمل: کف: ریاب: برنگ: کابلی: زیزخ: نم: پودست  
 مرغ با تویه شفاف سازند شفاف سماق چشم را خشک سازد و سوزش چشم را که سببش حرارت است  
 سود دارد و جرب و برهم کردنگی و پیرون خواستن آنرا مفید بود و سبل و مرگرم راناف باشد ص سماق  
 آب باران در ظرف آهن جوش دهند و اگر سس سرخ باشد بهترینست تا قوتی در آن نماند پس در شب  
 بنهند بعد از آنکه صاف کرده باشند تا اجزای ارضی آن نه نشین شود صاف کنند و آن آبرای صمغ شانند  
 تا غلیظ شود و بعضی اطباء سپید آب از زیزخ و کافور ریح جزو کثیر اسدس جزو ایفون جزو نرم ساینده در وقت  
 نزول از آتش یا آن می آمیزند و قومی سفیده از زیزخ را با آن می سرشند و وقت حاجت بکباب سوده قطره  
 و طایفه صمغ عربی: و عمز زوت: مخلوط می کنند و میگویند قطع میکند سبل را و زایل میسازد جرب را شفاف  
 سماق کبیر جهت رطوبات و وضعه و حکه و سلاق و جرب و میاض رقیق و امراض حار چشم را  
 ص سماق ده جزو و ورق موریه بیلید در مازوی سبز همه را در ده چندان آب بچوشانند تا بریم رسد که  
 نموده بچوشانند تا نلش بیاند و ایرای و بیه را سینه بدان بپوشند و شفاف سازند و قوتیای کرمانی پس بخت  
 سفید آب یکدیکر بچو: اقا قیاسیم جزو کثیر: ایفون: نشاسته یکدیکر جزو شفاف سماق صغیر جهت  
 و حرارت و التهاب و حکه و وضعه و جرب سبل و جوط حقه و ماق: التصاق بیک: اص سماق بیلید  
 سفیداب جزو کثیر: نیم جزو: کافور ریح جزو دستور مذکور شفاف سازند شفاف طرخاطیقون اجزای  
 ص شاد رخ دو زده مشقال: رنگاره: قلقطار محروق: یکدیکر مشقال: زرخمت چهار مشقال: صمغ عربی: دو مشقال: این

افغان



از عفران بن یک کیشقال بشرک کین بر شند شیاف طرخاطیقون بفتح طاء همله وسکون راء همله و بار ما  
 این ضعیف کور نامی بست ساله و سی که را باین شیاف شیاف طرخاطیقون اول مجال کرده و ترکیبی ازین  
 بیاضه کینه از دو ماه بعد از فصد و مهسل با طریفل وندی سه چهار شب هر روز از نیمیل کمتر و از پانزده بیشتر  
 شده بقدر بردشت آن و این در حجاب بسیار غلیظ که طبقه ملخمه را نیز پوشیده و اصلا طبقات دیگر و مردم  
 ظاهر نموده تجربه شده طرخاطیقون بلغت یونانی شیافانی را گویند که جرب مسل از ایل کند و این نسخه نوعی را  
 حاجت نشاوه و غلظ اجقان و بسل و ناخنه از ایل سازد و اجزانه جربوست ص قلقطار سوخته پراست  
 زنجارنه بکد یکدم پشایخ مغسول پشاسته بکده درم فیون بخدرم زعفران یکدانگ صمغ عربی درم  
 جبر صفر بخدرم آب بران شیاف سازد شیاف طرخاطیقون دیگر جرب مسل و باد آنرا و کمنه و استرخا  
 بکد از ایل سازد اجزانه هفت است و بعضی اطباء ده درم شب میانی و چهار درم قلیمیا لقره اضاف کرده  
 اند ص شایخ عدی شسته دو از ده درم زنجار بخدرم قلقطار سوخته شله ز رخت چهار درم صمغ عربی  
 درم زعفران فیون بکد یکدم شیاف علیایی چشم را جلاد بدو درونی بسیار مبارک است  
 اجزانه چهاره جربوست ص قتیای کرمانی شسته پوست بلیله زرد بکینه بکد بخدرم نوشادر یکدانگ  
 زرد چوبه شتال زنجبیل صمغ عربی شیاف مامیثا بکد و مثقال پدار فلفل بکد هندی بامیر  
 زعفران بصبر زرد و بعضی کی بکد کیشقال بکر آب خوره سخی و خشک کنند پس شیاف سازند و وقت  
 حاجت با کلاب ساییده در چشم کشند شیاف عرب بفتح عین محجه و سکون اء همله یعنی ناصور گوشه  
 چشم و این شیاف فحست آنرا و از مخمرات محمد بن زکریاست اجزانه شش است ص صبر بکد  
 حمر و شگلنارده اند پش میانی پخون ساونسا سوسی زنجار برح وزن کی ازینها آب بر شند و شیا  
 بار یک سازند چنانچه در ناصور فرود و میگند از نماناده آنرا پاک کند و کم کم اندمال بداند دیگر شیاف  
 انگاه آب ساییده بر روی زخم می نهند تا آن نیز صحت شود و اثری از آن نماند شیاف غشاوه که غشاوه را  
 کند و غشاوه بکسر عین محجه باشند محجره و الف و قح و او پرده و پوشش چشم که بر سیاهی افتد و اطلاق کرده اند  
 کوی و مراد اینجا شب که می است در اکثر کتب نیز اجزانه شش است ص صبر کی زعفران بکد و درم پش



الطیب پنجم درم و دقان زنجباج پانزده درم و صمغ عربی چهار درم بآب سرشته شیاف سازند و چون چندان  
 را با فضل و شیر عورت در ظرف مس بسیار ببالند و هر شب وقت خواب بکشند همین فعل کند و زهره با  
 خصوصاً شب و پنجین و جگر بز کوهی یا ابلی را چون کباب کنند بر روی فحم و فضل و قنبیل و دار فضل بکند  
 باشد یا هر سه بر آن بپزند و بکار دشره شتره کنند و بگذارند تا جوشد و همان کف آب آنرا گرفته در چینه  
 یا قطور نمایند در روز غشاوه را بر دو اکل فینتین فنجبت ابنوس سائده همچنین در سر کوبه تا مویا پیش سونده  
 همان خاصیت دهد و زهره کبک با مر و اریذنا سفته و مشک اجزا مساوی آن فایده دهد و در خون کبک  
 در سایه شک کرده و خون شب پره و زهره تهبوج و بیخال گنجشک آب آنرا تر کرده قطور کند سونده  
 و خوردن سلق بختی با خزل مفید است و اکتال بلفل و دار فضل و قنبیل با تسویه مختلف میکند گویند چون  
 فضل و دار فضل بطریق جگر بر جگر گو سفند باشند و آتش را گرفته همان دستور در چشم کنند فایده کند آن  
 بخورد و آب سیب همچنین آب ترب که لک زهره گوزن یا فاشته بدستور آب طبوخ سردا و گشاید  
 و هر دو اینکه نزول الماء را نافع باشد غشاوه را زایل کند و چون مقدار عدسی طایث بر روغن بنفشه سوط کنند  
 و خون خشکوار را زایل کند و کندش مقدار عدسی بر روغن بنفشه سوط کنند محبت و اکل جگر و راه  
 جالینوس گوید مردم زهره گفتار باشد آن غسل چون بخورند سایر عمل عینین و نزول الماء را زایل کند  
 و مانع شتر زاید باشد و اکتال بخون آن جنالات و شکور بر آب شیاف بخوره رمد عار را رفع کند  
 را تشکیل دهد و ماده را روع کند ص افیون بختقال آب خوره صد شقال در ظرف مس سرخ بچشاند  
 بسیار مزه تا چنان شود که توان شیاف کرد شیاف خوره جرب مکند و دم حدرا نافع باشد  
 بلیله زرد و صمغ عربی و قوتیای بخورل بکده درم و حنظل چهار درم زرد و جو به بنوعان یک کده درم باشد  
 سرشته شیاف کنند شیاف فر میون ابتدای نزول آب نافع باشد و غلظت طوبت آنرا زایل کند  
 غر و جل اجزا چهار است ص بکیرند زهره هر چه و اینکه موجود باشد و و فریون یک کده درم بر صاف درم  
 زعفران یک درم و نیم همه را کوفته و بخیته بسایند و آب بادبان بسپزند شیاف سازند شیاف مرغی  
 زایل کند باذن الله تعالی اجزا پنجست ص سینه مرغی فنی پلو لوی کبره قوتیای کرمانی در بلبله کلک است

کوفته و بخیته بروغن بادام چرب نموده سه روز و سه شب را قلاب مهتاب بنهند و باید با چوب پاشیده در آنند تا اگر دو غبار مصون باشد شیاف قلقند لغت یونانی است لغت قاف سکون لام و فتح قاف ثانی و سکون فون لغت سی این بلد و نبل تویتا و بحسب لون آن و بهندی نبل تیوته و بعربی زنج اخضر و بعضی تویتای سبز و زنج سفید را قلقند و زرد آنرا که عبارت است از زراک لاری و زراک شیر دندان قلقطار نامند و مراد اطباء در ادویه چشم همین است اما قلقند را بیشتر علی میسازند از شب زنجار و این بکار نمی آید نیکوتر و متعل از آن است که از معدن سکینند و قبرسی که از جزیره قبرس بشام می آید نظیره را بغایت نفیست اجزایش شش جزو است و ص و صیخ چخدرم و زنگار و درم و نوشادره قلقند و پوره ارمنی بیکدیگر میزدند زیر خچدرم کوفته و بخیته و ساید یک هفته در کوزه کشند از قلاب بگذارند و از گردوغبار محفوظ دارند تا نگاه شیاف سازند شیاف قلقند بیک نظیره را از آن کند باذن الله تعالی اجزای سه جزو است ص قلقند و نوشادره بیکدیگر و صیخ عربی نیم جزوه کوفته و بخیته بشراب کهنه بشنند و گفته اند که چون کنند زراک بکلاب بسایند و صبح و شام در چشم بکشند ناخن را بزودی بر طرف کند و حرر با غسل همان خاصیت دارد و ایرسا پنجمین و اگر بزهره خروس بسزند قویتر باشد و غسل با زهره همان عمل کند و عاوست بمل اندرانی و طبرزد بر طرف کند از شیاف قلقند که ناخنه غلیظ را زایل کند و کسی از آهین در سنگاری تهرسد و خواهد که بی آهین بردارد شیاف مای دراز بسازند و وقت حاجت ناخنه و خد و لحم زاید را آن بماند و بخارند که بر طرف کند و مجرب است عدد دار و پانچ است ص و صیخ چخدرم و زنگار و درم نوشادر چخدرم قلقند سوخته زیر خچدرم کوفته و بخیته و ساید یک هفته در شراب نجیسانند و از گردوغبار بگذارند پس شیاف سازند شیاف قیصر نظیره را زایل سازد اجزای نخست ص شادنج شسته دوازده درم صیخ عربی سه سوخته بیک شش درم قلقطار پنج درم بشراب انگوری کهنه یا آب بادیان شیاف سازند شیاف قیصر بیک نفیست ناخنه و بسن تنک و زراک و زراک گوشت اعداد او ما شش است ص شادنج مغول دوازده درم بیروسی سوخته شش درم قلقطار سوخته زنگار صاید یک هفته درم پافون یک درم نیمه بدستور اول معمول از زنده شیاف گل نفیست زرد مارا که صعب باشد چون در دوشتره و ایش غایر و صیخ که در ریش قرنی باشد و در تهر کسنا لکه که در قرنی باشد و ریک که در غشا تا بود و ماده که در قرنی چشم دویشده باشد بر و زنگار دراز و زرد



کهن و بیماری چشمها که عیسر باشد بشود اجزاده جزوست ص کل پاک کرده و در سایه خشک کرده هفتاد و دو و ششاد  
سوخته است و در شقال قوبال سه و درم بهر صاف ششدرم بهر عفران شش شقال بهر افیون بهر سدره صفصافی  
یک سه شقال بهر زلکار صاف چهار شقال بهر صمغ عربی بست به چهار شقال بهر سبیل مندی و در شقال باب شش  
سازند و بعدین این نسخه بر او ایوم است بانک تفاوت شیا ف کمنه که کمنه اجنان و جرب و باد سیل  
و استرخار اسود دارد عدد دار و هفت است ص کلیمه شاد پنج شسته دوازده درم بهر صمغ عربی درم درم  
صافی بخچرم بهر قلقطار سوخته شکسته و سنج چهار درم بهر افیون بهر عفران بهر یک یک درم کوبند و بزندان حر و شش  
کهنه سرشته شیا ف سازند و آب با دیان تر شیا ف کند که کمنه را سود دهد و قرصه و شیره را بکشاید و نسخه  
و آن مرضی است که عارض میشود و جرب ضعیف میکند چشم را و تغییر میدهد رنگ طبقات آنرا و ایل  
بسرخی و باخارش و دمعه و سنگینی را اجنان صاحبش بعد از خواب خیال میکند که در چشمش خاک یا یک  
بخینه اندازد اجزای این نسخه چهار است و در شست و درم ص عزروت شقی بهر یک بخچرم بهر کندر درم  
زعفران و درم بهر بلعاب حلیمه شیا ف سازند شیا ف مجرب که جرب از ایل کند باذن الله تعالی  
اجزایش جزوست و زرش برار ص بندر خمرخ دراکه آبک بهر شاد دره درم بهر شیب میانی بهر سول  
شیا ف سازند و گویند خاصیت ماثر است که چونی بخناید و بر غریب نهند آنرا ایل کند شیا ف  
انتشار و مقدمه ترول آبر افاع باشد و بصیر را جلاد و در و شانی بهر اید اجزای هشت جزوست ص کلیمه  
و زهره شویطه و زهره بزرگویی و زهره عقاب و کبک مجموع خشک کرده درم بهر شخم حنظل بهر سنج بهر افیون بهر یک  
باب با دیان تر شیا ف سازند و در نسخه دیگر زهره بانیه و باشه نیز هست و فرفیون نیست شیا ف ممرات  
که ضعف بصیر و ابتدای نزول را سود دهد اجزایش پنج زهره است ص زهره باشه و عقاب بهر و خرغ و درم  
خشک کرده از هر یک مساوی باب با دیان تر شیا ف سازند شیا ف ممرات دیگر اجزای شش جزء است بهر  
و کبک و بزرگویی و باشه و گوره خرد و شیره و لک لک و خاک و رو باه و خرگوش و آهوه و شویطه با هر یکی  
و کبوتر بهر یک یک درم بهر سنج در آب باران حل کرده شیا ف سازند شیا ف ممرات نیست ضعف  
اجزای هشت ص زهره عقاب و زهره کبک و روغن لبان بهر یک یک درم بهر زرش و زعفران بهر یک یک درم بهر شاد

کنه

کندیشاف مرارات دیگر که فحمت ابتدای نزول او انتشار و تائیدی و شکیبوری و غلیظ شدن رطوبات  
 مرارات چهارده جزوست وادویه یازده جز و ص زهره کبک و کلنگ و کوس و بازه و شیو و سلفا  
 جوی و خرگوش و کرک و خرس و بز و شفتین و در و باه و کچنک و پرتوک و کله جردوی خشک کرده  
 بکسین و آب بادیان تر بسزند و بعضی برین زهرهای آمیزند بکنج و اشق و فوشاد و منک اندرانی  
 و انیسون و کلابه و زنجبیل و مرقیشای مگلس و قوتیهای هندی و زعفران و وینل و دروغن بلسان بکد  
 بکدم و زهر مایندرم آب بادیان بدستور شیاف سازند و شیخ میفرماید که ضرر زهره شیو و کبک است  
 سایر مرارات پردکار نیست گویند زهره شوکیر و کبک و بوم در دفع نزول مجربست و غشاوه را زایل  
 بسکند شیاف مرارات کبیر قریب بود و پنج زهره است از هر جوانی و درین زمان ممکن نیست هیچ پادشا  
 ساقن این ترکیب چون نفع این شیافان مانند اوست فلاحاجه الی ذکر تا شیاف مرصاف <sup>طفر</sup>  
 و طفر را فحمت اجزا چهارست ص مرصاف بکنند زعفران بکند بچرم و زرخ سرخ نمرد شیاف  
 باب کشنده تازه در چشم کشند شیاف مرقالمی الفت یونانی است یعنی محمل و الیف جالینوس است  
 و در از جمله او جاع و قروح مرمره و جرب و طول رمد و اکثر امراض را فحمت اجزایش نیز جزوست ص  
 انیسوی طلاء و قوبال مس و صمغ عربی بکند سردم مرصاف سبیل ایون زعفران سازج بکند  
 غلظ سفید و قراط با شراب و سفیده میضه شیاف کشنده شیاف ناصور و عرب فحمت ناصور  
 چشم را خوب کند و وقت حاجت آب و رق گل بسایند آنگاه خرب از در انگشت خالی کنند تا پاک شود پس  
 در اراق بچکانند سار و هر بار که بچکانند سعی بخوانند و صبر کنند عدد دار و ماهیت است ص صبر کنند  
 خردت بکنند بر صمغ ابرق و شب میانی بکند و درم و زنگار نمردم باران شیاف کشنده  
 نزول که ابتدای نزول و تائیدی و انتشار و غشاوه را بر اجزا است و شش است ص سرب سیاهی پستان  
 و زهره اسی و تخم ترب و صبر سقوطری زعفران و خردل و نمک هندی و فلفل سیاه بکند سردم و ناخواه شود  
 زنگار بکند و درم و نیم و خسته طبله کابلی سوخته بادیان و فلفل سفید کف ریا بکند چهار درم و اقلیمیای  
 و فحمتش از بی حصفض بکند چهار درم و پچیر فرستوک سوخته پوست غریب و آب خشک آن بکند درم



شندرم به دار فضل سه درم و نیم به سوسن سه درم و نیم به قوتیای هندی مثله به بکوند علی الرسم و کتک  
وسد اب به و بادیان به یک جزو به ادویه را پرورده کنند یک هفته آنکه ششیاف سازند و باید در آن  
استعمال نمایند که در امتلاهی معده ضرر دارد و همه ادویه عین را همچنین محمول دارند ششیاف نزول  
دیگر که ابتدای آب انتشار را سود دارد و سفیده را بر دص بگیرند زهره کاو و زیکعد و حلیتین  
یکشت کوفته در خرقه کنند و درین زهره میمالند تا همه گداز شود پس بکدرم روغن بلسان صاف آن را  
و بگذارند تا خشک شود دوباره ساینده بایکدرم روغن بلسان ششیاف کنند و بعضی در یک کبرک  
حلیت مسوق آمیخته بیا میمالند تا عمل شود پس بکدرم روغن بلسان آن آمیخته ششیاف کنند  
اصفر را چون رگوزه آب ندیده کنند و سرش را بسته بگل حکمت گرفته در کوره شیشه گران بخت و زهره  
در حالیکه سفید شده باشد صلایه نموده استعمال کنند و کشیدن زهره گفتا پیر منع نزول کند ششیاف  
دیگر ابتدای نزول از ایل کند و جرب سبیل را نافع باشد و چشم را جلاد بد و مقوی بصر باشد اجزا هفت است  
ص اقلیمیای طلایی پمروار یک بکدرم و درم به ماسیران چینی به فضل سفید به یک بکدرم به صبر زرد به ششیاف  
زرد البخر به رخت به یک بکدرم آب بادیان ششیاف سازند و به آن آب ساینده در چشم کشند ششیاف  
دیگر بغایت نافع باشد اجزا هفت است ص عنزروت به ششیاف ملیشاه به یک بکدرم به زعفران به ششیاف  
زیر خ سرخ بکدرم به پوره ارنی به فضل سفید به ایون به یک درم درم ششیاف سازند ششیاف  
مقام ششیاف مرارات است ص زهره بکوبی در ظرف مس سرخ خشک کرده یک عدد به ششم الحظ نمرد  
درم به فرغیون به و نوشادر به یک بکدرم آب سد اب بادیان تر بشینند و را داصل جزو به اندیشه  
مخلوط کرده کشند نزول خلط مواد در طبعه را زایل کند و برای غیر حکم الحال بزرگترین جرب است بکدرم  
و در خرفی نهاده تا چینه شود بر داشته ورق ورق کرده تا سرد شود و مکرر کنند تا بسوزد ششیاف  
در چشم صعب او قرصه و نوره که بزرگ باشد و مسو سرخ و مدمای کهنه و بیرون خواستن چشم و کهنه را و اما  
باز در عدد در و مانده است ص مرق گل تازه را خشک کنند چفتا دمشقال به اقلیمیای انقره مغسول محرق  
بست به چهار شغال به پنج عربی مثله به مصاف به چهار شغال به زعفران ششیاف پسند هندی به ایون به

انکا

از کله که در وقتال ششیاف در دوازده برضوان فهمت امراض حاره را در انواع و محلل است و مسکن و منع  
 ازلات میکند و قوت میدهد اعصاب آنرا و زایل میکند رمد و در ریخ راص ورق گل دوازده درم چینه  
 یک پندرم به خولان پاکیزه صمغ صبر قوطری به یک یک درم بگلاریف سازند ششیاف پیلچ غارش و حرار  
 چشم را بنشانند و ساکن گردانند و سیلان رطوبات را نافع باشد اجزا چهارست حص پوست پیلید زرد به نخل  
 قوتیای کرمانی به یک پندرم به حفض یکی دو درم ششیاف سازند ششیاف هندی که رمد را زایل کند بسیار است  
 اجزا پنجست بعد از اینکه سه روز از رمد گذشته باشد یکشنده ص مغز تشنه زعفران خالص حفض هندی به  
 ششیافی بریان به افیون مساوی باب انار ترش یا غوره یا لیمو یا دوغ ترش ششیاف سازند ششیاف منبها  
 یا ص خفیف حضرت فرموده را زایل کند اجزا پنجست حص مغز تشنه زرد را یک پند و چون غبار بسایند و زرد  
 و حرزوت به یک پند شقیال به برگ کاسنی دوازده شقیال به قند سفید نبات سفید از شی شقیال چهار شقیال ششیاف  
 سازند ششیاف که چون آب لیمو در چشم کشند یا آب غوره یا صمغ خلط آنرا زایل کند و در دو صحراد و فضا  
 و فضل از دماغ بکشد و روزگور بر آید و با شیر زنان صحاب را زایل سازد اجزا پانزدهست حص زرد  
 دار لعل به زرد چوبه به پوست پیخ زرشک به زاج به قلعند به ودع بزرگ سوخته قوتیای کرمانی به پیلید پیلید  
 که به قوتیای هندی به پوره ارمنی به کات سفید به یک نیم شقیال به مغز تشنه چهار شقیال به باب بادیان  
 ششیاف سازند ششیاف که در چشم را زیاد کند و مقوی بصر باشد اجزاده جزوست حص کینج به جاق  
 کنگد رانی به زنجار به فلفل سفید به حلیت به پروغن بلسان به زهره کاو به دار لعل به زنجبیل به یک جزو آب  
 بادیان و ششیاف سازند ششیاف که رمد حار و درم جن و آنچه را نافع باشد و در دوا ساکن کند و خواب  
 اجزایش هفت جزوست حص ششیاف مالدیاد دوازده شقیال به حرزوت نصف آن به شاد رخ ربع آن  
 بیون به کیترا به نیر به یک سه شقیال به عصا به ریخ قلع و دو شقیال به صمغ عربی یک شقیال نیم یک شقیال سازند  
 در چشم کشند ششیاف سفیده را رنگی کند تا آنکه نماید حص مازو به افاقیه به یک یک درم به قلعند پندرم به شقیال  
 بسازند و شیر تازه که در چشم از زرق را رنگ بگردانند و سفید را بردارند و شیر کنند و چشم را سیاه کند و غلب  
 و عصا به پوست جوز و عصا به پوست انار شیرین جهان عمل کند و فندق سوخته و برودغن زیت سرشته



بریا فوج طفل بنهند آرموده است آب حنظل چون میل را بدان تر کنند و در چشم کشند مختلف میکند و گفته اند  
 که قوت این دو اما بدان حد است که چشم گربه را سیاه کند و زعفران نجاست به تنهایی شیف که سبب  
 و ناخن و سفید را زایل کند اجزا چهار است صس کثیره درم به عذروت به اشق به یکدیگر خردم به زعفران درم  
 آبک حله شیف از زنده شیف که جلای بصر دهد و نفع میکند جرب و سبل او تقویه حد میکند و موم  
 فلیظه را که در طبقات عین مجتس است از بقایای رمد که نه تخفیف میکند و جلای بصر میدهد اجزا از سه  
 صس اقلیمی که طلا به تو بال س هر دو را کوفته بعسل همچون سازند و در کوره یا بونه بسوزانند پس اطفا کن  
 بشرب صاف کنند و باز بسایند و صمغ عربی و خاس محرق مغسول و زعفران بکند و از دهه متقال به افیون  
 مرصاف به شاد شسته به سبل هندی به تخم گل به یکدیگر متقال به فلفل سفید بست چهار دانگ کوفته شسته  
 آب بادیان یا شربا کهنه بشوند و شیف از زنده شیف بگیر که چشم را قوی گرداند و تخم کنگر اجزا پنج  
 صس نوشادر به زعفران به یکدیگر درم به فلفل سفید خردم به سبل کدرم به اقلیمی که شسته نرم آب بادیا  
 شیف از زنده شیف که نجاست سوختن چشم و انصباب دهه را چشم در در چشم کهنه را و بثره و بوج شدید  
 دار و ماهشت است صس درق گل سر پاک کرده و بسایه شک کرده پنجاه و دو درم به زعفران شاده درم درم  
 اصل چهار درم به تو بال س به شاونج به یکدیگر و از دهه درم به صمغ عربی بست نرم به اندر سه درم به افیون شسته چنان  
 رست شیف از زنده شیف که غشاه و سلاق امفید بود و مژه را بر ویاند و مقوی بصر باشد اجزا از آن  
 صس اقلیمی که نوب به اقا قیا به یکدیگر خردم به رو سنج دو درم به افیون به مرصاف به یکدیگر خردم به صمغ عربی نه بخار کدر  
 سه درم صنفهانی یکدرم شیف که در ابتدا در مضاف باشد و در اساک گرداند بعد از تنقیه با اجزا از آن که سوزاند  
 گذشته باشد اجزا از شش است شیف شیف امیشای سیانی هفت درم به زعفران به افیون به صمغ هندی  
 صمغ عربی به یکدیگر درم به کثیره عذروت به یکدیگر خردم به چند پیرتر یکدرم آب به ششند اما شیفافات که در زنده شیف  
 میشود فعل آن از فعل حقنه ضعیف است در طبایعی که محتاج بانگ تحریک باشد سریع الاجاب است مومادی که  
 امعای سقیم و قولون مجتس شده باشد و طبیعت بانگ مدی محتاج با درین وقت استعمال شیف بسیار نافع  
 و سوزنده است مخصوص در امراض اسافل چون در کین و بیشت و کمر کرده و جمیع امراض امعا و مقدر را چون درم

دوایم

و بوی سرد و قبل و کسائی که از ضعف یا مانعی دیگر تحمل سبیل و حقه نمینهند و اندک ششیا ف بهترین علاج است  
 و اگر طبیعت مجیب باشد که اکتفا بشیاف شود اسلم و انفع است مضرش کثرت استعمال آن احدی است  
 مقدارش در طول گفته اند باید مقدار شش کجاست شیوف باشد تا اثرش بقولون برسد زیرا که استعمال  
 برایش کجاست است آنچه بجهت خیر است بعضی که ایفون در است بقدر دانه سبجد و کمتر و بزرگتر بقدر  
 خنجر یا و آنقدر کند که تخم بسیار نیار و در اشیاف با همبره البتة بزرگتر کنند و قوم بر این بحث و سطلی گفته اند  
 بعضی از آن بزرگتر فرموده اند قوتش تا پنج سال شش سال مشاهده شده در ظرف شیشه باید نگاهدارند و  
 را حکم بنهند و باید کبب یا خشک شده باشد و این مخصوص بلاد سرد است و در گرم سیرت اضافت کند  
 فعل نمیکند مگر بلادی که معتدل باشد و اهل تجربه گفته اند که در امراض اسافل اگر در شب استعمال کنند و پیش بخوابند  
 بیشتر نفع دهد و اندک عالم بالصواب شیاف اسکندر می زجری که از شدت زردی قرار باشد ساکن کند  
 و نفع عظیم دهد اجزاسه جرد است ص مکی و مازوی سبز و ایفون یکدیگر و شیافهای خورد کنند با آب سرد  
 یا آب شیاف استمقا که استقای طبلی را فایده دهد اجزایش هفت است ص سداب خشک پودر  
 بادیان یک کرفش پودر و موصوف پودره ارضی یکدیگر و شکر سرخ ده درم آب شیاف از دهن  
 که اسهال ابا زرد و قطع خون کند از مقدار چه از بویسروچه از اسهال اجزای نخست ص مره اقا قیة بند  
 صمغ عربی پودر سرخ بوداده مساوی باب مورد بپوشند شیاف که اسهال رموی و زجیر فایطرا  
 نافع باشد اجزای هفت است ص آمله اقا قیة بگلند صمغ عربی پودر مازوی سبز و هفت بلوط مساوی  
 باب مورد بپوشند شیاف کنند شیاف با همبره که باه را زیاد کند و کسی که جگر گرم باشد و دوی گرم تواند  
 چون بخورد اثر آن بگردد و زرد و ضعف بیشتر شود در نوبت استعمال شیاف بهتر باشد اجزای چهارم است  
 روم به مازوی سبز سفید عاقر قرحه یکدیگر و انلی همه را نرم ساییده بروغن گل سرشته کیشاف سازند شیاف  
 با همبره بگرا قوی از اول اجزای چهارم است ص سورخجان پودر پند دانه کونک العصاره پندرا لاجره مساوی  
 ساینده و با عمل بپوشند شیاف با همبره دیگر که بجایت مقوی باه باشد اجزای دو سبزه و ص حلیت پودر شیاف  
 و شیاف کنند چون زنی تمبند در اصل نند شیاف با همبره دیگر که بسیار نخست اجزای سه جرد است ص طبیه



مغز نمیند دانه با عاقر قضا به سره راسائیده و بر روغن باجیل سرشته بر بند شیا ف با سیمیه دیگر که نفس بکشد  
 اجزا و دست صس از بخان با مغز نمیند دانه شیا ف کنند و پیله بطالبوب حب القطن سرشته شیا ف خوبی است  
 و پیله خربه تنهایی قوت تمام دهد و پیله و رل با پیله تقه قور بار و سرشته اول شب بنهند بسیار فحمت مصلحت  
 و فرغیون به یکدیگر درم به شک بخورم محبت شیا ف با سیمیه که تقویت به کند بخوبان نماید یکدیگر بر آوی  
 گداند اجزا یا زده دست صس اهل با شق تخم جیر جیر و کرات و کرفش و ترب و وقتنه و اندازد دست  
 و بندر الحروج به یکدیگر ستار به صصا ف مقل ط اندرانی به یکدیگر ستار شخم الحظف ده درم به سکنج نیم استار  
 فاینده ستار اجزا را آب کرات سفیده سفید مزوج نموده شیا ف کند شیا ف بنفشه فوج کوشاید  
 و طبع را نرم دارد اجزا شش هر دست صس بنفشه بخورم بوره از منی به ترب تر شایده به کده سر درم محمود  
 بلخ نهدی به کده درم قرا قروت فاینده به یکدیگر درم شیا ف از زنده شیا ف که بوا سیر محبت را یکش صص  
 شخم الحظف سه درم مغز بادام تلخ چهار درم بکوبند و شیا ف کنند و یکدیگر تا خشک شود در هر یک ساعت  
 بنهند تا چسباعت شیا ف دیگر که همان عمل کند صص شخم الحظف مقل به کده سر جز و مقل آب کند تا عمل  
 و شیا ف سازند و وعینشا به مقل نیک باشد و سر گین کبوتر و زهره کا و قوی است اگر که قد بسوزد و فیتد بر روغن  
 گل چرب کنند و بر دانه شیا ف با سیمیه که معتقدان آن خوده اند یکشب بکار دارند و یکشب شطوطا بنهند  
 کنند سه شب بیشتر حاجت نشود خشک شود و بیفتد صص بگیرند خشقه و آن یکا بیست که بیشتر تراک آنکه  
 می چید و بر رطبه و بر گیاهی که نزدیک آن باشد و اهل بری از کثرت استعمال چنگ می نامند بفتح الف مسکون چرم  
 و فتح قاف و سکون کاف بر هر چه بود پرازشک یکدیگر طوبت آرمی چندین بگیرند یک مس قواب مدیون  
 و پالانند و صصا ف کنند و باز خشقه در آن ریزند و مگر کنند آنگاه صصا ف کنند و پیله زده مانند رب غلط غلط  
 پس در طاس مس آب نیده ریزند و چهل روز در آفتاب بنهند و روی آنرا پوشیده اند از زگر و غبار خوب  
 نمایند و هر روز می شورانند و ریزند بر می کنند پس از این آب یکس و صبر و در صصا ف و تخم پندان سفید که کس  
 برافکنند و شیا ف از زنده شیا ف با سیمیه دیگر که بوا سیر را بیفتد اجزا شش دست صص کند به گلندار مانده بر  
 شش مانی اساک شیا ف سازند و هر روز و هر شب می بنهند تا بیفتد شیا ف دیگر که چون با هفت روز بر روی یک

بکشد

و کتشاف از آن بر نهند بوا سیر و جروح مقعد و کثرت دم آنرا زایل کند چوب مقداره فندقی باشد ص ص لیلیه  
 لیلیه آمله بکند و مشقال بنیم بمراد سنگ برنجی از اینها بآب تهنانه چوب کتشاف دیگر که بوا سیر  
 دیگر زایل کند و انواع ریاح و در دشت و بلغم کلیمه و دیگرین را دفع نماید هر شب در وقت خواب یک چوب کتشاف  
 و نجابند علی الصبح یک مجلس عمل کند ریخ و بلغم بسیار راند و فایده تمام دهد ص اب اللوز المر و شمش المر  
 و غوغ المر و دانه الوابا و پسنام ابل پیکینخ بیکه چوب مشقال بمقلده مشقال بخرکاده مشقال بنزنجار مشقال  
 اجزانه ششایف که مدیجض و رطوبات غفنه غلیظه رحم است چون از در و قبل استعمال شود و مستطاحنه و تا  
 بوا سیر را و خارج آن میکند و مفتخ افواه عروق اوست و مدر خون آن و تالیف این بی بضاعت است ص  
 بدلا چوب مشقال پرعطیناد و مشقال پوسونجان و مشقال پیکینخ و مشقال پیکینخ راحل نموده ادویه را بد  
 شند ششایف ایسیری که در دوا سیر و او رام آنرا و درم مقعد را سود دارد اجزاده است ص مغز  
 شفا لو پمید سیاهله مغز قلم کا ویز و غن گل سفید اب شسته پنظمی سفید بکد یکدرم پافینون یکدراکت  
 نغز آن نیمدرم پابونه اکلیل الملک بکد یکدرم ششایف دیگر که بوا سیر را تسکین دهد و قفح عروق آن  
 نماید و اوجاع آنرا بطرف سازد اجزای پنج است ص بنجوریم بمقل پنجم حنظل بزهره کا و مغز خسته زرد آلو بکد  
 قدری آب نیخته بمانند منعقد بشیرند و وقت حاجت بروغن مغز خسته شفتالو چرب کرده بردارند و ششایف  
 بوا سیر دیگر که گوشت مرده آنرا بنجورد و گوشت نوبر و یا زرد اجزای پنج است ص لمیشا بمقل ارنق پاند و  
 ششایف بکدرم ص صمغ خارا در شراب گل کنند و او نار ابدان بسرشاید یک عمل ص ششایف که تها و بیماری می  
 مایه را نیست اجزای شش است ص کل خطمی بنفشه بنک طعام ص صابون عرابه بکدرم زوی پوره ارضی نیم درم بکدرم بکدرم  
 بقولم آورده ششایف از ششایف که تها تی تند و بیماریها حاده را نافع باشد و طبع را نرم دارد و آبانی اجابت کند اجزای  
 ص بنفشه خطمی بکدرم درم یک طعام بکدرم بمعل خیار شنبه خردم بشکر نیم درم ششایف تب سنگ طعام بکدرم شش  
 بنجوریم بشکر نیم درم ششایف که خارش و دفعه مقعد بسبب که همای غریب باشد و بدو گرم را بکشد اجزای پنج است  
 ص مغز خسته شفتالو پوره ارضی بزهره کا و پنجم حنظل پنک هندی اجزای اعلی السوید ششایف سازند ششایف که خون  
 رفتن از بوا سیر باز دارد و شکم بماند و چون پیش از جماع بردارند غدیو طرا سودد اجزای هشت است ص کند



عزروت پدم الاخوین بگلزار بزرگ مورد سمره زاج سفید بکدی کدرم بزنگار دانگی با عسل شیاف  
 شیاف خیارشیر قویج را بکشاید و طبع را نرم دارد اجزا شش جزیوست صنفشته دو درم چغلی ایضاً سرد  
 سنا بکی بچیدم نمک هندی کیدرم چغلی خیارشیر و شکر سرخ بکده درم شیاف که در پشت از ارباب کند  
 و طبع را بکشاید و انواع مفاصل که از بلغم بود سود دهد اجزا فوزه است صس کینچ پوجا و شیر پوره ارضی  
 اشق بترخیل سوربخان بگرفش پادایان انیسون نمک هندی عزروت چند بستره زرنما  
 قسطریخ پانهزله پوسعه سداب مساوی باب اشیاف سازند شیاف که در پشت پوسید و او جاذب  
 مفاصل از ایل سازد شخصی اوجح الظهری بود در او ایل حال رسالی یکمته چهارده روز بیکت بشدنی که هر  
 برود شوار بود و با انواع معالجات تفاوتی نیکر و مگر و ز چهارم که خود بخود از ایل میشد و در آخر چنان اتفاق  
 آ که سفر دریایی کرد و سه سال نگرفت بعد از آن مریض ضعیف شد و این در شدت کرد بعد از چهارده روز  
 گردید و باز خود کرده دایمی شد این ضعیف همین شیشا شخم و چندش ممکن نشد در استعمال و شیاف  
 زایل شد اجزا یازده است صس کینچ مقل پوجا و شیر باز و شخم حنظل مغز دانه خروع پانهزله بکده  
 و نیم سوربخان بترید بکده درم چند بستره چیدم باب گندنا شیاف سازند شیاف نیمه که در  
 عظیم دهد اجزا پنج است صس کندرم کی پدم الاخوین ایون زعفران بکده جزیو شیاف سازند باب  
 انار پوست مقدار خسته بنجد و وقت خواب بردارند و بخوابند شیاف نیمه دیگر که زحیر و اسهال  
 فایده دهد صمغ عربی بریان بگل ارضی مساوی باب مورد شیاف نیمه که سبب آن درم القوا  
 امعاستقیم باشد بغایت سودمند است اجزا شش جزیوست صس گل خطمی پنجمازی عطلیه کتان اگیل  
 با یون بزرده بیضه و روغن گل شیاف سازند شیاف نیمه جهت زحیری که با آن سده بنا شد باید بخ  
 ایشیم تافته در وقت ساختن در میان هر یک از شیافات بگنارند و یا خوب حکم در که آنها بچند روز  
 و اگر اندک تخدیر بیشتر کند یا الم را کمتر همان بسمان کشیده در اند اجزا چهار است صس ایون بکده  
 زعفران پانسوی باب شیز تر شسته چون خسته بنجد آنها کنند بلکه کوچکتر پس خشک ساخته بردارند شیاف  
 صابون که شکر را اسهال کند و قبض طبیعت بزرگان اطفال از ایل سازد ساعت صص صابون است

ندیده را تراشند و برغن گل چرب ساخته بردارند اگر برتر باشند بکار دو باب طلیخ تر بد بسبب شند و شیاف سازند  
 تو بر باشد شیاف که طفلان و مردم ضعیف اسودد اردص موم آب ندیده دو درم پنک و بوره ار  
 یکدیگر درم کوفته در موم بسپارند و برغن گل چرب کنند شیاف که عرق النساء و نقرس و انواع مفاصل و  
 که از رطوبت بلغم بود سود دارد اجزا چهارده است ص مقل و جاوشیر: اشق و پیکنج پنک هندی پنجم  
 از بادیه سورنجان پنخزروت و ماهیز پنچ برک سداب انیسون و بوره ارمنی و یکدیگر با فایند بسپارند  
 و فیل با سازند مقدار انگشت خنصر و وقت حاجت چرب نموده بردارند شیاف عرق النساء دیگر که  
 النساء و وجع و رک را فنجست اجزا با شکر پنجهت ص بوره پنجم خنظل و سورنجان و محموده مساوی  
 سازند بوزن همه شکر سرخ شیاف سازند شیاف عسر البول در ساعت نافع باشد اجزا سه جزو است  
 ص فلفل درم پنشور و و کافور شده و کوفته و خیمه شیا فاسازند مقدار سوزن نیمه و وقت حاجت دلیل  
 شیاف که عقب سهل استعمال میشود هر گاه در عمل تقصیری واقع شود اجزا چهار است ص صلیون  
 عراقی آب ندیده و کل خطمی پنک طعام و یکدیگر درم کوفته و خیمه با شکر سرخ بقوام آورده شیاف سازند  
 شیاف غدیو ط دیگر سفین حجره و سکون ال مهله و فتح محتالی و سکون او و طاب و هله و جبول بوزن هر طبع  
 بسپارند جمله و فتح محتالی نست و غدیو ط زنی که در وقت جماع حدث کند و مرضی است که در وقت مباشرت  
 بسیار غایط فاعل بیرون افتد و گویند پیش از خروج منی اجزا ایش خمیت باید هر شب خود را بمسح از عرض  
 و کشف بند و همچنین در وقت جماع ص اقا قیاب را مک و کلنار و کندر با زو آب ص صغری شیاف کند  
 شیاف غدیو ط دیگر که همان فایده دهد اجزا چهار است ص اقا قیاب و کلنار با زو و ص صغری کوفته با  
 بود بسپارند و همان طریق معمول ازند شیاف که قروح و ریش مجری را پاک سازد و بصلاح آورد چون  
 اصل بندند ص سفید با شسته و کل خنجم و کندر و دم الاغون و یکدیگر درم و افون پنجم با سفید  
 بسپارند شیاف دیگر که همان نفع دارد و از آن تو تر است ص شاد و مغول و دم الاغون و یکدیگر  
 درم کوفته کل ارمنی و فاسا و یکدیگر درم کوفته و خیمه بشیر زنان شیاف کنند آن مقدار که در اصل کف  
 مرضی پنج جزو مساوی کوفته شیاف میکند شیاف دیگر که قروح مجاری با صلاح آورد و سوزش را که از



و جرحت بود تسکین دها جزا شش است ص ص سفیداب: عذروت: بکند: بنفشه: صمغ عربی: قوچ  
 کلی: مساموی: بیاض: الیض: شیاف: سازند: شیاف: که قطع خون بویا: بکند: و مقدر: اسودد: دها جزا شش است  
 ص ص قاقیا: عصاره: لیمه: التیس: کل: ارمنی: کلنار: فارسی: بکند: یکدم: و در: سوخته: سفیداب: رزیزه: بکند: خرم  
 باب: سان: الحبل: یاخذه: شیاف: سازند: چون: پشم: گو سفند: را فیتند: ساخته: سرور: در: سر: بکند: پس: فرقی: الیض  
 را ساییده: و بران: شهیده: شیاف: کنند: بسیار: فحش: خوردن: اندک: ایفون: قلیلی: حصول: کردن: قطع: خون: بسیار  
 بویا: سری: کند: در: طبع: برگ: مورد: جلوس: کردن: سود: دها جزا شش است: کف: و حره: البول: را: ناخست: و ناخست  
 همچنین: چون: در: ثقیبهای: آن: بنند: اجزایش: ده: جزو: دست: ص ص صبر: زرد: موی: سوخته: کدوی: سوخته  
 کند: بکند: یکدم: قوتیای: مغسول: مرد: اسنگ: مغسول: سفیداب: قلعی: مغسول: کلنار: کل: ارمنی  
 بکند: در: دم: ایفون: بخردم: باب: کیترا: سرشته: فیتلهای: باریک: ساخته: استعمال: نایند: شیاف: قوچ  
 که: قوچ: را: بکشاید: و صفرا: و بلغم: را: دفع: کند: و در: پشت: را: ساکن: کند: اجزاه: جزو: دست: ص ص کینج: پمفل: یا: جاب  
 اشق: منک: هندی: شخم: حنظل: بوره: ارمنی: محموده: تر: بدنه: حب: الیض: مساموی: صمغ: راباب: سب: کل: کلنار  
 ادویه: را: بدان: بر: شند: شیاف: قوچ: دیگر: که: قوچ: را: سود: مند: باشد: ص ص کل: بنفشه: پنظمی: عذروت: بکند  
 بکند: جزوی: محموده: بر: جوف: هوشش: هر: در: با: بش: منعقد: بر: شند: شیاف: قوچ: دیگر: که: قوچ: را: دفع  
 باشد: و تپها: و امراض: حاره: اطفال: را: سود: دها جزا شش است: جزو: دست: ص ص تخمین: ده: در: دم: آب: حل: کرده: ص ص  
 کنند: و جوشانند: تا: منعقد: گردد: پس: قدری: بوره: ارمنی: و صابون: رقی: بدان: بر: شند: شیاف: که: قوچ  
 و گرمهای: خورد: که: سبب: خارش: میشود: بکشد: و اخلاط: غلیظه: لزج: را: براند: و اگر: در: روغن: بادام: تل: حل: کرد  
 در: گوش: بچکاند: گرانی: و طنین: و آواز: مانیکه: بسبب: رنج: غلیظه: بود: سود: دها جزا شش است: جزو: دست: ص ص  
 یکدم: بوره: ارمنی: سود: دم: چند: یکدم: ستره: زراوند: گردد: عصاره: افسنتین: قطره: بکند: یکدم: ایفون: بکند  
 منک: هندی: حب: النسیل: بکند: و دانگ: بزهره: کا: و بر: شند: شیاف: که: قوچ: ریجی: را: سود: دها جزا شش است  
 ص بوره: ارمنی: یا: ناخواه: منک: هندی: تخم: شنب: بکند: جزو: آب: برگ: سداب: قدری: با: کبکین: مصغری  
 شیاف: که: قوچ: تقوی: و بلغمی: مانافع: باشد: ص بوره: ارمنی: شخم: حنظل: بکند: یکدم: آرد: خطمی: ص ص

همه را ساینده بشکست و عقود بسببشند شیاف لینه خطمی به پوره به با سوسیه یا بشکر سرخ یا ترنجبین  
شیاف کنند شیاف سهله دیگر از آن قویتر که تنها و اعتقال طبیعت اناغ باشد صنف نبشته خطمی شک  
بشکر سرخ بسببشند شیاف سهله که گرم مقعد را که دود الخمل گویند بکشد صنف فستق پنجم الخمل به سوسه منقح  
ساینده با قطران روغن زیتون بسببشند و همچنین شونیز و صبر زرا بکشد و هر دو اینکه مرارت و حدت از دهمه و دق  
گرمان دراز و حب القرع را چون بکشد حصول کنند از شیاف سهله از مارتان اجزا پنج است ص  
زبل الفار شکر سرخ پستانکی پنفته پوره اجزا سوا به بناطف بسببشند شیاف مسک که شکم بند  
و خون را سید و سهال دوسه بار دارد اجزا شش است ص اقا قیاقیم صغیر عربی پکلنا ریکنانج بچفت بلوط  
از زیر آن کرده مساوی آب برگ مورد بسببشند و بردند شیاف که ناصور و خون فتن از یواسه بار دارد اجزا پنج  
ص قظوریون دقیق ایسایه عجز زوت پدماز و یکدیگر هم شقال پزنگا یکدانگ با عسل مقعود بسببشند  
شیخ معرب شیره فارسی ایضار و عن کجند که عربی دهن لیسمن نامند دهن الخمل گویند باب الصابون  
صابون از غرغرات هر سست گرم است خشک را آخر در جیسوم قطع مویز و کمال منصف و ملین و مرام و پا  
کننده و حصول آن مخرب چندین مرده و زنده و مد رجیض و ضماش باشد آن حنار در زانو و عرق النساء و شکر کلب  
نافع و باز نسق و مسلمانانی اوجاع مفاصل مرمنه از ایل کند و بار و عن گل سرخ قروح شهید مسخفه سر اطفال  
سازد و با سر کین کپوتر دمل را بفضج دهد و چون مویز ابدان بشویند چرک و رشک شوشین اودفع نماید و با العجیکه  
و جرب و آثار را نافع کند و چون شیاف نمایند سهال آورد و قوی بچ و گرم مقعد را نایل سازد  
و ادرار بول کند و شرب آن به چوجه جایز نباشد ص گمیزند اشخار که قلبی و کبابا گویند کین آبک  
آب نمیده نیم سن ساینده در ظرف کنند و با هفت من نیم آب ران ریزند و تا مدتی بر هم زنند پس بگذارند  
تا نشین شود آب صاف آنرا بردارند و دیگر آب ران ریزند و باز بر هم زده و آب آنرا گرفته تا دیگر تیر می کشند  
در آن نمائند و باها را جدا گرفته و ده برابر آب اول و عن زیتون ادریک بیخته کم آن آب آخر خود را آنج سینه  
تا مجموع آبها تسفیه شود و چون خمیر گرد آنگاه برداشته بر روی تخمه ریخته به شکل که خواهند بپزند و در شام از رو  
زیتون می بخورند و در بلاد دیگر روغن زیتون به هم رسد از روغن کجد و قرطم و سیه و دنبه می پزند و احتیایا از آن



قلم اول است صابون الحکمه بنفشه الحیدر سیاه و کرم سادی باخون کوسفند سرشته بکار دارند  
 یا با سفیدی بیضه یا بشیر زینکو است و آبک غیر مطفا با صفا را لیدض در شد وصل از ان استخراش  
 و چون آبک قدری پخته گوید داخل کنند بهتر است محکم تر صبوب بفتح صاد همله و ضم و صوده و سکه  
 و اوچر است که میرزند بر عضو انسان ریختنی بسیار از آب غیر آن مانند ظهور و غسل صبیب بفتح صاد  
 و کسره و صوده و سکون تحتانی آبک که بکند باخون گویند عصاره برگ حنا و آب محصفا اما صبیغ که بر معده  
 رنگ مانده بجهت تغییر رنگ چشم و جلد و آثار است چون بیاض در برص و نشان آبله و قرقر و صبرج و در  
 سرکه در صبوغ بجهت آنست که سرکه فعل او را قوی میکند و باید شیطرج را گرفته و پوست آنرا داخل کنند  
 و مردار سنگ المغول کنند بخوبی که در مقدمه ایراد یافته اما قوت صبوغ چون سوننت صبیغ  
 و بهق را رنگ کند اجزا پنج است صص تخم ترب و شیطرج هندی و فوه پکنش و خردل مساوی بسکه  
 تند طلا کنند و بعد از دو ساعت بشویند صبوغ دیگر که برص از رنگ کند اجزا چهار است صص شوره  
 شبیهانی و فوه مساوی بدر در شراب ترکند و چند فوسفت مالند صبوغ دیگر که همان فایده دیگر اجزا  
 نبره و است صص شیطرج هندی و عاقر قضا و جنض و خردل و شونیز و کل شقایق و مرصان و زیزخورد  
 فوه و الصبیغ علی السویه باخون بر بسر شدند و مالند صبوغ دیگر که همان فعل کند اجزا پنج است  
 صص شیطرج هندی و فوه و نیل و شنب یبانی و کل سرخ و یکشتر و روز در سرکه بنویسند و روز در آب  
 صبوغ دیگر که برص و بهق سیاه را بر رنگ بدن آورد اجزا چهار جزو است صص نیل و درم و فوه یکله و صاف  
 بنفشه الحیدر یکله درم زرد شراب خدرم و همزه آداب ترشی ترنج نویساند و سه روز در آفتاب پخته  
 حاجت محل برص و بهق مالند عرق سیاه خشک کرده با سرکه تنگ زود است گویند عرق کوه گرد بار و خون  
 تنگ را عمل همان کند و متنی انسان تنگ را مجرب است معطر استخوان با بوره و سرکه سیاه همان عمل کند صبوغ  
 که بهق سیاه را برود بر رنگ بدن کند صص تخم ترب و درم پکنش و قطعه پخته یکله و درم بسکه که سیاه  
 صبوغ که رنگ بشیر را سرخ کند اجزا پنج است بزعفران و فوه پکنش و مرصاف و صطک و ساد و  
 ساخته شب سیاه مالند و صباغ بشویند صبوغ که بشیر را زرد و شبیه بریض کند صص زیره که چهار درم

آرد کند



از کنگم خردم پند چه بگوید مآب عصفرخضاد کنند و بآب طبعی بجز بشویند صمغ دیگر که رنگ اسفنج کند  
اجزای از ده است صص کندش پند زعفران پند روماس پند مصاف پند پرسیاوشان پند شیخ ارمنی پند مرزنجوش  
جده پند بابونه پند انجوان پند پشت پند ترشی ترنج پند با تنویه جوشانیده رویا مگر بآب آن بشویند صمغ کمرت  
منکره در برص ناخن در برص و بهق اعضا و کبودی چشم را سیاه کند صص نخود پوست در سوخته پند شیط ج کنگ  
چین پند حناء پند کدو دانه کنگ نرم ساینده در شیشه کشند و پنج مثقال روغن کنگد و دو وزن آن سرکه بر آن  
برخته در آفتاب بنهند و مگر بر هم زنند و امتحان بکنان آن بر پشت ناخن کنند هر گاه اندک تغییر دهد روغن را  
اضافه کنند و بچوشانند تا روغن بماند و بجهت برص آن مقدار در آفتاب بگذارند که بسیار رنگین کند و آن  
روغن نتوان و شاخ و امثال آنرا رنگ میکند صمغ که جلد را نجات سیاه کند صص آگه پند و مراد  
سای بآب چند بار طاک کنند و چون خواهند که نایل شود ایشانرا در سرکه جوشانیده بآب آن بشویند  
و در خود و سرکه و ترشی ترنج رفع آن نماید صمغ که نشان آبله و جراحی در ریشها را از زخاره برطرف  
کند و بزرنگ اصلی آن آورد اجزانه هر دو است صص مراد سنگ مغسول پند پنج هفتاد ذوق  
نخود و پنج استخوان پوسیده سوخته پند مغز تخم خرپوزه پند حب البان پند قسط تلخ پند مسوی بلعاب حلبه  
و گان تر کرده شب بر زخاره و بشیره مالند و علی الصبل بسبوس و آنگرم بشویند صمغ که همان فعل کند  
اجزایش است صص ایرسا پند قسط پند مراد سنگ شسته پند شاخ کوزن سوخته پند پوره ارمنی پند اشق پند اجزا  
کوفته و بخته بآب الشعیر شسته شب بمالند و صبح بشویند صمغ که کلف از ایل کند صص اندروت را در  
کامل کرده بمالند صص ککلف و منش و بهق را سود دهد صص ایرسادم پند سرگین کجنگ و درم پند قسط تلخ  
بآب سرکه طاک کنند و روز دیگر بآب بسوس کنند بشویند صمغ دیگر که همان خاصیت دهد اجزاد و از ده  
صص با قلا پند کرسنه پند ترس پند تخم ترب پند مغز تخم خرپوزه پند نخود پوست پند ارپاشانه پند کج پند و در پنج  
از ده پند کدو جزو پند خنزروت پند مصطک پند پوره ارمنی پند کدیم جزو بآب پیاز و امثال آن بمالند صص  
غیطان و آثار از ایل سازد صص خنزروت پند نبات پند مغز بادام تلخ بآب بون بمالند و شوق محلول کبر همان  
آن صمغ که آثار با بجا نیندازد و هم را قطع نماید صص پوره و صبر بر آب رسیده بمالند مراد سنگ سفید



با سیرغ همان عمل کند و زرتج با گشت نیز همان اثر بخشد صمغ که جمیع آن را خون مرده و خیلان و موش را باغی  
 اجزاده جزو سست صمغ بنامدا تمزده جزو صمغ سوخته سست جزو بدو حرف تالی بدو موش که در  
 کرسنه پترس پکندیم جزو بدو زبادی بجزو استخوان بوسید پخزروت پنبات پکندیکدم باب عصفور  
 صمغ که برص و بهق پرقهت اجزای جزو سست صمغ قطخ شیطخ چندی بدو سرخ پخلف  
 زنگار پکاسر که سائده در ظرف مس سرخ در آفتاب بنند و هر روز میخورند بعد از یک هفته در آفتاب  
 و روغن بیهضه مرغ بالوشادار کوبند تا هفت بار اگر بماند زایل میکند صمغ دیگر که آنچنان قابل علاج باشد  
 میکند آنچه که علاج پذیر نباشد تا یکسال رنگ اصل جلد میدارد صمغ که در کلاه و سر کین بوشن  
 الحیدر و وحش فولاد شیطرخ پوسست کبر و تخم آن و تخم انار نارس و زاموی سبز سوخته  
 یکدیگر و زهر میسند و بخون عقاب منسجند بار مکرر بسایند و بخورد آن پهنند و باید که در زرد آفتاب پانچ  
 مذکور آفتاب بسایند تا در رنگ شید بزرور اصغر گردد و هنگام حاجت با سیرغ خیره ساخته صمغ و شام  
 بشتن بماند تا سه روز پس از آن بشویند و اگر زیاده از حد تعیین شده باشد بنفشه و بادام تین نمود  
 روند و روغن بادجان بهق و برص رنگ کند و حرف بلخون خطاف همان اثر دارد در چنانچه مطلق از  
 و اند اعظم بالصواب صحنا بفتح صاد جمله و کوبند کبیر آن سکون جمله و بعضی از اعصاب آنرا صبر  
 و سیرغانی صخش و میونانی و مباحثه دال جمله و سکون میم و بلغت و می طاریخی بروزن بلخنی طارک  
 فارس و ماوراءالنهر با سیاه و در مصر و شام ملو حیه و در نادر فارس معمول است لطیفه شخصی از حکمای  
 اصفهان وارد مجلس یکی از اعظم لار شد و چون سفره حاضر آید پیاله با سیاه بر بسهم بدی تکلف داشت  
 طیبیت نهاد یکم از ارا که برین آن دل هم برآمد و بر هم خورده پیاله را برداشته بجایش نهاد و میزبانان  
 از حکیم سوال کرد که چرا برین نصرت کردید و این از جمله افشهای کبار و معمول خواص این دیار است که فرود  
 و بر هم برآمد چنانچه ضبط خود توالتم کرد آنگاه عاقل گفت که هر چند کردید لایحه متعجب است از حکم پلا و اصفهان  
 و حکماء اهل کمال و صاحب انصاف درین صورت انصاف از شما ملاحظه است حکیم گفت کلام او بعد از چهار  
 که در معده بماند باین صورت میشود حاضران همه بر حدس حکیم آفرین خواندند و در دویم که در معده

لغز

معه و ناشف طوبات آن در مع کتند به بیوی دمان چون از طوبت معده باشد و نهست فال و در در  
 و امراض بارده را و مقوی است بهاست قاطع بلغم است دفع ضرر و با مقوی معده است جالی طوبات  
 دست و گاه زایل میکند گران طعام چرب را و گاه قفرج دل میکند مضرش جرب و حکم و تشنگی و صدراع می آورد  
 و موله خلط سود است امراض آن و محرق خون و اختلاط را متعفن میکند و بسیار خوردنش منعست صابنا  
 مزاج گرم و دماغ گرم را مصلحت زنجبیل بالخی صیته و استعمال سرکه و سایر جو صیات با کیفیته و مغز کا بوی در  
 از خیره تر نیست صس میکند مایمان خورد را و آب نمک طح ساخته در گرمی آفتاب تو زمی بنند و نمی خشکا  
 و صیاله گرم و ترشی و سماق و آب لیمو داده نگاه میدارند و بعضی سماق و کرویال و لیمو و نمک سرکه و جوز و فو  
 می سازند و گویند این قسم بهتر است تا آنچه معمول بنا در است چنانست که میگیرند مایمان که چک آب نمک  
 در می کرده چند روز میگذرانند تا منفع گردد و مانند سرکه برسد آنگاه برهم زده صاف میکنند و اکثر همچنان تا تناول  
 میکنند صرف بفتح صاد و کسر را و جمله سکون و تخالی شیر تازه که هنوز گرم باشد و در امراض صدر و ریه  
 امراض این شیر است بهتر نفع میکند از آنکه با تش گرم کرده باشند و نیز شربانی را گویند که همان ساعت  
 از خم بر آوره باشند صحتل بفتح صاد و سکون عین و فتح قاف خرمای خشک که در شیر نهاده شدند  
 این طریق چون خورده شود باه را قوت دهد و نحو ظ آورد و منی را زیاده گرداند و گویند در ادویه با  
 بیری مایمان نیرسد و باید از حقب آن نیز شیر یا شامند و موافق است سینه و شش او کرده  
 از طرف دیگر که صقر کبیر صاد و سکون قاف شیر زرش و دو شب رطب صمغ اط بضم صاد و سکون  
 قاف معرب بقرات است است هم گویند طبعش سرد و تر است شیخ ابو علی قدس سره میفرماید که مقوی با  
 خوردن است و سکون عطش تا مضر معده سرد و کثیف و دیر بضم و مسدود و موله خلط خام و ضرر میکند بسیار  
 مرکه و عنده را مصلحت زنجبیل برورده و همچونای گرم است جمله کبیر صاد بریزان گویند صحتل بفتح صاد و سکون  
 بود و فتح صاد و لام شد و کچی را گویند صفتش در باب فوقانی گذشت صهیبا بفتح ضا جمله و سکون و کثیر است  
 در باب انون زیندند که رشودانش الله تعالی باب المضاد المعجز ضما و نبت که بادمان تر شود و صمغ نرم و عضو  
 بر شود واضح آن قینا غور سر گویند و بقر است و فرق رضاد و طلا آنست که ضما و غلیظ باشد و طلا قیو چنان



ضماد بسته میشود و طلا مالیده و در لغت ضماد دارو نامی کوفته و خخته را گویند که با چیزی مایع و ساینده  
 به بندند و چون ضماد را بکوبند و داخل شی مذکور سازند بسیار نکلند از آنکه قوتش بعد ساعت کمی شود  
 و اگر بچنان باشد که بدان چیزی ساینند قوتش تا یک ماه باقی باشد و نیز بعضی تا یکسال ایستد و دیگر که  
 در طبایخ بدل ازیت است ضماد آنزوده اختیار کنند ای ماس سپرز را از ایل کند و برودت بکشد از آن  
 و نفع آنرا بر طرف سازد کوفته و خخته بسره که ناب پزند و بر نهند و چون سرد شود باز بنهند است و یکبار جزا  
 چهار است ص ص سداب پو سبج کبر افینتن ص ص عترت با تو به ضماد آکل که سودمند است ص  
 زینخ سرخ و زرد بکند و اوقیه و نوره و اقا قیاب که شش اوقیه قلع طار سوخته چهار اوقیه نرم ساینده بعضی  
 لسان الحن با سر که ضماد کنند ضماد که آسهای سخت معده را تحلیل کند اجزاد و از دست ص ص طبع  
 عمل خطمی سفید بزرگان با بونه مصطک بکند چن درم بسندل الطیب بسعد کوفی و قصب الزیره و  
 بکند و درم پوم سفید سه درم روغن با بونه پانزده درم طنج نمایند ضماد که آس لغمی معده را سود دهد  
 نه جزوست ص ص جند چن درم افینتن بسندل ص ص زرد بکند سه درم و نیم بکند سه درم بیخ خطمی سفید  
 پیر بلط شد درم پیر مرغ درم پوم سفید پانزده درم ضماد که آس کهنه معده را تحلیل دما اجز است  
 ص ص مقل و حبت لسان تخم کلم بکند شد درم اشق مصطک بسندل بکند چهار درم پوم سفید روغن نازدن  
 مقل و شق اد در اصل سازند و ادویه کوفته و خخته را با قدری آب سپرز و موم و روغن اضاده کرده ضماد کنند ضماد که آس  
 پستان نافع باشد اجز است ص ص نان گندم شکسته و آرد با قلاب خطمی سفید زعفران بکند جزو باز در بعضی  
 و روغن گل برشند بر پستان ضماد کنند ضماد که آس تازا پزند تا سر کنند جزو است ص ص تخم کلاب  
 کجند بیخ سوسن میوه مایله سر کلین گوتز پیشکل بز پوره ارمنی رایتیج بکند جزو با قدری موم و روغن سار  
 ضماد که آس خصیه ذکر را چون از گرمی باشد فحست ص ص آرد صلیبه آرد با قلاب زیره که مانی کوفته و خخته با  
 منقی رشته انگاه با موم و تخم بطور و روغن با بونه مرهم سازند ضماد دیگر چون از گرمی باشد ص ص آرد جو و با قلاب  
 آبت که کلسی و روغن الثعلب و کاسنی انقدر که بس کند و تعلق فوه الصنع مجرب است ضماد که آس  
 از سردی باشد از ایل کند ص ص آرد با قلاب صلیبه با بونه زیره و پومیز منقی و روغن شیرین ضماد کنند ضماد که آس

سر را نفع دهد ص آرد با قلاب و نخود یکده درم پو مویز منقی پانزده درم پنجم آفلنج پنجم پسته پسته و ص  
چند کله س کند ضما و دیگر که آما س انشین و قضیب یک که از گرمی باشد سود دهد ص و حق کل کج آرد با قلاب  
و چون و حدس آب عنب الشعلب ضما و سازند ضما و دیگر که آما س حرارت قضیب و خصیه انا نفع باشد ص  
برگ عنب الشعلب و طحلب و برگ کاکج و ریحان و کشتی نزه و پوش در بندی سا و ضما و که ما خصیه  
نزد که ص یک بز خصیه با بونه پو مویز نیا نشه بک جز و پانچیز و برگ کلم و روغن کجده بک قدر ضما که ما س  
ان نفع باشد ص مویز نیا نشه پیکره بز مغز کلم کا و پسته پسته و روغن گل پوم سفید و پسته پسته بک پنجم ص صطک  
مغز و طحلب و و بختک بک چهار درم با قلاب و مویز را پزند تا نماند و درم مالند تا چون هم و پسته و کلم  
درم کجده با هم بپزند ضما و که آما س سرد انشین قضیب را سود دهد ص برگ کلم پنجم پنجم پنجم و دانه آرد عطبه  
با بونه و مویز منقی یکده درم در قدری آب پزند و پنجم روغن کجده اضافند یا نیا ضما و دیگر که آما س صلب  
و خصیه قضیب را نافع باشد ص مویز منقی پیکره بز با قلابی نقشه آب پنجه و روغن گل مسادی پس  
پیدا در روغن حل سازند و با قلاب و مویز کوفته یا یک زرده میضه مرغ مخلوط سازند ضما و که آما س سپر زرا  
ان نفع باشد ص بسوس کند م را با سر که تندی جوشانند و ببندند و چون خردل ناکوفته را با عمل در وی بند  
گرم بر وی سپر نهند با نازده آن آما س آنرا ایل سازد باذن الله تعالی ضما و که آما س و صلابت ص  
زرد کند و تخلی بر ص ک عنب الشعلب و بنفشه شک بک چهار درم بک سرخ طحلب و عصا صطکی  
برگ سان الحلی بک جز و پسته و برگ ضما و کند ص که آما س و نفع جگر را می برد و روغن ضمه آنرا ایل  
ص صلب الطیب پستین صطکه اسارون پچاما پسته قضیب زیره پسته اذخر هم بک درم  
درم با کل الملک هفت درم کوفته و پنجه با شراب کهنه بسپزند و برگ ضما و کند ضما و که اشتقاق ص درم  
ص صلب الانباط صطکه پستین یکده درم پو مویز و شبت یک کله سبب رسته شده بک قدر ص  
مغز و صلب پسته پسته پسته کوی بک پنجم م با کل الملک هفت درم ص صطکه را در روغن بکند و در گنج  
استخوان بک ضما و کند ضما و که هفتای ذوقی را سود دهد ص یک سفید کشتک باشد بوره ازنی بر برگ  
ص بک جز و با عرق دیان بسپزند و پنجم بر یک ضما و کند ضما و دیگر که استقار افاید کند بوره ازنی آسیا



قرومانا موسیخ بکدرم پسرگین گواپسک بز یکد پنجاه درم مجموع با بانک بر شند و بر شکم ضما کنند  
 ضما که استقار ابا نوعه نافع باشد اجزا هفتده جبر و سبب ص نوشاد در اکلین الملک استنشید  
 ورق غار به مزخوش بگرفش پد اینسون پد بادیان ایرسا سعه سیلخه کند ره میحه نیمه نکند درم پنجاه  
 پنجم پد آنچه باید که اخت بکند از ندر و عن سداب مجموع در دریم آمیخته در مان بسیار چنداگر هم شود  
 اشتاد البقر سوخته با سرکه چون در آفتاب بماند و بگذارند تا خشک شود چند مرتبه آرزوده سبب ضما است  
 الاطباء اگر بفرم معده نهند اسهال سودا کنند و در زیر بغل اسهال صفر لید و مین لور کین اسهال بفرم  
 و طفلان کسایکه طاقت خوردن داروی سهل نند بکار آید ص تمس مقلش یک کف بکوند و در  
 کنند و شیر تازه آن مقدار که آرزو شود بر سر آن کنند و بچوشانند تا ترس شیر را بخورد پس مساوی آن روغن  
 اضافه نموده بچوشانند تا آنکه در روغن خوب پخته شود فرود آورند و بر پارچه که باس مالیده و پس کرده بخلیک  
 مطلوب است ضما کنند ضما اسقیل سرسام سردر انا نافع باشد و ماده را از سر فرود آور ص  
 غصل تازه و در مان سنگ یا چوب بکوند نرم و با سرکه بر پایها و ساقها بندد در آخر بر بند ضما که  
 صفر او را باز در ص قاقیا بخصض بکند پد ساق بکند نماز چکل سرخ چوب آلس بکلان بچوشانند  
 کوفته و بخیته قدری روغن مصطکه اضافه نموده باب برگ مورد بر معده ضما کنند ضما اسهال که  
 قوت ناضحه باشد سودا در دوسردی جگر را منفعت دارد اجزا دوازده جبر و سبب ص سبب  
 اسفینتین اولاد بقبصب الزریه پشور کند پد مصطکه برگ مورد بکلان بکل سرخ پندل بکند  
 پوست مان شش بکند بگندم و نیم بشربا کینه بر شند و بر معده نهند ضما اسفینتین  
 الاضراط الباردة برودت معده و جگر و سپرز انا نافع باشد اجزا شش یازده سبب ص اسفینتین  
 صبر زرد بکدرم همیشه پد مصطکه بکند چهار درم پد عود بلسان پد زعفران بکند دو درم پد  
 روغن نار دین و زنبق یا نر زده درم اجزا را کوفته و بخیته با آب بچوشانند و با موم و روغن میا بر بند و پند  
 میکنند تا چون هم شود ضما و افراط حیض را باز در ص صدم مقلش پو سبب نار ترش بکند  
 مساوی با سرکه یا ساق ضما سازند ضما که اتوا عضله و عصب انا نفع است ص بی خط کشک

سه  
 این لفظ در نسخ اصل نهند  
 نشد

بیاورد شارب

یا بادشاه انکوری بختیغمند کنند ضما و انجیر فحیت سپرز او صلابت از او اورام آید  
 از باقلا تبرس اکلیل الملک حلیبه تخم کتان یا با بونه پسنیل الطیب پیکه پنجه رم پمقل ارزق پیشق  
 کبر کوفیه انجیر فیکری طبل انجیر را در سر که بچوشانند تا مضر شود و مقل و اشق را در سر که حل کنند تا مانند مگر در فیلو  
 ساخته بر زمین تا هموار شود پس روغن بلبان یا سوسن صفا سازند ضما و انجیر او را هم سپرز و صلابت از او مضر  
 صس نیاید درم انجیر سیاه را بکند و در سر که کهنه بچوشانند تا نرم شود و اندک بچوشانند تا مضر شود پس لبت  
 بکنند و میسایند در ما و تا چون تم شود پس قسط بحر می چهار درم پمغز بادام مقشتر تازه درم پوسن سنج  
 سر درم بوم و روغن خیزی بقدر کفایت با انجیر مزوج کنند تا کلی شود و ادویه کوفیه و تخم را با آن ستر  
 بر روی کاغذ بقدر سپرز بریده بر بالای سپرز گذارند و بعد از دو ساعت بردارند ضما و که او را هم صلیبه  
 مطلق را تخمیل دهد و نرم سازد چون دل و شازیر و غیره صس عکک العظم اشق پمیسع سالیبه پمقل پمغز  
 کاوه سیرط به موم سفید حلیبه کتان پمروغن سوسن بدستور بسرشد و ضما سازند ضما دیگر او را هم پمغز  
 کلیل در صس نخاله سوسن آرد کندم پمغلی سفید با بونه حلیبه کتان یا با قدری موم و روغن با بونه  
 کند ضما دیگر او را هم رانج دهد و نرم سازد و مل را بپزند صس خردل سفید کتان حلیبه انجیر پیکه کبر  
 روغن کتان و موم بسازند ضما که او را هم قروح و جروح ناصور را علاج را زایل کند بغیر مگر مضر خیز  
 باشد و بر صلبه چند خون آن ظاهر نباشد بویخ خیال خط و نکرده باشد و از هر خلط که باشد اجزا چهار است  
 از آن سوار صس سیاه مصعد را و پنجه صنی یا صابون رقی پمقل ارزق ضما که او را هم بوا سیر از او  
 کند و در آن استکین در صس مقل پمغز ساق کاوه پمغز دانه خوخ یا زرد آلو کوبه با آن اشتر پمیسع سالیبه در روغن  
 پمغز زرد آن حل کرده باشد مخلوط نموده بر سقعه ضما کنند ضما دیگر او را هم و در دو بوا سیر الباقیت نافع باشد  
 پمغز صس بنفشه اکلیل الملک با بونه پمغلی سفید بنجازی پشدت بار و روغن کاوه و آب گرم  
 ستر ضما دیگر او را هم بوا سیر و زهر را نافع باشد صس کک کمر را بچوشانند تا مضر شود پس روغن گل و زرده  
 آن یا بزنند و طویچون هم ساخته بپزند ضما دیگر او را هم و در دو بوا سیر انباشند و ساکن کنند صلیبه  
 صس بزرگ پنجه بزرگ کلم با بونه اکلیل الملک بک جز و بچوشانند تا مضر شود و بسایند تا مگر در پیش مضر



زعفران به و طویج یا فون به و یکدم مقل در آب حل ساخته باز دره بیضه مخلوط نموده بسیار بعد از آن کهن  
مخل چرب کنند و بمقدد بردارند ضما که او رام و در دیو اسیر را بجایت نافع باشد و سودمند ص  
روغن کوهان شتر به مغز ساق گاو و روغن استخوان بزرد آلو به یکدم در هم پیچیده ساییده دو درم به مقل یک کوزه  
مقل را در لعاب تخم کتان حل کنند و آب کنند تا آب بکشد تا آب پیاز به یکدم قدری به لعاب تخم کتان به و حلبه به یکدم  
بست نرم در آتش نرم بقوام آورند پس زعفران به و ایفون به یکدم و دانگ پیستند و در هم پیچند و در  
ده عدد بسیار تا هموار شود ضما که او رام سیل و غلیان هم و درم را ساکن کنند و در او درم بسیار  
از چشم ص حرمل و جزه و خوج و خام جزه کوفته و یخته بسفیده بسفیده شسته ضما کنند ضما و دیگر او رام و  
و در پنج صعب نافع باشد و در در ساکن سازد اجزا پنج هست بروغن ضما کنند ص پوست کتان  
عس مقشره و حوض کبی چشم میان باره برگ نازک تازه کاسنی ساوی به شفاف مایه با و حوض کبی  
مالیدن و پیر خروس به و زرده بیضه از سوده است به و گل سرخ به و عدس مقشره و آرد جو به با کباب  
و روغن گل بختن زرده بیضه و روغن گل بهم سوودار و ضما که او رام حار در از ایل کند و در آرزو  
گرداند و حرارت مسوزش را فرو نشاند اجزا چهار است ص گل کدو به گل کاسنی به گل نیلوفر به گل خبازی  
ساوی با روغن گل سفیده بیضه ضما سازند ضما که او جامع مفاصل را سوودد با اجزا پنج هست ص  
مغاث به نخلی به بذر المردیه آرد جو به سورنجان به ساوی با روغن گل و زرده بیضه ضما کنند ضما  
دیگر او جامع مفاصل و ورک و عرق النسا را سوودد با اجزا هفت هست ص پوست کبی به کوبیده و در  
عاف قرچا به یکدم و درم به قسط تلخ به چرب به یکدم در می به زفت پنجم درم به زفت اور و روغن نیت بکند و در  
کوفته و یخته را بدان بسهند و به بندند ضما و ما دشنام و ما شتر را سوودد ص کبیر نیکو گشت کا و کبیر  
نداشته باشد شتر چه شتر چه ساخته مور بالای ظرف مس کرده به بندند و یک ساعت صبر کنند یا بیشتر تا گشت  
متعفن شود بردارند و مکر کنند ضما که شتر بوا سیر خشک سازد و سیلان خنسا باز دار در ص پوست  
جفت بلوط به جوزا سیر به کلنار به کندر به یکدم جزو آب یک تاک بسهند ضما کنند ضما که شتر بیدنه نازک کبیر  
ضما کنند و نجواب و ند و صباح بشویند از ایل کرده با باذن الله عز و جل ص حرف الما و این بناقی است

ایمانی







بروزن تا لیل و شاید تا لیل معرب کالیک باشد و درین بلاد ناشک ازخ نامند بفتح زاء مجهر و سکون  
 مجهر و قومی و اولوک و برخی قول بضم شنه و سکون او و لام جمول آن دانه مایست که اکثر در پشت  
 پایا میشود و این ضعیف ضعیفتر اید پس ده سالگی که تمام بدن او پر بود و خوردش چون ارزن و بزکش  
 چون نیمه خود سپله دادم از جب کبریت یکچند روز ناماده بلغم دسودارا اخراج کند برفق و شیره انجیر بآید  
 چند روز صحیح و سالم گشت پس شوهر کرد و اولاد آورد و دیگر عود نکرد و ص بکیر بصل و آب ساینده نماید  
 و گویند در کمر و زایل میشود و زرا نچ تازه بچین ضماد حالبس حیض و حوال ص عدس قشره پوست انار  
 برگ مورد با سرکه شسته پشت زمار و کم گاه ضما کنند ضماد حالبس که اسهال قطع کند ص جاورس  
 کندری کل سرخ برگ مورد پاک بکده درم پاره و چوخی درم و آب بهر یا طبع آن بسترند ضماد حالبس  
 اسهال که چون آب جاری باشد به بند فی الحال ص بکیر ندمه را و بسایند آب یا با محص و کرد اگر دانه  
 قلاده به بند چنانچه گار نامی آن بلند باشد نگاه میانش از آب زنجبیل ترپرسازند و زمانی صبر کنند  
 ضماد حدیه که جبارست از بر آمدن فقرات پشت و بوعام نوز و بفارسی قدیم کوز پشت میگفتند  
 باشد ص راسن و اهل و و وچ با شرب پیزند و قدری مقل در آن حل کنند ضماد که حرارت معده  
 و التهاب قوی مفرط که زاماده صفر باشد و معده میرنجبه باشد زایل کند ص اسبیب و به و کلابش  
 بکره درم و افاقیه صندل مقاصیری بکدر برع جزو ساینده و آب سرشته بانگ سبیل و زعفران سو  
 عمل نموده ضماد سازند ضماد حرق النار یضرب الحنانی خل خرو و یوضع فوقه فانه لا یلفظ ولا یخبر  
 و قه مجرب ضماد جنین ابن اسحاق بجمیت طفلی ساخته بود که بود با آن طفل ورم سینه ز سخت ص سرکه  
 کینچا دانه انجیر در آن خوب ساینده شود قطب بجزی کوفه و بیخته چهار درم پغز بادام تلخ مقشره درم پنج کبر  
 کوفته درم همرا مخلوط نموده با سوم و روغن خیری مرهم سازند و در وقت خلای معده از غذا بپزند و بعد  
 در مسافت بردارند و آب بشویند و در آن آب باید با بونه و کلم خوشاینده باشند پس بروغن خیری چیز  
 کند ضماد حی العالم و این راه همیشه بهار گویند و معروف است حرارت دل و معده و کبره استکین در ص  
 سوم سفیده آب گشنیز بنزه و کاسنی بنزه و زعفران و آب حی العالم بکدی درم پاره و روغن بنفشه بادام پسته



در پائیکه آتش نرم بچشانند تا بقوام قوی آید پس بنفشه: و حی العالم: و گل سرخ: و صندل سینه: و  
 چهار درم: و قصب الذریره: و دو درم: و کافور: و یک درم: و کوفته: و بیخته: همه را در هم آمیزند و در آن سنگ بکشد  
 و آبهای مذکور بسایند تا چون مرصع شود آنگاه بر پارچه کتان مالید و هر جا که مطلوب باشد بگذارد و در  
 خنازیر ص زعفران: و مرکی: و زنگار: و یکد جروی: کوفته: و بیخته: ضماد سازند ضماد خنازیر: چارص: و  
 جروی: و حوض: و جروی: و باکبش: نیز ضماد کنند ضماد خنازیر: که بی حرارت باشد و مسهل را نافع باشد  
 قنده: درم: و حلیث: و اشق: و یکد پنجدرم: و جاد شیر: و نام: و فرفون: و یکد سه درم: و منقل: و زرق: و  
 سکنج: سه درم: و صمغ: و درم: و سرکه: حل نموده باکبش: نیز ضماد نمایند و هر روز تازه بگذارند ص خناق: و از هر  
 حار و غدد و خنازیر: ص آرد جوی: باکبش: نیز و سرکه: و اگر با بلغم مرکب باشد آرد کندم: باکبش: نیز و ضماد  
 خنازیر: بروغن: بادام: اکثر: و جلع: و اورام: را بجهت: و عمل: باشونیز: و همچنان: با سرکه: و سفید: آب  
 قلعی: باشیر: تازه: و بذرقطون: با سرکه: جهت: تسکین: اورام: حار: شود: مندست: ضماد: و ادر: الشعلة: و  
 ص کندش: و شیطح: و یکد جروی: و زرنج: سرخ: و دو جروی: و باروغن: زیتون: بماند: ضماد: و ادر: الشعلة: و ادر: الحلیج: و  
 مویز: سرخ: را بسوزانند: و صدف: سوخته: و گوگرد: مساوی: باروغن: زیتون: مالند: و اول: آن موضع: را بماند  
 عحصل: بسیار: مالند: تا سرخ: شود: بشونیز: و آنگاه: دوار: اطلاع: نمایند: و چون: آن موضع: شرطه: زنده: و ماه: بود: و  
 باب: سائده: طلال: کنند: و سه: روز: آما: س کند: آنگاه: موی: بر: پاند: و صحت: کند: ضماد: و جس: بدال: عمل:  
 و کسر: خا: و عجمه: و سکون: سین: همایه: بفارسی: کز: دمه: و رمی: است: حار: ماحرا: حی: که: در: طرف: نالخن: و هم: بسازند:  
 و ضربان: قوی: چنانچه: ناخن: امی: اندازد: و بسیار: است: که: از: شدت: ردتب: میگرد: ص قاقی: و  
 کل: ازنی: و نشاسته: پیشاف: میثاق: صندل: ایض: برابر: افیون: بیخ: یک: یکد: و بالعاب: بقطون: و  
 سازند: و بذرقطون: نامی: کوفته: و با سرکه: سرشته: نافع: باشد: ضماد: و در: جس: یک: ص تخم: کتان: کوفته: بخل: سرشته: و  
 دیگر: بالبن: و چلیب: ضماد: و ادر: ایض: ص تخم: کرب: یا کستر: گرم: آرد: ترس: و نظرون: یا در: حلیب: و  
 سکنج: هم: برابر: آب: بویان: بیشتر: ضماد: و در: حق: جهت: مفصل: سرد: و فالج: و امراض: عصبانی: جمیعاً:  
 و متخ: و محلل: قوی: و جاذب: خار: و پیکان: از: عمق: بدن: مداومت: ضماد: آن: بقدرت: نظیر: باعث: از: لذت:

و نالخن



والتحیح قدیم جراسی و کجی و سبب ص سخم آنجمله سبب متقال: بوزیدان: پوره: نوشادینز او نگر  
 سخم الحظیل: عکسک البطم: بکده سخم متقال: حلبه: فلفل: پدار فلفل: عاقر قرص: بکده سخم متقال: شاق چیا  
 متقال: قرومانا: عود ولسان: پکندر: مرصاف: راتیخ: پزاج: استخوان سوخته: ایسل: صبر زرد: آفین: پز  
 سعاده: اخضر: فرغون: سورنجان: بکده سخم متقال: بدوق: دوازه: متقال: پموم: چیا: پختقال: حب السطرنج  
 شمش متقال: اباص: پنجه: متقال: روغن: سوس: و امثال آن: بطریق: مرمع: آو: نند: بکده: صمغ: رادر: کسر  
 و غسل: کل: کند: و بدست: متعارف: بسازند: ضماد: در دشت: و کما: گاه: راناف: باشد: چون: از برد: با  
 ص: کل: جعفر: یاسا: سیده: باروغ: و بند: ضماد: سازند: ضماد: در دمای: بارده: که: بدو: ای: دیگر: عالی: بند: باشد  
 ص: شمش: کبشقال: پوجو: بوی: پدار: شستن: پز: بخیل: بکده: شمشقال: کوفته: و بخته: آب: سورد: و بشند  
 و بر: موضع: در: ضماد: کنند: و بر: بلاش: برگ: بیدار: خیر: گرم: کرده: بند: با: ورق: جوز: المائل: یا: بند: کبشقال: بند: بند  
 ضماد: و دل: که: دل: را: نفض: دهد: و اورام: را: نرم: سازد: ص: خردل: سفید: پخت: گمان: حلبه: یا: بخیل: بکده: جزو  
 باروغ: گمان: قدری: موم: بسازند: و بر: دل: نهند: ضماد: دل: که: دل: را: پنجه: گرداند: و سرش: را: بکند  
 ص: غیر: ترش: سحر: زوره: ارمنی: پسر: کین: کبوتر: و خروس: پکده: جزوی: پزیت: بقدر: شستن: چون: اول  
 سبب: الرشاد: را: کوفته: و آب: حمیر: کرده: بند: بند: برگردد: و آب: نیده: با: شیر: و بیاض: ضمیمه: همان: فعل  
 آن: ضماد: دل: که: اگر: در: ابتدا: جانند: و در: انتها: نفض: داده: سرش: را: بشاید: ص: جوز: القمی: پوار: در: آن  
 بکجزو: بخیل: نیم: جزو: ضماد: دیدان: که: حب: القرح: و حیات: را: بکشند: با: سهال: دفع: کند: ص: سخم: حنظل: پز  
 حصاره: قنار: الحما: پصیر: قطران: آب: نین: بر: جوی: ناف: ضماد: کنند: ضماد: دیدان: دیگر: که: همان: ناید  
 در: ص: شونیزه: در: م: کوفته: آب: حنظل: پز: شسته: بر: ناف: بند: ضماد: دیدان: دیگر: که: اخراج: حیات: کند  
 ص: لقتله: پز: تریاق: فاروق: بقسط: پز: مرصاف: پز: ترس: بکده: جزو: آب: شخ: ارمنی: بند: با: آب: ناف: ضماد  
 دیدان: نیم: حیات: ص: بگ: شفتا: لونه: و نمک: و شونیزه: برابر: با: زهره: و سر: بسازند: ضماد: با: حنظل  
 بنفشه: یا: بونه: پز: شبت: پز: سوس: گندم: سخم: و کنگره: در: جو: حلبه: بکده: جزو: کوفته: است: بند: و آب: حنظل: کنند  
 در: روغن: بنفشه: یا: دام: اضافه: نموده: ضماد: کنند: ضماد: ذات: الحنظل: دیگر: که: ذات: الحنظل: شوحه: اناف: با: ص: آرد: جو



با قهلا پیخته حلیبه پختلی کل نیوفز: و ورق گل سرخ پیسوس گندم مساوی با قدری آب پیزند و موم سفید  
 و روغن بنفشه با دام اضافند نموده در هم آمیزند ضما در عاف صص عدس قشتره شیشام میثاق صندل سفید  
 آرد جو: افیون: کل ارشی: یکد جزو: یکا فوریم جزو: آب مورد و امثال آن به اندر بر صدغین بر پیستند  
 و کج ساینده نو با سکه فحست و آب سرگین حما قطور کنند سود مندست ضما را سیا چون طلا کنند  
 و مند فایده دهد و ضما عنکبوت سوخته و غیر سوخته مفیدست ضما در مدص پوست انار شیرین: ک  
 قشتره: ورق گل سرخ: یکد جزو کوفته و بخیته با قدری آب پیزند و بر پشت چشم بندند و اگر یک چشم بسته  
 باشد صص سیم غ: و روغن گل زرده میضه مخلوط نموده به بندند و اگر خارش شسته باشد بعد از زرد  
 ازان عدس قشتره: و سماق: و کل سرخ: و شحم انار: برابر کوفته و بخیته پیزند و ضما کنند ضما در مدد که  
 حار را نافع باشد صص و ورق قطن: ادر حیص بچوشاند و ضما کنند ضما در زلق الامعا هر گاه بسبب  
 قوت ماسکه باشد صص سعد: مصطلک: پم: اقا قیاق: لادن: عصاره لحنه التیس: نازوی سبز: مایه  
 یکد سردم: پیسوق جو: و سماق: و کلنار: یکد چهار درم باب برگ مورد: بپوشند بر شکم بندند ضما  
 زلق الامعا چون از صفر باشد صص برگ مورد خشک: برگ سپند: کل سرخ: کلنار: نازوی سبز  
 لادن: پرامک: یکد جزوی: آب بپوشند ضما در زلق الامعا بلغمی صص سعد: مصطلک: ادر ح  
 الذریه: پم زنجوش: پینام: یکد پنجم: عود هندسی: قرفزل: جوز بو: یکد و درم باب برگ مورد بپوشند  
 ضما در پیزند در او رام گذشت و این ضما در او رام صلب آنرا زایل کند صص انجیر زرد: مغز جوز: آرد جو  
 و باقله: و ترس: و کتان: برابر: اشق: پمقل: حلیبه: یکد نصف کی: پسنل: لطیف: اکلیل: نازوی سبز  
 با سکه ضما در ضما در سلطان ملان سرفج و جرب حار و حکه و او رام حاره را محجربست با نوست ناید  
 صص سر باب کاسنی ساینده غلیظ شود و روغن گل یار و روغن بادام مساوی ضما در نایه مایه کشته پیزند  
 بساینده هم روست ضما در سعد صص او پنجمی: چون بر ساینده آب پیزند نمود بر سعد بندند بلبلانند  
 صحت شود و بقتد ضما در اسطیالیس یعنی ترس حون بر کج را و ضما در نایه اسهال صص کز در معده اسهال  
 بلغم نماید و بر و کین اسهال سودا و بر پستان اسهال خون کند صص ترس را نرم ساینده و نصف آن حظل

در

و من آن خلق محلول مرغ آن زهره گاو با شیر تازه در یک خمیر گرفته کنند و بچشانند تا امتزاج یابد ضماد  
 سلیمویه الحکیم چون برقم معده نهند قی آورد و بزناف اسهال و بر پشت زنا مار در اطشت نماید ص بزرگ  
 با یک مشت زعفران و عصاره قنار الحمار یک دره شقال پخته خرقین و مرکب یک چهار درم به شرب بذر البینج یک درم به روغن  
 زیت و شقال یک سوم سفید خردم: ادریه را کوفته و خیمه هر محب سازند و بر خرقه نهاده بر محل مطلوب ضماد نمایند  
 و نیزه را گوار چون با شخم خنق و بادیان سوده بزناف بندند قویج را زایل کند و اسهال آورد و عققل  
 طبیعت بر طرف کند ضماد سلیمانی در مفاصل را زایل کند باذن الله عزوجل ص در ارشکند کدر او  
 گویند زینق: بکند و شقال با هم بسایند قباب مان ترکند تا سها کشته شود پس ده شقال صابون طبعی  
 حل نموده اضافه نمایند ضماد سنا جرب و حکم را نافع باشد ص سنا کی پوست هلیله زرد در سدر  
 بختاب علی مساوی با روغن گل و بنفشه ضماد نمایند ضماد شاعر را بیدار کند چشیم طلا کند  
 سحر و دیدن کند ص زعفران یک شقال کافور یک انگ بسایند و ادوی باقی این مرض ادر طلاء است  
 ضماد شقاق از حیوانات ص مردار سنگ خردم: بسایند با بست بر روغن کنون  
 تا مانند قطران شود و سدر رفته اضافه نمایند و طبع دهند تا غلیظ شود و بقیه امر رفت سدر پس موضع شقا  
 با آب گرم نمود و اگر گرم کرده در قهلهای شقاق بچکانند ضماد و شصه صفت است الحنظل اجزا  
 با روغن بنجر پوست ص بنفشه: با بوننه: شصت: بسوس: گدوم: آرد جو: کنان: خطمی: کارد: هلیله: کنگر  
 تا هر استه آب را رخیته شرح داخل نموده تا گرم ضماد کند ضماد و صداع حاصصه او را سوده ص صنگ خرقه  
 با سنا: صندلین: یک شصت: فلفل: یک جزو: انجون: یک اجزا: اسبگر: شصت: سر ضماد کند ضماد و صداع بار  
 مان باشد ص با بوننه: با کلین الملک: در سینه ترکی: پشت: درق: غار: بنجر: بنوش: اجزا: مساد: کوفته و خیمه  
 و در اطعام و حروف: با سوس: چون ضماد کند جرب است ضماد و صداع بلغمی ای می شقیقه را سوده ص اذرا  
 حین: انجون: پنج سرخ: بنا بول: آب ساینه ضماد کند ضماد و صداع کما زخم حاضر نیم ریسا باشد زایل سازد ص  
 برگ مور و تر: برگ سر و تر: روغن گل: پدروغن سوسن: بیلاون: با کلین الملک: بصب  
 الذریره: بگل ارمنی: پشت: یانی: ادریه خشک را بکوبند و بیس زرد و تر آنرا سخی کنند



و مجموع را بهم آمیخته بر سر ضما و کند ضما و صدراع را با نوعه سود در اصل صنایع بودینه بصفتی که در  
شک اجزا برابر بر سر که غصل سرشته ضما و کند تعلیق فوه صنایعین منیل صدراع است در ساعت  
دریا فوج بر صدراع که از اخلاط باشد زایل کند از سطاط ایس گوید ضما و خون خطاف و تعلیق استخوان  
صدراع را زایل کند ضما و صندلین فیه است در مده و جگر را که کاین شده باشد از حرارت فصل صندلین  
چهار درم یک کلب الملک شش درم یک نعفران یک کافور یک کیندرم یک موم ده درم یک گل سرخ در زمستان یک درم  
و در تابستان چهار و قیر ترکیب کنند ضما و ضمیر یک کینه زینبیل الطیب به مغاش یک برگ مورد به ماش یک  
گل سرخ یک با تویبه بازده بیضه تخم مرغ و روغن فرود که قهر الیه بود در آن حل کرده باشد پیش از ضما  
و جگر کسر ص مغاش یک گل از منی یک صبر زرد یک گل سرخ یک عدس پیشانی مامیثا یک فلفل یک کباب صندل  
باب برگ مورد طبعی ضما و کند ضما و عرق النساء و وجع الوری که سود در اصل پوست یک کبوتر  
گوچی عاقر قرحا یک کدو درم یک عصاره قند الحماز یک حب الفار یک کیکرم کوفته و تخمیه نشیاب و عسل ضما و کند  
ضما و که همان فعل کند ص قطران یک عاقر قرحا یک کدو درم یک قسط یک حب الرشاد یک کیکرم کدو قطران  
بگذرانند و ادویه را سائیده بان بسهند ضما و عسب العول کل کافشه را در شیر زرد و نیم وزن آن  
شوره اضافه نموده ضما و نماید ضما و فاق ص اقایا یک جوز السرو یک موزنجوش یک بازو یک کدو یک کدو  
مغاش یک صمغ عربی یک کدو کوفته و تخمیه بسهند ما هی ضما و کند و سه روز بسته دارند و اگر کسر نیم باشد  
بدنش صمغ کنند ضما و فاق که قیل و نزول المعاش و شرب اناغ باشد ص جوز السرو یک سعدیه موزنجوش مانده  
اقایا یک صمغ عربی یک کدو صمغ را سائیده در شراب حل سازند و ادویه را بدان بسهند ضما و سازند  
و سه روز یا هفت روز بگذرانند ضما و فاق و کسر کند یک صمغ یک صمغ یک صمغ یک صمغ یک صمغ یک صمغ  
شایف مامیثا اقایا یک کلانار یک کبجز و ضما و فاق که فاق و قیله مللی رافع کند ص یک کوسفند یک کسوفی  
نشک یک کدو درم یک سعدیه بوره انوشی بزیره کمانی یک مس سوخته یک شم حطل یک صبره قوی یک قند الحماز یک کدو  
یک تخمیه بسهند ضما و فاق ص اندروت سماق اقایا یک کدو و شقال یک قشیشا یک کسرت یک شایف مامیثا  
کندر صدف یک کدو و شقال یک صابون السرو یک کدو یازد و شقال یک موم سبت یک کدو و شقال یک کدو و شقال

فما

ضماد فاق ص جوز السرو بمصطکه پختو رکنده یک چهار درم نه مصاف به صغیر زوت به شیر شکر  
 یک درم: افاقا چهار درم هم در ساینده چون بخار و سر شیم را بسکه که خمر حل کنند و قدسی آب او ویرا بدان  
 برشند و قمر صها سازند و خشک کنند و وقت حاجت ساینده آب و رو در ضما کنند ضماد فاق که به سبب  
 حیرت بر کمر کرده ص گیسو ز شیم خر گوش شتدم: شهد فاق غیر ظل شامی بدتر از شاد هشتدم کوفته و خفته  
 اصل و صوف است بر فاق به بند بر فاده محکم و به پشت بخوانند و پایا بر داشته دارند تا است و زو میوم  
 مقدار جوزه ازین و او بخورند و بشرط غلو معده بلع نمایانند ص برابر با از مواضع مختلفه آن هشتدم  
 مانده بخار کنند جبهه سودا چهار درم بگل سر کوفته و خفته غسل ص صغیر هشتاد و قبه بکالاب شازده درم بقوام  
 آورند و اجر از ابدان برشند و به شرب وقت خواب مقدار جوزه فرو برند ضماد فرغون فاق را مانده  
 باشد ص فرغون درم به نیت که سینه من پوموم زرد است درم هم سازند ضماد فرسطاریون  
 بنم فاکسیراه جمله و سکون سین جمله و فتح طار جمله و الف کسیرا و ثانی و ضم تختانی و سکون و او  
 و فون و جوهل و فارسطاریون بقیه فاق و الف نیز آمده و این لغت یونانی است رعی الحمام را فاق و لوقه  
 و صداع و شقیقه و درد کردن و دندانزانا فاع باشد منع ریختن نزلات از چشم کند چون بر صغیرین ضماد کند ضماد  
 داغی را چون از بردوت باشد و اگر بر بشان ضماد کند بول براند و برگزیدگی عقب چون ضماد نمایند در در را  
 و بر شکم او را ام اعضا باطنی را سود دهد ص رعی الحمام دو درم: را تیج سه درم به نیت چهل درم پوموم ده درم  
 شمع و درایتانج را در نیت بکازند رعی الحمام را کوفته و خفته بدان برشند در چند نسخه سر کین که بر آمده  
 در عوض رعی الحمام ضماد فیشا غور **الحکم** جهت استفاد و ما اصفرو وضعف جگر و معده  
 و تم و غیر آن ص زوفامی رطب سه درم پوموم بست چهار درم: زعفران به پیر مغالی: و وارد  
 مرغ بکد و دوازده درم به صبر: سیعه سالیله: بمقل ارزق: باشق بمصطکه: یک شتدم ضماد فرو  
 و شقاق به ص خاکستر کاه که درم: یک طعام: مساوی با سرکه بالند ضماد و قواص تخم ترب با سرکه تخم زرد  
 با سرکه ضماد کنند تا هفت روز ضماد قوبا و خارش که در قضیب باشد و خضید زایل کند ص شایف ملین: فاق  
 یک درم به صبر زرد: نوشادر: یک دو درم: ایشان سه درم: زعفران: انگه: روغن گل: و سرکه ضماد سازند





مغزیه و درم مغز بادام تلخ منقش و نیمه مایه بکشد شش شقال کند ضمما در کمر و در بانه باشد صمغ  
 بیاسیس مغز زرد آملی تخم ترنق بکند و شقال با سرکه سایده در روغن کبجد در حمام بمالد ضمما  
 بکرم گاو کزباز سفید فلفل بازوی نیم سوخته یک عدد زنجبیل سفید یک یک درم سدر یک  
 سد درم بار و روغن تازه بی منک ضمما و نمایند ضمما و محلل خصوصا انشین و عقد عصب اص کل طی  
 روشیه خطی بکند کتان بذر الم حلیه به جو به بکند شقال به مغز اندک کوچک بزوفای طلب  
 کند شقال به موم زرد مقل ارق بکند بفت شقال در چش شقال روغن دمنه یا کبجد کخته اوید را مخلوط  
 کرده بکرم ضمما و نمایند ضمما و محلل دیگر مفاصل بارد و اورام مزمنه را سودده ص بوره بدوق اشوی ساق  
 آب ندیده اجزا برابر با سرکه و غسل بالمناصفه ضمما کند ضمما مسکن الاوجاع ساکن میکند و جاعل  
 گرم و سرد را ص حله را آب سرکه ساوی بپزند تا مهر اشود و غسل بوزن جمله اضافه نمود چه شانه بکند  
 سنگ غلیظه شود بر ضمما کند و بعد سه روز بکشاید ضمما مسهل بر معده و تهیگاه ضمما نمایند چرخ  
 ص نمره گاه غسل روغن زیتون پنجم حنظل زریخ با تسویه ضمما مفاصل مفاصل حار و قفر را سودده  
 ص صندلین با کلین الملک بکند و در روغن شیشا پنجم به آقا قیاد و درم به زعفران بکند با قیون و بختلف  
 بکند کرم و ضمما و مفاصل دیگر که تسکین دهد ضربان مفاصل و صداع ضربانی را ص مغز استخوان پاره  
 شقال در روغن گل سرخ پنجم شقال زعفران بکشقال زعفران شش شقال ضمما و مفاصل که در وقت سحر  
 تسکین الم کند ص افیون زعفران با تسویه یا شیر بار و روغن گل سایده ضمما و نمایند ضمما و مفاصل بارد و کله را اول  
 ص نخب الخروع سه روز روغن تازه گاه و غسل بکند جزوه لای سرکه بوزن عمل بعد از نخی مجموع سرکه شش  
 کاه در سایه بکند که غلیظه شود و اضافه کرده و بکرم ضمما و مفاصل سرد و مفاصل بارد و کرم بکند و مفاصل حار و قفر  
 به غسل و سرکه ساوی ضمما کند ضمما و مفاصل دیگر در آخر مفاصل حار و قفر تسهل است دفع میکند بقایای  
 مواد از ص صبر زرد به ضمما زعفران با تسویه باب کلم بمالد و اگر حرارت یاده باشد آب کاسنی ضمما  
 مفاصل دیگر که مفاصل و قفر عرق النساء و همه در دنا را زایل کند و وجع الوركین را سودده ص کلم  
 در آب بپزند تا مهر اشود پس زده بیضه و در وی سرکه اضافه کرده به بند ضمما و مفاصل دیگر که همان





و چون بد قطن با باسکه بر بزم زده ضما و کندن قفس گرم را نافع باشد ضما و قفس سرد که کندن قفس گرم را  
 ساکن کند ص آرد جو بست گرم یا فون سرد در باب غلبه التعلب ضما و کندن و چون خشک شود  
 بشوید و با ضما و کندن ضما و قفس سرد دیگر ص بد قطن با باسکه بر بزم زده و بیضه آرد جو دردی هر که  
 ضما و قفس سرد ص با بوند اکلین الملک ص صلبه پکتان پیرک غار به هزار سفید بیک کلمه مغاث  
 ملک الطیم و می پیچید بیشتر شد اگر کبوتر و روغن بلسان کند بسیار نیکو باشد ضما و قفس سرد دیگر ص  
 سینه بندید بقره فرغیون در ص صاف پهم برابر بیشتر کهنه بیشتر ضما و نو اصیر و با ص  
 ص استخوان تخم و در سنگ اسوخسته تمام بست چهار شقال در زردچوبه نصف آن آید و با پخته  
 زرد زینه داشته باشد ضما و کندن ضما و در پنج ص اکلین الملک قرض زعفران خیزد در پستانوی  
 گستر تر بر پشت چشم ضما و نماند ضما و در پنج بقیج و او و سکون راه مهله و کسول سکون می و پنج تو  
 و سکون جیم نوی زرد چشم شوار که بزرگ میشو و بختی گیوشا چشم را و سفیدی ارم آید بالای طحس  
 و ص لخم زده در او رام نکو شد ضما و درم طلیقه شیشه نافع باشد در در استکین در ص طلحه تازه کوفته  
 با بد قطن با باسکه بر بزم زده و در مقدار و در ضما و کندن ضما و الورم الخوتیج که در اطراف پستان باشد  
 ص اشتاء البرقه جزو پسته ریز و کبوتر و صلبه سحر و سائید با سکه تتر بیشتر ضما و کندن در چهار پهلوی  
 در وقت پیشوند گفتن مریض بر سر می نهند ص آرد جو درم پیوس کند بخورد بزرگ خطمی درم  
 بخورد کوفته و بخته باب مید و روغن گل و سرکه ضما و کندن گویند سرطان نهی کوفته تازه سودد و حرا  
 چمن ضما و کندن حده سرد گرم کند وقت در ص سعد و سنبل پسته که قطعه فستق نیکو درم کوفته  
 است و کندن ضما و کندن حده گرم را نافع باشد قوت در ص صندلین و ورق گل سرخ پیشاف همیشه است  
 بادی سرکه و کلایض و کندن ضما و کندن ضعف معده ایوان از حرا است سودد در ص حلالس ناله محمود است  
 کندن بزرگ بود پسته سبب پسته پیی و ورق گل سرخ قصد نیرو صندلین و علی السبب با کلا  
 است سبب ضما و نماند ضما و کندن صلابت سوز را نافع باشد ص اشق بمقل بوره و زنی شکامندی ملک و جیم  
 رسته بوزمانج پیکش درم بسد است درم بگو در درم پنجه دره زنده در سر که سینه زد اشق و مقل



در آن بند از نوباتی ادویه را کوفته و پیخته در هم بپوشند ضماد کثیر بر پستان نماند زیاد کند ص ارد با قند  
 ده درم: تخم بادروچ چند درم: بهر دو راسایند با آب بادروچ بپوشند و بر پستان بنهند ضماد کثیر نماند  
 که کند ص لای سر که بکشد: اکلیل الملک: آرد با قند: بهر سه راساوی بپزند و بر پستان بنهند ضماد دیگر  
 که همین فایده کند ص اغصاع: پودنه دشتی: پسداب سیانی: بهر سه جزو راسایند بالای سر که بپوشند ضماد  
 که نگذارد تا پستان بزرگ شود ص کند: دوع سوخته: یک جبر و آرد جو نیم جزو: یک کبرسته و مکر ضماد  
 ضماد دیگر که همان نفع دهد ص قهویا یا مازوی سبز: سفیداب: آفاقیا: یک دودم: بهر دو دغ و غصطک  
 و آب تخم کتان بپوشند بر پستان بنهند ضماد که مناف نماند نگذارد که بر اید ص شبیبیانی سه درم: در  
 سر که شش درم: مازوی سبز سه درم: عدو بادروچ که ضماد سازند ضماد که اخراج چشمه جنین میت کند ص تخم  
 خنظل: قطره سداب: یک دودم: بهر ص صافی که درم کوفته و پیخته بر نه که کاو بپوشند و بر عانه و ناف بنهند  
 ضماد که فرج را تنگ کند و خوشبو سازد ص عود هندی: پرامک: راسن: آفاقیا: قرفل: نازک نازک  
 ورق گل سرخ: چوزالسر و به تخم گل: مازو یک جبر و پشمک حبه کوفته و پیخته با آب برگ مور مسته نماند  
 و به سگاه ضماد نماند ضماد که عسر البول را سود دارد و سنگ کرده و مشانه را بریزاند و اورا رول کند  
 شبت: چب افغانی خشک: پسداب: یک چند درم: اکلیل الملک: بالونه: آرد نخود: تخم جبر دشتی  
 تخم ترب: بوگرفش: یک سه درم: حما یا: فطر اسالیون: یک دودم: اجزای را کوفته و پیخته بروغن بالونه و سون  
 و سداب هر که ام قدری از یک یا آب طبع نمایند تا چون هم شود آنگاه بر عانه و حوالی که ضماد کنند ضماد که بر  
 انگشتان و مواضع سرد ایراناف باشد شخصی ادره بند نامی انگشتان انحراف هم رسد و چند سال هر چند حال که سود  
 نداشت این ضماد و چند روز نماند از ایل کرد ص کتیرا: سرش: یک لارمی: بند المردی: بند قطونه: بهر پنج انوشویه  
 ضماد کنند ضماد که درد و اخراج بر مقلع باشد بنشاند ص رگ ملق: کبوند و باروغ: کاو: پزینک: دار طبله  
 با آن بپوشند ضماد که صاحب استقارقی و آبی که در ضایافته سودده ص آرد جو: یک کوفته: بوزله  
 زیره که مانی: یک لارمی: آبی: بکشد بپوشند بکشد ضماد که بیکان بخار را اخراج کند از بدن  
 بدان مازو ص یا زرخش: اشق: پنجانی: بهر سه راساوی سهل ضماد کنند ضماد که شکستن و از جاشین بعضا

نماند







بچنانکه تا غلیظ شود وضما و ضما و حدث زده انسان با اندک زنجار فحمت چون حب الکوک ادریز  
خروج گرم کنند تا بریان شود بر آورده و ساینده با مسکه گاو مخروج سازند و در آفتاب بر مالند و سه  
کنند تا ابله زینگی را از ایل کند و موسی بر سر برویاند و بعد از آن هر روز با مسکه سر را چرب کنند  
ضماد دیگر از شیخ قدس سره بجهت رفع جرب آثار ص سیما ب پمغز یاد ام تلخ بکند در دم تخم  
غیر قشر هرب شب طلا کنند تا هفت روز ضما و که جرب رطب یا پس را هواد آتشک را افغ کن ص کن  
سرب و شقال و زرف سفال بکند از ندیس سیما ب گوگرد زینخ بکند و شقال ساینده بعد از آنکه ظرف را  
از سترش بر آورند هوای آتش نگاه داشته باشد اضافه نموده حرکت دهند تا منقذ گردد و اگر بعد از  
چون بدست بماند چون جبار شود استعمال نمایند و اگر متحجر گردد بسیارند استعمال نمایند ضما و که مل  
اکنیا بصل تمهندی پنجم شقال ساینده با نیم شقال پسته بر روی آتش بگذارند و بچگرم ضما و کنند  
ضماد که کف آثار را از ایل کند ص که سینه بخورم پوست بیضه مرغ دو درم یا رساسه درم پنجم القله  
پوره ارضی پزرا و نذ طول پنهان راه عجاج آرد نخود بکند دو درم بقط تلخ پنهان گوزن خسته بکند درم  
تخم گوزن پمغز یاد ام تلخ بکند هفت درم پسر گین کبوتر بخورم یا با مسکه ضما و کنند ضما و یکینه تولد  
قمل کن ص مویز پزرا و نذ طول یا با نسویه بار و غن زیتون بمانند مالید سیما ب اشغلی ادر و غن  
موم مندرست و صبر زرد چغندر و طلای بهمین بدست و شربانی باب همین اثر دارد و نه همین و غن جو زمان خفا  
بد و چون راه چوب گردگان را چند روز در روغن زیتون بچو ساند پس بماند قمل و صبیانرا بکشد و او  
عسل سر باب سلق که لک ضما و که سخته را نافع باشد ص خردل فنجید مسواوی با مسکه بر سر ضما و  
ضماد دیگر که سخته و سبات اسودد به ص فریفون خردل سرخ پنهان بندید پنجم بخره پنجم  
ساینده با مسکه بر شد ضما و که گرم دراز و کد و دانه را از ایل کند اجزا هفت ص خنجر کبرک  
شوزی که نش پترس پنجم کتان پندرا اینج پمسواوی باب روغن گل با نسویه بر شد و بر ناف نوحی آن  
ضماد که ذات الجنب اسودد به ص بنفشه پمسوس گندم پارد جو چغلی ساینده پارد با قلاب با نسویه  
بار و غن بنفشه موم آب کرده ترتیب بند بار و غن شیره و بر پهلوی ضما و کنند و اگر ماده غلیظ باشد در یکشاید



روغن بوسن اضافه نمایند با تخم حله پوکتان: و آب کلم ضماد که در بهای کرم رسو دارد اصل کرم  
 خندل سفید که جزو کوفته و بخیته آب کالج و روغن گل: و صفا البیض برینند تا مخرج و غلظت  
 شود ضماد که اورام حاسه را نافع باشد که در مذکوره بود ص موزینقی پیبر کرده بزبده با قلابی شتر: روغن گل  
 اجزا مساوی موم بقدر حاجت و گاه زرد پیغده اضافه آن میکند ضعیج کبک صفا موم با تخم زرافه  
 مژه شباب و بفتح صفا شیر آب امخته چنانچه طبیب علت گنا حضرت سالت پناه صلوة الله علیه و آله  
 بعمار فرمودند آخر شتر آب من الدین الضیاح و بندی گویند باب طلاء المهلک طریح اخلاط را نیز  
 قریب تجربا شد و در اربول حیض کند بعبت و تفتیح سد کان و ترقیق خلط غلیظه نماید و امراض مزمنه  
 دشوار باشد بزوی زایل کند و ضرر بسیارش کمتر از مسهل باشد و نفقش بیشتر و شترش اساتر و ترش از خشک  
 باشد تا یکسال طبع اقیتمون که در ایار حاجت تحمل است باید که سه روز قبل از سفر غریب بیاچ دهند  
 و شرب مغز پوس ایار را درین طبع حل کنند و بهند ص اقیتمون چهار درم: پومور بنقی ده درم: و بهند  
 بهندرم: اسطوخودوس سه درم در یکم و نیم آب پزند تا دو رسد برودیک حصه ماند پس صاف  
 طبع افستین ضعیف معده را نافع باشد همیشگی تمام است باید در مزاج حار و معدوم و حار و سرد  
 افستین استعمال کنند معده که جالینوس گوید که طبعیان بسیار کسانرا که گرم مزاج بودند با فستین علاج  
 کردند بهر معده و گشتند ص افستین بخورم: کل سرخ چهار درم: پس بنسل الطیب و درم چوشان  
 صاف نموده درم: ترنجبین پاک بیخاک در آن حل ساخته بوشند طبع افعی که نافع است  
 جزام و اکثر امراض سودا ویرا و مجرب است انشا الله تعالی در باب میم در فصل مرق گفته شد و طبع  
 حله نافع است و بوضیق النفس را هر گاه از سردت هوایم رسید باشد ص حله شسته شود  
 یکدخسیر آب یک کوزه چوشانیده و صفا نموده هر صبح چهارم یک گرم بخورد طبع ترب بواسیر را  
 کند انواع آنرا الفص کن ص کبریز ترب بلرزش تر باشد و دره و طبل و نیمه آب خجریل کجیسه و قنار و قنار  
 بچوشانند تا به نیمه آید پس ششاد شقال از آن آب در اند بچوشانند تا آن نیز به نیمه رسد سه گشته  
 یک سد آنرا بوشند علی الرقیق و در آب اول آن هر روز تا سه مرتبه بشینند تا سه درم طبع حله به بنشی و کجی

طیاب



فایده طبع اول دارد ص صلبه : و اخیرت انده مساوی بچوشانده و صاف نموده و قدری غسل آن بخشیت  
 بر صباغ یک کفچه بخورد طبع تخفاش در مطبوخ مذکور شود انشا الله تعالی طبع زوفا ذات الخنب  
 وسیه و سعال اناغ باشد و مجموع کیشرت است ص سنگلی بخورم پهناب درم پهناب است عدد  
 زوفای بس درم : انجیر سفیده عدد و مویطانی بازده دانه : اصل السوس محکوک سه درم پهناب  
 تخم ظلی یک چهار درم : چو عشیره نمکوفته ده درم مجموع را در یک طل آب بچوشانده و در آخر ده درم شکر  
 اضافه نموده نوشند طبع ضعیفه العرجاء یعنی گفتار پیر و گفتار پیر چون پیر شود لنگ شود مفصل و نفس  
 پوشش را نافع باشد بکیرند گفتار پیر را و شق بکنند بچنان درست شربت نمک صاف نموده سه روز در  
 در آب طبع که بول حیض براند ص شکر ایشیح : قیسوم : فرایسون : یک چهار درم : عاقره صاب : اذخره  
 خود بلسان : قطه انیسون : یکمادریوس : پناخواه : یکمده درم : فوه هفت درم : بچده : سداب  
 کرفش : فونج : بادیان : یک چهار درم : لوبیای سرخ ده درم : فوج سدرم و نیم درم : آن بچوشانده تا  
 آید صاف کنند مقدار چهار اوقیه بنوشند طبع دیگر که حیض براند مجموع آن کیشرت است ص لرون  
 سداب : یکمده نیم بادیان : لوبیای سرخ : در منه ترکی : کرفش : یکمده درم : انجیره : عبدجوشانده  
 و صاف کنند و ده درم کلکند داخل کرده بنوشند طبع دیگر که حیض براند ص لوبیای سرخ : جلیقه : انیسون  
 یک چهار درم : سداب سه درم : پهناب درم : رطل آب پیزند تا یک رطل آید صاف کنند قدری شکر اضافه  
 نموده هر صبح یک سیاه بنوشند طبع دیگر که همان فعل کند ص لوبیای سرخ سه درم : فرایسون : فونج  
 یک چهار درم : پودنه ده درم : شکر ایشیح : یک چهار درم : رطل آب بچوشانده تا نصف بماند ص  
 کنند قدری مفتح اضافه نموده سه روز متوالی بنوشند طبع که سوء المزاج کند و طحال رسد  
 دارد و سده بکشاید و یرقان را نافع باشد ص پوست بلیله زرد : پشته هتره : تخم  
 کاسنی : و بیج آن : سنگلی : یک چهار درم : کلک سرخ دو درم : پهناب : شکر ایشیح : یک چهار درم  
 لوبیای سرخ : بازده دانه : پهناب : یک چهار درم : پهناب : یک چهار درم : در یک طل آب بچوشانده  
 تا بچوشانده آید صاف کنند و ترنجبین را در آن حل کرده بنوشند و باقی طغینات در باتیم



در صفت مطبوخ مذکور شود انشاء الله تعالی طرب المجلدات بحیث تفریح و نشاط داخل  
 نظیرت نافعست ضعف دل و دماغ را قوت باه دهد و شتهای صادق آورد و بجهت  
 بهضم طعام بسیار نافعست اجزایش چهل و هشت جزوست بغیر عرق و کلاب و نبات اصل  
 شتریش بعد از چهل روز یکمقال باشد ص یا قوت مانی بلعل بدخشان سرخ پمروارید پمروارید  
 بکدو درم پلا جو در کشته فیروزه شیرین که با می شمعوی تحقیق میانی پمروارید زبرد پمروارید  
 فلفل پمروارید نارشک در روغ پمروارید ساق هندی پمروارید پمروارید کبک پمروارید  
 بکدو درم پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید  
 مصطکی زرشک شقی بکدو درم پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید  
 بکدو درم پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید  
 بکدو درم پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید  
 و عرق بید مشک پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید  
 همچون سازند طرب المجلدات مفرح و مقوی و مہمی باشد و تقویہ اعضای سینه و جگر کند  
 و نشاط آورد و باه را قوت بدهد و پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید  
 خوشنجان و خصیة العلب پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید  
 و ارضی پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید  
 و تخم پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید  
 مغز بادام کج پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید  
 یا قوت صمغ مروارید که در صمغ فیروزه نیشاپوری بکدو یکمقال پمروارید پمروارید پمروارید  
 نیممقال پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید  
 صد درم پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید پمروارید  
 سمنوع عدس مفرحست که در سرکه پخته باشد از غذای قویست قوت میدهد صمغ مروارید پمروارید

لا افلا

را قطع حیض و مسهل البول میکند و تسکین میدهد حالت و غلیان خون و صفرا و خلط رقیق را غلیظ کند و مضر است  
 و دایمی و اعضای عصبانی است و قاطع باه و مصلحت شیرینی ماست اما اطلاع در امراض جلدیه نافع و غیر  
 از شربت خصوصاً در صداع که بسیار مشاهده شده که در نقطه ساکن میکند صداع مزمن را و بواسطه روغن  
 و خرازا بریه و جرب و قوبار درین باب چیزی بآن برابری نمیکند و همچنین بهق و برص و کلف و حصبه  
 و شش و خیلان و آثار را اما در صداع شرط است که مطلقاً افیون و مخدرات بر تنهائی استعمال نشود که در اکثر  
 امراض دماغی بیلاکت میرساند و در باقی امراض باید نقطه بخفته خشک میشود مگر بمالند و هر چه بیشتر  
 بهتر باشد و در بثورات همین شیوه را منظور دارند و در امراض جلدیه اگر اول متفرغ بدن کنند از نقطه  
 باعث بهتر باشد و زودتر نفع دهد و دیگر عود نکند چنانچه این ضعیف مبهوتی را باطلیه علاج کرده اند و  
 از جای دیگر حادث گردید پس اطریض مانان بدر داد هم هر روز چند مجلس اجابت میشد در ششم در روی  
 خیلان میاه پدید آمد و برور پس میشد تا رنگ بدن و دیگر و کرم چنبن تا اخلاط فاسده آن مرض دفع شود  
 این توان شد مگر در صداع ساذج و بعضی دیگر که بعد از تسکین بقوت طبیعت نکس نارد و همچنین افیون بای  
 پانز گرم و دیگر چون با بوز و غیره و فضل را مفرود بسیار استعمال کنند مگر در صداع بلغمی و دماغ سرد  
 و دایمی آکل بلکه بعضی آورند در بهق و وضع و برص و غیره آن مقدار بمالند که آبله زند اگر مکرر  
 طاقت آورد بیشتر بمالند و الا بر اهم معالجه کنند اگر اثری نمانده باشد اعاده و تکرار را جایز ندانند  
 و الا کرمی مانند و باز تا صحت میشود بمالند تا مادامیکه صحت یابد و این ضعیف شخصی را که مبر و خون  
 میان سر و صدغ غلیظ و در میان پشت چون بلاد جبال بود و درونی ممکن نبود هم الفار و حب الملوک بر  
 ضما میگردم و آنرا بسلول میدشت تا هشت روز پس آنرا برداشته هر هم می نهادم تا جلد خشک شود  
 و هر هم مگر گوشت آورده مونیگر بر جلد نوبه آید میاه بود اما جلدش سفید بپسین روز قدری ازین و اطلاع میکند  
 و اکثر زند تا بآینه جلد نینسیاه شده بحال صحت آمد و صحیح و سالم گردید و مکرر بعد از تنقیه در بهق آمد  
 عودی کرد و همچنین در کلف وضع و آثار روان البته علاج بی متفرغ سودگلی نمی بخشند او و بطار را بایسیا  
 نرم ساینده با عیانت معموله آن بیشترند و بمالند و همانند که بسیارند استعمال کنند که قوتش زود ضعیف میشود



و اگر با ایات نباشد تا دو ماه یا کمتر میماند و الله اعلم و احکم و هو خیر الحاکمین طلا و آتشک که در  
 و جراحت جلدیه غیر غایره آتشک را بزودی بصلاح آورد ص نوتیانه اسفند باج بهر دو مغول  
 دم الاخوین پدردار سنگ پیکد سه درم پدردار یکد درم پدردار شسته شفتا لوچیدرم پدردار  
 جداگانه ساینده تا چون غبار شود پس بروغن گل چرب کنند تا چون دم هم شود و باز بروغن گل  
 داخل کرده میسایند تا آنقدر که نرم شود و بر بدن طلا تو انگر طلا آتشک که چرب طب ابله  
 نیز مجرب است ص سرب هشتقال پدردار سفال ذوب کنند سیاه گوگرد و زینجبه یکد  
 شقال پدردار انکه سفال را از روی آتش بر رشته مپو ای آتش گرفته باشد داخل نمایند و حرکت  
 دهند تا انعقاد یابد پس بسایند چون غبار طلا آتشک که نظیر ندارد ص رس کپو پختنقال بروغن  
 بست شقال چون غبار ساینده مخلوط کنند و بر روی آتش نرم نهند تا خوب بچشد و بسیار بر نرم  
 تا سرد شود پس زخم را بآب حمام شسته و خشک نموده مرهم نهند و هر بار بآب حمام بشویند که حرکت  
 طلا آتشک را زخم چون آبله و مسحه و امثال آنرا زایل کند ص صابون پدردار یکد جرمی بآب  
 و طلا کنند تا تارخ و جدیر ابرد و پیر خروش و پیر بطر ابا هم ذوب کنند و جانند و زهره کا و همین عمل  
 کند طلا آتشک زخم دهه و کبود بر طرف کند ص صمغ آلو نظرون یکد شش پیر مسکو یکد کبره و صمغ  
 و مالید اموضه بضمغ البطم و تخم بن نظرون همین اثر دارد و طلا آتشک آبله را پیرد و بیشتر افضا سازد  
 بلعاب جلبه با لند ص مردار سنگ گشول شیخ فی خشک پدردار خود پدردار پدردار پدردار پدردار  
 حب بلبلان پدردار قطره مرار بلعاب حل کرده و امان را بدان بستند طلا آتشک زخم پدردار پدردار  
 ضد او ندم صرح پدردار یکد درم پدردار با قلابه خود و عدس پدردار کلاب یکد پدردار ساینده  
 بیضه ایخته شب طلا کنند و صبح آب یکد تخم خرفه مخلوطه در آن جوشانده باشند آن بشویند طلا  
 چون سرد و ز طلا کنند طلا را زایل نماید باذن الله عزوجل ص اموضه را شطر نند پس زخم پدردار  
 ساینده بآب بلند طلا آتشک گشول اناج باشد ص صندلیه فوفل پدردار پدردار پدردار پدردار پدردار  
 بآب کشید ز طلا کنند طلا نیکه همان نفع دهد ص آمان حرارت کبره اسود و در ص صندلیه پدردار

ابرا



و آب برک حی العالم بهم آمیخته طلا سازند طلا آما سر حرارت جگر از ازل کن حص صندلین به آب  
 الشعلب و آب برک حی العالم به کلاب به بنفشه به آرد جو مساوی طلا که همان نفع دهد حص صندل سفید  
 برین یعنی به بذر کتوت هر سه مساوی آب انکو شفا بخشند طلا آما سر در چشم گرم را نفع کند حص عقیق  
 ورق گل سرخ به یک جزو به کافور به طبعی کوفته و خیمه باب کاسنی به زرشک چشم مالند طلا نیکه بغایت با  
 درین باب اجزا نخست حص عقیق شسته صندل به کافور به گل سرخ به یکدو درم به کافور دانه نیم به  
 کاسنی پیشانی مالند مگر در گرم را نفع دهد طلا نیکه ماس چشم را که شیعه گویند بر طرف کند صفت  
 عمل از منی به صبر و مساوی آب گشیز بمالند طلا آما سر خسیه را نفع باشد چون از بودت بوجس مخرج  
 در ظرف فخره آب بسایند و گرم کنند بسایند و روزی دو سه بار طلا کنند طلا آما سر و جاع خصیله در دم  
 نشان حص سبحان اکوفته و شیر آه آنرا گرفته بمالند و بخ بیا بخیر با سه که بندی که کاکچی گویند از برنج بسایند  
 همین اثر دارد و اگر هر روز دو درم روغن بیدانچیر و پانزده درم شیره گاج و چو زنده هر روز یکدرم روغن چهار درم  
 سیر انداخته دوازده روز بعد از آن هر روز دو درم روغن بیدانچیر کم کنند چهار درم شیره تا دوازده روز  
 در غلظت مذکور زایل گردد و چون زیره و قسط مساوی ساییده باروغن کاه و در ظرف مس بسیار  
 بسایند و بمالند آما سر خصیعه فرو نشیند طلا آما سر مقعد را فرو نشاند حص سفید آب شسته دو درم  
 کافور طبعی به سفید به بیضه و روغن گل طلا کنند طلا آما سر مقعد و بواسیر خوبی مانع کند حص سفید  
 کافور به مغز قزم کاه و به موم سفید به یکدتر در می هم بسازند طلا آما سر مقعد را سوود دهد و شقاق آنرا  
 بر طرف سازد حص سفید به بیضه به روغن گل به لعاب خطمی به آب غنث الشعلب در هم آمیخته بمالند  
 آما سر مرم را که تبازی تریل گویند فحمت حص مرمه حفض به صبر به اقا قیا به سعده به شیاف میثا  
 نظران به گل سرخ به گل از منی همه را اقرص کنند و وقت حاجت بسکه و آب کلم ساییده بمالند اگر تریل  
 در پشت چشم روی باشد بسکه و آب کاسنی طلا نمایند طلا آما سر که تریل نامند هر گاه بعد از بیماریها  
 منون و تبهای دراز پیدا آید سوود دهد حص بگیند بسکه به کلاب به روغن گل به آب درق مورد  
 طلا کنند و اسفنج را بدان تر کرده بر چشم و روی نهند و هر لحظه چندین بار میسازند یک جزو بر



چون بکوبند و بر بنهند سود دارد و شلخ کوزن با کلاب روده آماس تویج را برید و طلا آماس گرم با توغ  
 در ابتدا نافع باشد صندل احمد کچل ارضی و شفاف لیموناد فلفل و عدس مقشر و حوض کمی  
 یکدجری و آب کشینتر و سبان افزوز بماند طلا اللار و اح ص لای می در رازیت طیب بگذارد  
 و بماند بر مکان درد و اگر در باطن باشد تلف قطنه کهنه را که جبارت است از پنبه دانه عقیق در زیت  
 و هند و حمول نماید طلا اللار و اح الظاهره ص ص حلب و قلع الجح پخته قناری و زرد الو بر صاف  
 صمغ پسندوس بمصطکه بکون یکدور در مچعل و قصب و قطران یکدانه کمی پسند و بماند طلا  
 اسود و سالح که جز ام را نافع است امتحان شده است و لاسوی و ریش را بر تاشند و قلع بر روی  
 بدن کنند پس سه روز از این طبع طلا سازند و نفع این طلا آنست که پوست پتاه شد ایکنند و پوست  
 درست آرد و همه مواد فاسد را نظاهر جدا سازد و همه اعضا را صحیح و سالم گرداند ص ص و س لار که  
 و کشند و هشت قیقه خل الجح و یکو قیقه آب در آن کنند و طبع تر و بیخ کوف یکدور و قیقه بیندازد و آبش نرم  
 پس نر تا همراشو و طلا کنند بعد از آنکه آدویه در آن گوشت افغی بوده خورده باشد طلا که انقلاب شر  
 نافع باشد ص ص صدقهای کوچک اسوزانند و با قطران آسخته بر قره بماند طلا شور غریبه که سبب  
 بایله فرنگ بایا ز همه طعمه احتمالا نرم دانند که بزودی نگر میکند غذا ناست و زمان بی نیک با جرح  
 بی قند یا شور با گوشت پی نیک پرادویه و گفته اند که نان نخود که مطلقا نیک نیست بهترین قندیز  
 و مطلقا و قطعاً هیچ ترشی درین مدت میل نکنند با وجاع مفاصل و فقر در امراض باغی میکشند کرات  
 که ان نفع ایشا و اثر برین علت است ص ص بون قی و الرقه می اسم ببلدی ملک اشام و واحد محلیه  
 سی شقال و سیحابی و سیلهامی یکدیکه شقال سیحاب را آب نان که رگدست بماند و سخی سیلهامی  
 تاسیاه شود بهتر باشد و صابون اد پریاله آب حل کنند تا هم کف شود آنگاه آن را و ما که بر روی کشند  
 با هم بسیار لک کنند تا مانند موم شود پس در حمام بدستوریکه در روغن حوت ماکور شد بعمل آورند و قیبه  
 دو ساعت صبر کنند پس آب گرم بپزایند و تا سه بار تکرار میکنند هر روز یک مرتبه یا روز در میان طلا  
 غیره که این علت انبغایت سوددهد و این نیز همین است و در میان ص ص میلان ص صی بیوسا و سیلهامی

نور



تخیرت پزنگار بزاج سفید صبر زرد پیکه دو درم پسرور بخان پیکه در در سنگ پوست نانخ پشخ  
 روغن گل پوم سفید پیکه درم پوتیاسی کرمانی پبرگ خناب اشق پیکه درم صطکه پوره ارضی پزیز کوشت  
 پیکه درم پیه پزیه درم پور و غن گل سی نرم پمغز شاق کا و سبت نرم بدستور و غن است سازن طلا شود  
 نوریه نو خدیگر او جاع مفاسل که سبب آن اشک باشد و باقی امراض آنرا زایل کند باذن الله تعالی صیق  
 قبول پختن لادن پیکه دو درم پزیز پشخ پخته پیکه درم پور و غن گل ده درم پیکه کتین پزیز درم پور و غن  
 زیت سبت نرم پزیز بوق ابا خا و آب لیمو بکشد و او دویسایند را بار و غن گل و زیت میامیزند و طلا کنند طلا نافع  
 در کجاست ص صابون رقی کوفته و حخته در ظرف چینی کرده با آب گرم بسازند گشت میماند تا حل شود پس میماند  
 در س کپور پیکه کیمتقال پباب نان بسایند تا سیاه پدید شود و با صابون مخلوط نموده بر خم زنده میسازند  
 طلا کنند و باید تازه استعمال کنند طلا پزیز پزیز چون شب طلا کنند روز دیگر بشوید پس روز طلا کنند و  
 بنشیند و چینی بکار نمایند زایل کرد ص زبل الدجاج را سایند با عسل عجمین کنند پس روز دیگر بار زبا طلا  
 و حرف المار را چون کوفته بر تورند بر باندیش از سه مرتبه حاجت نیاندانند الله تعالی طلا بر شش و شش  
 لوحه در راه جمله تغییر سی کجک نقطه ایست اکثر در روی میشود و شش نقطه و کسیم کلک یا نقطه مایل بر  
 و ناله های سیاه و سفید که بر رخساره پیدا شود بر طرف سازد و رنگ اصاف کند از این جزوست  
 زرخ زرد پیکه شش پوره ارضی پتخم کلک و ترب با تویه با عاب حلبه با ن طلا بر ص ص  
 شیطرح پد عاقر قراچه حفض پخردل پشونیز پکل شقایق پزیز زرد پد ص ص فوه پهرینه  
 سادی با خون بزجان طلا بر ص و مبق را سودد اجزای از دست ص کندش فوه پشیطرح  
 غزول پتخم ترب نامازیون پتخم حظل پخرفق سفید پمویز پمچوده پک جرد پکل لاجرد با سرکه با نند  
 دیگر که بغایت نیست ص طر لال تا توره پکندش پشخ با دجان پبسنکه با سرکه طلا کنند تا سود بعض  
 سلب پزیز فون پشیطرح هندی پیکه درم پزیز درم عمل بلا در شسته طلا نمایند طلا بر ص کل از اول پزیز  
 ص کلک سوخته چهار درم پزیز فون سوخته و بلا در حرق پخرفق سیاه پتخم شیطرح هندی پشقایق النعمه پکند  
 با سرکه با ن طلا بر ص که در جمله طلا بر ص ص اسرع الاجابت است اجزایش شش است ص پزیز



شیت طرح به خرق اسود بکشد شقال به ذریعہ ہر دو من زرع الریحین و الجاحین و الراس بنورہ بنوشا در  
 بکشد شقال کوفتہ و بخیہ با سرکہ طلا کند طلا دیگر برص اسود دار صص مغربا نام تلخ پترمس تخم  
 خردل خجریہ تخم کلم عرفہ زراوند طویل خرق سیاہ شیت طرح ہندی جتھیاناہ فیون ہر دو ہزار  
 مساوی گرفتہ بطبیخ ماز و سرشتہ بماند طلا دیگر برص و ہق را نافع باشد بعد از آنکہ وضع آنرا پیاز  
 نماید ہند کہ سرخ شد باشد بماند و شش ساعت بگذارد پس آب گرم بشویند انگاہ بروغن سرد و  
 سازند و همین سان مکرر میکنند تا زایل شود و ماہ الشعشخیز و صندل سفید و جوی طلاء برص نفع دیگر  
 قشر اصل الاسف شیت طرح به خرق سیاہ بزرگ کار بکشد مساوی و بعضی نگار رانصف یکی ازینہا میکنند  
 طلا برص قسم دیگر صص زرنج احمد کبریت شیت طرح بکشد شقالی کوفتہ و بخیہ بسرکہ تندرشتہ طلا کند  
 طلا دیگر برص ایرد صص تخم ترب اسائیدہ آب پیاز سرخ کوسمی برشتہ طلا بوی بخل ایرد و تخم  
 زایل کند صص فلوں سیاہ را آب بسایند و تکرار کنند و باقی اطلیآن در صبان مذکور شود طلا  
 الیلن سرگاہ خارش باشد بیکرانی بسیار فہمت صص تخم خشخاش را سائید نرم تا مانند ہم شود پس  
 حل نمودہ در حمام مکرر بماند طلا بوسیر کہ چون مداومت کنند آنرا بنیاد صص کردکان سونہ  
 خستہ زردا و مساوی با ستام اہل سرشتہ بماند و باز نکوب کرده ہر دورا مکرر بخور نمایند چو یکہ  
 مذکور شد طلا بوسیر کہ آنرا فانی کند صص بار بندل بار و عن خردل مرہم نمودہ در مقعد طلا کند و مداومت  
 طلا بوسیر دیگر کہ بوسیر انیسٹ کند صص اقلع باد بجان و ہو قشرہ الصفر اعند ذہنا اذا اخلطت  
 مع شہاسن اللوز المر و دقا و عجا بدین البنفج و طلیت بہ البواسیر ابرہا العبتہ طلا بوسیر دیگر کہ خون مجتس  
 و روان اورا نافع باشد و خون و را بکشاید و در دیش اسکن کند صص آب پیاز بہ صبر زرد بہ زہرہ گاو  
 مساوی طلا بہق کہ بہق ایض اسود را آرمودہ اندبان صص لولو بکینہ با سرکہ انگوری کہ سنبہ یا سیریش  
 چون بخار پس بماند طلا بہق دیگر کہ برص اینہر سو مند باشد صص سیاب چند مرہم گوگرد فارسی در صص  
 بسایند تا سیاہ و ناپیدا شود پس بشیرہ ورق مائل دوبارہ بسایند و چند روز مکرر بماند و گویند گوگرد شیری  
 آب لیو ہمان فعل کند و منی انسان ہمان عمل کند طلا بہق سیاب بزرج جریہ و تربت شیت طرح بکشد

در خردل

ودر دل احمد تخم خربزه مساوی کوفته و نخته بسکره و عسل بمالند در شب و صبح بحمام روند و هر شب چند کنند  
 طلا تا لیل که تا لیل را بخورد و نیست کند صل ایشان فارسی بزنجار پس سوخته ششم خطل پوره پوره  
 نوزده غیر مطلقا مساوی بزهره کا و با صابون بسرشد و بمالند و دو ساعت ببندند و در چراغان با سکر بس  
 از لیل سازد و آب بان شست و چغیرین طلا جزام که جزام را از لیل کند از چغیرین است صل نظرون پیشین  
 کور در زرد بگ اینچه مساوی با سکر که بمالند طلا جزام دیگر که همان فایده دهد صل کبریت زرد بقط  
 که در درم ناماوی سوخته پمویزج یکدختر درم بگ صنوبر چوب انار یکدست درم بسکر که بسرشد  
 طلا جزام و چغیرین محراب جزام است اوزان سواء آب غب الثعلب بمالند صل صندل پودر  
 کل کافور سنگ جراحی طلا و جرب صل زین مقول خنای ششم خطل اقلیمیا نقره عدس شش مساوی  
 بسکر که دروغن گل سرخ طلا جرب یکدک خرد العصفور با سکر که بشند طلا جرب بقر صل شیر با سکر که  
 طلا کنند طلا جرب طب صل زرد چوبه پیکره بزبر و غن گل کداخته پگور که در یکدک جرب با هم فروج نموده  
 در حمام بمالند طلا جرب طب که همان سود دارد صل زرد چوبه پوره ارمنی بر صاف بقط یکدک  
 یکدک درم بیسته ساید چیدرم بروغن گل آمیخته در حمام بمالند و بعد از سه ساعت بشویند طلا دیگر که همان نفع کند  
 صل زین مقول چیدرم بگندش دو درم زراوند طول هفت درم بروغن گل طلا کنند طلا دیگر که همان فایده  
 صل کور که در خنای یکدک انتقال پوپست بلبله زینق پیشطرح یکدک انتقال ونیم فلفل دانگ بروغن زنبق  
 ساینده بروغن گل آمیخته شب بر اندام بمالند و صبح آب گرم و بسوس در حمام بشویند طلا جرب  
 یکدک بسا فیهت صل مزنک اقلیمیا نقره پسیلقون بگندش بقط زعفران پمویزج در زرد چوبه  
 زینق کشته در خاک یکدک در گل دخی جرو و نیم ساینده با سکر که آب کاسنی روغن بنفشه مرهم کنند و بمالند با  
 بشویند طلا جرب تریاک صل خاکسته بلوط بنگ طعام خجست الفضة پم در سنگ عرق النور یکدک جزام  
 ساینده با سکر که دروغن گل با طلا جرب محراب صل کبریت فارسی زرد و درم سیدر یکدک درم ساینده یکدک درم  
 مقول دو دو اوقیه شریج و نیم اوقیه موم سفید با زرد در حمام یا در خانه بمالند و چون محراب روز بحمام رود در  
 درم شریج و درم بچغیرین مخلوط نموده بخورد محراب است طلا جرب صل کبریت نیت طیب یکدک طل



بجوشانند و چهار اوقیه سرخ در آن زینند و بجوشانند تا سرخ رنگ شود پس سه شقال زیق مقبول یک کمانی  
یک گرم و نیم خنایه قیل صابون شامی هشت یک گرم با هم ترتیب دهند محرم سازند یک روز بمانند و یک روز  
هم بمانند و رسوم بآرد فول آرد جو در حمام بشویند طلا جرب ص سفیداج پرتک: اقلیمیای فضیله  
بروغ خنقشده و سرکه مرهم کنند و بمانند و در آخر بآرد جو یا فول بشویند طلا جرب یک گرم که خوش بوی میکند  
بدر اصل کندش پودر سنگ: اقلیمیای نقره: پوره ارغنی: نمک: زرنج: پسته: شب سرخ: بشویند و نوشا  
عروق زیق مقبول یک گرم سفیداج اسوا کوفته و حخته و سائیده بسرکه و شیر بماند طلا جرب و جویص  
لسان الحمل: عدس: بنان کثیر الخاله با سرکه بماند و مازوی سبز با سرکه نافعست طلا محظوظ که محظوظ  
را زایل میسازد ص حوض مندی: با شیر بماند و بر پشت چشم نهند طلا حرق انار ص سائیده کتان  
و با سرکه بماند ریش نشود و جراثم کند و صحت بخشد طلا حرا از بضم حاء جمله و فتح زاء جمله و الفاء  
ثانی بفارسی کحل و بتازی اقراغ نامند ص نارنج را با پوست پاره پاره کنند و در روغن زیتون بپوشانند  
تا بسوزد و سیاه شود پس بردارند و قدری زفت در آن بگذازند و اندک شیطرج آن اضافه کنند  
طلا حرا از دیگر که نفع بلیغ نمیکند و بر طرف کند او را موسی برو بماند ص سر را برشند و با بول گاو  
و خوب بماند تا سرخ نشود و حب السلاطین که در خاک تر گرم بریان کرده باشند و متشکر نموده با بول  
گاو مرهم نموده بپوشانند و در آفتاب نشینند چون آبله زند با مسکه گاو که پهن است آب شسته باشند  
جالتا صحت شود طلا حرا از مسفدر زایل کند تا بست روز هر روز بماند ص دوده مطج را باروشن  
مسد حل کنند و بمانند و اگر هیچ چیز ایل نشود سر را تراشیده بصابون شسته زهره گاد را  
با حنا بمانند در سه مرتبه زایل کند باذن الله تعالی ع و جل سالیطوس گوید مراره نور را با حنطی  
و سرکه مخلوط نموده طلا کنند و بعد از یک ساعت بشویند طلا حصف بفتح حاء جمله و صاد جمله  
و سکون فاجوش شهاب سرخ ریزه که عضو را چون سوزن بگذرد ص برگ خنایه: نمک یک گرم بماند و با سرکه  
بر بدن آلود و بعد از یک ساعت با آب دو بسوس بشویند طلا حصف فعده یک صندل سفید مازوی سبز  
یک گرم: بگلایب سرکه برشند و بر بدن مالند و بعد از دو ساعت آب سرد بشویند طلا حصف

وشرار مانع باشد صبر که در و غن گل به صندل سرخ به آب کشیده سبز بماند طلا صنف دیگر  
 که مانع فایده دهد ص کالنج که آرد جوید یک جزو آب غنث شعلب آب کشیده سبز دو سرکه مغز منوره بماند  
 طلا حکم قضیب و خصیصه ص شیا ف همیشه با آفاقا یک چهار درم به انسان دو درم نه نوشتار در انکی به عفران  
 طوی به بار و غن گل و سرکه بماند طلا رخا رخس مغز خسته زرد الوی تلخ دره درم یکوگر در پنجره به جفت  
 شدیم به زرد چوبه یکدرم و نیم پیمایش ته یکدرم سرکه در و غن گل مغز در تمام بماند طلا که خارش ذکر را سود  
 ص تخم سفیاج به خشخاش به یکدرم در پوره اونی یکدرم با سرکه بماند طلا و دیگر که همان نفع دهد ص  
 سرکه که به کلاب به یکدرم پوره اونی یکدرم به طلا حذر که گزختی و تریل ترا سودد بد و اعصاب مرد  
 شرفیه با حال صحت آورد ص حب الملوک به واذراق مساوی ساینده بماند طلا دراء الشعلب بمان  
 بمل و الف و ضم همزه و فتح مثلثه و سکون عین جمله و فتح لام یعنی ریختن موی سبت تنهائی و اینمض  
 و اینمض و ربه و راه راص فریون به خردل سفید به حب الفان به یکدرم یکوگر و خرق سفید به یکدرم  
 بایت بر شند طلا دراء الشعلب بلغمی را سودد بد ص فریون به خرق سفید سیاه به سداب به اجزاء  
 را بود زرد و روغن بیدارنجیر بماند طلا دراء الشعلب صفراوی را نافع باشد ص کف زریای سوخته  
 مکن موش به حب المرشاد به عاقرقراط به شیخ سوخته بروغن زیت بماند طلا دراء الشعلب و اویرا زیت  
 ص شویز زریان سه درم پنی سوخته فندق سوخته پسر مکن موش پیکسک گو سفید پرسیاوشان  
 شامی به عاقرقراط به خربق سیاه همه را بروغن بریان کرده بروغن بادام مغز بماند طلا  
 که مانع فایده دهد ص زبد الجحر به برنج سفید به سم استر به سره را سوخته بروغن زیت سوخته  
 اول محل علت را بماند تا سرخ شود پس بماند طلا دراء الشعلب ا نافع باشد و موی بران بر و باید  
 زرفون به مویز به خردل به پوره ارشی به صمغ به سداب به یکدرم سرخوی در سرکه که جوشانند و با قدری روغن  
 مغز فرج بماند طلا و دیگر که همان نفع کند ص المادن سوخته به چوب کتان به شقایق به قلع اخضر  
 سینه را زوی سوخته به سم استر سوخته بروغن تمصطکه و مورد بماند طلا دراء الحیدر به ال حملو الف صم همزه  
 ام و تخم حاهل و تخمائی شده دور شدن و ریختن موی پاشیدن قشرهای رقیق باشد و اینمض



در ماریسایستود ازین جهت داء الحیه نامند و علاج این داء الثعلب یکی باشد ص اول موضع آنرا  
 زنده پس حب الملوک را با آب سائیده دوسه روز بماند و هر چه در داء الثعلب مذکور شد درین علت  
 آورند جالبینوس گوید چون اهل رسائیده بمانند داء الثعلب داء الحیه را از ایل کند و زبده الحمر سخته  
 خمیر کرده و قطران داء الثعلب ابر طرف کند ایضا گوید زبل الفار با سرکه در آن موضع موی بر ویانند طلا  
 و آس بدال مهمل و الف که سه هاجمه بغاری کرده نامند و رم گرمی است با خراجی که در بیجانی سخن  
 پیدا میشود با در سخت و ضربان قوی تا اینکه می اندازد ناخن را و از شدت در دست بهم میرسد  
 افیون با سرکه بماند طلا زنگرم را سود دهد و ضربان را ساکن کند و در دو صحرارت را نباشد ص  
 مائینا خضض کی در عفران یا افیون بگل ارضی یا اقا قیاساوی باب غب الثعلب اطراف خمیر  
 بماند طلا و مد که شدت در در آنکه از آس تلحم باشد ساکن گرداند ص صندل سرخ یا شایف یا  
 فوفل یا صمغ عربی یا اقا قیاساوی یا آب کشینه سبز بد و رو نواحی چشم بماند طلا و رمد حار و او رام آنرا زایل کند  
 ص عدس شتر در ورق گل سرخ یا بک جرد و کافور طوی یا بک سنی سبز چشم بماند طلا دیگر که رمد  
 کند ص پیلزرد یا قلند یا شب میانی بهر دو سوخته یا سائیده بهر دو پلک طلا کنند و باید با جنت  
 تمام چنانچه در چشم نرود تا چهار ساعت آنگاه بختره تری پاک کنند بد و دفعه که دفع میشود طلا است  
 که در سر و بن موی پیدا آید سود مند باشد ص روغن بنفشه یا روغن گل سرخ یا لعاب خطمی یا هم سفره  
 و آب برگ چغندر یا آرد نخود یا باقلا یا ترمس یا کتیرا که بقدری هم آمیزند و در بن موی سر فریشند  
 و بعد از ساعتی باب گرم بشویند طلا دیگر که همان سود دهد ص بادام تلخ منقشه یا کتیرا منقشه یا کتیرا  
 آرد نخود یا باقلا یا خطمی یا بکدیج و بسکه یا منقشه یا بقدری روغن گل بماند طلا دیگر که همان فایده کف  
 و سبوسه را زایل سازد و بشره را صاف کند ص ایرسایه بوره ارضی یا اشق یا نشاسته یا مغز تخم بزر یا  
 بوسیده یا پخنی یا ترمس یا مغز بلسان یا آرد صلبه یا باقلا یا آرد جو یا ترمس یا بکدیج و کوفه یا بکدیج  
 برنج سرخ یا برشته و طلا کنند و بعد از دو ساعت بشویند بعد از آن بروغن بادام چرب کنند طلا  
 و قروح سر را سود دهد ص خردل سفید را سائیده بروغن کجند بماند هر روز دوسه بار و پوست خنجر

لا

سوخته با شیر همان عمل کند طلا سحفه دیگر که زایل کند آنرا ص سفیداب سه درم به گل سرخ ده درم بکنند  
از رویه به یک یک درم به کافور طوی بیوم سفید و درم نیم بر و غن گل سرخ ده درم بیوم رادر و غن بکنند  
و او به ساینده بدان بیشترند طلا که همان عمل کند ص برک همک شیرین چهار درم به خا و ماز و  
کند و درم بر و غن گل یا در بماند طلا که همان نفع دهد ص آب برک چغندر بر و غن دینبه یک ده درم بیوم  
چندانکه آب بر و در و غن بماند طلا سحفه که در بدن اطفال پیدا شود بر طرف کند ص زرد چوبه خا  
را و اند مدحرج پم درار سنگ پوست نار بر پنج مساوی با سرکه و روغن گل طلا کند طلا که همان  
خاصیت بد ص نیک سوخته پگور که در زیق ماز و زرد چوبه پم درار سنگ پم درار و اند مدحرجت  
چهار مساوی بماند و بار و غن و سرکه بماند طلا دیگر که تخلف نیکند ص نیک و اشنان پگور  
غاب بماند و صابونرا بکباب بماند تا کف برآرد پس چغ بفته بیوم سفید و روغن بفته با و ام  
که قدری اضافه نموده هر هم سازند و بماند و یک ساعت بگذارند و بعد از آن آب گرم بشویند طلا  
سحفه که انواع سحفه و حر از و ابریه اطفال راز ایل میکند حکایت شخصی ابریه حاصل بدن در و  
یک ماهی چشم سحفه قدیمی بود چنانچه بر غصه و فبینی و کنار مای لب و ساعد و باز و نیز بسیار بود این  
اورا گفتم که همین طلا را جاهل و او هر روز بر سینه میشد و میمالید و چون خشک میشد اعاده مینمود و بسیار  
از آن میخفت و گاه زرد آب قریب بست روز صحت یافت و از آن تاریخ الی الآن بست سال  
بیشتر است که هیچ بثره و علت با و نرسیده و معالجا کرده بود از قصد و مسهل و ضما و چنانچه جمعی از اطباء  
کار نموده قرار داده بودند که ایمرض قبول علاج نیکند ص خاک تور و جز و نیک طعام جزو که  
بسته تماند و خاکستر چوب بلوط بیش از زمان سرشته بر جروح طریه سیر خون طلا کند تخلف نیکند و گفته  
چون سحوف بجام رود و بعد از خروج بر و غن گل سحفه را چرب کند و بورق سوس حاروب کند در مرتبه  
را بکند و باذن الله تعالی و دیگر ادویه در ضما و گشت جالینوس کویدیه حر باراد طرف آهن نهند تا بگذرد  
چهار قدری خون آن بماند بر سحفه و روشت خاک با سرکه گویند هم قروح سر را زایل کند و روشت فیل است  
سحفه و باقی قروح نهند چرب است طلا اسحاق بضم سین ممله بالام و الف قاف ریختن تره است و سحفه



پلکها صمغاس نخاس محروق نیمدم بزنج سه درم بزعفران و فلفل یک یک گرم سخی کنند شراب باز قافت  
 عمل پس بر جاج حقیق بمالند طلا سوختگی آتش برگ خطمی و ملوخیاب صاف بنزد تا مهر شود  
 دور بند از نوبسایند تا چون مرهم شود پختی تهری مدراسنگ پرورده و سفیداب و روغن گل  
 و آب انگو شفا بخشند و بالند طلا دیگر که همان نفع کند ص آبک شسته که هفت بار آب شیرین  
 باشد و خشک کرده درم و سفیداب از زیر پنجمین قیولیاسه درم و باروغن گل یا میزنده  
 طلا سوختگی آتش نوع دیگر ص برگ خناب مدراسنگ یک یک پنجمین سفیداب از زیر دور دوم  
 قیولیاسه درم ساینده و سفیده بیضه و روغن گل بمالند طلا دیگر که همان فایده کند و بسیار نفع  
 ص پوره ازنی پر برگ خناب هر سه برابر ساینده و باروغن گل بمالند طلا سوختگی آتش کینه  
 و سوزش باشد نفع کلی دهد ص عدس مقشور گل سرخ بنزد تا مهر شود پس سفیداب از زیر و آرد جو باروغن  
 گل بسایند چون مرهم شود طلا سوختگی که از آب گرم باشد ص سفیداب از زیر مغز تخم کدو  
 دم الاغین و مسای و باروغن گل بمالند طلا پیشش که دفع آن کند و گردو خارش را نفع کند  
 میوزنج زرنج سرخ بنزد و نذ طول سیماک شسته با آب لیمو و خناب هر چهار ساو و بر که و روغن گل  
 طلا پیشش که در مژگان باشد بر طرف سازد ص میوزنج و صبر زرد پوره از منی یک یک نیم گرم  
 آینه زرد و مژگان بمالند طلا دیگر قوی تر است از اول ص سیماک زرنج و صبر سفیداب  
 هر چهار ساوی ساینده بمالند طلا شترناق بکسر شین محمد با سکون راه جمله و فون و الف فانی  
 پیوسته در پلک بالا که نمی جنبند و همچنان ایستاده است ص صبر پشیا فامیثه اقا فایده  
 مرصاف پنج برابر بسایند زعفران نصف یکی از آنها چون سرمد پس یک کاسنی یا غور و ما سوز  
 بمالند طلا شعیره بفتح شین محمد و کسر عین جمله و سکون تخمانی و فنج راه جمله و در میست زان  
 پلک میشود و شکل جو و باین مناسبت شعیره نامند ص مکیزند دانه جو که در روشت حمیر شیا باب  
 طلا شحر زاید چون بر کنند و بیاورد رخ آن بمالند ضعیف بر وید چون مگر کنند دیگر زید و ص  
 خون خارشست و خون وزع سبز و علق سوخته و دم خر سوخته مجموع را در سر که نه یا میزند و ص

باید

بار یا بیشتر اگر کنند طلا شتر زاید نوحه دیگر که سه بار حاجت نیلیدص کند که گوش سگ یباش  
 و نه آن کس که در بدن دوست قدری ز خون آن کند و تخم مورچه و شیره درخت انجیر هم آمیزند و میرا  
 کنند طلا کنند و گویند چون کچله را آب بسایند و بر موضع مویکله ترشیده باشد مالند دیگر بر نیاید  
 و اگر براید ضعیف باشد و اگر بارد و عیم بر وید برکتند و روغن محصف با آبک مالند دیگر و نیز چون  
 که شتر اجد از کندن مالند چند مرتبه دیگر نرید و نوشا در سوده با سر که همین عمل کند و خون غوک  
 از موضع و در هرات مکل بفتح میم و کاف سکون لام و در قهستان یک بفتح موحده و سکون کاف و بعضی  
 قرابو گویند و ظاهر این لفظ ترکی باشد و قومی وزع و بزغ نامند و طایفه لقبه بفتح موحده و فتح فاش شد  
 خوانند چندین خاصیت دارد و چون حلق پر خون شود و همچنان قریب بران افشاند تا میرد و خشک شود  
 برکتند مویرا و بر آن موضع طلا کنند دیگر نرید و الا در نکر از تخلف ندارد و خون خراشت همین حکم کند  
 چون بدن گسهای بزرگ را بعد از کندن موی سخت مالند بر آن موضع مجرب است آب زهره بز  
 بندرم با نوشا در مزوج نموده بعد از تنف همچنین در برنج سوخته کذک و چون زهره ارنب بدستور و موی  
 قنداقینا طلا کنند گوید خون خفاش و ورق قوت و الیکیش را بهر موضعی که موشش کند و طلا کنند  
 موی نرید و لبلب جلب و خون خفاش همان فایده ده طلا شقاق که شقاق دست پارا نافع باشد  
 ص خنای صبر زرد مغز دانه بیدانجیر و لفظ سیاه بهر پنج مساوی ساینده بر روغن خر و عیام نرند و دست  
 باب گرم شسته طلا نمایند طلا شقاق الیدین و الجلیین من الریح و الما ص انجیر شک ادراب  
 نویسانده تا حل شود پس نهند بر شقاق کیشب و صبح بشویند باب گرم طلا دیگر که همان  
 دارد و جاری کند از شقاق ماء اصفر که از بلغش شور و صفرا باشد ص برک بیدانجیر اکوفه و فشره  
 خارا آب آن خمیر کنند و بر بندند بر مکان شقاق و اگر بر زانو و در نای حاصل کهنه بندند نافع باشد  
 طلا و شقیقه کافور وجود آن آب ساینده سو ط کنند شقیقه گرم و سرد را زایل کند و چون بلوغ حاصل قبل از  
 طلوع آفتاب بشویند و آب آن را میاشانند در شقیقه را زایل گردانند از آن طلا شقیقه که از زودت  
 که نرید مانده با اجزای سفید است ص فلفل سفید زعفران یکدو و شقال زعفران یکدو بر یکدیگر تخم



مرکب کثرتقال: چند پسته کله طبع سبک که آمیخته بر صدغین بماند طلا صداع حار صندل سفید  
سایه درم: ورق گل سرخ: نیلوفر: یک چهار: مانینه درم: کافور سه درم: زعفران یک درم: اینها  
پوسته خنجر کبک درم: هر سه را سایه باب برگ کاهو طلا کنند طلا صداع حار و نیز اورام و آفتاب  
را سود در ص تراشه که در برگ خرفه بویید: و خطمی: و همیشه بهار: و برگ کاهو: و صندل: و مانینه  
و پوش در بنی اجزا ساوی بکلاب نایده پس سایه و صاف کرده بماند طلا صداع که در  
در آفتاب هم رسیده باشد و بجهت در نایکه صاحب آن بقرار باشد صندلین: و اندر  
یکد یک درم: ایون: و دانگ: زعفران: یک دانگ: بندرا بلنج: یک درم: بکلاب: بماند یاب کشینه  
یا کاسنی: بر موضع در دهند در ساعت ساکن گردد باذن الله تعالی طلا صداع که از ارتفاع آفتاب  
باشد ص ما زو: یک: یک جزو: و صبر زرد: زعفران: یک: یک جزو: در پیشا و صدغین بماند طلا  
صداع را با انواعه و دارد و شقیقه رافع باشد و در دیشاند اجزاء ده جزو: ص خنجر صندل  
زعفران: صبر: یکد یک درم: گل ازمنی: مثله: بندرا بلنج: دو درم: صمغ عربی: اندر: یکد یک درم: ایون: یک  
کافور: سه باب: آمیخته شقیقه که محل در بماند طلا صداع بار در فرفون: صبر زرد: چند  
صمغ عربی: و عود: صدغین: زعفران: یکد دو دانگ: ایون: انلی باب: کرفش باب: مرزنجوش: بماند  
طلا صداع بلغمی دریحی ص زنجبیل: مرزنجوش: ص صاف: چند پسته: صبر زرد: فرفون: و در  
یک جزو: باب کرفش بماند طلا صداع بلغمی که در حال ساکن کند باذن الله عزوجل ص فرفون: بماند  
یا سیمین: بسیار نام هم شود پس طلا کنند طلا صداع بی ماده که تخلف ندارد ص رادار: با سه گرم  
طلا کنند و زرد جوید باروغن: یا دام تلخ بعد از حلق: ص خنجر: چون یک کف نیک: اورغطل: آب  
خارابان: خمیر کنند: و بر طلا کنند: و شب بگذرانند صداع شدید: قدیم: و شقیقه: قوی: ساکن: کند طلا  
ص گیرنده شقیقه: اوراد آب پایند: و بماند در صدغ: این وجهه: طلا الصداع: و انوم: که صداع  
کند و خواب: اور ص تم کاهو: رازم: بسیار: و در آب کاهو: ترنجوب: سایه: خسته: شقیقه: اورابان: طلا  
بر صدغ: و وجهه بماند طلا: الصداع: که چون: پیشا: طلا کنند: انواع: صداع: رازا: یک: کند: ص

بکتاب عمل

و آب ساینده بمالند طلا اصداغ حار را نافع باشد حص بنفشه بنیلوفه پنجم کاهو پست خنک خاش  
 بگردید هم پیشانی ما بینا بیخ تفلح پندلین بندر البیض سفید زعفران بکله خدرم آب کاهو ساینده  
 بر رضمه او کنند طلا نیکه همان فایده دهد از زوده است اجزاسه جزو سوای روغن و خل و نیز شقیقه حار  
 زایل سازد حص کدوی تر پطلمب بیجی العالم مساوی با سرکه گهنه و روغن گل بر موضع شقیقه و صد  
 مالند و دانه زعفران با کلاب ایفون مقدار خود با سرکه همان عمل کنند و مقدار عدس ایفون با روغن گل  
 یا اس حرب است و دانه عناب با کلاب و طباشیر با سرکه و روغن گل فحمت و همچنین ما بینا و سرکه  
 و کافور و صندل و کلاب کذلک و صندلین با کلاب اندک سرکه و اسفزه با سرکه و کلاب همان فعل کند  
 و طبلس با سرکه چون چیهه و یا فوخ بمالند عجب است طلا اصنانان بضم صاد همل بانون الفس  
 تانی با فاسه کند بغل شب بیانی پی مرصاف پگل سرخ پبرگ مورد پبرگ در سنگ بکله قدر است  
 ساینده بکلاب میخته اول بغل را با آب شنان بشویند و بعد از آن طلا کنند طلا اصنانان بگردید که  
 صنان را زایل کند حص اسن بن زرا و نذ طویل پبرگ خاش زعفران با بکله سخته و کافور سوخته  
 بگردید مورد بپوشند و شافها ساخته خشک سازند و هنگام حاجت بغل را بکله جام چند آن  
 بمالند که خون آلود شود پس شافها را بکلاب سوده بمالند و یکشب بگذارند روز دیگر پاک سازند  
 طلا و دیگر که همان نفع دارد حص صندل سفید سعده قصب المذیره پست بیرون ترخ پبر صفا  
 قویا مورد در سنگ پمزنگوش اطفا را الطیب پگل سرخ پبرگ مورد بکله جزو آب مورد بمالند  
 که نفوس سیاه را چون بسایند و بمالند زایل میسازد طلا عرق که عرق بدبور او خوشبو گرداند اجزاسه است  
 حص قسط بحر پی سعده پبرگ گل صندل پخا پمورد خشک از خر پسر پست ساینده با کلاب  
 بپوشند و بر بدن بمالند و بعد از ساعت بشویند طلا عرق که عرق بسیار زایل کند حص کدوی  
 پست اندک بزنج پی جوز السمر و مساوی کوفته آب بگ مورد بمالند طلا و دیگر که بسیاری عرق ابرض  
 اندک آب بماند و آب مورد و آب بربک زخت سرو بکله بغل پگل سرخ کیر طبل طبع نمایند صفا  
 کنند پس بدن طلا کنند و بعد از دو ساعت بشویند طلا همچنین بکسرین همل و نون شده و سکون تحت



آنکه بر جماع قادر نباشد از بقوت اصلی آورد اجزای ازده جزوست صص فرغیون: بنجدیست: تخم  
 شیطرج: پیش سفید بسعد: فلفل: قطب: مقل: پدا: شعثان: یکدیگر: رم: اینست: شغال: همه را جو که  
 ساخته در دوازده شغال شیر چیر بیان کنند تا سرخ شود و نقل را بنیدازند و روغن: اور: قضیب: بمانند: طلا  
 عقیقین: جو صدیکه که گویند در یک هفته نفع کند صص عاقره: حابا: ایون: بق: نقل: جوز: بواج: چهار: جز: در: ظرف  
 آهن: بادسته: آهن: با: پی: نوک: نامه: روز: سخن: کنند: طلا: قوبا: بفتح: قاف: و فتح: و او: با: سوره: بفارسی: که: کرد: کرد  
 و بنندی: داد: گویند: و گویند: آن: از: جنس: سفید: است: که: با: اوست: خشکی: خارش: مغزوی: این: و: آرزوست  
 صص مغز: بادام: تلخ: منقشر: بسیار: نرم: و یاد: در: م: سیاه: بسیار: تا: اثر: سیاه: نماید: پس: بخورد: مغز: فلفل  
 کوفته: و سوده: با: آن: بسیار: نرم: و هر: ساعت: می: مالند: و یک: هفته: از: حمام: و روشنی: مست: احتراز: کنند: از: آن  
 مجرب: است: طلا: قوبا: که: قوبار: اسود: مند: باشد: صص خردل: پترب: پکنده: ش: بندر: الحجه: یکدیگر: در: دست  
 کلم: بماند: و گویند: اثر: اش: مفرد: چون: بماند: اثر: از: ایل: سازد: طلا: دیگر: که: همان: نفع: دارد: صص کبریت  
 دو: در: م: اسفند: ج: هفت: دم: هم: مزج: به: اشق: پترب: پوره: از: سنی: یکدیگر: م: با: سکه: بماند: طلا: قوبا  
 که: بسیار: باشد: و خارش: که: در: وضع: قضیب: باشد: نفع: دهد: صص اشق: پترب: صص صص صص صص  
 اسفند: ج: چهار: در: م: پ: گو: در: ز: در: هم: مزج: یکدیگر: در: م: پ: شب: میانی: سوخته: پنجه: در: م: با: سکه: و روغن  
 بماند: و گویند: هر: گاه: قوبا: قوی: باشد: و هیچ: و جز: ایل: نشود: بحام: روند: و چون: بیرون: آیند: باید: چکر: با: س  
 پی: چنید: و بران: بماند: تا: خون: آلود: شود: پس: حنظل: را: کوفته: در: آن: بماند: ز: در: آب: بسیار: از: آن  
 جاری: شود: و صحت: یابد: طلا: قوبا: باز: دارد: و مده: را: قوت: دهد: اجزای: ده: جزوست: صص گل: سرخ: خندان  
 کلنار: ناز: و جوز: السه: و بزرگ: مور: و طباشیر: پسته: و رامک: پسته: با: تسو: باب: بزرگ: مور: و آب  
 بسزند: طلا: قوبا: و پیس: در: نفع: کند: اجزای: ده: جزوست: صص رامک: پسته: بزرگ: مور: و آب: یکدیگر: در: دست  
 و خیمه: باب: بزرگ: مور: بسزند: و بر: مده: طلا: نماند: طلا: که: بود: دیگر: بیشتر: چشم: از: ضرب: و طلسم: باشد: در: دست  
 صص حنظل: پترب: در: سنگ: بگل: مایه: بماند: طلا: کاف: نفع: کند: صص کاف: لام: که: است: مایل: به: سنی: است  
 بهم: میرسد: صص تخم: ترب: و خربزه: و با: قلاب: مایه: در: سر: که: خشک: کرده: به: مغز: بادام: تلخ: قطعه: کلیل: مایه

پترب

التیزه برابر یا بیشترش بر میزند و بر کف مالند و در حمام آب گرم بشویند و طلا کلف دیگر صفت  
 بیضه پاشان سبز تخم خربزه پاره و جو بیج بی پسته عدس پاره با قلاب کف ریاضه قرض نامبر  
 چینی پیکر جو باسکه که یا آب ترب مالند طلا کلف دیگر کوش نیزه جزوه کندش و جزو ساینده پاشان  
 یا شیر لاج مالند طلا کلف دیگر صفت فلفل نوره ارضی پسته حنظل سوخته ساینده باسکه مالند و آب طلا  
 بشویند طلا کلف دیگر صفت ترسش با قلاب یک چهارم پسته قطره و بادام تلخ و پاپریا و حبث انیسون  
 زرد گرد و یکدو درم پشم ترب پخته القفل یک چهارم و نیم ساینده صبح و شام مالند طلا کلف  
 که کلف از زودی از ایل کند صحر جدید و حجر فلفل و آن نگیست ریزه در میان فلفل باینده ساینده  
 و باسکه مالند طلا مخلوق که بسیار فحمت در چند روز این علت از ایل کند صحر گبیر نخون مرغ سیا  
 یک رنگ که جفت نشده باشد و بول حمیر ز جوان هم مخلوط کرده و بیشتن خوابیده طلا کنند و هر وجه میزنند  
 تا خشک شود تا سه مرتبه بار اول سوزش آمارس میکند خوف کنند و مرتبه دوم میشوود و بار سوم  
 میشود و تا دور و زجاج کنند طلا مخلوق دیگر صفت قطره نهندی جو زالی یکدو و شقال و نیم خطین  
 بست و دو عدد علق و دو عدد پایتیزه یا پاپریا و روغن زکریسیا ریح منوره مکر مالند طلا مسکو  
 که سکنه را نافع باشد صحر خردل پنجید ستر پشک پهم سه مساوی باسکه ساینده بر سر سگوت  
 مالند طلا موسی که آنرا از ریحتن نگاهدارد صحر پریاوشان پادان پهنترین چوب انفار است  
 ساینده چون بخار و بار و روغن مورد بسزند طلا شیکه مویرا از شکافتن نگاهدارد و نگذارد که بریزد  
 برگ سلق و لعاب خطمی پور لعاب بید قطونامه و ج ساخته در حمام موی سروریش مالند طلا دیگر که بوی  
 دراز کند و سیاهایی مویرا نگاهدارد و نرم و ملائم کرد اندک لادن پمغزانه زردا لوبه برگ از درخت  
 مرصاف پریاوشان یکدو ساینده پس روغن حنا و روغن آمله و روغن سوسن و لاله  
 که قدری پور لعاب خطمی و عصاره برگ چغندر یکدو و هم را نمزود و بقوام خالی  
 و در هفته دوسه بار موی را بدان مالند پس از دو ساعت بشویند و اگر خواهند که خوش بگذرد  
 شک خردم پریاوشان داخل کنند طلا شیکه مویرا نگذارد که بر وید و مانع انباتان با صحر



و خایه مورچه و ترشتی ترنج به یک قدری همه را مخموج کرده سوی آن موضع را بر کنند سه بار یا بیشتر بعد از آن  
 کنند یا ترش شده باشند بمالند و چون مکرر به بنگ و ایفون و شوکران بمالند زود روغن بوی  
 فحست طلا که نیکو نغوا آورد و قضیب را سخت قوی گرداند صی یا زنجبیل نخجود نرم بسایند و با  
 نرمه کاه و سیاه میزند و خشک کنند و بگذارند و وقت حاجت بروغن با سمن امیخته قضیب جان طلا  
 نیکه همان عمل کند ص عاقر قرحا پودا چینی به یک بندرم به فرغون محموده به یک دانگی ساینده و مقداری روغن  
 کوی در شراب کهنه جوش دهند تا غلیظ شود و اوید را در آن سیاه میزند و وقت حاجت قضیب عمل کرد  
 و خصی طلا کنند طلا که نغوا آورد و ذکر را محکم گرداند ص سیاه به مغز نینب دانه پنجم تریب به سداب  
 جدا و خطایی پسیا زنجبیل اسارون به یک جزو بست و یکبار با شراب کهنه با عرق قندی سخی کنند  
 و بهر با خشک کنند و باز بسایند و وقت حاجت قدری را باب نان سوده بر جوی قضیه و ذکر کهنه  
 طلا و نقرس که نقرس گرم را سوده بدص آرد جو بست نرم به ایفون سه درم به آب عنب التعلی همان  
 طلا که همان نفع کند ص صندلین بگل سرخ نیافا تیلوش در بندی به فوفل به یک جزو به ایفون برنج  
 اجزا را کوفته و بچینه آب انکو و شفا بمالند طلا و نقرس از شریف دمشق ص زعفران بر بعد از نصف  
 و برنج آن ایفون ساینده باب سرشته و در کف پا در موضع درد بمالند و لطوخ کنند طلا و نقرس  
 ص مغاث به خطمی پنجم مورده آرد جو به ریجان اجزا را ساینده با قدری آب روغن گل دریا تیل  
 بچوشاند و اجزای آن آمیزند و طلا کنند که فحست طلا و نرم در فصل جزه مرقوم شد طلا و ص  
 بفتح او و فحضا و محمد سیاهی و مفیدی است میان بقی و برص و علاجش نیز همانست ص شنبلیله  
 پوست بچ کبره خربق سیاه به یک جزو کوفته و بچینه بسبر که و غسل بمالند طلا و نینب آثار الحجدی  
 ص م در سنگ بچ نی خشک به آرد برنج و با قلابه و تخم خربزه و وانار دانه و پوست انار نیم  
 به یک جزو سیاه ساینده بسبر که بمالند طلا و نینب البرص ص شیطرح بندی پنجم تریب به سداب  
 پنجم سداب به و جرمه کندش به اندروت به بوره ارمنی به پوست بچ کبره به زریخ سرخ در زریخ  
 شب میانی به خردل سرخ و سفید خاک فضل و زراوند طویل پمس سوخته و تو بال آن در

سیاه

سیاه و نمک اندرانی بیکدم و هم بر سائیده بسر که و غسل بدفعات الطوح میکنند طلال الصین لیکن  
 چون قضیب مانند وصفت دارن دندان بستن کرد و چون الله تعالی ص زهره که گریه پینه پایت که گز  
 کینه درم باروغن نار دین بسایند و پمیز مایه خرگوش با غسل همان عمل کند طلال اینج عمل چون بر قضیب  
 اند و بازن صحبت دارن دندان بستن نشود و اگر بستن باشد بچرا بنیدازد ص آب برگ سدا  
 آب روق ترب و نظرون بیکدمی بر قضیب عالی و صحبت مشغول شوند طلال اینج عمل ص و غنجان  
 و نظرون هم سائیده با ناله مرتبه که صحبت دارن طلال نیکه عدده را قوت دهد ص سنبل لطیب  
 ص سرخ در اراک مپصطکه بقضیب زیره بیکدم جزو آب عالی طلال که خون بینی بدن ابر طرف کند  
 آفتاب نشاسته آب مورد و آب زرد و آب لسان الحبل بهم آمیزند طلال نیکه ر عاف ابر بند ص گل  
 ارمنی بحدس مقشره کلنار بحدل سرخ ص صمغ عربی بکنند چر حصص کمی با قاقیا بیکدم بایفون بکنند  
 کافور بزرگ انور و باد روج و گل محموم بیکدم بکند بر پیشانی همان طلال که کلف از ابل کند ص حلب  
 مغز بادام شیرین مغز تخم خرنوب و سیاه کشته مساوی با سرکه با ناله طلال نیکه در لذت مجلعت بفرزید  
 ص عاقر قرحا بکبا چینی بپنجیل در چینی بیکدمی سائیده با غسل بیامیزند و آب نان تر سازند  
 و زهر نموده بر قضیب با ناله که موجب لذت شود طلال دیگر که همان فایده ده ص فلفل بپنجیل بجمود  
 بسل بیامیزند و بر ذکر طلال کنند طلال که قضیب بزرگ کند ص خرطین بعلق هر دو خشک که در بروغن  
 بیامیزند و اول بخورد درشت کرد را با ناله تا سرخ شود پس این روغن را با ناله تا قریب و سدا اگر ممکن  
 روزی دو مرتبه و دلک میکنند تا چهل روز تا مادامیکه مطلوب باشد طلال نیکه در تقویت باه نفع کند ص  
 جوزا فی با پوست مغز خیا بیکدم پوست باشد و وزن مغز باروغن بکنند درستی کیه و سرخ کنند پیش اند  
 و عاقر قرحا و هم ازه ثور با غسل مجربست و هر روز وضعا سه عدد پیاز نرگس در چلیب متقوع یک شب از روز  
 بزرگ از زوده است و چون تودری را بر روغن بلسان یا غیر آن از اذنان حاره آمیخته با ناله نغز و تمام  
 آورد و تحقیق راج چون بچوشانند تا مثل خمیر شود و با بعض اذنان حاره محزوم شود به ناله نافع است  
 و روغن خیری نند با مشک مجربست طلال شحم القنفذ بر آلات تناسل همان خاصیت دهد و باغض



چون بر کف یا مالند و پار از زمین نهند قوت عظیم دهد و خوشش سم همان فایده دهد و زهره ذنب کبریا  
گویند و بفارسی کرگ اگر بر ان رست بندند باه را زیاد کند و بجامح حاملها ماشا رطلای که نفع  
کلی دهد درین باب صص کافور و تنکار یکدیگر بعدرم به قدر نعل دوازده دانه به فضل شانزده دانه به سخی ملین  
بآب حب کنند و وقت حاجت آب بسایند و بزدر کمال طلائیکه نحو ذآوردن جو که از نواز چرخ صحت  
نگردد صص تخم باد بجزوبیه به حمرل به و جرجیره و جلد سلخفات بری سوخته مساوی سحق کر و بروغن بر این  
سرد روز بر اصل و حشفه طلا لند رطلای که مخلوق را نافع باشد و در صفت و زبون توالی مال صحت  
بخشد و بجز بست صص شیر برسیاه دوازده جزو به شیر خربشت جزو به شیر گرم بفضیب لاند در یک عشت  
جذب کند و بعد از ان سرد روز دیگر روغن نا جیل مالند مگر و قومی شیر را عکس گفته اند طلا و دیگر که  
بزرگ سازد صص لسان العصفور دو درم در شیر تازه کا و میش تقوع کنند و شب بسایند طلا نماند  
بران بسته بخواند و روز دیگر آب گرم بشویند و چند شب چنین کنند تا وقتیکه ذکر بزرگ شود طلا  
جلق زده و از کار رفته را بحال صحت آورد درین دوا هر ادویه که بجهت هر مرضی قرار داده اند خلقت  
اما مگر تکرار آنرا لازم دانند و بزودی دلنگ نشوند و ترک نکنند و عوام رحم کرده اند که بتدبیر کما  
یاد و بار باید بانجام رسد و الادران دوا اثری نیست و قول اطباء باطل است این اقوال محتاج  
بجواب نیست کما لایخفی اما مخلوق را هر گاه قضیب از ادویه متفرج جرح نشود و بشورات بسیار برین  
و در ششماه تا یکسال که مداومت بر دوا می از ادوی قویه نماید و صحت یابد درین  
و این علت در اسهل نکار در چون دوا می حاره استعمال نماید چون سم الفار مگس که آنرا زخم کند چنان  
تا چهل روز از زکمان خود حرکت نتواند کرد و طاققت داشته باشد زودتر دفع این علت میشود و الا صحت  
موقوف در بکثرت مدت باید هر روز و مرتبه یا بیشتر دک نماید چنانچه حرارت تیره کند بعد از  
و تحلیل دهد مواد طوبی بارده آنرا که باعث استرخای عصاب و عروق آن شد باشد و برسد قوت  
آن تا کرده و مشانه را نیز گرم کند و او عید را تقویت بخشد و خصیتین با قوت مد تا چون فضل آن  
بران تدرسد فوراً آن حرارت منجمد در ان تیره کند و اکثر باعث تواند بر اولاد و کور کرد و این خاصیت گفته است

طالع

طالب رفع امراض اثبتهن ذوی العقول را و الله اعلم بالصواب ص کچله ذی افیون پیلاد جوزا مثل  
 نقل و یکروز آب بسایند و دو وزن دو اوروغن کا و آب گل یاسمین در آتش نرم جوش دهند تا روغن  
 بس مقدار نیم نخود یک نخود بخورند و بر ذکر طلا کنند طلا ایگه قضیب ادرار کند و سطرگر داند ص سلطان  
 نهر را کشته بروغن کچله جوشانند تا بسوزد و هر روز دو مرتبه بمالند طلا ایگه منخ انبات موی کند ص  
 روغن در آسایشک کنند و بسایند و خون لاک پشت نهری خشک کرده و آبک و پوره اضنی  
 مرد در سنگ و صدف سوخته مساوی آب بسبرشند بعد از آنکه موی بخل و عانه را کنده باشند کباب  
 یک که بار دیگر بر وی تکرار کنند طلا جرب که جرب است ص گوگرد چنانکه یک کیشقال پوست  
 زین مقبول پیش طرج بندی یکدیگر شغال پلفل یکدانگ بابت شغال روغن دینه بخل آورند و  
 بدن بمالند و صبح در حمام بسر که گرم بشویند طلا انبات اللیل بفتح موصده بانون الف ضم فوجانی  
 ام اول و فتح لام ثانی و سکون تحتانی حکم و خشونت و شور و صفار که عارض میشود در سرد و سردی و سردی  
 در شب است ص خطمی پیاون و اکلیل الملک یکدیگر چهار درم پترس پوش درندی یکدیگر در چهار  
 شاف ملیتا یکدیگر در نیم پارد با قلاسه درم ساییده آب کرفش بمالند طلا ایگه برش نافع پاش  
 بفتح موصده و را در جمله دانه است سیاه و خورد و بفارسی کجک خوانند ص پندان سفید زرخ سر  
 با شتر زه مساوی بمالند طلا ایگه جب القرح اطفال کرم دراز ایشانرا خارج کند ص شترین و می درم  
 یک شقال و ده درم بازهره کا و بر جوی ناف بمالند طلا ایگه حوظ عین انا نافع باشد ص صبر و حوض و قاقا  
 حصاره و حیرة التیس آب غلب الطلایک طلا ایگه حفض شک رافع کن ص کلنا در جرد  
 بعد و در اتخ پرم صاف عدس و ماسیران هزارا و نطویل یکدیگر نیم جزو سائیده با سرکه طلا کنند طلا  
 جرب ترص زینق مقبول اقلیمیای نقره مردار سنگ پخیزه یکدیگر و بسرکه و روغن بمالند  
 طلا ایگه که جرب رافع کند بقول ابن سینا ص مردار سنگ پخیزه یکدیگر یکدیگر خرزبه سائیده  
 و در جزو شیطرج و یک جزو سرکه بمالند طلا ایگه چون بر سر اقرع بمالند موی بر وی از ص فلفل سیاه  
 اول و عمل برشته بمالند و روغن رو باه همچنین طلا ایگه دیگر جربت جرب ص زرخ سرخ و درم مردار



ششدرم بکنندش چهار دانگ بزیق مقبول بقدری نرم ساینده با پانزده درم زیت بسند طلا  
 جربت شکص زردچوبه پوره ارمنی پنک خمیر پمردار سنگ بقسط بکنندش بکدرودرم سینه  
 چهاردرم ساینده با سرکه وزیت بماندش شش ساعت صبر کنند پس بشویند چنانچه مذکور شد طلا بکنند  
 رخسار را از ایل سازد ص گل ارمنی دودرم بگل محنوم بکدرم بکافور بزعفران بکیندرم ساینده بگل  
 بر روی بماند طلا بجهت شو طریه ص ممدار سنگ بکدرم صبر بخورد آب پنجدرم ساینده بماند طلا  
 بجلاد بدرد و اوسفید گرداند ص آرد ترس بآرد با قلاب بکعبه بآرد عدس نیم جزو طین الحکم در آب  
 کافور گل گفته شود باب الظهار الجمجمه للمولف ظمیر الاحباب سر وضعف دل و سوس خفقان از ان  
 کند وقت بدن بدو نشاط و کفکی آورد اجزایش سی چهارست زرش چهل و ششدرم مزاجش سرد است  
 در ربیع در جا اول خشکت بریکدر جو نیم زمان در اکش بعد از ششماه قدر شربش بکدرم ص لؤلؤ بک  
 تخم بادرنجبویه پوست بیرون پسته پوست اترج صندکین ورق گل سرخ تخم خجربشک بکدرم ص  
 فیروزه لیشب سبز قرضل کبار چینی همس سرخ سانج هندی بکینکدرم بلعل در و خخام بکینشقال  
 داپچینی بکدرم بیا قوت زرد نیم شقال بیهمس ایض بکشینرشک پنک ارمنی طباشیر مذکود درم در زمان  
 کافور قصوری بکیندرم بکا و زبان کیلانی پامله مقشره بکیندرم بوق طلا و نقره و عیش  
 بکینشقال بعمصاره زرشک ده درم بزعفران دانگی پمشک ترکی دانگ نیم شرب محاض نیم  
 شرب سیب چهل شقال بشراب سفرجل سبت شقال پدار و مار ابدستور معمول کوفته ساینده با  
 بشزند ظمیر الاحباب معتدل خفقان ضعف دل راز ایل کند وقت هر چه تا متراورد و نشانی  
 پیدا کرده همه اعضا ریسه را قوت بدهد اجزایش هفتده جزو سبت جز آب میوه و قند و طلا و نقره  
 و زرش شصت بکدرم مزجش معتدل است حرارت و برودت خشکت در آخر در جا اول سالی  
 بعد از ششماه قوتش تا چهار سال شربش بکدرم ص همسین بکیندرم پوست بلبلکه کالی بکدرم  
 پوست اترج پوست بیرون پسته بکدرم بکا و زبان پشاهتره بن بادرنجبویه بکدرم  
 گشیشرشک طباشیر بکدرم بکدرم بکدرم با زربنا و بکدرم بکدرم بکدرم بکدرم بکدرم بکدرم

ان

در پنج تخم بزمی نمشغال کوفته بخیتمه و جواهر را در سنگ سماق با کلاب عرق ریخته با صلابه کنند  
 پس آب انار و زرشک و آب حمض و آب بیهک در ده درم بگذرند و سفید شد مشغال به شربت  
 است مشغال با آبها بقوام آورند و نفقه محلول و طلای محلول بیکدیگر مشغال در آن حل کنند فطیمه  
 الملوک قوی بدن و اعضای رئیس و ممد حرارت غریزی و مفرح و منشط و محافظ صحت  
 و مصفی ارواح و فریل امراض اجزایش خجسته و دوسوای اشربه و غیره زمان در آنش بعد از چهل روز  
 در تابستان ششماه در زمستان که در میانها جو گذاشته باشند قدر ششش بکشغال ص لؤلؤ بود بهر جا  
 یاقوت سرخ یا یاقوت زرد یا یاقوت کبود عقیق سرخ یا عقیق سفید یا عقیق زرد یا شیب سبز  
 یا شیب سفید یا لعل بخشنی رمانی یا لاجورد یا حجر ارمی بیکدیگر چهارده مشغال به هر یک را یک یک علیحده  
 با کلاب عرق بیدمشک بعد از کوفتن و بختن بسانند در سماق تا چون خنبار شود و شسته نشود  
 دندان و سایندن بر ناسخ محسوس نشود بلکه از آب سود نرم تر بسانند پس زربانند و در پنج تخم بزمی  
 جاشیره بهم سفید بکبابه سبیل یا سافج یا قاقله صغاریه اشنه یا بساسه بجز بواپد یا چینی بکند و از  
 مشغال صیرنی کوفته بخیتمه جدا جدا چون خنبار پس بکند بهم سرخ و در بکشک و ورق آن سوط خود و  
 سعدیه نارمشک پس صندلین یا پوست ترنج پهل کاوزبان یا کل کلاب عرق ترنج این و از ده روز  
 و غیره و صندلین یا کلاب رومی سنگ پاک خمیده و خشک کرده بگذرد و از ده درم شرعی انگا بگذرد  
 مع کثیره مشک یا شقال مصری یا تخم بالنگو یا زنجبیل یا عود یا زعفران یا جاشیره یا مشک خنجره یا کافور  
 و نفقه بگذرد و از ده درم بطنی مشک یا کافور جدا جدا ساینده با هم مخلوط سازند و عنبر را با قدری و غری یا  
 نبات شیرین کنند و در دیگر پر آب نهند تا از حرارت آب عنبر و شیشه حل شود داخل اشربه بقوم نموده تا  
 صندل تیز نند تا مفرج شود و مشک کافور را در آخر ادویه بپزند تا با هم مخلوط گردند  
 و نفقه را در وقت آخر ورق می مانند ازند و تیز نند تا اثری از آن باقی نماند و آب به ترش شیرین  
 آب سبب ترش و شیرین آب انار ترش و شیرین آب مروده آب زرشک آب عرو و آب الی با  
 آب بیاس یا آب سماق صاف کرده از خاک که چند مرتبه آهسته آهسته تاب کرده باشند بگذرد و از ده است از ترنج



پاک کرده خاک گرفته و شیر خشک پودنت و غسل صفا و قند مکرر و فایند و شراب سبب  
ریاس : و شراب بید و شراب حاض و شراب رشک و شراب عود بکد و از ده ملحقه مایه  
با اشربه بقوام آورند و البرسیم و آمله منقی مدبر بکد و از ده استار البرسیم رارده وزن آب  
نقوی کنند یکروز پس بچوشانند تا نصف آن بماند از با اشربه بقوام آورند و آمله مدبر را خوب  
درده وزن عرق بید رشک و کلاب بچوشانند تا خوب مهر شود آنگاه بسیار بدست مانند و از  
غریب موئین بیرون کنند و با اشربه مخلوط کرده ادویه را بدان بسپارند و در ظرف طلا بپزند  
یا شیشه کرده چند روز در آفتاب نهاده بر می آورند تا رطوبت آمله که موجب فساد است  
آنگاه در انبار یا جوال بچوشماه بنهند باب العین المهمله مدحی بضم عین مهمل و چیر شده در انبار  
خاکبینه گویند و کو بضم کافین مسکون و اوین نیز نامند و بعضی فرق بنند ما بین خاکبینه و کو با  
بقول و غیره اما نفع و ضرر آن در باب موحده در بیض مذکور شد بجهت خواجہ ابو علی سینا که فرموده  
زیاده کند و منوط مقام آورد ص مغز گنجشک یا کبوتر پنجه عدده زرده بیضه صفور بست عدده  
مرغ خانگی ده عدده ناه الهم عصاره آب پیاز کوفته گرفته و فشرده مساویه آب جرجیر چرخ و قیده  
پنجاه درم پنک : و قو ابل بقدر معمول عجز سازند و بخورند و از عقبش اندک شراب ریحالی بیاض  
عج که بوا سیرا سود در دص زرده بیضه : و کند نا : و اندک پیاز عجز سازند عجمه متوکلی که برای  
عباسی ساخته اند با را عظیم قوت دهد و منوط آورد ص پیاز را بریده در روغن کاه بریان کنند  
و خایه گنجشک : یا کبوتر یا در اج بران شکسته و نیم درم خولجان : و اندک نیک سفقور داخل سازند  
اما عقیبات بعضی که از آن مذکور میگردد در قوت ضعیف تر از بذر و احتیاش کرم از آن سیرند  
و همچنین بر چه از کلهای گند و ابل فرنگ گویند تقطیر و نوع است آب است روغن اما آب کی خالص  
و دیگری روح لطیف از جملیت لطیف مابین آب و روغن کاهوا مابین الماء و النار هم است  
بران غلبه دارد آب است آنچه روحانیت بران غالب است و چون آب شوره و روح آن است  
و روح آن گویند به شیب یا ز معدن نبات حیوان یافته میشود در آن جوهر طلا نیست که آب و روغن را

باز

باشد و ایشان جمیع امراض را بدین سه چیز معالج میکنند و نزد ایشان معتبرست انفصال  
 از آب هبلست انفصال روح از آب بسیار مشکلست و درین صورت محتاجست بکراک قطیر  
 و تجربه کرده اند که از یک قطره شراب بنمدرم گرفته اند مثلاً روح زاج محتاجست بکراک قطیر تا برو  
 موضوعت مائت آن و اما در معدنیات روح و روغن رایکی دانند صفت استخراج المیاه  
 از زبور و رطبه و اوراق و حشائش رطبه اکثر استخراج آن بقطر است در حمام ماریه نزد ایشان  
 باقرع و انبوق و هر چه بیشتر تکرار میکنند کل و برگ را در آب مقرر آن فعلش قویتر و در آنچه شوشه  
 میشود چون گل سرخ و قرفل بتانی و بنفشه و سوسن فادانیا و یاسمین و غیر آن اما قطی محتاج  
 چنانست که میگردانند از آن هر قدر که خواهند ورزینمای خور میکنند و در مکان گرم بکشانند و در  
 گرمی خوبسازند و افادیه و از نار حاره الرایحه را در هفته تقوی میکنند و اما از نار باره را یکشانند  
 بیشتر نیکداند پس سردی نمک با طریاضه آن میکنند و عرق آنرا میگردانند اما استخراج ارواح  
 بگردن پنهان آب تقطیر شده را و بارها میچکانند تا بتوسط معتدل الحرارة تا اینکه تصعید شود آب با روح چنانچه  
 مذکور شود و اینکه درین بلاد ایران بدیک و پنج میگردانند و در تقطیر میکنند و بعضی بکرات بر میگرددند  
 کتاب را و آنرا دو آنتمه میگویند و باقی عقبات را مکرر میکنند و با وجودیکه اطباء فرنگ درین مان  
 مرض نمیکند و علل ایشان بر جو امراض ایشانست و مشاهده شده که امراض حاره را با دو بی حاره علاج  
 میکنند و هر مرضی صحت می یابد و این علاج نسبت خاصیت آن دو است نه از جهت کیفیت  
 بل از جهت کثرت تقویت است که باعضا درین سه میرسد و دفع عفونت اخلاط میکند و این علاج بهتر از  
 بنیان جلال نماید که قریب چهار ماه یا بیشتر بر میز میفرمایند چنانچه قوی تجلیل رفته و بنیه ضعیف شد  
 و علاج همین نقیه اشکالی عظیم دارد هر گاه بدرجه زبول رسیده باشد و مکرر دیده ایم که باندک آزاری  
 به تبار بر میز فرموده اند تا اینکه استخوان کردن مریض شده و از علاج میگذشت و عوام سهیل ایشان  
 منضم است فی ترتیب و همه سهلات ایشان حب الملوک است اعتقادشان اینست که باخلاق  
 بیشتر دفع میشود مرض کم میشود و ندانند که بواسطه اخلاط لطیفه ارواح نیز اخراج میشود و مکرر



که ازین خوب دندیه بر شخصی داده اند از صبح تا عصر قریب به نود مجلس اجابت شده و از صدمه  
هم تجاوز کرده بعضی از مدت هائیم جانی بدر برده اند و اکثر بهمان زودی و برخی در چهار روز مرده اند و  
باید من شرور افشا و من سیارات اعمالنا عرق فستین در روح و روغن آن نافعست چنانچه  
معه را نفع ظاهر بلیغ هم بخوردن و هم بطلا کردن حسن استین هر چه خواهند در آب گرم و مکان گرم  
نهند متدی تا تخم گردد پس چکانند و روغن را از روی آب بردارند آنگاه مکرر قطیق کنند تا بش نغض  
تا اینکه شعل گردد از آتش و نیز انداز او این را روح گویند عرق فله منقوست از کجا استند که  
هر روز و درم خورده شود تا شش ماه موی سفید بریزد و موی سیاه براید و اگر جوان خورد پیر شود  
و همیشه ناع طبعی تند رست با قوت باشد و چندان قوت در خود مشاهده نماید که در قدر کج  
و غذا برنج و ماش و اخرا از از جماع را لازم دانند و چنین بیناید که بجز مزاج سرد و دماغ و جگر سردی  
نیابد و خوردنش در بلاد گرم سیر در ایام شتا ظاهر آهتر باشد و این را اهنندی سنبها گویند که  
ذو خمسته اوراق و ذو خمسته اصابع و ذو خمسته بر مس و حشیشه را هسان و شجره سلیمان و تخم آرا  
حب الفقد و حب الطاهر بغدادی تخم دل آشوب گویند و فلفل کوهی و شجر انار کجک  
و در خراسان قومی هند و بید و درین بلاد نمر زبر وزن عنبر و مزه و در گز و در رودخانه های  
بسیار باشد گلش که بود تخمش چون فلفل پرکش در از و کنار مالیش ندانند دارد و بر هر وقتی خورند  
چون پنج انگشت انسان ازین سبب پنج انگشت نامند و معزش پنجست فنجکشت هسانی  
در رفتی بسیار است ص کبیر ندر چه خواهند ببارگ و پنخ و شاخ تازه و بکوبند و در سبوا باشد کنند  
و بتکیس عرق کبیر ندر یا بطریق دیگر عرق با دیان فنجست صاحبان سرفه و سعال و معزش  
و در قویچ و سپلو و تهیگاه را و اسهال کهنه و غشیا را و با عرق کاسنی مستقیان محمود را و چون  
عوض آب باشد نفع باید و در اربول کند و تقیه عروق نماید و سعال را دفع کند طریق  
مشهور است اگر طور فرنیان کبیر ندر بسیار قویست و شتریش کمتر و بخوردن و طلا کردن  
را سودمند و عرق انیسون در هر باب از ان قومی ترست و نافع تر عرق بیدر چه خوشتر

فلفل

اعتدل باشد و ضعف دل و خفقان را سود دهد و هیچ مضرت ندارد و ص گمیزند کلهای بیداران  
بیدارند کله میگردند و بدستور کلاب تقطیر کنند عرق بیدمشک این اخلاف بلخی گوندر یعنی بلخی  
مقوی قلب و دفع خفقان مقوی همه اعضا و بسیار سودمند و نافعت ص بیدمشک بکیر با بون  
پاش نرم بچوشاند و بکیر عرق بگیرند و اگر قویتر و بهتر خواهند همان عرق را با کیمین آب کیمین بیدمشک  
کیمین عرق بردارند و از زندی پاک صاف کنند و در شیشه کرده شش را حکم بسته در آفتاب بسیار  
و بسیار است بیدمشک متعفن بسیار بدو میشود و درین صورت آنرا صاف کنند و در شیشه باز  
گذازند تا بحال خود آید و عوام بیدمشک گنیده را در مستراح می بنهند و چون خوشبوی شود می کشند  
اما این ضعیف اشیدیه بود و گنیده شد سر شیشه را با کذا شتم بعد از چند روز نوعی معطر شده بود  
که از سابق او ایل آن بهتر عرق تریاق کافوری ص گمیزند تریاق پنج اوقیه بر مضاد او اوقیه زعفران  
بنام اوقیه پاکافورد در درسی اوقیه عرق و شراب چهار روز بنهند در حمام باریه پس بچکانند در  
و این عرق اگر زود تقطیر کنند قویتر میشود و خاصیت این اکیسردی الخاصیت نزدیک است بهم عرق  
تنباکو نفعت گزاز و لقوقه و استرخا و حذر دستقا و ترهل اعصاب او تحلیل میکند ریاح  
سعدیه را و نتیجتاً سه جگر نماید و سار لقا و تحلیل مواد فاسده رحم و قتیح سد ان میکند و تا  
ضعف مضم طعام و شتهار او سود میدهد فالج و عشته و جمیع امراض بلغمی را ص تنباکوی  
خشک بکریطل و اگر رطب باشد کیمین تریزید یا سی استار و اب و سن یا قدری بیشتر تقویع کنند  
یکشان روز پس عرق بگیرند و بر صبح و عصر یک پیاله بنوشند عرق خلاف عرق بیدمشک عرق  
دا چینی سود القویه و استسقا و خفقان و وحشت و سواس و جنون و ترقان و مد حیض و اول عرق  
تقویع در اعضاء ریشیه را و فحست رحم و متعده را و قطور آن را با بسیار و نقل و کرانی ساعد ص  
بگیرند از چینی هر چه خواهند و در دو جزو عرق شراب و کبیر و آب بنجوسانند پس بچکانند عرق در چینی  
در ص گمیزند از چینی بکریطل و نیک یک اوقیه و بنجوسانند در چرخ کلاب چهارده روز پس تقطیر کنند  
و هر چه تکرار کنند قویتر شود و اگر در هر رطل از داری چینی یک اوقیه طریط کنند و همان مدت بنهند بلکه با



پس تقطیر کنند و گیرند و روغن را از روی آب و هرگاه طریز زیاد کنند روغن بیشتر برمی آید تا وقت  
 عرق کمتر بشود و بر این منوال است استخراج ادمان الاخشاب و ارواح عرق لب ضیق نفس  
 نافع باشد ص پوست درخت چنار و آب ساوی بی عرق کنند و چند روز متواتر بپاشند گویند که  
 از رزق قطع میکند چنانکه در عرق شامه فحمت امراض شور غیره و انواع اعراض از رزق  
 ص برگ و تخم شامه پسته پسته بلبله زرد پسته بلبله کدو در طل کوفته دو شبانه روز در آب تقطیر  
 و مقدار دو وزن دو عرق از آن بگیرند و هر روز سی مثقال از آن بخورد عرق شراب طریز می منق  
 سد است ص بازای هر دو در طل شراب یک اوقیه طریز سفید خام و داخل کنند نشانه خشب  
 و بچکانند در حمام ماریه و چون مگر کنند با طریز قویتر میشود تا برسد منتهی عرق طریز چون در  
 مرتبه با ققطار مگر کنند تا رایحه آن دور شود و سد را بکشاید و جمیع امراض طریز را نافع باشد و در  
 مذکور را با عرق تقطیر کنند قویتر میشود و فنج میدبند جمیع مواد را در او روغنش را که از روی آب بگیرند  
 نافعست قروح رویه غبیره را ص طریز هر چه خواهند بسایند نرم و بچکانند بایل الرقبه آن سفید  
 می براید و بر بالای آن روغنی بدبوی می آید در روغن ابا پاره پشم از روی آب بگیرند عرق  
 بجهت جراحات که سخته ناصور شده مجرب است ص بگیرند عدس را و جو کوب کنند و در شراب یا سرکه  
 تقطیر کنند پس تقطیر نمایند و اگر در تقوع گاوی بچسباند یا تقوع غناب و تقطیر کنند و هر روز قردی  
 بیاشامند جمیع شورات دموی و صفراوی را از ایل بناید عرق عسل عمل رطل بنک سه اوقیه  
 بچکانند در حمام ماریه بنا معتدل بعضی عوض بنک زنده چوب عر می کنند و آنچه او را می کند  
 عرق است آنکه روح آنکه روغن عرق شلخ کوزن فحمت امراض ریه را ص بگیرند از رزق  
 و مدتی در شراب تقوع کنند پس بچکانند که در روح آن بیرون آید عرق کبیریت و این را اطباء ابرج  
 خوانند از سبب کثرت منافع آن طبخش بسیار گرم است و خشک بدرجه سوم مفتح سدنا و دند  
 صفرا و قلع بلغم و نافعست سود امزاج و سود میدبند ضعف بصر را شرابا و از ایل میکند بوق و روغن  
 و کلف برش و نش و همه آثار را اطلاع و دباغت میکند و معده را و بر طرف میکند حال بلغمی و مواد

و اینست

و اشتهای طعام آورده همه ریا را تحلیل دهد و چون با افشرد عرق گلاب بخورد بغم را قطع کند  
 و با عرق برنج غلبه صفرا را تسکین دهد و قوت میدهد معده را و کم و پشت را محکم میسازد که جوهر  
 یا قوی یا داری چینی در آن خوب ساییده خشک کنند باه را قوت دهد و ناضجه را از پاره نماید و همه امراض  
 دومی و بلغمی و فالج و تشنج و لقوه و درد معده را فایده کند و چون بردن در ذکا قطره بریزند  
 در در اسکن گرداند و چون بر بدن بمالند جرب خارش و حکم را بر طرفیند بار و عن گل یا مفرص  
 بگیرند قندیل شیشه که بجهت این کار میسازند و بگل حکمت گرفته و خانه کوچکان در مکان مرتفعی برای آن  
 بسازند و قندیل بریا و زیزند و در زیرش پیش غاب چینی و در روی آن پیش غاب سه پایه آهنی بر روی  
 سه پایه آهنی بنهند و در میان سیاله کبریت ریزند و کبریت آتش ندیده بسیار بهترست عرق مضامین  
 آن میدهد و باید بقدر یک بند انگشت چرخ از شیشه دور باشد یا اندک بیشتر پس کبریت را شعله  
 بزغال حکمت که محم الصناعته گویند یا بزغال و آن چنانست که ده سیر کبریت امیسوزانند در ظرف نیکو  
 و نیت زغال حکمت یا کبریت را ذوب کنند و چند پارچه زغال طولانی را در آن اندازند تا قدری بخورد  
 نگاه آنرا و روشن ساخته بر بالای سیاله که چراغ گویند بنهند و بچوب آهن حرکت میدهند تا آتش از هر طرف  
 بیرون رود داخل قندیل مستحیل بقرق گردد و از اطراف قندیل بچکد و چنان کنند که عرق سیاه بر زغال  
 و متعجب میگردد و اگر شیشه های قندیل لوله دار باشد بطریق فرنگیان چنانچه در فرنگ میسازند که محتاج  
 به پیش غاب و سه پایه نباشد بهترست اگر ضرورت شود از کاسه چینی که بگل حکمت گرفته باشند تو انگر  
 تا که بر می آید و سیاه و قطعا آب داخل عرق کبریت نکنند که عرق می پرد و آب باقی میماند و اگر خواهند  
 که مطلق روح آن بماند و آب بر دق قطره بنایند بقرع و اینیق از هر چهل مثقال سی مثقال روح است  
 و در مثقال عرق و آن آب است بیطعم و بی مزه و بی کار نمی آید عرق المعرق نافست در جمیع  
 امراض با دار عرق و صنعت بر اکلوس است حص بگیرند از روح طریسه جزو آب است یا ق  
 کافوری که مذکور شد پنج جزو و از روح زاج یک جزو مخلوط کنند و بقرع و اینیق بجانند عرق الملح  
 بهت ضعف مزاج را و مانع است عفونت اصل بگیرند روح طری را با مثل آن شراب قطعی کنند و مکرر



نمانند تا منتهی شود و بر تبه که چون آبش ریزند شعله را باید عرق المالح بنوع دیگر آنرا روح و این را  
گفته اند ص گینه نمک در آب حل کنند پس عرق کنند چندین بار آنگاه در مکان طب بنهند تا خود بخوبی  
یا قلیله آب پس بوزن آن طین فخور بسترند با هم و قرص سازند و خشک کنند طرقتش چنانست که  
نمک گیر آب سرد سه من بچوشانند تا نالت نشان شود پس بنهند و بجزد علقه تقطیر نمایند و آب را  
بچوشانند تا قریب بقدر رسد آنگاه سه مقدار آن آب گرم بر آن ریخته بطریق اول بچوشانند و بجزد  
آب گرفته و سه مقدار آب گرم بر آن ریخته و باز بچوشانند قریب بقدر و باز سه مقدار آب است جهت مرتبه  
آنگاه در مکان رطب بنهند تا حل شود آنگاه در مایل الرقیبه بچکانند و اول رطوبت مایه ایزان می آید  
آنرا بریزند و آبش را اندکند تا بچکد روح آن و بعضی با گل رزمی می آمیزند و گل رزمی سه جزو نمک ص  
یکجزو میکنند و بعضی بر میگردد و اندر روح خارج را تقطیر جدا از نمک بچکانند و این قریب است عرق فاشد  
او جاع میکند چون با عرق شراب بلند ص فاشد چهار روز نش آمل بچکاند بقره و این عرق پس با نافع است  
تنبهای مرکب فزمن او خون اخصا میکند و او رام احتشاد در مفاصل از ایل میکند و سه مقدار نافع میکند  
آنرا بچینه میگرداند و ملطف اخلاط و منقح مجاری غذا و مدربول است گرانیکه بخش صدر است در حال  
و مستحق تسول را نتوان داد و اگر با عرق بادیان بیا میرند نافع باشد ص بکیر نبرخ برگ آنرا کوشیده بریزند  
کرده بکیشب بخویسانند بکیر آنرا در دوس آب بدستور گلاب عرق گیرند مقدار یک عرق آنرا  
و بادرنجبویه و کاوزبان و عنب الثعلب اسطوخودوس و بهر یک از حشایشان بهم بر دستور  
و خاصیت هر یک همان خواص شیش آن بهیت هر مرض هر چه در مصلحت اند یعنی آورند عمل  
بفاری انگین و بعضی شهید گویند و بیوفانی مایه و پسندی مایه بکاف عوض لام یونانی در و حش  
همین بس که حکیم عظیم فرموده و فیه شفاء اما خام آن شکم را براند و موادرا بچخته گرداند و اخلاط  
را براند و موافق باشد صده رزور در آن و ورم امعاء و ان صالح غذا است اما قاض و محرک  
سعال و بچ قتی است اما غسل منبر و ع الرغوه عکس نیست و بخلاف آن فحش است  
طبع مجموع آن گرم است در درجه دوم و بکست را و ایل آن قاطع بلغم و رطوبتا و مقوی جوهر حرارت

ای

غریزی و جاذب رطوبات انحراف بدن و متغیر فواید عروق و تریاق سموم بارد و حافظ قوت ادویه و رساننده  
 آن اعضا و افعال است فصول دماغی و سینه و قصبه شش را و معده و کبک و سپرز و استقا و برقان و حصار  
 و بول و فالج و لثوه و امثال آنرا و زایل میکند انواع ریح را و باه را قوت میدهد و شتهار را زیاد  
 میکند و چون مرفح باب بیانشانند مرطب اعضا و کدر بول و متغیر قوه شکر است و با الحامیه  
 سکن مض و تشنگی و قوی و در جالی با الحامیه مورث تعفن را چون آب شربت نمایند و بنا شتاب  
 در شیران این از نیست و چون بدان قوی کنند دفع ضرر ایفون و همه سموم سرد نمایند و بار خون  
 نهنجهت مفصل و تقویه باه مجرب است و یا مطبوع زیره جهت ضرر قطره کردن سکن  
 و باه و مند است و آب پیاز بجهت جرب و حکم و دمه و بیاض مفید است و خیالات را  
 نیز زایل کند و با اند زوت و نمک سنگ ریح کوش و رطوبات آزاد سازد و چکر آنرا  
 و قینه خنجا میکند و گوشت زیاد آنرا بخورد و گوشت نویز و باند و با فواید و روح آن بهی و برص را  
 تنگ میکند و خطی میکند اجسام و اموات را از تعفن و فساد و با سرکه و نمک جهت تحلیل او رام و رفع  
 کلف و جمول آن جهت علت رجم زمان نفاس و ضاوش کشنده رشک و تبش است و طلا  
 جهت قوت قضیب است چون بعد از حمام کر رضاد نمایند و بار دکنند منضج او رام و دوا باند  
 دوا و کرسه جهت التیام جراحات عمیق نافع و سودمند است قروح لثه و لحات را و لثوه  
 دندان میکند و این عمل بخلاف همیشه نیه است و چون بان غرغره کنند جراحات حلق  
 و دین را از بجرک پاک کند و حقه بان کردن با آب بازنگ تا سه روز قروح امعا را  
 زایل کند اما ضرر آن سریع الاستحاله است بصفرا و مصلح است و مفید دماغ کرم و مض  
 خوردین و مصلح آن سرکه و کشینه و روبوب ترش و آب میوه های ترش و ص انا و نخوش  
 حاصل ترش با پانزده مثقال بد لش و شتاب انوری بهترین انصاف مایل بسرخمی پا  
 صادق الحلاوه طیبه الراجی معتدل القوام و لاج بختی که چون با نکشت بردارند تا کشند  
 و زود منقطع شود افضل انواع آن ریمی است پس صیفی پس شتوی اما خرفی بد باشد



وردی وارد آن بزود سیاه و خشک و تلخ و گزسته است که زیاده بر دو سال مانده باشد و در خایت صحت باشد و بعضی چنان است که چون آتشام نمایند داغ را بگرد و معال و عطسه آورد و اینها مورت جنون رخ اخلاط و مملکت و کونید اگر جای ناخورد شود عقل را از ایل کس فی الفور و ادرا عرق سرد نماید علاج آن فوری است که مایع است و نوشیدن با اهل و قوی کردن غسل با لادر روغن بلادرست و در باب راه مورت مذکور شد غسل خشک خشکین و معرب است از انکین خشک که گذشت غسل دار و فرزند غسل که شراب دو چندان عمل باشد و بچشاند تا بقوام آید یا غسل و آب انکور را بقوام آورد و کرم و خشک و مفتوح و محمل و ملین بر مع و در بول است و شراب آن بعد از طعمه قلع شته و مورت شانه است و غسل طبرزد شیر نبات است غسل قصب آب نی شکر است غسل لبنی میوه با لب است غسل کل عمل زینور است که مذکور شد نخل زینور را کونید و بادشاه اینها را بعوب نامند اما عصبه رات چون ربوب است بعضی از آن در باب راه جمله کور شد و با یکدانه مقدار بچشاند و در یک سنگ بعد از آنکه خوب صاف کرده باشد تا که بقوام آید پس در ظرف شیشه یا صنی یا قلعی دارد در آفتاب هر روز بر هم زند و اگر هر روز چهار بار بر هم زند یا در شش سه کرده در آفتاب شورانته بهتر باشد و چون خوب جلیظ شود اگر خواسته چنان استعمال کنند و الا خشک کنند و در کاغذی پیچیده در کمانیکه با دانه بناید نکا بدارند و چون در ظرف طلا یا نقره باشد مدت چهار وقت خود بماند بعضی کوبند در سال و بعضی پانزده سال گفته اند و شیخ سدید ابن البیان کونید که عصاره زرشک پانزده سال مانده و یکروز پیچیدم در زایقه خود باقی بود و تغیر در طعم آن بهم رسیده بود عصاره اسپنتین کرم خوشک و روغن و قابض باشد و تپهای کهنه را نافع باشد و سده سبز بچشاید و موه صفرا را نفعده پاک کند و تپهای مفرز را از آن مصلحتش ریونید بلش سرد و زین قوشش شتر قیش تا یکدم عصاره انار شیرین خوشتر است با عصاره و حفظ صحت آن کند و حارش و سوزش از اریل سازد ص آب انار شیرین که با شخم فشرده باشد و زین کونید آفتاب کرم نهند تا منجمد در پسین کرم کشته عصاره انار شیرین که زرشک باشد حرارت جگر و معده و ورجهای از نافع باشد و قوت معده و جگر بدینراش سرد و خشک است مصلحتش جلابیش در وقت

رنگ نخی و بل زرشک تخم کل و چهار دانگ وزن آنضدل ص گینه زرشک تازه میدانه و در باورن شک  
 کوزه و فشرده آب از اردیک بچوشانند تا بقوام آید آنگاه بطریق سابق در آفتاب نهند عصا را خسته شخاش  
 سوادینون است عصا سه سوس ربالسوس است و در سوس گذشت عصا رخافت بغین معجون  
 سوادینون کوفتی فانی و ز بعضی بسکون شمشکلی است لاجوردی رنگ و درین بلاد نیز بسیار است در حال این  
 مایه که از میان گویند و در کوههای شاه مود فراوان باشد که بکاهش برین مفروش و گلشن نقش لاجوردی  
 بقدر زنجیر شود و بسیار تلخ و آدیناش قلم بر بخیر و در سرد و نواحی آن قلم کلهما و درین بلاد عوام می آورند که گفته  
 اند گفته آرزای قلم آن است می بندند و در آب می نهند تا چهل روز میماند و در پزیده میشود و در مجال نهند  
 و ناسا نیز میماند و طایر ادکرم سرت کمره باشد و در صغمان کل کلان گویند و از همه بوال جبال آن بلاد میجو  
 سانه بعضی جلور آب آن رنگ میدهند و کاغذ را نیز با آن رنگ میکنند و آن ازرق نیونی میشود متع و لطیف  
 چوب و کله را زایل کند و پتاهای را که گشته باشد و در دگر جگر اسودد و در طبیعت سرد است و خشک  
 مصلی بدین سه وزن آن برک سماق شتر قش خرد هم نماید که در ص بخیرند آب خافت و در آفتاب نهند  
 زرشک شود و اگر ورق آن یافت شود بکوبند و آب از آن کشان و رو نهند تا رسوب کند و اجزای مضمی  
 آن ظاهر شود و صاف کنند دوباره و بچوشانند تا بقوام آید بطریق کدر اول مذکور شد و الاکل آنرا بچوشانند  
 صاف کنند و بدستور ترتیب نمایند عصا سه قلم کاز بعضی از طیاره بند گویند که بدست و قومی گویند  
 بادجان جنگی است و طایفه حنظل و برخی چیز دیگر دانسته اند و همه غلط است و این ضعیف در تمام  
 خشک و تر از اردیک است یک شنبه و نیم و شتر قش قریب تبخیر شق میشود و اندک خار دارد و در بسیار  
 میکند و از حنظل کمتر است مزاجش گرم است و خشک و از جمله لایه میدهد سمیه می مغشی عظیم بکلیه می آورد  
 و روی آن قبی کند و مداوی آنکه کندش خورده باشد ص کوفته و فشرده اگر تازه باشد یا بچوشانند و آب  
 را که در صاف کرده بقوام آرد و زنده همان دست و مومول در اندر عصا سه قلمه التیس و این باغیسی نیز  
 برین گویند و چون کتله زنج اشتری بنفید چون شتر قش ظاهر شود و چون خشک شود صغ شود چون صغ لطم  
 با صغیله بصغرت و در صغمان از زرشک نغش نیزین معجون کوفتی کاف میجو و ناسی مندی بعضی گویند که



است و قوی ضد دیگر دانسته اند طبع آن در اخرا فل سرد و در سیوم خشک و قاطع لغت الدم حیض و اسپهال  
 مراری و دموی و رافع قرح معاوش و بیج و ضما و آن مقوی عضمای ضعیف و فم معده و بکر کراته و قوی  
 از اقا قیاس ترش از ورق و گلش با چهار دم و انحصار لهش از یکتقال تا دو متقال مصلحتش با غسل بلش از اقا قیاس  
 عصاره ما قیاس بزبان قستان فراسان ماموسا و آن نباتی است شبیه بنجشاش و ورق گلش زرد و در  
 مید خنید و تخم آن از شجاش ریزه تر بهتر ترش قصبهای بزرگ است که از نواحی موصول از نذر زرد رنگ شبیه  
 و تخم آن که رب بان ساخته باشند و بنج خاک یا بل دارد با سیاه و نکلین است در ادویعین استعمال نمایند و سیاه  
 که را تخمیل دهد صارت و در چشم را نشاند و کتال آن دمعه و ترخای پلک چشم و ضعف لاصه را از کتال  
 و نفع بخیرین مواد است چشم و چون طلا کند و رام حاره و سرخ باد را نافع باشد و صمد اع کرم و مفصل کرم  
 سود دهد و بچی که در کش را ن غیر به هم رسد نفع دهد و خوشکی را فایده کند شترش بکدم بلش حفض باشد  
 یا پوش دهنده عطوس علت است از داروهای ساییده خشک که چون غبار ساییده دینی دهند و  
 در ماشوره کند اولی شوره را قریب بخیزن آورده نفع کند تا بمقدم سرد و عطسه آورده مواد خوب است  
 و ماغ و قنق سده آن اخراج شود عطوس که زکام را و کند و رطوبات زکامی را از دماغ بر آورد و در  
 سبک کرداند و دماغ را پاک سازد ص شو نیز بوده و قبا کورا صورت مساوی عطوس که همان  
 نفع دهد ص تبا کوم درم سنگ یمانک در گلاب نویسانیده و خشک کرده ساییده قدری دینی  
 و مندر عطوس که صداغ مزمن با نافع باشد ص عصاره بنجور مرغ و نظرون و مزنجوش هر چه در  
 عطوس که صرع و سکه و قبال و لقه و در شقیقه و عیال الجبل را مفید باشد و اخر اشیمه و بنجین است  
 کند اجزا بنج و است ص کندش شو نیزه قرفون بنجید ترش زراوند طول نجب بلسان  
 عاق و قنقا: مشک پوره اشنی که بکدم کوفه و بنجید دینی دهند عطوس صرع این عطوس انعمان  
 هند است و گویند چون عطوس که در نازین از دو عدد تا سه عدد کرم از بی تخم ماده این علت است  
 که به است و در ساعت مصروع صحت می یابد ص نفع زردی که خطهای سبز دارد و در وقت  
 عشمی نشیند و بهندی آن درخت را از یک بقیع پزه و سکون کف و بنفاری کرک بر وزن یک

و آن

آن در کم سیرت می رود و بسیار کبابی دارد و شیر بسیار و از جمله سموم و شجار رویه است بکیرند  
 نیز آن درخت را نیز که قهقهه در در سایه خشک کرده وقت حاجت عطوس نماید و بعضی با  
 سائید و عطوس میکند و گویند سوخته آنها بهترست و عوطان نافعه و دیگر گری مت که در برع میشود و کوچک است  
 چون غنل سبزه می بر بدن او هست و در روی ریک در بند و ستان بهم میرسد و ایشان آنرا  
 بیرونی گویند آن نیز همان اثر بخشد و گویند این خاصیت در رما او هست که در ظرف گلین بسوزانند  
 و عطوس نماید و چون گرم بقند تا سه روز غذا نخورند و چیز دیگر میل نکنند عطوس دیگر  
 عطسه آورد و سکه را نافع باشد و دماغ را از رطوبات فاسده عقنه پاک کند چنانچه چهار است  
 ص خنید سکه کندش : فلفل یک کله کدرم : برنگ طوبی عطوس که مضر و عابیه و اثر  
 آرد از اش جز و هست ص عصاره قمار الحار : شیخ مظل : نوشادر : کندش : فلفل : بطوطه  
 نمدوس : یک قدر می عسیده بفتح عین جهله و کسر صاد جمله و سکون تخانی بغاری بنویسند  
 و بر قریش بفتح حیم و کسر را جمله و سکون تخانی بمعنی نیوکوب و هم نام علوانی است که مقوی باه با  
 و خورد آنرا مضر و مرطوب مبر و در نافع بلغم کند ص خرمای خوب منقعی دو من باد و من  
 آب بکوشانند تا عمل شود پس فرو گیرند و صاف کنند و با طلی قند و طلی غسل بقوام آورند  
 و یک درم زعفران سوده داخل آن کنند و کماک آنقدر که مناسب دانند نرم کوفته در رو  
 خدیران کنند و مغز جوز پیسته و مغز بادام مقشره کوفته با آن سیامیند و ولت کنند تا هموار  
 شود عقیده العنب منقح است در شهر به گفته شد عقده سحاب بلفظ هندی عقده سحاب  
 گویند که چون در زمان کیرند عوط آورد و تا از زمان بیرون نمانند انزال نشود ص سحاب  
 و شقال : ورق الفصیه یک شقال به ناک آب سخی و صلا یکنند تا سوادش بر طرف شود  
 بر جوز اوار سائیده آب پوست خشخاش خمیر کند و لعقرا با آن خمیر گرفته شک کند و لباس دیگر از این  
 بران پوشیده شک کند آنگاه در خمیر گرفته و منخفیف دهند که خمیر خوب سرخ شود و هم چنین تجدید لباس فرموده  
 و منخفیف میدهند تا مرتبه بزرگ شود و عقده دیگر که مسک منی و رافع عطش و دافع خطر است ص حاله زرد و سیاه



این جزو نمونج نموده دور و فرزند پس در آرد که قتره بخورد که تری بپزند و روز سوم بکشند و در آرد  
 و بشویند و وقت حاجت در دهان گیرند عقد دیگر که اسک آورد و صلیع و تنکی نفس را سود  
 و کام و دهان خشک شده را سود دهد صبح از زرد و صبر و نقره صبر و سیاه صبر و سر را جلا دهد  
 و سخن بلوغ نموده حب کند و آرد سرشته با کلبان یا زراغ بپزند و بعد از یک شبانه روز آنرا بکشند و با  
 سرشته نگاهدارند عقد دیگر که همان فایده دهد صبح سیاه و نقره برابر ساییده بخورد و سیاه  
 دهند و بعد از یک شب باز و بکشند و آب سرد شسته نگاهدارند باب الغین المعجمه نه غالیه  
 در حدیث بلوغ آن وارد شده و منقول است که حضرت علی بن الحسین رضی الله عنهما شنبلیله را از زراغ  
 آمدند جزیره و عباي خرد پوشیده بودند و لوی مبارک را که صد نیزه با رو سیاهان فدای یکتا روی  
 مقدسش با دغا لیز خوش و کرده بودند و در روایت دیگر منقول است که حضرت امام رضا علیه السلام  
 و الشما فرمود که روغن را با شک برای آنحضرت بعل آوردند و مقصد مردم را تفصیل است  
 وزیر مامون با آنحضرت نوشت که مردم شمارا درین باب عینک بند پس حضرت فرمود که غالیه دیگر  
 ترتیب دهند و آن چهارم را درم تمام شد و وضع غالیه جالیوس است بخت پادشاهی از پادشاهان آن  
 که معاصر او بوده ساخته فی الواقع عطری است و در هند و جاهای سخت از مردم شوم آن مصروع  
 و مغشای را نافع باشد و بهوش آورد و صلیع سرد را ساکن کند و با شراب بزودی بکشد و در اول با قوت  
 میدهد و حقیقان را نایل میکند و همه درد های رحم را حمل و لا سود میدهد و در طبعش نماید و تقیه میکند  
 و فرمود می آورد در رحم مخلق الرحم آبی را که باعث آن مرض است و گرم و نرم و خوشبوی میاید و قبل را  
 ص ص ناسن بر بیان کچف و سنبل الطیب نشاسته بکنیم خرد و نوا چینی و قرقفل گل سرخ بکنیم و کوفه و کوفه  
 چون بار و باده و زرش کلاب یا شس ملایم بچشانند تا ربع بماند صاف کنند و بوزن آن روغن حب الهان  
 داخل کنند و در شیشه کرده درین تازه سبب دفن کنند و چون بغلطقی می آید بر دارند و بازای هر روزی  
 کچف غیر الشبب مخلوط سازند غالیه دیگر حقیقان تورجم و غیر آنرا سود دارد و غیر الشبب کالی و کالی  
 و شک که کالی کالی و کالی کالی روغن حب لبان اگر باشد روغن نیل و کالی غالیه دیگر ص ص غالیه

طراز

چند روز مشک بعد از روغن باره پشت شقال و غیره را در آن حل سازند و کافور و مشک را اضافه کنند  
 و برنج و قویق و عود و اوردی ساییده داخل کند خالی دیگر که تقوی دماغ و معتدل است صغیر الشب  
 در عود و بندی و دود در صندل مقاصیری سردم غنبر را در کلاب کم حل کرده و عود و صندل ساییده  
 بدان بسازند خالی چهاره صغیر دود در مشک دود در باروغن بان بسازند و غنبر شیب غنبر  
 سیاه باشد که شرب در دهن بگرداند و برساند یا رخ مطلق و قویق و باید بر لیس غنبره را منق در دهن نکند  
 با قویق در دهن اندکگاه دیگر در دهن که در دهن بیرون برین غنبره را در دهن که با بدنه آن نرسد و کبر  
 میکند تا هر چه طاقت باشد و اگر لحظه است کند و با غنبره کند بهتر باشد و اگر سوراخهای بینی را پر  
 کند که نیند و در آن را با چنانچه باد بخلق و گلو و دماغ رسد بهتر باشد و ایستاده بهتر عمل کند و اگر در خانه  
 باشد که بار و نداشت باشد جایز است و این مخصوص ادرام صلب نوترین و امراض دماغی است  
 و در تابستان این شروط را موقوف میدارند و الله اعلم بالصواب غنبره که آماس زبان که از نظر  
 است باشد نافع باشد و خاق را از ابل گرداند ص آب غنبره الشب و عدس مقشره آب کافور  
 و زعفران را گرفته بارب شاه توت غنبره که در غنبره که نقل زبان و فالج و سکه را سود دهد ص  
 بونج خردل زنجبیل عاقوره حبه فلفل زبوره ارمنی نارسا زنجبوش نمک جزوی کوفه و نخته یا  
 درم و پنند و صاف کرده با سنگ خیمین غنبره فانی غنبره که دماغ را از فصول پاک سازد و  
 بونج دانگ و نیم عاقوره حبه خردل نمک خردم با سنگ خیمین که غنبره که خناق دموی و صفراوی  
 را بماند ص قوفل صندل گل سرخ عدس مقشره عصاره پوست جوز زنجبیل قدری با سنگ خیمین  
 ساده و شرب توت غنبره سازند غنبره که همان فعل کند ص سماق که شیرین عصاره پوست  
 جوز عصاره انگور شفا و رب شاه توت نمک قدری غنبره که خناق بلغمی را سود دارد ص نزار  
 سندان عاقوره حبه خردل نمک خردل ص صاف نظرون نوشادر فلفل خود ندره را و انطالمیق  
 بونج غنبره دیگر که خناق بلغمی را سود دهد ص خردل آب برک تریب طنج انجیر و بونج ارمنی  
 با اسهل و رب قشور جوز غنبره سازند غنبره دیگر که همان خاصیت دهد ص خردل نوشادر



عاقوقما: حلیت: نظرون: فلفل: پودنه: بکدر با ما: العسل غره: کتد غره: که خناق: و ذریه صغره  
و دمویز نافع باشد و حرارت لهات را بنماند ص گل سرخ: طباشیر: نشاسته: بذر گل: زعفران: بکدر  
و درم: تخم کرفش سردم: مازو: سماق: بکدر: درم: باسکنجین: آب گرم غره: فرماند غره: الخناق  
بلغمی و صفراوی و ویر اسودد و مواد را نضج کند ص حلیه: حب الرشاد: تخم کتان: بکدر خیار  
عقاب: سپستان: مویز: قتی: عین مقشر: صهل السوسن: بادیان: بکدر: درم: گل سرخ: بنفشه:  
بکدر: درم: مرزنگوش: نفودنه: صعتر: بکدر: درم: غیب الثعلب: ده درم: کوفته و بیخه در سکنجین: پاک  
وصاف: کند و پازره درم: مغز فوس و بیست درم: رب شاه توت: اضافه سازند غره: که  
سقوط لهات را که سبب آن طوبت و نزل باشد و دهد ص شب یمانی: کلکانه: نمک  
اندزانی: بکدر: و افغان الزمان: تخم گل: بکدر: نیم جز: و با قدری آب گرم در شب توت غره: سازند  
غره: که صلیغ بلغمی را زایل کند باذن اله تعالی ص ایاقیه: عاقوقما: کوفته و بیخه در سکنجین: پاک  
حل کنند و غره: نمایند و خردل کوفته با سکنجین آمیخته نافع باشد: عاقوقما: صعتر: و صطل: و بیخ  
که کوفته و بیخه در سکنجین غصلی حل کنند و غره: سازند همان خاصیت دهد غره: که حلق را از  
بر آورد ص نمک: خردل: شونیز: بکدر: و نوشاد: نظرون: حلیت: بکدر: و با سکه غره: کند  
غره: برک غیب کیده: نامند همان فایده دهد و تبا کوهان عمل کند و ورق بیدار کوفته و جوشانند  
غره: کتد سنجین نافع باشد غره: که حلق را بر آورد ص سیر ترمس: شح: تخم الحطل: و سرخ: بکدر  
قدری با سکه غره: کتد غره: که درین باب سیرع النفع است ص عصاره برک درخت  
غرب بوره ارمنی: بکدر: نیم درم: سیر و داند در آن ساییده غره: کتد محمد بن نکر یا کوبیک چون  
کمان را دو تو کند و جلق فرو برند مجرب است غره: که فالج و لقوه و وضع را نافع باشد و  
را از اخلاط پاک کند و خلط لایح آرزو و آورد ص ایارج حقیر: خردل سفید: دار فلفل: ایرا: تخم  
هزار اسپند: و رب: دوج: و مویز: عاقوقما: بیخیل: پودنه: صعتر: نیم همک: پوسیدن  
که با عسل بچوشانند غره: دیگر که فالج و سکه و لقوه و همه اوجاع بارده دماغی را زایل کند ص

بکدر

این غیر از این میوزج: اصل عاقرقاج: بنجیل: شو تیز بود: صغره ایرسا: پوست کز فش  
 بدخود با سنجین غصلی سرشته غوغه نمائند غوغه دیگر که فالج و صرع و سکت و لیان و لقوه  
 ناز دارد و نایل کند و اضطرار از دماغ و سینه پاک سازد ص عاقرقاج: میوزج: خردل سفید:  
 بزکوش: پوست کز کبر: بکد خرو: بنجیل: دار قفل: بکد خرو: حب الرمان: ریان کرده و جوف  
 بکشانند و صاف کنند و سنجین غصلی آمیخته غوغه نمائند غوغه که قروح حلق را سود دارد ص  
 با سیاه و سفید مازوی سبز کند رخا: زعفران: بکد خرو: با قدری سرکه غوغه سازند غوغه  
 قروح لہات را سود دارد ص اصل السوس: خرو ب: مازوی سبز سوخته با سرکه غوغه سازند  
 غوغه که قلاع را سود مند باشد ص سماق: گل سرخ: گلکنا: زخروب: باب بوشانند و غر الکا  
 بکست قلاع چون درو کنند نافع باشد و برک یا سمن سفید با عسل همچین غوغه که کام فرود  
 آورد نافع باشد ص نار دانه ترش: سماق بکد خرو و قو قو: و سینه دیر تاز: نقوع کنند کتبا زور الکا  
 ص کتبا و غر هات که ماده خاق بلغمی را نضج دهد ص حلب: حب الرشا: دانه ردت: بجز: و خمیر  
 ساوی با عسل و روغن گاو بقدر حاجت جوش داده غوغه کنند غوغه که ماده نله را که از دماغ  
 سبز میزید دارد و نکلد که ماده بسینه ریزد ص حب الاس: گل سرخ: گلکنا: پوست خشک شاش  
 بکد خرو و کتبا: خرو در کلاب بپزند و غوغه سازند غوغه که قفل زبان توی و توش کلام را نافع  
 باشد ص خردل: بنجیل: قفل: عاقرقاج: نوشاد: بوره: شو تیز: صغره نمک: با تسو نیزم ساییده  
 با سنجین غصلی با ابی که در آن مرزنجوش و امثال آن جوشانیده باشند غوغه فرمائند غوغه بکست  
 خاق گرم ص آب نار ترش که با شحم آن فشرده باشند بآب توت و آب کتیر غوغه کنند و آب  
 بارتک و آب غیب الثعلب و آب سماق مطبوخ نافع است غوغه که بعد از نضج نافع است  
 ص انجیر زرد: حلب: قمرندی: اصل السوس: جوشانیده با مغز قلوب جاشیر غوغه کنند و اگر غوغه  
 تب داشته باشد با سردی: قمرندی: گل سرخ: و تخم مورد را جوشانیده با رب السوس غوغه  
 غوغه که سماق بلغمی شدید را که دججه نامند نافع باشد ص رب جوز و قدری مرصاف: و زعفران





با غسل زعفران بر سرش نهولجان میورنج مصطکی نیاز ماکول نبات هکده جزو نباتات  
 است که چنانچه جزو گلزار سفید هضمه شیر ذرات بخیر بگذشت جزو صمغ عربی پوست  
 سینه سترانه خردل سفید بکنج جزو مامیران زرد چوبه آرد تخم کثیر آرد بونج نعناع  
 خشک هکده جزو آب بوس کندم میست جزو شیر ذراتان پانزده جزو قمر ص از نود و  
 هفت با صفا را بیض ساییده بر روی مالند غسل که روی را در حال سرخ کند ص شیطین  
 در دو سه جوش داده و صافی را تر کرده بان چند بار از پی هم بر روی مالند غسل که روی را  
 در کف غسل سفید زینج با تسویه با شیر تازه هفت روز بمالند و زوفای خشک ده جزو  
 زعفران سه جزو شکر سفید برابر دور و روز و شقال بخورند و روی را با طنج بادام تلخ بشویند  
 تک و رو بر سر رخ گرداند و اکل حلیث و سیر و آب انار شیرین باعث سرخی رخسار میگردد و غو  
 در واد صاف کندص اشان سبز آرد با قلا ترس نخود پوست دار مغزبه دانه تخم خیار و خربزه  
 هفت دریا گل ارسی با تسویه با شیر تازه و قدر غسل شب بمالند و روز بشویند غسل دیگر که همان  
 است که در صفت زعفران در فاس کند مصطکی با تسویه باب پیاز سرشته و قدر را با آب گرم مالیده  
 بعد از ساعت بشویند غسل که بوسه و خشکی بشود را زایل سازد ص آب بک سلق لعاب  
 خمی عطیه روغن بنفشه بادام سبز تخم خربزه هم آمیخته در سر روی مالند غسل که شقاق و سایر تنقیر  
 و در در ص پوست نار جوزالسر و جفت بلوط نمکوب نموده در شراب بیض بنزد و شب نگاه و مالند  
 برین شراب بشویند غسل که عرق دست و پا را بر طرف کند ص ک مورد سعده کرناز و جوزالسر و کنگر  
 دست مالند و بشویند غسل که کلفت آثار و نشانهائی که در بدن و در و با شد زایل کند و بشود را صاف  
 مینماید هضمه مرغ و اشان پرورده آب خربزه و آرد جو و با قلا و بونج و فلفل و کف دریا  
 در میان هکده و در آرد نخود درم مغز بادام تلخ سردم کوفته و نیمه با شیرش آمیخته هر صبح و هر شب بر روی  
 سر و مالند و صمغ عربی با آب گرم بشویند غسل که موی را جدا کند ص کرناز و برگ سر و گل جوزالسر و در  
 سنگ برک مورد و سد که جزو آبک نیم جزو بابک بخندریا میزند و بر روی مالند و بعد از



ساعت بشویند غمخوار که موی را سیاه کند صب آب بگل که آب مورد و حاد تم ایستد موی  
 بدان بشویند پس باروغن مورد که قدری لادن در آن گذاشته باشد چند ساعت غسل کند  
 نرم و باریک و ملایم کند صب لعاب خطمی سفزه روغن گل و بادام بکدر و بوره ارغوانی  
 بهم آمیزند و موی خوش را بدان بشویند اما غولانی که موی را سبز و سرخ و سیاه کند در غایت  
 خضاب تکرار یافته فلا حاجت الی ذکر باخلیض نفتح عین معجمه و کس لایم و سکون و تمانی و صفای  
 چهل طعایست مخمخ با جو غمره نفتح عین معجمه و سکون سیم و فتح را در هله داب را گویند و بصر  
 معجمه عبارت است از ترکیبی که چون روی را بدان بشویند صاف و سفید و پاک سازد و بفاصلی  
 شوی گویند غمره که روی را پاک و سفید کند صب آرد با قلا و ترس یکد و درم آرد عس نیم درم  
 بدستور غسل شب بالند و صبح باب سدوس بشویند غمره دیگر که کان عمل کند صب جو چهار درم  
 تخم خربزه و آرد قلا و ترس و سدوس کندم و تیراج و حص یکد و درم بگویند و بصر و بانه  
 در روی شب تا هفت روز غمره دیگر که روی را پاک و صاف و سفید و پاک کند صب یکد  
 د شیر تازه بچوشانند تا شیر را دور و چند کند پس از خشک آن سردم و اندر صورت  
 و تیرا یکد شله سائیده و سفیده بیضه شسته تا یک هفته شب بالند و صبح باب سدوس گرم  
 غمره دیگر که رنگ و روی را سفید و تازه کند صب استخوان بوسیده نشانه علاج مغز نام  
 و تلخ یکد و درم سفیداب یکد و درم مغز تخم خربزه و کدو یکد و درم آرد جو و با قلا یکد و درم  
 در هم آمیزند و روی را بدان بشویند غمره که رنگ و روی را سرخ کند صب سفیداب نشانه  
 یکد و درم مغز قشقه خردم آرد عس ده درم سیم سیمهای کند و خردل یکد و درم کوفته  
 با سفیده بیضه آمیخته در روی بالند و روی را بعد از ساعتی بشویند غمره که روی را سفید و براق و  
 دارد صب آرد با قلا مغز کرسه تخم ترب ترس مغز تخم خربزه نخود نشانه کوفته و غیره روی را  
 بشویند غوره پالمینی شور بای غوره را گویند و این انبت فارسی است چون دو غبار و غیره  
 وزیره با و تازی حصر میه نامند محرو را موافق باشد و در تابستان پشتر یا مغز دو غره

کلی

وای را که از باد سردی در رخ باشد نیاید خورد و قبل و بعد از آن فوکه که رطبه ممنوع است صفتش  
 نوشت است که قاتش را غوره کونید چون زرشک با سر و سماقیه و امثال آن باب الفاء  
 فا ذیر کبر بغا و الف و دال مهمله و فتح زای مجمره و سکون ها و کسر را مهمله و فتح همزه و سکون کاف  
 و فتح موجوده جمعیت مرکب ازاد و بسیار و آت از تریاق فاروق و تریاق کبر و تریاق هادی  
 ویند و در باب فوقانی مذکور گردید اما فا ذیر مطلق که معرب است از فا ذیر فارسی ارنا  
 بیوس الحکیم فتح همزه و سکون را مهمله و فتح سین مهمله بانون و الف و فتح سین مهمله ثانی و ضم  
 تخانی و سکون و و با سین مهمله ثالثه مجهول که از اجزای اَبْرَاط بفتح همزه و ضم موجوده است  
 و ناکرد و برادر زاده ابرق کبوس حکیم بود تریاق صغیر را او ترکیب کرد و در مملکت فارس وزیر  
 ملک خرم زاد بوده و تشخیص سنگ فا ذیر نیز او کرد و هر داروی که حفظ روح کند و دفع ضرر رسم  
 این هم خوانند بواج و وار و نارجل بحری و آنچه مخصوص است باین نام حجر التیس و حجر الجبه و یا حجر  
 کانی است فالوذج معرب از پالوده فارسی است مسمن ابدان لاغر و تقوی دل و جگر و مشهور  
 و عوام این است و موافق صناعت این فن و خاصیت آن در باب ج مهمله هم معلوم اند شت صر  
 شت را باب کجوشانند پس صاف نمایند و میجو شاند تا تیره شود و بعضی ملون می سازند و در طرفین  
 و در ریزند و بگذرانند تا سرد شود و قدری آب سرد بر آن ریزند و هر شکل که خواهند بپزند و یا بچینان  
 و کم که در صافی ریخته بدست میمانند تا از آن در اید پس با قند و کلاب و عرق خلایف و تخم ریحان  
 آب زده قدری با آب یاسنج و برف اضافه کرده بدل نموده تشریب نمایند قابل و فقول فتح  
 فا ذیر و لغت و الف و کسر تخانی و لغت اول و ضم فوقانی و سکون و و در لغت ثانی داو کا  
 است که برداشته شود از راه و بر و فرج به بنی یا چشم و یا در تجا و یف قروح نهند فیکله که ادرار را عاف  
 کند از ناف و این را حکمای قدیم ساخته اند اجزای هر هفت ص کندش به سوزن فروزون گوفته  
 و بجز نیزه و گاو سرشته شافها سازند و وقت حاجت دینی نهند تا خون آورد فیکله که در گوش را  
 نفع باشد و می که از آن میاید دفع کند و جراحش را بصلح آورد پس غرود تخم مورد بعل ستره فیکله



بدان یا لایند و نیم گرم در گوش گذارند فقیله دیگر که رعاف را باز دارد ص گمانار کردستان و او را  
 بگذرد هم ایون درم کوفته و خیمه بصاره سر کین خربشند و در خانه عنکبوت یا لایند و درین بنند  
 بعد از آنکه پی را بکلاب و سر که شسته باشند فقیله دیگر که رعاف را باز دارد ص مازوی سوخته  
 درم در سر که انداخته نراج سیاه چهارم شب میانی شش درم کافور دانی فقیله از لسان بسیار  
 و در خانه عنکبوت آلاینه و درین بنند فقیله که ریش مینی را سود دهد ص نراج سیاه شب میانی  
 مرصاف مازو و توبال مس سوخته یک پنجم زرا و نطویل شش درم کندر و زاده درم در  
 آب پیزند و صاف کنند و بچشانند تا بقوام آید پس تیله را بدان آلوده درین بنند فقیله که را  
 بر دص اینجی سفید بزرگ بشکافند و تخم و غسل را از آن جدا کنند و پوره ارشی و قرق و مانا و خردل  
 کوفته را بدان بشیرند و قیلها سازند و در گوش می بنند و خردل و اینجی بهر خاصیت دارد فقیله  
 مینی را زایل کند ص مرصاف دو درم پوست ناز ترش شده قصب لذیره یک درم و نیم درم  
 درم و نیم نراج نونفل یک یک درم بشیراب تر کنند و درین بنند فقیله که بریم و یلیدی بسیار چون  
 آید و در دص صوف را بزهره کا و کله اندک غلیظ باشد بچویساند و در گوش گذارند قایل مسهل  
 و غیره در سیاف دانسته شد قوت و قیت بفتح فادیه دولت و ضم فوقانی و سکون و در لنت و  
 و سکون فوقانی و سکون ثانی در لنت تانی نان خشک و در نیم کزشت خرز بفتح فادیه سکون و جمل  
 نراج و نیم و الف و مغرب از رزه فارسی روای مرکب را گویند که زمان قبل استعمال میکند بجهت  
 خرز و نیم و نمکی و خشکی و اقباب و ادرایض و اخرج چند میت و شیره و اعانت حمل و منع وضع  
 و بعضی شتر باره بر میدارد و بزنی دار و را چون سره ساییده در قومی بندند و بر میدارند و طایفه  
 میسازند و اینجی برای طلیب باشد و مصلحت داند امر نماید حکایت دهری مینی از عوام در مطب  
 آمده در قرضی که خاص عام مجمع بود پنجاب شهرم از روی برداشته و برقع زرا سر کشیده و پرده ناموس  
 دریده و باواز بلند و صوت ناپسند از قریبوس النساء حکایت کرد از آنجا که گویا و ادب این فرقان  
 و شفاخواه خلق نه می باشد بر فرمودند که باینه و مازو و کلاب را کوفته و خیمه و ساییده بالعل

بگذرد

نیز بسته شب در میان سرانهد و فرادون کای میکلین مکان شفا تو امان از پیر و جوان غالی باشد  
 با قطع و ضرب از بایان فرماید علی الصبح که روی زن رعنا هفت دختر خضرا آرایش کرده بود  
 ازین طریق طلیس با مطر از آرد و شش انگیزه در جمله آرام آسایش نموده بر سمدی چادری عصمتی  
 پیش کرده که بیان ملامت را بسته گستاخانه در جمع عام در خدمت حکیم شسته سلام کرد و گفت  
 آنچه فرموده بودید عمل آورده بودیم و شب در میان سر گذارشته بودیم که از آرد بوده چه غیر باید آنگاه  
 بفرمودند که کانی که کرد بر تو دارد علاجش بسیار شکل نماید و اگر جاینا علاج شود معمولی از آن  
 بدید علم حقیقه فرجه که استنی را یاری دهد و هر دوئی که بجهت این امر است باید بعد از ظهر با  
 سر و زنی و هر مای همین دست و معمول دارند ص سر کین بزکوی روپنیا یا غیر گوش یک قطره  
 مس گرم آمیزند و فرجه نمایند فرجه دیگر که استنی را معین باشد و مختلف نمیکند ص نیز یا غیر  
 و سر کین آن قدری با غسل سرشته و چشم را بدان الوده حمل کنند بعد از ظهر سه روز مکرر در آنند  
 چون سه شب بگذرد و محبت دارد که استنی شود و فرمان بعد تعارف فرجه دیگر که نافع و مجرب است  
 و از آن سخن شده است ص انچه فرگوش و سر کین آن و زهره که گ و زهره شیر که قدری  
 با سن یا میزند و بعد از ظهر چشم پاره بردارند پس صحبت کنند فرجه دیگر که همان فایده کند ص  
 شب یانی یکدم بخوران و بعد رم سماق متقال غسل آتش ندیده یکدم سه شب بعد از ص فرجه  
 مانند فرجه بجهت جمل بود مندرست ص تخم شبت و بادیان سبیل شکر سرخ روغن بادام  
 بزنده استعمال نمایند و مغز ساق شتر زرا چون پیشک پاره یا پنبه سه روز بعد از ظهر عاقره بخورد  
 و شکر چمن شود و خرمه قیمه باشد حامله شود باذن بدعا و خضبتین خروس با چون سه روز در ایام خضر  
 بخورد پس مباشرت واقع شود حامله شود و از خواص منفع آبی است که چون زنی دهنش را کشاده  
 سبوت برداشتش تف کند پس بگذارد تا آب رود آن زن استن شود و اگر زنی ندانسته که سب  
 خوردنی فاصله شوهر با او جماع کند حامله شود و شجره مریم که صابون نسج انصاف الشفاف کوند  
 آن حامله برداردا سقاط عمل آن شود و چون عاقره حمل نماید حامله شود باذن بدعا و صلب و السلسله



بینه من حکم دارد و پنیه مایه فرکوش چون بعد از ظهر زنی سه روز بخورد هرگز حامله نشود بعد از ظهر حملش  
 عاقره را آستان کند و آنچه عاقره را مجربست پنیه مایه هر جوانی بعد از ظهر و روغن حلیه و مطبوخ حزل  
 باین طریق تخم حزل کوفته ده درم دصد و پنجاه درم آب بوشانند تا پنجاه درم بماند هر روز  
 بناست بعد از ظهر نوشند و بر زینی که سنگ بول کرده باشد گل آنرا برداشته حمل نماید و شویب  
 و کندر و مغفران با تسویه ساییده چون بخار همان صیدت و بدو چون چند مرتبه در ماه الکته  
 بنشیند و التمت بیشتر زمان بر مس ساییده حمل نمودن تخلف میکند و ایضا الفخر ازین ماسکه  
 چون بردارد و شرب پنیه مایه فرکوش زبا خصیة آن حامله میشود عاقره به پسر و از شرب پنیه  
 ماده آن بدتر باید سه روز متوالی بخورد و پسر مرغابی و بادایان و بطم مسم ساخته بطوغ کتد بفرج  
 و حمل نماید سه روز پایی آزموده شده است و نوشیدن تخم خزر برمی هم چنین چند روز پایی  
 و تخم شویب زرد ساییده با عسل مخموج ساخته حمل نمایند و اکل خصیة فرکوش مرد عاقره وزن  
 عقیمه را صاحب اولاد ذکر کند و اکل دل شتر همان فایده کند و حمل لعاب خطمی و جلوس کلب  
 آن و خوردن خصیة دیک در وقت حیض و حمل آن تیر در همان وقت و سفوف عاج کند که در  
 براده شاخ زبره روز متوالی و ورق سنجر ساییده با زهره گاه چون بردارد و زهدان فرکوش را چون  
 کرده بخورد و اگر خشک کرده باشند و ساییده بنوشند بهتر باشد و اینها همه باید بعد از ظهر باشد و جماع بعد  
 از سه روز که حمل شده باشد و اینها همه مخصوص است اما آنچه نافع است در غیر عاقره بسیار است  
 از آنجمله خاکستر بخورم است و نذر الاخره چون بنوشند و سرکین باز خوردن حمل کردن بخورم  
 و همچنین شکر و سویق و زهر کرک بخوردن غالی چون فرزند بکنند و خوردن هیزر و اصل صفر  
 حمل نمایند سه روز متعاقب پوست خخ حلیق را اگر در آن رسب بندند و جماع نکند مجرب است  
 و خصیة موش خشک کرده خوردن تخلف نمیکند فرجه که آستنی را منگ کند قص قطن درم محمود  
 در هم آمیخته پیشم پاره بردارد فرجه که آستنی را منگ کند و نندازد که زن حمل کند و سرکین فیل  
 خردل آتخوان زهر و رجب القطن با تسویه کوفته با میه ساییده بنوشند و پیشم پاره بردارد فرجه

در ک...

در این زمان خاصیت دیرین حسب الآس - مازو بکندگی - باب گرم شسته پیش از جماعت  
 بر در فرزندیکه همان نفع دهد ص زعفران - کافور بکندگی - مردارنگ دودانگ الف  
 ندرم کوفته و خسته بپزیده و روغن فرزند سازند فرزند که استن را منع کند و اگر شده باشد  
 من شکوفه کلمه شتان مساوی باب شسته تمام نمایند فرزند که احتیاق رحم را نافع باشد  
 بیاض و مرغ و زعفران - سبل - حماما مصطکی - بکد یکدم - روغن بلبلان - بکد یکدم - مرغ  
 شترم کوفتی را بکوبند و کداختنی را بکند زنده و هم را بهم آغشته به چشم پاره بردارند فرزند که اعتبار  
 بیاض را بکشد و کوبیند و محبت ساعت ساله را در آن خود وصل مرصاف بود نیمه سبلی بکد چهاردم -  
 این شترم سداب شترم مویز قتی بیست درم بزیره کا و بسترند فرزند که افراط خون حیض را  
 من کند ص مرصاف - اقا قیا - گلزار صدف سوخته شب یمانی بکد یکدم - ایون دودانگ  
 باب مورد بردارند ص که بچمت او را حیض نظیر ندارد و یابن اثر تا حال دیده بل شیده شده و غیر  
 و نصف است ص بزنگ کا بلی مقشر مرکی صاف بکد جزو کندش دو جزو شیا ف سازند فرزند  
 که همان نفع کند ص اقا قیا ریون بدینی - لادن - زعفران - کافور - کل ازنی مساوی باب الحبل  
 فرزند سازند فرزند که بچمرده و زنده را بیند از دص شتان فارسی - عاقر قرحا شوینر سداب -  
 فرایمون بکد قدری فرزند که بچمرده را بیند از دص مرصاف - جاوشیر خرق سفید فرقیون -  
 بکد قدری - بازیره کا و بسترند فرزند که همان نفع دیرین شتان - عاقر قرحا - جاوشیر - سداب  
 بکد یکدم فرقیون نیمدم بقطران اسپرند فرزند که بکدم اگر انبته النساء و فرسیمیوس گویند که  
 مسکون تخانی و ضم سیمین جمله و ضم میم و سکون و او و ضم سین تانی و ان و ضم  
 از آن در دم که بر غشود از جماع زایل سازد ص سداب کوبی - و بودن قتی - پوست انار - عدس  
 شیا ف - یا سنا - بکد جزو - و قدری نیند یا گلاب یا سرکه بچوشاند فرزند که حیض بندد و افراط آنرا  
 نوبتند ص سر مگنار - تنه کار - اقا قیا - شب یمانی - مازوی سبز - کاغذ سوخته - بکد جزو یا سرکه  
 بود بسترند و بر چشم پاره بردارند فرزند که در دم را که از بواسیر باورم ص صلب فم رحم باشد و دود دهد



ص با بونه پریط موم سفید نقل شق هک بر فوی صمغ را در سقح عمل کنند و سیر را در موم کوفته  
و همه را با هم سایمیزند و فرزند سازند فرزند که در زیر شکم عورت را نافع باشد ص مغز خسته شکر  
و بادام و زنجار هکله شقال صبر اندزوت نباط هکله شقال کرا انکیس خون ساری و شقال  
فرزند سازند فرزند که ریاح رحم را فایده دهد ص شبت قه سکنج مصطکی زیره حماما قط سالیله  
سبل حلك الانباط اشق جنید سیر با تسویه باروغن شبت و با بونه پیامیزند و به ششم پاره برد  
فرزند که سیلان رطوبت از رحم باز دارد و فرج را تنگ ص مازوی سبز تخم حاض زنف بلوط  
که زنجار برک مورد گلنار با تسویه همه را نیم کوفته بچوشانند و صاف کنند و خشت الحیدر و سیر  
هکله یک دانگ نرم ساییده در آن سایمیزند و پیاچه کتان آلوده خشک نمایند فرزند که ضعف  
ناخ باشد ص حب بلسان روغن نارین هکله درم قر نقل بخور بوا کتان سوخته هکله یک  
باروغن بلسان بپوشند و به ششم پاره بردارند فرزند که فرج را تنگ و خشکند ص مازوی سبز قحاح  
سک رامک هکله درم مشک و زعفران هکله یک دانگ در قدر شراب بچوشانند و با  
صوف را بدان آلوده بردارند فرزند که فرج را تنگ کند و رحم را قوت دهد ص ناشسته سبل  
مرنجوش تشوگر کندر صفت گل خیری زرد گل سرخ پوست خنجر کبر ترس باروغن نارین  
بصوف پاره بردارند فرزند که فرج را تنگ و خشک سازد و تن فرج و رحم را زایل کند ص  
سک زعفران هکله درم شراب بچوشانند و پیاچه کتان آلوده بپوشند فرزند که فرج را تنگ  
و خشک سازد و رطوبت رحم را تنگ کند ص سک برک گل سرخ نمورد و گلنار و سوسن  
و پوست نار فوفل هکله درم نیم کوفته کرده بچوشانند و صاف کنند و نیم درم مشک آمیخته  
معمول بردارند فرزند که قطع دم کند از رحم هر سه مسحوق گلنار جفت بلوط با تسویه باک  
ورق مورد بپوشند فرزند که سینه و ضیق میت بر آورد ص زراوند مدج باهبل صرف هکله  
جزوی کوفته و بخیته با قطران فرزند سازند فرزند که بیض براند و بچه مرده را بیندازد ص مرصاف  
نودنه باهبل هکله چهار درم سداب پنجدرم موز سقنی دو درم کوفته و بخیته با نودنه گاو و موز سبز

در اندام

در بیهوشی از ندرت زجه که اضر اخین زنده و مرده و شیمه و عسر و ولادت و عالت رجا را بغایت  
 ناست و قائل جنین است ص جاوشیر جزق سیاه مرصاف با تسویه بسایند و بازه و کا  
 بر شند فر زجه که سیرج الاثر است ص فر فون را نرم ساییده به پند آلوده بردارند فر زجه چیت  
 شودن حیض و اضر اخین زنده و مرده را بغایت نافع است ص عصاره قنار الحار را بخت قیر  
 زهره کا و اصل کرده بالته بود بردارند فر زجه که در غایت خرد و تحقیق است و اضر اخین که زجه را  
 بشیر را و قائل جنین است ص عصاره قنار الحار ز سداب شخم خطل نادر یون و شق بنجر مریم  
 بویخ با غسل فر زجه سازند فر زجه چیت تخمیل در ام صلبه ص موم و وردک پیر مرغ بکده سردم  
 معال نظمی تخم گمان با غسل یا با فلو س نیاز بشیر بشند فر زجه چیت قطع خون حیض و از آنه قوه  
 و صفت و طوبت سایله رحم ص گنار ز شرب بانی نسیمه کا غذ سوخته زیره کرمانی بدر در ک  
 کل ارضی بدر در غل با تسویه باب بک میدا یا کبش تیر یا باب مطبوخ ماز و بشیر شند فر زجه دیگر  
 قطع سیلان خون حیض کند و مجرب است ص مازوی سوخته دم الا خون برک مورد عمل است  
 پس نیز با تسویه اضر ری که زنده و پوست ناز ترش را نملوب کرده پزند تا ماهر اشود و قدیری  
 باب آن تر کرده باد و میسحوقه آغشته فر زجه سازند فر زجه که در قطع خون حیض نافع است ص شب  
 بانی بندر الخ ایفون فر زجه دیگر که همان عمل کند ص مردار سنگ نزارج گنار کل ارضی کل خون  
 سریه با تسویه فر زجه که اعانت کند بر عمل و مؤثر است ص مرصاف ابر سا بسکین نضر کوثر  
 فر زجه که تیره بکارت رساند و فرج را خوشبو سازد ص ماز و دو و شقال قعاج اضر یک شقال با صفر که  
 آوده کرده باشد بردارند فر زجه که درم روده و رحم را بقیع کند خشاش سفید را کوبیده در شیر شربت بار  
 دانک زعفران موم فر زجه سازند و روغن گل با برهم و یا غلیون و آب بارنگ و شیر خزان  
 فرغ نموده بردارند نافع است قری در کس همچون بی سلیم است قلو نیامی رومی افانیا  
 بر کوبیده بجزه و سکون فای و ضم لایم و او و کسیر لون با تخمائی مرکبی را خوانند که سسی باسم واضع است  
 و او علی بودار حکما قدیم در ملک روم و نامش فلین بود و مردم طروس که این را ساخته و جانینوس



میکند که من این دوار در خواب دیدم و در برشتاد در باب موجد ایراد یافته و درین سخن سابق  
 و حب بلسان و بذرا لکرفش و قطر سالیون و روغن بلسان و سیلیخ زیاد هست و بزل  
 منقود هست صاحب ذخیره نور مرقد گوید که این همچون مبارک است نزل را باز دارد  
 بیمار را ساکن کند خواصه در دقونج و قی و خون و نفث الدم و زرق حیض و بیضه را باز  
 دارد از بهر قونجی و در در که باب کرفش و بخت در دگر در طنج جعه و انجبت در دم  
 در طنج بادیان و انجبت باز داشتن خون در طنج سماق اجزاد و ازده و زرش بهقا و گوید که در  
 سردست در سج در جخشک در آخر در سجیوم قوت آن گویند تا سال نزد بعضی تا دو سال  
 و بیشتر زمان او را کش بعد از شش ماه سرش تا لثقال ص زعفران بخیرم فلفل سیاه  
 در فلفل بذرا لکری بکدیمیست درم افیون ده درم قطر سالیون و بزل بکجهاد  
 تخم کرفش غلیظ سه درم و زاید نشود بعضی در عوض تخم غلیظ دو قوسه است اسانج سیلیخ غلیظ  
 قرمان حب بلسان فرغیون بکدیکرم دار و مارا کوفته و نجه بار و روغن بلسان هر کس  
 و با سه چندان عمل ببردند فلونیا می فارسی دفع زرق لثمت میکند و همچنین زرق لثمت  
 و اینهاست دم را و حیض آمدن زنان استن را و با و یک درم درم حادث میشود و محافظت  
 چنین بنماید و نم درم را مستحکم میگرداند اجزایش چهارده جزوست و زرش بهقا دو چهار درم  
 یکداینگ و نیم از این سردست در نیم در جخشک در دو در سج و نیم قوتش بعضی گفته اند تا دو سال  
 و بعضی تا سه سال و چهار تا پنج است تا ده سال جا لینیوس گوید از سه سال تا چهار در کمال قوت  
 است و بایست سال نفع میکند سرش یکدرم با شرب بهوافق ص فلفل سفید بذرا لکری  
 بکدیمیست درم افیون غل مخموم بکده درم زعفران بخیرم سبزل فرغیون غلیظ  
 بکده درم بنجدیدتر بکدیکرم زرباد درونج لولو بکده مشک بکدیکرم کافور یکداینگ  
 و نیم عمل بقدر احتیاج فلونیا می دیگر از قطاس مستقیم و جاع را تسکین دهد و با و غلیظ  
 بشکند و دفع سرعت انزال کند اجزانه جزو و زرش نه اوقیه سوای عمل که بود و زرش درم

است نرازش معتدل است در گرمی و سردی خشکست در دود و رجه و نفوس فلفلش تا نخواد:  
 نیز حب الغار: خنید ستر: زیره کرمانی: بذرنج: فیون: بیروح: بکدی کوقیه با چهار و قه عسل  
 برشند فلونمای دیگر که ریاح را باشد و تفرق کند و طبع را نرم دارد و وجع را تسکین دهد و خواب  
 آورد اجزای از ده جبر و هفت اوزان ده جزو و ثلث جزو و شتر برش کشتال صص فلفل:  
 نخواد: درق سداب: پودنه: خنید ستر: نمون کرمانی: فیون: حب الغار: بذرنج: بکدی جزو:  
 نموده و ثلث جزو با مساموی آن غسل برشند بعد از آنکه اجزا را کوفته و خنید باشد از مزاج این ترکیب  
 معتدل است در سردی و خشکی و گرمی در آخر درجه سیوم قوتش تا ده سال زمان ادرکش بعد از  
 ده فلونمای دیگر که شیخ در قانون ذکر کرده یعنی شنبه بر شهابست فلونمای فارسی دیگر که است  
 طبع نمون و تقویه اعضا و حنط حین و صداع و سر درد و ضعف معده و تقویه با اجزایش پانزده جزو  
 قوتش تا چهار سال زمان ادرکش بعد از شش ماه شتر برش تا یکدرم صص فلفل: بذرنج: بکدی است  
 درم: فیون: کل محمود: فوه: تخم کرفش: جوز: اهل: اسارون: تا نخواد: بادیان: بسن: قطه: بادام  
 تا یکدرم پانزده درم: مغز تخم خرزهره: چندرم: اسق: سردرم: با عسل فشراب برشند و در شنبه دیگر زعفران  
 مرصاف: عاقوقها: فیون: بکدی و درم: زرباد: درونج: لولو: مشک: بکدی درم: کافور: یکدک نیم است در شنبه  
 نیمه ستر: جاب: بکریا: بر شنبه: بکدی درم: اضافه کرده اند فلونمای ابولبرکات صص بذرنج: فلفل سفید: بکدی  
 بیون: درم: زعفران: درم: عاقوقها: بسن: سیلخه: زرباد: بهمنین: نعود: بکدی و درم: نعود: بلسان: چهار  
 درم: خنید ستر: ششاس: زعفران: بکدی نیم شقال: زعفران: بلسان: شمشقال: اگر نباشد بدل آن زعفران  
 تا فلونمای خاصه که مرحوم حکیم محمد باقر قمی ترکیب کرده اند درجه افتره موافق است اجزایش  
 است قوتش از هفت سال تا ده سال قدر شتر برش نیمدرم صص بذرنج: فلفل: زعفران: مصطکی:  
 بکدی شقال: جدوار: غنچه: مشک: شنبه: مروارید: زوق: طلا: یا قوت: سدر: لعل: عاقوقها: زعفران  
 که در بویه: پوست ترنج: بوزیدان: بهمن سفید: دو قوت: بادرنج: بویه: کندر: الیه ترکی: پوست سیرون  
 درم و شقال: که با: ورق نقره: زرباد: بسباسه: بکدی چهار شقال: نعود: قماری: سواج: سوطه: خنید





از باب دفع را سنج میسازد و نافع است و سوس سوداوی و وحشت و سودا مزاج و دردمحده و با  
 در بضم شدن غذا را و شترش اقل یکدانگ و اکثر یکمقال سلول مقدار نخودی بناشتا باب کرم  
 و پمپ دقت خواب نباشد در زمان سرد پاتزده روز در زمان گرم هر سه روز یکبار باب کرم  
 در وزن با دانه شیرین و نبات و خدر کنند در مزاج خشک و در هر صداع بارد یکجبهه باب مزاج خوش  
 سوط نماید و چینی بلقوه را و در امراض حلق جسد بدان گرفته آتش را فرورزند و در سر فکند و تازه بینی  
 بند جبهه بصیر مزاج خوش و بجهت ربوفه و نفق النفس باب زیره و اصل السوس در هیچ الفواد و اسباب  
 در و الا طبع زیره و در در سپرز با کلاب و سرکه و جهت در بجهت بشراب الاصول و در در حکر با  
 پس چون از ماده بارده باشد و اگر از سده باشد با در الاصول و بجهت مبطون باب مورده که با  
 کم خود خواند که در برای در دسبکاه مانی که گرم شده باشد در آفتابستان در درستان با جلاب یکم  
 برای تب و لرزه و هرگاه با آن وجع فواد باشد باب برای تب مرکب بمطبوخ انیسون و جهت  
 نیز باب بر قنونا و آب یکم و جهت خصاۃ آب سرد یا آب و رق تربت جهت بیماری که خوانند  
 طبع فحاش و جهت بواسیر آب کندنا و جهت نقل لسانج باب ساق و برای غم بی سبب یا کسری  
 است جمیع با بکج و مطبوخ و برای نفوس هر وجه فروده شود و برای زینکه زاییده و نفاسش قطع میشود  
 آب ملبه و برای هم باب هر عمل جهت کسکه افیون خورده باشد بطبع عود یا کلاب جهت کزیدن عجز  
 عمل و جهت کزیدن افیون هر روز هر چو قی کند باز بدیند تا قی ساکن گردد و علامت صحت و درین دوا  
 ماکر نیده و قینکه پاک شود از سم بدش خوابش هر دو هم چنین در هر سم قتال و بجهت ماده که در کرده بهم  
 با طبع خمال در زید و جهت دفع زیادتی خون حیض باب سماق و بجهت دفع اعتباس طبع غاب و بجهت  
 جهت قوی طبع اصل السوس از اسیب مزه و جهت قوتش تا هفت سال زمان ادراکش  
 بعد از ششماه قدر شترش بجهت هر مرض دانسته شد ص دار فلفل - دار پستی - جلیان  
 سینه - چندید ستر - یک چهار درم - سبیل الطیب - فقلح اذخر - ذرا و نند طول - یک  
 درم - فیون یازده مثقال و یکدانگ و نیم - زعفران یکدرم - انیسون -



تخم کرفس : بذر النخ : بکده بازده متقال : فلفل سیاه میست و دو متقال و نیم : قطه : فوفه : اما  
 بکده متقال و نیم : زنجبیل : فودنج خشک : بکده مستدم : روغن بلسان بار و روغن گل سرخ  
 ده متقال عمل بقدر حاجت فلونیامی دیگر که در اکثر خواص از شر و دیگوس بهتر است  
 و تب ربع را میفد اجزایش میست و چهار بر دست قوش تا پنج سال شتر قش تا یک متقال صر  
 میساید : کما در یوس : مرصاف : زعفران : جنطیانا : بکده متقال : کل محوم : افیون  
 بسل الطیب : صمغ عربی : جنید ستر : غاریقون : بکده متقال : افاقیا : هو فاریقون  
 قطر اسالیون : بکده متقال : قصب الذریره : دار شمعان : حب الفار : عصاره و حبه القرس  
 بکده متقال : زراوند طویل : راوچینسی : اسارون : حاما : بجده : روغن بلسان  
 عتیق : دو چندان باد و وزن عمل بسترند فلد فیون لفظ یونانی است بفتح فاء و سکون لام  
 دال همد و سکون فاء و ضم تخمائی و سکون واو اکله و عفوئت لثه را نافع باشد و گوشت مرده  
 بخورد ص افاقیا دوازده درم : زرنج سرخ : زرنج زرد : نوره زنده : و شب یمانی : بکده متقال  
 مرصاف چهار درم : کوفه و نیمه بکر که بر شند و قرص سازند و در سایه خشک کنند قدر یقون  
 و فنجوش و فوجنی و فیروز روش در باب سیم در جوارش مذکور گردید باب القاف  
 ه قابولا بقاف و الف و ضم موحده و سکون واو و لام کاجی و آن شهبور است و ملسه  
 و آن قسمی از خواست بضم حاء همله و سین ممله گویند بر شدید و او و تیر اتاله و صریره و لیتی گویند  
 و آن قسام است بعضی را نف میسند و در آب میجو شانند و بعضی به آب گرم نمبر کرده  
 در آب جوشان می اندازند و عوض نمک شخار می کنند و قاتیق آزار سکره و شیر و مکنده و پلا  
 و پونی میگویند و قسم دیگر را قتیق قروت و روغن می کنند و نوعی دیگر شیر را بار روغن می کنند و قسم دیگر را  
 شیر و سوسن باشد و روغن بادام میسازند و هر یک را اسم خاص است و نفع دیگر اما نوع اول نافع است  
 لیت طبع و امراض دا و بلغم را و غذای نیکوست صاحب علت شور غریبه را و بایطلفانک مکنده  
 و قسم دوم نفع می کند نصف مضموم و نیم صفر او صاحب انرا م و خشک را قسم سوم آن می کند در حال تغییر انرا

درد میوه

سویده بود و از جان و مطلوبین را قسم اختر آن نافع است صاحبان امراض صدر و ریه و سلواخ  
 فلق را مالکج در باب فوقانی ایراد یافت قاتا طیر بقاف و الف و فوقانی و الف ثانی و کسر ط  
 ل و سکون تخانی و قاتا طیر بون بدل فوقانی لغتی است از آن و آن بنویسند است که میسازند از زم  
 ترین است که دو تو تو اند شد سرب و قلمی و طلا و نقره بمقدار طول قضیب سیل بوسعت اعلیل  
 آن و بر سر آن سوراخها میکنند و در پیشش نشی که با ویوسته باشد ریه مان ابریشم قوی و بر سینه  
 زردی که در بعضی اعمال این صنعت بکار میبرند که دخل نیاید در آن هوا پس درمی آورد آن انویس  
 در هر بول و میکتند خط نذکور را بقوت پس بیرون میکشند بول را بجهت ضرورت خلاصگی  
 میکند بوالحسن الشریکی که شخصی را احتیاس بول هم رسید در عصر بنشانه که بول آمدی و نیز از طبیعت  
 در اخصه فرمود آب شیره قهقهه داد و آن مریض در همان روز فرمان یافت من لطیب القتم آب  
 کما نیست داد سخن من در وی اثر نکرد تا وقت دیگر کسی را اینعلت افتاد و حسن است  
 او باطل گشت و مثانه اش متلی شد پس لطیب بنشانه حاضر آمد ویرا گفتم این همان مرض است  
 آن تونی را بود اگر خواهی که زود بمیرد آب تخم فرمای پس گفتم تدبیر این است که بول را بقا تا طیر و را  
 بخند و شیاف بیرون کنند چون خمین کرده باشی چهل روز زنده بماند و اگر آب قهقهه دهی سم آمد  
 میرود آنچه منگفتم مجا آورد همچنان آمد که من گفتم دوم بعد از چند روز قوت بیمار ساقط شده  
 بر حسب مردن اولین آن بود که شش متلی بود و آب قهقهه دیگر ماده بنشانه آورده چون دافعه ضعیف  
 نماند متلی شده و در در زیاد شده بیمار دویکوید دیگر برآیدیم که ازین آفت خلاص یافت  
 لیکن بای او سست گشت و سلس البول پدید آمده پی خواست او میرفت و در انعلت فرمانا  
 افت قفق نفع قاف و کسر فوقانی معرف است ترشی و چاشنی باشد که در آتش اندازند و  
 تن نام و است است قرطین ما العسل زاج است نفع قاف باراه جمله و کسر ط و سکون  
 آن و در ما عسل مذکور کرد دانشا الله تا قرادار و لغت ترکیست یعنی داروی سیاه از جمله  
 حال است نافع است بل و جبرئیل این قوستی است حال میکند که بل را چیده باشد اجزای سه جز است



صفتش از مس سوخته بکند و در دم نوتیاد و از ده در دم کوفته و بیخه بزده و بیخه شسته در پوست خیزد که  
 بکل حکمت کینه در کوره نومی کل کرده در کوره خنجر بند چون سرد شود بر آورند و دوباره ساییده که همان غایت  
 قرص بفتح قاف باراه جمله والف آبی که آلوده پیخیزی نباشد یعنی آب صاف قرص بادین مریب است  
 از اگر بادین یونانی گویند قاف در لغت یونانی نیست بکسر قاف باراه جمله والف موهله و  
 و کسر ال جمله و سکون تخمانی یعنی ادویه بر کبه و قیل کل الکتاب من الادویه المفردة و المکره پس از  
 کتاب از ادویه مفردة که خاصیت تراکیب کبار در آن موجود و معلوم است و برنی اغریه بنیاسه  
 فوای بدنی در آن منحصراً و مضموم است و فواید قلبی از اشیا که نزد حکما مرموم و مکتوم است تکرار و مرفوع  
 باشد بصورت و بمعنی نباشد اما قرص قخرج آن اندر و خاص قیدیم است صاحب تیباق فاروق  
 و فلاسف بعد از اختیار او و میثقی از خاک خیار که کهنه و پوسیده و با لکاز باشد جدا کوفته و بیخه چون  
 دوزن نموده هم آمیزند و بسیار سعی کنند و با عرق شرفانیات که بان بنویسند برشته سالف در کوفتن  
 و شستن سعی نماند آن نمایی و قوهها سازند که در دوزخ پیخیزد کرم است یکدر قرص و آنچه نماند  
 یکمقال و علی بد القیاس قرصیکه بجهت دفع صداع و تیفقه است از قرص ثلث گویند بر سهیل و ساربان  
 تا از دیگر آن زبانه و بطل نخورده نشود و قرص را بر چاهچین نقد شربت آنکه دو دانگ است باین  
 بنامید و در شربت غربال نهاده ازیم دور تا یکدرم بچید و بگذارند تا نیک در سایه بچشد که آنکا در نظر  
 شیشه یا صینی کرده نگاه دارند و هر روز از این روی بان وی میکنند و بپا چاه از کرد و غبار  
 مخلوط میدارند تا رطوبتی در جوش نماند اما قوت آن بچهره است و بیماریاست آنچه سینه  
 که در حال که ترکیب نماند شش ماه از بخشد و فایده کند و بعد از شش ماه ضعیف دو آنچه شست است را در کوفتن  
 و فواید است چهار سال اثر دارد و قوی است و بعضی تا دو سال آنچه صمغ و شکر خوبانند  
 چندان با طریق تناول آن چنانست که بعد از شستن قرص کوفته و ساییده آب و شراب با لکاز  
 یا کشکاب یا هر چه برای آن مقرر شده ممنوع کنند و بیانشانند در تابستان آنک سر در در  
 گرم و تر و بعد از آن دیگر آب یا چیزی دیگر از اثر بنیاست مانند و اگر عطش غلبه کند میانه

دلیله

و بقوی چون کلاب و مید شک و عرقیات مغزیه چون لسان الثور و بادرنجبویه قدری بنوشند  
 و در احتیاج کوشند و معالج باید عارف و خیر و مجرب و دانا و بصیر باشد و در جمعی غشی یازده امروا  
 که در نظر داشته باشد چنانچه در نظم آمده **لظم** یازده غیرت واجب است غشی بدلم بایدت منظور باشد  
 در نظر مریح و شام هر معالج کاین اندیشا شود غافل ازین : بعد حق بروی سلسله قریب بروی حرام وقت  
 بوبت پس مزاج و وقت و عمر مریض : سخنة آنکه نفع و فی غلط و خلط تب به کدام : پس هوا شهر و سکون  
 فصل و سال و عادتش : و آنکه داند خلط تب آخر کجا گیر مقام : قرص از مجموع نفع همزه و مدان و نفع  
 از همه و سکون را در جمله و فتح مریح و سکون مین و فتح میم تانی و او او که در خواص چون قرص از مجموع  
 بعضی از اهل باهر دور را بدین نام خوانند و این از جمله اجزای مخلصه است مطلق و مفتح و جهت استقامت  
 بر پیروز و موده سود مند است و فحاشی محسل او دم بارده و صدای بلغمی و زلزلات قدیم را ناخ است  
 فلفل تاد و سال از اجزای بارده است ص : عا مانا : دارش نشان : قطه تلخ : قصب الذریره : فلفل سفید  
 فلفل : نانخواه : هکدره متقال : در چینی : مصطکی : زعفران : مر صاف : هکدره متقال :  
 فوه بکفقال : سنبل : سانج هندی : هکدره متقال : با شراب یا امثال آن قرص سازند  
 قرص از خوده فسخه جالینوس در تبهای کهنه که قوی باشد و ناقص مزمن که سخت بلرزاند و پشت پا  
 روی آماس گیر دافع است اجزای جروهت و زرش میست به مقدم قوتش تاد و سال قدر شتر ترش  
 تاد و دم باب دیان و کینخین ص اینسون : صبر : هکدره چار درم : سانج هندی : اسارون : فستقین  
 سنبل : مغز بادام تلخ : عصاره غاف : هکدره درم : کر فاش : یکدرم باب برک کر فاش قرص کنند و هم  
 میقل بکبر همزه و سکون مین جمله و کسر قاف و سکون تحماتی لغت عربی است لصل الفایز نیز نامند  
 عباسی یازدهوی و پیاز دشتی و عوام ایشان که بادیه نشینانند که کلف کوفه گویند چون کرک پای بران  
 نکت شود و مقلی پای نهاده داشته باشد بمیرد و پیاز خوش و قوی غنم بضم صاد جمله سحر از غنص عربی  
 و یونانی و هندی که گنده نافخ است گرمی را که در معاتو کند و ضرر رسوم زبانکار را دفع نماید و روبرو و سحر  
 و هر دو کسر را نافخ است قدر شتر ترش یکدرم ص یکدره غنصل وسط که بزرگ باشد بسیار و نه خورد



از بیم آنکه در بزرگی شکست برتر است و در خوردن آن رطوبت فصلی اکثر و بیش را انداخته بخیم که در وقت  
گذشته در خواب نهند تا آرد خمیر خوب بچینه شود و بکار دو چوبین شکافته و پوستش را دور کرده و مغزین  
آرا تیرید و راندند و در آن سنگ بکوبند تا هموار شود و سپس در دی در آن نماند پس  
پوشش آرد در سینه مخلوط نموده قرصها سازند و با شراب دروغن کل دست را بر میگردد  
و می سرشند و بدل شراب مثلث میتوان کرد و اندرون و ناخس مقبل را دور وزن و کمره را بکوبند  
کرده و بعد از دو ماه پنهان کنند قرص استقا اجزایش ده فروست و زرش میست کرده  
و نیم شترش بکینقال با چهل درم آب کاشنی و بیست درم آب غب التلب و ده درم  
سکینین و پنجم درم مغز خیار شترش عصاره زرشک مار زرشک ده درم: و ورق کل سنج بخورد  
مغز تخم خیار: و مغز: و تخم کثوت: و کرفش: و مصطکی: و لک مغول: و ریوند: و کبکبک  
سبل الطیب نیم درم: قرصها سازند هر یک بکینقال بدست و مهبود خشک کننده محافظت  
نمایند قرص اقسیمون و پنج را متصل سازد اجزایه فروست و زرش میست و پنجم مغز شترش  
یک قرص با ما الاصول ص اقسیمون: تربید: بکده درم: سکین پنجم درم: کوفه و پنجه درم قرص از قرص  
اقسیمی: تا لیف ابن ححاق غذا و نیتبهای کهنه را سود دارد و سده بکشد و ادا کار بول کند و نیتب طعام  
پدید آورد و سوزن را بگرد بکشد و نافع باشد و مستعمل این ضعیف است در امراض حبه بلغمی چون طایفه در کتک  
دو بار خورده شود زایل میکند و هتقاراسود میدهد باذن هتق و بل اجزایش پنج فروست مزاج  
گرم است در یکدرد: و سرب خشک در دو درجه و ربع قوتش تا دو سال زمان در کاش همانزده  
ترکیب شترش تازه درم در حیات یا شراب پودنه و در امراض حکر با سکینین غصله آب بادبان  
صل فستقین برومی: اینسون: کرفش: اسارون: منتر بادانم: بانوی کوفه و نیج با قرصها سازند  
و بعضی باد آورده: و شکاعی: و مصطکی: و سبل: و عصاره غاف مساوی داخل کرده اند قرص افعی  
گرم است در اهل خشک در سیوم بلطف و می متعوی حرارت غریزی و یاد تیر سموم و نافع است  
جزام و میخ امراض سودا و یراحی جزام و سغه و نبوتات با بطریق رفع بظایر جلد قوتش تا دو سال زمان

در این

جادش ماه شترش بکفالت صفت آن بعد از تحویل آفتاب بکل گیرند افعی ماده که مارگیران گفته اند  
 اند و گویند در ثور بهتر باشد و اگر بار طبع زمستان داشته باشد در آخر بهار اول تابستان نیلوا باشد  
 علامت نرمی و مادگی آن است که ماده را بجهایش است و زرش را یکی یاد و پیش  
 و چنانچه شش قریب بدنال است و باید جوان باشد و قوی علامت جوانی آنست که در  
 وی قوی باشد و سر آن فرشته و چشمایش سرخ و دلیر باشد و تند نکند و شکم و پشت آن صلب باشد  
 بهر آنکه صلابت نشان علت حصول باشد و سرش بین آید زیرا که بینی سرش علامت قوت  
 آن باشد املنه صید آن کوهپای بی آب یا زمین ریک که آزاب دور باشد و سراب و نوبه  
 از نماند و شکار روی چون غمز و زقومند شسته باشد و نیز در میان درختان جوز و بلوط و انجیر باشد  
 چون آنرا صید کنند در حال بکشد که گرسنه و تشنه و خشم آلوده شود و اگر نزد طیب رند بهتر باشد  
 طریق ذبح آن سرش را با نیش بسته بعد چهار بکشد ز سر و چهار را ز دم هم آورده بکشد و بکشد ز سر و پا  
 همان دهان جانب سر آن شده و فصلها در جانب نیش و چون شسته شود بینه که چون رو و دو بسیار حرکت کند  
 از دو در حرکت بماند و خون کمتر رود و نایست این کار نباشد و باید بسیار سرخ و سیاه و صاف  
 صند و نماند و آنچه افضل آنهاست و مخصوص است بدین عمل شتر نایل بر نه است  
 طریق ترکیب آن گیرند آنرا و شکمش را پاک کنند و چند مرتبه آب بسیار و اندک نمک  
 بنویسند و پوست آنرا بکنند و در دیک سفال یا مس قلعی دار کنند با اندک نمک و چند شاخ  
 نسبت هم بنوازند و با شش نرم نیز نماند تا مهر را شود و گوشت از استخوان جدا شود پس بر دیک  
 بنشیند بگذارند تا سرد شود پس گوشت را از آب و استخوان جدا کنند و بهاون سنگ  
 بپزند و چهار یک گوشت نان سفید یا گیرزه بر میان نمیری کوفته و نیجه با آن بپزند  
 و فرس کنند و اگر حاجت آید از همان آب گوشتان قطره چکانند سرشته شود انگاه  
 فرسازند پس و تنگ هر یک بوزن یک مثقال در سایه بچکانند بدستوری که در مقدمه  
 فرس مذکور شد و در حالت قرص کردن دست با برغن طمان زیت کهنه یا لایند و قسراص را هم



انگ چرب کند و اگر روغن بسان نباشد بزیته کهنه آلوده کنند و کثرت آن بدن را شست  
سازد و چون فلس ماهی پوست را بریزند و قلیل آن خسلاط متعنه لطیفه را سمجیل تمسک و کثرت  
بتقش جلد دفع کند و جهت سمومات مشروب و مله و غو و ضعف بصیرت و دردهای  
و منع زیادتی تنازیر و حفظ جوانی و تقویه قوتها حیوانی حواس و طول عمر نبات  
و مؤثر است قرص افولیدس نافع است قروح و کلبه و شانه و بول الدم را اجزاده هر  
ص بذر کرفش نهبدانه بکشد شدرم زعفران بذر صبور حاض ایفون بادام  
مقشره بکشد درم بادیان دودرم حب کاکج بیست و پنجاه بذر قماقشر دوازده درم  
کوفه و خیمه قرص سازند قرص اقا قی نافع است از زرف و بول الدم و نفث آن  
سست شترش مینقال بعد از ششما و هر قرص یک ایفون دارد البته باید بعد از شش ماه  
شود ص اقا قی بیست درم سماق سایید درم اقطاع الرمان یک کلمه ز عصاره لسان الحمل یک  
درم گل ارمنی شش نخ شسته ایفون بکشد درم باب قرص سازند قرص اقروم معاضم نیم درم  
قاف و ضم را جمده و سکون و ضم قاف تانی و سکون او و فتح میم و سکون عین با میم یوانه  
نقل دروغش و زعفران کویند اما قرفون قاف و سکون جمده و ضم قاف نیم بلغت سیرا زعفران  
کویند و تا پیش از آنجا و موم نامند یا یعنی قرص باشد یعنی قرص زعفران از جمله اجزای دوا  
دو درم ص آن درم ص است اجزای است است قوش تا دو سال ص زعفران در اجزای نایر اسامه  
هندی بکشد و در ستان گل سرخ حاما قطع بکشد مینقال همصاف است مینقال با شتر است  
سازند قرص انجبار سهال موسی و افراط خون حیض و فی الدم را باشد اجزای در دوازده است  
دو درم باب لسان الحمل با شتر موافق ص پنج انجبار چهار درم ورق گل سرخ ص صغیر عربی  
که با زعفران بکشد درم یک کلمه ز نشاسته گل ارمنی طیاره زرب السوس بکشد و درم اقا قی  
باب موردی است قرص اسیر بارین الصغیر را و تند است و قوت میدهد و مکره و امر و  
نافع است بهیاب یعنی غیر آن سو الفیه و هتقار از ایل میکند اجزای در دوازده است قرصها کند

ادنی



دو مثقال و نیم یا بیشتر از آن بدستور قرص تهتاد تهتقا و در حیات با سنگین صص کل سرخ بخت  
 اصل السوس : ترنجبین : عصاره زرشک : بکدچهار درم : بسل : مصطکی : خسته غاف  
 طباشره بکد و درم : تخم خیار مشر سد رم : لک منق : راوند حبسی : زعفران : بکد یک درم :  
 ترنجبین را در آب کاسنی مروق حل کنند و آب صاف آنرا گرفته فارو خاک و برگ آنرا  
 دو روز اندازند و با عصاره زرشک حل کنند و ادویه را بدان بپزند و اقرص سازند قرص  
 انیسون باریس الکبیر را و ندی از دستور مارستان که همان نفع دهد و از آن یاده  
 اجزایش نسبت جزو است و زرشک چهل و ندرم قرصها کنند یک دو مثقال و نیم پس  
 بچکانند و چون خشک کرد در شرقتش بکفر ص باشد با سنگین صص عصاره انیسون باریس حدیث  
 رب السوس : کل سرخ : تخم خیار : و غریزه مقشورین : بکد سد رم : مصطکی : بسل : عصاره غاف :  
 فوالضی نلک منق : فسقین : اسارون : فجاج اذخر : تخم شاه تره : کاسنی : کثوث : راوند ترک : زعفران :  
 طباشره بکد و درم : ترنجبین شش درم : بدستور سابق با کاسنی مروق قرص سازند قرص رو خورد  
 نفع همه و سکون فون فتح دال جمله و ضم را جمله و سکون او دویم و ضم را جمله ثانی و سکون او ثالث هم یاد  
 آن زمان است که مولف با سم او ساخته و نیز نام دارشعنان است و این اجزای تریاق فاروق است  
 و نفع است گردین هوام و ادویه قمار را و فرغ سم و تقویا اعضا می رسیه میکند و سود میدهد  
 و تهتقا و تفتح سد در انجمنی این مختلف است این پنج بهترین نفع و احتیاج حسین بن اسحاق است  
 اجزایش بزرده جزو است زرشک یکصد و هشتاد و شش مثقال شربتی یک مثقال صص دارشعنان : قصبت  
 اسارون : عود و بلسان : سیلوه : جده : مصطکی : فوه بکدش مثقال : فجاج اذخر زعفران : بکد و درم  
 مثقال : دارچینی : حمانا : صاف : بکد بیست چهار مثقال : اقحوان : بیست مثقال : بسل الطیب  
 تازه مثقال : باشراب بنید عسل باجهو قرص سازند قرص رو خورد و خون الملک که بزرگترین تریاق غریزه  
 و بعضی معاینه کباب است مقوی معده و دماغ و بجز با قوت تریاقیه و جهت عمل بارده اعضای رسیه  
 مانع است اجزای جزو است و از آن با تسویه ترش یک مثقال صص با پوز سرخ : و سفید : سماق میدان



مرصاق است ایون: شنه: قصب الذریره: عود بلسان: با تراب جمبوک یا شلت یا شین  
قرص سازند قرص ایون تبای بلخی وضعف کبد را سودمند باشد و سده گشاید و در  
نافع باشد از زده جزو سبب شترش کفقال ص ایون: فیتین: منقذ ادم تلخ بمسبل الطیب  
صبر زرد: بکچھا درم: عصاره غافث: ساغ ہندی: اسارون: بکدرم: مصطک  
تخم کرفش: بکدیگرم: کوفتہ وینجہ با سنگین بر شند قرص ایون تبای بلخی را نافع باشد  
و ماده غلیظ را لطیف کند از زده سبب شترش چھا درانک با اما الاصول ص ایون  
کرفش: بادیان: بکدرم: نعلج یابس: قاقلہ: بیسل: قطرا سالیون: مصطک: غفران  
گل سرخ: سنبل: بکدیگرم کوفتہ وینجہ بدستو قرص سازند قرص ایون کیرقان  
سدی را زایل کند از زده سبب اوزان بیست درم شترش بکدرم ص ایون: فیتین  
بکدرم: صبر زرد: بچھ درم: غاریقون: دودرم: فیتین: اسارون: کرفش: شبت: مصطک  
سنبل: لب اللوز المر: بکدیگرم: بطیخ افیتین: قرص شترش ابرسا که آماس سبز را نافع باشد  
طیب گوید که حکمی این قرص را ساخت سرور بچھ داد و در چهارش گشت پسرش تمام کند  
بود از اجزاء جزو سبب و زرش ده درم شترش کفقال با سنگین ص ایون چھا درم: فلفل سفید  
سنبل الطیب: اتق: بکدرم: اتق را در سر که بچھ یا منقذ وصل کنند و دارو نارا بدان بر شند  
و قرص سازند قرص ایلا و مرض او ندر در معده را که از طبع خورن پدید آید و ناقذ شود اسان  
نکرد و نافع است از این شبت سبب و زرش پهل شترم مزاجش گرم است در بکدرم و در وینجہ  
و خشک است در و در جزو وینجہ شترش بچھ درم ص فیتین: رومی: ده درم: کرفش: ایون: بکچھ درم: سنبل  
مرصاف: فلفل: جنید سبز: ایون: بکدرم: با تراب دند و امثال آن بر شند و قرص سازند  
قرص بر بکدیگرم سبب برابر با یک یک کند معده را از بلغم و اما را واقع میکند صراغ را نافع میکند  
غیر طبعی را اجزایش دوازده جزو سبب اوزان جزو وینجہ شترش یک درم ص قرصی ده درم ص بلب  
بیلد زرد: بیلد سیاه: آملہ: بیلد رنگابی: بکدرم: ترد و جزو: سبط خردوس: سفید: یاقوت







است بکرم و ذات الجنب را برایش یازده هست قوتش تا شش ماه شترتس دودرم در کتاب  
 متر بادام شیرین: و کدو: و خیارین: و خطمی: و خبازی: بکند چدرم: رب السوس: کل ارضی: نشانه:   
 کل سبز: بکند سردم قرص منقشه دیگر که سهل صغرا و بلغم است و مقیسه دماغ میکند و نافع است در چشم و تارین   
 و در سردی صغرا و براتما از نفع سخت ظاهر باشد این سهل را نتوان داد بلکه در جوب و اقرص منقشه   
 این قیقه را منظور دار نیز اینست بچیت زرش چهار درم و دانی و هم یک شربت است با چدرم شکر   
 و آب کرم میخوردن منقشه دودرم: ترید سفید بکندرم: بیلد زرد بچدرم: رب السوس منقشه محموده:   
 قرص سازند قرص منقشه دیگر که همان فایده دهد منقشه ده درم: ترید و اصل السوس: بکند سردم شربت   
 سردم تا اول ناید قرص فنجانکشت مرآتین خناکشت فارسی روم سپرز را نافع باشد بر این چهار است   
 قوتش تا یکسال شترتس و درم تا دو مثقال با سنگین ص ص تخم کشت که در اسان بند و میدکوبند   
 خرقه: کاسی: پوست کدوی خشک مساوی با سنگین قرص سازند قرص لول الدم بول الدم   
 کلیه و منانه را سود دهد چهارده هست شترتس تا دودرم ص ص مغز تخم خیاره و خربزه و خشخاش: و کینه: بکند   
 چهار درم: کل قریبی: شادنج منقول: رب السوس: ص ص عربی: متر بادام شیرین: دم الاخون بکند زرد   
 دودرم: تخم کرفش بکندرم: ایفون بچدرم: کالنج دو دانه قرص سازند قرص حب لاس سهال قوی   
 ری را نافع باشد و غون بوا سیر را باز دارد و قوتش تا دو سال شترتس دودرم با شرباب ص   
 حب لاس سماق: کز مارو: کل ارضی: بلوط: نشانه سیریان کرده: بکند درم بقل دودرم: بازوی   
 پوست ناز: بکند چدرم: کوفته و نیجه به ستور قرص سازند قرص لاس دیگر سهال معده را نفع کند   
 شش جزو هست شترتس دودرم باب سیب ص سماق حب لاس کز مارو: کل ارضی: نشانه: بلوط   
 بریان مادی کوفته و نیجه قرص سازند و بکند رند قرص صلیت حمی ربع را عظیم نافع باشد   
 که در معده و روده آسکند قوتش تا دو سال از این چهار جزو شترتس کیشقال ص ص ص ص ص ص   
 فلفل: سداب مساو قرص خشخاش که تبق نافع باشد که طبع نرم بود و تشنگه و حرارت ملکان کند   
 شربت بر صیل دودرم با سیب یا امر و دیگر تغییر کافور دوازده جزو هست و زانچاه و ششدرم

بهر آنکه



بعد از آنکه بزور و صمغ عربی بریان کرده باشد کوفه و نیمه قرص از نض منگردد و خشک باشد سفید و قهوه  
 و غیرین بر دانه کشش درم صمغ عربی طباشیر طین قبری تخم حاصیله کدو درم کل سرخ  
 بچدرم نشاسته دو درم کافور یک درم قرص خشک شاش که قروح کلید را نافع باشد و گوشت بر و یا بدو  
 بعد از سکون و صبح و ایستادن رییم دهند و فرشته زده جز دست اوزان همده درم و یکدانگ و نیم  
 ترش کینقال تا دو درم با سنجبین کفر علی یا کنگاب و اگر حب القلت و دو وع سوسه و بسوزد  
 این قرص زیاد سازند قرص مشابه را نافع باشد تخم خشک شاش ایضاً و سهود بکند دو درم کبکرت  
 صمغ عربی نشاسته گل ارنی گل قبری گل مخوم کلان گل سرخ سماق بکد یک درم طباشیر زکریا  
 یک درم و نیم کندر نیم درم بند النج چهار دانگ ریون دو دانگ باب رق لسان الحمل قرص سازند  
 قرص خشک شاش سه درم در سنبله و تب بر آمدن عجم سه درم و سهال خون بسود دارد اجزایش جز دست  
 اوزان است دو درم و دانگ مزاجش سرد است در یک درم و ربع خشک در یک درم و دو ثلث  
 ترش کینقال حبث زرافا و آب نیم گرم بر آمدن عجم یا با شرا خشک شاش یا انجبار و خداوندت با شرا  
 سفید یا جلاب صمغ عربی کل سرخ صمغ عربی یک چهار درم نشاسته بکرت یک دو درم خشک شاش سفید  
 یک درم طباشیر رب السوسن یک دو درم زعفران و دانگ بلعاب همده قرص سازند و در بعضی  
 نسخ درم حب لاس بریان و پنج دانگ زعفران ورده اند قرص لکدق تباق و طبعه و قرح  
 مهال صغری و دوسوی که با تیا باشد نافع است اجزای زده جز دست شش درم صمغ عربی  
 نشاسته یک درم کبکرت صمغ عربی یک دو درم گل ارنی طباشیر یک چهار درم خشک شاش بچدرم کل سرخ  
 زکریا کدو و خیارین و قهوه یک درم مغز پسته و مغز تخم هندوانه یک درم رب السوسن  
 دو درم بلعاب بذقن قرص سازند قرص یا سقر اما طحون بقم دال مهله یا تمانی و الف و فتح  
 این جمله سکون قاف بار جمله و الف فتح نیم و الف تانی و ضم طار جمله سکون او و نون مجول هر  
 است با قرص الزرور نافع است زجر و معض اختلاف مغرط و قروح امعا و اختلاف دم و طرف آیزا  
 و با ضم را بالغ النفع است قوتش تا دو سال زمان ادرکش بعد از شش ماه و عند الضرورة بعد از شش ماه



هست جزوست و زنی سی و دو درم شترش تا بدم با نیم مثقال ص تخم کرفش : ناخواه : بکشد  
 بادیان : ایسون : بکچار درم : سبیل : مر : سیخه : ایفون : بکد و درم شتراب ریحانی شتر  
 قرصها سازند هر یک نیم مثقال قرص ذات الجنب رب السوس ده درم : نشاسته :  
 کیره : تخم قطعی : بادیان : بکده درم بلعاب بهمانه : و گمان : بیخول بسر شترتی یک مثقال  
 با شتراب بنفشه قرص ذیاریج در دو اوال الذاریج دسته شد قرص ذیاسیطس نسخه ثابت  
 بن قره چهار چهار است و زنی شش درم شترش دو درم ص حب لاس : تخم حماض :  
 بکد و درم : صمغ عربی : نشاسته : بکد بکدرم کوفه و بیخه بلعاب نیکو بسر شتر ص لعل  
 نسخه دیگر جدا ده جزوست شترش سه درم باب انار شش ص لهاب شتر رب السوس :  
 بکده درم : تخم کاه بوست درم : تخم خرفه : پانزده درم : گل سرخ : کثیر خشک : بکچار درم  
 اقا قیا : صندل سفید : گل ارمنی : گلکار : بکد و درم : کافور نیم درم کوفه و بیخه بکلاب  
 قرص زندقه ص راسن و بیضه را با زردار دو خواب آورد چهار هفت جزوست و زنی فوزه  
 قوتش دو سال شترش بکد رنگ یا زره ص قرفل ده درم : نمک : راسن : خرفه : بکد و درم : بصله  
 ایفون : بوست بیخ لفتح : بکد بکدرم کوفه و بیخه قرص زندقه ص راسن کوفه : بکد و درم : بصله  
 برتن مردم آید و در دار افراش جزوست زنی بست پنجم مزاجش گرم است در بکده درم  
 خشکست در آخر در شترش بکفقال ص راسن و بیخه شتر درم : فوه : بکد و درم : بکچار درم : کرفش :  
 ایسون : بکده درم قرص و ندر دیگر که خداوند بکسر در اسود دارد افرایش هفت جزوست و زنی  
 پنجم مزاجش گرم است در بکده درم و بیخه خشکست در بکده درم شترش بکفقال ص راسن و بیخه ده درم  
 سبیل : بصله : غاف : ایسون : بادیان : بنشین : بکد و درم و نیم باب بادیان : اقرص سازند هر یک  
 یک مثقال قرص و ندمی دیگر که بهال خون با زردار در جزوست زنی چهار مثقال قرص شترست  
 در بیخه خشکست در بکده درم و بیخه کثیر است در آب کایابان محل ص و ندر بکفقال ص  
 صمغ عربی : بکد بکفقال نیم قرص و ندمی دیگر که بهال دم با زردار دو سو الراج بکسر اسود دارد و ندمی

بن







ص زرشک بیدانه: رب السوس: کل سرخ: تخم خیاره و هندوانه: و گوشت: و کاشنی: بکند  
 سه درم: مصطکی: بسبل الطیب: عصاره غافق: بکند و درم: فوه الصنع: ریون: زعفران  
 بکند یک درم: زنجبیل شکر در محلول زنجبیل قرص سازند و در سایه دلپشت غربال بدست  
 سابق بچکانند قرص زرشک صغیر بار دانه است و را که امراض جگر گرم و تباهی گرم را برطرف  
 بشت است و زرشکی و چهار درم قوتش تا شش ماه شربتی دو مثقال ص زرشک بیدانه  
 پانزده درم: تخم کاشنی: و زعفران: و مغز تخم خیارین: بکند سه درم: کل سرخ: بچند درم: ریون: زنجبیل  
 بکند یک درم بلعاب اسپغول قرص سازند قرص زرشک بار دیکه که همان خاصیت دلپشت  
 شش جبروست و زرشک شانزده درم و نیم قوتش تا شش ماه شربتی دو مثقال با سکنجبین و آب  
 کاشنی: و آب غنچه ثعلب ص زرشک بیدانه بچند درم: رب السوس یک درم و نیم: مغز تخم  
 خیارین: و زعفران: و کاشنی: بکند و درم: با کلاب قرص سازند قرص زرشک که در غنچه  
 هر گاه معده و جگر ضعیف باشد و سایر حمیات تازه را سود دهد ابراهیمه است و از آن جهت سه درم  
 شربتی دو درم ص زرشک چهار درم: کل سرخ: و دوازده درم: اصل السوس: عصاره غافق  
 مغز تخم خیارین: کلبه: انثاسته: صحن عربی: طباشیر: زعفران: تخم خرفه: بکند و درم: کل سرخ: و زعفران  
 بسبل: بکند یک درم: کافور: بچند درم: زنجبیل: درم: آب حل نموده ادویه را بدان برشته قرص زنجبیل  
 و زعفران و غنچه ترا زایل سازد و در وقت نامی ریش روده مستعمل است ابراهیمه است و زرشک بچند درم  
 و نیمه یک هفته در سر که تند خوب است پس قرص سازند وقت حاجت یک عدد را کوفته و نیمه در پنج دندان  
 مالند و بعد از آن بروغن گل جرب بکند ص زنجبیل سرخ: و زرد: و نور و غیره مطفا: باز: بکند و درم  
 زنگاره قلفطاز: بکند بچند درم: شب میانی: اقا قیا: گلزار: بکند سه درم قرص زنجبیل دیگر که بچند درم  
 که در سطح دیان ولته باشد بعد از ترقیه استعمال میشود ابراهیمه است ص کافور: سوخته سه درم: زنجبیل  
 و درم و نیم: نسک: سماق: زنجبیل: فلفل: سوخته: فلفل: فیون: بکند و درم قرص سازند قرص زنجبیل  
 که در سطح دیان هر گاه ریویمه باشد از آن دفع شود با ما اصل و اگر فساد بسیار باشد با شیره ریویمه و خشک که



پودر دشت کوفته در آب حل نموده بهالند و صاف کنند و قرص را در آن حل نموده استعمال کنند بجز  
 این نسخه بخت شترش نیدرم ناد و درم ص زنج سرخ: وزرد؛ بکده متقال: آب کاب نذیر  
 شش متقال: کاغذ سوخته: اقا قیا: بکده و متقال: قرص سازند قرص عنسفران که همان  
 قیصر دارد ص زنج سوخته پنج سوس: زنجسفران: بکده یک جز و کوفته بعسل قرص سازند و در  
 بالی که در آن اهل بخت باشد حل کنند و بدان مضمضه کنند قرص سرطان بدقوق و  
 مانع باشد از بجز دست و زرش سی درم شترش یک متقال ص مغز تخم خیار: و مغز بده: بکده بخورد  
 نرغ: اهل السوس: بکده چوب اردم: کثیر: نشاسته: طباشیر: سرطان: سوخته: بکده و درم گل  
 سرخ چهار درم قرص سازند قرص سرطان بخت سلولین اجزا چهارده جز و دست شترش دو درم  
 بخراب ناز سیرین ص گل ارمنی گل مخموم: گل رومی: نشاسته: ورق گل سرخ: بکده  
 شش درم: سرطان سوخته ده درم: کثیر: طباشیر: نشا پنج مغزول: بکده بخورد: باید آن  
 بخورد که تریاشخ گا و کوی سوخته: خشتاش سیاه: و سفید: رب السوس: بکده درم: زعفران یکدم  
 باب لسان گل قرص سازند قرص سرطان نافع است بهال کبد را هر گاه خون شیده برسد  
 شرب باشد و سیاه و بدبو و کف ناک و این را طببار دی گفته بجز اشتهت بجز دست و زان با تسویه  
 شترش درم ص گل ارمنی: طباشیر: نشا: بملوط: تخم حماض: زرشک: گل سرخ: صمغ عربی: مقول:  
 سرطان شکر خرق مسا و بر ب به قرص سازند قرص سرمه که نفت الوم و سرفوقی را با زرد  
 جز و دست شترش دو درم باب لسان گل ص سرمه صمغمانی: نشا پنج مغزول: دم الاغون: بکده درم  
 کمان ناز: بکده و درم: شش بزکوی سوخته: اقا قیا: بکده یکدم: لادن: زعفران: بکده درم: بر ساق  
 یکدم قرص صمغ صون ببالند بریدن طفل صمغ را زایل کند ص زرد جو: بجز: مغز بادام تلخ: بکده درم  
 شش دو درم و قیل ادرس که حل کنند و مغز بادام زرد جو بر بدان بپزند و قرص سازند و وقت جلجلیان  
 کاشی ماییده بر صمغ طلا کنند قرص سل مغز تخم خیارین چهار درم: طباشیر: سرطان سوخته: بکده و درم  
 نشاسته یکدم بلعاب بجز زهره قرص سازند قرص ل دیگر بجز این است زرش بست و چهار درم شتر



یتقال تخم خیارین ده درم: تخم خرفه: اصل السوس: یک چهار درم: طباشیر: سلطان محروق: یک  
 دو درم: نشاسته: کثیرا: یک یک درم بلعاب: این قول قرص سازند قرص سماق نافع است بسیار  
 خون و بی خون و غیره اثرش بر ربع مثقال صغیره الطریق: سماق شامی: حب الاس: صغیر  
 صغیر عربی: کلنار: اقا قبا: ایفون: قاقله: یک درم و یک سیب قرص سازند قرص سنبلی  
 که آس صلب را که در جگر و معده باشد برود در آس جگر یا سکنجین: دو درم معده بار یا تبخیر  
 دو درم ص قلع اذخر: سیلخه: راوند چینی: سنبلیطیب: قصب الذریره: یک درم درم: زعفران  
 مرصاف: قط: قاضل: یک یک درم: مقصل: مصطک: یک درم دو درم: اینق نیم درم در شلت مل کرد  
 اجزا کوفته و نیمه بدان بر سرشند و قرص سازند قرص سنبلی در معده را زایل کند چون از برداشتن  
 در طبیعت باشد اجزا هشت است اوزان ده درم شترش دو درم با جلیخین که در آب سنبلی  
 حل کرده باشند و در دهم درم: سنبلی: عود: مصطک: سیلخه: اذخر: دار چینی: اینق: فستق: یک  
 یک درم: قرص کنند هر یک دو درم قرص شاد و پنج قاطع خون مجیع عضاد و جحف فرج  
 و رافع بقایای تشک و بغایت نافع است: بهای مرکب و بهیال دمویرامفید و از اقرص  
 بهتر است مقدار شترش یک مثقال باشد کثیرا: بده: ششاش سفید: یک شش مثقال: که بر باد  
 تخم خرفه: یک پنج مثقال: بگل مخوم: و اگر نباشد: گل ارضی: ششاش کاوکوی سوخته: پوست تخم خرفه  
 کثیرا: صغیر عربی: یک درم مثقال: و در سوخته: بذرنج: شاد و پنج: یک درم و مثقال قرص شاد و پنج که نافع است  
 تب دق و سل و قاطع سیلان جن بر عضو باطنی و بهیال مرار و زردبان: تهماد موی سر: فرما را اجزا کوفته  
 قوش تا یکسال شترش یک مثقال ص کل سرج: تخم خرفه ششاش سفید: کثیرا: نشاسته: طباشیر: کل ارضی شش  
 و طین رومی: و طین ترازوی: یک پنج مثقال: سرطان سوخته ده مثقال: کثیرا: رب السوس: صغیر  
 مغول: پنج بار: ششاش کاوکوی محروق: یک درم مثقال: بذرنج: ایفون: زعفران: یک درم مثقال بلعاب  
 قرص سازند قرص اشرب بفتح ثین مجرب لغت بر است بقرزاک بلووزم بلورزاک سفید و زاق سفید  
 و بهندی: بنگری: گویند نافع است لدم را و خون مدال بر همه اعضا را سود مند است اجزا شش است

این

ترشش یک شقال با شراب حب الاس با انجیر ص شب یانی - شام گوزن سوخته بکثیرا کل آنجا  
 که از خود اجزا سوخته و نیمه آب غرقه قرص سازند قرص الشب نوع دیگر که همان گل کند اجزا  
 است قدر ترشش همان دستور شب یانی دم الاغوب - کلناز بکدر دم بکثیرا شش دم - صحن  
 در دم کوفته و نیمه آب غرقه قرص کنند قرص الشب بکثیرا بجز و سکون موحده و کسر راه مبدل  
 سکون هم استغفار نافع باشد وقتی را باز دارد اجزا و جوهر است ترشش روز اول دانگ آغا کند و تند بچ  
 بزیاده ناپیکدم رسد و در هر هفته یکسبک بکثیرا با شنبلیله کجا در اندن شبیم - بیلد زرد - ساوی کوفته  
 قرص سازند قرص الصمغ و شوری وضع کل را نافع باشد و بچ برده و زنده را در ساعت نیندازد  
 از دست ترشش یکدم با پنج عید ص مرصاف - جاوش طلیت - یکین - بکدر جز و سد آب شنگ  
 سنگ از شنبلیله از نابل - بیلد - بکدر و جز و قرص سازند قرص صندل که نافع است صندل  
 باری شده باشد عادتش باینکه یکدرد در اکثر اوقات ص بکثیرا صندل مقاصیر حج شنبلی  
 در بزرگ پاک با کلاب بسیارند و کثیرا ساینده که در کلاب خوب ساینده باشد با آن  
 صندل ساینده خشک کرده بیا میرند و قدری کافور با آن مخرف نموده قرصها کنند  
 وقت حاجت با کلاب ساینده با لند قرص صندل الشرب که نافع است خداوند  
 بمانی عاده و عطش شدید و گرمی بکرمه و مسکه خوشگی ز بار که از شدت بخارات صفراوی باشد  
 بزیاد کند و اطفا آن نماید و سریع الاثر است نزد باب تجسربه و بسیار نافع و سودمند است گو  
 لاریت بسیار داشته باشد و طبیعت سیس دارد از سبب کثرت حرارت نیم وزن ازین  
 قرص بخورم - محموده مشوی با سم قرص سازند و بدیند آب ترنجبین با شراب آلو و قدر ترشش  
 قرص است در آن زین یا آب سیب ترش و شیرین یا آب هندوانه و گاه در نفوس غمزهندی  
 و تها بجز و ترنجبین میدهند اجزایش دو ازده جز و سبب و زرش سبب و چهار دم تو ترش  
 شش ماه قدر ترشش بدستور مذکور ص ورق کل مرغ طباشیر - نبات سفید - بکدر چاردم  
 صندل زرد و سفید - و صحن رب السوس تخم خرفه بکدر دو دم - مغز تخم حیاره و خیار دیگر



دکافور و کیترا بکندم: همداکوفته و نیمه لعاب اپنخول سرشته قرص سازند و لعاب خرنوب را در کف دست  
 سازند و با آب تیارین و لعابش را گرفته قرص کنند بدان و هر قرص بکندم تا یک مثقال قرص  
 افیونی سهبال با فراط و حرارت را نافع است حسرترا یازده است قوتش تا یکسال تشرش بکندم  
 طباشیر: ورق گل سرخ: تخم کاهونو خرفه: سماق: و کاسنی: بکند بکندم: کلزار: صندل  
 بکند بکندم: تخم حماض: بکندم و نیمدم: کافور یکدانهک باب خالص قرص سازند قرص شیری  
 تبای صغراوی و دوسوی و شدت عطش را نافع باشد و تسکین غلیان خون نماید اجزای  
 از زرشک دوازده جزوه است و هر گاه با سهبال دغغه کبیدی باشد و خون صرف بسیار آید  
 ریوند: کبریا: مرجان: بکند بکندم: سماق منقی: پنجمدم: انجبار سه دم: اضا و کند تشرش  
 یک مثقال باشد ص تخم خرفه بودا و دو دم: کل سرخ شش دم: صندل سفید: ساینده  
 عربی: بودا و کیترا بودا و: نشاسته بودا و: شاهبلوط بودا و: رب السوس: تخم حماض  
 بکند دو دم: کلزار: افاقیا: بکند بکندم: طباشیر: زرشک منقی: بکند چهار دم حسرترا  
 با سیب یاب: یازده قرص سازند قرص طباشیر قابض دیگر سهال صغرا و بار  
 دارد و شکلی را بنشانند و تبای صغراوی را سودا و آرد اجزایش دوازده است و زرشک  
 و نیم مزاجش سرد است در ربع درجه خشکت در یکدرجه و نیم تشرش دو دم با سکنجبین  
 طباشیر: پنجمدم: کل سرخ: هفت دم صغری: نشاسته: بید زامحاض: کل ارمنی  
 بیانه: خرفه بریان: بکند سه دم صندل: مقاصیری دو دم تخم ریحان ده دم: کلزار  
 زعفران نیمدم قرص طباشیر کافوری سوزش دل و سینه و تبای گرم با سودا  
 اجزایش یازده است و زرشک صغری و هفت دم مزاجش سرد است در یکدرجه و نیم خشکت  
 یکدرجه و نلث تشرش دو دم با سکنجبین ص طباشیر: کیترا: بکند چهار دم: کل سرخ  
 خیار: و کدو: و خمر خرفه بکندش دم: زعفران دو دم: زرشک هفت دم: رب السوس  
 صندل سفید: بکند سه دم: کافور یکدم: بلعاب اپنخول قرص کنند قرص طباشیر کافوری

صالح





بگذرد: زعفران: کافور: بگذرد: زنجبیل: دودرم: کثیرا: صمغ عربی: بگذرد: و غیره  
 نیکو یا بیدانه قرص سازند و بعضی سرخ عود خام و بنل بوزن کافور اضافه کنند قرص طباشیر  
 لولویی اسپهال را دفع کند و تنهای گرم را بر طرف نماید و دل و دماغ و جگر را قوت دهد و خواب  
 آورد اجزاء هشت است قوتش یک سال شترش یک مثقال ص و مروریه ناسفته: طباشیر:  
 بگذرد مثقال: بند: کبریا: تخم حاض بری: طراشبت: صمغ عربی: بگذرد و درم: خشخاش  
 کرده بخدرم کوفته و نیمه بکلاب قرص سازند قرص طباشیر معتدل سودمند است جهت  
 تنهای تیز و خون رفتن از شکم را باز دارد اجزایش شش جزو است اوزان است و چهار درم شترش  
 یک مثقال ص و درق کل سرخ شش درم صمغ عربی: نشاسته: کثیرا: بگذرد: تخم  
 حاض: طباشیر: بگذرد: بالعالی: مغز قرص سازند قرص طباشیر ملین معتدل  
 سرکه گرم و خشونت سبز و تب محرکه را سود دارد و طبع را نرم کند اجزای جزو است شترش یک  
 مثقال ص طباشیر چهار مثقال: زنجبیل: سر مثقال: مغز تخم خایرن: و گدو: و نشاسته: صمغ  
 عربی: خشخاش: کثیرا: بگذرد: زنجبیل: را بالعالی: کونکاک و خابرا را گرفته قرص سازند قرص طباشیر  
 ملین دیگر تنهای محرکه و موسی را نافع باشد و تشنگی را بنشاند و کمر را نرم دارد جزو است هفت است  
 اوزان فزوده درم شترش یک مثقال ص گل سرخ: زنجبیل: بگذرد: نشاسته: کثیرا: صمغ  
 عربی: طباشیر: بگذرد: زعفران: بگذرد: بدستور با زنجبیل: محلول قرص کنند قرص طباشیر ملین  
 دیگر تنهای عفونی را نافع باشد و معده را قوت دهد و تشنگی را بنشاند و حرارت را ساکن کند جزو است  
 درم ص طباشیر: عصاره زرشک: محموده: کل سرخ: کثیرا: بگذرد: و دانک قندینه چهار درم  
 باب کاسنی با آب غنبلتقلب قرص سازند قرص طباشیر ملین دیگر که نسخه اولی است  
 و همان نفع دارد مگر اینکه در اوزان تفاوت قلیل است و سودمند است تنهای ملین صغری  
 دموی را و تشنگی را ساکن کند و سرخ و خشونت سینه را بغایت نافع است اجزایش فزوده  
 و زرشک: هفده درم: شترش یک مثقال ص طباشیر سفید چهار درم: زنجبیل: سردرم: مغز تخم

غیاث

خیزان: ولکه در بکده و متقال نشاسته: صمغ عربی: کثیرا: بخشاش سفید: بکده بکده ملبس  
 اسفند قرص کند قرص طباشیر ملین: دیگر نافع است نههای حاره و آبله و حصه و تب دق  
 و در ابله تشنگی را تسکین میدد التهاب اخلاطه محرقة و سعال و ذات السنجب را جسنیرا  
 بازده است او را نشن پنجاه و چهار درم و نیم قوش نشن ماه شتریش دو متقال ص گل سرخ:  
 مغز تخم گاو: و خیاره: و کشمش: و بنفشه: و نیلوفر: رب السوس: بکده درم: طباشیر: نشاسته  
 نوزده مغز تخم گاو: بکده بچدرم: کثیرا دو درم صندل سفید بکده درم: زعفران نیم درم: ترنجبین ده درم  
 بقره و جوفرس سازند قرص طباشیر ملین: دیگرتهای صفراوی و دموی را نافع باشد  
 و در تشنگی و تسکین غلبه خون کند اجزا بازده است او را ن: بغیر ترنجبین است و پنج متقال قدر شتریش  
 یک متقال ص طباشیر: گل سرخ: بکده پنجمتقال: مغز تخم خیاره: پیدانه: رب السوس زرشک  
 صمغ عربی: کثیرا: بکده و متقال ترنجبین بازده متقال و اگر ملین بشته خواهند ریوند چینی سه متقال  
 و باقیون ماده یک متقال اضافه نماید قرص طباشیر ملین که ترط الغب و سایر ته است  
 صفراوی را زایل کند و بعد از استفراغ وقتی که حرارت اجسام شود اجزا هشت است او را  
 کثیرا شتریش دو درم: کثیرا گل سرخ: بکده بچدرم: نم گاو: و خیاره: و کنگره: بکده درم: رب السوس نیم درم: مغز تخم گاو: کماهی  
 هلال را این بکده و صده بقره قوت بده اجزا بازده است بقره کافور قوش دو سال شتریش دو درم ص تخم حمض  
 ری: بگل ارشی: صمغ عربی: حب الالاس: بکده درم: زرشک پیدانه: طباشیر: بکده است  
 درم: زرد و معتدرم: نشاسته: بوداده بچدرم: بلوط چهار درم: زعفران: کهر ما: بکده:  
 بکده درم: کافور نیم درم: بکلاب قرص سازند قرص طباشیر ممسک حماضی دیگر که کم  
 را ملد و معده را قوت دهد اجزایش هشت جزو است و زرشک است و هشت درم و نیم  
 زرشک یک قرص ص ورق گل سرخ ده درم: صمغ عربی: تخم حمض بری: نشاسته  
 بوداده: حب الالاس: زرشک: طباشیر: بکده درم: زعفران نیم درم: ساینده بکلاب  
 برشته قرص طباشیر ممسک نههای صفراوی را نافع باشد و نمک میند و نفث الدم را



سوددهد اجزایش شش است و زرش بنفاد و شش درم قوتش تا شش ماهه تریش دودرم ص گل سرخ  
 پانزده درم صمغ عربی نشاسته تخم حاض گل ارنی بکده درم طباشیر سفید سماق بوداده زرشک  
 میدانه بکده هفت درم بکلاب قرص سازند قرص طباشیر حرارت دل و تشنگی را بنشانند اجزای  
 شش شش یکتقال یا یک طموج کافور یا آب سیب ص طباشیر تخم خرفه و خیاره و کاهو و صندل  
 قرص طباشیر دیگر اسهال صفراوی را که با تب باشد و دارد و حرارت را برید شش درم ص طباشیر  
 گل ارنی تخم حاض بری مقلو صمغ عربی بریان بکده درم گل سرخ نشاسته بریان بکده درم  
 دیش شش خرفه و کافور جدا ساییده با کلاب یارب یقرص و بارب بنوشند قرص طباشیر اسهال  
 و تبهای صفراوی را نافع است اجزایش شش خربزه است اوزان پست و شش درم شش درم ص گل سرخ  
 طباشیر بکده هفتم درم تخم حاض گل ارنی بکده چهار درم نشاسته بریان کرده دودرم صمغ عربی چهار  
 قرص طباشیری دیگر حیات حاده و مطبوعه و محرقه را سود دهد و تشنگی را بنشانند اجزایش شش درم  
 پست درم شش یکتقال ص طباشیر خچرم و ورق گل سرخ سرد درم تخم خیارین و خرفه و گل ارنی تخم کاه  
 و حاض بکده دودرم بلعاب بکوه قرص کنند قرص طباشیر دیگر اسهال صفراوی را باز دارد و تشنگی  
 بنشانند و تبهای گرم را سود دهد اجزایش شش خربزه است و زرشک پنجاه و سه درم و بعضی سرد شش بلوط اصناف  
 میکنند شش درم است در یکدجه و نیم خشک است در دودره و نیم زمان ادرکش روز ترکیب قوتش  
 شش درم تا سرد درم با شرباب بالیت باجو و شکر و اگر بل سماق زرشک میدانه کنند و آب نشاء ص طباشیر  
 گل سرخ سماق نخی بکده درم بذرا حاض زبله بکده خچرم گلنار شندک دودرم صمغ عربی گل سرخ  
 بکده درم اقراص کنند قرص طباشیر در سو المراج حار بکده که طبع نرم باشد و اگر سرد باشد صمغ عربی  
 و کیزان و نشاسته بکده درم رب السوس دودرم اصناف سازند اجزایش هفت است اوزان پست دودرم  
 و نیم شش درم ص طباشیر گل سرخ تخم حاض زرشک میدانه بکده خچرم ملک مغول زیورده  
 بکده بکده درم و عفران خچرم قرص ماخته آب کاسنی یا عنب الثعلب یا کاکج بدهند قرص طباشیر  
 که در تب و قوتش است اجزایش شش است اوزان پست و شش درم شش یکتقال ص شش

لله

کرم شد در منزه تخم خیارین، و کدو، و خرفه، بکدر دم، بکل ارضی، که با نمک، باب باد زنگ قرص سازند  
 قرص الطحال و دم سرد را که با آب باشد و در آن زانغ و سودمند است جزایا زده است شترش یک شقال کاسنجیز  
 بآب کاسنی یا آب بید مصور یا آب شاه تره ص گل سرخ شد درم، زرشک سردم، تخم خیارین، و خرفه،  
 بکدر دم، ریوند، طباشیر، لک مغسول، کافور، عصاره استین، ععفران، شمره طرقال، ایرسا، بنبل، بکدر دم،  
 عصاره قاقق، نیم درم قرص سازند قرص الطین، بول باجون آمیخته را با زرد و قرص شاه زانغ باشد  
 جزایا است شترش دو درم ص گل محمود، طباشیر کثیره، صمغ عربی، صمغ فارسی، بندر جد، البخارین  
 سادی، کوفه، و نیمه با منقح، بپوشند و اگر حرارت زیاده باشد با العاب اسفول قرص سازند قرص الطین  
 آبی را با زرد و بخصوص چون پیش میضه بارد الهیج باشد و علامت آن حموضت قی و قلت عطش و بوی  
 قوی خوردن اغذیه بارده است اجزایش نجست و زرشک نیم درم، و دو او فیه و دو و نقل شترش کیتقال شترش  
 ص گل نجابی نیم درم بسایند و قاقا، و کبابه، بکدر دم، بکدر دم، بکدر دم، بکدر دم، بکدر دم، بکدر دم،  
 رشته قرصها سازند قرص الطین، دیگر قوی از اول اجزایش شترش جزوه است و زرشک سردم و در  
 یک شترش کیتقال با شراب بود و مقدار یکو فی ص گل نجابی، نکند زرد، بکدر دم، کبابه، قاقا، بکدر دم،  
 نیمه شاک، قرنفل، بکدر دم، کبابه، بلعاب، همان قرص سازند قرص شترالادویه چون ده جزوه است  
 این نام خوانند نافع است ربع و پنج کبد و ترمل با شترش یک درم است آب نیکرم ص اینون، عصاره قاقا  
 بکدر دم، اسارون، سانج هندی، فستین، تخم کرفش، بنبل، مغز بادام تلخ، مصطکی، بکدر دم، صبره  
 کوفه و نیمه الطنج، فستین، قرص سازند قرص عنبه دل و در آن قوت دها جزایش بغیر زندقه و کلاب است  
 درش دو درم شترش یک قرص باشد ص یک درم غیر الشهب غیر مبلوغ یک درم قدر که یکجا یک کلاب نجابی  
 درم، ععفران، کافور، بکدر دم، کلاب را بقدر چند بار با شش زردم جوش دهند تا قریب بقوام رسد آن گاه  
 شیشه کرده در یک پد آب بیاورند چنانچه آب بدان شیشه زرد و بیا بکدرش بلند باشد و در یک ما  
 کاش آرد نیمین که عنبه آب شود شربت را در ظرف صینی ریزند و بچوب صندل میخوراند و ععفران کافور را  
 در آن ریخته زردم نیز میزنند چنان شود که قرص توان کرد آنکه قرصها کند هر یک پنجمتقال و وقت حاجت



کوفه با کلاب یا شامند و اگر تفریح و تعویق بدن بیشتر مطلوب باشد ورق زهنب و قرضه بکند مثقال نماز  
 نماید **قرص عودق** و هینده را نافع باشد و ترتیب چنان است در معالجتی که صاحب هینده  
 در عوق سرد کند و اطراف او سرد گردد و قواق پیدا کند استعمال میشود اول اطرافش را در آب سرد بزند و مالند و در  
 در سر که آب مورحل نموده بر کف پاهای او طلا کنند و خرقه بر پای او بپوشند و هر لحظه بخرقه سرد بکشد  
 و اگر ضعیف و بی هوش شود و عضله های او را مالند و سر و گوش و بینی را محکم مالند و موی صمغ او را بکشد و اگر  
 خرقه باروغن چرب کند و بر عضله ها بندد و موم و روغن ارگل طی و روغن بنفشه با موم بچسباند کردن و بی مالند  
 و اگر اسهال از حد بگذرد و تخم خشکش را کوفه در آب بچینه و نشاسته بریان در آن انداخته قند کند اجزاء این  
 پنج است بغیر از قند شترشش نایک مثقال **حص** عود هندی چهار درم کبابه بصطکی قرفل پسنل الطیب  
 بکند و درم قند سفید برابر نیمه با کلاب قرص سازند **قرص عود** دیگر که بیضه و قی را باز دارد در اجزای  
 شترشش سردم یا ماه الصل یا ماد اللهم شرب یا سیب **حص** عود خام قرفل پسنل الطیب بکند  
 طباشیر کند زورق گل سرخ بکند سردم کبابه سیسی سک بغدادی بکند سردم آب خالص قرضه  
**قرص عود** نوع دیگر معده را قوت دهد و طعام را بضم کند و شته را آورد و بوی دماغ را خوش کند شترشش  
**حص** قرفل بصطکی بکند سردم قافله پسنل بسیار بکند و درم عود هندی قرفه پوست ترنج بکند  
 کوفه و نیمه با کلاب قرص کند **قرص عود** و قسیم دیگر که همان خاصیت دارد اجزایش نجف و پوست  
 پست و بکند شترشش یک مثقال بستورند کور **حص** قرفل کبابه سک المسک عود قافله  
 سعد کوفی کند بصطکی بکند و درم زور و دپال کرده بخورد کوفه و نیمه پیچ قرض سازند **قرص عود**  
 ورم پیر زرا که بسیار صلب و غلیظ باشد تخمیل کند و سده جگر را بکشد و طبع را نرم دارد و علامت ورم  
 صلب است قلع الطین و مالش بسیار در سر زور و خروج آن موضع نفوس منقطع و نادای از خوردن غلظت  
 و فساد چشم و هنرال بدن و سر قه خشک است اجزایش نجف و پوست و زرش بست و یک درم نیم شترشش  
**حص** فاریقون گل سرخ بکند بخورد طباشیر زرشک بکند و درم عصا ره عافت پسنل الطیب  
 کت مشول زیور پسنی پوست کز بکند بکند و نیم اجزای کوفه و نیمه و در سر که خوب ساید خشک کند

فاریقون

غایبین را ز پشت خوبال موئین گذرانیده باسکنجین قرص کند قرص غافث بیغین محرمه و الف  
 و سکون فاو قوفانی مجهول و در افواه شهو رست بغافث بیغین محرمه و الف و کسره فاو سکون مثلثه و در سس الل  
 یکدیگر طولی است در مفردات نیز غافث بکسره فاو سکون مثلثه میگوید نافع تپهای گرم کند را و رفع عطش  
 میکند و درم جگر و پسر زرا نایل میکند و برقان را سود میدهد و بر آبش پنج جزوه است وزن آن یکصد و هفتاد  
 و پنجاه نابر قول صاحب فخریه و بقول صاحب جوامع الادویه یکصد و پنجاه درم و دو دانگ است برش  
 سه است در ربع در پنج شکست در یکد ربع و نیم شترش دو درم ص عصاره غافث و برنجین پاک کرده  
 در شستاره ورق گل سرخ بنیل الطیب بکند و ستاره و طباشیر چهار درم کوفته و خیزه قرص سازند  
 قرص غافث دیگر که می گفته را نافع باشد و همان فایده کند و اجزاء بر جزوه است و زینش صدوی درم  
 شترش دو درم ص عصاره غافث سی درم و کل سرخ دو وزن آن طباشیر چهل درم قرص کند قرص غافث  
 پنج درم ص زرد و عصاره غافث بکند یکد درم بندر جلد دو درم طباشیر خیدرم رب السوس یکد درم  
 قرص غافث قم دیگر ص زرد و عصاره غافث بکند یکد درم بندر جلد دو درم طباشیر خیدرم رب السوس  
 پنج درم ساییده آب کاسنی قرص سازند قرص غافث دیگر که غفای ص سایر حیات منمن را با  
 انداز جزوه است و وزن است و دو درم شربت کتقال ص عصاره غافث پنجاه درم کل سرخ بنیل  
 یکد درم طباشیر سه درم پنج درم درم قرص غافث که ربع و لثقه و باقی حیات متطا و لایق و سود او را  
 یکد درم جزوه از ده جزوه است و وزن چهل و نه درم شترش ده درم باسکنجین با آب بادایان کاسنی ص  
 غافث انیسون تخم کزنجرفان بکند درم ریوند یک مغسول بنیل پوستیخ کبرنج حلیان  
 یکد درم کل سرخ نکشود بکندش درم بادایان پنجاه درم آب کرفش قرص سازند قرص الغراب  
 قافانی است که شهو است بچهار جزوه است و نافع است قله و در پشت و کمر و همه امراض باره و حساب  
 او سود میدهد و طلا کردن کلف و جرب و قوبا و عرق النساء و چون مهور بر کند و این را ساییده طلا یا  
 میسوزید و دیگر را در کل دیگر زوید و بچست او جاع باره منزه و ضعف استها ابل نهند برین طریق میخورد  
 کل یکد درم کچول را و یکت باز و در شیر کاو میخوابند آنگاه پوست روی او را پاک میکنند و بچنان



بر روی بادن می نهند و میگویند و یا بن شود پس میگذارند تا خشک شود و میگویند نرم و بعضی قبل از آنکه  
از آبریان میکنند و من کی را میخورند تا چهل و پنج روز پس بس را تا چهل و پنج روز دیگر و همچنین چهل و پنج  
تا چهل و پنج روز دیگر و در چهل و پنج روز یک حصه اضافی میکنند تا در عرض یک سال یکبار خورده شود و در  
معتاد شد باین نحوی افزایند تا هر قدر که خواهند درین خوردن بر پیر میکنند و بعضی باین یکبار  
میکند و قوی تر میکنند و این ضعیف شخصی را دیدم که از شش ماهه قرص میخورد و در وقت که  
کم بود و مدام از رزودت شکایت میکرد و بعد از شش ماهه باز از قوت و کثرت غوطه و ششهاشلی بود  
و دیگر ترک نکرد و دیگری را دماغ بسیار سرد و ضعیف شده بود و طویلی که از غذای او بود چنان عام و ناچهار  
شش میریخت و سر فرو نگاهت بسیار داشت چنانچه همه اطباء شخص صل کرده بودند و دست از معالجه  
کشیده این ضعیف ملاوی او را منحصردین دستم و در رویت و سوم همه اعراض زایل شده بود و از شش  
نموده است یک آمده و دیگر است علاج بخوردن دستم و دیگر را یکبار از کار گرفته و سه ماه بود که بجا افتاده این ضعیف  
گفته میگذارد کوی بخورد بعد از نیم ساعت یا کمتر میگوید که کوی در پام هم رسیده که دستم شخصی اعصاب با  
کشیده شدت تمام و در دم جمع شد و چون بر قائم از آری شد شش و این دو امر در کوی است  
بنی الکتی یا عرق یا عطشی یا علت دیگر عارض کند تبدیل مزاج کند و بدن را قوت می بخشد و بعد از آری  
اعاده با میکند و ششها را صادق و فساد را بر بصلح می آورد قرص الفواق که فواق استملانی را مانع  
باشد اجزاء و از دست شش یک شقال حص قسط تلخ صبر سقوطی : از دست تمام : بود کوی فواق  
خشک : سداب : بگذرد ز کرفش : اسارون : بگذرد در افیون دانک و نیم کلسنج نیز خشک است  
سازند قرص فواق دیگر فواق استملانی و بعضی ریخی را مانع باشد اجزاء جز دست شش شقال  
بطنج نیزه حص کند پنجم : ز اسن : فودنه : سداب : نام : بگذرد در صغره : ناخواه : معده بگذرد  
و نیم بکلاب قرص سازند و در بعضی نسخ ورق سداب دودرم : صغره بگذرد : و ناخواه بگذرد و نیم است  
قرص فوه مطول و تنهای کهنه و خداوند در دگر را سود آورده اجزاء چهار صرست اوزان باست و در شش  
یک شقال یا سنجین ترش فوه پوستی کبوتر را و نذره صرستین قرص فوه دیگر که در کوی



در اجزای این چهار است و زرش یا زرده درم شترش دو درم با طبع مستین ص فوه الصنع دوازده درم  
 پوست کج که زرافه و ذوقیل برساند بکشد درم یکسختین برشند و در شکر دیگر یک دو درم است و شترش با طبع  
 مستین پوست کج که بر صق **بض** تا بلف سفور میرمخه سوس دیلمی بهال و سوس و صفرا و بر افطع کند و کوه  
 در موضعی که باشد دوسر قدر طوبی و سحج و بوا بر افطع کند اجزایش شانزده است و زرش پنجاه و پنج درم است  
 زرش که انتقال درم مرضی با دو بیوافق آن مرض بدینند ص طباشیر نشاسته ص صغ عربی کلناز کل سرخ  
 زرش که زرش بگونی سوخته بکشد درم تخم مورد انجبار کل ازنی ص صروب طعی بکشد درم ابرو کلناز زاره  
 و نهاض درم الاغون بکشد درم عسفران ایفون بکشد درم باب با رنگ قرمز **قرص قویون**  
 بنه فاف و سکون و او فوخ فاف و فخم تخمائی قوقون نیز نامند از اجزای سرد و بطوس است مفتح و محلل منقی  
 شش جهت امراض بارده اعصاب ازین نافع است اجزایش با زرد و جزوست و زرش ششاد و شترش نیم ص  
 و زرش چهار درم حنک الطیب است و چهار درم اذخره ص صاف بکشد دوازده درم دارچینی مقل انقیاب  
 علیه تا کلل الملک سعد بن حنک الفار بکشد درم تصب المذیره درم عسفران درم نقر السه و دو درم  
 یوز در آب و اشمال آن خوبسایند قرص سازند و بعضی اطباء بار وزن آن محل مجون میکنند و در بعضی  
 نقر السه و نسبت و در بعضی دو درم نیم اسارون است و در بعضی دیگر عوض اسارون دار ششمان  
 است **قرص قی الدم** اجزایش بنفت است و زرش سواد شتری نیم شغال بارب سیب بارب  
 ص فاقیه تخم کل ایفون بندر السنج کل ازنی کلناز ص صغ عربی باب خرقه قرص کنند **قرص کافور**  
 بکشد درم در مسده را که زهر است باشد و در دهن و شکلی بنشاند و خداوند یرقان را نافع است اجزایش  
 دوازده جزوست و زرش چهل و شش درم زرش سرد است در دو درم شکر کشت در اول درج سوخته شترش  
 دو درم یکسختین ص زرشک میدانه طباشیر کل سرخ بکشد درم تخم کاهوه و خرفه و کاسنی بکشد درم  
 زرش خیاره و کدوی شیرین بکشد درم صندل سفید دو درم کبیر اسه درم زرب السوس دو درم کاهوه  
 درم بلعاب انجول برشند **قرص کافور** که رسیده بکشاید و تهای گرم را برده و اجزایش دوازده است  
 اجزایش زرشکین و زرشک است و چهار و نیم درم زرش سرد است در دو درم شکر کشت در اول درج سوخته در آب



در دویم قوتش تا شش ماهه شترش دودرم با بنایب العکص کل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ بکند در هر  
 خیارین طباشیر زعفران زربون صبی نلک محول زرب السوس بکند دودرم بکند بکند در کافور زرد  
 ده دودرم قوص کا فوری دیگر ترکیب شیخ ابوعلی سیاق در اسد تعالی سیره خداوندت محرق و تب دق  
 خالص اسودار در وقت خون و بهمال خون را باز دارد اجرائش بازده جز و سبت و نیش میست بکند در هر  
 سردست در یکدرد و سرخ خشکست در آخر دودرم شترش بکفقال ص ص تخم کاسنی و کاهو و کاهو  
 بکند دودرم تخم کدوی شیرین و تخم خیاره بکند دودرم دودانک رب کد که کدوی کونید و اگر نماند  
 بکند دودرم دودانک برطان سوسه زعفران زرب السوس کافور بکند بکند در کل سرخ چهار  
 قرص سازند و کونید اگر طباشیر سردم نمکدوی شیرین و تخم شترش بکند دودرم درین قرص غیر ایند  
 باشد قرص کا فوری دیگر نافع است تبهای محرقه و التهاب تشکی و تب دق و سوزش معدوم  
 و نفث الدم را اجرائش سازده سبت شترش بکفقال دودرم و با نبطعام ماش مقصود سفلیج و کاهو  
 و کد و غیر نامادیم و کشک بویا عدس سرخ و ساق کاهو و قلیکد و قلیه خیار و نان پاکیزه و گوشت  
 بزغال و کوسالرومانی تازه و جوج مرغ و طبع و بیضیه زرشک و از میوه کاهو و مار و سیب شیرین  
 و پند و اند و غناب تر باشد ص طباشیر منزه تخم کد و و تیارین و زرق کل سرخ بکند فستدم و سودنی  
 دودرم اصل السوس و صندل سفید و زنجبین منقی و نشاسته بنکر طرز د بکند در کاهو صمغ عربی بکند  
 در کافور قوصوری زعفران بکند بکند در کلاب قرص سازند قرص کا فوری دیگر تب دق و تب  
 و تب طبقه رانافع باشد و تشکی را بشنا نماند اجزای هفت است اوزان سبت و شش دودرم شترش دودرم ص طباشیر  
 و تخم خرفه و کاهو بکند بکند در تخم کاسنی زرب السوس و صندل سفید بکند در دودرم و کافور بکند در مبلجاب  
 بند قطن و اقراص سازند و اسکینین بدیند در نیش دیگر منزه تخم خرفه و کد و بکند بکند در زنجبین ده دودرم سبت  
 را نیم شقال کرده اند قرص کا فوری دیگر که امراض بکبر رانافع باشد و صی صفاوی را زایل کند  
 هست است اوزان دوازده جز و شترش بکند در ص طباشیر زخم کد و کاهو و کاسنی و خرفه  
 و صندل سفید و کافور بکند یک جز و کل سرخ پنج جز و مبلجاب بند قطن و اقراص سازند و اگر تب شترش

در نیش

در این طبعه حراست یکم بود بالبح اضافه فایده قرص کافوری دیگر تباهی محرقه و تشنگی و تب و دق و خفقان را  
 دفع است اجزاده فروست اوزان چهل و دو نیم درم شتریش یکدم باب انار میخوشش ص گل سرخ ششند  
 طیاره صحن عربی و کثیرا که چهار درم: مغز تخم خیاره و مسرفه و صول السوس: یکدم شدرم: نشاسته سردم: بجز  
 یکدم کافور خردم: بلعاب مغز قرص سازند هر یک یک مثقال **قرص کافوری** دیگر سهال مرار را باز دار  
 و تشنگی بنیاد و تباهی گرم را نافع باشد اجزاده هفت است شتریش دو درم ص تخم حماض بریان کرده و گل  
 سوس عربی: حب مورد: طباشیر نخل مسج: یکدست درم: کافور یکدم: با گلاب قرص سازند **قرص کافور**  
 از دود نافع است اکثر امراض ماره را اجزاده فروست: اوزان چهل و یکدم و نیم دود انار شتریش  
 از درم ص طباشیر نخل مسج: کل بلوفه: سرطان نهری بریان کرده یکدم سردم: تخم خیاره و مسرفه: و کدو  
 و کاهونو کاسنی و ششاش: یکدم دو درم: رب السوس: کثیرا و کثیرا خشک: یکدم یکدم نشانه صندل سفید  
 دو درم چهار درم: ترنجبین: ده درم: زعفران: دودانک: کافور خردم بلعاب مغز قرص سازند **قرص کافور**  
 سنی محرقه و طبقة و غب و دق را نافع است اجزاده فروست اوزان چهل و چهار و نیم درم شتریش دو درم  
 با نیاب عالی ص طباشیر: مغز خیاره برین: یکدم دو درم: مغز تخم خیاره شدرم: تخم کاهونو شدرم  
 کل مسج ده درم: ترنجبین: شله: مغز تخم کدو چهار درم: رب السوس سردم: کافور خردم بلعاب یکدم  
 بر شند و قرص سازند **قرص کافور** نافع است بقا از کراچی عاده باشد اجزاده فرو  
 اوزان بازده درم شتریش دو درم باه الالوان الرص طباشیر: ورد اجمزاد مشک: یکدم سردم: مغز تخم  
 کاسنی: و خیاره: و کدو: و مسرفه: و کاهونو: صندل: یکدم یکدم: کافور خردم **قرص**  
**کافور** دیگر خفقان حار را نافع باشد: اجزاده اوزان هشت مثقال و هشت طبع شتریش  
 در هر هفت درم و زیتونالی باب سیب ص طباشیر: خیاره برین: کاسنی: کاهونو: مسج: کل  
 مسج: صندل سفید: یکدم مثقال: کافور هشت طبع باب سیب بر شند **قرص کاهونو**  
 از کدو و خیاره و کدو و مسرفه و کاهونو و کدو و مسرفه و کاهونو و کدو و مسرفه و کاهونو و کدو و مسرفه و کاهونو  
 کافور خردم مر جش سرد است در یکدم رجه و نیم خشک در او اخر درجه دویم قوشش تا



مادوسال زمان ادا کشت بعد از ششما شترش نیدرم صص بدرالنج: و کرفش: و شش همدانه: بکفش  
 بادیان دودرم: و عفران تخم حاض: مغز جلعوزه: بادام تلخ: فیون: بکدر دم: حب کالنج  
 بست و بجد تخم خیار پاک کرده دوازده ددم اجسار را کوفته و بخیته بدوشاب تانور قوی سر ص باران  
**قرص کالنج** که تسکین و حج کند و عرق البول را نافع باشد و قروح کبیر را روینا بدهد از  
 چهارده جزوه است شترش سردرم با شراب بنفشه صص مغز تخم خیارین: گل ارغنی: و کندر صص  
 عربی: دم الاغون: بکدره دم: تخم شخاص سفید شتر بادام شیرین: نشاسته: کتیرا: تخم  
 کرفش: بکدره دم: فیون یکدم: کالنج مشعد صص کالنج دیگر که همان فایده دیگر است  
 دوازده جزوه است بغیر حب کالنج شترش بکفش صص تخم کرفش: بادیان: بکدره دم  
 بذالنج سفید: تخم خربزه: و خیار: و حاض بری: و ایسون: و مغز بادام تلخ: و مغز بادام  
 بکدره دم: تخم شخاص سفید ددم: کتیرا: بکدره دم: حب کالنج: پنجاه دان  
 کوفته و بخیته صص ازند قرص کالنج دیگر که برایش شست است اوزان شست  
 دودرم قوش تا دو سال قدر شترش بکفش ماه صص مغز تخم خیار دده دم: گل ارغنی: صص  
 نکدره دم الاغون: کالنج: بکدره دم: کرفش دودرم: ایون یکدم: باب قرص سازند  
 هر یک یک مثقال قرص که خداوند در سپرزاسودار و اجزایش پنج است  
 بست و دو ستار که چیل و یکدم باشد و شش از هفت بخش یکدم و این بنا بر قول صاحب  
 دتیره است و بقول صاحب جامع الادویه یکصدوسی و نود ددم و دو دانگ است شترش  
 گرم است در دودرم و نیم خشکست در اول درجه سیوم شترش دودرم با کتین صص بست  
 پنج که چهار ستار شاق شده: زراوند طول نصف آن: تخم فلیج: فلفل سیاه: بکدره دم  
 و رطل الخمر حل سازند و در و نای خشک کوفته و بخیته را بدان برشد و قرص سازند قرص  
 دیگر که همان فایده دهاجرایش هفت است و زرش چهار دده دم و نیم شترش یک  
 باده دم بکینین صص پوست پنج که چهار دم: تخم فلیج: فلفل سیاه: اسارون:

بیل



طویل نایرسا بکند و در دم: زعفران نیدرم بمغج برشند قرص کل در فصل سین در سه روز مذکور  
 کرد قرص گز مانج این را تالیف جالینوس است بر صلب شده را بکند از ذواتا ناس  
 را تحلیل کند و جالینوس گوید که چون ترکیب کردم سه روز بخت امتحان بوزیر را دادم و در روز  
 از گشتم برش تمام گذاخته بود اجزای جزو است شترش کثرتش با سنگین ص گز مانج چها  
 شقال: فلفل سفید: سنبل الطیب: اسازون: شق: بکند و در دم: شق را در سر که غسل  
 حل کنند و در بر ایدان برشند قرص سازند قرص کلنا رتبه های گرم و سهال مغز و فلفش  
 از هر موضعی که باشد نافع است و گویند در تخیف قروح و باقی نار فاری که معروف است  
 جب فرنگی نفع میکند بشرط زیادتی مازوا اجزا بارده است شترش از کثرتش تا دو مثقال  
 ص مازو: بایوست اندر گل سنج: افاقیا: بکند شتر دم: افیون: گل تخوم: سیلخه: صمغ عربی  
 که چهار مثقال کثیرا: فیون: بکند کردم آب گرم استعمال نمایند قرص کلنا رو دیگر سهال مراری  
 یق رافع کند اجزا هفت است شترش تا دو در دم ص: علف: خروب: بطنی: گز مانج: -  
 کند: کلنا اجزا مساوی: افیون: صمغ عربی: بکند نیم جزو قرص کلنا رو دیگر اجزا شتر  
 جزو است شترش تا دو مثقال ص: افاقیا: ورق کلنا: بکند چهار در دم: لین ازنی: صمغ عربی: بزغون  
 گل جرب کرده: کثیرا: بکند و در دم: بعصاره لسان احل: قرص کنند قرص کلنا رو دیگر که سهال  
 خون و نیز باز دارد خاصه سهالی که از جگر باشد اجزایش ده جزو است و شش یکصد و هفتده  
 در مزجین سرد است و یکدجه و سدس و خشک است در او غرجه دویم قوش ششاه شتر  
 دو مثقال بارب آبی ص کلنا: قوط: سماق منقی: بلوط: حب الاکس مخلو: بکند بیست در دم  
 یک دو در دم: صمغ طباشیر: بکند سه در دم: گل سنج: پنجدرم: کهر با چهار در دم اقرص کنند  
 قرص کلنا خون آمدن از شکم را باز دارد و سهال خون از مقعد باز دارد اجزای جزو است  
 شترش دو در دم ص کلنا: گل سنج: بکند شتر دم: افاقیا هفت در دم: کند دو در دم: کهر با  
 پنجم مصطکی: افیون: بکند کردم: سیلخه: گل تخوم: صمغ عربی: بکند چهار در دم: قرص سازند



قرص گلزار دیگر ازین تمیذ قطع سهبال کند و معده را قوت میدهد اجزا هفت است شترتر  
 دو مثقال ص سینه گل ارنی : صمغ عربی : بروغن بادام چرب کرده هکد چهار درم : آفاقیا  
 گل سرخ : گلزار هکد شتر درم : کثیر یکدرم و نیم : کوفته و نیمه باب گلزار ترک با کلاب شتر  
 باشد قرص سازند قوتش ما شش ماه باقی باشد قرص گل معروف خداوند در معده  
 سود دارد و رطوبتهای معده را بزاید و چایهای ملنی را ببرد اجزا جزوه است و نرس چهل درم  
 گرم است دریندرجه خشکست در سردی درجه شتر ترش دو درم با سکنجین ساده ص بر گل سرخ  
 بیت درم : سنبل : اصل الیوس : هکد ده درم : بمثلت بپوشند و قرص کنند و در اینست  
 نمایند قرص گل دیگر که نافع است غب غیر خالص از زانیکه صفر اولیوم ساوی باشند  
 شتر ترش یک مثقال و نیم ص گل سرخ ده درم : تخم کاسنی پنج درم : سنبل دو درم  
 بصطکی یکدرم قرص گل دیگر نافع است غب غیر خالص از زانیکه صفر اولیوم  
 ده تی بر بلغم داشته باشد اجزا پنج است اوزان شتر درم : شتر ترش یک مثقال و نیم ص گل  
 ده درم اصل الیوس پنج درم : تخم کاسنی : و تخم خیار : هکد چهار درم : سنبل سه درم بدستور  
 سازند قرص گل که نظر الغب را نافع باشد و در آخرتهای مزمن استعمال میشود اجزا  
 شش جزوه است اوزان هفده درم شربت دو درم ص گل سرخ : اصل الیوس : هکد  
 چهار درم : ترنجبین سه درم : سنبل : فستقین : طباشیر هکد دو درم : و بعضی نسخ سنبل و استین  
 هر یک سه درم است قرص گل دیگر زانیکه آثار حرارت زیاده در نظر الغب باشد  
 اجزا دوازده جزوه اوزان هفت و شش درم و یکد آنک شتر ترش دو درم ص گل سرخ  
 بذر الحماض : صمغ عربی : هکد چهار درم : نشاسته : عصاره زرشک : طباشیر : تخم فر  
 هکد دو درم : کثیر : از نخفان : سنبل : زریون چینی : هکد یکدرم : کافور یکد آنک قرص گل  
 دیگر که درین تها سردی سهبال باشد اجزا دوازده اوزان یک و چهار درم شربت دو درم و نیم ص گل  
 سرخ زریون آنک عمل طباشیر صمغ عربی : منقله : کبریا : هکد چهار درم : مغز بادام تلخ شش درم : گل سرخ

کتاب

بکده درم عصاره زرشک و درم قرص گل که کمی بلغمی دایر از آنیکه ماده غلیظ باشد و منافع است : اجزای  
چهارده است و قرآن بست و چهاردهم شترش چهار دانگ با اما الاصول ص اینون : زرشک : بادیان بکده  
ست درم : پودنه خشک : قاقله : جوز بوانه بکده و درم عصاره خافت : ریوندا عصاره : سنبل : نظر السایون :  
مصطک : زعفران : بلغمه گل سرخ بکده بکده درم قاقح از هر بکده درم قرص گل که نافع است کمی بلغمی از آنیکه شبت چشم آسان  
بر اجزای آب غلبه چهارده جزوست و زرشک بجاه و مقدرم و نیم قرصها سازند بر یک درم و نیم  
شترش ص صابن کلین ص اما الاصول ص اینون الکت مغول بکده بخندم : افغان از هر سد درم زعفران سد درم  
سبز دام تخم پودنه خشک بکده چهار درم ریوندا گل سرخ : سنبل بکده شش درم : ابارج فقیرا بقدرم : عصاره  
نافه سد درم و نیم بادیان : زرشک بکده سد درم : باب غلبه قرص سانه قرص گل شنج خالینون  
در باب الف مذکور شده قرص گل شنج ثابت بن قرفه نافع است کمی بلغمی دایر و غیره آنرا اجزای نه جزوست  
قرآن بست و درم شترش و درم باقند و آب بادیان ص نخچیل ده درم : طباشیر خچیرم : مصطک  
سنبل بادیان : بذر زرشک و کاسنی : عصاره خافت : سنبل بکده بکده درم قرص گل که کمی لشکر نافع باشد  
از جزی است تا اول شبت درم شترش یکتخالص درم گل سرخ شش درم صابن بکده چهار درم : مصطک : کبریا بکده سد درم ص  
قرص گل در زمانهایی که حاکم خاندان با اجزای جزوست در بعضی فرج چهار دانگ شترش بکده ص صابن صابن ص صابن  
بکده بکده درم گل شش درم : ساقه و درم قرص گل بزرگ از آنیکه حرارت ساکن شده بکده درم عصاره اجزای شبت او را بست  
درم شترش درم گل سرخ شش درم ص صابن بکده چهار درم : کبریا : باون : قاقح از هر بکده بکده سد درم : باب  
غلبه قرص سانه قرص گل دیگر سهال ص صابن ص صابن ص صابن ص صابن ص صابن ص صابن ص صابن ص صابن ص صابن  
اجزای پنج جزوست و زرشک بست و سد درم مزاجش گرم است در درم زرشک است در درم جزوست  
نوش ششده شترش درم و نیم ص گل سرخ ده درم : زرب السوس خچیرم : سنبل : محموده : بکده سد درم :  
مصطک : درم قرص کتده قرص کندر کتدی و مقصه را با زردار را اجزای شبت جزوست و زرشک چهارده درم  
سد دانگ شترش کتخالص آب انار ص صابن گل قرفه خچیرم : کندر سد درم : کباب : قاقله : سک بخارادی بکده و درم  
کافور : شنگ : قرفه : بکده بکده دانگ باب خالص قرص سانه قرص کندر دیگر بعضی یکی و فواف استلانی را



نافع باشد اجابت جزوست شترش یکدم ص کند زگر خردم نراس نودنه تمام بیکه دردم بصعته شاکو او  
 سعد بیکه یکدم و نیم گلاب قرص سازند قرص کند رو بیکه گش و فواق و قش و جش را نافع باشد اجابت  
 شترش بکثقال ص کند زیزه نودنه پوست بیرون پسته نمانخواه سعد مصطکی اجزا مساوی قرص  
 سازند قرص کوب و جرمه شش آنست که طلق را کوب الاض گویند و آن جزو عظم این قرص است  
 و سبب دیگر گویند سلیموس حکیم که واضح این قرص است در آن زمانکه ترکیب این قرص کرده بدعوت  
 کوب زصل مشغول بوده و از آنجست مسمی بقصر کوب گشته و حکمای قدیم این ترکیب را مقدم و مبارک  
 داشته و دانستند و منافض بسیار است معده ضعیفه که قبول فضول میکند و از اندامهای دیگر بمان  
 می آید قوت دهد تا آن فضل را از خود دفع کند و آروغ ترش را بر طرف کند و خوردن و پریشانی ماییدان  
 در دراز روی نشاند و تره بار را باز میدارد و چون باقیه بپوشند و بیدان کم خورده نهند نافع باشد  
 و چون یاب زنگوش بچکانند در گوش را از ایل سازد و مسرفه کنه و بر آمدن خون بسرفه را  
 دارد و یاب زنجوش چون بیاشامند پتهای نو و کنه را برود کسی را که جانوز زهر دار گزیده باشد  
 یا زهر داده باشد نیشاب آبی یاب سداب بپزند قوت زهر را باطل کند و نگذار که کوم ضرری برسد یا شرب  
 بپس بهال خون را باز دارد و ریش رودها را شفا دهد چون از بلغم شور باشد و ریش مشانه را سود دهد  
 معده جگر و سپه و فواق و قروح فرسوده و قویچه و در درم را نافع بلغم کند و اگر با مسطح غرغره کند و قوی  
 دفع نماید اجزایش هفده است و ریش او دو ندم قوتش تا چهار سال زمان ادراکش بعد از شش ماه فرازش  
 گرم است در ثلث رجه اول خشکت در دو رجه و ثلث شترش تا دو مثقال ص مرصا بجدید است  
 سنبل سیلیخه کل مخروم پوست سیخ ققاج بیکه چهار درم افیون نرغفران قسطیخ کوب الاض بیکه  
 پنجمین بخشاش سفید مقدم دو قوه انیسون سیسیالیوس بند النعج سیغه سائله نیم گرم قش بیکه شش  
 میعد و افیون را در شراب ریجالی حل سازند و دارو کوفه و خسته را بدان بپوشند و قرص سازند و قرص  
 درین قرص نموده اند مناسب ندانست که بیان نماید قرص که هر یانافع است نفث دم و زنف درم را از اجزای  
 بند النعج دو انده جزوست و زرش بچاه و چهار درم فرازش سرد است در آخر یکدرجه و خشک در یکدرجه

و زنی

قوتش تا دو سال شترش تا دو درم ص که با بدنه مر و ایدنه تخم خرقه بیکه تخم زرشک گاو کوهی بیوست  
 بیضی مرغ زبرد و محروق که کثیرا بصمغ عربی بکشد درم که کثیر بوداده بخشاش سفید و سیاه بیکه  
 شتر درم و دغ سوخته بندر النج سفید بیکه دو درم کوفه و خیمه بلعاب بندر قطونا قرص سازنده هر یک  
 شغالی قرص که با نوج دیگر سهال و اقراط خون حیض و بواسیر را دفع باشد اجزاء چهارست و زرشک سی دو درم  
 قوتش تا دو سال شترش دو درم ص که با بخشاش سفید مصطلک بیکه دو درم زعفران دو درم و بلعاب  
 بندر قطونا قرص سازنده قرص که با می دیگر بول الدم و زرشک روده را دفع باشد قرحه و زرشک روده و متان  
 فامده اجزاء زده جزوه است و زرشک بست و شتر درم قوتش تا دو سال شترش بیکه درم باب که  
 ص که با بخارم بصمغ بادام کلندار و عصاره لیمه انیس بیکه درم که کثیر زرشک افیون بصمغ عربی  
 گل زرشک دو درم لاونین طباشیر بیکه دو درم قرص که با می دیگر که همان فامده کند اجزاء شش جزوه است  
 زرشک سی و شش درم شتری که انتقال ص که با بدنه بندر البقدیمه بخشاش سفید بیکه شتر درم  
 دغ محرق بندر النج شاد و مغزول گل زرشک بیکه درم کوفه و خیمه عصاره لسان الحمل و کلاب قرص سازنده  
 قرص که با می دیگر که همان فامده کند ص این منجبه عینه همان نخه است در عرض بخشاش سفید بوزرشک کثیر بوداده  
 قرص که با می دیگر که در قی الدم میدهند هر گاه مسبب بیوست و جراحت می و معده باشد و علامت آن چرخ  
 را بر سینه است اگر قرحه در قی معده باشد با دغ فوق سره است چون در قی معده باشد با این الکفین است و چون  
 در می باشد با دغ جاند کوره بعد از خوردن حواصی حر لیمه شاد و می باید و کثرت جثا منتن آن و بیس  
 لسان از بجمه علامت او است و آنکه علم اجزاء جزوه است و زرشک چهل درم و نیم قوتش دو سال شترش  
 یک قرص و اگر افیون را کمتر کنند صواب باشد ص کنند دو درم لاونین بیکه درم بکشد شد که با بخارم  
 شاد و مغزول گل مخوم بیکه درم شیب یاقوت دو درم و نیم افیون در این می بیکه دو درم قرص سازنده  
 هر یک که انتقال و گفته اند و منقال و شتر درم و با خیمه قرحه و زرشک معالج صحت داند قرص که با می دیگر  
 می باشد و تپهای که تر اند و منده است اجزاء هفت جزوه است آذران بست و دو درم شترش که انتقال ص که سرخ  
 انیسون بیکه دو درم رب السوس شاد و مغزول الطیب بیکه چهار درم مصطلک که با بیکه درم قرص که



بضم لام مفتوحی است برندی لاکه و آبغری لاک و رنگ لاک ناسند بیار با آبگرم و سماند ترا سود دارد و طعام کوبد و آب جزیره  
 جزیره است و آنش است و چند دم و نیم تراش گرم است در یکدجه و سه ربع خشک است در آخر دو درجه قوتش یکسال شترش  
 نیم شقال یا سنجین بذوری ص لک مغسول در یونجه صینی بمصطکی بکند دم بسبیل تخم کرفش یا ناخته نازخه نازخه  
 بادام تلخ قطره عصاره غافث اسارون خبطیانا بکند یکدم و نیم اقرص کند هر یک نیم شقال قوص لک  
 بیار بیار جگر و سده آنرا سود دارد و آب جزیره است در آخرش گرم است در یکدجه و نیم خشک است در آخر  
 درجه شترش تا یک شقال ص لک مغسول نوره بنیون کرفش قسنتین اسارون بمغز بادام تلخ قطره  
 زراوند طویل عصاره غافث با سوسه و در بعضی نسخ رب السوس عصاره زرشک زیاد کرده اند قوص لک  
 از اجزای سعاجین کبار است ص فیله شش کوف ناسند یکدجه و یک مغسول دو جزیره با شرب جمهوری باشد  
 سازند قوص لک و دماغ را قوت دهد و برقان و غصقان حار را نافع باشد اجزاده جزیره شترش یک شقال  
 ص ورق گل سرخ دو درم نولون بسد طباشیر صندل خمد یکدیم مغز تخم خیارین نکه یکدجه نیم  
 سه درم زعفران نمیدرم بلباب بذرقطون اقرص سازند قوص لک و نوش نافع است از هر نغمی که در معده است  
 و با اصلاحی آورد کسی را که طعام را نمیکنند و سایر علل نرسند با طینه و قلب حده و آبدهای ایلا و اسرار  
 جزیره است و آنش سی و چهار درم شترش یک شقال با شرب قابض مغز و بمقدار دو اوقیه و در وجه معد  
 باب سرد و این قوص ازوصایای جالینوس است ص کرفش بنیون بکند ششدرم بنیون چهار  
 فلفل زرد صاف بکند دو درم دارچینی ششدرم بمصطکی چهار درم بنجد بیستر فیون بکند دو درم  
 هر یک یک شقال قوص لک در یون استه ازنی حار را نافع است اجزایش شش جزیره است و آن در  
 و هشت دانگ شترش یک قوص ص تخم کاسنی دو درم نازاریون عصاره غافث هر یک یکدیم و چهار  
 گل سرخ مغز تخم خیارین بکند دو درم و نیم کوفه و نیمه مجموع راده قوص سازند قوص مبارک است  
 و برقان را نافع باشد و شنگ بنشاند و این از اقسام طباشیر کافوری است اجزایه جزیره است و آن در  
 درم و سه دانگ قوتش ششده شترش یک شقال یا سنجین ص ورق گل سرخ زرشک بنیون بکند چهار  
 مغز تخم خیارین بکند دو درم و نیم تخم کاهوسه درم و نیم مغز تخم کدو دو درم رب السوس یک شقال کاهوسه

غالب

نیک است بکلیه اسهال قرص سازند قرص سبزه نافع است جیمبات حاره و عطش را در قایم مقام قرص کافور است آجز آن  
 نازده جزوه است و آنش چیل دودرم شترش دودرم ص مروارید بطباشیر یک شدم بصندلیه یک شلو شلو  
 شترش یک گلشن نیم تخم خاص و کاسنی و خرفه و کدو و هندوانه و نشاسته و کثیره انبذ البیج نه یکدودرم نه شترش  
 سبزه چهاردم: بندر قطنو ناد آب بخویسانند و بخیمان تا صاف کرده باد و به قرص سازند و این قرص  
 نافه و طبعی است کسی را که تنفر باشد از اثر قرص مثلث از نجیب مثلث خوانند که است به سبزه شلو  
 میازند تا از اقرص دیگر ممتاز باشد و بآن شناخته شود و بخط خورده نشود نافع است صدراع حار و اورا  
 حاره را چون طلا کنند آجز آنش جزوه است ص افیون: لاون یکد نیم خردم: کندر: خرفه زوت: زراک  
 گل از می یکد دودرم بکلاب قرص سازند و با سرکه حل نموده بر پیشانی و آرام مال قرص مثلث تا کول  
 دیگر که نافع است حرارت اسهال و صدراع صفراوی را آجز این پنج است شترش یک شغال ص گلشن نیم تخم حار  
 صمغ عربی نه نشاسته: یکد نیم خردم: طباشیر دودرم بکلاب خرفه قرص سازند هر یک یکمقال در وقت حاجت  
 سایده و با سرکه مناسب علت بنیایانند قرص مثلث دیگر که صدراع و قیقه را زایل کند باذن الله و چیل آجز  
 یازده است و آن چیل و سه دودرم و صها سازند سه گوشه و وقت حاجت یکی را باب کاهویا تیمو مالو کادیا هر یک بر پیشانی  
 و درین طلا کنند ص افیون: مصری: مرصاف: لاون: کافور: زعفران: بندر البیج: پوست سیخ افیون یکد نیم خردم: کندر: خرفه  
 آنرا گل از می یکد دودرم بکلاب بر شند قرص مثلث دیگر که صدراع و قیقه را زایل کند با آب کاهویا بکلاب مالند  
 آجز آنش جزوه است ص مرصاف: افیون: بندر البیج: پوست سیخ افیون و لافاح خشک آجز اسهال و زعفران شکر جزوه  
 آب کاهویا آب غلبه قرص سازند قرص مجرب که طین و دودی که پیش خط فلیط باشد سود دارد: آجز  
 است جزوه است و آنش شتره دودرم باروغن بادام تلخ سایده نیم گرم در گوش چکان ص خرق سفید: دم: زعفران  
 نیم خردم: نظرون: دودرم: قرص سازند قرص مخلصه که تریاق مخلصه و آجز ای اوست و آنرا آرد هم گویند و در فصل  
 نوزدهم فرمود که در قرص مازدیون نافع است شکر غلب را هر یک که شکر در در سر خشک و تب باشد آجز چهار است شترش  
 یکمقال ص مازدیون مدینه آرد جو: پهلای زرد: نبات: قرص سازند قرص ص وارید که تب دائمی و جواسیر و درق  
 و اسهال را نافع است آجز یازده است شترش یکمقال و نیم با شترش خنکاش یا مناسب است هر علت ص



طباشیر بگل سرخ یک ششم بگل انسی چهارم بستر تخم کدو و خیار و خرفه و کبریا یک است درم نموراید عصاره  
 الجبیریس نیم تخم لسان الحمل یک کدو درم بصل سفید یک درم نیاب رب مورد قرص سزند و برای تری  
 یک درم کافور و دو درم زعفران اضافه نمایند قرص مکرک را در حوض کند و سهیل ولادت اجزای ازده است  
 شترش کیتقال ص ترس بخیرم در صاف : ورق سلاب : پودنه : مشکط اشج : فوه : حلیت : سلج : نهان  
 قطه : سنبل : یک درم باب سداب قرص سازند قرص مفتح سدد و مقاط اجنه موی کنند اجزایش  
 جزوه است و زرش چهارده درم ص ترس بخیرم یا ورق سلاب : پودنه : مشکط اشج : فوه : یک درم  
 مرصاف یک درم مطبوخ شمره عرق قرص کنند یک درم قرص مکرک که ادرا طمیت کنند اجزایش دو ازده است  
 دو درم بانا الاصول ص ترس : بک سلاب یک درم بجاشیره حلیت : سلج : و فوفج حلیت : بوسمان  
 و فوه الصنع : و قبا : مشکط اشج : و مرصاف : و فوه عرق بطین سبل قرص سازند قرص مکرک که ادرا در حوض کنند  
 اجزایش جزوه است و زان بچفتال شترش کیتقال ص پودنه : روئاس : مرصاف : تخم کرفس : یک کیتقال : نهان  
 تخم و شیرین : یک درم کیتقال : با عمل قرص سازند قرص مسمن که بدن را فرب کند ص آرد سفید یک کپچ فزوت یک  
 هر دو را بر و غن گاو جالند و اقراص کنند صحیح و شام یک قرص را با شیر گاو بخورند قرص مسمن : یک کیتقال : نهان  
 فرب کند خصو صا طوبیان و تبر و دان راصص مغز حب الخروع صد درم بسایند نرم و دو درل شسته بران  
 بران کنند و چند ان آرد سیگ که بدن سرشته شود و قرصها کنند هر یک بکوفیه و نیم و نیزند و خشک کنند  
 و هر باید ادا و دسترس بخورند قرص مسهل حیت امراض حاره و تپهای گرم و مرکه و قونج نقل نافه است  
 اجزای چهارده است شترش از نیم شقال تا یک شقال با شیره مناسبه و میاه صوافه ص بنفشه : بیج شقال : نهان  
 مغز تخم کدو و خیار : و نیوفرنه : و مغز تخم هندوانه : یک درم شقال : تخم خرفه : بیج شقال : یک درم : طباشیر : نهان  
 نسانت : یک شترشک : یک کیتقال : مصطکی : نیون : یک کیتقال : زجبل لکوک : مدبرنه : دانه : بالعب : بد رطوبه  
 قرص کنند قرص مشک از محمد بن زکریا معده را قوت دهد و دل و جگر را تقویت بخشد و غشی و حقاقرن با زردار و اجزای  
 معده و قی و غشایان را سود دهد اجزای ازده جزوه است و زرش یازده شقال و دانک قوش تباد و سلا  
 شترش یک شقال ص مصطکی : و فلفل : محمود : و اچینی : سنبل : بگ : جوز بوزان : کبابه : سهیل : بیج شترش : نهان

یکدیگر نال خشک بیدار آب شرب ریختن قرص سازند قرص قمل و در صلب کبد و معده را نافع باشد از نوحه زکریا  
 از این جهت در نش بست و در درم و نیز شتریش ای قرص آب کاسنی با قرص یا بادیان ص گل سرخ  
 در درم نسبت در درم زعفران در صاف بک بکدرم : قطره مغز بادام تلخ : بک بک بکدرم و نیم : مصطک در درم  
 و نیم : عقل سه درم : در شراب کهن قرصها سازند بر یک سه درم قرص منوم حار و دماغ را قوت دهد و خواب  
 آورد اجزایش جز پوست شتریش یکمقال با شراب شخاش ص شبت در درم : زعفران در صاف :  
 بزرخ : بیخه سالک : بک بک بک : افیون طسوجی : بلعاب جلبه قرص سازند قرص منوم باد دماغ های گرم را  
 با عقل آورد و خواب خوش آورد شتریش یکمقال با شراب شخاش عند النوم ص تخم کاهون و شخاش و باقلک  
 مغز درخزه : وجب کالنج : بک بک بکدرم : افیون طسوجی : بلعاب نیکو قرص سازند قرص مورد که قی را باز دارد  
 و بر سهال با جزه جز پوست شتریش یکمقال ص پوست نار نار و بک بک بکدرم بحب لاس : سماق : کزنجرف  
 گل منور و گل ارضی : بلوط : نشاسته : بریان : عقل : بک بک در درم آب مایه برشته و قرصها سازند قرص مورد  
 و بر سهال با سرده را نافع باشد شتریش سه درم : بحب لاس در درم : پرسیاوشان : مغز تخم خربزه : بک بک  
 بکدرم : رب السوس : صمغ عربی : بک بک بکدرم و نیم : کوفته و بخینه قرص سازند قرص نوره : ناصور و انگه دندان  
 سودا در درم و در قروح معا و حقیقتا متصل است : اجزا هفت است ص آب کباب ندیده : شبت میانی : آفاقا :  
 بکدرم : زرخ سرخ : زرد بک بک بکدرم : نوشادر نیم درم : صبر زرد سه درم : بسکه کندی قرص کنند : در آفتاب  
 خشک سازند قرص نوشادر را گل دانه را زایل سازند : بهر صباح یک قرص را با سرکه ساییده بان مضمضه نمایند  
 تا خوب بیاید پس آب تخوره با سماق یا گلاب دبان را بشویند و اگر طاقت سوزش نماند در پس مضمضه کنند  
 تا خون بیاید و روغن گل گرم کرده یک ساعت در دبان دارد علامت صحت است که خوبی که بعد از آن می آید  
 خوشتر یک و خوشتر می باشد اگر که مضمضه های مناسب میشوند : صحت شود و جرات هم آید  
 نوشادر : قله قطره : نمک سوخته : قله قلیس : بک بک بکدرم : کاغذ سوخته در درم : نرم ساییده و بسکه که برشته و صفا  
 سازند و در سایه خشک کنند قرص در دهن و در تپه های آجسته را سودا در دهن همان نخم است که مذکور شد  
 در فصل کاف باند تفاوت در او را آن جرات جز پوست شتریش در او را در درم شتریش



دودم ص گل سرخ ششدرم اصل السوس چهاردم پسنبل دودم بیخ بختیاری ششدرم قوس در دودم  
 شط الغب رافع باشد اجزایش شش است آوزان پانزده دودم ششدرم کیتقال ص اصل السوس دودم  
 یک چهاردم طباشیر دودم بیخ بختیاری پسنبل لطیب یکدوم قوس در دودم یکدوم کسان را که شط الغب  
 است هال سرفه باشد نافع است اجزا یازده است ششدرم دودم ص سنبلیله عود زعفران زرد شکله یکدوم  
 ریویچی چهاردم طباشیر کمرنگ نلک شسته صمغ عربی بریان نه یکدوم بندر الحاض قلعو ششدرم گل ارضی یکدوم  
 بلعاب بریدانه قوس سازند قوس در دودم کج و هال خون رافع باشد اجزای پنج است آوزان دودم دودم  
 یکمقال ص گل سرخ بندر الحاض بریان نه یکدوم صمغ عربی یکدوم انشا است بریان نه یکدوم دودم نیم نعلب  
 افزوده قوس سازند یکمقال قوس در دودم که نرف لدم و هال ذوبانی را بجهت است اجزای هفت است  
 آوزان با تسویه ششدرم کیتقال ص گل ارضی طباشیر بلوط تخم حاض قشر یکدوم صمغ بریان سلطان سمنه  
 باب قوس سازند قوس در دودم کج و هال خونی نافع است اجزای پنج است آوزان می چندم ششدرم  
 ص گل سرخ تخم حاض بوداده یکدوم صمغ عربی یکدوم انشا است بوداده نه یکدوم بندر الحاض سنبلیله  
 قوس در دودم صمغ عربی یکدوم انشا است بوداده نه یکدوم بندر الحاض سنبلیله  
 ششدرم کیتقال با مثل آن شکر ص گل سرخ دودم تخم خیار و کدو و رب السوس یکدوم دودم محمود یکدوم  
 کافور ربع دم باب خرفه قوس سازند قوس در دودم دیگر در معده و دم آنرا نافع باشد قوش کسان  
 ششدرم کیتقال بالبخ نپون و بجهت دم معده آب غلبه ص گل سرخ پسنبل یکدوم ملک باه  
 افزوده یکدوم رب السوس چهاردم صمغ کدو رب کبریا یکدوم قوس در دودم که در دم معده  
 بلخی رافع باشد اجزای هفت است و زرش یازده دودم و این نسخه اولی است مگر آنیکه درین نسخه است سنبلیله  
 قوش ششدرم ششدرم ص گل سرخ ششدرم اصل السوس چهاردم پسنبل یکدوم  
 بر ششدرم قوس دیگر که معمول است جهت سخی کتب و در معده ششدرم کیتقال ص ورق گل دودم  
 سنبلیله رب السوس یکدوم مثل بر ششدرم قوس در دودم که معده و کبریا قوت دهد و تپهای بلخی را  
 کند اجزایش هفت است آوزان ششدرم ششدرم کیتقال ص زرد و منزه هفت دودم اصل السوس ششدرم

لین

سنبلیله در دم مصطک طباشیر بکند یکدم ساییده با گلاب قرص سازند هر یک دو درم و نیم قرص تخم کبک  
 یا سوسنی و حنظل و زعفران و سمنه را قوت دهد شترش دو درم بارب به صل سحکوئی و عود سندی به صطک  
 یا سوسنی قرص سازند قرص ابد الطمشت ورق بودنه تخم کرفش بکند کینقال مغز بادام تخم و شربین بکند نیم مثقال  
 اصل قرص سازند و تا دو درم با اما الاصول و تخم ساسیله بنیانا سازند قرص که نافع است کسی را که طعام را  
 کند از اجزای است هست قوتش تا یکسال شترش تا دو درم بستراب انار منعصص زرد در دم طباشیر زرد  
 بکند زرد در دم در صل و ساق حب الرمان بکند دو درم به ساق سه درم پوست بیرون بسته یکدم به صطک  
 یکدم کوفته و خیمه بگلاب قرص سازند قرص که تب و صداع و سرسام را نافع باشد و شکسته بشاند و خواب  
 آورد و بنیاز دفع کند اجزای است هست و زرش نخچاه دو درم شترش یک قرص باشد قوتش دو سال با  
 صل مغز تخم یارین نوک و و کا هو بکند دو درم رب السوس نشاسته بکند زافیون بکند سه درم بلعاب بیدقطونا  
 است قرص سازند بعضی را دو دانک تا یکدم به بند قرص که قرح و جرب شانند و سوزش یول و بول الدم  
 سود دهد اجزای است هست آوزان شانزه دو درم و نیم شترش دو درم با سنگین مغز جلی ص خشک ش سفید  
 و سیاه بکند چهار مثقال نشاسته بکند زرافه صغری بکند کینقال بکند البیج مخمبقال زرد بون چینی نیم مثقال  
 یا یکسان الحبل قرص سازند قدر شترش دو درم نوشته بودند و چون یکدم بند البیج مثل کیشرب است  
 بر غم این ضعیف بگواه نیم مثقال کنند دو درم بخورند و الانیدم شربتی باشد تا یکدم قرص که بول الدم را  
 از اول کند اجزای است هست شترش دو درم با شرب خشک ش ص مغز تخم زرد و خیارین و کوه بکند یکدم  
 و نیم کل انزی و صغری بکند زرد دم الاخوین بکند دو درم زافیون سه درم تخم کرفش دو درم قرص که سنگ فریگ  
 آورد و شانده را بشکند و بر آرد شترش دو درم با سنگ یارب صل تخم جیز کرفش استانی به سلخه داچینی  
 سنبلیله طبیبه یا سوسنی قرص کنند قرص که استقامی حار و فاسیز و جگر را که آهبال باشد سود دهد اجزای  
 شتر است قوتش تا دو سال شترش سه درم ص طباشیر بکند کراچ بکند زرد رنگ بکند کراچ تخم حاض و کاسنی  
 و کوشک و خرفه بکند یکدم سمنه و صغری ازخ زهیون سنبلیله ریوندک بکند کراچ زافیون بکند یکدم کافور  
 را یک قرص که پنهانی عاده و تب شرط الغب و دفع تشنگی را بسیار نافع است اجزای است هست و زرش نخچاه شترش



شترش لیثقال ص منخو خنزه و خیارین : و کله و بکله در دم در لب السوس بکنیز از ناشسته : بادیان بگل سرخ  
 بکده و درم : زعفران بکده دم : طباشیر هفت دم : بالعباب ببول قرص سازند قرص که نافع است بعلیای نارنگی  
 و انگ و قروح مزمنه را بعد از ترقیه و چهار ترموضات و لوحات زمان در کش بعد از چهار روز قوش تا در سب  
 شترش دو مثقال که رسد کنند و بعد از سه روز استعمال کنند آبراشش جزوه است آوزان سی و هفت مثقال  
 و بعضی حب سازند و بهمان وزن تناول نمایند حبس زرا و بخرچ دو اوزده مثقال : بکندره : ناز و بکله  
 هشت مثقال : شب یانی : مضاف : بکده چار مثقال : قلعائیس بلیثقال : باکلاب قرص سازند : و اول بکله  
 هشت مثقال آرد کنند و سه مثقال زریق ضافه میکنند : و عنبره و مشک : و افیون : بکله هم مثقال داخل کرد  
 حب سازند قرص که ارسطو ساخته چون بلیث قرص بخورند تا سه روز حبس باکل و شرب نشود ص و در  
 کثیره : سوا بلباب بند قطن و قرص سازند هر یک سه مثقال فرقت بفتح قافین شرب و در بندند تا کور کرد  
 قرص مری در مریات گفته شود تا اینده تعاقب قرص بفتح قاف گویند مخصوص است یا قریب باوست  
 درین سیر و سداب میکنند و گویند نان خورشی است از کبوتر نیمه یا دراج یا بکگ می بزند و در سر که جوش آید  
 یا ببول گرم یا سرد و یا از کرم لطیفه چون ماسی و بزغال و جوجه و پانجه با سر که ترش سیاه و میوه های تر و خشک  
 و آدویه تو شبو ترتیب میدهند سخن حدت خون و صفرا و قاطع بلغم و موافق صفرا از اجناس و مضروب دای  
 و غل اغضائی نفس است و مضر عصاب متصلش حیض الکبر است قطور بفتح قاف و خمطها مهله آبهای را گویند  
 در گوش و تجاولیف عصاب چکانند خواه خالص خواه مضاف هر چه تیاف و قرصی که درین باب است بهر  
 مایعی که در آن متعلق است چون روغن و سرکه و شیر و خران و غیره ساید شیر گرم در گوش چکانند  
 زیرا که هر چه نافع باشد و سرد و قطری شود ضرر میکند و اگر دوائی ضرر اکرم بچکانند نافع میکنند و همچنین است  
 دزورات و کمال العین چون بسیار ساید با شند نفع بلوغ کند و آدویه نافعته حجریه آن چون آنکه  
 باشد ضرر عظیم میکند و آنچه حجت حلیس است شرطیت گرم بودن دوا و این بسبب آنست که  
 صماخ گوش از عصب است و هر چیز سرد مضر عصب است و قطور در عرف البها مخصوص گوش و چشم  
 قطوری که آب در گوش رفته باشد سودده ص آب پیانه و آب ترب : و روغن گل : و بادام سبز و بعضی میکنند

چوب سفید را چون شاخ بادبان و مثبت و مانند آنرا میگزارد از گوش می نهند و بر دوش می کشند بگونه دیگرند که  
 بخار بیرون زود و بیکه از ذراع نباشد و سرد گیرد و دوش میکند تا طاقت باشد و اگر احتیاج باشد مگر میکنند  
 قطور از زوده گرانی گوش و کوی آنرا زایل میکنند ص جدیدتر سه دم تا طرون در دم و نیم خنوق سفید شده  
 بیه سداب برشند و وقت حاجت تبر که یاب ساید قطور کنند و در بعضی نسخا خنوق چهار دانگ و نیم  
 طرون رود انکست قطور از زوده دیگر در اقراض نکورند قطوری که انواع در ده که در گوش باشد و هر که آنرا  
 بزغنه نماید ص مرصاف یک مثقال مغز بادام تلخ منقش است دانند نکند رسد مثقال زعفران چهار مثقال فیون و شکر  
 همه را ز م ساید قرص کنند و در وقت احتیاج قدر بر او روغن گل حل نموده در گوش بچکانند قطوری که چرک  
 درون آنرا گوش آید بر طرف سازد مقول است که شخصی بحضرت ابی عبد الله رضی الله تعالی عنه شکایت کرد از بیض  
 زوده در گوش که بیض نبرد را قدری نه و یکوبه و با شیر زنان فروج کن و بر روی آتش گرم کن و چند قطره بریزد در گوش  
 و در قطوری که چرک غلیظ که در گوش باشد پاک سازد و نافع باشد ص زهره گو سفند بوره ارمنی و سرکه  
 سه در روغن گل در دم تخم در چکانند قطوری که خاریدن گوش را زایل کند و گرانی و کوی آنرا فائده نماید  
 ص سنبل را جو شاییده با قدری روغن بادام تلخ در گوش بچکانند میگویم قطوری که خون آمدن را از گوش  
 باز دارد ص شیاف مایسته فیون نه یک قدری در عصاره عصی الرئی و لسان الحمل در گوش بچکانند قطور پی  
 که در گوش که از گرمی باشد سودده ص روغن گل ششدم روغن بادام شیرین افضال سرکه تند در دم  
 در آتش زرم بچوشانند تا آب برود و روغن بماند قطوری که در گوش را که از حرارت باشد نفع کند و گرانی  
 گوش را زایل سازد ص روغن گل ششدم روغن بادام تلخ بچدم سرکه حمزه در دم فیون بیه قطور پی  
 که در گوش که بسبب آماس گرم باشد نافع است ص فیون در دم شیاف بیض سه دم شیاف ایست  
 در دم به با شیر خنوق قطور کنند قطوری دیگر در گوش را که از حرارت باشد یا بسبب درم سودده نافع  
 خورزان و خماران را که در گوش داشته باشند ص فیون یکدم شیاف بیض سه دم روغن گل  
 چهار دم به حل الخمر سه دم شیاف زعفران در روغن گل کنند و با سرکه آینه تقطیر کنند و اگر در گوش  
 باشد که قوطسوی بماند که فیون و روغن خلاف و سفیده بیضه و شیر زنان هر یک به تنهایی نافع است



و آب خرفه باروغن گل بچین قطوری که انواع در گوش و حلقه و آس فریم و زرد آب آن و گران و دوی را زایل  
 کند و تنگ را در روغن گل سرخ با تش نرم بچوش اندازد و روغن سرخ شود صاف نموده با قطره  
 مرهم از زندقه و قیلان آلوده در گوش نهند و خشکاش سفیدانم کوفته با آرد جویش رب بخته بکیم نموده  
 و قطور دمی که ابرو کجا جوشانیده باشد همه با وجاع گوش با در اساکن که قطوری که در گوش  
 و گران که از سردی باشد دفع کند ص زهره گاو تازه دو شقال روغن خرمی زرد دو شقال روغن بون  
 تار و روغن بماند پس دانه سیر کوفته یکدم در آن حل کند و قطره قطره بکیم در گوش بچکاند قطوری که در گوش  
 که از وی ریم بسیار آید سودا و این قول جالینوس است ص بگیند بول کودک نابالغ را در میان  
 پوست آنا گرم کنند و در گوش بچکاند قطوری که دوی و طین و گران گوش را نافع باشد ص  
 زعفران دانک نظرون بخریق سفید پیون زهره گو سفید بکد دانک و نیم با سرکه بچکاند قطوری که گوش  
 گوش را نافع باشد ص زهره گو سفید را با اصل نیک حل کنند و قطور نماید قطوری که سبزی بک چشم اطباء  
 و بیاض آنرا زایل کند ص عنب شعل را بگرفته میکشند تا صحت یابد قطوری که سنگ کرده و متان را که  
 حلیل نباشد با شکر آرد و ص روغن حنک روغن ترب بکده دم زروغن عقرب سدوم حجر البود و  
 تخم کدو و جب کاکج بک بخیر دم بقت دودم آب حنک تازه یا زرده دم پیراوشان ده دم نه جزا را کوفته و  
 آسبار با روغن جوش دهند تا آب برود و روغن بماند پس قدری حجر البود ساییده در حل کنند و بچکاند قطوری که  
 سوزش و قرصه و دریش مجرای بول و حرفه البول را بغایت نافع است ص شیا ف ایض و مغز تخم  
 و خیاره و کدو و دم الاخوین و شایخ مغول بکد قدری زرم سایید با شیر زاناکر حق کنند و در وی  
 بچکاند قطوری دیگر که سوزش و حرارت و دریش مجری بول را نافع باشد ص مغز تخم سهند و  
 بذر قطونا و شیا ف مایسان و سفیده بضم مرغ و روغن کدو تخم در حلیل بچکاند قطوری که طین  
 گران گوش را زایل سازد و طین معناه صوت لطیف است اجزایش جزو است ص زعفران و فوفون  
 چند سید تر بخریق سفید موصاف بکد سدوم نظرون یکدم با سرکه تقطیر کنند قطوری دیگر که طین  
 دوی را نافع باشد ص اهل را در سرکه بچوش اندازد سایه شود آنگاه بکیم قطره رسازند و میند که چند سید

در گوش نهند قطوری دیگر که همان فایده دهد ص ملک الانباط بکوفیه روغن خیزی رو و قویه روغن بادام تلخ  
 نیز او قیه هر باید در سطره قطور کنند قطور لطین والدوی الدوی معناه صوت المظنین و گران گوش را نافع  
 بادام تلخ زعفران دانک نظرون خریق سفید افیون زنبه که گو سفند نهد دانک و نیم در حل المحرمل کنند و نقل  
 نهد در مشک دانگی باروغن مرزنجوش متجان کرده اند قطوری دیگر که لطین و گران گوش را نافع باشد  
 ص روغن بادام روغن فستین روغن موسن چندید ستره و سرکه با هم سیامینند قطور که در حره و حره است  
 گوش را نافع باشد و چرک را پاک سازد ص غرغوت صبر زرد زبده الحجز نظرون دم الاغون نکند در صاف  
 زنگار زنجبت الحمدیه نرم سایه باروغن گل و سرکه مخموج بچکاند یا فستین زده گوش نهند قطور که در حمال  
 و سوزش بول را دفع نماید ص خیدراج از زیره کند در غرغوت ص صمغ عربی فستین دم الاغون سیاه و  
 با شیر و زعفران قطور کنند قطور دیگر که گران گوش و گرم و لطین آن را نافع باشد ص خریق سفید یک مثقال  
 چندید ستره نیم مثقال نظرون ربع مثقال باروغن و سرکه قطور سازند قطور که همان فایده دهد ص محم  
 سدوم بوره ارمنی یک گرم چندید ستره زرا و نذگرم قطره فوفیون فستین یک گرم مثقال با زهره گو سفند  
 ستره غلوها سازند وقت حاجت در روغن بادام تلخ بسیارند و بچکانند قطوری که گرم گوش را یک شد  
 و هر جوانی که در گوش باشد آزار اقل کند ص آب برگ شقالو و برگ توت یک چهارم خریق سفید بوره  
 نموده فستین زرا و نذگرم یک یک گرم در سه دو روز با بیای نذگور سیامینند در آفتاب نهند تا خشک گردد  
 آنگاه با قدری سرکه و آب برگ شقالو بسیارند و بچکانند قطور دیگر که گوش را از سوزش پاک کند و عصب  
 حساسه از خلط تقویه نماید ص خریق سفید نظرون یک پانزده مثقال زعفران سه مثقال با سرکه استیده  
 فرض سازند وقت حاجت با سرکه قطور نماید قطور که ناخن را بر طرف سازد چون مداومت نمایند هر روز  
 ص کندر با کلاب بسیارند و قطور نمایند و گویند زعفران همان فایده دهد چنانچه حال نمایند و چرک گوش انسان  
 همان خاصیت بخند قطوری که هوام و حررات که در گوش رفت باشد بکشد ص آب فستین و آب در سنه  
 و همبزرده و آب پودنه دشتی و بوره ارمنی با سویه بچکانند قطوری که اوجاع باره گوش را از ایل کند ص  
 سیرا نکلوب کنند و در زهره گو سفند بچکانند تا سیر بود پس شیر گرم در گوش بچکانند قطوری که درد



کوش چون از حرارت باشد زایل کند صغیر روغن گل سرخ: و سه حصه سرکه: با شش نرم بچوشانند تا سرکه بسوزد  
و میگردم قطور کنند و شیاغ امض با شیر در خان در روغن بنفشه یا کافور و آب گشنیز بچین و آب غلب الغلب  
بدستور و سفیده بضمه به تنهایی گذلک سودمندست قطوری که در دروچرک گوش و قرحه از آن نافت  
ص در صاف: زعفران: ناروغن: بادام شیرین بچکانند و چون مسکن درد است و جهت پاک کردن چرک  
آب برگ زیتون با سل: نافع است: و چون در صاف را در آب حل کنند و بار و روغن گل قطور سازند سود دهد و  
اندروت با آن عمل بچین: قطور که در رفع سیلان رطوبات گوش اطفال کند ص شب میانی زعفران: بهار  
سرخ: بکدوانک: عسل: و شراب: بکدچختقال: قطور کنند و یا آب پیسی یا لیندو در گوش نهند قطور که در سیلان  
خون کند که کسب صدمه و ضربه باشد ص شیر باینتر گوش را در سرکه حل نموده بچکانند و گویند که در راه  
گاو زرا با پیسه کرده کباب بچخت کرده و آب آنرا افزوده در گوش بچکانند بسیار نافع است و مختلف میکند  
قطوری که دوی و طین و گراتی ساعد را زایل سازد و در کری را بر طرف کند ص بوره ارغنی: سرکه  
شم نخطل: دانگی: چندید ستیز را و نکرده: عصاره فستقین: بکد نیم: و فرفیون: قطع تلخ بکدوانک: با نر  
گاو سرشته: در روغن بادام تلخ حل نموده قطور کنند قطور بچیت کری که دفعه واقع شده باشد ص طبع قطور  
باز بکاو استعمال کنند و زهر شک پست بار و حقن با بونه نافع است و قطور قطرین از قطران که با قسط و با  
قطر حل نموده باشند صبح و شام مداومت نمایند انواع درد گوش و مویا در باره آنرا سودمند  
قطور بچیت کشتن که بهائی که در گوش باشد یا حیوانی دیگر ص قطران را با آب فودنج یا آب برگ  
شفا لود حل کرده قطور کنند و بچیت که بهائی متولد آن شراب کهنه و عسل بکوه و درم: روغن گل سرخ  
یکدم: سفیده بیضه: مرغ و عدد هم را با هم مخلوط کرده به ششم آلوده میگردم کرده در گوش نهند و ماساژ  
همان طرف تیکه کرده پس بکد فعبیرون آورند قطور عشا بکسر عین مهمله و فتح شین و الف عبی مشکی  
ص بکیر بکیر بر روی کشت کباب کنند و بکار در شجره کرده قفل و دار قفل و قییل باشند  
و کف آنرا داشته قطور کنند بکد قطور عشا بکیر که شکور یا بر ص آب سرد: و آب گشنیز سادی بچیت  
تایمیه آید و چند نوبت بچکانند قطور غان الا که غاشر قطور عرب زلفت باشد و غان و وایا کسب بچین

بر

مرکب بندی است و استعمالش قبل از شش ماهه که نافع است جهت سقوط جنین و عقاب و قرق المشاجع هر دو  
 باره در نافع است زمان تخمیرش در بلاد سردیه یکسال و در گرم سیر شاه قوش پنج سال ترش یک درم ص :  
 چون چهار اساتیر و چهار دانگ : و فریون شش درم : آقا قیاس اساتیر و چهار دانگ : حماما اساتیر و چهار دانگ : عاقر  
 شندرم : غایتر افشترین : بلکه چهار درم : البرشم مقرض دو ستاره لقرق محرق شش درم : تخم سداب : و نامخواه : و کوفه کرک  
 بلکه چهار درم : گل سرخ : شکم صم : کاکاچ : بلکه شش درم : کرکش : مقل ازرق : جب بلبلان : نصب الذریره : سیلخه  
 از نباد : دروغ عربی : شیطیح بندی : بلکه دو ستاره : بند النج سفید : اساتیر و دو درم : بیخ کرکش سه اساتیر  
 و دو درم : تخم قزوه دو ستاره : جب خروج مقتره شش اساتیر : کبریت صم فرنج استار و دو درم : صمغ عربی  
 سینه سایله : بلکه استار و دو درم : کندر کوچک اساتیر و چهار دانگ : روغن بلبلان سه اساتیر و دو درم :  
 جنید تره اساتیر و دو درم و چهار دانگ : دوق معنی پنج اساتیر و چهار دانگ : فودماناش اساتیر : سافج بندی  
 سه اساتیر و چهار دانگ : قافله کبار پانصد دانه و انهای درست : قزقل از کچ اساتیر : قزقل انش سه اساتیر  
 از دوجان دو استار و دو درم : قزوه دو ستار و چهار درم : نم و اریدنا سفید : پخیرم : بید و ستار و یک درم  
 روفا : زهره گاو : بلکه دو درم : زراوند طویل : سه اساتیر : زنجبیل : فلفل سفید : بلکه پنج اساتیر : الموط : و گوسند  
 آن گنک است : و بوزیدان : بلکه دو از درم : سورمارد : گوسند نارنگ است دو ستار و دو درم و چهار  
 دانگ : بیمن سرخ : و سفید : بلکه دو ستار و چهار دانگ : زهره گرگ : و خرس : و زراغ : بلکه یک درم : ادویه را  
 بسیار کوفه و بیخه و صمغ را در تراب ریجانی تا بهت روزه وقوع کنند پس با ادویه بپزند چنانکه گشت  
 طاقت داشته باشد و در دیگر سنگ بیخ شش جوش با سنگ بپزند و بردارند آنکه بگیرند گفت مراده را  
 که بود رنگ باشد همچنان زنده است و پای او را بسته در دیگر مس اندازند و ترس و شبت مکنید گفت  
 آسیرین بقدر حاجت و سردی را پوسید با شش نرم بپزند تا بهر اگر دو بعد از آن بردارند و سرد کنند  
 و نور بایش را صاف کنند از سموی و استخوان و غیره دو باره شور باراد دیگر کنند و روغن بلبلان  
 در روغن نار دین : بلکه یک سکر چه بر آن بریزند و بچوشند تا نالت غلبه پس بوزن شور با محسل  
 اصل کنند و بپزند تا بقوام عمل آید و غلیظ شود و نگاه ادویه را بر آن ریخته بر هم زنند و همچون سار



و در ظرف شیشه نگاهدارند قطار خان لاصغر که همان خاصیت دهد در قوت و فرج و تشریب است  
 اول معمول در اندکس حب لبان و دعوادان و کنگش و حمامان پوست خج فلاح است نه بسلیمه نه شق بلبلان که  
 اصل السوس محلوک که تخم الخطل نیز بخل سیکنج و جاوشیزه دار چینی جنید ستره بنز ارجشان پیشش بندل  
 شیطرح هندی تخم ارج کرویانه زراوند خج : قائل میباید که حب الغار دم الاخون بکند و در دم  
 زعفران : قنصل بندر النج بکند در دم : فرغون هفت دم : حرمل و قنصل : سافج : سپیکر گدن : خرفنی هندی  
 زیره فیل : قنصل تلخ : بکند چهار دم : طلال : و قنصل ساییده : بکند دو دانگ : زرنیاد : در روخ : کافور : بکند در دم  
 سبل الطیب : پیشه دم : مشک دو دانگ : فیرون پانزده دم : ابرشیم خام : پنج هندی : پستان ذکر : کرکست  
 بجوی سوخته : قنصل : خیارشیر : بنقی از چوب و در بندن طالیسفر : پنج هندی : ناناخواه : صغره فارسی : پنج دانگ  
 حب الکبیر : بکند در دم : ادویه را کوفته و بخیجه صمغ را در شراب کهنه ریجانی خوب ساییده با سه وزن ادویه  
 کف کرفته بپوشند همی در باب سیم در مجون گفته شود قلبیه آنچه از گوشت بریان نمایند قنصله شور با امراض  
 بلغمی را نافع است و صغره ای را امراض گوشت حلوانرا قنصله کرده چو شانند و نمک در روغن ادویه چون در  
 و دار چینی : قنصل و زیره و حل کنند و اندک برنج و خج نیز بنیزند از نود و گاه قدری کدو نیز اضافه نمایند  
 قنصله و قنصله قاف و سکونیم و فتح حاکمه درخت اول و فتح قاف و کسیریم و سکون تخمائی درخت ثانی و قنصل  
 محض حاصله بچشم آورده اند آروهای است در دهان انداخته بکند دفعه خورده شود و قنصله از سفوف مقدار  
 یک کف دست است و فرق میان خوف و قنصله است که خوف را همچنان خشک در دهان می اندازند  
 و از تعجب آب مینوشند یا چیزی دیگر و قنصله را در آب میریزند آنگاه می شناسند فلاحاجه الی ذکره قنصله  
 در اصطلاح اطباء عبارت است از سوم و روغن ک گفته اند مترب است از کیره و دی فارسی و این بعید است  
 زیرا که سوم را بلغت یونانی قنصله کسیریم و کسیریم و کسیریم و کسیریم و کسیریم و کسیریم و کسیریم  
 رومی است نه از کیره و دی یا کیره و دی فارسی قنصله قنصله قنصله قنصله قنصله قنصله قنصله قنصله  
 و روغن میکند همه امراض آنرا اگر چه بعظم سرایت کرده باشد و جروح و قروح و ناصور و تراشه گاه ایوس الطویل  
 حکایت شخصی این مرض گرفتار بود مدت هفت سال و بعد در قضیش افتاده بود و از طرف زیر قضیب



بول می آمدت کمال و خصیتین نیز خروج و نصف پوزتر آن رفته بود و اقوام خودش با از عبادت کشیده  
 در دست از عبادت شسته بود و این ضعیف همین قیروطنی را مناسب دانسته که قسم ز روز طهارت کند و روز هم معلوم  
 کند که در طرف قضیب و خصیه است مگر با آنرا آن و پنج پانزده سال جمع حیوانات یونانی و قرنی و هند پ  
 و چوب چینی و باقی محالجات را عمل میسازد و هیچ فایده نکند و این قیروطنی شفا یافت و دیگری مدتها بمعالجه شغولی صحبت  
 و آتری از صحبت ظاهر نیند و او حجاج و استخوان ساقین و در دستید در معال داشت چنانچه خطه آرام و قرآ  
 نداشت و با این مرکب مبارک شفا یافت و مکرر امراض مهلکه این علت را از آن کرد و دیگر نمود نکرده بشر و ط  
 که در روغن راحت مذکور شد و طریق استعمال این نیز بهما توجه است که همین شده مگر اینکه سرد  
 مکرر و متوالی اگر بماند بهتر است و البته اول فصد کند پس سه سلیکه بدان مخصوص است و در حیوانات  
 مذکور است آنگاه چند روز استراحت فرموده بعد از آن بماند و قبل از آن خطر گلی و ضرر عظیم در ضمن آن  
 و زینهار ازین دقیقه غافل نشوند مگر آنگاه غایب باشد و استغراق قبل از آن کرده باشد و محروم نباشد  
 و غلبه خون در بدن او نباشد موم سفید در روغن گاو پنجم پیس کرده شد موم سیاه چها شقال  
 سیاه را در قدری حنا و آب لیمو یا آب دهان بحق کند چنانچه ناپدید گردد پس باقی دواها را بخشد  
 برسانند تا سیاه مطلقا نماند و آقل ساییدن شش ساعت قیروطنی حیوه دیگر که خواش  
 فیصله مذکور شد و استعمال این ضعیف نشاید است جهت ص سیاه شش شقال چها شقال پیس کرده  
 از وقت آب شسته باشد چنانچه شقال روغن گاو سه شقال موم سفید در تابستان یک شقال و در زمستان نیم شقال  
 سیاه را با حنا در محق بسیار رسانند آنگاه روغن و موم را با هم بگردانند و در محق مذکور تا چها شقال صلای کنند  
 قیروطنی که او را ماره کند و مسوده را نافع باشد ص آب که در آب کشیز سبز و آب برگ عنب الثعلب و آب لبلاب  
 روغن که در روغن بادام موم سفید و پیس کرده بزنده که جز و بچوشانند تا آنها برود و روغن بماند پس در موم  
 تا هوار شود قیروطنی که شقاق در رومی و در روی و دستها و پاها باشد دفع کص کشیز: زو فانه که یک  
 موم سفید در روغن بادام در روغن را گرم کرده کعب کشیز او زو فانه تر بر آن داخل کرده در هاون بماند  
 تا هوار شود قیروطنی که چون بیاشانند ماده روزی سه ل بطعام نشود و روغن بنفشه بادام یک گل با قلی







روز در روز که دهن میکنند پس شیر در آن می اندازند و چند روز در آفتاب گذارند شسته باز شیر تازه بر آن میزنند  
و بعد از آن تخم باراد آن می اندازند چون بچندان شود و شیر زود شست یا که بز یا سایر تره بعد از آن کافور با آن  
را خوبند و گویند نان خورشید است که از پودنه و شیر و با زبیر سازند و پودنه خمیر کواچ است و بعضی از آن را در  
خمر بر مسمول گرم کرده چهل روز در گاه می نهند و قومی از دق و آرز آن می سازند و طایفه آری برنج ترتیب میدهند  
و پندگی ناخنی نامند و نیکوتر آن بود که معتدل باشد در تیزی و حدت و طبع با زبیر دارد در میان غذا های  
مختلف خوردن شکر آورد و طعام را زود در قه سیده اندازد و خمر شیبها و خمر چهار اصله دهد اما طعام دیگر خورد  
و هم در زود دهنی آن نکلند که سده آورد و این نوع بهتر است کافور بوزج که بفارسی بوزنه گویند چنانچه مذکور شد  
یک طبل و نمک یک طبل در دم بگویند نرم و در شیر میزند و چهل شیره در آن کنند و در آفتاب گذارند تا خم شود  
و هر چه خوانند در آن بریزند از آن ترش و زعفران بعد از صاف کردن آن کافور بوزج دیگر فرج است که هست و  
است در روم بلغم غلیظ را بقوت بر آورد و صلاط لرحبه را دفع کند و کرم و لعاف انرا از کرم و صلاط فاسته  
داده جهان میشود که هیچ دوئی دیگر با آن برابری نمیکند و در فضالت است و آشتهها آورد و به بعضی در  
عمره با زبیر دارد و کسی که مداومت کند در بدش از گوشت چیزی نماند و این خوب است اما معتبر است که سرفه  
و صلح آن العبه است ص آرد جو پودنه برابر با ب سرشته نان خوب بخته باز شسته که نکلس بر آب کچر و آن  
و در بیان رایج خروند و گاه اضافه میکنند برای مبرودین که فرس خود اچینی نمانند آن و آن نان شکسته  
در ظرف کنند تا مدت بست روز در آبی که آفتاب در اسد باشد بنهند و هر روز بر هم میزنند و بعد از بست روز  
باب بار که رقیق ساخته و صاف کرده با زچند روز در آفتاب بنهند تا ترش گردد و با ز صاف کنند  
در این صورت از تباهی و ضایع شدن باز ماند و باقی انواع دیگر آن در باب تهره در اب کاسه مذکور شد که خوب  
نوع کافور و ضم موصود و کون و او چیری است می بزند آب غریب را که ب و میگذارد حضورا بر بخار آن و در فصل تهره  
مذکور را دید که سیه بفتح کاف و کسر موصود و سکون محتانی و بفتح سین مهله سکون یا آنچه بر او میزند که ادویه را در آن  
بخته سر و بدن را به بخار بوی آن دارند که یک پاکرم است و از آن غلیظه ششائیه سبائیه و سایر غلیظه آن تکب باشد  
مصاب که در ریاضت را و در آنها خون و قوت بپذیرد و مداومت آن مبرود و در طوب را سفر باشد و صاحب



خلاء غلیظ را منجم است و اگر نازش بپاورد و او جامع معقل و او را دم و ریح و قوی الخضر عظیم کند و سنگ کرد  
 و مانند احداث کف و مصلح آن با زیر حازه است چون در چینی و فلفل و نولجان و زیزه بر بالای آن  
 پاشند و بخوردند تا زود جضم شود و حکما منافع و مضار این و تهریب و کله را یکی دانسته اند خص چنان است  
 که سیردان و چرب روده و شکم که گویند را پاک کرده پس بجا بون عراقی بار و پاک سفید مکر بشویند و گوشت  
 متفروغ اعظم را ریزه ریزه کرده و در تبه را چنان قهقهه کند که مثل آب شود و پیاز دوسم بوزن تبریز او در  
 پنجاه مثقال از سبب و دو دانه و قوئل و کشیزه و بونج بقدر صباح و قدری زعفران هم بعضی داخل میکنند  
 یکسپا بنوع دیگر و این در عوام مسمی است چرب روده چنانچه مولوی جامی گوید قدس سر و شهنش  
 عربی را که بود مکن بر چوب ریفت راه گذر : دیدیش و کاج و طبخ : چرب روده غیر در گمان  
 بتجرب که یگسم ماذا : خد فلو می و عطشی هذا : فلس از آن رسد و یجاها : چرب روده از آن رسد  
 عرباندر بغل نهانگشت : گرد بازار و شکر و میگشت : ناگهان در پیشتر غلو : چرب روده از بغل خداد  
 چون زناش نیست مکن به که سرش کند مردم شهر : بغل از وی می گوید رنگ : خوزه بر کف قندینه رنگ  
 کلبا ایش بملون بیلده رطوبت و جده شیل بداند : و این در زستان بیشتر خوره شود و در اکثر بلاد معروف است  
 ص گوشت دوسم پیه دینه مین بهیم مزوج ساخته چندان بچوشانند که نرم شود هر چند آب کمتر بتیرا که بر کنند  
 و سرش را دوخته در دیگر اندازند بعد از آن که مبراشد و صاف کنند و آب سرد بشویند و در تبه رنگ کرده  
 بهتر است و مصالح موافق انداخته از اول تا صبح آتش میکنند و اگر از جوش بقصد به شود باید که نرم  
 و سرخ رنگ باشد و علی الصبح یک نان تنگ در طبعی بنهاده که پیا بر دارند و بر آن نهند که آب شامی  
 این غذای است شستوی غلیظ شیر غذا و جضم و بدن را قوت دهد و اگر بعد از هر کسب بچورد رنگ را نیکو گرداند  
 و اگر کسی این کباب بخورد آب گرم بپاشند و چیز دیگر آن مزوج نکند مصلحش سلجین و نوابل حازه است پس  
 گوشت کوفته و پیاز بسیار ریزه کرده و در دستمالی کرده آب آنرا قدری فشرده و بچرخد و کرده پس بر  
 بروغن زرد یا کجدر تابه بپزند و بعضی بر روی هر قوی از آن یک زرده بپسند و بپزند و لول که کباب در  
 در منافع و مضار فریبند یکدیگر کباب شامی از اول بهتر و لذت تر ص گوشت مین بر خون نمین در چینی و قوئل

پس بگویم مثقال به صیغ عدد و بحسب ترش مثقال بسیار است و بحسب قند کثیر ترش مثقال و فلفل ترش مثقال و گوشت را  
 بر بر چکرده بحسب تر و پیاز کوشنیر بوداده در آب نجی کنند و چون گوشت بگذارد و اندک بماند شور بار از پیاز بگذرانند  
 گوشت را بر سنگ بمانند در وقت ساییدن از آن شور بماند پس اندک نگاه مصالح و سفیده روضه استخچه  
 بدست است کنند و قرصها سازند در روغن بریان کنند گیاه مایه شایسته مایه کهن  
 روغن بن آن در اجین و قوئل و بکدر غم مثقال و فلفل کثیر مثقال و کثیر ترش مثقال بسیار روزن روغن و بحسب میل تر  
 است مثقال بدست و بر بند گیاه معمول گوشت زراست و سیر و بنده تازه چهل مثقال و گوشت را فیکه کنند  
 بسیار نرم و در نه را با پیاز پس با هم بچوشانند با قدر آب چون آتش خشک شود بر دارند و باز در دادن سنگین  
 بگویند و باج ششتر بنضیه مخلوط نموده بااد وینه قرصها سازند و در جیب مثقال روغن بنیند لکال بقیع  
 و سکنون کاف با حامه مله و الف و لام و دای چشمه و فیکه خشک باشد و کل بضم کاف و سکون حاء  
 بماند سرد را گویند و کل سیاه چشم را و اصح آن بقر اطه است که بموجب وحی الهی ساخته و مابین چشم است  
 گویند که اطوس حکیم است قانون معرفت او چشم چه چهره است چون بر و آید و یا قوت و لعل و در زنده  
 و فرج نباید نماند و زمانی و آتشی و صمدی زبالی و میثا پوری شیرین باشد و غیر این برای چشم  
 کار ناید و حرمت دیگر چون لاجورد و شاد رخ را بشویند چنانچه در مقدمه ایراد یافته و شکستی و غیر شهب  
 بناید باید غیر معلوم و انواع دیگر نباشد و ما میران چنین باید و ساج و سندی و ما میثا و ریسانی و سر و صغها  
 و توبه کرمانی و بعضی گویند صحنی بهتر از کرمانی است و حقیق بماند و کافور و صیغ که تا تصدیه نمایند عدم آن  
 و شاد رخ بناید شرح باشد و شفاف و آنکه رنگ داده باشد و نه تندی سفید و آن ضعیف است و هر چه  
 اندک یا خرد و پیر رنگ که باشد نیکوست و آنچه معنی است بهتر است از علی چون نوساد و مراد رنگ که کمانی  
 بسیار گرمی و بهتر است و آن در مابین سیستان و بلوچستان میباشد و مراد رنگ در مجموعی که آنرا  
 بنام سنگ نامند و از این بنام تا پنج یک مرحله کمتر است بطرف شمال که بر ضعیف تجربه نموده و تجربه خوب و خشک  
 در دو و چهار است کمتر از سی تا شش به طبع محض باشد اما محاطت مراد از چنانست که شش را بسته در یک کنند  
 و چنانند تا مقدار کسی سه فرسخ راه برود آنکه آرد در سایه خشک نموده در جانی نگذارد و طریق ترکیب چنانست



جواهر بر جلد او با دهن آهن بسایند و آنرا لای نانگی بیرون کنند و در صبح ساق بسایند تا چون غب ار شود آنکه ایک  
یک را در زن نموده با هم بسایند و با نصلایه کنند و او چه چشم چند نرم تر باشد بیشتر نفع کند و هر چند نافع باشد  
چون اندک درشت باشد تضر کند و باقی موجبات آن در فصل موحده مرقوم گردید و اوقات فیه در وقت خوف  
و در حالت گرسنگی و تشنگی و قی و سہل و سہلار و در بنگامی که شب بیدار بوده و در روز خوابید تا صبح کرد و در آن  
طمش یا فاس باشد ممنوع است و جمالی ضرر میرود و همچنین در هوای بارورند و بادهای آوان و زلزله و خون  
و کوف و آنچه از فیهایی که در باب موحده مکرر یافته معمول دارند و قوا تحصیل آفت که بعد از آنکه دو خوب بکند  
بهم رسانند بدستور مذکور سایید باشد قیدی که بسیار با یک نباشد خصوصاً سرش که دار و بدان بر نشسته  
میشود اندک بزرگتر باید و با نایه تر تار و بیشتر بردارد و آنکه چشم را آهسته بکشاید بدست راست و با انگشت  
و ابهام و میل باید دست چپ گیرند و میل با گوشه و چشمی چشم برند و میل را با انگشت وسطی و ابهام بتابند تا چشم  
بگردد و هموار دارد و چشم سرد چنانچه چشم نشود و چشم بدست چپ بکشاید و با انگشت تخم و ابهام و میل را  
بدست راست از گوشه چشم گذارند و بتابند و چون میل را از چشم بردارند یکبار انگشت از یک برندانند که بر  
فراخ نشود و با دست گریه از نو و یک با سنگ باز آید و آنرا که خوب طبیب که یک چشم را باز گرداند و آنرا با آب  
و سبابه گیرند همواری و کف میل بر پشت چشم گذارند و برفق فرورند تا زگردد و چون خارج شوند یکبار دست  
از چشم ندرند و چشمی که با در با شد بهیچ حال میل میان نتوان رسانند و آنرا که در وی تینزند که نشد میل از نو  
زود از پس پس یکدیگر کشند تا چشم از میل اول آسوده نشود و سوزش دار و ساکن نگردد و میل دویم کشند  
و آنرا که سد با فرمان و در باشد قطعا در وی تند کشند و بخورد و آنرا چیزی دیگر نتوان کشید و در میان کهن و مزین  
در دخت نباشد چون حرب و سہل و ظفر و مانند آن غیر دار و وی تند و نیز علاج نباشد و آنرا که سفید یا آمار  
و گیر باشد موصوع آن تار را بردار و بخارند چنانچه جوالی آن هیچ رنج نرسد و این دقیقه را از دست ندهند و باید  
دانست که آنچه ضعف فم معده و معده است مضر چشم است در دم مانده و برف و بعضی خصوصاً و میرد و در  
مقوی معده است مقوی چشم است مانند لبوس محال و اوله و غیره و اگر آمل را با قند هر روز سفوف کنند مقدار آن  
ضعف معده و با هر قدر که چشم را زایل کند و تدبیر حفظ صحت در باب موحده بیان شد تا اینجا

هرج که وقت الحال زمان او را کش روز ترکیب تو ش تا یک سال مگر کلی که اجزاء معدیه دست باشد چون  
 کل الجواهر و عزیز و روست تا هر کلی که تو تیا و آند و آفتابیا و مانند آن دارد سبهای بسیار میانه محاط  
 بهترین محافظ آن چنان است که در شیشه کند که مخلو باشد از آن یا مناصف بیشتر و سرش را با لاک  
 موم محکم نمایند که سلفا با در آن راه نباشد و هوادر آن اثر نکند در صورت سبهای بسیار اثر نشد  
 مانع کند و اندام با الصواب کل غیر بفتح مزه و سکون نین محمد و فتح موحده و سکون را در هر لونی کردن یک و این ترکیب  
 بسیار نوس است فصل پنجم در آن فصل در تقاش گذشت کل با سلیمان بفتح نین و الف  
 فتح نین میزد و کلام و سکون تحتانی و خم فاف و کون او نام این ترکیب است گویند نام شخصی است که این را ترکیب کرده است  
 و کل و کلون الرمانی و کل الملوک و کل جالب النور و منافع و مضار و موقت بعضی از آن در باب موحده دانسته شد  
 کلان سلیمون نافع است برب و کل خوشباده و نمانند و ریگ کند و خمین و دوسه را جزاده جزوست من نفع  
 کل عینی پوست بپزند زده و سیاه بکند چدرم و صبر بکند که کف دریا بشد و شکوف چدرم و سلیمه و فلفل بکند چدرم  
 و نمانند بکند که با سلیمون صغیر نافع است و منافع که در باب موحده گذشت است تجزایش است و نرس  
 است و نرس در دم قلیمای طلاده در دم پس و نرس است پانزده در دم و مغیاب قلعی و نمانند که بکند و در دم نوشانه  
 حرد و نفع بسیار است بکند که با سلیمون سبب الحال نافع است تاریک چشم را و آتیدی و زال المار عده دارد  
 سه صحن بگردوی سوخته شدیم بر سر صحنها قلیمای طلاده بکند که با سلیمون عصار کلان الطلیمون حکیم بفتح موحده  
 و سکون طلا مبلد و کرام و سکون تحتانی و خم سیم و سکون و او در خم سیم و سکون لام و فتح صا مبلد و کسر کاف  
 و سکون تحتانی نانی مقدم بریم در علم نجوم و هندسه بی نظیر بوده و گمانا بسیار درین علم تصنیف کرده و مولد و منشا  
 و فی اسکندریه مصر بوده در زمان دولت از مایوس صد است و گویند او پادشاهی است و آن بطلمیوس است  
 که بعد از اسکندریه پادشاه یونان شد و این بطلمیوس فلوریت نافع است ضعف چشم را و بصیر را تیر کند و بیاض را نازل  
 سازد از آرایش شش است و نرس است و سه مثال ص توتیای هندی ده مثال قلیمای طلاده ساج بر سر صحنها  
 در نفع بکند سه مثال سرطان صینی که مثال نیک و در کمال در سخی باب بادبان و کلاب بسیارند در تابستان  
 نصف دانگ کافور ضافه کنند و در ش تا یک شگ کل قهر لکی بسیار از ازل سازد اجزاء جزوست او را اجزاء



ص شیشه سبز سوخته شده دو درم نوره اتریش زنبق که یک درم کل مغز میس می است باین نام مسدود  
 نافع است تاریکی و دماغه و جرب چشم را اجزا است است و در بعض نسخ جزوست و در شش استقال یک که یک درم است  
 ص شافق سوخته دو درم دم الاغون یک که یک درم است و در بعض نسخ یک درم است و در بعض نسخ یک درم است  
 مشک یک که یک درم است کافور یک درم است و در اکثر نسخ یک درم است و آورده اند کل بیاض که در قرح آن مخلط نمیکند  
 و جرب است ص زنبق سبز یک درم است و کافور یک درم است و در اکثر نسخ یک درم است و آورده اند کل بیاض که در قرح آن مخلط نمیکند  
 باشند و تا ربع رسیده و مکرر در اقیاب ساییده و تا آب تمام خشک شود آنگاه از یافته بیرون کرده است  
 کل بیاض دیگر که بیاض و ظلمت را نافع است عدد دار و پاشش است ص شیشه جلی و خرف سنی و سرب متعین  
 زنبق سبز تو تیبای کرمانی یک درم دو درم زعفران درم زجاج اخضر سوخته کوفته و تجیه و قدری بوره و زنبق اجزا مساوی  
 بیاض را از ابل کند و در ابی است بندی که کرانی گویند و آن خسته میوه است که در بعضی از بلاد هندوستان بسیار  
 همچنان در دست ساییده با گلاب قطر کنند بقدر لطافت بیاض غلیظ و رقیق را از ابل گردانند و هرگاه چشم تاب نیاید  
 روز در میان قطر کنند و اگر ممکن شود هر روز دو بار و هر بار آورده قطر و تا پنج قطره بچکانند و این از اکثر کتب  
 کبار بهتر است و اگر بار و ای دیگر بیاورند که مناسب دانند هم سودمند است و اگر باخته ساییده و در قرح  
 و آستانه آنرا بسایند و بچکانند و این ضعیف کر همچنان نموده و توشیافت و زنبق و خسته خرد و سفیداج از زیر  
 و متر شسته و قفقه و عیون الدیک سفید سادی بیاض و سحاب را قطع کنند مقدار بر مکی که ترشح گوزن باشد  
 چون قطر کنند نافع باشد و عیون الدیک سفید کرانی و تم ذیل را چون بسایند و با غسل بسایند و بچکانند  
 بسرعت بر طرف سازد و گویندندان آفتاب همان خاصیت دهد و دندان شتر را همان فایده کنند و گویند  
 چون ششم طرف را گرفته و در آن ساییده و چشم کشند بیاض را از ابل کند و حیات شکم را چون خشک  
 کنند و احتمال نمایند نافع باشد در سطوح گوید که خون خروس سفید بیاض را از ابل کند کل بیاض دیگر که بیاض  
 زرایل کند عدد دار و پاشش است ص سداب صغری شش درم سرب سبز صغریان تو تیبای یک درم است و سرب  
 بر هر هفت نافع است کند و عند النوم احتمال نماید کل بیاض بنوع دیگر که بیاض و آنکه در قرح را از چشم دور سازد  
 و شعیره را نافع باشد از آریا زده است ص زنبق سبز قلیسای نقره سفیداب از زیره مس سوخته یک چهارم است

۱۰







توتیای کرمانی مغسول نه ده مشقال نه بر لصب نه گری نه خاش نه لولو کبزه کبزه و مشقال نه بایل طلب کشند کحل الجواهر دیگر نور باره  
 بدید و چشم بر صاف و روشن گرداند و بیاض و سیل را از ایل کند اجزا در او زده است ص ص لعل آبدانه فیروزه  
 دهنه و رنگ فسی نه بکده نیم مشقال نه شبیاف مایشتا نه کیمتقال نه زعفران چهار دانگ نه لولو کبزه مایه ابران حتی نه حوض کبک  
 و نقل نه سازج هندی نه سنبل نه سر صغفانی نه بکده کیمتقال کحل الجواهر دیگر که معوی بصر باشد و جلوی تمام دهد و صحت چشم را  
 نگهدارد و اجزا بر ده است ص ص سر صغفانی نه ششدرم نه توتیای هندی دروم نه مایشتا نه مرجان نه دهنه و رنگ هندی  
 مایه ابران ص ص نه فلفل سفید و دار فلفل نه طیبیای نعرو نه و رو ص ص نه بکده چهار دروم نه سر طران بگری نه لولو نه ناسفته نه سازج  
 هندی نه بکده ششدرم نه یا قوت سرخ نه لاجورد شسته نه زعفران نه توپال مس نه بکده دروم کحل الجواهر دیگر که چشم را  
 و صحت از آنکها در اجزای آن ده جزو است ص ص سر صغفانی نه غندرم نه قریشیا نه خندرم نه طیبیای طلان نه لولو کبزه نه بکده دروم  
 نه زعفران نه مرجان نه بکده یکدم نه سازج یکدم نه قریشیا نه کافور نه بکده قهوه نه مشک طوسی نه صلا نه کنگنه کحل الجواهر  
 نسخه دیگر که همان خاصیت دهد اجزا هفت است ص ص سر صغفانی نه توتیای چهار دروم نه بکده قریشیا نه بکده دروم  
 مر و اید نه ناسفته نه غندرم نه سازج هندی یکدم نه مشک کلبه ص ص کحل الجواهر دیگر که معوی بصر باشد اجزا هفت است  
 ص ص نه غندرم نه قریشیا نه خندرم نه طیبیای طلان مغسول نه بسد نه لولو نه ناسفته نه بکده دروم نه زعفران نه غندرم نه بسد نه  
 دو دروم نه کحل الجواهر که تعویت با صره نماید و طبقات عین را قوت دهد و آفتان را قوی کند و دست و جرب و سیل  
 رفیق و چشم را روشن و عشاوه را نافع باشد و حافظه صحت چشم است اجزا است و چهار است ص ص سر صغفانی دروم  
 توتیای هندی که نزد ایشان سنگ بصری شهرت دارد و از طرف چین نیاید بسیار که در قوق سبز رنگ بیاند  
 و قوی تر و بهتر از توتیای کرمانی است نه و قریشیای طلان نه مرجان نه لاجورد شسته نه سازج هندی فیروزه نه دروم  
 نعرو نه مایه ابران نه فلفل سفید نه طیبیای طلان نه توپال مس نه سازج شسته نه بکده چهار دروم نه سر طران بگری نه ششدرم  
 یا قوت نه بسد نه لعل نه زهره نه زبرجد نه ورق طلان مر و اید نه دار فلفل نه عقیق نیاید نه بکده دروم نه زعفران نه دروم نه دروم  
 نسخه دهنه و رنگ چهار دروم است و در بعضی سر صغفانی که اجزا است کحل الجواهر که بصارت را قوت نه نوبت کمال است  
 باشد و اکثر اراض چشم را فایده دهد و چشم را محافظت نماید اجزا شش جزو است ص ص سر صغفانی نه بکده دروم نه غندرم  
 توتیای حبشی نه ده مشقال نه نیم مر و اید بکده کیمتقال نه مایه ابران ص ص نه کیمتقال نه نیم دروم نه لولو نه بکده کیمتقال نه مرجان

کیمتقال



در مثل قریح تعریض طلا و اوهارا تا شست روز با احتیاط تمام تا چسب آرد و زب آب بیلید و چهار روز با گلاب بر سنگ  
 همان با چغاق صلاویه نمایند و روز پنجم اوراق طلا را داخل کنند و صبح سازند تا آن روز تمام شود و صلا در دست  
 سه روز و سنگ استعمال نمایند و کمال بر سه روز که بر سیاه معوی بیانی است تجویز که هر چه در روزی است در شب  
 ای بنام دوزخ که تا با غسل تجدید بصر نماید کل حفظ العین نافع است چشم را قوی گرداند آنرا دو معده را باز دارد  
 آنرا از حد دست ص سر سدر بر در آب مطربت و یکروز است درم: قشیشا شستند: توتیای هندی: نیارگرا  
 آفریای نضه: یکروزه درم: کافور: دانگ: مساج: هندی: زعفران: یک یک درم: نهجان: لؤلؤ: یک درم: دانگ  
 با بند کل احوالی که حوی را زایل کند و گویند تخلف میکند ص بکیرند: سندروس صاف پاکیزه و بسیار چون غما  
 در وقت گل یا ستان بسیار میزند و دوده آنرا بر پوشش گرفته و با سنگ خام و غیر خام ساییده آنگاه نماند  
 و غیره زعفران با سره ساییده و رطوبت شش گرم کرده با سره نافع است محل و معده اجزای است ص  
 سره صفت شش درم: شیخ سوخته دو درم: کف دریا یک درم: توتیای کرمانی: بدرباب: بادیان: ده درم: پوست بیلید  
 ای دو درم: بسیار چون خیار کل مادی بسبب نسبت لوش بر او تصرافوت دهد و نور با ص دراز بازده کند و سبل و  
 آب دو معده را نافع باشد اجزایش جزو است ص کل صفتها: توتیای کرمانی: توپال: مس: شیخ سوخته: یک درم: درم  
 در آن چیزی نماند و ایندنا سفید: یکروزه درم: دود بعضی نسخ مر و اریه فودت و امیران سه درم است کل برمانه معوی  
 بر ما شد و شغ رطوبات کند و جرب و کل رانافع باشد اجزای است ص اشد صفتها: توتیای هندی: توپال: مس  
 با سوخته یک چهار درم: نامیران یک درم: اجزای راکو فقه و خجته بابا نامیران که دانه و ششم کوفته و فشرده باشند  
 گام صاف نموده در سنگ سماق صلاویه کنند تا خشک شود با صلاویه کند و بر چه آب نامیران: بیشتر بخوردش  
 و زنده تر باشد کل بر دو شش نافع است غشاده و معده را اجزایش صفت است او را اینسا که نامیشا: طفلن:  
 و طفلن: زعفران: مساج: سبیل: افیون: یک یک مثقال کل بر دو شش دیگر اجزای جزو است آوزان سفید درم  
 کل مس سوخته: شایخ: یک یک درم: طفلن: و اطفال: زعفران: شحم الحظل یک درم: زنجار: صمغ: بوره: یک یک درم: درم  
 بسیار طلا و درم بسیار چون غبار و از حریر خجته و کمر ساییده کمال نماید کل بر دو شش دیگر تاریکی و خاریدن  
 آب بکین رانافع باشد اجزایش صفت است و زرش شش درم و نیم و در دانگ ص زعفران: سبیل: یکروزه



فلفل سفید دانگ و نیم دار فلفل یکدم نوش در تخم بزم نامور دم کافور نیمه دانگ کل زرقق که خوب است  
 قطعاً مرق منسول نیم مثقال نامزوی سبز مثل آن با آب جویز تر یا بنفشک بسحق کنند و عصاره انگور سفید  
 و پوست جوز سبز بنفشک کرده و پوست نارنگی که در میان انار است سود مند است و شیر الیغ میسازد با گلاب  
 همچنین و چون روضه را در صفت جبهه باشد مختلف نمیکند زعفران بهمان خاصیت دهد و میل را بختل چون فلفل  
 و در چشم طفلی که در جلد باشد بکشند صیاج بکار اندازد و قدق سوخته با پوست و بزیت سرشته بر آفرین  
 صیان سود مند است و منزون را چون بخار ساییده احتمال نمایند قی کل زعفران نارنگی و خاریدیه  
 زعفران چشم را زایل کند اجزایش هفت است ص زعفران بسنبل یکدم و دار فلفل یکدم و فلفل سفید یک دانگ و  
 نوشادر نیمدم نامور دم کافور نیمه دانگ کل سازد کل زعفران دیگر که بهما خاصیت دهد اجزایش شش جز است  
 ص زعفران بسنبل یکدم و دار فلفل یکدم و فلفل دانگ نوشادر دو دانگ کافور قرطبی کل سافج هندی  
 قوی سازد وینی را اجزایش هفت است ص کل صفتها یکدم و نیم قهیمیا نقره دو دم و قرشیا یکدم و مروارید  
 نیمدم زعفران نیمه دانگ بنفشک دو حبه سافج هندی یکدم کل سادج هر سه دیگر حفظ صحت چشم کند چشم را قوی  
 گرداند وینی را تیر گرداند اجزایش جز است ص سر صفتها می ششدم و قرشیا چهار دم و قهیمیا سه  
 دو دم بسد ده دم لولونه زعفران یکدم نیمدم و توتیای اصری پرورده باب زنگوش چهار دم است و نیمه  
 یکدم بنفشک قرطبی کل عمل در استعمال این ضعیف است و بکرات و مرآت متحان کرده مختلف نمیکند و میل  
 مایوس الحلاج را که گمان احدی از اطباء آن ممکن نباشد و متحان بخجالی خطور نکرده باشد شفا میسر  
 باذن الله تعالی اما چشم را بسیار بر هم میزند و در مدبله درخت میاورد چنانچه پوشیده شود روی دیده و بقیه عمل  
 اما سس میگیرد و تا سه روز آب و رطوبات بسیار از چشم میاورد و در روز سوم کمتر میشود اگر طاق رسته باشد  
 آنچه در قوی نذر و کندی تکمیل ازین بکشد و اگر تا چهارم و پنج و یا بیشتر بکشد همچنان بر هم خورد باشد  
 و در ورشایسته میدانند یا آسون را ساییده نذر و کندی تکمیل ازین بکشد و اضافی چهار بار کمال شده  
 اگر هر چند فرس باشد و سالهای بسیار گذشته باشد و باید مفرول باشد و مرض دیگر بآن نباشد که مطلقاً  
 ضررگلی است و باید اول فصد کنند از هر دو دست و سهیل خورد و خوب تنقیه معده و و باغ کنند نگاه این در

نوشادر



در آنجا بسیارند پس گویند چون الذیک را که بعضی خون خروگیند و شهور است بچنگ خروس و ابله است حمیه  
 مانند دوی و کبوتری گویند و در آوزان حمیه ایشان همین است نه آن جنبه که نزد اطباء کجوسان است پس مگر گفتند  
 بسیارند تا چون بخار شود میل در کشند با قدری محسوس فرو کرده هر چه آس بر می کشند قلع می کشند و زودتر  
 بود در این علاج است که تا حال از احدی دیده نشده و این ضعیف با طهارت بسیار نموده و تحیض بلاد و اهل آن  
 مذکور است و گفته اند که براده س قبری را چون در بول انسان افکنند تا بخار شود و شبانه روز استعمال نمایند  
 تسهل را زایل کند و قشر همین گلکس یا که در روز در سر که خویسایند باشد و خشک کرده همان فایده دهد بقول  
 شیخ نیش کل طباشیر که چشم را خشک سازد و گرمی او را فرو نشاند و خشک کرد و اندک آنرا عدد دارو با هفتصد حص  
 برود و برسد به یک کدم : نشاسته چهار دهم سفید گاه از زرد و دانگ : تو تیبای پرورده آب باران به طباشیر  
 یک کدم : کافور دانی دیگر چون روها ساینده شود کافور و طباشیر را جدا ساینده با آنها مخلوط نموده بسیارند تا خوب  
 فرج کرد و کل طرفه که چون بر ناخن باشد و در مغز عطن ساینده بر پشت بندند تر شیب و باز کنند و چند شب  
 متوالی عمل آورند تا خنده را بر طرف کند از این چهار است و زرش در آورده در بغیر از ناخن فیصل تو تیبای گوانی در دم  
 سستی و در دم بسیار یکدم مناخر فیصل برابر سیاب بسیارند چون بخار و تو تیبای س یکدم رنگارنگ یکدیگر چون الکحل نمایند تا  
 ضعیف را زایل کند و در این خشک را چون بخار بسیارند و در چشم کشند و بعد از سرد و زنگار نمایند چند مرتبه بسیارند  
 در آن خشک را با زیت بنزد تا غلیظ گردد و در پشت چشم مالند طلع آن کند و گفته اند که چو گوش انسان از رطوبت کند  
 با نمک است گویند که بر سر را چون ملامت کنند و بان الکحل نمایند تا خنده را قطع نماید و بر آره یک اگر بر سر بند بسیارند  
 در دفع کنند و کند رسوده را با گلاب آرزوده اند یا آب گرم و عمل و بر سر هر جوانی سودمند است و کتیدن خرا افکار  
 عمل از رطوبت کند و نمک اندرانی و طبرزد چون مصلی از آن ساخته هر روز بر پیشانی ضعیف بخان نموده و گفته اند  
 با قوت بود با نهایت چون هفت مرتبه هر روز چشم بگرداند بعد از چند مدت باطل گردد و زایل شود بان حکیم العظیم  
 کل غر گویند و نافع و نفس حکیم است که برای یکی از ملوک مصر است اخته بود و چون در مصر بادشاه را عزت گویند  
 از این جهت قتل عزیزش تهرار یافته تابع است تا یکی چشم را و قوت میدهد چشم را و شفق میکند رطوبات آنرا  
 آنرا آن عزیز از نوشت در آورده جزو است و زرش در دم حص قلبیای طلعان تو تیبای سندی : سرطان بحری







مخلوط نموده کمال نماید در بست چهار روز آب سیاه را زایل سازد و در باغ خروس سفید در شیر حل نموده ز قول بر ابط  
 کند کل النیرین که چشم را در کبیل روشن کند و اکثر امراض از چون حرقت و حرمت و جرب و جرحه و طمیت  
 و سلاق را زایل کند و کبیل آن بهتر از صندل کل الجواهر باشد صطلاب: نفوسه: سیمان: قلعی: خاک چینی: یکم جزوه: اینون  
 نیم جزوه: همه خالص و خوب از خلاص در آمده طلار با آقره ذوب کنند آنگاه قلعی را بپزند از پندس خار را آب نموده پس با  
 محلول کنند با قلعی و با آن سنبه را هم آب کرده یکجا کنند و بسایند با اینون نادره و زرد طمیت و سیرگی اگر عوض فیون  
 مشک خاکش تقوی تر و بهتر باشد کل فرودی از جالینوس است نافع است قروح و طمیت و حکم و خشار و حافظ  
 صحت چشم است اجزانه جزوست و زرش است و چهار دم و یک قیر اوص سفید اج حصاص به شد دم: اعلیای فقر  
 چهار دم: صمغ عربی: شادنج: یکم چهار دم: فیون: سیاه: نخاس سوخته: زعفران: یکم یکدم: کافور یک قیر اواز  
 شبان کند و در وقت حاجت در شب و قروح قطور در باقی کمال نماید کل منبندی از ابن جامع نافع است بسیار  
 و خنده و درسه و حکم را اجزانه جزوست و زرش است و در دم ص شادنج مغسول در دم: بنلیه صفره زنجبیل یکم  
 نیم دم: نخل: دو دم: دو شادرمی بسایند کل منبندی نافع و دیگر که نافع است انواع ضعف بصیر و بینائی را بکند اجزا  
 چهار است و زان در دم و نیم و سنج است و هر چه به سطح ایشان یکم بیون الدبک است ص توتیای کرمانی شش دم  
 سیاه صغی در دم: سرب پلک در فتنه تحقیر کرده در دم و نیم: نولوا ابلر سجه سرب و کباب را در هم بکند آنگاه همه را  
 با هم بسایند و این چنان باید که سرب را بکند از نذر و سببها: زیزند آنگاه بسایند کل منبند دیگر که مستعمل این ضعیف است  
 و بسیار نافع است و همیشه تجمان شده و باین اثر تر شده شده و بیاض طمیت و ضعف بصیر را زایل سازد اجزانه  
 جزوست و زرش است شحال و شش نخود ص صغی مغسوری در مطلق فرودی سوهان کرده: زعفران: صند: فلفل و در فلفل  
 و شادنج یکم شحال شش نخود ص سوهان کرده را بپینی اول بسایند تا چون غبار شود و باقی ادویه را اسکیدگر ساینه  
 در آخر خشک ساینه و مخلوط نموده باشم چو تاسه در مخرج بلیغ نمایند آنگاه بسایند تا خشک شود و در شیشه  
 نگهدارند کل که چشم را قوت دهد و پلک چشم و صندقه را صاف کند ماده سبل و ناخنه را از چشم باز دارد و بصیر را تیر کند  
 و نور دیده را بفرزاید اجزانه جزوست ص پوست سلید کابلی: زرد: نامیر: لجنی: عروق الصفر: یکدم: یکم جزوه  
 نولوا یکم: کف در بیان زعفران: سبل منبندی: شادنج مغسول: بادام سلطان بجزی سوخته: توتیای سکه: شیان ما شیان



کافور سفید با زیره قلمیای ملایه و ورق گل سرخ: حفص می: پوست پیمان زنده اجزاسادی بروی سنگ ممال  
 باب بادبان مکرر بسایند و خشک کنند و باز بسایند و هر چه بیشتر تریاب بادیان ساینده شود دفع بیشتر بخندگی است  
 دیگر که نافع است خیالات و غشاده و ناخنده و بیاض راص سرب سوپان کرده چرب شقال: کبریت گداخته چرب شقال  
 شحم الحنظل: کبریت شقال: در افعل کبریت شقال: در ریگ فرس و محافظ گل کرده آتش نرم کنند و منزهش را با زرد شیرین که  
 آتش خاموش شود باید میل از زیر کشند و اگر قدری نیم سوز مانده که کند کل مندی که نافع است جرب و سلاق و حرارت و  
 و لذت چشم راص قرقطه: جت: بزق: روح: و قلعی را با هم گداخته پس قمر او بگداخته در سیابان زنده و قلعی  
 نمایند مانند عیارش و پس انیون را و آنک نامیران نیز کل بجلی که نافع است حنظل و جرب و در دستانی را از کبر  
 اجزایش دوازده جزو است بغیر از شکص افاقیا چندم: شده دم: نامیران: سرطان بجری: نولون کبر: قرقطه: جت: سیابان  
 ملایه: کله در دم: مس سوخته: و افعل: نوشاد: کله کیدم: قمر شیشه دم: کافور: مشک: بکده و در یک دساید کل  
 چشم را نیز کند و در دست تا از زیاد سازد اجزای چهار است افغان در دم و نیم و یک نخود ص توتیای هندی که می کشند  
 نولون کبر خودی: سیاب در دم: سرب سوپان کرده دم: نیم سیاب را در بوته کنند و سرب را گداخته در آن ریزند پس  
 ادریک کوفه و بخیزد البجا کند و قح بسیار نماید و کبر و قح بسیار بخیزد و روغن ترب جرب است کله که در کبر  
 بروی اند اجزای پنج جزو است ص استخوان خرمای سوخته چندم: دغان کند چهار در دم: سبیل: سیاب  
 کلدت: درم: لاجورد شسته و در دم نرم ساینده در حنظل می کشند کللی که صحت چشم را نگاه دارد و در دست و سیلان  
 رطوبت از آن نافع باشد و البصر را صواب اجزای پنج است ص توتیای هندی یکدم: سر ص صابان در دم: مشک: کله  
 ربع: زعفران: کلبه ص: کافور: کبریت: مجموع را کوفه و جت و قدری پوست بلیله کابل را در آب باران جوشانند و  
 نموده و ادریک را بدین آب بسایند تا آب تمام نشف شود و آنگاه خشک سازند و دوباره بسایند چون بخار و اجزای  
 پنجه که حال نماید کللی که چشم را زایل کند هر گاه دایمی باشد و بعد از آن سفراخ استعمال کنند از آن جهت ص کل  
 خالص صینی یکدم کل قلع زودم: نامیران: فلفل: در افعل: کله و در آنک: توتیای ص صینی: کله کیدم: چون با  
 بسایند کللی که حدت بصر را زیاد کند و روشن گرداند و صحت چشم را نگاه دارد اجزای پنج جزو است ص نقره: زرد: سوخته  
 نولون: مسخته: صبر صوطی: نبات طبرزد: شمس سوخته: کله کیدم: سر سبز: پرورده: آب مطر چندم: نامیران: شده دم: کافور

در دانه

دو دانگ دوشک دو قرطاب ساینه چون غبار کلمی که چشم را سیاه کند و غنیده که از قصبه و برادر ص کل صعبه است دم  
 در او بیکدم دوشک کافور بیکدانگ دو دوزیت دو درم زعفران بیکدم کحل دیگر که حرارت چشم را بنشاند و بعضی  
 با هم و از ایل گرداند و صدقه چشم طاقت دهد و صاف کند ص شمه صغیانی بدر دلب بادیان : قطیب نفرد  
 سفیداب قلمی شسته : تشاسته بیکدم بچندرم تو تیبای کرمانی شسته دم به این معنی بیکدم کحل که ترکان را  
 بر رویانند و محتج این روش حکیم است اجزای از ده دست ص سرده صغیانی سرخ رنگ بجزه : رصاص سوخته نیم جز  
 تو بال ص زعفران : ذوق گل سرخ : مرصاف : سبیل هندی : کندر : دار فلفل : فلفل سیاه : بیکدم راج جزه : خسته  
 خنای سوخته دو جزه دو گویند و وزن ادویه سوخته کلمی دیگر که مشهور است بدو الکاتب حفظ صحت و تشه رطوبت  
 چشم میکند و بیانی را قوت میدهد ص شیاف مایشتای برسانی : بنز او رد بیکدم کحل صغیانی مرئی یا الطر  
 دو درم : بیلد زرد نمیدرم : محصاره خوره بیکدم : کافور بیکدانگ کحل النافع الحول موجب اجزای است : و زرش غیره بیکدم  
 ص کل صغیانی شسته چهار اشقال : سبیل : کبریا : مسند روس : بیکدم کحل : زنده بنق هندی گویند و هندیان  
 برت به این صاف بر راهمه نامند و این را بیشتر شال شویان استعمال میکنند و یک دانه برف و ورق زیتون ساینده  
 و چند زنده خشک سازند و اگر بیکشقال غیر خام و شگ عالی بیکشقال آن بسایند قوی تر باشد و زود تر اثر بخشد  
 کلمی که بیاض را زایل کند و دمع و حکم و سترهای اجفان و اکثر امراض چشم را نافع باشد و حافظ صحت عین است  
 چون در ایام غمته بر شنبه و چهارشنبه در چشم کشند با سیل طلا که کوری این باشد اجزای است و زرش چهار  
 درم و چهار قرطاب ص شمه صغیانی : قرشتیای فیضی : بیکدم چهار درم : قطیبای فیضی : بیکدم دو درم : ساج هندی  
 بیکدم : نولونه زعفران : بیکدم نمیدرم : شگ چهار قرطاب کلمی که دمه را زایل کند اجزای است و زرش بازده درم و نیم  
 ص تو تیبای کرمانی محلول : پنج درم : بسده پوست بیلد زرد : صبر زرد : بیکدم دو درم : فلفل نمیدرم کلمی که چشم را تیر کند  
 و بیاض را قلع نماید و دمع و سبل و سلاق و غلط اجفان را زایل سازد ص مس را بیشتر زمان و سکره و عمل سخن کنند  
 تا شگ غلیظ شود و کلمی که برای سلاق و سبل و اکثر امراض نافع باشد ص خاچینی : و فقه : سون و بوزن هر دو پنج  
 درم صال کلم بخت بخوردش و سبنا کشه شود بسایند چون غبار کلمی که در ساعت کور کند ص خون خفاش :  
 ذوق را خشک کرده و بسایند بیکش کلمی که دمه آورد و پوست چشم را نافع باشد اجزای است و زرش ده درم و بیکدم



ص فلفل سیاه را داخل نیک بکندم زعفران چهار درم، صندل شش درم، سنبل چهار درم، کافور یک انگلی که کل الجواهر  
 نامند قوی صبر باشد آخر هفت است و در شربت سرد درم و نیم اصل صندل هفت درم، قزیش چاه درم، قزیش چاه درم، قزیش چاه درم  
 بسد لولو نیک بکندم درم، شادنج مغزول دو درم، زعفران یک درم، کل درم که تعویب من کند و مرقه ریخت طبر و یا نه  
 هفت است ص کل صندل هفت درم، قزیش چاه درم، قزیش چاه درم، قزیش چاه درم، قزیش چاه درم، قزیش چاه درم، قزیش چاه درم  
 چهار جود لولو نیک بکندم نیم که وی هر بار با آب نیم در فصل میریات گفته شود انشا الله تعالی که ریس بفتح کاف و کسر هاء  
 و سکون تحتانی و صاد همزه بغاری آردت و شک و جری اقط بفتح طه و کسوف و بعضی اوباب نیز بفتح کسر و کسوف و کسوف  
 تحتانی و راهب و همزه و این طعام مدهج و کول خراسان است هر چند بلا در دیگر هم میاشد اما نه باین کثرت در شربت  
 نام که اکل دوام باشد بهتر خراسانی است که از دغ میش میزند طبع سرد و خشک است و قابض و سرد و در بعضی  
 و بریان کرده او سه سال که نه را بسیار نافع است و نفت لدم و زرف بوا سیرافانده دارد و مولد ریح و بلغم غلیظ  
 مسلط کلنگین و جوارشات است و بهترین طریقه اکل آن که اند انواع است چنان است که بگیرند در ظرف گفته  
 و بسیار با آب قدری مغز خراسانی انگه صاف سازند قدری روغن و گوشت در آن که قورس باشد  
 و تو اهل چوشانند تا اندک غلیظ شود و نان ریزه کرده و در ظرف نمایند در صورت خمرش کمتر می شود و قوت بدست  
 میدهد و شتهای آورد و آنچه اغذیه رویه و معتادیه که قبول طبیعت باشد و لذیذ ترش قلیل است و مغزش کثیر  
 که در کون بفتح کاف و سکون راهب و فنج کاف دویم و نیم راهب دویم و سکون دو و قح با و سکون نون تک تک است  
 و در فصل سینه گفت که زهر با در میریات گفته شود انشا الله تعالی که در اصل معجون کاشنگ است جز این است  
 آواز شربت درم در جرم است در آخر در جبهت در یک درجه و نیم و در آخر و ستاد چهار درم و در فصل  
 اصافه کرده و در دوران هم تفاوتی دیگر است ص قصب لذیذ و نطفه لطیب بکندم یک چهار درم، مشته زعفران  
 زعفران بکندم نیم معصیت ایل چهار درم، مشک بخود بکندم نیم، شراب ریحانی خمیگین کند و قصب  
 برای اهل ایمان که فرقه ناجیه اند با اصل قصب کنند کشتک سحر طاکت پوق را نافع است و صغراوی و سنبل  
 نفع کند و شکر و حرارت را بنشاند ص بگیرند در طمان پاکیزه و ماده و سلامت انوش است که چون شربت  
 رطوبت چون شیر آن جدا شود و ساقها و پاهای او را بنگهد و کز رنگ و خاکستر شود پس در کشتک بکندم



پهنه اگر طرآن نباشد عقاب و تخشاش در آن پزند و کشاب آن باشد که جو را معطر کنند و بچوشانند زرد آب از آن  
 کشاب سرطاکه در او ایل زبول بکار آید ص آب کدو و کشک جو مسوی سرطان مقطع را در آن پزند و بارگ  
 بادام پاکد و پزند کشاب سرطانی دیگر که مدقوق و سلول را نافع است ص گیرند سرطان و اطراف و حشا و او را  
 در انداخته چند بار خاسته و نمک آب بشویند تا زهومت آن دفع شود پس در کشاب اندازند و بر وغن بادام پاکد و  
 پزند و عوض آب شیر که و کنند و باندک کشنیر خشک یا تر پزوده تازه بزن خوشبو سازند و در همه جامه ادا از  
 کشاب آب جو است کشک جو گیرند جو پاکیزه پوست کنده شصت مثقال و آب سکه سه دره اول میگویند و آب  
 بر آن کشید باشند و شیره آنرا میگیرند پس صاف میکنند و بچوشانند چون بخته شود بر سیرند کشک شیر خشک جو  
 کشک قروت است و در کرکص گذشت کشک نان میده در آتش است و غذای حجاج و مسافین شاد و صبر است  
 و در روز بکاک شهرت دارد و در فصل خیز گذشت کعب الغزال بکبر غیر صحر فانی بخوی است و در فانی بخوی  
 از جنی اختلاف است و گفته اند آنچه از شکر و آرد جو میسازند جز فست و بی آرد بخوی مسوب تیمستان و از ترکیب مساب  
 ترتیب میدادند و گویند مسوب است بشتر نفع شین بجز در سکون حاد هبلد و راهمبول که بلد است ازین و اول  
 بولین است و گویند شتر بلدی است در عمان و حال درین زمان شکر بنیر را که کعب الغزال فانی بگویند بنیر  
 شکر را قوامی میدهند یا در روغن می اندازند و بر سیا آورند قرصها میشود و آنرا پتار میگویند کعب الغزال میدهند  
 کل ایران شکر را توام می آورند و مکر بر بر می بچیند و هر چه خواهند بست از آن میسازند و اکثرش را یکسانند تا مانند  
 ایسان بلند میشود و آنرا بقرص می برند و اندان طبعش معتدل است در حرارت و بارطوبت کم و طین طبع  
 و نفع میدهد سرفه و سینه را اما طب که فانی بفرمایند را ایشان قد است و کاه نبات کل کلایج الا که ظاهر  
 صوب باشد از کولی کلان مندی و این ترکیب از حکمای هند است نافع است ضعف معده را که سردی و تری  
 باشد و پتهای کهنه را و باز کردن بول را بکشد ایسوق و برص و سرفه بطنی و کنگی نفس را بر رو خداوند بجز و پز  
 ها مسود و با سوز و قوی و نفع است استعقا و احتقاق رحم و عارضه های آنرا و صرح را و مزاج سرد را مسود و آرد اجزای  
 می زد است غیر از فانیند و روغن کجند و زرش شش شد و بختدم و نیم تقریباً امراض گرم است در آخر  
 از جدا و خشکت در سر ریح در جبهه زمان ادرکش بعد از سه تا چهل روز هم استعمال توان کرد و این



ضعیف در آب تان پانزده روز در آفتاب میگذارد از گرد و غبار نگاه داشته بعد از آن نفع میکند قوتش بجز  
قدر ترشش تا چند ص ص بلبله کبابی بلبله آمله قشیز بکند نمندم - فلفل - دار فلفل - زنجبیل - فلفل سیاه - نمک هند  
سرخ - و سیاه - و اندرانی - و طبرزد - و خمیر - و لسان - و صغور شیرین - شیطح هندی - سحده - خیزر - و آمله - و فلفل  
بزرگ - قشیز - صغره فارسی - شونیز - زب - النیل - کون - کرمانی - سافح هندی - کوش - کشیز - بکند - بکند - بکند - بکند - بکند  
بچاه درم - فلو س خیار شیرین - باره درم - موزیز - منقی - نیم - شیره آمله - پاک کرده - کین - موزیز - آمله - راز درم - و  
س آب بپزند تا دو حصه برود و یک رسد مانند بالاید و خیار شیرین را اندین حل کنند و ستم - و ده سده - فانی  
درین آب بگذاردند آتش نرم و من روغن کنجد تازه بآن بیامیزند و یکدو جوش دیگر بپزند تا دو گرم  
داروهارا بدان برشند کل کل کراخ الکبر دیگر در رسده و پتهای کته قش و عسر الجول و برص و آتق و ببله و سده  
رطب و قروح شش و عطش و زهره برودت بدن و بوا سیر و سپرز و دلمها و قوچ و زرد آب و ادراض زهرا  
آبتن و آتسهای طعم را نافع است اجزایش است و یکدو است زمان ادراک و قوتش بیست و درین  
چون همچون مذکور ص بلبله سیاه - و بلبله - و شیر آمله - دانه بیرون کرده - بزرگ - فلفل سیاه - تخم کرفش - پشیطح  
هندی - فلفل لسان - الحاصیر - زب - کرمانی - شونیز - و شعیف بعضی گفته اند که شقال است - و مع اندرانی  
و طبعین سیاه - و سرخ - و سیمین - نانخواه - بلکه شقال - تر بیدرید یک طبع ادویه را کوفته و بجز شیر  
منقی است رطل در بست و چهار رطل آب شیرین با آتش معتدل بپزند تا نشت آن باقی بماند و از آتش بگیرند  
وصاف کنند و از پشت غریبال بگذرانند و شکر سفید چهار رطل بآن ریخته با آتش بگذرانند و با آتش نرم حرکت  
دهند تا شکر گداخته شود و قلیظ شود چون غسل پس روغن شیره نازده رطل بر آن ریخته حرکت دهند  
بآن مفرج شود آنگاه ادویه کوفته و بجزه را بدان برشند و بر سیمین بپزند تا مفرج گردد کل کل کراخ الاصغر  
خداوند استقا و بیاریهای بگر و سپرز را سود دارد و سده و قو لخر اکتشاید و باد را بشکند و خداوند بیاری  
و دیگر نافع است اجزایش است و سبزه است بطول فانی و روغن و زرش بکند از نو و در هضم مزاجش گرم است  
در آخر درجه اول شکست در یکدو جوش و در ربع قوتش تا چهار سال ترشش از چادرم تا چند ص ص نمک مغسول  
کل سرخ - ندو قو - فطر السیون - زب - یونیز - منقی - فوه - نمک هندی - پیرسان - غازیقون - بکند - شش - کافور

الصالحین



سیاه بوس زرد و نخل و طویل اسارون به صطکی و عود بلبلان بنیسانا بزرگ کبابن مقشر سیخه بیک چهار درم بمصافقا  
 عصاره فستقین و مسکه و زعفران بیک چنبره درم تخم کبوتر و تخم مرغ بهل السوس رب اسوس بمجموعه بیک درم  
 کوشن قطفوج بادیان بنیون بیک درم تربید فیصد و پنجاه درم زرد کرمانی چنبره درم سمره راکوفه و خینه  
 پس بگیرند بلیله زرد مقشر سب درم بلیله سیاه بلیله مقشر کدیا درم زرد کرمانی چنبره درم سمره راکوفه و خینه  
 پنجاه درم بنویزنی نیم سمره را در باره در س آب بپزند تا سه بهره آب برود و یک بخش بماند بیالایند و ساف کنند  
 آنکه فلوئس خیارشیر نیم در آب بگذرانند و بچوشانند تا بتمام آید و بی استار و عین کجند تا ره بان باین بپزند پس  
 بست درم مازنیون بگیرند و اندر نیم من آب و سه و قه ر و عین کجند یا مادام شیرین تا آب برود و عین بماند بپزند  
 و بیالایند و داروهای کوفته و سیخه را اندرین روغن بمالند پس فانیه بمغده چون کنگر کل کلاج الاصح درم یک بخش  
 قریب است باکیر از ارباب غیر شیخ و شکر است و شش جزو زمان ادراک و قوت و قدر شترش بپمان دستور ص  
 بلیله بندی بلیله شیرانه مقشر طفل و دار طفل و شیطج بندی صبره زنجبیل و حب النیل بزرگ مقشر و کوشین  
 بخواند و فلفلمویه تخم کوشن لسان العصاره زیره کرمانی طوطی بیک چنبره درم خیارشیر بنویزند و نخل بیک  
 و نخل سازج بندی بپیل بواند گرفت شود و عوشت قافله کبار کند و حب السوس و بیک درم تربید فیصد و پنجاه  
 بکست استار و شکر سفید و بست استار بنویزنی و دو بست و پنجاه ستار آب طبع دره و آن دریا  
 یک گفته شود و حفت مایات و شکر را بر آن انداخته با آتش نرم بپزند تا بیک درم و چون عمل غلیظ شود و آنکه  
 او به خود را بر آن ریخته بر بالای آتش اندک حرکت دهند بعد از آن روغن شیخ را ریخته بپزند تا خوب  
 فروغ شود و شش خیمبرگ روغن زیتون و روغن کدو و کنگر کل کلاج الاصح درم یک که استه قوی و بیار بیک  
 و کبیر زرد زایل کند همان فایده دید که نسخه سوم و این اختراع ثابت بر قره است اجزایش دوازده است  
 با فانیه و زرش بمغداد و سه درم مزاجش بقول قطنی محتمل است در گرمی و سردی اما شگفت در درجه  
 دوم قوشن تا چهار سال زمان ادراکش بعد از چهل روز شترش رو درم تا سه درم ص و درق مازنیون  
 بهر بپوست بلیله زرد و فایقون بیک چنبره درم عصاره فستقین سه درم ایرانه گل سیخ تخم خیارشیر مقشر  
 و کاسنی و رب السوس بیک درم و درم بنیون پاک بنجاک فلوئس خیارشیر فانیه بیک بپزند درم



او در پیخته تر است بآب حل کنند و سپردند غلیظ شود و باقی اردویر را خشک کوفته و بخته همچون سمانند کل کل خنجر  
 نافع است به استسقای بارد که با آن حرارت نباشد آجرانه جزوست شترشس سدهم تاجار در دم ص  
 مازویون مدبره غار لقون پوست هبلید زرد سیکنج بکده چیدم ابر ساسه درم زربونه چینی نحصاره فافاش  
 سبنا الطیب نیسون بکده و درم کوفته و بخته بحسل همچون سمانند کل کل خنجر باره استسقای حار را نافع  
 آجر ایزده جزوست شترشس از دو درم تاجار در دم ص مازویون مدبره غار لقون پوست هبلید زرد سیکنج  
 حصاره نستین سدهم پنج سوس بگل سرخ تخم کاسنی مغز تخم خیزه زرد لب سوس بکده و درم زربونه  
 فلوس خیارشنبه فانیه بخری بکده یا زرد درم صاف کرده قوام آردند و در و های دیگر کوفته و بخته  
 در شند کل کلین کلفه عملی است که در باب جیم گذشت کلفه قافی در باب آ و در درم باند که شود  
 انش اراده تعالی کل حکمت بخت سخکام طرف کتاب انش اندازند بکار آید ص گینه بکل کوزه گری را و اند  
 پاک کنند و در آب حل کنند تا رفیق القوام گردد و این اجزا را بقدر نصف کل اضافه نموده تا سه چهار روز  
 نوح دیگر اجرا کوبیده بخته سرگین بخته بخت الخدی بخته بخت خطمی نموی بز قراض کرده باب نمک برشته  
 کل حکمت نوح دیگر ص نموی مقوض نمک طعام زغال خطمی بخت الخدی بخته بخت نمکس بکده و درم  
 و در جزو کل حکمت نمود دیگر ص خاک کوزه گری را با قندی نگاه کوبیده و نمک محوق و خاکستر بخته بخته  
 استعمال نمایند کل حکمت مستعمل از فینک ص کل پاک ده جزو خاکستر بخته و جزو زربله الفرس است جزو  
 بخت الخدی سائید جزوی نموی بزد جزو بختون بیش به شند کادوات بضم کاف با سیم و الف و ال  
 در اخت چیزهای خشک باشد که با شش گرم کنند و برهضا گذارند بخت نکین در دریا چنانچه پارچه نموی  
 از زن و سفال و غیر آن و آنچه در کسب کنند خواه خشک و خواه تر و بر بدن نهند و کادوات خشک اولی است  
 او جاج ریجی و ماده باره زاده کادوات تراولی است در او جاج لذاعه و مواد حاره را و باید بعد از آنکه بر حوضه  
 نهند یعنی که خواهند در برابر دارند که دیگر بر روی دست باشد تا این را بر و از نند و آنرا گذارند بکینه  
 تا بست و یک بار شرط دانسته اند در امراض سیر زویه و در او جاج مواد دیگر شرط آن رفع مرض است  
 و قوتش چون ضاد است کجا که آماسی را که از نفع باشند و رفع کنند ص نمک و ریگ بکده جزوی بکده

بخت



سردی است که در موضع درد و آتاش کاه نماید کما و که او جاع را تسکین و تخفیف لغت نموده و کف نمک نرم  
 در سبب سبوس کند و در کینه کند بعد از آنکه خوب گرم شده باشد و بر عضو نهند و چون سرد شود بر دارند و دیگر  
 نهند کما دی که او جاع بطین را چون از نفخ باشد ساکن کند ص با بونه سبوس کند و نمک بر آن زنند  
 کما دیگر که همان نفخ کند ص با بونه سبوس کند و نمک کما که او جاع سگم را زایل کند و قویج و دردهای آنرا تسکین  
 ص با بونه خطمی با کلیل الملک در مزخوشش و تخم شبت بنفشه کوفته و قدری آب نمک بر آن زده گرفته  
 کرده که اگر نهند کما که در سرد رابد و دفعه تا سه دفعه زایل سازد باذن الله عزوجل ص بگیرند او در تقسیم  
 نام و سکون و آو و قوح دال مبلد و سکون را و هم بله با تخم صاف و او چوبانی است که متعل صباغان است بلکه  
 است درختی است سفید مایل بر زردی کوفته و ستانیده در برابرش آرد کندم و انقدر روغن زرد که در کف دست  
 شود هرگاه است مساوی باشد بهتر است و صها کند و در روی سفال که آب تر سیده باشد گرم کند  
 و باید در زیرش گذاشت باشد و چون گرم شد کف مال کنند و بر پشت چشم نهند و بلبه ببینند و چون سرد  
 شود بردارند و دیگری بگذارند کما که در ریاح معده و سپرز و تیرکاه را زایل کند ص حله شوینیز که در کف  
 با نوازه آب نمک ببینند و چون سرد شود تبدیل کنند کما دیگر که ریاح و هوا بارده را زایل کند ص  
 برگ سداب از خزه و قلم گل با بونه صعقره نمک نوشاد ز خردل سرخ نیوره ارمنی ز ریاح سفید  
 استغین ز درنده ترکی با نجانان با نسویه کما که زکام را زایل کند ص شوینیز را نیمکوب کرده چند قطره  
 نمک بر آن پاشیده بگیرم بر سر بینند و اگر بدون گوید گرم کرده استعمال کنند نافع است کما و  
 که صدراع گرم را سودمند است ص آرد جو خطمی سفید صندل سفید و ورق گل سرخ بنفشه با بونه و نیزند  
 و چون گل و روغن گل و سرکه کما که کف کند کما که شقیقه را سود دارد و او جاع سخت و باد های غلیظ را  
 سود دارد ص ورق مزخوش با بونه نیکه در دم با بونه و نیزند و معاج حله پنجه و گرم کرده در  
 کسب کنند و ببینند کما که نافع است بنفشه حرم و معده که از سودا نواج بار باشد و داری که از رسیدن  
 با سردی صاد است شده باشد ص با بونه کلیل الملک بنفشه با گلاب بسیار کما که بیجت درم گوش  
 ص آرد جو با قلا با بونه بنفشه خطمی کلیل الملک در آب پنجه بار و غم بنفشه مخلوط کرده در شام



گاو کرده کما کند کثرتی برقی انشاء الله تعالی در باب سیم گفته شد و کمونی در باب چهارم ذکرش  
 بانواع آن کواریع نفع کاف والف و کسرا و هله لغت عربی است و اکاوع جمع کراع یعنی با یکدیگر باب چهارم  
 و مضار و صفت آن گذشت کواریش لغت فارسی است یعنی باضم طعام معرش جواریش که بر او یافت  
 باب اللام : لاروق و لام و الف و ضم را اجمعه و سکون و او سریش و مراد اطبا چیزی است چندین  
 سریش که چون خون از شریان آید بیند بر موضع فصد و نگذارد که خون بساید لاروق لفظ از  
 من الشریان حص دم الاخوين : شب یانی مغز روت : قلع طار صبره و دفاق کندر : بکب جزوه صغیر  
 دو جزو کوفه و بخیه و بقیه میضه سرشته و با پشم خرگوش آلوده بیند محکم و ناچندر و زبانه  
 استیام باید لاروق دیگر صغیره میضه و کباب ندیده و پشم خرگوش بخوبی کتان لاروق  
 دیگر که جالینوس وصف آن کرده است و میگوید بهتر ازین داروی نعیماست درین باب ص در دو  
 دانسته شد لاشع طعمی است ایضا لاک کاف محوض خا اجمعه فارسی سماج نامند لضع فوقانی اول  
 فوقانی ثانی باسیم و الف و جیم و آن غیر معمول است نزد اطبا لعین اتان مشیه الاغ است مائیت آن غالب  
 و بغایت قلیل الجینه و درین سردترین شیر بود بسیار تب و تبر و قرح و جالی و قرح و طبعی الاستیام  
 غالب معده و نافع است بل دوق در آل میسی و سر قه صاره و نزلات تند و سر النفس گرم و قف لزم  
 و التهاب خون و صفرا و جراثیم و تشنه و آلات بول و حره البول و قرح معاد و جراثیم  
 جراثیم معاد و سبها و رموی را نافع است خصوصاً با قاضیات و مضمضه آن مقوی نشه و در  
 و ضماد آن جهت اورام حاره ظاهری و باطنی خصوصاً بارعقران و جهت دمه و سلاق و معده و مغز و  
 و صداع بارد و تعلیف آن با شیا مناسبه هر گاه شرط نشده اند و آنچه تازه جوشیده باشد  
 حلیب خوانند و طبعش گرم و تر است در وسط درجه اول و درین در اول درجه دوم و در کج  
 صلاح است و فاضل اطبا جالینوس میگوید که حرارت و برودت البان مساوی است و هیچ یک  
 بر دیگری غالب نباشد و غالباً مستحیل بخون شود و که مستحیل ببلغم گردد شیخ ابو علی سیاه  
 شیر دادن در مسلول را شمه و بسیار است و اگر سبک شرط خطا افتد وبال گردد و شمه آن است

بکب



که مارت نباشد و خروج آن باشد و آرزو وقت را ندیش همچا که گشته باشد یا کمتر و قدسی که شیر در آن  
 بچند آب شست باشد و پاک کرده باشد و اگر قلع لقمه باشد یا روی یا شیشه یا چینی بهتر است تا شستن  
 زود پاک شود و در آن حال که شیر سید و شند خراب بر زویا بر بند تا در حال که بدوشند یا ساند و در وقت  
 دو شیدن باید قلع را در آب گرم نهند و طریقی است که طغاری یا قلع بزرگی که این قلع را در آن میکنند  
 یک گرم باشد و زود از بدوشند و کفش را گرفته روز اول مقدار یک سکر چه شیر شیر دهند و مقدار آن  
 پاره دوم است روز دوم دو چندان به بند پس بویسند اگر روز اول طبع اجابت نکرد روز دوم  
 شیر بیشتر دهند و هر روز پاره دوم سفیرانند و اگر طبع اجابت نکند دو دانگ نمک بنندی بیدرم داشته  
 تا یکدم در شیر حل کنند و بدیند و اگر روز سوم طبع اجابت نکرد سکر چه شیر و قدری شکر با نمک داشته  
 مذکور و بخیزم روغن بادام سیاه بنیزند و بدیند و اگر در سه مجلس اضافه اجابت شود پس از آن شیر تنها بند  
 و با طبع اجابت باید داشت که در شب از وزی پیش از مجلس و کم از دو مجلس نباشد و شترش  
 سکر چه بیشتر بکنند و استامد فرج میگوید مقدار شربت نیم من باید و همگام شیر نوشیدن هیچ غذا خورد  
 اگر ترتها و میگوید باید که خراب کوه برند و همانجا نگاه دارند و مریض را نیز همانجا نگاه دارند و اگر آب باران  
 لمن شود الاغ را آب باران و گیاه کوه دهند که صواب باشد و کوه باید چنان باشد که باران بر آن کمتر آید  
 در چه هوای آن خشک تر باشد و نیکوتر باشد و اگر سرفه صعب عارض شود شیر را با یکدم کمتر دهند  
 و چون منفعت آن ظاهر شد تا سه مغه بدیند و بدیش شیر بز است امین الدوله گوید سزاوار نیست  
 مداومت بر جلیب آن و مغزیرا که مورث وضع است مصطحش شکر است یارب انکور لبن است  
 بسیار گرم و جالی و مدروس و سرح القودیت لبن البقر در تغیش همین بس که سرور کائنات خلایق  
 موجودات علیه فضل الصلوة و تسلیمات فرمودند که لبته ذوا و ذریه شفاء و کفحه داء موافق است  
 با مزاج انسان از همه البان و صالح الغذیهت غذای بدن بسیار دهد و بدن را فربه کند  
 و همباب ربو و سل و قمرس و تپهای کهنه را نفع کند و مدهی و سمن و منضج و سرح البهضم و کثیر الغذاء و نیکو  
 کننده رخسار و مولد منی و مدار فضلات و مقوی جوهر دماغ و تریاق سموم است لیلی و حافظ رطوبات



صلی و لیکن طبع و در طب دماغ و جهت صحیح و زیان و غم و وسوس و تقویة بدن و در خردی و در کمال نبین  
 خلطی باشد و در دماغ و نافع است از امراض بینی و جرب و قوبا و حنک و جرام را و مطبوخ آن با ریخ جهت  
 طول عمر و با خرماد و مغز جوز جهت قوی کردن بدن و دماغ کرده آن با همین دستگ نفت نافع است  
 و سح را و قطور آن نافع است از امراض چشم را بشرط مداومت و با کندر طرفه را نافع باشد و با کندر  
 باخته و سبل و شترناق را زایل کند و با سفیداب قلعی تقرنس و او را م حار را رافع غایه شتر شش را  
 و مقصر سبز زردوم احتیاج و ضعف عصب و در دسر و سدر و صرع و دندان و زنان حامله و صاحبان  
 خفقان رطوبی و خرداکنان موجب سنگ کرده و متشانه و مولد فعل و سیرج الاستحاله است باطله  
 غالب معده مصلحتش شکر و عسل و شرب آن با اینها نافع ایجاد است و چون نمجدر در باعث از  
 و شتریره و عرق سرد و عشی و ختلای عقل و خناق علاجش قی کند با سنجین عسلی و حرف در کمال  
 باب بودنی با تخم کرفش و عسل و آب گرم و مقدار یک مثقال نیز میاید را در رفع بخار آن موثر دانسته اند  
 لبن جاموس از شیر گاو فلیط تر و شیرش بیشتر است و قوی است آن لبن حاصل است  
 طبش سرد است و تر در در و در جود سکن نشک و بقول شیخ الرئیس مقوی باه محرورین و از موده است  
 و غذائیت آن نسبت بدو غز زیاده و در اکثر افعال قوی است اما مضر معده سرد و کتیف در ریه  
 و سرد و مولد خلط خام و مضر تنهای در کبه و عقیده بل سکنس آن مصلحتش گفقد و نجیل پرورد و در  
 گرم لبن چهار الوحش از شیر بادبان گرم تر و لطیف تر و در تحریک باه قوی است لبن الخفاش و آن شیر  
 شیرک است و گویند شیر ایوان است که در شیرش این مقدار بندگشتی و عقیده و متخلل و شیر  
 با شکار و سوراخ دار است و کثیرالش کننده در ربع در هم آن مخرج حصات و کمال آن رافع با مین  
 و طلایش باعث جراحت جلد و سترنده رموی و قالح نایل و بواسیر است لبن الخیر شیر خاکی  
 نزد ارانه و منود مدوج و موافق مدقوق و سلول و قوی شیر انسان و بدش نیز شیر انسان  
 ببق و وضع است لبن الخیل بفتح خا بجه و سکون تخانی شیر برب حیض لبه را براند و تانده آن  
 فروغ رحم را پاک کند و سود دهد و شرب آن باه را قطع کند و ابلا حصب را نافع است و چون



روز دوت قاشوق بود که دیهنگه آبله بریناورد و باشت تا سال دیگر بریناورد و همچنین گفته اند که اگر  
 سال یک مرتبه بیاشامند هرگز آبله بریناوردند و اگر برآورده باشد بطریق غذا یا برسیل دو اسیل نمایند  
 بخیر گذرد و ضرر بوجود آن زست لبین الرماک شیرب است و گذشت لبین الرضان دهنیت حقیقت  
 آن غالب و غلیظ تر از شیر گاو است و بهتر نیش شیریش سیاه نفت الدم و قرحه شمش و قروح مها  
 و زخیر و ریوسه و رانافع باشد و تدارک ضرر جماع مفرط کند و در جوهر نخاع و دماغ مفید است و دفع ضرر  
 آدی می کند و بار و غن با دام و صمغ عربی سه قدر بر طرف سازد و در سایر افعال چو سایر البان است  
 لبین الفحال کبر عین است از شیر حمار الوحش لطیف تر و بهتر است و در باقی افعال قریب است  
 آن لبین المغر و لبین الماع شیر بز است و معتدل است میان شیر گاو و شیر خرو و بهتر از شیر میش زیر کانه  
 ملکی که چو امیکنه نافع است ترند و در نیش حلق و عرق النس که سبب آن بیوست باشد و غم و وسواس  
 است و فوسل و نفت الدم رانفع کند و گفته اند صواب آن باشد که شیر بز را با آب میانیند و سنگ نابت  
 بزرگوار و از آنچیزند آرد را فضلات کند و پاک کننده و مرطب است جراثیم ریه و حلق و پهبای میز  
 و دوق و غرغره آن درم که است را و خنق را نافع باشد بدش شیر گاو و شیر میش از سی مسقال  
 یا منطل باد و مسقال تیره او نیم مسقال رب السوس و صمغ عربی یا بادام نفت الدم و سرفه و علی سینه  
 رانفع کند لبین القح و بفتح یفتح لام در بر و لغت با قاف و الف و لغت اول و کسراف و سکون تحت  
 از لغت ثانی البتن و حاصل شدن را گویند و مراد اطباء اینها شیر زاییده است و در آن دست  
 و قیمت گزشت سده جگر را بکشاید و تفریح آورد و صیقل النفس و رطوبت سود دهد و بهمانا اصفه  
 و استقار انالیسه باشد و چشم را تقویت دهد و امراض سپهر را نفع کند و با بولش استقا بطبی و رقی  
 را سودده آس جگر و صلابت از تحلیل دهد و بواسیر را نفع می بخشد و شهوت طعام بدید کند  
 و جماع را قوت دهد و شهوت جماع و غذا را برانگیزد و اگر مستقیم کرد و بجای طعام و شراب بخورد  
 شتابان محروم و راسخت سو مند است و بهترین اوقات فصل بهار باشد که بدوشند و از  
 بیالیند و بفیاند تا اندک ریاضت کند با سنگ و المباحین فرموده اند و اهل تحریریه گفته اند شیر



علف تر خورد شیر از ایشا مندر زیر که آب تر از زایده میکند و اگر ضرر در شود با پولش بدست خج اوست  
 میفرماید که بهترین ترتیب در شیر دادن آنست که من از نموده ام و منفعت آن زایده ام و آن چنانست  
 که پیش از آنکه شیر دهند چند روز طعام بسیار کم دهند و اگر ممکن شود دو شب باز روز و اقل یک شب از  
 بیخ نخورد صواب باشد و از آن کمتر یازده ساعت است روز اول دو و بقیه بدین است و در  
 و سه روز گوش باز دارند تا آنچه با درار بیرون آید بقدر آنزدیک بآن است که خورده است یا نه  
 باشد که درین سه روز طبع اطلاق کند و اندکی باشد که بعد از سه روز طبع اجابت کند و این  
 برد و حال کی آنکه بعضی از شیر غذا میگرد و آن نشان آن بود که بیمار را قوی و راحتی بدید آید  
 آنکه بعضی اندر سعه پذیر شود علامتش آنست که شهوت طعام زایل شود و بر سعه گرازی کند و نفس  
 تنگ شود و تاست کند مصلحت آن باشد که از شیر باز دارند تا هر روز چیزی بآن بسیار نیک  
 شیر از سعه فرود آید و اطلاق کند و بهتر آنست که زود حقنه کنند و دست از شیر بردارند و تدریجاً  
 بفضا ده کنند و اگر از خربین سفید شایانی باشد که بسازند و بردارند بسیار فرود آورده و دست  
 با را بچین کنند که از شیر تر ساخته باشند و اگر شیر شود شیر اعلی نافع تر است و اگر این  
 موجود نشود بدش شیر زبست که علفش شامه تره و برنج اسف و در مننه و کاسته و امثال آن باشد  
 لبس لبنت شیر زنان است زنده را نافع باشد بقطر کردن و مسکول را نفع کند چون از بسا  
 بکده و درم گوش و فروغ آنرا فایده دهد و بدش شیر خرد است لباب بضم لام با موحده و الف  
 خالص و مغز هر چیز و لبوب جمع آن و لب نیز بضم لام و سکون موحده بهمان معنی است و در  
 اطباء ترکیبی را گویند که اکثر اجزا یا جزو عظم آن لبوب باشد و روش ترکیب چنانست  
 که لبوب را تمام معشر کرده و وزن نموده با هم بیامیزند و در باون سنگت خوب بگویند و تحت آن  
 شود و زعفران را بسیار نرم ساییده در غسل حل کنند و عنبر و مشک و جواهر را هم در سنگ  
 صلایه کنند تا کلاب یا عوق خلایف نجوی که در وصفات مذکور شد پس عمل را صاف نموده نغز  
 آورند و ادویه کوفته و بختیه را بعد از آنکه غسل اندک گرم باشد بیامیزند تا خوب مخلوط شود و آنکه

۱۱

و اگر اول لبوب را داخل کنند هم روا باشد و در آخر جوهر را بر ترتیب و چوب صندل سفید  
 میکنند و بر هم میزنند و بعد از آن مشک را با همچون مزوج نمایند و از آن خمیه در رق طلاء و تفره را  
 در رق و در ق می اندازند و بر هم میزنند تا بر روی از اجزای ترکیب شود و انگاه بر دارند و در ظرف  
 چینی یا شیشه یا طلا یا تفره نمایند و بعد از دور و ز سرش را بر میدارند و دیگر روز و بازمی پوشند  
 تا چهل روز و بعد از آن محکم نموده در آنبار یا جوال چو نهان کنند تا سه ماه و بعضی بعد از  
 روز در جوی نهند و زمان ادراک لبوب بعد از چهل روز است تا دو ماه قوتش تا تسکین  
 لبوب گیرد و دماغ را قوت دهد و نشاط را زیاده کند و همی را برطرف کند و کرده و پشت را  
 شکم گرداند و نحو ظم آرد و در جماعت قوت هر چه تا متمر دهد و غذا باید بخورد آب یا قلیه  
 یا زرده بیضه نرم زشت یا کباب یا یا زخام یا آب گوشت و قلیه نرمی مناسب باشد و از  
 قوصات و بقولات محترز باشد و ختم صابرا غذیه بایسته کنند اجزای این ترکیب چهل و پنج  
 جز است و زرش و دویست و ششاد و ششاد و ششاد و ششاد و ششاد و ششاد و ششاد و ششاد  
 در اوایل ربع آخر درجه اول شترش دو مثقال ص مغز بادام : و فندق : و پسته : و جسته  
 و گردان : و نارچیل : و کجک : و چلخوزه : و مستخرم خربزه : و مغز بزم : و کجده قش : و خنک  
 بیض : بکده دم : کبابه : قرفه : خولجان : و نقل : شقال مصری : بکده خردم : مصطکی :  
 بسابه : لسان العصافیر : سنبل الطیب : بکده دم : بهمن سرخ : و سفید : تخم بلبلون  
 قوری سرخ : زرد زرد : و سفید : بوزیدان : مغاث : تخم خزره : و شلجم : و سبت : و پیاز : و کنگر  
 کشند دم : خصیه : شعلب فویه : ده مثقال : تخم انجیره : خشک براب : کش خرمای : قضیب گاؤ  
 خشک کرده سوهان کرده : بکده چهار دم : دماغ کجشک : زکده در وقت سحان گرفته باشند  
 در دم : زعفران : زنجبیل : نارمشک : زخمجشک : دار قلع بکده دم : عمل بعد حاجت  
 لبوب کسیر شفق علیه کرده را گرم کنند و همی بریزند و پشت را محکم کند و نشاط آورد و قوت  
 برانگیزد و دل و دماغ را قوت دهد و بدن را فریب کند در رنگ بشره را نیکو گرداند و عصاب را



محکم کند و در مجامعت بسیار نافع است و مداومت این لبوب در ماهی ده روز و نه روز آرد  
 بنوعی که از با شرت می نشود و شهوت ساکن نگردد و اجراض است و پنج است زمان ادکش  
 بعد از دو ماه شترش دو شقال ص مغز پسته : مغز حبه الخضرانه و فندق : و بادام مغز پسته  
 و پلغوره : و حب الفلفل : و حب القطن : و محلب : و نابجیل : و نجنگل : و حب الزلم : و مغز تخم  
 و کجند مقشر : و خشخاش سفید : و خصیه التعلب : بکده درم : کبابیه پسته : قرقه : و خولجان :  
 دارچینی : و قزقل : و شقال : بکده چدرم : مصطکی : بسبب ساسان العصافیر : بسبب  
 ماهی رویان : بهمنین : تو درین : در پنج مغز بی : قضیب گاو سوپان کرده : و کجند مقشر : و شترش  
 و است : و دو قوی بکده شترم : پلیون : بوزیدان : مغاث : و تخم سیاه : و کدنا : بکده  
 مغز عصفور تر : سورنجان مصری شیرین : نعناع خشک : بکده چهار درم : فلفل بایض : و بادام  
 خود خام : بکده چهار درم : فلفل سیاه : و نجبیل : و دار فلفل : و جوز بوانه : و واله : و نارنگ : و کجند  
 بکده درم : زرنیاد : قسط شیرین : انجبه : اسارون : کر کش : بکده درم : و غیره شب  
 بکده درم : مشک بکده درم : و ورق طلا و نقره بکده بکده درم : عمل صاف سه وزن ادویه بدستور محمود  
 همچون سازند لبوب الصغیر که همان خاصیت دهد اجراضش چهل و سه جزو زمان ادک  
 و قوتش چون لبوب اول شترش سه درم ص مغز پسته : و فندق : و پلغوره : و مغز بادام  
 و کجند مقشر : و مغز انجنگل : و نابجیل : و تو درین : و ابریشم مقرض : و مغز خایه خروس : و مغز  
 کجند مقشر : و خصیه التعلب : فربه : و عود هندی : و رویان : بکده چدرم : خشخاش سفید  
 بسبب : بکده درم : قرقه : قضیب گاو سوپان کرده : ساسان العصافیر : بسبب کجند مقشر  
 بادام نجبویه : و قزقل : و بیخ بوننه : و شقال : زرنیاد : زرنب : و نجبیل : و جوز بوانه : و دارچینی : بکده  
 لعل بدشتانی : یا قوت رمانی : و وارید بکده خولجان : بوزیدان : بکده درم : مغز تخم  
 خربزه : و گردگان : و زعفران : بکده چدرم : و غیره شب : و درم : مشک تبتی : بکده درم : و ورق  
 نقره مشه : و ورق طلا : نیم درم : و عمل سه برابر ادویه همچون کند لبوب الصغیر دیگر خاصیت

الز

است که بی را بفریاد و کرده راقوت دهد و معوط تمام آورد و سردی و ریگ از نشانه یک کند آجر ایش است و  
 جزوت آذران یکصد و شصت و هشتادم مزاجش گرم است در آخر درجه خشکت در آخر یکدجه  
 زمان در اول وقت بدستور معهود شترترش یکمقال تا در درم ص مغز بادام پوسته و فندق :  
 و نارجیل و چلغوزه و مغز تبخیر از لب و لب از لیم و حب الغلظ : و کجده مقشره : و تودی سرخ : و زرد و نیم شلغم  
 گمرزه و سبب : و پیاز : و لسان العصافیه : تخم انجور : بهمن سفید : بخیل : دار فلفل : کبابه : بهمن سرخ  
 ارجی : خصیه الثعلب : قرقه : شقاقل مصری : خولجان : بلیون : یکصد شدم : عمل بقدر حاجت بعضی  
 از اشیاء انجور و آجر از کرده اند بسبب سبب که در آن صاحب خیار است بدی گوید که من بس یا بخرید که در  
 راقوت با بعد از خصیه الثعلب چیزی بآن نیست خاصه چون با شیر کاه و خوردند روز و موائی و چون  
 مانند خوردند قوت باه بسیار دهد و غلب آنست که شیر صلاح آن میکند و دفع سبب آن بنما که بول الصغر  
 کند از بیه که باه را زیاد نماید اجزایش شانزده جزوت و زرش شصت و دو درم فایده  
 بقدر قمل می و دو درم و نیم مزاجش گرم است در یکدجه و نیم خشکت در سه رابع درجه شترترش  
 ص مغز پسته : و فندق و لب حب الصنوبر کبار : مغز بادام : کجده مقشره : متغز تخم خربزه : ششاس سفید  
 یکصد شدم : تخم قنار : و قنار : یکصد شدم : شقاقل بوزیدان : بهمنین : لسان العصافیه : خولجان  
 ارجی : یکصد درم : فایده استار : عمل پنج استار همچون کنند لبوب صغیر دیگر نسخه غریب  
 بی را بفریاد و معوط تمام آورد و پشت راقوت دهد اجزایش بست و ست جزوت و شتر  
 باغایر بود و دو درم مزاجش گرم است در آخر درجه دویم خشکت در آخر یکدجه شترترش  
 یکمقال تا در متقال ص مغز پسته : و فندق : و چلغوزه : و نارجیل : یکصد پنجم درم : مغز بادام  
 کجده مقشره : یکصد درم : لسان العصافیه : حب الرشاد : تخم سبب : یکصد دو درم : فایده  
 درم : زرد بخیل : کبابه : دار فلفل : کندر : کندر : یکصد درم و نیم : بهمنین : تودی سرخ : و سفید : یکصد چهار  
 درم : خشک با تخم خربزه : و شلغم : و پیاز : و نیم یکصد درم : عمل بوزان ادویه صغیر دیگر که کرده راقوت دهد و معوط  
 در دوقی را بفریاد اجزای آن دره جزوت با فندوز آن یکصد و یکدرم مزاج گرم است در یکدجه و نیم معتدل است



در پوست و رطوبت شترتیش از یک مثال تاد و مثال صص مغز بادام و پسته و فندق و چلغوز و کاج و کهنک  
 بکند بچندرم بلیون و مثال بکند ششدم و تودی سسغ و سفید و همین بکند درم نیم درم  
 و نجره و تخم خربزه و شلجم و لسان الحاصیر بکند دو درم تخم سبب و قند سفید بکند یک درم و عسل  
 سه وزن ادویه لبوب دیگر خاصیت وی آنست که منی بفرزاید و نفوس تمام آورد و محروری مزاج  
 بنایت سود دهد از ایا زده جزوست وزن آن هشتاد و هفت درم و نیم فزاج گرم است  
 در آخر رجه دویم خشکست در سه ربع رجه شترتیش در صص مغز بادام و فندق و چلغوز  
 و خجک و نارچیل و مغرب الزلم و حب الغلظ و مغرب تته بکند درم نیم بخیل و دار فلفل  
 نارمشک بکند دو درم و نیم فایندی آرد و آنچه آرد در قطع استعمال کنند سه وزن ادویه  
 لبوب صغیر خاصیت این آنست که عروق را بگرداند و قویب راخت گرداند و محروری مزاج  
 شایسته باشد اجزایش دوازده جزوست بغیر از همین سفید و زرش شصت و بچندرم فزاج  
 گرم است در یک رجه و نیم خشکست در ربع سیوم رجه اول شترتیش دو درم صص مغز بادام  
 و چلغوز و بادام و حب الزلم و خجک و پسته و کجند مقشر و مثال مصری و ششاش سفید و تودی  
 سسغ و سفید همین بکند بچندرم بوزن همه قند بآب بخیل معجون سازند لبوب صغیر دیگر که منی را زیاد کند  
 و کلیه و سنانه را قوی سازد و سیاز از ارفع باشد در رنگ و رو را نیکو گرداند و دماغ را قوت دهد از این  
 هفت جزوست اوزان مساوی شترتیش دو درم صص مغز بادام و جوز و حب نظیر و چلغوز و حب الزلم و قند  
 پسته و نارچیل تازه و مغرب الغلظ و ششاش سفید و تودی درین یکجند مقشر تخم جیره و سیاز و شلجم و پسته همین  
 دار فلفل یک کبابه و قند و اینست مثال بنحو جان بچندرم بلیون و اجزای مساوی و عسل سه وزن ادویه  
 بفتح لام و سکون حاء جمله و سین مجهول استیدن زبان و در حق نذکور شود الحاء بکسر لام با حاء جمله  
 الف هر جزوی که خویسانند یعنی انواع کنند و در باب نون گفته شود انشالله تعالی کلمه بفتح لام و سکون  
 خاء جمله و فتح لام ثانی و ضاء جمله ثانی ادویه دیگر که را گویند که با هم می آمیزند و بویند و فزاجی است  
 که بریزند در آن آبهای اشیای چون ورد و روغن آن فالح و در صداع و سرد است گرم





و بیخته است آید و خمیر کنند با بکرم و در حمام بالندید ستوری که مشهور است لطوخ که شقاق مقدر را بر این  
 ص در آرد رنگ مغول موم سفید و غیره کل لطوخ که حیات و حبس القرح را بکشد ص آرد مس با زهر کبک  
 خمیر کنند و بگذارند بر بالای ناف لطوخ که شکم را نرم کند چون بر مقعد بالند ص قوره زهر کبک و زهر کبک  
 بکدر جزیی جعل بر پشتند و بالند لطوخ دیگر بجمبت و جاع قوا نافع است ص عصاره قوا چهارم و در  
 گاو شحم الحظیل بکدر و کوفته و بختیه بموم آب کرده بر پشتند و بالند لطوخ که چون بر مقعد بالند قی آور  
 و بزنا فسهال و بر پشت زهر ادا طشت ص بریح کابلی عصاره قوا چهارم بکدر دم در آرد سنگ  
 خریق سفید بکدر چهار دم شراب الماغری بخردم زیت کله دره شقال موم بیخ شقال موم سازند و بالند لطوخ  
 که جرب را زایل کند ص کبریت عراقی در دروغاتی و میزین بکشد دم کوفته و بیخته بکدر مریق مغول در  
 شریح و عمو و قید موم سفید موم کنند و در حمام بالند یا در خانه لعاب بضم ام هاعین مہلک و الف یعنی آب  
 دہان یا چیزی که مثل آن باشد الحقیق بفتح لام و سکون عین مہلک دار و ہای را گویند که غلیظ و چسبند  
 و لمیسده شود و گاہ دم شسته باشد در دہان اندک اندک و باید آنگشت پیچ باشد یعنی قوامش از شربت غلیظ  
 و از محون رقیق تر باشد و مخرج لہوق جالنیوس است و قوت این چون اثر برہ و قدر شربت بکدر مریق  
 ہر فراخ مناسب دانند لہوق آملیل ربو مزین و معال کہنہ و صیق النفس و لغم غلیظ از خرازا لکن  
 و رطوبت را دفع سازد اجزا سه جزو است و در بعضی نسخہ چهار اوزان مساوی شربت شخمیدم آب کی  
 حاشا یا قودنج خلی یا برنج مساف در آن جو شایندہ باشند و صاف نموده ص استقبال نشوی سد دم در آرد  
 فرسیون زرقا خشک بکدر موم جعل بر پشتند و در نسخہ دیگر زرقا نیت و آن سبز و دیگر را بر پشت  
 در وزن لہوق آملیل دیگر که نافع است ربو و نفس الانتصاب را و تسبہ را یک کند و آن نسخہ در  
 با عمل شربت شخمیدم و بقدر قوت ریض ص عصاره غصیل و غسل مساوی با شرم نرم جو شایندہ  
 آید و بعضی غصیل ترا با غسل مصفی اجزا مساوی یا سیکه سنگ با شرم نرم جو شایندہ تا غسل مہلک  
 و ہر ص با یک کفچہ میخورند لہوق با دام سرف و خشونت حلق و خجورہ را نافع باشد اجزا ششم  
 ہشت جزو است شربت شخمیدم ص صمغ عربی نشانتہ کثیرا رب السوس فایند بکدر دم

متردانه و حب القرع و مغز بادام تشنه که چیدم کوفته بجلاب قوم برشته و بعضی را حب جلاب حب صابون  
لعوق بادام دیگر که همان سود بود اجزایش شش جزو است شتریش چهاردم ص صمغ عربی کثیر نشسته  
رب السوس بکده دم متغذو و بادام بکده دم قد سفید ده دم روغن بادام حریب کند و بجلاب قوم برشته  
لعوق بندر الکمان ربو و سعالی که مزمن باشد نافع باشد و سینه را از ضلک پاک کند و نفس را یاری  
ده شتریش شد م ص بندر الکمان بریان سی دم قوما نادر دم هر دو را کوفته و بخیه بجعل مقوم برشته  
لعوق بندر الکمان دیگر که چهار جزو است شتریش چیدم ص تخم کتان مغلوب کجوز کندیم جزو زیر قوما  
بکده جزو بود و نعل صنی برشته لعوق بندر الکمان دیگر و هوشا پور بن سهل نافع است سرفه خشک  
ص تخم کتان مغلوب ناید بجعل برشته مغز لعوق البذر نافع است سرفه خشک و درستی سینه را دفع  
بیار دار و اجزانه جزو است شتریش بقدرم ص مغز تخم خیارین و جزبه و کدو و فانیذ شحری و مغز بادام  
شیرین بکده دم کثیر نشسته صمغ عربی بکده چیدم کوفته بخیه بجلاب و عمل نخل بقوام لعوق آورد  
برشته لعوق اصل العنصل لعوق آهیل است لعوق منقشته سینه را نرم کند و سرفه گرم را سرد دهد  
و قوی دردی را نافع باشد چون از صفر باشد شتریش تا بهفت تنقال باشد ص منقشته ده دم  
مویز سنج بنفشه است دان پستان سی دان عتاب ده دان جوشانیده و صاف کرده آب آرز با نیمه طل سنگ  
سفید و پنجاه تنقال عمل خیار شبنم و سی تنقال روغن بادام شیرین بقوام آورد و سی تنقال منقشته  
سایده هفده نماید لعوق التین ضیق النفس و سرفه کهنه و بولمغی را بغایت نافع است شتریش  
ناده دم ص انجیر زرد و پنجاه دانه جوشاننده تا مبر شود پس صاف کند و آن آبر با بهفتاد و پنجم تنقال روغن  
انگوری بقوام آورده پس متغذو نوره پست و بادام تلخ بکده پنجم تنقال متغذو انجیر و بادامیان و کراسته و حلبه بکده  
سه تنقال متغذو نه دان حب الفضل بکده چهار تنقال نرم ساینده روغن بادام تلخ حریب کرده لعوق است ازند  
لعوق حب الرشته روغن بنی را نافع باشد و سینه را از اضراط علیط پاک سازد اجزای چهار است در شربت دم شتریش  
شد م ص حب الرشته ده دم اصل السوس چهار دم سیون و بادامیان بکده دم مجموع را بکوفته در دو  
طل آب جوشاننده تا بطبی آید صاف کند و با کطل عمل بقوام آورد لعوق حب الصنوبر روغن القرض و سعالی



من من اسود منبدا شد و سینه را از زحمت اعلیٰ و بلغم پاک کند مص مرقه جلعوز ده دم کثیرا منقرخ خیارین جمع  
 مغز بادام تلخ منقشر مغز بنه دانه بکده بخورم با دیان دو دم حرای رسیده است عدد روغن گاو و روغن سیس عمل  
 حرارادر غسل و روغن گاو حلوا کنند و داروهای کوفته و پیخته را بدان بسپارند و در بعضی نسخ دو دم زرد  
 کرد کرده اند حقوق حب القطن بوجه و در طوبت حیزه را نافع است چرا این چهار است و زرش پنجاه و دو  
 شقال قشرش شدم ص مغز بنه دانه چلعوز بکده است دم محکم گان بریان ده دم حله دو دم غسل  
 صد و هفتاد پنج شقال و دو شتاب نگوری بعد از قوام بسپارند و بسخه ذخیره اجزایش با فانی پنج است  
 و شترتین صبح و شام یک طعمه ص حب القطن مغز بادام شیرین بکده ده دم کرسته و آسبون بکده ده دم  
 فانی شصت دم بقوام آورده و او را به بدان بسپارند حقوق خمیر نفع همچو کسیریم و سکون تخمانی بوز  
 مجسمه جوی ارضی است از بخیر سیخ و زرد بعضی انجیر دم است نافع است سرفه و درستی صلق را ص گینه  
 خمیر سیخ صادق الحلاوه و جوشاننده نامبر شود پس صاف کنند و نبات و فانی و قدری عمل با آن  
 آورند و در وقت پائین آوردن کثیرا و صمغ عربی و رب السوس بکده قری داخل کنند و اکثر طبیبان  
 ترتیب داده اند و نفع بلغم کرده حقوق خشخاش زرد گرم را نافع باشد و ماده رقیق را سگ گند  
 شترتین ده دم ص صمغ عربی سفید ده دم پوست خشخاش بیدرم یک کوفته و خوب ساینده و جوشاننده  
 صاف نموده با یکدیگر بقوام آورند و نبات و کثیرا و صمغ عربی بکده ده دم با آن بسپارند حقوق خشخاش  
 دیگر گل و قوضه عا و زرف الدم و سرفه بلغمی را فایده کند شترتین ده دم باشد ص پوست خشخاش سینه  
 پنجاه دم در دو رطل آب بجوشانند تا نبات آید پس صاف نموده بوزرش قند بجوشانند تا بقوام آید پس  
 رب السوس و مغز بادام منقشر و تخم کدو بکده بخورم کوفته با آن مزوج نمایند حقوق خشخاش دیگر که  
 منفعت کند شترتین تا ده دم باشد ص صمغ عربی سفید ده دم نبات کثیرا و صمغ عربی بکده  
 دم منقرخ کدو و بیدانه شیرین بکده ده دم کوفته و پیخته بجواب قوم بسپارند حقوق خشخاش زرد را نفع  
 شترتین ده شقال ص تخم حلی و شقال بیدانه یک کوفته صمغ عربی صمغ کسیریم و او قیه در دو رطل و پنجاه شقال آب  
 خوب ساینده روز دیگر بجوشانند تا بنیمه آید و با صمغ پنجاه شقال نبات بقوام آورند شترتین صمغ و سبب بکده

فصل

مثقال نهندانه صمغ عربی بکشد مثقال کثیر چهار مثقال نرم صلابه کرده مخلوط کنند لعوق خشخاش نافع است  
 سلول و موقوق را در دهی سینه و شش و معال کینه کلین از ترلالت حاده که از دماغ بسینه میزند چنانچه  
 شست است تریش بکویه ص صمغ عربی سه درم تخم خبازی و خطمی بکشد درم پستان بست دانه اصل السور  
 در درم تخم خشخاش و دو اوقیه کوفته در چرخل آب نفوح کنند پس بچوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و نورش شکر  
 و فانیه نسویه بنزد آتش نرم تا بقوام آید انگاه صمغ عربی و کثیر بکند درم داخل آن کنند و بهتر است که  
 کثیر صمغ عربی را بسایند پس خمیر کنند بچوب یا به چه مناسب است و لت کنند و بر هم بزنند تا بقوام عمل آید  
 باعوق بر هم زنند تا هموار شود لعوق خشخاش نوع دیگر سودمند بود جهت ترکه و ریشهای شش خون  
 رفتن از آن و سرفه گرم را نافع باشد شترش بکویه ص صمغ عربی سه درم که رسیده و بزرگ باشد  
 و دانه اش را در آورند و در چرخل آب یک شبار و زور بخویسانند پس بچوشانند تا به نیمه آید و مالند و صاف  
 و هر یک بن آب را نیم فنقد کنند و نیم فنقد بر سر آن کنند و بچوشانند تا بقوام آید فرو گیرند پس  
 صمغ عربی کثیر است بکند چیدرم کوفته و بختی در آن بسرشد لعوق خیار شنبه طبع را نرم دارد  
 و ملاحظه است سینه و شش پاک کند و ذات الحجب و ضیق النفس را نافع باشد شترش ده درم ص  
 بقیه چیدرم عتاب بست دانه پستان بنجاده دانه مویز طایفی می دانه اصل السوس مخلوک ده درم  
 تخم خشخاش سفید کوفته بست مثقال زودفا کثیرا بادیان ابرسا بکشد مثقال صمغ الوی میاورد  
 برسیاوشان بچمثقال آنچه سفید بیدانه بست دانه کوفتی را نیکوب سازند و در آب گرم بخویسانند و بچوشانند  
 و صاف نموده فلوس خیار شنبه بست مثقال در آن حل نموده و نیم فنقد اضافه کرده مگر بچوشانند  
 و صاف کنند تا بقوام آید و در آخر مغز بادام مقشره و خبازین بکند چیدرم معتز دانه آبی سه درم  
 باقلای سفید مقشره ده مثقال و متمر تخم خطمی و کده و و علبه بکشد درم مجموع را کوفته در آن بسرشد  
 و بست مثقال روغن بادام در آن اضافه کنند لعوق خیار شنبه ذات الحجب و ذات الریه را بفاش  
 نافع است و ترلالت و سرفه را سودمند شترش بدستو ص مغز فلوس خیار شنبه و نبات بکند پانزده درم  
 در قدری آب حل نموده صاف کنند و باروغن بادام مغز و نماینده انگاه کثیرا و صمغ الوی و باقلای



مقشره فوق بکده چنانچه حال اضافه نمایند و در زخم و متغیر قلوب سیخاه درم آبی را صغیر بادام بکده بخورم و آرد باقی  
 و متغیر بادام صلور و روغن آن و نبات بکده درم است و این نسخه معتبر است لعوق رب السوس سماخ  
 را نافع باشد و خلط از جبر را سینه و کشش پاک سازد و نفس را یاری دهد و از اجزای است و زرش علی السوس  
 شترش سه درم با طینخ زو فاص رب السوس کثیرا باز و متغیر بادام تلخ مقشره و روغن بادام پر شده  
 لعوق الزمان تزللات دماغی و معال که از حرارت باشد نافع باشد شترش دو اوقیه ص آب از کثیر  
 چندا که خوابنده بفتارند و در و یک سنگین جوش دهند تا به نیمه آید پس نصف آن نبات خفایه کرد  
 باقی مایه بقوام آورند لعوق زنجبیل که قوی آواز هر گاه که سبب آن رطوبت باشد و آواز آید  
 سبب بچه مانند تازه را سیده باشد بعد از تغیبه استعمال کنند از ایشان چهار است شترش هر صبح  
 یک کفچص زنجبیل صد درم در شیر تازه بخورند و هر روز شیر تازه بر آن میزند تا نرم و پر در شود  
 انگا بکوبند و سیخاه درم در افضل سائیده و بیت و چند درم زعفران و صد و هفتاد و چند درم نشاسته  
 بعسل یا نبات بقوام آورند لعوق زو فاکلی نفس و سرفه کننده و ربو را نافع باشد و خلط غلیظ را نفع دارد  
 و کشش پاک کند شترش سه چهار درم ص زو فای خشک ابر را پاکد بست درم و نیکو بکده در  
 رطل آب بچوشانند و بار طلی قند بقوام آورند و در بعضی نسخه بکوبند و بنیزند و بعسل سبب لعوق زو  
 نوع دیگر از اول قوی تر است و ادراض بارده سینه را نافع است و بلغم لزج را بسیار سودمند است  
 ص زو فای خشک آبیون بادیان پر سیاوشان اصل السوس بکده درم آبی را ساده درم  
 و رطوبت مویز سیدانه بکده بفت درم بچیرش دانه ترید سفید و تخم کتان بکده درم بقدر شترش  
 آن آب بچوشانند تا به ثلث رسد پس صاف نموده باشد آن غسل بقوام آورند و هکله بطعم  
 و راتیخ را در آن حل کنند بکده درم لعوق زو فاکلی دیگر از دستور نافع است سرفه بیم در  
 و استلا و تصبیه شترش از مواد بلغمی و پخته میگردد و اندک پس قطع میکند ص زو فای یابس فرا سیدون  
 بادیان بکده درم پر سیاوشان اصل السوس بکده درم صمغ البطم و صلبه بکده درم زربیب سفید  
 پانزده درم بچیر صفره دانسته و صمغ بنیزند در چهار رطل آب یک رطل و نیم با نذ صاف کنند

در اول

و بکامل و نیم عمل صاف و تحمل نموده بقوام آورند و آنچه مجرب است اول تجربه بخان کرده اند چون کرسنه بار غرض  
 باینکه در دم و شوربای جباری تخمین و پوست خارج با قلا را چون قلع و اریق لفظی کنند و بانبات نباشند  
 و نظیر کل زکس بدستور بانبات و آب مقطر ثبت بانبات خسته تر سندی را یکبار و چون قلع کنند با پوست  
 پس کوفته با آرد با قلا و روغن بادام شیرین حوی پیزند و نبوشند در دم همان فائده دهد و دانه خرفه  
 شامی را چون سه روز تر کنند در آب گرم و کوفته بانبات حوی پنجه یا شانه همان فعل کند و خورد  
 که برای روی بدستور همان عمل کند و مغز فینب دانه هر روز سه عدد بماء عمل نافع است و لفظ سفید مقدار دو  
 درم هر روز با جلاب حار مجرب است و تخمین بجزاری مغزول مقدار دو درم سائیده چون بخار با عمل  
 نافع و سودمند است و آب مقطر شقایق النعمان با عمل یا شکر شراب و زرق لک یکدرم شرباش  
 رو باه بریان کرده و خشک سائیده آن با جلاب گرم متقال شرباب و فصفه طری مقطر را با شکر  
 شرباب و زهره زرس دو درم با جلاب و طلح نخل همانند ستور و زهره زرس دو دانگ با جلاب  
 و در محوق آب لیمو و عمل لعاقوشش پیش محوق ایضا لعوق پستان خشونت حلق و سینه و فتر  
 و ذات الحجب و ذات الصدر و ضیق النفس را نافع باشد جزا چهار جزو است و زرش بخیر پستان نودو  
 پنج درم شش درم ص پستان دو لیت دانه موزی لایفی بیدانه و مال السوس تراشیده بکچیل  
 درم طوس خیار شنبه پانزده درم همبرادرس رطل آب بچوشانند و با نیم فنقد قوام آورند لعوق پستان  
 از این میان اجزا هشت جزو است شربش کیو قید با بیا به مناسب پستان صد دانه عناب کیلانی بخواه  
 دانه عمل السوس پرسیاوشان بکچیل درم عمل السوس را یکوبند و با هم در آب گرم یکبار و ز قلع کنند  
 پس بپزند تا پستان پنجه شود بالند و صاف کنند و نصف آن عمل نخل و شکر فانیذ از همه یک رطل  
 و نیم قوام گیرند و عند التزول صمغ عربی کثیرا نشانه رب السوس بکدرم و بعضی عوض عمل العنب  
 کنند هر گاه تپ باشد لعوق کسیر بران و در اجهای سرد در نافع باشد و در جلاب و عظیم  
 را از کسیند پاک کنند ص سبب مقشر یک نیم من در نیم من آب و نیم من روغن گاو پیزند  
 پس نرم بپسیند و بمانند و پاک من عمل بقوام آورند و عند الحاجة تا دو درم لعوق کنند



لوق شملت نافع است و گفته اند که حلق را شترش شش در ص صمغ کمان با زرد  
 حلیه بادام مقشر یکدیگر کم کثیر اصل السوس مع خلیجوزه نشاسته صمغ عربی بکدر در دم ساینده  
 بدو وزن شکر مقوم بر ششند اگر خواهند رو دفا شد و عوض شکر عمل صاف کنند لوق الصالحین  
 نافع است حرارت و خشونت حلق و سینه را با شیر زمان بدیند ص رب السوس کثیرا فایده صمغ عربی بکدر  
 چهار دم لعاب بیدانه خشک کرده دو دم اجعل صاف یا جلاب در روغن بادام بر شش لوق طیاره  
 نافع است تب و سرفه و خل را اجزایش جزوه است شترش بقدر هر مزاج ص صمغ عربی نشاسته  
 خشک شام سفید بکدره در دم طباشیر چهار دم تخم خبازی و خطمی بکدره درم کوفته و بخیته جلاب مقوم  
 و روغن بادام بر شش لوق طباشیر دیگر نافع است تب و سرفه و قذف الدم و فضول الرطوبه  
 و در سینه و قروح بریه را اجزای ازده جزوه است شترش سه درم ص قاقله طباشیر یک چهارم  
 صمغ عربی بر ششدم نشاسته خشک شام سفید تربجین بکدره درم شکر طبرزد چهل درم تخم خبازی  
 یک پنجم بادام خشک شام سیاه بکدره درم کوفته و بخیته باسل آن غسل صاف بر ششند و کوفته روغن بادام  
 بان میانیزند لوق طباشیر دیگر سل و قرحه و سرفه صاف را نافع باشد اجزایش هفت جزوه است ص  
 کثیرا بکدره درم طباشیر چهارم تخم خیار خلیجوزه صمغ عربی قاقله یک بکدره درم کوفته سفید صمغ شام  
 کوفته و بخیته لعسل و روغن بادام بر شش لوق طباشیر سرفه و تب و وق و سل را نافع باشد روغن  
 فحمت مگر اینکه در اوزان تفاوتی است در آن نفع صاحب کامل است اجزایش هفت است ص صمغ عربی یک  
 یک شش شقال نشاسته کثیرا بکدره و شقال طباشیر چهار شقال نبات سفیدی شقال تخم خیار حب الصوی  
 الکبا بکدره شقال صمغ ساینده در روغن بادام جرب نمود با سواد و عید کف کوفته که بسیار مقوم نیار و روغن  
 بر ششند و با شیر الاغ یا شام لوق الطلع نافع است سرفه و خشونت سینه را اجزای ازده جزوه است شترش ششده  
 ص سیستان پنجاه عدد و عقاب پنجاه دانه پریاوشان اصل السوس یک پنجم مهب که کوفته در آب گرم کشاید  
 بخوبی ساند پس بچوشانند تا سیستان بخته شود و آنگاه صاف کنند و یکطل شکر سفید و یکطل عمل داخل کرده  
 بقوم آورند و در دم فایند و نشا و غبا الطلع یک پنجم رب السوس صمغ کثیرا بکدره درم لوق غناب

نافع است حال التهاب سینیه و امراض سل را چنانچه شترش کبکوی قیص غناب صد درگز پستان پنجاه درم  
صل السوس سی دانم موثرست چهل درم دشش رطل آب گرم تقوی کند یکیش از و پس بچوشانند تا بثلث رسد بمانند  
وصاف کنند و صد درم فانیخیزانی دخیل نمود و بقوام آورد و لعوق غنصل سقیل است لعوق غارلقون  
سینه را از اضراط غلیظ پاک کند اجزاده جزوست شترش چهار درم است ص گزسته رب السوس برسیاوشان  
بکشد درم بادیان فرسبون زوفا عاریقون بکشد درم سینه صمغ البطم بکشد درم موثرست سیست درم این  
بر سر جزو آخر در سیفنج حل کنند و نیم من عمل اضافه کنند و اجزا کوفته و بچینه و سخن کرده را در آن بشند  
لعوق قسه که سینه را از بیم پاک کند اجزاشش جزوست شترست درم بطنج زوفا ص رب السوس  
تیر بار زوفا درم پنج بادیان بکشد درم قاسنی را در روغن گاو حل کنند و لعول است لعوق کتیرا  
تیر و سرفه تر که رانافع باشد و سینه را صاف کند شترش تا یکو قیص غناب پنجاه دانم پستان صد  
زوفا قله بکشد درم پنجم سیست دانم صل السوس ده درم بادیان ده درم برسیاوشان قبضه ده درم  
دیگر با درم شترش بچوشانند و بالند و صاف سازند یک رطل عمل محل فانیخیزان بقوام آوردند و کتیرا  
و صمغ عربی و نشاسته بکشد درم بالوز مقشر در آخر قوام دخیل کرده است میکنند تا مخلوط شود  
لعوق کزنب نافع است در سینه و سرفه را شترش کبکوی قیص ما و ورق القبطه رطل فانیخیزان  
در رطل پس بقوام آوردند و حب الصنوبر و حب القطن و باقلای مقشر بکشد درم و قیه و نیم با درم شترش  
مقشر و صمغ عربی و کتیرا بکشد درم سیست مقشره و قیه شترش لعوق کزنب سیست کاف و راد  
همه و سکنون فون و موحد و مجبول معرب از کلم فارسی است و این لعوق نیز همان خاصیت  
دارد و نفع از آن ص ما و ورق القبطه رطل شکر و رطل فانیخیزان چون بقوام آوردند  
پس باقلای مقشره و مغرب الصنوبر با مقشره کد و بکشد درم با درم مقشره صمغ عربی کتیرا حلیه  
بکشد درم متربسته و قیه بدستور ترتیب دهند لعوق کزنب دیگر که از آن قوی ترست  
مشغول از این بدور ص آب و ورق کلم سینه رطل عمل محل پنجرطل بقوام آوردند پس هر دو نفران  
بکشد درم مشغول صمغ عربی کتیرا بکشد درم آبراب السوس بکشد درم مخلوط کنند لعوق کزنب یکیش از و پس بچوشانند تا بثلث رسد



کند ترش بخورد باشد خیر ص آب کلم پخته یکمن و نیم با نیم من غسل بنزد و بجوم او در بند پس در مخلوط  
 و نیمه دانه و آرد با قلاب کرده درم گمان منقلو و جلبه یکد بخورد مغز پسته پانزده درم کوفته و بخیمه بدان برشته  
 لعوق کزنب نوعی دیگر فله رطوبی و شونت حلق و ریه و گزنگلی اواز و تقیه دماغ از بلغم غلیظ کند فو قش  
 سال شترش شتقال ص آب کزنب پخته یا آب و رقی آنرا کوفته و خمر دره و جوشانند تا بنمید باد و مثل آن  
 شکر بجوم آوردند و بارای هر طلی از شکر هر یک از مصطکه و کند و صمغ عربی و کثیره و راتیاج بخورد در آن مخلوط کند  
 لعوق الکرم بیکراند صوت متقطع را بر عت ص قضبان آنرا کوفته و با ل بجوم آورد درم لعوق کزنب  
 و شخ اثنی با سداب سا چون کوفته و بخیمه کند هر یوم دو از ده دانه بخورد ندر هر چه مقدار که است  
 ربو و ضیق النفس را زایل کند لعوق کزنبه البرزافع است سرفه و شونت سینه و تب و زکام را شترش بخورد  
 ص بر سیاوشان تازه و الیا بر سی درم تا چهل درم ص آل السوس محکوک ده درم غناب چاهاد و انبوه  
 و صاف نموده پس شکر سفید یک رطل و ربع عمل محل ربع رطل فانیذ خیرانی نیم رطل بدستور معهود بخورد  
 آوردند پس رب السوس و کثیره و صمغ عربی نشاسته بکند ده درم بر سیاوشان سائیده شد در آن بریان  
 و حل کنند لعوق ما رستانی تقویت معده و رفع قوی عینف کند اجزا هشت است بغیر از مانیات  
 شترش بکوفت ص گل سرخ آرد و خند پوست بیرون پسته لانه زرشک دانه دار یکد پانزده شقال  
 سماق هفت شقال انعام تخم مورد یکد شقال در سه رطل آب بچوشانند تا بکوبل با ندر پس صاف کنند  
 و آب لیمو و آب غوره و آب بیکد است و شقال آب تمزندی و سه که یکد است شقال شکر کشند  
 بجوم آوردند لعوق میفنج گزنگلی آواز که سبب آن رطوبت باشد زائل کند اجزا چهار است ص  
 مرصاف دو درم رب السوس کند یکد یکدرم زعفران سه درم و دو دانگ کوفته و بخیمه و جوشانند  
 لعوق الور و تپهای حاده و قی کردن خون و ذات الجنب صفراوی و دموی و درد سینا  
 و تسل و سرفه را نافع است اجزایش هشت است شترش چهار درم ص ورق گل سرخ  
 صمغ عربی یکد سه درم نشاسته کثیره یکد سیزده درم تخشاش سفید دوازده درم طباشیر زعفران یکد  
 سه درم رب السوس دوازده درم نرم سائیده باد و شبانگوری لعوق سازند لعوق که در قوی

دلیل

و بسلول رانفع باشد و منزله حار را سود و بد اجزایش دو از ده است شترشس بنجدرم صمغ تخم خیارین  
و بهدانه و کثیر اناسه صمغ عربی بکشد شرم تخشاش سفید کتان بکشد سه درم مغزنبه دانه و بادام مقشر  
شیرین بکشد درم و نیم مغز بادام تلخ زعفران بکشد سه درم ادویه کوفته و بخیته را در یک رطل فانیذ تموم بشند  
لعوق که سینه و حجره را از خلط پاک کند و دم زدن را آسان گرداند و ضیق النفس در بوز اسود  
ده شترشس سه درم صمغ تخم کپه بکشد مقشر بکشد سه درم زردفای خشک مقدرم رب السوس بهدانه مقشر  
سه درم کوفته لعوق که سینه و حجره را از سوالات فراج کرم باشد و مدقوق  
و بسلول رانفع باشد شترشس تا شش درم ص لعاب بند قطونا و بهدانه شیرین و حطمی سفید  
و آب انار و گدو و خیار و هندوانه و خرقد و شکری بکشد بست درم صمغ عربی کثیر مغز بادام شیرین  
قند سفید بکشد خجسته تخشاش ده درم نبات نیم من کوفتی را کوفته با لعاب بطنج درهند تا بقوم آید  
لعوق که سرفه گرم و منزله حار و سسل رانفع کند شترشس سه درم باشد ص لعاب مورد لعاب  
اسفنج لعاب بهدانه بکشد ده درم روغن بادام سه درم قند سفید بست درم بقوام آورد لعوق  
که سرفه خشک رانفع باشد و سینه را نرم کند اجزا چهارده است ص رب السوس بهدانه مقشر بکشد  
ده درم باقلای مقشر کثیر صمغ عربی حطمی تخم خیارین و گدو و خرزبه بکشد شرم تخشاش دو درم زعفران  
بادام شیرین مقشر و مویز متقی بکشد بست درم مویز را در روغن بادام حل کند ادویه کوفته را  
بدان تخمیه انگاه با مفتح برشد لعوق که سرفه اطفال رانفع باشد چون با شیر مادر در گو  
ایشان ریزند اجزایش پنج است ص صمغ عربی کثیر رب السوس فانیذ بکشد چهار درم مغزنبه دانه  
بکشد لعاب صمغ برشد لعوق که ربو و ضیق النفس بلغمی و سرفه بلغمی را سود دارد و ص کتان  
مقلو کوفته ده درم روغن بنفشه بادام مکشقال غسل بنجدرم لعوق نمایند لعوق دیگر که همان فانیذ  
کند ص کتان مقلو مغز کرسنه مغز بادام بکشد ده درم مغز طغوز نه بنجدرم ایرسا سفید صمغ عربی  
بکشد درم لعاب شترشس لعوق دیگر که همان عمل کند ص مغز طغوز نه چهل درم مغز بادام مقشر چهل بنجدرم رب السوس  
بست و بنجدرم لعاب شترشس بکشد لعوق که سرفه کهنه و ضیق النفس در کفلی و از و خفقان رطوبی در بوز



زایل کند ص حله منقوع است که تدریس کوبیده و شیر در قند باد و شاد انگوری اصل صغنی چو شانه تا غلیظ شود و در سوسا  
 حله منقوع خنجره بهتر است بسیار کم کوفته و مخلوط کرده چند جوش داده استعمال نمایند حقوق دیگر که تحقیق النفس در وقت خواب  
 میسبی را بغایت نافع است ص حله منقوع میسبی چو قشره یکدست درم تنقعه گل گاوزبان یکد چندم سینه درم منقوع  
 تخم کدو و تخم خنجره یکدست با دیان در دم کوفته ضایفه نمایند و وقت حاجت مقدار کمی بحال با ما شیرین کنند  
 حقوق که سینه و مجاری نفس را پاک کند ص تخم تریاک در روغن گردن کجده شکر یکدست درم زوقا یا بس بقد درم  
 کوفته و بخیمه اصل شربت ص صبح یک کفجه بلیت در حقوق که سینه را پاک کند از خلط غلیظ و سنگی نفس را نفع دهد  
 شربت ص صبح علی الریق یک کفجه ص عضل در عمل ص صغنی مسادی در پاستیکند که از سنگ باشد و با شکر  
 چندان چو شانه که آهیل مبر کرد و در بیم زنده تا بسیار حل شود حقوق که رسال جاریس سازج که علامت  
 آن تشنگی دائمی و خنجره و معلقوم و سعال یا بس و عدم قتل و ضرر از نهوای حار و تنقاع از نهوای یار دست  
 نفع دارد و بخیمه شربت است که سابق ذکر یافت باندک تفاوتی ص لعاب پیچول و بهدانه و لعاب تخم غلظی  
 و آب انار شیرین و آب خیار و آب باد رنگ و آب کدو و آب برگ خرفه و آب نیلگر یکدست درم ص صغنی علی الریق  
 مغز بادام شیرین شکر عسکری یک کفجه است ششاش ده درم شکر طبرزد غمین تخم پیچول کوفت بگونه که  
 لعابها و آبها بنزد تا معقود شود و آنگاه هر ساعت اندک اندکی لیند حقوق دیگر که همان فائده دارد و  
 کثیرا مخلوفته کبجز و مغز بادام منقعه در ج و کثیرا در جلاب حل کنند و تخم کوز کوفته را بدان برشته حقوق  
 دیگر که همان خاصیت دارد هر گاه حرارت زیاد باشد ص صمغ بادام یا صمغ بجد درم آبد درم حجاب  
 و لعاب پیچول یکد پیچاه درم بنیزند با قوام عمل آید پس پیچاه درم روغن بادام ضایفه آن کنند حقوق که سینه را در  
 سازج که علامت آن ضد علامات رسال حار است بعد از سکن در سو گرم نافع بعضی لعاب جلاب شاد و لعاب  
 کتان یکد پیچاه درم عمل ص درم بقوم آوردند حقوق که همان فعل کند ص کبچ تر و روغن بنیان یکد یکد ص حله منقوع  
 آنگاه حقوق نمایند حقوق که سینه را بار دمادی را نافع باشد ص تخم کتان بریان ده جز و مغلط کبجز و بعضی  
 و اگر بدل فضل بود نکوبی یا تخم ترب که تدر است حقوق که همان منقعت دارد اگر اسهال جز دست ص حله منقوع  
 خردل مغز بادام تلخ یا سوسیه اصل برشته حقوق دیگر که همان سودده ص مغز بادام تلخ شکر درم بادام

بیست و یکم چهارم زعفران جاوشیر بکند و درم درشربت غسل مصفا و لعق کند لعوق دیگر که درین باب  
 نافع است بجز چهارست ص پرسیاوشان چهارم فلفل دو دانه مغز چغندر دو و قهوه روغن نارین  
 یک درم غسل و روغن گاو بقدر حاجت لعوق دیگر که بسیار نافع است بجز اشش جزو است ص باز و عکبر  
 یک درم زعفران یک درم جاوشیر و صاف مغز بادام تلخ یک چهارم درم غسل درشربت لعوق که مسلول بلانفع  
 باشد نکامیکه از او دیده بارده نشود و آرد ویه حاره زرد اینده زرد بجز چهار است مغز شش بر صباغ یک کفچه  
 ص شش ربواه در سایه خشک کرد و دو بادیان و صهل السوس و پرسیاوشان کوفه و بخیه مساوی از شکر کرا  
 بنام آورند لعوقه بفتح لام و کسر صین و صهل و سکون تخمانی و فتح قاف و سکون هانان کا ورس است لغایف  
 بفتح لام و فادالف و تخمانی و فادانی آردینه که در میان آن گوشت نیم بخیه کرده باشد و در روغن شربت  
 سازند لعوقه بفتح لام و سکون فاف و فتح حیم فارسی و سکون پاره بریان و کله بریان لعوقه مزاج و لوز مرما و  
 لیموی مرما در باب میم و صفت مزاج و آنست شود انشا الله تعالی باب المیم: الماء بهترین آب است  
 بدش است بعد از آن آب جاری که بصفات مذکوره موصوف باشد اول آنکه کثیر المقدار باشد که بزرگ  
 سرخ رنگ و سنگ زار گذرد و دوم آنکه از جنوب بشمال میرفت باشد و یا از غرب بطرف مشرق رود و سوم  
 آنکه از فزونی شب آمده باشد چهارم آنکه بعد المنبع باشد پنجم آنکه تند رفتار باشد ششم آنکه کثیف  
 باشد هفتم آنکه شیرین باشد هشتم آنکه در وزن سبکتر باشد نهم آنکه زود گرم شود دهم آنکه زود  
 سرد شود یازدهم آنکه چون باخمیر یا مینرند آب اندک حرافت خمیر بسیار را بشکند و گفته اند  
 از این صفات مذکوره در آب نیل مصر موجود است طبع آن سرد است در درجه دوم در نهایت  
 مرتبه رطوبت که هیچ چیز آن برابری نتواند کرد و نسبت بروج طبعی و قوت غاذیه حکم هوا  
 دارد و نسبت بروج حیوانی قوت آن نفع آن در بدن پس هر گاه آب بوقت مناسب باشد  
 لائق آتش سیده شود باعث حفظ رطوبت غریزی از تحلیل و ترقیق غذا و تدریج وصول آن  
 باعضاء غسل عروق و طراوت و نرمی بدن و تمکین طبع و اعانت مضمون طبع غذا و تزویج روح  
 حیوانی در حین تصور هوا و مدار فضلات رقیقه بدنی است کثرت شرب آن دلی وقت دلی ترتیب



باعث سستی عضوا و فساد هم در رنگ و رخسار و محقق در ولادت و فراموشی و حرکات ترات و در کجکلی  
 حواس و گرانی بدن و سبب و امراض باره در طبع است نحو ذلکه چون سکتة و صرع و فالج و مانند آن  
 علت شرب آن و صبر کردن بر شکر باعث دق و احتراقات است بعد از میوه های تازه مورت  
 نگون ماده های کله است و مثال آن بعد از جماع و حمام باعث رعشه و خدر و ضعف همه بدن بعد از  
 خواب موجب لطفای حرارت غریزیت ایستاده یا بر روی افتاده سبب ضعف معده و عصب است  
 بر نداشتن موجب امراض عصب مکرر و سهوای گرم شدید و یا مطلقا عاون و صاحبان احشای  
 بسیار گرم که از عدم مراعات مذکوره متضرر نگردد در ترکیب آن بچند نوع است اول آنکه چند تریب  
 بجز قهای نوسف و دو تا اجزای ارضیه فاصده آن کمتر شود و صاف و پیش کرد و دو سوم در کوه  
 کرده آب مقطر آنرا بنوشند سوم آنکه طرفی را بر آب کنند و باره ندیک و یا بشم پاره بر لب آن طرف  
 نهاده طرف دیگر در زیر آن بنهند و آب مقطر آنرا بکثیره یا بضع و یا بقیح یا بجم آنکه قدری خاک پاک پاک  
 بیامیزند و بسیار بهترند پس بگذارند تا نشین شود و صافش را بگیرند و اگر خاک بلاد خودش  
 باشد بهتر است و اگر بچوشند بچنان مفرد اصلاح میاید تصفیه آن چون اندک شب میانی  
 اندازند صاف شود و اجزای ارضی آن رسوب کند تریاق آن بسیار است و بلبله و سبب  
 یا سرکه و ماست و دوغ و طعام نخته و آب شور با سرکه یا سنجبین کمتر مضرت کند و آن  
 مورد زعفران و روغن و روغن و پارچه های برشش و فوفل و همه مخللات تریاق  
 میاه رویه مالح است و هر چه ملین طبع باشد از اغذیه و اشربه و فواکه و حبوبات مضرت  
 آب زاک را دفع کند و هر چه چرب و شیرین است مضرت آب تلخ را باز دارد  
 و میوه های سرد و تر چون سیب و بوبریاس و امثال آن و بقول  
 و تر تخمبسن تجخیص کما هو ضرر آب ایستاده و شالی زار بار کم کند چون بسیار  
 خورده شود و رو بوبات چون ربه و شاه توت و انار و زرشک و آلو با لوب و شراب  
 میوه های نافعست اوقات فتنیه در اثنای طعام و بعد از آن فوراً آب نیاشاند زیرا که

۱۱

اگر بدل رس حرارت غریزی را بمیراند و در دم بکشد چنانچه آب سرد قلته را پس اگر جگر برسد ضعف جگر  
 و در دم آن دستقاوند کند و عصاب و جشا و آلات تنفس را زیان دارد و هر چه سرد تر است  
 ضررش بیشتر است و در عقب مسهل ریشه و حذر و ضعف و سیان آورد و در شب امراض  
 دماغی مکرر و راه صاحب جگر گرم که آب نیاشا مد خوف ضرری هست و چون آب بیاشا  
 بماند بخوابند بلکه اندک راه بر وند و سخن بگویند و لطفه بشینند آنکا بخوابند انواع آن یک  
 در یکاش گفته شود ما الا لعل شیر آله منعی سرد من بویز منعی شش من با چهار رطل آب بنزند  
 تا آبش بماند بس صاف کرده در دیگ سنگ بریزند و چند جوش بدینند آنگاه شکر را  
 بر آن ریخته بچوشانند با شکر نم تا شکر بکند زد و چون غسل غلیظ گردد آنکا ادویه کوفت  
 و بخته را دیدان بپوشند و این در کل کلنج صغر مستعمل است ما الا اجام آب نی زار و شام  
 زار و مثال آن موله بلغم و ضعف قوتها و مورث امراض سپرز و سرد دستقاوند لایق الامعا  
 و ذات الریه و تب حرقه در بچ و دالی و اورام رخوه و عسر ولادت و علت جابت و صلاح آن  
 لذت ما الا اصول فالج و لقوه و صرع و شخ و سکت و همه امراض ملغی را نافع باشد و قوت ما الا  
 کافیه است که تغییر نیاید و هر روزی متقال از بار و عن بادام تلخ و شیرین و سید سحر یکدیگه متقال بنوشند  
 و با سحاحی که بجهت امراض مذکوره مناسب باشد اجزای آن در جزوست و شیرین همین دستور بدیش  
 ما الا کرفش فبادیان و عمل ص پوست سنج فبادیان و سنج کرفش و آذر بکده و دم محم کرفش تیون فبادیان  
 یک چهار دم مصطک سبیل الطیب خبطیا ناقص آذر بکده و دم و نیم جیبلسان اسارون بکده و دم  
 فو و بلسان سلیخه خزل بوزیدان ما نخواه بکده دم موز بیدانه بست دم در چهار رطل آب بچوشانند  
 تا بچ رسد صاف کنند ما الا اصول دیگر سده جگر و سپرز بکشاید روت و فساد مزاج محدود را با صلاح  
 آورد دستقاوند بسیار گنه را زایل کرد اند اجزای آن در جزوست شیرین بدستور سخل اول ص پوست سنج کرفش پوست  
 سنج فبادیان بکده دم مصطک سبیل کبچیدم فو و نیم جیبلسان اسارون بکده و دم موز بیدانه بست  
 پوست سنج کبکادیوس کما قیوس سبیل کبکدیوس بکده دم بچیزند دوه دانه موز بیدانه بست دم در چهار رطل آب



بجوشانند تا ربع باشد استعمال کنند اما الاصول دیگر نفوس و در دروک و محال که از بروت باشد بغایت نافع است  
 اجزایش نیز جزوست و زرش پنجاه و پنجم شترش هر روز یکوبه بایکدم روغن بیدنجبر و اگر اراضی است  
 صعب باشد باروغن کلکراچ سیاشانند ص پوست بچ کرفش و پوست بچ بادیان بکده در پوست قنطاریون  
 قنطاریون و قیق شیطنج نامخواه نهون بوزیدان ماسین بچ بکده پنجم در سه رطل آب بجوشانند تا بکشد  
 صاف کنند و بدستور مذکور بیاشانند اما الاصول دیگر ضیق النفس و گرفتگی آواز و بولور نافع است  
 اجزایش شانزده جزوست و همه سه مرتب است بالعوقات مناسب نبوشند ص پوست بچ کرفش و پوست  
 بچ بادیان آسیون و تخم کرفش و صطک و جنبل بکده یکدم آسارون ساوج مندی بکده یکدم قنطاریون  
 و غلیظ و آسیون اصل السوس الاسمانجونی بکده در اصل السوس چهار درم پنجم در دود آستونیزیدان  
 در چهار رطل آب بجوشانند تا ربع رسد اما الاصول که نفوس و اوجاع صفال ملغی و سوداوی را سود  
 و هر صباحی درم آنرا باده درم بگفتند بیاشانند اجزا هفت است حب عتاب سبتان بکده سی دانیه پوست بچ  
 و بادیان بکده درم تخم کاسنی و بادیان بکده پنجم سور بخان سه درم کوفتی را بکوبند و با کهن آب  
 بجوشانند و صاف کنند اما الاصول دیگر فالج و قوه و سرخ و جمیع اراض ملغی و سوداوی را سودند با ونگ  
 و شاندر بریزند و سه جگر و سبزه را بکشاید و متقا و اوجاع صفال را نافع باشد اجزایش ده جزوست شترش متقال باد  
 در روغن بیدنجبر ص پوست بچ کرفش و پوست بچ بادیان و تخم کرفش چهار درم حب لبان آسارون بکده درم  
 سلیخه خطیبان بوزیدان هر از سبند بکده درم سوزنی است درم در دوس آب بجوشانند تا نیمه آید پس لایند و صاف کنند  
 اما الاصول ارض ملغی و سوداوی را سود دهد و می که از بخارها تولد کرده باشد نافع باشد و طبع را نرم کند و غلظ را نرم  
 و سیند فرود آورده شترش هر صباحی درم بایکدم روغن بادام تلخ نبوشند ص پوست بچ کرفش و تخم کرفش  
 بکده درم آسیون سلیخه فاروقون بکده پنجم نامخواه مصطک فر دمانا بود که کوهی بکده درم قنطاریون  
 بکده هفت درم و در نسخه دیگر پنجاه پنجم است اما الاصول دیگر حسی بر بند و صحر که از شکر است هم با سودا در ص  
 جزا و از ده است شترش چهار و قیحه علی الریق بایکدم روغن بادام شیرین نبوشند ص پوست بچ بادیان و کرفش  
 و سوزنی بکده درم هر از سبند آسیون تخم کرفش بادیان زرافه طویل و مخرج قنطاریون و قیق و قوه و فادان

بکده

بکند در دو من آب بچوشانند تا کین نوعی بماند اما الاصول که سنگ کرده و شکر بریزند آخر است است  
 شترش هر صبح بست درم بکند یا بکند تا محض بقرب یا حجر الیه و بنوشند ص پو است بچ کرش و بادیان  
 بکند بچدرم پوسیاوشان حب القلت آقور دیون بکند درم خم خرزله هفت درم سوزیدارنده درم پنجه شک  
 و در اندک فنی را بکوبند و در دو من آب بچوشانند تا دولت بماند صاف کنند اما الاصول یک صرع و صراحی  
 بنمی و سدر و دو راز را زایل کند جزا و از ده است شترش هر صبح چهل درم بکند درم روغن سید نفیر و طند  
 صراحی و صرع و دو راز را بار و روغن بادام ص پو است بچ بادیان و کرش بکند درم پنجه از خود پو که گوئی سبزان  
 ز او نگر بکند هفت درم میون چهار درم شانه و هفت درم پو است بکند ز در هفت درم مصطکی درم حبه چهار درم  
 در چهار رطل آب بچوشانند تا طلی بماند صاف کنند و چهار درم ایارج فقیر ادران حل کنند اما الاصول دیگر که  
 است فنی تاسیه و تپهای مرکبه را نافع باشد جزا و از ده جزو است شترش بست درم سر و زیتونالی سیان  
 ص پو است بچ بادیان و ایر بکند هفت درم پنجه درم میون دو درم و نیم کل غاف و فسنین بکند  
 پنجه درم پو است بکند ز در هفت درم بکند سیاه شتر درم باد آورده و کما می بکند چهار درم مصطکی بکند درم نیم  
 سوزنی با زده درم ما البسار و الشدید آب بسیار سرد مضرت سینه و عصب و صاحبان  
 سدر را اما البار و غسل کردن در آن در تابستان وقت ظهر جار مزاج معتدل اللحم جوان را قوت بدن  
 میدهد و نشاطی آورد و همه قوی را قوت میدهد و ممنوع است اطفال و شایع و آنرا که سها  
 یا نغمه و یا نرگه باشد و اطفال را و چون ما عذب صافی بود و چشم را در آن چند مرتبه  
 و آنکه بصیر را تیر و بنیایه را از زاده نماید اما لجر آب دریا گرم تند طین طبع است و سهل  
 بلغم و در مجازب و محسل و حقیقه آن بار و روغن با جرت تحیش و نطول گرم آن درد  
 عصب و کله و شقاق و جرب و قوبا و جلوس در آن جهت کزیدن هوام و مراض باره  
 و استقا سفید و مضر معده مصلحش شرب کوشتاب مرغ و مرق ما هی است اما البندوز  
 فو نچ و استقا طبعی را نافع باشد و بادهای که در معده و روده باشد بشکند و دور سازد  
 جزا است جزو است شترش هر صبح و شام بست درم باست درم روغن سید نفیر



ص بادیان کرفش نانوادیره کرمانی کروی صغیر کاشم شومیز یک یک کف در سه طل آب بچوشند تا نیک بطل  
 آب آید صاف کنند و در بعضی نسخ کرفش نیست ما البذور که منع ادراعوق کند اجزا سه جزو است  
 شتریش هر روز پنجگال ص کثیر خشک ساق پاک کرده برنج سفید مکرر شست بکند چغاه مثقال بادشمال آن  
 آب بچوشند تا ببلشت رسد صاف کنند ما البلیخ الرقی سرد است در اول دوم و در آخر دوم بر تسکین صغیر  
 و خون و تشنگی و مدر بول و لذت طبع با عمل و تجلیل بلغم را قطع کند و با شیر ابراض سودا را با قهقهه بندد  
 سودا صغیر را در جرب و حکم را و با کبجین سده را تقطیع کند و در بول آورد و در قان و مواد ممتد را در غ  
 نماید و اعانت کند و بر مضموم و با شیر خشت و مثال آن تبهایی گرم را در دفع خلط سردی الکفیته نماید که مقلدش  
 کم باشد اما مضر سیر زیت و مبر و در آب سیاضر کند و معده سرد را مصلحش کفکند و عمل و قند و مبر و در  
 صاحبان مزاجی را که صغیر این غالب باشد شتریش نیمطل با هر چه مناسب دانند ما البقول حرارت مگر  
 ویرقان را زایل سازد و سده آنرا بکشد و بول براند اجزا شش است شتریش تا نیمطل بر نه با ص برک  
 کثوت و کاسنی سبز و عنب الثعلب تازه و کاکج تیز و البلباب رطب و بادیان برینکه مقداری بکوبند و بپاشند  
 و صاف کنند و شب در زیر آسمان نهاده صبح بپوشند ما البقول و دیگر که قویج و رمی حار را که بابت باشد  
 سود دهد و این یک شربت است ص آب کاسنی و کاکج و عنب الثعلب و تخم میخید بکند در دم چوشانند  
 صاف سازند و در دم مخزخیار شنبه و در دم روغن بادام ما التریاق دفع سمیت طاعون میکند و در  
 و عضای ریشیه را قوت میدهد و نافع است جمیع ابراض را و خلاص میکند شراب میماند معده از درک  
 و خونرا تصفیه میکند و آتشک و آتشک را دفع بنماید و مانع عفونت و قاتل ویدان و محلل ریاح و مسکن  
 عطش و وجع است نظیر ندارد و در دفع تبه و برقان و خفقان شتریش بکلیقه بجهت دفع طاعون با شتر  
 و در باقی باب شوکه مبارک و میاه مناسب بص تریاق کبر خالص پنج اوقیه و قضا دو اوقیه و نیم  
 در چینی زعفران بکند نیم اوقیه کافور و درم بقرق شراب ریحانی تقویع کنند آنقدر که چهارگشت از بالا بماند  
 پس در مکان گرمی نهند تا رنگش بگردد صاف کنند و همچنین مکرر میکنند تا دیگر رنگی در آن باقی نماند  
 همه را یکجا کرده شش اوقیه روح طریه بان آستینه در حمام ماریه تقطیر کنند و گویند در تقطیر کنند

بوی

آید و یک چون بزمن افتد بر دماغین بضم موزه و سکون لام و ضم حیم و موصوفه فارسی آب شیر نارفع است بالیو  
 ویرقان سیاه و کلف و اکثر امراض سوداوی را و سودمند باشد و چون باقیمون بیاشامند سهل  
 سودای سوخته باشد و موزه صفر براندجا لیموس گوید هر گاه ده دم حب قرطم مدقوق مسحول داخل کنند  
 اسهال کند سهال قوی و گوید اگر بعد از طبع قدری نمک در آن کنند تا آب شود سهال بیشتر کند و سنده  
 بدوس گوید نارفع است صرع و الماخولیا و جرب و دانه خیل و ثبور را با سنجبین و آشامیده میشود و نواقیه  
 در تابستان بعد وقت تابرسد به اوقیه و نواقیه در وقت و بعد وقت تابرسد به رطل و ندر رطل  
 ص بزبرخ ندرست جوان که قلاچهل روز از زانیدنش گذشته باشد چند روز کشینز سبز و برگ  
 کامویا خرفه و کاسنی و یادیان و جو و شانه به بد بند پس در رطل از شیر لاین بزد و شیده در دیگ  
 سنگین یا کلین کنند و با نش ملایم نرم جوش دهند آنگاه چهل دم سنجبین قندی راست فرو و بکند  
 سر که بر آن برزند و بچوب سنجبر که پوست کنده باشد شیر را بر هم میزنند پس فرو گیرند و صاف کنند  
 و باز در دیگ کرده بچوشانند و کفش را بردارند و هر روز یک رطل را سه دفعه اختیار نمایند چنانچه هر روز  
 دو ساعت بگذرد و فاصله کمتر مگر گفته اند و بعد از هر شب چند گامی راه روند اما لاجین دیگر که همان نفع  
 دارد و ص بزبرخ موی ارزق چشم که چهل روز از زانیدنش گذشته باشد و ندر بعضی سه ماه و قومی بیشتر  
 گفته اند با کوه شانه تره و کاسنی و کشنیه و مانند آن تحلیف کنند تا شیرش بصلاح آید مقدار صد گاه  
 منتال ازین شیر در دیگ سنگ بدستور سابق بچوشانند و همین که بچوش آید قدری سر که کهنه در شیر اندازند  
 که شیر بریده شود و از آنش فرو گیرند و صاف کنند و آنچه بقدر هر مزاج کفایت داند بدهند اما لاجیم  
 و الصفا و ضم موزه و سکون لام و فتح حیم و حیم آبی است سیاه و غلیظ و بد بوی که در حوصله مایمی بیاید  
 که نبد الجرد در فرق آن مشکون میشود و چون همی افتد و دیگری هم میسرسد و در بعضی بلاد میسند و در  
 از آن ترتیب میدهند طبعش گرم است و خشک در سوم و طولای از نارفع قروح و آثار که در جرب و جوش  
 و آشامیدن یکدم از آن شکسته استخوان را در یکروز بیکی چند چنانچه معلوم نتواند کرد صحتش که وضع  
 مسو که دام است و بیج و دوی درین باب با آن برابری نتواند کرد و همچنین در التیام عصب عروق مقطوع و جرب



ما الکحل الشرج موافق است معده و جگر گرم و مزاجهای گرم و پهبای حاره را و مضر عصب قشاش ضعیفه و قاع کباب است  
 و متصل سیاه مذکور شد ما الحاح لرباح و موافق قویجی و یا تخویا و عادت بان کردن موشوق و در اول است  
 ما الحاحید بقاری آب آهن تاب گویند و یونانی دروص و چون باشرب بیاشانند سهبال را قطع کنند و مضمون الکحل  
 را نافع باشد و چنین با تخویا و صحاب سودا را تمیمی گوید قوت میدهد معده را و تسهین بدن میکند و قوت باور  
 زیاده میسازد و دفع میکند عین العیان لاص بگیرند پارچه ای آهن پاک را در سرخ کنند در آتش زغال و در آب  
 می اندازند تا آب نجوش آید پس سرد کنند و بیاشانند ما الکحل مخصوص اجاری نخود آب گویند صبح بخورند و در رومی و در  
 ابدان ضعیفه و حمل سراج و امراض غلیظی و سوداوی و بادمی چون فالج و قوه و صرع و ما تخویا و گرده و مشتانه  
 و صفراوی مزاج را مضر متصلش سبک باج با گوشت و گی گوشت بز برخص نخود را بجوشانند و در سخن بادام تلخ  
 و خل کنند و اندک پیاز و زیره و قو نقل اضافه نمایند ما الکحل مخصوص فکیر ص نخود کابلی یکصد دست متقال در آب  
 مرغ با گوشت حیوان فریب بجوشانند تا وقتیکه نخود مبر شود و در آورده مرغ را از نخود جدا کنند و نگارند و نخود را  
 بپزند تا پاره از جرم آن دهل آب شود پس از صاف کنند پاره نخود با گوشت در دیگ کنند دهل آنها باقی نماند  
 دو رکند و در وازده متقال برنج سفید اضافه آن کرده چندان بپزند که گوشت مبر شود و برنج بگذارد و در  
 زعفران ساییده و پنج متقال دارچینی درست دهل سازند و اندک طبع پس بیاشانند و اگر تاب نیارند با کافور  
 نان خمیری خورند و قاع مدت نخود آب چهار روز است و اکثرش دو ازده روز است و بعضی اندک سیرتر  
 و خل میکنند و عوض نخود با قلاب بنوماش می اندازند ما الحاحات آبهای گرم که از معدن زجاج و شب و  
 و کبریت و بورد برمی آید همه آنها محلل قوی اند و قوی بکبریتی ما الدلای استیت که یکم کرده باشد  
 طبع آرازم کند و عتیان آورد و مفید طعام و موش استقا و امراض پیروز و تصاعد بخارا است  
 بدماغ اما نافع است در مصلق را و متقه معده و محرک سبیل و اذابه بلغم و ترقیق آن و تشنگی  
 و بلغم شور را و اعانت دهنده ادویه سقیمه است ما الدلای لاج لضم دال مهله و لام مشد و بلغم  
 مغار آب است و ننه است و در فصل موعده سبق یافت ما الدلای اصاص الاسود و الایض  
 آب معدن سرب قوی است موله قویج و مورت صلب الجول و نگ کرده و مشتانه ما الدلای خاکستر گز است

ن

سخت و محرق و جمالی و مخفف است و مختلف است بحسب اشجار و نباتات آن گرازی توغات و شجار صاره باشد  
قوی تر میباشد و تمهال آن جانوریت کم و قوت قلبی از آن بیاشامند و بزنده گوشت زیاد است از شصت  
و نسیان است و نافع در دغص و فالج و قهقه آن جهت قرحه ما و شرب بسیار صاف و مقدار نیم مثقال چنان  
معدود و تصبیه و حابس قوی است بهال و عیان و مقدار نیم او و نسیان نافع خون جامدی که بسبب قسط و حرمت  
در شکم نچو شده باشد و فرخ سمیت گردیدن ریستلا میکند و اول بند اکثر اشجار و نباتات اطلاق ترتیب میدهد  
حتی از جو و نخود و حبوبات دیگر و این چنان باشد که بر بالای هم میزند شیش یا حطب از او آتش  
سید بند و خاکستر گرفته با آب میکند و همچو شاشند و رنگ آنرا میگیرند و برای هر یک خواص نوشته  
و چنانچه خلقی را اخذ میکند اطباء می ایران و این ضعیف درین بلاد در قریه که شهر است بعاشقان  
دیدم شخصی را که فوج نیم رسانده بود و چنانکه گفت مذکور است بخار و دفع این علت است و آن شخص مقدار  
نیم تیر تیر شکار در آب ریخته آب از او یک شب آتایده تا سه روز نیم تیر تیر صرف کرده بود که ضایع  
است از صید و است مثقال عطرش عظیم و خست شدید در زبان و کام و گلوش عارض شد و قوی بخش  
ساکن گردید و بر و بحال آمد و در آخر با حراق بخامیده بعد از یکسال در گذشت و طهارضوان الله علیه  
از نیم اوقیه زیاد هر جرت کرده اند ما الزاج قابض مانع تولد شیش و شرب آنکه از آن حالص قوی است در  
ضرت بسیار دارد ما الزاج کف شیشه و کف بکینه گویند و بیونانی مستحقونیا الکمال آن نطلمت بصر و خانه  
و سلاق و شرباق را را ایل کند و طلای آن در حمام خارش بدن را را ایل سازد و شترش قتال و پیش  
بکینه است ما الزنج مفید مزاج و مضار و اوج است و شترش مطلقا جائز نیست ما الزنجی آبی که از سعد  
زفت خیزد شرب آن مفتح و سخن بدن و سنج کننده رخسار و نافع است قروح کینه را اما مورث  
قسطها و امراض حاره و مصلح آن اغذیه طبعه و صمغ عربی و گل از می است ما اسکندر ضمیر سیمین  
و سنج آن قرح کاف شده بدو قسم میسازند صنگ کبطل را بفت رطل آب بچو شاشند  
و کف بردارند و صاف سازند و نوع دیگر صنگ کبچر و آب و جو و پیزند و کعبه دارند تا بکشد  
ما سولق اسهال ملاری و تب محرقه و شنگ را ایل کند صنگ تلخان جو مخلوده در چهل درم آب بسیار



صاف بچوشاند و صاف کنند و در دم طباشیر برده و صمغ عربی بنوشند اما الشا تبرج جرب و کدو را  
 نافع باشد و بول براند و سده جگر و پمیز و تپهای کهنه را زایل کند و ملاحظه سوخته بلمغ و صمغ آو خون و مصلحت  
 متعفن شده باشد دفع کند و قوی کند و سینه جگر کند و مقوی معده باشد و در بول و در بازو مسهل  
 اخلاط ثلاثه مخصوصا سودا و مره محترقه و صاف کنند خون و تبرج اشتهاست ص ص شانه و سینه را زایل  
 کوفته و قشره آب از گرفته بقدر بست در دم و در پوست بلیله زرد مقشره نیکوب را شب در  
 بخوریا کند و صباح مکر صاف کنند و در دم قدر آن داخل نموده بنوشند اما الشا تبرج جرب  
 جرب و حکم تا سه روز هر روز چهار اوقیه آب بکشد بستی در دم شراب شانه که عصاره آن گرفته و در  
 و کوزن شکر شربت بچته باشد و قوی از پنجاه درم تا صد درم استعمال کنند چون مکهفته بیاشانند و آنرا  
 پر پیتر باد مسوم را زایل کند هر گاه کسی رازده باشد ما الیسی در خواص چون ما الراج است ما الشعیر حکم  
 در علاج تبها این سبب اختیار کرده اند که علاج هر مرضی ضد آن باشد و در حقی مطبوقه و محترقه و غب جرات نامی  
 باشد و ماده مخونی بعضی سوخته و قوی یافته و بعضی خام باشد و تدبیر سوخته و خام و غیره را با هم باید کرده  
 بیمار را نگاه باید داشت و این چنان باید که مزاج را بدل کنند یا شربه بارده و آنچه قوت را نگه دارد  
 همگی میتوان کرد و چیزیکه هم دو باشد و هم غذا از او بیاید و آغذیه دیگر بر نیاید بجز کشکاب و چون طبیعت  
 بسه کار مشغول کند بسیار مشکل باشد و زودار فعل خود عاجز شود و اول بضم شربت در دم بضم غذا سوخته  
 ماده پس حکما از بهر این کار شربتی جستند که این منفعت آوی یافته شود و هیچ چیز بهتر ازین نیافتد  
 میگویند که شونیده است از جت دار و بهار بر می و بهواری و معتدل است و در سده قرون تر شود دفع کنند  
 و تشنگی را بکشند از جهت سردی و چون تر است همواره ماده را معتدل کند و بهر آنکه در شها را زایل کند  
 سرد و تر است با خشکی تب برابری کند چون تمام بچته است زود بضم شود و قوت را نگاه دارد  
 غذا دهد و چون لغزنده است از رگها بگذرد و بشوید و آلودگی از آن در رگها نماند زیرا که باز جت است  
 و زرد اینده و این خاصیت غیر از ما الشعیر در شربتی دیگر نیست و بهر چه بالشکاب در معده جمع شود منفعت کشکاب  
 باطل کند و بیض طاب گردد و چون خوبند که کشکاب بپزند پیش از آن بدو ساعت سکه بچین بدیند تا حلاطه الطبع

السنه



وقت تعدد دفع طبیعت گرداند و محده را درشت کند و سبب های آروغ را از کار باز دارد و پیش از دو ساعت  
 سخنین در محده نماید و چون بعد از دو ساعت بیاشامند محده مستعد مضمض شود و آنگاه قبول کند و در دو سحر  
 گرداند و خطبیکه سخنین لطیف کرده است بشود و دفع کند و گذرهای خط را پاک کند و گاه باشد که با دار  
 بوق دفع کند و اگر بعد از آن شکاب بچهار ساعت سخنین خورد هر چه شکاب از اعتدل کرده باشد  
 و دفع داده و در دفع نماید و منفعت سردی و تری که از شکاب حاصل آمده بهیچ تن رساند و نیز بهار سخنین را  
 باشد جمع کند و شکاب بیماری را در بند که احتیاج بقصد و سهیل نداشت باشد و مرض خطرناک نباشد  
 در در صحت نداشت باشد و بیماری ساکن باشد و شکاب باید رقیق باشد صحت جو یک پیا و آب است  
 نیز نذای پنج پیماناید و این است شکاب رقیق ما الشعیر دیگر میبرد و مرطب باشد حدت خلط را بشکند و قبول  
 براند و تپهای حاره را نافع باشد و با کرفش و بادامیان تب ریح را سود دارد و سوسون که در حرارت  
 دفع کند خون معتدل از وی تولد کند صفت بگیرند جو رسیده تازه پاک کرده را آب بشویند و قشر کنند  
 و کوزن جو را با ده وزن آن آب شیرین با نش نرم بچوشانند و کف بردارند پس فرو گیرند و از کرباس  
 صاف کنند و جرم آنرا بنیازند و بقدر حاجت بیاشامند ما الشعیر دیگر که همان خاصیت دارد و منخ  
 خلط مرطوبه و موی محده و سهیل النفوذ بجمع بدن و معتدل غذا و مسکن عطش و ملین صدر و جالی فضول  
 و در بول و محمل صلابات حاره است و خداوند سرسام و برسام را نافع باشد و در این محده بگذرد و کمتر  
 مصلح آن است صفت جو سفید را قشر کنند و یکوزن را چهاره وزن آب اندازند و با نش نرم بپزند  
 و کرفش را بر دارند ما الشعیر مد بر آن است که عتاب و پستان دمانند آنرا در ما الشعیر بچوشانند ما الشعیر  
 مد بر نامند ما الشعیر حمص آن است که جو را بریان کنند آنکند ستور ما الشعیر نیزند و این شکم بقبض  
 و قوت محده بیشتر از غیر خود دهد و منافع مذکوره درین نباشد مگر اندکی ما الحسل محده را قوت دهد و فالح  
 و قوه و منفاصل و امراض بلغمی را نافع باشد و شتهها آورد و در تنهم ریاری دهد و آدرابول کند و کوبیت  
 محده را بزداید و اگر طیب ترسد که در محده صفر اگر در آب بسیار سایز و تاشکی نیار و و اگر در نوحی  
 خلطی باشد با درایرون برود و در نوحی شش و سینه اگر رطوبتی باشد بر آسانی براندازد و بعضی طفلان



و برنگان را رطوبات بسیار در وقت و فصلهای شکم و کف آن میشود در ایام صحت چنانچه شکر میشود  
 باستقامتی طبعی چون ملتی بیاشامند رفع آن نماید چنانچه شکم مثبت چسبند و ما اهل صرف صبح الم ابلان  
 یکبار یاد و بار صغری گفتگناک حادث کند تا اهل را بعد از کتاب رفیق نیاشامند که بصحبت کتاب در صحت  
 بماند و سبب نفخ و خض و عطرباب گردد و صواب آنست که ما اهل را پیش از کتاب بنوشند تا در وقت غذا  
 و راه کتاب کشاده گردد و اگر بسیار راحت بسیار باشد عوض ما اهل تمسندی یا جلاب در بند  
 غسل پاکیزه صاف کین آب صاف دو من با آن نرم بچوشانند تا یک بخش برود و در بخش بماند تا  
 فرو گیرند و اگر قوی تر خواهند چینی و آنجان و تخمیل و مصطکی و زعفران و قاقلمه و جوز بود و آب  
 که قدری نزدیک سرد شدن ضایع کنند ما اهل غلیظه و الکره مطبون را نافع است اما موله حصات  
 و سده است و واجب است شارب آنرا تناول مولات و در کسبه که از اینجا یک جمله است تا فوات و عبور  
 طریق شام است از ابتدا آبش در اول روز سفید و در ظهر غلیظ و تمام شب سیاه برمی آید و عقوفت در  
 قسم آن موجود گویند که شقال با آورد در دراز پانزده شقال آن حل کرده اند و در قافله شام مکی بود که  
 روز آب نیاشامیده بود چون با بخار رسیده میانه خود را در آب انداخت و چون بوی کرد دیگر نیاشامید  
 و بخشید تا بفرات رسید ما اهل قرح شکوفه نارنج است و آنرا قرح بیمار گویند در دویم گرم و خشک  
 نافع است ضعف دماغ و قویه شهوات و باه را و سده مضغفات و ترلات و در پیونده و قوی نهی چرخ و حقیقان  
 و غشی را و دما و مست آن هفت روز هر روز دو اوقیه باشک و در بعد از میان ساییده سپرز را زایل سازد  
 و آب کرفش یا تب سنگ کرده و متان را اخراج کند و چون ناشایب باشد سهال رطوبی را نافع باشد  
 و تناول آن با پنجم را اصلاح دهد و با شیر بادیان بر اعانت حمل میمان کرده اند و اکثر بوسیدن آن بود  
 حیوانی است و متواضع قوت او است مصلحتش گلاب قوش در شیشه تا یکسال و در ظرف مس تا هفت سال  
 ص بسو گلاب بگیرند ما اهل قرح فاف بار اهل و آلت و صامه اهل صاف شیرین که آلوده بچسب  
 نباشد یعنی خالص باشد ما اهل طبعین بضم نمره و سکون لام قرح فاف بار اهل و آلت و کراط اهل و سکون  
 شقال و نون آفت سرابی است ما اهل را گویند ما اهل قرح علی آب که وی که صراحی و قوی گویند در است جگر و در آن نافع

پنهانی



و سهای حاره و خشکی را بشناسد و طبع را نرم کند ترش از بی طبع تا یک طبل حص بگیرد که وی تا زکی که تخم زنبق است  
 و نام آنرا همیتر که در جو گل سرخ گیرند و بر روی شسته نهادند در تنوری نهند و جمع نمیراد و در کند و سر که در واقع نموده  
 آبی از این میزنند و باد و فرم ریوند سائید و یا با شراب زمان و تخم آن و بچیت هر مرضی آنچه مصلحت دانند اما قطر  
 آبی است که از کوزه سفال تراوش کند و این بعد از آب باران و آب موصوف بصفات مذکور بهترین آب است  
 بلکه بعد از آب باران این افضل میاه است ما القمیر که قار و حیر میگویند و ظاهر از فربط عبارت از وقت  
 و من در شهرت بچشمه اش رسیدم و در چشمه بود قریب همدگر مقدار چهل قدم از هم دیگر دور و اطرافش محدث کثیر  
 است یاه مائل بزدی و آبش شور و گرم و اکثر نیک آن بلاد را بخنداد از همان آب است و در چشمه است در آن شهر  
 قریب یکی را عین لطیف و دیگر را صدای و همین را عین قمر گویند و در قروح و جروح و خراش و غیره از این عین  
 صدای است استعمال میکنند و در آن دو چشمه دیگر این نفع و خواص نیست ما الکافور گفته اند چون  
 درخت کافور را بشکافد آب بسیار از آن جاری شود و کافور را از خوب آن بر میدارند و این آبی است  
 از بی التون بهترین آن باشد که شبیه برغن بلسان باشد طبعش گرم است و خشک در بیوم مضرب و  
 و مضعه اصلاحش را برغن بنفشه کنند و موافق است سرد مزاجان و مشایخ را در شهرهای سرد و از خواص  
 او است که چون از آن در فصل طعام کنند گس آن نزدیک نشود اما الکبیری آبی است که از زمین کوگرد آید  
 و آن گرمی باشد و سخن و محقق و سهیل در اکثر بلاد است و گرم آب گویند جلوس در آن قوبا و بقی و جرب  
 و قشر حله و در مفضل و ریاه بارده و مخصوص و سپرز و در دگر و رحم و زانو و مضعه و نفعه و عصبه جرب  
 گزیده سیاه را نافع است و در شرب آن مضعه معده و با صره و سخن جگر است ما الکفری  
 بضم نزه و سکون لام و فتح کاف و سکون فاء کسر را بهیله پوست و علف و شکوفه درخت  
 خرماسه و جبری نیز گویند و فصل شکوفه آنرا طبع نامند و خشک از ادقیق النخل نامند و کس  
 بضم کاف فارسی و سکون ثمین مجید مجبول و قوش با عطریه قابض و مقوی معده و در نافع سهیل  
 رطوبی است و نافع است سحر را بدستور گلاب بگیرند اما اللاتینیه بضم نزه و لام مشده و آلف و کسر  
 فوفانی و سکون تخمائی و کسرون و تخمائی مشده ثانی لغت و نکیت چون باب لسان الحلق



بیاشانند چون ریس کنند بر موضع که باشد و همچنین بر گاه طلا کنند از خراج و ساکن میکنند زهره و جوه و ج  
المقال حار را چون با سر که مالند و همچنین مفرد چون اندک شب میانی در آن حل کنند و مالند و جوع آزاد  
ساکن کنند ص بگردند در آخر یا چیزی که در وی آب میباشد چون طحلب سفید و زنج و حماطی ثوبی و در حما  
ماریه تقطیر کنند انگاه مرصاف و کندر بکند و او قیبه در عفران نیم او قیبه کا فور سه درم بسیارند چون عفار  
و بنام مقطیر کور تر کنند پس خشک سازند و همچنین تا بخت مرتبه و تا ثلث درم استعمال کنند از آن  
ما و اللحم یعنی آب گوشت سردندترین چیز است بجهت ضعف قوت و ضعف معده و ناگواریدن غذا  
صل گوشت توغلی و دراج و مرغ از هر کدام هر چه خواهد بود و باقی عرق کشند ما اللحم دیگر که بدن را قوت  
دهد و نا قهان و کسی را که در معده او طعام نگوارد بعد از استعمال است فرغ نافع باشد ص گوشت تازه که  
گوشت که بهمان زمان کشته باشد جدا کنند و کباب نمایند و چربی و قریب از آن دور سازند پس آن  
کباب را در پانسیه سنگین با قدری گلاب و آب سیب و به ترش جوش دهند و سرد دیگر را محکم کنند  
که بخار بر نیاید و چون دیک بجوش آید آب را از گوشت صاف کنند و نگهدارند و دیگر بار همان مقدار گلاب  
و آب میوه و در بهمان گوشت بهمان ستور بپزند و مکرر کنند تا در گوشت قوت نمایند و سفید شود پس آب  
در پانسیه کرده اند که بجوشانند تا بچینه شود و اگر قوت بسیار ضعیف باشد عوض آب میوه شراب کنند  
و بعضی میگیرند گوشت تازه پشت گو سفند یا بزرا و از چربی و قریب و سفیدی پاک میکنند و در پانسیه  
آب سیب و قریب بقدر بچند در آن میکنند و سنگ گرانی که عصاره نامند بر آن می نهند تا آب بسک  
عرق آید و چندان میکنند آنکه گوشت نرم میشود و میکنند از آن گاه بکفیه برداشته مگر گلاب و آب میوه  
می اندازند و میکنند تا باقی قوت از گوشت برود و رنگ گوشت سفیدی گراید و باقی آب را از آن  
بردارند و در پانسیه کنند با آبهای دیگر و اندک آب کاه و آب کشینر تازه و یا آب گدوی تر و اندک نمک  
در آن افکنند و بجوشانند تا بچینه شود و حتی صمغ عربی و نشاسته بریان و طباشیر ساییده در افکنند  
و از گوشت صرف هم بسیارند و بعضی بقرع و فزق میکنند و قومی بحب هر مرض چیزی که مناسب است  
داخل میکنند چنانچه برای غشی و خفقان باره و ضعف قوت ر عفران و قرفل و دارچینی و گاو زبانی



و خود قائلین و صرّه بسته در آن می اندازند و بعضی در سرخیمی بنند و عرق میکشند و در آنرا الیاف  
 مذکوره قوت تمام دارد و در تغذیه همه جزو بدن گردد و اگر برین مداومت نماند قریب آورد ما الی الخ آب شور  
 است سهل طبع است و بعد از مداومت قاعض مولد جرب و حکم و مقصد خون و لاعری بدن متصلش شیرینبیا  
 و چه بسیار است ما الی الخ آب تلخ منفعنده و لطف خلط غلیظ و مقصد خون متصلش غسل و شکر و در غیر خیریت  
 ما الی الخ قطعاً شراب آن حرام و ممنوع است چه در صفتش در بدن بسیار است تر و چه در حرام است  
 ما الی الخ فضل میاه و نیکوترین آنها باجماع در مقدمه مذکور شد ما الی الخ معادن آبی است که از معدن  
 فلزات خیزد و هر یکی را خاصیتی است آتاب معدن حیدر مقوی است و صلب آنها و مزبل سپرز و مانع زردی  
 و حرک جماع آتاب معدن طلا مفرح قلب و مقوی روح و دماغ و تعیین لحوط و مزبل سپرز و حقیقان  
 و بالجمول است و آب معدن مس نافع است جوشتش در بان و ورم لبات و درد گوش و تقویه  
 عضای ضعیف میکند و شراب آن با خطر است و آب معدن نقره حکم طلا دارد و همه میاه معادن خوبه  
 غیر البول اند و آب طلا تاب و نقره تاب و آهن تاب هر یک حکم آب معدن خویش دارد ما الی الخ آب سیر است  
 است بهر است به بلند برون و بلند آتش شیرین و خوشگوار و لذیذ و خفیف است ما الی الخ نقطه سفید ناصر  
 مدوح آن در مجال شوشت بهیم میرسد و اکثر امراض بارده را فایده میدهد و در خواص بهتر از الی گبر است  
 ما الی الخ بهتر از آب چاه و کار نیز و چشمه است ما الی الخ نمون میم و الف و خم نمزه و نمون شده و نمون در  
 بغاری آب باقی نماند و آن در افعال چون رری است اما در طبع از آن کمتر است چون بر آن معتقد  
 و جگه اورک و عرق النساء و قرصه معار اسودند باشد و در ریشهای فزمن و مستغن اعمار خشک  
 گرداند و آنچه را قطع کند ما الی الخ و گلاب است طبعش سرد بود در اول معتدل باشد در رطوبت  
 و جوهرت و گویند با جرات لطیفه و مایل است بر رطوبت و با قوت قاضیه بعضیه سردی و خشکی از افاض  
 دست انداز آن مقوی دماغ و مسکن صداع گرم سوئیدن و طلا کردن و تطویل کردن و مقوی قلب است  
 مزبل حقیقان گرم است و محکم کند و در چشم راساکن گرداند و چون بیانشا مندی یافت الدم و قی را از یک کند  
 و شونت سینه و عوارض نزله و درد معده و روده و پیش گرم و سرد و در جگر گرم و سرد و نافع بکوبه شراب



تغیر از زیاده کند و با قنصل میرود و رافع دهنده و کلف بان کردن دل را قوت بخشد خوشی و بی خوشی را بر طرف کند  
و در باغ و حواش باطنی را فایده تمام دهد و در فرخ خمار نماید و با الحامیه مضر باه و باعث سفیدی مویت و صمغش  
جلا بقرات شتریش تا بست شتال و کلاب مکر مقدار و اوقیه از آن مسهل است ماله بند با کلاب  
و استقار و یرقان و پهای کهنه و ریح فزمن را نافع باشد ص برک و شامخ کاسی مینزناشته را بگویند  
و بقشارند و آب صاف از اجوش دهند و کعبه در اندومی دم با پنجدرم کنجبین نبوشند ماله بند با دیگر  
از این تلیند که همان نفع دارد ص آب کاسنی تازه ناشسته کوفته و فشرده سی دم با نیم طبل یا یکوفیه سنگین  
بیا سازند ما سببایمیم و الف و سکون سین مهمل و قوقانی با موصد دخت فارسی است یعنی آتش است  
و جگر پانیز گویند و پنجه بین دو جفاغه بسیار دهد و دیگر گوار و جگر کسی را که معده او گرم باشد نشاید خوردن گوشت  
در فصل کر یا باید و میرودان را مضر است اصلاحش را بسبب و سیر و بودنه در و حق زیت کند و پنجه بین  
صلوا و فایده و شتراب صرف و تخمیل پرورد یا کمونی و شتال آن و مطلقا گوشت ماست با و و جفاغه  
ما قوت میم و الف و صمغ قاف و سکون و او در حویات گذشت مشکت نه در شتره ذکر شد و در لیطوس  
بقح میم و سکون شلخته و صمغ راهله و سکون و او و کسر دال مهمل و سکون تخمانی و صمغ طاهیل و سکون و او  
و سین مجبول نام پادشاهی است از پادشاهان یونان که این ترکیب را ساخته و آن در و ماخس میگوید که  
علیوم حکیم است که برای پادشاه رومیه که شتر و لیطوس نام داشت و پیشتر از تریاق فاروق ساخته  
و تریاق در آن روزگار همین بوده و در رفع عموم ضلیفه تریاق کبیر است و در رفع اکثر امراض خصوصاً  
در تعویب باه بهتر از تریاق کبیر است و در باقی خواص چون تریاق است و در همه امراض گوناگون آنرا  
و در رفع عموم تجربه نموده اند تا بان وقت که اندر و ماخس گوشت فعی در تریاق زیاد کرده و در او  
آنرا زیاد و کم نموده و در رفع عموم از شتر و لیطوس قوی تر شد شیخ ابو علی سینا میگوید این در ترکیب با هم آبی  
ترتیب یافته است و پیوسته بدان مستعد بودی و چه مرض را که تریاق فاروق نافع است این ترکیب بسیار  
زایل میکند و رفع می نماید و طریق خوردن این نیز همان است که در این پنجاه و شش فرغش میسده و در پنجاه و هفت  
گرم است در حجره و در حاکست بهماند جز زمان ادراکش بجا رشت ششما قوتش نزد بعضی تا دوازده سال در دوزخ

بانی



تا سخت سال و این البیان گوید تا چهار سال و زود طافه تا بست مال قدر ترش از تریاق فاروق میست صرا  
 زعفران مصاف غاریقون بخیل و ایوی گزیده دم سبیل سندی کند حر دل عید آخر خود بلسان سطلو خود  
 قطب سالیوس کافیتوس قند عک الطیم دار فاضل عصاره طریه پتیس جذبید ترش افج بندی آید جاوشیر  
 بگذشت دم سلیخه قلقل سیاه و سفید سور بخان سجده هاتور دیون دو تو کلبل الملک جنطیانا روغن بلسان  
 حبلسان آحراس قویون مثل کله هفت دم سداب دو دم شوق نار دین تمصطی صمغ عربی قطر سالیول  
 فردا با دیان بگذرد دم سبیلون قوج ترسکخ اسارون بگذرد دم قویون برگ گل سرخ مشکط شرج و قو  
 آقا قیاسه و مشقور زبده سیوفاریقون بگذرد دم و نیم شرب ریجانی کهنه چند انکه صمغ هادران صل شود آینه  
 دو وزن ادویه بقانونی که در تریاق مذکور است ترکیب کنند و درین نسخه سیزده داروست که در نسخه  
 جالیوس نیست و آن غاریقون و سور بخان و سداب و شوق و سکنج و اسارون و کتیرا و طوفان  
 و کافیتوس و کلبل الملک و خود بلسان و قلقل سیاه و مثل است و در نسخه جالیوس دو داروست  
 که درین نسخه نیست و آن بیج سوس و ناک بندی است و در نسخه شاپور است سهل تخم سداب است  
 و درین نسخه نیست و سجده جنطیانا است و چون بعضی ادویه درین آوان نایاب است تاخرین البیان  
 عوض بلسان نیم وزن آن حب الغار و بدل خود بلسان نیم وزن زراوند طویل و بدل خود سبیل  
 والا اگر آنچه نباشد در ویان و بدل روغن بلسان روغن ترب کرده اند و عوض شرب ریجانی  
 بسبب حرش جوق مخلصه فرموده اند و گفته اگر رویان بهم نرسد قرص نعنی کنند یا نیمه  
 شرب ریجانی مخلصه اگر بیونانی شود لایق او نیند تقیح شین معجمه و کسرواد و سکون تخمانی  
 و قحطاد مصلح بار امهله و الف و معناه مخلص الاکبر یعنی خلاص کننده از زهر یا از امراض مهلکه  
 یا از مرگ و این صنعت قبل جوسس حکیم است نافع است صرع و فالج و تشنج بلغمی و نفوس و اوجاع معال  
 و روش و صلیح کهن و دو رو در دندان و سوسا و خداوند در چشم بلغمی را و ما بار از چشم باز دارد و بلسان  
 که چشم را آب کشاده باشد در چشم کشد سود دارد و از سعادت بین گرداند و خداوند در دین سبیل  
 و سر شیف را در ما حاصل بدهند سود دارد و کسی را که بقی خون در می آید در آب لسان الحل قند عصاره صرا



دست نفع میدهد و صاحب در معده و آروغ ترش و بادها و در سپهر آرد آب بادیان سود دارد و در کول  
 و حال را زایل کند و کوزه را صافی نماید و قروح و معا و مسانه و چیش و در و در با فایده تمام بخند قصول  
 و مسانه را با در را بیاورد و چون بر قضیب طس لا کند شہوت را بچساند و نحو طپید آرد و پشمای کند را  
 بر طرف کند و اما کتسها را تحلیل دهد و چون در حقه کند شکم را اطلاق کند و حضرت زبیرهای زیانکار  
 باز دارد و این نسخه قانون است اجزایش برده جز در و زرش یکصد و چهل و شش مثقال و نیم قرآن  
 گرم است در یک رجه و نیم خشک است در دو رجه و نیم قوش تا ده سال از آن بعد از شش  
 شتریش از یک گرم تا یک مثقال ص سلخه از هر یک یک اوقیه و نیم جذبید ستر قطر اسالیون یک پانزده مثقال  
 تخم کرفش دو اوقیه تیسالیوس یک مثقال قططخ داریجی قرص اقرو و قومه تیساله اسارون یک  
 شش مثقال شیون قیون یک پانزده مثقال فلفل دوازده مثقال دار فلفل استنبیل الطیب حماما  
 زعفران یک رجه استقال غسل مصفی سه وزن او و یه بدستور مچود همچون کند محملات  
 بضم نیم و فتح خابجده و کسر لام شده بلا مانی و الف و قو قانی چیزها نیک در سر که پرورده باشد من چون  
 و پیاز و کبر و غیر آن بصل محلل بر قان و سپرز را نافع باشد و شتسها را بر انگیزد و پخته را قوت  
 و مانع غشیان صفراوی و کبخی باشد و سموم را دفع نماید و آب آن ضرر کزیدن سگ دیوانه را نافع  
 ص بگیرند پیازهای خور و او در آب آبک اندازند میکش پس بشویند و خشک کنند و در سر که اندازند  
 تا پرورده شود بلیوس محلل لغت یومانی است بتاری بصل الذیب و بصل الزیز نامند و بقا  
 مؤثر گویند و مشهور موسل است نزد عوام و تخمه پیاز و کنده میزناسند نافع است تصف ضم و تعدد  
 و تحریک باه میکند در مطبوین و طبوبات معده را زایل کند و همچنین بخرا و شتهای عظیمی آورد و  
 درین باب آن نمیرد ص بدستور پیاز بنانند و آجود فلفل آنست که پارچه پارچه کنند و نمک  
 بر آن ریزند اگر بی نمک خواهند روز چهارم بچند آب بشویند تا ملو حیت آن برود پس همانم از آب  
 و در سر که اندازند و اگر خوش نمک تر باشد بهتر است از اینکه آب بشویند در دم و در سر که نهند و تیسالیوس  
 و کبر و باقی محملات تند و تیز را چنین باید کرد نوم محلل بسیار بضررت ترست از سیر و تقوی است



از خلق خلق و خنق و خنقی که میخیزد نامند ص بدستور بسیار سازند خیار مخلل حرارت و عطش مرور از بنها  
 شلغم مخلل شهبوت ریخته اند و باید با خردل بسیارند و با داجان تبر که صفتش کندی و سده بکشاید و طبع را  
 زود آورد و معده را قوی کند مخلل نافع است امراض نیز را و تخم کسل بریاج کند و بدیره سودا و قابل  
 و امراض بارده دماغی و صفال با شص با سکه و عمل بر میزند و مفوده در سکه پسر زرا را می کند و با پسته  
 عملات هر یک همان خاصیت دند که در آن موجود است با قوت جالیه و مفتحه مخمض ماستی را گویند که  
 است که اگر گرفته باشد بهترش آنست که مسکه آنرا تا تمام باشد سرد است در دویم و در طوطی و میز آنرا  
 طبان خون را سکن کند و باه را حرکت دهد در حروران و تنها آورو و بدتر از فیه نماید و لطفا صحت  
 سموات کند و نافع است تب دق و تشنگی و معده گرم و التهاب بکرا و داغ کرده او که آسن تافته  
 در آن انداخته باشد سهال رومی و صفراوی را و مطبوخش با ریخ و آرد جو بوداده بهترین اغذیه است  
 صاحبان سهال گرم را و سخن بدن است در تب دق با آن خشک از ریخ ظل تا نیمه بپزند  
 و در دق نان را زیاد از زده شقال جانز نداشته اند چون تخم خرفه را کوبیده با روغن سبزه با تسفیه کنند  
 و خشک سازند سبب اندکی از آن رفع تشنگی و خوش آب تا چند روز میگذرد و در تنهای غلطی متعفن میگردد و سبب  
 است که قوی کند و بعد از آن سکنجین بر صلی خورد و چون در معده سرد ترش شود و جوشی گردد  
 مصلحت قلاطی و جوارشات است مخمضیه بنیم و کسه خا حجه و سکون تحسانی و کسه خا حجه و فتح تحسانی  
 شود و در غیابت مدا و سودا و اختب و استعمال این ضعیف است ص بگیرد و دوده را در کاغذی  
 دو تو و بچیر گرفته بعد از آنکه کاغذ را چون کبسه دوخته باشند و در زیر آتش کنند تا خمیر قریب بود  
 بر آورند و باز کمر کنند تا و سومت دوده با کلکیه را می شود و یک شقال صمغ عربی است شقال زنجار  
 یک شقال بلبله سیاه نیم شقال مازوی سبز و شقال طریقه ترکیب چنان است که قدر معتد مازوی سبز  
 در ربع آن ملید در ظرف چینی کنند و مبرده روز یا بیشتر بگذرد هر چه در رویش بسته باشد بار سوب که در بریزند  
 و آب صاف آنرا از در همان ظرف ریزند تا سه ماه بیشتر تا دیگر چیزی از کفک و جباب مخصوصت بر سر نیاید  
 در سوب کنند آنکه صمغ عربی را همین آب بعد از آنکه خوب ساییده باشند وصل سازند و در ظرف سفین با آنست



بهمان آب میسایند و دوده را کم بر آن میریزند تا دوده تمام نماند و چون نرم کردد آنگاه آغاج را بهین آب کهنه  
 نشینان از بریزند و صاف آنرا مخلوط نموده و آن زمان آب صمغی معصوم میدهند تا رقیق شود پس در شیشه کرده هر چه  
 بیشتر است کنند در شیشه حرکت دهند بهتر است و اگر زود تر خواهند همان اوزان آب مازو و قلیه و زاک را به یکدیگر  
 و اندک بر صمغ ساینده میریزند و با دوده میسایند تا هموار شود و ملا و سودا دیگر که شفاف و بر اقل میشود ص آب  
 توت است یا هر یک را صمغ عربی ساینده در دم دهل آن کرده بر بفرزند تا حل شود پس در شیشه کرده در جمل  
 در آفتاب بنهند و هر گاه در صمغی کم رنگ و غلیظ و بید باشد قدری در صاف دهل آن کنند خاطر خواهند  
 ملا در میضا آمدن و طلق محلول شسته بگذرد و صمغ عربی که یکدیگر یکدیگر و نیم بسایند و آب بر ششم مخلوط نمود  
 بنویسند ملا در دومیته نوشت در صاف پاک و قلمی و سیاب و کبریت فارسی مساوی قلمی را آب کنند و در آب  
 محله نمایند پس کبریت را انداخته صمغی بسیار نمایند آنگاه نوشت در برابر زیند و بسیار بسایند و در شیشه  
 مطین کرده شش برابر گذارند و با آتش لطیف بنهند و چون دو دوش بر طرف شود بردارند و با آب  
 صمغ یا آب سر ششم می بنویسند ملا در صمغ از زنج را بسایند چون خیار شود و با مثل آن زعفران را  
 که جدا ساینده باشند و اوزان زعفران صمغ کنند و با آب صمغ بنویسند و زنج سرخ با اندک صبر خودی بنویسند  
 ملا در زعفران و ناس را بگیرند و در دم و آب صمغ و صمغ بچوشانند و صاف کنند و آنقدر از نیل که بس کند و قلیه  
 مازو که کفایت باشد ملا در حمر الک صاف از چوب و پاک از سودا و قدری آب ششمان دهل که در شیشه  
 تا آب زده خود را پس در صاف سازند و قدری صمغ عربی و اندکی شکر شب یمانی و قلیه نبات آن بنویسند  
 ملا در حمر دیگر بگیرند لک پاک سی شقال و بنور کنند و قدری آب کفایت باشد بچوشانند آنگاه در شقال بود  
 بوج شش شش خود شکار داخل کرده بچوشانند تا اندک تیره شود و صاف کنند و با صمغ بنویسند ملا در حمر آینه  
 بشت شقال قلعند چهار شقال در شیشه مطین کرده یک شش در بالای تون زنج بنهند و صمغ بردارند و در شیشه  
 و با صمغ بنویسند ملا در اعلی در ظرف حدید کرده بر طرف کاسه نعل نازنج و تنی کوفته و از زده بگذارند و در شیشه  
 دیگری بنویسند و در بر آتش خم بنهند تا مصلح گردد با دوده و آن صمغ بعد از صمغ بلخ ملا در اعلی و با قلمی محلول بدین  
 طلای نرغی و بایل بر نظای و قدر زینوری ملا در کوه گینه از یک ستمی سطر نوشته شود در هیچ ملا در برابر این



ص میزند دوده نطفه سفید یا دوده روغن کتان ده شقال صمغ عربی خالص چهار شقال قشیشای شوی  
 پنج شقال قلعندست شقال نمک سندی دو شقال صبر قهوطری دو شقال اول روغن دوده را گرفتند و  
 سخن کنند و صمغ را در آب حل کنند و برای برده درم صد درم آب باید و آنقدر آب برود و برزند که  
 رشته شود و بسایند تا نیمه فرا نگاه قشیشا را داخل نموده نیمه وز دیگر بسایند و آنک صمغ مخلول در آن نیمه  
 تا تمام آب صمغ بکار رود تا نیمه و ز پس اجزا دیگر را ساینده تا نیمه فرو بگیرند بزرگ مورد یا بزرگ جناسد درم  
 در آب بخوبی بسایند پس در پائیکه کرده تا یک ساعت بچوشانند چون بنیمه آید فرو گیرند و بنهند تا سرد شود  
 پس بسایند و صاف کنند و در ظرف دیگر کنند و آنک اندک درهون یا اجزای سحوقه میزنند تا آب  
 مورد تمام شود و اگر رقیق باشد در شیشه کنند و ششرا محکم نموده که باد در آن راه نیابد و هر چند  
 بیشتر حرکت دهند بهتر میشود مدام دیگر مختصر باز بست و چهار شقال صمغ چهار شقال دوده شقال  
 زعفران درمی مدام نشاسته شاسته را در دیگر مس بریان کنند تا بریان شود و سیاه  
 گرد پس بسایند و آب مازور نیمه بچوشانند و قدری آب زاک و قدری دوده در شیشه کرده  
 حرکت میدهند مدام که از همه بهتر و روشن تر و مدام سیر شیره است و فضل انواع اجزا چهار است  
 اوزان شصت و پنج شقال و نیم صمغ مرصاف دوده که بست شقال صمغ عربی بست و پنج شقال  
 نسب میانی نیم شقال مراد آب مخلول نموده با دوده یک و نیم شقال صمغ را مخلول کرده در آن  
 نموده بسایند آنگاه شب مخلول را بعد از سی و پنج روز در دیگر همین بادسته خوب سماق یا انار یا جوز  
 یا کاج پس روز بسایند و این مدای است که مثل و مانند و نظیم ندارد مدام و مدام بسیار خوب ص دوده  
 یک شقال صمغ عربی نیم شقال با سرکه بسایند مدام زنگاری ازجا لبر کنند تا نیمه چون غلبه بسایند پس صفایان یا بنده  
 کف صمغ عربی داخل کرده استعمال کنند مدام در صمغ آب زعفران خالص را با زنگار بسایند هر قدر که خوبند  
 مدام و صمغ خالص بعضی مصل میکنند و رقیق و رقیق می اندازند و حل میکنند تا خوب مخلول شود آنگاه  
 این کار میزنند و می بنهند تا طاهر نشین شود و کمر میکنند پس خشک میکنند و نگاه میدارند و بهتر است که سر شیشه ای را  
 بچوایم ل آوردن و رقیق و رقیق در آن اندخته در پیش غلب میکنند یا قلی نمک و قطره قطره آب گرم و چو



خشک شود پیش غاب را در آتش بگیرند تا نرم شود و باز با گشت بسیار متابیر حل شود آنگاه آب گرم بر آن  
 ریزند و بگذرانند تا نشین شود و اگر اندک سیاه باشد آب دیگر بدهند و تا سود در طلاست مغسول کنند تا  
 بنویسند و بعضی با اندروت سفید و قوی با صمغ عربی حل میکنند مداد صمغی غوی را شب تویح کنند تا نرم  
 پس با قلع که صغهای رقیق کرده باشد هم بچیند و بر بالای تخم سبزه نهاده با خاک یک بکوبند و در هم  
 می چینند تا وقتی که حل شود و بطریق طلا آب میریزند تا نشین کرد و و چنبدین مرتبه آنگاه بردارند و کتاب یا  
 مداد آنها بخونی سفید سربی سفید را شسته با نیل بسیار رنگین بیاورند و آب صمغ عربی بنویسند  
 مداد و روی سفید شسته پاکیزه را با قریب بیاورند و قدری صمغ و گل کنند مداد الال اخطالی از  
 مغسول با آب قرمز مطبوخ و قدری صمغ بیاورند مداد سوسنی نیل بسیار رنگین با قدر کفاف از قریب  
 بیاورند مداد لاجوردی نیل سفید با رنگ قرمز با صمغ بیاورند مداد مشقی مقدار دو دانگ زعفران  
 در لقیه رنگاری کنند مداد بیضا سفید عاقی را تحتی بلخ نموده با آب صمغ عربی بنویسند مداد زنجفری  
 بیاورند آب ناز ترش پس آب بر آن ریزند و بشویند و بعد از ساعتی که نشین شود بر آن آب را بر کمر بکشند  
 و بشویند و خشکانند تا آب دیگر قبول کنند آنگاه صمغ را در آب حل نموده بعد از حل بنویسند مداد گلزاری  
 آب محض را گرفته با شرف مغسول بیاورند آب معصوم بیاورند تا خاطر خواه شود مداد در عمارت و زیبا  
 زعفران و قریب و این چنان است که آب زعفران خالص با او میز مطبوخ می آمیزند و آنکه صمغ در آن  
 حل میکنند مداد زنجفری چنان است که شجرف را بسیار ساییده و نصف آن صمغ عربی ساییده و محلول  
 در حل میکنند و میسازند تا خوب مزوج و مخلوط شود هم چنین است که ده آنگاه کم کم آب گرم ریزند تا او شود بگذرانند  
 پس زرد آتش را ریخته و باره بارها تا قدر تکرار کنند تا وقتی که دیگر زرد آب بر سر نیارند و داده مرتبه بیاورند  
 بیاورند و در آبش را بگریزند بر بار بسیار ساییده شود و این در نهایت خوبی و کمال رنگ مرغوبی  
 میشود مداد یونانی روده صد و شصتاد شقال صمغ رطل و نیم غری شیران اوقیه و نیم مازیز نیم  
 و شش دال مهله و موهده شده دار واهی که در چیزی رنگند و قدیر آن کنند چون کونی و  
 و مانند آن در مقدار سطور است مداد بضمیم و کسر دال مهله و آه مهله باشد و چیزی را بیکبار اندوختن

دفع



و حیض را مد که او را ربول کند نص میسوزن با دیان بکند و در دم و نیم کوب کند و در یک سال آب  
 بچرخاند چون بقدر آتشایدن با نذ صاف کند و تخم خیارین و خربزه بکند و درم کوفته و شیر بگرفته  
 و بقی شیرین کرده بنوشند مد عرق که چون بر بدن مالند عرق آوردن بص پوره از سنی را در عرق  
 با بونه حل نموده با نذ مد عرق دیگر ص روغن بابونه مفردا بر بدن مالند پس لطفا گرم خود را بنوشند  
 مد عرق دیگر که همان عمل کند ص ماقوق صا را کوفته و بخیته بروغن کچما آغشته بر بدن مالند و چیزی هم  
 بر بالای خود اندازند مد عرق آب تخمیل و آب پیاز و آب سیر بر بدن مالند و خود را بنوشند و آب نیک  
 همان سود مد عرق دیگر که بزودی عرق آوردن ص بنفشه و حمله و بکوس کند یک یک کف بنزند  
 و در ظرف ریزند و هر دو پای را در آن نهند بلکه هر دو دست را نیز و لطاف از سر تا پای خود بنهند از نذ  
 با بخار آن بیرون زرد و عرق بسیار آید و خود را گرم بنوشند مد حیض که حیض بر اند و بکشاید  
 ص سینه تخمیر کند و متقال چند بیدستر سهل بکند و در دم همه را کوفته و بخیته بد و چند آن عمل بنزند  
 و در صیاح تاد و متقال بخورند حیض را بکشاید و اگر گرمی آید باشد بخرمخت و آسانی آورد بترسک که سبب  
 آسایش حرارت و قلت خون نباشد مد طمشت دیگر که حیض بر اند و می مردان را که از جای خود  
 نرفته باشد و یاد در میان بند شده باشد یاد و معا خود افسرده شده باشد بیرون آوردن فصل فستق  
 شخ از سنی ترس سرد آب با دیان کرفش بکند و در دم بچرخد و بکف قبا بی ده متقال بپرتور بچرخاند  
 و با کف بسیار بنزند و سه روز پی هم بنهند باز سه روز مهلت در بند و آنچه مدرات حیض است باید در ایام حیض بنهند  
 تا شش زود تر باشد و باقی مدرات در جمول و طنج و قزجد و طبلوخ و طول مذکور است و مروتات  
 بنیم می قح را در مهمل و کسره او شده با خا و آلف و قوقانی عبارت است از دروهای که در آن تری با  
 باروغن با که بر بدن مالند و این عمل را تریخ نامند عرق کورق افارسی شور با گویند صلح است کسی را  
 که شکایت از طوبات کند و خواب که دفع آن شود از بدن او خصوصا آنچه با همی یا سر که در اینجا باشد  
 در صورت بلت معده را خشک گرداند و از آفت و دوزخ هم شود از قلیه های ساده و آنچه بنام است  
 بنفشه باشد گرم و خشک باشد و طبع را نرم دارد و شهرت و محروف مرق ای نافع و از نموده است



جزایر را نامفتش در ظاهر گردد و گاه باشد که در او ابل عقل زایل شود پس درم کند و پوست آن جدا شود  
 و آن صحت پدید آید و این درم و قسط عقل علامت شفاست ص بگیرند قوی پاک کرده با تخم کنگر و گندانه  
 و نمک و در آب بپزند تا هوش شود و آن پاکیزه را در آن ترید نموده بخورند گوشت هم بخورند و شور یا شرب  
 بیاشامند و اگر خوش طعم خواهند بود ترجمه آن بپزند و گفته اند که چون اسود سال را بکشند و در خاک  
 پنهان کنند تا گرم افتد آنگاه با کرمان بر آورده و خشک کرده بسایند و کسانی را که این علت صحت است  
 سه روز بپزند هر روز یک درم با شرب عمل شفا یابد از آن در غرض مرق التیج خاوند غده و ضیق النفس  
 و در معطل را سود دارد و با قاری سفلیج و تخمین هر سه سود براند و با کرفش و توت قویتر بکشاید و در معطل  
 نفع کند و چون با خشک بپزند بول براند و با قوی کوفته او جاع قویتر اساکن کند و قویتر بکشاید و با شرب  
 و خد متان را نفع کند و خالص آن سحج را زایل کند ص بگیرند خردی را که بسیار باشد و بدو اندک تا نماند  
 شود و آنگاه بکشند و برای آنرا کنده چشای آنرا پاک کنند و درون شکم آنرا از سفلیج و توت و کرفش برسانند  
 پس بدوزند و در دگی کنند که سفال یا سنگ باشد و چوشانند تا صفتی گردد و در صاف کنند و در قوی  
 و اگر شکمش را بشکافند و پر خا خشک کنند پس ببول و او جاع کلین را سود دهد مری بگیرند و در آنجا کاشند  
 مریات آنچه بجل و شکر پرورده باشد و طریق ترکیب هر یک از آن در تحت آن بیان میشود و وقت آن  
 چون ربوب و شرب است مریای ابل چشای سیند و دل را قوت دهد و حقیقان گرم را دفع کند و با صند  
 بخارات باشد بدماغ و معده را قوی گرداند شربش از بست درم ناسی درم ص بگیرند به رسیدن  
 و از پوست و تخم پاک کنند و در دیگر سنگ کرده با جلاب بقدر کفاف بچوشانند تا بقوام آید و بوی آن  
 میلو قوی گویند و یونانیان چنین میسازند که شقی میکنند از حب نمیکسال در عمل میهند و فایده اش  
 فائده بنید است و نوع دیگر را او در میلو گویند و چنین میسازند غسل که در آن پرورده باشد  
 جزو آب گرم دو جزو وقت مملوع شعری در آفتاب میهند و نمیکسال میگذرانند مریای آلبو بالو  
 صفر را بنشانند و ریح عطش قوی و قیام کند و التهاب معده را زایل سازد و صحت خون و صفرا را  
 تسکین دهد عبری الوبالو و برومی قواصیا و عبری حب اللوک و نوع شیرین بزرگ آنرا ایلاس

دوی



وکوی از چکدانه گویند صبر چه خوانند بگیند و با قند بقوام آورند مر بای الوبخار طبع را نرم دارد و غلبه  
 صفرا را تسکین دهد و حروران را موافق باشد شترش تا چهل درم ص قدر نیم قوی داده آوی پاک  
 شده استوب را داخل کرده با شش بسیار بقوام آورند مر بای الوجبه سکن قی و صفرا و ملین طبع است  
 ص بدستور مهود بسیارند مر بای طبع را لغت دهد و همه اعضای باطن را قوت بخشد و هضم را قوی گرداند  
 و لغت الدم و بوسیر و نواسیر را نافع باشد و سودار از ایل سازد و خلط فاسد شده را اصلاح آورد و آنچه شکر  
 بنیزاید و دماومت آن نگذارد که سوی سفید شود و گفته اند از یکدانه تا دو دانه و تا سه دانه هم توان خورد  
 و بجز از تازه آن سازند بسیار بهتر باشد از آنچه از خشک آن ترتیب دهند ص گریند آله بزرگ بل شسته  
 رسیده را و هفت روز بخوبی مانند در آب تا نرم شود و الکاکیچوشانند و آب آن را صاف کرده نهند تا رطوبتش  
 فی الخوی خشک شود پس با قند ایل کشک و عنبه و زعفران قدری در آن حل کرده باشد بر آن کنند  
 و هر باز در روز آن شیره را بر دشته و شیره دیگر بر آن ریزند تا دو ماه مر بای الترح معوی دل و دماغ  
 و معده و چشم و مفرج و منتهی و نفع معده را از ایل کند و سده را بکشد و منع کند بخارات بد را که از معده مایع  
 می رود و بجز قوت و فرحت بخشد ص گبریند پوست از که حماض در آن نباشد و قشر باشد و در کس  
 سنگ دوسه جوش بدیند پس بردارند و بشویند و یکسایز در آب تازه نهند و باز بخوشانند تا طبعی  
 برود الگانه بنشانند و بشویند و با قند و قدری گلاب بقوام آورند و هر چه می شسته و اکثریچ بد شترش  
 هفت شقال باشد مر بای ارک الوجبه مر بای اس نغش الدم و سرفه و سل را نافع باشد  
 و شنگه قوی و قنیان را باز دارد و قوای لریجی لدی را ساکن کند و قنوی که بطرف آن سیلان نماید  
 دفع کند و حج و محض را نفع کند و آنس جگر گرم و در شش ضعف معده و ممانه را از ایل سازد و خلط را  
 سود دهد و محل را از سقاط منع نماید و خون جنین و بوسیر را بینه و نفع باشد و ترند و زکام را با نفع است  
 شترش کوقیه ص گبریند آنه تور در سیده بزرگ را هر چه خوانند و بد و در آن قند سفید میاکنند  
 مر بای اطو خدوس صلیع و صرع و مالنجویا را نافع باشد و تقویه دل و معا و چشم او را و کد و مع  
 عنونت نماید و حمض سینه و سعال را دفع کند و مفرج و مهمل سودا باشد و در آویزای آن خصوصاً گلش



هر روز سه شقال سودا را زایل کند و فح آورد و با صبر را تیر کند ص لخم خود س تازه را از نمودن  
 پاک کند و در کینه کتان کرده در چاه آب بیاویزند چنانکه در باین آن آب دو ذراع فاصل باشد پس  
 یکست بار روز در آب بخویسانند و باش نرم بچوشانند تا بپزد و با شکر و عمل صاف ساوی بقوام آورند و در  
 آنرا بوشند در اقباب نهند تا سحر شود مر بای کبیر لعربی معج خوانند بقیع و او و مکون جمع بهتر آن باشد  
 که از ترکستان آید و در بعضی بلاد دیگر هم هست و مانند لوز از آب میروید و لوز تخمین اکثر اوقات قوی لعربی  
 و فالج و صرع را نافع باشد و قوی و قرا و کرم را زایل سازد و سترش بنجد هم ص قح کی را چهار روز در آب گذارند  
 و دو سه بار در آب صاف بچوشانند و غسل طبع دهند و بعد از چهل روز بخورند و بعضی در زیر ریگ کنند  
 و هر روز بر آن آب می باشند تا نرم شود انگا می چوشانند و با غسل بقوام می آورند مر بای امر و در آن  
 قوت دهد و متومی و لید هست ص بگیرند امر و پشمی که گلایی گویند در آب بچوشانند تا رنگ بگردانند  
 قنصاف بر آن کرده بقوام آورند و بعد از چهل روز تناول نمایند مر بای امیر یارس محد و کرم  
 قوت دهد و شکر را بنشانند و در حیر را نفع کند و جهال را نافع باشد سترش بکوبند و در قیصر قدر را  
 ز رنگ بیدانه را بگلایب شسته در آن ریزند و باش نرم بقوام آورند مر بای مینج که بپزند آنرا بوشند  
 خفقان و درد سر را نافع باشد و آواز صاف کند و متومی نفس باشت و بوی دهان را خوش سازد  
 و رف بوا سیر و تقوی می کند سترش در دم ص بگیرند پنج رسیده پاکیزه را در آن خوب معج نورانجامند  
 و در آب بک نمازند پس بر آورند و در آب بچوشانند و در شیره قد مقوم بوزش اندازند و چمن  
 چوش دهند انگا پنج را در آنند و شیره را بچوشانند تا بقوام آید و آج را در آن اندازند و بکند اندازند و  
 و این طریقه مندیان است و اطباء دیگر بی بک تیار میکنند مر بای انتباسس بدستوی معج  
 اما در آخر قدری آب لیو در و ریزند و باید انتباسس نیم رس باشد و این از آثار شریفه موهبتند  
 و مر بای آن فضل اغذیه باشد نبات آن شبیه نبات موس است مگر اینکه از آن درشت تر است  
 و در سایه شجار میروید و در مرغی دارد خار دارد و درشت پوست و بر آن نشا نما باشد  
 مانند چشم خفقان گرم را نافع باشد و ضعف دل و معده را زایل کند و مضر باشد صحاب جگر سرد را

بسی



مرهای الطیخ در بیلند نکوست مرهای بادام سرفه و خشونت سینه را زایل کند و نفث الیم و قرحه شانه و سحر و جیر  
 سود دارد و ص بستاند بادام فربه را و معتبر کنند پس در دیگر کنند و دو شتاب آب آنقدر که آنرا سپوشند  
 بر سر آن کنند و دو سه جوش بدیند و فرو گیرند و سه روز بگذارند بعد از آن بیرون آورند از دو شتاب و غسل  
 بر سر آن کنند و بر آتش نهند چند آنکه بقوام آید فرو گیرند و در ظرف کنند تا چهل روز و بیرون طرف را بپزند  
 از آن پس استعمال کنند مرهای بالانک مرهای آتج است مرهای پسته باه و در باغ را قوت دهد و حقیقان  
 و سردی بگر و لاغری کرده را زایل کند و سپرز را نافع باشد ص بگیرند منتر سینه منقشره و چون بادام تقدیر یک  
 یا هر دو ترتیب کنند مرهای پسته که از پوست بیرونش میسازند بدستور بالانک معوی دل و حده و بگر  
 و در باغ باشد و امراض بارده فرزند را نافع باشد مرهای الطیخ استندی نافع است بر ساق و در مویز  
 و سهر پی و در دست سینه و صفح مده را که از خلط گرانی باشد و تقویه ضعیف نماید مخصوص پوست همدونه را که  
 روی آنرا برشاند و پوست بیرون آنرا خوب بردارند و پارچه پارچه کنند و در آب یک ساعتی  
 بگذارند تا خوب سخت شود آنگاه بچندین آب بشویند و با غسل و شکر سادی قوام آورند مرهای بنفشه  
 سینه را نرم کند و تیره که از حرارت باشد سود دهد و خشونت حلق و قصبه را زایل کند و طبع را  
 نرم دارد و ص گل بنفشه تازه هر چه خواهد از برگ و غیره پاک کنند و دست تو را بکشد و با کندن و تصویب  
 گل پاک بی دنبال آنرا در دست میمالند تا پاره شده شود و هر گز بنفشه را در من قند سفید میکنند بعضی  
 چهارمین کرده اند با هم کوفته و خوب بهم مالیده چهل روز در آفتاب می نهند و صبح و شام بر هم نمینند  
 مرهای بنفشه دیگر که سهل صفا اولدین طبع باشد و خشونت حلق و سرفه حار را دفع کنند  
 در ترکیب دماغ نماید و آلات تنفس و پهای حاره و حره البول و ترلات را سود دهد ص بنفشه تازه بی  
 بوی برگ و بی ساق را با نیم وزن آن شکر کوبیده در آفتاب چند روز بگذارند و هر روز بر هم میزند تا  
 داده درم بخورد مرهای بهمین سفید منی بپذیرد و قوت پست آورد و کرده و کرا قوی گرداند و باه را  
 زنده کند و قوت مده و دماغ دهد و نشاط آورد و در تریب ششم ص بهمین سفید منی را سه شانه روز  
 در آب بخوبی ساند و هر روز آب را تغییر میدهند روز چهارم بهمین سوراخی چند کنند و یک شانه روز دیگر در آب



بگذرانند بعد از آن از آب در آورند و لغشانند تا کام آبها زوی برود و پیر کبکین همین کمن عمل دو دو من آب  
 داخل کنند و چوشانند تا بقوام آید پس از آتش فرو گیرند و بعد از سه روز دیگر باز بر آتش نهند و آنک زمانه  
 بچوشانند آنگاه در ظرف چینی کرده بعد از چهل روز استعمال نمایند هر مایه یکی در آبی گذشت مر مایه پنج  
 در بانگ مذکور شد هر مایه التفاح سموم را نافع است و ضرر و بار اذیاع و مخرج قلب و معده و تریل حضرت  
 و مانده بچی است و پنجه در شام هر مایه یک در چنان بود که محض آب گلاب داخل وقت سیخ می نمودند و  
 معتشر کرده همچنان درست می بختند و بعد از چهل روز یک یک را از شیر و در آورده هر یکی را یکبار  
 می بخیند و در طبلیه محفوظ می ساختند هر مایه تمر مندی دفع صفر کند و تب را زایل سازد و قبول  
 و محرومی مزاجان را موافق با شصت تمر مندی تازه گردید اینهاست بهر باشد ساقی در گلاب  
 بچوشانند آنگاه قدر در دیگر انداخته و گلاب را بر آن ریزند و با آتش بسیار نرمی بقوام آورند و اگر  
 آتش بسیار تند باشد و بیشتر بچوشانند تلخ گردد هر مایه توت خون را صاف کند و توبی که در روز  
 زیادتی کند بر طرف سازد و در گوشت و گلو که از غلبه صفر باشد دفع نماید و تشنگی را بر دس آب توت  
 رسیده و مکن آب خوره نیم فن کین در دیگر سنگ با آتش ملایم بقوام آورند و بعضی بخت در گلو  
 رب السوس داخل آن میکنند هر مایه لوم در شمشیر ازیافت هر مایه جز بز باه را قوت دهد و اگر در شست  
 محکم سازد و سرفه و استقا را نافع باشد شتر پیش در دم است صص جز بز بزرگ شیرین که در زمین گندنی یاد  
 که یکسال چیری در آن نکاشته باشد و آب کمتر خورده باشد از پوست و چوب میان پاک کنند و در شصت  
 بچوشانند تا نرم و خفته شود و از آتش فرو گیرند پس بخیل و جوز لواء و دار چینی و قاقاقه که بار کند در دم  
 دو دانگ زعفران یکدم کوفته و نیمه با قدری گلاب بسازند هر مایه جز بز نوعی دیگر که نافع است در  
 و سینه و سرفه را و استقارا و باه را بپذیرد صص جز بز موصوف ده رطل آب بر سرش ریزند آنقدر که آزار  
 بپوشاند و غسل سه رطل با آتش تند بچوشانند تا ملایم شود پس از آب بردارند و در ظرف دیگر کنند و آنقدر غسل که آزار  
 بپوشاند بریزند و باز بچوشانند با آتش نرم تا ماهیت وی دفع گردد و شیره غسل بماند پس بردارند و قبا که کند  
 از مقدار غسل هر گاه که کم شود دیگر بسین ازند هر مایه جلیخوزه سینه و سرفه سرد را نافع باشد و از رطوبت آفاسان



قوی و بزرگ سازد و بر نفس بیاری دهد و دست خابیدن و ضعف و رعشه و در پشت رازایل کند  
 بدستویسته ترتیب دهند هر بایم جوسر سودمند باشد معده سرد را و باه را زیاد کند  
 که پوست آن سخت شده باشد پوست را از آن جدا کنند و در آب اندازند چند نکتز بر آن برود پس در روغن  
 و غسل مصفی بر سر آن کنند و چوشتند با سنگ تاد و سه جوش بزنند و در ظرف کنند و بعد از چهل روز  
 استعمال کنند هر بایم خسف و نفخ خا مجره و سین و کون فاجوز که مذکور شد معرب کوز فارسی ایضاً  
 گردگان و در دار الملک کابل مشهور است چهار مغز هر بایم خمر زره گینه ندر خرفه نارس و از پوست تخم  
 پاک کنند و پارچه پارچه سازند و پنج روز در آب بپزند تا برسد پس در آب شیرین آنگاه با شیر و شکر  
 بزنند و گلاب و قدی مشک داخل کنند هر بایم خصیة الشعلب منی را سفید و باه را بر انگیزد  
 و قوت شهوت را زیاد کند و پشت و کرده را قوت دهد و دماغ را تر سازد و نشاط آورد و صی  
 بگیرد خصیة الشعلب تر او موقع کند سه شنباز و در آن خشک باشد و از ده شنباز و پس هر یک راده بود  
 بزنند و دیگر با چوبیسانند و لعابی که از آن می آید پاک میکند تا چند نکتز لعاب در آن نماید و بعد از آن  
 بر کین خصیة الشعلب را دو من غسل صاف بر سر آن کنند و سه شنباز و بگذارند و بعد از آن بر مال  
 اش محدل بنهند چنانکه صلاح جوش بزنند و دو ساعت بگذارند آنگاه بردارند و بعد از سه روز دیگر  
 بر بالای آتش بنهند و همان طریق عمل میکنند تا غسل بقوام آید پس در ظرف صینی کرده بعد از چهل روز  
 استعمال کنند هر بایم خیار بگیرد خیار و سه پارچه کنند و خطوط سفید از او در اندازند و پوست  
 و مغز آن پاک کنند و سهفت روز در آب بپزند تا برسد پس در آب شیرین تا برسد و نشان رسیدن است  
 که بریز آب شیند پس با شیر و قند و گلاب و مشک قدی معطر سازند هر بایم زرد شک که بدستویسته  
 میسازد نافع است سموم قالد و گزیدن فی و حقان و عقیان و ضعف شتهار و چون آب ترنج لولوی  
 ساند و ضاد کنند قایم مقام تریاق بگیرد و در اکثر مرض صص آب زرد شک و آب صیب بکند مکن آید  
 زمین با قند بقوام آوردند هر بایم زردک در جزر دانسته شد هر بایم بخیل معده سرد را گرم کند  
 و نشان را مخین نماید و او را ببول آورد و تب لرزه را نافع باشد و تب بلغمی و سوداوی را زایل سازد



و باه راقوت و دهر و طایفه میاید استعمال الشیخ نغم مجرب موافق اگر تازه نباشد خشک را گرفته بست و روزی یک  
 پنهان کند و هر روز آب بر بالای آن میریزند پس بردارند و پاک بشویند و آب صاف بچوشانند و بنویسند  
 بریزند و با شکر یا گل حکیم مقوم بر آن ریزند و بعد از بست روزی آن جدا کرده دیگر شیره دیگر بند و بگذرانند  
 تا بچاه روز و دو ماه هر مایه مغز صیل در موصود در رسم بی فهمیده شد هر مایه سقاقل بغضای از رگ  
 گویند جماعت راقوت و دهر و باه را زیاد کند و لغو طام آورد و مقوی ارواح باشد شترش تازه در موص  
 شقاقل تازه اگر نباشد خشک آنرا بگیرند و یک شاز در آب نفوج کنند و آنرا بر این آب دیگر بریزند و بخوبی  
 تا سه مرتبه تکرار کنند پس مقرر کنند و بچوشانند تا نیم بختگر و در آنگاه غسل صابر بر آن کنند و بچوشانند تا بچاه  
 و در ظرف شیشه کند و بعد از چهل روز استعمال نماید هر مایه شامخ مخصوص این در جز یکست و در شام  
 از آن مخلل میکنند و غذا را کتری آن استعمال نمایند و در حدیث آمده که حضرت امیر المومنین رضوان الله علیه  
 و آله الطاهرین فرمودند که بخورید و بد شیمان ما خبر میدهند چون متوی قوی است در باه و اعطای و ملین  
 خشونت پینه است و حکما مفقد که هر گاه کوری چند بگسل شامخ بخورد دنیا پیش برگردد و قوت بیانی آن  
 بسیار شود و هیچ دروی بآن برابری کند و نیز ثابت شده که این علم شریف مجرب از درس نبی است  
 علی زینبنا و علیه السلام مخصوص حجرت کثرت توالد و متاسل بنازل شده و چون در آن ایام غم  
 و عقیم بسیار بودند و چون حکم علی الاطلاق ناقص نبی است حجرت مراض نیز فرمود که کدام تحت  
 عطلی هیز از فرزند و چشم است ازین جهت بزبان مجربیان و کلام بلاغت نظام اشاره و امر ماکل این دو  
 فرمودند ص بگیرند شامخ و از درازنایاره پاره کنند و سه روز در آب و نمک نفوج کنند پس بشویند  
 و در آب خالص گذارند دو سه روز تا شوری آن برود پس از این مایه آب بریزند و در آب گارند  
 در آن ریزند هر مایه کد و سینه را بغایت سود دهد و شش و متاسل را نافع باشد هر گاه در آن  
 صلابتی باشد ص بگیرند کدی تازه نازک و پوست آنرا برشند و متخرازمند از بند و ریزه  
 ریزه کنند چون انگشت و یا هر بخو که خواهند در دیگ اندازند و آب بچوشانند تا نیم بختگر  
 و غسل یا قند بر بر سر آن کنند و با قدری آب بچوشانند تا بقوام آید و بعضی اول در آب آبک

فی اندازند

نی اندازند و بعد از آن می بینند آنگاه بنزد طریقت این بیشتر است و بهتر در خوردن و لذت  
 مریای کمتر می در فضل تیره بیان شده مریای کبیره بی موزگوسید روزن جوز و خش بر کبابند دارد  
 یک ذره و دو ذره و از میانش ساقی بری آید و کل سرخ دارد و در آن خوشه است و در آن خوشه  
 با نجا به بیشتر و کمتر بقدر قوت آن درخت با رمی آورد هر یک چون خیار کوچکی زر درنگ و بهتر نشنای  
 لذت و شیرین و مطهر موافق است سینه و سرفه و شش و گویند کافور در ملک قیصر ازین درخت حاصل میشود  
 و این میوه گرم است صلیب گیرند یکی را و نصف آن آب کنند و نصف دیگر گاه با شش نرم میچوشند  
 با جرات کبیرت بعد از آنکه هر یک را دو پاره کرده باشند و آنگاه بقدر قوم چند چوش بدمند و اگر بخاطر  
 لطافت طبع خود این قدری آب کمی و داخل کنند مریای لاله که تقاق گویند در بار اساکن کند صر  
 بدست و کلغند بسیار مریای لیمو وحدت و علیه خون را ساکن و تشنگی را برید و معده جگر را قوت دهد  
 و در عیسان لیمو را مخلل میکنند و با طعام میخورند و بعضی ایشان در آب نارنج و در آب لیمو هم می اندازند  
 مانض مفرح لذتدها همی میشود و همچنین با پوست آن در ترشی داخل میکنند صلیب گیرند هر چه خواهند  
 و پوست آنرا بردارند و پرده و تخم آنرا بیرون اندازند و با قدری آب و قند در یک سنبک بچوشانند  
 تا بقوام آید بعد از چهل روز استعمال نمایند مریای نارچیل در پشت را نافع باشد و باه را زیاده  
 و قوت جماع را بر میفزاید شربت تازه درم صلیب نارچیل تازه را بگیرند که کهنه و پوسیده و مسوس  
 نباشد هر چه خواهند پوستش را بار کنند و ریزه ریزه بپزند و در آب فوچ کنند تا بخوبی پدید باقی بقوام آید  
 مریای نارچیل قوت باه را زیاده کند صلیب گیرند مغز جوز مندی و پوست کنند و سه روز در آب صلیب  
 تازه شود پس در آب و غسل بپزند و از آن غسل بر آورند و در آبکین خالص اندازند و بپزند و قدری  
 مشک و قهبره و زعفران داخل کنند مریای نارنج بطریق لیمو بسیارند و این نسخه همان  
 نفع دهنده که لیمو مریای زیتس سال قدیم و ربو و صلیب النفس را از ایل است از دص درق  
 زنبک پاک یک برطل با سه رطل شکر صاف مریا سازند مریای صبح معده را قوت دهد و با دها را بشکند  
 و تقوی دل و مفرح او است و مفرح فواق است لانی و ریجی باشد و در دیپلور اساکن کند و خفقان نافع با



حص بدست تور مری و در بسازند مری و ج در کبر قوم شد مری و در احم و جلیخین مذکور است  
 مری و در افح در باب جیم مسطور گشت مری و در کفر فصل در رم جلیخین گشت مری و در افح  
 مقلد گل گز گویند سهال را نافع باشد و پسر زرا لیل کند ص بگیرند بزرگ گل گز بکین بادوس قند بدست مری  
 بسازند و جمل روز در آفتاب نهند مری بلیله سده را قوت دهد و پشمه را قوی گرداند و طبع را نرم دارد  
 و کسب از دفع کند و عبور را نافع باشد و باصره را قوت دهد و میای میور را نگهدارد و اگر با قدری کشنیز  
 بوداده بخورد صدای که از بخت ارات سده باشد دفع سازد و سید مری جمل تجاوزه زاننده در نوزده  
 که بلیله در کانش میازند بسیار بهتر باشد از آنچه در اینجا ترتیب دهند ص بلیله کابلی بزرگ رسیده هر چند  
 در ظرفی کنند و آب خاکستر خوب زیر بالایش بریزند و ده روز نهند و اگر هر سه روز سه روز آبش را عوض  
 بهتر باشد و اگر خواهند که عصاره آنرا بگیرند بی خاکستر کنند آنگاه در یک تنگ بچوشانند و چون خوب  
 در آن اندازه تا بلیله چو شیده پخته شود بر آورند و آب تازه بشویند و باز مکرر جوش دهند چنانکه عصاره  
 کم شود و وزن بزنند تا سوراخها بهم رسانند آنگاه در یک کده جامل صاف یا قند یا شیر یا شکر مری  
 آنقدر که گشت طاقق دشت باشد و در ظرف کنند و بعد از دو ماه بخورند اگر بلیله بعد از بخش آنقدر غسل  
 بر آن بریزند که آنرا پوشاند و تا بست روز بگذرانند پس بر آورده در غسل تازه ده روز دیگر بگذرانند و بوی  
 ده یوم دیگر آنگاه دوسه جوش داده بر آورند نیکو باشد و اصل بند سده و خشک و جود و ج و بید انجیر  
 بالعباب برنج در یک سفالین کرده و سه شرا پوشیده تا با نوزده ساعت آتش متوسط کنند تا وقتی که آبها  
 بر میدارند و بسیار چه پاک میکنند و در غسل غرق میمانند و بعد از دو شب و روز آن غسل را بر دشته دیگر غسل  
 میریزند و تا سه مرتبه مکرر کنند پس آن سههار را بجوم آورده در جمل بلیله کنند و نگینند مری بند و در باب موهه  
 و این نوع را مسطور گویند ص بگیرند سنده وانه و پوست و مغزش را درو کنند و در آب یک اندازه واده روز نهند  
 تا برسد علامت رسیدن آن باشد که بزی آب نشیند و بالای آب نایستد آنگاه سه روز در آب شیرین  
 نهند و هر سه روز سه نوبت بشویند تا مانده نماند که در پس در شیره قند یا کین گلاب بنیزند تا خوب  
 پرده بندد و فرو گیرند و سه چهار روز بگذرانند که شیره بکشد و باز در یک کنند تا قوام گیرد و فرو گیرند و بخت

تذکره



تندرستان مشک قدری داخل کنند مری یا کمن در باب سخنانی مذکور شود است ادا الله تعالی  
 مرا هم پنج نیم بار ارمه و الف و کسرها و سکون میجبارت است از دروهای که سائیده با موم روغن و پسته  
 و مغز سرشته یا با آن چیزی که مانند آن باشد و قروح و جراحات را فائده بخشد و مرمم اختراع بقراط است  
 و باید ادری و سوده قوی و تور انتخاب کنند و درهاون آهن کوفته و آنچه بخت عصاب است درهاون سکه  
 بسایند و چغین آنچه مخصوص بخت است پس در سحر بسایند تا مانند غبار گردد و انگاه موم را در روغن آب کنند  
 و گرم درهاون بر روی او میریزند و میسایند تا هموار شود و در تابستان <sup>در تابستان موم کوفته</sup> موم کوفته و چغین صمغ و الجاز  
 از چوب و حاک پاک کرده باشند با آتش بسیار نرم با موم و روغن بگذرانند و با دروهای دیگر بسایند  
 و چون ترکیب شد تا اندازه زخم بگیرند و مرمم را بر آن مالیده و قدری در بسیار به پشت کار دهمو کنند  
 و با آتش گرفته تا اندک گرم شود بر بند و در تابستان هر روز یکبار زخم را بشویند و در بعضی که چرک دریم  
 و بعضی بسیار دارد و جبار نیز احتیاج بختن میشود بآبی که برگ مورد و یارک عناب یک یک نیم با یک سر و  
 و یا خانما استمال آن یا آب حمام و آب گرم همه نیکوست و بعد از شستن به پسته یا لته گمان نازکی  
 خشک کنند و از باد و هوای سرد خود را محفوظ دارند پس مرمم گرم کرده را بر بند و اگر  
 چرک بسیار و در طرف عصر یا زرمم بگذرانند و اگر ریشی باشد که از آن خون روانه باشد  
 قصد کنند و سهمل دهند و هرگاه ساعیه یا تاکله باشد هر روز دو سه بار بعد از تنقیح  
 خلط غالب بمر که بشویند و پسته را بمر که آلوده یا حرقه را دمیدم تر میکنند و برمی نهند تا منع از باد  
 کند و اگر زخمی باشد که از چرک و مرمم پاک نشود و مرمم پذیر نیست شب یا می محرق را بر و با  
 بعد از شش ساعت بردارند و اگر احتیاج شود مکر کنند و اگر جراحی تازه باشد از شکل گنار  
 که بجزئی شکر ناعم و پهنی شکر تری میگویند پر کنند و بعد از هفت روز بکشایند در و زخم  
 و آناس زایل گردد باذن الله تعالی غر و جل و بعضی منع کرده اند در جروح و قروح از موم صفا  
 و علویات خصوصاً آب سرد تا زودتر بصلح آید و این ضعیف در تابستان زخم نمیشیرا هر روز دو مرتبه  
 شسته و غده انحض داده و بزودی التیام یافته و گفته اند که در تابستان آب سرد و زمستان جراحی



باب گرم بشوند و اگر در همان زودی روغن کچند بپزند و بر زخم نهند ضرر بسیار نکند و اگر خون نایب  
 لازم بر نهند یا صبر کنند هر یک که بخواهند و غمزه و نم خیزد و سائیده پر کنند و تا مدت روز از جراحت نکند و  
 مردم نکند و گوشت را سو که مو تش خرمایه نامند چون قدید کنند و سائیده با شراب میانند تا  
 خنثیه رود و راز و زایل کند و مقوی و س میگوید که سکه در هر اجم بدل هم هست و باید تخم راز  
 جدا کنند ریزه ریزه کنند و سرش را بسته در ظرف مواخدا میمانند و بچه بکند در قارور و محکم میزنند  
 در جای سرد نهند یا آب گرم عوض آتش آب کنند یا بر انگشت گرم نهند تا آب شود بر درازند یا دیگر  
 و اندک نمک سائیده بر آن ریزند تا بکند از بردارند و نگاه دارند و میگوید که پسته بره و جوک  
 باین نحو میسازند و بگیرند پسته تازه فرب را از کرده و آب باران بسیار و نرم بر آن ریزند و بدست  
 میمالند تا پاره اش دور شود و آب را بدل کنند چندین مرتبه پس در دیگ گلین کتند و برود  
 و زرش آب بر انگشت نرم گذارند و حرکت دهند چوبی تا حل گردد و نگاه از صافی صاف کنند  
 و بنهند تا سرد شود و آن آبر بریزند و دیگر آب بریزند تا با اصل شود بردارند و بکند تا غلظت  
 نماند نشین شود بعضی آن پس بریزند در دیگ که در سرش سفنج باشد تا آن بکند و در آب  
 و مگر چیزی مانند آنکه مرتبه سیوم بی آب آب کنند و در ظرف گل پاک نموده بردارند و درش را  
 پیوشند و در جای سرد نهند و در تخم شیران و پلنگ و شتر و غیره که زهومت و صفحت دارد  
 یکبار باب و چندین بار شراب ریحانی بدستور محمودی چوشانند تا تیار شود و در بعضی مراهم که چوبی است  
 نمایند بی نمک آب چوشانیدن جائزست و همچنین متفرق جمیع انات را باید شست و اما مایکان در غا  
 و غیره و پسته گرگ و شیر و غیره را که خواهند چوشند بسازند بگیرند پسته از سه چه باشد چهار قاطولی در دیگ  
 گلین نموده و عمیدان البلسان و عمیدان استنبل و کش و قصبه الذریره جو کوکب نموده از هر یک  
 دو از ده درم و یک قاطولی شراب ریحانی که بر آن ریخته بر انگشت نهند تا سه جوش برزند پس  
 سرد کنند تا یک شبار روز و از آب کشند و از خرده گمان صاف کرده در ظرف نقره کنند چون بپزند  
 و در صدف نموده در ظرف گلین نهند و محکم سرشته بکند از نه در زمستان در جای بسیار سرد

نهند



نهند و در تابستان اندک شمع با آن سیاهینند و بدل سیاهینند و کوه سال است و کذا بر عکس وقت مردم  
 با یکسال قوی میباشند و بعد از آن ضعیف میشود و این قوت مریضی است که صومغ در آن نیست و اما  
 صومغ چون مردم رسل و آب از زیاده از بست سال و ناتوان استعمال کرد در قوت خود باقی است  
 و آنکه علم بالصواب مردم با بر سرطان و خنازیر را سود دارد و او را مصلبه را بخت گرداند با پیش  
 شش است صمد ار سنگ بچندم کند رفته شق بکده درم حلاک البطم و سرخ بکده صفت درم  
 مردار سنگ و سرخ را چون بخار سائیده و صومغ را با قدر کفاف موم بدست مومز محمود و روغن کجند  
 ترتیب دهند مردم اشک که شور و قروح و مکه و جرب را نافع است اجزایش نخت ص شخرف  
 سرخ بکده و شقال مضموم مردار سنگ یک شقال سفید اب از زیر شقال توتیای سبز که قلعند از سرخ خود  
 موم دو شقال و نم بدستور باروغن کجند بسیارند مردم اشک دیگر که بسیار نافع است ص از سرخ  
 و سیاه بکده و درم بذر البنج سوده بخندم روغن زرد درم همه را در اسس ریخ کرده با چوب سیب  
 سه روز بخون کنند مردم اشک مصطکی شخرف سرخ طباشیر زنده بلور کات سفید بکده یک درم فلفل سوخته  
 و روغن عرق بکده و دانه قلعند چه موم دو درم روغن زرد بست درم مردم اشک دیگر ص توتیای  
 که جبار است از توتیای صینی و آن از توتیای کرمانی رقیق تر است شسته دو شقال شخرف گرد چوب کجند  
 بکده شقال باز زده بصدور رخ که در زیر خاکستر بخته باشد بقدر کفایت رسته استعمال نمایند و کرمانی را  
 گرفته با سیاه مخلوط کنند و مکرر از کرمانی بگذرانند و کرمانی را سوخته مخلوط کنند و در نفع کنند  
 مردم اشک دیگر که این ضعیف ترکیب کرده ص سلیمانی زنجفر توتیای کرمانی سرخ سفید مساوی  
 با موم روغن کجند ترکیب کنند مردم اشک دیگر که سلیمانی که از سرخ و شب میانی ساخته باشد با سفید ص های مساوی  
 مردم کنند و در مردم اشک و قروح خسته ص کرسنه و آیرا بکده سه درم سادج مغول دم الاغوس روغن  
 و موم سفید و سرکه بسیارند مردم کله دیگر که نافع است قروح خسته وقت نافع است اجزایش جبار است ص  
 جوزال و قاقی صی آنان پاکتی بکده مردم رضاعیدم کوفه و بخته با یکدیگر زنده سفید دانه بخته باشد و یک شقال  
 مردمی در آن حل کرده با مردم اشک سرخ کالی اش را نافع باشد اجزایش ص مردار سنگ جنت الفضة

نیست







در آب کندی تا حل سازند و صاف کنند و با ده دم روغن خسته شفته او مرهم کنند مرهم بوسیر دیگر که بسیاری  
 بوسیر را بر طرف کند و بوسیر را خشک گرداند و امتحان شده است آخر این تمامش جز بوسیر صحت کل اثر  
 یکدم کافور را یکی فیون یکد انگ پیس مرغ کوهان شتر روغن خسته زرد الو یکده دم مرهم کنند مرهم بوسیر  
 دیگر که گویند شش روز متوالی این مرهم بینند تا سیوق قدس مرهم کافوری طلاء کنند تا قوه انزال یا با بجز اثر  
 باروغن چهار است ص استیداج عترت زودم الاخوین مساوی موم و روغن خسته زرد الو بقدر کیفیت  
 مرهم بوسیر نوع دیگر حاصل باد بخان که مراد پنج نبات است سائیده از متخل بیرون کنند و با قوری کافور  
 و شیره و کشیر تر مرهم کنند مرهم بوسیر و زنجیر و سنج و حرج المقعد اجزانه جزوست اول بغسلات بلض  
 بشویند پس مرهم برزند و بعد از مرهم بشویند ص موم زرد روغن گل و روغن دینه تازه بکند و در دم  
 شسته مقل کل ارینی مرد آرنک خضض سندی بکند و در دم کافور زید مرهم بوسیر دیگر که در دو آرنک  
 و زوزش آنرا زایل کند ص منقرتلید بزرگ دانده با سنگ کاو مرهم کنند و بردانهای آن طلاء نمایند  
 و گویند همه بتکرار طلاء آن بیوقند مرهم بوسیر که ریش آنرا زایل کند هر گاه اطباء عاجز شوند از معالجه آن  
 و تمام بوسیر اصلاح آورد و خشک کند و مکرر امتحان شده است ص بکینه خرنجک و خشک کرده  
 و کوفته و از حریر ریخته و در یک پاک کنند و آب در آن ریزند و بچوشانند تا آب را در خورد پس با موم  
 کار نغم نموده آب ننیده مرهم نموده و روغن گل آنچه بس کند بسایند و گفته اند که اگر خراطین را کوفته  
 و شیره گرفته بقصد الوده بردارند و مد اومت کنند همان فائده دهد مرهم بوسیر  
 که از اسقط کند ص جوز سوخته دو دانته زرد الو با تسویه باروغن کوهان شتر سرشته بمانند  
 و بخوریه نیکوب سرد و کنند و بنال با سکه مجرب است با لیدن مرهم بوسیر دیگر که اوجاع و ضربان  
 آنرا زایل کند و در آخر خشک سازد ص ستام الابل آب کرده صاف موم سفید بکند بخردم بر دور با هم  
 بگذارند و دو اوقیه دینه و یکدم قطر آن شامی و یک اوقیه آب کنند نمای صاف با هم بچوشانند و با شش  
 تا آب برود نگاه استمال نمایند مرهم بوسیر دیگر که بوسیر را نفع بلین کند ص مسیه سائله بکند مرهم  
 مقل دو دم روغن منقر خسته زرد الو ده دم مقل و مسیه را در روغن بکند از دم مرهم سازند



مرمم بوا سیر دیگر که از آن قوی تر است ص قفل گو بهان شتر متز ساق کا و خسته زرد الوی سوخته سید سائل  
 سفیده بیضه مرغ روغن گل سرخ مرمم کنند مرمم بوا سیر دیگر که بسیار نافع است اجزا بوم ده جزو است ص  
 سیر بط و سیر ماکیان و سیر بزرگ چند مرمم متز ساق کا و پنجاه درم روغن خسته زرد الوی تخم قور و روغن مغز شقایق  
 و روغن گل بکده درم سید سائل دو مثقال مصل ارزق بست درم آب کند نا بعد از احتیاج موم سفید چند مصل  
 در آب کند تا حل کنند و روغن ها را با موم بکند از مذاب مصل محلول در هاون با یکدیگر مرفوع مرمم بوا سیر  
 که سیرج الا شتر است اجزا هفت است ص سنام لعل قبل العصل شوی تخم ساق کا و نور الشمس الرهن البز  
 ح البیض سید سائل مرمم بوا سیر دیگر که آنرا ساق کا اجزا پنج است ص صدف الطس تخم ابریشم  
 بادبجان یا بس با تسویه سوخته اولاد آنرا در کا فور گرفته تا نیا آدویه سوخته را پاشند یا بر گل س و مور بجان  
 یا سمن تبر آلوده حمل کنند بوا سیر یا طینی را زایل سازد و سندروس یا عیدان ثقیب چون بجز سازند  
 همان فایده دهد مرمم بوا سیر که دفعه و انهای بوا سیر و وجه آن نماید و چون آمدن را قطع نماید  
 و اندمال قرحه موضع کند و دانه های آنرا خشک کرده بدفعات بریزد ص در ارنگ جزو کات مرمم  
 دو جزو قاقلی چهار جزو کوفته و بارو روغن طعام مرفوع نموده مکرر بکشد مرمم بوا سیر بکیرید پنج عدد فخر الطین و در  
 روغن کنجد بریان کنند و آرزو روغن بیرون کنند و با یکدیگر در دنیا لبا و بجان بستند و با موم سفید  
 مرمم سازند مرمم تابستانی در تابستان و هنگام هوای گرم نافع باشد و گوشت جراحات بر وی  
 اجزا این شش جزو است ص سفید سار زیر است درم دم الا خون لذر و ت جبر ص صاف کنند بکده درم  
 موم سه درم روغن گل پانزده درم بستور مرمم موم سازند مرمم تو تیا جرات قضیب و سه حشفه را  
 نافع باشد ص توتیای کرمانی شسته است درم نرم ساید و با موم و روغن مرمم سازند و بعضی است درم  
 موم و پنجاه درم روغن گل کرده اند مرمم توتیای دیگر که در دوسه روز بصلاح آورد اجزا این  
 شش جزو است ص توتیای کرمانی قندهاروی سبز بکده درم درم راج سوخته آند درم دم الا خون  
 بکده بکده درم بارو روغن گل و سنج بیض سازند و گویند قسبیل بارو روغن کنجد همین عمل که مرمم توتیای  
 دیگر که جراحات قضیب را بزودی به کند اجزا هفت جزو است ص توتیای کرمانی پوست بکده

کافور







ابن مریم علی بنینا و طریقت لام و ایشان همه کاران بودند که با حضرت ایمان آوردند و هر که ام یک دو اختیار کرد  
و مردم ساختند نافع است خناریز و سلسله و سرطمان و آوارام صلب را و جراحات را از گوشت مرده و در یک  
پاک کند و ناصور و قروح مزمن را با صلاح آورد و وضع میکند چون بر موضع گزیدن مگ دیوانه نیست  
جاوشیز زنگار صاف باز و یکدو درم شقی هفتدم کند زراوند طویل یکدست درم مقل در آرسنگ  
یک چهارم درم موم را تیغ یکدو درم زیت طلی صمغ زرا در سرکه نرم سازند و در باون بالند و اجزای باقی را  
نرم کوفته و بخیته با موم دروغن بدستور مذکور هم سازند هم جواریون بسنخه دیگر که در موم  
و خناریز و سرطمان و ملاخون را نافع باشد اجزای ازده جزو است صمغ مغربی تیغ مقل ازین  
مردار سنگ یک چهارم درم جاوشیز زنگار یکدو درم شقی هفتدم درم زراوند طویل سیه قنه یکدو درم کوفته  
و گدشتی را در زیت یکدو درم در باون بسایند تا هموار شود هم جواریون بسنخه دیگر که در موم  
جراحات کند و قتیقه نماید قروح را از او سبب دریم و اندمال آن کند و شقاق و آثار و حکه و جرب و پوسه  
و نوپس و حشفه را زایل گرداند و گرم را یکدست اجزای غیر سرکه دروغن دوازده جزو است صمغ تلک البطر  
چهارده شقال شقی هفت شقال مقل مردار سنگ یک چهارم شقال زراوند طویل کند یکدست شقال  
جاوشیز زنگار صاف قنه یکدو شقال یکدست شقال شقی و مقل را در سرکه حل نموده با یکدست دروغن  
بجوشانند تا سرکه بسوزد پس سایر صمغ و موم را یکدو درم با او رویه یا به مخلوط نموده بسایند تا هموار  
موم حیثه هر گاه بشناخته نشود که کدام نوع باشد نافع باشد و در سر را یکدست صمغ زنجار شقی با صمغ  
مصاف یکدو قدری شمع خام بقدر کفاف در زیت انفاق یکدو درم ببنند در مکان لیس هم مقل گوشت  
برویانند و جراحی هر خشک کند صمغ مردار سنگ ساینده موم یکدو درم دروغن گل بست درم هم تیغ  
و قدری سرکه مرفج سازند و بسایند تا هموار شود هم جواریون بسنخه دیگر که در موم  
بسایند با زیت عریق مخلوط سازند و با آن نرم بسازند تا غلیظ شود و چهار وزن مردار سنگ مرکب آن  
تا آب برود هم جواریون نافع است او را م صاف دروغن گل دروغن بخیته یکدو جزو با قدری  
مخلوط نموده و قدری حوالان را ساینده با او بان مخلوط مرفج ساخته بالند و بسایند تا هموار شود



مهرم و خلیون بدال مبلد و آلف و کسه خا بجه و سکون لام و نم تخمائی و سکون و او و نون مجبول بلخت  
 یونانی عیالاست و واضح این مرم بقراط است و اول مرمی که است خسته شدن بود و اورام صلب در مرم است  
 و خازیرا بکیسل بر مجموع اجزایش منفعت است حص مردار سنگ در دم صلابه کرده یا یکبار یک  
 روغن زیت در دیک سنگ کند و بچوشانند و بادسته نه چوبین بر مرم زنند تا رنگ بگرداند از آتش  
 زدگی نماند و شود پس بگیرند لعاب جله و لعاب بذر الکسان و لعاب بذر خطمی و لعاب بذر قطونا و لعاب  
 بذر لکه بجه در دم و مکر کرده هر مرتبه قدری بریزند و با آتش نرم بچوشانند و کفچ برزند تا غلیظ شود  
 چنانچه بدست که باله بچسبند و مهر پذیر گردد در دم مرم رال از حکما مندرست نافع است جراحات کهنه زنده  
 غیره و در قرح انگ و ناصور را و گوشت بر جرح است بر ویاند و گوشت زانند آنرا دفع کند و خصوصاً  
 قوت دهد و اکثر جراحات در البصلح دم حص کافور قیوری رال که ایضاً بهندی و آب بضم دال و سکون  
 و او و موده مجبول نماند و کات مندی که چهار شقال کوفته و تخمه سائیده و موم را باد و عن تا زده  
 کاو که بی نمک باست و مساوی مجموع باشد در ظرف آهن که اخته اول رال را ریخته تا چند جوشش  
 پس کات را آنگاه کافور را تا چند جوشش دیگر بخورد و گفته اند سه روز با قدری قوی سخته و بعد از آن  
 مفرد است تمام مرم بر سل مرم و این است مرم صماص که سلو و خازیرا بکیسل در حص حش الرصاص  
 صمغ البطم زیت تنامی عین با قدری سرکه ترتیب نمایند مرم زحیر جالید و مس گوید بسیار نافع است  
 زحیر و حج راص سه بطمنز ساق کاو و روغن گل مردار سنگ سحوق سفید آب و زفت مرم کنند  
 و اگر تب باشد و التهاب و عطش زفت کنند پس قنبر را بدان آلوده سازند و اگر سح در شرح و زحیر در  
 مساوی باشد با روغن گل حل کنند و گفته نمایند مرم زنگار گوشت مرده را بخورد و جراحات را پاک کند و بسیار  
 کهنه زشتک سازد و گوشت بر جراحات بر ویاند مجموع آن پنج جزوست حص زنجارده دم موم پنج مرم  
 که بخورد در بخار اصلابه کند و مجموع و موم را در زیت بگذرانند و مایکدم اندودت بسایند و بعضی مرم مایکدم  
 مرم زنجارده زخم انگ و جرح است و قروح فم و جرب رطب و مسعد را نافع باشد مجموع آن هفت جزوست  
 حص شرف سرج موم سفید مردار سنگ قلند زخمه زاک بز سفید پوست بضمغ موم مکر جزو بار و عن



گاو یار روغن کجندرم کندم مرم زنجفر دیگر جراثیم ناصور و قروح را نافع است اجزاء سه جزوه است ص سحرقت  
 چهار شقال مردار سنگ و شقال قلند کیمشقال روغن زرد است شقال روغن راد ص صابون کجند  
 و در هر صلی چهل مرتبه در آب بزند و کف مال کند پس ادویه ساییده را داخل نموده بسایند تا مرم شود مرم  
 جراثیم کجند را بسیار نافع است اجزایش سه جزوه است ص صطیک مردار سنگ بکند شقال جندید است  
 صبر زرد و خونجان و سورنجان و کندر و صاف تو تپای کرمانی سیسما لکه بکند و شقال زریق روغن  
 گل سرخ روغن بنفشه بادام روغن زیت پسته زسیاه بکند و شقال موم سفید پنجه شقال کبریت زرد و ک  
 سه شقال زریق را با کبریت چندان تخم کند که زریق سیاه شود و میرود باقی اجزای را استاید و بار روغن  
 مخلوط ساخته کم کم بر روی آن بریزند و تخم میکنند تا تمهوار شود مرم سرخ سرطان و حنظل و خار زرد  
 نافع باشد و در مهبازا پنجه گردانند اجزای هفت است ص مردار سنگ پنجم کجند را زرد و تخم موم بکند  
 حنظل البطم سرخ بکند شدم آنچه کوفتی مت بکوبند و کدشتی را در روغن زیت بکند ازند و با موم و تخم  
 در بان جانند تا تمهوار شود مرم سرخ دیگر کجیب اللذغال است که قروح را اجزایش چهار است ص  
 سرخ مردار سنگ بکند چهار شقال جزوه کیمشقال قلند کیمشقال روغن زرد و ازند و شقال موم کافوری چکنشقال  
 مرم سازند مرم سرخ دیگر که همان فایده کند اجزایش پنج است ص سرخ سحر و فلفل سیخول بکند و شقال  
 قلند سوخته دو در روغن زرد چهل دم تا چهل شقال همه را با موم تخمیه ی مرتبه با آب سرد بشویند  
 مرم سرخ دیگر که بسیار نافع است ص سرخ پازره شقال روغن کجند تا چهل شقال با تیش زرد و شقال  
 چنانچه پیش بان در نگردد و میخورند و بر م میزنند تا سیاه و غلیظ و تیره شود و چندین گلی بچم رسانند  
 مرم سرطان در دران باشد و جراثیم را با صلاح آورد اجزای هفت است ص پوست در بندی با قیاس  
 بکند و در صندل سفید یکدم سیاه مایشا چهار دم سرطان سوخته یکدم موم سفید چهار دم روغن گل  
 است شقال مرم سرطان که سرطان متوجع را نفع کند غیر متوجع را سود و هر ص صغیر طلحی تو تپای  
 کرمانی شسته با سو بیار روغن گل سرخ بسایند و آب بک خرفه و آب لعاب بند زطو و با اعن الشکر آب خن  
 و آب کدو تسیه نمایند پس بنیند مرم سرطان که در کبیر فیه تحلیل سرطان و سایر صلابات که از جراثیم است

ص فزاد

صل جدال نبدان الحبره کبریت زبد الجزر را و نه طول شوق مثل با تسویه بکدر زیت کبریت که مثل همه موم سرخ  
 روغن موم صفت زرافه طول را یا با چنگ گلتا را قافیا با تسویه با نذک روغن گل و سرکه با سیرم سفید ب  
 مزاج حار را نافع باشد و گوشت پرو بند و شور طبعه را زایل سازد ص در آرنک چغندر با سرکه  
 بسازد و باروغن گل تسویه کند تا غلیظ گردد و در چغندر سفیداب قلعی و اندکی کافور صاف نماید موم سلعه  
 تحت الرصاص را باروغن زیتون بر روی آتش مخلوط نموده عکک البطم را در آن حل کند موم سلیمون  
 موم سرخ است بنوع دیگر که بر آجات را نافع باشد و حرارت را ساکن کند ص سرخ چغندر سفیداب  
 و متقال و نیم حار سائیده مشه سرخ را در پانزده متقال روغن کجد با ش زرم بیند تا خوب سیاه  
 آویزه شود پس لعل را انداخته تا آن موم بگدازد و تیره شود روغن پس حنای سائیده را مخلوط کند و تا  
 آموارد موم سنا نافع است بجر و حکم را اجزا چهار است ص سنا نکی بلبله زرد رنگ سفید بکدر جو  
 سائیده و باروغن بنفشه و روغن موم کند موم سیاه موم سود است موم شادنج نافع است قروح  
 اسهال معتدل و شقاقی را که عارض شود در آنها و خشک میازد بر آجات را و تقایید بدلی ازیت اجزا مجموع  
 است جزو است ص روغن بنفشه روغن گل بکدی کوفیه سیم کافوری پنجم سفیداب شادنج هر دو شسته  
 کل اینی بکده دم حصاره طبعه التیس در دم آفیون مصری نگیرد موم سائید موم شادنج و دیگر که همان  
 نفع دهد و بوا سیر را عظیم نافع بود بکلی آرایش ده جزو است ص روغن بنفشه بادام گل بادام سفیداب  
 که در موم سفید پنجم حصاره طبعه التیس کل قبری کل اینی شادنج مغسول بکده دم آفیون نیم متقال  
 اجزا چهار سفید زعفران بکده موم باروغن بگدازند و در بدن نیک بالند و دار و بارانیز بریزند و سخن بکند  
 با کسان شود موم سحره سوزش روغنکی آتش و شقاق بدین و چکن را نافع باشد ص سحره که لعل معجز  
 در متقال روغن کجد است متقال سائیده باروغن مخلوط کند و چو شاند تا غلیظ شود بسیار نگاهد باب  
 است بر تیره غسل دهند و اگر سردتر خواهند رال را سائیده چون غبار و با مسکه شسته بفت مرتبه غسل کنند  
 موم محوم حساب را نرم کند و بدن را رونق و طراوت بخشد اجزا هفت است ص پیریز و سیه شتر مرغ  
 بیکراده زربه منتر ساق گاوموم و روغن کجد بکدر و با هم بگدازند موم شقاق و او جاب مجموع آن شکر کرده



صل به مرغ زرد بیضه یک کوبیده و نیم فیدر او قیوه تجدید خاص دو اوقیه مردار سنگ مراب آب شیرین شکر  
سعدی بیضه بقدر که مرهم شود مرهم متعاق که نافع است کجی ناخن و قشر آنرا و متعاق لب و اطراف و در لب  
و حکه و زخم آتشک و متعاق چهار پایا از اصل عسلک البطم یک کوبیده بز چهار جزو مرهم شکر زخم و با صلاح آورد  
و گوشت نوبر و مانند اجزا بر دست ص ص سوچوبه دو دم اندروت سفید آب بکدک مرهم سفید در  
روغن کنجد در دم و گویند چون قند کهنه سندی را بر جرات نهند که در دست نباشد در راس گل کند و اگر  
محول نمایند الضمام مرهم را نافع است مرهم سحر بنوع دیگر جرات آتشک و نوبک و جراحات کهنه دیگر  
و جرب و خارش را زایل سازد اجزایش جز پوست ص سحر مرهم سفید کدک و متعاق و نیم  
مردار سنگ بکدک قلعند سوخته را بعد مرهم سفید آب نیدم کوفته و پیخته و سائیده و باروغ گل یاروغ کج  
یاروغ گل کاومرهم کند مرهم سحر که سحر گویند بنوع دیگر و این شیرینیه رطب را زایل سازد باذن الله  
اجزایش جز پوست ص قیل خنار و در سنگ مازوی سبز پوست نار زرد سوچوبه همه را برابر سائیده و باوم  
در روغن گل بکدازند و آدویه را بر آن سرشته بسایند و سرکه انگوری اضافه نموده و سر را تراشیده باشد  
و اگر روغن گل نباشد بروغن کنجد مرهم کند مرهم صدف جرات کهنه را بکند و جید را منحل گردان  
ص صدف سوخته تنگ بریان کرده در روغن زرد مغول مرهم کنند و گویند تنگ بریان کرده همین عمل کند  
مرهم لطین همه قروح حار را نافع باشد و جراحات را اندمال دهد و تهر بارک مرهم می نهند اول جراحی را  
از چرک پاک کنند و همان خرقه مستعمل را از چرک پاک کنند و بپزند تا دو روز اجزا بیخ است ص قوتی  
سفید طلعی یا سبزی گل آرنی و تخوم مردار سنگ که چهار متعاق بوم کافوری روغن گل بکدک است متعاق طریق  
متعارف مرهم کند مرهم عجیب که هر گاه اطبا عاجز باشند از معالجه و متعارف کنند بجز اجزای جزو دست ص  
عسلک البطم و در رماد الصنوبر سفید مر توپال جدید توپال الخاس بکدک بچید مر صاف دو دم جاد تهر شکر  
زراوند کندر بکدک بقدر مرهم سحر ص ص مغز را در سرکه حل کنند و آدویه را مخلوط نموده بسایند تا مرهم شود  
مرهم حدس نافع است جروح و قروح غایره و خشک ریش و نا همواریهایی بد را و اگر با سرکه بپزند تا  
تحلیل دهد ص حدس مفسر قروح را با غسل بپوشند و مرهم کند و باب حدس شستن و بدو آن پاشیدن



قروح غیره که نه رافع است مرمم عجیب دیگر بجهت قروح کوشش اشربا که نه صل نمود قطور نماید  
 یا بروغن گل آجرائش شش جزو است ص اندروت کف دریا بوردارنی مرصاف کند شریاف مایشا کوفته  
 و پیخته و سائیده بمرکه برشته و حبث الحیدر منسول بدر باسکه که نافع است و بول شتر باره بره خر س  
 یا روغن بیدانه با ماروی بنسائیده باسکه جوشانیده و عمل با ملخ اندرانی سودمند است مرمم عرق منی  
 موم است و چغقال مردار سنگ خاکسترنی بکسره شقال لکب کیمتقال موم را در روغن که خسته و آدویه را فطما  
 نموده و اگر التهاب بسیار داشته باشد ترغزه را بار روغن بنفشه استعمال کنند و در عرق منی هیچ دواى بهتر  
 از حب اللوک نیت نتر از سائیده با آب برنی نهند تا نه روز و یکا نتر تا موضع سیاه شود مرمم بر نهند تا آن  
 گوشت گندیده بیفتد و ماده عرق تمام بر آید آنگاه بر اسم مدله علاج کنند و بعضی سیر و علقیت کوفته  
 از نموده اند مرمم غسل چرک آجراحیات و دمایل پاک کند ص عمل را بچوشانند تا غلیظ شود آنگاه  
 اندروت سفید سائیده و قروح سائیده و بعضی بار روغن گل مرمم میکنند مرمم احقوب نافع است از این گیاه  
 دیوانه و زردین و عرق و سایر بیوا م و جرب و حله سوداویه را ص موم یک پطل فطره بود شد  
 صمغ صنوبر ایضا و قاقق که نند زیر پطل سفید چ قلعند بکد چهار پطل جادو سیر و او قیه سرکه یک پطل و نیم زیت مشکه  
 موم قهرا بود و صمغ صنوبر را در زیت بگدازند و سمرکه را با آن بچوشانند تا سرکه برود و قدری قلعند سائیده  
 با قدری سرکه سائیده در آن نینزند و با آنش زرم مرمم سازند مرمم فرسیون نافع است جراحیات عقیقه را  
 ص زیت انفاق ده درم موم خام دو درم فرسیون حدیث یک درم مرمم سازند مرمم حلقه قطار از جالینوس  
 نافع است قروح عسیر الانمال را و سرطان و طاعون و جمیع اورامی که از ریختن مواد اری در خصا پدید آید  
 شیوع آجراحیات ص صمغ نیوک نیر پطل روغن زیت که نه سائیده در موم بگدازند و زیت درم ققطار در بر پطل  
 مردار سنگ سائیده را با آن بسائید در باون نایکسان شود مرمم قیقین بفتح قاف و سکون تخمانی  
 بفتح قاف دویم و کسره و سکون نون و تیر بفتح قاف و سکون نون و قاف ثانی و کسره و سکون را مملکه  
 قهقهه یونانی و عبری شجره و لعل معبری و پندی رال و دو ب بندی و ترو بعضی با و در وزن خود بنوع دیگر  
 در انمال جراحیات نافع است و خوشکلی آب و آتش را مفید ص لعل معبری در جزو مردار سنگ جزو



بروغن بقدر حاجت هر دو را جدا جدا در روغن بریان کنند تا سیاه شود و با آنکه موم مرهم کنند مرهم کات زخم را  
 و شمشیر و تفنگ و ناصور و قروح غصیه را نافع بود اجزا چهار است حص کات گلانی رال یکدو و از دشمال  
 شب یاقی قلقد یکدسه دشمال روغن کنجد و آب چا یکدوزن رال با هم بسیار بماند تا یکسان شود پس در روغن  
 کوفته و تجریر ریخته در همان بسیار بسایند مرهم کافوری ترکیدن لب و مقعد و سوزش ناصور و سوزش  
 نافع باشد اجزا سه جز است حص مرار سنگ عقید با از نیم سفید یکدچندم روغن گل بست دم تو مرار در روغن  
 گداخته او دیده ساینده را ضافه نموده در هاون بماند تا هموار شود و بگذارند ساعتی پس سفید و سفید یکد  
 یکدبه فعل کنند و باز بسایند تا یکسان شود مرهم کافومی دیگر که همان عمل که حص عقید است موم کافومی  
 یکدچندم روغن گل بست دم کافومی سفید یکد بیضه دو عدد مرهم کافومی دیگر که همه قروح حاره و سوزش  
 و حمره و عذر را نافع است حص موم چندم روغن گل جبل دم سفید نه قلعی دو دم کافومی قیسوری یکد موم مرهم  
 مرهم کبیریت نافع است جراحات غلیظه آکال و جوشه شهای خمیت راص کبیریت فارسی سیاتیل یکد  
 عقیل قلقد مرار سنگ با تسویه ساینده با موم و روغن پستور مرهم سازند مرهم کتان که بسیار نافع است  
 در تمام جراحات و رویانیدن گوشت تازه حص گبیریت کتان لطیف شسته را و بسایند تا چون غلظت  
 و باریت انفاق باروغن مورد و قدری قند در ظرف آهن برایش بسیار نرم بند تا قهصل شود در اندام  
 مرهم لعل که رال و شجره و قهقر نماند و مگر نرند گوشت نافع است جراحات طریه رویه و سوزش  
 و عذر را و ازین ضعیف است حص شجره سندروس یکد چندم ساینده چون خیار در بست دشمال و سوزش  
 باش بسیار می بخورند تا همرد و بگذارند و غلیظ شود و آنگاه دو دم و نیم کبیریت ساینده و دخل نموده  
 میسایند تا هموار شود مرهم ماشرا که ماشرا می زنن راز ایل سازد حص روغن سفید پنجه طلایی  
 موم پنجه و قیه مرار سنگ چهار و قیه زنگار دو قیه هر روز با سرکه کبیریت بماند تا چهار و با موم و روغن  
 مرهم کند مرهم محلل که تحلیل اورام و صدمات کند و قهسام استقا و صدمات تحت جلد را سوده و آن  
 گرم نماید حص ترس خرا الحام و آنه خرمایشیلم که کند دیوانه گویند ظاهر آدرین بلاد استک نامند با تسویه  
 زفت برابر همه در پیه مغربی بگذارند و آدویه دیگر را مخلوط نموده مرهم کنند مرهم مصر

انقره



جرات گوش را نافع باشد صبر که هفت دم عمل شد بر با هم بچشاند و بخواهم آردند پس دو دم آند و  
 و یکدم زنگار کوفته و نرم ساینده بر آن افشانند و در هاون و بسایند تا نرم شود انگه قفسه را در آن آلود  
 در گوش نهند هر دم مصری دیگر پاک میکند قروح عقیقه را اجزای چهار است صل عمل نخل خیار و قیاسه حل نموده  
 دو او قیصر تجار چهار دم مردار سنگ ده دم بدستور مردم کند هر دم بمجرع الطریقه الی عیبر بر رها و اصل از نخل  
 و آند و سنجس الدم بساعتی علی الجراحه العظیمة در دو دم الاخوین شنبلیله و چینی قشر زمان و گلنار بر یک مفرد  
 و تاخ سوخته گوزن بسیار نافع است و حست ترهای سوخته مفید است و بر آده انبوس چون بخار ساینده  
 مجرب است و چینی صدف ساینده هر دم ناصور که انواع جراحات را که کهنه شده باشد به کند ص مردار سنگ  
 مغزول قلقد غنچه زوت بکده و دو دم زنگار نیم دم الاخوین یکدم صمغ البطم دم روغن گنک و کهنه پانزده دم  
 است که کهنه بخیر دم موم سفید چهار دم مردم سازند هر دم ناصور که نو آصبر و انواع قروح مزمن را نافع تمام است  
 اجزای هر دو است ص سیاب مصفی کبریت فارسی با هم بسایند تا اثری از سیاب نماند و مال بکند چنانکه  
 قفسه بیل سلیخه قلقد صبر زرد و صاف بپنجه سیاه دم الاخوین قنذره الطر قاکات مردار سنگ  
 قوقل صدف هر دو سوخته تنگار قلعو یکدم روغن تخم نیب که غیر هست مشتاد و مشتقال  
 اول رال را در روغن بکند از وقت در می آرد روغن ریزند که نشوز پس داروهای ساینده را  
 در آن مخلوط نموده مردم از مردم ناصور و با سور ضربانی و غیر ضربانی ص زرد چوبه مردار سنگ  
 بکده و مردم زرد سوخته روغن چهار شقال موم و مشتقال آب خالص آنقدر که آنرا پوست انداختن نرم  
 چندان بچوشند تا مردم شود مردم ناصور دیگر که ناصور قروح خصیه و پستان و خراز را نافع باشد  
 اجزای او زده است ص قفسه بیل چنانکه جرات مردار سنگ کات بندی آلود تنگار قلعو قلقد  
 شب یامنی سوخته سرخ بکده مسادی یک شقال قلع بکند از زرد چوبه یک گره در طرف این بدستور  
 مردم سازند و مردم صدف ناصور را زایل کند و گویند شب یامنی غسل نشسته تا ناصور را بر طرف کند  
 مردم تخم انیسون و خا بجمه و جاجامه نیز گویند و هر یکی را وجه تسمیه گفته اند یکی بمعنی تخم  
 مواد بجهت دفع از مالک بنحویکه از غریب مال مشا هده میشود و دیگری افتد خط ایامی کشیده است



سبب استقامی باد و این تالیف جالینوس است نافع است جبر و کسر او صلاح عصب کند و کوفتی غلیظ  
 و التمام جراحات و تحلیل او را مریب نفع و حکم رطوبی و مکره و کله نماید ص در آرسنگ یکویه  
 با قدری سرکه بسایند چون بخار در آب گذارند تا خشکند تا چهار مرتبه چنین کنند پس بدو اقیه روغن زیتون  
 تسقیه نمایند از او اوقیه سه یکا و صاف کرده و ربع و قیه قلع طاریر را آتش زرم بریم نیز تا منقطع گردد  
 مرهم نخلی دیگر که مندل میکند جراحات طریه را و گوشت میرد و یاندر قروح و در مهابار بظرف میکند و تسکین  
 او جاع بارده نماید چون نمک سرس و مفصل و او را مریخه و صلاح میدهد سوختگی آتش و قهاری است  
 و نشین را و نافع است از شکم که استخوان و شنج عضله و ساکن میکند الم از او تحلیل آن میکند و این مرهم  
 قلع طاریر است با نسجه اولی که باندک خفلاف در اوزان وارد شد و ص تم الخضر زیت آس که بطلان  
 زیت کهنه رطل در آرسنگ سائیده رطل قلع طاریر چهار اوقیه هر دو را چون بخار بسایند و مخلوط کنند  
 با هم در دیگ آهن و بسف نخل بر حرکت میدهند و هر چه از ضعف بسوزد چون در آورند با هم بسایند  
 تا ضعیف با هم یکسان شود مرهم نوره در فصل تیره بیان شده و در باب راهبها در روغن نیز مکرر یافته  
 مرهم و سنگین بجزافی معناه الرسل در رسل و در جویون گذشت مرهم هر چه در سنگان است  
 که اکثر جراحات و قروح را نافع است با دن الله تعالی اجزایش مغز است و قریب است بر مرهم عریب  
 ص فلک البطم مرصاف بکده درم خاکستر چوب صنوبر بقدر مر زراوند گرد کند بکده شد پوپال مس  
 و صدید بکده چیدم باوم و زیت یا شیخ مرهم سازند بعد از آنکه صمغ در سر که حل نمود باشند  
 مرهم دیگر که جرات سنگ دیوانه یا آدم دیوانه را نافع باشد و زود با صلاح آورد از جراحت ص  
 توپال مس زنگار آیر سا بکده درم جبت الغض چهار درم قه یکدم پیه که اخته و زیت بکده است  
 بدستور متعارف مرهم سازند مرهم دیگر که گزیدن مغرب و سائر سوام را نافع باشد و جرب و انگه  
 و قوبار فائده کند اجزایش جز دست ص فقر البیهود را تیانج بکده بکطل و قاق کند نیز رطل سفید  
 و قلع یک بکده است و بهشت شغال جاوشید و شغال سرکه کهنه یک رطل و نیم روغن ریت سینه صمغ در  
 در سرکه حل کنند و در او بار کوفته و جیه و سائید با هم مرهم سازند مرهم دیگر که ریش چلی که بر رطل

بکار



میاشد به سازد اجزای پنج جزو است ص کات هندی دم الاخوین کف دریا رنگاوتیای کرمانی بکده جزو پے  
 باسکه دروغن دبه مرهم کفنه مرهم که ناصور و باسور و شقاق مقعد را نافع میاشد اجزای سه جزو است ص  
 رنگ سپید آب منسول بکده چخدرم زرقه روی سه دم سفیده بیضه مرغ هفت عدد دبه را با هم با قده پے  
 سرکه کفنه بسیار و موم سه دم سه دم روغن گل بکده از دود را خرمه را با هم مخلوط نموده چندان مالند  
 که مرهم شود مرهم دیگر که ناصور کفنه و زرقه پلید غبیش را زایل کند ص زبان سنگ سیاه را سوخته و این چنانست  
 که زبان را سوخته و کفنه با ش گشت گیرند و هر چه می سوزد از آن می تراشند پس وزن کنند و زنجار  
 نیم مثقال قفسه محرق دو دم زرقه روی اندزوت شترخرف کات هندی قندهار سنگ بکده سه دم  
 سه که کفنه و عمل بکده دم روغن زیت بست دم موم چخدرم عمل و سرکه و موم را با هم بچوشند  
 مخلوط شود پس اجزای کوفه را با آن آمیخته بسیار مرهم شود و کفنه اندک کند تا کور بر آید چون آب بسیار  
 و مکرر مالند همان سود دار دوراد پوست انار و پوست مار نافع است مرهم که آنگه و قروح عقیده را نافع  
 ص از در کسند آبر را بکده سه دم سازد دم الاخوین بکده کفنه مرهم که دود الخمل که گرم کوچک باشد  
 در اطفال و بزگان زایل سازد ص جربی کوفه مغز استخوان و موم دروغن زرد حسته زرد الوی تلخ  
 با نسوید مرهم خشک ریشت ص مراد رنگ تو یا غا غنجانک کشته تازه موم سفید مرهم سازند مرهم که گوشت  
 کذره را بخورد و جراحتهای ضعیف را با اصلاح آورد و گوشت میر و یاند قروح و جروح کبر عصاب و فصل با  
 باغی است و تالیف این ضعیف است اجزای شش خیمت ص زرنب خصیصه اشعلب سیلخه بکده چخدرم و پزیز  
 دو دم و نیم ریونید چینی دو از دود موم دو دم روغن کچند چجاه دم مرهم که ریشهای پلید را که طبها  
 از علاج آن عاجز آمده باشند شفا دهد اجزای پنج است ص زاج سفید و چهار دم لاج سفید  
 چهار دم کندر سی دم موم چخدرم زیت کفنه بقدر کفاف فرو رده بضمیمه و قرح را از همه و کس در او  
 شده و قرح را حمله و سکون به شور بای بی گوشت برای بیماری پزیز نگاه گوشت نیز داخل میکند  
 استحق است از تر و بر وز و روان یعنی دروغ است و قریب بچیت آن بزوزه گویند که غذای تمام است  
 مستحیات بضمیمه و فتح سین مهله و کس خا مجمه شده با نون و الف و قوقانی چیزهای دیگر با



اگر کفنده مسوحات بفتح تهم و ضم سین مهمله و مکن و او با حاء مهمله و الف و فو قالی دار و هائی که باشد اگر  
 خشک و بی آب و بی چیز خارجی که بر بدن یا عضو یا اندام مسوح که از خزاین خلفا ذخیره بود چون بخت  
 نمایند آن زن اخیر او رغبت بخت کند و بی او قرار و آرام بگیرد در میان شهوت طرفین و لذت جانین  
 بحدیست که نصف آن توان کرد و نافع است فالج و قوه خدر و دار و در معاسل و کوه و حج و زمین  
 باره و رحم را و باز بره خرگوش بجهت عمل عاقه و خلف نمیکند اجزای ازده است ص لادن صینی قبول  
 کتابه صینی قهر آسید که در سواحل بحر بایند زعفران قرضل بکهر در زم سائید و باس و لوان ما الخلافه روز  
 در خاکستر آتش دار طنج و زنده پس چهار روز دیگر بر وزن همانند ستور بچوشانند آنگاه زهره مرغ زنده بر سبزه  
 بکهر و خشک و غیره و سنگ بر یک بارای هر درمی یک جرم خاضه نموده و ظرف ریاح با قوه عمل و بنگارند  
 مسوح که موجب لذت طرفین است و بسیار موثر است اجزای هفت است ص کتابه بخیل عاقه قرقا  
 سعد بکهر جزی حسی لبه کتیرا لکه نیم جزو آب و بن بالند و اگر نیم جزو زهره مرغ خاضه کند بعبایت  
 لذت افزای زن کرد مسوح و دیگر که همان اثر دارد اجزای چهار است ص عاقه قرقا و صینی بخیل  
 بلکه یکدم مشک کچبه با عمل سرشته حب سازند و وقت حاجت در دهن حل نموده بر قضیب مالند  
 و بعد از جفاف با شرت کنند مسوح که در تقویت قضیب نافع است در رفع غین میکند  
 ص پیاز غنصل پیاز گرس بکهر بکوه قیه باب مهر اگر در باسی شغال روغن زیتون و قدری آب  
 بچوشند تا فرغ آب شود پس صاف نموده زهره کجشک تخم انجیره عاقه قرقا خردل سرخ بویاسه  
 سوزنجان مرصاف بلکه بکشتال ضاف نمایند و بر کنج ران و زهره و حصیه و قضیب مکرر بالند  
 مسوح که در دوساعت اثرش ظاهر شود قضیب را قوت تلم دهد و چون مکرر کند و هر چه  
 سوزش بیشتر کند بهتر است ص حب السلاطین معتبره کبشقال و هم قرضل سرخ مکه کله نیم شغال  
 فلفل فریه و دانه دار فلفل نیم شغال دار صینی عاقه و حاکه شده چون غبار بسایند و حب الکوکه را  
 در روغن کافور بریان کنند و قبل از جماع به دو ساعت مقدار کمی در آن کف دست گذاشته تا آب در آن  
 بر قضیب مالند و پیوسته بخور و پارچه دیگر برینند و بعد از یک ساعت بکشایند و ساعتی صبر کنند

انگاه

آنگاه بکاخ شغلی جویند مسوح که باه را قوت عظیم دهد و عین را بحال آورده قوت و محفوظ تمام دهد و آنرا کند  
 دو خوردن مکروه میداند و صاحبان دل و جگر گرم را ازین بهتر معالجه نباشد و طریقتش آنست که هر شب  
 تا هفت شب مقدار شرب و شغال شیریش تازه گرفته و این دوار دارد و خرقه سجده در شیر گرم اندازند  
 و لطف در آن نهاده از زیر ناف تا خشفه بالند برفق پس از مقدار خشفه بالند برفق آنگاه از طرف  
 کج خیران تا سر خشفه و همچنین از طرف چپ میماند و مگر میکنند تا شیر تمام مالیده شود و درین مدت  
 بهای نمکند و غذاهای متوی خورند و بعضی بیشتر میمانند و اکثر را ازین بیش حاجت نیاید ص  
 میرهونی که گرم حملی رنگیت در ایام برسات در بند بجم میرسد و شغال عاقر قرحا و علاج براده پوک کول  
 یکدشت شغال کوفته و خخته با هم میامیزند و دورست ننوده در دو خرقه پیچند و بعد از استعمال بگردانند  
 کتات الهاقوت میدهد و لطف و مراره نور با عمل بهمان فائده دارد مسوح که قصب را سخت کند  
 ص زنبه کافور پیا زنگرس عاقر قرحا میونج هر چهار بر یک بکوبد و کوفته و خخته و سائیده باز بر  
 رشته قویب بجاست بر قصب بالند مسوح دیگر که چون بر ذکر مالند چندان حکم کند که تا باب گرم  
 نشویند و نوشته اند از چهار ص کافور قیصوری شکار بکدر ربع دم قرضل دوازده عدد قطر  
 شازده دانم نرم بسایند و آب جب کنند و وقت حاجت آب دهان سائیده طلا کنند مسوح  
 دیگر که بسیار نافع است و موثر تا چهار ده روز از جماع پیرمیزند ص زفت رومی و خرطین سرد و پز  
 و شک ساخته مساوی و چون شب پره روغن زیتون داخل نموده صحت کنند تا سه روز و چون خوا  
 به استعمال کنند قصب را بخرقه درشت بالند تا سرخ شود و آب گرم بشویند و همانند تا نازک شود  
 آنگاه مالند مسوح دیگر که قصب را قوت دهد ص دار شختان را با شیریش بسایند و مستولی بالند  
 ص و تمام آب گرم بشویند مسوح دیگر که قوت تمام دهد ص بکینه خرطین که از دهان می افتد  
 با بز سائیده بالند و بعضی خرطین مذکور و باد بخان بری بزرگ بکند م کافور جو دانیک جوی بگیرند  
 و بسایند و مقدار زیره بزرگ شیا فبایمانند و در حیل می نهند و قدر را جدا میکنند و آب دهان سائیده  
 بر قصب میماند قوت عظیم میدهد و قوی باین قسم میسازند ص مغز عیون الیک سفید و ریگ ماهی



وایمون و کافور جو دانه و خرطین فی اجزاسوا بسیار نرم بسایند و در شیریه باد بخان بری شافناسازند  
 چون زیره و کی را در سوراخ ذکر کنند و چون حساس قوت کنند و قضیب شفاف را در آورند و بستر نمایدند  
 تا صفر قی زرسد و قبل از آنکه شستن شفاف اندک روغن بادام در جلیله چکانند پس شفاف را بنهند و بعد از آن  
 شعفراد روغن گاو یا بادام یا ناست گذارند و لطیف طبعان باید لظیف بکنند و زرد و در در انداختن و در او  
 قوی و بزرگ میکند تنگ را عمل مسوح که آساک آورد و قضیب را قوت دهد اصل کات سفید که خورده بکند  
 گسی که پیش را کند و باشد مخلوط ساخته بر ذکر مال چند دفعه مسوح که چون بان مسوح کرده باشد شستن نمایدند  
 باعث بعضی نفرت طریقین گردد اصل سفید آفیون بیرون کعب خنجر غیر حرق مایلین زهره هر سوس  
 دندان سوخته پندگ ششمان بزر سوخته مگرین بوز مجرب و مفرد و یکدک اساز اساید و با بطلان کند مایاب و  
 و گویند اگر بر باطن زیر چاند روی مالند که قدری از آن ادویه ملاصق قضیب او گردد و تا شستن کند  
 موجب نفرت زن گردد و بجدی که دیگر بلاقات و رغبت نماید مسوح که باعث تو مسوح فرج گردد و مجسی که  
 احدی رغبت مباشرت آن نماید اصل بسیار عسل خوب تقیم تخم بستان فروز تخم بجان بدر بار و روغن زهره  
 روغن زیتون با تسویه باز بهر گاو زهره شده و خشک ساخته وقت حاجت قدری از آن در روغن زیتون  
 حل نموده حمل نمایند و فرج را بدان مسوح کنند و هر سه ماه یکبار چنین کنند مسوح که چون زن حمل نمایدند  
 رحم را بدو و تخم گرداند و باعث نفرت مرد از زاده جزوست اصل سیخ قضیب الذریره قعاج افخر شده  
 و نقل جوز بواطم شیرین میوه سالد جها و شیر با نطف سفید شسته بردارد مسجور بفتح سیم و سکون سیم  
 و صم سیم و سکون او و او را در حمل مجول شیری کتاب بسیار آینه شده باشد مسنه ضم سیم قوچ سیم  
 و سیم شده و دانهائی فریبر کرده شده و بکسر سیم فریبر کننده و بنیادی غایت اطو خوش وقت بودن  
 و تعیش و طب گذارندین و بله و واجب مشغول بودن و بر سبزه فرم بکند کردن و شیرین و قوی و موافقت  
 خوردن و نم و عصبه خوردن و درج و آجب و ریاضت و علیان نکشدین و عرض نفسانی خود را بخورد  
 راه ندانن و از همه بیعت خاطر جمع بودن و با او از خوش و سرد و دلکش و لرافح دادن از سبب  
 و لوازم فریبی است قطعه خوبی ساز و خوبی آواز بر یکی می برد و به تنه ادال نهد و چون جمع گشت در اینجا







صل

دیگر که بالخاصه نافع است صحت بخیر عمل که پرزنیان آورده باشد در سایه خشک کرده بر روی زمین انتقال آرزو  
 باشد و آرد گندم ساینده و باب مانند فالوده پزند و بوشند و الا بعد از پنج بر روی آن پاشند و سیاهانه  
 مسنه نزال که از اکل طین حادث شده باشد باز در اصل ختمخاس کثیر همین سفید زرنیاد  
 بکوبند و با شیر و شکر به دستور خوبی تخم بسیار مانند مسنه دیگر که بدن را فربه کند و قوت جماعت را بدهد  
 صل مغز پسته بادام و گنجد قشر و شهدانه و نخود در میان کرده یکدیگر سیر حله نخود نیم سیر خرمای قصبه دو سیر  
 همه را کوفته صبح یک کف میل نمایند سهیل بضم هم و سکون سین جمله و کسره و سکون لام عبارت است  
 از داروی که شکم را نده خواهد مرکب و خواه مفرد و استخراج فضول اعضا نماید طریق مجاز قایق ضروری در سهیل  
 نیز هست که این صلی بزرگ است و هر گاه طیب ازین اصول غافل گردد منفعت سهیل مضرت گردد  
 اول آنکه بدانند که سهیل فم معده را زیان دارد در وی خوشبوی با سهیل بیامیزد چون سهیل  
 و سافج و گل سرخ تا مضرت سهیل را باز دارد و روح حیوانی را که در همه اندامهاست قوت دهد  
 و هم سهیل را یاری دهد و دوم آنکه با سهیل بدر بسیار نیامیزد زیرا که در سهیل را از عمل باز دارد  
 سیوم آنکه بسیار شیرین نماند که بسبب حلاوت بسیار طبیعت بقا قبول میکند و تخم میشود چهارم آنکه دارو  
 سرج العمل و طبعی الفحل را با هم نیامیزد جسم آنکه بدانند که بسیار داروهاست که آنرا با داروهای تند  
 و تیز نباید آمیخت چون از جیبیل و زربد ششم آنکه داروی قابض را با زجر ترکیب نکنند مانند لید که کثرت  
 بعضی است و گذر هار تنگ میکند و دمای زجر آترای لغزاند و از آن غلطی که در گذرمانه بساد اوزنی  
 و شدتی تولد کند هفتم آنکه داروهای نیکه در مطبوخ گذرخته میشود چون نیک و صمغ و زرش را مقدار  
 تریش باید کرد از هر آنکه همه آن در مطبوخ میماند و خورده میشود و داروی که از اقل باشد در مطبوخ  
 وزن آنرا مضاعف باید کرد تا اقل هر دو در قوت مقدار شربت برابر آید مثلاً شخصی را که از لیدیه دو درم  
 در مطبوخ شده درم باید کرد و کترین چهار درم و همه را برین قیاس و تریب که درج میکنند تخم باید  
 و در مطبوخ دو درم ششم آنکه بدانند که هر چه بصلح است منقص عملت نیم چون سه دارو ترکیب کند  
 یا چهار هر یک را از وزن آن که نهادند کمتر کنند مثلاً تریب و غار قیون و لیدیه و صبر ترکیب میکنند



الزئبق تنها باشد و در کلبه چهارم غار لقون نیدر صبر چهار دانگ و باقی را برین قیاس مرکب سازند  
استخراج بقصد اگر سبب مرض زیادتی خون باشد قطعا مسهل ندهند زیرا که سرداری که سهال خون  
آورد هم است و در دفع خلط ناشه داروی دهنده که بدان خلط مخصوص باشد تا آنرا از خون جدا کند  
و بیرون آورد و اگر همه خلط یکبار زیاد است و باشد در صورت فصد استخراج کلی باشد بجهت آنکه  
خلط مخلوط بخون است و از هر خلط چیزی بیرون می آید و از این نوع انعامات است باید طبیب از نوع انعامات  
غافل نباشد و این ضعیف در مطبوحه گوید و انواع را نظم کند تا سلامت تو عوم نیاید و اگر از این نسخه کلام  
است و یک چیز فصد است نشوئی غافل ای نکو فرجام بنبری نام مضع و فصاد نکنی یا در مجسم و حمام  
جینی و سپرد و اغرفه بن رنگ برده و سفید مسام بن تپ در دندید نمحه و جوع بنیخ نرس جملع و پس حمام بن  
شهر در و مزاج سرد و دیگر تیزی حس نم معده مدام بن نم معده ضعیف صفرا و نا فاض رنگ بول آتش فام  
استخراج قبی بسیار نیکو باشد امراض اسهال را و معده که رطوبت بسیار دردی بهتر است و چون  
صفرا بر کسی بشود و خارج آن بقی سهیل تر باشد چنانچه در مکانش گفته شود استخراج مسهل در مطبوحه  
و نیز چون صبح و دو کوس و یا نوجو یا دوق النساء و قیحه و جزام و صدراع و رند و خوره و در نهامای پدید خجست و سرطان  
و خازیر و سلمه و از آنکه ماده صفرا یا سو و اجانب محامل است و تخمین مواد سودا بسبب غلیظی و گرانی  
با سهیل بهتر باشد و از آنکه بقصد سهیل حاجت شو اول فصد کند آنکا مسهل خورد و مگر بلغم غلیظ و لزج  
در برد باشد که اگر اول فصد کند بلغم غلیظ تر و سرد تر میشود درین حال سهیل اولی باشد و اگر غلبه بلغم  
خام باشد زودتر سهیل دهند پیش از آنکه مرضی تولد کند و مردم فریه را سهیل نیکو تر است و با فایده  
ولاغرائی استوده اما صفراوی مزاج را علاج بشره تپهای سرد و تر کنند که از آن خون صالح تولد کند  
تا بدین تدبیر مزاج ایشان بصلاح آید و مردم کم خوراک و فریه مفرط را قطعا سهیل ندهند  
زیرا که رگهای ایشان از انواع استخراج خالی شود و رگها در هم نشینند و خفند و کسی را  
که مزاج اولینت دارد یا عادت نچیان باشد که بعد از سهیل سهیل می شود یا ششخه فو  
مطلقا سهیل ندهند طریقی خراج خلط فاسده و مخرج آن در جب است بطیب که بداند



که غلطی را که از بدن بیرون میکنند مثل بکدام جانب دارد اگر غلطی باشد که نفس کشتن آورد می دهند و اگر  
 مسأله ای بچانه سهل فرمایند اگر در دماغ باشد از راه بینی بعطسه یا از راه کام بغمزه بیرون کنند و بسیار است  
 که تپلاط دماغ ببالیدن نشانها بداری گرم بخلیل می پذیرد و اگر در سینه باشد بحسب السعال از راه حلق و تجرد  
 دور کنند و اگر در جانب مغز جگر باشد یا در سپرز باسهال دفع کنند و اگر در مجذب جگر باشد یاد کرده و ستانه  
 با در اخراج آن نمایند و اگر در عضلهها و ظاهر تن باشد ببالیدن و عرق آوردن علاج گفته و اگر در مغز  
 غلط سخت بسیار باشد باسهال او را حاجت شود و موافقات مسهل این ضعیف البضاعه در غلط  
 بیان میکند نظیر مایع سهال باشد چاه و چه ساجوان و چه آب بر طبعیان گزیدنی بدان ضعیف قوی معده مجاور می و چه  
 اش و فریب دلاوتند رت قناتون عضلههای لطین اگر در دهنی غلط شود استخوان و صفت و شام می گویند مسهل خورد  
 در بلاد جنوب کب بسیار گرم باشد باسهال حاجت نباشد زیرا که درین بلاد قوتها ضعیف باشد  
 بحسب نیکه عرق بسیار آید و گر ما دها را با ندر و ن کشد و فعل سرد و در برابر افتد پس مضر است تا نکند  
 مسهل خوردن در بلاد شمالی که بسیار سرد باشد سهیل خوردن ممنوع باشد و تا خوردن صواب بود و تا کمال  
 ترکیب نشوند بقره ای بگوید که بعد از طلوع شمس و عیور و وقت طلوع و قبل آن ترکیب بدوای سهیل شوند ترکیب  
 عادت آن هر که رعادت بوده و ترک آن کرده اگر در آن هنگام سهیل نخورد البته بیماری تولید کند  
 و آنرا که عادت نبوده تا ضرر نشود سهیل نخورد و هیچ وجه استفراغ نکند سهیل قوی سه طائفه را نتوان داد  
 اول مردم شهر گرم را در شهر گرم و دوم مردم خشک مزاج را در استان را بباروی نرم چون فلووس و غیره خشک  
 و شراب سرد و آلو استفراغ کنند و لذیات مناسب است بیوم کسی را که معتاد به او باشد و سه گروه را در اول  
 قوی باید داد اول مردم شهر سرد را در شهر سرد و دوم کسانی را که آب استاده خوردند بیوم مطحول را و طحال را  
 بیخ وجه داروی سهیل ندهند زیرا که هنگام بیرون و بالیدن ایشان باشد نه هنگام مایه بیرون آوردن  
 و اگر ضرورتی باشد از آب میوه در ننگند نه تدبیر کلی در استفراغ واجب است که طیب بخلطی گوشه که مخالف  
 صحت باشد و آزان بیماری خیزد از بهر آنکه اگر بیماری از صفر باشد و طیب با بلغم گوشه بیماری زیادت  
 کرد باشد زیرا که سردی و سردی بلغم که در بدن با با گرمی و خشکی صفر از گوشه و نیز از شگسته دارد و هر گاه بلغم را برود



این صفت بیماری از زیادت کرده باشد و خوف هلاک باشد در نضح خلط جالینوس میگوید که  
 در مرض طبعی السیر نضح خلط را منظور دارند و این بیماری را طباً امراض فرسوده و در مرض سیرجی  
 که امراض حاده گویند نیز محتاج نضح باشد خاصه اگر خلط غلیظ متحرک باشد و اگر رقیق باشد باید شست  
 و استقواغ نماید که در زودی خصوص اگر خلط در عروق باشد و اگر در یک عضو باشد حرکت ندهند  
 تا نخی شود و بطریق میگوید که مسهل را بعد از نضح ماهه باید داد و تا ماهه خام است هنوز آغاز بیماری است  
 و در آغاز مسهل نتوان داد و اگر بیماری را بسیار شفته باشد جالینوس میگوید نشان اینست که در نضح اول  
 مرض سخت ببار باشد و ماده بیماری در حرکت باشد و از عضوی بعضوی منتقل میشود و هر گاه چنین باشد  
 متفرغ در اول بیماری رو باشد و تعمیر ازین چاره دیگر نباشد و مسهل در پها و بیماریها همچو دملها  
 و در مہاست که تا نخی نشود نتوان شکافت و جراحت کرد و در حرکت بیماری و لوبت مطلقاً مسهل  
 نتوان داد و قصد و حجامت نتوان کرد و هلا خلط را نباید چینیان و اگر بر ضرر شود فی اولی تر باشد چیت  
 خلط متحرک میل بسیار دارد و هر سفرانی که از حد عدل بیرون باشد ضرر عظیم دارد و بیم هلاک باشد  
 طریق بر سر قیل از مسهل پیش از مسهل برین در دست باید کرد و طعمه و اثر بگویم که میوس بند نخورد و نشان  
 و هر چه کرد و در هار زیان دارد و قوتهای آنرا ضیف کنند بنیاید و از صوم و اگر سنگ  
 و در جمیع و هر چه قوت را ضعیف کند یا حال را بگرداند و در آن نگرند قانون شرب مسهل  
 واجب است که اگر در نضح مسهل را کاره باشد یا در خوردن قوی و غنیان و تبوع آید و رقیق  
 غالب را بخوراند در اول یا طرخون را و تبیر خوردن مسهل چنان است که اگر در دم ضعیف  
 ترکیب ضعیف معده گرم مزاج را مسهل حاجت افتد قبل از مسهل یک ساعت شرب از کتاب یا آب آنگاه  
 نوشند و قه مهار اگر در اندک حرکت کنند و گاه گاه آب گرم جرعه جرعه بنوشند و این بعد از  
 خوب مسهل است که زودگذارد و بعکس مطبوع که آب گرم قوت مطبوع را باطل کند و بعد از آن هم فعل کند  
 آب گرم بنوشند تا معده وروده را از باقی خلط بشوید و جو بسکبج تنقیه و ماغ است بزگر است ازند  
 تا در معده بماند و قوت آن بدماغ بر شود و در ماغ و معده را پاک کند و هر گاه خلط در طرف و فاصل باشد



لو کثیر باشد تا زودتر بگذرد و اگر اخلاط خام باشد حضرت سهیل عظیم باشد و در اکثر امراض غبار مطیب  
بدین معنی بیشتر باید که باشد و شمای مطیب که قوی فم معده باشد و حضرت سهیل را زایل سازد چون مصطکی  
و سهیل و میون و گل سرخ و تخمیل و غیر آن غافل نشود و اگر اخلاط در سینه بدن پر کند و باشد چون  
استقبایه استفراغ از هر جای کند هم سهیل و هم لقی و هم باد را در فم معرق و همچنین در ریه قان همین شود و  
منظور دارند اما برفق و مدارا و احتیاط تام و اگر خواهند که سهیل باز گیرد آب گرم شربت تمام بخورند  
تا قوت سهیل را بستانند و زود دفع کنند و بعد از سهیل ساکن نباشد تا طبیعت در و آرازد زود که  
تا مطیع در دار و اثر نکند و آرا گرم نکند و عمل نکند و بعد از داروی نرم و ضعیف چون بقره و فلفل  
و غیر آن حرکت کمر نکند و بسته تر تا قوت آن بماند و کار کند و اگر داروی قوی باشد حرکت آن زود  
و کار خود را تمام کند و خواب عمل سهیل را باطل کند و تا دارو کار خود را تمام نکند صلاطع عام و شرباب  
نشد چشید و رقتن حمام پیش از سهیل چند روز خلط را لطیف کند و جای سهیل خوار در زمستان با  
سیل گرمی داشته باشد آنقدر که تاسه و عرق در نیارد و خانه اول حمام مناسب است و اگر بدن  
از خلط پاک نشده باشد هر روز تا چهار روز حمام روند تا باقی فضلها را بگذرد و تخمیل برود و اگر دارو  
در حرکت آید و باد و فرا قرار دو اجابت نکند علامت تضعیف معده است که خلط را دفع نمی تواند کرد و چون  
معده را چیزی قابض چون میوه و شراب نازک و گلشکر قوی کند تا قوت گیرد و دفع کند یا کبک  
مصطکی یا در دم شکر بدهند و در زمستان مطبوخ را گرم بنوشند خاصه اگر مزاج سرد باشد  
و خوب را نیز در جلاب گرم آب گرم بدهند و هر چیزی که با مطبوخ دهند باید از جنس مطبوخ باشد  
مثلا با مطبوخ شامه و حبی دهند که صفا سهیل کند و علی بن القیاس و حتر از عظیم لازم دانند در مرض  
شرب چهار شنبه را چند مرتبه متواتر حادث میکند سهیلی را که هرگز مطلق نشود و قبول علاج نکند علامت  
استفراغ تام است که نشکسته پدید آید و این دلیل است بر اینکه سهیل دیگر عمل ندارد و خلط تمام بر آید  
در نیوقت باید بدان کرد و تا تشنگی نباشد هر چند دارو همیشه کار کند نباید ترسید و نباید با زود  
تدید آن اگر بعضی سهیل صفا خورده و سهیل بلغم آغاز کرده باید بست که افراط میکند



درین قیاس کنند و اگر کار باسهال خون فتنه خطرناک باشد زیر آنکه آفرید کار تبارک و تعالی  
 جل نشاند و طبیعت مردم این قوت نهاده که خون را نگاه دارد و مهمل نهد بجهت آنکه احتیاج بخون  
 بیشتر است و تن بر آن بر قوی باشد و هرگاه قوت دار و طبیعت را ضعیف کند و بروی قهر کند  
 و خون را با گراه از آن بگیرد کاری با خطر باشد و نگاه داشتن قوت را در دست نگیرد و چوب تر از سهال باید  
 زیرا که حضرت ضعیفی قوت بیشتر از حضرت آن خلط باشد که لازم دفع است پس هرگاه ضعف  
 عارض شود در حال میند اگر چه هنوز آن خلط بسیار باشد علاج آن در خانه معتدل بر ایند که هوا  
 سرد است سهال را بیشتر میکند و هوای گرم ضعف می آورد و چند لقمه نان در آب تاز ترش بپزند  
 و تخان جو یا نمدکی خشخاش سوده سودمند است و حب الرشاد بریان کرده و جو شایند و مطوب بانا  
 و محص آن محروم در آب سرد سفید است شترش تا دو دم بپزند تا کوفته و ناسوده در شیر تازه جو شایند  
 موافقت و اگر از تب خوف کنند شیر نهند و پنچول و صمغ عربی بریان کرده و گل از نی هر سه را  
 بروغن بادام چرب کرده و بر آب پیاسیب سرشته مناسب است در تبریز و دما و بختن مهمل است که  
 دروغن گاو تا فترین چیزی است و بر آده آب سوس ساید و با جلاب مجرب است و حب آلاس سخته  
 دروغن گاو سخته چون محمول نمایند در ساعت بپزد و اما تقصیر آن اگر داروی مهمل عمل نکند و حبه  
 ناف و سرگشتن و صداع و تپان و اضطراب پدید آید در حال حقه فرماید یا شیاف نیز بر نهند و در  
 مصطلکی ناکوفته باب گرم معده را قوت دهد و مهمل را دفع کند و بسیار است که شیاف قابضه چون  
 سب و بیه بکنند فرم معده را قوی کند و تن گشتن را باز دارد و دارو را بقدر معده فرواند از و چنانچه  
 با لیموس میگوید که مردی را عموده دادند تا نازده ساعت هیچ استفراغ نشد و معده او تنگ میشد  
 و بیشتر دور گشت زرد میشد فرمودم تا آب سب و بیه بپزد بدین تدبیر معده او قوی شد و دارو را  
 دفع کرد و اگر این تدابیر سودی نکند و چشمها از سر بیرون خیزد و حرکت دو ایل بیال دارد و چیزی  
 بر نیاید چرا آنکه فصد کند چاره دیگر نباشد اگر چه این حال پدید نیاید هر چند بعد از سه روز پیش باشد  
 دارو از معده فرود رود و مداوی گذشته نفع نکند و در خجای پدید آید تدبیری باید کرد تا معده از او بپزد



دافع حضرت ادویه است هله کثیر صمغ عربی و مصطکی است شسته معصوم و کرب را بعد از آن زایل میکند و بقیه  
 میشود و در باره از خلط رومیه مستقر نموده مانع سحج است لعابش و اندر وقت سهال میدهد حدت ادویه  
 حاده را و همچنین سیون و بطوخ و س و ایرسا تاقل از رزق میکنند حدت ادویه را و مانع کرب و معصوم است  
 و نگاه میدارد صحت بدن را از ضرر مهسل و جرب است فواقر از مهسل سفزه را بآب سرد و روغن بیدار  
 بزنند و بپزند در واهی معطس بویا تندی چون دار شمعان و کندش و غیر آن و اگر سوزش عارض شود  
 لعاب بپزند و سفزه بار و عن بادام و کدو مخلوط ساخته بپزند افراط مهسل در صحت و مرض منوع است  
 و مذموم اما در صحت بقدر معتاد و در مرض <sup>مهسل</sup> تاز و ال آن و زیاده برین که حد اعتدال است تجاوز نماید  
 چنانچه در افراط دست نشد و خلط به در بدن بجای ماده اصلی باشد و مرکب روح است اگر چه بپزند  
 بیکبار بیرون نکند که روح با خلط نیر خراج میشود چنانچه سستق را آب میگیرند و یا از خراج بزرگ را بسیار  
 میرود و قوت ساقط میشود و در لایک میگرد و همچنین است هر گاه در بعضی امراض منفعند است  
 مهسل قوی خلط لطیفه را دفع میکند و غلیظ کثیف میماند و در غیاثه میگوید که در بعضی امراض که از دست  
 نیمه طبیی مهسل خورده بود و در او زده سال بود که بر ستر افتاده نه پای رفتن دشت نیا را پس  
 سخن گفتن نه دوش بدان میرسد و نه شستش بمان می پیچید و معالجه آنرا سودی نداشت اخرج  
 خلط معصومه با ضمده هر گاه در بعضی پیر و ضعیف یا کودک باشد و طاقت سهل نداشت باشد  
 یا دار و را تواند خوردن و یا مکروه طبعش باشد یا بخورد و قوی میکند نه متعالی هم لخلط رسانیده با قدری  
 حناب و سها و یا با مالد و تمام شب بته دارد بلغم غلیظ روی را با سهال دفع و اگر ادرات متفرغ خلط دیگر  
 بضاد سلکوب و اسرار الاطباق و ملطیانیس اخرج کند و خلط دامغانی را بخره و قوی دفع سازد نه شستش  
 ظاهر است جمیع امراض صفراوی و بلغمی و سوداوی را بخلط مذکوره و حسن تدبیر مضرش مرضی را در افراط  
 و افترت نه مضرش صحاحزاج الینوس میگوید که باین سبب نذرستان را ضرر میکند که طبیعت از قوت  
 مهسل ضعیف میشود و مهسل خلطی را که بآن مخصوص است از طبیعت میماند و چون آن خلط را با  
 بانون و گوشت میکوشند تا با کراهه آن چیزی بماند و طها بجز در روی تیز را مهسل نگویند چون شمشیر

بانی



وخرق سیاه و ترید و محموده و دیگرها را همین نامند و طلاق سهل بر طین نیز جایز است چنانچه در ذخیره و در  
 و باقی کتب معتبره ایراد یافته و بعضی از مسلمات مل فزنگ که قلیلی با امتحان رسیده و بسیار سریع عمل  
 بی ضرر است نیز بیان میشود و در امراض مزمنه مشکوک عمیر البراز مسلمات فزنگیان معالجه بهتر ندیده شد زیرا  
 امراض صعب مزمن بدین ترتیب بزودی صلاح می یابد و میگویند جالینوس و اتباع او قادر نبودند  
 بر استعمال این ادویه و قد استند طریق صلاح آنرا و تدبیر آنرا و افلاطون گفته است ادویه قویه سهیل برینه  
 ضرر میرساند باعضای قوی شح الرئیس گوید که ادویه سمیه سهیل که آن است طبیعت و چون مرض مزمن  
 و ثابت باشد محتاج است بدوای قوی عمل و همچنین نزد ایشان دوای قلیل الکینه بطبی العمل را در معالجه  
 عمدادی و عقباری نباشد و مدار ایشان بر ادویه قویه زاجیه و تمبونه و زیتقیه است و میگویند که مراد  
 از سهیل نزد ما سه فعل است اول استغراق خلط زاید و دوم تعدیل مزاج سیوم تقویه عضاد این سه فعل  
 درین ادویه موجود است و همچنین در آن نیت و در استعمال تمیون و زیتق و واجب است که حذر کنند  
 هرگاه در جگایاش قروح یا جروح باشد و قبل و بعد آن جهت ناب کنند از فصد و بعد از طعام  
 تا سه ساعت نگذردند و بعد از شرب آن تا سه ساعت نگذرد چیزی نخورند و هرگاه در عمل  
 شوربای مرغ یا شانه و قطعا صفاوی مزاج و آنکه میس در مزاج دارد نخورد و همچنین کسانیکه  
 دیرتی کنند و آنها که سینهای ایشان تنگ است و اگر همال یا قی مضطرب عارض کرد در تریاق  
 قدری باربایی بدیند و معده را صفا کنند بقویایض مناسب و یا بهار ادرسه که گرم نهند و اگر صلح  
 عارض گردد در سه روز و غن گل بر سه بالند سهیل تمیون نافع است طاعون در ربع و استسقا  
 و امراض مزمنه ثابتة و حمیات عینیه زویه را و دفع میکند خلط محترقه سمیه را و اینجولیا و مانیا و امراض  
 دماغی را و دفع میکند ضرر سموم قتال را شترش کبک تا دو حبص زجاج تمیون هر چه خواهند با سه که  
 معطر سائیده و واقفند که آنرا سپوشند پس در شیشه کنند و در آتش نهند تا سه که بهر آنگاه دو ادویه ازین  
 تمیون و تریاق فاقو مثل جوز بوباساره و پوست نارنج و وجار سائیده و در موم و عمل باد یا شیشه که در ادویه  
 بعد از آن بریده بر شیشه بچکانند هر یک چون لوبیا زجاج تمیون پنج نمره و کون نون بر وزن تمیون سنگیست زر



مفت چون در شش بگذرانند و بگذرانند مانند سرب و برتر قالی که بریند همان ترکیب شود و در گلیان او را  
 خوب نموده بیاد سلام می آورند و غیره و شند در جمیع امراض معالجه ایشان همین است و از الوان مختلف  
 می سازند و بعد از ذوب سیاه می شود چون مرمره و براق و خطوط یار در آن هست چون سوزنهای یک  
 و مردم عوض سر که چشم بکاری بریند چون معرفت بحال آن ندارند و در شام و در دم اطباء ایشان فتنه  
 و از اطباء بزرگ آهوخه اندیکه برندانان بر چه خوانند و بسایند و مثل آن شوره در دست و در طرف خرف  
 و آتش کنند تا بسوزد و شوره طیران ناید پس سرد کنند و چیر سفیدی شایده نمایند و اگر سواد در آن باشد  
 مگر کنند تا سفید یا سرخ شود و علامت کمالش است که چون بر آتش نهند در دو گنجد و یاد بوکتند و  
 تا بو تسرخ شود و حد تماش گویند چنان است که جوهری سفید شفاف شود و مانند شب مانی و اگر  
 باز بسایند و بسوزانند و بسوزانند تا قطع استیاد آن نماند و بعضی بی شوره حروق میکنند و  
 اندک نوساد در وقت سوختن داخل میمانند و برخی در وقت گدختن یا وقتیکه تمام میوزد بهر دره  
 آتیون بگردم تنکار داخل میکنند و بعد از آنکه بر روی سفال تنکار را بریان کرده باشند و همبنا  
 نیک است و مجرب و سهیل و بی اضلاط غلیظ است بقی و بهمال چون خوانند که استعمال کنند  
 بگردد ازین زجاج دو وقیه و بسایند و در وقت ساندن و در دم روح نزاج داخل کنند و بر بالای  
 خاکستر بچکانند و تا چهار مرتبه مکرر کنند انگاه دو اوقیه مصططیکه با یکریل عرق فخر مخلوط ساخته  
 بر آتش نرم بگذرانند تا وقت مصططیکه بعرق در و پس عرق را صاف کنند و آتیون مذکور را در عرق  
 نفوع کنند تا سه روز بعد از آن عرق را از آن بپرانند و خشک کنند و با اینطریق صلاضر نمیکند شربت  
 ازین جهت تماشش سهیل آتیون نهوج دیگر بحیث امراض مذکوره اگر مفرد است استعمال کنند  
 شربش در حبه و الا تا هر قدر که شربش باشد در ترکیب و این تصحیح است صلیبیکه بر چه خوانند  
 و بسایند در آبی که از سفال باشد و طاقت آتش معتدل داشته باشد بنهند اما اگر آتش کم باشد تصحیح شود  
 و در آتش تند میگردد و صحو نمیکند سهیل آتیون مصحح آتیون چهار جزو نوساد سه جزو نمک کیزو  
 بسایند و در آت تصحیح ریزند تا صحو کند و باقی مانده او را در و باره با نوساد و نمک بسایند و مانند اول

نویس



تصدیق کند و تصدیق آن که سهل انواع است تمیون را سائید و بارل مخلوط نمود و تصدیق کند سهیل تمیون  
 نوع دیگر که در علاج امراض مجربست و از جمله عجایب و نوادر است و بی خوف و ضرر استعمال میشود و نوع دیگر  
 طاجون و میات حاره و اصرع و انواع مالجولیا و مانا و امراضی که از احتراق صفر یا شکر رخ میکند با سها  
 دلی و صلب عرق شتریش تاده جبهه صلیب کبیرین طبع طریقه قتل آن سرکه مقطر آنگاه در جامه بسیار بسیار بگذارد  
 بیکه که پیر در چشم خشک کند و قتل آن سرکه مقطر و کرم میکند تا هشت مرتبه و آنگاه از این مخلوق قویم و تمیون مصدق  
 بویه در بونهند و در اثرش بگمانند تا سوزد و آب شود و سوز شود مانند خون برین بگذارد و کتری رنگ باشد باید  
 بدین آب تقویع کند و چون لجان و قرص خالیه قتل در این بسیار بکنیم اوقیه مخمران سه دم هم بسیار  
 بصاعت شب بخویسانند در جای گرم تانگ بگرداند و عرق آنگاه عرق را از آن صاف کند و قتل آن  
 دوباره در عرق تقویع کند و همچنین مکرر میکند تا در قتل رنگی نماند آنگاه بر روی خاکستر گرم  
 دور و زنگبارند تا بچکد از آن عرق یا بر دمانیت آن پس خشک کنند و بردارند و در ظرف  
 سربسته گذارند که هوای آن نرسد و چون هوای آن تصرف کند حل میشود سهیل جامع  
 صنعت بر اکلوس است نافع است جمیع امراضی را که محتاج به تقیه باشد و امراض فزنده و توائل  
 و امراض غفنه را با شراب یا با القروح یا شراب گل بدهند و اطفال را با دوجه و دست سال و چاشمال  
 پنج دره را تا جبهه و دست شراب از آن مکنند تا در ماکان گرم نشیند مقدار یک ساعت آنگاه بر خیزد و آنگاه  
 اندک راه برود تا طبیعت اثر کند در دو تا دو ساعت و قتل اینهم بقی است و هم با سهیل  
 دویم جرق و هم با درو در روز اول و دویم چیزی بلرض ندهند از اوید و در روز سوم مکیه شربت  
 به مدت سه شربت یا چهار شربت یا بیشتر بحسب قوت عرض و زمان آن در بوقت که دوا میخورد  
 اگر بدن چیزی از خلط باقی باشد با سهیل اخراج آن میکند و اگر چیزی نیاید و ظاهر نشود  
 از ممانند باقی سهیلات نیست که اخراج رطوبات صالحه کند از بدن صلیب کبیرین در نایج را وصل کند  
 در بکرم و بازای هر طلی از نایج چهار اوقیه روغن طریقه و چون سرد شود در نشین شود در ظرف  
 از کبیرین آن آنگاه بریزند رسوب آن را آب صاف از الجنب دهند با شربت معتدل تا نمانیت آن نصف



و در قارور و گنبد در مکان سرد گذارند تا محض شود پارچه پارچه چون نمک بردارند و نگاه دارند و بکنند  
روح طریقه را بدین صفت طریقه سفید خام در وسط سائیده و بوزن آن عوق چهارده روز در جای گرم  
بگذارند پس بچکانند هرگاه آب چکیده آن زرد باشد قابل بردارند و آتش را تا ننگند تا باقی در زیر قوع  
سیاه شود و آنگاه آن آب را بر آن ریزند و سه روز در مکان گرم نهند بعد از آن با آتش معتدل بچکانند  
و آتش را تا ننگند تا دیگر چیزی بچکد و آب قاطر را بردارند و نگاهدارند و نقل باقی را که در زیر قوع است  
برابر شش زاج مدبر در زیر زرد بر آن روح طریقه را و باز در جای گرمی نهند تا چهارده روز آنگاه بچکانند  
با آتش معتدل تا بچکد روح طریقه را نگاهدارند و آنچه در زیر قوع مانده بسایند و در آت معتدل بچکانند  
پس در روح زاج قطره نمایند و آب قاطر و روح را بهم آمیخته و آنچه در زیر قوع مانده نمک آنرا بگیرند  
و در قوع گردن درازی کنند و آب قاطر و روح طریقه مخرج را در آن ریزند مقدار که آنرا بپوشد  
چهارم شش بر بالایش باشد و ده روز در مکان گرم نهند پس صاف کنند آنرا آن ارواح را  
و باقی که در زیر قوع از نمک است همین ارواح قوع کنند و مانند اول در جای گرم نهند تا حاصل شود  
نمک و ارواح آن آنگاه آنرا بچکانند با فلز طوفانی بر روی ریگ گرم پس آتش را تا ننگند  
تا به چه است بچکد آنگاه آب چکیده را در حمام باریه گذارند و با آتش خفیف تا بقوام نقره معلوم  
بردارند اگر بپزند روح طریقه و روح زاج بعد چهارم شش بر بالایش باشد و بچکانند مثل اول سیاه  
آسان ترست و شش کیمیت اما طریقی استعجالش بعضی مفردها کفایت میداند و قومی باریب برهنه  
نصف آن می آینه سهیل جامع دیگر که نافع است که ارض بلغمیه سوداویه را ششش دانگی و نیم بپزند  
مناسب علت باشد خصوص سحر الخطل شش اوقیه خارقون محموده شوی خرق سیاه که چهار اوقیه هم رساید و در  
خالی از زمانیت قوع کنند با آن آن قوعی بیاینه زود و جای گرمی شش در نگاهدارند پس صاف کنند و آب صاف آنرا  
با آتش معتدل قوع آورند از خرق نافع است انواع خلط سوداویه جمع ارض سوداویه را ششش شش در صمغ صمغ لوبان  
برهنه بپزند و بکشند و زبانه بیون در مکان گرم نهند پس با آتش خفیف بزنند آنگاه صاف نمایند و بپوشند چنانچه چیزی  
از قوت آن صفا کرده آنرا با آتش معتدل قابلی شرب در قوع معلوم آورند از خرق دیگر که هم فایده خاص بگیرند پوست



این خرق سیاه طلی و پنج گاوزبان و پنج بادیان مکه شش درم نیم و قیصر نقل سه درم نوقه با نقره که چنانگشت  
 نبالیش گذرد و قیصر کند و وقت روز در جای گرمی بگذارد پس صاف کند و در حمام ماریه بیارند که بقوام عمل  
 آورند و حمام ماریه در باب راهمه مذکور است سهل خرق دیگر که اخراج جمیع خلط کند و زایل سازد جمیع امراض  
 دماغی را چون صرع و مانی و مایه الخویا و دو اروسه و فوالمج رایا بعضی مطایخ الدماغیه و صاف میکند خون را در دم  
 میکند اخلاصه قنده و قرح خسته و عاقر با بنین مجمه و الف و سکون نون و قرح فاو سکون راهمه با تخمانی  
 و الف و حرمت نوزده که کلس اطراف آن بطلن شود و هرگاه مستحکم شود یا عدم حس میانند شفا قلوبس  
 و نیز که در جام و سر طاهر استیش شدت درم صس پنج خرق سیاه دو درم بلب نیون در حمام ماریه در ظرف  
 سه درم بگذارد نگاه صاف کند و باقی را با صاعه شراب قیصر کند و در جای گرمی نهند تا رنگ قویوش  
 ببرد و قیصر کند و صاف سازند و مکرر میکنند تا قوی از خرق نماید چون دیگر قیصر نیند در آن لون عرق را تغییر  
 نده پس عرق را با آب اول بکشد و بچکاند در قرحه تا بیرون رود آب و عرق باقی ماند خرق در زیر قرحه چون عمل  
 مسهل زینق بجهت امراض بی ضرر فو مجده المراج الطبعی و منقی بدن الانسان عن کل فتاد  
 و منقی الدم خصوصاً فی الحب الفرضی و یقطع حصول الامراض و غار با فان فیة قوه ناریه لطیفه شدیدة النفوذ  
 الی الحج البسم است ملک القوه توجدی غیره و علاج کلی است تخمونت همه خلط را و اخراج اضطرار دمی میکند  
 و منی میکند نوازل را و پاک میکند خونی را که در عروق و ممر استخوان باشد و همچنین علاج تمام استسقا  
 و سودمند است اوجاع معال و اقرس و ذات الجنب را و آنچه مناسب است و جرب و حکم و انواع قرح  
 خسته و مومات را و زایل میکند حیات لازم و دایره را با روح الزاج و قطع میکند خج و ریش قرح و جرب  
 و می را که آتشک فرنگ گویند و همچنین برقان و طاعون را و دال میشود در راهم و سود میدهد قرح  
 خسته رودیه مستغنه را و بر کلوس علاج میگرد و علت آتشک را با این زینق و طلا میگرد بر جارج  
 باروشن طریقه و گفت قد و لمیوس الطیب که من بسیار تجربه کرده ام و هرگز ضرری از من مشاهده  
 نکرده ام و لیکن صفرا را با زهر قرح در حلق بهم میرسد از کثرت قی و باز برودی بر طرف میشود بیعض  
 غوغوی و یابا قلبی کل مضموم شتر شش تا سه جبهه و شش جبهه بجهت صداع با حب قویا و حیث



مقاله بحسب مورخان یا بعضی ربوبیت سبیل یارب السوس یا با گفتند یا با آرد بالا برش قدری شراب اصل  
زیق منقح بکریل روغن کبریت یک مثل در جای گرم بگذارند تا منکسر گردد و در زیر ظرف نگاه آن ظرف را در یک  
دوروز بگذارند پس بگل حکمت گرفته روغن را از آنجا بچکانند و باز روغن کبریت همچنان وزن داخل آن کرد  
بچکانند تا چهار مرتبه سفید شده باشد و منکسر در زیر قوره نگاه گیر و ن کنند و چهار ساعت در آب قراح بگذارند  
تا آتری از روغن در آن نماند خشک کنند خاک زردی باشد پس در قبه گردن درازی گذارند و شش بله بینه  
بسته در ریگ گرم شست روز بگذارند و زیق مصعد میشود و طرف شیشه و ثابت آن میماند در اسفل قرح سه در  
همین است پس شیشه را شکسته بردارند و قدر کنند که چیزی از مصعد با آن نیامیزد و انگاشته مرتبه بعد  
شراب نشویند و بعضی مردم با طلا ساوی مخلوط نموده بروغن کبریت آلوده بقدریکه مذکور شد بچکانند  
بماند ستور تا بگلاب میرسد و قومی با نقره مخلوط میکنند و عمل می آورند و علامت کاش آنست که چون بر طلا  
سفید کند و آن مخلوط نشود و بعضی بروج شوره حل میکنند و قومی بروج نمک و برخی بمیاه صاره و طافه  
بر روغن زاج و بعضی دیگر بچصاه محوق بطول زمان و طریق اول نافع تر و بهتر است مگر اینکه اندک شود و در  
مسئله سبب در جالی همین است که بکریل پس از باب این صنعته نافع است جمیع امراض را که ذکر شد  
در اول خصوصاً در استقا و ابله و رنگ قدر شترش تا پنج جبهه اصل زیق یک مثل باب آنگ و خاکستر کمر بچکانند  
و بعد از آن نمک و سرکه چندین بار تا پاک شود از سود و بگیند مثل آن نمک اندر اصافی و بر آب سرد و روغن  
سوخته بسایند امر که قطر در ظرف چوبین پس در قرحه معتدل القامه مطین بگل حکمت گرفته بچکانند که در  
تا آتش بیرون آید پس آتش را برند کنند یک شانه روغن را تصعید کرد و نگاه بشکند شیشه را و صاعده  
و صفرا آن را بردارند و چیزی سیاه در زیر قرحه میماند پس بگیرند از صاعده و مثل آن نمک اندرالی  
و شکر شب محروق و با هم مخلوط نموده با آبیکه خارج شده از تقطیر میامیزند و بگذارند در قرحه و قطع کنند  
رطوبت را پس تند کنند آتش را تا تصعید شود بردارند صاعده احمد و صفرا باینده از مذابله را که در  
قرحه است و صفرا در بود کنند و بر آتش نهند و بدست آن نیز سرخ شود پس با اول میامیزند  
و بشویند میاه المرقه یا بعرق چند بار نگاه نگاه بگذارند **سبیل زیق** دیگر که مستعمل است

نزد ارباب صناعت و فواید و قدرش بیشتر بستور مذکور است ص گینه از زینق مصعد مقدار یک خواهند  
 بروح نراج و بار و د اجزاسادی و بچکانند از آن روح را وقتند کند بعد از آن تش را قتی تصعید شود و قعیه  
 و شاف چون بلور و این تنه های سهیل است بیاباد و بزرگ دیگر خواهند بیابانند سهیل زینق الحیات  
 نافع است جمیع امراض نامعی را و حمیات و جزام را که قه و شک و طاعون را که در شترش از است جب تا چهار جبه  
 با کف یا تخمیر به بنفشه یا بنتراب یا بصفار البیض نیم پرشت و حیت کسی که استعمال میکند بدن را در حرکت نکند  
 و بر بالایش دوزر ده بیض نیم پرشت و قدری تراب بیاشامه و بعضی صهارب صناعت بگیرند از این قدری  
 و باطلای محلول سادی می آمیزند و استعمال میکنند همچون زینق سلیمانی صعد که یک مطلق و است ایند و در  
 مائل الرقیه بند و بر روی نمل حار بگذرانند و بنا بر احتیاج بچکانند آب غلیظ بر می آورند هر گاه دهان منیق بلیند  
 می است آب قاطر و نزدیک کنند تش را و آن باز میشود و صعد کند که بسا و اینیق بشکند پس بر بال  
 آب قاطر آب گرم بریزند و ته نشین میشود در صورت خاک سفید و بریزند بر آن آب مذکور را و بشوند  
 باب دیگر چندین مراتب تا باقی نماند از تشی آن و خشک کنند و بردارند **سهیل محمود**  
 نافع است همه امراضی را که محتاج است با سهیل و در بی است بغیر ضرر و قدرش از زینق تا ده جبه ص  
 محمود در محصل لور دیا محموده خام هر چه خواهد است با صهارب که چیز از بادیا و بود در این صفت و صا کرده  
 بقدر یک چهار انگشت از بالایش بگذرد و سه چهار روز در حمام ماریه بنده پس عرق را از آن صا کنند و دیگر عرق  
 و مکر میکنند تا دیگر رنگ در آن نماند نگاه عرقها را جمع کنند و در حمام ماریه با تش معتدله بپرانند تا باقی نماند  
 محموده در زیر قرح مانند غسل پس بهر یک اوقیه محموده و یک اوقیه عصیر لور و چهار اوقیه عصیر خصل  
 و باز پیرانند در حمام ماریه عصیر را از آن و خشک کنند محموده را و بهر یک اوقیه از این محموده یکدرم -  
 ملح اللؤلؤ و شکر طح المرجان داخل کنند و مراد از حمام بی تش نزل است و حمام ماریه با تش دیگر  
 عمیق است که بر کوره نصب کرده سه پایه از چوب در آن گذاشته طرف مخصوص حل را بر سر  
 سه پایه نصب کنند و آب آنقدر در و یک بریزند که چهار انگشت جاله آن تا تحت طرف همان  
 و برپوش دیگر را باله و تخمیر مستحکم کنند تا بخار آب بیرون نیاید و آتش نرمی را بگریزند تا مثل آن



در زیرش برافروزند یکدگر برآنجوش نیاورده بخار کند و باید روزی یکدفعه سرپوش را بر درمشت آب گرم  
 بقدریکه تحمل رفقیه باشد ضافه نمایند بدستور سرپوش را نصب نمایند و سنگ گران بر روی سرپوش گذارند  
 تا در عرض دوسه مدهی سل گردد و هرگاه منظور پریدن مایات باشد سرپوش ولته و خمیر و لبن سر دیگر  
 ضرور نیست و همچنان باز گذارند تا طوبی که در آن هست پرده تمام الماریه که نزد اهل صناعه فزنگ همدوم است  
 است که دیگی را آب میکنند و در دین یک صافی می نهند و در میان صافی سبوس یا شیش میزنند پس فیه را در آن  
 میگذرانند اگر از برای تعفین است بالایش را نیز چشیش می نهند و بالای آن را می پوشند به سرپوش تا منع نفوذ بخار کند  
 پس در زیرش آتش زنی میکنند تا بخار بلند شود بسوی قفیه و تعفین و غیره است که پیشتر از در زیر فرس می نهند  
 و آن چنان است که چاهی میکنند بقدر دوزخ کتر و شیر و آنرا از زبل الخلیل مخلو می سازند و همیشه را در میان آن می نهند  
 تا هر گاهی که مقرر شده و بعضی دیگر میکنند چاهی و در زیر آن سگسب می نهند بقدر چهارگشت و ظرف را تا  
 بقدر دوگشت آبگ زنده پس چهارگشت دیگر زبل و دوگشت دیگر لک تا چاه پر شود پس شیشه را در آن می نهند  
 و بر بالایش زبل تازه و آبگ تازه میزنند تا با آن چاه پر شود و هر روز قدری آب بر آن می پاشند تا  
 اندک و چون بعد از یک هفته تغییر یابد بالای شراب عوض آن کنند و دو عبیت که سر شیشه را بسیار محکم است اخته  
 بگل حکمت یا صابون الحکمت و خشک ساخته بعد از آن بموم که خمیر محکم بندند تا مدت تعفین آن مختلف است بست  
 مستعفن اگر تر باشد سه روز یا چهار روز یا پنج روز و اگر خشک باشد چون فانی دید روز و نوبت تا سه وقت اول بعضی نهند  
 گفته اند که تا یک هفته صل میشود و بعضی در یک ماه و برخی در یک سال چون خوبند که زود صل شود چند قطره که به آب  
 بر آن افشانند و با این طریق در جان و در عفران الحید و در طهری را صل کنند مسهل محموده و دیگر جب کنند با تراب  
 مکرر بدین استخراج صفر اک بغیر تعجب و همه امراض صفراوی را زایل سازد شترش از پنج خنده تا ده جهت صل  
 محموده را ساسیده و بصیر و در پو شانند و چند قطره روح بر آن افشانند و در آفتاب یا مکان گرمی نهند  
 تا خشک شود و همچنین مکرر میکنند تا چند مرتبه و چند مرتبه بصیر عمل چنین میکنند و هر چه بیشتر عمل آورند نیز  
 مسهل که مشهور است چهار شربت ماس روی تا تراجم امراض صفراوی افانده سید به صل تر سندی لوی بخارا  
 بلکه می متعال شب در قدری آب بجویسانند که آب بالایش گذرد و صاف کنند و برب متعال شترش که درده متعال گلا

۱۰۰

عمل کرده باشد اضافه نمود و دیگر میسازند سهیل لطیف از ذخیره که صلاح صغیر و برانافع باشد تص  
 اندر ترش و ترس بر چه خوانند بگیرند و پوست باز کنند و با هم آن بکوبند و بنشانند و صد و بیست و دو بار  
 یا نترست نباشد سهیل که خلط متلفه را پاک کند ص بر قوطی کوفته و خیمه نیمه قال غایقون یکد انگ طریض صغیر  
 دو مثال هم شسته و مخلوط ساخته فرو برند سهیل که رفع خلط سودا و غلیظ متخثره و صفراوی همی محترکند  
 چون یکدم مرده شوی با مجموع آن ضم و مخلوط نمود و بغیر غسل و آب لیو بپوشند و یکدم و نیم سنگین  
 بدوری رسد صغیرای و خسته باشد و نبات مصلح فراجهای سوداوی بود ص رب بیلد سیاه دودوم  
 بیون چندم رب ترد دودوم و نیم همه را ساید هال کسبند و ازین بهر شربت یکدم باشد تا دودوم در گلاب  
 سهیل حجر السیدمانی از روم بیاد و له با طبع قیون سهال سودا و رفع خلط رنج کند و سهیل بهت  
 از سهلات قاشق شش دودوم باشد اقویار او یکدم ضعف را واجب کند یا در طبع شیرین حل نموده بشوند  
 ص سنگ سیامی که در حوالی کاشان میباشد و از اجزائی گویند و کاسه بار ابدان رنگ میکنند و اندکی  
 با وجود ماند دودوم بیلد سیاه چندم سرد و کوفته و خیمه در روغن بادام باله چند چنانچه بدون شود و با آن  
 سهیل از آن یکدانه حب السلاطین در قشره با آن خیمه بعسل خیار شیر بسازند و در بلاد قستان در دیر  
 یکی کسبند و سکون تخمانی قح لام و کس کاف عربی و سکون تخماتی نانی گویند در کوبی بلند که شربت است  
 بر آن و سنگ آن کوه زردست و این ضعیف مشاهده نمود که مردم آن در همه سنگبارامی شکستند و از جوف  
 و میان و صلهای سنگ گلی کبود رنگ از نیل بسیار کمتر در رنگ و در وزن از آن سنگین بر می آورند  
 و سردین از ایشان برگرفته ببلاد دیگر می بردند و رنگ لاجوردی کاشی را کاشی کران از آن یساخته اند  
 و بر این باشد که این نیز حجر ارمنی باشد و این ضعیف در سام لاجورد طلیدم ریزهای سنگ آورند رنگ لاجورد  
 ما سرع انقست و رگها بدست از دهنه فرنگی بعضی دیگر بر هم چسبیده و با هم متصل و بازار گهای دهنه در آن موجود  
 از مدتش پریم گفته مدتش صغیر مغرب قویب جعدان زرد و ظاهر حجر ارمنی خالص همان باشد سهیل و یک  
 که خارش و جرب را از ایل سازد و اگر با کل سرخ بخورد و یا کلاب بلغم رنج و آب تدر و سودا را بهسولت بر آورد  
 و همه کینه برت بهت ص حب نیل مندی بهت تا دانه شب در روغن بادام شیرین بخیسانند و علی اصباح



نرم بسایند و یکدنگ نجیل و دو دانگ ریو پشمین و نیم درم گل سرخ سایید هاب بگیرم بیاشند مسهل کرد  
 اطمای بندت و اسل شایسته است ضعیف را بناز اثر و راز ابعاد اطعام و تبر و دانه ای الریق با وقت خوب  
 شترش از یک درم تاد و درم و برین بنفشه ازین زرد و دفعه هر دفعه یک درم اجزایش و هر دو است ص  
 خست الحدید بدربست شقال سایید چون غبار و فلفل جوز بو اسل قزقل نجیل همین سفید نخود تیره یک درم  
 کوفه و خجسته با هم مخلوط کنند و بسیار بسایند و در هر یک شقال و نیم آن مقدار یک گوش پاک کنی از خوف کنند  
 میشود و در هر دو شقال یک مخرتیب السلاطین بندر مخلوط کنند و آنقدر بسایند که همه با هم کمی شود و مخلوط  
 فلفل زنجبیل کدو و شقال پیش قومی یک شقال دار فلفل زرنبا و اطریصل صغیر یک شقال عاقر قوسه شقال  
 نوت در غیر مخلوط نیم شقال کون ناخواه یک شقال کوفه و خجسته و سایید و یک درم مسلوک ازین  
 پنج سین یعنی جو شیده و نیم مسلوک عبارت است از نجی غذای صالحی است بدن را و قوی است و موافق  
 زمین و موی سده و با صاحب ریاضت موفقت میسر نام مای کدوست و وضع آن قوی است و کمال  
 معتدل و مرکب باه و سخن بدن مفرح سرد و در فضلات لطیف کننده ضلایط و قوی حشا و کثیر القوا و در دفع  
 سوخته بار و در خجسته شکر است در اول تر و در حرارت معتدل و اول خون صالح و مانع صعود مجاریت باغ  
 و نافع است مایه نجویا و سرد و در و اول و الواع جنون و سرقه و در و دینه و ضعف معده و جگر و حره اول  
 و با خشناس رافع نجویا و با مغز بادام سخن بدن و در ضعف و رگدشت و بعضی مایه فاسد می بیند  
 کدو را زخم و پوست پاک میکند و نیم خجسته بیازند تا آتش نجی رسید پس سل یا شکر و چینی که و لغوا و در  
 و صاف نموده طبع دهند و باندک ضدل و مصلی خوشبوی سازند شوم و فنج شوم و سکون شین و مجید و نیم  
 ثانی و سکون و او با سیم شالت پوشیده شده و در باب شین و صفت شوم گدشت شوموم که از بر کل مایه  
 یکم است نافع است هر دو که خوشی را در ایام و با و طاجون و قو تجر اسودندست چون بروغن  
 جوز بو اسل کنند و مالند بر آلات تناسل قوی عظیم دهد در باه اجزایش شست و درم و درم و نیم  
 و قزقل دار چینی زیاده کثیر را کدو درم و نیم وضع علی یکدک درم شگ خالص نیم درم کلاب خجسته و بعد از آن  
 و غیره را با زیاد حل سازند و باندک کلاب آنکلا با هم ترکیب داده شامدست زنده مشوبه

از نهای

از شوی است یعنی بریان و این بحسب حیوان مختلف باشد پس اگر حیوان بزرگ و قوی است گرم و خشک  
و غلیظ و کثیر الغذا بود و در شیرم شود و زود از معده بگذرد و اگر لاغر است قاضی شکر باشد و اگر ضعیف آید و گوارا  
گردد قوت بسیار دهد و اگر جانور کوچک است بکتر باشد و زود از معده بگذرد و آبش آب گوارا شود و غلیظ  
و نافع است و مضر قوی نمی و صلاح آن روغن و فلفل و زیره است چنان است که گوشت را بزرگشت و بکسر  
پخته باشد مصضم میم و کون صاده هله یعنی آب شیر و آن چنان است که در شیر اندک نمک کشند یا در روغن بپزند  
تا آب آن جدا شود و یا پوستی را باز کرده تریهای آن را در شیر می اندازند تا آبهای او را بکشند پس بسیار افشا  
و آب آن را بگیرند و در خواص مانند صیر و است مخصوص قرص است و در قاف گذشت خاصیت و منفعت  
و صفت آن مگر بزرگ میم و کون را بجمعه گویند شربتی است که از زرد میسازند و میگویند از جو و گندم ترتیب میدهند  
مغزین میم و کون را بجمعه و میگویند تجانی و را بجمعه اول قطره است بفرسی قوت و کشند نیز گویند و مگر کشند  
بجمعه میم و کون صاده هله و قوی میم ثانی و صاده هله ثانی آب در دهس جینانیدن و ایضا مضمضه بر وزن مضمضه  
چنانی است و هر جامی که در دهان کنند و حرکت دهند و مخصوص است با دهنش زبان و دهان مضمضه  
که او را مین و دندان را که سبب ریختن نزلت دماغی باشد و رگام بود و دهس پوست ریش از ختمش  
از هر یک هر چه خواهند در یک سربسته بچوشانند چنانچه بخار آن بر نیاید و بعد از چوشانیدن بخارش را  
به دهان و دندان گیرند و آب آن مضمضه نمایند مضمضه که همان نفع دهس پوست ختمش از مازج  
ریش اگر گلناز گل سرخ بنفشه شمشاد میسوی بدستور اول بعمل آید مضمضه که بوی دهن را خوش کند  
و دندان را محکم گرداند از اجزای است ص سدیل گل سرخ و نسیرین و جوز السرو گلناز قصب آلبذره که بجز  
باب بچوشانند و با سرکه و گلاب مضمضه نمایند مضمضه دیگر که بوی دهن را خوش کند و عفونت و طوبت دندان  
و دهن را زایل کند از اجزای است ص عاقور قاقول برگ کبابه بعد گل سرخ در سرکه غسل و گلاب بچوشانند  
پس مضمضه نمایند مضمضه که تحلیل کند مواد غلیظی را که در بدن دندان شکن شده باشد و در دهن آنرا بشانند  
از اجزای است ص شحم حنظل عاقور صامونج گلناز با قدری سرکه و شرباب چوشانند و صامونج مضمضه نمایند  
مضمضه که شخ زبانه را سودا در دهس لعاب خطمی و آب غنجدب لعاب جله و روغن بویجم نیز بپزند و دهان گیرند



مضمضه خنیز با زکات از پسته باشد و بعد از آن صاده ساد شده باشد و در بعضی لغات علی بن علی علیه السلام  
و عی الی الله بعد قدری روغن بنفشه با دم روغن کند و روغن نیلوفر شیر قدر کفایست هم نیز بد مضمضه که خون دندان  
از بین دندان باز دارد و دندان را محکم کند و بوی دهان را خوش کند و در آن اسکن کند و در آن اسکن کند و در آن اسکن کند  
ص فلفل گل سرخ عاقر قوسا سعد بل بکد و جز بزرگ تور و جز آلسم و کزمانج بکد و جزوشانیده و صاف کرد  
قدری سرکه گندم و کلاب صاف کنند مضمضه که در دندان اسکن کند و مواد را تخمیل بد حاصل خرقه سفید مازو  
شیطخ مندی هر سه مساوی چوشانیده و صاف نموده و یکم مضمضه کند و زنجبیل و زنجبیل در سه که سبب نموده و در دندان  
در ساعت اسکن کند چون بیان مضمضه کنند مضمضه که رطوبت بن دندان و حرکت اساز نافع باشد  
ص سبب لطیب گل سرخ جوز آلسم و حد کوفی ثمره الطرفا با تسویه چوشانیده و مضمضه نماید مضمضه که قلاع  
و خون بن دندان تعفن و جوشش از ازال کند و گوشت نوبر و یانده ص توتیای شسته سی جوشش  
بنفشه زده شقال شکر خام کیمشقال بنفشه را با باقی اجزا سائیده و با بنفشه و پیچشقال سرکه نیمه جوشش  
مضبوط نمایند و برای جوشش دهان کیمشقال سرکه آزاب است شقال آب انار یا آب کشیزه مضمضه کنند  
و جهت قطع خون و رویانیدن گوشت با سرکه سیاه میزند و هر گاه سرکه شسته تمام شود سرکه تازه اضافه نموده  
باز مضبوط سازند و اگر کیمیا یا زیاد بران بگذرد هم نافع است مضمضه که قلاع و جوشش دهان را از ازال نماید  
نافع باشد ص کشیزه خشک حدس بیشتر مکه دو دم طباشیر مکه یکم بوبند و آب کشیزه مضمضه کنند مضمضه که  
که قلاع و جوشش دهان را سود دارد ص فلفل سماق گل نار ما ملین ماز و مکه قدری در سرکه چوشانیده و صاف نموده  
با قدری کلاب مضمضه کنند مضمضه که قلاع و جوشش دهان را از بلیغم باشد سود دارد ص انجیر خشک شکر گل  
با بونه بکد جزو مضمضه دیگر که قلاع بلغمی را نافع باشد از اجزا چهار است ص بوی مادران مایه ان برگ زیتون  
پوست نار ماز و با تسویه مضمضه دیگر که در اول قلاع نافع است ص برگ عقیق آب برگ باتنگ آب و سرکه  
که در آن حدس و خبازی و شانه های تازه نازک و آرد جو جوشانیده باشد مضمضه کنند و همچنین  
کزمانج و گلنار کشیزه خشک پوست نار و ماز و را چوشانیده و آب آن مضمضه کنند مضمضه که قلاع دندان  
ساکن کند و از تعجبین ذکر است ص دانه سیر متشرده دانه کشیزه شقال برگ مورد یک کف در سرکه

باز

بچشانند و بچوب صورت بر زمینند مضمضه دیگر که وجع دندان و نانوشتی طعم دهنه از ایل کندصل عاقر قوس  
 کوهه و خیمه در سرکه و گلاب بچوشانند و مضمضه کنند مضمضه که در مین دندان که از نم و رطوبت باشد  
 سود و دهنش پوست بچ کبیراوندگر عاقر قوسا که در دم کوفته و خیمه در شراب بچوشانند مضمضه دیگر که در  
 زبان از چون از نم باشد نافع است صل تخم شبت با بوز صلبه گتان گلیل الملک بیکه قدری در مال عمل بچوشانند  
 مضمضه که در مین دندان که بسبب برودت و رطوبت بازال کندصل فوندهوشی عاقر قوسا بچ کبیراوندگر  
 در مین در سرکه بچوشانند مضمضه که در مین دندان چون از حرارت باشد و دهنش آب برگ کاهو کوشنتر  
 و آب برگ خرفه و سرکه و گلاب بیکه قدری مفروز با کافور و اقیمون جبهه دهنش کند مضمضه که در م  
 زبان را که چون از حرارت باشد و دهنش صل عباب ده دانه عدس بچیزم انکور شفا مشد  
 بحدانکه صاف کرده باشد قدری آب شبنم نیز خوب ثابوت با آن بیامیزند مضموضات  
 نعیم و ضمضاد و جمع مضمضه مضموضات نفع نیم و ضمضاد جمع و کون و ادبایعین و عجمه و الف  
 داروهای را گویند که جاویده بود چون مصطکه و مغز و مانند آن مضمیقات هر چه فرج را تنگ کند  
 از نمیدار و بهای سرد و خشک چون باز و پوست نار و گرم و خشک چون زنبق بلور و کند فرج را تنگ کند  
 و بهترین تدوی جمولی است که جالینوس بجهت اینکه یونان ترکیب کرده و در آن هفت نفع است و چو  
 تصبیق و قوی عرق حرم و تخمین و طیب و اکثر انزال زن و جذب مواد از قدین و جذب منی مرد است  
 نیز و هفت بار در غن بیان و هشال آن سرشته با خر قه برشته اول روز و جمول سازند و شرب اخراج نمایند  
 صل بسیار سبب فرزند بچوش صغیر بری کند را در کل سرخ پوست نار ترس با سوسیه مصیق دیگر که ضعیف  
 فرج آورد و گرم کندصل شکر قندل سر سینه مار و جوان حرق با آب بخورد در در مصیق دیگر که همان نفع نخل  
 جالینوس دیده و بسیار نافع است اجزایش نیز و هفت صل خود و حدرا مک را سن آقا قیا و نقل نار و دیگر  
 تنگ غبر نیم جز و آب بخورد یا به بر شند و جمول نمایند مصیق دیگر که فرج را بسیار تنگ کند اجزای آن  
 صل باز و کند رگها پوست نار و دانه خرماسو خیمه توپال مس صغیر بری جفت بلوط دانه زعفران در در  
 که طریقه گویند مساوی آب بتبرش استعمال نمایند مصیق که فرج را تنگ کند اجزای هفت صل



تعود سعد و درین قرضل را مک یک یکیدم مشک دائمی بسایند و صوفی را شتراب ترکند و با او و بیسایر است  
 و بر دارند مضیق دیگر که قرح را تنگ و خوشبو گردانند بند لاور رسوده مثل خوشبو سادگت و طری  
 بکتاب ترکند و بار و الوده در قرح نهند پس تاب داده بیرون کنند مضیق که قرح را بسیار تنگ کند  
 زنه فرنگی را که درین بلاد خون خراب گویند با نیک سعد و مار و مضیق عجب خود مشک میدرم ساینده با شتراب  
 تر کرده در قرح نهند تنگ و خوشبوی گرداند مضیق دیگر که تنگ و خوشبو کند بند لاور که با شتراب  
 با شیر مادیان حمل نمایند مضیره بقیع میم و کسر ضد جمجمه و کون تخمائی و قرح را همه طعمی است که از آن  
 و بیخ سازند بفارسی و و بخا گویند و غذا بسیار دهد و دیگر گوارد و جز کسی را که معده او گرم باشد نشاید خورد  
 فصل که ماباید خورد و صلاح آنرا با شیر و سداب و پودنه و روغن زیت کنند و عمو او فانیه و تراب حرف و ک  
 پرورده با کون و مانند آن و مبر و در انشاید خورد البته و در شام نهند و با ترخان بسیند و اگر فانیه  
 تابستان در آن بلاد همین است مطول آنچه عضو مخصوص را دراز و بزرگ و طبرگر گرداند و این  
 نمیکند و مگر در ایام جوانی تا چهل سالگی و بعد از آن بزرگ نشود اگر آجینا شود بی قوت و کم حرکت است  
 و طریق آن است که قضیب را بجز قوت درشت هر روز مالند چنانچه سرخ شود و آنگاه طلا یا روغنی که با آن مخصوص  
 مالند تا بزرگ شود و بسا باشد که تا دو ماه یا بیشتر مالید و شود و بی کمتر ازین هم میشود مطول که قضیب  
 بزرگ کند بعد از آنکه بسیار مالید باشند و اگر هر روز دو مرتبه مالند بهتر باشد و در این ایام چنانچه  
 ص صعلق پاک کرده از خاک و فخر طین شسته فشرده و خاک آنرا گرفته خشک کنند و بسایند و بر روغن  
 سرشته مالند مطول را دیگر که بر عت قضیب را بزرگ کند ص قضیب را مالند تا سرخ شود و ب  
 زقت رومی را گرم نموده در قضیب بچسباند تا اندک سرد شود و بز و بکنند و با زرد کنند و چون مالند  
 هر روز بقدر طاقت تا هر قدر که خواهند بزرگ شود و بر آن کفایت کند مطول دیگر ص عاقبت  
 دو دم باده دم آب غصیل تازه بسایند و بر او که پانند مطول دیگر ص شیر ادر آفتاب نهند  
 تا ترش شود و هر چند در آن اندازند و بر دارند و بر دگر نهند چون خشک شود و دیگری بر دارند و مگر  
 همچنین کنند تا بزرگ شود مطول دیگر که بر قضیب را بیشتر تازه بسا مالند پس هر طین خشک سوده بر آن مالند

بزرگ

تا بزرگ کرد و کمیو تر بار و غن بچوشاند و بر قضیب بالند بزرگ شود **مطول** دیگر که ذکر را زود بزرگ کند  
 ص ما را های را در آب بچوشاند و روغن را گرفته بعد از آنکه دلگ بسیار کرده باشد بالند تا فیکه بزرگ شود **مطول**  
 دیگر ص خراطین کوفته و پیخته با آن چرک گوش سرشته و قدری روغن با آن بیامیزند **مطول** دیگر ص  
 زفت رومی و خراطین سردم بریده و خشک ساخته مساوی بسایند و چون تب پرورد و روغن زیتون در آن  
 ساخته با هم بسایند تا سه روز بگذرد و کوفت قضیب را بسیار مالید و بجز وقت بالند پس آب گرم بشویند  
 تا سرخ شود آنگاه بالند و تا چهارده روز از جماع پرهیز کنند **مطول** دیگر که هر روز در میان تمهال کند ص  
 پیه نوک بیابانی که در اندرون ران او میباشد چهار مثقال میمون دو مثقال زعفران چهار مثقال هر سه  
 و ظرف مس بنی طلعی نهند و بدستین و یا چوب که بر سر آن فلوس نصب کرده باشد بسیار بسایند و قدر  
 از آن بر قضیب بالند هر شب و بسیار چه برینند **مطول** دیگر که ذکر را بزرگ کند و قوت تمام دهد ص بگیرند  
 ضغاد و بگیرند و یا بیشتر و در ظرفی کنند که نتوان آید و هر روز آن مقدار خراطین در آن ظرف  
 می افکنند که غذای آنها باشد و آب هم پیش ایشان نهند تا چهل روز بعد از آن خود کان را پارچه پارچه کنند  
 و در آب بچوشاند تا ماهر شود و یک شب بگذارد و روغنی که بر بالای آب ایستاده بگیرند و بدستور قضیب  
 بالند **مطول** دیگر ص لسان احصافیه در دم در شیه کاوش تازه تر کنند و شب ساید و بعد از آن  
 نام شیر گرم بالند و بسیار چه برینند و روزی آب گرم بشویند **مطول** دیگر ص خراطین پاک کرده و مار ما  
 مساوی با پارچه پارچه کنند و بوزن سرد و روغن کیند بیامیزند و در ظرف آن نهاده در سوراخ کجند از آن  
 تا هم افتاد و در دم سردی شب آنگاه بر قضیب بالند **مطول** آنکه زور بسایند و باشد پیخته بالند  
 و بسیار چه برینند **مطول** که ذکر را بزرگ کند و قوت تمام دهد ص کبریت فانی موچه سیاه کلان و سرکه مساکه  
 اول کبریت را با سرکه اندک بسایند و آب قلیلی بر سر آن بریزند تا گوشت بشیند پس آن آب را از آن بریزند  
 و دیگر سرکه بریزند و بسایند و آب تر نمایند و آب را بریزند و بطریق تنگیس بچکانند آنگاه بر قضیب میمالند  
 و روغن مورچه بسیار نافع است و چون بگیرند مورچه های بزرگ را و در روغن زکس یا سوسن چل و  
 در آفتاب نهند پس صاف ساخته بالند و گوشت و دل را چون بیدند بر سر عضو که خوب است



بزرگ کند و همه او در عظم قضیب از همه چیز بهتر است و طبیبان فقید که مادامی که آدمی در نشو و نما در بزرگی  
 میشود و قبل از نشو و نما در میست عمل کند در طول می افزاید و بعد از نشو و نما در عرض مطبخ القیم و سکون طای  
 مهله و قرحا مهله یا منشته و الف اغت یونانی لقوق لوزیت و در رسم لقوق بیان شده مطیب لوزیت  
 و قرحا مهله و کسر تخانی شده خوشبو کننده و بوی خوش کننده و پاکیزه و در خیار او مطیبات بدن  
 و عرق و فرج است و طبیبان قسام است بعضی از آن عوقیات است چون قنه و بهار و صندل و نوعی  
 از آن غالی است که مذکور شد و قمر دیگر ادهان است چون عطر گلاب و صندل و عجمه و معمول هر مردی  
 عطر است در بنده و سستان معمول بل دول عطریات کبار است چون عطر گلاب و صندل و عجمه و دانی  
 از عجمه و از مشک عطر با ترتیب میدهند و در عرستان بیشتر زیاد استعمال میکنند و آن عرق که است از این گیاه  
 بزرگتر و ترش بزرگ و کم موی و طبیبان ملک عطریاتی است که از سنده و سستان می برند و اکثر بر مغز  
 پیسند و در خراسان و عراق رغن جنسی لبان و هر چه ممکن شود معین نهند مطیب که رایحه عرق بدن  
 خوشبو کند صیر فیض هر خوش که سبب با نسویه چوشانیده و صاف نموده سدر برگ مورد پوست ترنجبین  
 سفید سبزم سائیده صاف کنند و بار دهن موردی گل بچوشانند تا رغن بجاید مطیب که رفع بد بوی  
 زیر بغل و کج ران نماید اجزا است ص صندل سنجه سنبل شب میانی مرصاف مشک گل سرخ کله جرد  
 کافور نیم جز و با گلاب قرص سازند و در حاجت بسا و مالند مطیب که بد بوی عرق را زایل کند مرصاف  
 تو بیای مغزول خاکستر ک مبلک مرصاف صبر زر گل سرخ مساوی با گلاب قشال آن طلاء کنند و بد بوی گشایان  
 برگ اصل السوس تازه زایل میکند و در خوش بوی عرق بدن بهتر از دغان شن نیست چون هر روز در  
 بخورند بدن را خوشبو و عطر و مطیب گرداند مطیب که فرج را خوشبو و گرم و تنگ میکند ص کبریا  
 مشک سنبل کبک و دانک سبزم سائیده بیشتر پاره بردارند و باقی مطیبات هر یک در جمول فرج و فرج و فرج  
 احتیاج بنگارند مطبوخا محوی است بر صجات نهلاط و نیتا طبع و آباید اول خوب شستگان گنجوشانند  
 و صفا کنند و او یک تاش نهند چون میون که کوش در تنگ نهند و در آن طرح میزند تا دو سه مرتبه بیشتر نهند گلاب  
 و آبیا بماند و بعضی که تر بردار و آنچه در آن مطبوخ است بچوشانند هر چه را بنای چوشان اول ترشند پوست سیاه آزار

بدره

و با روغن بادام چرب کنند و بر روی مطبوخ پاشند و آنچه حصول است بسیار بچوشانند تا آخراج قوت آن شود  
 تا خون استعمال فرماید پس کلی از موانع و منافع و مصادرا در سهل بیان نموده و هم از ضایع نفع آن است و مزاج  
 آن متعالج و بحسب شخصی علمی و وی سستی و بلادی که مناسب باشد ترکیب کنند و مطبوخ از ملین گرم تر است  
 بسبب طبع آن ملین را احتیاج بمنضج نیست بعکس مطبوخ و بعد از ده ساعت قوتش طبل میشود مگر مطبوخ بسیار  
 و مریغ تا معفن نشود قوت تمام دارد مطبوخ هطو خود کس نافع است خلاط سوداوی محترقه و صلابت او و کوب  
 و چون و با آنچه بیاورد و عرق النساء و مغال را و تصفیه خون و رفع کدورت میکند از اجزای نه پوست صلب بسفلیج  
 سوزان و زخم غاب که بکفشت مغال پستان می داند هطو خود کس کل با بونه قطور و یون و قوی قهقون بکند  
 چهار مغال سورجان مصری شیرین در مغال با سه وزن او و یک بچوشانند تا ثبوت رسد صاف نموده  
 با شامند و اگر با در دسر و تصاعد بخارات پوست دماغ باشد بخیر زد که از روغن بادام صغیر بر سیاه  
 در بخش ضایع سازند و اگر ضعیفی در جاری باشد و ریاح غلیظ کفشد در افزاید مطبوخ حصول نافع است  
 سردی مگر و پسر را و لطیف خلاط غلیظ میکند و استقا و برقان را سود میدهد و معده و جگر را قوت می کشد  
 جز با روغن زیاد و جزده است و اگر بحیث تغذیه خواهند میدرم جو آید و ساییده ضایع کنند مجموع  
 یک شربت است ص پوست و پنجه آدیان و پوست خج کاسنی و پوست خج کرفش و میمون و بل الطیب  
 و تخم شوش بکند سه درم فوه اصنع مصطکه بکشد مغال موثرتی پانزده درم در چهار صد درم آب غلب بچوشانند  
 تاریخ با نصف کنند و پنجاه درم ازین آب با ده درم شکر و یک درم روغن بادام بیاض شامند  
 مطبوخ فتمیون اخراج مره سوداویه کند ص بلیده سیاه بست درم بسفلیج هطو خود کس  
 بکند درم سنا کلمی بمقدرم بچوشانند و در وقت نزول آن ده درم فتمیون در آن اندازند  
 و یک روز بگذرانند پس صاف سازند و میدرم غار فتمیون از مویینه بیگزرانند و سه درم نمک هندی  
 و خرق سیاه چهار درم و چهار یک درم سنگ مقططیس سوده در آن بیامیزند و قدری  
 کسبیمین و وقت خواب بنوشند مطبوخ فتمیون دیگر نافعست جزام و کله و بوق را و اخراج میکند  
 از اطراف حرقه بلغمیه و سوداویه و ممرات آنرا و تقویه بدن میکند و رنگ و رویر اصاف میازد و نیز ابل



کلفت و تهور و برص را اجزایست جزوست ص پوست بلیله کابلی و بلیله سیاه بکده درم بطنج  
 سناسکی قمیون گاوزبان اطوخودوس بکده پنجدرم مویر منقی کیوقیه تخم شاهتره اصل السوس  
 تخم کاسنی بکده درم تخم کثوت بکده درم گل سرخ کیمشقال بادیان درمی در چهار صد درم آب  
 شیرین بپزند تا رایج بماند صاف کنند و چهار شنبز و پنجین بکده هفت درم و ده درم شکر و بکده درم روغن  
 بادام و مشک غاریقون و ریح درم تک بندی بر ویش پاشیده و حریاشانند و خدامه که کنند  
 مطبوخ قمیون صفرا سوخته و بلغم و سودا را دفع کند و امراض سوداوی را نافع باشد اجزایست  
 ص گل سرخ چهار درم سناسکی هفت درم قمیون در گمان بپوست بلیله زرد سیاه بکده پنجدرم  
 بطنج منسقی اصل السوس بادیان بکده درم اطوخودوس پرسیاوشان شاهتره گاوزبان بادیان  
 بنفشه نیلوفر بکده درم مویر منقی سناسکی بکده سی داندر سه رطل آب بچوشانند تا نیمه آید  
 و ده درم هفت درم قلابی و مغز فلوس خیار شیر و زنجبیل بکده پانزده درم بروغن بادام چرب کرده در  
 صنوبره و دوباره صاف کرده بیاشانند مطبوخ قمیون بیماریهای سوداوی را چون جرب و  
 و برص و بقی سیاه و مایخو یا را نافع باشد اجزایست هفت ص بلیله سیاه قمیون بکده درم بطنج کیوقیه پنجدرم  
 سناسکی اطوخودوس بکده هفت درم گل سرخ چهار درم گاوزبان بادیان بکده درم پنجم بادیان بکده درم پنجم  
 دو دانگ تربت رشیده بکده درم بکده درم علی الزخم بچوشانند و صاف کنند و غاریقون و حجازی و حجازی  
 و تک فطلی بکده دو دانگ کوفته و بچیه در مطبوخ ضافه نموده بیاشانند و اگر قوی تر خواهند عمل هر دو  
 قدری ضافه کنند مطبوخ قمیون سفرا سودای مخرقه و بلغم بود و جزام و جنون و دو ماس و حج ابر  
 سودا و بر نافع باشد اجزایست جزوست ص سناسکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی بکده چهار درم بادیان بکده  
 پوست بلیله کابلی بطنج اطوخودوس پوست بلیله کابلی بکده درم گل سرخ هفت درم مویر منقی در  
 اصل السوس مخلوک تخم شاهتره کثوت بکده درم قمیون هفت درم همه را در شش رطل آب بچوشانند  
 تا نیمه آید و در آخر قمیون را بپزند و دو سه جوش دهند پس فرو گیرند و صاف کنند و مغز فلوس  
 خیار شیر و زنجبیل بکده درم در آن حل کنند و باز صاف کنند و بنوشند مطبوخ قمیون

د





او خردن آن بجز و تریه و صاف کند و با تخمین بدوری و جلاب نبوشند مطبوخ اینست که نصفه در  
 نافع باشد بجز چهار است صفت تخمین بخوردم گل سرخ چهار درم سبب الطیب در دم تخمین در دم مطبوخ تخمین  
 و یک که عده گرم و ضعیف را نافع باشد صفت تخمین بخوردم گل سرخ شش درم تخمین است در دم تخمین بی درم  
 عمل تخمین را بجز شانه و صاف کند و ترندی را در آن عمل کند و یک درم ایاز فقیح ساخته فوری در آن  
 مطبوخ را از عقبان نبوشند و جالینوس میگوید که بسیار که عده ایشان گرم بود و طبایع ایشان مطبوخ  
 و تخمین مطبوخ برباع مسده و ریاح بواپه و صرغ و مرص بود و این نافع است صفت تخمین ایاز فقیح  
 آنرا بخورند و جوشانند و صاف از باد و از ده شقال یا شش درم فلوکس یا چهار شنبه و روغن بادام میانه  
 مطبوخ صلب ایاز فقیح نفعش فایده نافع باشد صفت بگیند رو باه تخمین زنده دست و پا بر دست  
 در یک بزرگ کند و بت و نمک را در آن کند و جوشانند تا مبر شود و سه روز هر روز گرم کرده در آن  
 مطبوخ جویبار مسده و تخم کبک را بکشد و تحلیل کند و عده را قوت دهد از باد و روغن بادام شش درم تخمین  
 چهل درم بادین الموص حقیقانی میگوید چهار درم گل ایاز فقیح بخورد تخمین روی هفت درم موثر است عمل  
 اینجست در آن مطبوخ چهار الحش بهما نخامیت دارد و جهان طریق صلب بهازند و در آن شش  
 مطبوخ خفاس بسیار از آن نافع و بهترین است و جمیع مرضی را که در صقال بودن باشد از آن کند  
 فایده و غیره حتی قوبار از آن کند صفت همانند سبب عمل آورند مطبوخ خیار شنبه در آن عده را از بدن پاک کند  
 جزا شست بجز روغن بادام صفت بلیله زرد و ترندی یک پانزده درم غناب آبی بخورند که است دانند  
 موثری است درم گل سرخ بخوردم نغشته سه درم هر دو یک و تخمین آب بچوشانند تا بنشیند عده صاف کند و در دم  
 منرفلوس خیار شنبه در روغن بادام چرب کرده که صاف کرده بیانشانند مطبوخ خیار شنبه دیگر از آن عده را از بدن پاک کند  
 جزا شست صفت بلیله زرد و ده شقال آبی بخورند غناب هر یک است دانند موثری است ترندی یک پانزده  
 درم گل سرخ و نغشته یک درم در سه رطل آب بچوشانند تا یک رطل بماند و با آن زده و شقال خیار شنبه  
 و روغن بادام و ده شقال در آن عمل کرده بیانشانند مطبوخ خیار شنبه از رو بادین است پور صفت  
 بلیله زرد و ده الود و اوقیه غناب ترندی موثری است یک یک و قویه در چهار صد درم آب شیرین

باغ با نماند و صاف کنند و پانزده دم تغیر خیارشیر در آن مخلوط کرده و باره صاف کرده و یک اوقیه شکر  
 و یک ملقه روغن بادام صاف نموده بنوشند مطبوخ خیارشیر دیگر که ملاطریق و صفر ساده را نفع که اجزای  
 هفت جزو است ص ص بلبله زرد و بقدر تم سدی مویز طایفی منی که یک پانزده دم الوی میاه عناب  
 بکده و انگلیس خچیر خیارشیر پانزده دم مطبوخ در آن تخم عا در حد باره و یا لوس العالج را نفع است ص  
 بر روز و در شقال اگر اوقه و جوشانید مابنات بنوشند مطبوخ ذات الحنجرت و نفت الم و می محرقه را  
 باشد اجزای جزو است ص سنگی خچیرم بنفشه نیلوف که چهار دم عناب پستان بکد است و انگلیس خجاری  
 بکده در شخیرت برنجین بکده پانزده دم در آن حل کنند و بیاشانند مطبوخ ذات الحنجرت که ذات الحنجرت  
 و ذات الریه و سرفه را نفع دهد اجزای او از ده پست ص بنفشه نیلوف خجاری اصل السوس مخلوک بکده در مساق  
 زوفا بکده و در دم عناب پستان بکد است و انگلیس خچیرم مویز پیدانه در دم اجزای او جوشانیده و صاف نموده  
 برنجین و فلوس بکده در دم صاف نموده بیاشانند مطبوخ زوفا ذات الحنجرت سینده و او جاع اثر او معال  
 سو مند است اجزای او از ده جزو است ص سنگی خچیرم عناب در دم پستان می صند خجیر عیده و عدد  
 مویز منق پانزده دم اصل السوس مخلوک در دم بر سیاوشان تخم حلی زوفا خجاری بکده چهار دم جوش  
 بنفشه در دم همه را در کیرطل آب جوشانند و در آخر ده دم شکر در آن بیامیزند و صاف نموده بنوشند  
 مطبوخ زوفا نفع است صحاب بود او ربوراکه از حرارت باشد و صیق النفس و معال کهنه را که از  
 نوازل باشد و او جاع جنب و حجاب را اجزای او پانزده دم ص مویز پیدانه پستان بکده پانزده  
 جوشیده در تخم خیارشیر خچیر چهار دم گل بنفشه نیلوف تخم خیار و بقدر و پریاوشان اصل السوس  
 فرسیون زوفا بکده در دم خجیر زرد چندان جوشانند و دریا لصد دم آب شیرین نارنج بماند پتر  
 شکر طبر زوفا بکده در دم و یک ملقه روغن بادام داخل نموده بیاشانند مطبوخ سر سام  
 که سر سام و صداع گرم و تی مطبقه را نفع باشد اجزای جزو است ص سنگی  
 خچیرم بنفشه نیلوف که چهار دم تخم کاسنی سه دم الوی بخار عناب پستان بکد است و  
 فلوس برنجین بکده در دم مطبوخ سنور بهمان خاصیت و بکده که مطبوخ زوفا به



مطبوخ سورنجان اوجاع مصل و نفوس و عرق النسا رسیده باشد از آرد و زرده است ص سناکی بخت  
 باویان نیون قطور یون و قیق بکد و درم گل سرخ پوست بلبله کابی بکد چهار درم سورنجان خیدرم پرسیاوشان  
 گاوه زبان بادرنجویه بکد سه درم جو شایده و صاف نموده و درم گنقد و بست درم تخمین ضافه نمایند  
 مطبوخ سورنجان دیگر فطره و بلیغم لایح را وضع کنند و فراجهای گرم را نافع باشد و مصل و نفوس و عرق النسا  
 رسیده و در زمان گرم نیز توان داد اجزای تازه جزوه است ص سناکی بخت درم صهل السوس مشکوک  
 سورنجان مصری عناب بکد بخت درم تریدر شیده خیدر باویان بکد سه درم نخیل خیدرم تخم کاسنی بخت  
 بکد سه درم تخم عناب بکد سه درم وانه پستان بست وانه گنقد تخمین خیار تریدر بکد سه درم مطبوخ سورنجان  
 اوجاع مصل و نفوس و عرق النسا را نافع باشد اجزای تازه است ص سناکی بخت درم گل سرخ پوست  
 بلبله زرد بکد چهار درم سورنجان باویان پوست سنج باویان نیون قطور یون و قیق بکد و درم  
 پرسیاوشان گاوه زبان بادرنجویه بکد سه درم جو شایده و صاف کرده و درم مصل گنقد و درم  
 متفرقوس و بست مصل تخمین در آن حل کرده و صاف نموده علی الصباح بعد از دفع تمام بنوشند  
 مطبوخ سورنجان که مصل و نفوس حار را نافع باشد جزایش بخت است ص پوست بلبله زرد بست  
 بخت درم گل سرخ بکد خیدرم تخم کاسنی سه درم سورنجان مشکوک و درم بودنه ترخند شاخ درم طل آب پندت  
 ماندن نشان از آن تا دو اوقیه شکر سوخته بیاشامند و اگر بودنه نباشد یک درم مصل گنقد مطبوخ سورنجان  
 دیگر نفوس و سایر اوجاع مصل بکسب آن بجز باشد زایل کند مجموع آن یک شربت قوی است اجزای تازه است  
 ص سورنجان بوزیدان بکد سه درم ماهنیزه بکد سه درم چهار درم فو صبح کفرش نیون پوست مصل بکد درم  
 در کربل و آب پندت مصلت ماند صاف کنند و بیاشامند مطبوخ سورنجان دیگر که همان گل کند از آرد و بست  
 سورنجان سی درم تخم مصل ده درم و پانزده طل آب پندت مصل ماند صاف کنند و هر روز نیز طل بیاشامند  
 مطبوخ شربت استیج خداوند که در دماغش بدن رسد و در اجزای تازه است ص پوست بلبله زرد درم  
 شایده بکد خیدرم تخم کاسنی سه درم عناب پستان بکد بست وانه گل سرخ بخت درم بخت درم تخمین  
 پانزده درم مطبوخ ضعیفه العرق که در مصل در نفوس و عرق النسا رسیده باشد از آرد و زرده است ص سناکی بخت

طبخ

مطبوخ غاریقون بسل سودا و بجز غلیظ باشت باجز ابغیر قیغون دوازده جز دست ص پوست بیلند زردی  
 بکند مندرم بیلند و آنکه یک چهارم مویز طایفی دودم آوی سیاده دانگه گوزبان بالنگو خافش مطبوخ دوس  
 بکند درم بصفایج یکوفته ده درم غاریقون یکدرم قیغون ده درم مطبوخ خافش نافع است پهای بلغمی مختلف  
 درج را اجزاستش جز دست ص بیلند سیاه ده درم مویز قشقی شایسته تکامی باد آورده خافش بکند بچندم -  
 مطبوخ خافش دیگر که همان فایده دارد و فواید بلغمی درج را از ایل سازد ص پوست بیلند زردی و سیاه بکند بقد  
 مویز طایفی ده درم باد آورده خافش شایسته بکند بچندم پنج درم بچندم درم در چرخل آب بچوشند  
 باطل جانند هر روز بیاشانند مطبوخ فواک حیات حاد را نافع باشد و صغیرا و فواید که اجزای زده جز دست ص  
 سنگی بقدم بقدم نیلوفر غلبه بکند درم عتاب پستان آوی بخار بکند بست دانگه کاسنی چهار درم و  
 درم رطل آب بچوشانند تا نیمه آید و گویند و بالند و صاف کنند پس بترهندی و شیر خشک بکند ده درم تخمین  
 بست در آن مالیده و صتموده مکر صاف کنند مطبوخ فواک دیگر تنها صفراوی و طبقه و صدمه حاد و  
 مزاجیان را نافع باشد باجز ابغیر تخمین دوازده جز دست ص بقدم نیلوفر پوست بیلند زردی بکند درم عتاب  
 پانزده دانگه پستان بست دانگه آوی سیاه و بخار بکند ده دانگه ترندی بچندم تخم کاسنی سنگی گل اسرخ  
 بکند چهار درم تخمین پانزده درم شتر خشک ده درم مطبوخ قنطریون اراض بلغمی و نزول المار را  
 نافع باشد باینکه شقال و نیم ایارج نیکو همچون بسل در آن حل نموده بنوشند و الا ایارج را جب نموده  
 بلغم کنند و مطبوخ را از عتب بیاشانند و هر بقدم نیمه اجزای چهار دست ص قنطریون ترید سفید  
 بکوب بکند درم بصفایج یکوفته بچندم مویز قشقی بست درم دصد و پنجاه درم آب بیزند تا بست آید  
 مطبوخ طاعیران نافع است جرب و خراج و صکله و دمایسل و کیموسات محرقه را اجزای نه جز دست  
 ص پوست بیلند زردی پانزده درم مایران صینی سه درم شایسته و ستانگی تخم کاسنی بکوب  
 غلبه بکند بقدم تخمین ده درم ورق نیلوفر بچندم بچندم رطل آب بچوشانند تا رطلی جانند  
 صاف کنند و باد و درم صبر بنوشند مطبوخ مدر که حیض براند اجزای شش دست ص اسارون سه  
 بکند درم بادیان لوبیای سرخ درونه ترکی کرفس بکند دودم نیمه ده دانگه کفند ده درم مطبوخ مدر



دیگر که حیض بر انداخته است صص او بیای رخ حله نمون بکد چهار دم سلب سه دم در سه طل آب بچوشند  
تا بر طلی آب صاف کنند و قدری شکر ضاف نموده بر صبح یک پالنه بنوشند مطبوخ مهسل دیگر اجزایش است  
صص نمون فودج سلب تازه پوست خج توت بکد و دم عسلی الزاخی قطور یون بکد سه دم نیز تدا بیا تریاب  
مطبوخ مهسل از حسین بن احق که برای زن صبا سودای ساخته بود اجزایش است صص بلیند و در سه  
و کابلی بکده و شقال ابغاج شقال با سطل آب بچوشند تا نیمه بیدل از آنجا بچشقال نمون و در شقال ضا در  
و چند خوش اده صاف نمایند پس بی دانه لوی بخار و بست شقال ترمندی پوست شقال نمون برقی باد و طل آب بچوشند  
تا نیمه بیدل پس صفا نموده بست بچشقال از آنجا شقال از آب صکاره اول و یا زده شقال شکر سفید بنوشند  
مطبوخ زرنه بنفشه خشک چند صصل اسوس معتبره بکوفته و در دم دریم برین آب بنوشند تا نیمه بیدل صص کتینج  
و بست دم نیز خرت یا بیشتر در آن حل نموده یا شانس مطبوخ نیز طافن عرق لیسار از ابل کند و برود  
هر روز مقدار دوازده درم چون بیانشان عرق بدنی را بر طرف سازد صص نیز طافن که نه بیدل گویند  
و رقیق را گرفته بچوشانند و صفا نموده چند یوم متوالی بنوشند مطبوخ بلیند صص صفر سهال صص صکاره و در وضو است  
نافع باشد اجزایش است صص بلیند و در شقال لوی سیب است در استیسیان بی دانسته ترمه سالی  
بکد چند صصل صص چهار دم غراب ده دانه بادیان نمون کاشنی کوستوت بکد و در دم غیب صصل اسوس نمون  
سیلو فر بکده دم در سه طل آب بچوشانند تا نیمه بیدل صص صص خرت و ترمه بکده و در شقال خجین نمون  
خیار ترمه برفوش با او هم بر بکده بکد یا زده دم در آن حل کنند و دوباره صفا نموده بنوشند مطبوخ بلیند دیگر که  
تدرستان رافض است شوه و ما اجزایش ترمه است صص پوست بلیند زده و کابلی و بلیند سیاه بکد و در  
شاهه سنا که کل صص بکد چند صص غراب لوی سیاه بکد است حد در استیسیان حل و نمون نمون است در ترمه کل  
علم صص خیار ترمه بکد یا زده دم نیز خرت صص دم درین فودج آب نیز تدا و در سه دم صص یا بلیند صص  
و نیز خرت و نمون سواد در آن هم صفا درم حل کنند و یا شانس بکده و در شقال غیب بلیند یا بلیند  
مطبوخ بلیند ترمه را سه و در بلیند است صص پوست بلیند کابلی ده و در شاهه ترمه غراب الو  
بکد است علم کاشنی که سه دم بچ بادیان و در ترمه نمون کل صص بکد یا زده دم مطبوخ بلیند صص صکاره

نظر

نافع است از آن جهت که پوست بلیله زردی است درم یکوب کرده در سه طیل آب بپزند تا طلی بماند پس بپوشند  
 رنگ پانزده درم تخمین نصفان بپوشند مطبوخ زیر قافه خندو مگر و خاشاک نافع با آن جز پوست ص پوست بلیله زرد  
 پانزده درم سنابلی شاتبره و یکبند خندم میون چهار درم باریان چینی دو درم آتین سه درم گل سرخ بلیغ سبزه چو شانه  
 و پانزده درم تخمین ضافه نماید مطبوخ زیر قافه سایدگر که خداوند ربیع را سود دارد و مسهل سودا و بلغم غلیظ با  
 جز است جز پوست ص بلیله کبابی و زرد یکبند خندم میون بقدر کوی سیاست عددین روی چهار درم  
 طوطو خود سه درم سنابلی خندم موثر بیدانه است دم بچو نماند و صاف کنند و میون را به ستوری که ذکر شد  
 در آستان بسته در آن بپزند از که چند جوش بخورد پس غای میون و نمک فطری بکند دم صبر زرد یکبند انک و نیم  
 خربوب سایه یکد انک کوفته و خخته و جب نموده فروریزد و مطبوخ را از عقب آن بیاشناسد مطبوخ ص صفر او بلغم  
 و سودای سوخته را دفع کند و امراض سودا و یرانافع باشد از است جز پوست ص سنابلی بقدر گل سرخ  
 چهار درم پوست بلیله زرد و سیاه یکبند درم بلیغ فطری اصل السوس مخلوک بادیان بکند و دم طوطو خود و سوس  
 پریاوشان شاتبره و گاو زبان باد بچو نیفته میون نیلو فریکه سه درم موثر سنی و مطبوخ یکسی دانده در سه طیلان  
 بچو نماند تا بپیماید میون در کتان بسته را در آن خندانند از آتش بردارند پس بکفند فغانی و فلو سس  
 که دروغ با او چرب کرده باشد و تخمین پاک بچو پاک بپزند پانزده درم در آن حل نموده و پانزده صاف کرده بپوشند  
 مطبوخ دیگر که ضیق النفس و سرفه بلغمی کند را نافع باشد و بدن را از اضراط غلیظ پاک کند از است زرد چو پوست  
 ص سنابلی خندم اصل السوس مخلوک سه درم خنجر خشک ده عدد موثر بلیله پانزده درم بادیان جنابی بر سیاهوشان  
 بنفشه خشک نیلو فریز و فابک سه درم عناب پستان بکند بسته دانده در سه طیل آب بپزند تا طلی بماند صاف کرده  
 بخار بنبره و تخمین و کفند بکند و دم در آن مالند و مکر صاف کنند و یکدم روغن بادام صاف کرده شربت  
 بچاه درم نبوشند مطبوخ که سور الراج حکو و سپر گرم را سود دارد و سده بکشاید و بر قافه را نافع باشد جز آن جز پوست  
 ص بلیله زرد شاتبره و تخم کاسنی سنابلی بکند بچو درم گل سرخ دو درم عناب الثعلب بچو درم لوی بخار  
 پانزده دانده تر سبده می ده درم تخمین پانزده درم در طلی آب بپزند و ده درم تخمین در آن حل  
 و نبوشند و آنچه چرب است بر قافه از اینج خاص است چون بیاشناسد و در آفتاب بشیند و راه



نات برود و نشه شود آنکه مطبوعات بر سیاوشان و فوره و غلج میاشند در ساعت شغفای یابد نذر عروق الصغیر  
 خشک تم نافع است چون مقدار یکدم شرباب میاشانند و غده از بر باجات و قرصی متخذه از انامی و زغال  
 با گوشت و جاج و در آنج و راعب و است ترش و انار ترش و خفتالو و کدو و خیار و غلب العلب و کبکج  
 و بطون اجماع و ابل بگوشت گاو و بیا نافع و سودمند است بر قان سدی را ز بر باجات الفروج و الحظ  
 و اللیلاب و شیر و بادام و مالخص بالزریق و خجند و ترب و کرم و گوشت خاارشت و درین بر قان لایحه از  
 از نان و چینه های گرم و مرتع لغسل چون شیر و خر بر مطبوخ کذات الحجب و ذات الیه و در زمینه سرد نافع است  
 اجزایه بر دست صغاب شب دانه خیطسی دانه نیمه زرد و سوسن یکده در اصل اوس مخلوک و متقال بر سیاوش  
 خناری نیم خطمی بکشد متقال جو قهقهه چاار متقال در چهار طریل آب بچوشانند تا برع برسد صاف نموده هر روز سه بار  
 بار و غن با دام نشه مطبوخ دیگر که سرد است مطبوخ زوق استقول از ارشاد نافع است سرفه و زینه و شش  
 و ضیق النفس را چاا است است اصل اوس مخلوک بخیوب ده دم بر سیاوشان سرد مزه و قای خشک و در ده  
 سردم خیطسی دانه خنک است دانه زیت در مزیند و صا کنند و بنوشند و اگر ماده غلیظه باشد نیمه زرد  
 داخل کنند مطبوخن مطبوخ گرم خشک و لیل الخد است موافق است صحاب رطوبت و بلغم و اروق را و صا  
 و سوداوی و چون سرد که در آن ضافه نماید لطیف تر شود در زره و زود صم شود و آنچه در روغن زیت  
 بریان میکنند بکتر است و با انابز چاره دوس بسیار گرم می شود و در آنجه گرم عوض می سرد کنند  
 و گویند برای سوداوی نیز نافع است ص گوشت را شتر شتر کند پس در آب بچوشانند در روغن  
 بریان کنند و قدری پیاز زردیره و در آنجی ضافه نماید مطبوخته که جوع بقر بر نافع است و قوت ریاری  
 ص گبک یا کبوتر نیمه هر چه خواهد بود درشت و آنک زیره چون نیم خجست شود قدری زیت اناف  
 بر سر آن کنند و خود خام بکوفته و در آنجی و در آنجی در می بینند تا بخته کرد و در آنجی با نکی باز آید  
 پس قدری با کاسه و آب ابی ترش و سبک بکند و باش نرم و سه جوش دهند  
 و بر دارند و سداب خور کرده بر افکنند و بنهند تا سرد شود پس مرق و گوشت از  
 بخزند مطبوخ آب انور است که از طبع نصف باشد و این را نصف نیز نمند از سبک لطیف است





پیر آب گداخته آتش نمی کنند تا اجزای آب عبور در روغن نیل بگذرد و آنگاه او دیر را بدان ترشید و آنکه  
 تا مخرج شود و اگر خشک باشد باقدری نبات بسایند و در عمل گرم دخل سازند و دیر ترزند و اگر رنگین و کثیف  
 خواهد شد زعفران ساینده با نجیبانیت دارد در برون با اندیس شک را نرم ساینده باقدری گلاب دخل کنند  
 بعد از غبار و از عقیق غنچه او را بر بریزند و در هم میمالند تا نیکو مخلوط شود و اگر طلا یا نقره است بعد از زعفران  
 و پیش از نجیبان بریزند و اگر ورق باشد در آخر سیمه ورق و ورق انداخته بر سیمه نیند تا اثری از آن نماند خوب  
 صندل سفید و قرحات سیمین روش است قوت معین بر یک در کاش گفته شود و نجیبان و پیچید  
 دارد چون فیون و بنج تاده سال و پانزده سال میماند چه تسل است بر او و به کبار مانند چون بر مس  
 و قطران عنان از چهار سال تا پنج سال پوسان و دیگر چون اصحیون و غیره و سایر اجزای حیات سال  
 تا چهار سال و چون اشک و معاین کویک و جوارش و طریقات و شربه مقویه و ربوب از دو سال  
 تا سه سال و گفته اند تا در طعم خود باقیست قوتش باقی است معرفت طبایع مرکبات از حرارت برودت  
 و رطوبت و سیرت و تحقیق درجات آن هر دو ای مری خالی از آن نیست که بسایط آن مساوی است  
 یعنی هر یک از بسایط آن هم شربت یا یک شربت و علی هذا القیاس یا مساوی است یعنی بعضی  
 بیشتر است و بعضی کمتر یا بیشتر و بر هر یک ازین دو تقدیر کیفیات بسایط آن مرکب متضاد بعضی حار و بعضی  
 بار و بعضی رطب و بعضی یابس یا متضاد استند یا یکی که همه حارند یا همه بار یا همه رطوبند یا همه یابس و بر هر یک  
 ازین تعادیر اربعه در آن مرکب دوائی معتدل است یا نیست پس تمام شربت است در چهار قسم که شربت آن  
 مساوی است بعد از معرفت ازجه و تحقیق درجات و جمیع شربت اجزای حاره و بار و ده آنرا هر یک علیحدگی  
 بیاید و قیل از اکثر نقصان کرد و باقی را بر عدد شربت تقسیم نموده خارج قسمت درجه آن مرکب است  
 در کیفیت اکثر و اگر اجزای حاره یا اجزای بار ده مساوی با آن مرکب معتدل خواهد بود اما آن چهار قسم دیگر که شربت آن  
 مختلف است فیاطنه است که از اکثر قیل اخذ نموده یعنی که در چهار قسم اول مذکور شد درجه آنرا معلوم نماید  
 پس هر یک در با آن مساوی آن مرکب است که درجه آن معلوم نموده بر طبق مذکور ترکیب نموده درجه آنرا معلوم نماید  
 و اگر اکثر از مرکب مثل مرکب بار دیگر از آن اخذ نموده تحقیق درجه آن نماید آنکه مساوی باقی ماند

در اولی



ارسای باقی مانده قشر همان است که مذکور شد و اگر قبل باقی ماند مثل آن ترکیب تحقیق درجه آن نموده ایم  
 اندکیم و بطریق دیگر که مذکور شد تحقیق درجه باقیمانده چند مرتبه عمل باید کرد و در هر مرتبه تفاوت کمتر شود و تحقیق  
 قریب گردد و چنانچه شرح میدی بیان کرده اما اگر اجزای بسیار باشد چنانچه در اکثر ترکیب متداوله مشهوره و فتح  
 باس طریقی عمل نمودن خالی از اشکالی نخواهد بود و مزاج آن ترکیب تحقیق معلوم نخواهد شد هر گاه بقاعده که شرح  
 اهرانی ذکر کرده نسبت آن قاعده بخلاق طبایع او عمل شود بنیابت مهمل و آسان میگردد زیرا که آن قاعده است  
 خفیف الموده مهمل است استعمال جاری در جمیع قسام و معرفت در حد مرکب از آن قاعده تحقیق معلوم میشود  
 قاعده آن نسبت که دوای عظم را ادویه متعدده فرض کنیم بقدر شربت آن پس مرکب از سه دوای که یکی چنان  
 شربت باشد و دیگری پنج و دیگری شش پانزده دوای فرض کنی استخراج درجه مزاج آن فانی که در چهار اول که عند  
 شربت ایشان مساوی بود و مثلاً خواهیم که تحقیق درجه نخل کوفی نایم کوفی کرمانی مذرورق سداب نخل کوفی فلفل سیاه  
 کبرنج ستاره کسی و یک درم نیم است بنمایان آورده از سی درم اول تحقیق شربت هر جزوی نمودیم زیرا که شربت  
 از آن دو درم است سداب شربت سه درم نخل کوفی شربتی دو درم فلفل سیاه شربتی یک درم بود شربتی نیم درم  
 پس زیره درین نخل تازه شربت است و سداب ده شربت نیم نخل تازه شربت فلفل سیاه سی و یک شربت  
 نیم بود بهست شربت مجموع شربت نود و چهار بعد از آن تحقیق مزاج درجات اجزای نمودیم باس طریقی که زیره کرمانی  
 گرم است در درجه دوم خشکست در درجه سیوم سداب خشک استانی گرم و خشکست در درجه سیوم نخل کوفی گرم است  
 در آخر درجه سیوم خشکست در درجه دوم فلفل سیاه گرم است و خشک در آخر درجه سیوم بود از سی گرم و  
 در آخر درجه دوم پس زیره کرمانی و بود از سی هر دو گرم اند در درجه دوم و عدد شربت این هر دو  
 می و شش چون در درجه دوم گرم کنند ضعف آن که بمقتاد و جزو باشد اجزای حار درین دو جزو  
 خواهد بود و سداب و نخل کوفی و فلفل سیاه هر سه گرمند در درجه سیوم و عدد شربت این سه جزو  
 پنجاه و هشت چون در درجه سیوم گرمند مثل آن که بیصد و مقتاد چه را باشد اجزای حار  
 درین هر سه جزو خواهد بود پس مجموع اجزای دو است و چهل و چهار است بر عدد شربت که نود  
 و چهار است قسمت کردیم خارج قسمت دو نیم شد پس این ترکیب حار باشد در دو درجه و نیم



و بحیث تحقیق در میان آن در رطوبت و جوهرت بحیثی که پوره ازنی تشکند در درجه دوم و عدد شربات این برود  
سی و شش ضعف آن که بقصد او باشد اجزای یابس درین برود جزو خواهد بود و نیزه کرمانی و کباب  
و غللی سیاه تشکند درجه سوم و عدد شربات این بر سر جزو چاه هفت و نیم و سه شل آن که یکصد و هفتاد  
و نیم باشد اجزای یابس درین بر سر جزو خواهد بود مجموع اجزای یابس در سیت چهل و چهار و نیم بر عدد شربات که در چهار  
قسمت بود در خارج قسمت دو نیم شد چنانچه تشک باشد در دو درجه نیم معرفت شربات مرکبات  
مقدار شربت هر کوی بعد از تحقیق و تخصیص وزن و عدد شربت جزوی از وزن مرکب باشد تا نیم که نسبت آن مجموع  
وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعد شربات نسبت وزن مجموع مرکب سی درم است و عدد شربات آن  
چون واحد است نسبت به که عدد شربات است نسبت شربت ازنی که وزن مرکب است شش و نیم بود و یک آن سه درم است  
و اگر رطوبت عدد شربات سی باشد و وزن مرکب ده درم شربت آن مرکب ثلث درم خواهد بود و آنکه نسبت  
ثلث درم به ده درم چون نسبت واحد است بعد شربات که سی است مخفی نماید که حضرت علامی قهاسی مظهر  
انوار صلی علی الدین محمد بن صدر الدین علی جعل الجنة ضمه و شواه در میزان الترمیز یا فرموده اند این ضعیف  
نیز ترمیز یا کلامه شریف خصار نمود چون فریدی بران متصور بود و اعلام علیه السلام من سبع ابد سحوا ابو الطیب  
و این را در تریاق ابو یوسف گویند نافع است قرح کرده و شام و مجاری بول و چسب آنرا از حرقه بول کنند و اگر در عرض  
و مدار بول و جنین و سنگ در دمای اعضای تناسل و ماله و صعود و بجز است بدین نافع و تقوی عصاب است بجز  
چهل و یک قوش تا پنج سال زمان او را شش اجزاء و ماه شربتش در اول علت که متقال باشد او قیه شیر  
و بعد درم حاصل و در ذرایع بسیار صابا شربت بر در بخواه در میان علت و متقال به هفت متقال  
اب برک باریک مطبوخ و بچند درم حاصل و در آخر علت که چرک پاک شده باشد و خواب یکم متقال در ربع  
با شربت مورد بار بخواه و مانند آن و جهت او را جنین با آب تخم قوی و متقال آن از او بدیده جنین  
ص گل تخم قوی و جنابزی و تخم حرقه و مغز تخم خیارین و حنجره و گدوی شیرین و دم الاخوین که بچند متقال  
گل قبری پانزده متقال گل ازنی معقول ده متقال و ربع سوخته شاخ برکوی محرق بسد لود نور  
یکم که متقال و نیم عصاره لیته آیس فطرسالیون زوفا خشک صغیر کرفس میسون یک چهار متقال

تنوع او کثیر است و تجرب الفت تجرب الصنوع کما یزید حبیبی مغز بادام کوی مغز بادام شیرین هر دو موقش  
 که در شمال سماق موقی غوره خشک طین فاسی که گل شیرازی است ریوند را که طلق مخلوط خشک است سیاه و سفید  
 و نیز بنج که در شمال حب که کبکجبل عدد فویون رب سوس بکند و شمال عمل کف گرفته یا صد و موقش و شمال  
 یا سه وزن آن برشته نموجون ابی سیم که قبل از زمان جالینوس ساخته اند مسیح با هم موافق است و فریاد  
 نیز مانند مغز و مسکن در دو هاست از هر بادی و نافع است جمیع دردها که غالب شده باشد بر مزاج و دو سو آن  
 را این میکند و شمال و همه آوجاع را فرو نشاند و قبل از خروج ماده عرق مدنی را بر هم مینزد و در آبندای ظهور  
 ماده صغیره را مثل میکند و حرارت و سیه تبوم را بکاسن بدن دفع نماید اجزایش بنجر پوست و زرش بنجاده  
 زرش معتدل است در گرمی و سردی خشک در دو درجه و نیم قوتش تا دو سال زمان ادراکش بعد از شش ماه  
 شش قوی مزاج از نیم شمال و ضعیف مزاج و طفل را تا یکدک ص فویون بذال سفید بکند و در شمال  
 و فویون زعفران سبیل عاقر قوسا سورجان قاقله دار فلفل که در شمال اجزا را گرفته و خسته بآن مقدار عمل که میخوا  
 همچون می سازند همچون اختلاف سهال بلخی را سود دارد و زحیرا نافع باشد اجزا پانزده است قوتش  
 تا دو سال زمان ادراکش بعد از شش ماه شش نیم شمال بارب به بارب مور و یاب سرد یاب سماق ص  
 جدید تر سینه سالمه بذال بنج فویون زعفران مرکب اسارون کرفش سیخه سبیل الطیب گل ارمنی گنار زعفران  
 اینون که در یاب صغری با نسویه سه وزن او و عسل برشته نموجون اذراتی که یکدک نامند بدل مزاج است  
 از جوهر سحر مومن قطع عادت فویون کند و نافع است استخوان و فاعل و امراض بارده و در شمال عرق النسا  
 و سلس البول را نافع است اجزایش بابل چهارده جزوست شش شش از یک شمال تا دو شمال ص یکدک بدر شیر  
 و پوست از آنکه در شمال و زرم سائیده طوطو دوس گل گاو زبان نارچیل شمال کثیر از بنا بدکده شمال  
 سبیل دو شمال خود مندی که شمال قزقل شد صندل سفید که شمال امله عشر بنجید سیاه که در شمال عمل  
 و وزن او در موعون اذراتی دیگر که در کمر و زانو و سینه بدن از او با و تله وضع هضمه و جماع و صیقل النفس را  
 نافع است اجزایش شش جزوست ص یکدک بدر شیر و پوست گرفته و مخلوقه و خشک کرده و کوقه ساسا هضمه  
 سیرا دیان یکدک بنجیه شمال نارچیل بست شمال دار فلفل ده شمال سه وزن آن عمل برشته



مجموعه از اراقی مختصر که نافع است در وهی باره و پیران و سرد و فزاج از شترس نیمه تا یکدم در ص آذراقی فلفل  
 شبت با سوسه با عمل همچون کند و فلفل سیاه در دم آذراقی خنجریم چون عمل همچون کنند هر روز نیم شغل به بند  
 بعد از تنقیح کبریت کمتر از سی روز شلی و سبها و پاه و کوه و ستر خا عضوا و قضیب از ازل کند باره پنجمان شد  
 و این نسخه از جربات و جتر این ضعیف است همچون از سطل ایس نافع است عطشهای سینده و آتشیهای  
 دم زدن را و در حله اندرون آتشیهای ناید و خون و ریم بر آمدن و آتس عضلههای سینده و عضلهها دم زدن را  
 و صاحب بیضه و سبها را و خداوند عطشهای شانه و شقاق رحم و پشهای کبند را رسود و آرد و مضمونهای از سبها  
 جانوران زهر دار را باز دار و اجزایش شبت جروست و زرش شبت اوقیه در آتش گرم است و یکدم جوی  
 خشکت در دو درجه و نیم قوش نهفت سال زمان ادرکش بعد از ششماه شترش مقدار با قلابی در ده اسب  
 و سه قطره شریح ص در آتشی مطبوخ قتیق بدید تر فزون فلفل سیاه و فلفل بیضه سیاه یک یک اوقیه عمل یک قطره  
 در غسل کبازند و آرد و هار بدان بیشتر همچون استعاب چون انحرار است ظاهر باشد اجزایش است در آن  
 رسوده و نیم شترش یشغال با لیلاب یا کاسنی و عسل ص حصاره غاف ترا و غنغنه قران یکدم  
 و نیم حصاره سفین قفاح از خربزه القفا و خیار و خرده یک یک درم بند کتوت لک مغول یکدم و درم عمل  
 همچون اسطوخودوس یکیم در آب عیب جرب و شیخ در قانون سگودیکه نافع است صاحب برفه و قشالدم در شش  
 و قروح جادوی و جربه و سبها نهن و شقاق رحم و امراض شام و جیاداره و کزیدن خشرات را و این بعدی نسخه اول  
 بی کم و زیاد و در شیخ همچون از سطل ایس گفته اند در موضعی است همچون از سطل و شش همچون است نافع است کتلی  
 و در پوست و صفت کرده و شند را و سنگ از آن بریزند اجزایش است و یک جروست بعیر عمل و در وزن شند کند  
 و در دو انک خربز گرم خشکت یکدم و نیم قوش نهفت سال زمان ادرکش اینچیل و در تاد و ما شترش از یکدم  
 و نیم تا دو درم سب یکیم ص خفاس هم کند شبت کوش هم سوس بوکا هو و کاسنی و خرده سفین و لک الصافی  
 هم یک یک کتلی هم ریختن هم در گوش سب کالی فلفل سیاه تر جبالر شاد و بند لک شبت شیخ قفاح هم چند کتلی  
 بند لک صغیر زرب اعلی جبالر سطر و یاندر طومانا اسل رس کند هم تیری سینه هم کتان تک سبها  
 هم سبها هم عملی شیخ و هم عملی سفید زره که مانی قره هم فرم یک شغل سندانگی سوزن

افزون

اینمونیون تخم شترس فل بکده دم تو درین ماه تا آخر زرباد باویال در اینی بلیدر و بلیدر کابلی تخم سفید  
 حب لاس شانه بکده تخم شترس تخم گریزید بچند روز قبل تقابل بکده چهارم مصطفی فلفل سفید و فلفل سیاه شکر و جینا  
 عاقرقون بکده بکده دم تخم محمود و دانگ تخم جزیره و کد و بکده دم روغن کنجد چهل دم عمل و در طول اردیبه راکو فیه  
 باسل و دروغ کنجد مجون سازند مجون سهر را الاطبا بقع نوره و کون مین عمل بار از مهر و الف و ضم را مهره ثانی و کون  
 را مویخ نوره و کس طاهمه بکده با مویخه شده از امل مولانا خطم شیخ الزمان شمس الملت و لیدین لبن لابل اردیبه است  
 نور اندام قد و خاصیت آن بسیار است اما مخصوص بچیز اول باه رازیده کند و جماعت را دل و اماع  
 قوت دهد و نشاط را رازیده کند و قضیب محکم گرداند و کون را نیکو کند و چون بعد از جماعت استعمال کنند  
 از برق النساء و نفوس و نقصان جماعت و نقصان تنی و از جمله امراض محسباتی مین باشد آنچه مذکور است و در  
 و برب است بجز این شیوه و بجز همت و زرش صد چهل و هفتدم مزاجش گرم است در اول در صدم تخم خشک در  
 در صدم تو شش ماه سال خشت زینان ادراکش بعد از چهل روز تا دو ماه شترس دم تا سه تقابل ص تقابل و تلخیان  
 خصیه العلب مین تو در مین لسان العصاف بکده دم سه سه سه تقابل حب لسان حب لسان فلفل سفید تخم  
 زیزه و جیان و جرجی و تخم سیاه و گرز و تخم کسب است تخم سفید مغز خشکانه تخم تره تیرک شبت گز شای و دو کون  
 تخم میون و کدنا و خشک را بکده دم و در مجیل مغز بادام مغز پسته مغز بزرک یا مغز مغز مغز العطن  
 کبیاغید مغز بکده بکده دم در اینی و فلفل سیاه و لسان الطیب سارون بسیار کبیاغینی سدر و فیه دار فلفل جوز الطیب  
 با زرشک خود خام غیر شترس زعفران بکده تقابل شکر کدگی و تخم خلیل بوزیدان قسطیرین مغز بزرک  
 اردیبه مغز بکده و در موباب را با هم بکوند و ادویه را با هم و غیره و شکر و زعفران را با هم بساند و با سه روز  
 آن عمل کند گرفته شسته در ظرف صینی یا گاشی کند و در سینه دیگر است تقابل جزو عظم است مجون سود سلیم  
 نافع است فالج و مده سودا و جمیع علل بارده را جایش می و نه جزو همت و زرش هزار و در دست و پخت  
 و بچند مزاجش گرم است و خشک در بکده دم و سه ریح تو شش تا ده سال زمان ادراکش بعد از شش ماه شتر  
 قوی مزاج راست دم و صعیف مزاج را بکده دم و در لیس را کبان محتاج باشد بقدر یک فلفل ص  
 تخم چهل صد و هشت دم جا و شیر شتر تا درم شونیر بارز و قناری بکده شصت درم و ج سکنج اشق



زراوند طولی و درج سردی عمل ازرق خربق کاسیج فصل جدیدتر کربت هم فزاید در جرم خشکست بدیجی  
 بکچید مایون و فویون رخ فلفل صین کندش نمک بندی سرخ نمک نعلی سیاه رخ افلاخ اصل الفنج مایون  
 و صاف صبر لبان ذکر سیلج بکدست دم سبیل مصطکه زرباد در و ج بکدست دم زعفران سدره بکدست  
 کوفته و تخم و صمغ راد قطر ان شامی انقدر که حاجت باشد بخویساند و بعد از آن نرم ساخته با او و به مخلوط نمود  
 در خاکستر و فین کنند تا دو ماه بعد از آن بر آورده استعمال نمایند همچون بود و نافع است زجر و سهال کننده را با  
 قوش تازه سال زمان آدرکش بعد از ششاد شتر شش هم استعمال ص جدیدتر مایون سیاه سائله بند الفنج  
 اسارون زعفران کندر ناخواه با تسویب بل بر شند و در اکثر نسخ همین بزجر و سهال و در کمال چهار جز و صاف  
 و آن گلزار کل از می تم کوش سیاه است همچون صهر سلیم نیمه نوره و سکون صا و مملد و قح فاو را هم در و قح  
 و کسرام و سکون تخانی گویند کسیمی است با هم سلیم که خمرخ او است و این سلیم و کسرام عبدالمسلم بن ابی بلو  
 و او را سکون بود هر کدام سلیم نام داشتند و صمغ چون زعفران دارد و بعضی گفته اند که چون زعفران اصل از یک  
 بدین نام خوانند نافع است لراض زه سودا و بادهای غلیظ و عقان و اوجاع صیان و اوجاع جرم را از اجزای  
 زعفران بلسان و آب کافور صندله جزو است فراخ گرم است در یکدجه و سه ریح خشکست در دو دجه و چهار دجه  
 هفتاد و یکدجه قوش تا هفت سال شتر شش بقدر زنج ص فلفل سفید زنجیل نمک بندی فلفل بکدست  
 فویون جدیدتر فلفل زعفران مصطکه عاقر قرحا بکدست دم قاسر افسرین معذرت زراوند در و ج  
 زراوند طولی بکد دو دم روغن بلسان آب کافور یک چهار دم عمل بقدر حاجت همچون اصطن  
 معناه معنی الاصطراط الباردة نافع است تباهی مزاج و در معده را و صمغی از اسود دارد از اجزای  
 جزو است وزن آن صد و بیست درم مزاجش گرم است در اول درجه و دوم خشکست در اول درجه و دوم  
 قوش تا سه سال زمان آدرکش بعد از سه روز تا دو ماه شتر شش در دو دم ص قسط نخ نما بلسان  
 سلیمه مصطکه بکد و از زده دم زراوند طولی فلفل سیاه نیمه شتر شش کوش میون ناخواه زراوند کاسیج  
 دو قوطر اسایون کاشم اسارون افسرین زردی نجدان سیاه بودند شش نعلی بکدست دم ص صمغ  
 همچون اصل الحمیوه مسده دل و دماغ جگر و کرده و باقی با اعضا و باه را قوت دهد و بدن را در بکند

جزایه و پنج قوش تا سه سال قدرش بیشتر و متقال صل چوب صبی خجسته متقال بر و آید شکر مکه و متقال  
 ریوند میون سیل مصطکی و عود قاری یا به شتر اوابی اسرار و گل تخم صندل خید مکه صید مایه رویان در و پنج  
 زنباد تخم جزر و ششتم و ترب و بوجیه و سمن و حنک مر با و تو درین معده که متقال لعل مذکر کا و در بان باد بوجیه  
 گل سرخ دو آله مکه در متقال این چهار جزو را بچوشانند و صاف کنند صندل سرخ دار چینی و قفل زنجبیل جوز بوی  
 بسیار بوزیدان سورنجان کباب چینی و خولجان قسط شیرین خجاش سفید تخم خرزله و تخم خیارین و تخم کاسنی و خرزله  
 مکه در متقال نرم ساینده در آب طبوخ شیر و گرفته ضافه نمایند متقال ده متقال خصیه العلب چمتقال و درق منط  
 سدس اجزا انگاه آب به شیرین و آب انار شیرین و کلاب مکه در متقال تقریبا دم فندق جوز مکه در دم مغز بلبل و  
 پانزده دم فندو عمل مکه دو دست و دست درم جویم میر محمد موس میگوید که من درق منط را داخل کرده ام و  
 در عوض آن دست متقال چوب صبی خوش ساینده و آب زباجل بقوام آورده در افعال قوی تر یافت ام  
 معجون اصل الحیوه دیگر درغ امراض سودا و تخم و قویت عظیم نافع است برای است و هفت است شترش موافق  
 مزاج برای طیب صل چوب صبی بود متقال اولو بکر بزرگ کباب چهار متقال لاجورد شسته در پنج سفلیج  
 بیستین تو درین مکه در متقال خصیه العلب چهار متقال قفل سیل بو آدر چینی و قفل باد بوجیه پخته بوزیدان  
 مکه در متقال جوز بوی آب سبزه دار مکه یک متقال مصطکی گل کا و زبان عنبر شهب مکه در متقال عود قاری مشک  
 زعفران مکه در متقال گل سرخ چهار متقال سل سوزن ادریة معجون ساز معجون اصل الحیوه دیگر که نصف باه و است  
 و حده سبله ضعیفه را نافع باشد و لون را صلا سرخ کند و قسم امراض بلغمی و سودا و ایراج است و در شیرین  
 ناخبرین سودمند است جزایا عمل و او زده خرد است اوزان بیست پنج توله شترش در متقال صل چوب صبی و او زده  
 عنبر شهب آلتنی مکه کوفی دار چینی سیل قفل جوز بوی قفل صفا دار قفل زنجبیل صبی مکه یک توله که بخورد سیاه  
 چهار توله اصل مضمون بیشتر معجون اصل الحیوه دیگر از یک عود الدین محمود که مایه لویا و بویا سید و سوس  
 و امراض سودا و ایرا نافع باشد اجزا آورده است قوش تا سه سال شترش بر صبح پنج متقال صل  
 زنباد جده و زرزاد و مدج خولجان یا به شترش ریوند چینی میون سبله سیاه لاجورد شسته تر بکشد  
 دار چینی سبله طیب مصطکی جوز بوی زعفران بسیار قفل سیل مکه در متقال چوب صبی نصف معجون



کوفه و تخمه بجنان عمل برشته همچون اصل حیوة دیگر که نافع است آشک کهنه را و او صانع مقال و نفع معده و  
 باد و امراض بارده و سستی کرده و شانه را که از برودت باشد بغایت نافع است اجزا برترده است قوتش تا سال زمان  
 ادرکش بعد از چهل روز شترش است مقال صحت صحت اعلا یاکیزه طیب پندشتاد مقال سلخه کبابی بهترین  
 و این سیب بل الطیب سارون بود هندی مصطلک قنصل سافج بکدره مقال قنصل دار قنصل مجمل زعفران کله  
 دو مقال شنگ غنیه بیکدم آستین صاف سه وزن دو یعلی الرسم چون ساند همچون عظم همچون سواد  
 که مذکور شد همچون این نفع بمره و سکون فافج همین مبل و سکون لون و کسه قوتانی بر جانش کوی است  
 بهندی ستانسان نافع است در وعده و جگر که از سردی باشد و سقا و پهای بلخی را زایل کند تراش  
 گرم است در سردی درجه شنگ در اول سه درجه اجزایش نخیت او را شش با سبویه شترش دو درم ص  
 اجزا این و قرص استین یکیت این را بعل صغنی می سرند و آنرا باب قرا همچون این دیگر نافع است  
 در معده و وجع الفواد که از سردی و سردی باشد اجزایش جزو است شترش بقدر داشت نافع صحت این نفع  
 بکیزه خردترین نفع جزو سلخه در جزو جند بیدتره و جزو قیون کیزه عمل روزن دو همچون کله سبک است نافع  
 بیاریهایش و قرو آنرا وقت القح و وقت الدم را و ماده کلبینه نفع بجهت نفس اجزا آنرا در جزو است در شترش  
 هفتاد و نه مقال بجز شترش گرم است در اول درجه سیوه شنگ در یکدر جزو سه ربع قوتش سه سال زمان ادر  
 دو ماه شترش دو درم ص صغ الطیر زعفران کندرم صا اچینی بکچهار مقال حما که شکر شامی بکده مقال  
 حب الصنوبر کباب چهار مقال اصل السوس مقشره سبل شامی دو مقال همین ساه سوس کله از او کله کوه سینه  
 قطه مثل باز و صافی مقال عمل چهاره طولی عمل صمغ لعلم را در نظری بخت چون توام آید باز و رابان  
 مخلوط سازند و سینه چند آنکه اگر قطره آزان بر روی کله آید بین نشود بعد از آن فرود آورده سر زمانه باقی  
 ادویه را کوفه و تخمه بدان بستر نذو بر هم میزند تا خوب مخلوط گردد و همچون نفع این همچون را از جمله  
 مفرجات شمرده اند و از معاجین کبار است و بعضی طبایر تریاقات دهنده اند و نافع بسیار دارد  
 اجزایش سی و یک جزو است در شش پنجاه و نه درم و چهار دانگ فرا جش گرم است و شنگ  
 در دو درجه قوتش سه سال زمان ادرکش دو ماه شترش یک مقال ص قنصل مجمل قنصل

در قنصل

واطول خیر و اجزای او قافله کبک است طبع هندی و اچینی ساج هندی لسان العصافیه در پنج تخم بی باد بخریبه  
 لسان انبوسه صلیک خولجان در خشک اوله ضد کزداوند در پنج سلیمیا قوت مالی گل سرخ بکد و دم بسا باشد  
 قشر زرد دم غفران پوست ملیله زرد بکد یکدم زمین سرخ خیدرم غیر شربت شکر می کند نیمه انگ مجموع را  
 کوفه و حقیقه و چون سه سائده بدو در آن عمل مضعه بر شکر همچون الباز تراکسیب مولانا فخر الدین شیراز  
 بر اثر زرده جزوه است قوتش تا سه سال زمان در اکش بعد از چهل روز قدر شربش در انتقال صن بهمین خولجان  
 بکد خیدرم تو در بین مایه شکر ای بکد چشمال خشک در با جو بکد در دم مغز ادم فندق بکد و شقال زعفران  
 سه دم بخیل شقال کافور زبان خیدرم بسا آدم غیر شربت یکدم ورق الخیال صد شقال با شکر گوسفند  
 جو شائده و صاف کرده با لب قوام آورند و اجرا ابدان بر شکر همچون با فمخ بجهت پیران در مطوبان  
 اجزای جزوه است شربت مقدار جوزی بر شرب وقت خواب ص خولجان در جزوه زمین سفید خیز و کوفه  
 و غیره بر وزن گاو ملوت که کرده عمل صا بر شکر همچون با مهره در باب موحده بنیافت همچون شربت  
 نیز در موحده ذکر شد همچون بزنی نافع است بواسیر ضعیف آنفس و در بواسیر و در طلق را و جب القرح را بر وزن  
 می آورد اجزایش چهار است و زرشک شکر مزارش گرم است دیکه در جمه خشک است در دو در جزوه قوتش تا دو سا  
 زمان در اکش زمان نیکیش شربت از چهار دم تا ده دم باب میز ص تر بنفشه کاکس سد دم بزنگ کاسی شرب  
 آملیکه کاسی بکد یکدم فانیه بوزن جمیع او بیه فانیه را که اخته او بیه را زرم کوفه در آن ریزند و همچون سازند  
 همچون بار و که حرارت را ساکن کند و صلی را دفع نماید طبع گرم دارد اجزایش خرد او را اسوای مایه است  
 یازده دم و یکد انگ و جوش شربت ص شربت آب بقبل آب تفاح آب کاسی بکد در دم شربت را  
 در بنیا حلو شده و صاف کرده قوام آورند و یکدم محموده مشوی دیکه انگ کافور بعد از قوام و سرد شدن سائده  
 داخل کند همچون بار و دیکه خفقان حار را نافع باشد اجزای جزوه است و در آن چهل و سه دم قدر شربش  
 یکشمال با شربت لعل ص فمخ خیار کد و کاپو و خیار در از جزوه بکد خیدرم کریزه یا سه دم کاسی بکد چادرم  
 زرشک خیدرم شربت سیب همچون سازند و فمخ خرد و حاض بکد است دم همچون بند و رطب  
 در اجزا صحت فعلی عیب میکند و درین باب بغایت نافع است اجزایش بت سه جزوه است در شرب



یکصدوی و هشتادم فرسخ گرم است در اوایل درجه بیستم خشکست در او آخر در اول قوس تا کسالت  
 زمان از کسالت بعد از چهل روز بیشتر سردم باشد که تازه و صحت هم گزردش خم و میاز و کند و او شبت و تیره و تیره که در  
 و بلهون و مغز خفیه و حب القلق و حب الزهر بوزیدان قویترین تو درین لسان اعصابه و تقابل همین  
 در قفل حب الزهر صلیت فرقه یک شدیم کوفته و حخته بعمل کف گرفته بر شد همچون بندورالیا  
 دیگر از این حب القطن دوازده جزو است و در باقی افعال چون همچون اول است صحت هم گزردش بر سر  
 و تلغم و تر و بجزه و لب قرطم و همیان زوفا خشک و خرب الصنوبر که در حب القطن یک جزو فانی بوزیدان  
 همچون بندور و دیگر که قوت بسیارند صاحب از چهارده روز جزو است و در این یاقوتیست  
 سردم باشد که تازه دو شیده باشد یا لیس جلیب از کوفته و بر صحت هم گزردش و بجزه و بجزه  
 و یازده بلهون و حب الصنوبر و شبت قویترین و در جلیب و لسان اعصابه و تقابل یک جزو سردم کوفته  
 بدوزن باشد مثل آن عمل اگر در زمستان باشد بر شد همچون بندور که در مسحه و پسر زرد مسودار  
 و با در باشد که از این چهارده جزو است و در آن تا سیزده جزو است گرم است و خشک در اول درجه است  
 شترش سردم سلیمه حما عمل با دین ناخواه کوش میون بسیار یوس شبت چندید ستر زرد و در طول  
 اسارون که و یا با لکین مصغه بر شد همچون پسند نافع است و اطاعت که از صحت دم حاشیه  
 از این شبت جزو است و در آنش مساوی در اجزش سرد است در ربع درجه خشکست در آخر دو درجه شترش  
 از دو درم تا چند درم باب سماق یا عصاره لسان الحمل یا عصاره خرفه و در طبع شیا و قابضه جلوس کند و در  
 و سیاقات بکار دارند ص بند و شاد و بنفشه لیس که با کله گل راستی گل محمود دم الاونین شبت ماریه  
 بقدر کفایت مخموج سازند همچون لاجل نوبه آوردن می رازید که ص پیاز سفید ده عدس تریاز  
 مقدار که از این پوستند با کس نرم تا شفت شود پس بردارند و یکسبار و بر بند پس روغن کاه و بوزن  
 سیزده تا شفت شود و بوزن پیاز عمل صاف چند جوش بدهند و پیاشند بران تقابل و خونجان  
 که در تقابل جو با کس نرم بجمام آورند همچون بنفشه سهل صفا و بلغم است و نافع است و بجزه از این  
 هفت است نیم شکر و عمل روزش یکصد و دو درم و نیم فرسخ گرم و خشک است در آخر دو درجه قوس

تا سال زمان ادراکش وقت حاجت شترش چهاردم تا پنجم صفت چهل درم محمود چهل سوس مقشر  
 یکدست درم گل سرخ دودم کثیر ابادیان یکد پنجم زعفران دودم و نیم شکر طبرزد و عمل صفا یکصد درم شکر  
 نیز تا بقوام آید و با عمل مفرج کرده ادویه را با آن مخلوط نماید همچون بنفشه قونجا کشاید و سسل بلغم صفت  
 اجزایش صفت جزوه است و زرش بست درم زرش گرم است در یکدجه و نلک خشک در یکدجه و ربع قون  
 تا سه سال زمان ادراکش روز ترکیب در شترش چهار شقال صفت شکر تخمین بنقی فلوس خیارش نیز  
 یکد پنجاه درم بنفشه صفت یکد پنجم درم تربید بست درم رب السوس پنجم درم مغز بادام مقشر ده درم شکر تخمین  
 صاف نموده باقی اجزا را بدان مخلوط سازند همچون بنفشه یکد سسل صفا و نیم است و قونجا نافع باشد  
 اجزایش صفت جزوه است بغیر شکر و عمل زرش نود و نه درم و نیم زرش گرم است و شکر یکدجه و نیم قوت زرد ادراکش  
 یکد تا اول شترش پنجم صفت تربید چهل درم مغز بادام مقشر سی درم گل سرخ دودم محمود ده مغز بادام کثیر  
 یکد پنجم زعفران دودم و نیم شکر طبرزد و عمل یکد صد درم شکر که اخته مخلوط سازند بعد از ادویه را خوب نرم  
 ساخته با آن چون سازند همچون بودنه در مسده و جگر و پهای کهنه و تپه سارا سود دارد اجزایش جزوه است  
 و زرش یکد پنجاه یکد درم زرش گرم و خشک در دودجه و نیم شترش دودم ص بودنه شتی بودنه کوبیده  
 طرا سیون سیالیوس یکد بست درم کفش با بونه حاشا یکد چهار درم کام پانزده درم فلفل سیاه چهل چهار درم  
 در بعضی نسخ است و چهار درم با کبکین مصغی بشترند همچون اوس صافه را قوت دهد و سیاه نافع باشد اجزا  
 با عمل چهارده جزوه است شترش یکد درم ص بلاد آیمون یکدده درم بر تربت شقال غاریون بست و چهار شقال  
 سیخ و فرزند زعفران در ایمی صطک یکد شش شقال قطر تلخ تخم مدب فلفل سفید یکد بست شقال عمل سه چایر  
 بطریق عبود همچون سازند همچون ترقی یا اجزایش چهار بست بر شترش گرم است در نیمدجه خشک  
 در دودجه و نیم قوتش تا سه سال شترش مثل گردگانی ص بلبله کاتبلی بلبله سیاه بلبله آمله  
 آیمون اجزا مساوی کوفته و خیمه بوی بنقی سرشته همچون سازند همچون تر بلا شنه نافع است  
 قونجا صعب را و تقویه میکند مسده و معار او سسل قویست و متوده اطباء است اجزا پانزده جزوه است در  
 سی شقال و نیم قوتش تا سه سال زمان ادراکش وقت حاجت شترش تا دودم درم ص سسل قون



سازخ فلفل دار فلفل بخمیل بزنگ کابی تشه و نقل بکبکیتقال آمو تشه و قش سبل عطران مصطک بکبکیتقال  
 تریدیفه خوده بکده متقال عمل سه وزن ادویه همچون تریدیکتن را از گرم پاک کند و همه کربان را خارج نماید  
 اجزا چهارت برترش شده باب گرم ص بزنگ کابی مقشر بلبله زرد بلبله کابی بکبکیتقال تریدیکتن  
 ترشیده دوازده درم فایند بخری سه وزن اجزا همچون تریدیکتن طبع را نرم کند و قویا آبکشاید اجزا درجه  
 بغیر فایند و زرش دوازده درم زرش گرم است در آخر درجه دویم خشکت در سه راج درجه ششم شد  
 ص تریدیکتن ده درم بخمیل دو درم فایند دوازده درم فایند قوم سبب ترشند و خوب بر سر زنند  
 همچون تریدیکتن محرومی بر اجزا را مانع باشد اجزا هفت جزوست او را ن هفتاد و چهار درم و نیم است  
 و مجموع ده شربت است ص محموده منوی دو درم و نیم تریدیکتن دو درم مغزوانه که و در جزه ورق کویطبا شیره  
 بکبکیتقال تریدیکتن پنجاه درم بجم آورند همچون تریاق کبیر که شیخ در قانون ذکر نموده و منسوب  
 بخود ساخته و صاحب ذخیره نیز ذکر کرده و شیخ منسوب ساخته دل را قوت میدهد و باه را زیاد میکند  
 جزوست و منافع بسیار دارد اجزا این است و شربت جزوست وزن آن قریب شتاد و یک درم  
 مزاجش گرم است در اول درجه دویم خشکت در اول سه درجه قویا تا پنجمال زمان در اکس  
 بعد از شاه شترش کیتقال ص قشور اترج حطینا نام صاف حب لبسان و ورق بادنجوبه و همچون  
 تخم کبکیتقال زرد باد در و پنج بکبکیتقال درم مشک غنبره کبکیتقال خود هندی دو متقال کافور ریاضی نیم متقال  
 قطه دارچینی پنج درم عفران نارون فستقین بکده سه درم قود و قوطر اسالیون بکده دو درم و نیم تخم کرات  
 و شلغم جزبیرسان العصاره فرب القفل بکده دو درم میون سه درم عمل دو وزن و نیم ادویه  
 همچون سازند همچون تریاق صغیر این نیز از شیخ است در قان ذخیره مذکور است اجزا این  
 ده جزوست و در بعضی نسخ قطه و کبکیتقال بنابر آن زجر خواهد بود در جزین گرم است در دو درجه و نیم  
 خشکت در دو درجه و پنج قویا تا پنجمال شترش نیم درم ص حب لبسان قطه ص حطینا نام ص قفل  
 خود هندی قطر اسالیون بکده کبکیتقال شش جز و چند سید تریدیکتن جزو اجزا را گرفته و همه باد و زرش آن عمل سبب ترشند  
 همچون تریاق زرد تورین یا نافع است قویا و ریاضی معاد چهار جزوست و زرش نیم درم شترش نیم درم ص

قلمی

خرامی عراقی چاه در قم عمود سراج شک یکده درم کوه توجیه هم مخلوط کرده است و در آن آب شیرینند همچون آب  
 بانو احمد در جوارش گفتند همچون بخرامی مواد بارده را دفع کنند و نافع باشد و باد را بشکند اجزای است  
 او را آن مساوی قوتش در سال شش در دو در اصل اهل نایخواه کند و جراحی بعمل آید همچون شیار بطریق  
 در باب المشکله در قوم شد همچون نوم بنده معتبر روایت است از اید طبیبان حلیه که در وی از خون نبی سرسبز است  
 ضایقت کرد و زهر در طعم ایشان انداخت که این از اول که کند حق بجا و تا این در او را بصفت موی علی بن اعلی علیه السلام  
 فرستاد چون خوردند از سرگی بایشان رسید و فرمودند که حق است تو گفته و تازه را در او در اندرون و سر که گفته  
 و نور او کسی را که سر از او باشد و برای آن چشم و در دیارها و ضعف معده و سرخ و غشی اطفال ترسیدند آن در خواب  
 در خواب خوره و زیارتی بنام و دفع کردن مار و عقرب و فرمودند که چون یکماه بر آن بگذرد برای در دندان و مری  
 بلغمی اقل نصف جو زهر نماند بخورد و بعد از دو مانع است لرزه و از آری چشم را چون سه ماه بگذرد برای صفرا و  
 سینه و جمیع در ضمای صفرا و نافع است و باید با آنچه مناسب بان باشد بخورد و بعد از سه مانع است صفرا و  
 بلغم و سینه و همه امراض صفراوی و بعد از چهار مانع است تیرگی چشم و ضیق النفس و بعد از پنج مانع است صلب بلغمی  
 چون بعد از یکم عدس بار و عنق بنفشه فرج کرده در مینی بچکانند از هر جای که در میسند در اول روز بار و عنق گل سرخ  
 فرج و در هنگام خواب در گوش بچکانند و بعد از شش ماه یک خوردن نافع است و چون نه ماه بگذرد نافع است  
 برای غلبه خواب و هیزان گفتن و در خواب ترس و بیم و چون هنگام خواب بار و عنق ترب قهلیک عدس  
 ناشتا خوره شود و بعد از ده ماه برای غلبه صفرا و سپهای اندونی و خنک لاطین بقدر عدس با سر که بخوردند  
 و برای سفیدی چشم علی الریق در وقت خواب بخوردند و بعد از نازده ماه برای سردا که درم را ترس و حواس می اندازد  
 بقدر بخورد و عنق گل بنفشه و مقدار بخوردی روغن در وقت خواب بخوردند و بعد از یکسال بر افالگ گفته و نوباب  
 لرزه پوش بوزن یکم صبار و عنق زیت و نمک بر سر مار در وقت خواب و از شیر و ماست و مایه جنتاب کنند و بعد از  
 نیزه مانع است برادر دندان و خندیدن بی سبب با ریش بازی کردن و بعد از چهارده ماه برای دفع ضرر  
 سوسا و موند است اگر کسی زهر خورائنده باشد تخم بادجان را بکوبند و بچوشانند و صاف کنند و بخورد ازین دو  
 بخوردند و از عفتش آب نیگرم بیاشامند شب تا چهار شب بعد از نازده ماه برای دفع سحر و ریاح سفید است



و نیز بعد از آن زنده ماندیم حدس باب باران صاف بود در دیده کسی که دنیا نیش کشید باشد در باد و شام و وقت خواب  
 تا چهار روز و اگر طرف نشود تا هشت روز بگذرد و بعد از هفت ماه برای دفع خوره یک غول به بار و غن با چکانه  
 ناستا و وقت خواب با همان روغن بخورند و قدر کجبه بر بدن مالند و اندکی در روغن زیت درینی بچکانه  
 و در آخر روز بجمام روند و بعد از آن سه روز برای دفع هویق آن موضع را بوزن بزنده تا خون در آید و مقدار  
 یک نخود بار و غن با دام تلخ بار و غن صنوبر اندکی درینی بچکانه و با ننگ بر آن موضع مالند و بعد از آن زنده  
 نافع است برای سهر و فراوشی و بلغم سوخته و پنهانی که نه بلغمی باب اندر تیرین نخود ازین رو یک  
 جو تخم نیشا سیاه است و بعد از آنست مایک حدس باب کند جل کند برای سنگینی گوش در گوش  
 چکانه و اگر رفع ظاهر نشود مکرر کنند و اندکی بر کله و سرش بریزند و مسرم را باب اندر سرش بپزند تا  
 جبرئیل علیه السلام حکیم الله علیه السلام گفت اجزا از آن ص گیسو بر تخته و شکن و نرم کوب و در پانی  
 و آنقدر روغن گا و کله از آب پختند و آنقدر آن نرم در زیر پانته بسوزان که آن سیرا روغن را بچکانه  
 پس همان مقدار شیر گا و تازه بر آن بریزد و با آن نرم بچوشان تا از آن شیر هم چیزی نماند نگاه  
 همانقدر اصل صافی بر آن بریزد و آنست مایک حدس سیاه انده در دم مفضل از نخوش که چند مگیر و نرم کوب  
 و در پانته بریزد و بر هم زن تا مخلوط شود و در طرفی را بگرد و درونش را بر روغن گا و چرب کن و این دو را در آن بریزد  
 جو یا خاک سبزی روز پنجاه کن که هر چند کینه تر شود بهتر شود همچون لوم دیگر که بدست صبح از حضرت صادق رضی الله تعالی  
 که روایت که مثل این دو را جبرئیل علیه السلام را طیب علت گناه حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله  
 آورده فرمود ص گیسو چهار طبل میغتر در پانته کتد و چهار طبل شیر گا و بر سر آن کند و نیز تا شش تا باشد  
 چهار طبل روغن گا و بر آن بریزد و آنقدر بچوشانند که روغن هم نماند پس مقدار دو دم با جو بر آن پانته  
 بر هم زنند تا مزوج شود و در کوزه کرده سرش را بپزند و در میان جو یا خاک پاک پنهان کنند تا پدید آید  
 زمستان و تابستان بیرون کنند و هر صباح بقدر یک جوز بخورند برای سردی دفع است همچون لوم  
 دیگر که شهرت فی القربا ریات و کناسات القیمة و لا علم موافقه و جلیل المداخیر المنافع حاصل  
 میکند بلغم را چون از آن شفاف سازند و زائل میسازد در طو بات را و همه امراض بارده را نافع است

بجای

دیجان باد و التماس میکند بعد از ایس و اعاده آن مینماید بعد از آنکه طبع بریده باشد و سیکویه عظیم من مستحق و نافع است  
 فیل کلسیان و سکه و عرق ضیق النفس و بهتر از باریان شرفه زروف و فاصوت و کوبه و ریاح و سدر و صنف محد  
 و جگواراض معتده و انواع آنرا و او جاع بارده رحم را در می آورد و رنگ را سرخ میکند و مضرست شقوق و شیان  
 و در وی الاحراق را و آنرا آن مولد صحت و محسن است کجین و شراب غلاب است و گویند گرم است در درجه دوم  
 و خشک است در اول و روغن آن منع کند کنگاست بر و شقاق عصب را و قلع میکند آنرا را چون بر قضیب طلا کنند  
 بر کبوتر شہوت را و در کمر را حکم میگرداند قوش تا چهار سال زبان او را کش بعد از شاه شترش در آب شکر و در آن  
 در طوبیاز کینقال و در زمستان در شقال در شدت سرما ص میرقه کیر طبل شکرگ و کیر طبل و نیم نیزه تا شکر  
 جذب کند انگه روغن گا و کیر طبل نیزه تا آنرا هم در خورد انگه با گل بچوشانند تا تمام آید و گویند در روغن را از آن  
 بر کبوتر بخیل و فلفل و دار فلفل و دار چینی کبابه جوز و اقا قو حان و نجوان بکند و شقال زعفران کینقال و نیم  
 و در وی روغن گل با آن مخلوط کنند همچون لوم دیگر منفعتش در باب شسته روم شده اجزای شکر طبل و نیم  
 و روغن و عسل دوازده جزو است و زرشک مکیده و در دم و قوت و شربت و فحال آن بدستور یکدیگر  
 ص سریم من شکر کبابه کین نیزه تا مبر شود عسل مصفی سه چهار یک روغن گا و نیم و قیه بچوشانند تا شقق  
 پس فرو گیرند و دو آهای کوفته و حبه را بر آن افشانند و چون کنند و در قفل جوز بوالا بر فلفل قاقلیین  
 بخیل کبابه کابینی دار چینی بزنجبیل بکند و در دم خود خام زعفران بکند چدرم همچون التوم دیگر که نافع است  
 بر او سردیبار ارفع میکند و بلغم خام را و قوت را زیاد میکند و رنگ را سرخ و صاف میکند و پیران  
 بیست جوانان مینماید و نافع است همه در بار چون در زمستان بخورد اجزایش بغیر از عسل و وارڈ  
 برده است در اجتن گرم است در اول درجه سوم و خشک است در آخر یک جزو نیم شترش بعد از شاه باشد  
 جوزی صس خود شامی یک تغیر نیک سازد در آب شیرین بچوشانند پس با آن نرم نیزه تا آب سبک شود  
 و خود را هم فرویزد پس آب را صاف کند و کیر طبل سر قشر را در آن آب نیزه تا چخته شود و انگه کیر  
 نقد که چهار انگشت بر بالای ش بایستد بچوشانند تا آنرا تمام جذب کند بعد از آن روغن بعد از شاق  
 با آن بچوشانند تا روغن نیزه ش شود پس نهنده و دار و بار بدان بیشترند و درین دوازده شفا فلفل سه شفا



مخمس در شتال کمون کرمانی خوشجان بکشد و با نعل چرخشغال اضافه نماید همچون جالعیوس کرده و شتال را  
و گرم کند و بکشد با جزا و دوزده جزوست تعمیر تمام سبب تراجم است در دوزده و در پنج شگفت در اول وجه  
سیوم شترش یکدم مانند اصول یا آب بادبان و کرفش صص فضل سیاه سفید صفا ماقطع بلخ سبیل قصب اللغیر  
سازج بندی زعفران بذر کرفش سیون عاقر و صابزه و نم سبب جلی اجراساوی کوفته و تخم باکین برینند  
مچون جاویدی سه علتها را زایل کند و رنگ و رو بر سرخ نماید و عصارا قوت دهد و جوانی را نگاه دارد  
و نگذارد که موی سفید شود و عمل فوم را زیاده کند و بوق و برص و بواسیر و بواسیر و فوج و فوج و فوج و فوج و فوج  
و تارکی چشم و نزول آبراد کف و حیض را براند و اعانت محل نماید و قصب را قوت دهد و نوحه آورده و نوحه  
نافع باشد و حفظ صحت نماید و هر علت که از خلط فاسد باشد و ریاح غلیظه را زایل کند و اینکه گفته اند که آنرا  
ندوست این میگرداند پانصد سال و زیاده ازین عمر کرده اند و علاء الدین مغزی گفته که من هشت تا گس را  
دیدم چهارصد و شصت سال عمر کردند مسلم سیداریم آنادین زمانه ما از کثرت اعراض نفسانی عمر طبعی هم  
کافی است اجزایش نزرده او را ن هزار و پانصد و شصت و سنیات بوزن همه قدر شترش بر صلیح  
علی الریق ده درم صص و نعل جوز و اخیر بوا سبب سازج بندی یک یک درم قاقله پنجم قلع درم درم درم درم  
چهار درم تخم شبت درم بلیله ش نزرده درم بلیله سی و دو درم آله شصت و چهار درم ناخواه درم سی و یک  
نیزه درم سی و پنج شش درم شونیز چهارصد و شتر نزرده درم شندانه پانصد و ست و دو درم و باید شبت  
و ورق آن مساوی باشد همچون کنند همچون جلالی منی را زیاده کند و قوت جماعت دهد و ضعف کرده  
و معده و ضعف شبتها را زایل سازد اجزایش دو نزرده جزوست قوش تا سه سال زمان آردا  
بعد از پیل زوز شترش دو درم صص سبیل قوفه قرفل دا چینی قاقله یک دو و شتال سیون کرفش  
یک یک شتال کمون کرمانی بد بر قلع و صلیح نفع خشک بکند نیم شتال قلع یک شتال باد و شتال کویطرز  
و با عمل برینند همچون چلیغوز و عمر البول را نافع باشد اجزای چهارده جزوست شترش دو درم  
تا سه درم صص دو قور بون چینی از خرب بسان سبیل سیون سلیمه زعفران دا چینی فطر اسالیون  
کما قیلوس اسارون بکشد درم مغز چلیغوز سی درم نفع خشک نیم درم کوفته و تخم باکین کف گرفته بکشد





اجزای است و زبان است دم شترش میقال صص بخمیل ناخواه بکده در شونیر لیلی کالی بکنجبر امسین مصف  
 برشد همچون الحفظ دیگر انگدی است و نافع است اجزا و جزوت صص تخم خرده در دو دم یکمید مسک کاو و چر کینه  
 و بسل چون سازند همچون الحفظ دیگر که نافع است اجزا و از آن سوا شترش میقال صص کند فلفل سفید  
 سدر عفران بعسل مصف برشد همچون حلیت نافع است تب راج او تصحیح شده میکند و باها تخمیل می رود  
 و نافع است سح سوام را اجزا است فراخ گرم و خشک است در آخر در جیوم شترش یکدم صص حلیت فلفل  
 مصاف سلب اجزا سا کو فقه و تخم باکسین همچون سازند خد و ند پایش از نوبت یک سلب برسد باکسین  
 و انجرت فو مضرت زهر با شرب یا با عسل در جا دیگر میاید که فراخ گرم است در دو دم و تخم خشک  
 در دو دم و ربع در دو دم با چند کب در میزان مکرر شد و ختلاف در انجریا نمانیم رسیده شاید هوکاب با  
 و گمان خطا بر جو مولف نمیرود همچون خبث الحیدری بولی را که از سردی باشد و دار در آخر انجرت قوتش  
 چنانچه خیال شترش با مدسه در شتابگاه نیزه دم با شرب میوه صص خبث الحیدر است در دم شترش کند بر در  
 یکسان و خوشک کرده کوفته چدرم طباشیر چهارم شتره دم شوکران دو دم شرب میباید همچون کینه  
 همچون خبث الحیدر در سحر جود صفت جوارش را فو سفید و زرد همچون خصیه شعلنی را بسفید و  
 جماع را سخت سازد و عوطا آورد و شهوت جماع را برانگیزد و بغایت بی وقوی قوی است اجزایش یازده است  
 قوتش سه سال شترش دو شقال صص خصیه شعلنی سفید و زده دم مغز نیمه دانده دم حب الصنوبر  
 کجند شتر مار چوبه و فلفل یکدم قدر انچه الجمل الاعرابی و تخم زردک شقال فخر مغز سفور زرد در وقت همچان  
 گرفتار باشد و قضیب کاو جوان بکده دم باشد وزن آن عمل همچون کند همچون خصیه شعلنی  
 و دیگر که بغایت قوی بوی آلت جماع است و مولدنی و محرک شهوت باه است و درین باب همچان کرده اند  
 اجزایش است و شت است قوت و زمان دراک چون معاین با سیه دیگر شترش دو شقال صص  
 یا شتر کاو یا ما الحمص یا االلم صص خصیه شعلنی صحر کبیا بزرگ شقال قطه تیرین تخم سپت را چوبه  
 تخم زردک خولجان زر بناد سنبل الطیب همسین بکده شقال یا شتر اوالی قضیب کاو جوان بوی  
 سوزن خوشک کجند شتر بکده دم بخمیل و ارفلفل کبابه چینی بوزید آن بلیون تو درین بکده و شقال

۱۰۹۰





و در صلح معده را نافع باشد اجزا شست است و زرش ششدم تریش چون فلفل ص ریونید بحمل  
 اسن استر فلک یکدم گرم کرفش بادیان میون ناخواه یکدم جزوبه وزن آن عمل همچون کند همچون  
 را مهران در باب راه عمل بیان شد همچون اسن که بپنهی پیروس گویند و از اطباء هند است اجزا  
 ص ص تریش یکمقال فیم عاقر و صامونج یکمقال فلفل دو ششعلین سه وزن دو میه همچون اسن در کس  
 بیش علی فلفل یکمقال بحمل دو شقال فلفل ششقال همچون رسیده قطریول را فایده دهد و مساک  
 می کند اجزا هفت است تریش دو در ص ص فلفل کبابه فلفل جوز بودا حصی تشعب مطبکی ناخواه یکدم در  
 سه وزن آن عمل بشند همچون یونکاس معده و جگر که از صیانت بریدید ما شند نفع است اجزایه جزوبه است  
 و زان ادراکش بدستور معاجین صفا تریش سه در ص ص ریونید بحمل ششده نه و جیح بخندان یکمقال کرفش  
 بادیان میون ناخواه یکدم و قیه بکوند و نیزند و سه وزن آن عمل بشند و می شهلندی کند و بشن کن کند  
 با مال اسن یکمقال میاشا اورام رحم را زایل میکند همچون کاج از ارشاجت از البومیر ص زجاج و جزو نولجا سه جزو  
 بروغن کاوچرب کند و عمل بشند شرب دو در ص ص کرفش ریونید و ص ص و ص ص و ص ص و ص ص و ص ص و ص ص  
 هفت است تریش تا یکمقال فیم ص ص پست بلیکابلی و زرد بلیکابلی و قشر طودوس یکدم در ص ص و ص ص و ص ص  
 عاقر و ص ص دم مویز می کپل کوفته دارد و را بمویز بشند همچون بل بکبیر از اجزایه و سکون موصوفی سرکن چون  
 سرکن که بجزو علم نه هفت است مدین نام خوانند و جزو از ص ص یکشاید اجزا هفت ص ص یکدم سرکن کرفش  
 که بر خاریانک افکند ه باشد و سفید باشد و تازه باشد و کهنه نباشد و استخوان شسته باشد  
 چرب در دم تریس یکدم کرفش میون یکدم در کوفته و خیمه تاجیر شقال توان داد و در  
 مرصاف اضافه کرده اند و در آن نسخ اجزا هفت و تریس و مرابریک هشتدم نمودند  
 همچون زراوند نافع است خداوند سرفه بلغمی و تنگ نفس را و پاکیزه میبازد معده  
 و شش را از خلط غلیظ اجزایه جزو است و زرش سی و ششدم مزاجش گرم است  
 در یکدره و ریخ خشک در اول درجه سیوم تریش سه در ص ص با طبع زروفا ص ص رب السون  
 زرد فای خشک بر سیاوشان یکدم دو در ص ص و در مانا فلفل خردل سفید مغز بادام تلخ زراوند

۱۰۰





اعیان شوی بکند درم کوفه و بخت و بروغن بادام تلخ چرب کرده با سه چندان عمل مصنفی حضرت محمد مجنون  
 مسقر اط الحکیم بن محمد دیگر چون در اوزان اختلاف بود بکار سیاه نمود اجزای این پنج عمل یک جزو است شش  
 از دو مثقال تاجاج شقال اصل جطیاناف و مانا شنگ تخم و خشک حب الفار زرد و نطویل میون چندین  
 حب لب اسارون سیخ بکد شقال و دودانک و ج ترکی یک شقال چهار دانک در قیخ زرد با تخم کرفس یک شقال  
 و چهار دانک دارچینی یک مثقال صبر سوطی ترب سفید و جوز بو اقر قطن ریون ذقانه شنبلیله سبب طیب  
 گل سرخ حب الملب بلدی سیاه پوت بیلد اوله سقی یک چهار شقال یک دانک تخم حیر و سیاه کد یک کد یک شقال دودانک  
 زرد اصل شوی شیطخ افغنج بکد و شقال نرم سوده بروغن بادام چرب کند و سه وزن آن عمل است  
 و ششاد میان بنابر چند مجنون مقهور شمعین الدین طیب باه را قوت دهد و ششاد را زیاد کند و گز  
 و پشت و دل را قوت دهد و نعو طام آور در اجزای آنجا و در جزو است قوش با تخمیل ششاد ششاد موافق  
 برداشت فراخ که مصلحت اندک شقال همین بودیدان سورجان بسیار در عمل قصب گاو  
 خشک نموده سوهان کرده حب الزلم جلیوزه مغز حبه الخضر انجیل تازه لب اصغرا حنظل قاقا کما کما کما کما  
 و صلیون ششاد ششاد کوز با ورق گل سرخ با درنجوبه بلین اسارون در قیخ قوی بل جوز بو اساره و صا  
 یک چهار درم سه مقهور یا زرده درم زعفران خصیه شعلب صری بزرگ بکده درم کبابه سبب جلیل زرد سب  
 تخم با درنجوبه زرد با صطکه تخم است ساذج جریب کبر باب طلا حلال نموده درم اولو کبر خردم و صبر  
 دودم شنگی یک درم اصل دودم یا قوت نزد یک درم زای الفکر که خوب سائیده باشد صد درم نرم کوش  
 و خیمه جواهر را سنگ سماق بسیار دقت را بقوام آورند به تور متور و مجنون ساذج مجنون مقهور  
 دیگر درم جوارش گذشت و این مجنون از منباج این جزو است باه را زیاد میکند و کرده می سرد  
 گرم میکند اجزایش است و سه جزو است ششاد دودم ششاد بلین جلیب با با با اصل اصل بلین  
 بذر البصل و شلغم و پست و کند ناوید بر جیره و اجزیه و حبه الخضر لسان اصغور یک درم کج ششاد  
 مغز حبه صنوبر تخم ترب حب الرشا درنجیل شقال حنظلان دار قطن یک درم جوز بو دارچینی بسیار  
 بکده و درم سه مقهور بخردم اعیان شوی درم بوزن آن عمل مجنون کند مجنون بیخ الواع قیخ

نانه

نافع باشد و زایل کند از آسب جزوه است و در بعضی نسخ چهار آتش گرم است و خشک در آخر در جرم قوتش چهار سال  
 مان در اکثر وقت حاجت شترش از سه درم تا ششقال ص کیلیج چند بید شترش که جزو محمود و نیم جزو  
 محموده را بروغن بادام بسایند و کیلیج را در آب کین حل کنند و با هم بشنند چون سلاحه و سلاحه بقیع سینه  
 و لام و الف و قح حاصل در لغت ثانی بضم سین جمله با لام و الف و قح خا حجه و سکون با بول بز کوی که در  
 اینج در غارهای کوه و سنگ پاشند و در خراسان شاش تکه و بعضی ترنگه بضم شین و کسر را جمله نامند  
 و در کتب طبایهند سلاحیت بجم و سلادیت بدل عوض جیم و صاف پاک از سلاحیت گویند نافع است  
 عین شوره و سفیدی موی بوقت وضیخ نفس را و خفقان و سهال صعب است تقا ویرقان و ناصور و قوط  
 شهوت و جرب قروح مزمن کوی را که فرزند زاید شود و در جرم رازایل که نخص سلاحه شسته پاک دوست  
 شصت دریا بید آمل فلفل دار فلفل اریسل قره بسا و طبایع کیمت برنگ کابلی نقشه که چهار شقال  
 عقل در دیت شصت درم شکر طبرزد صد و چهار دینار طلا خالص لغز پانزده آسن نرم فولاد سرب که شصت  
 غلذات را بسوزانند جو که در مقدمه ایر یافته و ادویه را نرم کوفته و بقیع بروغن گاو جرب کنند و غسل بشنند  
 در شصت و هفت دینار دروغن گاو که می چاید آید شترش شقال با تیر یا آب کیم چون سلاحه بقیع دیگر  
 که بمافند که شترش شقال با تیر گامص سلاحه بقیع و عقل ازرق چهار درم غسل بوزن سرد و شکر بوزن غسل  
 عقل را دروغن گاو و عقل مانند و در شتر طرف بکینه نمایند و وقت جفا استعمال کنند و سلاحه بقیع با سبب  
 سوختن و بر روز یکدم آن با کیمین تا چهل روز جرم رازایل میکند اگر چه بحدیخین اطراف رسیده باشد  
 همچون سنا سبب صفا و بلغم باشد و صلیح و عقیده رافع باشد و سرفه وضیخ النفس را سود  
 اجرا مجموع عایزه جزوه است قوتش قریب سه سال مان در اکثر وقت خاقد شترش چهار درم و شکر لطیف  
 ص سنا کی پنجاه درم تر بخرایش گاو زبان درق گل یکدیگر هم میزن سفینه نیلوفر یکده درم کیمین  
 می درم شتر شست ببت درم قند سفید و عقل صاف یکدیگر پنجاه درم تر بردار بروغن بادام چرب کنند  
 و ادویه را بدان لبرشند و قدر با کلاب بقوام آورند و با غسل مخلوط نموده همچون سنا  
 دیگر که طبع را نرم دارد و بلغم و صفرا را بر فرق براند و معده را قوت دهد و صدراع که از بخلدات باشد





بمقتال صل سورجبان مصری شیرین ده دم غاریون برتدم نموده گینج عاوقه قاقه یکد شدم قاشرا  
 کل مخوم شفق غنوت صبر صطک کزیرا یکد چهار دم قتل ارق حوض قطع منبل حب لبان یکد یکدم  
 بسل صابوزن دویمه چون کند همچون سورجبان نافع است بمقتال گرم و سرد را و اخراج بلغم  
 غلیظ میکند اجزای سه فرجه و است قوتش چهار سال زمان ادراکش بعد از چهل روز شش خیمتال با  
 و اگر دست کنند و شتال و نیم صل سورجبان سفید مصری پوست بلبله زرد یکد هفت شتال بوزید  
 پوست ماهی نیز چرخ کبر کون شیطرح یکد و شتال کرفش فلفل سفید صحرانک هندی ورق انجیر زرد انجیر یکد  
 کیمتال و نیم کجده شتر برید سفید بخیل نموده یکد شتال عمل کف گرفته برابر می همچون سورجبان  
 نوع دیگر سبیل بلغم و سوابا شد و صفر از ارفع کند و مخصوص است بمقتال و نفوس و عرق النساء و است  
 بر سخته کوره مکر در اوزان اجزایش نوزده جزو است قوت و زمان ادراکش بدستور سابق شش از شتال  
 تا هفت شتال صل سورجبان ستوده شش شتال ماهی نیز کون کرمانی پوست کج کبر شیطرح بند  
 بوزیدان یکد و در دم پوست بلبله زرد و سفید گرم کرفش نمک هندی برگ خناب زرد انجیر فلفل سفید  
 بادیان صحرانک یکد شتال گل سرخ بخیل نموده شش شتال یکد سه دم برید پیاز زده دم و عرق بادام هفت دم و قد  
 شش از یکدم تا نیمه همچون موس بری از حکماوس است منفع و عمومی فایده مطلق از جبر را در وقت  
 و اعاده میکند قوای ساقط را و ارواحی که نقصان یافته باشند از مرض یا سبل و یا هم و یا غلیظها و سوسند  
 خفقان و عرقه و شتال و یقان و سوسم را و برمی انگیزد باه را و است کن میکند در نفوس و مقتال  
 از بعضی مختل است و نزد طالع گرم است در اول اجزایش برده جزو است او را شش شتال شتال  
 سوای گلاب و بید مشک و آب سیب و غیره از مایات قوتش تا است سال زمان ادراکش  
 بعد از شش ماه قدر شش ماه و شتال جهت حفظ صحت ناشانچونند و برای تقویت باه شب  
 و جهت رفع موم باب بادیان و برای خفقان با عرق گاو زبان صل روزنبا در و جیمین  
 بادنجوبه یکد و شتال و بید مشک شش شتال و ج خود قماری یکد شتال فلفل خشک سوسن  
 و ارضینی کجده شتر جوز بانقره محلول کهر بار عفران یکد و شتال است با سه یا قوت یکد یک شتال

در وقت نماز چهار دم و نیم صل سورجبان در وقت نماز است





در اول حال بحیث مستقیمه در معده و پیرونی و ضعف بسیار در قوی و تنه دشت و قبل ازین مرض  
 قوی بوده و نیز تعباس در پشت دشت ساخته شده بود و تقایف و بعد از آن متجان کردم بارها و مختلف  
 و آنچه با متجان رسیده است که نافع است فم معده را در درازا و جگر و پسر صلب شده را و تپهای بلغمی معده  
 که از رطوبت و ضعف فم معده باشد و قوی نمیکند محسوس را در لطف شفا می بخشد و قواق شدیدتهائی را که هیچ وجه  
 ساکن نشود از آن میکند باذن الله عزوجل اجزای این مفده جزو است و زرش صد و نود و شش مثقال شترش  
 از کینتقال تا سه مثقال ص کبریت صخره خیطا نامیون بادبان قسط بلخ فوه اصبح عصاره آیین که در ده مثقال  
 زعفران رخان شد از دو حبه مقنور بحیل و رقی کل سرخ مصطکی ساج سندی زرباد که پنج مثقال را و پنجه سانه  
 زربید خراشیده که در پنج مثقال عمل سوزن ادویه مجول الصخره از جانینوس است متجان کرده اند مختلف  
 و هر جزو واحد و مقدار شربت در همان باره الدانی عسین در عاقره قوریدوس فرموده که زهره سلفات زبری  
 چون گردن اوین در صرع را بر طرف کند و پوست پشانی خرسا به را چون بانو دارد در صرع را زایل کند و هم  
 انسان درم باب ساید و جرب است ص عاقره قوراده مثقال صلا که کند و از جریخته در دهون با سر که کند  
 بوزن آن بسایند و با عمل بر بند مجول ص چون از بلغم و سودا باشد بزودی فایده میدهد اجزای با عمل  
 چهارده جزو است و زرش شترش دوش شدیم شترش دو درم هر در ص رمی از کینتقال و از ده درم در ص  
 سوزنی عکال بطم که چهارده درم فطر لطیب سبل روی سلیمه طلیل الالک سعدب الغار که سه درم قوراده  
 ندم زعفران یکدرم کوفه و پنجه بحیل کف گرفته شترش مجول ص سازند مجول ص صمیری که ضمیری تعریف آن کرد  
 فایده قوه و نمیه بیماریهای بلغمی را برود چون عضو غلج طلا کند سود دارد و پنجه عضو سترخی را مجموع جزو  
 را جش گرم است در اول در جرد و هم خشکست در وجه و نیم قوش تا هفت سال و ده سال مان در کثر  
 بعد از ششاه شترش بقدر جمال علیل ص انیون بذال پنج جدید ستره فنیون دار چینی دار فلفل سبل  
 بحیل زعفران در استارت با کینین بر بند مجول ص عاقره قوراده مجول ص است مجول ص طباسیر  
 در جوش گذشت مجول ص عطالی القطیر الربول در صرت ترال را نافع است اجزای چهار جزو است شترش دو مثقال  
 ص کند مصطکی هر دو با هم بکوبند و جفت بلوط و دانه موز را با هم بحیل بر بند اجزای ساد چون جرب حلب را



کوفه باسل روغن زیتون مقدار فلفل هر روز و هر شب بخورد یا سه عدد زنجبیل برشته بر آب جویون عظیمه معطر  
 بنابرین عظیمه بنام کرده اند و در آن یکی از اینها را با نان یا قند یا شکر است بویسه و فساد و سردی را برطرف  
 طعام و جماع آورد و مداومت بر آن حیانا خطی است نماید هرگاه در زمان نرسیدن نماید هر چه از سر ما بپوشد  
 و این نسخه هندی بنیاید و در خاصیت مانند فنجوش خواهد بود و بعضی طبها گفته اند که این دو با بازیدار و شکر قاقیل و کوفه  
 صحت است باذن اندک تا اجزایش بخواهد و سه جزوه است یعنی فانی و زن آن یعنی فانی و خبث الحید و رویت فوفور  
 اوقیه است و خبث هفتاد و سه اوقیه و فانی مثل خبث مزاجش گرم و خشک است در درجه دوم و فوفور شکر تازه سال  
 زمان ادراکش بعد از ششماه شش ماه بعد از مازوی بنامش تا او بعد از آن تا سه ساعت ببرد کند و بعد از سه ساعت  
 طعامی که معتدل باشد در گرمی سردی میل نماید یا نخل یا سیب یا لیمو یا انار را و اگر در طول فوج خفاقی میل قاقیل و فوفور  
 حب با بویسه بنماید که بویسه بیشتر کوشش اوقیه بجز بویسه که بویسه بود و فوفور و قاقیل و بذر فرفس حبیبی فوفور و کوفه  
 تا خواهر معز که هم کند تا دردی میخوردش زرد سار و بویسه در شک جمانا عاقده و جالبه است سیب الی حبیب صحت است  
 زیره کافوری یکدسته و قیسه مثل قلیل در این شیطیح هندی و طریح قاقیل و فلفل و سیب و فلفل و قیسه مثل قلیل  
 چندیدتر یکدیگر اوقیه جاوید سیب یک چهار اوقیه پوست کرفس شبت و قیسه خبث الحید یک که دره که کیز در در کسره  
 و یکروز در شرک و یکروز در آب و ل جوشانیده با ناسه فیه و بعد از آن خشک کرده چندان بسایند که چون سرد سرد شود  
 و باقی او بیدار نیز کوفه و خبثه با نای هر سه جزو از او بیکدیگر و خبث الحید صاف نماید و بروغن گاو اجزا را خوب  
 برپس کند و همچون سازند لعل خوش طعم صاف بعد از آن بوزن خبث الحید فانی را یکدانه از ناسه با نای  
 داخل نمایند و خوب برهم زنند تا یکدیگر مفرج شود پس در ظرف حبیبی یا شیشه یا طلا یا نقره بگذارند و در  
 محکم بستند در میان جوتهایمان کنند همچون عقرب که سنگ از کرده و مسانه بریزند و پاک کنند  
 اجرا هفت است و در شش است درم مزاجش گرم است در نیدرجه اول خشک است در اول درجه دوم فوفور  
 سه سال زمان ادراکش بعد از چهل روز ششماه بالغ را و اگر در آب کرفس یا ترب بر کافور و رویت  
 و الا ششماه بنهند و تا بالغ را نهند آنک ص عقب سوخته سه درم جسطا یا یکدسته درم بخیل یکدسته درم فلفل  
 در فلفل یکدسته درم و نیم تخم کاج پنجدرم و نیم چندیدتر چهار درم با بگین مضمضه بشود همچون عقرب

دها

دیگر همین خاصیت دارد اجزای جزوه است و زرش نیز در دم و غیر قوش رسالت آن ادراک و شترش بدو همچون  
 و این نیز از این سر قویون است ص عقب سوخته دم و نیم کج کالج خنجرم جنبید چهار دم فلفل سفید و س  
 بکده و در دم و نیم کجیل یکدم همچون عقب از این مدور که از اول قوی تر و نافع است اجزایش پانزده جزوه است  
 قوش تا پنج سال زمان ادراکش بعد از ششماه شترش زیندم تا یکدم نافع است انشا الله تعالی ص عقب سوخته  
 نوشاد در دو قوش ص سالیوس بکده در دم سون کرفش بادیان ناخواه فلفل سفید و سبب جنبید شتر بکده  
 سد اجزای شکر شربت و ترب یک چهار دم کوفته و نیمه سه وزن آن عمل کف کرده زرشید همچون خود مرغی  
 ملین از شیخ ابوعلی نافع است ضعف مده را که با میوه است با نند و بعد قوت قوی در اجزای تازه جزوه است  
 شترش در دم ص سبب کجیل در اچینی سلیخه زعفران فلفل سیاه زیناد و شکر یکدم شکر سد زرب سایج  
 و فلفل بکده شغال خود خام نفع شغال لاجورد و دانک کافور یک دانگ تریچاری شغال با شکر عمل سبب  
 و اگر شکر و غیر بکده شغال بلیکه کابی سد شغال محموده دو شغال داخل کنند بهتر خواهد بود همچون خود مرغی  
 ملین ص خود شکر بکده در دم زیندم جدا یکدم در اچینی مصطلک فلفل یکدم شغال نیم باد پچویه کا و زبان  
 بکده در دم و نیم گرم کرفش سبب الی ترکی پوست تریچ یکدم شغال با عمل نینات بپزند در شکر کافور یک دانگ نیم  
 دارد و پوست تریچ و جد و اراد و صاف کرده و الا اجزای جزوه است همچون خودی قوت مید بکده و ص  
 سرد را که غالب شده باشد بر جمع بدن و نیم مکنه طعام را و شفت بنت سده می نماید و رطوبات از امیزداید  
 و نافع است از بهمال قدیم که از رطوبت فصلیه با و آن نافع است شایخ النفع بلخ و قوشی بخند قوی است  
 و حواس را سودمند است ضعف دل و خفقان را و حوالی اجزای اجزای غیر قصب الذریره دارد جزوه است شتر  
 از کرفش دو شغال ص سبب نهدی بل طلی و هولوی نیم کرفش سون مصطلک بکده در دم خود عال خنجرم  
 فلفل سیاه کافور یک دانگ بکده در دم و نیم بلیه کالی متوق در شراب و شکر کرده در دم زرد و در متوق و الا  
 قصب الذریره یکدم شغال کوفته و نیمه سه وزن آن عمل بپزند همچون خودی دیگر همان سودده  
 اجزای نفع است اوزان سفده در دم قوت و زمان ادراک و قدر شترش بدستور سابق ص سبب کجیل  
 مصطلک سیاه زرباد بکده در دم در اچینی سد در دم خود عال خنجرم زعفران یکدم شکر طریزه



بمقدار دم یا بیشتر که از شراب ریختن حل کند و بعد از قوام دو سه رابدان بر سرند همچون عودی که همان عمل کند  
 اگر پنج دروست او زمان ندم و نوص عود عال پوست ترخ بکند دم دار چینی نیرون بکند که دم زعفران بکند  
 و نیز شکر بست شقال کوفته و بخته با مثل آن عمل در مایه بلیله همچون سازند همچون عیاشی که بجز نافعست در دست  
 چون با شراب مزوج یا مثل آب بکیرم نبوشند و مریع را بسیار سودمندست و نافع است بدان دورم صلب را  
 و قطع فضولی میکند که توجه چشم است اجزا شده است و زرش صدقه شاد و چند دم است مزاجش گرم است در شلت  
 درجه اول خشکت در آخر سه درجه شترش باب گرم مقدار یک دم بر بنا شاص مرصاف سلخه دار چینی  
 بسیار ایوس تمام یک چهار دم زعفران نیم دم مثل فلاح اذخر یکدوازده دم فوین یا فویم گرم کرفش جلی  
 می چند گرم نیون و کرفش یکدست دم فلفل سی و شست دم لبنی قطره و سه راون بکند که عمل بقدر حاجت  
 آنچه ترست بر آب نفعی نکند و خشک را کوفته با هم مخلوط کنند همچون عیاشی این سخن از حکیم غیاث الدین بیشتر  
 استهباء آورد و بوی دهان خوش کند و قطره را زیاد کند و می را زیاد کرد اند اجزا نجز دست او زمان  
 علی السویه قوتش تا پنج سال زمان ادراکش بعد از ششما شترش دو دم ص زعفران عاقره قاصدرا بلنج  
 و فوین و خلیجان قافلتین دار فلفل جدید تر بکند جز کوفته و بخته با سجدان عمل صغری بیشتر همچون فلاح  
 که فلاح و شنج و کراز و امراض لبنی را زایل کند باذن الله تعالی اگر پنج دست قوتش تا سه سال شترش نیم دم  
 بعد از ششاه ص جاو و تری حلتیت عاقره قاصدرا یکدست فوین نیم دم عمل بیشتر بعد از آنکه  
 صمغ عربی باب سداب حل کرده باشد همچون قیوم اطعیب نافع است فدا مزاج دو دم جگر را  
 و توی سده است و رنگ و در و ریاضاف میکند اجزایش نجز دست و زرش یکصد و شست دم  
 مزاجش گرم است در اول درجه بیوم قوتش سه سال تا چهار سال زمان ادراکش بعد از دو ماه شترش دو دم  
 باب بکیرم ص بلیله مصطط کبک و چند دم بخیل دار چینی بکند دم فلفل سیغی چهارده دم طالیغ فرسه دم  
 خلیجان ده دم نار شکر شدند همسین چند دم با غسل بدل شراب خمیر کرده جب سازند بعد  
 فلفل همچون فریاد رس همچون ابی سلیم است همچون فلا سفه صنعت اندر و ماخض قدیم صابون کباب  
 فصلهای لبنی را بکند از دست بهوت طعام آورد و قوت هضمه را زیاد کند و آروغش را دفع نماید

عنه نظر معوا غلط است  
 نیم درم غلط است  
 چند درم صحیح است ۱۲

و در صمد ایاری اید و حنا طرا را بنفشه اند و عمل را ضا فکند و مردم را قوت جوانی آورد و خداوند سلسل البول را سوزد و در  
 دمی را زیاد کرد و در اندامها را سخت گرداند و در دانت و تریکا و غفالی را از ایل سازد و از این یارده او قوی  
 از بید و تازه شده شقال و ریح است و بحباب دم کبیده و صفت و شندرم و یک نخش یکدم فرخش گرم است  
 در آخرد و در خشکست در یکد جبه و سر ریح و مخصوص بران و برودان است و مضر جوانان و مخروران و مولد صبا  
 و قوی خلط خشک لبین حلیب و تخمین و تخمین قوتش تا چهار سال زمان ادرکش بعد از دو ماه ناشناخته در بزرگ  
 یا چهار شقال در زستان و فرا جای سرد صس فلفل و فلفل در تخمیل در چینی آمد بیدیه تیطج سندی زرافنده  
 پنج بونیه مغز چنوزنه مغز با بیل تازه خصیه اشلب بزرگ بک کویو قوی و سستی سه اوقیه موزر انکوبند چنانچه پوست  
 از آن جدا شود و در اوهای دیگر را با آن بکوبند و بنده وزن او عیسل همچون کند همچون فلو نیما با دها را بشکند  
 و طبیعت را نرم سازد و در دها را فرو نشاند و خواب آورد و از اینش یازده جزوه است مزاجش معتدل است در گرمی  
 و سردی خشکست در آخرد و در بیوم قوتش یازده سال زمان ادرکش بعد از شش تا اکیسال قدرش ترش کند شقال  
 صس فلفل ناخواه ورق سداب قویخ زیره جنید ترنجب العافیون بیروج بد البیج اجراسا و محموده و شش جزوه  
 ابرار اوقیه و بیج عیسل مقدار او میه همچون سازند همچون فلو نیمای دیگر این ترکیب سهل نیست بلکه در دها  
 فرو نشاند و باد های غلیظ را می شکند اجزانه جزوه است و زرش سه اوقیه مزاجش معتدل است در گرمی و سردی  
 خشکست در د و در ج و نم قوت و زمان ادرکش بد متور اول شش ترش یکدم در وقت جنات صس فلفل ناخواه  
 تو نیز ترنجب العار جنید ستر قویون زیره بد البیج بیروج که یک کویو عیسل چهار اوقیه همچون فلو نیما رومی و فارسی  
 در باب الفاعل فصل فاعح الامام بیان یافته همچون فولاد هندان ترکیب از ترکیب که حکما نهند است و جنات  
 بسیار دارد و نافع است فالج و قوه در عتده و صرع و نسیان و عرق النساء و فاعل ثلثی و جمیع امراض بارده  
 و غلط را زیاد میکند و سده را قوت میدهد و باده را برمی انگیزد و سرعت انزال و سلس البول را  
 نافع باشد و پیران را موافق و مرکبات اهل هند اکثر حار و با سمیت است چون بلاد ایشان  
 گرم است و بسبب تقویج و در عرق بیشتر حکمهای ایشان سرد و فرا جای ایشان نیز باره و لطیف ادویه حا  
 در طبایع آنها موثر و نافع است و در بلاد ایران زمین بچیت برودت هوا و تسدید استام فرا جای



و جگر وی گرم ادویه حاره بسیار ضرت و سه گاه برودت بر مزاج کند از کثرت بلغم یا قضا اس یا از سبب سردی  
 قند نمی که مطلوب است عمل خواهد آمد مگر در مزاج سرد و سرد باشد و باید این دقیقه را بطیب منظوراد و در این  
 غافل نشود اجزا این در کب شصت و شش جزوست قوتش تا ده سال بلکه زیاده زمان او را کش قوتش تا  
 شش و دو در ص ص زعفران فلفل دار فلفل دار صینی تخم مغول باب و صلایه کرده که با صینی میون مصطک  
 مایه تقویر سبب است فعل صندل کمون کرمانی تخم خیزه کاسنی و تخم شاقه و صابون صابون صابون صابون  
 که بر جان اولو بکرسان انصاف تخم کرفس مغز نسیه و نسیه و نسیه و جوز امال زبر کرفه بریان کرده جطی ناما شتر اعرا  
 بیخ میل مغز خشک مغز خردس کچند مغز کند نامی رومی با بون جوز بواله قافله که با بیلید میطخ نامخواه نارجل  
 بلهون صلیبه سلکوز هر یک ده مثقال شتر غا زعفران صلیبه سه بار در گان جب التیل خصیه شعلب زربا و بان ملار  
 زبر کرفه بریان کرده فمبون زرا و نطو مل عسل زرا و دیگر دشا شتره که چشمتقال فیون صری چهار مثقال چشمت  
 مشک تیبی که یک مثقال درق طلا و نقره که پنجاه عدد برای هر صد مثقال روزه مثقال روزه و نطو مل کلس کند و  
 چنان است که بگیرند فولاد جوهر دار را و میرد براده میکنند و بوزش گوگرد فارسی با هم میسازند و در بوت کرده  
 در کوره می نهند و آتش تند میکنند تا گوگرد تمام بسوزد و باید بجزیره بسوخته دیگر حکم کند بکل حکمت تا دو دان برین  
 و چغزین مگر میکنند و باب صبر و سرکه که نه کیفیت صلایه کنند و بعد از آن خشک سازند و باب ترب صلا کنند  
 چند تا چون در آب بریزند تا نیم روزه آب نرود و بچنان بر بالای آب سیاده با شمع چون فقیر است و است  
 چون گل و گشت و نمک و غیره را نافع باشد و این اگر حبابی را عارض شود اجزا شش خجیت و شش سبت درم  
 مزاجش گرم است در مگر وجه و ملت خشک در و در ج و ملت شش سه درم تا چهار درم بطبخ پودنه ص  
 ایاریج فقیر او روزه درم پوست بیلید کابلی بیلید ایاریج لفظی که در درم کوفه و بخیه بعسل صغی بشیر و بعد از  
 چیل در در مثقال نماید همچون قباد ملک نافع اوجاع مثقال و نقرس را و صد اوند سبای که نه در در پیر و باد  
 غلیظ و سرفه و ضیق النفس و قروح همرا که از بلغم باشد و صابون در چشم و در و گور و نسیه استی بر ابرو  
 لکه بدار اجزا شش می و یک جزوست و زرش کیدوی مثقال نیم جزا شش گرم است در آخر در ج اول خشک  
 در آخر در ج دوم قوتش سه سال زمان او را کش بعد از ده ماه شش یک درم ص تخم سداب شش و اسفون

الطوبیون





یک روز پس کوبند و بر سرش بمجوس قستی دیگر از جالینوس است و ظاهر آنست که در کسب کی باشد مانند کتف در اوزان  
 و درین نسخه در اشعنان مفعول است و با عقدا جالینوس در اراض جگر بنایت خید و برست سلیل و دم جگر قطع شده  
 جگر و پیر کند و سر فکانه ضعیف نفس را سود دهد و ادرار بول و حیض کند و متحد و حرب است نزد جالینوس و چون  
 جالینوس را رضی در جگر بود این ترکیب را بجهت خود ساخته بود و میگوید هر چند معالج خود و تحت تمام بی با تم آخر روم فرست  
 در سیکل زهره خواهم و در جواب دیدم که شخصی میگوید که تریانی که ما این سوی است و ابهام قطع کن چون قطع کرد تحت با  
 و میگوید عیار سیاه را ازین موافق داروی نیست و بهتر باید که <sup>سلیکون</sup> ترکیب است از ارد و پانیک هر یک یک بخار صیت بود  
 جگر است بعضی قاقبض است که جگر را قوت میدهد و بعضی پزائنده است و بعضی صید و ماده بدر اشفت میکند و پاک کننده  
 و بعضی مزاج را اصلاح می آورد و بعضی عفونت را باز نماید و اما مویز جگر را سخت سودمند است و عطران عفونت  
 باز دارند است و پزائنده و قبض کننده و در این صی و سلیخه ضد عفونت اندر مزاج جگر را اصلاح می آورد  
 و صدید را دفع میکند و دفع ضرر دارد و پای زیانکار سیکل اما در این صی از سلیخه قوی تر است و هر دو از سلی  
 و غیر آن قوی تر است عمل نرم کننده و پزائنده و تحلیل کننده است و عکالطیسم کشنده و زدا اینده است از  
 زهر سلیخه و مدرفصلات غلاط و منضج و سکن اوجاع بارده است و نافع است درم جگر را و اگر حرارت بسیار باشد  
 اقیون و بند از پنج قدری در افزاینده نفع بسیار کند اجزاده جزوست و زرش نجاده و شست و نیم متقال قوش  
 پنج سال زمان ادرکش بعد از چهل روز تا دو ماه تشریش یک متقال ص ص مویز بی است پنج متقال عفران یک متقال  
 متقال لیبود و دو متقال نیم در این صی دو متقال سلیخه نیم متقال سبل لطیب سه متقال ازخرد و متقال نیم در صاف  
 ص ص نیم که چهار متقال عمل صاف شانزده متقال ص ص عراد در شراب کهنه حل سازند ادر شلت و ادر حیدر ادر شلت  
 همچون سبیل در باب لطیفه گذشت همچون قوی که قوی از جرب است اجزاده جزوست و زرش شست در  
 زرش گرم است و شک در آخر دو درج قوش دو سال تشریش بخیر ص ص سکنج ده دم اب قطره نجاده دم  
 بغایت همچون سازند و استعمال نمایند همچون فی صیر خدا و نضرع و فالج و حقیقی که از سردی باشد و در جگر  
 و در معده و در شکست نفس و فواق استلای را سود دارد و طعام را بگوارا اجزای پزائنده جزوست و زرش  
 سسی و دو درم زرش گرم است در آخر درج دویم خشکست در اول درج سیوم قوش تا هفت سال

زمان

زمان ادراکش بعد از ششماه شش بعضی گفته اند مقدار نخودی و بعضی از یکدم تا یکمقال فرموده اند ص حدیث است  
 رب السوس سلیقه قسط فلفل سیاه دار فلفل سیه چون زعفران سبیل یکدم سه دم چهارم شیر یکدم مشک زرباد دوم و ارید در  
 یکمیدم کوفته و تخمه عمل بقدر حاجت همچون کاسه رایج امراض ریگی و فو لنج ریگی و جتا و درد و ضعف معده را که  
 سببش برنج باشد نافع باشد و حبس حوض و اوجاع معال و نفوس و حبس البول را زایل کند اجزاده جزو است  
 قوتش دو سال زمان ادراکش بعد از چهل روز تا دو ماه شش در دو مقال ص زیره کرمانی بد بر شش مقال سبیل  
 معطر یکدم معال قرض و در قگل سرخ سیون و ج تا نحو ایدوست بیرون بسته بوده ازنی یکدم دو مقال کوفته و تخمه  
 سه وزن آن عمل بر شش همچون کاسه لجن در باب کاف گذشت همچون کالنج خداوند و ص کلید مثنی را  
 سود دارد و بول الدم را زایل کند اجزای کثیره او از ده جزو است قوتش پنجاه و یکدم در اجزش سرد است و یکدم  
 و تخم گسک در آخر دو درجه قوتش سه سال و بیشتر زمان ادراکش بعد از ششماه شش یکدم با خند قوتش  
 یا ماه اصل ص بد زنج کفش بادیان یکدم مقدم نمونم خیار چندم شوکران بد الما ص ایون مغز صیغونه یا یکدم در  
 مزیاد اقله مغز زعفران یکدم سه دم حب کالنج سبیل و تخم عدس کثیره ایچارد دم و در نسخه بهار بخت کثیره است  
 نمونم خیار و در دم است کوفته و تخمه سبیل بر شش همچون گل درم جگر را نافع بود ص گل سرخ چندم ریگی  
 ششدم ریونیک معول بر یک مقال سلیقه زعفران هر یک سه دم در نمونم مقال زعفران را در سر  
 عمل کرده او یک کوفته و تخمه را بدان مخلوط سازند و عمل بر شش همچون کند می استقا را زایل کند  
 اجزایش سبب جزو است با قرص اندر خون و زرش تنها و تخم مقال نمونم اجزش گرم است و خشک در آخر دو درجه  
 قوتش تا پنج سال شش مقدار فندی با گلگین عملی که یک کوفته باشد ص زعفران دو مقال مرصاف اسارون  
 فور یونزد و قوطر اسایون یک چهار مقال سبیل سندی سبیل رویی یک شش مقال قسط سلیقه قلع اخگر  
 یکدم مقال حب بلبان سه مقال و نیم فوه است مقال رب السوس بقول قوتد ریون جده عصا در غا  
 یکدم مقال روغن بلبان شش مقال قرص اندر خون پنج مقال عمل بقدر کفایت  
 همچون کسندر که حافظه را قوت دهد و فراموشی را بر طرف سازد و معده را قوت دهد و پیر از  
 موافق باشد اجزایش جزو است شش یکدم سه دم کندر و ج ترکی سبیل یکدم سه دم فلفل



بخورد و آنجان را چینی بکشد دم بسپزد آن عمل برشد همچون کندر دیگر قططیر البول و معرت از آل را نافع باشد  
 اجزای زده جز دست غذا کباب مرغ شترش دو مثقال صبح و دو مثقال شام ص ص کنار بلوط خونیز کندر شکر شده  
 زیره کرمانی گردیا ناخواه بکند چخردم پوست بلبلر سیاه و بلبلر زرد و اوله مقشر بکشد دم با سوزن آن عمل برشد  
 همچون کندری همچون بودست همچون کوز کندم که شش تها و خواش کل خوردن و چیروی بد اقطع کند  
 است جز دست غذا کباب مرغ چو چیر دیگر کوز کند شترش مقدار جوزی ص ص جو چنبد که معرب است از کوز کند  
 فارسی که شیر زاده شیر زاده کوز کند کابلی و اوله و بلبلر و مصطک فاقله کبار ناخواه بچیل با سوسه بچیل برشد  
 قبل از طعام و بعد از آن میل نمایند و اگر طاقت نیاد در نپذیرد در بجای کل نشاسته را با نمک سرورده خوردند  
 همچون بوب سسل البول قططیر از ایل کندا چهار است ص ص مغز بادام مقشر شترش نیم من خردا زنده اوی  
 مقشره تاجیه انصاری کنجد مقشر شتر فانیه تمین بکند و بغایند برشد و معفت بخش کند و هر روز یک سلاز  
 بخورد همچون لاقوه که بسیار نافع است جزا به جز دست شترش ص ص شام مقدار جوزی تناول نمایند ص ص  
 بچیل بکند جز دست مصطک نیم جزو کوفته و خفته سه دزن آن عمل محتمل کند و سوط مراره سوسر سیدم باره و غیر  
 مجرب است همچون لماناسهل قیامده صفرا و حال حکم در جرب و صلح و عقیده و بور و رمد و سرسام و اورام خفا  
 و برقان و حقان و قوط شروت و زایل کننده انواع تهاست و سکن عطش و اوبه اکثره و غیره و جادوسیه  
 و غیره از شورت و بسادی حرام را نافع است و جمیع امراض صفرا ویرا سود میدهد و نافع است معرت از آل  
 و سیلاب را که از مری بول آید و مناسب است صفراست بست سال تا پنجاه سال را در اجزش شروت در اول  
 درجه بیوم اجزایش خنده جز دست قوتش سسال قدر شترش در بهار یک مثقال و در زمستان دو مثقال در خند و  
 نیم مثقال و در روم سه مثقال ص ص هر جموده بکشد است در منقشه و ساروب لکوسس بکند بار زده دم و در کل  
 و تخم کانی و تخم خرفه و فطوریون دقیق بکشد دم بلبلر زرد و کابلی و سیاه و سبل طبیب در چینی بکشد شتر  
 غار بقون در پنج نیم سنفیدم جان خام بکند چرام دم سواهی جموده اجزای کوفته و خفته در کطل  
 سبب و پودانه اول نگاه برابر به شکر سر سیدم با شتر نیم بچوش نشاند تا بقوام آید پس  
 بگذارد تا سحر شود و دوا بهار در آن سرشته همچون سازد همچون لولوئی این ترکیب

از اینهاست و این را مغزت خاصیت است قصب را محکم کند و او عینش را بکشد و عصبان مانی را قوت دهد  
و شہوت را زیاد کرد و درون را غیر عظیمی بکند چنانچه منی بلندت بر چه نامت سیر و نای و کوبن یا آورد و در وقت  
مردار در آن بیند کند و آنچه مذکور شد حرب است جزایش بازده جزوست و زرش نه دم فرزش گرم است ثلث  
در حواله خشکت در یکد رج و ثلث قوتش سه سال زمان آدرش اجلا و و ما ترش در وقت خواب مگام محبت  
مقدار کتقال باب گرم ص و او را بیاضه بسد بکد کتقال بیون همین مفید بکد یکدم کاخج و صل ایلاب بکد نیم کتقال  
فعاخ از هر صد کرانج یکد نیم سیخه در چینی لمارون مصطک بکد دانگ نیم صمغ عربی و کثیر بکد دانگی کوفته و نیمه نانگ  
عمل بر شند و در ظرف شیشه یا صنی یا کاشی کند بدستور مهور همچون انوزی صفر او بلغم برارند و قوتش را دفع کند  
از اجبار جزوست قوتش تا دو سال زمان آدرش وقت حاجت شترش از یکدم نایک مگام کتقال ص  
نمک تاجره که کافه و مصفر گویند و مغز بادام مقشر و محموده بکد ده دم زعفران یکدم نباتت و پنجم نبات را  
در کباب بکد از بند و عوام آورده و او را بر بدن بر شند همچون نایک البول که آدر اربول را نافع است و بلان  
منی را بار آورده و خاصه بر از اجبار بازده جزوست قوتش تا دو سال زمان آدرش وقت حاجت غذا گوشت  
بریان کرده فلیه خشک شترش کتقال ص او قیاسگزار هر کدام سه دم صلین عدس سرخ قصب لذیره نیم کتقال  
صمغ عربی طباشیر بکد و دم حبه لاس و و کتقال کند یکدم بکباب بر شند همچون نایک البول حبه سلس البول  
و قطر البول مخلت میکند از اجبار ده است شترش از کتقال تا کتقال ص بلوط مقشر قلعو بازده دم خرفه صفا  
نمک سداب هر کدام یکدم کند حبه لاس جوز بوا بسا قلع بلید سیاه بکد دو دم سعد نو نیز بل بکد سه دم بخیر  
نیم دم عمل بر شند همچون ماصفر که آب زرد برانند و استقار نافع باشد از اجبار است آدر آن چهل و پنجم  
شترش کتقال ص بلید زرد تر بد و صوف مازویون بدر بکد یک او قیاس لعل پنجم آمله پنجم بکد چهار  
بلوط دو دم عمل صنی بر شند همچون ماصفر دیگر از اجبار جزوست و زرش سی و سه دم و پنج بخش  
از نبت بخش یکدم مزاجش گرم است در دو رج و نیم خشکت در آخر سه درجه قوتش تا دو سال  
زمان آدرش بعد از ده روز در تابستان و در زمستان بعد از بست روز شترش یک کتقال  
ص بلید زرد و دم آمله پنجم بکد چهار دم فلفل پنجم مازویون بدر بکد او قیاس لعل بر شند



و همچون سازند همچون مازنیون همین بود که گذشت همچون ماده لیموه همچون فلاسفه است در فصل فاکت است  
 همچون مبارک جهت سهالهای کهنه و در حقه حکایتی تجربه کرده اند حتی در حالت سقوط قوت که بحد قبول  
 رسیده باشد و مایوس العلاج باشد نافع و مجرب است و بارها امتحان کرده اند از جمله غده جزوه است و از آن  
 چهل و دو مثقال بزاجش سرد است و شکش شتریش یک مثقال نیم است و گمان فقیر نافع است انواع است  
 که سببش بویسیر باشد مقل آرزق جبت الحیدر بیکه چنانچه صمغ عربی نشانه هم خاص هم مورد تجویز  
 ختخاش سفید هم خطمی سفید هم تریک سرطان موخته آقا کله باشد اما نه ششتر عصاره لیموه است یک و دو مثقال  
 طباشیر چهار مثقال ادویه را بعد از تمیص کوفته و بختی باشد وزن آن عمل بیشترند و اگر همرو باشد با صد مثقال  
 رب ب و صد مثقال فایند بیشترند و اگر بزرنج و صدف سوخته بکند شغال ضافه نمایند تا همچون مبارک  
 بجبت سهال فزیر کند که هر یک بسیار دفع میشود و حرارت در فراخ باشد اجزایش جزو اوزان است و یک مثقال  
 شتریش از نیم مثقال تا دویم و نایک مثقال ص چندید تر صاف است یک چنانچه شغال ناخواه هم آمیختن بکند و شغال  
 کوفته و بختی باشد وزن عمل بیشترند همچون مبدل المراج در باب سوره در انفرید بکند و در دید همچون مبی کباب  
 زیاد کند و دل را تقویت دهد از ایازده است وزن آن سی و سه درم زاجش گرم است و طرب قریب بنیدیم  
 شتریش دو درم ص گل سرخ سه درم لسان الثور چند درم تخم شامه سفید چهار درم تخم خرفه سه درم همین سرخ دو درم  
 همین سفید شده تودی سرخ دو درم و نیم تودی زرد دو درم تخم خرفه و تخم جز و چند بکند سه درم باخچین یک درم  
 همچون سازند همچون مبی دیگر که سنی را سفید کرده و پست و طرا حکم از دو مثقاله رایال کند و خوب نام  
 آورد و دل و دماغ را قوت دهد اجزای و یک جزوه است قوتش تا سه سال زمان ادراکش بعد از  
 چهل روز قدر شتریش دو درم قبل از مجامعت به نیم است عمل کند مصل مغزیه و فندق  
 و چلغوزه و حب الزلم و گردگان و حب الفلفل و کچد مقشر و دارچینی و شغال و همین سرخ و فودرین  
 و مغز عصفور زنج بایو به حبک بر با ستر با جمل بکند چندم خصیه العلب مصری همین سفید بکند سه درم نیم  
 زرنبا و ختخاش سفید بر جمل قرصیل بسیارند بزر بادرنجویه بکند سه درم خو لجان قضیب گاو جوان بوی  
 نقره مخلول بکند دو درم غیر است سب یک درم مشک ترکی نیم درم عود سندی عال دو درم اجزاء کوفته

بسه وزن آن عمل یا کمتر از آن بر شند و اگر حرارت بسیار باشد بجزین همچون کند همچون مہی دیگر نافع  
 کسی را که عاجز باشد از ازاله بکارت بجز آئوده است قوتش تا چهار سال شترش دو دم ص در این حصی  
 خصیة شعلب شقال جوز بوالسان احصا فیہ صطلک زعفران دار فلفل بوزیدان گل سرخ بمین لمیون گل سرخ  
 بکد دو شقال مشک یکد آنک عبرت شیب بکدم مغرب الخلف سه دم زاید الفکر است و بجز دم سه دم  
 همچون مہی دیگر کئی را بفریاد و نحو طآورد و کرده و کر قوت دهد و بنگایت مہی بود و اگر قوت مجت  
 بر طرف شدہ از خوردن این دار و بحال آید و اگر پیران بخوردن این همچون مداومت نماید قوت جوا  
 در خود بماند اجزایچہ و پنج جزو است قوتش سه چهار سال زمان ادراکش بعد از چهل روز قدر شترش  
 جوانا یکدم و پیران دو دم ص بوزیدان بخیل دار فلفل قرنفل لسان احصا بکدم دم مغرب الخلب کبچہ شتر  
 بکد بجز دم شقال خصیة شعلب صقر و قصب کا و مار چوبک کالج مغرب صغیر ز خصیہ خروس بکد بجز دم فلفل سفید  
 در پستی ز زبنا دم جری و کرفش و کندنا و است بکد بقدم مہی و میان مغرب ارجیل مغرب الزم و جب الصغیر  
 و پسته و بادام و فندق و جبه الخضر و مویشی بکد دم جد و ارحطالی فہون مصری چند ستر عاقر و حاکم کد  
 جو بجان قرصہ بمین بکد دم زعفران خشک پرورده بکد دم زردہ بضمہ کجشک ده عد بسا سه جوز بوا  
 قافلہ بکد بجز دم لولو بکر یا قوت سرخ یا قوت زرد لعل خشکی شب بکد دم قرص افعی فا در سر مشک خالص  
 بکد یکدم و نیم عبرت شیب دو دم ورق تفرہ یکدم ورق طلا ندرم نبات سفید صفا جزا عمل صاف سه وزن  
 همچون سازند همچون مہی کہ بچیت توالد نافع است بعد از تقیہ خاطر غالب تابست روز شرب نیم شقال  
 و نیم شقال زن تناول نماید و از مباحثت دین ایام جناب کنند و از هر چه مضرباہ است حذر نمایند  
 اجزای شترہ جزو است قوتش تا سه سال زمان ادراکش بعد از چهل روز ص بمین چلوغورہ قافلہ کبار در این  
 بکد دو شقال لولو بسید فلفل بخیل قرنفل با جیل سکنج سازج مندی برگ قرنفل بموزن آن قرنفل میتوان کرد  
 و اگر سازج صیا صغیر باشد بهتر است و الا نصف سازج و نصف قرنفل بدل کنند زعفران جوز بوا بکد نیم  
 با سه وزن عمل بر شند همچون مہی کہ بچیت توالد از مودہ است ہر چند ناسید و لا علاج باشد  
 و عاقر و عاقرہ خلقی را مجرب است سه روز بخورند روز چہارم جماع کنند البتہ باذن اللہ تعالی



خلف نیکه اجزای جزو است شترتیش هم شمال ص این سرخ کثیرا مقهور زهره کا و زرنیاد در و ج مکه و شمال اولی که  
 خردل سفید فلفل بکنیم شمال بسیل برشند همچون مبی دیگر که نبات نافع است در برانغین باه و نوحوط و قویه جزا  
 غزری و قریه کردن بدن و تولد خون صالح و صلاح منی در رفع آذیت جماع و ضعف از شترتیش دو درم ص کن  
 خود سفید پوست دار را که سه روز در آب تره تیزک غویسانیده و خشک کرده باشد و خشک خشک کند  
 که بوزن آن آب خشک تازه ترتیب داده باشد بکده سه اوقیه بخین ده شمال را در صینی جو نخان بکده سفید  
 و اول نیم رطل آب سیار را با یک رطل نیم عمل بگوام آورند پس تخم ترب و جزیری و تخم بجزه بکده اوقیه عاقر قوا بخمیل  
 بکنیم اوقیه صافه نماید و پاد زهر شست قیراط زعفران سیدم شک را در گلاب حل سازند و بدان تسویه کند  
 و اگر قوی تر خوانند مغز جوز و جلغوره و نارچیل و تخم سفعم و مغز حبه الخضر البهین تخم رطبه و کتان بکده یک اوقیه  
 قط شیرین انیسون و فلفل مقهور و اگر هم زرد پینه بایستد تراعی با ماسی رویان بکده سه شمال زرده  
 بیضی مغز کج خشک بکده بست عد صافه نماید همچون مبی که مقوی و مسک است در امه سیر و در و ش  
 اجزایش دو وزده است شترتیش دو درم ص و فلفل جوز بوا فلفل دار فلفل را در صینی بخمیل قافه نارنگ  
 زعفران کباب بکده یکدم ناخواه زاید الفکر بکده درم کوفه و تخیه بوزن او و عمل برشند همچون مبی مخصوص  
 اجزای جزو است شترتیش یکدم ص بلبله زرد و بخمیل و رق الیال با تسویه بعمل برشند همچون مخصوص  
 زلق الاسعار اجزای است زنجشک گرم است در یکدرج و در پنج خشک در یکدرج و نیم قوش رسال مان در اگر  
 بعد از چهل روز شترتیش شل گردد گانه فص ناخواه کند رگنار پوست بیرون پسته بکده درم  
 اجزای کوفه و تخیه بوزن که بادانه کوفه باشد غلوط سازند همچون مسهل سهال صغرا و بلغم کند  
 اجزایش هفت است با شکر وزن آن چناه و بکدرم و دو دانگ زنجشک گرم است در آخر دو درج  
 خشک در اول درجه سیوم قوش سه سال زمان ادرکش هر وقت که خوانند شترتیش از پنجم  
 تا چهار شمال هر گام بحر آب گرم ص ترید سفید محلو که نرم کوفه و تخیه بست درم لباب و طم و شکر سیاه  
 بکده درم محمود و پنجم کجده قوشه بر بادام مقشر بکدرم درم زعفران دو دانگ اجزای کوفه و تخیه بسیل کف گرفته  
 برشند همچون مسهل بلغم و صفرا بی کرامیت طبع شایسته است از برای کسی که ادویه است سیر و ک

بهاراد



میدارد اجزا بسبب سفتیست شترش کیشقال ص محموده شوی و کجده بادام سرد و مقشره کاجیه و کبک سبب شقال  
 نبات است شقال زعفران دودرم بسبب کبریت شش و چون بسبب الی الی الی بسبب الی الی الی و صفت بلاذیت  
 و شفت اجزا تمام شست است شترش چهار شقال ص تربه سفید مخلوک کجده مقشره و شکر سیاهانی یک جزو مجموع را مخلوط نمود  
 و پخته تا قریب بقوام آید پس این دو بیه سائیده را بدان مخلوط نمود و همچون سازند صطلعه خود را چینی که چهار درم تربه  
 مخلوک یا زرده درم محموده دودرم همچون بسبب دیگر که دافع رطوبات است از شقال و بلغم از زنده پاک میازاد  
 و مضار از خلط اجزایش چهار جزو است وزن آن است و غنیم و نیم و نیم و نیم و نیم از زنده بخش یک درم  
 از بخش گرم است در او خرد ج و نیم خشک است در اول در ج سیوم شترش دودرم بآب میگویم ص ایاج فیعرا  
 امون یک یک اوقیه غار قیون سفید نیم اوقیه سحر حطل یک درم و نیم کوفیه و نیمه بسبب صغری شترش همچون بسبب  
 که گرم معده و حب القرح را اخرج کند قبل از دوا بسره و زیر سینه کند و پیش از خوردن این همچون بسبب است  
 مقدار دو اوقیه شیر تازه میاشاند و در سه روز اول نیم شیره و شکر میاشاند اجزا چهار جزو است وزن  
 شش درم و مجموع یک شربت ص سرخس برنگ کابلی مقشره یک یک درم تربه و قمل یک درم و کوفیه و نیمه  
 بسبب شترش همچون بسبب که بسبب با همه اخلاط صاره و حتره و مواد جزام و ماده حیات و عطش است  
 اجزایش از زده جزو است شترش تا یک اوقیه ص الوی بخار از سندی منق از پوست و دانند یک نیمه ص غنایست  
 مویز می یکدی شقال بلبله زرد کشت و همین بقیه یک یک از زده شقال گل سرخ ده شقال تخم نظمی و جناب است  
 و بادیان و صندل زرد یک چهار شقال در آب بپزند و صانگند بچین شل هم پس محموده و نشاسته یک یک حقیقا  
 ضافه نمایند و چون خواهند که غلش قوی تر شود ترکیب این را دو وزن کنند و محموده را بیشتر همچون همین  
 جرب صنعت شیخ الرئیس اجزا سفت است ماد و خیره همین آورده پس اجزا هشت باشد بنا بر اول  
 وزن شست و یک درم است و بقول سید گزالی است چهار درم فراجش گرم است در آخر در ج اول  
 خشک است در ربع در ج اول شترش هر روز مقدار است درم با نیم شیره تازه حوی سازند و با مقدار  
 روغن گاو و شکر انگه میاشاند ص مغاش جو زرد همین سرخ و سفید کثیره که با خشاش سفید  
 یک درم همه را کوفیه بروغن گاو بریان کنند اندکی و دوس تخان کندم و کین شکر توالب داخل کنند







گرم است و خشک در یکدوم قوتش دو سال زمان ادرکش بعد از چهل روز شترش دو مثقال بابک گرم صور حمال  
 ده درم سارون کون کرمانی دار قطن نخچیل یکدو درم بگلین مصفی بشترند گفته اند در سر بادو مثقال بابک گرم  
 یا شانده که نافع است همچون مقل بادو اسیر و بادوی که در روده ها تو لکند بشکند و آماس مقدر که خون آید  
 سود دارد اجزا هفت است و زرش شترش دو درم مزاجش گرم است در یکدو درم قوتش شگفت در آخر دو درم قوتش  
 سه سال زمان ادرکش بعد از چهل روز شترش دو درم ص پوت بیلد کابلی و بلسه و اوله و تخم سندان میوه کند  
 و تخم کجاکن یکدو درم مقل بنجاده درم مقل راد آب کند ناعل سازند و دار و دار بیدان بشترند همچون مقل ملین  
 که طبع گرم دارد و پوایر و بادوی که در مقدر و روده ها باشد فائده دهد و آماس سرخ را سودمند اجزا شترش  
 اوران چهل پنجم شترش دو درم ص پوت بیلد زرد و کابلی و بلسه و اوله و حبل شراد و تخم شتر و کند  
 یکدو درم مقل راد آب کند ناعل نموده دار و دار بیدان بسازند و با عمل بشترند همچون مقل گاه  
 خون از بوا سیر جاری باشد سود دهد و کسر ریاح کند از سده و روده و سود دارد درم مقدر اجزا شترش  
 اوران هفتاد و پنجم شترش دو درم ص پوت بیلد کابلی و اوله و حبل شراد و نذر الکرات در حمال یکدو درم  
 مقل بنجاده درم با لکرات صل نموده ادر و رایدن بشترند همچون طح هندی سحر پاک کند و فی با بادو  
 فاضلی یعنی سوداوی و علت و و ابلیغی و سوداوی را زایل کند اجزا شترش بنجوه است و زرش می پنجم  
 مزاجش گرم است در یکدو درم شگفت در اول درجه بیوم قوتش دو سه سال زمان ادرکش بعد از چهل روز  
 شترش دو درم در آب شیر گرم بنات یا شانده ص بیلد یا بلسه کابلی و اوله و تخم سندان میوه کند درم پنجم  
 چهار درم مقل نعلی دو درم ابارج فقیراده درم غالیون چهار درم پیچین همچون سازند همچون ملین که حفظ  
 هر وقت خواهد استعمال میکنند اجزا شترش بنجوه است و زرش هفده درم مزاجش گرم است در آخر یکدو درم  
 خشک در دو درم و درجه اولت قوتش دو سه سال شترش پنج مثقال ص حب القرم هشتادم  
 شتر بادام مقشر شده بیون یکدو درم بعل همچون سازند همچون ملوکی نافع است بخت ضعف باه  
 و ضعف شتها و قوت مجامعت اجزا شترش چهارده است شترش یک مثقال ص جوز بوا و اوله ص با  
 اسان الصافی رنج ادر خرنج خلیل و اچیبی مصطک عود زعفران یکدو درم مثقال قافله کند یکدو درم مثقال



اشند و شقال شکیم شقال قند و گلاب بکده منتقل قند را در گلاب حل کنند و با سل بقدر حاجت بر شند  
 همچون مسک مضر سهال را نفع کند و تقوی قلب و مضایقه کند و تنه نماید از سحر و جادو و آب اجزای است و  
 جزویست شری تا دو درص لؤلؤ بکشد هم گامی زرد بکشد در دم در جان درم و نیم عمل خود شیر ترنج بکشد یک درم  
 عقیق نیم حمض ریویدنی عصاره زرشک نیم گامی ریویدنی سرطان نخری لک محمول بکشد دو درم بمسک صندل  
 طباشیر گل خرمخروم خرمخروم پوست آمل و روق اس قصب آن بکشد نیم درم زعفران نیم درم زرباد نیم درم برنج نیم درم  
 همچون منظره تقوی کشمیر در قانون ذکر کرده و فرموده که منظره تقوی نفس است و تقویت بدن میکند و رنگ  
 و رویر خوب میگردد و بوی دهان و عرق را خوش کند و جگر و معده در آن مضرت نیست پیش از طعام لیسند  
 توان خورد اجزای این ترکیب یعنی اجزای نوش داروست مانند کتاف و در اوزان اجزای این پانزده جزویست  
 باطله و فایند و هر گاه هر جزوی را یک درم فرض کنیم می دوشش درم وزن کند و فایند هر یک یک مثقاله رطل هر جنس  
 گرم در ربع درجه اول و خشک در اول درجه دویم قوش سه سال زمان ادرکش بعد از ششماه شترش  
 یک مثقال تا شقال دویم ص گل سرخ شش جزویست جزویست رطل صندل سنبلی اسارون بکشد جزوی  
 و فز زرب زعفران بکشد جزویست باطله رطل بواجوز بواجوز بواجوز اجزای او فته و خیمه بارای هر سه جزوی  
 از تمام اجزای رطل با کثیره مدبر جدید گرفته در وقت رطل آب بچوشانند تا سه رطل باز ایدان کاغذ سفید  
 بوزن امل فایند بخوری مینازند و پس از آن با تمام ایدس او ویرا در آن ریخته چندان حرکت دهند که خوب بچرخد  
 و همچون شود همچون میعه سهال کهنه و زحیر را نافع باشد اجزای شش جزویست قوش فته سه  
 زمان ادرکش بعد از ششماه شترش نیم درم ص جدید ستر اسارون میعه سیال بکشد سه  
 کند اجزای اسوا ابارسه وزن عمل بر شند همچون میعه دیگر که نافع شدت طلق را  
 و بچرا بیرون آورد و گویند درین باب دوا می باین نمیرسد اجزای نیست اوزال چهار مثقال شترش  
 دو مثقال نیم با شراب کهنه یا با اصل ص رملی جدید ستر سیال بکشد یک مثقال و اچری رمل بکشد مثقال  
 بصل همچون سازند همچون ناسخو اه معده را پاک کند و تنه های طعام آورد و باه را قوت دهد اجزای اینها  
 دوازده جزویست شترش دو درم ص صحره جلی ناسخو اه روفان صغیر زیره بکشد یک مثقال سیال

بایدان



بادیان و قیاس بحسب جوهر و گرمی که در شقال است و شقال اجزا را کوفته و خیمه با سنجیدن عمل سبب شسته  
 همچون ناراجیل بخت بود اسیر بر دست شتریش تا در شقال و صلب اس حیض را بکشد بهر خیمه من و الا علاج  
 و این خاصه مؤلف فخر است ص عمل شست شقال و قفل و شقال ناراجیل چهار شقال مس سوخته و دو نخ  
 و گویند استخوان موخته اساز با عمل جب کند تا سه روز البته زایل کند همچون نجاح ضعف بر مس صغیر نافع است  
 امراض سودا و ران خصوصاً الجویا و صرع را دفع میدهد حشاق رحم را و تطلق و زخم را و جاع معده و در مانع  
 و مقیده و در او این نسخه است که جمهور اطباء کتب خود ذکر کرده اند از اجزای گرم است در یکدرجه و ربع  
 و خشک در درجه سیوم شتریش پنج شقال تا هفت شقال و این نسخه اصل است و اجزایش شست است  
 و زرش شصت درم و درین نسخه چهار اجزا اضافه کرده اند و آن حجازی و غاریقون و لاجورد و نموده است  
 و زرش هفتاد درم و دو تلت است از اجزای گرم است در سه ربع درجه خشک در اول درجه سیوم  
 شتریش چهار شقال و بعضی اطباء خشک و سبل و خیره و اوسان الشور و مصطک و قناریج یک درم  
 ریوند و زعفران یک یک درم ترید و دستار ضافه کرده اند و مشهور و بهتر و نافعتر نسخه اول و دوم است  
 و گویند قوش تا یکسال است ص بلبل کابلی نیم کیسه سیاه بکده درم ترید غیظ طوطو درم سفنج قویون یک درم  
 عمل بقدر کفایت ضافه برنج اصل غاریقون سه درم و دو تلت حجازی مغول لاجورد مغول یک درم و نیم  
 نموده و درم است همچون نفوس که نفوس و عرق لیسار اسود داد اجزای آن سه جز هفت شتریش  
 نیم و قیه ص خلفه لمانع و حروق ده شقال سیون بادیان یک پنج شقال عمل بقدر کفایت همچون قوش دار  
 در باب عمده در انوش دار و زرش و باب نون نیز مذکور شود انشا الله تعالی همچون وج سفینه زرقاب  
 نافع با و نافع بطومات حد و مانع باشد و قی در اجزای نافع بود اجزای هفت قوش سه سال زمان در اگر  
 بعد از چهل روز شتریش شقال ص و ج ترکی حلیت پنج شقال بادیان سیون یک شقال همچون در اصل نافع است  
 بعد از پنج روز سبب یکبار استعمال کند محمود و نه در تابستان اجزای هفت ص ترید و صفت درم پنج شقال  
 سفنج نیم درم کلینین با گفته درم همچون سازند و همه کثرت است همچون هرس خداوند نفوس و جاع  
 و اوجاع کلیه و مده و قروح معار اسود داد و بادیان بشکند و خداوند نرقان و هتسا و سودا اسود داد











قوتش سه سال زمان ادراکش بعد از شش ماه بالغ را دانی و با بالغ را نماید که صص عقب بوجه خطی نامیکه مشغال کمال کمال  
 قاعله و مشغال در فضل مشاکل کچنچ مشغال جنیدیه شرم مشغال بایست مشغال عمل همچون کند همچون که ریاح کوشه  
 و صداع بارد و طلعت بصر و ضعف باه را نافع باشد اجزای چهارده است و زرش با سوسیه شرش تا دو مشغال صص  
 سبیل قاعله و اچینی حب بلسان فلفل سفید و فلفل اسارون سینه قصب الذریره سحر محمور در بخیل قاعله  
 عمل دو وزن ادویه همچون بجمبت سه سال دو اسیری بسیار نافع اجزایش جزوه است شرش و مشغال  
 صص تخم حاض بلید محمور در سه مغلو امل بلید سیاحت الحید مد بر باب به و سول بالما صفر برشند  
 همچون نافع است در رسده را که از حرارت حادث نمیشد اجزای جزوه است و زرش سی و یکدم در جز  
 گرم است در آخر در جداول خشکت در یکدم رسده و در نلت قوتش سه سال شرش سه درم با نمراب سبب  
 صص که با گل سرخ یکدم درم دو خام سه درم زرشک یکدم صصله زعفران رانک یکدم سه درم سبیل  
 زریه که مانی یکدم و درم بشکر طبرزد همچون سازند همچون که سبیل کنگر و صفرا است و که آبی ندارد و سبب  
 نیک است و بجمبت سیکه از او دید که به که است داشته باشد اجزای شش شرش جزوه است و زرش سی  
 مشغال دو درم مزاجش گرم است در درجه و نلت خشکت در آخر دو درجه شرش یکدم تا یک مشغال  
 صص محموده شوی کچنچ شرفتر با دام شربین مقشره و طم یکدم مشغال شک طبرزد دست مشغال زعفران  
 دو درم با گلین برشند همچون که منع میکند مری را اجزایش هفت جزوه است جزوه گرم در یکدم رسده  
 خشکت در دو درجه و ربع قوتش دو سال شرش یک مشغال صص سناخ بزکوی سوخته مغز بادام کچنچ  
 فوچ جلی ملح نعلی سداب خشک ناخواه با سوسیه بعمل طبرزد برشند همچون که دماغ را پاک کند و سبب  
 بیونس ساهرا جزاد و از ده جزوه است و زرش است و شش درم مزاجش گرم است در آخر درجه دو درم  
 در آخر درجه است شرش یک مشغال صص ایارج فیهرا شش درم محظلم محموده انیسون غایر لوبان  
 یکدم یکدم مطبوخ خود سس دو درم نیک بندی نیندرم بلید کابلی قشور امل یکدم ترید سفید کم که بر نیندرم  
 کوفته و بجمبت عمل همچون سازند همچون که نفع میدهد در صفرا و سودا را و جرب و سردی را و غوی سبب  
 و نفع میدهد قوی و جمیع بادهای غلیظه را و ششها طعام بدید آور و قوت جماع دهد اجزایش

چهارده

چهارده جزوه است و وزن آن سی و سه درم و نیم تخمیناً اجزای گرم است و خشک در دو درجه و نیم شترش است در دم ص  
 محمود و لیباب تریب در فعل بکشد شدم عاقر قرحا کفرش نامخواه بخمیل ناک هندی بکدم و نقل زرنب بکند  
 فلنج بکشفال محلب مقشره و درم شکر طبرزد زعفران بکدم درم عمل دو وزن و نیم ادویه همچون که نهند و استانه  
 بخت ترخان بان و کفرنگی آن اجزایش باشد که شش جزوه است شترش چهار درم ص زیره کربانی دو مثقال  
 دارچینی پنج بندی بکشد کشفال دار فعل صد دانه فلفل دو لیت دانه شکر شش سیر همه را بگویند و با یکسین بپزند  
 و در بعضی نسخ از سه جزو اول بکند شش مثقال است همچون که حیات و حب القرم را بکشد و سیروان افند جزوه  
 شش است و وزن شش پنجاه و دو درم شترش مقدار یک جوهر ص خیره بودا ادرسی دار فعل زنجبیل فلفل ص  
 برنگ کابلی مقشر بکد چهار درم تریب و صوف است و چهار درم فانیه بوزن همه همچون که مصرع را نافع باشد  
 و در او را بر طرف سازد و امراض دماغی را که از برودت باشد نافع و سودمند بود اجزانه جزوه است و وزن  
 سی و مقدرم قوش چهار پنجبال زمان ادراکش بعد از ششماه شترش یک مثقال ص پوست بلیک کابلی و  
 و اما مقشر شش خشک مطبوخ و دوس بکد چدرم خود خام زنجبیل ص صغر عمل بلاد بکدم درم عمل صاف  
 سه وزن ادویه همچون و دیگر که فالج و قوه و صرع و جمیع امراض طبعی را نافع باشد اجزاده جزوه است  
 او را ن چهل و چهار درم قوت و زمان ادراک شترش بیست و پنجون اول ص ما و در قاشق نیمه قسط  
 مطبوخ و دوس حب اغانی مطبوخ بندی خردل بکد چدرم ص صلیت و درم عمل بلاد چهار نیمه جدید سرد و درم و  
 سه وزن عمل بر ششده همچون که نافع بود مسده را که طعام قوال نینکند و فواق متالی و سوا که ضم و اوجاع مسده را نفا  
 نافع است اجزانه جزوه است و وزن شصت و ششده قوش پنجبال یا ادراکش بعد از ششماه شترش یک مثقال  
 ص جدید ستر قسط شترش سنبل لطیب فلفل سیاه دارچینی بکد یک اوقیه سیخه دو درم مرصاف درم و نیم  
 یک درم هر دو جزو اخیر را در تریب کهنه ریخته بچسباند و کل کند و اجزای کوفته و بخند را بدان بر ششده و با مطبوخ  
 چون سازند همچون که سرخ کهنه و ضیق النفس را نافع باشد و او را و آلت دم زدن را صا کند و در مسده  
 و قوی بود و دینه را فائده دهد و نهایت سودمند است اجزای تازه جزوه است قوش سه سال زمان ادراک  
 بعد از چهل روز شترش دو درم باب گرم ص مرصاف سیخه سه ساله که کثیرا صغ عربی بکد چدرم کند زعفران درم



زراوند گرد و زانمازخراش پرسیاوشان پیرسافزهیون بکده دم زوقای یا بس چاقوزنه بکچندم نویزنی ده دم  
 اجزا را کوفته و بنیجه تصویح را درشت یا پنج زوقا فاصل کند و ما فایند و عمل بر شند همچون که کسلس اول را نافع باشد  
 اجزا شست است و زان نود و یکدم قوتش تا دو سال شترش دو دم و نیم ص ص کلنا فارسی کند ر سفینه  
 مصطلک شایسته بلوط بر که پرورده بکده بست دم سعد کونی کرد یا یکدیچندم دار فلفل خصیه تعجب بکده دم  
 بره مثل آن عمل پاک بر شند همچون که سرعت انزال و حصارم و تقطیر البول را نافع باشد اجزا دو از ده است  
 اوزان بست تا دو دم قوتش تا دو سال زمان او را کش بعد از بست روز شترش است دم ص  
 مصطلک رومی کند بلوط کلنا ز تو نیز گشتنیر خشک بکده دم زره کرمانی ناخواه بکچندم پوست ملیله زره  
 و کابلی و اول و پلیله سیاه بکده دم سه وزن او و عمل بر شند همچون دیگر که شترهای شاد تقطیر البول  
 نفع باشد اجزا شش جزوه است و زرش بست دم شترش دو دم ص ص کند حبل سعد بن سید خشک  
 بکده دم پوست ملیله کابلی چیدم پوست ملیله را در قدری آب جوش دهند و صاف کند و باز ده شش  
 عمل صاف مثل فایند بجزی در آن جوش داده بقوام آردند و ادویه را بدان بر شند همچون که غنیم  
 و قرا از او جبارا بر طرف کند اجزا شش جزوه است اوزان با تسویه شترش دو دم ص ص اصل کند  
 ناخواه دار چینی و ج باویان عمل بر شند همچون بجهت باد های که در جهابا شد دور کند و رطوبت سرد و روزه  
 دفع کند و سده بکشد و امراض طبعی را سود دهد و اخراج بلغم و سودا نماید از اعماق بدن و عروق جستن  
 شش جزوه است شترش سه دم ص ص هر روز و حب ارشاد شونیز فلفل بخمیل ملیله سیاه که جزوه است زنی  
 عمل بر شند همچون دیگر که شهو است همچون سال هر وقت که بکند که سبب آن رطوبت باشد سود دهد اجزا  
 چهار جزوه است و زرش بست و شندم شترش مقدار گردگانی ص ص مغز چلپوزنه سه دم مغز سینه چیدم تخم کتان  
 مغز بادام مقشر بکده دم باسی دم فایند همچون سازند همچون که بدل افیون است و ازین بهتر است  
 نیبناش و مجرب است اجزا اصل ده جزوه است هر روز مقدار جو افیون کم کند و ما تخودی نیم شقال این  
 همچون بخورد بدیج تا تمام شود ص ص قطران زعفران حب لیل بکچندم شقال بندج حرم کسان احصا فیز  
 جوز بودار چینی بکده و شقال کچله ده شقال عمل بر شقال و اگر حرم لیاه بهم زسد عوض آن زاید الفکر

همچون که عضای نرمه را قوت دهد و آنها آورد رنگ رو را نیکو گرداند و طعام را هضم کند و در باقی می میزاید  
 و قوت تمام کند در آنها اجزا چهل و شش جزوه است شترش دو درم ص در اچینی منبل پوست بیرون پسته جوز بو  
 لغات خولجان همسین شقال دو الیه پوست لیلید با در جویو کا و زبان مکده درم صطلک زربیل خجیل و فلفل  
 اسارون سادج کباب پوست ترنج در وچ زربنا صندل سفید صطلک فلفل سیون نغس لب بیلید سیاه بوزیدن زعفران  
 جد و ار که برام و آید می جان بکده دو درم صد کوفی درق گل سرخ مکده چهار درم با می رو سیا تو دی سرخ و زرد بکچنگ  
 سنگ تینی نم شقال غیر شسب کیتقال درق طلای عدو درق آفره پنجاه عدد قند و عمل هر دو با سوسه مقدار  
 نیم من همچون سازند چنانچه رسم است همچون که ضعف معده را از ایل کند اجزا چهارده جزوه است شترش و شقال  
 ص طباشیر پوست سنگدان خروس بکده و شقال نغس خشک فخر خراج قستی پوست ترنج پوست لیلید  
 بکده کیتقال همسین صندلین صغیر کشنیرا بس بریان کرده حب الاس بکده دو درم گل سرخ سه درم کوفه و تخمه  
 با تراب فوالم همچون سازند همچون که نافع است کسانی را که از جفت در معده طعنا کافی کنند اجزا پانزده  
 جزوه است شترش هر روز مقدار بادانی ص صول آذر سعد بکده یک درم شند لیلید فلفل کندنا خواه بکده یک درم  
 زنجبیل دار چینی سیخه فونده بکده دانک و نیم صطلک و دو خام بکده دو دانک و فلفل مسک بکده دانگی مو میوه  
 یک کف مو زرا گو بنده و قدری آب با گلاب اضافه کنند و تمیره آرز بگیرند و بچوشانند تا فلیظ شود و باقی  
 ادویه را کوفه و تخمه بدان برشند همچون که منقی بدن است از رطوبات اجزا نوزده است با شکر و زرد  
 شصت و شش درم فراحتس گرم است در اول درجه سیوم شترش بچیت مبروص مغلوج کیتقال در آب گرم  
 و بچیت تمغ اغ پنجدرم تا هفت درم ص فلفل سیاه دار چینی دار فلفل و فلفل سلیمه سعید رنگ مغر جوز بوا بکده یک شقال  
 حب لیلید ش شقال تربید سفید شکر طبرزد بکده بست و چهار درم عمل بقدر احتیاج همچون که سنگ گرد  
 و ستانه را بریزاند و این همچون عقرب است قریب به پنجاه که مذکور شد در عدد نوزده و زن مختلف است  
 اجزایش هفت است و زرش بست و یک درم فراحتس گرم است در یک درجه و نولت خشک است در آخر  
 دو درجه زمان ادراکش بعد از شش تا شترش مکده دانک و نیم ص عقرب سوخته در نیم خطیانا  
 روی نیم درم زنجبیل فلفل دار فلفل بکده دو درم و نیم پنج کالج پنجدرم و نیم جنید ستر چهار درم



کوفته و تخمه بصل صاف همچون سازند همچون که چون مقدار کمی خورده شود تا در روز صبح بعد از آن شود ص ص ص  
 بادام مقشره و جوز و فندق و پسته و اردک سنجید و جگر آهوه و نان خشک که کثیره اسما با عمل برشته همچون  
 که چون مقدار جوز بوی خورده و تخم بصل آب نشود ص زیره کرمانی باب بچو شانه و خشک کند و کوفته با عمل  
 سرشته بخورد محرق از زخمه کلوس علاج عظیم است تپهای جو قیره را و دفع میکند هم مشرب و مله و مود  
 بقرق این دو بیدار بیره را تا ترقوی است چنانکه طاهر است که بر طار از ایل میزند و اخرج غلظت عینه  
 با در اعرق و نافع است فالج و مکتبه را و با در اعرق نافع است که مکتبه را با در ایل دفع کند و در اعرق  
 حشبه نماید و مصلح و مصلح فساد است و نافع است برام را چون در ابتدا بیاشانند و آستانه میشود  
 در جبهه عمده و اورام سینه مقدار یکدم با مثل آن تر باقی از فصد و این علاجی است جرب و چمن بود  
 انگشک و رنگ و همه امراض جلده را چون جرب و کله و قوبا و بوق و برش و کلف و حصص و غیره آنرا  
 و نفع میدهد از آلت و خناق و یرقان و حیات عینه و عینه و وجع مفاصل را و ساکن میکند در آنرا  
 شرب و طلا و قودلیوس حکیم گویند بی راق و عظیم صعبی عارض گردید پس تحلیل یا و منتقل است بطلان حرکت  
 دستها و پایها باشد و با انواع علاجها بر جگر طباسمی گردند فائده نکرده و بخندان مثل و بر جامانده با انگه است  
 ازین دوا و مالیند بر پیش چند مرتبه شفا یافت شتر پیش از نشت دم نیکدم است ص طریقه عیش شل  
 بنوعی کند بآب باران که گرم کرده باشند چندین مرتبه تا خوب پاک شود پس خشک کند و نرم بسازد و با یکدم  
 حل کند پس صفا کند و در مکان سرد بنهد و آن می بندد پارچه چون نمک اگر یکدم ازین با ما هم بسازند  
 مسهل است محمود انگه بکند همین طریقه را و بچکانند با ایل الرقبه چنانچه ساده را میچکانند  
 و آتش نندگند بتدریج تا بچکد روح و روغن انگه روغن را بسازد چشم بردارند و این روغن  
 بدو است و بعضی قدری قوی تر فعلی در اصل آن کرده بچکانند تا بوی آن زایل شود و بعضی با گل  
 تعطر میکنند و بعضی فعلی باقی طریقه آب گرم حل میکنند و میوزانند و بیرون میکنند تا زایل میمانند  
 در روح آن دمی چکانند و این است دوا می مبارک که مذکور شد محرق دیگر که با در سر معرق  
 است امیده میشود در امراضی که محتاج بقرق است و شفای دهد بر طارن مثل خون

کوفته

شترش از شش جبهه تا شانه و جبهه تریاق یا کاشکرا و بانیان سینه منیاء صغیر انیمون هر چه خواهی بوزنش  
 بقصر صاف و آتش هر دور بسامی و در بوته تا شوره برود آنگاه بردار انیمون او سحر کن و بشوی  
 بآب خشک کن و بسامی و بیامیز آن بوزن آن بارود و همچنین مگر میکن تا انیمون سفید شود  
 آنگاه انیمون را بپوشان بعد از آنکه سائیده باشی و بکیر آن عرق را از آن بقرع و قابل پیش  
 استعمال کن محصور بفتح میم و سکون عین جمله صادم جمله و سکون او باره جمله چیزها  
 افشوده شده و عصر بفتح عین و سکون صاد افشودن و عصیر افشوده هر چه مزاجی یعنی جویند  
 و آن در مفتح بیان شود انشا الله تعالی مع و مفتح میم و سکون عین محجه و ضم میم ثانی و سکون او  
 و فتح میم ثالث و سکون ناقیه با دجان است مفرح بضم میم و فتح فاء و کسر او جمله شده هر چه  
 حیوانی و فستقانی منبسط سازد و تعدیل مزاج آن کند و حزن را رفع کند و هر چند اسباب مجتمع با  
 تفریح زیاده خواهد بود چون جمعیت صحت مزاج و عدم اضطراب در بدنی یا شنیدن سامعه  
 بمایات قوت سمع و دیدن مقبول با صره و آشامیدن لذیذ ایتقه و بویدن ملایات شکر و احسار کفیات  
 ملوسه و ادراک صور جزئیة ملایم حس مشترک و خیال و دریافت معانی جزئیة موافق و هم و تراکیب ستم  
 تخلیه در آن و حفظ معانی جزئیة ناوسه حافظه صحت قوتها بخت و قوتها عاذیه و مولده پس در تفریح مفرحات  
 وجود امور مذکوره شرط است و شرط ضروریه و فایده کلیه آنست که جواهر را از معدنی که با آنست  
 مانند فروزه نیشاپوری و حمل بخشی و عقیق میانی از همان معادن مشهوره و بصفات مذکوره  
 باشد و لیشب و عقیق را آتش برند تا سحر نشود پس در گلاب یا بید مشک اندازند و باید در سحر  
 ساق با عرق مذبور بسایند تا مانع کف شود و مر و ارید بگر اگر هم رسد بهتر و الا باید سفینه آنرا بکوزن و نیم آن  
 و بسایند و مغسول کنند زیرا که در وقت سفتن پرما که تمه میگویند و آن از سوزن بار کثیر بسیار در آن می  
 و آنچه شکست حکاک آنرا بیرون نمیکند و در میان مر و ارید میماند و اگر کسی آسای نکند همچنان داخل حوض شود  
 عظیم دار و بلکه مر و ارید میکند و مشک ایسا بسایند تا ماند غبار شود آنگاه داخل غسل بقایه که چاشنی است و بسایند  
 بدان یاد از هر بدین روزند و انقدر برهنند تا همه اجزای آن بسند و غیره را در روغن سبیلانی یا در غسل و قنایند



در شیشه کنگر در یک آب بنهند تا بجز آب جوشان حل شود پس داخل کنند و در فغان صینی هم میتوان بر گاه  
کم باشد و بزودی بخوابد پس ایند هم خوبست و ورق طلا و ورق نقره در آخر بعد از مشک و ورق می اندازند  
و میمانند و هر چه میزند بچوب صندل یا سید و طریق ترکیب تبدیل معرفت طبایع مرکبات و شراب و مقدره  
معاجین بقتضی سببین گردید و الله اعلم بالصواب مفرح از موده فحست بالخیلیا و توشش اول اوقوت  
میدهد و نشاطی آورد اجزای هشت جزوه است و زرش بست سه درم و یکدانگ قوش سه سال زمان  
ادراکش بعد از چهل روز شربش و درم با یکرم صص ورق گل سرخ سعد قرض یکدیگر درم بسا قشای  
قره بذرق خشک یکدو درم مشک یکدانگ بشرت سیب مجون سازند مفرح عظم معتدل و موافق  
جمیع امزجه و شکنده تندی خون و رافع جمیع اخلاط فاسده و صاف کننده خون مقوی جواس  
و اعضای رئیس و غیره و زیاده کننده فهم و حفظ و بر طرف کننده اعیاء و کسالت بلاد و توشش  
و دفع زایه تجلیل می برد و مقوی شتهای و باه است و رافع اقسام کرم و متفقان و بالخیلیا و وسوس  
و برسام و بغایت عجیب الفعل و جلیل القدر است و چون اضاف کند یا قوت و باقی احجار را  
ناید میشد همچون یا قوت و اشامیدن و طلا نمودن آن بار و غرض نهفته همین میسازد از دوا و  
و نافعست صرع و جنون و ضعف دل و توشش را بغایت مجرب است و بهیبت و مداومت آن فط  
صحت بهترین مفرحات است اجزایش بست شوش قوش چهارده سال مزخمش معتدل زمان ادراکش بعد  
دوماه قدر شربش از یک مثقال تا دو مثقال صص شایسته بادر بچوبیه گل کاو بان ورق تا بنول یکدو درم  
بهمن سفید و سرخ یکدو مثقال لاجورد غیر مغسول طباشیر گل مخموم زعفران در و خ زرب کبابه زرب نیا و یکدو  
بلیکه کابلی ابریشم مقروض صندل سفید پوست بیرون بسته یکدو مثقال لولو کله بامرجان یکدو مثقال و قشای  
عود نیم مثقال ورق طلا و نقره یا قوت زمانی یکدو مثقال ادویه را کوفته و بخیته بشکر سفید و نچای مثقال  
آب بیشترین آب سیب شیرین شراب بیاس و کلاب آب نایز خوش آب ترشی ترنج اگر نایز شدت لیمو  
و آب زرشک یکدو بست سه مثقال بقوام آورند و بدان بسببشند و یا با شراب عود یا صندل یا فو که چون  
و موم سید و بلعی میگوید که من عوض گل مخموم کل اغسانی کرده ام و بعضی اوقات بی اوقات ترکیب کرده ام بسیار

نویسند

مفرح بارد فحمت خفقان ضعف قلب و معده و ما یجولیا نیکه از حرارت حادث شد باشد اجزایش  
 بست پیچست ز تنش شصت و پنجم مزاجش سردست و خشک در او ایل درجه دوم قوتش سیال  
 زمان ادراکش بعد از چهل و زشترتیش کیشقال ص صندل مقاصیری پنجم طباشیر عصاره زرشک  
 لور لور جان گل سرخ گل مخوم تخم کاسنی مغز تخم خیار و کاهو و کدو و خشکاش بکده درم خشب الکاو  
 نیلوفر که مان شاهی شیب سبز حلاجورد مغسول حقیق کبر با کثیر پوست ترنج بوی چینی عود هندی بکده  
 یا قوت احمر کافور یاجی بکده و مثقال ابریشم مقرض کیشقال رب سیب و به و انار بکده می درم شکر طبرزد  
 اجزا را کوفته و بیخته چون عیار و جوهر اصلایه نموده بسمل آنقدر که کفایت باشد بر شند محرز که یا گویند خفقان  
 گرم که بیخ دو علاج نیابد قدری افیون بخورند در حال ساکن شود و نزد این فیه ضعیف این نوع خفقان  
 از بخار حاره قویه بواسیر است و میگوید که صاحب این علت چون بشهر سرد در صحت یا مفرح بارد  
 که فحمت خفقان و ضعف لرا و دفع میکند شمار را چون با بعضی از روب بخشد و اجزایش بست و جز  
 بغیر از شکر طبرزد و زن آن شصت و شش درم و نیم مثقال مزاجش سردست در نیمه جبهه و خشک را خرد  
 اول قوتش سه سال زمان ادراکش بعد از چهل و زشترتیش تا درم ص گل سرخ گل نیلوفر زرد که مان  
 شاهی بکده درم لور لور لوسد که با لسان الثور طباشیر صندل سفید و صندل سرخ و خشب الکاوی  
 بکده درم هفتاد و پنجم تخم قزنجشک و ریجان و خرفه و تخم شانه و بندر بادرنجوبیه و تخم کاهو و کاسنی و قیاق  
 بکده درم کافور نیم مثقال شکر طبرزد چهل درم مفرح بارد دیگر که فحمت مره صفرا و اسهال اجزا هفت جز  
 و زمان پزده درم مزاجش سردست در سه ربع در خشکت در درجه قوتش و سال زمان تعالیش بعد از ده روز  
 در تابستان قدرش شش یکدرم و نیم ص گل سرخ طباشیر که با کثیر خشک بکده درم مر و آید یکدرم و نیم  
 گل مخوم و درم کافور بعد از نم کوفته و بیخته و لور لور اصلایه کرده بر سیب ترش همچون زرد مفرح بارد  
 دیگر که بسیار فحمت خفقان و ضعف لرا که از حرارت با و سودا ویرا که از صفرای سوخته و خون و خیره هم بسند  
 باشد اجزایش سزده جزو بست ز تنش چهل و شصت درم و چهار انگ مزاجش سردست اول درجه دوم نیم کدو  
 و نیم قوتش سیال زمان ادراکش بعد از چهل و زشترتیش کیشقال ص لور لور بکده درم صندلین تخم کاسنی پو



کتابی و هلیکسیه کل کلبو فرنگه و درم بسند شتر مرغ قشور آمله چهار درم کل خرچیدرم کا فور کل خرچو باقوت  
 رمانی و ورق اس حب اس کشتیز خشک بکدی که درم طباشیر سه درم حجر از منی خسول چهار دانگ بسند  
 مچو و بارب سیب نبات در کلاب بقوام آورده بسند صفح بار و دیگر که خفقان گرم را بسند  
 باشد و در اوقات بعد از چهارده جزوست بغیر کا فور و زعفران و زفت سبی بکدرم و نیم مزاجش سرد  
 درینمذرج بغیر از کا فور و زعفران و یا کا فور سردست در آخر درجه اول خشکست در اول درجه دوم قوتش  
 سه سال زمان استعماش بعد از چهل روز قدر شتریش از یکدرم تا یک شقال ص ورق کل سرخ طباشیر شتر مرغ  
 بهر قید کا و زبان بکد و درم کشتیز بریان کرده صندل مقاصیری بکدی که درم مغز تخم خیارین و دیگر که  
 درم زرشک بیبانه شتر مرغ و آری دیگر که با بسند بکدی که درم و در بعضی پنجم کا فور نیمدرم و دانگ زعفران  
 اضافه کرده اند او بیدار کوفته و خجسته و جواهر اصلایه کرده بدو وزن دو بیه نبات بعرق بیدش بقوام  
 آورده باشد بسند صفح بار و دیگر که خفقان وضعف در لاکه از گرمی باذی که اندازیش از ده جزو است  
 و زفت شصت و دو درم و نیم مزاجش سردست در ثلث درجه اول خشکست در او آخر درجه اول قوتش  
 چهار سال زمان دراکش بعد از چهل روز تا دو ماه شتریش بکدرم ص طباشیر تخمین در پنج عقری کشتیز  
 پوست بیرون پسته لوه لو بکر که با بی سوخته بسند سوخته ابریشم سوخته بکد و درم کا و زبان ده درم  
 شتر آمله پانزده درم عصاره زرشک پنج درم ورق کل مثل صندل مقاصیری سه درم زعفران  
 نیمدرم یا قوت چهار دانگ ورق طلا و نقره بکدی که شقال آب سیب ترش چهل درم آب حار  
 مثل قن صاف و من بدستو متعارف همچون سازند صفح بار و دیگر که خفقان وضعف  
 گرم را سودار در اجزایش پانزده است و زفتش چهل کوشش درم مزاجش سردست درینمذرج خشکست  
 در آخر یکدرم قوتش سه سال زمان دراکش بعد از چهل روز شتریش تا یک شقال ص طباشیر سفید تخمین  
 ورق کل سرخ کا و زبان بکدی که چهار درم همین سرخ بسند که بالوه لو بکر بکدی که درم صندل سفید کشتیز خشک  
 تخم خرزه شتر مرغ زرشک بیبانه دو ازده درم ورق طلا و نقره بکدی که نیمدرم پوست بیرون پسته بکدی که درم  
 عرق بیدش نیم من با قند بقوام آورند و دار و نار ابدان صفح بار و دیگر که پنجمان صفت در اجزایش

باشد

باشد و زرشک سبب میگیرد و نیمه آنک مزاجش سردست در او ابل درجه اول خشکست زیرا که درجه  
 و نیم زرشک سبب میگیرد و ص لود که بکبر با بسند سوخته کا و زبان گل آبی بگذرد در طباشیر میگیرد و شکست  
 نیمه آنک قد سفید درم اجزا را کوفته و بخیته با کلاب بسهند مفرح بار و صغیر اجزایش چهار دست  
 و زرشک چهار درم و دو قیراط مزاجش سردست در دو درجه خشکست قریب بسند درجه ششتمش که متقال کل کشتن  
 یا بسند درم کل سرخ طباشیر میگیرد که کافور و قیراط شراب سیب بسهند مفرح بار که ضعف قلب  
 و سوء المزاج حار را از ابل کند و تقویت تمام دهد اجزا است جزو سست او زان سست متقال میگیرد و شش  
 این متقال ص طباشیره درم و ورق ورد و لسان الثور یک پیچدرم بذر رجه در قافله صغیر بگذرد درم و چهار دست  
 در پنج زربنا و پهن سفید بگذرد درم سرطان بحری محرق و هو غیر حیوان بل حجر و ابریشم مقرض بگذرد که متقال  
 صندل سرخ و سفید بگذرد و متقال لود که بکبر با بسند سوخته کا و زرشک نیمه آنک شکست و غیره  
 بگذرد که شراب سیب یا میوه از زرشک مفرح بار که سوء المزاج حار قلب فایده کلی در حرار  
 قوی از طرف کند و مزاج دل اصلاح آورد اجزا با جلاب چهارده جزو سست او زان نژده درم و چهار دانگ  
 شش درم با کلاب یا بسند شکست شراب حاضرات قافح یا ریاس غدا مفره از نارنج یا لیمو یا زرشک یا کبر که شکست  
 و بزغال مزاج مخفف حصه ص کل سرخ طباشیر میگیرد و تخم خرفه و خیارین بگذرد و زرشک بگذرد درم کزبر  
 یا بسند صندل بگذرد درم لسان الثور سه درم لود که بکبر با بسند بگذرد متقال جلاب بسهند مفرح  
 بار و دیگر که فحیست خفقان وضعف دل را که از حرارت باشد و تب و خمار را دفع کند و تشنگی بنشاند اجزا  
 و سه جزو سست و زرشک هفتاد درم و یک متقال مزاجش سردست در سه ربع درجه خشکست در آخر میگیرد درجه  
 سه سال زمان در اکثر بعد از چهل روز قدر ششتمش یک متقال ص کل سرخ و ورق نیلوفر بگذرد درم و زان  
 بست که با لسان الثور صندلین طباشیر خشتب کا و می کشیند پوست درخت کافور بگذرد درم و نیمه  
 تخم زرشک بذر ریحان تخم بادرنجبویه خرفه کا هو کا سنی خیارین بگذرد درم کافور یک متقال بگذرد که  
 سبب تقویم آورده باشد همچون کند مفرح بار و دیگر که فحیست صرع و دو را و نفست بخارات بسیار ص  
 بدماغ میکند اجزا هفده جزو سست او زان شصت چهار درم و چهار دانگ ششتمش تا دو متقال ص کل سرخ در



در پنج مثقال زرشک میدانه فلفل صندل سفید طباشیر گل آرنی بادرنجبویه پوست بیرون اسپت پوست انک  
 بکده درم کشتیز و خرقة و گل گاوزبان بکده بچرم باهفتاد و پنج درم شراب سیب سرشند و طلائی محلول  
 و نقره محلول فادزیم معدنی بکده کیشقال غنیمت شهاب نیم مثقال در بعضی امراض اضافی میشود مفرح بارد  
 صنعت شیخ الرئیس محرور را بغایت فحست بهر جهت بهتر از دوا المسک بارد و یا قوی است و سودمند  
 ناهین در تب نق را و خفا که حار باشد و دفع میکند بخارات سوداوی سوخته را اجزا است چهار  
 جزو است شترتش کیشقال ص تم کاسو و خرزبه و کدو و جینار مجموع مقشر بکده سه مثقال تخم خرفشا یون  
 لبد که با سرطان نهی سوخته ابریشم قرص بکده کیشقال صندل سفید و مثقال خود هندی در روغ  
 زرنبا در تب سینه سفید بکده کیشقال دودانگ سیل طباشیر بکده و مثقال گل سرخ پنج مثقال زعفران نیم مثقال کافور  
 یک مثقال مشک دانه کنی عنبه دودانگ گاوزبان سه مثقال و نیم رب گوی کیشقال و این عدم فیکده مثقال این  
 یاد و مثقال صندل سرخ کند و ادویه را کوفته و بخیته و جوهر اصلایه کرده با کلاب بسایند بکده  
 و به و انار با تسویه همچون سازند مفرح جالینوس فحست خفقان حار و صعود انچه بدماغ و صرع و سده  
 و دوار و شقیقه و مایه لویا و موی شنگی و قطع خون و نکابت سموم را اجزا است دو جزو است مزاجش  
 سردست بدرج سیوم خشکست در اول درجه قوتش پنجبال شترتش کیشقال ص بلبله در شیه خوب ساینده  
 هفت و وز در کلاب سه روز گل گاوزبان و خرقة بکده است مثقال صندل سرخ و زرد و سفید پوست شیخ  
 بادیان سنبلی الطیب بکده مثقال بهر سفید در چینی کشتیز شکر طباشیر پوست نارنج و ترنج ابریشم ص  
 و کبر با بکده کیشقال مرجان لوز بکده سه مثقال طلائی محلول نقره محلول زعفران قوت بکده و مثقال با شکر است  
 و ریاس و زمان با تسویه بسرشد مفرح جوهر که فحست خفقان سرد و ضعف معده را اجزا است است  
 پنج جزو است زرشک یکصد و درم و نیم مزاجش گرم است در نیمدرجه خشکست در یکدرجه و نیم قوتش است  
 سال زمان در اکش بعد از دو ماه شترتش کیشقال ص کبر با قشور آمله بکده ششدرم زعفران زرنبا درم  
 بکده درم گاوزبان گل سرخ بکده درم بادرنجبویه هفتدرم سادج چهار درم بذرا بادرنجبویه بچرم خود  
 حجر آرنی مغسول سنبلی سلیخه خیر بوا قاقله بکده یکدرم یا قوت یکدرم در روغ اسطوخودس تمام بکده درم

و این است

عشر شیب و مثقال دایچینی چهار درم کندر دو درم و نیم کوه لوبوست نرم اجزا را کوفته و بخیته بچسب صاف بقدر حاجت بسرشته بعد از تصویب جواهر مفرح حار که خفقان سرد و ضعف دل را سووداردا جزا بست در سینه و غیر از قند و مویر منقح و زرشک صد ششدرم تخمینا مزاجش گرم است و خشک در آخر درجه اول شیر ترش کینقال صص کا و زبان بالنگو بمنین تخم فرخ خشک بکده ششدرم آمله در مثلث خوبساینده و بریان کرده بسرشته نمود قاری ده درم گل محتموم کوه کوه بکده کینقال زعفران یکدرم قرقنقل بسد کهر با زرب کاشیر خشک دایچینی بکده دو درم کباب زربناد بکده سه درم ورق گل سرخ صندل مقاصیری بکده پنجدرم عمل بلبلیه کچهار یک یا قوت مانی زرب محلول نقره محلول بکده پنجدرم در روغ یکدرم و نیم مویر منقح نیم فنر سفید کین کهر با بست برستور محمود مجنون سازند مفرح حار دیگر که خفقان و ضعف دل را که از سردی بوده باشد از آن یک کهر اجزا چهار جزو است و زرشک بست یکدرم مزاجش گرم است در آخر دو درجه خشکست در یکدرجه و نیم ترش کینقال صص زربناد در روغ کا و زبان بکده ششدرم با در تجویب سه درم کوفته و بخیته بشیراب سبب از دست بسرشته مفرح حار دیگر که فحمت خفقان و وحشت و مایه لولیا را اجزا هفده جزو است مزاجش گرم است و خشک در اول درجه سیوم شیر ترش کینقال صص با در تجویب قشور اترج قرقنقل قره زعفران مصطکه جوز بوا ناقه نار خشک سنگ المسک بمنین زربناد در روغ تخم باد روغ و تخم فرخ خشک اجزا با تسو می خشک عشر جزو بچسب بلبلیه و آمله بر با بسرشته مفرح حار ایونون اگر که حکیم عماد الدین محمود شیرازی ترتیب داده اجزایش سی هشت است و زرشک یکصد ششاد و چهار درم و سه قیر اطرا جش گرم است در ربع جزو اول خشکست در دو درجه قوتش شش هفت سال مان در اکش بعد از دو ماه قدر شیر ترش نیم مثقال صص عود هفتدرم در روغ خصیته الشلب مایه شتر اعرابی سنا کی مصطکه حکمه الصبیا بکده درم سبب قرقنقل سبب لب لبوز زعفران تخم شلغم و ترب و تودین سرخ و سفید و خولجان و مغز حلخوزه و نا جیل و بادام و پسته و فندق و مغز تخم خرنزه و جوز بوا و لبیا سه یا قوت سرخ البهو کبابه چینی دایچینی بکده پنجدرم زربناد نقل بذرا بلنج بکده ده درم ایونون پانزده درم جدوار و عنبر ورق طلا و نقره بکده دو درم شکست قیر و عسل دو وزن ادویه مفرح حار جهت خفقان مایه لولیا و وحشت و تقویت معده و استهلا و بضم طعام نام





این شکر خام صندل مقاصیری پوست بیهرون ایست بسد لوگو که با بکد و درم خود قماری نیم شقال گرفته  
 و بخت آب سیب ترش و به و آب حماض اترج و آب انار زرش و آب مشک و کلاب شراب سجانی  
 بکدی درم شکر طبرزد سصد درم بدستور متعارف همچون سازند مفرح حار دیگر از کندی اجزایش  
 و بجز پوست شتر تبش درم و نیم ص فرغ کل سرخ شش درم سعد کوفی پنجم درم قرضل اسارون سنبل  
 مصطک فرفه بکد بسد درم زرب زعفران و تخمشک بذر بادرنجوبه لوگو که ساق هندی بکد و درم  
 مال بسا به قافله جوز بوا بکد درم ورق طلا و نقره بکد و مع شقال مشک یکد انکاسا و به را کوفته و بخت  
 لوگورا ساییده و بکیر ندامله مدبر یکمطل و در نه رطل اکبرم شدیداً محرکه کیشانو و زنجویساند پس بخت  
 نالت میان در هم مالیده از پشت غراب مؤئین بکدراند و نیم رطل عسل قوام گرفته تا آن بقوام  
 آورند و دارو مای ساییده را بدان بسند مفرح حار که نعت سوسه المرح بار د قلب اجزا و دارو  
 جز پوست اوزان پنجاه و پنجم درم و یکد انک شتر تبش بکیشقال با شراب حماض یا اترج و کلاب سید  
 بکده درم صمصطک عود اچینی قرضل سنبل سک جوز بوا کبابه قافله خیر بوا پوست اترج یکد پنجم  
 مشک یکد انک بشراب سیب بسند مفرح خواجهم رشید الدین زیزر طبیب حاذق بود بقانون  
 اصول این ترکیب اقبل از وزارت ترکیب کرده و مشهور است بمفرح جواهر خفقان و سواس ضعف  
 نافع باشد و جگر کرده و دماغ را قوت دهد و لون را بغایت صافی کند و نشاط تمام آورد و باد  
 سودا و یراد دفع کند و دل را قوت تمام دهد و جو حش بسیار است بهرین تدختم صا کر دیم اجزاء  
 چهل و شش جزوست و از آن صد هفتاد و یک شقال من چشم معتدلست در حرارت بود و خشکت را اول درج  
 دویم قوتش هر گاه در ظرف طلا یا نقره یا چینی با ساسا همای سیر و الاچرا پنجمان در اکثرین از ششها شتر تبش درم  
 نیکد درم ص یا قوت سرخ بسد که بالاجورد سنبل طبیب ساقی بهرین سرخ بادروج کل از منی بکد و شقال کوفته  
 و ا قوت بود و با قوت سفید حقیق سرخ لوگو که پوست بیهرون ایست بادرنجوبه کل تخوم عود قمار درم و بخت  
 ورق نقره و ورق کل عیشرب اچینی بهرین سفید بکد چهار شقال لعل آتشی فروده شیرین بخت سیب ابریشم خسته  
 ورق قرضل صندلین کل نلیو فرتم بادرنجوبه قرضل اچینی کباب چینی قافله کبار بکد شقال زهره بکیشقال و نیم درم



کاوزبان طباشیر سفید بکلیت کچھ شقال آملہ قشر پوست بلیکد کابلی بکدہ شقال عصا زہر شک یا زہر شقال  
 شک کی کیتقال کا فور قیصوری نیم شقال آب سبب اصفہانی و ب اصفہانی بکلیکن آب خرمخیم کلکین  
 عرق بید شک دوسن نبات مصری شد بدست و معمول بسازند مفرح دلکشای بار و ضعف دل و  
 و خفقان از ایل کند و دل را قوت بد و نشاط آورد و شکفتگی تمام آورد اجزای سی چهار جزوست زان  
 شصت و ہشت درم مزاجش سردست در ربع درجہ اول خشکت در یکدرجہ و نیم شربش یکدرم ص  
 لوہ لوکبر تخم باد بجنوبہ پوست بیرون پستہ و پوست بالنگ صندل سرخ و سفید روق گل سرخ تخم  
 فرخ شک بکدہ درم بسید کرم و نیم کبر با شیب سانج و قزقل و کبابہ ہمین سرخ دار چینی بکد کیدرم لعل  
 خود خام بکد کیتقال با قوت زرد در روخ عقربی ورق طلا و نقرہ و غیر شیب بکد نیم شقال ہمین سفید شیب  
 کل از منی طباشیر بکد و درم زرباد کا فور قیصوری بکد کیدرم کاوزبان آملہ قشر بکد کیدرم عصا زہر  
 دہ درم زعفران دانگ شک خالص شکر آب نیم شراب سبب اصفہانی چہل شقال شراب سبب  
 شقال بدست و معمول همچون سازند مفرح دلکشای بار و خفقان جا و ضعف قلب از ایل کند  
 تمام آورد اجزای چارہ جزوست شربش کیتقال ص طباشیر ہمین روق گل سرخ بسید کبر بالو لو  
 بکد کیتقال صندل سفید کیتقال شک بکد و درم خرف ہشت درم زرشک بید از پنجدرم طلا محلول نقرہ  
 محلول بکد درم پوست بیرون پستہ بکد کیدرم قند سفید کلاب بکد کین آب ترخ چہل شقال مفرح دلکشای  
 حار خفقان و ضعف دل چون از سردی با ایل کند باذن اللہ عزوجل اجزای شہ جزوست فرخ شک و درم  
 و نیم تخمینا مزاجش گرمست خشک را خرد درجا اول شربش دو درم ص پوست بالنگ روق گل سرخ  
 معر تخم خربزہ و خیار و درمن بادام بکد کیدرم ہمین بکد و درم و نیم بلیکد یا دار چینی عطر از درم کچھ شقال  
 بکد درم قند و درم کرفش کیدرم شک کی کیتقال باد بجنوبہ پنجدرم سیا کین تخمین سفید نیم بدست و معمول سازند  
 مفرح دلکشای معتدل خفقان و ضعف دل را ایل کند نشاط آورد اجزای شہ جزوست شربش دو درم ص  
 دہ درم پوست بلیکد کابلی پوست بیرون پستہ و ترخ و آب شیم خام قزقل لوکبر بکد و درم کاوزبان سبب اصفہانی  
 بکدہ درم شیب شکر طباشیر بکد درم بسید کبر یا زرباد در روخ بکد کیدرم خود خام کیتقال آب سبب اصفہانی

بکد کیدرم

آب رشک بکده دم قند سفید شراب بنفشه بکده صد مثقال آبهارا با شربت قند بقوام آورند و دارو مایه فنی  
 بخیتر ابدان بسرشد مفرح رشیدی این نیز از خواجیه رشیدالدین است اجزایش چها جزوست و از انش سبب  
 مثقال شربتش یکدرم ص لعل سیاه یک پنجم مثقال نعفران سه مثقال جزو عظم که زاید الفکر و ورق الخیال و ورق  
 القنب گوینده مثقال قند سفید پنجاه مثقال قند را در کلاب بقوام آورند و دارو مایه سینه ابدان بسرشد  
 مفرح روحانی دریا قوی بیان شود انشاء الله تعالی مفرح زمردی چیست مزاجهای حار را مریخ کند بخا  
 سودادی و تعدیل مزاج بگرداند اعضای بنیه اوت بد و نزلات گرم را زایل کند اجزایست شش  
 جزوست شربتش یک مثقال ص لاله مدبر کلاب ختمخاش سفید تخم خرفه کشنی خشک یکدرم مثقال  
 مفرح خمند وانه و قیاس و کدو و گل تخم میاد اعدان و ابریشم مفرح محرق بمنین پوست نارنج کاو زبان  
 قادر بر مدنی طباشیر یک پنجم مثقال عصاره زرشک تخم کاهوی مفرح نشانه کل سرخ کچند مفرح کل نیل  
 بود در بانی زرد و ورق نقره بکده و مثقال مشک کافور یکدرم مثقال عنبر شیب یک مثقال باشیره و شیر  
 و شربت سید و امثال آن بسرشد و در بعضی از جود لوب و مرجان که هر یک یکدرم مثقال عنبر و مثقال  
 میکند مفرح سرد که ناهفت صفر و اسهال و صداع و ضعف معده را اجزا هفت است و از آن  
 درم الایع شربتش یکدرم و نیم باب سبب ص کل سرخ طباشیر که با کشنی یکدرم او او بگردید و نیم  
 کل تخم دو درم کاو راجد درم بصل بسرشد مفرح سرد دیگر جهت اصلاح مرض حار و توقیه بخاره و تعدیل  
 مزاج بگرد و جهت اجزایش شش است و زرشک شانه زده مثقال مزاجش سرد است در سیوم قوی  
 تا دو سال شربتش تا دو مثقال ص ختمخاش سفید کشنی خشک مفرح تخم خرزله یکدرم مثقال  
 طباشیر کل تخم کل سرخ لسان الثور یکدرم مثقال و نیم عصاره زرشک یک مثقال با بصل بلیه کالی  
 بسرشد مفرح سرد دیگر که تخفان صفر و می دمویر نافع باشد اجزایش بازده جزو اسهال  
 پهل و بچدرم و نیم دانگ و بعد آنک شربتش دو درم ص طباشیر کاو زبان تخم کاسنی یکدرم درم  
 نسقی پانزده درم ص نعل سفید و ورق کل سرخ و لوب و کبر و کبر با و بسد سوخته یکدرم درم عقرون بچدرم  
 ورق نعرونه مثقال بستور مجون سازند مفرح سهیل الوجود نیست بر و تخفان و عشته سقوی ص



منزله امر ارض بگرد و خوش و تنهای غفنی را و درین مفرح سر و رو یکدیگر است فخر اوصاف میکند و کسر  
 و بلات در ازیل میکند قوتش کیسالت شربش کوی قیص آب شیرین ده طل که این کتاب باطلانات و نقره باقی  
 امکان کرده باشد و قرفل و اقیمون بسیار قافله که بار صندل سرخ که هفت شقال کوفته و در خرقه  
 باسی شقال حریر فام در آن آب تاده روز بگذارند پس بچشانند تا ریش با ناز صاف نموده باشند  
 شکر و مثل آن آب سیب با شرب سیب بقوام آورند و مقدار ده درم تخم ریحان در مثله تخم باد بجزوی  
 اضافه نمایند مفرح سودا که مایه لیمو و خیالات فاسده را سود دارد و دفع کند و تقویت قلب  
 و دماغ نماید و مواد سودا ویران کند اجزا بر شده جزو است غیر از غسل او را ن سوای بلبله و آمله سی درم  
 و یکدانه شربش تا شش درم ص زعفران زرباد در روغ قرفل جوز بوا قرفه قافله تا شش گنمین  
 مصطک پست ترنج تخم باد روغ و قرفل شک باد بجزوی بکند و درم شش گنم کوفته و خبیله بکیرند  
 چهل عدد بلبله کابلی و سی دانه آمله سیه طل آب بخته تا بطلی آید صاف کنند و باک طل غسل بقوام آورند  
 و ادویه را داخل کرده همچون از مفرح شیخ المرئیس ابو علی سینا در رساله قلب ذکر کرده و مقبوسه  
 کرده اجزایش سی هفت است و زرش مقباده و پنجدرم و یکدانه مزاجش گرم است در سه بر درجه  
 اول خشکت را بکند و نیم و این نسخه وسط است از نسخه ثلاثه و قدر شربش یک شقال ص اولو بکیر  
 که باسد بکیرد و نیم ابرشیم قرض سرطان نهی محرق بکیرد شقال یکدانه گانگ لسان الثور پنجدرم خال آمله  
 دو دانه قرفل شک تخم باد روغ و تخم باد بجزوی و ورق آن بکند درم پهنین عود هندی حجر از منی حجر  
 و مصطک سیله در چینی زعفران سیل بوا قافله که بار کبابه بسیار که یک شقال اقیمون و درم و نیم اسطوخودوس  
 سه درم جدوار یک شقال در روغ دو شقال تخم کاسنی پنجدرم بذرا نقاشا چهار درم ریحان ده درم کل ترنج چهار درم  
 شش و شقال کافوریم شقال غریب شقال سبیل سانج بکند و درم غسل دو وزن و نیم ادویه مفرح شیخ ابر  
 نوع دویم که بیست محرومی مزاج ساخته اجزا این ترکیب چهل و سه جزو است و زرش بکیرد شش درم مزاج  
 گرم است در نصف درجه اول خشکت در نصف آخر درجه دویم قوتش سه چهار سال شربش یک شقال ص اولو بکیر  
 که باسد بکیرد و نیم ابرشیم و سرطان نهی سوخته بکیرد شقال یکدانه گانگ کوزبان شسته و تخم کاسنی شش درم

الحاصل او دانک تخم فنج خشک و تخم بادروج و تخم و ورق بادرنجویه و یا قوت بکدره در مہینہ نمودہندی  
 جزائی و جلا جوہر مغرور و صلیک و سلیخ و در چینی بکدره کثقال زعفران سیل بو آفاقه کبار بیاسه بکدره کثقال  
 سناہکی چہار درم اسطوخودوس درم جدواری کثقال درونج و دوشقال بندر القتا چہار درم در مہینہ و در مہینہ  
 دو درم خشک پنجرم کافور و شقال غیر کثقال سنبل دو درم سانج دو درم خرفہ شندرم تخم کماہود دو درم صندل  
 سد درم غسل دو وزن او یہ مفرح شیخ الرئیس قسم سوم کبچت ہرودی مزاج ساختہ جزایش چہلو  
 جزوست و زرشک صفت نہ درم و پنجدانک بست دو و شقال مسہ دانک نیم کجہم آن بکصد دو درم  
 باشد تخمیناً مزاجش گرم است در یکدیگر خشک و رصف آخر در جہد و میزمان در اکش بجا ز شمشاد و شندر  
 کثقال ص او لو کہ کبر یا سبک بکدرم و نیم بر شیم بکثقال و یکدانک لسان الشوری پنجرم نخالہ و سب  
 تخم فنج خشک و بادروج و تخم بادرنجویه و ورق بادرنجویه بکدرہ در مہینہ جزائی و لا جوہر صلیک و سلیخ و در  
 بکدره کثقال زعفران پنجرم سیل بو آفاقه کبار بیاسه بکدره کثقال اقیقون و درم و نیم اسطوخودوس سد درم  
 جدواری کثقال درونج و دوشقال تخم کاسنی پنجرم بندر القتا کل سرخ بکدرہ چہار درم خشک و دوشقال کافور شقال  
 غیر کثقال سنبل سانج بکدرہ دو درم قشور جوز بو و قشور اتج و قشور بلسان زنجبیل لفظ بکدرہ در مہینہ  
 دو و شقال غسل بقدر احتیاج مفرح صغیر و مقول از شرح سیدی اجزا چہار جزوست زرشک چہار درم  
 و دو قیر طمرا جزش سرد است در دو درجہ خشکت قریب سبہ درجہ شترش بکثقال ص کثخیر خشک دو درم  
 کل سرخ و طباشیر بکدرم کافور و قیرا طبرک سبب ہر شد مفرح صندلین در باب سخانی در سر  
 یا فنی مذکور شود انشا اللہ تعالی مفرح طول الاماخر معاجار القلب جالینوس است در رسم کجہم گذشت  
 مفرح فایق معتدل اعناہ افزون مدہ نفع فا و الف کس سخانی با وجود قلت اجزا از غیر خود نفع افزون  
 آمدہ اجزا نہ جزوست مزاجش معتدل است حرارت و برودت خشکست آخر دو درجہ شترش دو درم  
 لسان الشوری سبک زبرہ یا سبک لوہ پوہر سفید پوست تر کجہم بالرشیم تخم خرفہ اجزا مساوی و غسل ایلمری بچون  
 مفرح قابض فہست اسہالی را کہ باضعف مدہ و جگر داشت باشد و سہول محوم باشد اجزا بیشتر  
 و نہ جزوست و زرشک شاد و شندرم جزش سرد است در پنجرم جدواری خشکست در یکدرہ دو و شقال کثقال



حص او بود که بر آب بکشد درم مرجان بکند و نیم عقیق و درم لعل بکند و به همین سبب که شکر کل تخم کرم خرنوب  
 قشو را که درق مورد حب لاس بکند چقدرم تخم حماض روید چینی عصاره ایتبر بارلس تخم کاهوی بری  
 سرخان نبری لک مغسول بکند و درم خود بکند و نیم خشک بکند و نیم زعفران بکند و نیم پسته بکند  
 بکند و درم زرباد بکند و تخم کاسنی و تخم کل بکند درم برب به چون زنده مضر که به کیم مولانا فرطین طبیب  
 بجهت سلطان یعقوب بل شراب ترتیب داده اجزاشی و شش جزوست بغیر کلاب عرق و میا  
 و زرشک بکند چهار درم و نیم مزاجش گرم است درین درخت شکست در او خرد زرد اول قوتش دوازده سال  
 زمان در اکش بعد از ششماه قدر شربش کثیفال صین با قوت زرد و با قوت سرخ گسان التور پوت  
 بالک طباشیر سفید ابریشم مقرض بکند شد درم سبب که با و باد رنجبویه و قافله کبار کل تخم کرم و کلانی  
 ورق طلا بکند درم بهمنین سنبل الطیب قرفه کبابه چینی زرباد قافله عصاره جد و اخطایی ورق نقره  
 بکند بکند درم و نیم زنجبیل سافج سعد شاقل زرشک نیلوفر زعفران بکند چهار درم نارمشک در و نیم زعفران  
 صندلین عیش شهب فادر بکند درم مشک و درم آب به و آب نار بکند صد بست درم کلاب  
 عرق کا و زبان بکند صد درم نبات مصری شش درم نبات ادرا به و کلاب عرق کد اخته قیوم  
 آوردند و اجزا را کوفته و بخینه در آن بریزند و چون سازند و در ظرف چینی یا بکند کرده بکند درم مضر که بر کیم  
 حکیم فضل کیمانی بجهت نواب جنت مکان رضوان ایشان سلطان بهیم قطب شاه نونار مده قده سبب  
 داده اجزایشین عمل و کیم پوست بغیر نبات و عسل و کلاب عرق آب که و زرشک و دو چا و شقال و نیم زرا  
 گرم است در او ایل ربع درجه دو نیم شکست در سه بعد از اول شربش کثیفال صین با قوت سرخ خود بود که بر شیب  
 نارمشک شاقل طباشیر صندلین گشت نیز پوست بلبله کبابی آینه قشر تخم کاسنی بکند و در شقال لعل بدخشی  
 بهمنین سنبل قرفه کبابه چینی در و نیم عرق قافله عصاره و کبار عیش کل آرمی با زرد چروانی جد و اخطایی شقال  
 زنجبیل زرباد سافج هندی سعد کوفی زرشک منفی نیلوفر صطکه بکند شقال کا و زبان پوست بالک  
 باد رنجبویه خود خام ابریشم مقرض بکند چهار شقال مشک نیم شقال ورق طلا و در شقال ورق نقره شقال  
 آب به و آب سیب آب بید بلخی آب نار کلاب عرق بید مشک عرق کا و زبان بکند چهار شقال نبات

کلی



بکن بدست و معهود همچون سازند مضر لعل مہمی کہ بجهت تقویت قلب باہ و اعضاء ریشہ بی نظیر است  
 و نقد از ادفع کند و اشتہای طعام و نشاط آورد و توشش و سواس از ایل کند معده را قوت بد و ریاح غلیظ  
 دفع کند اجزای میکیج و سبت اوزان نود و سہ شقال شتر نش تاد و شقال ص جوز بو ایمل بو اکا و زبان باد بخوبی  
 زعفران گل سرخ لسان العصافیر ہندی شیرین مکہ پخت شقال خولجان کبابہ قافلک کبابہ بن سفید تخم فرخ مشک  
 ورق قرفل مصطکے مکہ سہ شقال قرفل سانج ہندی عینہ شہب پوست خشخاش لوہو کوکر مکہ و شقال  
 سنبہ مکہ چار شقال زنجبیل دار فلفل پوست ترنج سعد مشک لعل بخشی ترنج مر جان قرقر طلا و نقرہ  
 مکہ یک شقال خشخاش سفید ہشتادہ شقال کوفتہ و بیختہ باروغ بادام پخت شقال چرب کردہ بصل مصفی بپسند  
 مفرح مخزون همچون سقر اطلس حکیمت مفرح مسیحی در تفریح و نشاط قریب بطرب الجاست پوست  
 بسیار نیلویست اجزاء این نسخہ میکیج و سبت و در بعضی نسخہ می شقال اید الفکر زیادہ کردہ اندیشہ  
 یکدم و نیم ص قرقرہ کا و زبان باد بخوبیہ ورق گل سرخ مکہ پخت شقال خولجان کبابہ قرفل سنبہ قافلک  
 تخم فرخ مشک مصطکے پوست ترنج لسان العصافیر آشنہ مکہ چار شقال سعد زنجبیل دار فلفل لوہو کوکر  
 لعل باقوت کہر با مر جان جدوار مکہ دو شقال عینہ شہب یک شقال مشک خالص دو دانگ زعفران یکدم  
 ورق طلا دو دانگ ورق نقرہ یک شقال و بعضی شک طلا و نقرہ را یکم یکدم کردہ اند خصلیہ الشعلب  
 دو درم عسل دو وزن دو یہ همچون سازند چنانچہ معمول است مفرح معتدل از ذخیرہ اجزاء است  
 ش جزوست و زرشک صفت و ہشت درم و نیم تخمیناً مزاجش معتدل است در گرمی و سردی حکمت  
 در یکدرب و نیم شربش دو درم ص لوہو لوسد لسان الثور مکہ یکدم کہر با تخم کاسنی مکہ دو درم و نیم صندل  
 اکہ منقی طباشیر مکہ چار درم فرخ مشک اقیقہ مون کل سرخ سناوکی مکہ سہ درم دروغ زعفران مکہ یکدم  
 سانج ہندی از ریناد تخم فرخ مشک بندر باد بخوبیہ کشیزہ خشخاش نبشتہ کل ازنی مکہ دو درم کافور دو  
 دانگ عینہ چار دانگ عود یک شقال شہر اب سیب بپسند مفرح معتدل دیگر نصبت  
 توش و مواد سودا ویرا و این ترکیب از تالیف قوام الدین صاعدا المہینی است اجزاء ہل  
 و پنج جزوست و زرشک ہشتاد و چار درم و دوازده شقال مزاجش معتدل است با بلخ و زرشک



در اوایل درجه دوم شربتش کمیقال ص کل سرخ آفتیون یک چهارم درم تبلو فطرطاشیر همین صندلین کبر  
 عود سعده حو لیجان بسد لوه لومر جان که با عینر شهب یکدو درم کاوزبان گشیز باد رنجو یو درم یونج  
 یکدسه درم حجار منی و لاجورد مغسولین تخم کشوت کاسنی و مغز تخم خرزبه یا قوت لعل لومر درم درم درم درم  
 جوز بو از زیناد یکدیشقال بلید سیاه پنچدرم قشور آمله پانزده درم قرض سبیل سبسه ساونج زعفران یکد یکد  
 کا قوردانگ مشک دودانگ اجزا کوفته و بیخه بانبات که لعرق کاوزبان و رب سیب بقوام آورد  
 باشد همچون سازد مفرح معتدل دیگر اجزا این سی پی جز پوست بغیر نبات رب سیب فربش  
 و سه درم اگر عینر چهار درم باشد و اگر چهار دانگ باشد هشتاد درم باشد مزاجش معتدل است حرارت  
 و برودت خشکست در یکدرجه و نیم شربتش دو درم ص لوه لوبکر کاوزبان قشور آمله یکد پنچدرم بسد  
 کل سرخ طباشیر تخم کاسنی سنا و کی سرطان هنری مرجان یکدسه درم یا قوت رمانی تحقیق لاجورد  
 درم درم زعفران یکد یکد که با صندلین همین اربشیم قرض ساونج هندی زرنباد گشیز تخم  
 و بندر باد رنجو یو شخاش سفید بنفشه کل آرمنی یکد دو درم خرزبه چهار درم عینر شهب چهار دانگ کا قور  
 دودانگ عود هندی دو مشقال مشک یکد لنگ نبات یکرطل رب سیب نیمطل بدستور متعارف  
 همچون سازد مفرح معتدل دیگر اجزایش و دو پوست و زاننش شصت دو درم دودانگ  
 معتدل است در گرمی و سردی خشکست در آخر یکدرجه شربتش تا دو درم ص طباشیر زرشک کل سرخ  
 لوه لومر جان که با سبیل یکدسه درم صندلین حجار منی مغسول نیو فربنفسه همین درم درم درم درم  
 فربشک عود هندی یکد دو درم لاجورد مغسول اربشیم یکد یکد و نیم تحقیق سرخ یکد درم لسان  
 چهار درم آمله پنچدرم آتسه ساونج هندی قرض زرنباد یکد یکد کا قور پنچدرم زعفران یکد درم عینر  
 چهار دانگ مشک یکد لنگ شراب انار شکر یکد بر من بسند مفرح معتدل بنوع دیگر خفان  
 و ضعف ل را زایل کند و نشاط آورد اجزایش سبست هشت جز پوست زرن آن شصت درم  
 اگر سنا داخل باشد سبست نه جز خواهد بود و زرنش هفتاد دو درم مزاجش معتدل است حرارتش سرد  
 خشکست در آخر درجه اول شربتش از یکدرم تا کمیقال ص لوه لوبکر بسد کاوزبان عود خام یکد پنچدرم



سازج زرباد تخم بالنگو و تخم خج خشک خشک شش سفید بنفشه گل ارمنی بکده درم صندلین آمله قند کبک پندار  
در و خ زعفران عجب شیب درق طلا و ورق نقره بکده درم و اگر ششقال کندن نشاید اصل هم شقال اقدیمون  
ورق گل و در بعضی آنها ساقه هم داخل میکنند بکده درم کا فور خردم مشک تینی انگ کثیر خشک درم  
و نیم شرباب سیب محاض بالنا صغیر شنداز هر یک نیم درم بتور معمول ترتیب کنند مفرح معتدل  
قسم دیگر خفقا نضعف دل را بایل کند و قوت هر چه نامتر و نشاط آورد اجزایش بده است بجز از آن قند  
و طلا و نقره و زرش شصت یکدرم مزاجش معتدل است در حرارت برودت خشکست در او خرد و در  
شربش بکدرم صن بهمنین بکدرم پوست بلبله کابی دو درم کا و زبان شاهتره بادرنجوبه بکده درم  
کثیر ششقال طباشیر بکده درم ابریشم قرض پوست تریخ پوست بیرون پسته بکده درم سبک بکده بکده  
عود خام کیشقال لوبو بکده درم زرباد بکدرم در و خ عقری نیم شقال آب ناراب رشک آب محاض است  
بکده درم قند سفید صندل شقال آب سیب است شقال نقره محلول طلائی محلول بکده نیم شقال تین  
مفرح معتدل نخود دیگر تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی تجا و ناله عنه اجزایش سی و پنج جزوا  
وزرش بفتاد و شش شقال مزاجش گرم در او ایل درجه اول خشکست در او خرد آن شربش کیشقال  
یا قوت مانی لوبو سبک بکده با ساج گل ارمنی سبک در اچینی قرض کا فور مشک طلا بکده شقال کا و زبان  
صندل سفید طباشیر بادرنجوبه کثیر خشک عجب بکده شقال صندل سرخ مصطک فرنج خشک در و خ عقر  
تخم کاسنی و خرفه زرباد عود خام شقال ابریشم قرض شش ترنج نقره بکده و شقال گل سرخ اقیون بکده  
چهار شقال شیره زرشک پنجم شقال شیره آمله شست شقال قند و عسل سه وزن اجزای ترکیب کنند  
مفرح معتدل دیگر که تقویت دل میکند نشاط می آورد و نفع میکند خفقا ناز و رنگ رو بر اینگو  
و باز دیدار شنبهای طعام میکند و فکر را درست میکند داند و ششکه و لبب افرومی نشاند اجزایش  
و شش جز پوست او زرشک کبکده و سی و هفت درم و نیم شقال مزاجش گرم است در او ایل درجه اول خشکست  
در بکده درم و سبک شربش درم صن لوبو بکده سبک عود خام بکده درم کبک با تخم کاسنی از بره بکده درم صندلین  
طباشیر بکده درم لسان انشور گل آن و گل سرخ بکده هفت درم فرنج خشک اقیون بکده شش درم در و



زعفران عجبتر بکدر درم سانج زرنباد تخم فرخمشک و تخم بادرنجویه و تخمشک و نمفشفه و کل از منی بک پیار درم  
 کافور قیصوری یکدرم مشک تپی نیم مثقال بشتراب سیب شکری بسزند مفرح معتدل یکیز از زرنباد  
 بجنینی اجزانه جزوست اوزان مساوی بعینه نسخه مفرح فایق معتدل است که گذشت در آن بسند است  
 و درین نسخه عوض بسند کل سرخ نیست مزاجش معتدل است در گرمی و سردی خشکت قریب بنصف درج  
 مفرح معتدل اجزایشش جزوست و زرش مساوی شرتش سه درم صص بهمانان بلیکد کابلی تخم  
 شاهتره زرد لسان الثور عسل دو وزن یاسه وزن اوویه کند مفرح معتدل که با اکثر مزاجها توافق  
 و برای تقویه قلب و خداوند صفا و سودا بغایت مطابق اجزا نوزده است شرتش تا دو درم صص او بکبر  
 مرجان کبریا ورق فرخمشک و صندلین و طباشیر زرنباد بادرنجویه کاوزان قرقل سانج عود قماری  
 دروچ عقربی ابریشم قرص عنبر شهب یک یکدرم زعفران دو درم ورق قنوه و طلا مکده و ورق قند  
 هفتاد مثقال عسل سبست و پنجم مثقال کلاب بهمان وزن بسازند و با عرق سیدشک و کلانچور مفرح ملوکی  
 از کناس بنحیث شوع بن جریس بن جریر بنضری حکمای زمان عباسیه جهت تلطیف اخلاط و اتعاش  
 ارواح و بسط نفس و تقویت بدن جهت اجزایش سبست و جزوست مزاجش گرم است خشک درید  
 قوتش تا هفت سال زمان دراکش بعد از ششماه شرتش تا دو مثقال با کلاب یا آب یواج صص قانقلین بکند  
 مثقال زنب زرنباد دروچ قرقل عود ناخواه نادر شک سیخه اسارون یک پنجم مثقال سنبل سانج حماما بادان  
 دار قنصل بکند و مثقال او را درشت بکریا قوت سرخ ورق طلا مکده و مثقال زعفران کینثقال مصطک شده  
 ورق نذیم مثقال فلفل سفید عیدرم همه را بکلاب خیسایند سه و زپیش از شستن عسل را بالای آتش گذاشته  
 با مثل آن عرق از چینی تمام و مرزنجوش تقید نمایند پس از آتش برگرفته او ویرا بدان بسزند مفرح سانج  
 معده را قوت بدهد و اشتها آورد و ناخمه را یاری دهد و قوی کرداند و باه زار بکنزد و نشاط آورد اجزا  
 جزوست اوزان دو سبست و پنجم مثقال شرتش و مثقال صص قانقله صغار جوز او یا سیب بچیل  
 دار قنصل بکند و مثقال ناخواه پنجاه مثقال زعفران پنجم مثقال جزو اعظم صدم مثقال کوفته و خیمه بر وزن آن  
 صاف بسزند مفرح یا قوی اجزایش سبست هفت جزوست و زرش یکصد یازده درم و نیم تخم کلاب

در

در سه ربع در هر خشکست قریب یکد رجه و نیم زمان در اکثر اجازت شاه شربش یک شقال صص کا و بنا  
 با در جوید بذر فرخ خشک بهمین یکد بفتد رم دار چینی کتیز خشک طباشیر کبر با سب عود هندی ابریشم  
 خام یکد سه درم و نیم کو و نوزعفران یکد یک شقال قر قزل دو درم زرباد در و پنج یکد سه درم طلا و نقره با قو  
 سرخ خشک یکد نیم شقال زرباد دو درم کبابه فاقد یکد سه درم آمله مذبر در شراب سبت درم کل سر  
 پنجم براده صندل سه درم ادویه رانرم کوفته و بختیه و جواهر اعلیحه برسنگ سماق صلا یکد کند  
 عمل ملید کابلی نیم ظل و جلا سیکه باب سب بقوام آورده باشد و باز بکباب بقوام عمل آوردند  
 یکد و نیم و ادویه را بدان بسرشد و در ظرف چینی نگاهدارند مفرح یا قوی ایضا از سدید چیش  
 نوزده جزوست اوزان یکصد دو درم و یکدانگ نیم مزاجش گرم سبت در دو درجه و ربع شربش  
 ناده دو درم صص قرفه قر قزل دار چینی سنبل الطیب فرخ خشک در و پنج یکد سه درم زرباد کبابه فاقد  
 یکد پنجم ناسخ عود هندی آشنه سازج یکد سه درم زعفران صطکه یکد یک شقال عین شهاب شلب  
 خشک نیم شقال ورق طلا ربع شقال آمله در آب مویر سرخ خوساینده و در سای خشک کرده  
 کوفته و بختیه لعن ملید را بقدر اجتناب بسرشد مفرح یا قوی از سدیدی اجزایش سبت و بختیه  
 و زرش صد درم و نیم مزاجش سرد سبت در ثلث رجه اول خشکست در یکد رجه و ثلث زمان در اکثر  
 باقی مفرحات بعد از ششماه شربش یک شقال صص خشک ش سفید طباشیر کل سرخ یکد سه درم تخم قاقذ و قند و حمر  
 کتیز با سب عصاره زرشک حلین از می شیر آمله لسان اشور یکد پنجم نقره عود هندی فرخ خشک یکد یک شقال  
 صندل سفید کو و لو بسد کبر با یکد سه درم باد جوید بهمین در و پنج ابریشم خام پوست کوان یکد دو درم یا قوت سر  
 ربع شقال کافور نیم شقال زعفران پنجم سب بسرشد مفرح بضم می و فتح فاف کسه و ملامه شده حیات  
 از دو ایک تحلیل بطو با سیکه در میان اجزای جمله سبت ماده در دیر با با نظر بکشند قرح شود مقلی کوش سب سبت  
 گرم و خشکست و قلیل غذا و موقوف سبت اصحاب طوبت و بلغم و آروغ ترش را و مضر سبت یا سب المزاج را  
 و سودا مزاج را و اگر اندک سرکه اضافه کنند مضرش را کمتر کند صص کوشش را قطع کرده در روغن کوشش  
 بعد از آن آب بان بزنند و بچشانند تا آب برود و گوشت چرب بماند مضر گرم سبت را و این مضر سبت

وقتی



در دویم حرارت و عطش را فرو می کشد و تپان و خشونت که سینه و سواس را لغویا و اخلاطی که در معده  
باشد زیرا که کند و ضعف بگرسوزاک که با فراط باشد بر طرف سازد و چون مداومت کنند حکم و حرارت اخلاط  
سودا و پرا ببرد و مضر قی در آن نبود و صفت شیر که تازه و شیده باشد و خروب که تازه باشد و نزدیک شیر  
رسید باشد داخل آن کنند و بچوشانند که اندک تا شیر نیمه آید و گویند بهتر آنست که شیر گاو را گرم کنند و در  
خروب شامی را در آن ریزند و این ضعیف در شام خروب تازه را دیدیم که از صبره قبرس بضم قاف را هم که  
سوده و سین هملی آوردند و در فواج شام مطلقا بهم نرسد و چون اول بشام می آورند سهو و شامی  
و از شام باطراف می برند مقشتر بضم قاف و شین مجمه مشد پوست باز کرده شده مقشتر  
قی آورنده عبارتست از هر دو ای مفرد یکی که اخراج فضول کند از طریق مری اختیار اوقات  
وقت القی هوا الصیف چون اشتا و الخریف بهتر و اول بهار است که آنجا که ضرر و شود و در بعضی اوقات  
مرا جز این نرسد و مندهست زیرا که هر دو بدن را از اخلاط غلیظه پاک میکند چنانچه قطره میگوید که در سفر اخراج قی  
پسندیده ام بحیث آنکه در شش کرده و همه در دمای فرد سوس را سود دارد و میفرماید که در ماهی اگر یکبار قی کند  
دو روز بی درینی تا خلطی که روز اول جنبیده و برین آمده باشد روز دیگر کند شود و این ترکیب آنکه در بدن  
تندرستی آن کسم و بعضی تا دو روز و زنتوالی گفته اند و مرحوم حکیم یوسف می گوید قطعه در مداوی  
خواهم گفت:سخنی صیافته از آب لال: بهر امراض اسافل فی به: بهر امراض اعالی اسهال: بهر موافقا  
این ضعیف در منطومه گوید قطعه تا بود هشت علت ندرتن: پداروی قی مکن: چهل سراخ: پسته تنگ  
و گردن باریک: عمل حلق و صدر و ضعف باغ: بهر مرض تند و لاغرف: طبه: و آنکه باشد بسی همین فراغ: بهر  
ناسه روز قی نباید کرد خاصه اگر فم معده ضعیف باشد و مطوب را نداشتا بهتر است و باید پیش از طعام  
قی کند تا طوبات را بکند و اگر نتواند اندکی ماهی شور و تراب و آب نیل گرم که شبت و گویا و خردل  
ناگفته و اندک نمک در آن نچته باشد بیاشامند و کنجبین عسلی و دار و ماهی قوی را در آخر فضول  
بهار و اول آن بکار دارند و محروم را بهتر آنست که آسوده باشد و در حمام آب گرم غسل کند و با  
و روغن بر بدن مالیده و شربتی از کتاب بار و روغن بادام اشامید باشد و بجز چهار ساعت تا نماند

خورد مردم فریب راز تا مستان فی بهتر باشد اگر به تن متملی باشد یا در نیمه بالا هرگاه فضول بیشتر باشد  
سهال باید کرد آنکاه فی زیر که درین حال اگر فی کند فضول بیشتر گردد و حضرت حاصل آید اول آنکه  
فضول بسیار بیکبار از منفذ نایرون نتواند آمد و بیخناق باشد دیگر فضله اندامهای دیگر رو با لاند و معده  
که رگه فضول گردد و مضرت بماغ باز دهد و چون سهیل قدر فضول کمتر کرده با وقت اظلا بشکستند باشد  
باشد طبیعت دفع آن توانا کرد این با سوره گوید کسی که از شر آب سهیل بیشتر کشتن و تا سه خیزد اگر پیش از آن  
بسه روز فی کند ازین رنج امین با و و حسب که تا از فی فارغ نشود چشم کشاید و بعضا به سینه او زاید  
رست نباشند و ایستاده بهتر است تا اخلاط رست براید و هیچ گونه بد و پهلوی نگیند و بعد از فراغ بیشتر  
باب سرد بشویند و سنجین مضنه نماید و چون دماز بشویند قدری کلق باطریفل خوردن مضطکات  
سید یا شراب سبب بعد از فی طعام و شراب نخورند روز و پنجام روند و خود را بشویند و همانند سیر  
آیند و اگر از غذا چاره نباشد طعامی خوردند که زود گوارد و خوش طعم باشد اندکی بخورند و اگر سوزش فم  
معه پیدا آید نوشیدن شور بای مرغ آنرا زایل کند فواق آمدن در فی چون فواق ضایع که در جرعه  
اگر دهند و عطسه آوند بعد عطسات خفیفه و اگر در در سینه و پهلو حادث شود روغن با بوند روغن  
آن مالند و با بگرم که او کنند و اگر خون آید بعد از فی شیره تازه دهند و در اکثر اعراض شیره تازه سخت سودمند  
علامت خوبی آنست که بعد از فی در خود قوی و خفقی یا نه خوشتر و رغبت بطعام و شراب بیشتر شود و نفس  
و نفس با اعتدال باشد و همه قوتها قویتر گردد علامت بدی آنست که چیزی تمام بر نیاید و چشمها بر خیزد و سر  
شود و عرق بسیار روان گردد و فواق پیدا آید هرگاه این اعراض ظاهر شود و طبیب بر نیاید برضی مالک  
صلاح در ضرورت تخنه باید کرد باب بگرم یا بر و غنها نیکه قوت تر یا قیه دارد چون سوسن و جگر کن  
تا خلط باقی بر آید از خناق امین گردد و منفعت فی فی آنست که معده را پاک کند و گرانی که در سینه و مایع  
برود چشم را روشن کند و بعد از فی طعام بهتر گوارد و معده که از آرزوی طعام میزد باشد آید  
باز آید و شهوات رذیه را زایل کند چون گل و انگشت و چیسر نامی تلخ و تند و تیز و شور  
و آسها و تسبیح و صرعی را که از معده خیزد و برقان و لرزیدن دستها و پایها و فواج و ضیق النفس و نفوس



و با نیویار او علاج فویست جزام را و همه علت های کهنه شکله را و امراض اسافل را و مردم را فزونی  
خاصه اگر باندازه کرده شود مضرتهای قوی معده ضعیف کند و اخلاط را در معده آورد و سینه و آلت های فزونی  
و چشم و دندانها و در سردی که بشاکت معده و دیگر اندامها باشد و سده و جگر از این از سده  
باشد که از قوت قوی رگی از سینه بشکافد و بعضی مردمان شند که چیز بسیار خوردند باقی کنند و باز خوردند  
عادت علت های بدقولی کند و ممنوعست جمالی و کسانی را که عادت بعضی بندارند و بسیار است که بعد از  
بیماریهای سرد چون گزاز و سبات باطل شدن آواز پیدا یاید باید اطراف آنرا ببندند و سداب  
قنار الحار یا یکی از اینها را در روغن زیت پزند و گرم بر معده نهند و آب گرم و عسل میدهند و پوست  
از این روغن در گوش چکانند و اگر خنق شود باز و مارا ببندند و حقه نیز نمایند و صاحبان ذر و زرق  
الامعاء مسلول را هرگز قوی نفرمایند و مسکات هرگاه مجددا فرط رسد واجب است و بستن آن مسکونی  
بلغمی فسود اوی گل سرخ چهار درم زرشک میدانه سه درم صناع پوست بیرون پسته بمصطکی  
هندی سنبل الطیب قره قرضل فرنجشک کمون کرمانی مدبر بکدو درم کوفته و بیخته مقدار دو  
با سکنجبین سفر علی یا شرب مناسبه موافقه بنوشند مسکن فی صفا و می زرشک سیدانه از آن در آن  
سحاق منفی پوست بیرون پسته کدو جزوی طباشیر گل سرخ غوره خشک هلد نیم جزو نرم کوفته تا شغال  
آب سید یا آب انار شیرین یا شرباب به یا حاض ولیمو و امثال آن باشند مقیمی که اخلاط لانه را بعضی دفع  
کند اجزایشش جزو پوست ص اصل السوسن محکوک کوفته و شبت که چرخشغال نان کلاخ و خشک  
مکده شغال در یک کاسه آب بچوشانند تا به نیمه آید صاف کنند به شغال شربت قیوم شیرین ساخته  
انگوری ترش نموده بکرم بیاشامند مقیمی دیگر که بلغم و رطوبات اخلاط لرج را از معده دفع کند اجزایش  
ص خردل سفید یک درم بوره ارضی نیم درم کنش بعدرم کوفته و بیخته با کرم سکنجبین علی مخموج بیاشامند مقیمی  
دیگر که بلغم و صفا را بقوی دفع کند اجزایش جزو پوست ص سکنجبین علی شغال ننگ شغال در چرخشغال  
و شاخ ترب حل نموده شیر کرم بیاشامند مقیمی که صفا و مزاج انافا باشد معده از م صفا را یک کنا جزو جزو  
ص سکنجبین قندی بست درم صمغ الفی یک درم کوفته در آب مخموج نموده بنزند و کفش را گرفته بریزند و صمغ کفشد

بال

با آن آمیخته یا شامه مقیمی کتفی سوداوی آورد اجزا چهارست صس ترب ریزه کرده با نزه درم نمک  
 هندی پنجم برگ شبت یکشت همه را در دوطل آب جوشانند تا بنیمد آید پس نزه درم مسکینین قی  
 کرده نوشند مقیمی که محرومی مزاج را مناسب باشد و معده را از صفرا پاک کند اجزا سه جزوست صس  
 از بق خبارسی درم شکر سرخ و سنجبین یکده درم همه را با یکپاله آب گرم بنوشند مقیمی که مطوب نافع بود  
 را از بلغم و طوبات پاک کند اجزا شش چهارست صس تخم شبت و ترب جزیره یکده درم در یکطل آب جوشانند  
 تا نصف بماند صاف سازند و با ده درم سنجبین عسلی بنوشند مقیمی دیگر که مره سودا و صفرا که در تباهی  
 و مر که میشو و فحست اجزا هفت سبت صس آنکزد تخم تیره کوزالقی شبت نیک هندی تخم هفت  
 با سویه کوفته و خخته بوزنش عسل بسپزند و از دو مثقال تا سه مثقال آنرا در آبیکه شبت در آن جوشانند با  
 حل نموده بنوشند و اگر بقدر مقصود قی نیابد آب شبت مطبوخ با عسل یا شامه و در نیوقت قی با  
 خوابد مقیمی دیگر که مره صفرا و بلغم آمیخته را دفع کند اجزا شش جزوست صس یکده نبت درم ترب ریزه  
 کرده با ده درم شبت تازه و پنجم نیک هندی و تخم خربزه و تخم فنج یکده درم در چهارطل آب جوشانند  
 تا شبت رسد پس صاف نموده با سنجبین بنوشند و اگر مراد دفع بلغم باشد با عسل بنوشند مقیمی که مره  
 صفرا و سودا دفع کند صس ترب بسیار ریزه کرده یکشان روز در سنجبین عسلی خوب ساینده صاف نمایند و با آنکزد  
 تا نیم مثقال بنوشند مقیمی دیگر که همان فایده دهد اجزا شش جزوست صس تخم ترب شبت و خربزه و ترب  
 و اصل السوس یکده مثقال جوشاننده و آب آنرا با آنکزد و سنجبین بنوشند مقیمی که مره صفرا و طوبات  
 معده را بر آورد اجزا پنج سبت صس تخم کوش شش درم کشک جو سبت درم سنجخیا را نزه درم نمک  
 و درم سنجبین قندی یا عسلی ده درم مقیمی که معده را از رطوبات لزج پاک کند اجزا سه جزوست صس  
 صص القی یکده درم جوزالقی نیم درم تخم ترب سه درم مجموع را کوفته با پنجاه درم آب گرم بنوشند مقیمی که معده  
 از بلغم پاک کند اجزا هفت جزوست صس بوره از منی یکده درم نیک هندی نیم درم تخم حمله و شبت  
 و اصل السوس یکده درم اجزا را نیمه شور یکطل آب جوشانند تا بنیمد آید صاف کرده و هر دو بوره را کوفته  
 با سبت درم سنجبین عسلی بنوشند مقیمی دیگر که همان عمل کند اجزا شش سبت صس اصل السوس تخم ترب شبت



بکدره شتال برشو و جوشانیده و صاف نموده بپایزده درم سکنجبین عملی بکدرم منکب یا شامه منقی که معده  
را از صفرا پاک کند و محرومی مزاج را موافق باشد اجزایش پنج جزوست ص کبک و کشکوک و کدو سبزی  
صمغ القی نیک طعام بکدرم منقی دیگر که معده را از صفرای مزاجی پاک کند ص اکبرم خیرطل سکنجبین قند  
دو اوقیه نیک طعام دودرم منقی که منع سعو و بخارات از بدن بدماغ کند و دوار یک سبب ارتفاع بخارا  
باشد بر طرف سازد و معده را پاک کند اجزای چهارست ص چوب شست بک آن بکدره درم در دانه  
آب بچوشانند تا یکطل باشد صاف کنند و قدری نیک طعام و غسل داخل نموده بسبب دفعه یا شامه  
با گشت بر مرغ مد کنند که بعد عامده پاک شود و هفتانه مغز فلوس خیار شتره منقی قویست بکدره  
وانند و اعلم ملت کبیر منقی و کلام مشدوخا کتر گرم و بفتح میمان کباج و گویند نان سنگک ملایم  
بفتح میم و سکون لام و ضم فوقانی و سکون او و فوقانی شتق است از لت یعنی ایچم آینه شده و چرب کرده  
ملیل بفتح میم و کسر لام و سکون تحتانی کباج و نان بجا کتر سینه ملین ایچا خراج اخلاط غلیظه کند از معده  
و معده و دماغ و عصاب اطبا سهیل خوانند چنانچه دانسته شد و آنچه از معده و امعاء خراج نماید بکدره  
و در ملین نفع اخلاط ضرور نیست بکسر سهیل که در آن شرط دانسته اند چو ملین خراج فضولی میکند که در  
و امعاء معتدلت که دیده است و قوتش بجا که هر که خط لطیف را براند که آن غنی نیست و سهیل قبل از منضج خراج اخلاط لطیف  
بنماید که با خون و روح آینه است پس در سهیل نفع اخلاط غلیظه است ملین که امراض موسمی صفر او برسد  
ص قمر بندی منقی از پوست از پنجاه شتال عنباجیل از پنجاه دانه شتال عنباجیل و عملی الصبح صاف نموده و بقد  
شیرین ساخته بیاشانند باقی قد ملین که شیر او جمیع مرضهای موسمی را نیست ص سستان عنب کبک پنجاه  
قرنبدی الوسی بخارا بکدره شتال عنب الثعلب و تخم کاسنی نیم کوفته و کل نیوفه بکدره درم در یک کدره نیم  
آب بچوشانند تا بنیمه آید صاف سازد و مقدار چهارده شتال سکنجبین سفید در آن حل نموده که در صفا در  
ملین که قولنج ثقی را مجربست ص روغن گل پایزده درم سکنجبین سی درم نیم گرم میسایا ملین که در کدره  
فوقست حتی زنان حامله را و طفلان پیرانرا و ضعیف اجان و ناقصین با اگر حاجت افتد و تهاوار و امراض  
را بگایه نفعست ص کفر فلوس خیار شتره بقدر حاجت در کلاب یا بکدرم همان و صفا کنند تا غسل تمام بر آید

سبب است

بسیار باشد بشیره تمهید بدهند و اگر ورم در اشته باشد آب غنّب الشعلب اگر در نوزله و زکام دهنه بیطبخ  
 بنفشه یا اصل السوس در بعضی آنها بآب شسته و در یوقان بآب روق کاسنی موق در هر پنج شقال آن  
 یک شقال روغن بادام شیرین اضافه کنند و گویند بر هر دو از ده شقال بپزند و بعضی چهارده شقال گفته  
 و تا سی شقال هم مشاهده شده و نفع ببلغ کرده و ضرری دیده نشده و البته که بر روغن بادام نهند تا نرسد  
 در معده و اما ضعیف باشد و مستعد پیش بود مخصوص حامله را اما اطفال احتیاج بر روغن بادام نیست  
 لذات او دید که لذت جماع دهد و عمده این طلب محبت و موافقت طرفین است گفته اند که طول قضیب  
 و فرخ زیاد از دوازده انگشت نباشد و کمتر از شش و اگر با هم برابر افتد تخلفی در موافقت بهم نرسد و در اول  
 نیز محبت است این اصل صحیح و محقق است چون خوانند که بدانند موازنه نمایند انگشتان مرد را با زنان تا  
 آن طویل را با قضیب بلذات اصلاح پذیرند البته اندک مگر قصیر و طویل با متوسط بقدری ممکن است این طبیعت  
 و مضیقات فرج و مسوحات قضیب استعمال غوالی و عطیرات خوبی بگفت که بوسیله آنست صورت پذیر  
 میگردد و هر یک در مکانش گفته شده است ملذی که چون قضیب بلند است لذت طرفین که در حد  
 کباب یعنی جلالت در دمان گیرند و آتش را بر قضیب بگردانند ملذی دیگر که موجب لذت فاعل مفعول  
 شود و فاعل از جمیل و محموده و عمل بمانند ملذی دیگر که همان نفع دهد اجزا هفت است حص  
 عاقر قرحا جمیل صمغ البطم و کتیرا با تسویه باز هر مالیکان سیاه جها سازند و زهره مالیکان به تنهایی  
 چون و سه مرتبه بمانند و خشک کنند آنجا جماع کنند همان فایده دهد ملذی دیگر که همان نفعت بد حص  
 میوه منغی زهره گاو پیاز زنگس عاقر قرحا مساک پیش از جماع قضیب بمانند ملذی که هر دو بیایند در حد  
 اجزایش است حص در اجنبی کبابه عاقر قرحا میوه بگرد و شقال مشک تبی قدری کوفته و بیخه چون  
 بعسل نجیل مریا برشته شود و وقت جلالت قدری از آن بلعاب نان برزد که بمانند ملذی دیگر حصی مر  
 آدمی اباریک بمانند بر روغن باسین آمیزند و وقت جماعت قدری قضیب بمانند که در نفع را چون اصل  
 بسیار بمانند لذت بسیار دهد ملذی که زراعتا شوق و فریفته گرداند حص بپزند در پودرا خشک کنند  
 بخورد شهوت را بپزاید و بهر زینکه نزدیکی کند دیوانه آفرند شود ملذی دیگر حص گرم سخی است در ایام



در هندوستان بر روی ریگ یابند بسیار کوچک چون نخل موی سرخ دارد در روغن گاو و بریان کنند چنانچه  
 در روغن بگذارد و پیش از جماع اندکی بر ذکر مانند ملذمی دیگر که زن فریفته و مقنون مرد گردد مصححی  
 که در وقت نشاند کردن میریزد بگذرد و بسوزاند و با غسل بر ذکر طاک کنند بآن ن نزدیک کنند و بای موی زنجار  
 باشد و زهره غراب سیاه را چون با غسل مخلوط نموده با مانند جهان عمل کنند ملذمی دیگر که همان فایده درک  
 است از غفران کا تور یا در زهر گاوی با شیره ورق جوز المائل سائیده بر ذکر با مانند ملذمی که لذت تمام آورد  
 ص ص عاقر قرحا تجلیل و اچینی مساوی کوفته و چخته در آبیکه اندک صمغ عربی در آن حل نموده باشد شسته  
 و چهار سازند و وقت عجلت در دهان گیرند و چون حل شود با مانند ملذمی دیگر که زرا است با کک حصص آنجا  
 نمک طبرزد بسیار نرم سوده با غسل با اندک ملح اسود و بکبیریم و سکون لام نمک است از جماعت نمک  
 و در فصل چون نمک قطعی است ظاهر آنک کابلی باشد و چون نمک از جمله ادویه چشمه و جرد و عظم غنیه  
 و بعضی الملح جوهر نفیسه از کتب حکما فرنگ که دلخواه نفس و خاطر خواه آفاق افضل ترا کبیر بهترین  
 مداوست چنانچه بر ذوی الالبصار پوشیده نیست ذکر آن لازم دید و درین فصل مبدین میگردد انشاء الله  
 ملح اندرانی بفارسی نمک سنگ بلوری و نمک بلوری و نمک طبرزد گویند و گویند اندرانی  
 از دما ت مصر و این نمک از آنجا خیزد و در نیشاپور نیز بسیار میباشد گرم است و خشک در سیوم و بهترین  
 اقسام و در ادویه عین استعمال غیر آن جای نیست عرق نمک که دوسه بار تقیه کرده بقرع و نمک است  
 بسیار ترش و خوش طعم و مخفف طبوبات معده و امعاء و مفتح سده و رافع استفا و سپر نیست که آثار  
 باعث نزال بدن است ملح بحری قسمی است از نمک آبی که تا آب بان رسیده حل میشود و گویند  
 آن سیاه و در عمل مانند نمک سیاه است ملح البلور بلام شد و مفتوح و گویند بضم موحده لام و سکون  
 و او زایل میکند با کحال سبل و جرب بیاض از زودی و ناهست خفقان و زرقا و ضعف معده را و در  
 جهر شانده و کرده راص بگیرند بلور حدنی و بسایند چون غبار و بوزنش کسرت بسوزانند در بوت یا نشاند  
 بر طرف شود و گوگرد فانی گردید و باره بسایند و بوزنش باره و بسوزانند پس بگیرم بشویند تا جوش را بشود  
 و قدینه کنند و خل صعدا نقد که از اسپوشاند و مدام حرکت میدهند تا عقد نشود و بگذارد تا حاصل شود و کک آن

سکه را بر داند آنچه در زیر قرعه است بچکانند از آن آب قراح را بعد از تصفیه چندین مرتبه آنکه سرد اند  
 ملخ قویمه نوشادر است زیرا که اکثر از قویمنای حمام میگیرند چون سخن کنند آب سداب و غرغره کنند و غنق  
 باشد بر آورد و بعد از تنقیه بار و غن کل بشرط دوام بهنق و برص از ایل کند و بیاض ناخنه را نافع باشد  
 سازد و قسم دیگر است که در مابین بلوچستان در معدن بهم میرسد و در شب آتش از آن مشتاده  
 و در روز در برمی آید کسی نزدیک نمیتواند رفت و پارچه با دو دیر و ن می آید و بد و رمی افتد و مردم  
 جمع میکنند و بر اطراف می برند و نوشادر کانی نامند و در افعال ازین نوشادر قویتر است و عمل اصل  
 ایما و بیست ملخ صحنی بلغث صیران شوره است که بارود و ابقر و عاده گویند ملخ الحمصه صحنی مطاب  
 هت است و ایشان از آن تر خوب نمک میگیرند و برای هر کدام خاصیتی بیان کرده اند من میگردد بخود  
 یا جو یا چیزی دیگر در هنگامیکه قریب رسیدن باشد و هنوز بسزنی داشته باشد و طوبتش باقی باشد و در  
 در هم میریزند و آتش میدهند و خاکسترش آب آب آمیخته و تیر آب آنرا گرفته در در یک میخشانند تا آب کش  
 و نمک زیر دیگر بندد و بردارد و استعمال کنند و گویند بوایسر و ذرب امضر بود اما منی از یاد کند و  
 در باشد هفت حصص در مل مثانه و کرده و ایشان چینه کار گویند چینه یعنی نخود و کار یعنی نمک و چینه کار  
 ملخ قرقر و فوایدش مثل ملخ لوله است چنین مقدار شربش ص بدستور بلور است ملخ مسیحی بعضی گویند شوره  
 و قوی گویند ملخ الجین است این قول بصواب اقرب است ملخ شعیر هندی جو کار خوانند گرم و خشک و صاب  
 سهیل بلغم باشد و ریاح شکند و استسقا و اوجاع طبن را از ایل کند و سنگ مثانه و ریگ کرده را شکند  
 و بر آرد و عسل ببول تقطیر و حرقت آنرا دفع کند و در ین باب نفع کلی دارد و هیچ چیز آن را برای منیند  
 و بدل نمیتواند شد ص در ملخ الحمصه گذشت ملخ صناعت تمکار است ملخ طبرزد و نمک طبرزد و  
 نمک بلوری و نمک سنگ بلوری و در خراسان بعضی اسمی نامند و نمک گردید ملخ الجین نمک حمیرا  
 و باوان مختلف میباشد و در افعال چون نمک اندرانی است ملخ عقیق مقوی قلب است و در با حفا  
 بزودی و قاطع نفث الدم و زرف الدم و خون حیض بوایسر شربش مقدار بعد دم ص بدستور در عمل  
 ملخ غرب نمک است از دخت بد عمل می آید و آن قویتر از بوره ازنی است ملخ فیروزج حمیر است بضعفان



و خفقان باسهال کهنه مزمن او قروح و جروح باطن را و میسکند رنگ کرده و مشانه را و لدغ عقارب را ابل  
میکنند و اکثر امراض دماغی و قروح آتشک و کله را سو و مند سبب بیاض ناخنه و دمعه را شربش مقدار  
نزد صندانند عقیدت بسیار مذبح القلی نیک استخار است که آنرا کوفته در دیگ بپزند و بچوشانند تا وقتیکه  
نیک تندی بپندد گرم است خشک در درجه چهارم و محرق گویند شرب قیراطی از آن که هفت بار  
در آب حل نموده بجز و علقه صاف کرده و عقده نمود باشد ناضم قوی بسیار شتهی قاطع بلغم دفعی با کوه  
العلاج و مقوی معده است طلای آن ابل کننده گوشت یاد زخمها و نایلین و بهیج مبرص است و مخصوص  
مزبل آثار و دفع بیاض چشم حیوانات ملخ لاجورد فحست الیخویا و ماینا و جزام و همه امراض دارا و  
دل و رافع هم و غم و توخس و بخارات غلیظه و اکتحال آن زایل میکند سلاق سرد و مدینه بیاض و قروح و خجرت  
مترکانا چون ذر و سازند بر طرف میسکند آکله و قروح ساعیه و جراحات خبیثه دریدار و بسیار مضر و مقوی قلب  
و معده و کبر است صحنه یک در فیر و زنج مذکور شد استخراج آن ناید ملخ لوه لوه از ادویه قلبیه شریفه است  
در افعال باطله محلول و فحست جمیع امراض دماغ و صاب چون قیرطیس و ماینا و فالج و تشنج و ککاه میدرد  
از جمیع امراض و بزرگوارند بسوی صحت قوت میدهد دماغ و فکر را و زایل بسیار دینا و تفریح میدهد دل  
میسکند غشی و خفقان را و خشک میکند رطوبت با فاسد را و منع میکند قوالد امراض ناشسته را از آن مخلص و حیات  
متطاوله و دق هم و دق شیخونه و ذبول اباشیا و مطببه مناسبه و صحت می بخشد مستقیما و مفرد الکفایت میکند  
و سنگ کرده و مشانه را میسکند و بیرون می آورد و حافظ رطوبت اصلی است و زیاد میکند آنرا و نگاه میدرد  
و قوی را و می افزاید شیر و منی را و یاد زهر آتشک است چون شانزده روز متوالی بعد از تنقیح بخورند  
تا ده جبه و همچنین صرع و نفرس و او جاع مفاصل را سو میدهد و حفظ میکند جنین را از سقوط آفات  
بازن لده عزوجل شربش ثالث درم بماء الدار چینی یا آب لسان الثور ص کنیزند لو او کوبد و شیشه  
و آنقدر سرکه مقطر که چهار انگشت از بالایش بگذرد و بنهند بر خاکستر گرم چند روز تا عمل شود و اگر عمل  
نشود آنچه محلول است در ظرف دیگر بپزند و باز همانقدر سرکه بران ریزند و بر خاکستر گرم بنهند  
آن نیز عمل شود آنگاه همه را جمع کنند و بچکانند بقرع و انبلیق تا بچکد خل مقطر پس بشویند آنچه در زیر

قرع مانده هست چندین مرتبه چنانچه مطلقاً سودی در آن نماند و هر بار که میشود آبرازان می برانند  
چندین مرتبه تا پاک و پاکیزه و سفید و شفاف و براق گردد و بلغم مخموم نیک هندی است بلغم المرجان  
این نیز از ادویه قویه شریقه است قوت میدهد بلغم را فحمت ماینا و بالخیلیا و وسواس و جزام و قوبار او مصفوف  
نوست و زایل میسازد جمیع امراضی را که عارض میشود از فساد خون و منع میکند سیلان را چون نوزوم  
و نفث دم و خون و بواسیر و حیض و ذوشنطاریا و کبیرا و همچنین عاف را خصوصاً آب لبان اسکل و بچه میخند  
خون آب کلسنی با آب شامتره و تقویت تمام میکند قلب و معده و ارواح را و قوت میدهد اعضا میسازد  
و تقویت مایکند و مجرب است اختناق رحم را و چون چند روز نتوانی بسیار مندوز میدهند دستها و شنج و  
صرع و فلج را و بواسیر را چینی بدیند میشکند حصاة مثانه را و بیرون می آورد شترش نه حبه تا شش گرم بارزده  
یا شور بای فروج یا میاه و معاجین مناسبص مرجان بقدر کفاف بسیارند در سر که قطره بوشانند بقدر  
که چهار کجکشت سرکه زرد و شیش بگذرد و در شیشه کرده در روز در جای گرمی بنهند و آنچه حل شد با شکر  
و همچنین بکر میکنند تا همه حل شود و چیزی از مرجان باقی نماند پس جمع نمایند و تقطیر کنند پس آنچه در  
قرع هست بشویند و آبرازان پرانند بارهای بسیار تا سفید گردد و بعضی بروج الملح حل میکنند  
میچکانند بر آن دهن ططیر پس ته نشین میشود نمک آن در اسفل آن قرع الملح المرنکی است تلخ و گرم  
از همه نمکها و شترش از یلدرم کمتر باشد بلغم النار نوست در سبب بلغم النقطی آن معدنی است بسیار  
و بدبو با نطقیه و در اخراج بلغم و سودا از سایر اطلاح قویتر است بار و عن کل حرب الحجر است و سفید  
بلغم هندی نیک است سرخ و شفاف مایل بسودا و مسهل باد و اسفود و سودا و بلغم و محرک اشتها و مجمل ریا  
و این ضعیف از کسیکه عامل آن بود شنیدم که نیک طعام را نرم میگویند و در کوزه میریزند و آنقدر که بلغم  
خالی بماند آب طبعی فوهر گرفته نمک با آن بیشتر و آنقدر از آن آبجان میریزند که کوزه مخلوط شود و شترش  
بکل حکمت گرفته در کوزه بخاران می نهند و بعد از سرد شدن بیرون میکنند تا نمک سرخ شفاف  
مایل بسفیدی که قطعهها بزرگ است آنرا نمک لاهوری گویند و قریب است بطبرزد بلغم یا قوت  
قویتر و بهتر است از بلغم لوه و در همه باری در همه امراض مانند آن استعمال کنند ص نانخ لاهور دست بلغم شیب



در خواص چون لم جانست از ان قویتر و نافعتر و قدرش بیشتر نصف شربت دست صحرایی قوی  
 ملح لقیقت حصات الکلیته و المثنائه من صنعه بر اکلوس کیم شربش شلت در مباحث  
 الزجج یا یاب فطراسالیون یا آب تب انسونز اباب جب عریا آب بدر بخوبیه و یا مندر هم توان داد  
 عیون السرطانات و شک مثله انسان و حجر الیهود و کبریا و حجر اسفنج و بلور معدنی و سنگریزهای سفید و سدر که  
 در قرب انهار شبیه هفت مساو با کبریت و شوره بسوزانند پس در خل قطره کنند و صاف سازند و همچنین  
 میکنند چنانچه در باقی احوال در انته شد تا بحال سد ممسک الارواح اسطوخودوس است ممسک  
 احوال و احوالی دواء المسک است ممسکات بضم میم و سکون میثانی و کسر سین و جمالی کاف  
 و فوفانی چیزهای خشک کنند و نگاهارنده منضج از نضج است بضم نون سکون در جمعه استیلامی طبیعت  
 بر ماده و آماده ساختن برای دفع کردن ماده و مراد اطباء از منضج بختی کردن خلطی است که قابل دفع  
 گردند آنکه خلط را غلیظ سازد چون شخاش بالعکس آنکه خلط غلیظ را رقیق کند چون طبع خشایا بخیر انرم  
 چون جلبه بلکه اخلاط واجب دفع را پزند تا مسهل مخصوص آنرا بزودی دفع نماید و خلط لطیف که غلیظ  
 اخراج نشود و این بحر منضج صورت بندد و هر خلطی را منضجی است چنانچه دانسته شود زمان ادراک  
 منضجات بخار و زیت که ساخته میشود و وقتش بعد از ده ساعت تا دوازده ساعت بعد از ان ضعیف  
 و هر یک بیان میگردد منضج صفر و صفر در سه روز نضج می یابد هر گاه خالص باشد پس باید سه روز در امر  
 صفر و منضج دهند آنکه اسهال ص غائب از ده دانه کل نباشد و کل نیلوفر و شاتره و تخم کاسنی بخوبیه  
 و کل سرخ نگردد و در مطبوخ کنند یا تقوی و بحسب ضعف قوت کم کنند یا زیاده منضج بلغم در نضج بلغم روز  
 منضج باید اذنا بلغم فاسد بختی گردد زیرا که بلغم در سه روز نضج می یابد اجزاء آن مویز منقح دوازده دانه بادیا  
 انکوب دو درم یا انیسون اصل السوس سه درم شکامی دو درم برسیاوشان بخیرم انجیر زرد پنجم  
 کل سرخ سه درم گل قند مفترم و پنج مثقال کبجین بعضی اضافه میکنند منضج سودا سودا در پانزده  
 روز نضج می یابد و بعد از پانزده روز مسهل دهند مگر در ماء الجبن که آنرا منضج ضروریست  
 بیشتر خورده شود بهتر است ص سپستان بست دانه غناب و زده دانه کلونز یا بدر بخوبیه اسطوخودوس

در اسهال و شان

پرسیاوشان بادیان شایسته بکده و درم اصل السوس محکوم که درم بقصد یا کفشد یا زنجبین شیرین  
 کندنضج شیرین الات صدر و معال را نافع باشد ص غناب پستان بکده چهارده دانه تخم خطمی  
 و خجاری و کل بقشه و کل نیلوفر بکده درم اصل السوس بمقتال پرسیاوشان یک کف بادیان بکده  
 منضج که فحست بلغم و سودا رص تخم کرفش و بادیان و انیسون اصل السوس خود صلیب بکده یک  
 مورب منقی الخیر بکده درم کل سرخ و خطمی و تخم خجاری بکده درم کزبره یابس یک کف موم روغن کن  
 التهاب سینه و ذات الصدور و تهای محرقه و اورام ملتبه را نافع است ص موم سفید را در روغن  
 کل بکده ازند و آب برگ کدو و خیار و آب برگ خرفه صاف کرده تقیه کند و اگر ترطیب بشیر ضر  
 شود عوض روغن گل روغن بنفشه کنند و آب برگ بید و برگ خجاری تقیه نمایند موم روغن  
 که اورام معده و جگر را چون از حرارت باشد سود دهد ص صندلین و ورق گل سرخ بکده چهار  
 اکلیل الملک پنجم زعفران دو درم کافور نیم درم موم سفید ده درم روغن کل خیزل اجزار البغیر  
 کافور آب پزند پس صاف موم و روغن مخلوط کرده بچوشانند تا آب برود آنگاه کافور ساییده بعد از  
 آوردن در آن ریزند و میسایند تا چون مهر شود موم روغن که بدین فریب و با صفا طراوت آورد  
 مگر بماند ص جد و از خطابی کجالب ساییده سوربخان خود صلیب موم سیاهی کافی بکده سه درم شیره  
 و بطور روغن بادام و روغن بنه دانه بکده درم بدستور سازند موم روغن که بدین فریب و خوش طراوت  
 دارد ص روغن گل نقشه بادام زنبق و زنگس و زنیاتی بکده درم موم سفید نیم درم روغن دانه و مسکه شیره  
 پسته دانه بکده پنجم تخم خطمی سبب درم میسایند و پزند و نیم درم مشک ده و بکده موم غناب آن را خود اصل  
 موم روغن که بواسطه و شقاق مقدر از ایل کند عالی است اجز خست ص روغن کنان شتر و روغن خسته را که  
 ساق گاو و بیره مرغ و روغن کرات بکده جزو با هم بکده ازند موم روغن که تر قیدن است پار که از سر ما نافع باشد  
 ص آب برگ چغندر و آب برگ کلم و آب ککجم بکده یک کف موم سفید پسته گرده بزور روغن بایونه و دانه بکده یک  
 بایسازند و دست پار ابدان چرب سازند موم روغن که خشکی دست و پاهای را بر طرف سازد ص لعاب خطمی و صلیب  
 و آب کک سلق بکده نیم درم پسته و موم روغن بادام و کد که بکده یک کف موم سفید با شش ملائم چوشانند تا بقوام آید



مقطر خوانند مشک و کلاب قدری داخل سازند موم روغن که خوردن مالیدن در سینه مشک  
سینه و کوفته آواز را نافع باشد ص روغن بنفشه بادام و مسکه میش و لعاب خطمی و حلبه و بدانه و آب کلم  
و شلغم و پیغمبر مساموم روغن که خوردن مالیدن آن تحلیل و تبیین او را مصلب کند که در نظار و باطن  
باشد مجموع آن چهارده جزو دست ص حلبه با بون بوی در آن ادع کتان خطمی حاشا زراوند که در دست ص  
بگیر کوفته مجموع را مخلوقه کرده در دو رطل آب نیم رطل روغن کجد و پانزده درم روغن سیدنا خیر علی الزمجره  
بجوشانند تا آبها رفته روغن ناپس موم سه درم به سید بطور و روغن بنه بکده درم در آن حل کنند و بنفشه  
تا مانند هم شود موم روغن که ریش خشکی نبوی را سود دارد اجزایش جزو دست ص روغن فاسی بنفشه  
و پیغمبر و مغز ساق کا و موم زرد و قدری عسل با هم بکند از موم روغن که شقاق لب را زایل سازد  
بعد از آنکه هر شب ناف مقعد را بر روغن بنفشه تدبیر کرده باشد و از هر چه خشکی او در پیر کند جزایش  
جزو دست ص پیغمبر خاکنی روغن باز و سفید آفتاب معی نشاسته کثیر مساموم و ربع اجزایه و مساموم  
روغن گل ترکیب کنند موم روغن دیگر که شقاق و درشتی که در دست پامانند نافع بود اجزایه  
پنج جزو دست ص کثیر از وفای تر یکدیگر موم سفید سه درم آب شلغم جو شیده ده درم روغن بادام  
سی درم موم روغن که فالج و رعشه را زایل سازد اجزایه هفت است ص روغن سوسن و روغن قسط  
روغن فرغون بکده درم موم زرد پنجم موم سفید دو درم موم و میعه را در روغن با بکند از موم و قسط  
بکند درم کوفته و بنفشه در آن با بنفشه موم روغن دیگر که همان فایده دارد اجزایه پنج است ص  
جندید تر بنفشه سالیله بنفشه و روغن از با تویه موم روغن که گرمی حکم کردل مقعد را ساکن کند از موم سفید  
سه و قیره و روغن گل و روغن بنفشه بکده و او قیره بریزند بر آن کلاب و آب گجی العالم و آب فوخل خروار کثیر  
و کاسنی و ترتیب کنند مومیانی لفظیونا نیست بمعنی حفظ الاجنه چون در قدیم رسم بود که اموات حکما و پادشاهان  
و اهل دول را بمومیای لو در قبر میگذاشتند تا از ایت موجوداتشان نشسته تا قیامت جسد ایشان بقرار با و احاط  
هم در صحنی یا در قبرها و جسد بکنند از اجساد اموات و از آن قوری میمند و شحال آن اصلا اجزایه نیست در بنفشه  
بومیای ایشان دارد و شرب آن باعث کوری و فساد بدن موم صها بسیار است اما مومیای خالص است که از کوفته

که در بار

که در آب کوبند در غار یک درش از آهن است مقفل است بقفل فولاد و متعلق است بفرمانروای فارس و هر که در  
 دوازده تا پانزده مثقال بهم میرسد امتحان است که پای مرغ را بشکند و اندک بر آن بچاند و قلیبی بخورد و درش  
 و بعد از ساعتی می بیند که صحیح و سالم است معلوم غیش و کد که جل کسور کند است چون قدری بر پایش مالند  
 نیز بر آن می چسبند و باندک شسته می بندند و اثر ما را بحد درین باب از مویسای بیهر است و اسطاطالید فی مود  
 که جگر کوفند در گرمی بزج کرده را باریزه می نشق کنند و اندک مویسای بر آن مالند که خالص است البته تمام می  
 و گرم است در اول رجه و خشکت در دویم قوی و مضر در دست مقوی اعضای باطنی و ظاهر می و مجفف  
 رطوبات معین باه و حافظ ارواح بدیست و بسیار لطیف و سریر النفوس و نافع فالج و لقوه و عرشه و کزاز و تعد  
 و تیج و فواق و سوما شش و بده در دم حده و وجع الفواد و ضعف معده و احتناق رحم و نفث لدم و جرت  
 مانند و سلس البول و ابتدای جزام و داء الفیل و نقل زبان و گزیدن عقربت و شرب محلول آن در ادرمان تا  
 شکستگی اعضا و بیرون رفتن مفاصل و کوفتگی و پاره شدن عضل و اعصاب و شترش سکنجین خفقا زانرا کند  
 و آب کرفش سپرز نافع باشد و قطورش با روغن گل گرامی گوش را بر طرف کند آب مرزنجوش و اشال آن  
 و صرع و امراض دماغی را نفع کند و غرغره اش باریش با قوت خنق و درم کلو و لوزین ادرغ نماید با روغن گل و چون  
 حل کنند زیند عقرب اسودد و باروغن زیتون ازین قوی لول و سستی مقعد و غدی و طرافایده و در عود  
 لگنت باز را بر طرف کند و باطبخ صدقه و با شتر نازه ریشش نافع باشد و باروغن نازیل باز کرد و اشباه  
 چون بفضیب و انیسین و حوالی آن مالند جماع را قوت دهد و جمیع امراض بارده زانرا نفع ملیح کند و در گزیدن  
 و عقرب با شرب صرف جهت مساک بول بطبخ فطر اسایون فقلح اذخر و در ابتدای جزام و بصر  
 داء الفیل مفت و زموتوالی باطبخ اقمون و برای برح که در مطبوخ با دآورد و جهت احتناق رحم  
 و جمیع علتها اینکه زانرا عارض کرد و آب سانج هندی و با هر علتی با معادن مناسب آن نبوشند و حوالی  
 مویسای بسیار است بهمین قدر که گفتا نویم و از جمله غرایب اشرا آن است که اگر سگ و کبکد که چون  
 مویسای را با پیه خوک غیر نمکسو و سیامیند و در گوش اصم مادر زاد قطور کنند ششواگرد شترش در کسر  
 عظام تا نیندرم و در سایر امراض از یلیقراط تا یکد انگ بدیش فقر الیه و است مهربان ضمیر و قوی و باور



شده نیک بخت و گداخته مهمل هر چند بنا لاغری کند و اسباب آن بسیارست چون گرسنگی و تشنگی و غلیان  
 کشیدن بسیار و برنهار و خوردن سبزیها و اطعمه شور و قدید و نان جو و ارزن و نان خشک و کثرت سفر مرغ  
 و مدرت و عرق آوردن و آشامیدن سرکه و آب گامه چون برناشتا باشد مهمل که بسیار فحست تص  
 بادیان سداب زیره بکدر جز و مرزنجوش بوره از منی بکدر برنج جز و لک نخوسل و جوز کوفته و خیمه هر روز یکسقا  
 بخورند و عوض آب عرق زیره گرمانی بیاشامند مهمل دیگر که زغال آورد حص تم سداب استانی و شنبلیله  
 آنرا چند روز بخورند مهمل نوع دیگر حص اطریق صغیره درم آبارج فیکر یکدرم بسکه و آب سرد جب کشنده  
 یکبار یا بیشتر بخورند مهمل دیگر که بد بنا زد و لاغری کند حص کون گرمانی مذبره درم تخم کرش و تخم سبک نانچه  
 بکچهار درم بوره سرخ و مرزنجوش بکدره درم بکوبند و هر روز مقدار یکشقال تا یکشقال نیم باب سرد و خیمه  
 مهمل بی مضرت نافع که اختیار اطباست عصب است می کند و حقا نافع می دهد و مزاجی آورد  
 که جگر گرم باشد و اول شب باه چون لاغری شود و باز و در فربه میشود و گمراه و با خوردن و عادت کند بر غلیان  
 و باقی اسباب مذکوره تا یکسال حص سندر پاک اکوفته و خیمه تا در درم بکچیدن آب سرد هر روز برنهار یا  
 مهمل که خصیصه لاغری کند و مانع رویدن موی پشت باز گردد حص قیو لیا سفید آب سلمی مسابوی  
 پنج تانه بسترند و ضماد سازند و اگر ورق آن نباشد بذر البنج را جوشانند آب آن بکند و هر گاه موی از  
 بسترند و بالند منخ رویدن آن کند و روغنش درین باب بغایت موثرست مہلبیہ بفارسی خزنی  
 و این اختراع حکیم و روس بایلی است که بجهت مہلب بر بنغیر ساخته بود بجهت تباهی معده او که هر چه  
 بقی دفع میشد کسح دویلی و غذائی با موافق نبود و ازین غذا صحیح کردید گرم است و تر نفع ریزش بود  
 بمعده است تا لایلیا و جنون و وسواس و اوجاع یبسی در در سر کلی از تشنگی باشد و خون صالح از آن  
 کند و در تشمین بدن کسح دوائی بان نمیرسد بانمی بدن و روشنی رنگ روی حص برنج سفید کبیره  
 چند بار میشود پیش تشنگی میکند و بده وزن آن شیر شمشاند آبش ملایم و شکر سفید حل کرده را کم کم  
 بخورد آن میدهند و قدری روغن زرد یا بادام داخل میکنند و آنچه معمول این ایام است برنج را  
 میشود پیش خشک میکنند و میکوبند چنانچه آرد میشود و پس می سیزند و با شیر و قندی بزندی روغن بپزند

نور

نوع را بسیار کت کنند و تیر نزنند و ظاهر قسم اخیر نترسد و اگر قدری کلاب میسبیل بدستور مشهور داخل سازند  
 بگویند و نماید و اسرع در مضموم میزند و در اثر سه گذشت میسوس در باب شین محبه بیان شد میسبه  
 نیز در مضموم شراب مذکور شد مجوش اسم شرا میست که با سبیل مندی ترتیب یافته باشد باب النون  
 نان و آنرا از همه جو بات میسازند و ابل جبال از هر اصولیکه خالی از حلاوتی نیست ترتیب میدهند و دیگر  
 حاجتی است بهترین آن نان گندم پاکیزه آفت نرسیده که اندک رشت تر باشد و در تنور ریخته باشند و با  
 نانخواه و شونیز در آن خمیر کرده باشند و آنچه با شیر و روغن زرده بیضه می زنند در مضموم و غلیظ است  
 اینکه گرده را قوت میدهند و نان گرم زود از معده میگذرد و نان سرد بدتر تطیب میدهند و خشک آن  
 در مضموم میشود و باعث تشنگی است و آنچه با تخم شامی میزنند خواب می آورند و آنچه بسوس آنرا کتر  
 اندر زودتر مضموم میشود و سده می آورند و آنچه بسوس آنرا گرفته باشد و مگر ریخته در مضموم و باعث است  
 و تخمین فطری آن همان حکم دارد و نان سمید که مشهور به ترمیده است بسیار در معده کت میکند  
 و سده می آورد و احداث سنگ کرده و مشابه سده جلگه میکند مصلحش بادیان و اینسون و شونیز و نانخواه  
 و سنگ رومی از جوب این ضعیف در ولایت کوهستان دیدم که لنگش میگفتند بفتح لام و سکون و فوج  
 کاف فارسی از باقلا فربه تر و بزرگتر باشد شکل بلبین ردی و تیره گی جمعی کثیر مدت ششماه از آن خورد  
 و آنچه جوانان و قومی مزاجان بودند از پا و دست افتادند و پیران ایشان کور شدند و میگفتند ما این جن  
 ندیده بودیم و تخم آنرا از بند و ستان آورده بودند و چون برنج بسیار میکنند و دست ظلمه از آن کوه استندیدیم  
 و نیندیشتم که باین ملائکه امیثوم و ماتی خواص هر یک در رسم گذشت ناطف بنون الف کسر طاء جمله  
 حلوا می معروف است آنچه با غسل سازند گرم و تر باشد و مصلح و مولد صفا بود مضموم آن گرم مزاجان  
 شایخ و سرد مزاجان آنچه از بادام و شکر سازند زراتش کتر باشد تعال رطوبی را دفع کند و صاحب اجسامی  
 و جوانان و کهول را موافق باشد و چون با بخشاش سازند زلزله و زکام و حرقه بول را دفع کند و آنچه با پسته و غسل سازند  
 موافق بود کسانی را که خلط بلغمی در سینه و شششان باشد و سده آنها را بکشاید که آنرا کتبخان بشین کند و آنچه  
 با خجریز غذا بیشتر دهد و سرفه و ریش سینه و شش را نافع باشد اما معده را تقیل کند و سترخی سازد و آنچه با



تربیت دهند رسیده و کرده سرد را شایسته باشد و باشد که صداع آورد و صدمش تشخاش و کاهوست و آنچه در حبه  
 غنم میازند اسخاش کمتر است آنچه از حب صنوبر کبار سازند غذایت بیشتر دارد و چون همضم شود  
 نیک از آن تولد کند و از همه بدتر آن باشد که در آن آرد و روغن پانان کوفته باشد اما صلح است کسی را که  
 احتیاج ایضای بسیار داشته باشد و صنفی از آن مفرد است و صنفی مرکب از جو و سبب و مانند آن و بعضی از اصل  
 سومان گویند و صنفی از آن بردست و قسمی سهیل و کینوع را باب به میسازند و نوید گیر با حصم ترشین کنند  
 ناقش بنون الف و کسره قاف شراب ترش نبات الجلاب بصمجم بالام مشدود و الف و کسره  
 لغت عربی است بفارسی نبات صری و شکر طبرزد گویند بید ریخه نون و کسره حوده و سکون تجانی لغت  
 بفارسی شراب نیز بجز بی ریح و زربون و شمون و قهوه و سطر خراطوم عایه ام عاق عقیق مدام کتبت  
 شموس باوق محققه سه سلس مثلث راج ششعه سلسال عرب قرقف صرف عرق سلاق قدیر  
 خند ریس مره و رباق عجمیه و بفارسی می و شراب و بسرانی خمر او بومی الاوش و کینیش ام انجان است و ام  
 الفساد و بزبان شیرازی سیکی بر وزن نیکی و در اصل سیکی بوده و هندیان آن را نامند و از آن جوانی  
 از زمان عصرتاد و سال پنش سن طفولیت است آنرا خند ریس گویند و عصیر نامند و در چهار سالگی  
 و در هفت سالگی شراب تا باین سن در حکم صبا می باشد و در ده سالگی سلاق گویند و در چهارده سالگی  
 ریح و قرقف اما سلاق از همه بهتر است تا باین سن در سن جوانی است و بعد ازین تابست و یکسال در سن  
 و قوف است در این وقت آنرا خمر گویند و ازین سن تابست و ششم در سن شیخوخت است آنرا عیش  
 و عتیق گویند و شناخته میشود هر یک از ویرا علامت دلالت کننده بروی آنرا خند ریس چون در قفا  
 بنند رسوب آن غلیظ و زرد آن رقیق یا نابود پیدا شود اما طار رسوب آن طانی باشد چون مراد  
 و چون بجنبانند نابو گردد و همچنین شراب آن نزد اطباء بهتر است سلاق غلیظ گردد بسکون و رقیق  
 بترک همین حال دارد ریح و قرقف اما خمر نبات صاف بود چون از نزدیک بویسند و چون  
 از نظر دور شود غلیظ نماید باکد و رت و پارچه پارچه در ماین آن اما عتیق نصف شیشه زیر صاف  
 بجایست در شراب آن خوبی نبود و گویند در مرفوح آن پنچ رنگ بود سرخ و زرد و سپید و سیاه و سبب جوان  
 شراب

سرخ را مخروج نمایند زرد رنگ گردد و زرد سفید شود بالعکس مخروج را نیز ترکیب بسیار است اما طریق  
 اختصار اینها نیم از آنچه در اسم و رسم و شرب معمول بنای زمان نیست شربش نزد شرع انور حرام طاقی است  
 و حرمت آن در شریعت چون حرمت گوشت خوک است هر که ازین باکند از شریعت غراب آمده است  
 و حکمت یهود و نصاری رفته معرفت انواع آن اختلاف که در طبع دارد بالذات پنج است اول رنگ دوم  
 قوام سیوم بوی چهارم طعم پنجم زمان پس سرخ نامح قوی الحار است سهت میبوست سیرج الاصحار است  
 از صده و مولد خون تیز و کثیر غذا و قوتیر بهتر است گویند سرخ و سبز خوشبو ریجانی است منفعت عظیم  
 میدهد دل چون بقدر احتدل بیاشامند از زرد رنگ از سرخ قوتیر است در حرارت حدت است  
 النفوذ است همه اعضا و شایسته است سرد مزاجان در مطوبانرا و مولد صندرا و مصدع است اما سیاه رنگ  
 غذا بیشتر بد و حرارتش از حرارت زرد رنگ کمتر باشد و بطی النفوذ است از صده با اعضا کم بدتر از قریبه میکند  
 اما سفید رنگ چون آب باشد بلون حرارتش از سایر اصناف کمتر است غذای کم دهد و زود نفوذ کند  
 از صده بسیار بدن و موافق صاحبان مزاجهای گرم است معرفت قوم آن با غلیظت است با قوی است  
 در غلظت و رقت اما غلیظ غذا بیشتر بد و زود نفوذ کند از صده بسیار اعضا اما قوی غلظت کم بد و زود  
 نفوذ کند و بدتر از قریبه گرداند و صعودش بدماغ کمتر باشد و صدای که از اجتماع خلط در مخرج باشد که کند  
 و بول براندا معتدل متوسط اسحال در میان کثرت قلت غذا و در میان سرعت سهر او بطو آن  
 معرفت را بخاندان اگر خوشبو و شیرین مزه است تلخی آن معلوم نشود موافق است اصحاب ضعف را  
 و تقوی صده و هضم است و صعود و بشیر میکند بسره و گاه صدای می آورد اما اکثر امراضه را موافقت میکند  
 اما بد بوی ردی الکلیفیه و در شرب آن نفعی نیست معرفت طعم آن گرم شیرین است معتدل حرارت  
 غذا بیشتر بد و اخلاط غلیظه از آن تولید نماید و بدتر از قریبه سازد و سینه و شش و جگر و پسر را اصلاح و در دل باشد  
 در جگر با نفع است و آن مایل است بسخونت شایسته است مزاجهای گرم را و با زحمت است آن که در مخرج کثرت  
 و غذا و از تلخ حرارتش کمتر باشد مقوی محد و قریبه کنند و عاقل شکم و مدربول بود که لایحه سینه و حوالی آنرا ضرر دارد  
 در معد باندا و عقل احار موافق باشد اما تلخ قوی حرارت و سخونت است و باشد که فی بحال صدای آورد و کثیر است



و اغلاط غلیظا لطیف کند و اصحاب بلغم و مشیخ را موافق باشد اما سحوش حرارتش کم است از همه انواع و آزار  
 قهوه نامند شہوب طعام را ضعیف کند و گرم فرا جائز اصالح باشد و مشیخ را موافق اما حریف آن غایت  
 است و قوی الصعود بجانب زمین است سردین اصحاب یاج را قوی النفوذ است معرفت آن چند  
 بعصر قریب باشد حرارتش کمتر است و رطوبتش بیشتر بد زافر به کند و خون منترن می آید اصحاب بخر به گرم و خشک  
 موافق باشد و هر چند بعد العهد باشد کهنه تر شود گرم تر و خشک تر گردد و سردین و مشیخ و اصحاب  
 معده و جگر سرد را سودد بسبب لطیفی آنرا سفید قسم استند چون ترکیب ثانی کنند یکصد نیزه قسم حاصل  
 و چون ترکیب ثانی کنند سیصد می هفت قسم شود و چون ترکیب رباعی کنند پانصد و هشتاد و دو قسم بود  
 ترکیب خامی نماند سیصد شصت قسم شود و مجموع آن کیمیا و چهار صد و نه قسم باشد تفصیل بسبب اطنان احمر است  
 ایض غلیظ قریق متوسط حلوته عقیص حرمر طیب متن حدیث عقیق متوسط و ترکیب بارنگ قوام در  
 و طعم و زمان کنند چنانچه دانسته شد اوقات شرب آن در ساعات بقرط میگوید که هر کس از سه بار در مابقی  
 هر آینه خود را در سلک و بلا انداخته باشد و گویند شتاقان لذات نفسانی و طالبان خواست جسمانی را هر گاه  
 منظور سرد و نشاط و مطلوب عیش و انبساط باشد باید در ساعات کعب سبغیاره نوش جان و شرب این  
 نمایند در ساعات قهر سفید و در ساعات عطار معتدل در زهر ایض در ساعات شمس سرخ مخموز و در ساعات  
 احمر صرف در ساعات شتری ایض مخموز و در ساعات زحل اسود و درین صورت شارب آنرا از شرب آن  
 لذت و فرح عظیم و از خصب و سخط الهی عذاب ایتم حاصل خواهد آمد اوقات شرب آن را یا مزیج خواهد بود  
 یا محجب مان است یا محجب مکان یا محجب زمان روز و زار و باران سکون هوا و قلت سردی گرمی و مختار  
 موسم زمستان است بهار و محجب مکان بهترین مکانند جای بلند و مشکوف و در نظر یا باغ و سبزه ناز و درختان  
 و انهار و گلهای الوان و مجلسی در آن پری پیکران و عوری منظران و چنگ و عود و ساز و سرود باشد و فرو  
 دیبا و ظروف چینی و طلا چیده و شارب خالی از فکر و اشغال و فارغ از غم و حزن و ملال باشد  
 و در وقت سکر مشوش نگردد و جایزند شسته اند خوردن چیزی را بان از فواکه و اغذیه ریه چون شیر  
 و مایه نه حرکت بسیار و حلا و حوام زیرا که در سکر میماند و نفوذ نمیکند و البته طعام پاکیزه جمید الکیموس لذیذ

در کتب

زیرا که اینها محرک قوای نفس است قوای طالب خواهشهای خود چون طلب خود را نیاید متذکر میگردند  
 و از افعال خود باز میمانند پس نفس را شرح و انبساط که لازمه شراب است اقبال شایسته میکند و نند فعل آن  
 تصرف کمایبغی پس درینوقت نفع آن کمتر و ضرر آن بیشتر باشد و بعد از تمام اسباب اجتماع اجناسی سائده  
 رگوش شیشه باده برداشته در پیاله بلورین کوچک که روی در آن تمامید نوشند و آبستگی تخرج فرمایند و بدور  
 میانند و این بهترین است زیرا که تا اول هضم شود و پیاله دیگر خورده شود و تا دیگری برسد آن دیگر هضم شده باشد  
 و چنانکه موجب سکر است زد و دماغ رسد و بهین سبب صلحان مزاجهای گرم را سکر کمتر آید و بسیار چندان  
 بقول فضل یانا بنخوش سپید یا مر و دیانغور یا حاض مترنج یا قرض لیموی بیشتر لیمو و اگر حرارت زیاد  
 قرض کافور و میانه کاسه و پیش از شراب آن سماقیه یا حضمیه یا رمانینه یا زرشکینه صاحب مزاج سرد و متقل بجز  
 سفصل یا کلفند عملی یا خرمایه و پسته کنند و صاحب مزاج رطب بیادام و پسته شور و بهرگاه کرانی طبع یابند  
 یا سنگینی ترک نمایند انواع آن هر چند انواع آن بسیار است موجب تطویل قلبی بان منجمد و آنچه تقوی  
 بود معرفت او ان شمه دانسته شود و در بخاینه گو میگردد قرض صافی لطف است در سکر و تحلیل و اکثر  
 میکند بسوی دماغ و بهترین است از برای لطیف تدریگ اصاف کند و سده بکشاید و بد مزاج فریه کند و در  
 بول بسیار آورد اما غیظ اعصاب است کند و احداث توخس نماید و در سکر آورد و در نفوذ و تحلیل خمار  
 همچنین باشد که آنیکه غده بیشتر دهد و بد مزاج سازد و اعضا را قوت دهد بخصوص شیرین آن گاه سدا آورد و اما  
 آن مضرت بسیار دارد اما لطیف قریب بعثتال بود و همچنین شیرین بجزارت معتدل قریب است در آن  
 که باشد که آنکه زود هضم شود و بد مزاج سازد و سینه و شش و سپرز کرده و مثانه را نافع باشد و در سکر آورد  
 و بد مزاجی تحلیل رود و بر عده کرانی کند و نفع رسده آورد و مغزی مطلق تکلم باشد و او را آرد و چون عصبه گویند  
 غیظ و صلوه و شایسته اند اصحاب ریاضت و تعب را و همچنین تلخ و قوی و گرم قابلی و بغیر از ایشان دیگری  
 موافق نباشد اما ماض فحمت اصحاب صفر را و مضرت بخیر ایشان رسده و تخمه و صداد <sup>اعصاب</sup> ضعیف  
 در غیر ایشان حادث کند اما تلخ گرم و سخن بود و بهترین از قابض است و جلادهنده است و مفتح رسده است  
 باضمه و زود سکر آورد و وصل است اصحاب بلغم و شایع از اصفر اویر اصداغ آورد اما که آنرا تیره خوانند



انواع است شهوت طعام را ضعیف کند و لطیف اغلاط و قلیح غلیظ آن کند و گرم مزاج را نافع باشد  
 و در سردی و در مطوبان شهوة باه را قطع کنیست آب سینه را که نام او قهوه است: یا نافع النوم  
 الشهوة است: برادر همین نمیدست نه آن قهوه که از زمین خیزد و آن حمیت که میسوزاند پس همچو شانه  
 و می آشناند و مشهور درین ایام قهوه همانست و آن خواب می آورد و در بعضی مطوبان تقویت باه میکند  
 قهه مانی همان کم دارد و مسز او است محرومان که بعد از آن غذای سماقیه یا حصیه یا بارمانه خوردن اما عفن  
 از تلخ حرارت این کمتر است و موافق است آلات غذا را اما در معده دیر بماند و بران گران کند و سکر  
 دیر باشد و کمتر بدماغ صعود نماید و هم غذا کمتر رساند مگر اینکه معده را قوت میدهد و بدین فریب  
 و سیلان مواد را قطع میکند و شکم را جسد را در اربول بینماید اما حریف در غایت حرارت است و قوی الصدوة  
 بدماغ و موافق است اصحاب ریاح و مزاج سرد و غذا را بقوت سازد و معده را بشوید و فضول را  
 از وی بزد و برآرد و سده را بکشاید و بضم میم و سکون را و مجمل یعنی میخوش مقوی شهوت طعام است  
 و مسکر و متقی معده و مانع اغذیه از فاسد شدن در آن قائم مقام سکنجین باشد در مع صفرا یا زیادتی قلیح  
 اما قابض بهتر از غلیظ باشد و دایع و مقوی معده است و لیکن خشونت سینه آورد و شکم را بنبندد و بول را  
 بقوت براند و صداع و سکر انگیزد و موافق مطوبین باشد و آنرا که گاه گاه اسهال عارض گردد و سودا در  
 احتشاکت و کثرت رطوبت معده را نفع کند و آن مخصوص است در دفع فضول و اخراج آن از همه بدن و در بمله  
 اما سودا ز همه اصناف گرم تر باشد و بطی الاخذار و عسیر الاغضام و دری است معده را خصوصاً غلیظان  
 بیشتر دهد و خون غلیظ سوداوی تولد کند و آنرا که استلا عارض شود ضرر بیشتر کند و همچنین اصحاب دارا  
 جگر پیدا کند و بدین سکر آورد اما موافق است اصحاب که در ریاضت او آنرا که اسهال مراری دارد و بر زمین  
 بنامنا و بدن را فریب سازد و جوانان را بد باشد از جهت ضعیف کردن معده آنرا مشرق شفاف است  
 خوشبوی معتدل ترین انواع است طلقا و موافق است با اکثر از همه در صحت فمروض اصحاب سودا  
 نباشد و خورد سالان را و بعضی گویند آنچه متوسط است در سفید و سیاه شالیته است بمنزله معتدل است  
 که محتاج بکثرت تولد خون حاصل باشد و بدین فریب سازد اما امیض حرارت برودتش کمتر باشد و لطیف

کلمه



و سیب نفع نفوذ ترست - و موافق معده است از برای کمتر خلائت - و سرعت اخذ از زوی - و منقح سده - و مدد  
 بو است - و نفع میدهد صاحب کده و ریاضت را - و مضرت شیخ و مبرودین را - و کند آن خوشبو و محلل نفع باشد  
 و گزیدگی شریف و استرخا - و ضعف معده را سود دهد - و موادی که از سردیای معده آید باز دارد - و ریختن آن را  
 با معانیخ نماید - و چمن در عرق را - و باید گرم فرجان و جوانا را که آب بسیار مزجی کند و بعد از دو سه ساعت  
 یا شانزده خصوصاً در تابستان - و در ضعف دیماغ و غلبه سودا اما صفر قیق سخن است - و شاید ترست  
 شیخ و مطوبین و مبرودین و ضعیف فرجا را خصوصاً کنگران صرف آن موافق باشد که در اخراج ریج نماید از ان  
 و طعام را هم کند اما مضرت بسیار جهت صعود آنجه زودی بسوی آن و چمنین تا قیمن و بدنهای لاغر را جهت  
 خشکی و تیزی آن - و باه را قطع کند از برای دور کردن حرارت که آن حرکت جماع تمام میشود اما عطر و آن ریجانی است  
 و خوشبو شیرین فر و بانگ تلخی پوشیده و این موافق ترین اصناف است همه فرجا را خصوصاً صاحب  
 ضعف قلب را جهت کثرت تعریق آن دل را - و قوت میدهد معده و بدن را و استوار میکند اعضا را و نیکو میکند  
 رنگ روی را و غذا بیشتر دهد و جودت فضا هم بخشد - و منعی اخطا باشد اما خون منتن پیدا کند و بخار انگیزد و جهت  
 صعود آن بدیاع - و آنچه بوی سیب میدهد افضل اقسام است و موافق ترست اجضای ریایه - و ارواح و حرارت  
 غریزی را - و آنچه بوی آن بوی بنی ماندا بوی زعفر و در دوازده نفع کثرت و آنچه بوی مشک دهد فرجش  
 بیشتر است و خشک و سخت نسک دارد - و موافقت مبرودین را و مصدعت و کسی را که گاه صداع عارض شود  
 و یا در مضرت میکند ضرب بسیار بلکه زودی سر از امتناعی گرداند بقصول و دفع مضرت و با بوسیدن کافور و گلها  
 سرد کند - و ریختن آب سرد بر سر با کلاب و طلای صندل و سرکه و روغن گل با هم مزجی ساخته بر سر باند - و نقل  
 بسفرجل و فوکه ترش و قابض کنند تا صعود آنجه را از دیماغ منوع کند - اما منتن آن در قسمت تعفن و تعطش  
 آن دردی است و مولد صداع و امراض مهلکه و اکثر آنجه ناموافق - و اجتناب از آن واجب قومی دیگر تعفن  
 و تعطش و ضررش کثرت اما شمس گرم و مخفف است و سوزنده و رقیق القوام و نافع است قلیح و تقوه  
 جرم امراض بلغمی را و اکثر ابله صلیح را از شرب خرمن فرموده اند و گفته اند که شرب در معده مصلح سرکه میشود و قوی  
 قوی دارد و نفع انگلی دارد و تقویه معده میکند و شفت بلبت آن نماید - و گاه محروم را ضرر کند - و تولد جمعی نماید از برای



بدو کردن خون و باشد که صداع آورد اما ریاح سرد و قوی را بشکنند و خوشبو کنند عرق و بول را و در باه ضرر نکند اما مطبوخ  
 بیشتر گرمی و خشکی و خونت دارد مگر آنکه اغلط و آردی و مصدع و فوایح و بطی الهضم و ضعیف الکسرت و فوایح است  
 سرد مزاجان و معتدلان در ریاضت و مرطوبین و اصحاب قوی خرا و اعضا را نیک باشد اما مدفون در زمین غلیظ  
 و عفن و کثیر الکث باشد در معده و بطی الهضم است و مولد حمیات دراز باشد اما نافع است اصحاب تعب و ریاضت  
 اما صرف ردی است اعضا راست کند و بیخ امعاء و مضمون خون صلح و مرصع و فساد فوایح و جگر پدید کند  
 و بید نفوذ نماید و زود سگراورد و بر معده گران گردد و حواس را تیره کند مگر اینکه نافع است کسی را که سردی و ریاح  
 در باطن آن اکثر عارض شود از جهت اسحاق و تحلیل او و چون در رنگی نباشند در اعصاب و عقیان پدید آورد و گو  
 بر طعام خورد در سردی و بنگری و در حد حادث کند و بخار بیشتر انگیزد اما منخرج کثیر مزاج ردی است مضمون  
 بدن را فاسد کند و سست گرداند و معتدل آن نیک است اصحاب مرصع و ریاح معده سرد را و بهتر است که آب  
 صرف یا سیرند و گاه آبهای ادویه جهت فرخ و سردی آب گاو زبان و برای قوت دل و معده بکباب  
 و گاه بجهت رفع غشی و ضعف و اشال آن با مرق میرح و زرا و مرغ و گوشت حیوان حلوه مانند آن و گویند که اگر  
 در طول معده و کنگلی تبسیر و ناقص و سقوط قوت حادث کند و بر طعام و امتلا می معده فوایح و در وقت  
 احداث کند از جهت نفوذ آن و آب و طعام در مجاری عروق اما که در آن بسیار قریب است بغلیظ با زیاد  
 ردات و پدید کردن سده و سنگ و ریگ در کرده و مشابه و گویند که در صورت و مر و آسودن مزاج و طبع نزدیکند  
 بهم و منضرد مزاج سودا ویرا اما صاف ضد که در است فوایش خاص رقیق است تا قلیل بسیار ردی و بد مزاج  
 اما خیف لطیف و بغایت نفوذ و تیز باشد اما عقیق بیشتر گرم و خشک است و لذیذ است بزمه و بجارش  
 کسرت و موافق برودین و مرطوبین و مشایخ و اصحاب معده و جگر و دماغ قوی را اما منضرد مزاج  
 و اعصاب و خون صلح را بسوزاند و حکم و جرب و ناقص پدید کند و دماغ را از فضول و بخار پر کند و بر فوایح  
 صحت معتدل آن تیز باشد و شیرین آن نافع است از جراحات و او را م چون پارچه نباشد تا بدان که  
 و بر جرات نهند و همچنین بر زید بر قوی و خصیه و آله و نطول نمایند و او را از ریحین بسوی آنها باز دارد و بیشتر  
 نافع است عمل کرده و مشابه را و رقیق نهد آن صدعت و اگر آن نضر معده مگر اینکه در پوست اما حدیث

فازن



خارش ریجانی کترست و همچنین حرارت و طویش بدن را فرجه سازد و خون متشن پیدا کند و اصحاب لغز که گرم  
 و خشک را موافق باشد اما سریع الهضم و مولد نفخ و خوابهای پریشان و ردی آورد و سده و اخلاط خشک و کوب  
 و قرف و انواع صداع و اوجاع مفصل احداث کند اما متوسط دران هر دو نیست معده را بواسطی نفوذ کند  
 و باقی اصناف آنرا ذکر نمودیم قدر شربت آن بدانکه شراب با قوام خود حافظ صحت است چون مقدار حد  
 آشنایده شود و سزاوارست شراب را که خیر را رعایت کند اول آن مقدار که تشنگی را ساکن کند بخوشد و  
 غذا شود و برین قدر نیز فزیاید و این حد محرور از صاحت و ابدان متهیه و همین را و هرگز تخمین بدن خواهد بودیم  
 تقدیر یا شاید که سرفش و نشاط حاصل شود و کفایت است همین قدر اصحاب فراخ معده و مبرودانرا سیو  
 آنقدر بربس دانند که عرق جاری شود و گرانی در حواس و رنجت خواب رو نماید و اینقدر بربس است ابدان فر  
 و اصحاب دعوت و اخلاط لزج را و آنچه ازین حد تجاوز کند ضرر کثرت که آن مظهر کلال حواس و گرانی سرفز  
 و اضطراب در حرکات و فساد در تخمیل و ملال در نشستن و بیخس بطیدن و کثرت خواب رودد و این  
 قدر ذات است و فرصت ندادد مانند لایسما ادمان او که هر آنیه مورث بیماریهای صعب است چنانچه گفته بود  
 و در مقدار شربت آن اختلاف است بمقتلذ زمان بن و عادت و قوت شراب تا به مقدار دو و دو مثقال و گفته  
 که مفرجا تا نایک رطل و دو سومی فرج را یک رطل و نیم یعنی مفرجا تا نایک رطل و دو سومی مفرجا تا نایک رطل اما  
 و تا انسان صد درم بس باشد و در خولف صد و پنجاه درم و در زمستان دو صد درم و در بهار سه صد درم  
 و اطبایی بوزان مقدار شربت آنرا گفته اند بلکه بسن شراب حکم کرده اند یعنی برای طفل اندکی و برای میانمایا  
 و برای شیخ هر چه پیش برداشت کند و این اصل بزرگست نزد ایشان و گویند شرب وی طفل را نشاید  
 و این ضعیف گر گین نام درمی که می بلایم که درم یکفقد و از خودش نیز شنیدیم که در یک شب بی من بربس  
 شراب آشنایده بود و آنرا هیچ ضرر نکرد بود درمی بود فرجه و عظیم چه و احتمال در وزن بیش از پنجاه من نیز بربس  
 شربت کردیم که از ضررش گکه نیست

که قطقصان او ان بترق جان دارد	سکنه و فلاح و سرسام و خون عرشه
رود در دین و جگر و صینق نفس	یرقان و خفقان قوی و غشایان دارد
مگر آنکس که نه اسلام و نه ایمان دارد	سبب کثرت مستی و شراب کین است



واحتمال کثرت شرب آن ندارد. ماسؤالراج عضو. وضعف دماغ دارد. در وقت قدرا ندرک از شراب صرف آن  
 کافیت و محتاج باضا کردن مقوی سکر در وی نیست کثرت مستی هرگاه خواهند که زود مست شوند بگریزند  
 یقینا راغبند و در قیلا صغ و سه قیرا بنفشه در بیست درم شراب حل ساخته نوشند. قایم مقام سه رطل شراب  
 و چون آب یا سمن نیم درم درسی درم شراب صرف یا شانمدر بر پختل شراب سکر آورد و همچنین کبکبقال  
 عود هندی و در قیلا مشک و سه رطل زعفران و نیز رطل عمل و شش رطل شراب و دو زاده رطل  
 با هم آمیخته بچوشانند تا بنیمه آید بردارند و سرد کنند تا یکی از این بنیاب شراب بسیار شود و قیصر و قیصر بسیار آورد  
 و محتاج باصلاح نباشد. قلت مستی چون ببادام تلخ کوبی یا بادام تلخ بوستانی یا بادام شیرین تغسل نماید  
 از شراب سکر را منع کند. و تخم قبط با اینون همان عمل کند. و رب غوره و غنک خوردن و فالوده سگری بوسیدن  
 همچنین و آنچه در سکر آورد نقل نمودن بخور بواسطه که در شراب خیسانیده باشد. و عود هندی و شلم و بکلا  
 و زعفران. و مینیا مسکن زعفران. و مرکب سکر است قوی بیدار بکنج. بیخ قلع شکوکان. یا قیون هر یک را که خواهد  
 در بعضی اوقیا که شراب سگری آورد داخل میکنند. و اولی ترک است مطلقا زیرا که ضرر بسیار در آن مضمون است  
 رفع بوی شراب خاسیدن کشیدن خشک است یا خوردن الطریه یا اندکی کلم یا لاسن یا اداچینی یا عخص و غیر  
 دهن را پر آب کرده بگرم گرم اندازند و بخارا از آن بدهان میکنند. و چون آب طلیح حل به غره نماید نافع باشد یا  
 با کلاب مخروج یا زیت یک ساعت در دهان گیرند و مضمضه نمایند. و خاسیدن پوست فلفل و نخود و قمر فصل  
 و زرنباو. و سیر و یاز بوی آزامی پوشد. منافع آن غرض از میان این ام الرخش و ام الحماث و ام الفساده است  
 صد هزار کفر و اتفاق و غیره باینه از شرک و اتفاق است منفعت و تحریص و مبالغدر شرب آن نیست بلکه  
 از جهت تعیبت که عادت الیها جاری شده است که هر چه متعلق بصناعت فن است از نظریات و عملیات  
 بیان میکنند حتی لحم و تخم و جمیع خازیر و کلاب را با وجود معرفت نجاست و فوخر خاست آن. و بر عجب نماید  
 که ساقیان دانشمندان بی معانه و سامعان هوشمند چنگ و چخانه که تارکان دین و ایمان و سکران اسلام را  
 با چنین تهاوت و ترانه در مجلس الملیس تلمیس شراب گوشت را که رحمت الهیست تا وایل نجاست ناقصی کنند  
 و این عجب که قاریان کلام الله که در زو خلق اهل الله اند از بیست اهل دنیا از همین در زمین به لغت الله عیسی

فان شرابان



چون شاربانی شرب و جانایان بدنند برب در کثرت منافع آن غلو دارند و از بسیاری ضررش چیزی نشنیده اند اما  
 قوی که از غلاب پروردگار ترسد از ضرر این شراب مدارک خدا کند و چون منظورین رساله منافع و مضار است  
 بدین میگردد هر گاه بیاشامند با رعایت حدود مذکوره ظاهر گردد از آن منافع نفسانی و بدنی از تخمین بن خوبی  
 و بشیره وجودت فکر و عقل و زکاوت ذهن و حواس و زایل شدن توخوش و بد فکری و مایه نجویا و پیدا شدن سرور نفس  
 و بازداشتن از شیبه غلیظی و تمویج آن تشنگی را ساکن کند و در چشم لطیفی را برسد و متوسمی معده و کبر و دل و اعضا لطیفه  
 باشد و جودت همضم و غیره بی بدن آورد و قوت تمام از آن حاصل آید و فواید کند در ماساریقا و کاه و در عروق بزرگ  
 و کوچک شحریه نفوذ نماید در صورت نشاط آورد بکمال لذت و صحت مزاج و صفای قوت حواس و انباش  
 الروح و خوبی تفصیح و شجاعت و طیب اخلاق و پاکبجاری بدن و تفتیح سد های تجلیل حصول کند و هر چه غلیظت  
 بر آورد و رقیق و لطیف آنرا در عروق و بول خارج کند و همچنین صفرا و سودا را بر آورد و دفع شہوت کلبه و جوع بقره  
 و غشی نماید و باه را برانگیزد و اسهال شکم و ادرار و مقادمت موم نماید و از شرب شوکران و افیون و مردارنگ  
 و قطران و لاد و نیل باره میمکه که عده راست گرداند بقی کردن بود مندست و چون آدم صغی الله علیه السلام حکیم  
 الهی جل جلاله و عم نواله تاک نگور را غرس نمود ایلیس طاوس آورد و در جیح آن بزغ نمود و بخون آن آب داد و چون کباب  
 بخون بوزینه آب داد و چون بخوره بست بخون شیری آب داد و چون ترش و شیرین شد خوشی را کشت و بخون بزرگ  
 آب داد و از بیخیت است که شارب خمر نکش چون بطلاوس سرخ و ملون شود و چون مست شد مانند میمون بخور  
 و بازی میکند و چون تسی زیادتی کند چون شیر بفرود و عید بکند و نه زبان گوید و چون از حد گذشت مثل خوک سر درش اندازد  
 و بخورد ضررهای آن اول چیزیکه در کائنات آن حاضر گردد زوال عقلست که او پادشاه ملک بدست پس حال  
 چون حال دیوانه باشد پیر با او گوید زردان و گل خوردن و دیوانه شدن و همچنین جامها را بکند و سخنان باطل را بچون  
 و نه زه گوید و حدوث اخلاق بدیهه بیهوشی بماند چنانچه مار و خواهر و دختر زن را فرقی نکند و باطلان حواس شریف  
 عقلیه نماید تا بجهت بیوشی و بی شنواوی بصارت گردد و هیچ تدبیر خواندگار در دفع مضار و طیب منافع نمخود بعد  
 از آن هماره تواند کرد و این از جمله مضرتهای عاجل و سهل العیال است که با قلب نفس و برد اطراف و غشیان  
 و اعراض چون ناک و بد نفسی و بلاد فحم و کلات حواس و ضعف همضم و سوء استمرا و تصور شہوت طعام و صفا



تبخردی و لاغری بدن میباشد و غیره از اعراض ریدیم بلکه چون مرکب خفاجات و خفاق و امراض دماغی چون  
سکته و صرع و فلج و جنون و سرسام و لقوه و عرشه و شنج و تمد و اختلاج و گزاز و فدر و دوازده سرد و امثال آن  
و در چشم و درد گوش و خیشوم و دهمان و دندان و زبان و اسهال دومی و ورم حلق و سپرز و خفقان و ضعیف  
و بطلان باه و ورم های خطرناک و آنگاه و خوره و جوشها و فساد هضم و ضعف قوت های دماغی و حیوانی و طبیعی  
و تپهای محرقه و مکه و جمعی غشیه و استسقای که علاج نداشته باشد و سنگ شانه و کرده و حرقة البول و ضعف  
اعصاب و سایر مضرات که خدی ندارد و این قلیلی از مضار اوست که از منافعش بیشتر است اما اگر  
نیز از نفع آن بیشتر است چنانچه حکیم غفار و علیهم قهار جل شانہ و عظیم برانند و حکم تنزیل میفرماید تبارک و تعالی و الله اعلم  
من نعمتهما و باز میفرماید جل ذکره - جبرئیل بن عمال استیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون چه بسیار عجب نماید اگر کسی که  
بود نیست خدای غرور جل داشته باشد نفس نفیس را باین جرس خیمت کیف سازد و ترک اسلام نموده از خدا  
و پیغمبر بیزار شود و تبارک تعالی قیل الانسان ما کفره اما تذکر ضررش کسی را که در محدثه آن شراب فاسد شود و شای  
ترش و دغانی و خشیان یا صمد عارض گردد و محرور المراج باشد باید که قبل از شرب آن آب بنور چون غرور  
و کاسی و کاهو یا شامه و بعد از شرب آن عناب و کشنیز و بی و اندک گریا بسبر که یا ربوب ترش بکند یا الیوم  
ترش تنقل کند و کافور بپوید و اگر احساس قلبی در محدثه و مکرر در حواس و تشری در فتره دهمان باید و سرد فرمایند  
قبل از شرب آن زنجبیل با فلفل یا داریچینی بخورد و بعد از شرب آن نان ترش خمیر تناول نماید و جب لاس  
خاصیت مجلیه است و همچنین فندق ترش کرده و اگر قرقوفن و ریاح دزدید و شراب نوباشد آب لبون  
یا شامه و صطلی و کندر با کشنیز بخاید و اگر زردگی و تیزی و سوز دزدید و شراب کنه باشد بخاید و شتر  
میل کند و شراب نوکه و عود و استین بالغ النفع است و اگر صدق رنج در وقت شرب خرد و کلاب  
و کافور کرده بروت برد ساخته در سهند و وقت خواب استنشاق بروغن گل یا بوییدن بنفشه و بنویز نماید  
از در چشم خوف باشد بعد از شرب کشنیز شیرین بروت سر کرده یا شامه و در خوف خشیان بعد از شرب شنبلیله  
یا شامه و اگر محدثه ضعیف باشد بعد از شرب کشنیز منجلی ترش نماید و زرق ختن شیاف مایا یا صندل  
و فلفل و گل ارغوی یا سرکه و کلاب سرشته در پیشانی و شقیقه و پشت چشم مالند و پیش از خواب با قدری کافور در چشم

فلفل سار



قطر رسازد و قطو تفریح سماق بگللاب بهتر است و اصحاب قوی الابدان از فصد و حجامت و اسهال مقرر دارند و غدا  
عصید و ملام و قمرس نمایند و اگر در بزرگی یا بدبویه یا نفوس باقی بماند و قفل آب رمان کند و غذاهای سرد  
میل نماید و اگر قفل در بزرگی احساس کند و سنگی نفس نباشد رقیق اختیار نماید و از غلیظ و کدر را حذر نماید و قفل بکوش مر با  
یا کدر بسکه یا کبر نخل یا حشر شفت کند و قطعا طویات را ترک کند و اگر با قفل تب ضعیق النفس باشد برود  
فصد کند و اگر در رم و بزرگی احساس نماید حذر از کدر غلیظ و سیاه و کدر و طوی و زرد و تلخ و رقیق قلیل المیزج نباشد این  
بزرگها و نیز ناشاد و شکم سیر و در بعضی قوی کفایت کند و اگر مواد نفی براید تمام بهتر و الا کفایت و کرب حادث گردد  
جلاب آب نیگرم میاشاید و مهمل سودا بخورد و فصد با سلیق از دست چپ کند و اگر احساس قفل در معده  
حفظ نیز و نرم فرماید و اگر در بزرگی یا نیت طبع و ضعف مزجم عارض شود شراب زرد رقیق ریاشاید و قفل بر پخته  
و اما قی محطجات با تو ابل و ابراز فدا سازد و هر که ابلا دت ذهن و حواس و کستی قوای دماغی و عصاب و عرشه  
و تشنج و ضعف بصر و سواد مزجم و فلق الامعا و فساد و سوزش سودا و امراض آن عارض شود خصوصا شیخ را با پخته  
و کزنده و هر چه رافع آن مرض است تراوی نمایند و اگر آفتی در دل و نفس چون نقصان و سنگی نفس که از بیماریهای ردیه  
و نند بزرگی حاجات است و تقدم آن اختلاج دل پیدا شود و اگر صاحب فکر بسکت میسر و چون سکت و اگر در  
علاجش فصد است از دست چپ و کراغی غلیظ کند که مولد خون باشد و شراب را ترک کند و استعمال او  
بسیار غیر مخرج و در جمیع امراض متولد از شراب ترک است و با پخته قمر فرموده اند از معالج آن مرض و از علم  
فیه السعیرل ناهمت قروح امعا و در دمای بزرگ و کرا و عسر البول از و متوی معده متحصص داناش را در روز  
و پروازنده عدد بطریطش عصیر و سی رو بنه ندیس صاف کنند و بنهند و اگر آب از کرفه و پروازنده قسط این بکف عطل  
و گندازند بهتر و قوی ترست بنیله الحصرم ناهمت استر خای معده و ضعف از او قاضی و رادع و سردست  
بندازیکال استعمال کند ص غوره نام و راقاب بنه تا پخته شود بنیله الکشر می باید ام و پخته باشد و بدستور بنیله  
عمل آورند و بنیله لظروب و زرع و ر و بنیله ناهمت و زخم و رادع مواد منصفه باطن ناهمت و متوی  
و همانطور سازند بنیله قحاح الکرم ناهمت ضعف معده و بطلان شهوت و در شکم و اسهال و قروح امعا راس  
بکبر فقلح کرم برزی را و خشک کنند و دو من از یک مپطین عصیر و سی رو بگندازند نگاه صاف کنند و دراز بنیله



چون نازک برید بقیه سازند و عصا را آزار نیند تا ثلث بماند بر دارند و روح میکنند و او باطله را و معیات را و متوی معده را  
و او را بر اول کینه بنید لور و نافعست او جاع معده را بغیر تب و باضم طعام بعد از غذا و نافعست از طوبت بسیار  
و قروح امعا و نافعست خشونت قصبه شش را ص گل خشک شش من در غرقوی بنند و در سیت قسط عصیر  
ومی بنند در سن ظرف را و بعد از سه ماه صاف کنند و در ظرف دیگر نیز بنید لاس نافعست بریه و شور طریقه  
و سفدر را و سخت میکنند و لهات را و گوشتی را که از آن چرک و مده آید قوطور و و حبس عرق میکند ص برگ و حبه و کلبا  
نازک از کوفه بریده من این ثلاثه نیزان عصیر کنند و نیزند تا باقی بماند کولان صاف کنند و گند از بنید شجر المصطکی  
نافعست از زوادی که بجد می بریزد و با معا و مثانه و منع میکند از نفث الدم و انما مل قروح میکند چون بران بریزند  
و چون جلوس کنند دکان منع میکند مواد منعبه را که در جم می بریزد و تو خرم و شرح را زایل میکند ص شجره مصطکی و جوی  
نازک از زوایب نارس آزار بید تو راس ساز نیزید شجره الطم همانند تو رو همان فایده است بنید القطران معنی و  
و نافعست سرفه کننده را که بغیر تب باشد و در دهای سینه و پهلو را و محض و قروح که در شکم باشد و در رود دها را و کولان  
مده و مجبده سینه را و مستقی را و اخناق الرحم را و کره را و نافعست و گزیدن جوام را و میکش که در مہار و در دگو شہار لاجون  
بچکاند ص قطران باب شیرین بشویند و بماند در هر جزء یک قوانوس و بکنند جو را از عصیر بنید ز رفت معنی  
و محلل و جالی و منقی و شایسته است اوجع صدر و شکم و جگر و سپرز و رحم را که بی تب باشد و قروح که در عمق اعضا باشد  
و نافعست سرفه و کمی مضم و نفخ و در بواص ز رفت را باب دریا بشویند یا باب نمک تا سفید شود نگاهه باب شیرین  
و واجبست که پیشش که نیزان عصیر و او قیز رفت بچوشانند و بعد از آن بر دارند و در ظرف کنند بنید لاس شیرین  
متوی معده و مد بول و مصلح که در کلیتین و نافعست یرقان و بطو مضم و اطلان شہوت طعام و تمدد و کرم که نماند  
پهلوی باشد و محلل برع و مخجج کرم و نافعست در و جریض را و بسیار و نافعست از کرم مرض نکس میکند و چون بیشتر بخورد  
وقی کند ص سننین طبل عصیر چیل و شست جمره بچوشانند تا ثلث بماند نگاهه شاد قسط عصیر و کطل سننین طبل  
در ظرف نگهدارند و سرش را محکم بچسبند چون محکم شد صاف کنند و نگهدارند و بعضی در هر سیت قسط عصیر رطل استین  
و در او قیصر صغیر میکنند و ده روز در تابستان میگذرانند پس صاف میکنند و بر میدارند بنید لاس زوفا بهتر است که از  
قبلا آید ص بکین زوفا رطل عصیر کطل کوفه در ظرف نازکی بسته و مکی و لوان انقلقه تا بکمره عصیر چیل رطوبت صاف



وگندازند بیدار کما دیوس محلل و سخن و نافع است تشنج و یرقان و اتفاح زخم و سؤالتفیز و مصلحت کهنه که کهنه باشد  
بیشتر است ص مانند زوفا عمل آرد زبید الا سطور خود و محل طوبات غلیظه و نفخت و نافع است از دردها  
پهلوی و عصبها برود مخصوص و سوجین و مصر و عین را هر گاه با عاقره قرحا و کینج بدهند ص هیرش کیزان عصیر را کپل  
اسطوخودوس کند بیدار قطرون نافع است امراض باطنی را ص بگیرند با تخم آن و بیندازند در هر یک آن دو دو در  
و هفت ماه بپزند ص صاف کنند و در زبید الطراغور ریغاش نافع است معض و شقوق و موضع درد و  
پهلوی و مادی متحرک بدنی و در میز می را ص طراغور ریغاش چهار درم و چهار اقساط عصیر در عرق کرده سه ماه بپزند  
ص صاف کنند بیدار الحاشا نافع است بدنی مضوم و بطلان شهوت و بدی افعال اعصاب جاری بر غیر مجری طبعی را  
و نافع است از دردی که در باطن پهلوی است و اثرات زستانی و ضرر برود و جود و ص حوام ص حاشا را کوفه و تخم  
صد در می در عرق کرده در هر گند و جوشانید و گندازند بیدار الصعقر همان خوب سازند و همان خاصیت دارد که  
حاشا دارد و زبید فوج خبر می نافع است دردهای معده و بطلان شهوت و یرقان و در بول است ص فوج خبر  
و شرباید و بیدار حاشا سازند بیدار فوج حبلی نیز همان خاصیت دارد و همان خوب است بیدار ص نافع است  
معده و سینه را در بول است ص بگیرند فوج راس خشک را پنجاه در می و کوفه درش کیزان عصیر سه ماه بگذرانند  
ص صاف کنند بیدار سنبل رومی که ناردین اقلطی گویند نافع است در دردهای یرقان و امراض کبد و عسر البول فوج  
فون و غیر آنرا و اصحاب و جاع معده را ص سنبل نیم در و کوزه عصیر بگذرانند و بعد از سه ماه ص صاف کنند شش در یک  
فون و بعضی دو و قیوح و سه و قیوح کرده اند و عصیر یک جزه بیدار سارون نافع است استسقا و یرقان و این  
بگرد عرق انسا را در بول است ص سارون سه در میات در دوازده قاطون عصیر عمل آوند بیدار و قون نافع است  
دردهای صدر و درد بانیکه در اطراف پهلوی پوشت وزیر بیدار است و دردهای پهلوی و اندامها و دردهای رحم و مده  
و حرکت جشا و در بول و نافع سفره و شقوق و فوج است ص ص ل جز بر می یکوب شصت در می در یک جز عصیر بگذرانند  
دو ماه بپزند و ص صاف کنند بیدار اصل انجیارد و در میات در یک کوزه عصیر بگذرانند و بپزند و بعد از سه ماه چهار  
ص صاف کنند نافع است فوج و کوفلی و انتصاب النفس را آب میکند پس از آن نافع است معض و عرق انسا را  
و در می مضوم و استسقا و هس هوام و بسته شدن ملت را بیدار کثیر المنافع نافع است زکام و سفره و ترک و کیمون خام



وفتح و تریل معده را بخر چهارست اوزان دوازده درنجی ص ص مضاف دو درنجی غفل دنجی ایراش درنجی  
 شبت سه درنجی بلغور کنند و درخمر بته دریک قسط عصیر کنند شربت میقولوس درخمر سه روز کند آشته صاف کنند بمقدار  
 نافعست بطلان مضم و فساد غذا و کسکه طعام را قی کند و کسکه گیوس غلیظ درکش بته شده باشد یا در حده آن و زایل میکند  
 فساد لون و سوا القیه و سپر و استسقا و برقان و عسر البول را و محض و فنج و استرنا و دو اوقاض کینه و جدی بخت را  
 و ادرار حوض میکند و واجبست استعمال کنند درحمیات و قروح باطنی و مضرت بعصب و فصل سرکه کله است ص  
 پیاز عصل منقی دو من عصیر فایق یک دورق درظرف کنند و سرش بنیند و ششماه بنیند صاف کنند و درظرف  
 بیزند و بعضی درآفتاب خشک میکنند و نرم میکنند و یک قسط آنرا در بست قسط عصیر فایق تازه می اندازند و سه ماه بگذرد  
 پس صاف میکنند و درظرف دیگر نموده نگه میدارند و قومی تازه آنرا گرفته مانند شلج پارچه پارچه کرده در آب آن در شراب  
 درآفتاب می بنیند صاف میکنند بنیند حسب الآس قابض و مقوی معده و نافعست از کولیک و زرد رول  
 در شکم و قروح باطنی و سیلان ملت و سیاه کننده پوست ص بگیرند آنرا از قریب شتر درگی و بگویند و شیر آنرا بکنند  
 و درظرف کنند و بعضی بنیند تا ملت بماند و قومی خشک میکنند و یکونند و آب و شراب کینه میجو شاستند و عصاره  
 بگیرند بنیند مصلحتا قوس نافعست در درگده و شانه و پهلو و رعاف خون و سرخ و فوج و فرود و رض و اسهال  
 بطن را ص مصلحتا قوس بنقاد درنجی در عصیر بنیند و ششماه بنیند مازدیون نافعست مستقی و کمبود  
 و مانگی را و پاک میکند از زنان خون نفاس را بعد از ولادت ص شیش مازدیون و کل و دورق آنرا در وقت بارش گوشت  
 و خیمه در هر دوازده درنجی یک کوز عصیر بخیمه دو ماه بگذارد پس صاف کنند و بردارند که مجربست بنیند که مصلحت  
 در عمل و ترکیب مانند مازدیونست بلخیمه فنج خون و کسر موحده و سکون تخمائی و فنج خامی مجده و سکون با هر چهار ادویه  
 خورده شود که باشد مقدار آن یک قلمه تخم فنج خون و سکون پای همگی عملست تخاله بضم نون با خامی مجده و ف  
 و فوج لام و سکون هاسوسست نخود آب منضج بنجم و مدر و رومی و تقوی ابدان ضعیف و محلل ریاح و امراض غبی  
 و سوداوی و بادمی چون فنج و لقه و یا نخودیا کرده و شانه و مضر صفاوی مزج مصلحش سبکباجست با گوشت  
 و بی گوشت نیز بنص نخود را بچوشانند و روغن بادام و نمک را اضافه سازند و اندک پیاز و زیره و فلفل با آن بنیند  
 نخود آب با گوشت ص نخود سفید و شصت مثقال در آب با گوشت جو جرمه یا گوشت بره بچوشانند و

نخود



نخود هم تر شود و فرود آوند و مرغ را از نخود جدا سازند و باید نخود درست باشد و غیر قشر و اگر مقدار است مثقال پنج پاره  
داخل سازند و آفتاب بریزند گوشت پز و برنج بگذارد و نیم مثقال زعفران رسیده و نیم مثقال در چینی درست داخل کنند و اگر  
نمک صواب باشد و اگر خواهند بانان خمیر بخورند و اقل مدت نخود آب چهار روز است و اکثرش دوازده روز است  
نذیر قون و سکون دال مهله بغاری داشته بکسک کاف فارسی و سکون شین محمد و قح قوقانی کبابلی بوی خوش نامند  
که از غالیه پسته و خوشبوتر و زعفرانست بجمع افعال و خواص ص عبث از شنبه شصت و پنجم عدد دراتی پنجاه و پنجم  
مشک تبی ده مثقال کافور قصوری هفت مثقال ندی دیگر که در اوقات دهد و خفا ترافع باشد ص صنفید  
بگلاب موده در سایه خشک کرده و با عیسیر بگذارد ده مثقال عود فارسی دو مثقال مشک و عیسیر که یک مثقال کوفته  
و تخم بصد و هشتاد مثقال نبات اقوام آورند و میانیزند و بر روی سنگ نیمه بخار دینند یا نبات کوفته بگلاب  
سسته مخلوط نموده غلوطها سازند و در حبه طبع آن گرم و تر است اصحاب که در ریاضت را شایسته باشد و باه را  
ببغزند و در اصحاب فرج گرم و خشک تشنگی آورد و معده گرم را مضر باشد مصلحت حموضات است ص صنفید  
پخته مغز تخم نیم پرشت باز روی و سفیدی گرد بریده بنیازند و پسته و بادام قشر زینت دهند و بعضی برنج را با  
گوشت نیمه و بطبق کرده بالای برنج بچسبند تا برنج پنهان شود ترکی میلا و باه را قوت دهد و غلوطها باشد  
میکنند در ک شیرین را و خوب میانهاش را دارند و فله کنند و با روغن بریان نمایند و بر بالای پلا و بنند و با گوشت پلا  
بخورند و بعضی ریزه تر میکنند و در وقتیکه برنج را صاف میکنند آن مخلوط میکنند و دم میدهند و گوشت بخنی برابر آن  
گذشته بخورند ترکی میلا و بدستور اهل هند که لذیذ و لطیف میشود ص گوشت و برنج بکدیگر مخل - روغن هفت است  
بوزن نمک تبریز در چینی و قنصل بیل بکدیگر مثقال فلفل بره مثقال پیاز پنجاه مثقال برنج خیل تر و کشیز خشک یک مثقال  
بغضنه غنچه د و اسفنج چهل و پنج مثقال بجز پنجاه مثقال نخود سیخامی مثقال نمک نه مثقال زیره یک مثقال گوشت  
پارچه پارچه کند و در روغن پیاز و تخمیل و کشیز و نمک بخنی سازند پس گوشت را جدا کنند با قنصل و روغن دم دهند  
برنج را در آب نیم جوش نموده در شور بگذارد کنند و در دیگر زیره انداخته و گوشت ادویه در برابر بالای برنج نهاده و زردک و  
تبر بالای برنج گذارند دم دهند و اسفنج را در روغن و نمک دو پیاز کرده و بطبق دو پیازه تبه تبیه ضهارا بریزد اسفنج بند  
در لاش بنند چون بپزد چیده شود اندک با زیره او و پسته ساید بران ریزند و بردارند و ترکی را بر روی پلا و گلاب تر که بر کسکون



بازای محمد و الف سحر الاغ و آنچه در آن چربی نباشد فسوح نفع نون و ضم سمن مهله و سکون و او چیر یا نیکو نیزند در چشم  
 و ضم نون و در شدن گوشت بن دندان را گویند فسوح نعین معجم معنی روزن مذکور سیل نفع نون و کسر سمن مهله  
 و سکون تخمائی غسل که گفته کاروم جدا شده باشد و گوشت کبی توایل نخته باشند سیل نفع نون و کسر سمن مهله روزن  
 گوشت بی توایل نخته شوق نفع نون و ضم سمن مهله و سکون و او چیر که بریزند در بینی و در آن شوق نفع نون و سکون  
 بوئیدن و شوق آنچه بینی کشند و فرق بین الشوق و السحوط است که سحوط را بینی میچکانند خواه آب باشد خواه غرغره  
 و شوق را بینی بالا بکشند شوق که تعویذ دل و رفع حقدان نماید و غشی را لایزال سازد ص آب مورد و صندل و کعبه  
 کلاب سرکه کافور و عود و جهت چرک و جراحات بینی پودنه شک را زرم بسایند و با شرب استنشاق نمایند و جهت  
 رفع چرک قدری اندر روت اضافند که شوق که شقیه را لایزال سازد ص زعفران و یخ نبات بیدارنجیر مسوی باشد  
 و شوق سازد نضوح نفع نون و ضم صا مهله و سکون و او دو حای مهله مجهول پاک و صاف و لاست و عمل ناض  
 نضوح بر وزن نضوح و نضاد و مجر و عیبت از خوشبوی نضیح نفع نون و سکون ضاد و جمده و جمده مجهول استیلا عیبت  
 بر ماده و آماده ساختن برای دفع کردن ماده نضیح نفع نون و کسر ضاد و محمد و سکون تخمائی و جمده مجهول نخته و کس  
 نضاد و نضیض بر وزن کباب و بنید بر دو ضا و محمد و بهر دو نضاد و شیر اندک نطول نفع نون و ضم  
 طای مهله و سکون و او اسکیران دار و بوجوشانند و بر سر ریزند و گویند که طولات آبهای شیر گرم است که در آن نریخته  
 و از بالا بر بدن بنشیند و در آن می شینند و بر بخاران خود را میدارند و نیز اطلاق میکنند بر پارچه ای تری که در آب مطبوخ  
 دو اها تر که در عرضوی نهند و آبن و انکباب و پاشویه اقسام است قوش تاد و از ده ساعت نیطل نمایند  
 و یک علی بخاره و نضیح شقیه نطول حب الاس قروح زخم و سیلان زخم و سستی را لایزال کند و چندی قروح  
 و استرخای آنرا و سیر و آنرا و اسهال امعاز و انواع بواسیر را نفع کند و متعیر و آنرا در آب جای آورد و چون آب  
 نگرار کند بواسیر را بر طرف کند ص بگیند برگ مورد در قدر که خواهند بچوشانند تا ماهر شود پس در آب جلوس سازند نطول  
 که ابلی و فراموشی و شیر غش را نفع است انجروش ص کله و پاچه با بونز اکلیل الملک حله شبت کلمه کف  
 نطول که افر لاجیض را باز دارد اجزاده خروست و چون نطیل نماید قرص کهر یا ناب مورد نوشند ص گل سفید  
 برگ مورد بکده دم شب یمانی ماز و کفناز که کوفه بکند چرخ دم پوست انار جو را سرد و جرانج نکوفه بکند دم در آب

۷۷۳



ده درم مهر کوفته و جو شانه تخیل نماید بطول که نافع تخیل مواد بارده را تقویت اعضا کند ص برنج سفید کل باق  
 حاشا شنتین مرنجوش اسطوخودوس مشکطربشبع عصفور جعد خشک اهل فطراسالون شحم خطل جوز السرو  
 کما فیتوس دارشعاع سوسنبر بوده بدو بطول کند و اگر مجموع یافت نشود بعضی آن کتفا نماید بطول که تریب اعضا  
 وضع بخوابی و صلاح حاره کند ص بنفشه برگ مید خبازی آرد جو خیار تازه کدوی تازه داب بنزد نا هم اگر در و کا و کا عضو را  
 بخاران داشته آب آن عضو را بشویند و وصل را با نالطول که حیض براندازد است ص پرسیاوشان کالو  
 نام سداب بوی مادران قنطاریون پودندشتی ساوی بطول که ضریح مقعد را نفع باشد اجزایش است ص  
 گل انار پوست انار بلوط مورد تر گل سرخ باز و مکده قری یکوفته جو شانه و در آن نشینند بطول که سرسام بلغمی را نافع  
 باشد و خواب آورد اجزایش است ص بنفشه تخم کاهو یکدیگر در پوست شخاش گل سرخ و نیلوفر تراشیده  
 با بونه درم کشکونچدرم مهر را در چمن آب جو شانه تا نیمه آید سر را بخاران دارند و باها را شیر گرم بر سر بریزند بطول  
 دیگر که سرسام گرم را سود دارد ص بنفشه و نیلوفر مکده دو درم با بونه یک درم در آفتاب جو شانه و سر را بسترانند و از مکده بخاران  
 بر نیاید و چون نچرخد و بگذارد و بچمن و بنهند تا حرارت و بخار کمتر شود و سر قفا را پیش روی میارند تا بقیده باغ  
 مریض برآید و آن آبر با قدری روغن گل آمیخته اندک بر سر بریزند بطول دیگر که سرسام صفراوی را نافع باشد و خواب  
 آورد خوشکی را مغز اریل سازد ص بنفشه برگ کاهو کشنیزهر و جو تمشیر و پوست شخاش و برگ مورد و با بونه مکده  
 ضرر با بلغم کله کوفته جو شانه بر سر و کله بریزند بطول که سرسام و اقسام مانجولیا را سودمند است اجزای زده است  
 ص بنفشه نیلوفر گل خطمی شاهنفرم کشکونچ برگ مید گل سرخ برگ کاهو با بونه برگ مورد و برگ غنث العلب  
 یکدیگر کف بدو بر جو شانه و بخار از زرد باغ گینند و آبش را اندک اندک بر سر بریزند بطول که سنگ کرده و مشابه را  
 برآورد و بول براندازد اجزایش است ص با بونه گل سرخ اکلیل الملک خطمی سفید خشک مکده درم پوست خرفه  
 پرسیاوشان حب القلت مکده هفت درم اصل السوس ایشان ریزج بادیان مکده چدرم کالنج و طبله مکده چهار درم بنفشه  
 و برنج سفید مکده درم دو قو و برگ نیلوفر مکده درم دره من آب جو شانه تا نیمه آید در آن نشینند و چون برآید قطره  
 روغن مغزب در اکلیل چکانند بطول دیگر که همان عمل کند اجزای زده جزوست ص با بونه گل سرخ اکلیل الملک خطمی  
 خشک مکده درم حله بادیان نام سداب مکده درم شبت مرنجوش خبازی پرسیاوشان یکدیگر درم سداب



مذکور معمولان در حمام یا خانه بطول دیگر که همان عمل کند و بسیار قوی لفعول و سیرج الاثر است بجزش خجوست ص  
 بابونه در زنده ترکی نام فرنجوش برگ کلم سرگین کورنبره را جوشانیده در آن نشینند و فضل آنرا بر عانه ناف و جانی تا  
 بگذارد بطول دیگر که همان نوع کند اجزای چهارده خجوست ص در زنده ترکی ورق ترب و اسبت و سداب و قو  
 در بنجاسف و سنبل و موزنجوش و نام و خلی و شلغم و بابونه و شبت و کلم که قدری جوشانند تا نرم شود در آب  
 نشینند و فضل آنرا بر عانه ضما سازند بطول دیگر که همان فایده بخشاید اجزای چهارده خجوست ص پرسیاوشان و خلی خشک  
 برگ ترب و وقت و کلم و خجاری و برگ شلغم و شبت و بوی مادان علی الرطم طول سازند بطول که صداع را  
 بر طرف کند اجزای هفت است ص بابونه اکلیل الملک نام فرنجوش صغره ورق خازر بنجاسف باتوی جوشانند  
 سر را بجان آن داند و آبها را دفا کرده شیر گرم کم کم بر سر زنده طول که صداع حار را از ایل کند و بخوبی را بر طرف سا  
 اجزای زده خجوست ص بنفشه جویمکوب بند طول و نا و خرفه و پوست خشخاش و گل خشخاش و بیخ تفاع و تخم ملی  
 و کدو و کاهو و برگ بید و گل سرخ باتوی طول که صداع ریجی را زافع باشد اجزای هشت خجوست ص بابونه  
 اکلیل الملک برگ گرش تخم بادیان و زیره و موزنجوش و صغره و شبت جوشانیده بدستور عمل کنند بطول که صداع  
 سودا و ایراسودار را بجز هشت است ص بنفشه نیلوفر اکلیل الملک بابونه سوسن کسکسج و سیانج قرص جوشانیده  
 بدستور معمولان در طول که گزلی گوش که از عقب سبب آفت و سبب آن بخارات باشد سودار و اجزای خجوست ص  
 بابونه اکلیل الملک قیصوم بکده درم نام فرنجوش اذخر پوستیج بادیان و کبر و گشخ و کدچند درم دره آن آب  
 جوشانند تا بسین آید پس سر و گوش را بجان آن داند و بر سر زنده بدستور که میکنند تا صحت دومی دهد بطول که  
 محافظت چنین کند اجزای هفت است ص گل سرخ هفت درم گلکار خربان بکدچند درم برگ مور چهار درم شبت  
 پوست انار مار کدسه درم جویمکوب ماحه جوشانند تا آید پس طول سازند بطول که سکوت را سودار و واقع باب  
 چون بر سر و هر پای پشت بریزند اجزای چهارده خجوست ص شجلی و مرکبی و شبت و موزنجوش و برگ ترنج و صغره  
 و اکلیل الملک و بابونه و سداب و جاشا که قدری طول که نشان آید که بر بدن باشد بر اجزای هفت است ص  
 گل سرخ هفت درم بنفشه نیلوفر صد لیس میر و تخم کاهو و کاسنی بکد چهار درم در هفت تن آب جوشانند تا بسین آید یا  
 و چون انعام بر آن آید بر اعضا میریزند بطول که سده بینی را بکشد یا اجزای چهارده خجوست ص لادن چوب گز و شونیز شاشا

بافقار



و سرانجام آن دارند و بهتر آفتاب است بدستوریکند که گورشد و در ظرف دهن فرخ فعل کلی می کند و بسوس گندم را چون  
 در سرکه چوشانند و سر را بخاران دارند نافع باشد و علاج کبکسرتون با عین مملد و الف کوفندان و کلان ماده نفوح نفع نون  
 و نم نماد سکون و او و خای مجرب و جود دارد و های خشک بی باطن که در بینی با حلق و منده نفوح که بیوشی آورد اجزا چهار است  
 ص جز ما ش افیون عصاره کاهو و زعفران نفوح که خاق را نافع باشد اجزا پنجست ص سورنجان مصری و لوز  
 دم شب یانی گلزار کند شدرم قشور زبان شدرم پوست انار و ماز که در دم کوفته و خیمه بانو نفوح کند نفوح  
 که مان نفع دارد اجزا شش دوازده جزوست ص ماز و گلشن حدس سماق گلزار گز ماز و فودنه نبات هک جزو قافله  
 کبار طباشیر کندی جزو زعفران برنج و نفوح که بل را لایل کند بعد از تقیه اجزا جزوست ص کندش قصب الذریر  
 گلشن با تسویه قدری مانگ نفع کند نفوح که رعاف را باز دارد اجزا چهار جزوست ص پوست بضمیر و سوخته گلزار  
 ماز که در آسیا سوی نفوح دیگر که رعاف را قطع کند اجزا چهار است ص کلزار صمغ عربی که در کندر اندزوت با تسویه  
 نفوح دیگر که رعاف را بندد اجزا شش جزوست ص مازوی سبزی سورنجان شب یانی نشاسته صمغ عربی که در  
 و اندزوت نفوح دیگر که در بناب شورست اجزا ششست ص شب یانی قلعطار قلندیس شاخ لوزن حبه  
 و در حرق و کاغذ سوخته و مازوی سوخته و کافور با تسویه نفوح دیگر همان حکم کند اجزا چهار است ص مازوی سوخته  
 سرکه انداخته و خشک کرده و زنج و قلعطار حرق و کندر ساوی نفوح که در بینی را بر اجزا پنجست ص قصب  
 کل سیرین یکدیگر درم سعد کوفی و سنبل یکدیگر درم برگ مور و نیم درم نفوح که در بناب شورست اجزا ششست  
 ص زعفران و افیون یکدیگر درم راکب کاغذ سوخته مازوی سوخته اقا قیا گلزار زنج حرق هک قدری کوفته و خیمه  
 با فیون و زعفران بیامیزند و در بینی و منده نفوح دیگر که در بینی را برطرف سازد اجزا جزوست ص زاک و سکنجبین  
 اجزا را بر یکدیگر نفوح که سکوت را بپوش آورد ص کندش خریق سفید بود و برابر بسایند نفوح که بصرفه را نافع باشد  
 اجزا هفتست ص شحم حنظل قشالهمار تو شادر شونیز کندش فضل اسطوخودوس راستا راستا کوبیده نفوح  
 نفعست در حلق و غوا نوق را اجزا هفتست ص شنبه پندرم جلا شیده درم گلشن سه درم زعفران یکدرم نبات  
 چهار درم مال نیدرم کافور دانه و نیم کوبند و در خمر نفوح سازند نفوح و قیغ بضم نون و خم قاف و سکون و او  
 درشت اول و قیغ نون و کسرتاف و سکون و تخمانی در لغت ثانی شتر نهام است که در آن خیره یا خوساییده باشد و شتر نهام



و ماست و شیرخالص که سر کرده نوشند و در عرف ابطا خوبسایند که جو شایند و صاف نموده بیا شامند و قوش بعد  
از شش ساعت ضعیف شود مگر نفوس صبر و بلکه که تا معصن و تخیر شود و توان آشنای نفوس قلع خارج معصن را  
که از سوز المراج گرم باشد و تقوی معده باشد و تقوی وضع است اجزا هفده جزوست شش درش دو اوقی ص سبب شیرین  
سه صد دانه گل سرخ نفع تازه برگ مورد یک دست درم و اچینی قرفل عود یکد درم همین یکد یکد درم گاوزبان  
بادنجوب سیب الطیب یکد هفت درم مصطکی زعفران یکد سه درم مشک دو درم عنبر شمش یکد گرم گلاب خالص  
یکین سبب اتمش کند پس منقی و اجزای یکم که در یک شایز در دروسن آب و مکن کلاب خوبسایند و بطریق کلاب  
عرق کشند و مشک و عنبر و زعفران و مصطکی را در ظرفی که عرق در آن میگذارد در سه تخمه تعبیه کنند نفوس قلع خارج که در در  
فرازان موافق باشد و وضعف دل و دماغ و بکر را سود دارد و اجزا نازده جزوست بغیر عرق ص سبب شیرین سید  
سه صد دانه پالکند از پوست و دانه به همین گل سرخ صد لین کشنیز خشک یکد سه درم برگ مورد پانزده درم بر شرف  
سفید گل گاوزبان کاسنی نیلوفر یکد هفت درم زعفران سه درم مشک و عنبر یکد یکد درم کلاب و عرق سید خشک  
یکین آب خالص دوسن همان و تنور عرق کشند نفوس حامض صفرا را ساکن گرداند و حرارت را بنشاند از هفت  
ص غاب وزر دالو یکد پانزده عدد آوی سیاه هفت دانه نمندی پنجم درم نیلوفر بنفشه یکد سه درم زرشک  
سیانه دو درم نفوس حلوتهای گرم را نافع باشد اجزا هفت جزوست و مجموع مثل اول یک شربت است  
نزد الو غاب آوی سیاه یکد چهار دانه بنفشه نیلوفر یکد سه درم کشنیز خشک عدس مقشر یکد دو مثقال تخم کاسنی  
یک مثقال نفوس ساضیق النفس را نافع باشد چون مداومت کنند و پرمیرا لازم دارند ص سنای می یکد یکد درم  
منقی دو درم شرب قدری آب خوبسایند که نوزده نوی و علی الرغم بی انگه درم مالند صاف نموده نوشند  
نفوس صبر که چون سه روز توالی نوشند و باز سه روز آسایش کنند همین و تنور تا نوزده مثقال خورده شود هر  
مستاصل سازد ص بگیرند که شسته آب خوبسایند صاف نموده یک مثقال صبر در آن نموده بدیند نفوس صبر که  
که باد را بشکند و افراط غلیظ را از بدن پاک کند و در سیر که از مای غلیظ باشد چون دایمی شود و در اجزا  
جزوست ص سعد سفیل الطیب نینت قلع از خرنبلال گل سرخ بادیان ناخواه زیره یکد یکد کف همدا  
در مکن و نیم آب جو شایند آب سرخ شود یا لایند و ده درم صبر آب مکرور در شیشه کرده سه روز در آفتاب

بدره



در شب در خانه گرمی گذارند پس هر روز که وقت بیداری تا سه وقت بعد از آن با دو درم روغن بید بخیر یا با دانه تلخ نوشند تقویر صبر کرده و در گرمی  
 سود دارد انقا الیوس و یقویرا را زایل کند ص آب کاسنی سرد و قیده صبر قوطی چهار دانگ سه روز در آفتاب بنهند و شب خات  
 انکا صاف کنند و یا شامند و در بعضی نسخ شش دانگ است تقویر صبر نوع دیگر معده را قوت دهد و مع بخار از روغن کند  
 و انقا طردید را از دماغ فرود آورد و صلح سودا و بزایل سازد ص آنستین ده درم اسارون پنجم درم قنطاریون روغن <sup>مصطکی</sup> و  
 بکده درم صبر قوطی شش درم اوید را تکوب کرده در سه رطل آب گرم بخوریا نهند و سه روز در آفتاب بنهند و روز چهارم صاف  
 کرده شربتی چهل درم بکند در روغن بادام شیرین نوشند تقویر صبر دیگر که انقا الیوس و یقویرا را نافع باشد و معده را از غلط  
 از پاک سازد و صلح بخار را زایل کند شربت سی درم یکم نوشند ص بادان پنجم درم ص آب بنهند تا نصف بماند  
 پس صاف کنند و درم ایارج فقیرا ص دران حل نموده در شیشه کنند و سه روز بگذارد تقویر صبر دیگر که صراع سودا و بزایل نهد  
 پنجم درم صبر و زرده است شربت ش تا میت درم ص بیلدیا ه بلیله امله قشورین پوست پیچ بادیان و پوست کج  
 پوست کج کرش و پیچ اخرو و سوس بکده درم سنبلی قصبه لذیره بکده درم شکامی با آورد بکند پنجم درم ص آب  
 بنهند تا نیمه بماند پس صاف کنند و درم صبر ساینده داخل نموده سه روز یا کمتر در آفتاب بنهند تقویر صبر جهت امراض معده  
 بی حدیست ایچر جهت دوران معده متعال و نیم شربت ده درم هر روز ص و اچینی سه شقال آنستین هفت شقال  
 ص و بلسان گلشن بکده و متعال و یک رطل و نیم آب بخوشانند تا نیم رطل بماند صاف کرده صبر زرده متعال دوران حل کنند  
 تقویر ص فواکه سهل ص صفر باشد و تبهای ص صفر او بر سود و چس آلوی سیاه و آلوی کلبی بکده میت دانه غاب سی و دانه تر  
 بندی پانزده درم پستان پنجاه درم بنفشه و تخم انقلج بکده درم بزنجبین میت شکر فلوس خیار شنبه مقدار تقویر ص فوا  
 که ص صفر براند و تشنگی را بشاند ص آلوی سیاه و بخارا و پستان بکده سی دانه تر بندی ده درم زرد آلوی خشک ده دانه بنفشه  
 ده درم بزنجبین میت درم تقویر ص فواکه که طول و کبود را نافع باشد و بر قانرا زایل کند و طبع را نرم دارد و ص صفر را بشاند ایچر  
 شربت ص زرد آلوی غاب بکده و زنده دانه آلوی بخارا آلوی سیاه بکده چارده دانه بنفشه و نیلوفر بکده درم تر بندی ده درم  
 سالی کی پوست بیلدیا زرد بکند پنجم درم تخم کاسنی و گوشت کوشیز و عافیت بکده درم ص صفر فلوس خیار شنبه پانزده درم شکر درم  
 بنفشه بکده بعد از صاف کردن پنجم درم ریونده در روغن بادام بکده درم بزنجبین پانزده درم ضاده نماید سوزم موی  
 تقویر ص سهل که سهل ص صفر باشد و حدت و غلیان خون را ساکن گرداند و سهل نرمتری باشد ایچر چهارست ص آلوی بخارا چهار



ترهندي و ترنجبین و زنجبیل و کله دره شقال شب در قدری آب بکنند و صبح صاف نموده بیاشانند تقووع مهسل که صفا  
 تسکین دهد و طبع را نرم دارد و در امراضی گرم زمانه باشد و صندل و صندل صغیر و برطرف نماید ص زرد الو غنابک و زردانه الوی  
 هفت دانه ترهندي و درم نیلوفروش یکده درم انار دانه و زرشک یکده یک گشتا زرد و آب گرم بخویسانند  
 صاف نمایند و بیاشانند تقووع مهسل دیگر تپهای گرم زمانه باشد و سولنج جگر که اگر می باشد و در پهلوی آوی سبزی  
 میوز میله بیست درم تخم کشت و کاسنی یکده چهار درم کشتی زرشک سه درم غناب بیست دانه پستان سی دانه ترهندي  
 درم سرور و زرقاب نهند و هر شب در مکان گرم نهند بعد از سه روز نیم طول باده درم ترنجبین سیل نمایند تقووع مهسل صغیر  
 و صندل حار را زانف باشد اجزایه خروست ص پوست بیلبله زرده درم آوی سیاه پستان غناب یکده بیست دانه ترهندي  
 متقی از پوست و دانه بیست درم بنفشه و تخم کاسنی یکده درم مغز خیار شنبه درم ترنجبین پانزده درم شب در چهار درم است  
 تقووع کند و صبح صاف کرده بیاشانند تقووع مهسل دیگر صندل گرم را سود در دو محوری مغز خیار از جوی گرم وانی  
 و عمده تقووعات مخصوصه بزرگ حار و فصول حار ص الوی سیاه صد عدد بکنند و در آب بخویسانند و صبح صاف کرد  
 پانزده درم بیلبله را آب آوردن سنگ بیسانند آب آقوت بیلبله بگیرد صاف نمایند و پانزده شقال ترنجبین یک  
 درم طلن و کوه صاف کنند و بنوشند تقووع طین که نافعست بقایای امراض حاده و پنهانی را که در بدن مانده باشد و تخم  
 نماید اجزایه خروست ص آوی بخارا بیست دانه میوز ترنجبین پانزده دانه غناب و محط یکده سی دانه ترهندي پانزده درم  
 که از پوست و تخم پاک کرده باشد و لیفش را کشیده باشد و تخم کاسنی و کشت یکده درم کشتی زرشک دو درم سرور  
 آب گرم بخویسانند پس صاف نموده هر روز نیم طول از آب بیست درم ترنجبین یا شکر سفید و طلوع آفتاب بیاشانند تقووع  
 بیلبله که نافعست صرغ و در او را و تخم معده میکند و رفع اخلاط غلیظی نماید اجزایه خروست ص بیلبله کابی هفت  
 شقال بیلبله عمده خام سبیل و قنصل حب لبان یکده یکده درم فستقین دو درم و تخم شکامی با آورد کلخنج یکده  
 درم نفع هفت درم مرغور قاقله که با یکده درم در و طول آب بخوشانند تا بر آید صاف کنند هر روز شقال  
 بنوشند تقووع دیگر که امراض معده را زایل کند چون از سردی باشد اجزایه هفت است شمشیر هر روز یکده ص وانی و  
 فستقین عمده لبان کلخنج عمده مصطکی در یک طول و تخم آب بخوشانند تا نیمه آید صاف کنند و یک شقال صغیر زرد و  
 بیاشانند تقووع که تقویت دل را حیض کند اجزایه باروغن بادام نخ بیست ص تخم خربزه شقال تخم کرفش و بادام و میوز

یکده و شقال

بکده و شقال بکوب کرده در سه رطل آب سبزان و زو خویسانیده هر روزی شقال آنرا با روغن بادام مقدار یک رطل شقال هر روز  
 بیاشامند نوش داروی لؤلوی بهترین نهماست و فاعست ضعف معده و بدن و قناعت را و بر انگیزن اشتها را  
 و بسیار قوت میداد اعضای رینه را اجزایش بیست و هشت است شترش زردم ص بلباشیر سفید بارشیم قرمز <sup>مصطکی</sup>  
 زعفران سنبل الطیب لؤلؤ کبریا گلرنگ کدسه شقال ریونید یا قوت اسارون سعد و عود مال اذخر صندل سفید  
 پوست نرغ سیاه هندی بید شنب نر تخم بادرنجویه درونج پهل زر رشک بیدانه عجب شیب ورق طلا و قره  
 بکده و شقال شک یک شقال آلود و شقال بدخور یکد نوش داروی ساده در باب خبر ایراد یا قنیه سازند و کوزن  
 و نیم ادریک سفید و مثل آن عمل کف گرفته بشوند نوش داروی قویتر و بهتر در همه افعال از نوش داروی ساده و منافع آن  
 بسیار و آن شیر اجزای آن در جو دست شترش تاد و شقال ص گلرنگ شش شقال سعدیخ شقال قنصل شقال مصطکی  
 سه شقال سنبل سه شقال اسارون سه شقال بسا سه زعفران قاقلیق بکده شقال قنفر زرب و لؤلؤ <sup>ص</sup>  
 بکده شقال مشک اعلی نیم شقال جوز بو اهنه شقال آلمه تقی صد شقال در صد شقال آب گچ بیاشامند سه شقال  
 مانند بتور سابق باد و در آن اجزای ذی کوزن عمل بقوام آورند نوش داروی دیگر تفریح عظیم کند و تقویت معده و تحلیل  
 ریح نماید و رفع کتخقان و طغیانه قلب را و زایل کند ضعف قلب عظیم را و نوش اجزای آن در دست شترش یک شقال ص  
 بلباشیر گلرنگ بارشیم قرمز سنبل مصطکی زعفران بکده شقال سعد کوفی سیاه هندی قنصل شقال مشک زرد عجب  
 صندل سفید عود هندی مرجان ورق طلا و قره ریونیدی زر رشک بیدانه بکده و شقال آلمه تقی شصت شقال قن  
 و نبات و عمل سه وزن او دویوش داروی لؤلوی از بدالدین قنالی بحیث تقویت قلب و دماغ و اعضای رینه  
 و امراض سوداوی و بلغمی و کوش و تقویت اعصاب عدیل نادر و اجزایست و چهارست و زرش یکصد و سی و هشت  
 شقال یو نیم شترش تا یک شقال زخم ص قاقله درم گلرنگ شش درم سعد همین سفید قنصل آلمه بیدانه بکده درم قنصل  
 سنبل اسارون بادرنجویه همین سرخ بکده درم قنفر زرب مصطکی شقال قنوری سفید و سرخ خولجان بکده  
 درم سیل جوز بو زعفران بکده بکده درم گاوزبان بکده درم عجب شیب نیم درم ادریک و نیمه گبر نیم درم آلمه درم و در چهار  
 درم آب جو شامند تا بابت رسد پس مانند و با کین فاین طرح نمایند تا بقوام عمل آید بعد از آنکه از پشت خربال گذرانیده باشند  
 دویوش بخورد و قنصل داخل نموده چون کند نوش داروی لؤلوی دیگر در خواص مانند نوش داروی اولوی سیوم است اجزای این



میستوشست غیر آمد و زش صد و نه قاصد و درو مشال شترش کشتی حال ص یونوی بکر مشاقف با در بنجویه مصطلکی قرض سنه  
 اسارون بهمنین بکدره مشال قرفه زرنب سانج زعفران بسیار جور بوا قاقلین بکدره مشال مشک و عجز بکدره مشاقف  
 طیار شیر زرشک بیدانه گلشن سحر کوفی بکدره مشاقف کشتیز صندلین بکدره مشاقف امله عشره صد مشال کلاب آلتا شتر  
 بقدر کفایت تغذیوزن دو انیر بلج بالکشر طعمایست که با گوشت و یاز و جب الزمان ترش و میوزی نرید و طما این استنابا  
 ناخت کسی را که اسهالش بسبب ضعف عده و بد مزجی باشد ص کیزر بکدره گوشت مایکان و بنار بنجد کند و طول و قدری  
 پیاز سفید و کشتیز و سرج و میز نرید تا آب تمام بسوزد پس شور یا یک لاله نار طلی و میوزی کیر طلی داخل کرده و خوب مالیده و صاف  
 کرده باشد شیره غنچه را دم سه و قیده و اندک نخل عین نرید چون نخته شود جوانب آنرا بکلاب سح نموده از آتش بر دارنیم پر شتر  
 نیم خچت نمودن بر حصه و مجموع آن انزرد و سفید داشت فشان و لب و عطش و حرقت بول و فدا و آواز و نشو و نشستن آنگاه از  
 اخلاط سوخته حادث شود فر نشاند و با جحریر باه را را لکنیز در باکر ز سر فرابرد و با تخم کتان صق النفس را و فزبری بسیار آورد و اگر نشا  
 بخورد با نمک و کند و اندر دوت و بادام الانجور حرب و جمر اقطع کند و باطلبا شیر و کر با نخر را میند و سح و کشاکی عروق را  
 بنید و شفا دهد و این همه منافع در نیم پر شتر است ص آنست که در آب جوشان اندازند و صدمه مرتبه که گویند و با نر و آوازند  
 و در آب سرد اندازند و سه صد مرتبه گویند و این قول جالیفوس است یا در آب نیم پر شتر نموده در روغن زیت بریان سازند  
 و با صغره فلفل و دار صغری بخورند و بریان کردن در خاکستر ریست و با شیر تخمین و سوسای نیم پر شتر در مضممت و سفید  
 و محدث سنگ شانه کرده و سه دست مصطلح یک تخمین است و قدر شترش از پنج عدد تا شش عدد است وزیرها سفید  
 آنرا بخورد که مضرت و ولد شده و قباهی معده و برودت است و باقی منافع و مضار آن در بابت حده مذکور شد باب الحوا  
 و صحر و و جوب رفیع و او و سکون جیم در لغت اول رفیع و او و ضمیم و سکون و او در لغت ثانی دار و نانی را گویند که در میان چهار المفلح  
 در وقتیکه عاجز باشد از خوردن آن چون مصروع و خلیج و المفلح و جور که المصبی از نافع باشد بخر از جور است شترش در صبح  
 از شیر و در بزرگتر بقره داشت طبیعت ص صغره سکون کرمانی جنید یتره شیر مادرش حل کرد و بگوش نرید و جور که المفلح  
 نافع باشد بخر شتر است ص رب السوس کتر از صغره عربی نشاسته فایند بکدره دم بخور بادام دو دم عمل سی دم روغن  
 بادام خردم فایند با عمل بکدره و جوشانند و صاف کنند و بر روغن بادام فرج سازند و جور دیگر که همان فایند و پس با  
 اسفزه و بیانه را کوفته با تخمین پاک از خاک و جور سازند و جور که سر فخشک المفلح را سود دهد و خوب آورد ص و یا قو و آوازند

کدره و در سانه

کرده و جور سازند و جور که سرفروشک و ترکه در هوای غصن هم می رسد و عام شود بر تن شدت میکند که قی و غشی و ضعف می آید  
 و باعث هلاک طفلان و بزرگان نیز شود و عوام سیاه سرفه گویند نفع کند و چون سرد و زوشت انواع سعال را دفع نماید و لطفا  
 بحسب قوت و مزاج و سن معمول در اندک اصل السوس قشره و شقال پستان سی دانگ و کنا یکدم نشاسته دودم نیم ل  
 یکدم فانیه سنجی ده درم سرد و اراکوفند در سه ل آب بچوشانند تا نیم ل آب صاف کنند و فایده نشاسته را داخل آن کرده  
 حیره پزند و بخیل رسانند به بلن ریخته گل کنند و اگر چون قوه نبوشند و کونند لا جور بدوشی خالص را چون در کام ایشان مانده  
 چند مرتبه بچوبست و آبیل و نبات رسانند سر انگشتی همان عمل کند و بدوشیم گویند را چون خشک کند و نبات رسانند و نقد  
 کرده انگشت در آید بند همان موده و کونیدل خالص همان فایده کند و جور که مصرع را بپوش آورد و ص خنید ستر  
 و طبع سرد و رازکین غصیل عمل کند و جور سازند و جور که همان خاصیت دارد ص بادیان اینون زیره که مانی چوشان  
 و صاف کرده گل کنند در آن جل کرده بندند و جور که نافعست غشی را که بعد از اسهال پیا شده باشد ص مشک و مسک  
 کو قباب غریل در طوق چکاند و ج مر باد باب میم و صفت با فصل در کله شوی علی کرده و در ایل کند و آن در ص  
 در کله شوی گاه بروق عظمی و گاه بروق صغیر و گاه در زین جن و بعضی کوچک و در و بزرگ کل مر و اید و الواش خیر خلقت است  
 بعضی سرخ و بعضی سفید پوست بیضه کلکس ده درم شایخ عدی مغول و در دم و نیم و این ضعیف پوست بیضه را مع  
 ساینده و بچوبت رنگ کرده این مرض را برودنی زایل کرده و در مر باد باب جیم در نیم طنجیدن کرده و همچنین در کله شوی  
 مر بادور و السفجل مر با نیزه کوشور و الطرقا مر با گل قند گل گز کونید بغاری اسهال را نفع کند و نیزه را دفع نماید ص کینه بزرگ  
 گل گز کونید و من نیم آستخینه چیل روز بند تو گل قند و آفتاب بنند و نیم نفع و او و کسزای مجه و سکون تجمانی بروزن  
 نیم کوشت قدیم و در نیم کوشت را کونید و شوع بضم و او و شین مجه و سکون و او و عین مجه و سکون که مذکور شد  
 و شقیق نفع و او و کسزین مجه و سکون تجمانی و فتح قاف و سکون با کوشی که یک جوش داده و خشک کرده باشد بچوبت  
 و راه و قیصر نفع و او و کسز قاف و سکون تجمانی و فتح عین مهلاب بار است باب الطحا هر سه نفع با کوسر  
 روی مهله و سکون تجمانی و فتح عین مهله و سکون با درخت بعضی کوفته شده و شتق است از هر سرد و در اصطلاح طلب اطاعت  
 شهور و بعضی عوام حلیم خوانند و بهتر است که با گوشت بره و کندم پال کرده نیزه طبعش گرم و سست و معتدل و نفع با  
 بلن انسان از خصوص معتدل مزاج از جید الهضم و شیر غذا باشد البته و تولد در آن خون توام و روشنی است باشد از کله شوی جوان



و بزرگتویست دهلا سیم که با شیر خسته باشند خصوصا اصحاب که در ریاضت زانفع بسیار و بعد از آن می آید که در اوقات سرد و در  
بدان قلیل الطبع و ضعیف المزاج اما در خضم شود و در حد ضعیف را ضرر کند و از امان آن فصول بسیار توکل کند و سنگت شود که  
گردد احدت نماید و در بعضی تپهای شدید و جرحها و جراحت و اورام و سدا و دیان کم و آنچه با برنج نرنگه اکثر در  
وسین البضم باشد و سینه و شش اصل باشد و در باغیله و در زنی نیز خصوصا که تا اول گرم خسته باشد و با برنج نرنگه و مصلح  
و کون و فانی و مانند آن داخل سازند پس این اشیا مع آن تو اند شد بر عینه صغیر باه را قوت دهد و کرده و شانه زانفع باشد  
و اگر مدت کند جهت نطفه و حملی هر دوای این علت نشود هر که در غنچه و در بار یا شیر نخورد پس بگیرد کندم و نخورد و کویا و آقا  
مقشر است و گوشت کبک بر برجه اول گوشت را نیز پس جو بر اجلا نگاه داخل هم که در بنزد گوشت نرنگه گوشت هم را شود که  
آب شود و اگر قیق تر خوانند بخوبین را پاک کنند و بخواهند آورد و در آخر با قدری دایمی و قلیلی زعفران مخلوط سازند هر سینه که گھو  
نفع کند گوشت کبک بر برجه و باهی تازه و کند مقشر کویا و نخورد و با قله سادی و عرض آب شیر کند و بتو اول نیز نه با  
بضم با لام الف و موصد گوشت بخنی را گویند هلام بضم با لام الف صغیری است که از گوشت کوسال و بر میانه کند و در  
می نرند بعد از آن بر می آید و جای پاک میگذرانند تا آنکه آبش تمام بچکد بعد از آن بچوشانند در سر که می اندازند در آن گوشت  
و داروهای گرم خوشبوی را که با قیول بچوشانند و هم از قیول با آن باشد نوعی از فرس خواهد بود و سلیله هر بار در هم با گذشت نمیدارد  
هر بار در آب میریات در فصل موصد دانسته شد باب الیسا یا قوی عازت از زعفری از تقویت اعضای بر کند  
و گناست از ترکیبی که در آن با قوت باشد با بعضی خواهد بود و طریق ترتیب چنانست که آنچه بوقیت است در وقت که  
برند تا خوب سر شود نگاه در کلاب یا سیر شکسز و کند تا اقیقیت یابد پس کوفه و خیمه در سخی سماق با کلاب یا سیر  
بسیار مثل خیار شود و بچگونه در شی در آن نماید چنانچه در دندان محسوس نشود و بر پشت ناخن چون بهم رسانند ناخن نشود  
و چون در آب نرند ته تها نریند و عقیق و شب را نیز در آنند و باقی جوارات را چون زرد قزل و مروارید و س  
و کم بر اینچنان کوفه و خیمه بتو ریاقوت بسیار که هر چه شیر رسانده شود نفع بیشتر کند و در یک نیکوتر است اما اگر زنی را جود  
بجو که در صدمه کند گوشت بوشیند و بعد از شستن بسیار و غیره را بهتر است که بار غنی که نسبت بحال آن ترکیب داشته باشد  
بگذرد تا خوب حل شود پس در غسل یا نباتات مقوم مخلوط ساخته نیز نرند تا همه یکی شود و بعد از آن داروهای بطریق محمود نرند  
یا نباتات و شیر قند یا غسل هر کدام که باشد در شیش و شیش در ادیک پرب نهند یا قدری گاه جود در آن دیکه نما بخورد

آفران

عبر بدان عمل شود و در اندام عاشره مقوم خوب مزاج سازند تا شک را بسیار ساینده در آخر عهد داروالم کم نیز نیند و بر هم نیند تا  
اجزای رسد و بر شکر بعضی میوزاند و قوی قهرض میکنند احرش خالی از غشی قوی از ضعف و پوستی نغیابند و قهرض مرفوع  
خواش ساینده میشود و اگر اول بسیار زرد کنند و نگاه با جواهر ساینده غای خاطر ساینده شود و موسیانی را اگر بدتود و بر عمل کنند  
بهر باشد و بعد از یاد که نفس باشد رنگ نیل از ساینده روی سنگی با گلاب و همچنین صندلین را با گلاب ساینده و در آن شکر  
و نشانه بیکه مصری سفید مطبیت معطر باشد و آنچه در شام وایلن و هندوستان هم برسد بجای آید از آنکه آنی بران باشد تا کو  
شود و طباشیر را با گلاب مانند جواهر ساینده و همچنین سلطان القدر با شکر بزرگه قهرض شود و باید شسته پاک و پاکیزه باشد و بود  
نباشد اگر زرد و هم محلول باشد یا نخاله با جواهر داخل کنند و باید غفران سیریشته شتاب نمایند و بعد از سخن تمام داخل قند یا نبات  
سازند قبل از دخول اودیو دیگر و بسیار بر هم نیند تا شیرو نکرور بکین شود اما ورق طلا و قره در آخر ورق بوق میزند و بر هم نیند  
آثاری از آن نماید و یوسف زرد و سیاه جو شوی که ناشای را که قند کبی قاف و ساق باشد و کشته خشک لاطل و ظرف نیک  
بست که قند بران باشد تا شش جدا شود پس قشر آن را باده بند و قهرض را داخل ترکیب سازند و هر جا که آید باشد تا در دست  
که بزرگه باشند پس آنرا میکوبند و چوشانند با بقدری گلاب آتش میازری و چون بهر شش پشته بال موین بگذرانند  
آنرا بگیرند و کافور را بعد از سخن ملین با شیره قند یا گلاب در خور بود داخل میخورن میکنند و تخم گل کند و در زمانه جبار است از آن  
نزد بهایک در مسالک است از آنکه در سایه خشک میکنند و در طبایع جنقی محفوظ میمانند و وقت حاجت تمثال میکنند و باید در  
دولابا هم کوبند که کوبور و جوز بود با ساسه را با هم اگر کوبند و بعضی ایلیانرا و غیره زین دوای دیگر را قطعاً جایزند شسته و در تصفیه  
نخچین سی مرغ نمایند بیک اول باب که مضمونه حار و خشک از آنکه قند یک شایر زرد و یا شیره کند از آن اجزای ارضی نه بنشیند صاف کنند  
و قوام آورند و حرقات را با قند عمل بجا کرده در یک سنگ یا طلا یا تهر یا مس طلعی را کرده قوام آورند و در ظرف طلا یا تهر  
یا شیشه نمایند و بعد از دو سه روز تا یکماه و بیشتر و بعضی کمتر گفته اند هر روز در ظرف را با شیشه تا بخاران بگرد و بعد از آن حکم کنید  
در بنا جوی نهند و بعد از دو ماه بگردند و این اتفاق جهو را طباست اما در حالت ضرورت جایز است هر گاه همان روز ترکیب  
اتصالی اقدر و وقت مفرجات از چهار سال تا پنج سال است و اگر در ظرف چینی یا طلا یا تهر حکم بگردند تا ده و از ده سال  
و بیشتر حکم میکنند و زمان ادراکش نزد اعتبار افتادن هر وقت که خواهند و اقل اهل روز و اکثر از ده ماه تا ده و هشتاد و شش از آن  
نیمه تا یکدم و از بعضی از آن دو درم تا دو شقال بد و در دفعه و اسد اعظم یا قهقی بار و از بعضی تا سخن نهمت خصم قوی خندان



و امراض بود و اورا چون انصرارت باشد اجزایش میت و پنج ضرورت بغیر یروب و زرش شصت و پنج درم و نیم فرازش سردت  
و خشک در اول در دویم شترش یک شقال ص صندل مقاصیری پنج درم طباشیر عصاره زرشک لولو مر جان گل سرخ گل تخوم  
تخم کاسنی و غیر تخم خیار و کدو و فحاش و کاه بو بکده درم خشک لکاهی گل نیلوفر شیب نبر حجر لاجورد و جنول عقیق که با کشید خشک  
پوست ترخ ریون پستی عود هندی یک درم دو درم با قوت کافور ریاحی یک درم و شقال بارشیم عرض یک شقال رب سبب و به و نا یک درم  
سی درم شکر طبرزد صد درم غیر از ابه سوزم و کوفه و نخته و سائیده بعسل بقدر کفایت برشند یا قوتی بار و دیگر بغیر از شیب میت و با  
جزو است و زرش صد درم فرازش سردت در شل و در اول خشک است در یک درم و شلت شترش یک شقال ص خشک شاش غلط یک  
گل سرخ یک درم بندر القاصد و بندر الطبخ و کشید خشک و عصاره زرشک و گل ازنی و شیر لاله و لسان الثور یک درم نیم  
یک شقال صندل سفید لولو بکده که با یک درم با در پیویه همین در و پنج ابرشیم خام پوست میرون پسته یک درم و نیم خشک کوفه  
یک شقال یا قوت سرخ ربع شقال کافور نیم شقال زعفران نیم درم شراب سبب برشند یا قوتی حار زانعت تمام امراض و را  
هر گاه از سردی باشد و سردت تمام دیوانگی و جنون و وحشت و خفازا چون انصرارت و بردت باشد اجزایش  
جزو است و زرش نود درم و نیم تخم انار شش گرم است در سبب در دو خشک است قریب یک درم و نیم قوش هر گاه در ظرف  
طلایا نقره یا صینی باشد تا ده و نوزده سال و اکثر بلاد بارده زمان ادراکش بعد از شش ماه شترش یک شقال تا دو شقال ص کا و با  
با در پیویه بزرگ خشک همین یک درم نیم درم و اچینی کشید خشک طباشیر که با یک درم عود هندی بارشیم خام لولو یک درم و نیم  
زعفران یک شقال قرض زرش یک درم زرنبار در و پنج یک درم طلا نقره یا قوت سرخ مشک یک درم شقال یک با با قافله یک درم  
آمد شراب نویسانیده و خشک کرده در سایه میت درم گل سرخ پنج درم براده صندل سفید سه درم ادویه رازم سائیده و جوار  
پسته سوزم و صلا کرده با عسل بلبله کابل بر با و جلانی که بقو اعلم باشد باید یا کین و نیم با شکر آب سبب و کلاب عود  
آورده باشد و ادویه را بدان برشند یا قوتی حار گرم رازول اجزایش نوزده جزو است و زرش یک درم و دو درم و یک درم نیم قوش  
گرم است و خشک در دو درم و پنج شترش تا دو درم ص قرفه قرض و اچینی سبب الطیب فر خشک در و پنج یک درم نیم  
کیا با قافله یک درم نار خشک عود حال باشند سازج یک درم زعفران ص صلی یک شقال عجز شیب یک شقال مشک نیم  
شقال و ورق طلای ربع شقال آمده بر آب پیوسته معمول ده درم ادویه رازم کوفه و نخته بعسل بلبله با بقدر کفایت برشند  
یا قوتی حار خاصه اجزایش و دو جزو است و زرش نود درم فرازش گرم است قریب نصف درم خشک در اول در دویم

انکه کلام





بکدیگه شغال و یکدانگ نخاله طلا و دو دانگ لسان الشو پخیزم - یا قوت تخم فرفر خشک و تخم بادرنجبویه و تخم بادریغ و ورق باقلا کوهی  
 سه درم بهمین عود هندی جرجار منی و لاجورد مغولین مصطکی سیلند و اچینی زعفران بیسل قاقلا کبار بسا سه یکدانگ شغال اقیون  
 یک شغال و نیم واسطو خودوس سه درم جد و اریگ شغال و ان عدم قبد که در بنا و مقدار سه شغال در پنج رومی دو شغال تخم کاسنی  
 پخیزم تخم خیار چهار درم برنجین ده درم گل سرخ چهار درم مشک دو شغال کافور یک شغال عنبر نل سبیل سانج بکد درم  
 اگر خوبند قرص کنند و اگر خوبند همچون سازند بقصد با عمل یا شراب یا شراب سبب یا با قوتی مخصوصی شوی و برنج صند  
 کید لیساف ابراشی و یک خرو سوا می اشیره و نبات و گلاب و زرش نو دو شست درم فراخ گرم است در نیم درم خشک  
 در اوایل در دویم شترش از یک درم تا یک شغال ص لولوی ناسفته که برای شعی بکدیگه درم نیم بسید بکدرم - یا قوت رمانی لعل  
 یشب نبر ز لعل لقره مخلول جد و اریگ زعفران بکدیگه شغال - ریو پچینی دو درم صندل سفیدش درم صندل سرخ سه درم بهمین  
 ش درم بند خرفه پخیزم و کاسنی نلند آله شتر و کشید خشک پوست بیرون پسته بکدیگه پخیزم در شک بیدانه شست درم  
 سفید و ورق گل سرخ بکد چهار درم خنکاش سفید پخیزم تخم کاهوسه درم در پنج تخم بی یک شغال مشک خالص دو درم عنبر سبب  
 پخیزم مصطکی یک شغال پوست ترنج سه درم آب باب سبب بکدیگه درم عرق بید مشک پنجاه درم عرق کاذر بان  
 پنجاه درم نبات سفید یکین نبات را با عرق ما و آب سبب و بقوام آورند و داروهای مسخو و مصلو را بدستور بدان بر شند  
 یا قوتی دیگر شرح الرئیس امراض سودا ویرانغایت نافع باشد و شلایم جفا مترا آورد و اعضای ریسه را قوت دهد زمان  
 ادراکش بعد از چهل روز شترش یک شغال ص یا قوت کاذر بان گیلانی تخم کاسنی مشک خالص کافور قیصری بکدیگه شغال  
 که برای لولو بکدیگه نیم شغال ایشیم قرض سرطان نهی سوخته بکدیگه شغال و دو دانگ طلا می کلکس سه دانگ تخم بادریغ  
 و تخم فرفر خشک واسطو خودوس بکدرم بهمین سفید عود خام جرجار منی و لاجورد مغولین سیلند و اچینی قاقلا کبار  
 بکدیگه شغال اقیون دو شغال و نیم در پنج تخم بی برنجین عنبر شهب بکد درم مفر تخم خیار و ورق گل سرخ بکد چهار شغال  
 گلاب صد شغال شراب سبب و معاض و شراب نارغذب بکدی شغال عمل صاف بقدر حاجت بپوشند یا قوت  
 دیگر که شفقان و غشی و ضعف دل و دماغ نافع باشد و تن را قوت دهد و فرج آورد و ص لولوی بکدرش درم بسب چهار درم یا قوت  
 رمانی گل خرمو بادرنجبویه بهمین سرخ و صندل سرخ بکدر درم ورق طلا و عقیق یاقوتی و عجز شیب و سانج و زرنبا در پنج بکد  
 بکدرم و نیم لاجورد شسته بکدرم عمل که برای نیلوفر زرشک قتی و کشید خشک و تخم گل پوست ترنج بکدرم کاذر بان

باید بود

این چنین تخم کاسنی خود هندی ابریشم بکند درم طباشیر نغمت درم صندل سفید و ورق گل سرخ بکند چنبرم کافور ریاحی  
 عنبر اشهب بکند درم مشک تبخی چنبرم شیر و آمله پوست بلیله کابلی و شراب سیب و انار شیرین و بید کلاب بکند درم  
 عمل صاف بقدر کفایت یا قوتی دیگر که خفقان و وسواس و ضعف دل و دماغ را نافع باشد و مجموع حواس و اعضا را  
 رانند و قوت دهد و رنگ و رو بر اصاف سازد و نشاط تمام آورد و غم و وسواس را دفع کند و قوت حافظه را زیاده نماید و بعد  
 از چهل روز شترش کمی فعال صل یا قوت رمانی بسد که بر باد شب لاجورد و جراحی سنبل الطیب سانج هندی بهمین سرخ  
 بادرج بکند و شغال یا قوت زرد و یا قوت کبود و سفید و عقیق یمانی ولوئی بکر و قشقرق با درنجبویه گل مخوم و ورق گل دار  
 درنج بهمین بکند چهار شغال عنبر اشهب در محلول بکند درم مشک تبخی چنبرم لعل آتشی فیروزه شیرین و شب سفید و پنجه  
 مفرض و قرفل و نیلوفر و صندلین و کبابه و قافله کبار بکند در شغال زرد و کمی شغال تخم فرنجشک گاو زبان طباشیر بکند شغال  
 شیر و آمله و شغال پوست بلیله کابلی سه درم کافور چنبرم آب سیب و به حاض بکند یکین عصاره زرشک عرق بید مشک  
 و کلاب و گاو زبان نیم من نبات مصری یکین غسل صاف کف گرفته بقدر حاجت آب فولکد نبات و غسل راهیم  
 جوش دهند و صاف نموده بقوام آورند و بدستور همچون سازند یا قوتی که در لافوت دهد و نشاط آورد و غم را برود رنگ شتر  
 صاف کند و سرخ گرداند و میضه و ضعف معده را سودا در و طعام را هضم کند و اشتها آورد و بوی دمان را خوش سازد و معده  
 و کبر و دل و دماغ را قوت دهد و نور چشم را زیاده کند زمان اول را که بعد از چهل روز تا دو ماه قدر شترش مقدار دو درم باشد و عمل  
 یا قوت امر ولوئی بکر و عقیق یمانی و مرجان و کوه بکند و شغال لاجورد و جراحی بکند درم نیم مومبانی کانی کافور قصه  
 ز محلول مشک ترکی بکند درم جدو در جرب عنبر اشهب ابریشم مفرض و ورق فقره بهمین پوست بلیله کابلی گل گاو زبان  
 فرنجشک صندلین طباشیر و ورق گل بادنجبویه درنج لسان العصاره قرفل بسا قافله کبار قرفه بکند درم شش  
 سانج هندی عود قاری سنبل الطیب زعفران مصطکی بکند درم پوست ترنج و پسته و تخم فرنجشک و گل نیلوفر و اشتریک  
 و ماهوج و برگ ریحان بکند درم شیر و آمله و زرشک و آب بشیرین و آب انار شیرین و سیب شیرین بکند بیست شغال کلاب  
 و عرق بید مشک و گاو زبان بکند پنجاه شغال نبات سفید نیم وزن ادویه غسل صاف دو وزن مجموع اید دستور معارف  
 ترتیب دهند یا قوتی محدود این ترکیب را از نغایت تفریح مفرح ریحانی خوانند بگردل و دماغ را قوت دهد و مانع از خواب و امر  
 سودا و یزانیع باشد و فکر و غم و وسواس را از خاطر طرف کند و نشاط تمام بخشد اجزایست و شش است قوش بدستور زمان



اوراکش بعد از چهل روز شترش کینقال ص لولو مر جان که با ورق گل تخم قوچ مشک بکد یکدم صندلین طباشیر زرنبا  
 بادرنجویه قرضل وسایح عود قماری ابریشم قرض پوست تریج بکد و درم کاو زبان دروغ تخم بنی لعل یا قوت رسا  
 عقیق یاقوتی ورق طلا و نقره و عنبر شهب و زعفران و کافور قیصری بکد یکدم مشک تبی نیم دم قند سفید پنجاه درم گل  
 صاف بقدر صحت یا قوتی کذنا نعمت محر و از شترش پنجاه درم ص طباشیر سفید و شیر امه بکد درم ورق گل  
 لسان انور عصاره زرشک بکد پنجاه درم زنی هفت درم صندل سفید و کسفره و پوست بیرون پسته دروغ تخم بنی که بر آب  
 لولو بکد و درم بهمنین بکد درم زعفران دو دانگ طلا و نقره بکد کینقال یا قوت سرخ نیم شقال ابریشم و شقال آب تریج  
 و آب حماض اربع بکد چهل درم شکر طبرزد و دران اوویه یا قوتی معتدل یا قوت جگر لاجورد و شیب و سنبل و قاقاز کبار و صفا  
 گل مخوم و گل ارضی و عنبر شهب و فاد زرمه و ماه فرین و ورق طلا و نقره بکد کینقال لولو بکد بر آب بهمنین قرفه دروغ تخم بنی  
 زرنبا و سعد و کبابینی و صندلین و کینز شکر و پوست هیلد زرد و آله شمشیر بر تخم کاسنی و مشک خالص بکد و شقال  
 بادرنجویه پوست تریج کاو زبان طباشیر عود عال ابریشم قرض بکد چهار شقال نار شکر نیم لسان هندی شقال  
 زرشک متفی گل نیلوفر مصطکی زعفران بکد سه شقال نبات کین و نیم آب سیب و آب به و آب مرو و آب ناز شکر و کافور  
 و عرق مید شکر و کاو زبان بکد یک چهار یک نبات راد عرق ما بکد از نه و آب میوه با قوام آورند و بنویسند و هر دو همچون سازند یا قو  
 معتدل دیگر ص یا قوت سرخ و اصل و جگر لاجورد و عقیق یاقوتی ماه فرین نبش نطانی سنبل الطیب گل مخوم گل ارضی بکد  
 یک شقال که بر لولو بکد بهمنین قرفه نار شکر قاقاز صفا شقال صندلین زرشک متفی گل نیلوفر پوست هیلد کا  
 مصطکی ابریشم خام محرق بکد سه شقال پازر حیوانی عنبر شهب بکد یک شقال و نیم شیب زرنبا و سعد هندی آب سیب  
 و ورق گل سرخ کینز شکر آله شمشیر بر تخم کاسنی و ورق طلا و نقره بکد و شقال غرغره شکر طباشیر سفید بکد چهار شقال  
 قاقاز کبار چهار عدد زعفران و مشک تبی بکد نیم شقال نبات مصری دو من آب به آب سیب آب مرو و بکد نیم من  
 گلاب حرق مید و شکر بکد صد درم عرق کاو زبان ده درم آب نارغذب کین عسل سفید صغری نیم من نبات راد عرق  
 بکد از نه و با عسل و آب میوه با قوام آورند و آدیو حرقه وصوله را بدان بسپارند یا سمن مر با صلیغ یعنی زانایق باشد و فوایق و قو  
 و عرق النسا رسودند باشد ص ورق گل یا سمن سفید کین قند سفید و سمن قند بقوام آورند و ورق گل یا سمن را در آن  
 کرده و بهم آتخند بتور کفند چهل روز در قاقاب نهند یا لندی بی طلا کند و کسفره و کافور را در آن نهند سنگ شماند و ک

کد

کرده رافع بلغم میکند و فایده عظیم میدهد چنانچه درین باب هیچ ادویه بآن برابری نتواند کرد مگر حب است و اولام رض را پدید می آید  
 و اختصار بر خود آب که نخورد دست و بندگد کایان نکونند از گوشت مرغ با کبوتر یا گاو یا دراج بنماید باشند و اگر ممکن شود گوشت و شویبا  
 کبشگی که زرد بوناسین مشهور است با طراغویلیس یعنی نمره و سکون طمای مهلبه برای مهلبه و الف و ضمغین مجر و سکون و او و کسر  
 الام و سکون تخمائی که سردال مهلبه و سکون تخمائی ثانی و ضمغ طمای همله ثانی و سکون سین مهلبه و نرد بعضی اطراغویلیوس و نرد  
 عصفور الشوک و در عراق عرب زبطه و در صنفان متقایی و در عراق سان سوس لنگ و معموله نامند مرغی خاکستری رنگ  
 دم داری مقدار عصفوری که در کمانار و آبهای ایستاده و در بغداد در ایام شام معتبرند خانه های آید چون می نشیند دم زمزمین  
 نیزند و صد میکند و همچنین وقت طیلان صد میکند و هرگز است نمیتواند رفت بلکه پدیدش بفرار و تشبیه است و اکثر قریب  
 خاطرین است و شترتی و در نزد مردم که در وقت خواب بپشت می خوابد که الا اسنان بختید بیاید دارد و شب در جاهای خواب  
 و در کایز با و جاهای آشیانه میکند بسیار مگر حب است و تخلف نمیکند و همچنین بر ما در آن عقارب بهتر و قوی تر است بخون  
 و اگر مرغی از کرده در مجاری بول یا مجاری تنضیب آن بنشیند باشد هدری از ما و آنرا چون بر سر اهل گدازند در کتله نیک است  
 بقوت جاذبه سنگ زیزه را بر سر او می آورد و گوشت و شور یا شتر همچنین نافع است و سودمند سنگ در یک را بشکند  
 و با بول سیرون آورد و هر گاه ممکن باشد که غذا گوشت سوس لنگ دهند و واید اندر چند روز شفا می گوی می خشد باذن الله تعالی  
 و تعداد شربت از ایندیک مقله است باب و رقیق تر بیا کز شص بگیرند زیر چهار ساله را در اول وقت که انگور رنگ نیز  
 بشکند و خون اول و آخر از ایندیک را در دو خون وسط آنرا در ظرف سنگ بگیرند و بعد از بسته شدن زیزه کنند و بر روی کاغذ  
 یاغرمال در آفتاب خشک کنند و پارچه بر روی آن پوشند و از گرد و غبار نیکو محافظت نمایند تا خشک شود پس در شیشه که در  
 نیکو محافظت نمایند و هنگام حاجت سائیده با سایه مذکوره یا مناسبه بوشند و از سنائی مرض احتمال لازم دانند و اگر بعد از شربت  
 آن نفعی سازند از ادویه مدینه بپتوریکه در طولات گذشت در جام باغافانه بهتر باشد و زودتر نفع دهد و در لایح سوده یکدانه یا  
 در مسکه بالیده و در بزنجب است بسیار قوی باشد و عروسک زرد سنگ را پاره پاره کند با آب حیاط تمام دهند و آن مقدار  
 خورده شود که ضرری بهم نرسد و مثانه را مجروح نکند و شش و کونین سوده بقدر برداشتی طبیعت فایده عظیم کند و حب القلت  
 چون شب در آب تر بقوع نکند و علی الصباح آنقدر با جوی بیاند تا حاصل شود و غذای از آن سازند از ایل کند و کبوتر بچرا  
 هر گاه باروغن کبوتر آب و نمک بنهند و بخورد در حال اضراج سنگ مثانه کند و چون کبوتر از آب القلت و کالیان تعلیه کنند



وخر آنرا گرفته هر روز نیم مثقال آنرا با نیم مثقال شکر طبرزد یا شامند همان عمل کت فقط

# خاتم الطبیع

الحمد لله العظیم الوهاب - ووصلی علی رسول محمد صاحب الحکمة وفضل الخطاب - وعلی الدلائب - واصحاب الانجاب - کاین کتاب منقلا  
 نیایب - واین مجموعه مقبوله پسندیده و حکمای ذوی الالباب که بر نغمه کوشش شفا نیست کامل - و هر دو ای مفروض صحیقت حاصل  
 بفرمان واجب الاذعان حضرت آقا السلاطین و امام المسلمین - امیر المؤمنین - قدوه و نوحا قین - نور انسان عدل و انصاف  
 بر نازنده بنیان جور و اعتداف - مطاع الخلق و مطیع الله معاد الوری و العاید بانه - باجماری شریعت خرقایم الانجا  
 فی الله لونه لایم در یاد کف کان - بیست من بشا کیف کان - الذي خلق عن هیئت سیاسته روعات ارباب العدوان  
 و ضعیف عند عجاوب ابواب روبات اصحاب الطغیان - استوت البصرع الفیل فی عدله - و انخی المخرج الذب فی عصفه - ذی  
 النفس القسیة - صاحب الکمالات الانسیة - الایح من غرة لویح الا نوال الالابیة - الایح عن حبه لویح انار سلطانیه  
 ظل الرحمن - باسط الامن و الامان - حامی بلاد اهل الایمان - لا تخصر وایح بالیان - و لا تجع حماده بالتیان - و باجماری  
 تعداد محاسن تصعیر اللسان صیا و المله و الدین امیر ابن الامیر ابن الامیر امیر عبدالرحمن خان غازی خلداسه و سلطان  
 و افاض علی العالمین بره و احسانه اللهم لا زالت اعلام دوله القابره المرفوعه - و اعناق اعادیه المقطوعه - دین زمان صحت  
 اقران و آوان تندرتی تو مان المسمی به کتاب عمل الصالحین من تصنیفات علامه زمان و یگانه دولان صلح بن  
 محمد صلح بود کتاب مذکور را ترجمه کنانجا بطلب حضور خود نام فرمودند کاین کتاب حکمت لاین اراعا بجنب روزگار  
 و از نوادر کتب زمانه باشد لازم کاین مجموعه در چه چاه خانه نشای چه پ شود بنا بفرمان و الا انچه فرشیان عطار در مش  
 و کتابان بر عین شیم بر یک شمی حید علی خان احراری و میرزا شیه محمد خان کابلی و میرزا غلام قادر خان کاکری و میرزا عبدالعزیز  
 دهلوی و میرزا محمد تقی خان کشمیری به تحریر و کتابت کمر محنت بر بستند و در دست پیچ ما به صحت و اصلاح سنگ چه اچینه  
 از دقایق تحریر و در جبین الوجوه ز بار کئی تطیفر و نگه کشند با جتمام تام و سی مالا کلام راجی رحمت سنان گل محمد خان دران  
 محمد زانی بتاریخ میت و پنجم ماه محرم الحرام سال کله کله از رسد و هفدهم بهجری نبوی طبع و پوسیده و شفا بخش ساکنان دولت  
 خداداد افغانستان گردیده مقبول جهانیان



# صفحه اول غلطنامه کتاب عمل الصالحین

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۲	طقیات	اطقیات	۱۳	۱	سردب مشال	سردب مشال
۶	۶	کوفت کوف	کوفت کوف	۱۹	۱	یکجزو	یکجزو
۱	۱	صنعش	صنعش	۱۵	۱۹	مس	مس
۲	۳	افزیش	افزیش	۱۱	۱	عقیق	عقیق
۳	۳	مادو ترفیف	مادو ترفیف	۱۱	۲۰	تاشر	تاشر
۶	۶	ازمای	ازمای	۶	۲۳	تفوق	تفوق
۴	۴	ستاند	ستاید	۱۹	۱	بایخولسا	بایخولسا
۱۴	۱۴	دیگر	دیگرکن	۱	۲۳	بزرگویی	بزرگویی
۳	۳	مصیاح	مصیاح	۴	۲۵	براده انزا	براده ان
۹	۹	واولت	واولت	۱۱	۲۶	دویه	دویه
۱۳	۱۳	که در کتب	که در کتب	۴	۲۴	گزندگی	گزندگی
۲۱	۲۱	نازین	نازین	۱۶	۱	جندس	جندس
۹	۵	درش	درش	۱۶	۲۱	مصطلک	مصطلک
۱۴	۴	دو خور دوورا	دو خور دوورا	۲	۲۵	آردکنم	آردکنم
۹	۱	برمفده	برمفده	۲۰	۱	جفن	جفن
۱۰	۱۰	ناصحت	ناصحت	۲۰	۱	یونانی	یونانی
۱۳	۱	عمیص	عمیص	۴	۳۶	ووحمل	ووحمل
۳	۹	این بایل	این بایل	۹	۲۴	حلیت	حلیت
۱۴	۱۰	خریب	خریب	۱	۲۳	بدی	بدی
۱۵	۱۱	اسار	اسار	۳	۱	استرکینا	استرکینا
۲۱	۱۲	فانزارد	فانزارد	۱۵	۲۳	اسارو	اسارون
۱۱	۱۳	ارمینار	ارمینار	۹	۲۴	تشکی	تشکی
-	-	کیور کادو	کیور کادو	۱۹	۲۱	صیفه	صیفه
۱۵	۱۵	بیرایند	بیرایند	۲۰	۱	نچدم	نچدم
۱۶	۱۶	دو	دو	۲	۲۹	تقوری	تقوری
۲۱	-	تا که خاکستر	تا که خاکستر	۱	۵۰	بردد	بردد



صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۹	۲	حصص	حصص	۱۳۷	۲۱	مانیزوج	مانیزوج	۱۵۲	۲	مکده درم	مکده درم
۱۰۰	۲۰	سهک	سهک	۱۳۸	۶	گذا	گذا	۵	۳	انجیر	انجیر
۱۰۲	۲	یویان	یویان	۱۳۹	۱۲	بغیر انجیر	بغیر انجیر	۱۵۳	۵	ارزیر	ارزیر
۱۰۵	۲۰	کذار	کذار	۱۴۰	۱۵	جرو	جرو	۱۴	۱۲	یاکیرطل	یاکیرطل
۱۰۷	۱۲	قلند	قلند	۱۴۱	۱۶	وآله	وآله	۱۵۴	۱۰	چاشت	چاشت
۱۰۸	۲۱	شوبا	شوبا	۱۴۲	۲۱	وسد نارچا	وسد نارچا	۱۵۵	۳	سرگزش	سرگزش
۱۰۹	۵	خشک شود	خشک شود	۱۴۳	۱۲	بیت	بیت	۱۴	۱۲	همقدر	همقدر
۱۱۰	۷	تهای بلخی	تهای بلخی	۱۴۴	۱۵	جرو	جرو	۱۴	۱۳	ضعیف الکلیه	ضعیف الکلیه
۱۱۱	۱۹	عزروت	عزروت	۱۴۵	۲	صفرا و فالج	صفرا و فالج	۱۴	۱۴	فایند	فایند
۱۱۲	۱۱	جزر	جزر	۱۴۶	۵	دار چینی	دار چینی	۲۰	۲۰	ایغرش	ایغرش
۱۱۳	۱۳	مدامت	مدامت	۱۴۷	۱۱	جالنوس	جالنوس	۱۵۱	۱۴	چند	چند
۱۱۴	۱۵	اسطوخودس	اسطوخودس	۱۴۸	۱۳	بغیر لفظ	بغیر لفظ	۱۵۲	۱۶	نیوفر	نیوفر
۱۱۵	۱۵	زعفران	زعفران	۱۴۹	۲۰	سلیخه	سلیخه	۱۵۱	۲۰	بابک	بابک
۱۱۶	۱۰	بوزرد	بوزرد	۱۵۰	۲	داتمن	داتمن	۱۶	۱۲	احصا	احصا
۱۱۷	۶	بکلات	بکلات	۱۵۱	۷	مقدار خود	مقدار خود	۱۴	۱۳	خرق	خرق
۱۱۸	۲	جالینوس	جالینوس	۱۵۲	۱۵	دفع	دفع	۱۶	۱۶	حلیب	حلیب
۱۱۹	۱۸	قرص	قرص	۱۵۳	۶	دو جزو دورو	دو جزو دورو	۱۶۱	۱	پاتله	پاتله
۱۲۰	۷	سیاه شان	سیاه شان	۱۵۴	۲۱	سند	سند	۱۶۲	۲	ساک	ساک
۱۲۱	۱۰	اورا اصاب کند	اورا اصاب کند	۱۵۵	۱	کند	کند	۱۶۳	۱۹	حلویات	حلویات
۱۲۲	۸	دورم	دورم	۱۵۶	۱۶	بندنا	بندنا	۱۶	۲۰	پاتله	پاتله
۱۲۳	۱۶	زقی	زقی	۱۵۷	۵	زیابیس	زیابیس	۱۶۴	۳	پمجزور	پمجزور
۱۲۴	۲۱	دوسال	دوسال	۱۵۸	۱۸	نقع	نقع	۱۶۲	۱۳	خضیر الجزر	خضیر الجزر
۱۲۵	۲	پسته	پسته	۱۵۹	۱۶	تایدوطل	تایدوطل	۱۶	۱۴	پاتله	پاتله
۱۲۶	۱۱	زقی	زقی	۱۶۰	۱۸	جالبضا	جالبضا	۱۶۳	۶	خضیری	خضیری
۱۲۷	۱۳	کبریت	کبریت	۱۶۱	۶	جر حیر	جر حیر	۱۶	۱۵	حله	حله
۱۲۸	۱	ناقص	ناقص	۱۶۲	۲	کدو بادام	کدو بادام	۱۶	۲۱	بجنا جدید	بجنا جدید
۱۲۹	۵	یورق	یورق	۱۶۳	۱۱	سپستان	سپستان	۱۶۵	۱۵	مخلوط خود	مخلوط خود
۱۳۰	۲۰	اطوج	اطوج	۱۶۴	۱۹	سام	سام	۱۶۱	۷	دندنا	دندنا



صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۷۷	۷	شیرکاو و چون	شیرکاو و چون	۱۹۳	۶	نجمتال	نجمتال
۱	۸	یا خوب نیک	یا خوب نیک	۹	۹	خلق	خلق
۱۷۸	۷	کرمرست	کرمرست	۱۰	۱۰	قوتن سال	قوتن سال
۹	۹	گویند و نیز آن	گویند و نیز آن	۱۹۷	۲	بعضه	بعضه
۱۱	۱۱	براند	براند	۹	۹	ازحراق	ازحراق
۲۰	۲۰	عبر القطع	عبر القطع	۱۹۹	۲	نافع است	نافع است
۱۷۹	۱	اعصاب با لطف	اعصاب با لطف	۲۲۳	۲	مجنون	مجنون
۹	۹	سامعرا	سامعرا	۱۶	۱۶	فوهه	فوهه
۱۸۰	۱	کنند	کنند	۲۰	۱۳	ده جرو	ده جرو
۱۱	۱۱	داریک	داریک	۱۶	۱۶	اوران	اوران
۱۸۲	۳	دردندان	دردندان	۲۹	۱	شیخ	شیخ
۱۹	۱۹	عسر البول	عسر البول	۲۱۱	۶	برآورد	برآورد
۲۱	۲۱	کنند	کنند	۲۱۳	۵	فیثا عوس	فیثا عوس
۱۸۳	۲	مفردان کند	مفردان کند	۱۳	۱۳	مصور	مصور
۱۹	۱۹	تحقیق	تحقیق	۱۶	۱۶	باقی	باقی
۱۸۷	۱	روغن غار	روغن غار	۲۱۳	۱	ودانش	ودانش
۳	۳	شربت	شربت	۱۳	۱۳	منقار	منقار
۱۰	۱۰	هیند	هیند	۲۱۵	۲	نافع	نافع
۱۸	۱۸	طابوس	طابوس	۱۲	۱۲	مذکوشد	مذکوشد
۱۸۸	۶	شوند	شوند	۲۱۶	۲	حک	حک
۱۷	۱۷	مصصی	مصصی	۲۱۷	۱۵	اینق	اینق
۱۸۹	۱۸	باشد	باشد	۱۹	۱۹	خواهد	خواهد
۱۹۱	۱۹	نغوظ	نغوظ	۲۲۳	۱۵	میگویند	میگویند
۲۱	۲۱	معظمه	معظمه	۲۰	۲۰	روح آن	روح آن
۱۹۲	۱۵	بخورد	بخورد	۲۱۸	۳	با تغییر	با تغییر
۱۹۳	۳	بیشند	بیشند	۲۱۹	۶	می بریند	می بریند
۷	۷	بریزاند	بریزاند	۱۲	۱۲	حکا	حکا
۱۹۴	۲	بسته	بسته	۵	۵	سرخ	سرخ





















شماره	غلط	صحیح	صفحه سطر	غلط	صحیح	صفحه سطر
۲۰۵۲۲	احمل	عقل	۱۱	۵۵۴	دژش	دژش
۱۵۲۳	مکرکلی	مکرکلی	۹	۵۵۹	کرب	کرب
۱۴	بریس است	بریس است	۲۰	"	بساند	بساند
۲۰۳۳	ویمربعت	ویمربعت	۶	۵۶۰	دفاق	دفاق
۱۰	طاقت	طاقت	۱۲	۵۶۱	کثیرا	کثیرا
۱۲۵۳۵	بعدارین	بعدارین	۵	۵۶۲	شرباق	شرباق
۱۲	ضعیف باصره	ضعیف باصره	۱۲	"	عفتنه	عفتنه
۱۹	یک ذریج	یک ذریج	۶	۵۶۳	جو	جو
۲۰۳۴	گققا	کفقار	۱	"	ولبن الماغ	ولبن الماغ
۱۵۵۳۹	ابرسا	ایرسا	"	"	شیرغ	شیرغ
۱۹	مولف بویس	مولف ابن یونس	۱۲	"	وینرش	وینرش
۵۵۵۰	ضعف بصره	ضعف بصره	۱۱	۵۶۳	خریق	خریق
۱۴	دشیشای طلمانی	دشیشای طلمانی	۲	۵۶۱	ادرکش	ادرکش
۱۹	یادیان	یادیان	۹	"	تر	تر
۲۱	خروس	خروس	۱۶	۵۶۴	فاینر	فاینر
۶۵۵۲	جست	روح جت	۱۱	۵۶۱	زبان	زبان
۱۰۵۵۳	بنذق	کبنذق	"	۵۶۹	چسپانند	چسپانند
۹۵۵۳	غلیط	غلیط	۲	۵۵۴	قار الجمار	قار الجمار
۲۱	وساقبا	ساقبا	۱۴	"	دورن	دورن
"	نکنند	افکنند	"	"	پاک	پاک
۱۵۵۵	کشک	کک	۲	۵۴۱	ضغ عربی	ضغ عربی
۱۶	سینه	سینه	۲	"	سینه	سینه
۳۵۵۶	ورنفل	قرنفل	۲۱	۵۴۲	انجیر اصفر	انجیر اصفر
۲	چمچدرم	چمچدرم	۴	۵۴۵	یا حلاب	یا حلاب
۹	رطب	رطب	۱	۵۴۶	روغن	روغن
۱۶	گداخته و غلیظ	گداخته و غلیظ	۲	۵۴۴	سی دانه	سی دانه
۲۱	یرسا	ایرسا	۱۴	"	نقع	نقع
۱۲۵۵۴	کر	اگر	۲۱	"	غلیط	غلیط

چون باجمیرا  
چون باجمیرا  
چون باجمیرا



صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۰۵	۱۳	تبریح	تبریح	۶۵۴	۱۳	پوست بویج	پوست بویج
۶۰۶	۱۰	انجاس	اناس	۶۶۱	۱۰	یا شامد	یا شامد
۶۰۷	۱۱	ایضا	ایضا	۶۶۲	۱۰	تہا	تہا
۶۰۸	۲۰	معروف	معروف	۶۶۵	۲۰	رودرم	رودرم
۶۰۹	۱۲	تقابل	تقابل	۶۶۶	۱۲	مطبخ مطبخ	مطبخ مطبخ
۶۱۰	۵	شرش	شرش	۶۶۴	۲۱	در روغن	در روغن
۶۱۱	۱۱	سود	سود	۶۶۹	۵	مہل	مہل
۶۱۲	۱۳	نسخ	نسخ	۶۷۱	۲	سہل	سہل
۶۱۳	۶	برارند	برارند	۶۷۲	۱	چما	چما
۶۱۴	۲۱	زیبار	زیبار	۶۷۳	۱	نظمی	نظمی
۶۱۵	۶	مخض	مخض	۶۷۴	۱	شش	شش
۶۱۶	۱۱	سرخ	سرخ	۶۷۵	۶	تہتال	تہتال
۶۱۷	۲۰	ایضا	ایضا	۶۷۶	۱	زراوند	زراوند
۶۱۸	۱۲	عجور	عجور	۶۷۷	۱	عصباتی	عصباتی
۶۱۹	۳	مدت	مدت	۶۷۸	۲	مذکوشد	مذکوشد
۶۲۰	۱۹	دکند ناسل	دکند ناسل	۶۷۹	۶	نجمتال	نجمتال
۶۲۱	۱۴	کند ناسل	کند ناسل	۶۸۰	۱۹	نورده	نورده
۶۲۲	۱۳	وانر بریجہ	وانر بریجہ	۶۸۱	۱	جنگت	جنگت
۶۲۳	۱۶	دودانختہ زردا	دودانختہ زردا	۶۸۲	۳	چغورہ	چغورہ
۶۲۴	۱۹	دباتش نرم	دباتش نرم	۶۸۳	۱	حب القفل	حب القفل
۶۲۵	۱۲	کوفہ و باروین	کوفہ و باروین	۶۸۴	۱	انجرہ	انجرہ
۶۲۶	۱۱	تفح میہر	تفح میہر	۶۸۵	۱۶	ربہ	ربہ
۶۲۷	۴	وطاعون	وطاعون	۶۸۶	۱۰	باخر	باخر
۶۲۸	۱۱	ونواسیر	ونواسیر	۶۸۷	۵	بختہ باشد	بختہ باشد
۶۲۹	۹	بصلاح دہ	بصلاح دہ	۶۸۸	۱۶	حب القفل	حب القفل
۶۳۰	۲۱	بضم دال	بضم دال	۶۸۹	۹	لرزہ	لرزہ
۶۳۱	۳	شور بلیجہ	شور بلیجہ	۶۹۰	۱	قبدہ	قبدہ
۶۳۲	۲	قدر کچہ	قدر کچہ	۶۹۱	۱۰	تجر	تجر

کتاب

صغیر	صغیر	صغیر	صغیر	صغیر	صغیر	صغیر	صغیر
۱۴	۶۰۰	دجمه ثا	دجمه ثا	۱۵	۴۸	کنکازد	کنکازد
۱۵	۶۰۰	بدین نام	بدین نام	۹	۶۵	ایمنوسط	ایمنوسط
۱۲	۶۰۰	سلاخ	سلاخ	۴	۴۵۱	تزیب	تزیب
۱۳	۰	"	"	۲۱	۵۲	قند	قند
۶	۶۶۲	ماهینوزج	ماهینوزج	۱	۴۵۵	می آورند	می آورند
۱۰	۰	"	"	۴	۴۵۶	بنید	بنید
۴	۶۶۰	زغران نیم	زغران نیم	۱۲	"	مطار	مطار
۱۲	۰	حلتش	حلتش	۱۰	"	"	"
۰	۶۶۰	دروقت حاجت	دروقت حاجت	۲	۴۱۰	سیدورا	سیدورا
۱۵	۰	یزوج	یزوج	۰	۴۶۱	حرارنگه	حرارنگه
۳	۴۰۰	جذوقی	جذوقی	۳	۴۶۲	غریغری	غریغری
۵	۰	قند	قند	۱۰	"	بصتافوت	بصتافوت
۶	۰	عصبانی	عصبانی	۰	۴۶۵	پیرباولی	پیرباولی
۲	۴۰۰	تقیح	تقیح	۹	۴۶۶	ضمیت	ضمیت
۱۰	۴۰۰	نادودرم	نادودرم	۱۳	"	یالیمولی	یالیمولی
۶	۴۰۰	دواول	دواول	۴	۴۶۹	طرخویفاش	طرخویفاش
۹	۴۰۰	بیشند	بیشند	۲۰	"	وعرق النساء	وعرق النساء
۱	۴۱۰	استراخاوسه	استراخاوسه	۱۳	۴۴۵	یکه	یکه
۵	۴۰۰	نافع	نافع	۲۰	۴۴۶	"	"
۱۴	۴۰۰	بکدودرم	بکدودرم	۱۵	۴۴۴	شکرفلوس	شکرده دم فلک
۲۰	۴۰۰	سوختردیم	سوختردیم	۱۶	۴۱۴	قافله	قافله
۵	۴۰۰	ویاکافور	ویاکافور	۲	۴۱۹	تحماتی	تحماتی
۵	۴۰۰	باشربیب	باشربیب				
۲۰	۴۰۰	بکیندم	بکیندم				
۵	۴۰۰	این ماسویه	این ماسویه				
"	"	ازشراب سیل	ازشراب سیل				
۱۴	۴۰۰	باب کرم	باب کرم				
۱۳	۵۰۰	کنکازد	کنکازد				



